



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بیت و بیات

حکومت حضرت عبدالعظیم علیہ السلام

تالیف
پروفیسر ایف. ایف. ایف.

۱-۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۵	مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۳۵	مشخصات کتاب
۳۵	جلد ۱
۳۵	اشاره
۳۹	پیشگفتار
۴۲	فهرست اجمالی
۴۷	شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۴۷	اشاره
۴۹	مقدمه
۵۳	پیشینه عرض دین
۵۳	عرض دین بر بزرگان و دین شناسان
۶۱	مسئله عرض دین در عصر حاضر
۶۴	پیشینه عرض دین
۶۵	عرض دین حضرت عبدالعظیم
۶۸	ادب و اخلاق کریمه
۶۹	نکته دیگر
۷۱	شرح حدیث عرض دین
۷۱	اشاره
۷۱	سند حدیث
۷۲	نکته روایتی
۷۳	لفظ حدیث
۷۶	پس از این مقدمه بسیار کوتاه می گوئیم:
۸۲	عرض دین و نبوت

۸۶	در اینجا تذکر چند امر مناسب است:
۸۶	اشاره
۹۵	الف) معراج
۱۰۰	ب) سؤال قبر
۱۰۱	ج) بهشت و آتش
۱۰۱	د) میزان
۱۰۲	ه) صراط
۱۰۲	و) معاد
۱۰۹	(۲) نگاهی کوتاه به حدیث شریف عرض دین تألیف احمد عابدی
۱۰۹	اشاره
۱۱۳	بررسی کتاب شرح حدیث عرض دین
۱۱۳	اشاره
۱۱۳	الف) امتیازات و محاسن
۱۱۵	ب) انتقادات و ایرادات
۱۲۵	نگاهی اجمالی به حدیث شریف عرض دین
۱۲۵	اشاره
۱۲۵	بررسی سند حدیث
۱۲۷	مقایسه ای کوتاه بین روایات عرض دین
۱۲۸	تعداد اصول دین
۱۳۳	عرضه دین
۱۳۹	فصل دوم:
۱۳۹	بررسی محتوای حدیث عرض دین
۱۳۹	اشاره
۱۴۳	وحدت حقّه
۱۴۴	اسم ذات مقدس
۱۴۵	توضیح کوتاهی پیرامون لیس کمله شیء

۱۵۵	اعتقاد به امامت
۱۶۵	۳-آموزه های حدیث عرض دین
۱۶۵	اشاره
۱۶۷	مقدمه
۱۶۹	شرح حدیث عرض دین
۱۷۰	شرح اسم جلاله «الله»
۱۷۷	شرح اسم «واحد»
۱۸۰	«لیس کمثلہ شیء»
۱۸۱	«خارج من الحدین: حدّ الابطال و حدّ التشبیہ»
۱۸۲	«و أنه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر»
۱۸۳	«و ربّ کلّ شیء»
۱۸۴	«و مالکة»
۱۸۵	«و خالقه»
۱۸۵	«و جاعله»
۱۸۵	«و محدّثه»
۱۹۲	معراج:
۱۹۳	سؤال قبر:
۱۹۳	معاد، قیامت و بهشت و جهنم:
۱۹۳	میزان:
۱۹۴	صراط:
۱۹۷	(۴) معارف فکری و اعتقادی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۹۷	اشاره
۱۹۹	مقدمه
۲۰۵	گستره موضوعات
۲۰۵	توحید و خدانشناسی
۲۰۷	امامت

۲۱۰	دین
۲۱۲	اخلاقی - تربیتی
۲۱۶	پند و اندرز
۲۱۸	تفسیر و تأویل قرآن
۲۲۰	تأویل آیات بر امامت
۲۲۹	(۵) پیشینه عرض دین و حدیث
۲۲۹	اشاره
۲۳۱	عرضه حدیث
۲۳۲	عرضه دین
۲۳۳	مقدمه
۲۳۴	هدف از عرضه دین
۲۳۴	نمونه های عرضه دین
۲۴۴	تفاوت عرضه ها:
۲۴۵	نکات مهم عرضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۲۴۶	توضیح حدیث
۲۴۶	اقسام صفت
۲۴۶	الف) صفات جمال (یا ثبوتی) و صفات جلال (یا سلبی)
۲۴۷	ب) صفات فعل
۲۴۷	نفی تعطیل و تشبیه
۲۵۲	نکاتی دیگر درباره عرضه حضرت عبدالعظیم
۲۵۴	مُهر تأیید بر عقاید عبدالعظیم
۲۵۴	عرضه حدیث
۲۵۵	پیش زمینه ها
۲۶۰	سیر تاریخی عرضه حدیث
۲۶۳	انگیزه و مصادیق عرضه
۲۶۴	۱. اطمینان از صدور

- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۷ (ج) روایات مختلف
- ۲۶۹ ۲. تغییر و تبدیل و تحریف
- ۲۷۱ ۳. اسباب صدور و نقل قرائن
- ۲۷۲ ۴. فهم مراد
- ۲۷۵ ۵. تقيه
- ۲۷۷ ۶. فهم برتر
- ۲۷۸ ۷. حل تعارض
- ۲۸۱ (۶) شمیم ولایت
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۴ گلبرگ اول: اهتمام به امامت و ولایت
- ۲۸۷ گلبرگ دوم: قرآن و عترت
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ یکم: برترین مصداق
- ۲۹۲ دوم: باطن آیه
- ۲۹۵ سوم: روایات تفسیری
- ۲۹۶ گلبرگ سوم: خاندان نبوت
- ۳۰۰ گلبرگ چهارم: رابطه امت و امام
- ۳۰۶ فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام
- ۳۰۷ سخنی از علامه مجلسی
- ۳۰۹ (۷) تأویل ولایی در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۳۱۵ (۸) امامت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۳۱۵ اشاره
- ۳۱۷ پیشگفتار:
- ۳۱۸ تأویل برخی از آیات بر اهل بیت علیهم السلام
- ۳۱۸ تأویل چیست؟

۳۱۹	انواع نزول
۳۲۱	روایات تأویلی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۳۲۱	اشاره
۳۲۱	حدیث اول:
۳۲۲	حدیث دوم:
۳۲۲	حدیث سوم:
۳۲۲	حدیث چهارم:
۳۲۳	حدیث پنجم:
۳۲۴	تطبیق برخی از آیات بر مصداق اتم و اکمل
۳۲۵	بررسی روایات مصداقی
۳۲۵	اشاره
۳۲۸	خصوصیات امام:
۳۳۰	هر پیامبری وصی و جانشین دارد
۳۳۱	برتری امام علی علیه السلام بر سایر اوصیا
۳۳۲	تصریح به اسامی امامان
۳۳۲	اسرار الهی باید محفوظ بماند مگر از اهلیش
۳۳۲	یقین به امام
۳۳۴	ضرورت شناخت امام
۳۳۵	از ولایت سؤال می شود
۳۳۶	توصیف امام علی علیه السلام از زبان رسول خدا
۳۳۷	امامت از دیدگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۳۳۹	(۹) مهدویت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۳۳۹	اشاره
۳۴۱	پیشگفتار
۳۴۲	بخش اول
۳۴۶	بخش دوم

۳۴۶ اشاره

۳۴۶ ۱. مهدویت نوعی و شخصی:

۳۴۷ ۲. بدیهی بودن مسئله مهدویت:

۳۴۷ ۳. اهل بیت علیهم السلام زمینه سازان ظهور:

۳۴۸ ۴. مخفی بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام :

۳۴۸ ۵. خفای شخصی حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت :

۳۴۹ ۶. دو دسته یاور برای امام مهدی علیه السلام :

۳۵۰ ۷. مهدی موعود، رحمتی برای عالمیان:

۳۵۱ ۸. خصلت‌های حضرت مهدی علیه السلام :

۳۵۲ ۹. وضعیت شیعیان قبل از ظهور:

۳۵۴ ۱۰. تردید یا انکار ولادت:

۳۵۵ ۱۱. تصریح نکردن به اسم حضرت علیه السلام

۳۵۶ ۱۲. تشبیه نه بیان شرط:

۳۵۶ ۱۳. انتظار فرج:

۳۵۶ اشاره

۳۵۸ سؤال

۳۵۹ ۱۴. حتمی بودن ظهور:

۳۵۹ ۱۵. جهانی بودن حکومت مهدی علیه السلام :

۳۵۹ ۱۶. تدارک امر ظهور و امضای آن در یک شب:

۳۶۰ ۱۷. بیعت نکردن با هیچ حاکمی:

۳۶۰ ۱۸. موقعیت جعفر کذاب:

۳۶۳ (۱۰) ظهور امام زمان علیه السلام در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

۳۶۳ اشاره

۳۶۵ مقدمه

۳۶۷ روایات ظهور امام زمان علیه السلام منقول از حضرت عبدالعظیم رحمه الله

۳۷۳ نتیجه

۳۷۴	منابع و مأخذ:
۳۷۵	(۱۱) تاریخ تشیع در شهر ری
۳۷۵	اشاره
۳۷۷	ری و تشیع تا قرن سوم
۳۸۲	آشنایی مردم ری با تشیع
۳۸۹	نفوذ تشیع در ری
۳۹۲	کوچ علویان به ری و توسعه تشیع
۳۹۹	آل بویه و گسترش تشیع در ری
۴۰۲	خاندان بابویه در ری و سهم آن در نشر تشیع
۴۰۴	حمله سلطان محمود غزنوی به ری و تضعیف تشیع
۴۰۸	فعالیت فرهنگی شیعیان در ری
۴۰۹	نفوذ شیعیان در سازمان اداری دولت سلجوقی
۴۱۳	علویان ری در دوره سلجوقی
۴۱۶	دامنه نفوذ تشیع در ری قرن ششم
۴۲۵	محلات شیعه نشین ری
۴۲۹	مدارس شیعه در ری
۴۳۲	جدالهای مذهبی در ری
۴۴۰	تشیع در نواحی ری
۴۵۱	منابع
۴۵۶	(۱۲) تشیع در ری
۴۵۶	اشاره
۴۵۸	مقدمه
۴۶۰	مؤلفه ها
۴۶۳	ری پس از اسلام
۴۷۳	حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۸۲	عصر طلائی

۴۸۴	ری و رسالت فرهنگی
۵۰۲	پیشروان
۵۰۲	اشاره
۵۰۳	۳ - ۱ - سادات، حکما
۵۰۳	امامزاده حمزه علیه السلام
۵۰۴	امامزاده طاهر علیه السلام
۵۰۴	امامزاده عبدالله علیه السلام
۵۰۴	امامزاده هادی علیه السلام
۵۰۵	رازی کلینی
۵۰۶	کلینی رازی
۵۰۸	ابن بابویه
۵۱۱	منتجب الدین رازی
۵۱۴	قطب الدین رازی
۵۱۵	ابوحاتم رازی
۵۱۶	۳ - ۲ - علما
۵۱۶	محمّد بن زکریای رازی
۵۱۹	ابوعلی مسکویه
۵۲۰	۳ - ۳ - ادبا
۵۲۰	ابوالمعالی رازی
۵۲۲	عبدالجلیل رازی
۵۲۳	بدرالدین قوامی رازی
۵۲۷	نتیجه
۵۲۹	تعلیقات
۵۳۴	مآخذ
۵۳۷	فهرست تفصیلی
۵۵۰	جلد ۲

مشخصات کتاب	۵۵۰
اشاره	۵۵۰
مقدمه	۵۵۴
فهرست اجمالی	۵۵۶
درباره مجموعه مقالات	۵۵۹
مقاله اول : پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی(رض)	۵۶۱
اشاره	۵۶۱
پیش گفتار	۵۶۳
پژوهشی در روایات	۵۶۵
احادیث تفسیری	۵۶۷
اشاره	۵۶۷
۱. اجتهاد و تحلیل	۵۶۸
۲. معناشناسی واژه ها	۵۸۶
۳. بیان مصداق	۵۸۸
۴. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت	۵۹۵
روایات تأویلی	۵۹۹
هکذا نزلت	۶۰۵
روایتی از امام حسین علیه السلام	۶۱۴
آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام	۶۱۴
روایتی به شکل آیه	۶۱۵
منابع	۶۱۷
مقاله دوم : در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۶۲۱
اشاره	۶۲۱
الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۶۲۳
ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۶۲۵
مقاله سوم : مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۶۳۱

۶۳۱	اشاره
۶۳۳	زندگانی حضرت عبدالعظیم
۶۳۳	ولادت
۶۳۴	خاندان
۶۳۶	هجرت به ری
۶۳۷	خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا
۶۳۸	وفات
۶۳۸	شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم
۶۳۸	جایگاه وی در نزد امامان
۶۴۲	جایگاه وی در نزد علما
۶۴۴	روایات منقول از وی
۶۴۵	مشایخ
۶۴۵	راویان
۶۴۵	تألیفات
۶۴۶	فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم
۶۴۹	فهرست منابع
۶۵۱	مقاله چهارم : خلق عظیم شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۶۵۱	اشاره
۶۵۳	درآمد
۶۵۴	الف) تکیه بر اصول عقلائی
۶۵۴	ب) همسویی با قرآن
۶۵۵	ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت
۶۵۶	د) رعایت آداب اجتماعی
۶۵۶	حدیث ۱ :
۶۵۶	اشاره
۶۵۷	ترجمه :

۶۵۷ : شرح

۶۵۸ : حدیث ۲

۶۵۸ : اشاره

۶۵۸ : ترجمه

۶۵۹ : شرح

۶۶۰ : حدیث ۳

۶۶۰ : اشاره

۶۶۰ : ترجمه

۶۶۰ : شرح

۶۶۲ : حدیث ۴

۶۶۲ : اشاره

۶۶۲ : ترجمه

۶۶۳ : شرح

۶۶۳ : الف) مسئولیت گوش

۶۶۵ : ب) محدودیت زبان

۶۶۷ : حدیث ۵

۶۶۷ : اشاره

۶۶۸ : ترجمه

۶۶۸ : شرح

۶۶۹ : حدیث ۶

۶۶۹ : اشاره

۶۷۰ : ترجمه

۶۷۰ : شرح

۶۷۱ : حدیث ۷

۶۷۱ : اشاره

۶۷۱ : ترجمه

٦٧٢	شرح :
٦٧٣	حدیث ٨ :
٦٧٣	اشاره
٦٧٣	ترجمه :
٦٧٣	شرح :
٦٧٥	حدیث ٩ :
٦٧٥	اشاره
٦٧٥	ترجمه :
٦٧٥	شرح :
٦٧٧	حدیث ١٠ :
٦٧٧	اشاره
٦٧٨	ترجمه :
٦٧٩	شرح :
٦٨٥	حدیث ١١ :
٦٨٥	اشاره
٦٨٧	ترجمه :
٦٨٩	شرح :
٦٩٦	فرجام سخن
٦٩٧	مقاله پنجم : نسب عبدالعظیم علیہ السلام
٦٩٧	اشاره
٦٩٩	١ . زید بن حسن علیہ السلام
٦٩٩	اشاره
٧٠٥	گفتار علما درباره زید بن حسن علیہ السلام
٧٠٨	ولادت و وفات
٧١٢	عقاید زید
٧١٤	روایات زید بن حسن علیہ السلام

- همسر و فرزندان ۷۱۷
- ۲ . حسن بن زید ۷۱۸
- اشاره ۷۱۸
- تاریخ تولّد، وفات و شخصیت حسن بن زید ۷۱۹
- همسر و تعداد فرزندان ۷۲۴
- اشاره ۷۲۴
- ۱ . ابومحمد قاسم بن حسن ۷۲۴
- ۲ . ابوالحسن علی بن حسن ۷۲۵
- ۳ . ابو طاهر زید بن حسن ۷۲۵
- ۴ . ابومحمد اسماعیل بن حسن ۷۲۵
- ۵ . ابوالحسن اسحاق بن حسن ۷۲۶
- ۶ . ابواسحاق ابراهیم بن حسن ۷۲۶
- ۷ . ابو زید عبدالله بن حسن ۷۲۷
- ۸ . نفیسه بنت حسن ۷۲۷
- از نگاه شاعران ۷۲۷
- برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش ۷۴۰
- ۳ . علی بن حسن ۷۴۵
- اشاره ۷۴۵
- همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید ۷۵۰
- تولّد، وفات و محل دفن علی السدید ۷۵۲
- ۴ . عبدالله قافه ۷۵۳
- مقاله ششم : آفتاب ری حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۷۵۸
- اشاره ۷۵۸
- نام و نسب حضرت ۷۶۰
- اشاره ۷۶۰
- ۱ . علی بن حسن ۷۶۰

۷۶۱	۲. حسن بن زید
۷۶۲	۳. زید بن حسن
۷۶۲	مقام علمی حضرت عبدالعظیم
۷۶۴	جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه
۷۶۵	جایگاه حضرت نزد معصومان علیهم السلام
۷۶۶	در محفل رضوی
۷۶۶	در محضر امام هادی علیه السلام
۷۶۸	مهاجرت به ری
۷۶۹	وفات حضرت
۷۶۹	فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم(س)
۷۷۰	کرامات آفتاب ری
۷۷۱	رهایی از بند
۷۷۲	دعای مستجاب
۷۷۴	مقاله هفتم: شرح حال نفیسه خاتون عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۷۷۴	اشاره
۷۷۶	گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۷۷۶	دودمان درخشان
۷۷۶	دانش و اعتبار
۷۷۷	بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام
۷۷۹	گریز عبدالعظیم به ری
۷۷۹	وفات
۷۸۰	زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۷۸۱	نفیسه خاتون دختر کیست؟
۷۸۱	اشاره
۷۸۲	الف) دلایل اثباتی
۷۸۴	ب) دلایل سلبی

۷۸۶	نقیسه خاتون در گفتار علما
۷۹۱	کرامات نقیسه خاتون
۷۹۸	شناخت اجمالی اسحاق مؤتمن، همسر نقیسه خاتون
۸۰۰	ارادت و اعتقاد اهل سنت به نقیسه خاتون
۸۰۲	مقاله هشتم: بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۸۰۲	بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۸۸۶	مقاله نهم: آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۸۶	اشاره
۸۸۸	پیشگفتار
۸۸۹	تعریف و تاریخ وقف
۸۹۰	مقدمه
۸۹۴	الف - موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا قرن دهم
۹۰۳	علل از دست رفتن موقوفات
۹۰۳	(۱) زرگنده و مدارک مربوط به آن:
۹۰۹	(۲) مزرعه استروهه:
۹۰۹	(۳) قریه دولاب:
۹۱۰	(۴) مزرعه ویمکرد:
۹۱۱	(۵) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده:
۹۱۱	(۶) مزرعه محمودآباد شهریار:
۹۱۲	(۷) مزرعه چال ماهیان:
۹۱۲	(۸) مزرعه ترسن آباد:
۹۱۲	(۹) مزرعه سیدعبدالله ابیض:
۹۱۳	(۱۰) مزرعه عمادآورد:
۹۱۳	(۱۱) مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد:
۹۱۳	(۱۲) باغات و غیره:
۹۱۵	(۱۳) خیرآباد:

- ۹۱۶ باغات خیرآباد: (۱۴)
- ۹۱۸ وضع موقوفات آستان از سال ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۹ قمری - ۹۱۸
- ۹۲۰ فهرست منابع و مآخذ - ۹۲۰
- ۹۲۲ مقاله دهم : بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در دوران قاجار ۹۲۲
- ۹۲۲ اشاره ۹۲۲
- ۹۲۵ تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن ۹۲۵
- ۹۲۷ نمونه هایی از بست نشینی در حرم عبدالعظیم علیه السلام ۹۲۷
- ۹۳۰ پایان سخن ۹۳۰
- ۹۳۲ مقاله یازدهم : نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در تاریخ معاصر ایران ۹۳۲
- ۹۳۲ اشاره ۹۳۲
- ۹۳۵ آغازگر بیداری ۹۳۵
- ۹۳۶ نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۹۳۶
- ۹۳۸ پایان ناگوار ۹۳۸
- ۹۳۸ فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم ۹۳۸
- ۹۳۹ ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم ۹۳۹
- ۹۴۰ نقشه ترور ۹۴۰
- ۹۴۲ مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۹۴۲
- ۹۴۴ جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد ۹۴۴
- ۹۵۰ آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۹۵۰
- ۹۵۱ شیخ محمدتقی یافقی در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۹۵۱
- ۹۵۲ آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی ۹۵۲
- ۹۵۳ شگردهای انقلابی ۹۵۳
- ۹۵۵ جریان ۱۸ دی ۹۵۵
- ۹۵۶ روز ۲۲ بهمن و صحن مطهر ۹۵۶
- ۹۵۷ آلاله های پرپر در حرم ۹۵۷
- ۹۵۸ مقاله دوازدهم : نگاهی گذرا به « ری باستان » ۹۵۸

- ۹۵۸ اشاره
- ۹۶۰ نگاهی گذرا به «ری باستان»
- ۹۶۱ قدمت شهر ری
- ۹۶۲ قلعه سازی آریاییها
- ۹۶۲ تغییر حدود ری
- ۹۶۳ مکان واقعی ری
- ۹۶۳ ری، شهری مقدس
- ۹۶۴ نامه‌های شهر ری
- ۹۶۴ آب و هوای ری
- ۹۶۵ نژاد اصلی مردم ری
- ۹۶۵ فتح ری به دست مسلمانان
- ۹۶۷ نخستین مسجد ری
- ۹۶۸ جمعیت ری
- ۹۷۰ خرابی و ویرانی ری
- ۹۷۳ مزار رجال و شخصیت‌های مذهبی
- ۹۷۶ فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۹۷۹ متن حدیث
- ۹۸۰ ترجمه حدیث
- ۹۸۲ ترجمه:
- ۹۸۴ فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۹۸۵ عصر خفقان و شکنجه
- ۹۸۵ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۹۸۶ پدر و اجداد آن حضرت
- ۹۸۷ برادران آن حضرت
- ۹۸۸ اساتید و مشایخ آن حضرت
- ۹۸۸ روایان و تلامذه آن حضرت

۹۸۹	تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۹۹۴	فهرست تفصیلی
۱۰۱۲	جلد ۳
۱۰۱۲	مشخصات کتاب
۱۰۱۲	اشاره
۱۰۱۶	پیشگفتار
۱۰۱۸	فهرست اجمالی
۱۰۲۲	(۱) زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۱۰۲۲	اشاره
۱۰۲۴	مقدمه
۱۰۲۷	زیارت قبور مؤمنان در مکتب اهل بیت
۱۰۳۲	زیارت پیامبر و امامان علیهم السلام
۱۰۳۴	زیارت معصومان در مکتب اهل بیت
۱۰۳۸	زیارت نامه
۱۰۳۹	زیارت نامه های پیامبر و فاطمه زهرا و امامان معصوم
۱۰۴۱	زیارت جامعه کبیره
۱۰۴۸	زیارت مأثوره و غیر مأثوره
۱۰۵۰	زیارت امامزادگان
۱۰۵۳	زیارت حضرت عبدالعظیم
۱۰۵۳	ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم
۱۰۵۴	زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۰۵۶	(۲) بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۱۰۵۶	اشاره
۱۰۵۸	مقدمه
۱۰۵۹	فصل اول: حضرت عبدالعظیم در منابع رجالی
۱۰۵۹	اشاره

گفتار اول: نسب حضرت عبدالعظیم	۱۰۵۹
گفتار دوم: توصیف حال رجالی حضرت عبدالعظیم	۱۰۶۱
گفتار سوم: تألیفات حضرت عبدالعظیم	۱۰۶۶
فصل دوم: طبقه روایی حضرت عبدالعظیم	۱۰۶۸
اشاره	۱۰۶۸
مشایخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۱۰۷۱
شاگردان حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۱۰۷۲
فصل سوم: روایات حضرت عبدالعظیم	۱۰۷۳
اشاره	۱۰۷۳
گفتار اول: بررسی موضوعی روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۱۰۷۳
اشاره	۱۰۷۳
اول: خدا و صفات وی	۱۰۷۳
دوم: نبوت	۱۰۷۵
سوم: امامت	۱۰۷۶
چهارم: تاریخ و زیارات و ادعیه ائمه	۱۰۸۴
پنجم: تفسیر قرآن	۱۰۸۶
ششم: احکام شرعی	۱۰۸۶
هفتم: اخلاق	۱۰۸۹
هشتم: زنان	۱۰۹۱
گفتار دوم: انواع احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام	۱۰۹۲
اشاره	۱۰۹۲
۱. مکاتبه	۱۰۹۲
۲. مسایل	۱۰۹۳
فصل چهارم: مسانید حضرت عبدالعظیم	۱۰۹۴
اشاره	۱۰۹۴
اول - جامع کتاب اخبار عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی	۱۰۹۵

- دوم - عبدالعظیم الحسنی حیاته و مسنده یا زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام - ۱۰۹۶
- سوم: الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیاته و مسنده - ۱۰۹۷
- چهارم: مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - ۱۰۹۸
- (۳) خورشید ری - ۱۱۰۰
- اشاره - ۱۱۰۰
- مقدمه - ۱۱۰۲
۱. خاستگاه - ۱۱۰۴
۲. مصاحبت با چند امام - ۱۱۰۵
۳. عرضه دین بر امام معصوم علیه السلام - ۱۱۱۱
۴. هجرت، گریز و آوارگی - ۱۱۱۸
۵. روایت و درایت - ۱۱۲۱
۶. کثرت روایت - ۱۱۲۵
۷. مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - ۱۱۲۶
- اشاره - ۱۱۲۶
- الف) روایات بی واسطه از امام - ۱۱۲۷
- ب) روایات با واسطه از امام - ۱۱۳۰
- ج) مهمترین روایات حضرت عبدالعظیم - ۱۱۳۶
۸. توثیق امام علیه السلام از وی - ۱۱۳۶
۹. دعای معصوم علیه السلام در حق او - ۱۱۴۲
۱۰. دین مرضی - ۱۱۴۳
۱۱. تسلیم بودن - ۱۱۴۴
۱۲. عبادت - ۱۱۴۶
۱۳. امانتداری - ۱۱۴۷
۱۴. عمل به تقیه - ۱۱۴۸
۱۵. اعتماد و ارجاع امام به وی - ۱۱۴۹
۱۶. مأموریت پیام رسانی - ۱۱۵۲

- ۱۱۵۳ ----- بی شبهه بودن شخصیت حضرت عبدالعظیم
- ۱۱۵۴ ----- ۱۸. اختفا و شهادت احتمالی
- ۱۱۵۵ ----- ۱۹. ملجأ بودن قبر حضرت عبدالعظیم حسنی
- ۱۱۵۶ ----- ۲۰. زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۱۱۵۹ ----- (۴) اسوه تقوا
- ۱۱۵۹ ----- اشاره
- ۱۱۶۱ ----- مقدمه
- ۱۱۶۳ ----- فصل اول: انسان و خداوند
- ۱۱۶۳ ----- ۱. عبادت و عبودیت
- ۱۱۶۳ ----- اشاره
- ۱۱۶۳ ----- عبودیت و بندگی
- ۱۱۶۶ ----- ۲. محبت الهی
- ۱۱۶۶ ----- اشاره
- ۱۱۶۸ ----- پرتویی از مناجات موسی با خدا
- ۱۱۷۰ ----- ۳. معصیت الهی
- ۱۱۷۰ ----- اشاره
- ۱۱۷۱ ----- عذاب برخی زنان معصیت کار
- ۱۱۷۳ ----- فصل دوم: رابطه انسان با اجتماع
- ۱۱۷۳ ----- اشاره
- ۱۱۷۳ ----- دوری از اختلاف های جناحی
- ۱۱۷۵ ----- تشکر از یکدیگر
- ۱۱۷۵ ----- چراغ های راه
- ۱۱۸۰ ----- برخورد با دیگران
- ۱۱۸۰ ----- الف) توده مردم:
- ۱۱۸۱ ----- ب) برخورد با منحرفان:
- ۱۱۸۴ ----- ج) برخورد با برادران:

۱۱۸۵	فصل سوم: جلوه ای از مسائل اخلاق فردی
۱۱۸۵	۱. سریره و نیت پاک
۱۱۸۶	۲. اغتنام از فرصت ها
۱۱۸۷	۳. کیفر کردار
۱۱۸۹	۴. پرهیز از تجملات و تشریفات
۱۱۸۹	اشاره
۱۱۸۹	پاس نعمت ها
۱۱۹۰	ضیافتی دیگر
۱۱۹۱	تشریفات
۱۱۹۳	(۵) عراضة الاخوان
۱۱۹۳	اشاره
۱۱۹۵	مقدمه
۱۱۹۶	[حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام]
۱۱۹۹	[مشایخ روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام]
۱۲۰۰	[شاگردان و راویان حضرت عبدالعظیم علیه السلام]
۱۲۰۱	[سال وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام]
۱۲۰۲	[حضرت امام زاده حمزه علیه السلام]
۱۲۰۳	[شرح حال طاووس العرفا]
۱۲۰۷	(۶) حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از نگاه حضرت آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله
۱۲۰۷	اشاره
۱۲۰۹	۱. زائر حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۲۰۹	اشاره
۱۲۱۰	هدیه سید الکریم
۱۲۱۱	۲. خادم آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۱۲۱۱	اشاره
۱۲۱۱	مناصب افتخاری

۳. نگارش شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۲۱۳
- اشاره ۱۲۱۳
- أعقاب علی الشدید ۱۲۱۴
۴. واقف عمده کتاب به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۲۲۳
- (۷) کوچ مسافر ری ۱۲۲۵
- اشاره ۱۲۲۵
- مقدمه ۱۲۲۷
- بخش نخست: تاریخ تولد ۱۲۲۹
- اشاره ۱۲۲۹
- قول اول : تولد در سال ۱۷۳ : ۱۲۲۹
- اشاره ۱۲۲۹
- درک حضور حضرت رضا علیه السلام ۱۲۳۵
- قول دوم : سال ۱۸۰ یا قبل از آن ۱۲۳۷
- قول سوم : تولد در سال ۲۰۲ ۱۲۳۹
- اشاره ۱۲۳۹
- جستجوی دیگر برای راهیابی به تاریخ تولد عبدالعظیم علیه السلام ۱۲۳۹
- راویان از عبدالعظیم حسنی علیه السلام ۱۲۴۰
- مشایخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۲۴۱
- بخش دوم: تاریخ رحلت ۱۲۴۳
- اشاره ۱۲۴۳
- درک زمان عسکری علیه السلام ۱۲۴۳
- تاریخ رحلت ۱۲۴۷
- قول اول : سال ۲۵۰ - ۱۲۴۸
- قول دوم : سال ۲۵۴ - ۱۲۵۰
- قول سوم : سال ۲۵۲ ۱۲۵۰
- بخش سوم: کیفیت رحلت ۱۲۵۵

- ۱۲۵۵ اشاره
- ۱۲۵۵ احتمال اول : موت طبیعی پس از بیماری
- ۱۲۵۶ احتمال دوم : شهادت
- ۱۲۵۶ اشاره
- ۱۲۵۷ معنای لغوی شهید :
- ۱۲۵۷ وجه تسمیه شهید :
- ۱۲۶۸ شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۲۷۳ شرح حالی مختصر از ابن شهر آشوب
- ۱۲۷۴ تألیفات ابن شهر آشوب
- ۱۲۷۵ نقل عبارات ابن شهر آشوب
- ۱۲۷۷ زنده بگور کردن !
- ۱۲۸۰ قول فخر رازی
- ۱۲۸۲ امکان جمع بین دو قول
- ۱۲۸۳ الف - بررسی سندی
- ۱۲۸۹ ب - بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن
- ۱۳۰۱ احتمال سوم: موت در اثر وقوع زلزله
- ۱۳۰۴ نتیجه گیری
- ۱۳۰۵ فهرست منابع و مآخذ
- ۱۳۱۱ (۸) رجال ری در کتاب النقص
- ۱۳۱۱ اشاره
- ۱۳۱۳ مقدمه
- ۱۳۱۳ کتاب نقض
- ۱۳۱۳ اشاره
- ۱۳۱۴ ری در عصر تألیف کتاب نقض
- ۱۳۱۴ اشاره
- ۱۳۱۵ شیعیان ری در سده ششم

- تصحیح و انتشار کتاب نقض ۱۳۱۶
- اشاره ۱۳۱۶
۱. ابوسعید ورامینی ۱۳۱۷
۲. ابوطالب بابویه ۱۳۱۸
۳. ابوعبدالله زاهد حسنی ۱۳۱۹
۴. ابوالعلاء حنظل رازی ۱۳۲۰
۵. ابو عمید رازی ۱۳۲۱
۶. ابوالفتح نصرآبادی ۱۳۲۲
۷. ابوالفتح بن العمید ۱۳۲۲
۸. ابوالفتح رازی ۱۳۲۲
۹. ابوالفتح ونکی ۱۳۲۴
۱۰. ابوالفضل عمید معروف به ابن عمید ۱۳۲۴
۱۱. ابو القاسم عبدویه ۱۳۲۵
۱۲. سید ابو محمد موسوی رازی ۱۳۲۵
۱۳. ابو نصر هسنجانی ۱۳۲۶
۱۴. احمدچه رازی ۱۳۲۷
۱۵. خواجه امیرک شیعی رازی ۱۳۲۷
۱۶. فقیه بلمعالی امامتی رازی ۱۳۲۸
۱۷. بندار رازی ۱۳۲۸
۱۸. امام بو جعفر گیل ۱۳۲۹
۱۹. تاج الدین کیسکی ۱۳۲۹
۲۰. حسام الدین اتابک اینانچ بیگ سنقر صاحب ری (مقتول در ۵۶۴ق) ۱۳۳۰
۲۱. ابو منصور حفده طوسی نیشابوری (م ۵۷۱ ق) ۱۳۳۰
۲۲. شمس الاسلام حسکا بابویه ۱۳۳۱
۲۳. حسن استرآبادی ۱۳۳۲
۲۴. ابو تراب بن حسن درویستی ۱۳۳۴

۲۵. خواجه حسن دوریستی ----- ۱۳۳۵
۲۶. اوحد الدین حسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی ----- ۱۳۳۶
۲۷. سید زکی نقیب ری ----- ۱۳۳۷
۲۸. شمس رازی ----- ۱۳۳۷
۲۹. شهاب مشاط ----- ۱۳۳۸
۳۰. شهاب الدین محمد کیسکی ----- ۱۳۳۸
۳۱. صاحب بن عباد ----- ۱۳۳۸
۳۲. شیخ صدوق ----- ۱۳۳۹
۳۳. قاضی القضاة ظهیر الدین ----- ۱۳۴۰
۳۴. امیرعباس صاحب ری (مقتول در ۵۴۱ ق) ----- ۱۳۴۱
۳۵. عبد الجبار مفید رازی ----- ۱۳۴۱
۳۶. عبد الجلیل رازی ----- ۱۳۴۲
۳۷. خواجه امام رشید الدین عبد الجلیل رازی ----- ۱۳۴۲
۳۸. عبد الجلیل قزوینی رازی (صاحب نقض) ----- ۱۳۴۴
۳۹. مفید عبد الرحمن بن احمد نیشابوری رازی ----- ۱۳۴۶
۴۰. خواجه عبد الرحمن رازی ----- ۱۳۴۶
۴۱. عبدالعظیم حسنی ----- ۱۳۴۷
۴۲. علی بن مجاهر رازی ----- ۱۳۴۷
۴۳. علی جاسبی رازی ----- ۱۳۴۸
۴۴. خواجه علی متکلم رازی ----- ۱۳۴۹
۴۵. عماد الدین ابو المعالی ----- ۱۳۵۰
۴۶. عمید برکه رازی ----- ۱۳۵۰
۴۷. عمید ابو الوفاء ----- ۱۳۵۱
۴۸. قوامی رازی ----- ۱۳۵۱
۴۹. سید الامام مانگدیم رضی ----- ۱۳۵۲
۵۰. سید مجتبی بن داعی رازی ----- ۱۳۵۲

۵۱. السيد الرئيس محمد كيسكى ۱۳۵۳
۵۲. ابو النجم محمد بن عبد الوهاب سمان رازی ۱۳۵۵
۵۳. ابو سعيد محمد بن احمد نیشابوری ۱۳۵۵
۵۴. خواجه محمود حدادی حنیفی ۱۳۵۷
۵۵. سدید الدین محمود رازی ۱۳۵۷
۵۶. سدید الدین محمود حمصی رازی ۱۳۵۷
۵۷. مختص الدین رازی ۱۳۵۸
۵۸. سید مرتضی بن داعی رازی ۱۳۵۸
۵۹. مشاط رازی ۱۳۵۹
۶۰. نجیب ابو المکارم متکلم رازی ۱۳۶۰
۶۱. نور الدوله رازی ۱۳۶۱
۶۲. یحیی معاذ رازی (متوفای ۲۵۸) ۱۳۶۱
- (۹) حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شهر ری در سفرنامه ها ۱۳۶۲
- اشاره ۱۳۶۲
- مقدمه ۱۳۶۴
- بخش اول ۱۳۶۶
- (۱) سفرنامه ابودلف ۱۳۶۶
- (۲) سفرنامه کلاویخو ۱۳۶۹
- (۳) سفرنامه شاردن ۱۳۷۰
- (۴) سفرنامه اولیویه ۱۳۷۴
- (۵) سفرنامه اصفهان و کاشان و قم و طهران ۱۳۷۶
- (۶) سفرنامه بارون فیودور کروف ۱۳۷۷
- (۷) خاطرات لیدی شیل ۱۳۷۹
- (۸) روزنامه وقایع سفر کربلای معلی ۱۳۸۲
- (۹) سفرنامه عضدالملک به عتبات ۱۳۸۴
- (۱۰) سفرنامه پنجامین ۱۳۸۷

- ۱۳۹۱ (۱۱) یک سال در میان ایرانیان
- ۱۳۹۳ (۱۲) ایران و قضیه ایران
- ۱۳۹۳ اشاره
- ۱۳۹۵ خرابه های ری
- ۱۳۹۶ ری قدیم
- ۱۳۹۸ خرابه های آن
- ۱۳۹۹ برج یزید
- ۱۴۰۱ (۱۳) بیست سال در ایران
- ۱۴۰۶ (۱۴) تصویرهایی از ایران
- ۱۴۰۶ اشاره
- ۱۴۰۷ برج خاموشی
- ۱۴۱۲ (۱۵) سفرنامه سرپرسی سایکس
- ۱۴۱۳ (۱۶) سفرنامه جکسن
- ۱۴۱۳ اشاره
- ۱۴۱۴ ویرانه های ری، شهر باستانی رگا
- ۱۴۳۱ (۱۷) به سوی اصفهان
- ۱۴۳۲ (۱۸) ایران امروز
- ۱۴۳۴ (۱۹) سفرنامه اصفهان
- ۱۴۳۵ (۲۰) سفرنامه قم
- ۱۴۳۵ اشاره
- ۱۴۳۵ زیارت حضرت عبدالعظیم
- ۱۴۳۹ مزار ابن بابویه
- ۱۴۳۹ جسد سالم شیخ صدوق
- ۱۴۴۲ (۲۱) سفرنامه صفاء السلطنه نائینی
- ۱۴۴۳ (۲۲) سفرنامه فرد ریچاردز
- ۱۴۴۴ (۲۳) سفرنامه پلوشر

۱۴۴۴ اشاره

۱۴۴۵ زندگی در تهران

۱۴۴۸ بخش دوم:

۱۴۵۲ فهرست تفصیلی

۱۴۷۱ درباره مرکز

مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علمی معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1382 : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام/ تالیف جمعی از فضلا و نویسندگان.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 13 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 24، 25، 26، 27.

شابک : 24000 ریال (ج.1)؛ ج.4 964-7489-56-0:

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد 4، 1382.

یادداشت : ج.1 (چاپ اول: بهار 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، - 250؟ق. -- کنگره ها

رده بندی کنگره : 5/53BP/ع2 ک9 1300 ی

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : م 84-40509

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

جلد 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگان فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛

3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو

جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی یک لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب

آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دیر کمیته علمی

بهار 1382

ص: 6

1. شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11
حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانی (مد ظله الشریف)
2. نگاهی کوتاه به حدیث شریف عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 73
احمد عابدی
3. آموزه های حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 129
رضا برنجکار
4. معارف فکری و اعتقادی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام 161
سید ابراهیم سید علوی
5. پیشینه عرض دین و حدیث 193
سید محمد کاظم طباطبایی
6. شمیم
ولایت 245
علی مختاری
7. تأویل ولایی در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 273
سید ابوالحسن مطلبی
8. امامت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 279
علی اصغر رضوانی
9. مهدویت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 303
علی اصغر رضوانی
10. ظهور امام زمان علیه السلام در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 327

11 . تاریخ تشیع در شهر ری 339

رسول جعفریان

12 . تشیع در ری 419

مرتضی دوستی ثانی

ص: 7

کنگره ها و نشستهای علمی، آن گاه که بر محور موضوعات تاریخی و میراثی برپا می شوند، و تصحیح و تحقیق آثار را در دستور دارند، اگر از مباحث نو و تولید نظریه های جدید غفلت ورزند، بخش مهمی از وظیفه خود را ایفا نکرده اند؛ چرا که آماده سازی میراث مکتوب تراثی به شکلی جدید و نیز گردآوری منابع، در شمار خدمات پژوهشی است و پژوهش از آن پس آغاز می گردد. همچنین هر پژوهشی - هر اندازه هم که روزآمد و کاربردی باشد - گذشته را شامل می شود؛ چرا که به ناگزیر بر بنیاد پژوهشهای پیشین شکل می گیرد.

با توجه به این اصل، کمیته علمی کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تولید مقالات و اندیشه های جدید را بخش مهمی از رسالت خود قرار داد. و برای دستیابی به این هدف، از طریق فراخوان عمومی و نیز سفارش تدوین مقاله اقدام کرد. با وجود زمان اندک، در مجموع هشتاد مقاله به کمیته علمی واصل شد که پنجاه مقاله از آنها نتیجه فراخوانهای عمومی و سی مقاله نیز دستاورد سفارشهای خاص بود.

پس از ارزیابی های علمی، از میان هشتاد مقاله یاد شده، پنجاه مقاله جهت چاپ در مجموعه مقالات کنگره، مناسب تشخیص داده شد که به ترتیب زیر به چاپ می رسد:

جلد اول، حاوی دوازده مقاله و شامل مقالات اعتقادی از قبیل: عرض دین، امامت، مهدویت، تشیع در ری و... است.

در جلد دوم، دوازده مقاله جای گرفته است که بیشتر جنبه تاریخی دارند. در جلد سوم، شانزده مقاله با موضوعات متنوع دیگر، جای گرفته است.

باقی مانده مقالات، به همراه سخنرانیهای ایراد شده در کنگره، مصاحبه ها و... پس از برپایی کنگره، با عنوان «یادنامه» به چاپ خواهد رسید.

در این جا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

1. ترتیب و چینش مقالات، تنها بر پایه موضوع و اهمیت آن بوده است.

2. نخستین مقاله از جلد اول مجموعه مقالات، با عنوان «شرح حدیث عرض دین»، در گذشته توسط حضرت آیه الله لطف الله صافی (دام ظلّه) تألیف شده بود که با کسب اجازه از ایشان و جهت تکمیل مقالات بعدی با مختصر ویرایشی در این مجموعه جای گرفت.

کمیته علمی بر خود فرض می داند که از همه بزرگان، نویسندگان و محققان که با تدوین مقاله در غنای این بزرگداشت سهیم بودند، صمیمانه سپاسگزاری کند و از عموم اهل تحقیق بخواهد که خطاها و نقصها چاپی راه یافته به این مجموعه را که ناشی از اندکی فرصت اند، بر ما ببخشند.

وإلى الله تصیر الأمور

ص: 10

شرح حديث عرض دين حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام

اشاره

تأليف

ص: 11

حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانیمد ظلہ الشریف

ص: 12

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ و معاد و نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب و رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوش بینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است.

شاید هیچ حاجتی و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخش تر و راحت افزاتر از این سه حاجت - که در این دعا درخواست می شود - نباشد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضُّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي» (1).

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فراگیر قلب انسان و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستی که انسان بداند که به او نمی رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

حاجت سوم: رضا به روزی و رزق و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم می شود.

ایمان و یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و در عین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین و ایمان و رضا اطلاق می شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افراد نور با هم تفاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود.

ص: 13

1- در ادعیه متعدد مثل دعای ابی حمزه.

چنان که می دانیم نور خورشید و خورشیدهای بزرگ تر و بزرگ تر نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است.

ایمان هم بنا به تفسیری که از مثل آیه کریمه ذیل شده است، نور است و مراتب دارد: «أَتَمِّمَ لَنَا نُورَنَا»⁽¹⁾ و آیه شریفه «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»⁽²⁾.

لذا ایمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایمان است، و نور که در روشنایی آن بزرگ ترین و سنگین ترین وظیفه ای را که از سوی خدا به آن حضرت محوّل شد، به عالی ترین صورتی انجام داد و در برابر دنیا و تمام عادات باطله و کفر و شرک قیام نمود.

ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم نور و ایمان است که می فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا»⁽³⁾ و می فرمود:

«لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»⁽⁴⁾.

سایر ائمه معصومین علیهم السلام و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله آن بودند که یاد موافق و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان بخش است.

و خلاصه ایمان خواص اصحاب و شخصیهایی که علاوه بر زبان با عمل و ایثار و

ص: 14

1- . سوره تحریم، 66، آیه 8.

2- سوره حدید 57، آیه 12.

3- . شرح ابن میثم علی المائة کلمة، کلمه 1 مطلوب کل طالب رشید و طواط کلمه 1 بحار الانوار، ج 40، ص 153 و ج 46، ص 135؛ ج 67، ص 321؛ ج 69، ص 209؛ ج 70، ص 142؛ ج 87، ص 304؛ غرر الحکم، ص 75، ح 1.

4- نهج البلاغه، خطبه 222.

فداکاری در غزواتی مثل بدر و احد و خندق و جمل و صفین و نهروان و روز عاشورا ایمانشان در معرض عالی ترین جلوه ها قرار گرفت همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه و جعفر طیار و ابوالفضل العباس و سلمان و مقداد و عمار و حبیب بن مظاهر و زهیر و رشید و میثم و صدها و هزارها از مؤمنانی که از بوته امتحان بی غل و غش بیرون آمدند اگرچه در يك ردیف نبودند اما مواضع هرکدام نشان دهنده ظهور ایمان و قوت عقیده و عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنانکه گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه گیری نیست.

همه برحسب مراتب ایمان خود از آرامش و سکون باطن و استراحت خیال و تسلیم و رضا و توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره مندند و تا به آن مراتب بلند بالا می روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می رسد، فرحناک می شوند و خود را فراموش می کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمناک می گردند. گویی این آیه را در گوش دارند: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (1).

و تا آنجا پیش می روند که از کسی غیر از خدا نمی ترسند که «حَدُّ الْيَقِينِ أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا» (2).

موحد چه در پای ریزی زرش *** چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد زکس *** بر این است بنیاد توحید و بس

و حاصل آنکه توکل و تسلیم و رضا و تقویض را - که همه از مقامات سُعدا است - مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت درجات ایمان و خلوص عقیده از شرك و

ص: 15

1- سوره حدید 57، آیه 23.

2- بحار، ج 70، ص 143؛ ج 180، ص 182؛ ج 88، ص 243.

خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن می گردند.

بنابراین وسیله ای برای نیل انسان به سعادت واقعی بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همه اضطرابها و همه خوف و بیمها از زوال نعمتها را از میان می برد و همه نگرانیها را نسبت به آینده مرتفع می سازد. «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (1).

انسان سعادت خواه، باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جمله های نورانی: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (2)، «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (3) «أَفُوضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ»

بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (4)، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (5)، «حَسْبِيَ اللَّهُ» (6) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» (7) ایمان پیدا کند و از تاریکیهای تحیر و تردید خود را نجات دهد.

ص: 16

1- . سوره رعد 13، آیه 28.

2- . سوره آل عمران 3، آیه 173.

3- . سوره كهف 18، آیه 39.

4- . سوره غافر 40، آیه 44.

5- . سوره طلاق 65، آیه 3.

6- سوره توبه 9، آیه 139؛ سوره زمر (39)، آیه 38.

7- . سوره بقره 2، آیه 156.

عرض دین بر بزرگان و دین شناسان

برای تحصیل ایمان قوی تر، مطالعه آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایت‌های قرآن مجید، یکی از راههای عمده و مهم است؛ چنان که مطالعه سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و مراجعه به احادیث و روایات و خطب ایشان در بخشهای مختلف اعتقادی نیز معرفت بخش و راهنما به سوی سرچشمه زلال ایمان و یقین است.

در کتابهایی مثل بحارالانوار، به قدری در ضمن احادیث و روایات، آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن در خانه دیگران بی نیاز می باشیم.

یکی از راههایی که با آن می توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی و هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل بیت طاهرین (صلوات الله علیهم) آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین شناس است، خصوصاً در تفصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اخبار رسول اعظم و اهل بیت علیهم السلام قابل اثبات است و راهی برای معرفت آنها جز رجوع به مدارك صحیحه سمعی از کتاب و سنت وجود ندارد.

مثلاً در تفصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملائکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم) می باشند.

البته در اصل بعضی عقاید، عقل و شرع اتفاق دارند و در اصول عقاید اصلیة حاکم عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقل ارجاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفصیلی مسائل دیگر باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نیست؛ به ملاحظه اینکه بعضی مطالب چون از مستقلات عقلیه و اولیات و بدیهیات و فطریات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها معرض اشتباه و وقوع در خطا است، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهده اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقت تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها تکلیف بما لایطاق است. لذا از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطر ضلالت است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفا به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی دارد تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلورفت و گمراه شد، معذور نخواهد بود و چنان که می دانیم بسیاری از مباحثی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد، شرع است و آنان که این مباحث را از طرق دیگر تحصیل می نمایند، و بسا که کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحث استنتاج می کنند حمل یا تأویل می نمایند، راه خطرناکی را می روند و بی همراهی خضر شریعت و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می کنند که سیر در آن جز تحیر و سرگردانی و شك و تردید عاقبتی ندارد.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن *** ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در این مباحثی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردی که دلالت قطعی قرآن کریم با سنت قطعی الصدور والدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی شود و اگر فرضاً موردی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحث قرینه قطعی عقلیه بر عدم اراده ظاهر کلام است. طبعاً این حکم عقلی، قرینه بر مجاز می شود و قاعده «اذا تعذرت الحقیقة فأقرب المجازات متعین» حاکم خواهد شد؛ ولی در غیر این مباحث، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممتنع شده، معذور نیست.

در اینجا با چند جمله از خطبه عالیہ معروف به خطبه اشباح که به فرموده سید اجل رضی (علیه الرحمه)، از جلائل خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است این مطلب عالی عرفانی و بلکه عالی ترین مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان الله الناطق است، بیان می کنیم که حق این مطلب ادا شود.

مسعدة بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) بر منبر کوفه این خطبه را انشا فرمودند و این به این جهت شد که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا نَرَاهُ عَيَاناً لِنَزِدَادَ لَهُ حُبّاً وَ بِهِ مَعْرِفَةً».

یعنی: پروردگار ما را برای ما چنان توصیف نما، مثل اینکه او را بالعیان می بینیم تا دوستی او را زیاد کنیم و به آن بر معرفت بیفزاییم.

حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه در دادند و مردم اجتماع کردند؛ چنان که مسجد پر از جمعیت شد. امام علیه السلام به منبر رفتند؛ در حالی که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهره مبارکشان تغییر کرده بود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا آن حضرت از این سؤال غضبناک شدند؟ ظاهر این است که از کیفیت این سؤال که سائل گمان می کرد توصیف خدا را می توان به نهایت رسانید که کنه و حقیقتش با حقایق صفاتش چنان بیان شود که او را بندگان عیان و آشکار شناسند، یا اینکه بنده ای از بندگان اگر چه رئیس العارفین و مولی الموحدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رؤیت قرار دهد. باری، به هر جهت بود از غضب حضرت معلوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بزرگ شمرده و نه حق کسی می دانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقی می دانند که بتواند توصیف خدا را به نهایت برساند و بیشتر و برخی از آنچه خود را به آن توصیف کرده وصف نماید.

امام علیه السلام آن بسیار بلیغ و رسا را، که مشتمل بر حقایق معارف الهیه و اوصاف ربانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرار داد و فرمود:

فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ: فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِدْقَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَأَسْتَضِيءُ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ فِي الْكِتَابِ فَرَضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمٍ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنْ إِفْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَصْدَرُ رُوبَةُ دُونَ الْغُيُوبِ الْأَقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمدَحَ اللَّهُ تَعَالَى إِعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا. وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرُ عَظَمَةَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ...» (1).

ص: 20

«پس نگاه کن ای سؤال کننده! پس آنچه را قرآن تو را از صفت خدا بر آن دلالت می کند تو آن را پیشوا و رهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنی بخواه و آنچه را شیطان دانستن آن را به تو تکلیف می کند از آنچه نه کتاب خدا دانستن آن را بر تو واجب گردانیده و نه در سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدا اثری از آن وجود دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق چنین برخوردی با این امور منتهای حق خدا بر تو است. و بدان که کسانی که در علم رسوخ (و توانائی و تعمق) دارند، کسانی هستند که ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه امور غیبیه است، اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حد درک انسان در پرده است، بی نیاز می سازد. پس خداوند متعال آنان را به اعتراف به عجز و ناتوانی از نیل به آنچه به آن احاطه علمی نمی یابند مدح فرموده و ترك تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از کنه و حقیقت آن ایشان را مکلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است. پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده، اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاک شدگان خواهی بود».

این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین راهنما و عالی ترین مرتبه معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکن الحصول است و بیرون از این دستور هرکس هرچه بگوید و بنویسد، از خود نشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالی قدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام شیخ مفید قدس سرهدر مسئله توقیفی بودن اسماء الحسنی می فرماید:

«لا يجوزُ تسميةُ الباري تَعَالَى إِلَّا بِمَا سَمَّى بِهِ نَفْسَهُ فِي كِتَابِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ أَوْ

سَمَاءُ حُجْبُهُ وَ خُلَفَاءُ نَبِيِّهِ، وَ كَذَلِكَ أَقُولُ فِي الصِّفَاتِ وَ بِهَذَا تَطَابَقَتِ الْأَخْبَارُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ هُوَ مَذْهَبُ جَمَاعَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَ... (1)؛

نامیدن خداوند متعال جز به آن نامهایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا حجتها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین را می گویم (که خدا را جز به اوصافی که خود را به آن توصیف فرموده، توافق دارند و این مذهب جماعت امامیه است و...).

و محقق طوسی (قدس سره القدوسی) در کتاب فصول (ص 22)، که به فارسی نگاشته است، می فرماید:

لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه يك ذات پاك است و از هیچ جهت، تعدد و تكثر را مجال تعرض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نامهای بزرگوار یا به حسب اعتبار اضافه یا به حسب ترکب اضافه و سلب چون حی و عزیز و واسع و رحیم. پس بنابراین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نام که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند از آنکه ممکن بود بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد؛ چه ظاهر حال خود چنان اقتضا می کند که اگر رأفت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده ای را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی؛ چون از هیچ وجه اسم مطابق مسما نمی تواند بود.

ص: 22

بر حسب آیاتی مثل: «اللَّهُ يُعَلِّمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» (1) و آیه «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (2)، شیء معلوم، غیر از عالم است و بر حسب بعض مسالك چیزی غیر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف برسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات او است ممنوعیم و برای ما درك حقیقت آن ممکن نیست. «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (3).

غرض این است که زبان کتاب و سنت و مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسماء حُسنی که بر ذات باری تعالی اطلاق آن مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در آیات الهی که مامور به بود بازداشت.

خدا را چنان که خود را شناسانده و از طریق وحی و رسالات انبیا و کتاب و سنت و از راههای منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت، و می توان شناخت، و از این ارشادات نه باید جلوتر رفت و نه عقب ماند و فاصله گرفت.

خداشناسی در قرآن مجید و احادیث عرض بسیار عریض و گسترده و بلکه غیر متناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هر چه انسان در این راه سیر کند و جلو برود، مجال سیر و پروازش را وسیع تر می یابد.

ص: 23

1- . سوره رعد 13، آیه 8.

2- سوره بقره 2، آیه 231.

3- سوره طه 20، آیه 110.

باید در خانه اهل بیت وحی علیهم السلام را کوبید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فراگرفت و با تفکر و عبادت و دعا و ریاضت های شرعیه معرفت را افزایش داد.

در ادعیه ماثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سائر ائمه طاهرین علیهم السلام دعاهایی هست که هر جمله ای از آنها درهایی را به سوی معرفت باز می کند.

باری، مطلب ما در اینجا این است که عقاید باید بر قرآن مجید و احادیث صحیح و دانایان به این مصدر و اساس مانند زکریا بن آدم که امام فرمود «مأمون علی الدین والدین» و شیخ طوسی و مجلسی ها عرضه شود که مثل این بزرگواران تصدیق کنند که دینی که عرضه شده است، دینی است که خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و بگویند:

«هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَلَّغَهُ عَنْهُ أَوْصِيَاؤُهُ».

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهل بیت علیهم السلام تبلیغ و تدریس می شود گذرانیده اند، خودشان به این مطلب می رسند که نمی توانند محصول بعضی اشتغالات خود را به خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیا و مکتب قرآن و وحی و امام باقر و صادق علیهما السلام را زراره ها و ابان بن تغلب ها و محمد بن مسلم ها و عمارها و اصبغ ها و حذیفه ها و ابوذرها می شناسند، نه دیگران.

هیچ گاه شنیده نشده است که يك نفر پیش مثل یعقوب ابن اسحاق کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق ها هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط باید به پیغمبر و امام و روات احادیث آنها عرض نمایند.

در عصر ما مسئله عرض دین به دین شناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام شناخته اند، مسئله ای است که باید همگان مخصوصاً نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعهد و متدین به آن توجه کامل داشته باشند؛ زیرا دست تحریف و تأویل و تصرف و اعمال سلیقه های شخصی به علل متعدد از جمله غرب زدگی از سوی معدودی که به اصطلاح خود را روشنفکر می شمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیتهای علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب، فرم در قالب مصاحبه و میزگرد و سخنرانی و نوشتن مقاله ارزشهای اسلام و التزامات مردم را به عقاید و احکام شرعی هدف قرار داده و چنان وانمود می کنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدالیل کتاب و سنت و اصطلاحات دینی و محدود نبودن در چهارچوب کتاب و سنت است و به گمان خود، روشنفکرانه دریافتهای علما و فقها را در امتداد قرنهای متمادی تخطئه نموده و بسیاری از احکام الهی را با مزاج عصری که ساخته غرب یا شرق است مناسب نمی دانند و با توسل به الفاظ مبهمی از قبیل فقه پویا یا قبض و بسط شریعت بعض احکام و خاتمیت و ابدیت برنامه های شرعی و نظامات جزائی و اجتماعی و غیرها را زیر سؤال برده و در عقاید نیز با افکار به اصطلاح عرفانی کتاب و سنت را تعریف و توصیف می نمایند و خلاصه راهی می روند که اگر ادامه یابد التزامات دینی بسیاری را سست می نماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه هایی که از سوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به این تعالیم وجدانا متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ يك از فلاسفه و قشرهای به اصطلاح برجسته و نوابغ فکری برنیامده و برنخواهد آمد.

این افراد به اصطلاح روشنفکر هرکجا پیدا شدند با این ایمان برخورد دارند و خارج بر آن هستند و به این افتخار می کنند که در تمام یا بعض از این باورها خدشه نمایند و تعهد مردم را کم کنند و دین را طبق اندیشه خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال بیگانگان است، تفسیر نموده و اصالت‌های اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روشها که به صورت گرایش به دین و مذهب و مذهبی بودن ابراز می شود، کم و بیش در زن و مرد اثر گذارده و يك وسوسه در بعض مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در بعضی دیده می شود.

ناگفته نماند که طبع این گونه برخوردهای تردیدانگیز یا توهین آمیز با مسائل مقبوله و مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت بخش است و افرادی که می خواهند اسم و آوازه ای به دست بیاورند و از راههای صحیح عاجزند، این راه را پیش می گیرند، و هرچه در این راه هتاکی بیشتر نشان داده شود و بی پرده و صریح تر انکار و اهانت شود و به ارزشهای جامعه تندتر حمله کنند، بیشتر موجب شهرت می شود و عده ای هم که آن ارزشها را معارض با هواها و منافع خود می دانند، بیشتر از آن استقبال می کنند.

بسیاری از غرب زده ها و متجددمسلکها، نویسنده و گوینده ای را آزاداندیش و روشنفکر می دانند که در حمله به مقدسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته و ردّ و ایراد خردپسند نبود، تنها به علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدسه و شخصیت‌هایی که همه از آنها احترام می کنند و حریم قداست آنها را محترم می شمارند، در محافل که حدّ و حدودی برای آزادی اشخاص

قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاداندیشانه تلقی شد، و از رهگذر هتك این قداستها و اهانت به مقدسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت او به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنه کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شر اضلال این روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاك و همان طور که نازل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است از منابع اصیله و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصا مراجعه به این منابع نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام شناسان - یعنی آنها که در مکتب اهل بیت علیهم السلام و با غور و بررسی در این دو منبع اسلام را آموخته اند - رجوع نماید. اینان را همه می شناسند. ابوذرها و مقدادها و سلمان و سلیم ها و محمد بن مسلم ها و ابن ابی عمیر و فضل بن شاذان و ابن بابویه ها و کلینی ها و شیخ طوسی ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علما و فقها و مراجع می باشند.

این قشر از علما هستند که در اعصار و ادوار متمادی اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و یدابید به اخلاف سپرده اند. اگر این رجال با اخلاص نبودند از قشرهای دیگر حفظ این امانت بر نمی آید و در غوغاهای بحثهای فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه این و آن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می ماند.

همه اهل اطلاع و انصاف می دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافتند، فقط این صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین را به آیندگان اینها ایفا کردند، و حتی نمی توان خدماتی را که مثل میرداماد (علیه الرحمه) در حفظ آثار اهل بیت علیهم السلام داشته است به حساب تبحرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده

است گذاشت، و اگرچه در بعضی آرا و نظراتی که در بعضی مسائل اسلامی بیان فرموده است از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام نتیجه تخصص آن بزرگواران در رشته های علوم خاص اسلامی و معارف قرآنی و آثار اهل بیت علیهم السلام بوده است.

به هر حال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدین شده است با دینی که پیغمبر و ائمه علیهم السلام و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دین الله است، معیار همان بیان وحی و کلمات و بیانات اهل بیت وحی علیهم السلام است. باید به مقتضای حدیث: «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينٌ فَأَنْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»⁽¹⁾، دین خدا و علم دین را در همه رشته ها و بخشهایش از اهل دین بپرسید.

پیشینه عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و موروث از آن حضرت به ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح بوده است و افراد متعهد و با معرفت در مقام بوده اند که دریافتهای دینی خود را مستقیماً در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند؛ کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

در کتاب شریف بحار الانوار⁽²⁾، در ضمن روایاتی از کتاب امالی شیخ اعظم طوسی و معانی الاخبار شیخ اجل اقدم صدوق و رجال شیخ جلیل کشکی، عرض دین ابراهیم

ص: 28

1- منیة المرید، ص 239.

2- . بحار الانوار، ج 66، ص 3-9.

مخارقی و حمران بن اعین و عمرو بن حریث و خالد بجلی و حسن بن زیاد عطار و یوسف را به حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در کتاب شریف کافی روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت امام باقر علیه السلام و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

امثال این بزرگان، به اینکه در این امور عقیدتی اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نموده اند اکتفا نمی کردند؛ برای اینکه بدانند دین آنها با ما نزل من الله علی رسولہ صلی الله علیه و آله و ما عند الائمة علیهم السلام موافق است و مبادا چیزی کم یا زیاد شده باشد دین خود را به امام زمان خود عرضه می داشتند.

عرض دین حضرت عبدالعظیم

از جمله شخصیت‌های بزرگی که دین خود را عرض بر امام زمان نمود ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الاکبر الامام ابی محمد الحسن المجتبی - علیه الصلاة والسلام - است.

این بزرگوار یکی از اعظم ذریه رسول و فرزندان مرتضی و بتول - صلوات الله علیهم أجمعین - و از شخصیتها و معاریف علمای اهل بیت و بزرگان صحابه حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و محارم اسرار ائمه علیهم السلام است و علی الظاهر چون با حضرت رضا علیه السلام در سلسله نسب به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام در

یک طبقه بوده است - چنان که بعضی از علمای رجال فرموده اند - از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگرچه بر حسب روایتی که خواهیم آورد عصر امامت امام عسکری علیه السلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیارت حضرت عبدالعظیم و وفات او در عصر امامت امام هادی علیه السلام روایتی است که صدوق در ثواب الاعمال به سند

نقل کرده است از شخصی که خدمت حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام از او پرسید «أَيْنَ كُنْتَ؟» کجا بودی؟ جواب داد «زُرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» زیارت کرده ام حسین علیه السلام را (یعنی به زیارت او بودم).

حضرت هادی علیه السلام فرمود: «أَمَا إِنَّكَ لَوُزُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

«آگاه باش! اگر زیارت کرده بودی قبر عبدالعظیم را، که نزد شما است، هر آینه بودی مثل کسی که زیارت حسین بن علی علیه السلام را کرده باشد».

از جمله روایاتی که دلالت بر فضل و علم این شریف بزرگوار دارد، روایتی است منقول از حضرت هادی علیه السلام که به یکی از شیعیان ری می فرماید:

«إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَسَلْ عَنْهُ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ وَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامُ».

«هرگاه مشکل شد بر تو چیزی از امر دین تو در ناحیه خودت سؤال کن از آن از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و از من به او سلام برسان».

از اینکه چنین شخصیتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید اعم از آنچه واجب الاعتقاد است یا فراتر و بیشتر از آن است معلوم می شود.

آنچه واجب الاعتقاد است اموری است که برحسب ارشادات کتاب و سنت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنت برای آنها شده است معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گسترده تر از این امور است که عدم التفات به آنها و عدم اعتقاد به آنها مضر به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به عنوان يك امر دینی و مربوط دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنت اخذ شده باشد؛ چنان که عدم اعتقاد به آنها با وجود دلیل کافی از کتاب و سنت و التفات به آن دلیل، مغایر با ایمان به نبوت است.

بنابراین باید هرکسی مطابق بودن عقاید خود را با کتاب و سنت احراز نماید، به این ترتیب که:

اولاً: آنچه را به حکم شرع اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است بشناسد.

ثانیا: مطابق بودن عقاید خود را با آن احراز کند.

ثالثا: در مسائل دیگر که به معنائی که گفته شد اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنت عرضه نماید.

رابعا: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینه عقلیه یا شرعیه که برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد، حمل ننماید.

اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با این برنامه به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نماید و ماورای این دو منبع، یعنی کتاب و سنت، راهی برای تضمین از وقوع در خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقفی که مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با آن همه علم و آگاهی از کتاب و سنت و تألیف کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و با عقایدی که صد در صد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم می داند که این عقاید را حضور مبارک امام عرضه بدارد تا از امام علیه السلام تصدیق و امضای صحت آن عقاید را دریافت نماید، دیگران

و خصوص امثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کنند و برای اطمینان بیشتر و بیشتر نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به قرآن و حدیث و معارف اهل بیت علیهم السلام و آنهایی که علمشان را از آن بزرگواران گرفته، عرضه بدارند.

باید در این میدان با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را به عرض خبرگان مورد اعتقاد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

نکته ادبی و اخلاقی که از این حکایت عرض دین باید از این سید شریف جلیل حسنی آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است. مبدا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغرور شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد و ترقی و نیل به کمالات است، ولی در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطرناک تر است.

لذا بزرگان و پرورش یافتگان مکتب وحی و مدرسه تربیت اهل بیت علیهم السلام و افراد ساخته شده و به انسانیت رسید، هرچه علم و درکشان بیشتر می شود، خضوع علمی و شکستگی نفسانی آنها و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر می گردد، و در ابدای نظر پیرامون مسائل حدت و تندید ندارند، و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمی نمایند. اینان می فهمند که رفع هر جهلی موجب التفات به جاهلها و مجهولات بیشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی برایشان منبع پرسشها و سوالات زیادتر است.

لذا اگر از يك شخص کم اطلاع از شناخت انسان یا حیوان یا درخت یا خورشید و ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگر پرسیده شود، بی تأمل ادعای شناخت می نماید، اما اگر به يك عالم یا دانشمندی که عمرش در رشته های مختلف علوم صرف کرده باشد پرسند: آیا بالأخره این اشیا و این مظاهر قدرت باری تعالی را خودت با همه کوششهایت شناخته اید، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده اند، و همین درك، دلیل اوج شناخت و بیش وسیع او است؛ شناختی که آن شخص، اول از آن محروم است و برای اینکه این شناخت را دارد کمال است.

حضرت عبدالعظیم با چنین درك و شناخت، متواضعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین می نهد و دینش را عرضه می دارد.

ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دین از حضرت عبدالعظیم ظاهر می شود، تسلیم بی چون و چرای آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجت خدا است که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حق و اعتراف به حق دیگران بی نخوت و سربرزگی حق گزارگی کرد که شعبه ای از «انصاف الناس من نفسک» است که یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضایل ممتازه سخت ترین اعمال است؛ یعنی همه کس، مرد عرض اندام در میدان مسابقه در آنها نیست و کمیت بیشتر در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم در سلسله نسب و انتساب به امامین هم‌امین حسنین علیهما السلام، به دو واسطه از امام علی نقی علیه السلام نزدیک تر است؛ زیرا حضرت امام علی نقی علیه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام می رسد و در عمود نسب هفتمین فرزند حضرت و هشتمین فرزند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام محسوب می شود. اما حضرت عبدالعظیم به چهار واسطه نسبش به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد که در عمود و نسب پنجمین فرزند حضرت مجتبی علیه السلام و ششمین فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام است. مع ذلك این سید عظیم الشأن جلیل القدر در برابر حجت خدا و صاحب ولایت امر چنین متواضعانه رفتار می نماید که همین حال ادب و حفظ احترام امام و عرض دین از مثل او به حضرت هادی علیه السلام، دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت و جلالت قدر و عقیده محکم او به ولایت و امامت آن حضرت است که اگرچه در سلسله شرف نسب به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهم السلام از امام هادی علیه السلام نزدیک تر است، اما با معرفتی که دارد می داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجت خدا هرکه باشد و هر

چه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که هرچه بتواند شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نماید و عرض وجودی نکنند و زبان حالش این باشد: «با وجودت زمن آواز نیاید که منم».

از حضرت علی بن جعفر علیهما السلام نیز، که از مشاهیر بزرگان و اعظام علما و محدثین اهل بیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نظیر همین ادب و تواضع و تسلیم نسبت به حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام روایت شده است؛ با اینکه علی بن جعفر عموی بزرگ آن حضرت یعنی عموی پدر امام محمد تقی علیه السلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیه السلام می رسید و نسب امام جواد علیه السلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام می رسد و ایشان سالمند و حضرت جواد علیه السلام نوسال و نوجوان بودند. مع ذلك آن گونه از صاحب مقام ولایت امام جواد علیه السلام تعظیم می نمود و دست او را می بوسید.

ص: 34

پیرامون حدیث از دو جهت سخن می گوئیم: نخست، از جهت سند حدیث.

دوم، از جهت لفظ و متن حدیث.

سند حدیث

سند حدیث بر حسب کتاب کمال الدین صدوق به این شرح است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا)، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

أَبُو تَرَابٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ» (1).

و بر حسب کتاب توحید صدوق:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

أَبُو تَرَابٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ» (2).

آنچه به نظر می رسد این است که گرچه به طوری که اصطلاح کرده اند این سند

ص: 35

1- . کمال الدین، ج 2، ص 379 - 380، باب 37، ح 1.

2- توحید، ص 81، باب 2، ح 37.

صحیح یا حسن شمرده نشود، اما اگر صحیح آن حدیثی را بشماریم که مورد اعتماد باشد، مثل این حدیث مورد اعتماد است؛ زیرا صدوق در چند کتاب خود آن را به طور احتجاج بر صحت مذهب روایت کرده است. علاوه بر آنکه از دو نفر که هر دو از شیوخ او به شمار می روند، یعنی علی بن احمد و علی بن عبدالله یا عبیدالله، مترضیا یاد نموده است و ظاهر این است که محمد بن هارون و عبدالله یا عبیدالله بن موسی، که به واسطه از مشایخ صدوق می باشند، نیز پیش او معروف بوده و از روایات احادیث شمرده می شدند. مضافاً بر اینکه محتمل است محمد بن هارون، محمد بن هارون بن عمران باشد که از ارشاد و کافی و کمال الدین جلالت قدر او معلوم می شود. و اما عبدالله بن موسی رویانی، او نیز ظاهر این است که صدوق بر روایتش که در مثل کمال الدین و توحید روایت کرده اعتماد فرموده است و صاحب روح و ریحان و جنة النعیم به حسن حال او تصریح دارد.

علاوه بر این، جمعی از بزرگان در مؤلفات خود به این حدیث احتجاج و استناد نموده اند و در مثل این کتابها آن را روایت کرده اند:

1. صفات الشیعه، 2. کمال الدین، 3. توحید، 4. کفایة الاثر، 5. اعلام الوری، 6. کشف الغمه، 7. روضة الواعظین، 8. کفایة المهتدی (اربعین)، 9. عوالم، 10. بحار الانوار، 11. الانصاف، 12. اثبات الهداة، و کتابهای دیگر.

بنابراین با توجه به اینکه متن حدیث شواهد بسیار از سائر روایات دارد و هیچ گونه ضعفی در آن نیست که شاهد بر وضع و جعل حدیث باشد، حدیث از جهت سند و متن معتبر و مورد اعتماد است.

نکته روایتی

نکته قابل ذکر این است که به نظر حقیر، روایاتی که بعضی رجال اسناد آن در کتابهای

رجال متداول، که اختصاص به ذکر رجال اسناد مثل کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیبین دارد، دیده نمی شود، اگر این روایات در کتابهایی مثل کتب مؤلفین این کتابها یا همطراز آن و مقاربین زمان آنها یا قبل از آنها باشد و متون و مضمون آنها مشتمل بر مطالب ضعیف و مستغرب نباشد و مخصوصا اگر روایات دیگر متضمن مدلول آنها باشد، این روایات قابل اعتماد است و ظاهر روایت این بزرگان، دلیل بر اعتماد آنها به آن روایت است. بلی، اگر قرینه ای در بین باشد که مؤلف در مقام جمع مطلق اخبار بوده است و اعتماد بر آن نداشته است، نقل روایت با جهالت راوی موجب اعتماد بر آن نمی شود. بنابراین کتابهایی مثل توحید صدوق یا کمال الدین یا غیبت شیخ طوسی یا غیبت نعمانی را نمی توان بدون اینکه قدح ظاهر و ثابتی در سند یا متن آن دیده شود بی اعتبار شمرد و معتبر بودن آن را در نزد مؤلف ندیده گرفت، و به صرف اینکه يك یا چند تن از روایات آن مجهول اند به آن اعتقاد نکرد؛ در حالی که سیره عقلا بر اعتنا به اخبار مرسله تاریخی است و همین که شواهد ثابتة مضمون آن را رد ننماید یا شواهد بر مضمون آنها دلالت کند به آن اخذ می نمایند.

به هر حال با توجه به روایات بسیار دیگر مضمون این روایات مقطوع الصدور از ائمه علیهم السلام است و خصوص این روایت در اعتبار کمتر از سایر اخبار احاد معتبر نیست. لذا علما بر آن اعتماد کرده و افاضل آن را شرح نموده اند که از جمله نقل شده است که مرحوم قاضی سعید قمی دو شرح بر آن نگاشته است.

لفظ حدیث

برحسب کتاب کمال الدین حدیث شریف به این لفظ است: «قال: دخلت علی سیدی علی بن محمّد علیهما السلام».

اگرچه شرح حقایقی که در این حدیث شریف بیان شده است، به طور مستوفی از

عهدۀ امثال این ضعیف خارج است و شاید از عهدۀ بسیاری از اعظم و بزرگان نیز خارج باشد و تفصیل و شرح متعارف آن نیز به مجال و فرصت کافی نیاز دارد، اما بر حسب «ما لا يُدْرِكُ كُلهُ لا يُتْرَكُ كُلهُ» به طور اختصار و ترجمه گونه، الفاظ حدیث را جمله جمله به حول و قوه الهی و با استمداد از عنایت امام هادی علیه السلام معنی و تفسیر می نماییم.

«1. قال: دَخَلْتُ عَلَيَّ سَيِّدِي عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي، قَالَ لِي: مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا.».

«عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقایم علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) وارد شد. پس چون نظرش به من افتاد به من فرمود: مرحبا به تو یا ابوالقاسم! تو حقا دوست مایی.».

در این قسمت نکات جالبی که مورد توجه می کند آن است که:

اولاً: تعظیم حضرت عبدالعظیم از امام و تعبیر از آن حضرت به سید و آقای من.

ثانیاً: عنایت و لطف امام به او است که هم به او ترحیب و مرحبا و خوش آمد فرموده و هم او را به کنیه اش (ابوالقاسم) که نشانه احترام است مخاطب قرار داده.

ثالثاً: او را ولی و دوست حقیقی خودشان شمرده است که این تصدیق از سوی امام علیه السلام با توجه به روایات و احادیثی که در مدح دوستی دوستان خدا و اولیاء الله وارد است بسیار مهم و دلیل بر عظمت مقام حضرت عبدالعظیم است که یکی از نتایج آن به مقتضای «یحشر المرء مع من احب» محشور بودن او با امام علیه السلام است.

«2. قال: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا أَثْبُتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.».

«عبدالعظیم گفت: عرض کردم: یا بن رسول الله! من می خواهم دینم را بر شما عرض کنم که اگر مرضی و پسندیده (شما) باشد، بر آن ثابت بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات کنم.».

«3. فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ.».

«فرمود: بده یا بیاور».

4. فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

چنان که می دانیم «الله»، مشهورترین اسماء الله الحسنى است که سایر اسماء حسنی بر آن نام گذاری می شود؛ مثلاً گفته می شود: رحیم یا رحمان یا غفار یا تواب یا خالق اسمی از اسماء الله است. اما بلیغ نیست گفته شود «الله» اسمی از اسمای رحیم یا خالق یا رزاق و یا واحد و یا احد است. و سرّش این است که «الله» اسم ذات مقدسه باری تعالی است؛ ولی باری و خالق و علیم و عالم و قدیر و اسماء دیگر اسم صفتی از صفات ذاتیه یا فعلیه خداوند متعال می باشند. و خلاصه اینکه این اسم جلیل بر ذات الهی که جامع جمیع صفات کمالیه است اطلاق می شود و بر سایر اسما تقدم دارد و حاوی معانی همه اسماء حسنی است. اما اسمای دیگر هرکدام بر يك معنى از آن معانی دلالت دارند و به سایر معانی دلالت ندارند؛ مثلاً اسم شریف «القادر» فقط بر قدرت حق تعالی دلالت دارد و بر علم خدا دلالت ندارد و اگر بر بعض اسما مثل «الهی» دلالت دارد، بالالتزام است، نه اینکه مفهوم آن اسم معنی مطابقی «القادر» باشد.

مطلب دیگر این است که مشارالیه و مرجع ضمیر در مثل «إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» یا «إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، همین لفظ جلاله است و در مثل «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جایز است ضمیر اول ضمیر شأن باشد یا اشاره به ذات و مسمای «الله» باشد. چنان که ضمیر دوم جایز است، اشاره به همان ذات باشد و یا راجع به «الله» باشد.

به هر حال در کتابهای شرح اسمای حسنی و در کتب ادعیه پیرامون این لفظ که اجل الفاظ و اشرف کلمات است مطالب بسیار گفته شده و روایات در فضیلت آن زیاد است از جمله روایت است. از حضرت صادق علیه السلام که کسی ده مرتبه «یا الله» بگوید به او گفته می شود: «لَبَّيْكَ عَبْدِي! سَلْ حَاجَتَكَ تُعْطَ؛ بلی بنده من! حاجتت را سؤال کن تا به تو عطا شود».

و اما واحد، یکی از اسمای حسنی است، ولی در بین اسمای حسنی به عقیده به معنی آن و اسم شریف «احد» عنایت خاص است و بدون اقرار به آن به وسیله کلمه توحید، اسلام کسی محقق نمی شود و بدون درک معنی آن و اعتقاد به آن، ایمان حاصل نخواهد شد.

برحسب روایتی که صدوق در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، اطلاق واحد بر خدا به دو معنی جایز است: یکی به معنای اینکه از برای او شبیه و نظیری نیست، و دیگر به این معنی که نه در وجود یعنی در عالم خارج و نه در عقل و نه در وهم انقسام پذیر نیست؛ یعنی هیچ گونه ترکیب و تجزیه در او متصور نیست.

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می گوئیم:

حضرت عبدالعظیم گفت: من می گویم: الله تبارک و تعالی واحد است یعنی یگانه و یکتا است، نه عضو و جزئی دارد و نه عدیل و همانند بی شریک و بی نظیر، بی همانند و بی همتا است.

خدای بی عدیل و بی همانند *** منزله از چه و از چون و از چند

بری از شبهه و از مثل و نظیر است *** عظیم است و علیم است و قدیر است

بسویش جمله را دست نیازست *** خلاق را تمامی کارساز است

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ او یگانه ای است که مثل او چیزی نیست. همه مخلوق اند او خالق، و همه فقیرند او غنی، همه ناتوان و عاجزند او قادر و توانا است، همه مسبوق به غیرند او سابق بر همه است، چیزی مثل او نیست خواه اشیای خارجی باشند یا ذهنی، خواه کل یک شیء باشد یا جزء آن، آن جزء ما به الامتیاز آن شیء از اشیای دیگر باشد

یا ما به الاشتراك حقیقی او با سایر اشیاء باشد.

پس او چیزی است که هیچ چیزی او نیست و به این شناخته می شود که هرچه را

بگوییم و ببینیم و در ذهن بیاوریم و تصور کنیم او آن نیست و غیر از آن است؛ چون معنی مثل نداشتن و چیزی مثل او نبودن، این است که غیر از هر چیز باشد والا لازم شود که آن چیز مثل او باشد.

«5. خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ حَدُّ الْإِبْطَالِ وَ حَدُّ الشَّيْبَةِ».

یعنی خدا از دو حد خارج است؛ یعنی محدود به این دو حد و معروف به این دو تعریف نیست؛ اول حد ابطال که از فرط پرهیز از قول به ترکیب یا اثبات صفت بر او - عز اسمه - بالمره صفات ثبوتیه را از او نفی نماید، و ذات باری تعالی را - العیاذ باللّه - فاقد صفاتی مثل علم و قدرت بشمارد. دوم حد تشبیه که خدا را در صفاتش تشبیه به خلق نماید و علم و قدرت و بعضی صفات دیگر را مثل دیگران غیر ذات او بداند. بلکه در اینجا هم به امر بین امرین قائل باشد و صفات باری تعالی را عین ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت عقل و شرع است و نه صفات او را تشبیه به خلق کند و زاید بر ذات او بداند؛ چنان که ذات او را نیز به چیزی نمی توان تشبیه نمود. حقیقت صفات او را، که عین ذات او است، مثل ذات او منزّه از شناخت است. ما می دانیم که علم او زاید بر ذات او نیست و مثل علم مخلوق نیست چنانکه می دانیم او به همه چیز عالم و دانا است .

«6. إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةً وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ»⁽¹⁾.

او نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر. در سلب جسمیت و صورتیت و عرضیت و جوهریت تفاوت نمی کند که اینها را بر طبق اصطلاح اهل معقول تفسیر کنیم که از محقق طوسی (علیه الرحمه) نقل شده است:

ص: 41

1- . هر چند از «لیس کمثله شی» نیز بالالتزام تنزه باری تعالی از جسمیت و سائر صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می شود، اما از جمله «لیس بجسم...» بالمطابقه تنزه خداوند متعال از صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می شود.

ممکن دو قسم گشت بدان جوهر و عرض *** جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود

جسم و دو اصل وی که هیولا و صورتست *** پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود

نه قسم گشت جنس عرض این دقیقه را *** اندر خیال جوهر عقلی به من نمود

کم است و کیف و این و متی و مضاف و وضع *** پس فعل و انفعال دیگر ملک یاد رود

پس واجب الوجود از اینها منزّه است *** او بوده است بیشتر از بود هر چه بود

و خواه اینکه این کلمات به معنای عرفی که شاید اظهر باشد معنی شوند که جسم یا به معنی جسد یا هر چیزی که ابعاد ثلاثه داشته باشد (طول و عرض و عمق) معنی شود، و صورت به معنای متشکل بودن به شکل که به آن اشکال مختلف از هم تمیز داده می شوند و عرض هم در اصطلاح عرفی نیز چیزی است قائم به غیر و در محل است؛ و به عبارت اخری، جوهر که عرفاً در مقابل عرض است و نه جوهر در مقابل معانی دیگر که در اصطلاح منقسم به پنج قسم و یکی از دو قسم ممکن است، اما جوهر به معنی ذات الشیء و حقیقة الشیء مراد نیست.

به هر حال خدا منزّه از این معانی است، اعم از اینکه معانی اصطلاحی مقصود باشد یا معانی عرفی در مقابل معانی دیگر.

«7. بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ».

«خداوند مجسم اجسام و صورت بخش صورتهای و آفریننده اعراض و جواهر است».

اجسام و اعراض و جواهر و صور خود به خود وجود نیافته اند و وجودشان قدیمی و دائمی و بی نیاز از خالق و آفریننده نیست؛ همان طور که قرآن مجید می فرماید: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»؛ «آیا خلق شده اند (این پدیده ها اجسام و اعراض و جواهر و صور) بدون خالق یا اینکه خودشان خالق خودند».

بدیهی است بالفطره پاسخ این است که به هر دو صورت وجود اینها متصور نیست و ممتنع است. همه اینها از به وجود آوردن خود عاجزند، چنان که کسب وجود از مثل خودشان نیز محال است و مثل این است که گدایان از هم نان بگیرند و وام خواهانی به هم وام بدهند.

به گفته شاعر:

گدایی را گدایی میهمان شد *** گدا بهر گدا جوئی نان شد

زمسکینان کو یک نان طلب کرد *** کفی نان از پی مسکین طلب کرد

نشد کارش از آن بی مایگان راست *** که نتوان حاجت الا از غنی خواست

گدایان گر کم و گر بیش باشند *** همه بی مایه و درویش باشند

زهی در وحدت وجود و غنا پیش *** جهان از تو غنی و بی تو درویش

بنابراین خدا که مجسم اجسام و مصور صور است، اگر جسم باشد یا صورت باشد، خود محتاج به مجسم و مصور است. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«بِشَعِيرَةِ الْمَشَاعِرِ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيَّنَّ الْأُمُورَ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارِنَتِهِ بَيَّنَّ الْأَشْيَاءَ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ»⁽¹⁾.

نشاید وجود جهان بی خدا *** چگونه بود بی خدا ابتدا

بباید یکی هستی خانه زاد *** که بردی بود جمله را اعتماد

«8. وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ»

ص: 43

رب به معنی تربیت کننده و رساننده آن شیء از نقص به کمال است که تربیت به این معنی در موجوداتی صورت پذیر است که تمام کمالات آنها یا بعضی کمالاتشان فعلیت نداشته باشد و بالقوه استعداد حائز کمال باشند تا پرورش و تربیت در آنها مؤثر شود و آنها را از نقص به کمال و از قوت به فعلیت برساند. بنابراین جمله «رب کل شیء» دلالت دارد بر اینکه همه اشیا، نیاز به تربیت دارند و چنان فعلیتی که نیاز به مربی نداشته باشد ندارند؛ هرچند مجردات و عقول باشند.

معنی دیگر آن سید و صاحب و مالک است و کسانی که مخلوقات را بر دو صنف می دانند، باید بگویند از اضافه رب به کل شیء فهمیده می شود که مراد معنای دوم است؛ چون با وجودی که مخلوقات بر دو قسم باشد، به معنای اول اضافه رب به کل شیء محتاج به تفسیر و توجیه است. بنابراین معنی این می شود که از اوصاف خداوند متعال این است که صاحب هرچیز و مالک آن و قرار دهنده و پدید آورنده آن است.

مخفی نماند که صفاتی که در این چند فقره حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دین بیان داشته است، برخی از صفات سلویه است و بعضی از صفات ثبوتیه فعلیه است که البته مصدر آن صفت ثبوتیه ذاتیه است؛ زیرا همه صفات فعلیه برگشتشان به صفت علم و قدرت است و دلالت بر صدور فعل و ظهور خارجی قدرت دارند.

مطلبی که قابل دقت است این است که در اینجا مسائل متعدد دیگر نیز در ارتباط با عرض عقاید هست که حضرت عبدالعظیم حسنی بیان نکرده است مثل عقیده به علم و قدرت خدا و مسئله کلام و اراده که ظاهراً به وضوح واگذاشته است.

مضافاً بر اینکه از همین جمله ها به التزام استفاده می شود، نه این که از بیان آن غفلت شده باشد. و ممکن است مقصود بیان عقایدی بوده که بین شیعه و سائر فرق خصوص اشاعره مورد اختلاف بوده است و غرض بیان عقیده حق در این مسائل مختلف فیه بوده است که در بعض جمله ها نظر بر همین بوده است.

و نکته جالب این است که این توصیفاتی که از خداوند متعال شده است یا از صفات ثبوتیه فعلیه است و یا از صفات سلبيه که از ذات سلب می شود و ذات باری تعالی از آن منزّه است فقط از جمله «خارج عن الابطال» اثبات صفات ثبوتیه ذاتیه استفاده می شود. اما از کنه و حقیقت این صفات که مثل ذات منزّه از ادراک است سخنی به میان نیامده است چون سخن گفتن از آن ممنوع و منهی عنه است.

و از اینجا معلوم می شود که هر بحثی از این صفات ذاتیه مثل علم و حیات که مربوط می شود به بحث از حقیقت این صفات جایز نیست و معرض اضلال و ضلالت است. چه جامع و تمام و کامل است این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«دع القول فیما لا تعرف، والخطاب فیما لم تکلف، و امسک عن طریق اذا خفت

ضلالتہ فان الکف عند حیرة الضلالة خیر من رکوب الاهوال»؛

یعنی: واگذار گفتار در آنچه را نمی شناسی و سخن در آنچه مکلف به آن نشده ای و از طّیّ طریق که از ضلالت آن بیم داری خودداری کن؛ زیرا خود نگهداری از حیرت گمراهی بهتر است از ابتلای به اهوال».

شرح این معنی میسر ای بوالهوس *** موج این دریا همه خون است و بس

بوالعجب دریای بی ساحل نگر *** کشتی و ملاح به مشکل نگر

قطعه های ابر خونین اندر او *** صد نهنگ آدمی خوار اندر او

و چه نیکو سروده است فاضل معتزلی ابن ابی الحدید:

والله لا موسی ولا عیسی المسیح ولا محمد *** علموا ولا جبریل، و هو الی محلّ القدس یصعد

کلا ولا النفس البسیطه لا ولا العقل المجرد *** من کنه ذاتک غیر انک اوحدی الذات سرمد

من انت يا رسطو و من، افلاط قبلك يا مبلد *** و من ابن سينا حين قرر ما بناه و شيد

ما انتم الا الفراش رأى السراج و قد توقد *** فدنا فاحرق نفسه ولو اهتدى رشدًا لا بعد

عرض دين و نبوت

«9. وَ أَنْ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتِمَةُ الشَّرَائِعِ. فَلَا شَرِيْعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

«این است که من می گویم محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده او و خاتم پیامبران و انبیا است. پس بعد از او پیامبری نیست تا روز قیامت، و شریعت او خاتمه و پایان بخش شرایع است. پس شریعتی بعد از آن تا روز قیامت نخواهد بود».

جمله اولی این فقره همان است که در تشهد نمازهای روزانه هر روز نه مرتبه می خوانیم: «و اشهد ان محمدا عبده و رسوله؛ شهادت می دهیم به اینکه محمد بنده و رسول و فرستاده او است».

از این جمله می توان عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا را دانست. البته به معنای عام این کلمه همه عبادالله هستند؛ یعنی همه در ملکیت خدا و تحت اراده و امر او هستند و برای خود مالک نفع و ضرری نیستند و خلق آنها و نشو و نما و رشد و تکامل آنها همه از او است؛ چنان که در دعای ابی حمزه است:

«سَيِّدِي! أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ، وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَ أَنَا الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ، وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَ أَنَا...».

ولی اگر بنده ای را تشریفاً به آقا و مولایش نسبت دهند، مناسب این است که آن بنده ملتزم به لوازم بندگی او باشد وگرنه در این رابطه صحت نسبت ندارد؛ چنان که اگر مولا

بنده ای از بندگانش را تشریفاً به خود نسبت داد و او را بنده خود خواند، آن بنده ای خواهد بود که در برابر مولا تسلیم محض و بی هوا و بی اراده است. بنابراین وقتی ما شهادت به بندگی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می دهیم، به عالی ترین مرتبه بندگی او و تسلیم و فرمان بری او از خدا شهادت می دهیم؛ امری که هرکس هرچه باشد و به هر مقام مقدسی نائل گردد، به اعتبار درجه ای است که از آن کسب کرده باشد.

لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص اول است. برای اینکه بنده اول است، او بر حسب روایت اول کسی بود که در هنگام اخذ میثاق از انبیا اقرار به ربوبیت باری تعالی کرد.

همچنین خداوند متعال به این ملاحظه که او عبد حقیقی او است و اتم و اکمل مقامات عبودیت را حائز است، او را بنده خود می خواند و می فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ»، یا اشخاصی را که در سوره فرقان در آیات کریمه ای که مطلع آنها این آیه است:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»⁽¹⁾؛ به خود نسبت می دهد. در حقیقت آنها را به بندگی خود می پذیرد.

بندگی از نوع اول که همه را شامل است جنبه تکوینی و فهری دارد که احدی نمی تواند از آن سر باز زند و ذره ای خود مختاری نشان بدهد؛ اما بندگی از نوع دوم

اختیاری و ارادی است. بنده در مسیر این بندگی خود را می شناسد و فقر و نیاز خود را به خدا درک می کند و امورش را به او تفویض می نماید و در خط اطاعت محض و بی چون و چرای مولای خود قدم برمی دارد و زبان حال او این اشعار است:

بنده آن باشد که بند خویش نیست *** جز رضای خواجه اش در پیش نیست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض *** نه سبب جوید ز امرش نه غرض

گر ببرد خواجه او را پا و دست *** دست دیگر آورد کاین نیز هست

ص: 47

باری، پس از اقرار به عبودیت و بندگی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، رسالت و خاتمیت آن حضرت را و اینکه پیغمبری بعد از آن حضرت تا روز قیامت نخواهد بود و شریعت او خاتمة الشرایع و پایان دهنده همه شرایع و ادیان است و بعد از او تا روز قیامت، شریعتی نخواهد آمد عرضه می دارد.

اما اقرار و شهادت به رسالت، شرط حکم به اسلامیت است که تا کسی به آن شهادت ندهد حکم به مسلمان بودن او نمی شود و احکام اسلام بر او جاری نخواهد شد، مگر آنکه فطرتش بر اسلام باشد که به تبعیت امر پدر و مادر حکم به اسلام او می شود و بعید نیست که پس از بلوغ نیز مادام که اظهار خلاف نکرده باشد این حکم بر او جاری باشد.

به هر حال بعد از کلمه توحید و اقرار به وحدانیت خداوند متعال، کلمه ای به عظمت شهادت به رسالت و اقرار به پیامبری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی رسد و همان طور که در اذان و تشهد بعد از شهادت به توحید قرار دارد در بین امور اعتقادی نیز بعد از توحید مقام دوم را حائز است.

از ضمائمان ایمان به رسالت ایمان به این است که آن حضرت، خاتم النبیین است؛ یعنی ختم کننده پیغمبران که بعد از او نبی و پیغمبری نخواهد بود و سرّ اینکه حضرت عبدالعظیم در مقام اعتراف به پیغمبری آن حضرت تعبیر به رسول و فرستاده نموده است که مفهوم واسطه و سفیر بین خالق و خلق را دارد و در مقام اقرار به مقام ختمیت او را خاتم النبیین می خواند نه خاتم المرسلین، ظاهر این است که رسول در معنی و مفهوم اخص از نبی است که هر رسولی نبی است؛ اما هر نبی رسول نیست. بنابراین برای اینکه معلوم باشد که عقیده اش این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علاوه بر آنکه خاتم المرسلین است خاتم النبیین است، تعبیر به خاتم النبیین که هر دو از آن فهمیده می شود نمود؛ چون ختم نبوت ختم رسالت نیز هست. بدیهی است با خاتمیت

نبوت، خاتمیت شریعت نیز ثابت است؛ زیرا آمدن شرع جدید توقف بر آمدن سفیر و پیغمبر دارد و بدون آن آمدن دین جدید ممکن نیست.

این خاتمیت در همه ابعادش بر حسب قرآن مجید و احادیث مسلم و قطعی الصدور ثابت است و منکر آن، منکر ضرورت بین مسلمین است.

این دین همان طور که برای همه ازمنه است و «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» است، جهان شمول است و برای همه امکانه نیز دین منحصر به فرد است. بیش از يك هزار و چهارصد سال از ظهور این دین می گذرد. مرور زمان هم در این مدت طولانی این خاتمیت را تأیید کرده است؛ زیرا در این مدت نه نبوت ثابت و مقبول و معقولی عرضه شد و نه شریعتی که قابل عرضه و جامع و کافی و محکم و وافی باشد از طرف کسی پیشنهاد شده است. این دین جاودان و پایدار است و همراه طلوع آفتاب و ماه باقی و پاینده و برقرار است. اکمل ادیان و جامع ترین شرایع و تعلیمات است و شاید یکی از اسرار اعطاء معجزه باقیه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله که همان قرآن مجید است خاتمیت این دین است که الی الابد این معجزه باقی است و اعلان:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَفُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (1)

همواره در گوش جهانیان مترنم است که هر مسلمانی می تواند در هر عصر و زمان همین اعلان را به دنیا بدهد.

«10. و أَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ

ص: 49

عليّ، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ عليّ بن موسى، ثمّ محمد بن عليّ، ثمّ أنت يا مولاي.

فقال عليه السلام: وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي. فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقُلْتُ: فَكَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ. فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا.

«می گویم (اقرار می کنم) که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سپس حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او تو ای مولای من (امام و خلیفه و ولی امر هستی) پس امام فرمود: بعد از من حسن پسر من (امام و خلیفه و ولی امر است). پس چگونه است حال مردم نسبت به خلف بعد او؟ من عرض کردم: چگونه است این؟ فرمود: برای اینکه شخص او دیده نمی شود و بردن نام او حلال نیست تا بیرون آید. پس پرکند زمین را از قسط و عدل چنان که از ظلم و جور پر شده باشد».

در اینجا تذکر چند امر مناسب است:

اشاره

اول: این سه کلمه «امام» و «خلیفه» و «ولی» امر مترادف نیستند و اگرچه به حسب مصداق واحدند، یعنی بر همان کسی که خلیفه اطلاق می شود امام و ولی امر هم اطلاق می شود و بر آن که اطلاق امام صادق است اطلاق خلیفه و ولی امر نیز صادق است و این الفاظ با هم در تصادق ملازمند، اما مفهوما مترادف نیستند و از هرکدام بعدی از ابعاد شخصیتی که مصداق این عناوین می باشد استفاده می شود؛ هرچند لازمه اتصاف به معنی هر يك اتصاف به معنای دیگری است.

امام مفهوم ظاهرش کسی است که پیشوای همه است و زندگی اش و رفتار و اعمال و گفتارش برای همه الگو و حجت است و همه باید به او اقتدا و تأسی نمایند و از او

پیروی کنند. بدیهی است چنین کسی باید اعلم و داناترین همه و معصوم از خطا و اشتباه باشد و الا امامت در وجود او تحقق نخواهد یافت، زیرا در صورتی که اعلم و معصوم نباشد کسی که از او پیروی می نماید، به صلاحیت او و صحت راهی که طی می کند نمی تواند اعتماد داشته باشد، و با جواز خطا و اشتباه راهنما و احتمال در بیراهه بودن، طی طریق به او عقلاً شایسته نیست؛ چنان که شرعاً نیز تجویز یا ایجاب طی چنین طریقی جایز نمی باشد.

از آیه کریمه: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (1) و همچنین از حدیثی که در تفسیر این آیه و درجاتی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام طی کرد تا به مرتبه امامت رسید، عظمت مقام امامت معلوم، و همچنین از حدیث مشهور «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» امامت و لزوم عصمت در صاحب این مقام دانسته می شود.

و اما خلافت که مفهوم عامش جانشینی از غیر و انجام کار غیر و عمل کردن به جای غیر است، در اینجا مفهوم خاصش خلافت و به تعبیر کامل تر کارگزاری از خدا است؛ به صورتی که کاری که از خلیفه صادر می شود کار خدا شمرده شود و خلیفه، عامل و مجری ارادة الله است که چون مثلاً هدایت بندگان یا حکم بین آنها به واسطه نقصانی که در آنها است بلاواسطه احدی از بشر ممکن نیست به واسطه خلیفه خدا انجام می شود، بدیهی است در نیل به این منصب نیز همان دو صلاحیت و تقوائی که در نیل به امامت لازم است، شرط است.

و اما ولایت امر که به معنای صاحب اختیاری امور از جانب خدا است منصبی است از مناصب تشریحیه که به اقتضاء سعه و ضیق متعلق و محدوده مداخلات ولی مشروط به شرایط مناسب است. در ولایت پیغمبر و امام و خلیفه چون محدوده آن

ص: 51

کل امور است و وجوب اطاعت از آن به صریح آیه کریمه «اطیعوا اللهَ وَ اطیعوا الرسولَ و اولى الامرِ منکم» مطلق است و مشروط به شرطی نیست، مثل مقام امامت و خلافت عصمت شرط است، و به این معنا در حدیث معروف در ردیف نماز و روزه و زکات و حج شمرده شده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُؤَدَّى بِالْوَلَايَةِ» و با این جمله: «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُؤَدَّى بِالْوَلَايَةِ» اهمیت خاص آن گوشزد شده است.

در اینجا ولایت در سلسله و در ردیف احکام الله شمرده می شود. هرچند صاحب این مقام نیز کسی غیر از امام و خلیفه نخواهد بود، موضوع وجوب اطاعت ولی امر همین اوامر ولایتی امام و خلیفه است و اوامری است که به عنوان اداره نظام و رتق و فتق امور صادر می نماید.

به این لحاظ ولایت امر و نهی ولی به خود او مستند است؛ در حالی که به شأن خلیفة الهی امر خدا است.

عبارتتأشئی و حُسْنُكَ وَاحِدٌ *** وَ كُلُّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

دوم: این بیان حضرت عبدالعظیم که مقرون به تأیید امام است استفاده می شود این است که می فرماید: «امام

و خلیفه و ولی امر بعد از او» از این جمله می توان استفاده کرد که پیغمبر هم امام و خلیفه و ولی امر است که بعد از او لازم است این رشته ادامه داشته باشد؛ به خلاف نبوت که چنان که در فقره قبل به آن اقرار کرد به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ختم شد و استمرار آن واجب نیست؛ بلکه دایر مدار وجود مصلحت و نیاز جامعه است که از خاتمیت دین اسلام عدم وجود مصلحت و بی نیازی جامعه از دین جدید معلوم می شود.

به خلاف امام و خلیفه و ولی امر که هیچ گاه جهان و جامعه از آن بی نیاز نیست و زمین خالی از آن نخواهد شد؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

اللَّهُمَّ بَلِي لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهراً مَشهوراً أَوْ خَائِفاً مَغْموراً. (1)

و از اینجا می توان گفت در ابعاد و شخصیت رسول اکرم که جامع مقام نبوت و خلافت و امامت و ولایت است، خلافت و امامت او اشرف از نبوت و ولایت است. و مفهوم این کلام افضلیت ائمه معصومین علیهم السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا اگر چه برای آن بزرگواران منصب امامت و خلافت و ولایت ثابت است، اما واجد منصب نبوت نبودند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجد مقامات اربعه بودند. و علاوه ولایت و امامت مثل امیرالمؤمنین علیه السلام که افضل همه ائمه معصومین علیهم السلام است در محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و کل مردم اولی به انفس بود. و آیه کریمه «النبیُّ اُولیِّ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز مانند سایر مؤمنین شامل است.

سوم: بیان خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت برای آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دلایل قطعی و مدارک یقینی ثابت است که از جمله همان نص متواتر غدیر است که عامه و خاصه و محدثین و مورّخین و مفسّسین و علمای رجال و غیرهم همه آن را در کتابها و جوامع و مجامیع و مسانید به سندهای متعدد از جماعت بسیاری از صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین روایت نموده اند. و از جمله واقعه یوم الانذار است و در مواقف و مشاهد دیگر نصوص بر امامت و ولایت علی علیه السلام بسیار است، و اگر کسی راه عناد نپوید و منصفانه مسئله خلافت را بررسی نماید، ممکن نیست که این امر بر او پنهان بماند و مثل آفتاب روشن نشود.

فضایل و مناقبی که از آن حضرت نقل شده و در هزارها کتاب معتبر ثبت و تدوین

ص: 53

شده است، همه این جهت را ثابت می نماید که یگانه شخص صالح برای مقام خلافة الله و خلافة الرسول غیر از علی علیه السلام نخواهد بود.

علمی که از آن حضرت در اختیار مسلمانان قرار دارد و نیاز همگان به علم آن بزرگوار و استغنا او از تمام صحابه و اخبار بسیار آن حضرت از مغیبات و سائر معجزات آن امام همه و همه گواه خلافت بلافصل او است. هر چه ما بگوییم و بنویسیم توضیح واضح و از قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید کمتر است.

و این شعر نیز در ترجمان این عجز و ناتوانی ما کوتاه و نارسا است:

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند *** حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

«فَسُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ آيَةً الْكُبْرَى وَ حُجَّتَهُ الْعِظْمَى وَ أَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الْعُلُومِ وَ الْكَمَالَاتِ مَا حَيَّرَ بِهِ عَقُولَ ذَوِي الْأَلْبَابِ».

چهارم: از این روایت امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام بر حسب صدها روایات صحیحه معتبره از طرق شیعه و سنی ثابت و محرز است، و از جمله تنها احمد بن حنبل از طرقی نزدیک به چهل طریق از جابر بن سمرة و عبدالله بن مسعود این روایات را نقل کرده است که همه بر حصر عدد ائمه و خلفا در دوازده نفر دلالت دارند و این عددی است که بر هیچ فرقه ای از فرق مسلمین غیر از فرقه امامیه اثنا عشریه انطباق ندارند، که هر شخص منصف یا باید این روایات را که متواتر و ثابت است کنار بگذارد و کاری را که هیچ مسلمان مؤمن به رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مرتکب نمی شود، مرتکب شود، و نهایت امر با لسانی که صریح در جسارت به ردّ قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد به عذر جهل به مقصود از این روایات آنها را کنار بگذارد، یا اینکه بر حسب این روایات، مذهب شیعه اثنا عشریه را که یگانه مذهبی است که این روایات بر آن انطباق دارد، بپذیرد.

علاوه بر این در ضمن متجاوز از دوست حدیث از این احادیث شرح و تفسیر آن

دسته که فقط متضمن عدد خلفا و ائمه است داده شده است و با صفات و علامات و حتی ذکر اسامی این دوازده نفر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی فرزند امام حسن عسگری علیهم السلام معرفی شده اند.

مضافاً بر اینکه روایات بسیار دیگر و شواهد زیاد از معجزات و خوارق عاداتی که از این بزرگواران صادر شد و دلایل دیگر همه امامت این دوازده نفر را به طوری که جای شبهه ای باقی نماند اثبات می نمایند.

و از جمله آنها همین روایت است که از آن انحصار ائمه علیهم السلام و تعیین آنها در این دوازده نفر معلوم می شود و حضرت عبدالعظیم که قبل از وفات حضرت هادی علیه السلام و پیش از ولادت حضرت صاحب الامر - علیه الصلاة والسلام - وفات نموده است خبر ولادت امام عصر - ارواحنا فداه - و غیبت آن حضرت را از امام هادی علیه السلام روایت نموده است.

پنجم: در این روایت به سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به اجمال اشاره شده است.

اول اینکه شخص آن حضرت دیده نمی شود که اشاره به غیبت آن حضرت از انظار است، که مقصود نفی کلی رؤیت آن حضرت نیست؛ زیرا تا قبل از وقوع غیبت کبرا جماعتی به زیارت آن حضرت نایل شدند و بعد از غیبت کبرا نیز جمعی به شرف زیارت این قطب جهان و کهف امام نایل گردیده اند، بلکه مقصود این است که دیدار آن حضرت به صورت عادی فراهم نیست، و نوع و اغلب مردم از دیدار آن حضرت محروم هستند و از مکان آن حضرت و تفصیل جریان احوال آن بزرگوار بی اطلاع می باشند. آنها هم که به این سعادت نایل شده اند، خصوص در غیبت کبرا به طور اتفاق و غیر عادی می باشد؛ چنان که ظاهر از نفی رؤیت، ظاهراً رؤیت با معرفت شخصی است که برای کسی الا اوحدی از مردم

فراهم نیست. اما رؤیت بدون معرفت شخصی جایز است و با غیبت آن حضرت و حکمتهایی که برای آن است منافات ندارد.

دوم: حلال نبودن یاد آن حضرت به اسم ایشان است که برحسب این روایت و بعضی روایات دیگر یاد از آن حضرت به نام آن بزرگوار که نام نامی رسول خدا صلی الله علیه و آله است جایز نیست.

در مسئله حکم نام بردن از آن حضرت در عصر غیبت و اینکه آیا مطلقا جایز نیست یا مطلقا جایز است، هر چند مطلقا مکروه باشد یا در مجالس و مجامع مکروه باشد، یا این است که حرمت مخصوص به مجالس و مجامع باشد یا حرمت از باب تقیه باشد و با عدم تقیه جایز باشد، احتمالات متعدد است و شاید این احتمال که نهی از تسمیه تا زمان ظهور آن حضرت مخصوص به مجالس و مجامع است و تعظیما تحریم شده باشد و در موارد دیگر جایز باشد، ارجح باشد و به هر حال قول به حرمت مطلق یا جواز مطلق، ضعیف است و احتیاط ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات مشتمل بر تسمیه یا در ضرورت‌های دیگر که اعلان نام آن حضرت لازم شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بهاءالدین عاملی و سید جلیل میرداماد (علیهماالرحمه) در آن اختلاف فتوا بوده است و میرداماد کتاب شرعة التسمیه را که اخیرا به توصیه حقیر طبع و منتشر شد در تأیید نظر خود تألیف فرمود.

سوم: این است که حضرت امام هادی علیه السلام خلف بعد از امام حسن عسگری علیه السلام را توصیف می فرماید که زمین را پر می کند از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.

در بیش از یکصد حدیث معتبر از طریق شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - به این صفت توصیف شده است و از اوصاف بارزه و ظاهره و مهمه آن حضرت است؛ تا حدی که باید این صفت

را که از اوصاف فعلیه آن حضرت است، در شمار اهداف مهم ظهور آن بزرگوار شمرد، چنانکه ظهور و غلبه اسلام بر سایر ادیان و جهان گیر شدن عقیده توحید و حکومت جهانی آن حضرت و و همه از اهداف ظهور است.

این صفت اگرچه در این عبارات از اوصاف فعلی آن حضرت است و از کارهای مهم و بزرگی است که انجام می دهد، اما بالالتزام دلالت بر صفت ذاتی عدالت و کمال نفس و استقامت فکر و روح آن بزرگوار دارد.

بدیهی است انجام چنین اهداف و چنان برنامه هایی که آن حضرت ارائه خواهد نمود، موقوف به داشتن صلاحیت های عظیمی است که جز انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام

که مؤید من عندالله بوده، کسی دارای آن نخواهد بود.

«11. قال: فَقُلْتُ: أَقْرَبُ وَأَقْوَلُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَعَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَطَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ».

«حضرت عبدالعظیم گفت: اقرار کردم و می گویم که ولی ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام)

ولی خدا است و دشمنشان دشمن خدا است و طاعت ایشان طاعت خدا است و معصیت ایشان معصیت خدا است».

از این بیانات حضرت عبدالعظیم اهمیت و عظمت مقام امامت و ولایت معلوم می شود که در آنچه ذکر شده است، تالی تلو خداوند متعال می باشند. دوست و ولی ایشان ولی خدا و دوست او است. از بعضی احادیث معتبر استفاده می شود اگر کسی هرچه در عبادت کوشش کند و به مدتی که نوح در بین قوم خود دعوت کرد (نهمصد و پنجاه سال) خدا را بندگی نماید، روزها را روزه بدارد و شبها را به عبادت سر کند، و بین رکن و مقام مظلوم کشته شود، ولی ولایت این بزرگواران را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. «مَنْ أٰتٰكُم نَجًا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ»، «مَنْ عَصَاكُم فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»

و برحسب بعض روایات که از طرق عامه نیز روایت شده است، ولایت اهل

بیت علیهم السلام به همه معانی اش، و دوستی آنها، و آنها را ولی امر و امام و خلیفه دانستن یکی از چهار امری است که از آن روز قیامت از هر بنده ای پیش از اینکه قدم از قدم بردارد سؤال می شود.

و این امری است که از صدر اسلام و عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان مطرح

و مقبول و مسلم بوده است.

فرزدق در قصیده معروفه اش می گوید:

من معشر حبههم دین و بغضهم *** کفر و قربهم منجی و معتصم

«12. وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَالْمُسَائِلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَإِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ -يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

در این بخش حضرت عبدالعظیم بعض دیگر از عقاید خود را به عرض می رساند و به حقانیت معراج و سؤال قبر و بهشت و آتش و صراط و میزان و اینکه ساعت و قیامت آمدنی است و خدا مردگان را از قبور مبعوث می کند و زنده می سازد گواهی می دهد که ما به طور مختصر از این امور سخن می گوئیم.

و مقدمتاً تذکر می دهیم که اعتقاد به معاد و حشر اموات و ثواب و عقاب واجب است هرچند در مقام حکم به اسلام اقرار به شهادتین و توحید و رسالت که متضمن عقیده به حقانیت کل ما نزل علی النبی صلی الله علیه و آله و اقرار اجمالی به همه اینها است کافی است، اما اعتقاد به خصوص و به تفصیل به معاد و عالم عقبی و اینکه خداوند موتی را برای ثواب و کیفر احیا می فرماید واجب است، چنان که اعتقاد به بهشت و آتش و صراط و میزان نیز به تفصیل لازم است و شاید علت وجوب آن و عدم اکتفا به عقیده اجمالی به این امور وضوح و ظهور و ضرورت اشتغال دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این امور باشد؛ مثل اعتقاد به ملائکه و انبیای گذشته و کتابهای آسمانی نازل بر آنها. بعد از بیان این مقدمه چند امر را در ارتباط با این چند موضوع بیان می نمایم:

یکی از عقاید مسلمین این است که خداوند در شبی که بدان لیلۃ المعراج گفته می شود حبیب خود حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از شهر مکه مکرمه (مسجد الحرام) به مسجد اقصی سیر داد و از آنجا با همین جسد و جسم عنصری به عوالم بالا تا مرتبه «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» عروج داد. تفصیل این معراج که هر یک آن به قدرت الهی و خرق عادت صورت گرفته است، در برخی از آیات قرآنی و احادیث مفصّل بیان شده است، هر چند اعتقاد به کل تفصیلی که در احادیث آمده است؛ خصوصاً اگر خبر واحد باشد واجب نیست.

از جمله آیاتی که بر این معراج دلالت دارد این آیه کریمه است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (1).

و از جمله چند آیه از سوره «النجم» است و از جمله آیه: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» (2) آیه کریمه: «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (3).

بنابراین حق بودن اصل معراج، امری اسلامی و مسلم است که مسلمان نمی تواند در آن تردید داشته باشد و از معجزات بزرگ حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و عروج به جسد بوده است و ظاهر این است که چنین جریان وقتی اعجاز است که به جسد باشد و الا سیر روحی برای انسانها هم از اینجا به آنجا و از زمین به آسمان از مکه تا آفریقا و همه جا امکان پذیر است؛ هر چند فرقی که این سیر با سیرهای دیگران دارد این است

ص: 59

1- . سوره اسراء 17، آیه 1.

2- . سوره زخرف 43، آیه 45.

3- . سوره یونس 10، آیه 94.

که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سیر حقایقی کشف شد که برای دیگران عادة امکان کشف آن حقایق نیست.

ولی انصافاً آنچه از اول تلقی از این معراج شد و مؤمنین به آن ایمان آوردند و تصدیق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نمودند و کفار آن را نپذیرفتند و به استهزاء گرفتند، معراج جسمانی بود و در هیچ کجا هم نداریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها جواب داده باشد که من معراج جسمانی نکرده ام که شما نمی پذیرید؛ بلکه ظاهر حال آن حضرت هم تأکید بر جسمانیت معراج بود.

به هر حال بسیاری انکار معراج جسمانی را انکار ضروری دین دانسته و موجب کفر و ترتب احکام ارتداد می دانند و بعضی هم مقید می کنند به صورتی که به انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت کند.

آنچه نباید نگفته بماند این است که شبهات بعضی اهل معقول در مورد معراج جسمانی که مستلزم خرق و التیام در افلاک است، همه علاوه بر اینکه با عمومیت قدرت خدا و صدور خرق عادات بسیار و اخبار رسول صادق مصدق مردود است، با اکتشافات ثابت علمی امروز همه مردود شده است. این حضرات براساس تئوری های خودشان برای ماسوی الله نقشه ای فرضی کشیده بودند و تشکیلات کیهان و افلاک را تعیین کرده و به گمان خودشان نقشه ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد را نوشته بودند؛ مثل اینکه همه جا و در همه تحولات و ادوار عالم با خدا بوده اند و بر این اساس عالم عقول و مجردات را عنوان کرده بودند و سلسله هایی در نظر گرفته بودند که با علوم و فنون جدید بطلان بیشتر نقشه هایشان ظاهر شد.

راه صواب و مصون از خطر این است که در این امور انسان به اخبار پیغمبر صادق مصدق اکتفا نماید و به معراج قائل باشد؛ هر چند از شناخت چگونگی آن و چگونگی

فراهم شدن این سیر برای بشر، عاجز بماند و از پیش خود چیزی را که از شرع نرسیده نگوید و خود را برای فهم این گونه حقایق که مکلف به فهم آنها نیست به تکلف نیندازد.

بعضی از گذشتگان از اهل معقول کأنّ برای توفیق بین قول قائلین به معراج جسمانی و معراج روحانی در رساله خود موسومه بوردیه علی ما حکمی عنها بر این نظر است که آن حضرت معراج جسمانی و معراج روحانی و معراج عقلانی داشته است. و معراج جسمانی آن حضرت سیر جسمانی آن بزرگوار بوده تا مُنتها مراتب اجسام که بر براق طی این سیر فرمود، و عبارتی که از او نقل شده این است:

«وَسُرِّيَّ بِسِيرِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلُمَاتِ عَالِمِ الْأَجْسَامِ وَالْأَجْرَامِ عَلَى مَرْكَبِهِ الَّذِي سُمِّيَ بِالْبَرَّاقِ فِي كَمَالِ السُّرْعَةِ».

و در مورد جنبه روحانی بودن آن می گوید:

«وَازْتَقَى بِرُوحِهِ الْقُدْسِيَّةِ إِلَى مَدَارِجِ الْأَرْوَاحِ وَحَزَقَ الْحُجُبِ وَبَلَغَ قُمَّةَ الضَّرَاحِ إِلَى أَنْ صَارَ إِمَاماً لَصَفْوَةِ الْأَرْوَاحِ النَّوْرِيَّةِ».

و در معراج عقلانی می گوید:

«ثُمَّ تَرَقَّى بِعَقْلِهِ النَّوْرِيِّ وَنُورِهِ الْعَقْلِيِّ وَدَخَلَ سِدْرَ ادِّقَاتِ الْجَلَالِ وَرَفَعَ أَسْتَارَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ إِلَى أَنْ وَصَلَ إِلَى حَدِّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ أَحَدٌ حَتَّى نَفْسِهِ الشَّرِيفِ وَذَاتِهِ الرَّفِيعَةِ».

این عبارت اگرچه خالی از لطافت نیست و تعبیر از معراج جسمانی به «سری»، و از روحانی به «ارتقی»، و از عقلانی به «ترقی» لطف دارد و اگرچه سه مرتبه ای کردن معراج و محدود کردن جسمانی آن به سیر تا انتهای عالم اجسام، آن چنان که نفی اصل جسمانی بودن معراج را خلاف ضرورت می شمارند خلافت ضرورت شمرده نشود، اما چیزی که هست این است که آنچه از معراج در اذهان متشرعه بوده و از ظواهر

آیات و احادیث استفاده می شود این است که کل معراج و عروج آن حضرت جسمانی بوده و به هرکجا رفته و به هر کجا رسیده با بدن عنصری بوده است.

از چرخ گذشته با چه؟ با جامه *** بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین

و شهید قدس سره در اشعار شیوایی که در مدح آن حضرت دارد می فرماید:

و من قدری السبع الطباق بنعله *** و عوضه الله البراق عن المهر

و دیگری می گوید:

سبحان من خص بالاسراء رتبه *** بالقرب حیث لا کیف ولا تمثیل

بالجسم اسری و ان الروح خادمه *** له من الله تعظیم و تبجیل

له البراق جواد السماء طرق *** مسلوكة و دلیل السیر جبریل

اما اینکه جسم خود را در منتهی الیه عالم اجسام گذارده باشد و با روحش به منتهی الیه عالم ارواح نوریه عروج کرده باشد و سپس به عقل نوری و نور عقلی خودش رفته باشد و تا به آنجایی رسیده باشد که میان او و میان پروردگارش احدی حتی نفس شریف و ذات رفیعش نباشد حقیقت این است که ما از این الفاظ چیزی سر در نمی آوریم و آنها که در عصر وقوع معراج بوده اند و بعد از آنها هم از معراج و آیات و احادیث این چنین چیزهایی و برداشت هائی نداشته اند و به «رجما بالغیب» گویی این بیانات شبیه تر است، و اگر انسان اظهار عجز از علم به حقایق مثل این مطالب بکند، بیشتر از اظهار علم دلیل بر علم و فهم و عقل و بینش و دانش است.

ما نمی توانیم براساس يك سلسله مزاعم و تشکیلات سازی برای ما سوی الله و ترتیب عوالم در خیال خودمان، با ترازویی که خیالات خود را در آن می سنجیم و خود آن ترازوهم خیالی است همه چیز را بسنجیم. برحسب دلالت قرآن و احادیث.

معراج حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله جسمانی بوده و همه آن حقایقی که بر آن حضرت منکشف شده است، بر همین شخص متجسم به آن جسم شریف بوده است. ما مقصود این فاضل را نفهمیدیم. اگر می خواهد بگوید روح یا عقل آن حضرت با بقا در این جسد عنصری به عالم ارواح و عقول عروج کرد، این نیاز به سیر جسم تا منتهی الیه عالم اجسام ندارد و اگر مقصود این است که روح آن حضرت این بدن عنصری را خلع کرد و به عوالم دیگر شتافت آن هم اول به منتهی الیه عالم ارواح و پس از آن عقل آن حضرت به عالم عقول عروج کرد از آیات و احادیث معراج این حرفها مگر با تأویل و توجیه فهمیده نمی شود و اصلاً وجود عوالمی ماورای عالم اجسام به معنایی که بر ملائکه (اولی اجنحة) قابل اطلاق باشد مورد حرف است و خلاصه این حضرات برای کاینات برنامه ریزی کرده و عالم ارواح و عقول ساخته اند و معراج و حقایق دیگر را بر آن ساخته های خودشان تطبیق و تأویل می نمایند، که اگر بگوییم مصداق «ان هی الا اسماء سمیتوها اتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان» هستند گزاف گویی نکرده ایم؛ زیرا مؤیدی از شرع بر گفته های خود ندارند.

سید شبر می فرماید: معراج فی الجملة از ضروریات دین است و منکر آن از رقعہ مسلمین خارج است و از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءٍ: الْمِعْرَاجَ، وَ سَوَالَ الْقَبْرِ، وَ خُلُقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ الشَّفَاعَةَ».⁽¹⁾

و می فرماید: آنچه امامیه برآند این است که معراج به بدن و جسم شریف آن حضرت بوده است.

ص: 63

و از جمله روایات بسیار جالب در کتب اهل سنت این روایت است از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: «بایُّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ؛ در شب معراج خدا با چه لهجه و صوتی تو را مخاطب قرار داد». «فقال: خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَلَّهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبُّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ؛ گفت: مرا به لهجه و صدای علی بن ابی طالب خطاب فرمود. سپس مرا ملهم کرد که گفتم: یا رب تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی (یعنی صدایی که می شنوم صدای تو است یا صدای علی)؟»

فقال: يا احمد! انا شيء لیس كالاشياء لا أقاس بالناس ولا أوصف بالاشياء خَلَقْتِكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ اِطَّلَعْتُ عَلَيَّ سَرَائِرَ قَلْبِكَ فَلَمْ أَحِدْ فِي قَلْبِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتَنِي بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمئنُ قَلْبُكَ. (1)

«فرمود: یا محمد! من شیء هستم، نه مثل اشياء، نه قیاس به اشیا می شوم و نه به اشیا وصف می شوم و لکن بر نهانیهای دل تو مطلع شدم و احدی را محبوب تر به سوی تو از علی نیافتم. پس به زبان و آواز او تو را مخاطب قرار دادم تا قلب تو اطمینان یابد».

ب) سؤال قبر

چنان که گفتیم یکی از مسائلی که به واسطه روایات و احادیث بسیار ثابت است و باید به آن عقیده داشت و عقیده برخلاف آن اسلامی نیست و در این احادیث متواتر است، عقیده به سؤال قبر و پرسش پس از مرگ است که حضرت عبدالعظیم عقیده خود را به عرض امام علیه السلام رسانیده است.

صدوق (علیه الرحمة) در کتاب اعتقادات می فرماید: عقیده در مسئله قبر این

ص: 64

1- مناقب خوارزمی، ص 37، ف 6؛ بحار الانوار، ج 18، ص 386؛ ارشاد القلوب، ج 2، ص 28 و 29.

است که حق است و چاره ای از آن نیست. هرکس به صواب و مطابق واقع جواب بدهد، در قیامت به روح و ریحان می شود و هرکس به صواب جواب ندهد، فله نزل من حمیم.

ج) بهشت و آتش

عقیده به حقانیت بهشت و آتش (جنت و نار) از عقاید محکم و مسلم اسلامی است که در آیات محکمه بسیار قرآن کریم و در احادیث بسیار به آن تصریح شده است که به طور نمونه این دو آیه را یادآور می شویم:

در وصف جنت می فرماید:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» (1).

و در وصف آتش می فرماید:

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقًا» (2).

د) میزان

عقیده به میزان نیز عقیده ای است که برخاسته از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه است و اجمالاً باید به آن معتقد بود؛ هرچند در تفصیل و کیفیت آن عقیده ای که بر آن ضرورت قائم باشد نباشد و اجمالاً تفسیرها و تعریفهایی که از میزان و هم از آنچه وزن می شود شده است، همه قابل وقوع است و ممکن است بر حسب اشخاص و یا موافق قیامت و مقامات میزان اعمال متعدد باشد.

ص: 65

1- . سوره محمد 47، آیه 15.

2- . سوره کهف 18، آیه 29.

سید شبر (علیه الرحمه) می فرماید: صراط از ضروریات دین است و احدی مخالف ان بین مسلمانان نیست و برحسب روایات جسری است بر جهنم تیزتر از شمشیر و باریک تر از مو است و چنان که صدوق می فرماید همه باید از صراط این پل جهنم عبور نمایند.

و برحسب روایات معنای دیگر از صراط ائمه طاهرین علیهم السلام است و مراد از «الصراط المستقیم» همان ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد.

و چنان که از بررسی در آیات و احادیث استفاده می شود، صراط در لسان کتاب و سنت هم بر هر یک از این دو معنی جداگانه اطلاق شده و هم مورد واحد به هر دو معنی تفسیر شده است.

و (معاد)

حضرت عبدالعظیم در مورد معاد چنین گواهی می دهد: ساعت یعنی قیامت آینده است شکی در آن نیست. خداوند همه کسانی را که در قبورند بر می انگیزاند. مسئله قیامت و عود ارواح به اجسام و روز رستاخیز و زنده شدن مردگان از عقاید اولیه و اصلیه اسلام است و آیات بسیار در قرآن مجید بر آن دلالت و صراحت دارد.

ناگفته نماند که روز قیامت اسمای متعدد دارد که یکی از آنها ساعت است که در چند جای قرآن بدان نامیده شده؛ مثل «یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» و مثل «وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» و مثل «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» و یکی از اسمای آن قیامت است؛ چنان که می فرماید: «لَا اِقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» و یکی از اسمای آن حاقه و یکی دیگر قارعه و آذفة و یوم الدین و یوم الحساب و یوم الحسرة و یوم التغابن است که از آیات قرآنی استفاده می شود.

«14. و اقول: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ: الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحُجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ».

(و می گویم به درستی که فرائض واجبه بعد از ولایت نماز است و زکات است و روزه است و حج است و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر).

از این فرمایش چند نکته استفاده می شود:

اولاً: اهمیت ولایت و اینکه بر نماز و سائر واجبات مقدم است؛ زیرا بدون آن عملی مقبول درگاه خدای عزوجل نمی شود.

ثانیا: اهمیت این فرائض از بین فرائض بسیار دیگر معلوم می شود که به خصوص اشاره کرده است؛ زیرا فرائض و واجبات منحصر به اینها نیست.

ثالثا: فضایل این واجبات، بر حسب آنچه از قرآن و احادیث استفاده می شود، بسیار است. در آیات متعدد قرآن به نماز و زکات امر و تأکید و همچنین روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر همه بر حسب قرآن ثابت و مسلم است و باید شخص مسلمان به وجوب آنها معتقد و متدین باشد.

رابعا: ظاهراً از فرائض در اینجا به مناسبت توصیف آنها به وجوب کل تقدیرات و نظامات و تعلیمات الزامی شرعی اراده شده و ممکن است مقصود از فرائض تکالیف مأمور به و الزامی باشد و مقصود از توصیف آنها به وجوب ثبوت آن بر حسب قرآن مجید است.

خامسا: چنان که اشاره شد فرائض واجب منحصر به این چند باب نیست؛ هر چند این امور عمده و اهم فرائض است.

«15. فقال علي بن محمد عليهما السلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذي ازنضاه لِعبادِهِ فَأُثِّبَ عَلَيْهِ بِبَتِّكَ اللهُ بالقول الثَّابِتِ في الحياةِ الدُّنْيا و (في) الآخِرَةِ».

این بخش پایانی حدیث متضمن تصدیق امام به صحت دین حضرت عبدالعظیم و امر او به ثبات بر دین و دعا برای ثابت ماندن او بر دین است که پیرامون آن سه توضیح مناسب است:

اول: اینکه امام علیه السلام خطاب به حضرت عبدالعظیم فرمودند: یا ابا القاسم! این اموری که به عرض رساندی به خدا سوگند دین خدا است که آن را برای بندگانش برگزیده است.

چنان که می دانیم مسائل و عقاید دینی و همچنین فرائض واجب دین، منحصر در آنچه که حضرت عبدالعظیم در اینجا برشمرده است نیست و امور اعتقادی دیگر هم در الهیات و هم در نبوت و غیر آنها داریم که در اینجا صریحاً به آنها اشاره نشده است؛ مثل مسئله ایمان به عدل الهی و ایمان به ملائکه و پیغمبران سلف با وجود این می فرماید:

«هذا والله دين الله» و این ظاهراً به این ملاحظه است که اولاً: ایمان به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله متضمن همه این مسائل اعتقادی اسلامی است و ثانیاً: بعض امور رأساً جزء عقاید نیست؛ در حدی که معرفت و عقیده به خصوص آنها شرط اسلام و رستگاری و نجات باشد؛ بلکه اگر بنده ای از آن غافل شد و اعتقادات اصیله و اصلیه او صحیح بود و به تکالیف خود عمل کرد، رستگار و ناجی خواهد ماند؛ مثلاً اگر کسی ملائکه را به تفصیل نشناخت یا بعض انبیا، مثل داود و سلیمان و شعیب را به اسم و عنوان نشناخت یا بعض احکام و واجباتی را که مبتلا به

او نبوده فرا نگرفت، لطمه ای به ایمان او نخواهد خورد، مگر آنکه در این مسائل اعتقادش مخالف با ما جاء به النبی باشد که با التفات مسلّم انکار نبی می شود که موجب کفر و ارتداد است. لذا برای مصونیت از خطر مخالفت عقیده دینی با ما جاء به النبی و ثبت بالکتاب والسنة باید شخص در غیر اموری که به تفصیل اعتقاد به آنها لازم است به اعتقاد اجمالی اکتفا نماید و الا عقیده دینی خود را در هر امری از امور بر کتاب و سنت عرضه کند که نادانسته و ناخواسته در خطر گمراهی و بدعت قرار نگیرد.

دوم: نکته ای که از این فرمایش امام علیه السلام استفاده می شود مسئله ثبات بر عقیده و ایمان است که باید هرکسی در محافظت و ثبات بر آن کمال اهتمام را داشته باشد و از شر شیطان و نفس اماره همیشه بر حذر باشد؛ خصوصا در دوران غیبت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - که امتحانات بسیار شدید برای اهل ایمان پیش می آید به حدی که در حدیث معروف جابر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِأَمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ ائْتَمَرَ بِاللَّهِ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ».

باید در این عصر، که افکار و آرای گمراه کننده بسیار می شود و دور تمحیص و تلخیص است، همیشه از خدا ثبات عقیده طلب نمود و به این دعا مداومت کرد: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» و عقاید را همواره و مکرر در مکرر استحضار نمود و آن را نزد خدا با خواندن این دعا که از فخرالمحققین (علیه الرحمه) نقل شده است ودیعه قرار داد:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أُوْدَعْتُكَ يَئِنِّي هَذَا وَثُبَاتَ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسَدِّعٍ وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتِ حُضُورِ مَوْتِي».

و بعضی فرموده اند این دعا را بعد از اقرار به عقاید حقه بخوانند:

«يا الله يا رحمان يا رحيم اودعتك هذا الاقرار بك وبالنبي صلى الله عليه وآله وبالائمة عليهم السلام وانت خير مسد تودع فرد على في القبر عند مسألة منكر و نكير».

اجمالاً هیچ گوهری و هیچ سرمایه ای از گوهر عقیده به خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نفیس تر و گرانبها تر نیست. اگر انسان دنیا و مافیها را از دست بدهد و آن را داشته باشد باکی بر او نیست و اگر آن را نداشته باشد هرچه داشته باشد خسر دنیا و الآخرة است. به همین ملاحظه گرانبهای این گوهر ثمین است که دزدان و عیاران و طاران بسیار با شبکات و دامهای فریبنده برای دستبرد به آن کمین کرده اند.

«عَصَمَنَا اللهُ تَعَالَى مِنْ فسادِ الْعَقِيدَةِ وَرَزَقَنَا الْإِيمَانَ بِتَمَامِهِ وَكَمَالِهِ وَالثَّبَاتِ عَلَيْهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

سوم: در این بخش امام علیه السلام برای حضرت عبدالعظیم دعا می فرماید که خدا او را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت بدارد.

این دعا اقتباس و مأخوذ از آیه کریمه ذیل می باشد:

«يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (1)

که از آن استفاده می شود خدا مؤمنین را به قول ثابت - که بر حسب بعض تفاسیر کلمه توحید است و در این کلام امام، ظاهراً مراد کل این اقوال ثابته است - در زندگی دنیا و در آخرت ثابت نگه می دارد.

و چنان که از کلمات بعضی می شود این ثابت داشتن مؤمنین بر قول ثابت یکی از

ص: 70

مصادیق یا مصداق مهمش موقع احتضار و ظهور سكرات موت است که بسیار حال خطرناکی است. باید از خدا حسن عاقبت و مرگ با ایمان خالص خواست. البته مواظبت بر طاعات و عبادات و ترك محرمات و مجالست با اخیار و مواظبت بر قرائت قرآن و تأمل در آیات آن و سائر اعمال نافع همه برای مصون شدن ایمان در حال احتضار مؤثر است و خواتیم امور به سوابق حسنه کم و بیش ارتباط دارد. باید شخص سالک در طریق شرع مواظب همه جهات خود بوده و همیشه از سوء خاتمه بپرهیزد و دعاهایی را که برای حسن عاقبت و نجات از عدول از عقاید است همواره بخواند.

چنان که مستحب است کسان میت شهادتین و عقاید حقه را در این حال به او تلقین نمایند، مخصوصاً کلمه توحید را به او تلقین کنند که فرموده اند: «لَقْنُوا امواتکم لا إلهَ إِلاَّ اللهُ» (1).

و سید در درّه می فرماید:

و لقن الشهادتین المحتضر *** واذ کر له الائمة الاثنی عشر

حتی یقربهم جمیعا *** ولیتحصن حصنه المنیعا

و لقننه کلمات الفرج *** فانها تقضی بحسن المخرج

و اتل علیه سور القرآن *** لاسیما یس ذات الشان

و آیه الکرسی ثم السخره *** ثم الثلاث من ختام البقره

و سورة الاحزاب بعدها و لا *** ینسی الذی یس تتلو من تلا

و اما ثبات بر عقیده حق در آخرت و از جمله تفاسیری که از آن شده است بعضی ثبات بر آن در هنگام سؤال نکیرین است که وقتی از او سؤال می کنند: «مَنْ رَبُّكَ مَا

ص: 71

دِينِكَ وَمَنْ نَبِيِّكَ وَمَنْ إِمَامِكَ؟» مى گوید: پروردگارم خدا است و دینم اسلام و پیغمبرم صلى الله عليه وآله و امامانم على و حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و حسن بن على و الحجة ابن الحسن عليهم السلام مى باشد.

«اللهم ثبتنا على دينك ما احببنا و لقنا حجتنا عند موتنا و لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين أبدا فى الدنيا و الآخرة و احينا حياة محمد و اهل بيته و امتنا مماتهم، و ارزقنا شفاعتهم، و احشرونا فى زمرةهم، وصلّ عليهم صلاة لا يحصى عددها؟ و اغفر لنا و لوالدينا و لمن كان له حق علينا و لجميع المؤمنين و المؤمنات يا خير الناظرين و يا ارحم الراحمين».

ص: 72

(2) نگاهى کوتاه به حديث شريف عرض دين تأليف احمد عابدى

اشاره

ص: 73

حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محدثان بزرگ شیعه در ابتدای قرن سوم هجری است. وی احادیث فراوانی در موضوعات مختلف از ائمه ابن الرضا علیهم السلام نقل کرده و چون دغدغه اصلی او مباحث اعتقادی بوده، در روایات خود نیز بیشترین توجه را به روایات اعتقادی معطوف کرده و کمتر به نقل روایات تاریخی و قصص و بحث های فقهی پرداخته است.

در زمانی که بحث های کلامی و مکتب های فکری اشاعره و معتزله از يك سو و ترجمه آثار فلسفی یونان به سریانی و عربی و انتشار این افکار در جامعه اسلامی از سوی دیگر و مناظرات ارباب ادیان مختلف با عالمان مسلمان و نیز مسئله محنت و ... هر کدام به نحوی در برابر اعتقادات مسلمانان شبهه آفرینی می کردند، عبدالعظیم حسنی خود را برای حفظ اعتقادات اسلامی و به دست آوردن آنها از منبع اصلی قرار داد و با نقل و نشر روایات اعتقادی، گامی بس بزرگ و محکم در این راه برداشت.

از میان ده ها روایتی که ایشان نقل کرده است، حدیث «عرض دین»⁽¹⁾ درخشندگی خاصی دارد. این حدیث، (یک دوره فشرده از اعتقادات است)، چون حداقل اعتقادات و مقدار ضرورت آنها را - که همان ما لا یسع المکلف جهله است - به اجمال بیان کرده و تفصیل جزئیات آنها را ندارد.

شرح و تفسیر این حدیث، کاری شایسته و باارزش است. مرحوم قاضی سعید قمی، دوپست و پنجاه صفحه را به شرح این حدیث اختصاص داده است،⁽²⁾ اما متأسفانه غالب بحث های ایشان خروج از موضوع بوده و شرح و تفسیر این حدیث نیست؛ ولی حضرت آیه الله صافی گلپایگانی شرحی جامع و بدون اطناب بر آن نوشته است.⁽³⁾

نگارنده ابتدا؛ دیدن این کتاب از نوشتن شرح این حدیث منصرف گردید، اما پس از مطالعه کتاب مزبور و یافتن بعضی ابهامات و اشکالات، تصمیم به نوشتن مقاله ای در شرح این حدیث گرفت. این مقاله در دو بخش تنظیم شده است:

1. بررسی کتاب «شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام»

2. نگاهی اجمالی به حدیث عرض دین.

ص: 76

-
- 1- برخی از منابع این حدیث عبارت اند از: التوحید، باب دوم، حدیث 37، ص 81؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 380؛ الامالی، صدوق، ص 419؛ روضة الواعظین، ص 31؛ کفایة الاثر، ص 286؛ بحار الانوار، ج 69، ص 1.
 - 2- شرح توحید الصدوق، ج 1، صص 509 - 746.
 - 3- شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، قم، مؤسسه انتشاراتی حضرت معصومه علیها السلام، 1376.

بررسی کتاب شرح حدیث عرض دین

اشاره

شرح و تفسیر نوشتن بر احادیث - که نوعی درایة الحدیث و فقه الحدیث به شمار می رود - ارزشی بس فراتر از اصل نقل حدیث دارد. حضرت آیه الله صافی گلپایگانی از معدود عالمان و فقیهان بزرگی است که به این مهم روی آورده و چندین کتاب سودمند و محققانه در این زمینه تألیف کرده اند.

الف) امتیازات و محاسن

امتیازات و نقاط مثبت کتاب «شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی» فراوان است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

1. فارسی بودن کتاب؛

2. روان بودن قلم نویسنده که در عین سادگی، محققانه و عالمانه است؛

3. معرفی کوتاهی از حضرت عبدالعظیم و ادب او در برابر معصومین علیهم السلام؛ (1)

4. توجه دادن به آفات علم؛ (2)

ص: 77

1- . همان، ص 41.

2- . همان، ص 40.

5. توجه به سابقه بحث و پیشینه عرض دین؛⁽¹⁾

6. تفکیک کردن اصطلاحات عرفی از اصطلاحات فلسفه و کلام؛ مثلاً وقتی در حدیث از لفظ «خالق و مخلوق» بحث می شود، آن را از اصطلاحات کلامی و فلسفی «علت و معلول»، «فاعل و مفعول»، «تجلی و متجلی» و ... تفکیک کرده و آنها را مترادف یکدیگر نمی داند⁽²⁾، در حالی که بسیاری از بزرگان و نویسندگان، گرفتار این اشتباه شده اند. بعضی از مدرسان علوم عقلی، الفاظ علت و معلولی را که در نهج البلاغه و در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به کار رفته، بر معنای فلسفی و امروزی آنها حمل نموده و لوازم و آثار علت و معلول فلسفی را بر آن مترتب کرده اند؛ در حالی که امام علیه السلام به زبان عرفی و محاوره با مردم سخن می گفته است نه با اصطلاحات فلسفی.

اما چنین خلط و اشتباهی در این کتاب نه تنها رخ نداده، بلکه به پرهیز از آن مکرر تذکر داده شده است. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که در زمان حضرت عبدالعظیم، چون فلسفه از زبان یونانی به عربی ترجمه شده بود و بسیاری از مسلمانان با اصطلاحات فلسفی آشنا بودند و چه بسا آنها را در سؤالات خود به کار می بردند تا موضع ائمه معصومین علیهم السلام را در برابر آنها بفهمند، به این دلیل باید گفت الفاظ و اصطلاحاتی که در احادیث نبوی و علوی و صادقین علیهم السلام به کار رفته است باید بر معنای عرفی آن زمان حمل شود، ولی احادیثی که از ائمه ابن الرضا علیهم السلام نقل شده احتمال دارد ناظر به همان اصطلاحات کلام و فلسفه باشد و لذا روش کتاب مورد بحث در خصوص حدیث عبدالعظیم قابل پذیرفتن نیست، گرچه در احادیث صادر شده در قرن اول و نیمه اول قرن دوم صحیح است.

ص: 78

1- . همان، ص 34.

2- همان، ص 20.

به هر حال این مطلب مهم نباید مورد غفلت قرار گیرد که دین، رابطه خداوند با انسان و طبیعت را با دو لفظ «خالق و مخلوق» بیان می کند، ولی فلسفه آن را با لفظ «علت و معلول»، و عرفان با لفظ «تجلی و ظهور» تبیین می کند. هر کدام از این کلمات، لوازم و احکام و آثاری خاص به خود دارد؛ به عنوان مثال علت و معلول هرگز از یکدیگر جدا نیستند و علت تامه بدون معلول تحقق نمی یابد و باید بین آنها سنخیت باشد، ولی این احکام هرگز بین خالق و مخلوق وجود ندارد و یا حداقل این دو لفظ بر آن دلالت ندارند.

7. توجه به شرح و تفسیر سند و متن حدیث؛ در این کتاب از بررسی سند حدیث و راه اثبات اعتبار آن غفلت نشده و مؤلف بحث خوبی در این باره عنوان کرده است که ما نیز در آینده به بررسی آن می پردازیم.

(ب) انتقادات و ایرادات

1. این کتاب برای آنکه خواننده خود را به کتاب و سنت ارجاع دهد، گویا تنها مانع و سدّ راه ثقلین را در مطالعه کتاب های فلسفی و عرفانی دیده است و لذا به هر مناسبتی، فلسفه و عرفان اصطلاحی و فیلسوفانی چون فارابی و ابن سینا و ابن رشد و عارفانی چون ابن فارض و ابن عربی را مورد حمله قرار می دهد.

گاهی ادعا می کند راه فلسفه و عرفان راهی است خطرناک و پیمودن ظلماتی است که نتیجه ای غیر از حیرت ندارد (1) و گاهی اشتراك معنوی وجود و تشکیل آن را مخالف و ناسازگار با کتاب و سنت معرفی کرده و نحوه ربط حادث به قدیم را -

ص: 79

1- . شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی، ص 17.

آن گونه که در فلسفه آمده - منافی با ظواهر مقبوله و مسلّمه قرآن می داند. (1) غور در مسائل فلسفی را حتی بر اساطین حکمت خطرناک دانسته و خطا حتی در يك نقطه را موجب ضلالت و معذور نبودن دانسته است. (2) به هر حال ایشان معتقد است که فلسفه و عرفان جلوی رشد علمی جهان اسلام و آنچه را که شرع به آن امر کرده، گرفته است. (3)

مؤلف محترم، چون خود فقیه است، تصور کرده تنها فقها - کثر الله امثالهم - بوده اند که به دین خدمت کرده و آن را حفظ نموده اند و این گونه به ضرس قاطع و کلی حکم کرده که: «همه اهل اطلاع و انصاف می دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافتند، فقط این صنف - یعنی فقها و مراجع - بودند که اسلام را حفظ و نقش اصلی تبلیغ دین را به آیندگان ایفا کردند. رشته های دیگر از فلسفه و عرفان مصطلح اصلاً این هدف را ندارند و یقیناً اگر مسلمانان با وجود علاءالدوله سمنانی ها و بایزیدها و ابوسعیدها و صوفیان هند و ایران و خانقاه ها، آنچه که امروز در دست مردم نبود، اسلام بود و هرچه هم بود قابل عرضه برای اداره دین و دنیا نبود؛ مثل شهاب سهروردی و ابن فارض و ابن عربی ها در این جهت نقشی نداشتند...». (4) «اگر این رجال با اخلاص یعنی فقها نبودند، از قشرهای دیگر حفظ این امانت بر نمی آمد و بلکه با بحث های فلسفی، مبانی اعتقادی اسلام باقی نمی ماند». (5) چقدر خوب بود قلم مبارک ایشان که از حدّت و تندى در مسائل و تسرّع در فتوا نهی کرده و آنها را نکوهش می کند، خود نیز به آن پای بند

ص: 80

1- . همان، ص 20.

2- . همان، ص 21.

3- . همان، ص 27.

4- همان، ص 33.

5- . همان، ص 33.

می بود. ما منکر عظمت علمی فقها و اخلاص غیر قابل توصیف آنان نیستیم، فقه استدلالی که نتیجه زحمات طاقت فرسای آنان است، مایه مباهات همه جهان اسلام است. خدمات فراوان فقها به دین نه تنها قابل انکار نیست، بلکه برای ما شاید قابل احصا نباشد. اما چگونه می توان ادعا کرد که تنها آنان دین را حفظ کردند و قشرهای دیگر نمی توانستند حفظ این امانت بکنند. گویا مورّخان، مفسران، محدثان، ادیبان و ... سر بی صاحب می تراشند و خدمتی به دین نکرده اند! آیا افرادی چون خواجه نصیرالدین طوسی، آقا بزرگ تهرانی، میر حامد حسین، قاضی نورالله شوشتری و سید محسن امین و علامه طباطبایی و شهید مطهری چون وجه غالب آنان فقه و فقاہت نبوده است، تبلیغ دین نکرده اند و اگر دین به دست آنان سپرده شود نمی توانند حافظ این امانت باشند؟!!

بین تصوف و عرفان اصطلاحی نیز باید فرق قائل شد، اگر ما با صوفیان و دراویش اختلاف داریم و بسیاری از کارهای آنان را خلاف شرع می دانیم، بدان معنا نیست که گفته شود اگر مسلمانان بودند و آنان (صوفیان و دراویش)، چیزی که باقی نمانده بود، اسلام بود. مگر نه این است که میلیون ها نفر در شبه قاره توسط همین صوفیان، مسلمان شده اند؟ کدام فقیه توانسته است با بحث های فقهی خود این تعداد و بلکه یک نفر غیر مسلمان را مسلمان کند؟! آیا غیر از این است که افکار ابن فارض و ابن عربی که در مصر و همه قاره آفریقا خصوصاً در مراکش و مغرب پذیرفته شده، باعث گردیده و هابیت هرگز نتواند در آنجا نفوذ کند، اما در جاهایی که افکار عرفانی تکفیر می شود - حتی در جایی مثل ایران - عقاید و هابیت متأسفانه در حال رشد و به انحراف کشاندن جوانان است. دیگر چگونه می توان گفت: ابن فارض و ابن عربی ها در این جهت نقشی نداشته اند. نگارنده نمی خواهد صوفیان و برخی از عرفا را از خطاهایشان تبرئه کند، این حقیر با صوفیان موافق نیست، اما نباید خدمات آنان را نیز

نادیده گرفت و بلکه آنان را ضد دین و اسلام معرفی کرد؛ هر کس را به اندازه خطایش مؤاخذه یا طرد کنیم نه بیشتر.

2. مؤلف محترم شرح حدیث عرض دین معتقد است که نسل جوان برای حفظ دین خود باید به اسلام شناسانی چون ابوذر و سلمان، محمد بن مسلم و ابن ابی عمیر و کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و شاگردان آنها از علما و مراجع و فقها مراجعه کنند. (1)

اصل این مطلب صحیح است که باید به اسلام شناسانی چون این بزرگان مراجعه کرد، اما باید توضیح داد که این اسلام شناسان تنها متبحر و متخصص در فقه بودند یا آنکه فقه یکی از رشته هایی بوده که آنان می دانسته اند.

بررسی شخصیت علمی حضرت عبدالعظیم خود بهترین شاهد بر مدعای ماست. از او حدود 117 روایت به ما رسیده که نشان می دهد ایشان مشافهتاً یا با واسطه از ائمه اطهار علیهم السلام حدیث نقل کرده است. با مطالعه این احادیث معلوم می شود که حدود 2 درصد از این روایات مربوط به فقه است و 115 حدیث دیگر آن در موضوعات اعتقادی مثل نزول رب، رؤیت، قضا و قدر، ثواب و عقاب، جزای اعمال، مهدویت، ولایت، زیارت ائمه علیهم السلام و برخی موضوعات اخلاقی چون صفات مؤمنان و گناهان کبیره است. بنابراین اگر می خواهیم دین خود را به اسلام شناسان عرضه کنیم، باید به کسانی همچون حضرت عبدالعظیم عرضه کرد؛ یعنی عالمانی که حدود 2 درصد از وقت آنان صرف تحصیل و تدریس و تألیف در موضوعات فقهی می شود و 98 درصد کار آنان بحث و مطالعه در موضوعات اخلاقی و اعتقادی و تفسیری است؛ یعنی باید دین را بر افرادی چون خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا، علامه طباطبایی، علامه امینی، میر حامد حسین و ... عرضه کرد نه بر افرادی که 98 درصد

ص: 82

1- شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی، ص 32.

وقت و تحصیل و تدریس خود را صرف فقه می کنند و تنها 2 درصد آن را برای سایر مسائل دینی به کار می برند.

آری، فقه و مسائل مربوط به احکام و حلال و حرام را صرفاً باید از فقها فرا گرفت و نظر آنان تنها ملاک و مرجع می باشد، اما همه دین که احکام و فروع دین نیست، بلکه اصول دین و اخلاق نیز وجود دارد که اخلاق را باید از عالمان اخلاق فرا گرفت و اعتقادات را از متکلمان و آنان که عهده دار بحث از اصول و معارف دین هستند.

3. مؤلف در مقام بیان آنکه برخی از مطالب فلسفی، خلاف قرآن مجید است، می فرماید: «به طور مثال ما از آیات بسیار قرآن مجید و احادیث شریفه صحیحه استفاده قطعی می کنیم که خالق غیر از مخلوق است...» (1) و پس از آنکه برخی مطالب فلسفی را نقل می کند که ثابت کند آنها خلاف قرآن مجید است، می فرماید: «ما آنچه از ظاهر قرآن کریم می فهمیم...» ابتدای بحث، مغایرت خالق و مخلوق را استفاده شده یقینی از قرآن می داند، ولی در پایان بحث، آن را به ظاهر قرآن مستند می کند، آیا ظواهر قرآن مجید جزء یقین و علم می باشند یا جزء ظنون خاصه اند؟! فیلسوفانی که معتقد به تشکیک و اشتراک معنوی وجود هستند، نه تنها این سخنان را مخالف با قرآن نمی دانند بلکه موافق آن می دانند، و چیزی که خلاف قرآن باشد، فلسفه نبوده بلکه اوهام و خیالاتی بیش نخواهد بود.

4. ایشان در همان بحث می خواهد بگوید غیر از وجود و مراتب آن، چیزهای دیگری نیز واقعیت دارند و تحقق خارجی دارند.

ظاهراً مؤلف محترم یا باید شیئیت و تحقق را مساوق و مساوی با وجود ندانسته بلکه اعم از آن قرار دهد و یا باید بگوید وجود با عدم تناقض نداشته و ارتفاع نقیضین جایز است، زیرا چیزی که تحقق دارد ولی وجود ندارد، در آن ارتفاع نقیضین شده است.

ص: 83

5. از مطالب شگفت آور آن است که در همان بحث، مؤلف محترم فرموده: اگر دو چیز قدر مشترك داشته باشند، مثل یکدیگر می شوند و چون خداوند مثل ندارد، پس با هیچ موجودی هیچ قدر مشترکی نخواهد داشت.

لازمه این کلام آن است که اگر گفتیم: «زید موجود است»، دیگر نمی توانیم بگوییم: «خداوند متعال موجود است»، زیرا خدا مثل ندارد و با هیچ چیزی قدر مشترکی ندارد. و یا آنکه باید بگوییم کلمه «موجود» در این دو مثال به عنوان مشترك لفظی به کار رفته و اگر در قضیه اول کلمه موجود به معنای «هست» به کار رفته است، در جمله دوم به معنای «هست» نبوده یا به معنای نقیض آن است و یا به معنایی است که ما نمی فهمیم و نعوذ بالله از التزام به این لوازم.

وجود قدر مشترك بین دو چیز، هرگز به معنای مثل بودن آنها نیست؛ مثلاً اگر يك جوهر و يك عرض وجود داشته باشند، آیا این دو مثل یکدیگر خواهند بود؟ و یا اگر بگوییم يك كمی، همانند طول، وجود دارد و همچنین بگوییم فلان رنگ نیز وجود دارد، در این صورت کم مثل کیف شده است؟! به هر حال مماثلت مربوط به جایی است که هر دو شیء داخل در تحت يك نوع و يك ماهیت باشند، در حالی که خداوند اصلاً ماهیت ندارد و لذا هرگز مثل و مانند ندارد. به علاوه آنکه «قدر مشترك» در جایی به کار می رود که آن دو شیء مرکب از ما به الاشتراك و ما به الامتیاز باشند، در حالی که خداوند بسیط من جميع الجهات است.

6. مؤلف محترم در صفحه 8 تشکیك خاصی را پذیرفته و در صفحه 18 انکار کرده است. در ابتدای کتاب، نور را مشکك دانسته، در حالی که در نور تشکیك مراتب وجود ندارد و آنچه را فیلسوفان ذکر کرده اند، از باب جدل است نه برهان؛ ولی در صفحه 18 تشکیك وجود را انکار کرده است و هر کس وجود را مشکك نداند

باید موجودات را متباین دانسته و حمل وجود را بر آنها به اشتراك لفظی بداند و لوازم این کلام قابل پذیرفتن نیست.

7. مؤلف محترم در صفحه 18 می فرماید: «چگونه می توان پذیرفت که جز وجود، چیزی در عالم حقیقت نداشته باشد»، در حالی که صحیح همین است که غیر از وجود چیزی واقعیت ندارد، زیرا وجود، نقیض عدم است؛ مگر آنکه ارتقاع نقیضین را جایز دانسته یا همچون شیخیه معتقد به اصالت وجود و ماهیت بوده و هر يك چیز را دو چیز بدانیم. سپس ایشان در سطر آخر همان صفحه ادعای شناخت کنه ذات مقدس را به فیلسوفان نسبت داده است، در حالی که می گویند: «و کنهه فی غایة الخفاء»؛ عنقا شکار کس نشود دام باز گیر.

8. در همان صفحه، تشبیه خلق و خالق به موج و دریا خلاف کتاب و سنت معرفی شده، در حالی که مثال آینه و عکس در آینه در روایات آمده است. (1) چگونه چیزی که در سنت آمده به عنوان اینکه خلاف قرآن و سنت است مورد نقد قرار گرفته و خود شاهدی بر مدعای خود نمی آورد؟ وقتی ایشان ادعا می کنند که قرآن بر مغایرت ذات الهی با مخلوقات دلالت دارد، باید این را بگویند که از کجای قرآن به دست آورده است، در حالی که در روایات مکرراً فرموده اند: «و غیر کل شیء لا بالمباینة» و تباین و مغایرت عذلی بین خالق و مخلوق صحیح نیست؛ همچنان که حلول و اتحاد و مقارنت به معنی امتزاج نیز کفر است. ضمناً فراموش نگردد که هر کس مثال موج و دریا را ذکر کرده به این نکته نیز توجه داده است که هر مثالی از جهتی مقرب و از جهاتی مبعّد است. (2)

ای برون از وهم و قال و قیل من *** خاک بر فرق من و تمثیل من

ص: 85

1- . تحریر تمهید القواعد، ص 221.

2- همان مدرک.

9. در صفحه 21 کتاب آمده است که اگر شارع از سلوک طریقی نهی کرد ولی کسی آن راه را برود، اگر حتی در يك مورد به خطا افتد، معذور نخواهد بود.

این مطلب کاملاً صحیح است و بلکه بالاتر از آن می‌گوییم: اگر شارع از سلوک طریقی نهی کرد، مثل قیاس، در این صورت کسی که آن راه می‌رود چه خطا کند و چه آنکه اصابه به واقع پیدا کند، در هر دو صورت مستحق عذاب است و معذور نیست و اصابه او نیز اصابه نخواهد بود. اما بحث در مصداق این کلام است و آیا آن مقدار روایات صریح که در مذمت قیاس داریم، درباره فلسفه و عرفان نیز وجود دارد؟! طرفداران فلسفه و عرفان مدعی هستند که روش آنان نه تنها مورد مذمت نیست، بلکه تأیید شرعی و نقلی نیز دارد.

10. در صفحه 22 کتاب علت غضب حضرت علی علیه السلام را این گونه تحلیل کرده که گویا سائل گمان داشت که می‌توان کُنه ذات مقدس را شناخت و یا به حدی توصیف کرد که حقیقت ذات در معرض رؤیت قرار گیرد.

به نظر نگارنده روشن است که علت غضب حضرت علیه السلام این بود که سائل تصور می‌کرده که خداوند جسم مادی است و لذا قابل رؤیت حسی است و شاهدش آن است که در چند روایت دیگر نیز که مسئله رؤیت حسی بر اثر جسم انگاری خداوند مطرح شده، امام علیه السلام شدیداً غضب کرده است. (1)

11. در کتاب آمده است: «غرض این است که زبان کتاب و سنت و مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسمای حُسن که اطلاق آن بر ذات باری تعالی مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است...» (2). این عبارت می‌خواهد بگوید زبان قرآن و سنت غیر از زبان فلسفه است که مطلب کاملاً صحیحی است، ولی نمی‌دانم چرا اطلاق اسمای حسنا را بر

ص: 86

1- . التوحید، شیخ صدوق، باب 2، حدیث 33، ص 80؛ حدیث ذعلب یمانی؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 305.

2- شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی، ص 27.

خدای متعال مجاز دانسته است. آنان که سراغ فلسفه و عرفان رفته اند تمام این اسما و صفاتی را که در قرآن درباره خداوند به کار رفته، حقیقت دانسته و تأویل نمی کنند، چگونه است کسی که می خواهد تنها به سراغ قرآن و سنت برود آنها را مجاز می داند؛ یعنی به ظاهر قرآن ملتزم نمی باشد. اگر همان گونه باشد که خود ایشان در پاراگراف بعدی همان صفحه می فرماید: «خدا را باید آن گونه که خود شناسانده است شناخت»، پس باید طبق وحی، اطلاق اسمای حسنا را بر ذات مقدس به صورت حقیقی دانست نه مجاز.

12. در صفحه 30 کتاب الفاضلی از قبیل «قبض و بسط» را مبهم دانسته و حکم کرده که اینها برای زیر سؤال بردن دین است.

نگارنده خود با ادعاهای برخی روشنفکران در مباحث کلام جدید و فلسفه دین مخالف است و سخنان آنان را برگرفته از کلام مسیحی دانسته که در جامعه اسلامی منتشر می کنند، اما فعلاً بحث در این است که اگر چیزی مبهم بود چگونه با ادعای ابهام داشتن موضوع، حکم آن را بیان می کنید و آن را برای زیر سؤال بردن دین معرفی می کنید.

13. در صفحه 35 می فرماید: «امثال این بزرگان به علم و یقین خود در امور عقیدتی اکتفا نکرده [و] برای اینکه بدانند دین آنها با «ما نزل من الله».

موافق است، آن را بر امام زمان خود عرضه می داشتند».

علم و یقین با احتمال خلاف قابل جمع نیست، کسی که علم و یقین دارد، علم و یقین خواهد داشت که دین او مطابق با ما انزل الله است. بله ممکن است کسی علم و یقین به صحت اعتقادات خود داشته باشد اما اطمینان نداشته باشد و آنها را بر امام زمان علیه السلام عرضه کند تا به اطمینان برسد؛ اطمینانی بالاتر از علم.

14. در صفحه 16 کتاب ملاک برای رجوع به عقل یا نقل در مسائل اعتقادی اینگونه ذکر شده است که عقل، اجمال مسائل اعتقادی را می فهمد و تفصیل آنها مربوط به نقل است، و عرفاً یا حقیقتاً تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها، تکلیف بما لا یطاق است، لذا از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل - چون معرض

خطر ضلالت است - نهی شده و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفای به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است.

اولاً: اجمال برخی از مسائل اعتقادی را حتی عقل هم نمی فهمد؛ مثل ایمان به فرشتگان، در مقابل برخی دیگر از مسائل است که عقل هم اجمال و هم تفصیل آنها را می فهمد؛ مثل مسئله توحید.

ثانیاً: امر به رجوع به عقل نظری در مباحث اعتقادی، حتی اگر چه در معرض اشتباه باشد، تکلیف بما لا یطاق نیست. بله اگر امر و تکلیف به اصحابه به واقع باشد، خارج از قدرت مکلف است.

ثالثاً: نهی از رجوع به عقل مربوط به فروعات فقهی است که تنها باید از کتاب و سنت به دست آیند نه از عقل و رأی مردم، ولی در اعتقادات از رجوع به عقل حتی در تفصیل آنها نهی نشده است و اگر در برخی موارد مثل قضا و قدر نهی شده، به دلیل عدم استطاعت فکری مخاطب بوده است و لذا برای سایر مردم قضا و قدر را توضیح داده است.

رابعاً: کدام دلیل عقلی می گوید اکتفا به دلیل سمعی در این امور جایز است؟ دلیل عقلی می گوید: اگر در مسائل اعتقادی علم و یقین شرط است، هر گاه دلیل عقلی نداشتیم، وجوب اعتقاد به آنها برداشته می شود نه آنکه از راه دلیل نقلی به آنها معتقد شوید و بلکه چه بسا بتوان گفت: مفسده عدم اعتقاد کمتر است از مفسده اعتقاد به ضد واقع که چه بسا به وسیله پیروی از ظن و گمان حاصل می شود.

آنچه ذکر شد برخی از سؤالات و ابهاماتی است که برای نگارنده هنگام مطالعه کتاب «شرح حدیث عرض دین...» پیش آمد. امیدوارم که با ارشادات و راهنمایی های عالمانه و محققانه مولف محترم حضرت آیه الله صافی - دام ظلّه - به خطاهای خود واقف گردیده و به صراط مستقیم الهی که همان طریقه اهل بیت علیهم السلام است، رهنمون گردم.

اکنون با نگاهی دیگر غیر از زاویه دید کتاب مورد بحث به بررسی این حدیث شریف می پردازیم.

نگاهی اجمالی به حدیث شریف عرض دین

اشاره

همچنان که در مباحث قرآنی، گاهی از بیرون به قرآن نگریسته می شود و مطالبی به بحث گذارده می شود و آنها را علوم قرآنی می نامند و گاهی به درون آیات شریفه رفته و به بحث تفسیری می پردازند، ما نیز در مورد این حدیث، ابتدا نگاهی بیرونی به عنوان حدیث شناسی یا علوم الحدیث داشته و سپس به محتوای حدیث به عنوان فقه الحدیث روی می آوریم.

فصل اول:

بررسی سند حدیث

این حدیث در منابع اصیل حدیث شیعه یعنی کتاب های شیخ صدوق نقل شده است، ولی برخی از راویان و افراد سلسله سند این حدیث، در کتاب های رجال توثیق نشده اند ولی این ضروری به ارزش حدیث نمی زند، زیرا:

اولاً: ملاک ارزیابی در هر علمی، اختصاص به همان علم داشته و ممکن است با ملاک سایر علوم متفاوت باشد؛ مثلاً در علم فقه وقتی يك حدیث اعتبار دارد که با سند متصل و صحیح یا موثق به ما رسیده باشد، ولی در اخلاق یا آداب برای تمسک به يك حدیث لازم نیست حتماً سند صحیح برای آن حدیث وجود داشته باشد؛ بلکه

ص: 89

اگر محتوای آن حدیث با قضایای عقل عملی توافق داشت، قابل استناد خواهد بود. و یا در بحث تفسیر مأثور، ملاك صحیح حدیث بررسی سند آن نیست، بلکه باید حدیث با قرآن کریم و سیاق آیات شریفه و با مسلمات تاریخی و عقلی سازگار باشد و تفاوت نمی کند که آن حدیث مرسل باشد یا راویان آن ضعیف باشند یا موثق. به همین دلیل تفاسیری چون تفسیر عیاشی و قمی و فرات کوفی مورد استناد قرار می گیرند با آنکه اگر نگاه فقهی به آنها شود، عموماً دارای اشکال می باشند. از آنجایی که موضوع بحث در این حدیث اعتقادات است - حتی اگر این حدیث مرسل نیز بود - ضرری ندارد، چون در اعتقادات، ملاك ارزیابی، مطابقت آن عقیده است با مسلمات دلیل عقلی.

ثانیاً: ادله حجیت خبر واحد - که از آنها وثوق به راوی فهمیده می شود - مربوط به تعبد عملی است نه التزام قلبی، بنابراین، عدم اعتنای عملی به احتمال خلاف مربوط به مسائل فرعیه عملیه است نه اصول اعتقادات؛ پس در روایات اعتقادی ضرورتی ندارد که حتماً راوی آن احادیث افراد ثقه باشند. به علاوه آنکه از برخی ادله استفاده می شود که ملاك وثوق به مروی است نه وثوق به راوی. و در این صورت نسبت به حدیث عبدالعظیم حسنی و محتوای آن وثوق وجود دارد، هر چند به برخی از روایات آن وثوق نداشته باشیم. و نقل مرحوم صدوق راجع به يك روایت در کتاب «کمال الدین و توحید و امالی» دلیل بر اعتماد ایشان به سند آن نیست، گرچه شاید دلیل بر وثوق ایشان به مروی باشد.

ثالثاً: عده زیادی از علما این حدیث شریف را در آثار خود نقل کرده اند، اما این جابر ضعیف سند حدیث نمی گردد، زیرا وقتی عمل و استناد فقها به يك حدیث، جابر ضعیف سند می شود که آن حدیث دارای يك مطلب منحصر به فرد باشد که در هیچ حدیث دیگری یافت نشود؛ در این صورت اگر فقها به آن مطلب فتوا دادند، معلوم می شود که به آن حدیث استنباط کرده اند، اما اگر مطلبی که در این حدیث وجود دارد، در چند حدیث

دیگر نیز وجود داشته باشد و بلکه محتوای آن مطابق با عقل باشد، در این صورت احتجاج و استناد فقها به آن حدیث دلیل بر اعتبار سند و جابر ضعف آن نخواهد بود. حدیث عبدالعظیم حسنی این گونه است که مطالب محتوای آن هم در روایات متعدد آمده و هم مطابق با آیات شریفه قرآن و ادله عقلی است و لذا هرگز وثوق به سند این حدیث درست نمی شود، گرچه مروی و محتوای آن مورد اعتماد است.

مقایسه ای کوتاه بین روایات عرض دین

علامه مجلسی تعدادی از این روایات را نقل کرده (1) که برخی از آنها با عنوان «عرض دین» نبوده، ولی متضمن بیان اعتقادات راویان در محضر ائمه اطهار علیهم السلام است. (2) وقتی این روایات را با یکدیگر مقایسه می کنیم، به چند اصل مشترك بین تمام این روایات برمی خوریم و به چند امر خاص که هر کدام در برخی روایات آمده است نه در سایر آنها. اصول مشترك بین این روایات عبارتند از: 1. توحید؛ 2. نبوت؛ 3. امامت. و اما اموری که مشترك بین تمام این روایات نبوده و بلکه هر کدام در يك یا چند روایت آمده است:

1. نفی جبر و تقویض؛

2. اقرار بما جاء من عندالله؛

3. ولایت و دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام؛

4. دوری جستن از دشمنان آنان؛

5. مسئله غیبت و مهدویت و انتظار فرج؛

6. معاد و سؤال قبر و میزان و صراط و بهشت و جهنم؛

ص: 91

1- بحارالانوار، ج 69، صص 2-7، ح 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 7 و 8؛ اصول کافی، ج 2، ص 405؛ فرائد الاصول، ج 1، ص 278.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 346.

7. معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ؛

8. وجوب نمازهای پنجگانه؛

9. وجوب روزه ماه رمضان؛

10. وجوب حج؛

11. غسل جنابت.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا در هیچ کدام از روایات عرض دین، مسئله ضرورت اعتقاد به وجود فرشتگان و نیز اعتقاد به قرآن و سایر کتاب های آسمانی عنوان نشده است؟

در مقام پاسخ به این سؤال شاید بتوان ادعا کرد که اعتقاد به کتابهای آسمانی داخل در اقرار بما جاء من عندالله است و اعتقاد به فرشتگان نیز با زحمت می توان ادعا کرد که داخل در بحث نبوت است؛⁽¹⁾ گرچه معراج - که روشن است - جزء مباحث مربوط به نبوت است صریحاً و در کنار نبوت ذکر شده و وجوب نماز و روزه و حج که بهترین مصداق های ما جاء من عندالله هستند نیز به صورت مستقل ذکر شده اند. شاید آنچه پاسخی به سؤال فوق باشد، تفکیک بین کلیات و جزئیات اصول دین باشد که در آینده ذکر خواهد شد.

تعداد اصول دین

حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم، دین را در چهار اصل کلی توحید، نبوت، امامت و معاد خلاصه کرده و برای هر کدام از این اصول چهارگانه برخی جزئیات و تفصیلات را نیز بیان کرده است.

شاید ما نتوانیم عدد دقیقی برای اعتقادات ذکر کنیم، ممکن است شخصی تمام

ص: 92

1- شیخ مفید در مقنعه، ص 31، اعتقاد به فرشتگان را داخل در بحث نبوت قرار داده است.

اعتقادات را در اعتقاد و شهادت به «بسم الله الرحمن الرحيم» بدانند؛ آن گونه که شهید ثانی در «رساله بسمله» انجام داده است. (1) برخی نیز اصول دین را همان اعتقاد به مبدأ و معاد می دانند، عده ای نیز اصول دین را کتاب و سنت یا کتاب و عترت یا تقلین می دانند؛ همچنان که اکنون در کشورهای عربی «دانشکده های اصول دین» تنها به بحث از قرآن و حدیث می پردازند؛ همچنان که می توان گفت: اصول دین خلاصه می شود در اعتقاد به توحید و بما انزل الله.

عده ای دیگر از اندیشمندان، تعداد اصول دین را چهار عدد دانسته اند (2) و مقصودشان آن بوده که معاد داخل در بحث عدل است و هر کس اعتقاد به عدل الهی داشته باشد، اعتقاد به معاد نیز خواهد داشت، چون لازمه عدل، اثبات عالم آخرت و ثواب و عقاب است؛ همچنان که عکس آن نیز ممکن است؛ یعنی عدل را داخل در بحث معاد کردن - کاری که در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم انجام شده است؛ یعنی در این حدیث عدل الهی ذکر نشده اما معاد مورد تأکید قرار گرفته است - برخی نیز معاد را زیرمجموعه نبوت و اعتقاد به «ما اخبر به النبی صلی الله علیه و آله» قرار داده (3)، عده ای دیگر معاد را تحت عنوان اعتقاد به وعد و وعید قرار داده اند (4)، و عده ای نیز همان پنج اصل معروف را ذکر کرده اند. (5)

به هر حال عدد خاصی مهم نیست و تنها باید به توحید، صفات کمال خداوند، نبوت، معاد و امامت اعتقاد داشت، ولی آیا اینها پنج اصل مختلف هستند یا قابل جمع و ادغام در یکدیگرند، مهم نیست.

ص: 93

1- رسائل الشهد الثانی، ج 2، ص 721.

2- الهدایة، شیخ صدوق، ص 4.

3- . همانند شیخ طوسی در الرسائل العشر، ص 99.

4- . مثل علامه حلی در انوار الملکوت، ص 170.

5- . مثل شیخ طوسی در الرسائل العشر، ص 104.

ضمناً این نکته قابل توجه است که غالباً عدل الهی به عنوان یکی از صفات کمال برای ذات مقدس ذکر می شود، ولی ظاهر آیه شریفه: «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلًا»⁽¹⁾ آن است که عدل، صفت فعل خداوند است. گرچه منافاتی ندارد که عدل هم صفت فعل خداوند باشد و هم صفت ذات و یا آنکه عدل، صفت فعل باشد و قیام بالقسط، صفت ذات باشد، اما بهتر آن است که گفته شود عدل یک مسئله و بخشی از بحث توحید افعالی است که به دلیل اهمیت فوق العاده آن و در برابر اشاعره که افعال قبیح و زشت را به خداوند نسبت می دادند، به صورت مستقل ذکر شده است. و اما توحید صفاتی از صفات ثبوتی یا سلبی بحث می کند که مربوط به ذات مقدس است و اتحاد و عینیت با آن دارند و ذات برای اتصاف به آنها نیاز به چیزی ندارد و ذات مقدس همیشه آنها را داراست، چه موجودی و مخلوقی آفریده شده باشد یا خیر، ولی عدل چون از وضع و کیفیت قرار گرفتن اشیا انتزاع می شود، مؤخر از ذات بوده و صفت فعل به شمار می رود و لذا داخل در بحث توحید صفاتی نیست.

ممکن است برای بیان تعداد اصول دین گفته شود که اصول دین به دو بخش کلیات و جزئیات تقسیم می شوند. کلیات اعتقادات عبارت اند از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. جزئیات اعتقادات عبارت اند از: شناخت اسمای الهی، اتحاد و عینیت داشتن صفات الهی با ذات مقدس، نفی جبر و اختیار، قضا و قدر، سؤال و فشار قبر، اعتقاد به فرشتگان، اعتقاد به کتاب های آسمانی، عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام، علم غیب و معجزات، معراج، رجعت، احباط و تکفیر و صدها مسئله دیگر از این قبیل.

تفاوت بین کلیات و جزئیات اعتقاد را نیز این گونه می توان تبیین کرد: اموری که اعتقاد به آنها واجب مطلق است یعنی همه مردم باید به آنها معتقد باشند بدون تفاوت

ص: 94

بین عالم و جاهل، این گونه امور را کلیات اعتقادات می نامیم؛ مثلاً اعتقاد به توحید از هر کسی خواسته شده و هیچ قید و شرطی نیز ندارد. و اما اموری که اعتقاد به آنها مشروط به حصول علم باشد، آنها را جزئیات اعتقادات می نامیم؛ (1) مثلاً اگر کسی علم پیدا کرد که خداوند چه کتاب هایی را برای هدایت مردم نازل کرده و یا عصمت انبیا مطابق با دلیل عقلی و نقلی است، در این صورت باید به آنها نیز اعتقاد داشته باشد، اما کسی که به این امور جاهل است و لذا اعتقادی نیز به آنها نداشته باشد، مشکلی ندارد، به عبارت دیگر در کلیات اصول دین هیچ کس برای عقیده نداشتن و تخلف از آنها معذور نیست، اما در جزئیات اعتقادات هر شخص جاهل یا ساهی یا خاطی معذور خواهد بود.

به نظر نگارنده، حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم از جهت اعتقادات نه جامع است و نه مانع؛ یعنی برخی از مسائل اعتقادی است که جزء کلیات اعتقادات است و هر کس باید به آن معتقد باشد، در حالی که در این حدیث شریف بیان نشده است. برخی از مسائل اعتقادی نیز که در آن آمده مسائلی است که مربوط به جزئیات اعتقادات است و اگر کسی برخی از آنها را ندانسته و لذا اعتقاد نداشته باشد، خللی به دین و عقیده او وارد نمی شود در آینده هر دو قسم را در این حدیث مورد بحث قرار می دهیم.

اما تقریر امام معصوم علیه السلام راجع به کلام عبدالعظیم به دلیل این است که ایشان آنچه را ذکر کرد صحیح است و دین مورد رضای خداوند است و اما راجع به اموری که جناب عبدالعظیم ذکر نکرده، آیا آنها جزء دین نیستند، از این جهت حدیث ساکت

ص: 95

1- در اینجا مسئله اشتراك احكام بين عالم و جاهل و مسئله دور پیش نمی آید، زیرا وجوب عقیده مشروط به علم است و علم متوقف بر وجود معلوم است و معلوم آنها وجوب عقیده نیست، بلکه ثبوت واقعی آن امور است.

است؛ همچنان که وقتی می فرماید: این دین خداوند است که برای بندگان خود پسندیده است، مقصود آن است که آنچه را شما بیان کردید صحیح و مورد رضایت خداوند است، اما معلوم نیست که خداوند همین مقدار را از تمام مردم خواسته باشد.

نکته دیگر آنکه آیا بین پنج اصل اصولی دین ترتیب خاصی لازم است یا آنچه لازم است اصل اعتقاد به آنهاست ولی ترتیب و نظم خاصی بین آنها وجود ندارد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: روشن است که از جهت اهمیت و شرافت، مسئله توحید پایه و اساس و اصل ادلّی اعتقادات است و هیچ چیزی با آن برابری نمی کند و علت آنکه معاد در پایان اصول دین ذکر می شود با آنکه آیات مربوط به معاد در قرآن کریم بیش از آیات اصول دیگر اعتقادی است، این است که این آیات بیشتر بر بُعد تربیتی مسئله معاد تأکید دارند. برای يك مسئله اعتقادی، وجود يك یا چند آیه شریفه کافی است، اما برای بحث های اخلاقی و تربیتی چون تذکر باید مکرراً انجام شود، بیش از هزار آیه شریفه درباره آن وارد شده است. پس کثرت آیات معاد در قرآن مجید دلیل بر اهمیت فراوان بعد تربیتی آن است نه آنکه از نظر اعتقادی مسئله معاد مهم تر از نبوت یا امامت باشد. اگر کسی میزان سفارش پیامبران الهی راجع به مسئله معاد را در قرآن مجید مورد مطالعه و مقایسه تطبیقی قرار دهد، به مطالب بسیار زیبا و بکری دست خواهد یافت.

اگر از مسئله اهمیت و شرافت صرف نظر شود و به ترتیب منطقی بحث نظر شود، با توجه به آنکه طبق حدیث شریف سلسله الذهب و چندین حدیث دیگر امامت و ولایت به عنوان شرط توحید معرفی شده و با توجه به آنکه اهل سنت اعتقاد به توحید دارند ولی از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام پیش رفته اند و لذا در مسئله توحید با اشتباهات فاحش متعدد روبرو شده و به آنها ملتزم شده اند و یا یهودیان و مسیحیان و اهل ادیان دیگر به بحث از توحید پرداخته اند و عقل نیز دارند و با استدلال های

عقلی نیز حرکت کرده اند اما چون توحید را از راه آن یعنی از اهل بیت علیه السلام فرا نگرفته اند لذا گرفتار اشتباهات مختلف و بلکه به انواع شرك آلوده شده اند و می دانیم که شرط باید قبل از مشروط و یا لااقل هم زمان با آن باشد، پس امامت و نبوت مقدم بر توحید است؛ یعنی باید از راه نبوت و امامت خدا را شناخت؛ به عبارت دیگر، توحید از جهت شرافت و اهمیت مقدم بر امامت و نبوت است و نبوت و امامت مقدمه توحیدند. به همین دلیل افرادی چون حضرت عبدالعظیم دین خود را بر امام علیه السلام عرضه می کند.

خلاصه آنکه کسانی که در سیر و سلوک علمی و عرفانی خود در سفر من الخلق الی الحق باشند؛ یعنی در اولین سفر بوده و تازه شروع به حرکت کرده اند، باید خداوند را از راه خلق و از راه امام و پیامبر علیهم السلام بشناسند. اما آنان که در اوج ترقی بوده و به سفر من الخلق الی الخلق رسیده اند، خلق را به وسیله خدا می شناسند. اینان «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، خدا را به وسیله خداوند شناخته و «بک عرفتك و انت دللتنی علیک» می گویند و خدا را دلیل بر شناخت خلق می دانند. اینان از راه علت، معلول را می شناسند برخلاف افراد مبتدی که باید از راه معلول، علت را بشناسند. و هر دو قسم شناخت در روایات آمده است.

عرضه دین

بهترین روش در اعتقادات، عرضه دین بر علم قطعی و برهان است نه بر ظن. پیش از ورود در این بحث تذکر این مطلب لازم است که باید بین عرضه دین بر امام معصوم علیه السلام و عرضه دین بر علما اعم از فقها یا متکلمان یا... فرق گذاشت، زیرا کلام امام معصوم علیه السلام همچون برهان و بلکه فوق آن است، کلام امام موجب علم و یقین است، اما کلمات دیگران هرگز چنین نیست. هر کسی می تواند یک قیاس و شکل اول

منطق ترتیب داده و بگوید: این مسئله را امام فرموده و آنچه را امام بگوید حق و واقعیت است، پس این مسئله حق و واقعیت است. کلام امام همیشه می تواند کبرای شکل اول قرار گیرد و تنها باید مصداق و موضوع آنها را به دست آورد و در این صورت علم و یقین به آن مسئله حاصل می شود. بنابراین آنچه اکنون مورد بحث است که آیا در اعتقادات می توان به ظن و گمان اعتماد کرد یا خیر و آیا تقلید در اصول دین جایز است یا خیر؟ مربوط به عرضه دین بر امام معصوم علیه السلام نبوده بلکه عرضه دین بر افراد دیگر و گرفتن اعتقادات از آنان است.

در بسیاری از کتاب های کلامی و حتی فقهی آمده است که تقلید در اصول دین جایز نیست و آنها را باید با علم و استدلال به دست آورد. (1) بنابراین ابتدا باید مشخص کرد که در اعتقادات علم لازم است یا باور قلبی. شاید کسی ادعا کند که ایمان یعنی تصدیق و جزم یقینی داشتن به چیزی. در این صورت باید افرادی چون فرعون و نمرود و حتی ابلیس را مؤمن دانست و حتی کفار قریش را نیز که قرآن می فرماید یقین به نبوت و آیات الهی دارند (2) نیز مؤمن به حساب آورد، شمرده شوند در حالی که هیچ تردیدی در کفر آنان نیست. آنچه که در روایات آمده است اعتقاد و شهادت به توحید و نبوت و ... است نه علم و دانستن آنها. اگر ملاک علم باشد، باید عالمان برترین مؤمنان باشند، در حالی که می دانیم سلمان و ابوذر یا شهدای کربلا و ... بهترین مؤمنان هستند و علت برتری آنان علم و معرفت نیست. در مثال معروف مرده شوی باور دارد به آنکه مرده جماد است و کاری از او ساخته نیست و لذا از آن نمی ترسد، اما دیگران علم دارند نه باور، تفاوت بین علم و باور مشخص شده است. در باور علاوه بر علم و معرفت، رضایت و طیب نفس و عدم استنکاف و استکبار نهفته است،

در

ص: 98

1- مثل باب حادی عشر، ص 5؛ عروة الوثقی، باب اجتهاد و تقلید، مسئله 67.

2- . سوره نمل 27، آیه 14.

حالی که علم و یقین ممکن است با استکبار و عدم رضایت جمع شود و معمولاً آیات شریفه و روایات «جحد» و انکار و استکبار را به عنوان ملاک کفر معرفی کرده اند. (1) وقتی که معلوم شد در اعتقادات باور قلبی لازم است نه علم، مسئله اکتفا و عدم اکتفای به ظن و گمان نیز روشن می گردد و نیازی به برخی تفصیلات (2) نخواهد بود؛ همچنان که در برخی روایات شك در اعتقادات را کفر معرفی کرده است (3) و برخی شك را محض ایمان می داند. (4) مقصود و وجه جمع آن است که انکار و تسلیم نبودن در برابر حق کفر است، اما اگر باور و عقد قلبی باشد، ایمان تحقق یافته است، چه آنکه علم و دانش اصطلاحی حاصل باشد یا خیر. و باز می توان ادعا کرد که اگر شك، شك مقدس باشد که صاحب خود را وادار به تحقیق و تفحص کرده و طریق و سر پُلی برای رسیدن به یقین باشد و صاحبش از وجود آن شك ناراحت بوده و امان نداشته باشد، چنین شکی مقدس است و نه تنها با ایمان منافات ندارد، بلکه محض ایمان است.

آری، شکی که باعث دست کشیدن از همه مظاهر و آثار و لوازم ایمان باشد - یعنی صاحب آن وقتی دچار شك گردید از نماز و عبادت سرپیچی کرده و به دلیل تردید در مبدأ و معاد دست به هر جنایتی بزند - چنین شکی مطمئناً کفر بوده و با ایمان قابل جمع نیست.

و اما آیا باید ایمان حتماً از راه دلیل و استدلال به دست آمده باشد یا آنکه اگر کسی دلیل و استدلالی بر مسائل اعتقادی خود نداشت، باز ایمان او صحیح است؟

مرحوم خواجگی شیرازی فرموده: «خلاف است میان علمای امت در آنکه صحت

ص: 99

1- . اصول کافی، ج 2، ص 388.

2- فرائد الاصول معروف به رسائل شیخ انصاری، ج 1، ص 274.

3- . اصول کافی، ج 2، ص 399.

4- همان، ص 425.

تصدیق مذکور مشروط است به آنکه از دلیل قطعی حاصل شده باشد یا صحت ایمان و اعتقاد مشروط به این نیست. اکثر امامیه بر آنند که صحت اعتقاد و ایمان مشروط است به آنکه از دلیل قطعی حاصل شده باشد، چنانچه بر هر يك از افراد مسلمانان واجب است که اصول خمسه را به برهان بدانند بر وجهی که موجب حصول یقین شود و هر که بی دلیل داند کافر باشد، چه ایمان مقلد پیش اکثر امامیه صحیح نیست» (1).

سپس فرموده: خود این طایفه بر دو قسم اند: برخی می گویند شرط صحت ایمان آن است که طوری بتواند بر اعتقادات دلیل آورد که حتی بتواند پاسخ اشکالات و شبهه های مخالفان را نیز بداند وگرنه کافر خواهد بود و عده ای دیگر می گویند شرط ایمان آن است که برای خود دلیل و استدلال داشته باشد، هر چند قدرت پاسخ دادن به اشکالات دیگران را نداشته باشد.

ولی با توجه به آنچه گذشت و معلوم شد که در اعتقادات باور لازم است نه علم، معلوم می گردد که اصلاً شرط صحت ایمان، داشتن استدلال و دلیل نیست و لذا بچه ها و افراد غیر ممیز مؤمن هستند، هر چند هیچ دلیل و استدلالی نداشته باشند؛ بنابراین، ملاک همان باور قلبی است، چه باور قلبی از راه استدلال به دست آمده باشد یا از راه عبادت و ریاضت نفس، یا از راه کشف و شهود و الهام، یا از راه کلام شخص بزرگی که مورد قبول است و یا از راه آرای محموده و قضایای مشهوره. آنچه که در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم آمده، حصول باور قلبی است از راه کلام امام معصوم علیه السلام.

از اینجا مسئله تقلید در اصول دین نیز روشن می گردد. گرچه تقلید اصطلاحی به معنی التزام عملی به کلام مجتهد درباره اعتقادات راه ندارد (2) و عده زیادی از مراجع

ص: 100

1- النظامية في مذهب الامامية، ص 190.

2- . احتمال دارد گفته شود: تقلید یعنی التزام عملی و عمل جوارح به همان افعال خارجی است و عمل قلب به التزام و باور قلبی است، ولی این جای تأمل فراوان دارد که به محل خود واگذار می شود.

عظام تقلید نیز فتوا داده اند که محل تقلید فروع دین است نه اصول دین، اما غالب این مراجع تقلید - کثر الله امثالهم و ادام الله برکات وجودهم الشریف - چون علم و یقین را در اصول دین معتبر می دانند، این فتوا را داده اند. ولی اگر کسی ادعا کند ملاک در اعتقادات، باور قلبی است، در این صورت ممکن است باور قلبی از راه سخن يك شخص بزرگ به دست آید و همین کافی است.

واقعیت خارجی نیز چنین است، زیرا وقتی می بینیم معمولاً هر کس در ایران متولد می شود شیعه است و هر کس در عربستان متولد می شود غالباً سنی و وهابی است و کسی که در اروپا متولد می شود مسیحی است، این نشانه تقلید در اعتقادات است.

ولی آیا تقلید در اعتقادات جایز است یا خیر؟ قرآن مجید در مقام نکوهش، این کلام کفار را نقل فرموده است: «اتّوا جدنا أبائنا علی أُمَّةٍ و اتّوا علی آثارهم مقتدون»⁽¹⁾ که دلیل خود را بر پیروی يك مرام و آیین این می دانند که چون پدرانشان همان مرام را داشته اند، و گاهی نیز مذمت از ظن و تخمین و تبعیت از غیر علم کرده است.

طبق حدیثی که از امام یازدهم علیه السلام نقل شده - و شیخ انصاری فرموده آثار و نشانه های درستی در آن آشکار است⁽²⁾ - امام علیه السلام پس از آنکه مطلق تقلید را، چه تقلید از عالم یهودی یا عالم مسلمان، نکوهش کرده فرموده: تقلید از عالمان دین فروش جایز نیست و از عالمان متعهد و متدین جایز است.⁽³⁾ بنابراین اگر کسی دین و باورهای ایمانی خود را از عالمی بگیرد که او را به فسق و دین فروشی می شناسد،

ص: 101

1- . زخرف 43، آیه 22.

2- . فرائد الاصول معروف به رسائل شیخ انصاری، ج 1، ص 141.

3- الاحتجاج، ج 2، ص 457؛ وسائل الشیعه، ج 18، ص 95، باب 10 از ابواب صفات قاضی، ح 20.

چنین کسی در تقلید خود معذور نیست، اما از عالمی که متدین بوده و مخالف با هوای نفس و مطیع و امانت دار الهی است، تقلید کردن از چنین عالمی و باور قلبی پیدا کردن به سخن او جایز است. چون محتوای این حدیث اختصاص به فقه و فروع فقہی ندارد، می توان برای بحث خود به آن استشهاد کرد. وقتی امانت داری و صداقت و مخالفت با هوای نفس يك عالم دینی و یا پدر و مادر برای فرزند ثابت شد و فرزند یقین کند که آنان هرگز سخنی گزاف و بیهوده و بدون رضای خداوند نمی گویند، در این صورت اعتماد کردن به سخن آنان و باور و ایمان داشتن به کلام آنان نه تنها خلاف عقل نبوده بلکه دقیقاً مطابق با منطق و روش علمی است. به همین دلیل است که مردمی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به امانت می شناختند غالباً بدون آنکه تقاضای معجزه کنند به آن حضرت ایمان می آوردند.

نکته دیگر آنکه آیا باید دین را تنها بر امام معصوم علیه السلام عرضه کرد یا بر کتاب خدا که ثقل اکبر است و یا بر قرآن و عترت که ثقلین هستند.

روشن است که نباید قرآن و سنت را دو منبع مستقل و در عرض یکدیگر برای معرفت و تصحیح عقاید معرفی کرد. به نظر نگارنده تأکید زیاد بر حجیت ظواهر قرآن و تفسیر قرآن به قرآن جای تأمل دارد و قرآن بدون تفسیر اهل بیت علیهم السلام برای ما قابل فهم نیست، حجیت ظواهر قرآن مربوط به جایی است که آن ظواهر در کنار روایات مورد مطالعه قرار گیرند، همچنان که اگر قرآن خود را تبیین و تفسیر کند، دیگر نیازی به اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود. عرضه کردن دین بر قرآن مجید بدون سنت نتیجه ای نخواهد داشت، زیرا همه هفتاد و دو ملت برای تصحیح اعتقادات خود آیات مشابهی را از قرآن شاهد می آورند و چون عترت بدون قرآن معنا ندارد و رجوع به عترت رجوع به قرآن را نیز به همراه دارد، پس باید عرضه دین و همه امور دینی بر امام و بر سنت و بر روایات باشد.

حضرت عبدالعظیم گوید: بر مولای خود امام هادی علیه السلام وارد شدم، وقتی چشم آن حضرت به من افتاد، فرمود: ای اباقاسم، خوش آمدی، تو واقعاً دوستدار و یاور ما هستی. عرض کردم: یابن رسول الله اجازه می خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم که اگر مورد رضایت و پذیرش شما است بر آن تا لحظه مرگم که خدا را ملاقات می کنم ثابت بمانم. امام علیه السلام فرمود: ای اباقاسم بگو. گفتم: من می گویم خدای متعال یگانه ای است که چیزی شبیه او نیست: «فقلت: إني أقول إن الله تعالى واحد ليس كمثله شيء».

اولین چیزی که در شرح این جمله حدیث به ذهن می آید آن است که جناب عبدالعظیم می گوید: «من می گویم خدای متعال یکتا است»، در حالی که در اعتقادات، گفتن کافی نیست، بلکه باید «شهادت» یا «اعتقاد» باشد. جناب عبدالعظیم چرا نگفته است: «أشهد أن الله تعالى واحد» یا «اعتقد أن الله تعالى واحد»؟

در اینجا چند احتمال وجود دارد:

1. مقصود حضرت عبدالعظیم از قول و گفتن، همان شهادت دادن و اعتقاد داشتن است و کلمه «می گویم» را به معنای شهادت می دهم به کار برده است. همان گونه که در برخی روایات در مقام توضیح ایمان فرموده «الاقرار باللسان» و در فقه نیز اقرار

برخی از احکام شهادت را دارد.

2. احتمال دیگر که اقرب از احتمال قبلی است، آنکه جناب عبدالعظیم ابتدا اصول دین خود را بیان کرده تا اگر امام هادی علیه السلام آنها را تأیید کرد سپس به آنها اعتقاد ورزیده و شهادت دهد، و شاید مقصود از جمله: «فإن كان مرضياً ثبت عليه» همین باشد. پس این مسائل چون قبل از تأیید امام معصوم علیه السلام بیان شده اند، کلمه شهادت و اعتقاد را درباره آنها به کار نبرده است. و لذا پس از پایان حدیث و پس از تأیید حضرت امام هادی علیه السلام، باید جناب عبدالعظیم گفته باشد آنچه را گفتم و به زبان آوردم، اکنون اعتقاد قلبی داشته و به آنها شهادت می دهم.

3. احتمال دیگر آن است که گفته شود جناب عبدالعظیم به تفاوت بین گفتن و شهادت دادن عنایتی نداشته است. در تمامی روایاتی که مرحوم علامه مجلسی نقل کرده اعتقادات را با شهادت نه با گفتن تبیین کرده است. مثل:

الف) «أصف لك ديني... قلت: أشهد أن لا إله إلا الله...» (1).

ب) «أريد أن أعرض عليك ديني... إني أشهد أن لا إله إلا الله...» (2).

ج) «أريد أن أصف لك ديني... إني أشهد أن لا إله إلا الله...» (3).

د) جالب آن است که در برخی از روایات، راویان از ائمه علیهم السلام تقاضا کرده اند که امام اعتقادات خود را برای آنان بیان کند، در تمامی این روایات - به مقداری که نگارنده یافته است - امام علیه السلام از کلمه شهادت استفاده کرده است؛ مثل:

الف) «أخبرني عن الدين... فقال عليه السلام شهادة أن لا إله إلا الله...» (4).

ص: 104

1- بحار الانوار، ج 69، ص 8، ح 9.

2- همان، ح 10.

3- همان، ح 8.

4- همان، ح 16.

ب) «أخبرني بدينك الذي تدين الله به... شهادة أن لا إله إلا الله...» (1).

ج) «نعم يا أبا جارود: شهادة أن لا إله إلا الله...» (2).

د) «أسألك عن الذيك... فقال شهادة أن لا إله إلا الله...» (3).

بنابراین، اصول دین باید مورد اعتقاد و شهادت باشد نه صرف گفتن. تفاوت های بین گفتن و شهادت دادن نیز فراوان است که در جای خود بحث شده است. جالب آن است که پاسخ امام علیه السلام و نحوه تقریر امام راجع به کلمات حضرت عبدالعظیم با نحوه تقریر ائمه علیهم السلام راجع به روایانی که در مقام عرضه دین خود کلمه شهادت را به کار برده اند، تفاوت دارد.

نکته دیگر آن که کلام جناب عبدالعظیم با يك جمله مثبت آغاز می شود؛ یعنی گفتن و اقرار به توحید و یکتایی خدای متعال و این را در ضمن يك جمله مثبت بیان کرده است، در حالی که تمامی روایات دیگر که در مقام عرض دین یا بیان اعتقادات هستند، به صورت منفی و نفی غیر خداوند و اثبات خدای متعال به کار رفته اند. در آن روایات این گونه است که: «أشهد أن لا إله إلا الله»، ولی جناب عبدالعظیم این گونه بیان کرده است: «أقول إنَّ الله تعالى واحد».

تفاوت جمله «لا إله إلا الله» با جمله «إنَّ الله تعالى واحد» زیاد است؛ غیر از مسئله ترکیب از نفی و اثبات در جمله اول و اثبات بودن در جمله دوم، این است که در جمله اول که کلمه طیبه و اصلی ترین شعار دین اسلام است، «توحید در ألوهیت» و به تعبیر بهتر «توحید در الاهیة» عنوان شده است؛ یعنی توحید عبادی، ولی در جمله دوم، مسئله توحید ذاتی و نفی شریک برای ذات مقدس واجب الوجود ذکر شده است.

ص: 105

1- همان، ح 15.

2- همان، ح 14.

3- همان، ح 5 و 6.

جمله دوم می گوید: الله تبارك و تعالی در وجوب وجود و در خدا بودن یکتاست و شریکی ندارد، اما جمله اول یعنی کلمه طیبه لا إله إلا الله به بیان توحید عبادی اختصاص دارد نه به بیان توحید ذاتی. و معلوم است که مسئله توحید عبادی بسیار مهم تر است، زیرا کفار قریش توحید ذاتی را قبول داشتند، هم خداوند را می شناختند و هم شریکی برای او در وجوب وجود و در مستجمع جمیع صفات کمال بودن و در خالق و مدبر جهان بودن قائل نبودند، اما مشکل اصلی کفار قریش، شرك در عبادت بود که توحید در عبادت نداشتند، عبادتی را که حق مخصوص خدای متعال است، برای بت ها می آوردند. دعوا و نزاع و جنگ بین رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار قریش بر سر توحید ذاتی نبود، بلکه مسئله و نزاع بر سر توحید عبادی بود؛ همچنان که اختلاف مسلمانان با مسیحیان یا ادیان شرقی هند هم اکنون بر مسئله توحید عبادی است. مسیحیان شرك در عبادت دارند نه در توحید ذاتی، پس مرز و تمایز بین اسلام و سایر ادیان در مسئله توحید عبادی است. هیچ کس و هیچ بت پرستی، بت را خالق خود یا خالق آسمان و زمین نمی داند، از هر بت پرستی سؤال شود خالق آسمان ها و زمین کیست، چاره ای جز آن ندارد که خدای متعال را معرفی کند، اما متأسفانه با اینکه خداوند را خالق می دانند ولی او را عبادت نمی کنند. همه انبیای الهی علیهم السلام آمدند تا به مردم بگویند: «أن اعبدوا الله» و عبادتی که خاص خداوند است، حق خداوند را به غیر او ندهید که این ظلمی بس بزرگ است. معنای کلمه طیبه نیز که اولین شعار اسلام است، این است که: «معبودی جز خداوند متعال وجود ندارد».(1)

ص: 106

1- در علم اصول فقه برخی از بزرگان فرموده اند: لاء نفی جنس در کلمه طیبه احتیاج به خبر دارد و خبر آن یا کلمه «ممکن» است یا کلمه «موجود» و در هر دو صورت مشکل پیش می آید. تصور نگارنده آن است که «لاء نفی جنس» در این کلمه طیبه، تامه است و احتیاج به خبر ندارد.

حضرت عبدالعظیم اولین چیزی که به عنوان اعتقادات خود بیان کرده، وحدت حقّه خدای متعال است، وحدتی که هیچ شبیه و نظیر ندارد. در وحدت عددی، هر موجودی در واحد بودن خود شبیه موجود دیگر است و هر واحد عددی - يك در مقابل دو - نسبت به عدد دو، کم و اندک است، ولی خداوند واحد به وحدت حقّه حقیقیه است که از آن در عربی به «احد» یا «واحد قهار» و در فارسی به «یکتا» و «یگانه» تعبیر می شود.

قرآن مجید معمولاً کلمه «واحد» را برای «إله» به کار برده و کلمه «أحد» را برای «الله» استعمال کرده است. کلمه واحد غالباً در وحدت عددی به کار می رود، ولی أحد در وحدت حقّه و به معنای بسیط از هر جهت می باشد. و چون کلمه «احد» با «واحد قهار» مترادف است، می توان گفت: «الله احد» همچنان که صحیح است گفته شود: «الله واحد قهار». جناب عبدالعظیم حسنی در ابتدای این حدیث شریف به جای کلمه «أحد» و «واحد قهار» از جمله «واحد لیس کمثله شیء» استفاده کرده است؛⁽¹⁾ به عبارت دیگر «لیس کمثله شیء» را به جای قهار به کار برده است. بنابراین در مقام بیان توحید هر سه جمله زیر صحیح است:

- الله أحد؛

- الله واحد قهار؛

- الله واحد لیس کمثله شیء.

معنای هر سه جمله، بیان یکتایی و یگانگی خداوند متعال است به طوری که هیچ

ص: 107

1- همان گونه که از ابن عباس نقل شده احد یعنی واحد لیس کمثله شیء؛ مجمع البیان، ج 10، ص 564.

موجودی در عرض او نیست. او وحدتی دارد که با همه موجودات همراه است و هیچ موجودی همراه او نیست. او با شماست، ولی شما با او نیستید و این معیت چون معیت قیومیه است. هرگز حلول و اتحاد و مقارنت و امتزاج خالق و مخلوق پیش نمی آید که همه اینها کفر صریح است.

اسم ذات مقدس

کلمه مبارکه «الله»، اسم برای ذات مقدس با اعتبار و در نظر گرفتن جمیع صفات کمال و جمال است، سایر اسما از قبیل: رحمن، رحیم، رزاق و... نیز اسم برای ذات مقدس می باشند و چون تمام صفات ثبوتیه و صفات کمال، اتحاد با ذات مقدس دارند، پس آنها نیز دلالت بر ذات مقدسی دارند که جامع جمیع کمالات است ولی در هر کدام از این اسمای الهی يك صفت و کمال ظاهر است و بقیه مستتر و مستکن می باشند؛ مثلاً در رحمن، رحمانیت ظاهر است و سایر صفات جمال و جلال استتار دارند، و در قهار، قهاریت ظهور دارد و بقیه پنهان است و لذا تمامی اسمای الهی جامع جمیع کمالات می باشند.

و اما کلمه مبارکه «هو» اسم است برای ذات مقدس با قطع نظر از اعتبار هر گونه صفت و کمالی. در برخی روایات «یا هو یا من لا هو الا هو» به عنوان اسم اعظم عنوان شده است (1)، ولی به هر حال با وجود هزار اسم حسنا برای خدای متعال و یا اسم اعظم و اسم متأثر، باید در مقام بیان اعتقادات شهادت به توحید. «الله تبارک و تعالی» ذکر شود نه توحید نسبت به سایر اسما، گرچه آن نیز صحیح است.

ص: 108

1- مجمع البیان، ج 10، ص 565، ذیل تفسیر سوره اخلاص.

اولاً: باید توجه داشت که اطلاق کلمه شیء بر خداوند صحیح است و شیء واقعی و به معنی حقیقی کلمه، اوست. (1) کلمه شیء بر خداوند حمل می شود بدون هر گونه حیثیت تعلیلی یا تقییدی. غیر از خدای متعال هر موجودی برای شیء بودن خود احتیاج به حیثیت تعلیلی و بلکه تقییدی دارد؛ مثلاً انسان وقتی موجود است که خدای متعال موجود باشد، یعنی شیء بودن انسان مشروط به وجود داشتن خدای متعال است، ولی شیء بودن خدای متعال - چون قضیه ضروریه ازلیه است - هیچ قید و شرطی حتی ضرورت به شرط محمول و بلکه ضرورت به شرط موضوع نیز ندارد. و از اینجا معلوم می شود با آنکه خداوند متعال شیء است و سایر اشیاء نیز شیء هستند، در عین حال هیچ چیزی شبیه خداوند در شیء بودن نیست، زیرا شیء بودن او به طور حقیقی است بدون قید و شرطی، چه آنکه چیز دیگری موجود باشد یا موجود نباشد. خداوند شیء است، اما اشیای دیگر برای شیء بودن علاوه بر ذات خود باید متکی به خارج از ذات خود باشند و حمل کلمه «شیء» بر آنها نیاز به حیثیت تعلیلی دارد، به طوری که اگر علت آنها موجود بود آنها موجودند و شیء هستند وگرنه آنها شیء نخواهند بود. در نتیجه حمل کلمه شیء بر خداوند به صورت حقیقت است و بر موجودات دیگر به صورت مجاز است.

ثانیاً: جمله مبارکه «لیس کمثله شیء» صرفاً در مقام تنزیه نیست، زیرا می دانیم که تشبیه، منجر به شرك و بت پرستی و ماده انگاری خدای متعال منتهی می شود و تنزیه نیز سر از تعطیل و قابل شناخت نبودن خداوند در می آورد؛ بنابراین صحیح آن است

ص: 109

1- . اصول کافی، ج 1، ص 83: «انّه شیء بحقیقة الشیئیة».

که بگوییم: «لا تشبیه و لا تنزیه بل امر بین الامرین». و روایات نیز آیه شریفه «لیس کمثله شیء» را به امر بین الامرین تفسیر کرده اند نه به صرف تنزیه. (1) همچنان که دلیل عقلی نیز بر آن دلالت دارد. اگر دیده می شود که در روایات بیشتر بر نفی تشبیه تأکید شده است نه بر نفی تنزیه، به دلیل آن است که ذهن مردم به علت انس با ماده و عالم دنیا و کثرات، زود به سراغ ماده پرستی می رود و لذا هم ادب اقتضا دارد که بر نفی تشبیه بیشتر تأکید شود و هم جلوی خطای فکری مردم گرفته شود. اما در واقع نه تشبیه صحیح است و نه تنزیه و تنها امر بین الامرین است که مذهب حق می باشد و این آیه شریفه نیز بر آن دلالت دارد. به همین دلیل حضرت عبدالعظیم نیز دنباله آن فرموده است: «خارج من الحدین حدّ الابطال و حدّ التشبیه».

این تعبیر در روایات متعددی آمده است. (2) برخی تصور کرده اند که حدّ تعطیل یعنی عدم اثبات وجود خداوند و حد تشبیه یعنی شباهت داشتن صفات خداوند با صفات مخلوقات و ممکنات، اما به نظر می رسد که مقصود از ابطال، تعطیل کردن عقل از شناخت خداوند باشد نه نفی وجود خدای متعال. تشبیه یعنی شناخت خداوند همانند شناخت موجودات مادی؛ به عبارت دیگر کسی که خداوند را شبیه مخلوقات بداند، مدعی است که کنه ذات مقدس او قابل شناخت است، در حالی که روایات شریفه نفی تشبیه کرده؛ یعنی شناخت کنه ذات غیر ممکن است، اما این نیز به معنای آن نیست که هیچ اطلاعی از خدای متعال نداشته باشیم که منجر به تعطیل کردن عقل از شناخت خداوند باشد.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست *** این قدر هست که بانگ جرسی می آید (3)

ص: 110

1- اصول کافی، ج 1، ص 82.

2- اصول کافی، ج 1، ص 82، ح 2 و 7: یخرجه من الحدین: حدّ التعطیل و حدّ التشبیه.

3- لسان الغیب، ص 234.

خلاصه آنکه اصل وجود و بودن خدای متعال برای ما معلوم و بلکه بسیار بدیهی است، اما چستی خداوند یا شناخت کنه ذات مقدس برای همه حتی برای فرشتگان حامل عرش، و همیشه هم در دنیا و هم در آخرت مجهول است و این غیب مطلق همیشه غیب و سرّ باقی خواهد ماند.

سپس حضرت عبدالعظیم به محضر امام هادی علیه السلام عرض نمود: «إنّ لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر، بل هو مجسم الأجسام و مصوّر الصور و خالق الأعراض و الجوهر، و ربّ کل شیء و مالک و خالق و جاعله و محدثه»؛ خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه اوست که هر جسمی را جسم قرار داده و صورت ها را صورت قرار داد و خالق جوهرها و عرض ها است و اوست که پروردگار هر چیزی و مالک و آفریننده و ایجاد کننده و آغاز کننده هر موجودی است».

در توضیح این قسمت حدیث به چند مطلب باید توجه کرد:

1. نفی جسمیت و ماده انگاری خداوند: متأسفانه اعتقاد به تجسیم و ماده گرایی، سابقه ای بسیار طولانی دارد. یهودیانی که تقاضا می کردند خداوند را آشکارا ببینند و یا آنکه می خواستند خدایی همانند خدای دیگران داشته باشند، در واقع دنبال فکر تجسیم بودند. در عالم اسلام نیز افرادی که پیرو احمد بن حنبل بودند، معتقد بودند که تمام آیات شریفه قرآن را باید حمل بر ظواهر آنها کرد و تأویل را نمی پذیرفتند و لذا معتقد بودند که باید به ظاهر «یدالله»، «وجه الله»، «أعیننا» و ... تمسک کرده و بگوییم خداوند دست و صورت و چشم دارد. در نتیجه اینان با آنکه صریحاً لفظ جسم را درباره خداوند به کار نبرده اند اما در عین حال معتقدند که هستی مساوی با ماده است و هر چیزی که موجود است باید مادی باشد و لذا حقیقت جسم و ماده را بر خداوند اثبات کرده اند؛ مثلاً خداوند را دارای جهت و قابل رؤیت حسی و قابل نزول

و عروض و قیام و قعود می دانند. حضرت عبدالعظیم در برابر این عقیده نادرستِ مجسمه می گوید: «من اقرار دارم به آنکه خداوند جسم نیست و صورت و عرض و جوهر ندارد، چون اینها از خواص مخلوقات و مادیات هستند». بنابراین جمله «انّ له لیس بجسم» در واقع اشاره به مخالفت ایشان با عقیده رایج اشاعره و پیروان احمد حنبل در آن زمان است. مکتب اهل بیت علیهم السلام در برابر آنان که هستی را مساوی با ماده می دانستند، اعلام کرد که هستی اعم و فراتر از عالم ماده است و فراوانند موجوداتی که وجود دارند و در عین حال مادی نیستند.

2. خداوند نه صورت است و نه جوهر یا عرض. برخی از بزرگان استظهار کرده اند که کلمه جوهر و عرض در این حدیث شریف نباید بر معنای اصطلاحی آنها در کلام و فلسفه حمل گردد، بلکه باید آنها را بر معنای عرفی و متفاهم آن زمان تفسیر کرد. (1) اصل این کبری صحیح است؛ یعنی الفاظی که در کتاب و سنت به کار رفته اند باید حمل بر معانی امروز نشده و باید به متفاهم عرفی زمان صدور این روایات توجه داشت، ولی شاید بتوان گفت در این حدیث شریف باید کلمه جوهر و عرض و صورت را بر همان معنای فلسفی آن حمل کرد، زیرا در زمان حضرت عبدالعظیم فلسفه یونان به عربی ترجمه شده بود و افرادی چون حنین بن اسحاق و ثابت بن قرّه و ... این اصطلاحات را طبق معنای فلسفی آنها در جامعه اسلامی منتشر کرده بودند و جناب عبدالعظیم با این کلمات بیگانه نبود و سبک به کار بردن این کلمات نیز نشان دهنده اطلاع او از معنای فلسفی آنهاست و آنها را نیز به همان معنا به کار برده است. به علاوه آنکه آن قاعده و کبرای کلی در صورتی صحیح است که متکلم، امام معصوم علیه السلام باشد و مخاطب او نوع مردم باشند، در این صورت بنا عقلاً بر آن است که کلمات را در همان معنایی به کار ببرند که مردم از آنها می فهمند و به زبان محاوره مردم

ص: 112

و مطابق با عقل و استعداد آنان سخن بگویند، اما وقتی که مخاطب کلام و مستمع آن امام معصوم علیه السلام است نه عوام مردم، دیگر آن قاعده جاری نخواهد بود. پس اظهر در خصوص این حدیث آن است که کلماتی مثل جوهر و عرض و صورت بر معنای فلسفی و مفهوم رایج علمی آنها در آن زمان خاص حمل و تفسیر شود.

ضمناً باید این احتمال را نیز مورد تأمل قرار داد که جوهر در اصطلاح امروزی فلسفه به پنج قسم تقسیم می شود و نفس و عقل از اقسام جوهر محسوب می شود، اما گاهی کلمه جوهر به معنای جسم مادی به کار می رود و احتمال دارد که حضرت عبدالعظیم در این حدیث، کلمه جوهر را به معنای جسم به کار برده باشد و صورت و عرض را نیز مترادف و به يك معنا گرفته باشد؛ مثلاً صورت را به معنای عرض و سطح ظاهری اشیا دانستن به کار برده باشد. در این صورت گرچه تکرار در کلام پیش می آید، زیرا قبلاً صریحاً فرمود: من اقرار دارم به آنکه خداوند جسم نیست و در اینجا نیز می گوید: خداوند صورت و عرض و جوهر نیست، ولی این مقدار تکرار در روایات به قدری زیاد است که قابل احصا نیست.

3. خدای متعال خالق و پدیدآورنده و پروراننده هر چیزی است. این گونه نیست که هر موجودی تنها در اصل آفرینش خود نیاز به خداوند داشته باشد، اما در بقا و ادامه حیات وجودی خود نیاز به خداوند نداشته باشد؛ آن گونه که یهودیان می گویند: جهان پس از آنکه آفریده شد، دیگر نیازی به خداوند نداشته و جهان به صورت يك ماشین مکانیک کار می کند و نه آن گونه که برخی از اهل سنت با وقاحت تمام گفته اند: «لو جاز علی الباری العدم لما ضرَّ عدُّهُ وجود العالم»؛ یعنی اگر خداوند از بین برود نبود خداوند صدمه و لطمه ای به وجود عالم ندارد». به عقیده شیعه آن گونه که از اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته اند، جهان طبیعت و انسان در حدوث و در بقای خود محتاج به پروردگارانند، نه مثل يك ساعت که در حدوث و بقای خود محتاج به

ساعت ساز است که تنها در موقع خراب شدن و بروز مشکلات نیاز به ساعت ساز داشته تا مشکلات را برطرف کند و به عبارت دیگر در مجهولات به سراغ خدا رفتن صحیح نیست، بلکه این عالم در هر لحظه و آن به آن در وجود و در بقای خود محتاج به خداوند متعال است. پس خداوند هم خالق جهان است و هم رب و مدبر آن می باشد.

البته ربوبیت الهی منافاتی با نظام اسباب و مسببات ندارد و لذا در عین آنکه خداوند رب عالم است، اشکالی ندارد که برخی از فرشتگان نیز مدبر امور عالم باشند، زیرا تدبیر کردن آنان به این جهان با اذن و اراده و مشیت الهی است و آنان هیچ گونه استقلالی از خود در کارها نداشته و لذا مدبر امور دنیا هستند، ولی بالعرض و بالتبع و بالغیر. پس ربوبیت استقلالی از خداوند متعال است و این وسایط و مدبرات به اذن الهی در امور عالم تصرف می کنند.

4. شیعیان در کتاب های کلامی و فلسفی خود توحید را به چهار قسم تقسیم می کنند:

الف) توحید ذاتی؛

ب) توحید صفاتی؛

ج) توحید افعالی؛

د) توحید عبادی.

اهل سنت نیز توحید را به چهار قسم تقسیم می کنند:

الف) توحید در ألوهیت؛

ب) توحید در خالقیت؛

ج) توحید در ربوبیت؛

د) توحید در اسما و صفات.

ص: 114

کلمات حضرت عبدالعظیم در این حدیث شریف با هر دو تقسیم سازگار و قابل تفسیر و تطبیق است: مثلاً جمله «إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ» در مقام بیان توحید ذاتی است.

و جمله «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَخَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ...» توحید صفاتی را بیان می کند که صفات خداوند عین ذات مقدس او است، و مصداقاً عینیت و اتحاد با ذات مقدس داشته، هر چند از نظر مفهوم با یکدیگر و با ذات مقدس تباین دارند.

و جملات: «رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكِهِ وَ خَالِقِهِ وَ...» نیز دلالت بر توحید افعالی دارند، زیرا در توحید افعالی ادعا می شود که «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و این جملات حدیث نیز بر همان دلالت دارند.

و اما توحید عبادی قبلاً مورد اشاره قرار گرفت و در قسمت های پایانی حدیث نیز مجدداً مورد بحث قرار می گیرد.

و اما طبق عقیده اهل سنت می توان ادعا کرد که:

توحید در الوهیت، همان توحید در عبادت است که قبلاً درباره آن توضیح داده شد. توحید در خالقیت نیز مکرر در این حدیث آمده است. الفاضلی از قبیل: «خالق، جاعل، محدث، مصوّر، مجسّم» به خوبی دلالت دارند که آفرینش و آفرینندگی اختصاص به خداوند دارد، البته خالقیت بالذات و بالاستقلال منحصرأ از خداوند متعال است، ولی ممکن است به اذن الله برخی از موجودات، خالق چیزی و اثری باشند. جمله «رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكِهِ» نیز به خوبی دلالت بر توحید در ربوبیت دارد. مقصود از توحید در اسما و صفات نیز آن است صفاتی که در قرآن و سنت بر خداوند اثبات شده، آنها را مورد پذیرش و قبول قرار دهیم که جمله «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و نیز «خَارِجٌ مِنَ الْحَدِيثِ...» بر آن دلالت دارند.

قبلاً توضیح داده شد که در اسلام چیزی مهم تر از توحید عبادی نیست، زیرا کفار

قریش توحید ذاتی را قبول داشتند و تا امروز نیز کسی صریحاً با آن مخالفت نکرده است، حتی آنان که طرفدار یزدان و اهریمن هستند، به نوعی خود را موحد معرفی می کنند. از طرف دیگر همه قبول دارند که خالق آسمان ها و زمین نه خود انسان ها هستند و نه بت ها، اما مشکل اصلی بسیاری از مردم آن است که عبادت را خاص و ملك طلق خداوند نمی دانند و دین اسلام آمده تا توحید در عبادت را به مردم بیاموزد.

شاید علت آن که حضرت عبدالعظیم این مسئله مهم را ذکر نکرده آن باشد که هر کس توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و ربوبی را به درستی بشناسد، به توحید عبادی نیز خواهد رسید، زیرا توحید عبادی نتیجه درست شناختن چهار قسم دیگر توحید است. هر کس غیر خداوند را می پرستد، در واقع توحید در ربوبیت و در خالقیت را نشناخته است. آن کس که بداند رب و پروردگار او خدای متعال است؛ یعنی موت و حیات و سعادت و شقاوت و رزق و سلامتی و ... همه چیز او به دست خداوند است، در این صورت عبادت و خواندن و تضرع و ابتهال و خوف و رجای خود را مخصوص او قرار می دهد و غیر او را عبادت نخواهد کرد. به همین دلیل جناب عبدالعظیم به همان چهار قسم دیگر توحید اکتفا کرد و چیزی از توحید عبادی ذکر نکرده است، زیرا این نتیجه و حاصل درست بودن چهار قسم دیگر توحید است.

«وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

اعتقاد به نبوت یکی دیگر از ارکان و اصول دین است که حضرت عبدالعظیم در کلام خود بیان کرده است. وی از پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله با سه وصف «عبودیت»، «رسالت» و «خاتم بودن» یاد کرده است و خود آن حضرت را آخرین پیامبر و شریعت او را نیز آخرین شریعت معرفی کرده است.

اما صفت عبودی، مهم ترین هدیه و تشریفی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج به دست آورد. فخر رازی از پدر خود نقل کرده که وقتی در شب معراج آن حضرت به درجات بالا صعود پیدا کرد، خداوند به او وحی کرد که چگونه از تو پذیرایی کنم یا چه شرافتی به تو دهم؟ آن حضرت عرض کرد: می خواهم مرا عبد خودت قرار دهی. خداوند نیز این آیه شریفه را نازل کرد: «سبحان الذی اسرى بعبده» (1). (2)

مقام عبودیت چنان مقامی است که آخرین درجه سیر و سلوک می باشد. در کتاب باارزش «مصباح الشریعه» که مقامات عرفانی و سیر و سلوک را در صد باب خلاصه کرده است، درجه آخر را عبودیت قرار داده و می فرماید: برای حاصل شدن عبودیت، باید رفتار انسان با خداوند و با نفس و با مردم و با دنیا اصلاح گردد و برای هر کدام هفت راه ذکر کرده است. (3) ضمناً باید توجه داشت که مقام «عبده» بسیار بالاتر از «عبدالله» بودن است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبد مقام ذات مقدس بوده و لذا خلیفه الهی است.

و اما رسالت، مقام وساطت و برزخیت بین غیب و شهادت است. انسان کاملی که مخاطب واقعی کلام خداوند در مرتبه احدیت است، رسول می باشد. رسول کسی است که از جنبه بشری و وجهه ظاهری و بدن مادی همانند دیگران بوده و تفاوتی با مردم ندارد: «قل انما انا بشر مثلكم» (4) ولی از جنبه روحی و معنوی و درجات

ص: 117

- 1- . سوره اسراء 17، آیه 1.
- 2- . تفسیر کبیر، مفاتیح الغیب، ج 7، ص 292: «سمعت الشیخ الامام الوالد عمر بن الحسین قال: سمعت الشیخ الامام ابالقاسم سلیمان الانصاری، قال: لما وصل محمد صلی الله علیه و آله الی الدرجات العالیة و المراتب الرفیعة فی العارج [کذا] اوحی الله تعالی الیه: یا محمد بم اشرفک؟ قال: ربّ بأنّ تنسبني إلی نفسك بالعبودية، فانزل الله فیہ: "سبحان الذی أسرى بعبده"».
- 3- مصباح الشریعة، ص 542.
- 4- . سوره کهف 18، آیه 110.

عرفانی، او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و لذا به او وحی می شود نه به دیگران. از نظر معنوی می توان گفت: رسول کسی است که صاحب مقام قلب است و لذا وحی بر قلب او نازل می شود و می توان گفت: او دارای مقام های چهارگانه «تدنی»، «تدلی»، «قاب قوسین» و «او ادنی» است؛ چنین کسی رسول خداوند بوده و کامل ترین و بهترین قانون گذار خواهد بود.

در کتاب های کلامی بحث است که نیاز مردم به پیامبر در جعل قانون و شریعت است یا در اجرای قانون، به نظر می رسد گرچه در هر دو جهت مردم نیاز دارند، اما نیاز آنان به قانونگذار خوب بیشتر است تا مجری قانون، و حضرت عبدالعظیم نیز اشاره به قانون گذاری و شریعت دارد نه به اجرای قانون، زیرا مجری قانون ممکن است شخص عادل امینی باشد که غیر از رسول خداست، اما ولایت تشریحی که جعل قانون است، اختصاص به آن حضرت دارد. و لذا شریعت پیامبر اکرم آخرین شریعت بوده و او خاتم شرایع است نه تا امروز بلکه تا روز قیامت.

نکته دیگر آنکه برخی از رسالت ها اختصاص به ملتی خاص داشته و برخی از آنها برای تمام ملت ها بوده و جهان شمول است؛ همچنان که از جهت زمان نیز بسیاری از آنها موقت بوده و برخی ابدی و همیشگی اند؛ مثلاً نبوت و رسالت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام اختصاص به قوم بنی اسرائیل داشته و مأموریت هدایت بنی اسرائیل را داشته اند و لذا پیامبر اکرم تا قبل از چهل سالگی و قبل از نبوت خود، تابع دین مسیحیت نبود، زیرا آن دین اختصاص به بنی اسرائیل داشت. اما نبوت و رسالت حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله عمومی بوده و رسالت بر تمام مردم دنیا داشته اند، اما رسالت حضرت ابراهیم و شریعت او از نظر زمانی محدود بوده است، اما پیامبر اسلام شریعتی دائمی و ابدی دارد.

مباحث اعتقادی مربوط به نبوت بسیار زیاد است که حضرت عبدالعظیم به آنها پرداخته است؛ مثلاً نبوت عامه و شرایط پیامبران و اعتقاد به کتاب های قرآن و کتاب های آسمانی و اعتقاد به وحی و فرشتگان و اعتقاد به ما انزل علی رسول الله و ... نیز داخل در بحث نبوت هستند که در این حدیث شریف ذکر نشده است. و شاید بتوان گفت اینها جزء قسم دوم اصول دین یعنی جزئیات و فروع اعتقادات بوده و لذا ذکر نکردن یا عقیده نداشتن به آنها اشکالی ندارد - در صورت جهل و عدم حصول علم - البته باید جحد و انکار نسبت به آنها کسی نداشته باشد.

و اما مسئله معراج که مربوط به نبوت است، در ادامه حدیث و پس از بیان اعتقاد به امامت ذکر شده است.

اعتقاد به امامت

حضرت عبدالعظیم فرموده: «و أقول إنّ الإمام و الخلیفة و ولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای. فقال علی علیه السلام: و من بعدی الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال قلت: و كيف ذلك یا مولای؟ قال: لأنّه لا یری شخصه و لا یحلّ ذكره باسمه حتی یرج فیما للارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

جناب عبدالعظیم اعتقاد خود را به امامت و خلافت و ولی امر بودن حضرت علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت را تا امام هادی علیه السلام ذکر کرده و سپس امام هادی، امامت فرزند خود امام عسکری و امامت حضرت مهدی علیه السلام و برخی از ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام را ذکر فرمودند.

در اینجا چند مسئله را به صورت مختصر ذکر می کنیم:

1. حضرت عبدالعظیم، ائمه اطهار علیهم السلام را با سه صفت «امامت»، «خلافت» و «ولی امر بودن» معرفی کرده است. امامت یعنی زعامت و ریاست کلی بر دین و دنیای مردم. بنابراین کسی که ریاست حکومت را به دست بگیرد اما نتواند در مسائل دینی راهنمای مردم باشد، او امام نخواهد بود. خلافت یعنی جانشینی. پیامبر اکرم خلیفه خداوند بر روی زمین است و غیر از انسان کامل کسی خلیفه خداوند نخواهد بود. پیامبر اکرم همه صفات و کمالات الهی را دارد با دو تفاوت:

اول آنکه خداوند همه کمالات را دارد اما بالذات و مستقلاً، ولی پیامبر اکرم آنها را دارد بالغیر.

دوم آنکه خداوند وجوب وجود دارد و رسول اکرم ممکن الوجود است، خداوند خالق است و او مخلوق است، و این تفاوت همه چیز را بیان کرده است؛ به عبارت دیگر: «کلّ الصید فی جوف الفراء». بنابراین رسول اکرم خلیفه خداوند است. اما ائمه اطهار علیهم السلام را هم می توان خلیفه خداوند معرفی کرد و هم می توان گفت آنان خلیفه پیامبر اکرم هستند، هر دو تعبیر صحیح و مطابق با واقع است؛ گرچه ظاهراً حضرت عبدالعظیم از کلمه خلیفه، خلافت از پیامبر را اراده کرده است؛ همچنان که مقصود او از خلیفه بودن حضرت علی علیه السلام، خلیفه بلافصل بودن آن حضرت است.

یکی از القاب و اوصاف حضرت علی علیه السلام در چند قرن اول اسلام کلمه «وصی» بوده است و گویا مردم در زمان پیامبر اکرم و پس از آن به امیرالمؤمنین به عنوان «وصی» خطاب می کردند و متأسفانه اکنون کمتر این کلمه به کار برده می شود. ضمناً روشن است که وصی هر کسی را خود آن شخص باید تعیین کند و دیگران هرگز نمی توانند با رأی خود کسی را به عنوان وصی برای دیگری تعیین کنند، قیّم یا متولّی

را ممکن است مردم تعیین کنند، اما وصی هر کسی را باید خود آن شخص تعیین کند.

و اما صفت «ولی امر بودن» که از آیه شریفه قرآن گرفته شده (1) و به معنای امیرالحق بودن است - و چنین صفتی نه در علما وجود دارد و نه در زمامداران غیر معصوم - به اجماع علمای شیعه اختصاص به افراد معصوم دارد (2) و کسی که عصمت نداشته باشد نباید این کلمه درباره او به کار رود. بنابراین گرچه حضرت عبدالعظیم صریحاً عصمت ائمه علیهم السلام را ذکر نکرده ولی از توصیف کردن آنان به این صفت معلوم می شود که آنان را معصوم دانسته است، زیرا کسی که اطاعت او بدون هیچ قید و شرطی واجب باشد و خداوند به صورت مطلق امر به اطاعت او کند، باید معصوم از خطا و سهو و غفلت و ... باشد.

2. تردیدی نیست که ائمه اطهار علیهم السلام معصوم بوده و دارای علم غیب و ولایت تکوینی و معجزات و کرامات می باشند، ولی آیا آنان ولایت تشریحی نیز دارند یا خیر، شاید از کلمه «اولی الامر» بتوان استفاده کرد که ولایت تشریحی و مشرّع بودن، اختصاص به خداوند و در برخی موارد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز واگذار شده است، اما دلیلی بر وجود ولایت تشریحی به معنای جعل حکم و انشای قانون کلی از نزد خود نداریم. (3)

3. چرا حضرت عبدالعظیم در مقام بیان ائمه اطهار علیهم السلام، تا امام دهم را بیان کرد و دو امام دیگر را ذکر نکرد و حضرت امام هادی علیه السلام دو امام دیگر را ذکر کرد؟

طبق حدیث شریف «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (4) هر کس

ص: 121

1- سوره نساء 5، آیه 59.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 64؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 152.

3- ر.ك: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 414.

4- این حدیث با عبارت های مختلف نقل شده است: ر.ك: كشف الغمہ، ج 3، ص 451؛ سفینة البحار، ج 1، ص 199، ماده جهل؛ درر الاحادیث النبویة بالاسانید الیحيویة، ص 177؛ بحار الانوار، ج 68، ص 337 و ج 23، ص 76؛ الرسائل العشر، ص 317؛ کنز العمال، ج 6، ص 65.

باید امام زمان خود را بشناسد و جناب عبدالعظیم امام زمان خود را که حضرت هادی علیه السلام بوده، کاملاً می شناخته است. بنابراین اشکالی در عقیده جناب عبدالعظیم نیست، ولی سؤال این است که چرا ایشان نام مبارك دوازده امام عليهم السلام را ذکر نکرده است. شاید بتوان ادعا کرد که حضرت عبدالعظیم تا قبل از این حدیث و عرضه دین بر امام هادی علیه السلام تصور می کرده که تعداد امامان شیعه نه عدد است نه دوازده نفر، زیرا وی طبق حدیث دیگری می گوید: به امام جواد صلی الله علیه و آله عرض کردم: من امیدوارم که قائم آل محمد عليهم السلام که زمین را پُر از عدل و داد می کند، آن گونه که پر از ظلم و جور شده است، شما باشید، ولی آن حضرت فرمود: «هر کدام از ما قائم به امر خدا و هدایت کننده [مهدی] به دین خدا هستیم، ولی آن قائمی که خداوند به وسیله او زمین را پُر از عدل و داد می کند شخص دیگری است که ولادتش بر مردم پنهان می ماند و او را نمی بینند و...» (1).

روایات متعددی نقل شده که برخی از راویان به خدمت هر کدام از ائمه عليهم السلام می رسیدند می گفتند: امیدوارم مهدی و قائم آل محمد شما باشید و ائمه عليهم السلام آنان را راهنمایی می کردند که مهدی شخص دیگری از این خاندان است.

شاید بهترین توجیهی که بتوان ذکر کرد این است که روایات فراوانی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود دوازده نفر پس از من امام هستند و در برخی روایات که به حدّ تواتر نیز رسیده، رسول خدا امام حسین علیه السلام را پدر نه امامی معرفی کرد که نههم آنان قائم می باشد. و حتی در روایات زیادی نیز نقل شده که نام این دوازده امام عليهم السلام ذکر

ص: 122

شده است؛ مثل حدیث لوح فاطمه علیها السلام که جابر نقل کرده است، ولی قریب به اتفاق این احادیث را اهل سنت نقل کرده اند و شیعیان کمتر این احادیث را نقل کرده اند. جالب آن است اهل سنت که خود این احادیث را نقل کرده اند به آنها ملتزم و معتقد نشدند، ولی شیعیان معمولاً در زمان هر کدام از ائمه علیهم السلام تنها همان امامان رامی شناختند و نمی دانستند که چند امام خواهند داشت، ولی در نهایت دین و مذهب آنان بر چیزی استقرار یافت که از ابتدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده بود.

4. حضرت امام هادی صلی الله علیه و آله در مورد حضرت مهدی علیه السلام سه صفت را ذکر کرد:

1. آن حضرت دیده نمی شود؛

2. ذکر نام او در زمان غیبت جایز نیست؛

3. ظهور می کند و جهان را پُر از عدل و داد می کند.

هر کدام از این سه ویژگی احتیاج به شرح و بسط زیاد دارد؛ مثلاً دیده نشدن آن حضرت با این همه ادعاهای رؤیت چگونه قابل جمع است و... و اکنون از آنها صرف نظر می گردد.

تنها در اینجا يك نکته ای را ذکر می کنیم که الآن برای برخی نویسندگان مشکل به نظر رسیده و به این وسیله در دین تردید ایجاد کرده اند. به نظر اینان این شبهه پدید آمده که چگونه امام زمان علیه السلام جهان را پُر از عدل و داد می کند، در حالی که چند سال پس از ظهور، آن حضرت شهید می شود و کشتن امام، خود بزرگ ترین ظلم و جنایت است، پس عدل و داد فراگیر نمی شود.

این شبهه چند پاسخ دارد:

اول آنکه در حدیث حضرت عبدالعظیم آمده است که «یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً»، در بسیاری از روایات آمده است که «بعد ما ملئت...»، ولی در حدیث حضرت عبدالعظیم آمده است: «کما ملئت...» یعنی جهان آن گونه که پُر از ظلم

و جور شده پُر از عدل و داد می گردد و معلوم است که هیچ زمانی نخواهد آمد که تمام اعمال و رفتار مردم بر روی زمین ظالمانه باشد و هیچ عدالتی نباشد، بلکه قبل از ظهور امام زمان علیه السلام غالب اعمال اجتماعی ظالمانه است؛ هرچند بسیاری از اعمال فردی افراد در خانه خود عادلانه باشد یا برخی از اعمال اجتماعی نیز عادلانه باشد. همان گونه که ظلم این گونه فراگیر می شود، عدالت نیز این گونه خواهد بود، پس پُر از عدل شدن پس از ظهور همانند پُر از ظلم شدن قبل از ظهور خواهد بود.

دوم آنکه معنای پُر از عدل و داد شدن این نیست که هیچ گناهی در زمان ظهور رخ نمی دهد، بلکه به معنای آن است که اگر گناهی انجام شود، حدّ الهی و احکام خداوند درباره آنها اجرا می شود.

قال: قلت اقررت و أقول إنّ ولیهم ولی الله و عدوّهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله.

جناب عبدالعظیم پس از آنکه از امام معصوم علیه السلام شنید باید به امامت امام یازدهم و دوازدهم نیز ایمان داشته باشد، می گوید: عرض کردم که به آنها نیز اقرار دارم. پس از

آن، مسئله ولایت یا تولّاً و تبرّاً را ذکر کرده، می گوید: دوست اهل بیت دوست خداست و دشمن آنان دشمن خداست، اطاعت آنان اطاعت خداوند و نافرمانی آنان نافرمانی خداوند است. باید بین ولایت مطلقه و اطاعت مطلقه فرق گذارد. شاید کسی ولایت مطلقه داشته باشد، اما وجوب اطاعت از او مطلق نباشد. ائمه معصومین علیهم السلام هم ولایت مطلقه و هم وجوب اطاعت مطلقه دارند، زیرا وقتی فرض این است که آنان معصوم و ولی از طرف خداوند هستند، پس امر و نهی آنان امر و نهی خداوند است و اطاعت از آنان اطاعت از خداوند خواهد بود.

در اینجا این بحث نیز وجود دارد که وقتی هر امری احتیاج به اراده و نهی احتیاج به کراهت دارد، آیا اراده و کراهت در ذات ربوبی پدید می آید و یا آنکه اراده و کراهت

مربوط به نفس نبوی و علوی و ولوی علیهم السلام است و به این دلیل است که گفته می شود اطاعت از آنان اطاعت از خداست و مخالفت با آنان نیز مخالفت با خداوند است. این بحث به دلیل گستردگی زیاد آن به جای دیگر واگذار می شود.

سپس حضرت عبدالعظیم حق بودن معراج، سؤال در قبر، بهشت، جهنم، صراط و میزان و قیامت و برانگیخته شدن آنان را که در قبر هستند، ذکر کرده است. (1)

اعتقادات درباره مرگ و برزخ و قیامت و بهشت و جهنم، بخش مهمی از اعتقادات و اصول دین اسلام را تشکیل می دهند. عقل، اصل وجود عالمی دیگر پس از این عالم و وجود ثواب و عقاب در آن را می فهمد و اثبات می کند، ولی خصوصیات و ویژگی های آن عالم برای ما ناشناخته است و باید به آنچه در قرآن و حدیث در این باره آمده است، معتقد بود؛ به عنوان مثال: میزان هر چیزی به نسبت و همانند همان است، میزان برای بتایی، شاقول است و میزان برای کتابت و خطاطی و نویسندگی، خط کش است، میزان برای طول و عرض اشیا، متر است و میزان برای افکار، منطق است و میزان برای کلام، ادبیات است و عروض، میزان برای شعر است و ترازو، میزان برای وزن کردن اجسام است و ... اما میزان قیامت چیست؟ آیا کلمه طیبه «لا اله الا الله» میزان است یا اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام و مقایسه اعمال هر کس با آن حضرت میزان می باشد یا چیز دیگری است. اینها برای ما روشن نیست.

و یا مقصود از سؤال قبر چیست؟

می دانیم که بدن میت در قبر همچون جمادی است که قابل سؤال و جواب نیست،

ص: 125

1- . مسئله معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ضروریات دین اسلام و قرآن مجید است و علاوه بر جنبه اعتقادی، نکته های اخلاقی و تربیتی فراوانی دارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک: تفسیر صافی، آیه اول سوره اسراء؛ ارشاد القلوب دیلمی؛ معراج نامه ابن سینا.

برگشت روح به آن نیز غیر ممکن است، زیرا اگر روح به بدن برگردد و او زنده شود، لوازم بسیار زیادی دارد که نمی توان به آنها ملتزم شد.

و آیا مراد از این قبر، قبر جسم است که محل اختفای بدن در قبرستان است یا مراد قبر روح است که محلی دیگر است یا...؟ به هر حال اینها به صورت دقیق برای ما روشن نیست و لذا تنها باید اعتقاد داشته باشیم که میزان و صراط و سؤال قبر حق است و واقعیت دارد، اما کیفیت آنها چیزی است که ما نمی دانیم و خداوند هنوز علم به جهان آخرت را نصیب ما نکرده است. آنجا وضعیتی وجود دارد که نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده و نه بر دل بشری خطور کرده است. قیامت برای مردم طوری آشکار خواهد شد که هرگز گمان آن را نداشته اند. آری آن کس که از این دنیا جز ظاهری چیز دیگری نمی داند، او و تنها او از آخرت غافل است، زیرا کسی که اینجا را نشناخته است، چگونه می تواند آخرت را بشناسد.

در قسمت پایانی، اعتقادات حضرت عبدالعظیم آمده است: «من می گویم پس از ولایت، واجبات عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر».

اهمیت و تقدم ولایت ائمه اطهار علیهم السلام بر سایر واجبات مانند نماز و روزه روشن است و در روایات متعددی ذکر شده است. از آنجا که در مقام مقایسه باید دو چیز از جنس یکدیگر باشند، بنابراین ولایت در اینجا غیر از مسئله اعتقاد به امامت و خلافت ائمه اطهار علیهم السلام است. ولایت در اینجا یا به معنای وجوب اطاعت از اولی الامر و حرمت مخالفت با دستورات آنان است و یا به معنای وجوب محبت و مودت آنان و تبری جستن از دشمنان آنان است.

نکته دیگر آن که انجام نماز و روزه و زکات جزء واجبات و فروع دین است، ولی اعتقاد به وجوب آنها و واجب دانستن انجام دستورات خداوند و اطاعت از او جزء

عقاید است و لذا کسی که اعتقاد به وجوب نماز و زکات و حج داشته باشد اما آنها را انجام ندهد، او مسلمان فاسق است؛ ولی کسی که اعتقاد به وجوب آنها نداشته باشد، مسلمان بودن او زیر سؤال می رود.

واجبات و محرمات دین اسلام نیز بسیار زیاد است، اما آنچه مربوط به اعتقاد است در واجبات - و کسی که جاهل به آنها باشد معذور نیست - همین 7 امر از فروع دین است. و اما محرماتی که حرمت آنها نیز مثل وجوب اینهاست؛ مثل حرمت خمر و ربا و زنا، اعتقاد به حرمت آنها نیز جزء عقاید است که جهل مسلمان به آنها عذرآور نیست؛ ولی التزام عملی به آنها جزء فروع دین است. اینها را جناب عبدالعظیم ذکر نکرده است، سایر روایات عرض دین نیز این گونه اند.

پس از آنکه جناب عبدالعظیم عقاید خود را بیان کرد، امام علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند که این همان دینی است که خداوند آن را برای بندگان خود می پسندد، بر آن ثابت بمان، خداوند تو را بر چنین قول استواری ثابت بدارد در دنیا و آخرت.»

هرچند امام هادی علیه السلام این عقاید را مورد تأیید قرار داده و تقریر فرموده است، ولی معنای این کلام آن نیست که تمام دین خداوند همان است که در این حدیث آمده است؛ به عبارت دیگر آنچه در این حدیث آمده شرط لازم دین است نه شرط کافی و تمام دین. مخصوصاً اگر کسی دین را تشکیکی بداند، خواهد گفت که درجه پایین دین اقرار به شهادتین است و درجه بالاتر، آن است که در این حدیث آمده است و درجه بالاتر از آن این است که علاوه بر این اعتقادات، به سایر مسائل اعتقادی نیز عقیده داشته و با عمل خود آنها را به منصفه ظهور برساند.

همچنین وقتی امام علیه السلام می فرماید: این دینی است که خداوند برای بندگان خود مورد رضایت قرار داده، معلوم است که رضایت الهی نامحدود است، پس باید گفت این عقاید حداقل چیزی است که رضایت خداوند را تأمین می کند نه حداکثر آن و هر

کس در هر مقام و درجه دینی باشد، باز رضایت الهی از او می خواهد که به درجه بالاتر صعود کند و در دین اعتقادات او قوی تر و عمل او بیشتر باشد.

و نیز احتمال دارد مقصود از دعای امام علیه السلام برای حضرت عبدالعظیم که خداوند تو را بر این دین ثابت نگه بدارد و سفارش به ثبات قدم بر آن، به این معنا باشد که چون حضرت عبدالعظیم مکرراً می گوید من این عقاید و اعتقادات را می گویم ولی لفظ شهادت و اعتقاد درباره آنها به کار نبرده است و لذا امام علیه السلام می فرماید: بر اینها ثابت بمان؛ یعنی شهادت و اعتقاد و جزم قلبی و باور به آنها داشته باش. این دعای امام علیه السلام از آیه شریفه «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة»⁽¹⁾ گرفته شده است.

در پایان شرح و تفسیر این حدیث شریف به این نکته توجه می دهیم که آیا در اعتقادات و اصول دین، اعتقاد تفصیلی لازم است و یا آنکه اعتقاد اجمالی نیز کفایت می کند؟ آیا ممکن است کسی بگوید عقاید من این است که: «من اعتقاد دارم به تمام آنچه حضرت امام صادق علیه السلام عقیده داشت و شهادت می دهم به تمام آنچه آن حضرت شهادت داده است» و این کفایت می کند یا خیر؟ ظاهراً ضرورتی نداشته باشد که انسان اعتقادات خود را به صورت تفصیلی بداند، بلکه اگر به صورت اجمالی به آنها معتقد باشد یا مثلاً بگوید من به تمام آنچه خداوند نازل کرده اعتقاد دارم، کافی است. البته روشن است که علم تفصیلی بهتر از علم اجمالی است و عقیده تفصیلی نیز بهتر از اعتقاد اجمالی است.

احمد عابدی

12/1/82

ص: 128

3-آموزه های حدیث عرض دین

اشاره

تألیف رضا برنجکار

ص: 129

دین، ابتدا بر قلب و روح انسان می‌نشیند و از آنجا به سوی اعضا و جوارح رشد و نما می‌کند. از این رو، آنچه در دین اساسی تر است، عمل جوانحی و قلبی یعنی ایمان و اعتقاد قلبی است. به همین مناسبت، به عقاید «اصول دین» و به اعمال «فروع دین» اطلاق می‌گردد. آدمی با ایمان و اعتقاد به معارف ضروری یک دین، در جرگه پیروان آن دین قرار می‌گیرد، و در صورتی که برخی از اعتقادات پایه ای دین را منکر شود، از دین خارج می‌شود و اعمال جوارحی او مقبول نخواهد بود.

از سوی دیگر، انسان‌ها به میزان معرفت و ایمانشان نسبت به اعتقادات، به شرایع عمل می‌کنند و درجه قبولی اعمال در پیشگاه خداوند نیز به معرفت و ایمان شخص وابسته است.

بر این اساس، قرآن کریم، آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی، بیشتر دربردارنده مسائل اعتقادی است، نه احکام فقهی و عملی. حتی در مواردی که بحثی تاریخی مطرح می‌شود، به منظور نتایج اعتقادی و اخلاقی از آن و با هدف القای معارف و عقاید دینی و پند و اندرز است. حجم زیادی از کتابهای حدیثی نیز به مسائل اعتقادی اختصاص یافته است.

اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم علیهم السلام او سؤالهای اعتقادی بسیاری از معصومان علیهم السلام طرح کرده اند که دلیل آن اهمیت این گونه مسائل و دغدغه درست بودن عقاید بوده است. یکی از راههای اطمینان به درستی عقاید، عرضه عقاید و معارف دینی به محضر معصومان علیهم السلام است. در واقع شخص عرضه ارائه عقاید خود به

محضر معصومان علیهم السلام خواستار اصلاح عقاید غلط و تأیید عقاید درست و تکمیل آنها است. در جوامع حدیثی در مواردی می بینیم، شخصی محدث و عالم که با احادیث اهل بیت علیهم السلام آشنا است و عقاید خود را از معصومان علیهم السلام اخذ کرده، اعتقاداتش را به محضر امام زنده خود عرضه می کند. (1)

در واقع چنین فردی در صدد از بین بردن احتمال بسیار ضعیف عدم مطابقت عقایدش با آموزه های دینی و به منظور حصول اطمینان قلبی از دین و معارف و عقاید دینی است.

یکی از این موارد، عرض دین حضرت عبدالعظیم، که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و از اصحاب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام می باشد، در محضر امام هادی علیه السلام است. از عبارتهایی که امام هادی علیه السلام در صدر این حدیث درباره عبدالعظیم به کار می برد و او را از اولیاء حقیقی و دوستان راستین خود می داند و نیز تعبیر آخر حدیث، عظمت و جلالت عبدالعظیم روشن می شود.

پیام اصلی این کار حضرت عبدالعظیم برای ما این است که در صدد کسب معارف اسلامی و تصحیح عقاید دینی از طریق مطالعه قرآن و احادیث و مراجعه به عالمان اسلامی باشیم و به اطلاعات ناقص خود مغرور نشویم.

حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم در کتابهای متعدد حدیثی همچون امالی صدوق، التوحید، کمال الدین، کفایة الاثر، صفات الشیعه و ... ذکر شده و بزرگان به آن استناد کرده اند و حتی شرحهایی بر آن نگاشته شده؛ از جمله شرح مرحوم قاضی سعید قمی و از معاصران حضرت آیه الله صافی گلپایگانی. در اینجا حدیث عرض دین را از کتاب امالی صدوق نقل می کنیم و به شرح آن می پردازیم.

ص: 132

شرح حدیث عرض دین

عن عبدالعظیم ابن عبداللہ الحسنی قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد ابن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فلما بصر بی قال لی: «مرحباً بك يا أبا القاسم! أنت ولينا حقاً».

حضرت عبدالعظیم می گوید: به خدمت آقایم امام هادی علیه السلام رسیدم. پس چون

چشمش به من افتاد، فرمود: «آفرین بر تو ای ابوالقاسم! تو به درستی دوست ما هستی».

از این عبارتها، احترام و تعظیم حضرت عبدالعظیم در برابر امام هادی علیه السلام و نیز عنایت و تکریم امام نسبت به عبدالعظیم حسنی معلوم می شود.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني، فإن كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله عزوجل. فقال: «هات يا أبا القاسم!».

عبدالعظیم گفت: «عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم تا اگر مورد رضایت شما است بر آن ثابت قدم بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات کنم». حضرت فرمودند: «دینت را عرض کن».

فقلت: إني أقول أن الله تعالى واحد ليس كمثله شيء... .

عبدالعظیم گفت: «من معتقدم الله تبارك و تعالی، واحد است و چیزی شبیه او نیست»...

عبدالعظیم در ابتدای عرض عقاید، از مهم ترین و اساسی ترین آموزه اسلامی، یعنی اصل توحید و وحدت حق تعالی، آغاز می کند. از آنجا که در جمله فوق کلمه «اللّه» به کار رفته است و این کلمه معروف ترین اسم از اسمای الهی است به توضیح این اسم می پردازیم.

شرح اسم جلاله «اللّه»

از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «اللّه اعظم اسمای خدا است و سزاوار نیست این نام بر غیر خدا گذاشته شود». (1)

مهم ترین بحث درباره لفظ جلاله «اللّه» این است که آیا این لفظ اسم جامد و غیر مشتق و علم برای ذات خداوند است و در نتیجه بر همه کمالات خدا دلالت می کند، یا همچون اسمی دیگر خدا مشتق است و بر کمال یا کمالاتی از خدا دلالت می کند؟ فیومی، لغت شناس معروف، می گوید: گفته شده «اللّه» اسم علم است و از چیزی مشتق نشده است و سیبویه معتقد است اللّه مشتق است. (2)

در احادیث اشتقاقی بودن کلمه اللّه به عنوان امر مسلم فرض شده و تلقی اصحاب ائمه نیز به همین صورت بوده است و لذا اصحاب در مورد جامد یا مشتق بودن کلمه جلاله سؤالی مطرح نکرده اند؛ بلکه به جای آن از ریشه اشتقاقی پرسش شده است؛ برای مثال صحابی و متکلم مشهوری چون هشام بن الحکم پرسش خود را به این صورت آغاز می کند: «اللّه مما هو مشتق» (3) یعنی اللّه از چه ریشه ای مشتق شده است؟ در بحث قبلی نیز احادیثی مطرح شد که در آنها همه

ص: 134

1- . توحید صدوق، ص 231.

2- المصباح المنیر، ماده «اله».

3- اصول کافی، ج 1، ص 87 و 114.

اسامی خدا به عنوان اوصاف خدا بیان شده بود که نتیجه آن مشتق بودن همه اسمای الهی از جمله اسم الله است.

مهم ترین اشکالی که در اینجا مطرح است این است که اگر الله مثل دیگر اسامی اسم مشتق است، پس چرا بر خلاف اسامی دیگر، صفت قرار نمی گیرد و تنها به صورت موصوف استعمال می شود؛ مثلاً می توانیم الله را با العالم وصف کرده، بگوییم: الله العالم، اما عکس آن یعنی العالم الله، صحیح نیست. این اشکال باعث شده تا بسیاری از متفکران اسلامی الله را اسم علم بدانند. (1)

پاسخ این اشکال را امام نحویان، سیبویه بیان کرده است. او معتقد است «الله» مشتق است و دو احتمال نیز درباره معنای اشتقاقی آن بیان کرده، اما در عین حال بر آن است که پس از دخول الف و لام بر سر اله یا لاه، کلمه الله جاری مجرای اسم علم شده است؛ گرچه با اسامی اعلام از این جهت که صفت است متفاوت است. شاید دلیل اینکه تنها این اسم جاری مجرای علم شده، همان مطلبی باشد که از امام علی علیه السلام نقل شده؛ یعنی اینکه «الله مهم ترین اسم خدا است».

به هر حال، الله اسمی مشتق است و معنای وصفی دارد و در احادیث نیز این معنای وصفی لحاظ شده است و الله با همین معنای وصفی اسم خدا است، اما از جهت ادبی و کاربرد نحوی، اسم علم محسوب می شود و لذا تنها موصوف قرار می گیرد نه وصف.

حال بر اساس سخنان معصومان علیهم السلام و نیز کتابهای اصیل و معتبر لغت عرب به بحث درباره ریشه اشتقاقی و معنای اسم الله می پردازیم. به طور کلی از این منابع چهار ریشه و معنا قابل استنباط است:

ص: 135

1- ر.ك: المیزان تفسیر القرآن، ج 1، ص 18؛ تفسیر نمونه، ج 1، ص 20؛ آیه الله صافی گلپایگانی، شرح حدیث عرض دین، ص 51.

1. اللّٰه، الف و لام به اضافه إله است که همزه إله حذف شده است، و إله از ماده أله (به فتح لام) یأله، به معنای عَبَدَ يَعْبُدُ اخذ شده و بر وزن فِعَال به معنای مفعول است؛ مثل کتاب به معنای مکتوب. بر این اساس، اللّٰه به معنای معبود و شخصی که مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد، خواهد بود.

این نظر از سوی سیبویه، قیومی، خلیل، جوهری، فارس بن زکریا، ابن منظور و ابن انباری مورد تأیید قرار گرفته است. (1) از امام علی علیه السلام، امام باقر و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز احادیثی در اثبات این معنا نقل شده است (2) که متن برخی از آنها در ادامه نقل می شود.

2. اللّٰه، الف و لام به اضافه لاه است و لاه از لاء یلیه لیها، به معنای تستر و پوشیدگی، مشتق شده است. بر طبق این ریشه، معنای اللّٰه، موجود مستور از قوای ادراکی مخلوقات است.

این نظر را سیبویه و فارس بن زکریا تأیید کرده و برخی دیگر از لغویان نیز آن را نقل کرده اند. (3)

امام علی علیه السلام در مقام بیان معنای اللّٰه، به معنای مذکور اشاره کرده، می فرماید:

«اللّٰه هو المستور عن درك الابصار و المحجوب عن الاوهام و الخطرات (4)؛ اللّٰه،

ص: 136

1- . المصباح المنیر، ص 19 - 120؛ ترتیب کتاب العین، ج 1، ص 98؛ الصحاح، ج 6، ص 2223؛ معجم مقاییس اللغه، ج 1، ص

127؛ لسان العرب، ج 1، ص 188 - 189؛ البیان فی غریب اعراب القرآن، ابن الانباری، قم، انتشارات هجرت، ج 1، ص 32.

2- توحید صدوق، ص 89، ح 2 و ص 230 - 231، ح 5.

3- . الصحاح، ج 6، ص 2248؛ معجم مقاییس اللغه، ج 5، ص 227؛ لسان العرب، ج 12، ص 367 - 368؛ البیان فی غریب اعراب

القرآن، ج 1، ص 33.

4- توحید صدوق، ص 89، ح 2.

یعنی کسی که از ادراک دیده‌ها مستور و از اوهام و خطورات ذهنی محجوب است» (1).

3. الله، الف و لام به اضافه إله است که همزه إله حذف شده است، و إله از ماده أله (به کسر لام) يألؤه اخذ شده که در اصل، همزه آن واو، و به صورت وَلَه يَوْلَهُ بوده است. معنای این ریشه تحيّر و سرگشتگی است، و بر طبق آن، الله به معنای موجودی است که دیگران درباره او سرگشته و حیران شده اند.

ابن اثیر این معنا را تأیید کرده است (2) و ابن منظور و ابن انباری (3) آن را به عنوان يك

نظریه مطرح و این توضیح را افزوده اند که عقلها در عظمت خدا متحیرند (4) برخی لغت شناسان نیز ماده أله و وَلَه، به معنای تحيّر را ذکر کرده اند (5).

در احادیث معصومان علیهم السلام، این معنا نیز مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال امام باقر علیه السلام می فرمایند: «الله معناه المعبود الذي أله الخلق عن درك ماهيته و الإحاطة بكيفيته و يقول العرب: أله الرجل إذا تحيّر في الشيء فلم يحط به علماً (6)؛ معنای الله معبودی است که مخلوقات از درك ماهیت او و احاطه به کیفیتش متحیرند. عرب أله الرجل را وقتی به کار می برد که شخصی درباره چیزی متحیر شود و به آن احاطه علمی نداشته باشد».

ص: 137

1- در نوشتار قبل درباره مستور بودن و انواع حجابهای خدا مطالبی بیان شد. آنچه در این حدیث بدان اشاره شده همان حجابی است که تحت عنوان حجاب تکوینی مورد بحث قرار گرفت.

2- النهایه، ج 1، ص 62.

3- لسان العرب، ج 1، ص 190؛ البيان في غريب اعراب القرآن، ج 1، ص 33.

4- همان.

5- المصباح المنير، ص 20 و 672؛ معجم مقاييس اللغة، ج 1، ص 127 و ص 354؛ ج 6، ص 140؛ الصحاح، ج 6، ص 2256.

6- توحيد صدوق، ص 89.

4. الله، الف و لام به اضافه إله است و إله از آله يالهُ الى كذا، يعنى پناه آورد به او، گرفته شده است. بنابراین، الله موجودى است كه در همه امور به او پناه آورده مى شود.

ابن منظور و ابن انبارى اين نظر را به عنوان يكى از نظريه ها درباره اشتقاق الله ذكر کرده اند. (1) از امام على و امام حسن عليهم السلام نيز نقل شده كه در تفسير الله فرمودند: «الله، يعنى كسى كه همه مخلوقات در نياز منديهايشان و نيز مواقع اضطرارى و هنگامى كه اميدشان را از غير او از دست مى دهند، به او پناه مى آورند». (2)

چهار معنای مذکور مهم ترین وجوه اشتقاق اسم جلاله است؛ گرچه در احادیث به برخی معانی دیگر نیز اشاره شده است، (3) و نظریه های دیگری نیز در این باره مطرح است. (4)

در میان این چهار معنا تنافی و تهافتی وجود ندارد و از سوی دیگر همه آنها از لحاظ ادبی و حدیثی مورد تأیید قرار گرفته اند. از این رو، هر چهار معنا صحیح است و بر این اساس، معنای الله، معبود مستور از ادراك است كه همه در ذات او متحیرند و به او پناه مى آورند. نکته جالب توجه اینکه در اكثر احادیث مربوط به این بحث، به چند معنا و در برخی به هر چهار ریشه اشاره شده است؛ برای مثال در حدیثی كه از امام على عليه السلام نقل شده، آمده است: «الله معناه المعبود، الذي يالهُ فيه الخلق، و يؤلُّه اليه،

ص: 138

-
- 1- لسان العرب، ج 1، ص 190؛ البيان في غريب اعراب القرآن، ج 1، ص 33. گفتنی است كه ابن الانبارى «إله» به معنای «موجودى» كه به او پناه آورده مى شود، در اصل «و لاء» مى داند كه به «إله» تبدیل شده است. بنابر این ریشه إله، «وله» خواهد بود.
 - 2- . توحيد صدوق، ص 231.
 - 3- اصول كافی، ج 1، ص 114؛ معانى الاخبار، ص 4؛ توحيد صدوق، ص 230.
 - 4- . بحار الانوار، ج 3، ص 226؛ تفسير كنز الدقائق، انتشارات وزارت ارشاد، ج 1، ص 23 - 24؛ الفرقان في تفسير القرآن، محمد صادقى، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامى، ج 1، ص 84.

و الله هو المستور عن درك الابصار، المحجوب عن الاوهام و الخطرات(1)؛ معنای الله، معبودی است که آفریدگان در او متحیرند و به او پناه می آورند، الله موجودی است که از ادراک دیده ها مستور، و از اوهام و خطورات ذهنی، محجوب است».

به نظر می رسد میان چهار تفسیر لفظ الله ارتباطی خاص وجود دارد. گذشته از این، برخی تفسیرها بیانگر اصل توحید و اثبات کننده آن هستند، و برخی دیگر لازمه معرفت قلبی و فطری خدا است که در مقاله پیشین مورد بحث قرار گرفت. گویی در این لفظ شریف، اصول معارف الهی و توحیدی خلاصه شده است. اینک به توضیح مطلب می پردازیم.

درباره معنای دوم و سوم باید گفت که تحیر در چیزی لازمه مستور بودن آن شیء است؛ زیرا حیرت در جایی رخ می دهد که جنبه هایی از شیء مورد بحث روشن است و جهت هایی مبهم، و در مواردی که آدمی نسبت به چیزی جهل مطلق یا علم مطلق داشته باشد، حیرتی وجود نخواهد داشت؛ همان طور که بیان شد، آدمی از راه قلب و عقل به معرفتی از خدای متعال دست یافته است، اما به دلیل متعالی بودن ذات اقدس الهی از مخلوقات و در نتیجه مستور بودنش از قوای ادراکی آنها، انسان نمی تواند بر ذات الهی احاطه علمی پیدا کند و آن را مورد تجزیه و تحلیل علمی و عقلی قرار دهد. در چنین حالتی است که انسان دچار تحیر می شود. مستور بودن و تحیر نیز به نوبه خود ملازم با توحید و یگانگی ذات الهی است؛ زیرا اگر خداوند شبیه مخلوقات بود، برای انسان امکان احاطه معرفتی بر خدا فراهم می شد و در نتیجه مستور بودن و تحیر به معنای حقیقی درباره خداوند مطرح نمی شد. بنابراین، اسم جلاله الله بیانگر توحید و اثبات کننده یگانگی و بی نظیر بودن ذات اقدس خدا است.

ص: 139

از این رو، امام رضا علیه السلام، در مقام تعلیل این مطلب که چرا هنگام ذبح حیوانات باید اسم الله بر زبان جاری شود، می فرماید: «فی تسمیة الله عزوجل الاقرار بر بوبیته و توحیده (1)؛» «نام بردن اسم الله عزوجل، اقرار به ربوبیت و یگانگی خدا است».

در واقع، در همان زمان که اسم شریف الله را بر زبان جاری می کنیم، اگر به معنای آن توجه داشته باشیم، در حال اقرار به توحید و یگانگی و متعالی بودن خداوند هستیم.

نکته دیگر آن است که اسم جلاله، باطل کننده همه شریک‌هایی است که انسانها در طول تاریخ برای خدای متعال در نظر گرفته اند؛ زیرا مثلاً در مورد بتها مستور بودن و تحیر بی معنا است. در مورد ماه و ستاره و خورشید و آتش و هر مخلوق دیگر نیز تحیر و ستر حقیقی وجود ندارد.

درباره معنای چهارم الله، یعنی موجودی که در مواقع اضطراری و گرفتاریها به او پناه آورده می شود، باید گفت که این معنا در واقع بیانگر معرفت قلبی و فطری خدا و لازمه آن است؛ چنان که ملاحظه شد، انسانها حامل معرفتی قلبی از خدای اند که سابقه آن به پیش از جهان کنونی بر می گردد و تعبیر معرفت فطری درباره آن به کار می رود. بیان شد که انسانها در اثر مشغول شدن به امور دنیوی از این معرفت غافل اند؛ اما در لحظات اضطراری و گرفتاریها و به خصوص در هنگامی که امید انسان از غیر خدا قطع می شود، معرفت قلبی و فطری تجلی می کند و پرده های دنیوی غفلت به کنار رفته، آدمی متذکر معرفت مفلور شده، خدای دانا و توانمند را می یابد. در این حالت انسان به خدا پناه می آورد و او را می خواند و از او یاری می طلبد. بنابراین، معنای چهارم، لازمه معرفت فطری است. در واقع، معصومان علیهم السلام با بیان معنای چهارم، به معرفت فطری که در لحظات خاصی ظهور می کند اشاره می کنند و لذا در

ص: 140

ادامه حدیثی که در این مورد نقل شده آمده است: «همان چیزی که در لحظه اضطرار به او توجه کردی، همان الله است که قادر است تو را از هلاکت و نابودی نجات دهد».⁽¹⁾

بر اساس این توضیح، بعید نیست که الف و لام الله اشاره به إله مذکور در عالمهای پیشین برای انسانها و إله معروف فطری باشد.

به نظر می رسد معنای اول لازمه سه معنای دیگر است؛ زیرا همان موجود یگانه و برتر از مخلوقات که انسانها در او متحیرند و قادر به حل همه مشکلات انسان است و آدمی در حوایج اش به او پناه می آورد، چنین موجودی شایسته پرستیده شدن است. از این جهت توحید عبادی نیز به اثبات می رسد.

شرح اسم «واحد»

اسم «واحد» خدا، بیانگر مهم ترین صفت خدا یعنی وحدانیت و یگانگی او است. توحید، که اصل الاصول معارف دینی و به ویژه اسمی و بالاخص معارف اهل بیت علیهم السلام است، واحد و یگانه دانستن خداوند است. نخستین شعار پیامبر اسلام، یعنی «لا إله إلا الله»، نیز بیانگر توحید می باشد و جبرئیل از سوی خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا محمد! إن لكل دین اصلاً و دعامة و فرعاً و بنیاناً، و إن اصل الدین و دعامة قول لا إله إلا الله (2)؛ «ای محمد! همانا هر دینی اصل و ستون و فرع و دیواری دارد، و به درستی که اصل دین اسلام و ستون آن کلمه لا إله إلا الله است».

حال به توضیح کلمه «واحد» می پردازیم. اما چون کلمه «آحد» نیز بر توحید دلالت دارد و تفاوت اسمای «واحد» و «آحد»، که هر دو در مورد خدا به کار رفته و مورد بحث لغویان و مفسران است، به اسم «آحد» نیز اشاره می کنیم.

ص: 141

1- . توحید صدوق، ص 231.

2- . تفسیر فرات کوفی، تحقیق محمد کاظم، ص 397، ح 528.

ریشه «واحد» و «آحد»، «وحد» به معنای انفراد است. (1) «واحد» اسم فاعل از ریشه «وحد» است و «آحد» صفت مشبیه از این ریشه.

امام علی علیه السلام در حدیث جامعی معنای صحیح و نادرست واحد بودن خدا را بیان فرموده اند. شأن صدور حدیث از این قرار است که روز جنگ جمل، شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «آیا شما می گوید خدا واحد است؟» مردم به این پرسش که در بحبوحه جنگ مطرح شده بود اعتراض کردند، امام فرمود: «او را رها کنید جنگ ما با دشمنان به همین مقصود است. سپس فرمودند: واحد بودن خدا چهار معنا دارد که دو معنای آن درباره خدا روا نیست و دو معنای دیگر درباره خدا اثبات می شود. اما دو معنای ناروا، یکی واحد عددی است که نادرستی آن به این دلیل است که فردی که دوم ندارد و نمی تواند داشته باشد، اصولاً در موضوع اعداد وارد نمی شود تا بگوییم یکی است و دو تا نیست. از این رو، کسانی که می گویند خدا سومی از سه تاست، کافرند. (اشاره به قول مشهور و نصارا که به اقالیم و اشخاص سه گانه پدر (خدا)، پسر (کلمه یا مسیح) و روح القدس قایل اند و این سه را از يك گوهر واحد می دانند و به نوعی اتحاد میان این سه معتقدند و خدا را سومین از این سه اقنوم می پندارند. البته برخی مسیحیان چون آریوس به یگانگی خدا و مخلوقیت کلمه اعتقاد دارند، اما این اعتقاد از سوی مسیحیت رسمی، بدعت و مردود شده است).

معنای دوم «واحد»، وحدتی است که درباره انسانها گفته می شود؛ یعنی وحدت نوع از جنس است (یعنی وحدت نوعیه که از افراد همجنس و شبیه به هم انتزاع می شود؛ مثلاً انسانیت از افراد مشابه مثل زید، بکر و عمر و انتزاع می شود). دلیل عدم

جواز این معنای واحد درباره خدا این است که لازمه این معنا تشبیه است و پروردگار ما برتر و متعالی تر از آن است که شبیه داشته باشد.

ص: 142

1- ر.ك: معجم مقایس اللغة؛ الصحاح؛ المصباح المنیر؛ لسان العرب، ماده «وحد».

اما دو معنایی که درباره خدا ثابت و صادق است، یکی «واحد» به این معنا است که در میان اشیا شبیهی نداشته باشد که پروردگار ما چنین است.

معنای دیگر «واحد» این گفته است که خداوند احدی المعنی است، و مقصود این است که خداوند در خارج و در عقل و وهم قابل تقسیم نیست که پروردگار ما چنین است.

بنابراین هر دو کلمه بر یگانگی و انفراد خدا دلالت می کنند، با این تفاوت که شدت و تأکید «آحد» در یگانگی خدا بیشتر است.

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

«الأحد و الواحد بمعنی واحد، و هو المتفرد الذی لا نظیر له، و التوحید الاقرار بالوحده و هو الانفراد(1)؛ «آحد و واحد به یک معنا است و آن یگانه ای است که نظیر ندارد، و توحید یعنی اقرار به وحدت که همان یگانگی است».

جوهری و فیومی از لغت شناسان معروف نیز واحد و آحد را به یک معنا می دانند و تصریح می کنند: «آحد بمعنی الواحد»، «الواحد و هو الآحد».(2)

البته در مقام استعمال، تفاوتی میان این دو صفت وجود دارد؛ به گونه ای که در برخی موارد تنها یکی از این دو اسم به کار می رود؛ مثلاً «آحد» در مقام توصیف غیر خدا استعمال نشده است. «آحد عشر» به کار می رود، ولی «واحد عشر» به کار نرفته است. «ما آتانی منهم آحد» گفته شده، ولی «ما آتانی منهم واحد» گفته نمی شود.(3)

ص: 143

1- توحید صدوق، ص 90.

2- الصحاح و المصباح المنیر، ماده «وحد».

3- . ر.ك: لسان العرب، ماده «وحد».

عبدالعظیم در توضیح اسم واحد و صفت وحدانیت خدا از جمله «لیس کمثله شیء؛ هیچ چیز مثل و شبیه خدا نیست»، استفاده می کند. این مطلب معنای سوم واحد بودن خدا در حدیث امام علی علیه السلام بود که پیش از این نقل شد و مورد پذیرش آن حضرت قرار گرفت.

جمله «لیس کمثله شیء» در سوره شوری آیه 11 نیز برای توصیف خدا ذکر شده است که از معروف ترین تعابیر در بیان یگانگی خدا است. مفسران در مورد آیه شریفه فوق این سؤال را مطرح کرده اند که اگر «کاف» در آیه کاف تشبیه باشد به معنای «مثل» خواهد بود و جمله فوق به معنای «مثلِ مثلِ خدا چیزی نیست» خواهد شد که لازمه اش اثبات مثل است، نه نفی مثل. دو پاسخ به این سؤال داده شده است: یکی اینکه «کاف» در آیه، زائد است و کاف زائد در کلام عرب برای تأکید می آید. بنابراین معنای آیه این خواهد بود که «یقیناً چیزی شبیه خدا نیست». پاسخ دوم این است که در کلام عرب گاه به جای اینکه مستقیماً مطلبی بیان شود با کنایه و از طریق به کارگیری کلمه «مثل» مطلب القا می شود؛ مثلاً به جای اینکه بگویند: «انت لا تبخل»، گفته می شود «مثلك لا يبخل». در آیه شریفه نیز به جای اینکه گفته شود «لیس کمثله شیء» گفته شده «لیس کمثله شیء». در این نوع تعبیر به صورت کنایی و همراه با مبالغه یگانگی خدا اثبات شده است، به این بیان که وقتی گفته می شود: مثل تو بخل نمی ورزد، منظور این است که تو به طریق اولی بخل نمی ورزی. در آیه مورد بحث نیز وقتی گفته می شود مثل خدا نظیر ندارد، پس به طریق اولی خدا هم نظیر نخواهد داشت. (1)

ص: 144

1- ر.ك: تفسير كشاف، ج 3، ص 399؛ تفسير فخر رازی، ج 27، ص 153؛ المیزان، ج 18، ص 26؛ تفسير نمونه، ج 20، ص 371.

به هر حال لازمه مثل و نظیر نداشتن خدا این است که مخلوقات در هیچ صفتی به خدا شباهت نداشته باشند و میان خالق و مخلوق تباین صفتی وجود دارد. امام علی علیه السلام می فرمایند: «مباین لجمیع ما أحدث فی الصفات (1)؛ خداوند در صفاتش مباین با همه حادث شده ها است».

همچنین امام رضا علیه السلام می فرمایند: «کلّ ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کل ما یمکن فیه یمتنع من صانعه (2)؛ هر آنچه در مخلوق است در خالق یافت نمی شود. [بلکه] هر چه در مخلوق ممکن است، وجود آن در سازنده اش ممتنع و محال است». بنابراین جمله «لیس کمثله شیء» نافی همه صفات مخلوقات در حقّ خداوند متعال است و همین مطلب معنای توحید می باشد؛ همان طور که امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند: «إنّ اساس الدین التوحید و العدل... اما التوحید فأن لا تجوّز علی ربّک ما جاز علیک (3)؛ اساس دین توحید و عدل است... اما توحید بدان معنا است که آنچه را بر تو روا است بر خدا روا ندانی».

بدین سان جمله «لیس کمثله شیء» حاوی مطالبی همچون: جسم و جوهر و عرض نبودن خدا است که در احادیث، از جمله حدیث عرض دین عبدالعظیم، در تبیین توحید ذکر شده است.

«خارج من الحدّین: حدّ الابطال و حدّ التشبیه»

این جمله نیز همچون جمله قبل در توضیح صفت وحدانیت خدا ذکر شده و از جامع ترین جملات تفسیری درباره توحید است و همچون عبارت قبل حاوی معانی

ص: 145

1- . توحید صدوق، ص 69.

2- . همان، ص 40.

3- . معانی الاخبار، ص 11؛ توحید صدوق، ص 96.

بسیاری از عبارتهای تفسیری در باب توحید است. در واقع حدّ تعطیل و حدّ تشبیه جامع همه مفاهیمی است که باید از الله تبارک و تعالی نفی کرد و هر اعتقادی که لازمه اش تطبیق یکی از این دو حدّ بر خدا باشد، اعتقادی باطل و مخالف با توحید می باشد. در احادیث متعددی که از معصومان علیهم السلام سؤال شده: «آیا خداوند شیء است و می توان به خداوند شیء گفت؟» پاسخ فرموده اند: «نعم یخرجه من الحدین: حدّ التعطیل و حدّ التشبیه(1)؛ «بله [شخص می تواند به خدا شیء بگوید، به شرط آنکه] خدا را از دو حدّ تعطیل و تشبیه خارج کند [یعنی خدا شیء خارج از این دو حدّ است]».

معنای اخراج خدا از حدّ ابطال این است که خدا را معدوم ندانیم.(2)

انسان با تفکر و تعقل در پدیده های جهان و نظم و حدود آنها و نیز توجه به نفس خویش، به وجود آفریننده و تدبیر کننده خود و جهان پی می برد و وجود خداوند را عقلاً اثبات می کند. گذشته از اینکه گاه مورد عنایت خداوند قرار می گیرد و به معرفتی قلبی به خدا نایل می شود. بدین ترتیب عقلاً و قلباً به وجود خدا اقرار می کند و او را از حدّ ابطال و تعطیل خارج می کند.

معنای اخراج خدا از حدّ تشبیه این است که خداوند را در هیچ صفتی شبیه مخلوقاتش ندانیم و این مطلب همان مفهوم «لیس کمثله شیء» است.

«و أنه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر»

در این فقره جسم بودن، صورت بودن، عرض بودن و جوهر بودن از خداوند نفی شده است. با توجه به دو عبارت قبلی، یعنی «لیس کمثله شیء» و «خارج من الحدین...»، روشن می شود که چهار ویژگی مذکور خصوصیتی ندارند و تنها به عنوان

ص: 146

1- . کافی، ج 1، ص 82 و 85؛ توحید صدوق، ص 244.

2- مقایسه شود با: شرح حدیث عرض دین، ص 53 - 54.

مثال ذکر شده اند؛ زیرا چنان که گفته شد، همه مفاهیمی که بر مخلوقات صادق اند، در مورد خدا صادق نمی کنند. شاید ذکر این چهار صفت به دلیل اهمیت و وسعت مفهومی این اوصاف در معارف بشری است. می دانیم که ارسطو موجود را به دو قسم جوهر و عرض تقسیم می کند و جسم از اقسام جوهر است [و خود در تحلیلی عقلی به ماده و صورت تحلیل می شود. بنابراین هر موجودی یا جوهر است و یا عرض. او خدا را جوهر مجرد می داند.] البته فلاسفه اسلامی مقسم جوهر و عرض را ماهیت و موجود دارای حدّ می دانند و برآن اند که خدا فراتر از این تقسیم است.

«بل هو مجسّم الأجسام، و مصوّر الصور، و خالق الأعراض و الجواهر.»

این فقره در واقع دلیل فقره قبل است. دلیل اینکه خدا جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، این است که خداوند خالق اینها است. در نتیجه این موجودات مخلوق اند و جوهریت و عرضیت و صورت و جسم بودن از ویژگیهای مخلوق است. از سوی دیگر، توحید و یگانگی خدا و اینکه خداوند شبیه مخلوقات نیست و در هیچ ویژگی با مخلوقات مشابهت ندارد، اقتضا دارد که همه ویژگیهای مخلوقات از جمله چهار ویژگی مذکور باید از خدا نفی شوند.

«و ربّ کلّ شیء»

«و ربّ کلّ شیء» (1)

برخی مفسران ربّ را به معنی تربیت کننده و رساننده شیء از نقص به کمال دانسته اند و حتی برخی تصریح کرده اند که ربّ از تربیت مشتق شده است. (2) برخی دیگر، ربّ را به معنی مالکی که به تربیت و اصلاح می پردازد، تفسیر کرده اند. (3) پاره ای دیگر، ربّ را

ص: 147

1- ر.ك: مجمع البیان، ج 1، ص 95؛ التبیان، ج 1، ص 32؛ تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 234؛ شرح حدیث عرض دین، ص 57.

2- ر.ك: تفسیر نمونه، ج 1، ص 30؛ المیزان، ج 1، ص 21.

3- ر.ك: الکشاف، ج 1، ص 8.

به معنای مالک دانسته اند. و در نهایت، برخی مفسران ربوبیت خدا را به معنای خلقت و ابقای چیزی همراه با اتقان و نظم دانسته اند.⁽¹⁾

اما ربّ در لغت به معنای خالق، مالک، سید و آقا و نیز مُصلح آمده است. از اطلاقات مختلف ربّ در لغت عرب می توان استنباط کرد که در هر اطلاقی ممکن است برخی از این معانی به کار رود؛ مثلاً «ربّ القدم» به معنای «سید القدم» است و «ربّ المال» به معنای «مالک المال».⁽²⁾ اما این کلمه وقتی در مورد خدا به کار می رود ظاهراً همه معانی مذکور مورد عنایت است. بر این اساس، ربوبیت خدا نسبت به موجودات جهان به این معنی خواهد بود که او جهان را خلق کرده و مالک و سید و مولای حقیقی جهان است و اصلاح تکوینی و تشریحی جهان از آن او است. این معنای ربّ، منحصر در خدا است و در مورد موجودات دیگر صادق نیست. گذشته از لغت، در احادیث و ادعیه اهل بیت علیهم السلام شواهدی بر این معنا یافت می شود که ذکر آنها بحث را به درازا خواهد کشاند.

«و مالک»

در این عبارت مالکیت هر چیز به خدا نسبت داده شده است. مالک اسم فاعل از ریشه «ملك» است. این کلمه در اصل لغت به معنای قدرت و تسلط و احاطه بر چیزی است.⁽³⁾ بنابراین مالکیت خدا بر جهان به معنای تسلط و سلطنت بر جهان است و از آنجا که تسلط و سلطنت مطلق بر اشیای عالم تنها از آن خالق جهان است، مالکیت مطلق و بی قید و شرط منحصر به خدا است و دیگر مالکیتها به اذن و اجازه خدا و مقید و مشروط به احکام الهی است.

ص: 148

1- مناهج البیان، ج 1، ص 112 - 113.

2- ر.ك: الصحاح؛ المصباح المنیر؛ معجم مقاییس اللغة؛ ترتیب کتاب العین، ماده «رب».

3- ر.ك: معجم مقاییس اللغة؛ لسان العرب؛ تاج العروس، ماده «ملك».

«و خالقه»

«خالق» از مهم ترین اوصاف خدا است و خلق و مشتقات آن در قرآن و حدیث بارها تکرار شده است. اصل خلق در لغت به معنای تقدیر و ایجاد چیزی بر اساس تقدیر و اندازه گیری است. (1) از مهم ترین ویژگی‌هایی که در احادیث برای خالقیت خدا ذکر شده، نفی ماده و مثال ازلی است. (2) بدین ترتیب خداوند، عالم را از ماده و اصل ازلی و غیر مخلوق نیافریده است و نیز خلقت بر اساس مثالها و صورتهای ثابت و ازلی، که خداوند مجبور به رعایت آنها باشد، نیست. بنابراین هم ماده عالم، حادث و بدیع است و هم صورت عالم.

«و جاعله»

«جاعل» اسم فاعل از «جعل» است. جَعَلَ در کاربرد فعلی اش گاه به صورت لازم استعمال می شود و گاه به يك مفعول متعددی می شود و گاه به دو مفعول. در صورت اول به معنای صار و طفق است؛ مثل «جعل زيدٌ يقول كذا». در صورت دوم به معنای خلق، اوجد و وضع است؛ مثل «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ». در صورت سوم به معانی صنع، صیر، ظنّ و نسب است؛ مثل «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا» یعنی صنع و صیر لكم الارض فراشاً. (3) در حدیث عبدالعظیم جاعل به معنای دوم به کار رفته است.

«و محدثه»

«محدث» اسم فاعل از «حدث» است. «حدث» در اصل، بر پیدایش چیزی که نبود،

ص: 149

1- ر.ك: المصباح المنير، ماده «خلق».

2- ر.ك: نهج البلاغه، خطبه 163 و خطبه 91؛ کافی، ج 1، ص 134 و 135.

3- ر.ك: اساس البلاغة؛ لسان العرب؛ المصباح المنير؛ معجم مقاييس اللغة؛ مفردات الفاظ القرآن، ماده «جعل».

دلالت می کند. (1) بنابراین محدث بودن خدا نسبت به موجودات عالم به این معنا است که خداوند جهان را از حالت معدوم بودن به حالت موجودیت درآورد و جهان سابقه ازل نداشته است.

«وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ، فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

عبدالعظیم پس از بیان اعتقادات مربوط به توحید و خداشناسی، به نبوت خاصه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاتمیت نبوت و شریعت ایشان اقرار می کند و نتیجه می گیرد که پس از وی تا روز قیامت، نه پیامبری و نه شریعتی، جز شریعت او، خواهد آمد.

«نبی» در لغت از «نبا» به معنی خبر مشتق شده و «نبی» به معنی مُنْبِئٍ ء و مُخْبِرٍ می باشد؛ مانند «نذیر» به معنی «مُنْذِر». بنابراین نبی به کسی گفته می شود که حامل خبر

و پیام است. برخی نیز نبی را مشتق از «نباوت» به معنی ارتفاع می دانند. بر این اساس، نبی به معنی بلند مرتبه و ارجمند و شریف خواهد بود. (2)

«رسول» به معنای فرستاده شده است. بنابراین رسول کسی است که غیر از اینکه دارای خبر و پیام است، مأمور رساندن این خبر و پیام به دیگران نیز هست. بنابراین رسول، اخص از نبی است و هر رسولی، نبی است؛ ولی هر نبی، رسول نیست. این اخص بودن در احادیث نیز ذکر شده است؛ برای مثال ابوذر نقل می کند که از پیامبر پرسید: پیامبران چند نفرند؟ حضرت فرمودند: حدود بیست و چهار هزار نفر. بار دیگر ابوذر پرسید: مرسلین از آنها چند نفرند؟ حضرت فرمود: صد و سیزده نفر. (3)

در احادیث تفاوت دیگری نیز بین نبی و رسول بیان شده است؛ مثلاً در برخی

ص: 150

1- . معجم مقاییس اللغة؛ المصباح المنیر، ماده «حدث».

2- ر.ك: لسان العرب، ماده «نبا» و «نبی».

3- . خصال، ج 2، ص 524.

احادیث آمده است که نبی کسی است که پیام را در خواب می بیند و پیام را به صورت صدایی می شنود، ولی فرشته وحی را نمی بیند؛ اما رسول غیر از اینکه خواب می بیند و صدا را می شنود، فرشته وحی را هم می بیند. (1)

در این حدیث هم رسول اخص از نبی است و از امتیاز رؤیت فرشته وحی برخوردار است. اما تفاوتی که در معنی لغوی نبی و رسول ذکر شد، در این گونه احادیث به چشم نمی خورد. در برخی آیات قرآن، مأموریت ابلاغ به دیگران هم به نبی و هم به رسول نسبت داده شده است. (2)

قرآن کریم در مورد رسالت و خاتمیت نبوت پیامبر اسلام می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (3)؛ «محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، وی رسول خدا و خاتم پیامبران است». در مجمع البیان آمده است: تنها عاصم «خاتم» را به فتح تاء قرائت کرده و بقیه قاریان آن را به کسر تاء قرائت کرده اند. (4) اما باید توجه داشت که خواه خاتم النبیین را به فتحه قرائت کنیم و خواه به کسره، هر دو به معنای آخرین پیامبر بودن است. در لسان العرب آمده است: «ختام القوم» و «خاتم القوم» و «خاتم القوم» همگی به معنای «آخر القوم» است. (5)

«و أقول أنّ الامام و الخليفة و ولیّ الأمر بعده أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام

ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ علیّ بن الحسين، ثمّ محمد بن علی، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسی ابن جعفر، ثمّ علیّ بن موسی، ثمّ محمد بن علی، ثمّ انت یا مولای! فقال علی علیه السلام: و من بعدی الحسن ابنی، فکیف للتاس بالخلف من بعده؟ قال: قلت: و کیف

ص: 151

1- . ر.ک: کافی، ج 1، ص 176.

2- ر.ک: سوره حج 22، آیه 52 و سوره بقره (2)، آیه 213.

3- . سوره احزاب 33، آیه 40.

4- . مجمع البیان، ج 8، ص 562.

5- لسان العرب، ماده ختم.

ذاك يا مولاي؟ قال: لانه لا يُرى شخصه، و لا يحلّ ذكره باسمه حتى خرج فيملاً الارض قسطاً و عدلاً كما مُلئت ظلماً و جوراً.»

عبدالعظيم پس از اقرار به نبوت پیامبر اسلام و خاتمیت او، بلافاصله به امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب و پس از وی حسن بن علی و حسین بن علی و فرزندان امام حسین تا امام هادی علیهم السلام اقرار می کند. نکته جالب توجه در عبارت بالا این است که امام هادی علیه السلام پس از شنیدن این اقرار، دو امام باقی مانده را که پس از او به امامت خواهند رسید، یعنی امام حسن عسگری و امام مهدی علیهما السلام را نام می برند. این کار تحقق یکی از حکمتهای عرض دین، یعنی تکمیل عقاید است. در واقع امام پس از تأیید امامت افراد ذکر شده در عرض دین عبدالعظیم، سلسله امامت را تکمیل می کند و بدین ترتیب نقص موجود در عقاید عبدالعظیم برطرف می شود.

در این فراز سه ویژگی «امامت»، «خلافت» و «ولی امر بودن» به امامان دوازده گانه نسبت داده شده است. «امام» در لغت به معنای پیشوا و مقتدا است. صاحب معجم مقاییس اللغة می گوید: «الامام کلّ من اقتدی به و قدّم فی الامور (1)؛ امام کسی است که به او اقتدا می شود و در امور مقدّم داشته می شود». پس امام کسی است که گروهی از مردم به او اقتدا کنند، خواه بر راه هدایت باشد، خواه بر مسیر ضلالت. آیه شریفه «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (2) به نوع اول امامت اشاره می کند و آیه شریفه «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (3) ناظر به نوع دوم امامت است.

در اینجا بحث از امام هدایتگری است که پس از پیامبر اسلام رهبری امت اسلامی را به دست می گیرد. چنین شخصی از نظر شیعه باید از سوی خداوند و رسول او منصوب و

ص: 152

1- معجم مقاییس اللغة، ماده «ام».

2- . سوره انبیاء 21، آیه 73.

3- . سوره نساء 4، آیه 33.

منصوص باشد. از این رو، در احادیث متعددی (1) که از پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نقل شده است، از جمله حدیث عرض دین عبدالعظیم، به نامهای امامان دوازده گانه تصریح شده است.

دومین ویژگی مذکور برای امامان، «خلافت» است. خلیفه در لغت به معنای جانشین است و به معنای حاکم و سلطان نیز به کار می رود. (2)

امام خلیفه پیامبر است و چون پیامبر خلیفه خداست، لذا می توان گفت امام خلیفه خدا نیز هست. امام رضا علیه السلام می فرماید: «انّ الامامة خلافة الله و خلافة الرسول (3)؛ همانا امامت، خلافت خدا و خلافت رسول است».

حکومت و سرپرستی امور مردم فقط از آن خداوند است. در قرآن آمده است: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» (4)؛ «خدا پادشاه به حق است» و «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (5)؛ «حکم فقط از آن خدا است».

دلیل سخن فوق آن است که کسی که چیزی را پدید می آورد، مالک آن می شود و مالک هر چیزی حاکم بر آن چیز خواهد بود. بنابراین چون خداوند خالق و مالک جهان و آدمیان است، همو است که حق قانونگذاری و حکومت بر انسانها را دارد. از سوی دیگر مالک و حاکم يك چیز می تواند مالکیت و حاکمیت خویش را به دیگری بدهد و او را جانشین خود در حاکمیت قرار دهد. خداوند نیز چنین کاری کرده و پیامبر را جانشین خود، در برخی امور از جمله حاکمیت و رهبری مردم، قرار داده و پس از پیامبر، امام از این منصب برخوردار خواهد بود. به این اعتبار، به امام خلیفه گفته می شود، چون جانشین خدا در سرپرستی مردم و حکومت بر آنها است.

ص: 153

1- . ر.ك: منتخب الاثر، ص 97.

2- ر.ك: النهاية؛ المصباح المنير؛ لسان العرب، ماده «خلف».

3- کافی، ج 1، ص 200.

4- سوره مؤمنون 23، آیه 116.

5- . سوره يوسف 12، آیه 67.

ویژگی سومی که در حدیث عرض دین برای امامان ذکر شده، «ولی امر بودن» است که به معنای صاحب اختیار و سرپرستی و حکومت بر مردم در ابعاد مختلف دینی و دنیوی و اخروی است. توضیح این صفت از آنچه درباره صفت قبلی (خلافت) گفته شد، روشن می شود.

در انتهای این فقره، به امام دوازدهم حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و چند ویژگی ایشان اشاره شده است: اول آنکه ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند. دوم این که ایشان از انظار مردم غایب خواهند شد و بیشتر مردم قادر به دیدن شخص ایشان نخواهند بود. ویژگی دیگر حرمت ذکر نام حضرت است. و ویژگی آخر این است که ایشان در زمانی که جهان را ظلم و جور فرا گرفته ظهور و عالم را پر از عدل و داد خواهند کرد.

در مورد عدم جواز ذکر نام حضرت روایات دیگری نیز وارد شده است و در میان فقها درباره تفسیر این احادیث اختلاف نظر وجود دارد. مسأله اصلی این است که ذکر نام حضرت عنوان مستقلی است که دارای حرمت است یا این که به جهت تقیه نباید نام حضرت برده شود در نتیجه وقتی تقیه مطرح نبود، حرمت برداشته می شود. از آنجا که این مطلب، نیازمند بحثی فقهی و ذکر احادیث و نقل آراء فقهاست و بحث را به درازا می کشد از طرح آن خودداری می کنیم.

در مورد آخرین ویژگی مذکور در حدیث باید توجه داشت که عدالت تنها موضوعی نیست که حضرت پس از ظهور به آن توجه خواهند کرد. بلکه اهداف و کارهای دیگری همچون امنیت و تعلیم مردم مطرح است. (1) اما از میان این موضوعات مسأله عدالت و مبارزه با ظلم بیش از دیگر موضوعات مورد تأکید قرار گرفته و در احادیث متعدد به آن اشاره شده است. در حدیث مورد بحث نیز تنها به این هدف تصریح شده است.

ص: 154

1- ر.ک: محمد بیابانی اسکویی، آخرین دولت.

«قال: فقلت أقررت، و أقول أنّ وليّهم وليّ الله، و عدوّهم عدوّ الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله.»

حضرت عبدالعظيم در اين فراز می گوید: اقرار کردم و می گویم که وليّ امامان عليهم السلام، وليّ خداست و دشمنشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصيت ایشان معصيت خداست.

اين عبارت ها را مرتدان تبیینی برای اين مطلب دانست که امام معصوم عليهم السلام، خليفه و جانشين خداست و هر چه می گوید از سوی خداست و به امر خدا به پیشوای مردم رسیده است. از اين رو اگر از او اطاعت شود، از خدا اطاعت شده، و نافرمانی او، نافرمانی خداست و دوستی و دشمنی با او در واقع دوستی و دشمنی با خداست. اين مطلب بيانگر اهميت امامت و ولايت در منظومه آموزه های دينی است تا جایی که دوستی و دشمنی و اطاعت و معصيت نسبت به امامان عليهم السلام هم ردیف دوستی و دشمنی و اطاعت و معصيت خدا شمرده شده است. در برخی احاديث نشناختن ائمه در ردیف جاهليت کفر و نفاق و گمراهی شمرده شده و منکر امام در حدّ يهودی و نصرانی و گمراه دانسته شده است.⁽¹⁾

«و أقول أنّ المعراج حق، و السمالة في القبر حق، و أنّ الجنة حق، و النار حق، و الصراط حق، و الميزان حق، و أنّ الساعة آتية لا ريب فيها، و أنّ الله يبعث من في القبور.»

در اینجا حضرت عبدالعظيم به اختصار و بدون توضیح به حقانيت برخی از عقايد و آموزه های دينی اعتراف می کند و معراج و سؤال قبر و بعثت و آتش [جهنم] و صراط و ميزان را حق دانسته و اقرار می کند که قيامت آمدنی است و شکی در آن نيست و خداوند اهل قبور را مبعوث خواهد کرد. همان طور که مشاهده می شود در اين فقره از يك سو به معراج و از سوی ديگر به پاره ای مسائل مربوط به معاد اشاره

ص: 155

شده است. بدین ترتیب پس از اعتراف به خدا و برخی صفات او و نبوت و امامت، معاد مورد تأیید قرار گرفته است. حال به تك تك آموزه های این فقره اشاره می کنیم.

معراج:

معراج یکی از اعتقادات اسلامی است. معراج در لغت بر وزن مفعال اسم آلت از ریشه «عرج» به معنای صعود است. (1) بنابراین معراج لغتاً به معنای وسیله و راه صعود است. و در اصطلاح مراد از معراج این است که خداوند پیامبر اکرم را از مسجد الحرام تا مسجد اقصا سیر داد و در این فاصله پیامبر به عوالم بالا صعود کرد و حقایقی را مشاهده نمود. قرآن معراج پیامبر را به این صورت نقل می کند که: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (2)؛ «پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در يك شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم - برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ او شنوا و بینا است».

در معراج پیامبر اکرم وقایع متعددی همچون رؤیت قلبی خدا، سخن گفتن با خدا، تقرب به خدا، رؤیت پیامبران و ملائکه و بهشت و جهنم و برخی اماکن زمین رخ داده است. آنچه در این معراج مهم است این است که در این سفر معنوی، هم روح و هم جسم شریف پیامبر اکرم عروج کردند و این معراج، عروجی صرفاً روحانی نبود. یکی از دلایل معراج جسمانی، این است که در احادیث تصریح شده که حضرت سوار بر حیوانی که براق نامیده شده به معراج رفتند. (3) همچنین در معراج گذشته از رؤیت قلبی، با چشم و گوش جسمانی برخی وقایع و اماکن را مشاهده فرمودند. (4)

ص: 156

1- ر.ك: النهاية، ماده «عرج».

2- .سوره اسراء 17، آیه 1.

3- . ر.ك: بحارالانوار، ج 18، ص 316 و 311.

4- ر.ك: بحارالانوار، ج 18، ص 337.

سؤال قبر:

یکی از آموزه های اسلامی سؤال قبر است که در احادیث متعدد بدان تصریح شده و درباره آن مباحث متعددی همچون «وقت سؤال قبر»، «کسانی که مورد سؤال واقع می شوند» و «مطالبی که از آنها سؤال خواهد شد» مطرح شده است. امام علی علیه السلام می فرمایند: وقتی میت در قبر قرار داده شد و تشییع کنندگان بازگشتند، سؤال از میت آغاز خواهد شد. (1)

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: سؤال قبر مخصوص مؤمنان خالص و کافران محض است. (2) از جمله سؤالات قبر، سؤال از خدا و دین و پیامبر و امام خواهد بود. (3)

معاد، قیامت و بهشت و جهنم:

اعتقاد به زنده شدن مردگان و برپایی قیامت و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و به طور کلی معاد از عقاید ضروری دین است و در آیات متعددی از قرآن و نیز احادیث اهل بیت بدان تصریح شده است و آن قدر روشن است که نیازی به ذکر آیات و احادیث و بحث و بررسی نیست. تنها لازم است در اینجا تأکید شود که منظور از معاد صرفاً معاد روحانی نیست؛ بلکه آدمی با روح و جسم در روز قیامت، زنده و حاضر خواهد شد و پس از محاسبه اعمال وارد بهشت و جهنم خواهد گردید.

میزان:

برای محاسبه هر چیز ترازویی لازم است و ترازوی اعمال در روز قیامت، همان میزان است. در برخی آیات قرآن به میزان و ترازو اشاره شده است. (4)

در احادیث، برای میزان تفاسیر متعددی همچون: انبیاء، ائمه، اسلام، عدالت

ص: 157

1- نهج البلاغه، خطبه 83.

2- ر.ك: کافی، ج 3، ص 23 و 237 و 136.

3- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 226.

4- برای مثال ر.ك: سوره انبیاء 21، آیه 47؛ سوره اعراف (7)، آیه 8؛ سوره مؤمنون (23)، آیه 102.

و نماز ذکر شده است. (1) در واقع اعمال انسانها بر اساس موازین مذکور، سنجیده می شوند و بر اساس نزدیکی یا دوری نسبت به موارد فوق درجه بندی می شوند؛ برای مثال ارزش اعمال يك فرد به اندازه ای که با ملاك عدالت انطباق بکند، دارای ارزش و ثواب خواهد بود.

صراط:

صراط یکی از مواقف روز قیامت است و مراد از آن پُلی است بر روی جهنم که باریک تر از مو و تیزتر از لبه شمشیر است و همه انسانها از این پل عبور خواهند کرد و کسانی که اهل جهنم اند، وارد جهنم خواهند شد و اهل بهشت از آن عبور خواهند کرد و وارد بهشت خواهند شد. (2)

در برخی احادیث به دو صراط، یکی صراط دنیا و دیگری صراط قیامت اشاره شده است. صراط دنیا، امام واجب الطاعة و مصداق بارز آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

البته لازمه اعتقاد به امامت، اعتقاد به نبوت و اعتقاد به خدا و دیگر عقاید و معارف اسلامی نیز هست. می توان گفت میان این دو صراط ارتباط وجود دارد؛ به این معنی که هر کس به سلامت از صراط دنیا بگذرد، به سلامت از صراط آخرت نیز خواهد گذشت. در احادیث اموری همچون تقوا، حبّ پیامبر و ائمه، زیارت قبور اهل بیت، شفاعت امامان (3) و برخی اعمال و عبادات در عبور از صراط مفید دانسته شده است.

«و أقول أنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية، الصلاة، و الزكاة، و الصوم، و الحج، و الجهاد، و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.»

عبدالعظیم پس از اعتراف به معارف نظری اسلام در انتهای عرضِ دین خود، به

ص: 158

1- . ر.ك: کافی، ج 1، ص 419؛ بحارالانوار، ج 23، ص 106؛ الدر المنثور، ج 2، ص 48؛ غرر الحکم، ح 3464؛ کافی، ج 3، ص 266.

2- . ر.ك: معانی الاخبار، ص 32؛ کنز العمال، ج 14، ص 384 - 389.

3- . ر.ك: نهج البلاغه، خطبه 83؛ المحاسن، ج 1، ص 152؛ بحارالانوار، ج 100، ص 141؛ ج 8، ص 335.

هفت فرع از فروع دین که از مهم ترین اعمال و عبادات اسلامی هستند اعتراف و اقرار می کند و می گوید: «و می گویم: همانا فرایض واجب پس از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است».

نکته قابل توجه این است که با وجود اینکه عبدالعظیم قبلاً به امامت و ولایت اقرار و اعتراف کرده است، وقتی می خواهد به نماز و زکات و دیگر اعمال واجب اشاره کند، تأکید می کند که اهمیت این واجبات پس از ولایت و رتبه ولایت برتر از رتبه نماز و روزه و زکات است. از این بیان از يك سو، تقدّم رتبه عقاید بر اعمال روشن می شود و از سوی دیگر، اهمیت ولایت معلوم می گردد.

در احادیث متعددی، که مرحوم شیخ حرّ عاملی برخی از آنها را نقل کرده است، آمده است که اسلام بر پنج چیز استوار شده است که عبارت اند از: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. و در میان این پنج عبادت، هیچ يك به اندازه ولایت اهمیت ندارد و بیش از همه به ولایت تأکید شده است. (1) کلینی نیز نقل کرده است که زراره از امام باقر علیه السلام سؤال می کند که از میان پنج عبادت کدام مهم تر است. امام در جواب ولایت را مطرح می کند و در مورد دلیل افضل بودن ولایت می فرماید: چون امام مفتاح و راهنمای بقیه احکام است (2) و بدون امام فرایض و احکام به درستی تبیین و اجرا نخواهد شد. شاید توجه به همین مطلب حضرت عبدالعظیم را واداشته که ولایت را بر دیگر واجبات مقدم بدارد. دلیل دیگر این است که فردی که بر ولایت معتقد گشته قبلاً به توحید و نبوت و معاد نیز اعتقاد یافته و در نتیجه وقتی گفته می شود پس از ولایت به فروع دین اعتراف می کنم، معنایش این است که پس از اصول دین، به فروع دین اقرار می کنم.

ص: 159

1- . ر.ك: وسائل الشیعه، ج 1، ص 7 - 19.

2- . ر.ك: کافی، ج 2، ص 18.

«فقال على بن محمد: يا أبا القاسم! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة.»(1)

این سخنان آخرین فقره حدیث عرض دین عبدالعظیم حسنی است که در آن امام هادی علیه السلام مطلب عبدالعظیم را، البته با تکمله امام، مورد تأکید قرار داده و فرموده است: «ای ابا القاسم! قسم به خدا مطالبی که گفته دین خدا است که برای بندگانش برگزیده است، پس بر آن پایدار باش! خداوند تو را بر اعتقاد ثابت در دنیا و آخرت پایدار کند!».

ملاحظه می شود که امام هادی علیه السلام از يك سو، مطلب عرضه شده را تکمیل و تأیید فرمود و از سوی دیگر، به عبدالعظیم امر کرد که بر این عقاید ثابت قدم باشد و در آخر در حق او دعا فرمود که از خطر انحراف مصون بماند. از خداوند می خواهیم که دعای اهل بیت و به خصوص حضرت ولی عصر علیهم السلام را شامل حال ما کند و ما را در دنیا و در هنگام مرگ و سؤال برزخ و حساب روز قیامت بر ولایت و معارف اهل بیت ثابت قدم فرماید.

ص: 160

(4) معارف فکری و اعتقادی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

تألیف سید ابراهیم سید علوی

ص: 161

کمال انسانی از دیدگاه وحی در پرتو ایمان و عمل صالح و شکیبایی بر حق و سفارش به آن حاصل می شود؛ هم چنان که زیانکرد بشر، در اثر فقدان آن دو تحقق می یابد: «سوگند به عصر که انسان در خسران است، جز کسانی که ایمان آورده و حق را توصیه کرده و به شکیبایی فراخوانده اند»⁽¹⁾.

اصولاً ایمان، نیت و باطن هر شخص، شکل دهنده ساختار عمل و رفتار ظاهری و معیار ار جگذاری کار کرد او است و در اثبات این معنا، عقل و نقل - به عبارت دیگر نصوص قرآنی و حدیثی با براهین علمی و فلسفی - هماهنگ اند.

قرآن مجید، کار شایسته را زاینده ایمان و اعتراف به حقیقت می داند؛ همچنان که کفر را منشأ کردار ناشایست می شناسد:

«کسانی که ایمان آورده اند و یهودیان و نصرانیان و صابئیان و هر کس که به خدا ایمان داشته و روز آخرت را باور کرده و کار شایسته کرده است، پاداششان در نزد پروردگارشان محفوظ است. خوفی بر ایشان نیست و غمگین نباشند»⁽²⁾.

«قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلاً»⁽³⁾؛ «بگو! هر کس بر اساس ساختار خود عمل می کند و پروردگار شما داناتر است که چه کسی بهره بیشتری از رستگاری دارد».

ص: 163

1- . سوره عصر 103، آیه 1 - 3.

2- سوره بقره 2، آیه 62. در همان مضمون ر.ك: سوره های مائده (5)، آیه 69؛ انعام (6)، آیه 48؛ مریم (19)، آیه 60.

3- سوره اسراء 17، آیه 84.

به نظر عبداللّه بن عباس، هر مؤمن و کافری بر اساس طبیعت و سرشت خود، عمل می کند و خدا دانایتر است که کدام يك از دو گروه، بر جاده هدایت و کدام بر طریق ضلالت است. (1)

فخر رازی می گوید: خردمندان در تفاوت و با برابری ماهیت نفوس ناطقه بشری، اختلاف دارند. آنان که به تفاوت ماهوی معتقدند، اختلاف عملکردها را در تفاوت گوهر هر فرد ناشی می دانند؛ اما کسانی که نفوس بشری را برابر می شناسند، تفاوت اعمال و رفتارها را مزاج می دانند.

فخر رازی قول نخست را می پذیرد و شواهدی بر آن می آورد و می گوید: هر انسانی برابر گوهر و ذات خود و به مقتضای طبیعتش عمل می کند. اگر جان کسی روشن، نیکو، پاکیزه و والا باشد، کارهای با فضیلت از او سر می زند و اگر جانی و تیره، و پست و خبیث باشد، اعمال زشت از او صادر می شود. (2)

علامه طباطبایی در این زمینه بحثی طولانی دارد و از جنبه های لغوی، کلامی، فلسفی، علمی و روایی به این مسئله پرداخته است.

خلاصه مطالب وی این است که:

شاکله به معنای سنجیه و طبیعت است که هر انسانی به اقتضای آن عمل می کند. این کلمه به معنای طریقه و مذهب هم آمده است. کار هر کس، بر شاکله او است؛ به این معنا که کارکرد او با طبیعت و سرشت او متناسب است و اگر عمل را کالبدی فرض کنیم، شاکله، روح ساری در آن است. از دیدگاه علمی و تجربی هم ثابت شده است که میان خصال و احوال نفسانی و عملکرد انسانی ارتباط وجود دارد؛ مثلاً کار انسان شجاع با عمل فرد ترسو در رویارویی با يك صحنه هولناك برابر نیست و عمل

ص: 164

1- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج 3، ص 436، افست تهران.

2- محمد بن عمر رازی، مفاتیح الغیب تفسیر کبیر، ج 21، ص 36. مصر.

شخص سخاوتمند با رفتار بخیل و تنگ چشم در مورد انفاق، یکسان نمی باشد. و نیز، میان بنیه وجودی هر کس و صفات نفسانی و رفتار و عملکرد او، ارتباط ویژه ای است: برخی مزاجها زود به خشم می آیند و برخی به طعام و یا عمل جنسی رغبت بیشتری نشان می دهند و امثال آن.

لیکن باید دانست که صدور افعال از هر انسان و با هر خصلت و مزاج که باشند، جبری نیست و انگیزش مزاج متناسب با عمل، از حد يك عامل و مقتضی فراتر نمی رود و اختیار انسان را سلب نمی کند و او را مجبور نمی سازد؛ هر چند تصور این مطلب در مواردی دشوار می نماید.

آیه های قرآن مجید در این زمینه هماهنگ اند و آنان که مانند فخر رازی در تفسیر آیه مورد بحث، سعادت و شقاوت را برای افراد بشر ذاتی دانسته اند، راه خطا پیموده اند؛ زیرا مطرح بودن اتمام حجت و نقش تعلیم و تربیت و تأثیر انذار و تبشیر و امثال آن ها، در زندگی هر فرد دلیل نفی چنان جبر و ضرورتی می باشد و هر کس وجدانا خود را میانه دوراه مخیر می بیند (و با حسن اختیار و یا با سوء اختیار پیش می رود).

نتیجه آن که انسان شاکله های مختلف دارد:

يك) شاکله آفرینشی که بنیه و مزاج هر انسانی است و آن از تأثیر و تأثر عوامل متضاد برونی شکل می گیرد.

دو) شاکله اخلاقی که عملکردها، متناسب با آن رخ می دهند. صدر و ذیل آیه مزبور، مؤید همین معنا است. حکیمان نیز گفته اند که میان فعل و کننده آن، سنخیت باید باشد و هر معلولی از علت خود حکایت می کند و مرتبه ای از هستی را نشان می دهد.

استاد در بحث روایی، به مطلب کمال بخشیده، می نویسد: امام صادق علیه السلام فرمود:

«نیت، با فضیلت تر از عمل است. بدانید! نیت همان عمل است و آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند: «قل کل يعمل علی شاکلته» (1).

بدون شك، هر کاری از لحاظ فیزیکی و ساختار ظاهری، با حرکات و سکناتی همراه است و کارها ممکن است حیانا مشابه هم باشند؛ لیکن سرانجام، ارزش هرکاری با نیت و باطن هرکس مشخص می شود و از همین رو، فرق بین کار کافر، منافق و مؤمن، بسیار است؛ هر چند از نظر ظاهر نمود یکسانی داشته باشند. منشأ تفاوت همان نیت و ایمان است.

ره راست باید نه بالای راست *** که کافر هم از روی صورت چو ماست.

نقش عقیده صحیح و ایمان به حق و حقیقت در به جای آوردن کارهای شایسته به اندازه ای مهم است که آن را می توان فلسفه بعثت انبیاء دانست. در شریعت اسلام در این زمینه نصوص درخشانی وجود دارد.

نکته دیگر که در این مقدمه تذکر آن لازم است، آن است که در مکتب اسلام رهبری جامعه در هر دو بعد مادی و معنوی مطرح است؛ یعنی عقاید و اعمال هر دو تحت نظارت و کنترل اند و از افراط و تفریط و زیاده روی و تقصیر، جلوگیری می شود و حتی برای اعمال چنین مراقبتی قوانین و مقررات پیش گیرنده وجود دارد. (2)

امیر مؤمنان علی علیه السلام ضمن کنترل عملکرد مردمان، بویژه مسئولان حکومتی، آنان را از انحراف عقیدتی نیز باز می داشت: به علاء بن زیاد حارثی در امر افراط در دنیاخواری، هشدار می داد؛ برادر او عاصم را نیز که در امر زهد و ترک دنیا دچار توهم شده بود، راهنمایی شایانی می فرمود.

ص: 166

1- . محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج 13، ص 202 - 208، چاپ اول؛ و.ر.ك: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 2، ص 38، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

2- . ر.ك: نهج البلاغه، خطبه 200، بنیاد نهج البلاغه؛ سید ابراهیم سید علوی، مجله مسجد، ص 60، «رفتار علی علیه السلام با مردم و کارگزاران حکومت».

از نظر فقاهت، نگهداری و خواندن کتب ضلال برای توده های مردم که از لغزش مصون نیستند، حرام و ممنوع است و در عین حال، برای دانشمندان و محققان که از تأثیرات منفی آنها ایمن اند نه تنها حرام نیست، بلکه احیاناً برای آگاهی و شبهه زدایی، واجب می شود. فارق میان این دو، ضعف بنیان فکری و عقیدتی در صورت نخست و مرصوص بودن پایه های اندیشه و اعتقاد در صورت دوم است؛ چه، عالمان ربّانی، مرزداران اندیشه و عمل و عقیده اند.

امامان معصوم غالباً آن جا که مقتضی بوده، دلایلی متقن یا مستند به وحی و یا عقل سلیم و حجّت قاطع اقامه می فرمودند؛ مثلاً در زمینه افعال عباد و نفی جبر و اثبات اختیار، که يك بحث کلامی است، حدیث ذیل شاهد گویایی بر مدعای ما است.

روزی ابو حنیفه از امام موسی کاظم علیه السلام، پرسید: ای پسر! گناه از کیست؟

امام علیه السلام فرمود: از سه حال خارج نیست:

(1) یا از خداوند عزّوجلّ است، که نیست؛ زیرا شایسته نباشد، بزرگواری بنده اش را به سبب کاری که نکرده است عذاب کند؛

(2) و یا از خدای عزّوجلّ و بنده او است. چنین هم نیست؛ چرا که سزاوار نباشد شریک نیرومند به شریک ضعیف ستم کند؛

(3) و یا از بنده است و همین صورت درست است.

پس اگر او را عذاب کند به سبب گناه وی خواهد بود و اگر ببخشد از روی وجود و کرم می باشد. (1)

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه 17 سوره بقره که ایهام جبر دارد، فرمود: آن گونه که بندگان خدا به چیزی وصف می شوند، خداوند وصف نمی شود و معنای آیه آن است

ص: 167

1- . محمد بن علی صدوق، التوحید، ص 96، حدیث عبدالعظیم حسنی علیه السلام از امام رضا علیه السلام، مکتبة الصدوق، تهران.

که پس از اصرار کافران و بازنگشتن از کفر و ضلالت، آن‌ها را یاری نمی‌کند و لطف خویش از ایشان دریغ می‌ورزد و راه انحراف برایشان باز می‌گذارد. و در ادامه حدیث فرمود: خدا بندگان را به کاری که توانایی آن را ندارند، مجبور نمی‌سازد؛ چرا که او ستمگر نیست. (1)

عمر بن عبید به حضور امام صادق علیه السلام رسید و چنین خواند:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَاءَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ؛ (2)... کسانی که از گناهان بزرگ و فواحش اجتناب می‌ورزند». و سکوت کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا ساکت شدی؟ گفت:

می‌خواهم گناهان کبیره را از کتاب خدا عزوجل بشنوم. آن‌گاه امام علیه السلام با استناد به آیه‌های قرآنی کریم، در حدود بیست مورد بیان فرمود.

عمر و پس از شنیدن کلام امام علیه السلام از نزد او بیرون آمده، بلند می‌گریست و می‌گفت: کسانی که با نظرهای از پیش ساخته خود با فضل و دانش شما مخالفت می‌کنند، هلاک شده‌اند. (3)

علی علیه السلام فرمود: من چهار نکته گفتم و خداوند در تصدیق آنها آیه نازل فرمود. من گفتم: «المرء مخبوء تحت لسانه؛ انسان در زیر زبانش پنهان است»، خدا فرمود: «و لتعرفنهم فی لحن القول؛ (4) از طرز سخن گفتنشان می‌شناسیشان». من گفتم: «من جهل شیئا عاده؛ هر کس چیزی را ندانست با آن دشمنی کرد»، خدا فرمود: «بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله (5)؛ بلکه آنچه را که احاطه علمی نداشتند و هنوز تأویل

ص: 168

-
- 1- . محمد بن علی صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 123، دارالعلم، قم.
 - 2- . سوره شوری 42، آیه 37.
 - 3- . الکافی، ج 1، ص 285. حدیث عبدالعظیم حسنی علیه السلام.
 - 4- سوره محمد 47، آیه 30.
 - 5- . یونس 10، آیه 39.

آن نیامده، تکذیب کردند». من گفتم: «قیمة کل امرء ما یحسن؛ ارزش هر کس چیزی است که نیک داند». و خدا فرمود: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم؛ (1) همانا خدا او را بر شما برگزید و در دانش و اندام او گسترد». من گفتم: «القتلُ یقلُّ القتل؛ قتل، قتل را کم می کند». خدا فرمود: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الألباب؛ (2) و برای شما در اجرای قصاص، زندگانی است ای خردمندان!». (3)

گستره موضوعات

در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام موضوعات گونه گونی یافت می شود؛ موضوعاتی چون: توحید، نبوت، امامت، مکانت اهل بیت، افضلیت علی بن ابیطالب علیه السلام.

معاد، برزخ و دیگر مسائل کلامی، احکام فقهی، قضا و قدر، اخلاقی، اجتماعی، تربیتی، آداب، سیره، تفسیر و تأویل برخی آیات. ما در اینجا به نمونه هایی اشاره می کنیم.

توحید و خدانشناسی

عبدالعظیم علیه السلام، که اعتقادات خود را بر امام هادی (ع) عرضه کرده و آن امام همام روی آن ها صحّه گذارده است، در زمینه توحید الهی چنین اظهار کرده است: خداوند تبارک و تعالی یگانه و بی مانند است و از دو حدّ ابطال و تشبیه بیرون است؛ یعنی نه فاقد صفات کمال و جهات اثباتی وجود است که به تعطیل و ابطال منتهی شود و نه دارنده ویژگیهای مخلوقات است که مانند یکی از آنها به حساب آید.

ص: 169

1- سوره بقره 2، آیه 247.

2- سوره بقره 2، آیه 179.

3-3. مسند عبد العظیم حسنی علیه السلام، به استناد سوره های محمد 47، آیه 30؛ یونس (10)، آیه 39؛ بقره (2)، آیات 247 و 179.

خدا، جسم و صورت و عرض و جوهر نیست؛ بلکه او است که اجسام را جسم آفریده و صورتها را صورتگری فرموده است. خالق اعراض و جواهر و پروردگار و مالک همه چیز او است. (1)

امام رضا علیه السلام در نفی رؤیت خداوند و در تفسیر آیه: «وجوه یومئذٍ ناضرة الی ربّها ناظرة» (2)؛ «صورت‌هایی در آن روز شاداب اند و به پروردگارشان نگران»، فرمودند: یعنی از پاداش پروردگارشان نگران اند (3) و نه از خود خدا؛ آن گونه که عامّه پندارند.

عامّه، که در این زمینه‌ها دچار جمود فکری و قشری‌گری هستند، علاوه بر حمل آیه‌هایی که ظاهرشان نمی‌تواند مراد باشد و محذور جسمانیت و جهت داشتن را پیش می‌آورد، در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله گرفتار تحریف شده‌اند. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تحریف شناسی، روشنگری‌ها دارد و از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: چه می‌فرمایید درباره حدیثی که عامه نقل می‌کنند «خدای تبارک و تعالی در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید...؟!؟ امام رضا علیه السلام فرمود: نفرین خدا بر کسانی که سخن او را جابه‌جا و تحریف می‌کنند! به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله چنان نفرمود؛ بلکه فرمود: خداوند تبارک و تعالی در ثلث اخیر هر شب و در شبهای جمعه، از اول شب فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرود می‌فرستد و به او فرمان می‌دهد که ندا کند: آیا سؤال‌کننده‌ای هست که به او عطا کنم؟ توبه‌کننده‌ای هست که او را بیامرزم؟ استغفارکننده‌ای هست که او را ببخشم؟

ای جوینده ضمیر پیش‌بیا و ای طالب شرّ، کوتاه بیا! (4)

ص: 170

1-1. محمد بن علی صدوق، الامالی، ص 278، اعلمی، بیروت. شاید سخن متکلمان اسلامی که گویند: نه مرکب بود و جسم، نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی توغنی دان خالق، از همین حدیث اتخاذ شده است.

2-2. سوره قیامت 75، آیه 23.

3-3. التوحید، ص 116.

4-4. التوحید، ص 176.

ملاحظه می شود که حدیث مزبور را به گونه نخست که عبدالعظیم علیه السلام اشاره کرد، عامه نقل می کنند و بر مفهوم ظاهری آن اصرار دارند و توجه ندارند که چنان چیز مستلزم جسمانیت و محدودیت ذات باری تعالی است؛ اما امام حدیث را بدون تحریف آورده و از ظاهر آیه با افزودن مضافی، صرف نظر فرموده است.

امامت

درباره امامت و مکانت اهل بیت و افضلیت علی بن ابیطالب علیه السلام از حضرت عبدالعظیم علیه السلام احادیث شیوایی نقل شده است.

روزی هارون عباسی به جعفر بن یحیی بر مکی گفت: دوست دارم مجلسی بیارایی و تمام متکلمان را در آن گرد آوری و من از پشت پرده، به طوری که دیده نشوم، سخنان آنان بشنوم و بینم آنان بر عقاید خود چگونه دلیل می آورند؟

جعفر بر مکی متکلمان را احضار کرد و هارون در پشت پرده قرار گرفت. مجلس پر از حاضران شد و منتظر قدم هاشم بن حکم بودند. او با پیراهنی که تا زانوهای او پوشانده و با شلواری که تا نصف ساق پا را گرفته بود وارد شد و به همه یکسان سلام گفت و سلام خاص به جعفر نگفت و نشست.

یکی از حاضران (که شاید از متکلمان معروف عصر عباسی هم بوده) از هاشم پرسید: شما چرا علی علیه السلام را از ابی بکر با فضیلت تر می دانید؛ در حالی که خدا فرمود: «ثانی اثین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن انّ الله معنا»⁽¹⁾؛ «دومی دو تن، آن گاه که آنان در غار بودند، به صاحبش فرمود: غمگین مباش که خدا با ما است»؟

هاشم گفت: درباره حزن و اندوه ابوبکر بگو. آیا در آن زمان چنان اندوهی به رضای الهی بوده است یا نه؟ (آن مرد سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت.) هاشم ادامه داد: اگر پنداری که غم و اندوه او مورد رضایت خدا بوده است، پس چرا پیامبر او را از آن، منع فرمود؟

ص: 171

آیا پیامبر، ابوبکر را از طاعت و رضای خدا باز داشته است؟ و اگر در آن حزن و اندوه او رضا و خشنودی خدا نبوده، پس بودن او در غار با آن وضع چه افتخار و فضیلتی تواند بود؟ وانگهی خدا در جایی فرمود: «فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین»⁽¹⁾؛ «خدا آرامش بر رسول خویش و بر مؤمنان فرود آورد». اما در غار، آرامش فقط بر پیامبر نازل شده بود و بس چرا؟ (و مراد از مؤمنین در سوره فتح، امیرالمؤمنین علیه السلام است) این يك دليل بر فضیلت⁽²⁾.

دوم، شما و ما و همه مردم می گوئیم که بهشت مشتاق چهار تن است: علی بن ابی طالب علیه السلام، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر و ابوذر غفاری. می بینم صاحب ما علی علیه السلام در این فضیلت جزء چهار تن است؛ اما نام صاحب شما ابوبکر، در ردیف آن چهار نفر نیامده است و به همین سبب ما علی علیه السلام را افضل از صاحب شما می دانیم.

سوم، شما و ما و همه روایت می کنیم که چهار تن، از اسلام دفاع جانانه کردند: علی بن ابی طالب علیه السلام، زبیر بن عوام، ابو دجانة انصاری و سلمان فارسی.

می بینم، باز اسم صاحب ما با این چند تن آمده است، اما نام صاحب شما نه.

در اینجا هم فضیلت با صاحب ما است نه صاحب شما. و به همین جهت صاحب ما علی علیه السلام بر صاحب شما ابی بکر فضیلت دارد.

چهارم، شما و ما و همه مردم حدیث می کنیم که قاریان چهار تن اند: علی بن ابی طالب علیه السلام، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و زید بن ثابت. می بینم اسم صاحب ما در این گروه آمده، اما اسم صاحب شما نیامده است. در اینجا هم فضیلت از آن صاحب ما است، نه صاحب شما.

پنجم، شما و ما و همه نقل می کنیم که پاکان آسمانی چهار تن اند: علی بن

ص: 172

1- سوره فتح 48، آیه 26.

2- ر.ك: محمد بن محمد بن نعمان مفید، شرح المقام، سری مصنفات 8، کنگره هزاره، سید علوی سید ابراهیم، کلام اسلامی، «بیعت رضوان از نظر کلامی» ص 29، قم.

ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام . می بینم که صاحب ما، نه صاحب شما، جزء آنان است. در اینجا هم فضیلت با صاحب ما می باشد.

ششم، ما و شما و همه روایت می کنیم که نیکان چهار نفراند: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. در اینجا هم فضیلت از آن صاحب ما است.

هفتم، شما و ما و همه روایت می کنیم که شهیدان چهارتن اند: علی بن ابی طالب علیه السلام، جعفر، حمزه پسر عبدالمطلب و عبیده بن حارث پسر عبدالمطلب. می بینم که صاحب ما در این فضیلت هم با آن سه تن شریک است، اما صاحب شما نه. پس اینجا هم فضیلت از آن علی علیه السلام است.

در این موقع، هارون به نشانه ختم جلسه، پرده را تکان داد و جعفر را آگاه نمود و او مردم را مرخص کرد و همه آنان ترسان بیرون رفتند. هارون وارد مجلس شد و گفت آن شخص که بود...؟ به خدا سوگند خواستم او را بکشم و با آتش بسوزانمش. (1)

در این حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام چندین دلیل فضیلت برای امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است و آن قدر منطق هشام قوی و دلایل دندان شکن بوده که هارون، که شاید می خواسته شیعه ها را محکوم سازد؛ نتیجه معکوس گرفته و با شدت خشم سخنان دور از ادب بر زبان آورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: خدا قرآن را عرصه اسلام، حکمت را نور و کار نیک را دژ آن قرار داد و من، اهل بیت و شیعیان ما را یاوران آیین اسلام ساخت. پس اهل بیت من و شیعیان آنان و یاورانشان را دوست بدارید؛ زیرا در شب معراج وقتی به آسمان دنیا رسیدم، جبرئیل مرا به آسمانیان معرفی کرد و خدا محبت من و اهل بیت من و شیعیان آنان را در دلهای فرشتگان به ودیعت نهاد و آن تا روز قیامت، امانتی است نزد ایشان و بعد که جبرئیل مرا دوباره به زمین فرود می آورد، مرا به اهل زمین شناساند و خدای عزوجل، مهر و محبت من و اهل بیت و شیعیان ایشان را در دلهای

ص: 173

مؤمنان امت من امانت گذاشت. آنان نیز تا روز قیامت این امانت را نگاه می دارند و اگر کسی از امت من تمام عمرش را عبادت خدا کند اما به هنگام مرگ، دشمن اهل بیت من باشد، خدا برای او فرج و گشایشی پیش نمی آورد و سینه اش گشاده نشود، مگر از نفاق. (1)

محور حدیث فوق، که به بیان مکان و الای اهل بیت پیامبر علیهم السلام و پیروان صدیق آنان پرداخته، مهر و محبت ایشان است، اما نه ادعای محبت؛ بلکه محبتی که توأم با نور حکمت، استقرار در دژ محکم عمل و ولایت و قرار گرفتن در کنار یاران راستین اسلام باشد.

دین

دین جز باور قلبی و عمل برابر آن نیست و دین اسلام عبارت است از اعتقاد به هستی و یگانگی خدا، نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت او صیای گرامی او و برخی باورهای دیگر؛ آن گونه که عبدالعظیم حسنی علیه السلام . به امام دهم علیه السلام عرضه کرده و آن امام آن را تأیید فرموده است.

علاوه بر آن، این امامزاده بزرگوار معیارهایی را در اخذ دین و مسایل عقیدتی از امامان معصوم علیهم السلام روایت کرده است که همگی روشنگرند.

اولاً: انسان در قبال گوش، چشم و دل مسئول است که چه چیز بشنود و ببیند و به چه چیز معتقد شود؟ زیرا رشد سالم این اعضا، با تغذیه مناسب و سالم میسر است.

امام ششم در تفسیر آیه «ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئك کان عند مسئولاً» (2)؛ «همانا گوش و چشم و دل، همه اینان مورد سؤال و بازخواست اند»،

ص: 174

1- . الکافی، ج 2، ص 42. در یگانگی ایمان و عمل که اولی بدون دومی ثابت نمی شود ر.ک: همان، ص 38 و 39.

2- . سوره اسراء 17، آیه 36.

فرمود: سؤال می شود که گوش چه شنیده و چشم چه دیده و دل به چه معتقد شده است. (1)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «فلینظر الانسان الى طعامه» (2)؛ «انسان باید بنگرد به طعام خویش»، فرمود: طعام یعنی علم که آن را از چه کسی اخذ کرده و یاد گرفته است. (3)

ثانیا: معارف اصیل دینی هرگز با عقل و خرد خدادادی در تضاد نیست و البته آن را باید با تفکر و اندیشه سالم دریافت و گر نه خطر لغزش جدی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به واسطه مردمانی در این دین وارد شود، آن مردمان او را همان گونه که در دین وارد کرده اند، از دین بیرون می برند و هر که در پرتو کتاب و سنت وارد دین شود، کوهها از جا کنده شوند، اما او ثابت و استوار ماند. (4)

ثالثا: معارف دینی را از پیشوای صادق و از عالم ربّانی باید آموخت و عبدالعظیم حسنی علیه السلام که مرد میدان عمل بوده، در بعد نظری هم روایتهای نابی دارد؛ از جمله احادیث ذیل است:

«من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله البتة الى العناء و من ادعى سمعا من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك و ذلك الباب، المأمون على سرّ الله المكنون» (5)

هر کس چیزی را بدون شنیدن از صادقی، دین پندارد قطعا خدا او را به رنج اندازد و هر که

ادعای شنیدن از بابی کند جز بابی که خدا آن را گشود است، او مشرك است و آن بابی که امین رازهای مکنون خدا است، همان باب گشوده الهی (امامان) می باشد.

ص: 175

1- . الكافي، ج 2، ص 37.

2- . سورة عبس 80، آیه 24.

3- . سيد هاشم بحرانی، البرهان، ج 4، ص 429، بیروت.

4- . محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة، ص 22، مكتبة الصدوق، تهران.

5- الكافي، ج 1، ص 377.

ابو بصیر درباره این سخن خداوند که «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»⁽¹⁾؛ کسانی که سخن را گوش دهند و از بهترین آن پیروی کنند»، از امام صادق علیه السلام پرسید. امام فرمود: آنان تسلیم کنندگان به آل محمدند. وقتی حدیثی را شنیدند نه در آن می افزایند و نه چیزی از آن می کاهند؛ بلکه آن طور که آن را شنیده اند ارائه می دهند.⁽²⁾

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «کذبوا بایاتنا کلها»⁽³⁾؛ همه آیه های ما را تکذیب کردند»، فرمود: تکذیب امامان، انکار همه آیات الهی است.⁽⁴⁾

اخلاقی - تربیتی

پاره ای دیگر از روایات حضرت عبدالعظیم، درباره اخلاق و اجتماع و تربیت اسلامی است. به برخی از این احادیث اشاره می شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»⁽⁵⁾؛ ما جماعت پیامبران مأمور هستیم که به اندازه خردهای مردم با آنان سخن گوئیم» این حدیث از جنبه جامعه شناسی، و به خصوص برای مبلغان اسلام، بسیار آموزنده است؛ چه آنان باید مخاطبان خود را بشناسند و مطالبی را طرح نکنند که مردم توانایی ادراک آنها را ندارند و چه بسا نتیجه عکس عاید شود. در همین مضمون فرمود: «امرنی ربی بمدارة الناس کما امرنی باقامة الفرایض»⁽⁶⁾؛ پروردگار من، مرا امر فرموده که با مردم بسازم و مدارا کنم؛ همان گونه که دستور داده است فرایض به پا دارم».

ص: 176

- 1- . سوره زمر 39، آیه 19.
- 2- . الکافی، ج 1، ص 392.
- 3- . سوره قمر 54، آیه 42.
- 4- . الکافی، ج 1، ص 207.
- 5- . مسند عبد العظیم حسنی، ص 80.
- 6- مسند عبد العظیم حسنی، ص 23.

این حدیث هم با بیان بسیار ساده و روان، حقوق مردم را همدوش حقوق الهی، مطرح می‌سازد و سازگاری و همزیستی اجتماعی را لازم می‌شمارد. حدیث دیگری در این زمینه، از امام رضا علیه السلام است که فرمود: «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عز و جل (1)؛ هر کس شکر انعام و احسان بنده ای را به جا نیاورد، خداوند عز و جل را سپاس نگفته است».

بدون تردید، این گونه رفتار اجتماعی، موجب گسترش خیر و نکویی در میان مردم خواهد شد و لطف و صفا را افزون خواهد کرد؛ در غیر این صورت، روابط میان انسانها سرد و انگیزه های خدمت و کارسازی اندک خواهد گردید.

امام رضا علیه السلام در يك حدیث نسبتاً طولانی و به عنوان سفارشی اکید، عالی ترین درس اخلاق اجتماعی را در زمینه تحکیم روابط مهر و محبت شیعیان، بیان داشته و خطاب به عبدالعظیم حسنی علیه السلام فرموده: «سلام مرا به دوستان ما برسان و به ایشان بگو شیطان را به خود راه ندهند و به آنان فرمان بده راستگو و امانت دار باشند، شیوه سکوت در پیش گیرند، از کشمکش و جدال بی حاصل بپرهیزند، برای تقرّب به من به دیدار هم روند و (همانند وحوش) یکدیگر را ندرند؛ چون من سوگند خورده ام کسی را که چنان باشد و دوستی از دوستان ما را به خشم آورد، نفرین کنم و از خدا خواسته ام او را در دنیا به شدت معذب سازد و در آخرت هم از زیانکاران خواهد بود. به اطلاع مردم برسان که خدا نیکوکاران اولیای ما را آمرزیده و از گناهکارانشان در گذشته است، مگر کسی که دچار شرك شده و یا یکی از اولیای ما بیازارد و یا به وی سوء قصد داشته باشد. خدا چنان فردی را نمی بخشد، مگر در صورت توبه...» (2).

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به عنوان درس تربیت و خودسازی فرمود:

ص: 177

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 24.

2- . الاختصاص، ص 247.

«امیر مؤمنان علی علیه السلام در راهی می رفت. مردی را دید که سخنان بیهوده می گوید. امام علیه السلام به او فرمود: تو به وسیله دو فرشته کاتب و حافظ خود، نامه ای به پروردگارت می نویسی. بکوش چیز مهم و ارزشمندی برای او بنویسی و حرفهای واهی و پوچ را رها کن.» (1)

امام علیه السلام در کلام بسیار ارزنده دیگر، رفتار تند برخی مردم را با شیعیان و دوستان راستین آنان، تبیین و یک نکته روانشناختی را گوشزد فرموده اند. این حدیث، به ویژه در زمان ما برای کسانی که به سبب جانبداری از حقیقت و عدم همسویی با دنیاطلبان مورد بی مهری، طعن و تعرض قرار می گیرند، مایه تسلی و از لحاظ تربیتی سازنده است.

امام صادق علیه السلام از یعقوب بن شیبه پرسید: چه کسانی با شما سر سخت ترند و برخورد تندی دارند؟ یعقوب گفت: همه مردم. امام علیه السلام دوباره پرسید و یعقوب همان پاسخ را تکرار کرد. امام صادق علیه السلام پرسید: می دانی سبب چیست؟ پاسخ داد: نمی دانم. امام صادق علیه السلام فرمود: علت آن است که شیطان آنان را به سوی خود فرا خوانده و به ایشان فرمان داده است و آنها هم اطاعت وی کرده اند و شما را نیز فرا خوانده، لیکن شما پاسخش نداده و فرمان وی نبرده اید. به همین سبب، شیطان، آن مردم را بر شما شورانده است. (2)

درباره آمد و شد و دیدار دوستان به نکته با ارزشی توجه داده شده است. عبدالعظیم حسنی علیه السلام گفت: شنیدم ابوجعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام می فرمود: «ملاقات الاخوان نشرة و تلقیح للعقل و ان کان نذراً قليلاً» (3) دیدار برادران نوعی مصونیت و موجب زایش عقل و خرد است؛ هر چند بسیار اندک».

ص: 178

1- . صدوق، الامالی، ص 37.

2- . محمد بن علی صدوق، علل الشرایع، ج 2، ص 598، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

3- . محمد بن محمد بن نعمان مفید، الامالی، ص 329، مصنفات، کنگره هزاره، قم.

در مقابل این حدیث در حدیث دیگری آمده است که انزوا و عدم ارتباط با دوستان، موجب اختلال عقل می شود. (1)

درباره قناعت، که فضیلتی اخلاقی به شما می رود و در عزت اجتماعی نقش اساسی دارد، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام قصه لطیفی نقل کرده است.

روزی سلمان فارسی، ابوذر را در خانه خود مهمان کرد و دو پاره نان در سفره نهاد. ابوذر آن نانها را برداشت و این ور و آن ور می کرد.

سلمان، که از این کار ابوذر ناراحت شده بود، گفت: هان! چرا نانها را ورنه می کنی و بر می گردانی؟ می ترسی تازه نباشند؟ تو خیلی جرأت داری که به این نانها چنین نظر داری (و ناچیز می شماری)! به خدا سوگند! در فراهم گشتن همین نان، آبی که زیر عرش خدا است فرشتگانی که آن را در باد انداخته و باد آن را به ابرها رسانده و ابرها آن را به صورت باران آن را بر زمین فرو ریخته است و همه رعد و برق و فرشتگان در رساندن باران به جاهای مناسب و نیز خاک و چوب و آهن و چهار پایان و هیزم و نمک و بسیاری دیگر که ما از شمارش آنها عاجز هستیم؛ با این همه تو چگونه می توانی شکر و سپاس چنین امری را به جا آوری؟!

ابوذر می گوید: توبه کردم و از خدا طلب مغفرت می کنم و از شما هم پوزش می خواهم. (2)

در حدیث دیگر چنین آمده است: روزی ابوذر مهمان سلمان شد. او از خورجین تگه نانی در آورد و با آب قمقمه اش نرم کرد و در سفره نهاد.

ابوذر: به به! چه نان پاکیزه ای! ای کاش نمک هم می داشتیم!

سلمان برخاست و بیرون رفت و چون پولی نداشت، قمقمه اش را نزد کسی گرو

ص: 179

1- . ر.ك: همان، پاصفحه.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 52.

نهاد و مقداری نمک خرید و آورد. ابوذر نمک بر روی نان می پاشید و می خورد و می گفت: سپاس خدا را که به ما چنین قناعتی روزی فرمود!

سلمان: اگر قناعتی وجود داشت، اکنون قمقمه آب من در گرو نبود. (1)

بند و اندرز

در میان احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از امامان معصوم نصایحی جانبخش وجود دارد.

امام جواد از پدرش امام رضا علیه السلام نقل کرد: روزی موسی بن جعفر علیهما السلام بر هارون عباسی وارد شد و او از کسی به شدت خشمگین بود. امام علیه السلام به هارون فرمود: تو که برای خدا به خشم آمده ای، بیش از خدا نباید غضب کنی و به خشم آیی! (2)

این حدیث ما را به یاد رفتارهای تند کسانی می اندازد که در اجرای حدود الهی، کاتولیک تر از پاپ یا مهربان تر از مادر می شوند؛ در حالی که انسان به هیچ وجه نباید از اعتدال خارج شود؛ چنان که امام موسی بن جعفر علیهما السلام به هارون یاد داد.

امام باقر علیه السلام فرمود: روز خود را با چنین و چنان سپری مکن؛ زیرا همراه تو فرشته ای هست که کارهای تو را می شمارد. (3)

امام سجاد علیه السلام در حدیثی فرمود: تو نمی توانی با هر کس همنشین باشی؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و اذا رأیت یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکر مع القوم الظالمین» (4)؛ «و هر گاه آنان را دیدی در آیات ما فرو رفته و در آن باره سخن می گویند،

ص: 180

1- همان، ص 53.

2- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 128.

3- . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 73، ص 356، بیروت.

4- . سوره انعام، 6، آیه 68.

از ایشان روی بگردان تا در سخنی جز آن وارد شوند و اگر شیطان تو را دچار فراموشی کرد، پس از آنکه یادت آمد با ستمگران نباید بنشینی!». ¹

تو نمی توانی هر چه خواستی بر زبان آوری؛ زیرا خدای تعالی فرمود: «و لا تقف ما لیس لك به علم» ⁽¹⁾؛ «به دنبال چیزی مباش که برای تو در آن زمینه علم و آگاهی نیست». و رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمت کند بنده ای را که سخنی گفت، پس سود برد و یا سکوت کرد و سالم ماند.

(امام سجاده علیه السلام در ادامه می افزاید:) و تو نمی توانی هر چه خواستی، بشنوی که خدای تعالی فرماید: «انّ السمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئك کان عنه مسئولاً» ⁽²⁾؛ «همانا گوش، چشم و دل همگی مورد بازخواست اند». ⁽³⁾

مأمون عباسی نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت و از او نصیحت تقاضا کرد. امام رضا علیه السلام با چند بیت شعر او را چنین پند داد: تو در دنیایی زندگانی می کنی مدّت دار و پایان پذیر، عمل کارکنان در آن پذیرفته است. مگر نمی بینی که مرگ از هر سو آن را احاطه کرده است و آرزوها یکی پس از دیگری بر باد می روند و صاحبانشان به آنها دست نمی یابند. تو با شتاب تمام هر گناهی را که دلت بخواهد می کنی، اما توبه را به فردا می اندازی و مرگ یکباره فرا می رسد. آیا عاقل و خردمندی چنین می کند؟! ⁽⁴⁾

داستان شریح قاضی را هم حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت کرده است.

شریح خانه ای به هشتاد دینار خرید و برای آن سند و گواهی گرفت. خبر به گوش امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید. قنبر را به سراغ وی فرستاد و او آمد.

ص: 181

1- . سوره اسراء 17، آیه 36.

2- . سوره اسراء 17، آیه 36.

3- . علل الشرایع، ج 2، ص 605. ر.ک: مسائل علی بن جعفر، ص 343، آل البيت، قم، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام .

4- الاختصاص، ص 98.

علی علیه السلام: شنیدم خانه ای خریده و برای آن سندی نوشته و گواهانی گرفته ای و در بهای آن مالی (طلا) وزن کرده ای.

شریح: چنین است یا امیرالمؤمنین!

علی: ای شریح! از خدا پروا کن! کسی (عزرایل) به سراغ تو می آید که در آن سند مکتوب نمی نگرد و از بیّنه و شهود هم نمی پرسد و تو را از آن خانه بیرون می برد و مردم تو را در گور تنها می گذارند. بنگر مبادا این خانه را جز از مالک واقعی آن خریده باشی و بهای آن را از غیر حلال پردازی که خسارت دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد. (1) و به روایت دیگر باز هم از او روایت شده: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام یارانش را اندرز می داد؛ از جمله فرمود: منتظر اجل باشید و با کارهای نیک به استقبال آن بشتابید. به اموال اندوخته تان دل مبندید که آرزوهای فریب شما را رها می سازند. دنیا فریبنده است، انسان را بر زمین می زند، حيله باز و افسونگر است، آب جویهایش رخشنده و میوه درختانش رسیده است، ظاهر آن شادی و باطنش مکر و فریب است و دندانهای مرگ شما را می خورد و مصیبتها شما را تلف می کند. (2)

تفسیر و تأویل قرآن

از موضوعات که در احادیث عبدالعظیم علیه السلام چشمگیر است، تفسیر و تأویل برخی آیه های ذکر حکیم جلّ و علا است. در این احادیث از جمله از تنزیه باری تعالی نفی تشبیه و تجسیم و دیگر صفات جسمانی و ویژگی های پدیده ها، سخن به میان آمده

ص: 182

1- نهج البلاغه، نامه 3، ر.ک: مسند عبد العظیم حسنی، حدیث 94؛ بحار الانوار، ج 41، ص 156.

2- . مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ص 64، این حدیث طولانی است. قسمت دیگر آن در بحار الانوار، ج 7، ص 99 آمده است.

است. نمونه هایی از این دست روایات را در ذیل می آوریم. در معنا و مفهوم «سبحان الله» که در سوره ها و آیه های مختلف آمده است، امام صادق علیه السلام فرمود: مراد پاك دانستن خدا و نفی شباهت و جسمانیت از او است. (1)

از دیگر موارد تفسیری، بیان گناهان کبیره است که ضمن استدلال با آیات، به معنا و تفسیر آنها هم توجه داده شده است.

امام جواد علیه السلام فرمود: عاق پدر و مادر بودن از گناهان کبیره است؛ زیرا خدا چنان شخصی را جبّار نافرمانبردار معرفی کرده است: «و برا بوالدتی و لم يجعلنی جبّارا شقیا» (2)؛ «و خدا مرا برای مادرم نیکوکار ساخته و مرا بدبخت و نافرمان قرار نداده است». (3) وجه استدلال چنین است که در لزوم نیکی به پدر و مادر، حکم هر دو برابر است و حکم به شقاوت و عصیان جز به سبب کبیره بودن عاق والدین، دور از عرف است.

امام نهم در تفسیر آیه «اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی» (4)، فرمود: یعنی: دور

باشی از خیر دنیا و دور باشی از خیر آخرت! (5)

و نیز در تفسیر آیه «اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یك شیئا» (6)؛ «آیا انسان یاد نمی آورد که ما پیشتر، او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود». فرمود: یعنی: نه مقدر و اندازه گیری و نه آفریده شده بود.

و همچنین در تفسیر آیه «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا

ص: 183

1- الکافی، ج 1، ص 118؛ التوحید، ص 312 و ر.ک: مرآة العقول، ج 2، ص 49.

2- . سوره مریم 19، آیه 32.

3- علل الشرایع، ص 479.

4- سوره قیامت 75، آیات 34 - 35.

5- البرهان، ج 4، ص 408.

6- سوره مریم 19، آیه 67.

مذکوراً(1)؛ «آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشته است که چیز یاد شدنی نبوده است؟»، فرمودند: یعنی: تقدیر شده بود، ولی آفریده نشده بود.(2)

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم»(3)؛ «خدا بر دلها و گوشهای آنان ختم زده»، فرموده که ختم به معنای مهر کردنِ دلهای کافران به خاطر کفرشان است؛ چنان که در آیه دیگر فرموده: «بل طبع الله علیها بکفر هم فلا یؤمنون الاّ قلیلاً»(4)؛ «بلکه خدا به علت کفرشان بر دلهایشان مهر زده پس جز اندکی ایمان نمی آورند».

امام علیه السلام در این تفسیر، در حقیقت به روش تفسیر آیه با آیه ای دیگر پرداخته است و با آیه اخیر، آیه نخست را روشن ساخته و از توهم جبر پیشگیری فرموده است.

امام رضا علیه السلام در دنباله این حدیث، در پاسخ این سؤال که «آیا خدا بندگان را به آنچه توان انجام آن را ندارند تکلیف می فرماید؟» فرمود: چگونه چنان چیزی ممکن است در حالی که خود فرموده: «و ما ربک بظلام للعبید»(5)؛ «پروردگار تو بر بندگان ستم کننده نیست».(6)

امام علیه السلام با نفی نظم از ساحت ربوبی، تکلیف ما لایطاق را منتفی دانسته اند.

تأویل آیات بر امامت

بخش بزرگی از احادیث تفسیری و تأویلی حضرت عبدالعظیم، به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد. حدیث معروف «من مات لا یعرف امامه مات میتة

ص: 184

- 1- . سوره انسان 76، آیه 1.
- 2- . الکافی، ج 1، ص 147.
- 3- . سوره بقره 2، آیه 7.
- 4- سوره نساء 4، آیه 155.
- 5- . سوره فصلت 41، آیه 46.
- 6- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 123 - 124.

جاهلیة؛ هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد با مرگ جاهلی مرده است»، از عبدالعظیم حسنی روایت شده است. او پس از نقل این حدیث گفت: امام صادق علیه السلام می فرمود: «نیازمندترین وقت برای شناخت امام وقتی است که جان انسان به اینجا برسد» و اشاره به سینه شان می کردند و می فرمود: «وضع شما خیلی خوب است». (1)

امام دهم علیه السلام می فرمود: خدای عزّ و جل، ابراهیم را برای خود خلیل نگرفت، مگر بدان سبب که او بر محمد و آل او، فراوان صلوات می فرستاد. (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث جالبی که در سلسله سند آن عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار دارد، در معنای تأویلی آیه سی و ششم سوره اسراء فرمود: ابوبکر به منزله گوش من، عمر مثل چشم من و عثمان مانند دل من اند.

راوی نخست حدیث، که امام حسن مجتبی علیه السلام است، فرمود: فردای آن روز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم. از قضا علی علیه السلام، ابوبکر، عمر و عثمان همگی حضور داشتند. من گفتم: بابا دیروز شما درباره این اصحابتان سخنی فرمودید؛ معنای آن چیست؟ فرمود: بلی - و با دست اشاره به آنان کردند و فرمودند - اینان گوش و چشم و دل من هستند و از ولایت وصیّ من - و اشاره به علی بن ابیطالب کردند - سؤال خواهند شد.

آن گاه آیه «انّ السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلاً» را تلاوت فرمودند. سپس چنین ادامه دادند: سوگند به عزّت پروردگارم! همه امت من در روز قیامت نگاه داشته می شوند و در مورد ولایت علی علیه السلام مورد بازخواست قرار

می گیرند و این سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وقفوهم انّهم مسؤلون» (3)؛ «آنان را نگاه دارید که همگی مورد سؤال و بازخواست هستند». (4)

ص: 185

1- محمد بن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 244 - 245، مکتبة الصدوق، تهران.

2- . علل الشرایع، ص 34.

3- . سوره صافات 37، آیه 24.

4- . محمد بن علی صدوق، معانی الاخبار، ص 387، مکتبة الصدوق.

امام صادق علیه السلام در معنای تأویلی آیه های: «انّ يوم الفصل كان ميقاتهم اجمعين يوم

لا يغنى مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله»⁽¹⁾؛ «روز جدایی، وقت

تعیین شده همه آنان است؛ روزی که خویشاوند از خویشاوندی بی نیاز نمی کند و یاری هم نمی شوند، جز کسی که مورد لطف و مرحمت خدا قرار گیرد»، فرمود: به خدا قسم ما هستیم کسانی که خدا آنان را مورد لطف و مرحمت خود قرار داده و ما هستیم که استشنا شده ایم. آری، ما آنان را بی نیاز می سازیم.⁽²⁾

حضرت جواد الائمه علیه السلام، با اشاره به آیه شصت و ششم سوره نساء فرمود: هر گاه آنان به آنچه درباره علی علیه السلام پند داده شده بودند عمل می کردند، برایشان بهتر بود.⁽³⁾

همان امام همام فرمود: جبرئیل آیه پنجاه و نهم سوره بقره را چنین نازل کرد: «بر کسانی که در حق آل محمد ستم کردند و سخنی جز آنچه به آنان گفته شده بود بر زبان آوردند (و کلام خدا را تغییر دادند)، به جهت فسقی که مرتکب شدند، از آسمان بلا نازل کردیم».⁽⁴⁾

امام ششم علیه السلام در تأویل آیه «و تعيها اذن واعية»⁽⁵⁾؛ «و گوش شنوا آن را فرا می گیرد»، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آن گوش تو است یا علی!⁽⁶⁾

و امام جواد علیه السلام در تفسیر و تأویل در آیه «و الّواستقاموا علی الطریقة لأسقیناهم

ص: 186

1- . سوره دخان 44، آیات 40 - 44.

2- . الکافی، ج 1، ص 423.

3- همان، ص 424.

4- . همان، ص 423.

5- . سوره حاقه 69، آیه 12.

6- . پیشین، ص 423.

ماءً غدقاً»(1)؛ «آب را به ایمان و طریقت را به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر اوصیاء معنی کردند.(2)

عبدالعظیم از ابن ابی عمیر و او از اسباط نقل کرده: نزد امام صادق علیه السلام بودم. مردی از آیه «انّ فی ذلك لآیات للمتوسمین و أنّها لبسیل مقیم»(3)؛ «همانا در آن نشانه هایی است برای خیر شناسان و آنان راهی استوار و ماندگارند»، پرسید؛ امام فرمودند: متوسّم ما هستیم و راه در وجود ما قرار دارد.(4)

علاّمه مجلسی می نویسد: متوسّم کسی است که در سیّمه و علامت می نگرد و «توسّم خیر» یعنی: شناسایی آن و معنای کلام امام که فرمود: «نحن المتوسّمون...»، شاید آن باشد که در قرآن علامتهایی است برای کسانی که بطون قرآن را می فهمند و امور را با اشارتهای خفی می شناسند و این راه همواره در وجود امامان است و زوال ناپذیر می باشد. آنان هستند که دلیل راه اند؛ بلکه خود راه خیر هستند.(5)

امام جواد محمد بن علی علیهماالسلام به روایت عبدالعظیم، ظلم مذکور در آیه 168 و 169 سوره نساء را بر ستم در حق آل محمد علیهم السلام تأویل فرمود؛ همچنان که آیه 170 از همان سوره را این گونه تفسیر فرمود: ای مردم! همانا پیامبر صلی الله علیه و آله سخن حق درباره ولایت

علی بن ابی طالب علیه السلام را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؛ به او بگرید، برای شما بهتر است. و هر گاه ولایت علی را انکار کنید، همه آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا می باشد.(6)

ص: 187

1- سوره جن 72، آیه 16.

2- . همان، ص 419 و 220.

3- سوره حجر 15، آیات 75 - 76.

4- . پیشین، ص 218.

5- . مرآة العقول، ج 3، ص 2، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

6- الکافی، ج 1، ص 424.

همان امام همام، به نقلِ عبدالعظیم، فرمود: جبرئیل آیه بیست و نهم سوره کهف را چنین آورد: بگو حق درباره ولایت علی (همان است که) از سوی پروردگار شما (نازل شده) است؛ هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کفر ورزد. البتّه ما برای کسانی که به آل محمد علیهم السلام ستم کرده اند، آتشی فراهم ساخته ایم. (1)

هشام بن حکم گفت: امام صادق علیه السلام آیه چهل و یکم سوره حجر را چنین تلاوت می کرد: «هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ؛ این راه علی، مستقیم است». (2)

جناب عبدالعظیم سلام الله عليه احادیثی درباره حضرت قائم (عجل الله فرجه) نیز روایت کرده است. ایشان می گوید: به امام محمد بن علی بن موسی عرض کردم: ای مولای من! محمد قائم اهل بیت که زمین را پر از عدل و داد کند، آن گونه که پر از ظلم و بیاداد شده بود، شما هستید؟ امام فرمود: همه ما به امر خدا قیام داریم و به دین او راهنما هستیم؛ لیکن قائمی که خدا به وسیله او زمین را از وجود کافران و منکران پاک کند و آن را از عدل و داد پر نماید، کسی است که ولادتش بر مردم، پنهان و وجود او از دیده ها غایب باشد و بردن نام او حرام است. نام و کنیه او، نام و کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله است و او است که زمین برایش در نور دیده شود و هر سختی برایش آسان گردد.

یاران او 313 نفرند، به تعداد اصحاب بدر که از دورترین نقاط گرد او آیند. و این، معنای سخن خداست که فرمود: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (3)؛ «هر کجا باشید خدا همه تان را گرد آورد که او بر همه چیز توانا است». هنگامی که این تعداد برای او گرد آمدند، خدایش آشکارش می سازد و وقتی پیمان او

ص: 188

1- . همان.

2- البرهان، ج 2، ص 344.

3- . سوره بقره 2، آیه 148.

به کمال انجامید که ده هزار مرد باشند، با اذن خدا خروج فرماید و آن قدر از دشمنان خدا بکشد تا خدا عزّ و جلّ از او راضی گردد.

عبدالعظیم، در ادامه حدیث مذکور، گوید: به امام عرض کردم: چگونه می داند که خدا خشنود شده است؟ امام فرمود: خدا در دل او رحمت (ویژه) پدید آورد و وقتی داخل مدینه شود، لات و عَزّ را بیرون می آورد و هر دو را آتش می زند. (1) از جواد الائمه علیه السلام از نماز در مساجد دارای نقش و نگار پرسیدند. پاسخ داد: من آن را خوش ندارم و امروز برای شما مانعی ندارد؛ لیکن هر گاه حکومت عدل و داد بر پا شود، خواهید دید که در این خصوص چه می کنند؟ (2)

ابو خالد کابلی در تفسیر آیه «فآمنوا باللّه و رسوله و النور الذی انزلنا» (3)؛ «ایمان آورید به خدا و رسول او و نوری که فرود فرستادیم»، گفت: ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) فرمود: ای ابا خالد! به خدا قسم! مراد از نور، امامان هستند... (4)

ابو حمزه ثمالی از همان کابلی نقل کرد: به حضور سرور خود علی بن حسین زین العابدین علیهما السلام رسیدم و پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! بفرمایید خدای عزّ و جلّ اطاعت و مؤدّت چه کسانی را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب فرموده است؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: ای کابلی! صاحبان امر که خداوند عز و جل آنان را برای مردم، پیشوا قرار داده و طاعتشان را لازم دانسته است، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و پس از او حسن و سپس حسین علیهم السلام هستند و اکنون به ما رسیده است.

ص: 189

1- . احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 449، نشر المرتضی، مشهد.

2- الکافی، ج 3، ص 369.

3- سوره تغابن 64، آیه 8.

4- . همان، ج 1، ص 195.

امام علیه السلام در اینجا سکوت کردند.

کابلی پرسید: ای سرور من! از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که زمین از حجت خدا بر بندگان خالی نبود، پس از شما حجت و پیشوا کیست؟

امام علیه السلام فرمود: پسر محمد و نام او در تورات باقر است. او دانش را می شکافتد شکافتنی، بعد از من، حجت و امام او است و پس از محمد، فرزند او جعفر است که در نزد اهل آسمان، صادق خوانده می شود.

کابلی گفت: شما که همه تان صادق هستید؛ چطور تنها او صادق نامیده شده است؟ امام پاسخ داد: پدرم، از پدرش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: هر گاه پسر محمد بن جعفر بن محمد پسر علی بن حسین بن علی بن ابیطالب به دنیا آمد، او را صادق بنامید؛ زیرا برای پنجمین فرزند او بچه ای زاده شود به نام جعفر که به دروغ و جسارت ادعای امامت کند. او در نزد خدا جعفر کذاب شناخته شده و به خدای عزوجل دروغها نسبت دهد و چیزی را که شایسته نیست ادعا کند. او با پدر خود به مخالفت برخیزد و به برادرش حسد می ورزد و در آن روزگار می خواهد اسرار الهی را فاش سازد و پرده غیبت حجت خدای عزوجل را بدرزد.

در اینجا علی بن حسین علیه السلام به شدت گریست و به سخنش چنین ادامه داد: گویا می بینم جعفر کذاب، طاغوت عصر خود را واداشته است تا امر ولی خدا را تفتیش کند و راز آن کس را که تحت حفاظت و مراقبت خدا قرار دارد آشکار سازد و برای طمع در میراث و تصاحب مقام او به ناحق به کشتن او حرص ورزد.

ابو خالد گفت: ای فرزند رسول خدا! راستی چنین چیزی رخ خواهد داد؟

امام فرمود: آری، به خدا قسم چنین رویدادی در صحیفه ای که در نزد ما است وجود دارد. در آن صحیفه همه محنتهایی که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر سر ما خواهد آمد، نوشته شده است.

ابو خالد گوید: ای پسر رسول خدا! سپس چه خواهد شد؟

امام پاسخ داد: ولیّ خدا و دوازدهمین وصی از اوصیای رسول خدا و آخرین امامان بعد از او غیبتی طولانی خواهد داشت و مردم زمان غیبت، که به امامتش معتقدند و ظهورش را انتظار می کشند، از مردمان هر عصر دیگر بهترند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به آنان به اندازه ای عقل، فهم و شناخت عطا فرموده است که غیبت در نزد آنان همانند مشاهده و دیدار است و خدا ایشان را در چنان عصری همانند کسانی قرار داده که در پیشاپیش رسول خدا شمشیر کشیده و جهاد کرده اند. آنها راستی که شیعه ما هستند و در پنهان و آشکار، فرا خوان به دین خدایی عزّ و جلّ هستند.

آن گاه امام سجاده علیه السلام در پایان حدیث فرمود: «انتظار الفرج من اعظم الفرج؛ منتظر فرج و گشایش بودن، خود از بزرگ ترین گشایشها است».⁽¹⁾

ابوجعفر محمدتقی علیه السلام می فرمود: هر گاه فرزند علی نقی از دنیا رفت، پس از او چراغی می درخشد و سپس پنهان می شود. وای بر کسی که شك کند و خوشا به کسی که غریبانه با دین خود فرار کرده و رهیده باشد! و بعد، حوادثی پیش آید، موی پیشانیها سفید و حیرت شدید شود، بسیاری از این امر بیرون روند و جز اندکی استوار نمی مانند. مردم چنان دچار تردید شوند و یقینشان رو به ضعف گذارد و صبرشان کم باشد؛ اما مخلصان، صابران، ثابت قدمان در علم آل محمد علیهم السلام، راویان احادیث ایشان و آشنایان با مرادشان در فهم اشارات و معانی، از نعمت ثبات و یقین برخوردارند. و حمد و سپاس خدا را است.⁽²⁾

عبدالعظیم حسنی از امام نهم، جواد الائمه علیه السلام چنین روایت کرد: «ما ضرّ من مات منتظراً لأمرنا ان لا يموت فی وسط فسطاط المهدي و عسکره؛ کسی که منتظر حقیقی

ص: 191

1- . محمد بن علی صدوق، کمال الدین، ج 1، ص 319 - 320، مکتبة الصدوق، تهران.

2- غیبت نعمانی، ص 186.

باشد و آماده حکومت مهدی شود، چنان نیست که در میانه چادر و سپاه مهدی از دنیا نرود»⁽¹⁾ مقصود امام علیه السلام آن است که اگر کسی در آن حدّ از ایمان و یقین باشد، گویا در عصر ظهور و در رکاب ولی عصر (عج) مرده است.

ص: 192

1- الکافی، ج 1، ص 372.

(5) پیشینه عرض دین و حدیث

اشاره

تألیف سید محمد کاظم طباطبائی

ص: 193

اطمینان انسان به باورها و یافته های خویش، موجب اعتقاد عمیق تر و محکم تر او خواهد گشت. همان سان که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار درخواست کرد تا چگونگی زنده شدن و حشر موجودات را به وی نشان دهد، خداوند از او پرسید: «او لم تؤمن؟» و او در جواب عرضه داشت: «بلی و لکن لیطمئن قلبی»⁽¹⁾.

دغدغه فکری هر انسان عاقل و اندیشمند آن است که به مطابقت دانش، باورها و اعتقادات خود باحق و واقعیت آگاهی داشته باشد. این گونه دانش است که می تواند تکیه گاه معتبری برای او گردد. «عرضه حدیث» و «عرضه دین» از این منظر قابل تأمل و تحلیل است.

عرضه حدیث

راویان فقیه و آنانی که به درایت در حدیث بیش از روایت آن اهمیت می دادند،⁽²⁾ هماره در پی آن بودند که:

1. به صدور احادیث - حتی احادیث مشهور - اطمینان پیدا کنند.

2. نص حدیث را آن گونه که صادر شده است، یاد گیرند.

3. معنا و مفهوم دقیق و کامل احادیث را دریابند.

ص: 195

1- سوره بقره 2، آیه 260.

2- «علیکم بالدرایات لا بالروایات» کنز الفوائد، ص 194 و یا «حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه» از احادیثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام برای عمق بخشیدن به دانش اصحاب خود به آنان توصیه کرده اند.

4. تعارض بین احادیث را به نحو مقبول و معقول حل نمایند.

5. از لایه های عمیق تر - بطون - حدیث مطلع گردند و تأویل احادیث را فراگیرند.

خوشبختانه منبع جوشان علوم و معارف الهی - یعنی ائمه علیهم السلام - بر جمع این راویان فقیه نور افشانی می کرد. ائمه علیهم السلام با هر شخص به فراخور استعداد و تحمل او سخن می گفتند و او را با معارف زیبا و ناب آشنا می ساختند. یاران ائمه علیهم السلام نیز، قدردان این بزرگ ترین نعمت الهی بودند و با «عرضه حدیث» بدانان موارد پیش گفته را تحصیل می کردند.

عرضه دین

اطمینان یافتن از دین و مجموعه باورها و اعتقادات شخص مهم تر از عرضه حدیث است و آثار مترتب بر آن نیز با اهمیت تر و فراگیرتر است. آن گاه که یکی از اصحاب دین خود را بر امام عرضه می کند، امام علیه السلام با تقریر و تأیید گفتار او، راه صحیح را نه فقط بر او، که بر همه کسانی که آن سخن را می شنوند آشکار کرده است.

در این میان حضرت عبدالعظیم حسنی یکی از زیباترین نمونه های عرضه حدیث را برای ما به یادگار نهاده است. او بهترین راه هدایت را بر همه برنمایاند، تا همگان به این توصیه حضرت امام باقر علیه السلام عمل نمایند که فرمود: «من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله التیه إلى یوم القیامة(1)؛ هر کس به دین الهی درآید بدون آنکه آن را از شخص صادق (امام معصوم علیه السلام) بشنود، خداوند او را تا قیامت دچار حیرت و گمراهی کند». این عرضه زیبا سبب می گردد که همه، دین را از سرچشمه زلال آن، مانند سخنان حضرت عبدالعظیم حسنی که مورد تأیید و تقریر امام معصوم بود، اخذ کنند.

خداوند او را در بارگاه اجداد طاهرینش مقامی عالی تر عنایت فرماید و به ما توفیق دهد که باورها و اعتقادات خود را مطابق با باورها و اعتقادات او قرار دهیم و مورد عنایت ائمه علیهم السلام قرار گیریم.

ص: 196

دین، به معنای کیش و آیین است و در اصطلاح راه و روش خاصی در زندگی است که متضمن مصلحت زندگی دنیوی و کمال اخروی و حیات دائمی و حقیقی است؛⁽¹⁾ به عبارت دیگر، دین مجموعه باورها و اعتقادات شخص است که شاکله اصلی شخصیت او را تشکیل داده و علاوه بر یافتن هدف، مسیر رسیدن به اهداف را نیز معلوم می کند.

با توجه به تعریف بالا، اهمیت دین و دقت و کنکاش در صحیح یابی آن بر کسی پوشیده نخواهد بود. لغزش در سنجش و در نتیجه انتخاب نادرست هدف و راه، خسران ابدی را به دنبال خواهد داشت.

سفارش معصومین بر این مطلب که علم خود را آگاهانه انتخاب کنید و مواظب باشید که آن را از چه کسی فرا می گیرید، نشان دهنده این اهمیت است، چنان که فرموده اند: «فانظروا علمکم هذا عمق تأخذونه؛ بنگرید که علم خود را از چه کسی فرا می گیرید».⁽²⁾ توصیه ائمه علیهم السلام در اهمیت دین و اهتمام بدان را می توان ارشادی دانست؛ چون محتمل، چنان بزرگ و با عظمت است که کوچ کترین خدشه و تشکیک را برنمی تابد. بدین سبب است که حتی بزرگان اصحاب ائمه، خدمت آنان می رسیدند و از ارکان و دعائم دین می پرسیدند.

ابوالجارود از امام باقر علیه السلام درخواست می کند: «اخبرنی بدینک الّذی تدین اللّٰه عزوجل به انت و اهل بیتک لا دین اللّٰه عزوجل به»⁽³⁾؛ مرا از دین الهی خود و خاندانت

ص: 197

1- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 2، ص 130؛ ج 10، ص 190.

2- . کافی، ج 1، ص 32، شماره 2.

3- کافی، ج 2، ص 21، ح 10.

خبر ده تا خدا را آن سان بشناسم و بپرستم». و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می پرسد: «جعلت فداك اخبرني عن الدين الذي افترض الله عزوجل على العباد ما لايسعهم جهله ولا يقبل منهم غيره(1)؛ فدایت شوم مرا از دینی که خداوند اعتقاد بدان را بر انسانها واجب کرده است آگاه کن! دینی که بندگان در ندانستن آن معذور نیستند و اعتقاد به غیر آن نیز از آنان پذیرفته نیست. ابوالیسع نیز درخواستی مشابه این از امام صادق علیه السلام کرده است.(2)

هدف از عرضه دین

برخلاف عرضه حدیث که ممکن است دلایل متفاوتی همچون فهم معنا، فهم برتر، حل تعارض و... داشته باشد، عرضه دین برای اطمینان یافتن از صحت باورها است که اگر حاصل شود فلاح اخروی را به دنبال خواهد داشت. علاوه بر آن، در صورت وجود نقص در بیان اعتقادات، امام آن را تکمیل می کرد و راه صحیح را نشان می دهند.

با توجه به تفاوت فهم و درجه اشخاص عرضه کننده، متون مورد عرضه نیز متفاوت و گونه گون است؛ ولی معمولاً مورد تأیید امام قرار گرفته و یا مقداری کامل گشته اند.

نکته مهم، توجه به تفاوت عرضه کنندگان به امام و در نتیجه تفاوت محتوای ارائه شده به وسیله آنها است.

نمونه های عرضه دین

1 و 2. قدیم ترین عرضه دین که در دسترس ما است مربوط به اسماعیل بن جابر است که دین خود را بر امام باقر علیه السلام عرضه کرد.(3) اسماعیل گفته است که از آن امام اجازه

ص: 198

1- . کافی، ج 2، ص 22، ح 11.

2- . کافی، ج 2، ص 19، ح 6.

3- در گزارشی دیگر، اسماعیل جعفی - که ظاهراً همان اسماعیل بن جابر است - عقاید خود را بر امام باقر علیه السلام ارائه کرد. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 203.

خواستم تا دین خود را که با آن خداوند عزّ و جلّ را می پرستم بر ایشان عرضه کنم. امام اجازه دادند و من گفتم:

«گواهی می دهم که غیر از «الله» معبود دیگری نیست و او شریکی ندارد و [حضرت] محمد بنده و فرستاده او است، و به آنچه که از جانب خداوند آورده است، اقرار و اعتراف دارم، و [شهادت می دهم] که [امام] علی امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرده است، و بعد از او [امام] حسن امام مفروض الطاعه است، و بعد از او [امام] حسین علیه السلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است. پس از او [امام] علی بن الحسین علیه السلام این گونه است. (همه اینها را گفتم تا به او [امام باقر علیه السلام] رسیدم و گفتم:) بعد [از آنان] تو امام هستی خدا رحمتت کند. امام باقر علیه السلام فرمود: این دینی است که خدا نازل کرده و ملائکه او بر آن اند». (1)

اسماعیل جعفی گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره عقاید مردم (که باید بدان باور داشته باشند) و در ندانستن آن معذور نیستند پرسیدم. امام فرمود: دین، امری گسترده (و آسان) است، ولی خوارج به سبب نادانی آن را بر خود سخت کردند. گفتم: فدایت گردم اجازه می دهید. دینی را که بدان اعتقاد دارم، بر شما بازگویم؟ حضرت فرمود: آری. من گفتم:

گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده او است و به هر آنچه از جانب خدای آمده اقرار دارم. ولایت شما را پذیرفته ام و از دشمنانتان و کسانی که بر شما مسلط شده و فرمان می رانند و حق شما را غصب کرده اند برائت می جویم.

امام علیه السلام فرمود: [اعتقادات کامل است] نادانسته ای نداری. به خدا قسم این دینی است که ما بدان معتقدیم». (2)

ص: 199

1- کافی، ج 1، ص 188، ح 63.

2- کافی، ج 2، ص 405، ح 6.

3. حسن بن زیاد بن عطار، که در هنگام قیام زید دچار شك و شبهه شد، نیز دین خود را بر امام صادق علیه السلام عرضه کرده است. او می گوید: آن گاه که زید بن علی به کوفه آمد، بعضی از افکار ناخواسته بر قلبم چیره شد. از کوفه به مکه و از آنجا به مدینه رفتم. به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم؛ در حالی که او مریض بود و بر تختی دراز کشیده و بسیار لاغر شده بود. به امام علیه السلام گفتم: دوست دارم که دین خود را بر شما عرضه کنم. امام بر پهلو چرخید و بر من نظر کرد و گفت: ای حسن! تو را به گونه ای می بینم که از این عرضه بی نیاز هستی. سپس فرمود: بگو.

و من گفتم: گواهی می دهم که پروردگاری جز الله نیست و محمد [ص] فرستاده او است. امام علیه السلام فرمود: گواهی من نیز همین گونه است.

گفتم: و من به تمامی آنچه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آورده است، اقرار و اعتراف دارم. (حسن بن زیاد می گوید امام در اینجا سکوت کرد). من گفتم: و گواهی می دهم که علی، بعد از رسول الله، امام و اطاعت از او واجب است. هرکس در [امامت] او شك کند، گمراه است و کسی که با او مقابله کند کافر است. (حسن بن زیاد می گوید، امام علیه السلام ساکت بود).

گفتم: و شهادت می دهم که حسن و حسین علیهما السلام جانشین امام علی هستند و سپس بقیه ائمه را برشمردم، تا به امام صادق رسیدم و گفتم: و گواهی می دهم که شما جانشین حسن و حسین و ائمه پیشین خود هستید. امام فرمودند: کافی است، دانستم که مقصود تو چیست. قصد آن داری که ولایت و عهد تو را بپذیریم. گفتم: اگر این گونه کنی من به مقصود خود رسیده ام. امام فرمود: تو تحت ولایت من هستی.

گفتم: فدایت شوم! قصد دارم که در مدینه ساکن شوم. فرمود: برای چه؟ گفتم: اگر زید و اصحاب او پیروز شدند، هیچ کس در نزد آنان بدتر از ما نیست و اگر بنی امیه پیروز شوند، باز هم همین بدحالی را خواهیم داشت. امام به من فرمود: [به کوفه] بازگرد که هیچ ناراحتی، نه از جانب آنان و نه از جانب اینها (بنی امیه)، متوجه تو نیست. (1)

ص: 200

4. ابراهیم مخارقى نیز دین خود را عرضه نموده است. او می گوید: دین و اعتقاد خود را برای امام صادق علیه السلام بیان و توصیف کردم و گفتم: شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست، شریکی ندارد، محمد فرستاده خداوند است، علی امام بر حق بعد از او است و سپس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و شما ائمه بعدی هستید. امام فرمود: خدا تو را رحمت کند و سپس گفت: تقوا داشته باشید! تقوا داشته باشید! تقوی را داشته باشید! شما را به ورع و راستگویی در گفتار و ادای امانت و پرهیزگاری شکم و شهوت توصیه می کنم. اگر این گونه باشید در قیامت همراه ما و در محضر الهی خواهید بود. (1)

5. یوسف نیز عرضه دین بر امام صادق علیه السلام دارد. چون مضمون آن شبیه احادیث پیشین است، تنها متن عربی آن را می آوریم.

«داود، عن یوسف، قال: قلت لابی عبداللّه علیه السلام: أصف لك دینی الذي أدين الله به؛ فان أكن علی حق فثبتي وان أكن علی غیر الحق فردني الى الحق؟ قال: هات! قال: قلت: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وآله، و أن علیاً كان امامی، و أن الحسن كان امامی، وأن الحسین كان امامی، وأن علی بن الحسین كان امامی، وأن محمد بن علی كان امامی، و أنت - جعلت فداك - علی منهج آبائك. قال: فقال: عند ذلك مراراً رحمك الله. ثم قال: هذا والله دين الله ودين ملائکته ودينی ودين آبائی لا يقبل الله غيره». (2)

6. خالد بجلي، عرضه دیگری در بعد امامت و ولایت ارائه داده است. ابوسلمه جمال می گوید: خالد بجلي خدمت امام صادق علیه السلام رسید و من نیز در خدمت ایشان

بودم. ابوسلمه گفت: فدایت شوم! قصد دارم دین خود را، آن گونه به خدا اعتقاد دارم، برای شما باز گویم.

ص: 201

1- . طوسی، امالی، ص 222، شماره 384.

2- رجال کشی، ج 2، ص 721.

ابوسلمه قبلاً به امام گفته بود: می خواهم از شما سؤال کنم و امام فرموده بود: پپرس! به خدا قسم، تمام سؤالات تو را پاسخ می گویم و هیچ چیزی را کتمان نمی کنم.

(خالد بجلي در بیان اعتقادات خود) گفت: اول اینکه گواهی می دهم که معبودی جز «الله» نیست، واحد است، شریکی ندارد و خدایی غیر او نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار ما این گونه است و معبودی جز او نیست. (خالد بجلي) گفت: و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است. امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بنده خدا است اقرار بر عبودیت او و فرستادگی او بر مردمان داریم.

(خالد بجلي) گفت: و گواهی می دهم که اطاعت از علی بر مردم واجب است؛ همان گونه که اطاعت از پیامبر واجب بود. امام این سخن را نیز تأیید کرد.

او گفت: و شهادت می دهم که حسن بن علی نیز دارای حق اطاعت شدن است؛ همان گونه که برای محمد و علی این حق بود. امام صادق علیه السلام این سخن را نیز تأیید کرد.

خالد در ادامه به ذکر بقیه ائمه می پردازد و امام نیز آن سخنان را تأیید می کنند. (1)

7. عمرو بن حریث، عرضه کامل تری ارائه کرده است. او می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام در منزل برادرش عبدالله شرفیاب گشتم و گفتم: فدایت گردم! به چه جهت (از خانه خود) بدین خانه آمده اید؟ فرمود: برای دوری از مردم (و یا برای تفرّج) گفتم: فدایت گردم! آیا دین خود را بر شما باز گویم؟ حضرت اجازه داد و من گفتم: باور دارم به لا اله الا الله، و اینکه خدا واحد است، و شریکی ندارد، و محمد [ص] بنده و فرستاده او است، و قیامت حتمی است و شکی در آن نیست، و خداوند مردگان را از گورها برمی انگیزاند. (اعتقاد دارم) به برپا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج بیت (الله الحرام) و (پذیرش) ولایت علی امیر مؤمنان بعد از رسول خدا،

ص: 202

و حسن و حسین و همین گونه پذیرش ولایت علی بن الحسین و محمد بن علی و بعد از او (امامت) شما. صلوات خداوند بر (شما و) همه آنها باد که شما امامان من هستید. با این اعتقاد زندگی می کنم و بر آن می میرم و آیین الهی را این گونه پذیرفته ام.

(امام صادق علیه السلام) فرمود: ای عمرو! به خدا قسم این آیین الهی و دین پدران من است که در نهران و آشکار بدین گونه به او ایمان داریم. (ای عمرو) پروای الهی داشته باش و زبانت را از غیر نیکی حفظ کن و با خود مگو که راه صحیح را خود یافته ام، بلکه خدا تو را به راه راست هدایت کرده است. پس شکر نعمتهای او را بر خود ادا کن و از کسانی مباش که مردمان در مواجهه با او و پشت سر او به او طعنه زده و بدیهایش را می گویند. (1)

8. ابن ابی یعفور، عرضه خود را با استدلال به قرآن همراه کرده است. وی نقل می کند: به امام صادق گفتم: می خواهم دین خود را که بدان اعتقاد دارم بر شما عرضه کنم. فرمود: بگو گفتم: شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر می دهم و آنچه را که او از جانب خدای آورده معترفم. سپس ائمه را نام بردم تا به امام باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: تمامی اوصافی که درباره ائمه گفتم درباره شما (امام صادق علیه السلام) نیز می گویم.

امام فرمود: مبادا که اسم مرا در میان مردم شایع کنی! ابان از قول ابن ابی یعفور می گوید: همراه با سخن اول به امام صادق گفتم: و می گویم که این ائمه کسانی هستند که خداوند در قرآن درباره شان گفته است: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (2)

امام صادق علیه السلام فرمود: آیه دیگر را هم بخوان. پرسیدم: فدایت شوم کدام آیه را بخوانم؟ فرمود:

ص: 203

1- کافی، ج 2، ص 23، ح 14.

2- . سوره نساء، 4، آیه 59.

«إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»⁽¹⁾. سپس امام صادق فرمود: خدا تو را رحمت کند. من گفتم: به سبب این اعتقاد است که می فرمایی خدا تو را رحمت کند؟

امام علیه السلام فرمود: خدا تو را به سبب این اعتقاد رحمت کند.⁽²⁾

9. حمران بن اعین به امر امام صادق علیه السلام متن زیبایی را عرضه نموده است: حمزه و محمد فرزندان حمران می گویند: ما و حمران بن اعین در خدمت آن امام بودیم. ما غرق در بحث و مناظره بودیم؛ ولی حمران ساکت بود. امام بدو فرمود: ای حمران! تو را چه شده است که سخن نمی گویی؟ حمران گفت: آقای من! با خود عهد کرده ام که در مجلسی که شما حضور دارید سخن نگویم. امام فرمود: به تو اجازه سخن گفتن می دهم، سخنی بگو!

حمران گفت: گواهی می دهم که معبودی جز «الله» نیست. او واحد است، شریکی ندارد، همسری برنگزیده و فرزندی هم ندارد. خارج از دو حدّ است؛ یعنی وصف ناپذیر نیست و وصفی شبیه مخلوقش نیز ندارد. و قول حق (نه جبر و نه تفویض، بلکه) قولی بین آن دو است؛ نه جبر حقیقت دارد و نه تفویض. (و اعتقاد دارم) که محمد بنده و فرستاده او است. او را برای هدایت فرستاده است تا دین حق را بر همه ادیان پیروزش گرداند؛ گرچه مشرکین آن را ناخوش بدانند. (و اعتقاد دارم که) بهشت و جهنم حق است و برانگیخته شدن پس از مرگ واقع خواهد شد. و گواهی می دهم که علی حجت خدا بر بندگان است و آنان بهانه ای برای نشناختن (و عدم اطاعت او) ندارند. پس از او حسن و سپس حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و بعد از آنها تو ای آقای من، امام هستی.

ص: 204

1- سوره مائده 5، آیه 55.

2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 327، ح 138.

امام صادق علیه السلام فرمود: خط کش ای حمران! ای حمران (این اعتقادات را) مطمر بین خود و عالم قرار ده. من پرسیدم: آقای من! مطمر چیست؟ امام فرمود: شما آن را [مقیاس] و ریسمان بنایی می نامید (پس این اعتقادات معیار و ملاک تو باشد) و هر کس با تو در این امر مخالفت کند، زندیق و بی دین است. حمران پرسید: حتی اگر فرزندان علی و فاطمه باشد؟ امام فرمود: حتی اگر محمدی و علوی و فاطمی باشد (ولی اعتقاد مذکور تو را نپذیرد بر خطا خواهد بود). (1)

10. آخرین و کامل ترین عرضه، از آن حضرت عبدالعظیم حسنی است که دین خود را بر امام هادی علیه السلام عرضه کرد. با توجه به علم و فضل جناب عبدالعظیم حسنی و تأخر عرضه او از دیگر عرضه ها، این متن دارای ویژگیهایی است که عرضه های پیشین فاقد آن است. این متن در چهار کتاب شیخ صدوق یعنی توحید، کمال الدین، امالی و صفات الشیعه و همچنین در کفایة الاثر خزاز قمی و روضة الواعظین فتال نیشابوری نقل شده است. متن عربی و ترجمه این عرضه را می خوانیم:

شیخ صدوق می گوید: «حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق وعلي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهما، قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي، قال: حدثنا أبو تراب عبد الله بن موسى الروياني عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال: دخلت علي سیدی علي بن محمد عليهما السلام فلما بصري، قال لي: مرحبا بك يا أبا القاسم! أنت ولينا حقا. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني؛ فإن كان مرضيا ثبت عليه حتى ألقى الله عز وجل. فقال: هات يا أبا القاسم! فقلت: إني أقول: إن الله تبارك وتعالى واحد، ليس كمثله شيء، خارج عن الحدين حد الابطال وحد التشبيه، وإنه ليس بجسم ولا صورة، ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسم الاجسام، ومصور الصور، وخالق الاعراض والجواهر، ورب كل شيء و مالكة و جاعله ومحدثه، وإن محمداً صلى الله عليه وآله عبده

ص: 205

ورسوله خاتم النبيين فلا نبي بعده إلي يوم القيامة، و [إن شريعته خاتمة الشرائع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة(1)] وأقول: إن الامام و الخليفة و ولي الامر بعده أمير المؤمنين علي بن أيطالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم أنت يا مولاي. فقال عليه السلام: و من بعدي الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاي؟ قال: لانه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى يخرج فيملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قال: فقلت: أقررت و أقول: إن وليهم ولي الله، و عدوهم عدو الله، و طاعتهم طاعه الله، و معصيتهم معصيه الله. و أقول: إن

المعراج حق، و المسألة في القبر حق، و إن الجنة حق، و النار حق، و الصراط حق، و الميزان حق، و أن الساعة آتية لا ريب فيها، و أن الله يبعث من في القبور.

و أقول: إن الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر. فقال علي بن محمد عليهما السلام: يا أبا القاسم! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه. ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و [الآخرة(2)].

عبدالعظيم حسنى گوید: خدمت آقای خود علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) رسیدم. آن گاه که چشم امام بر من افتاد فرمود: مرحبا بر تو ای ابوالقاسم! توبه حقیقت دوستدار ما هستی. گفتم: ای فرزند رسول خدا! می خواهم که دین خود را بر شما عرضه کنم تا اگر مورد قبول است بر آن ثابت بمانم تا به دیدار خدای عزوجل نایل آیم. امام فرمود: بگو ای ابوالقاسم! و من گفتم:

اعتقاد من این است: خدای تبارک و تعالی، یگانه است و همانندی ندارد. او خارج

ص: 206

1- . این قسمت در کتاب توحید نیامده است.

2- کمال الدین و تمام النعمة، ص 379، شماره 1؛ التوحید، ص 81؛ صفات الشيعة، ص 48؛ صدوق، امالی، ص 419؛ کفاية الأثر، ص 286؛ روضة الواعظین، ص 31.

از حد ابطال و تشبیه است (یعنی نه می توان او را بی صفت دانست و نه می توان همانند مخلوقات او را تشبیه کرد). او نه جسم است، نه صورت دارد، نه عرض است و نه جوهر؛ بلکه او مجسم کننده اجسام و صورت دهنده صورتها و آفریننده اعراض و جواهر است. او صاحب اختیار هر چیز و مالک و قراردهنده و ایجادکننده آنها است. (و شهادت می دهم) که محمد بنده و فرستاده او است. او پیامبر خاتم است و پس از او پیامبر دیگری تا روز قیامت نمی آید (و آیین او نیز پایان دهنده آیینها است و تا روز قیامت شریعت دیگری نمی آید). (1)

و می گویم (و اعتقاد دارم) که امام و جانشین و سررشته دار امور بعد از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است، سپس حسن و پس از او حسین و به دنبال او علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیهم السلام و سپس توای مولای من، امام و خلیفه و ولی امر هستید).

در اینجا امام هادی علیه السلام فرمود: و بعد از من، فرزندانم حسن (امام است) و اما مردمان در زمان جانشین او چه وضعیت و حالتی خواهند داشت؟ پرسیدم: مگر چه حالتی پدید می آید؟ فرمود: چون شخص او دیده نمی شود و نام بردن از او نیز جایز نخواهد بود تا آن هنگام که قیام کند و زمین را مملو از عدل و داد کند؛ همان سان که قبلاً ظلم و جور همه آن را فراگرفته بود. (عبدالعظیم حسنی) می گوید: گفتم: بر این گفتار نیز اعتقاد دارم و می گویم: پیرو و دوستدار این امامان، پیرو خداوند است و دشمن آنها دشمن خدا است. اطاعت از اینان اطاعت از پروردگار و نافرمانی آنان را نافرمانی خدا می شمارم و اعتقاد دارم که رفتن از دنیا - به سوی خداوند - حق است و واقعیت دارد. سؤال در قبر را حقیقت و بهشت و جهنم را واقعیت می دانم.

به پل صراط و سنجش اعمال اعتقاد دارم و می دانم که قیامت بدون شك خواهد

ص: 207

آمد و خداوند مردمان را از گورهایشان برخواهد انگیزد. همچنین اعتقاد دارم. (مهم ترین واجب، ولایت است و) واجبات پس از ولایت، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

در این هنگام امام علی بن محمد فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا قسم! این (اعتقاد تو) همان دینی است که خدا برای بندگانش می پسندد. بر این عقیده پایدار باش! خداوند تو را در دنیا و آخرت بر این سخنان ثابت بدارد!

تفاوت عرضه ها:

نمونه های اول و دوم، تنها به عقاید کلی شیعه پرداخته و بر امامت تأکید کرده اند. ظاهراً اسماعیل در پی عرضه اعتقادات عمومی و شیعی (توحید، نبوت و امامت) بوده، نه اینکه از ظرایف معرفتی سخن بگوید. عرضه ابراهیم مخارقی نیز این گونه است. حسن بن زیاد بن عطار نیز به همین موضوع پرداخته است. با توجه به شکی که پس از قیام زید و تبلیغات زیدیان پدید آمده بود، طبیعی است که به بحث امامت و شخص امام بیشتر پرداخته شود.

خالد بجلی و یوسف نیز تنها به توحید و نبوت و امامت پرداخته اند. ابن ابی یعفر ضمن عرضه این مطالب به آیات قرآن هم استناد کرده است.

عرضه عمرو بن حرث، کامل تر از عرضه های پیشین است و علاوه بر آن به مباحث معاد، حشر و احکام شرعی همچون: نماز و روزه و زکات و حج هم پرداخته است.

عرضه حمران بن اعین زیباترین عرضه در این دوره است و این به سبب شخصیت ویژه حمران است که متن او را از دیگر متون متمایز کرده است. حمران به توصیف و تحمید خداوند پرداخته و تشبیه و تعطیل را نفی کرده است؛ همچنان که

جبر و تقویض را نیز منتفی دانسته است. وی توصیف پیامبر و شهادت به معاد و بهشت و دوزخ و در آخر نام ائمه و لزوم شناخت آنان را آورده است. امام صادق علیه السلام نیز تأیید با شکوهی از عقیده حمران نموده و آن را مقیاس و معیار شناخت حق و باطل قرار داده است؛ به طوری که حتی اگر کسی محمدی و علوی و فاطمی باشد و این عقاید را نداشته باشد، از راه حق منحرف خواهد بود.

کامل ترین، مفصل ترین و دقیق ترین بیان «دین»، در سخنان جناب عبدالعظیم حسنی در حضور امام هادی آمده است. این عرضه با تمامی متون پیشین تفاوت اساسی دارد که در ادامه، به بررسی دقیق تر آن خواهیم پرداخت.

نکات مهم عرضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عرضه جناب عبدالعظیم حسنی به پنج بخش اصلی تقسیم شده و هر يك از این بخشها نیز زیر مجموعه هایی دارد:

1. الله تعالی و صفات باری

1 - 1. واحد بودن و مثل نداشتن؛ 2 - 1. نفی حد ابطال و حد تشبیه؛ 3 - 1. نفی جسم و صورت؛ 4 - 1. نفی جوهر و عرض؛ 5 - 1. خالقیت؛ 6 - 1. ربوبیت؛ 7 - 1. مالکیت.

2. نبوت

1 - 2. نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ 2 - 2. خاتم الانبیاء بودن ایشان؛ 3 - 2. خاتم الشرایع بودن آیین ایشان.

3. امامت

1 - 3. امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام؛ 2 - 3. ذکر اسامی ائمه تا زمان امام هادی علیهم السلام و تکمیل آن به وسیله امام هادی علیه السلام و توصیف غیبت امام زمان علیه السلام و ظهور ایشان؛ 3 - 3. وظایف ما در قبال ائمه علیهم السلام.

ص: 209

1 - 4. بازگشت به سوی حق؛ 2 - 4. سؤال در قبر؛ 3 - 4. بهشت و جهنم؛ 5 - 4. صراط؛ 6 - 4. میزان؛ 7 - 4. حتمی بودن روز حشر.

5. فرائض واجب

1 - 5. ولایت ائمه؛ 2 - 5. نماز؛ 3 - 5. زکات؛ 4 - 5. روزه؛ 5 - 5. حج؛ 6 - 5. جهاد؛ 7 - 5. امر به معروف و نهی از منکر.

توضیح حدیث

ملاحظه شد که بیش از 25 موضوع از معتقدات اساسی شیعه مورد اشاره حضرت عبدالعظیم قرار گرفته است. مناسب است توضیحاتی را درباره بعضی از عناوین مطرح کنیم.

اقسام صفت

الف) صفات جمال (یا ثبوتی) و صفات جلال (یا سلبی)

صفات جمال: صفات خداوند تبارک و تعالی را به دو گروه ثبوتی و سلبی تقسیم می کنند:

گروه اول، صفاتی است که اشاره به جمال پروردگار دارد و وجود آنها کمال تلقی می شود و در روایات و مباحث متکلمین این صفات برای خداوند متعال اثبات شده است. از این گروه می توان به علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، اراده و... اشاره کرد. این صفات را صفات ثبوتی و یا جمال نام نهاده اند.

در کلام جناب عبدالعظیم به صفات جمال الهی این گونه اشاره شده است: «هو مجسم الاجسام ومصور الصور وخالق الاعراض والجواهر ورب کل شیء ومالکة وخالقه وجاعله ومحدثه».

صفات جلال: در مقابل صفات جمال، بعضی اوصاف دیگر، از حق تعالی سلب گشته است. این گروه را صفات سلبی یا صفات جلال می نامند. مقصود از صفات سلبی هر چیزی است که نقص و عجز تلقی می شود. تنزیه خداوند از این اوصاف در روایات ما فراوان آمده است. در سخن حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز در توصیف خداوند تبارک و تعالی به صفات جلالی این گونه اشاره گشته است: «لیس کمثله شیء... لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر».

ب) صفات فعل

صفات ذات: متکلمین در تبیین صفات الهی، تقسیم بندی دیگری دارند و آن تقسیم صفات به صفات ذات و صفات فعل است. صفات ذات به آن دسته اوصاف گفته می شود که فقط ذات الهی در نظر گرفته می شود و احتیاج به ملاحظه شیء دیگر نیست؛ مانند قدرت و حیات و علم. در سخن جناب عبدالعظیم حسنی اشاره ای به این صفات نشده است.

صفات فعل: صفات فعل اوصافی است که در توصیف ذات الهی به آن وصف، علاوه بر ملاحظه ذات، محتاج به ملاحظه شیء دیگر نیز هستیم که این وصف از انتزاع رابطه خداوند با آن شیء پدید آمده است؛ مثلاً صفت رزق و رزاقیت الهی از صفات فعل است. هنگامی که بندگان و نعمتهای خداداد را می بینیم، رزاقیت خداوند نسبت به بندگان را استنتاج می کنیم. صفات خالقیت، رحمت، مغفرت، مالکیت و... از صفات فعل هستند. بعضی از صفات فعل در سخن حضرت عبدالعظیم ذکر شده اند.

نفی تعطیل و تشبیه

طبیعت بشری، که محدود به زمان و مکان است، اقتضا می کند که موجودات محدود

به زمان و مکان را بهتر تصور کند و دانسته های خود را در این دو محدوده جای دهد. بلیه دامن گیر مسلمانان از قرن اول هجری تاکنون آن بوده است که به مقتضای طبیعت خود که محدود است در بحث از صفات الهی در دام افراط یا تفریط گرفتار آمده اند. نتیجه این گونه تفکر آن است که بسیاری از علمای اهل تسنن یا به دام تشبیه افتاده و خداوند تبارک و تعالی را همانند انسان و دارای دست و پا و ساق دانسته و گرفتار تفکر مجسمه شده اند و یا برای پرهیز از تجسیم، حکم به تعطیل عقل انسانی از معرفت الهی کرده و گفته اند: راه رستگاری آن است که هر توصیفی را که در شریعت برای باری تعالی آمده است بپذیریم و بدان اعتراف کنیم، ولی هیچ بحثی درباره آن نکنیم. از سفیان بن عیینة نقل شده است: «کلّ ما وصف الله به نفسه في كتابه فتفسيره تلاوته والسكوت عليه»⁽¹⁾. از این روی است که مالک در جواب سؤالی درباره آیه «الرحمن على العرش استوى» گفته است: معنای استواء معلوم است و چگونگی آن نامعلوم. ایمان بدان واجب است و سؤال از آن بدعت است.⁽²⁾

بر خلاف اهل تسنن، شیعیان به پیروی از اهل بیت علیهم السلام از ابتدا با این افراط و تفریط - تشبیه و تعطیل - مبارزه کرده اند. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: «لم يطلع العقول على تحديد صفته ولم يحجبها عن واجب معرفته»⁽³⁾ و به راستی که اگر این گونه نبود تدبر در آیات قرآن چه معنایی داشت؟

مقصود از نفی تشبیه و تعطیل آن است که اگرچه معرفت کنه ذات الهی برای ما مقدور نیست، ولی شناخت صفات جمال و جلال و درک عقلی بسیاری از صفات برای ما میسر است و عبادت خداوند نیز متفرع بر این معرفت است و به راههای

ص: 212

1- فتح الباری، ج 13، ص 343.

2- المدونة الكبرى، ج 6، ص 465. آیه مورد بحث در سوره طه آیه 5 است.

3- نهج البلاغه، خطبه 29.

معرفت نیز در کتاب و سنت اشاره شده است و آن عبارت از: 1. عقل 2. تفکر در آفاق و انفس، 3. رجوع به کتاب و سنت، 4. استفاده از کشف و شهود است. (1)

جناب عبدالعظیم حسنی در بیان صفات جمال و صفات فعل تنها چند وصف معدود را یادآور شده است که یکی از آنها ربوبیت است: «رب کلّ شیء».

می توان گفت: آن جناب در بیان هر فقره از اعتقادات خود به عقاید گروهی از منحرفین اشاره داشته و اعتقاد خود را از آنان جدا می کند؛ مثلاً در بحث تعطیل و تشبیه خود را از عامه سنیان جدا ساخته است، ولی در ذکر وصف ربوبیت، راه خود را از صف غالیانی که ادعای تشیع داشتند و ربوبیت را به ائمه علیهم السلام نسبت می دادند، متمایز می سازد. این عده، ائمه را صاحب اختیار و مدبر نظام هستی می شمردند و اعتقاد داشتند خداوند تبارک و تعالی، جهان را خلق کرد و اختیار جهان را به ائمه علیهم السلام داد تا آنان جهان را تدبیر کنند و آنان صاحب اختیار جهان خلقت هستند.

مناسب است در اینجا به نکته ای اشاره کنیم و آن فهم اشتباه معنای «رب» در بسیاری از متون و تعابیر است. در زبان فارسی معمولاً در ترجمه کلمه رب از لفظ پروردگار استفاده می شود که به پرورش و تربیت اشاره دارد. در متون عربی نیز این اشکال به چشم می خورد؛ حتی راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود رب را این گونه معنا کرده است (2): معنای صحیح رب، صاحب اختیار بودن است که در بسیاری از موارد به تربیت شیء زیر دست خود نیز می پردازد. رب در مقابل عبد است که از خود هیچ اختیاری ندارد».

ص: 213

1- . تفصیل بیشتر این مطالب را می توان در کتاب ارزشمند آیه الله جعفر سبحانی با نام الالهیات علی هدی الکتاب و السنّة و العقل، ج اول، ص 80 - 100 آمده است.

2- رب از ریشه رب ب است و مربی پرورش دهنده و پروردگار از ریشه ربو است و این دو با هم ارتباطی ندارند. مثلاً در سوره قریش آمده است: «فلیعبدوا ربّ هذا البیت» آیا بیت الله نیز احتیاج به پرورش دارند که در اکثر ترجمه های قرآن آمده است: پروردگار این خانه را پرستید؟

و بدین سبب است که ائمه در ردّ غلات، که آنها را ربّ جهان می شمردند، می فرمایند: «انا عبید مربوبون».(1)

سخن جناب عبدالعظیم حسنی در انحصار ربوبیت تمامی اشیا به خداوند تبارک و تعالی، نیز اشاره به همین معنا و آن عقیده است.

امامت و خلافت بلافصل: حضرت عبدالعظیم حسنی پس از اقرار به توحید و نبوت نبیّ خاتم در باره امامت امام علی علیه السلام می گوید: «واقول: إن الامام والخليفة وولى الأمر من بعده اميرالمؤمنين على بن ابي طالب». او در این سخن، امام علی علیه السلام را با چهار وصف معرفی نموده و ایشان را خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده است. امامت، یعنی «رئاسة عامّة في امور الدين والدنيا»(2) که استمرار وظیفه نبوت است. عنوان «امام»، به جایگاه ویژه امام علی پس از پیامبر اشاره دارد که قابل غصب شدن هم نیست. کسانی که جامعه اسلامی را از خلافت و حکومت امام علی علیه السلام محروم ساختند و غاصب خلافت شدند، نمی توانند جایگاه ایشان را به عنوان «امام» تصاحب کنند. امامت، شئون مختلفی دارد که یکی از آنها در اختیار گرفتن قدرت و حکومت می باشد. اگر خلافت و حکومت در جایگاه اصلی و حقیقی خود قرار نگیرد امام، امام خواهد بود، بدون آنکه در ظاهر زمام حکومت را در دست داشته باشد.

جانشینی امام علی علیه السلام و ولی امر بودن ایشان نیز از ممیزات شیعه است. ولایت امر در کلام جناب عبدالعظیم حسنی اشاره به آیه قرآن «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ»(3) و همچنین حادثه عظیم غدیر دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور تعداد بسیاری از حجاج، در روز 18 ذیحجه

ص: 214

1- . خصال، ص 614.

2- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص 39؛ المواقف، ص 345.

3- سوره مائده 5، آیه 55.

سال دهم هجری (70 روز قبل از ارتحالش) فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»⁽¹⁾.

وصف «امیرالمؤمنین» نیز اشاره به جایگاه خاص امام علی علیه السلام در موصوف شدن به این وصف است. این صفت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درباره امام علی علیه السلام استعمال می شد. پس از واقعه غدیر، مسلمانان موظف شدند که با این وصف به امام علی علیه السلام سلام کنند.⁽²⁾

اشاره به امام زمان علیه السلام و غیبت ایشان: جناب عبدالعظیم حسنی در هنگام بیان نام امامان معصوم، اسامی ده تن از آنان را تا امام زمان خود، یعنی امام هادی علیه السلام، برشمرده است. آن گاه امام هادی علیه السلام به تکمیل سخنان او پرداخته و فرموده اند: «و من بعدى... الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده».

سخن امام هادی علیه السلام اشاره به امام زمان علیه السلام، غیبت امام عصر، عدم جواز نام بردن از ایشان، خاتم الاوصیاء بودن بقیة الله و ظهور حضرت و گسترش قسط و عدل پس از دوران دیجور سیاهی دارد. (گفتنی است روایات مربوط به امام زمان علیه السلام در منابع شیعی و سنی، به تعداد بسیار زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نقل شده است و فرهنگ مهدویت و انتظار ظهور منجی را در میان شیعیان و سایر مسلمانان رسوخ داده است).

بدین جهت پس از آنکه امام هادی از امام زمان علیه السلام یاد می کند، جناب عبدالعظیم حسنی می گوید: «اقررت» و سپس به ذکر بقیه معتقدات خود می پردازد.

تولاً و تبری: پس از اقرار به دوازده امام، به بیان نظر خود درباره موافقان و مخالفان ایشان و همچنین بیان حکم اطاعت و یا نافرمانی آنها می پردازد و می گوید: «پیروان

ص: 215

1- این متن متواترترین حدیث نقل شده از پیامبر است که نزدیک به 120 نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. اسامی 110 نفر از آنان در اثر جاودانه علامه امینی، کتاب الغدیر، آمده است. مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی نیز چند نفر دیگر را برشمرده است که اسامی بعضی از آنان در پاورقی چاپ جدید الغدیر آمده است. الغدیر، ج 1، ص 14 - 61.

2- مفید، ارشاد، ج 1، ص 48. برای اطلاع از مصادر دیگر ر.ک: موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج 2، ص 291 - 294.

و دوستداران آنان، پیرو و ولی خداوند هستند و دشمن آنان دشمن خدا است. اطاعت از آنان، اطاعت از خدا تلقی می شود و نافرمانی آنان بیرون رفتن از فرمان خداوند است».

حضرت عبدالعظیم حسنی در این چهار جمله کوتاه، نشانه شیعیان راستین را اطاعت از اهل بیت علیهم السلام می داند، نه اینکه داعیه ولایت مداری باشد، ولی در عمل به نافرمانی از آنان پردازند.

معاد: یکی از اعتقاداتی که به تفصیل مورد اشاره حضرت عبدالعظیم حسنی قرار گرفته، مبحث معاد و زیرمجموعه های آن است. او به معراج (که ظاهراً به معنای عروج از این دنیای فانی است)، سؤال در قبر، بهشت، جهنم، صراط و میزان اشاره کرده، آنها را حق می شمارد و در پایان می گوید: «و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یربعث من فی القبور».

نکاتی دیگر درباره عرضه حضرت عبدالعظیم

با مقایسه عرضه حضرت عبدالعظیم، با مباحث اعتقادی مشهور شیعه ملاحظه می گردد که بعضی مباحث اعتقادی - و البته با اهمیت - در این عرضه مورد اشاره قرار نگرفته است؛ همچنان که در عرضه های پیشین نیز برخی مسائل ذکر نشده است. از جمله این مباحث این موارد هستند:

1. عدل: یکی از صفات جمال الهی، صفت عدل است که مشهور شیعیان آن را اصلی از اصول دین و در کنار توحید ذکر می کنند. اگرچه از جهت علمی، عدل نیز یکی از صفات الهی است و در بحث معرفه الله جای می گیرد ولی به جهت برداشتهای نادرست فرقه های اسلامی، خصوصاً اشاعره، این صفت به گونه خاص مورد بحث قرار می گیرد و تمایز شیعیان با اشاعره روشن می شود. (1) این بحث کهن و دامنه دار، در عرضه جناب عبدالعظیم حسنی اشاره نشده است.

ص: 216

1- ر.ک: علامه محمدرضا مظفر، عقائد الامامیه، ص 261، مبحث عقیدتنا فی العدل.

2. قضا و قدر: یکی از مباحث کلامی مشهور بین شیعیان و غیر شیعیان، بحث قضا و قدر یا جبر و اختیار است. سنیان در این مبحث به دو گروه افراطی و تفریطی تقسیم شده اند: اشاعره قائل به جبر و انحصار سببیت افعال در خداوند تبارک و تعالی هستند و همه افعال ما - حتی زشتیها - را به پروردگار منتسب می کنند؛ و معتزله برای احتراز از این نسبت قبیح، به دام تفویض افتاده و همه افعال را به بندگان منسوب کرده و اراده و اذن الهی را هم منکر شده اند. (1)

اعتقاد شیعه بر آن است که «لا جبر ولا تفویض ولكن امر بین الامرین». (2) مبحث قضا و قدر با وجود قدمت کلامی آن و اعتقاد مشخص شیعیان به «الأمر بین الامرین» در عرضه جناب عبدالعظیم حسنی مطرح نشده است.

3. انبیای پیشین: در این متن، تنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاتم الانبیاء بودن ایشان اشاره گشته است که تلویحا به انبیای پیشین نیز اشاره دارد، ولی به گونه شفاف، اشاره نشده است.

4. عصمت انبیا و ائمه: از باورهای خاص شیعی، اعتقاد به عصمت انبیا و ائمه در تمامی جهات، هم در ابلاغ رسالت و امامت و هم در سایر زمینه های زندگی است. سنیان این اعتقاد را درباره ائمه نمی پذیرند و درباره انبیاء نیز قائل به معصوم بودن مطلق آنان نیستند. (3)

5. قرآن: قرآن به عنوان معجزه جاویدان پیامبر، در زمان جناب عبدالعظیم حسنی مورد توجه بود و مبحث حدوث و قدم قرآن در بین سنیان جنجالها و کشمکشهای زیادی را پدید آورد.

ص: 217

1- ر.ک: بداية المعارف الالهيه، ج 1، ص 159 به بعد.

2- . کافی، ج 1، ص 160، ح 13، به نقل از امام صادق علیه السلام .

3- ر.ک: آية الله جعفر سبحانی، الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، ج 3، ص 155 به بعد.

شاید علت اینکه این مبحث در کلام حضرت عبدالعظیم نیامده، نهی ائمه از داخل شدن در این بحث باشد.

6. نکته دیگری که در بررسی عرضه جناب عبدالعظیم حسنی و در سایر عرضه هایی که مورد اشاره قرار گرفت رخ می نمایند، عدم وجود تحیت (یعنی گفتن و نوشتن «علیه السلام» و یا «صلی الله علیه و آله» پس از ذکر اسامی معصومین) در این متن است. تنها در قسمت اول و آخر متن تحیت وجود دارد و این حاکی از فرهنگ خاص موجود در آن زمان است.

مهر تأیید بر عقاید عبدالعظیم

در تعریف حدیث آورده اند: «سخن معصوم علیه السلام و یا حکایت سخن، فعل و تقریر معصوم علیه السلام را حدیث می نامند».⁽¹⁾

با توجه به تقریر و تأیید قاطع و محکم حضرت امام هادی علیه السلام از سخن جناب عبدالعظیم حسنی، این نمونه از مصادیق بارز حدیث است و حجت تلقی می شود. امام هادی علیه السلام پس از شنیدن سخنان عبدالعظیم حسنی می فرماید: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند سخنان تو همان دین الهی است که خداوند برای بندگانش می پسندد. پس بر این عقاید ثابت قدم باش! خداوند تو را بر این اعتقاد و عقیده در دنیا و آخرت ثابت بدارد!».

عرضه حدیث

مشخص شد که «عرضه دین» به مثابه معیاری برای شناخت حقیقت باور انسانی است. نوع دیگری از عرضه هست که با نوع پیشین نیز ارتباط و همبستگی دارد و آن «عرضه حدیث بر معصومین علیهم السلام» است که از زمان امام علی علیه السلام آغاز شده و تا آغاز

ص: 218

1- ر.ک: شیخ بهایی، الوجیزه، ص 4.

غیبت کبری ادامه پیدا کرد. ائمه تنها مرجع عرضه احادیث نبوده اند؛ زیرا منابع و مصادر مطمئن دیگر همچون: قرآن، سنت و عقل قطعی نیز از منابع عرضه حدیث در بین علما و راویان شیعی بوده اند. عرضه حدیث بر منابع معتبرتر و یا فهم دقیق تر حدیث پس از عصر حضور هم ادامه پیدا کرد. فقیهان و کارشناسان دین در این دوران، محل مراجعه دانش پژوهان بودند که با استفاده از منابع پیش گفته (قرآن و سنت و عقل قطعی) به راهنمایی و هدایت آنان می پرداختند. نمونه های عرضه حدیث - برخلاف عرضه دین - نسبتاً زیاد و دامن گستر است. مسائل مطرح شده در آن نیز متنوع و نیز اهداف عرضه نیز گوناگون بود.

از منظر دیگر، عرضه حدیث را نیز می توان نوعی از عرضه دین به شمار آورد؛ چون راوی و صحابی با مراجعه به امام از او راجع به حدیث شنیده شده ای که مبنای تفکر و فرهنگ شیعیان یا دیگر مسلمانان است، پرسش می کند و در صورت تأیید امام به آن اعتقاد پیدا می کند. رد کردن حدیث به وسیله معصوم و یا تبیین و تفصیل در آن نیز به گونه ای دیگر تولید فکر و اعتقاد و باور را منجر می شود.

شایسته بود که به عرضه حدیث بر تمامی منابع پیشین بپردازیم، ولی قرین بودن عرضه دین و سیر نوشتار و محدودیت مقال، اقتضا دارد که تنها مبحث عرضه حدیث بر ائمه، در ادامه عرضه دین بیاید.

پیش زمینه ها

لزوم عرضه حدیث مبتنی بر چند پیش فرض است که به بعضی پرداخته شد و بعضی دیگر را نیز اکنون تبیین می کنیم:

1. متن محور بودن معارف دینی: محور بودن متن در فهم معارف، اقتضا می کند که اطمینان عرفی به تمامی اجزای تشکیل دهنده آن حاصل آید. قرآن به عنوان منبع

اصولی معارف شیعی، بدون کم و کاست، در اختیار همه است؛ ولی حدیث به عنوان حاکی و گزارش دهنده سنت، محتاج دقت و تأمل بیشتری است. حدیث صحیح می تواند آیات عام و مطلق قرآن را خاص و یا مقید کند. داشتن این جایگاه، اقتضا دارد که از صدور و دلالت آن مطمئن باشیم. از این منظر، بحث عرضه حدیث ضروری جلوه می کند و نقش مهم آن در شکل گیری و ساختار بندی معارف اسلامی روشن می شود.

2. پیدایش و گسترش احادیث ساختگی: مقدس بودن سخن پیامبر برای مسلمانان و آویزه گوش قرار دادن آن موجب گشت تا عده ای، که رسیدن به هدف را به هر وسیله روا می دانستند، به جعل و انتساب حدیث به پیامبر اقدام کنند. منافقین، مسلمانان سست ایمان و دیگر کسانی که در چنبره طایفه گرایی گرفتار آمده بودند از این شیوه استفاده می کردند و به ترویج افکار خود می پرداختند.

اگرچه حضور پیامبر و آگاهی و حیانی ایشان از حوادث و سخنان مخفی، موجب ترس از آبروریزی و کم بودن جعل حدیث در زمان حیات پیامبر بود، با وجود این، موجب ریشه کن شدن این بلیه نگشت. بدین جهت پیامبر در مواردی فرمودند: «من کذب علی متعمدا فلیتوباً مقعداً علی النار؛ هر کس که به عمد بر من دروغ بنهد جایگاهی در آتش برای خود فراهم آورده است».⁽¹⁾ (این حدیث از نمونه های حدیث و متواتر شمرده می شود).⁽²⁾ و در جایی دیگر فرمود: «قد کثرت علیّ الکذّابه».⁽³⁾ یکی از محققین در ذیل این حدیث آورده است: این متن دلالتی بر زیاد کذب بستن بر پیامبر ندارد، ولی اصل موضوع آن اندازه مهم است که حتی تعداد کم آن نیز زیاد تلقی می شود.⁽⁴⁾

ص: 220

1- . نهج البلاغه، خطبه 210.

2- نهایة الدرایه، ص 99.

3- . کافی، ج 1، ص 62، شماره 1.

4- . مقاله آیه الله رضا استادی در مجله علوم حدیث، ش 11، ص 12.

غوغای طائفه گری پس از رحلت پیامبر، موجب افزایش جعل حدیث گشت و استفاده بنی امیه از حربه اسلام علیه اسلام و بی اعتقادی شخصی آنان به باورهای اسلامی نیز بر رونق جعل حدیث افزود. از سوی دیگر، جلوگیری از تدوین حدیث و حتی مانع شدن از نقل علنی حدیث در زمان خلیفه دوم و سپس آزاد شدن نگارش حدیث در سال 100 هجری به وسیله عمر بن عبدالعزیز، بیش از پیش به این جریان دامن زد.

اگرچه این حوادث بیشتر در مجامع حدیثی سنیان بود، ولی حوزه حدیثی شیعه نیز از این بلا مصون نماند و فرقه بندیها - خصوصاً در کوفه که مرکز اقوام و فرقه های گوناگون بود - شیعیان را نیز به این وادی کشانید. خطرناک ترین گروه در بین شیعیان، غالیانی بودند که با جعل و تفسیر نادرست و تأویل نابجا به مشوه ساختن چهره درخشان معارف اسلامی و ائمه اطهار می پرداختند. امام صادق علیه السلام به کسانی که به

احادیث دست درازی کرده اند اشاره کرده و فرموده اند: «فانّ فینا اهل البیت فی کلّ خلف عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین؛⁽¹⁾ در میان ما اهل بیت همواره اشخاص عادل هستند که تحریفات غالیان و بدعتهای باطل گرایان و کج فهمی نادانان را طرد و نفی می کنند».

3. تسامح در نقل: امام علی علیه السلام، اصحاب پیامبر را به گروههای مختلفی تقسیم می کرد و می فرمود که بسیاری از آنان صلاحیت نقل حدیث را ندارند.

از مضمون سخن امام علی علیه السلام بر می آید که حدیث از چهار طریق به شما می رسد: اول، منافقی که اظهار ایمان می کند و ابایی از دروغ بستن بر پیامبر خدا ندارد؛ دوم، کسی که از پیامبر خدا سخنی می شنود، ولی به درستی آن را در نمی یابد و گرفتار توهم می شود. قصد دروغگویی ندارد و به حدیث در دست خود اعتقاد دارد... اگر مسلمانان می دانستند که سخن او توهمی بیش نیست آن را نمی پذیرفتند و خود او نیز

ص: 221

1- . کافی، ج 1، ص 32، شماره 2.

اگر به توهم خود پی می برد، آن را رها می کرد؛ سوم، کسی که امر پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده، ولی از نهی بعد از آن باخبر نشده و یا نهی را شنیده و از امر بی خبر است. بنابراین منسوخ را به یاد سپرده و ناسخ را یاد نگرفته است. اگر می دانست که آنچه در دست او است، حدیث منسوخ است، آن را رها می کرد و اگر مسلمانان نیز می دانستند که شنیده او منسوخ شده است، آن متن را رها می کردند؛ چهارم، آخرین گروه کسی است که بر پیامبر دروغ نمی بندد و آنچه را شنیده است نیز فراموش نکرده و بدون کم و کاست نقل می کند. ناسخ را از منسوخ می شناسد و به ناسخ عمل می کند. (1)

روایات عموم اصحاب پیامبر، می توانست به یکی از سه مشکل نخست دچار شود. از این روی بود که در زمانهای بعد، افراد خاص و محقق و حدیث پژوه به عرصه آمدند و با عرضه این روایات بر امامان اشکالات پیش گفته را برطرف می کردند.

4. نیاز به درایت در حدیث: فهم و درایت و حدیث، نیاز اصلی فقیهان و ژرف نگران وادی معارف است. این موضوع سفارش ائمه نیز بوده است که: «علیکم بالدرایات لا بالروایات». (2) این مهم وابسته به علوم مختلفی همچون: غریب الحدیث و اسباب ورود حدیث و بیش از همه نور و بصیرتی الهی است که فهم برتر و دقیق تر را موجب می شود.

طبیعی است که سالک این طریق رو به سوی اولیاء الهی نماید تا او را دست گیرند و پله پله به سر منزل مقصود رسانند. بدین سبب رجوع به خبرگان در این علم، از گذشته تا اکنون، سیره مستمر تمامی رهروان بوده است. رجوع به معصومان و عرضه

ص: 222

-
- 1- گزارشی اجمالی از سخنان امام علی علیه السلام در پاسخ سلیم بن قیس. تفصیل این متن را در کافی، ج 1، ص 63 می یابید.
 - 2- کنزالفوائد، ص 194.

حدیث بر آنان نیز بدین سبب است. آنان علم خود را از طریق پیامبر و از خداوند تبارک و تعالی به دست آورده اند و وظیفه خود را هدایت مردم می دانند و چه توفیقی از این بالاتر که فهم روایت در محضر ائمه و از طریق آنان باشد.

5. تعارض روایات: تعارض روایات علل گوناگونی دارد که عموم و خصوص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، تقیه، تفاوت مخاطبین و در آخر جعل و وضع از جمله این علل هستند. علت تعارض - هر چه باشد - موجب اشکال در فهم و اعتراض و طعنه های غیر شیعیان بر شیعیان می گردید. برای رفع تعارض، این احادیث بر امام عرضه می شد.

6. در دسترس بودن معصومان: ایراداتی که در مراحل قبل بدان اشاره شد نیاز و ضرورت مراجعه به خبرگان فن را مشخص می کرد. سنین نیز با این اشکالات مواجه بودند و درد را می فهمیدند، ولی عدم اعتقاد به عصمت ائمه و جوّ فرهنگی سیاسی اجتماعی آن دوران، آنان را از مراجعه زیاد و پی در پی به ائمه باز می داشت. آنان راهی برای رفع این اشکال نمی یافتند؛ در حالی که شیعیان استمرار امامت و عصمت را تا سال 260 هجری به حضور اهل بیت می رسیدند و رفع مشکلات معارفی و فقهی خود را از امامان طلب می کردند. آنان با عرضه کردن گونه های مختلف شنیده های خود، در تمامی مراحل از ائمه استمداد می کردند و به تصحیح و تکمیل دانسته های خود می پرداختند.

پنج عامل ذکر شده، از مهم ترین عوامل پیدایش و گسترش عرضه حدیث در حوزه های حدیثی شیعی است. ائمه نیز این فرهنگ را ترویج و اصحاب خود را ترغیب به عرضه حدیث می نمودند. امام باقر در تفسیر آیه «فلینظر الإنسان إلى طعامه» و در بیان معنای طعام می فرمود: «علمه الذي يأخذه عمن يأخذه؛ او باید بنگرد که علم فراگرفته خود را از چه کسی فرا می گیرد»⁽¹⁾.

ص: 223

و امام کاظم علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: «اذهب فتنقه واطلب الحدیث. قال: عمّن؟ قال: عن فقهاء اهل المدینه، ثمّ اعرض علیّ الحدیث؛ (1) برو و فقه بیاموز و حدیث فراگیر! گفت: از چه کسی؟ فرمود: (حدیث را) از فقهای اهل مدینه بیاموز و سپس آنها را بر من عرضه کن».

سیر تاریخی عرضه حدیث

نمونه ای از عرضه حدیث در زمان پیامبر در دست است که آغاز این روش را به زمان ایشان پیوند می زند؛ مثلاً در جریان جویر و فرمان پیامبر به ازدواج او با دختر انصاری، آنان که به قول جویر اعتماد نکرده بودند، قاصدی را خدمت پیامبر می فرستند تا صحت قضیه را به دست آورند. (2)

و یا در باره توصیه پیامبر به همراهی با «جماعت»، از ایشان تفسیر «جماعت» را خواستار شدند و پیامبر در پاسخ فرمود: «جماعة أمتی اهل الحق و إن قلّوا؛ (3) مقصود از جماعت، گروه بر حق می باشد؛ حتی اگر کم باشند».

در زمان امام علی علیه السلام تا امام سجاد هم نمونه هایی از عرضه حدیث گزارش شده است. (4)

با گسترش فرهنگ حدیث نویسی، عرضه حدیث نیز در زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام گسترش می یابد. پیدایش غلات، موجب عرضه بیشتر احادیث شیعی گشت؛ حتی در برخی موارد امام صادق علیه السلام از اصحاب خود می خواهند تا گفته های

ص: 224

1- . کافی، ج 1، ص 353، شماره 8.

2- کافی، ج 5، ص 341، شماره 7.

3- معانی الاخبار، ص 154، شماره 1.

4- . ر.ك: مجله علوم حدیث، شماره 6 مقاله عبدالهادی مسعودی: «عرضه حدیث»، ص 38 - 42.

راوی کذابی را برایشان بگویند؛ مثلاً از عنبسة بن مصعب می خواهد که شنیده هایش از ابوالخطاب (شخص غالی و منحرف کوفی) را باز گوید و پس از شنیدن آن سخنان به رد آنها پرداخت. (1)

همچنین در زمان امام صادق علیه السلام عرضه کتابهای حدیثی بر ایشان نیز وجود دارد؛ مثلاً کتاب عبیدالله حلبی بر امام صادق علیه السلام عرضه شد و امام آن را تأیید کرد. (2)

محمد بن مسلم، بعضی روایاتی را که خود از امام باقر علیه السلام شنیده بود، بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد و امام علیه السلام نیز آنها را تأیید نمود و تبیین دقیق تری را ارائه فرمود. عرضه های حدیثی در این دوران و دوران امام کاظم علیه السلام بیشتر رنگ فقهی دارد.

گسترش فعالیت غالیان موجب آن شد که عرضه حدیث بر امام رضا علیه السلام افزون شود. یونس بن عبدالرحمن، که از بزرگان راویان شیعه و افقه گروه سوم اصحاب اجماع است، سردمدار عرضه حدیث در این دوره است. او گفته است: در عراق تعدادی از اصحاب امام باقر علیه السلام و عده فراوانی از اصحاب امام صادق علیه السلام را یافتم، از آنان حدیث شنیدم و کتابهایشان را اخذ کردم و سپس آنها را بر امام رضا علیه السلام عرضه داشتم. امام بسیاری از آنها را انکار کرد و انتساب آنها به امام صادق علیه السلام را نپذیرفت و فرمود: ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ بست؛ خدا لعنتش کند! و تا امروز نیز پیروان ابوالخطاب، احادیث ساختگی را در کتابهای امام صادق علیه السلام می گنجانند. پس

حدیثی را که منتسب به ما شد و مخالف قرآن بود نپذیرید؛ چون هر گاه سخن گوئیم موافق قرآن و سنت می گوئیم. (3)

به غیر از یونس، صحابه دیگری نیز به عرض حدیث پرداخته اند.

ص: 225

1- . رجال کشی، شماره 515.

2- رجال نجاشی، ص 217، شماره 565.

3- رجال کشی، ج 2، ص 489.

از زمان امام جواد علیه السلام به بعد عرضه مکتوب نیز شکل گرفته است. (1) که در زمان امام هادی و امام عسکری علیه السلام نیز ادامه یافت. عرضه مجموعه های حدیثی در این دوران نیز رواج دارد که می توان به عرضه کتب بنی فضال و همچنان کتاب یوم و لیلۃ یونس بن عبدالرحمن اشاره کرد. (2)

در زمان غیبت صغرا، انحصار از طریق مکاتبه، عرضه حدیث بر امام انجام می شده است؛ همچنان که بر نواب خاص امام نیز حدیث عرضه شده و مورد تأیید آنها قرار گرفته است.

آن گاه که شلمغانی - که از عالمان و وکیل با واسطه امام بود - به انحراف کشیده شد، سؤالی برای عموم شیعیان پدید آمد که با کتابهای او چه کنند. ظاهراً کتاب تکلیف او از کتابهای رایج در بین شیعیان بود. این مشکل به نایب خاص امام علیه السلام، حسین بن روح، گزارش شد.

عبدالله کوفی می گوید: از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، درباره کتب ابن ابی العزاقر سؤال شد؛ پس از آنکه توقیع لعن او از جانب امام زمان علیه السلام صادر شده بود. به شیخ گفته شد: با کتب او چه کنیم در حالی که در همه خانه ها وجود دارد؟ حسین بن روح گفت: (در متن دیگر آمده است که کتاب را خواست و تمامی آن را خواند و سپس گفت:) همان سخنی را می گویم که امام حسن [عسکری] علیه السلام درباره کتب بنی فضال فرمود. از امام عسکری علیه السلام پرسیدند: با کتب آنها [بنی فضال] چه کنیم که خانه های ما مملو از آن است. امام فرمود: روایتهای آن را بگیری و آرای آنها را رها کنی. (3)

ص: 226

1- . کافی، ج 4، ص 525، شماره 8.

2- رجال نجاشی، ص 447، شماره 445؛ رجال کشی، ج 2، ص 817 شماره 1032.

3- . شیخ طوسی، غیبت، ص 389.

بهتر می نماید که مصادیق عرضه حدیث را در ضمن بررسی انگیزه و علل عرضه جای دهیم تا ناچار از واگویه متون نباشیم و علاوه بر آن با ظرایف موجود عرضه های همگن و هم زمینه نیز آشنا شویم. انگیزه اصلی در عرضه حدیث، اطمینان یافتن راوی از دانسته های خویش است که دغدغه فکری هر محقق و پژوهشگر است. تحصیل اطمینان، گاه از سر کنجکاوی است، ولی آنچه بیشتر رخ می نماید آن است که خراش ذهنی راوی در ایجاد انگیزه برای عرضه حدیثی خاص بر امام، برآمده از غرابت، ناهمگونی، عدم فهم متن حدیث و یا اعتراض و اشکال بر آن است.

هنگامی که راوی، در ضمن روایت و درایت يك متن، آن را با روال دانسته های خویش و فرهنگ حاکم بر تفکر خود مطابق نمی یابد (چه در تعارض با آن باشد و چه معنایی والا و دور از فهم داشته باشد)، این سؤاها برایش پدید می آید و در پی پاسخ آن می گردد:

1. آیا این متن از معصوم علیه السلام صادر شده است (اطمینان به صدور)؟

2. آیا همان گونه که صادر گشته به دست من رسیده است (تحریف و...)?

3. آیا قرآنی ناگفته در هنام صدور موجود بوده است (اسباب صدور و تقطیع)?

4. آیا معانی الفاظ، ترکیبها و اصطلاحات را دقیق فهمیده ام (غریب الحدیث)?

5. آیا حدیث تقیه ای است (جهت صدور)?

6. آیا به لایه های بالاتر معرفتی اشاره دارد (فهم برتر و بلندی مضمون)?

7. تعارض این متن با متون دیگر چگونه حل می گردد؟ (جامع نگری)?

این سؤالات و بعضی سؤالات جنبی دیگر، موجب رجوع راویان فقیه به امام و عرضه حدیث بر ایشان و رفع اشکال می گردید. اکنون به تفصیل این موارد را بررسی کنیم:

اشاره

متون زیادی چنین بودند. گونه های مختلف این قبیل روایات، از این قرار است:

الف) عرضه اسرائیلیاتی که در بین مسلمین رواج پیدا کرده بود و بیشتر در مورد پیامبران پیشین بود و افعال قبیحی را بدانان نسبت می داد. (1) این متون با عصمت انبیا و ملائکه سازش ندارد و بدین سبب موجب شك و شبهه راویان می گشت. از این گروه، می توان به موارد ذیل اشاره داشت:

- حضرت داود علیه السلام و اوریا: امام رضا علیه السلام از علی بن جهم می پرسد که در بین شما سنیان درباره داود چه می گویند. او نیز داستانی اسرائیلی که در بین آنان مشهور بوده را باز می گوید. اجمال داستان آن است که حضرت داود در هنگام عبادت پرنده زیبایی را می بیند و آن را تعقیب می کند، همسر اوریا (از سرداران سپاه خود) بر روی کاخ را مشاهده می کند و دلباخته او می شود. اوریا را به صف مقدم می فرستد تا کشته شود و آن گاه با همسر او ازدواج می کند!

در این هنگام، امام رضا علیه السلام دست خود را به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» به پیامبری از پیامبران خود نسبت می دهید که آن مقدار بی اعتنا به نماز خود بوده که به دنبال پرنده ای حرکت کرد. سپس کاری ناپسند [نگاه به نامحرم] را به او نسبت می دهید و در آخر او را متهم به قتل می کنید.

علی بن جهم می گوید: پرسیدم: ای زاده رسول خدا! پس داستان او و اوریا چه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: در زمان داود، رسم این بود که زن پس از مرگ یا قتل شوهر خود هرگز ازدواج نمی کرد. اولین کسی که خداوند عزوجل به او اجازه داد که با زن

ص: 228

1- . فعل معصومان همانند قول آنان، حجت است و نقل آن حدیث شمرده می شود.

شوهر مرده ازدواج کند داود علیه السلام بود و این چیزی بود که بر مردم، به جهت قتل اوریا، گران آمد. (1)

- هاروت و ماروت و سهیل: علی بن محمد بن جهم می گوید: شنیدم که مأمون از [امام] رضا علی بن موسی علیه السلام درباره چیزی که مردم آن را نقل می کنند می پرسد. روایت چنین است که ستاره زهره را زنی می داند که هاروت و ماروت فریفته اش شدند و ستاره سهیل را باجگیر دولتی در یمن می داند.

امام رضا علیه السلام فرمود: دروغ می گویند... (2)

- ملائکه: محمد بن زیاد و محمد سیار گویند: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردیم: برای ما روایت شده که آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله حکم امامت امام علی علیه السلام را اعلام کرد، خدای عزوجل ولایت او را بر گروهی از مردمان و گروهی از ملائکه ابلاغ کرد و آنان از پذیرش آن امتناع کردند. خداوند نیز آنان را مسخ کرد و به قورباغه تبدیل کرد.

امام علیه السلام فرمود: معاذ الله! این گروه بر ما دروغ می بندند و افترا می زنند. ملائک فرستادگان خدای اند و همانند پیامبران خدا و رسولان او به سوی حق هستند. آیا امکان دارد که پیامبران به خداوند کفر بورزند؟ گفتیم: نه. امام فرمود: ملائکه هم این گونه هستند شأن ملائکه بلند و جایگاه آنان والا است. (3)

- حضرت یوسف: (به کتاب کافی، ج 2، ص 341، متن 17 مراجعه شود).

(ب) عرضه کتاب: نوشتن حدیث و تدوین کتابهای حدیثی از ابتدا در بین شیعیان

ص: 229

1- صدوق، امالی، ص 152. علی بن جهم از متعصبین ناصبی است. او پدر خود را لعن می کرد، به جهت آنکه نام او را علی نهاده بود.

2- . عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 245.

3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 244. متن مجعولی عرضه شده، ظاهراً از ساخته های غلات است.

رواج داشت. بعضی کتب مشهور بودند و نسخه های فراوانی از آنها استنساخ گشته بود. معمولاً این کتابها بر ائمه عرضه می شدند تا از صدور روایات آن اطمینان حاصل شود. موارد ذیل از این قبیل است:

- صحیفه زهد امام سجاد علیه السلام: ابوحمزه ثمالی می گوید:

ابوحمزه ثمالی می گوید: به نوشته ای برخوردی که در آن گفتاری از امام سجاد علیه السلام درباره زهد بود. آن را نوشتم و به حضور امام بردم و بر او عرضه کردم. امام آن را شناخت و درستی نوشته و هر چه را در آن بود، تأیید کرد. (1)

- کتاب عبید الله حلبی: عبیدالله از راویان فقیه و بزرگ شیعه و از مقربین امام صادق علیه السلام است. او روایتهایی را گرد آورد و بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد که امام علیه السلام پس از خواندن آن می فرماید: «أتری لهؤلاء مثل هذا»؛ آیا اینها (سنیان) مانند این نوشتار دارند؟ (2)

- کتاب ظریف: کتاب دیات که مشهور به کتاب ظریف است، بر امام صادق علیه السلام و بر امام رضا علیه السلام عرضه شده است. امام رضا علیه السلام درباره آن فرمود: «نعم، هو حق و قد کان امیر المؤمنین علیه السلام یأمر عماله بذلك؛

آری، این کتاب صحیح و حق است و امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزارانش را بدان امر می کرد». (3)

- کتابهای بنی فضال: در سطور پیشین و از زبان حسین بن سعید بدان اشاره کردیم.

ص: 230

1- کافی، ج 8، ص 15، شماره 2.

2- رجال نجاشی، ص 217، شماره 565.

3- تهذیب الأحکام، ج 10، ص 295، شماره 26.

- غیبت و ظهور: احادیث فراوانی که درباره غیبت و ظهور امام عصر عجل الله فرجه نقل شده، بر ائمه علیه السلام عرضه شده است:

سید حمیری، که قبلاً کیسانی بود و سپس امامی شد، از امام صادق علیه السلام درباره احادیث غیبت پرسید. او می گوید: پس از آنکه با دلائل قطعی، برایم ثابت شد امام صادق علیه السلام امام و حجت بر من و جمیع مردم است، از ایشان پرسیدم: ای زاده رسول خدا! روایاتی از پدرانم درباره غیبت و حتمی بودن آن به ما رسیده است؛ بیان فرما که امام غایب چه کسی است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ششمین فرزند از نسل من و دوازدهمین امام هدایت بعد از پیامبر، قائم بر حق و بقیة الله در زمین و صاحب الزمان است. به خدا قسم! اگر دوران غیبت او به اندازه مدت زمان رسالت نوح طولانی شود، باز هم نمی میرد تا زمانی که ظهور کند و دنیا را از عدل و داد پر کند؛ همان گونه که قبلش از ظلم و جور آکنده بود. (1)

ابوبصیر نیز می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: امام باقر علیه السلام همواره می فرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است. امام صادق علیه السلام فرمود: آری، این چنین است. (2)

در زمان خروج ابراهیم بن عبدالله بن حسن بر علیه منصور دوانیقی، عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام شنید که «اتقوا الله واسکنوا ما سکنت السماء والارض؛ پروا داشته باشید و تا زمین و آسمان در هم نریخته اند شما نیز ساکت باشید».

ص: 231

1- کمال الدین، ص 33. ترجمه حدیث، مقداری تلخیص گشته است.

2- غیبت نعمانی، ص 172؛ دلائل الامامه، ص 535.

عبداللہ بن بکیر این سخن را از عبید بن زرارہ نمی پذیرفت و می گفت: اگر او راست گفته باشد، پس قائم [آل محمد علیہ السلام] و خروج او بی معنا است [چون مسلما زمین و آسمان به ہم نمی ریزند و حضرت قائم ہم قیام خواهد کرد]. حسین بن خالد این حدیث و سخن عبداللہ را به امام رضا علیہ السلام عرضه می کند و ایشان می فرماید: عبید صحیح گفته است، ولی تأویل و استنتاج عبداللہ بن بکیر صحیح نبوده است. مقصود امام صادق علیہ السلام از «ما سکنت السماء» صیحه و ندای آسمانی و مقصود از «ما سکنت الارض» نیز فرو رفتن سپاهیان در زمین است [و این دو از علائم ظهور هستند]. (1)

محمد بن مروان می گوید: مردی از امام باقر علیہ السلام پرسید:

فدایت کردم! اینان نقل می کنند که امیر المؤمنین در کوفه و بر منبر فرمود: حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی می کند تا مردی از فرزندانم را برانگیزاند که دنیا را پر از عدل و داد کند؛ همان سان که از ظلم و ستم پرگشته بود. امام باقر علیہ السلام این سخن را تأیید کردند. (2)

- رفت و آمد پیامبر صلی الله علیه و آله از دو مسیر: موسی بن عمر بن بزیع می گوید: به امام رضا علیہ السلام عرض کردم: مردمان (از سنیان) روایت کرده اند که پیامبر خدا همواره این گونه بود که اگر از راهی می رفت از مسیر دیگری بازمی گشت. آیا این گونه رفتار می کرد؟ امام رضا علیہ السلام فرمود: آری، من نیز بسیاری اوقات چنین می کنم، تو هم این کار را انجام ده. موسی بن عمر گوید: سپس به من فرمود: بدان که این کار روزی تو را بیشتر می کند. (3)

- لیس لرسول الله إلا الخمس: محمد بن ریان گوید: به امام هادی علیہ السلام نوشتم: فدایت

ص: 232

1- معانی الاخبار، ص 266.

2- شیخ طوسی، غیبت، ص 46، ح 30.

3- کافی، ج 8، ص 147، ح 124.

شوم! برای ما روایت شده است که برای رسول الله صلی الله علیه و آله نصیبی از دنیا جز خمس نیست، جواب این گونه آمد: دنیا و هر چه در آن است برای رسول الله است. (1)

- تفکر غلات: حمادی از امام صادق علیه السلام می پرسد: از شما نقل شده است که مقصود از شراب و گونه های مختلف قمار (که در قرآن حرام شمرده شده اند)، مردان هستند (نه اینکه این افعال حرام باشند). امام علیه السلام در جواب می فرماید: خداوند عزوجل به گونه ای که مردم نمی فهمند، با آنان سخن نمی گوید. (2)

- نمازهای نافله ماه رمضان: احمد بن محمد بن مطهر می گوید: به امام عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی از پدران شما روایت کرده است که رسول الله در ماه رمضان بیش از سایر روزها نماز نمی خواند. امام در جواب نوشت: دروغ گفته است. خدا دهانش را خرد کند! در هر شب از ماه رمضان تا شب بیستم، بیست رکعت نماز بخوان و در شب بیست و یکم صد رکعت و در شب بیست و سوم نیز صد رکعت نماز بگذار و در دهه آخر هر شب سی رکعت نماز بخوان. (3)

2. تغییر و تبدیل و تحریف

بعضی از راویان به طور ناخواسته و بعضی دیگر با تعمد بعضی از احادیث را تغییر

ص: 233

1- کافی، ج 1، ص 409، شماره 6. مقصود از امام عسکری علیه السلام در متن، امام هادی علیه السلام است؛ زیرا به هر دو امام، «عسکریین» گفته می شود. محمد بن ریان نیز از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده شده است. ر.ک: معجم رجال حدیث، ج 16، ص 83.

2- رجال کشی، ج 2، ص 578، شماره 513. غالیان به بهانه بزرگ شمردن ائمه علیهم السلام و با تأویل آیات و روایات، سعی در شانه خالی کردن از تکلیف و در انجام امور نادرست داشتند که با عرضه سخنانشان به ائمه علیهم السلام و نفی آنان، در رسیدن به مقاصد خود ناکام ماندند.

3- تهذیب الأحکام، ج 3، ص 68، ح 24.

می داده و استنتاج ناصحیح می کرده اند. عرضه حدیث بر امام خطا و تحریف صورت گرفته را معلوم می کرد.

- مصرف گوشت در خانه: سکونی می گوید: مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول الله! گروهی از علمای سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: خداوند فروشندگان گوشت را دشمن می دارد و خانه ای را که هر روز در آن گوشت خورده می شود، ناپسند می شمارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: اشتباه بزرگی مرتکب شده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از اهل خانه ای که در آن گوشت مردم خورده شده و غیبت آنان می شود، ناخرسند است. [امام علیه السلام در ادامه فرمود.] اینها را چه می شود! خداوند آنان را نیامرزد که حلالی را مطرح و آن را با بسیاری روایات [دروغ] حرام می کنند. (1)

عرضه دیگری با همین مضمون و به گونه خلاصه تر از عبدالاعلی مولى آل سام نقل شده است. (2)

- ولایت امام علی علیه السلام و فقر: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: روایت می شود که مردی به امیرالمؤمنین گفت: من تو را دوست دارم و امام علی علیه السلام فرمود: پس برای فقر و بیچارگی (آماده شو و) پوششی آماده کن.

امام صادق علیه السلام فرمود: [امام علی علیه السلام] این گونه نگفت؛ بلکه فرمود: برای فقر و فاقه ات پوششی آماده کرده ای، و مقصودش روز قیامت بود. (3)

- حرمت صدقه بر شخص دارا: به امام صادق علیه السلام عرض شد: مردم از پیامبر روایت می کنند که صدقه گرفتن بر شخص ثروتمند و کسی که سالم و قادر بر کار کردن است جایز نیست.

ص: 234

1- . وسائل الشیعه، ج 25، ص 39، به نقل از طب الاثمه.

2- . کافی، ج 6، ص 308، ح 5.

3- . بحار الأنوار، ج 72، ص 40، ح 37.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر ثروتمند را فرمود، ولی شخص سالم و قادر بر کار کردن را نفرمود. (1)

- محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عمار سبابطی از شما روایتی نقل کرده است. امام علیه السلام پرسید: آن روایت چیست؟ گفتم: او روایت کرده است که نوافل روزانه هم واجب است. امام علیه السلام فرمود: او [عمار سبابطی] به کجا می رود؟ به کجا می رود؟ من این گونه بدو نگفتم؛ بلکه به او گفتم: هر کس نماز بگذارد و حواسش به نماز باشد و سهوی نکند، مادامی که دل در گرو نماز دارد، خدا به او روی خواهد کرد. بنابراین گاه نیم یا ثلث یا ربع یا یک پنجم نماز بالا می رود. همانا ما به نوافل امر شده ایم تا نقصان نماز واجب را پوشش دهد و آن را کامل کند. (2)

3. اسباب صدور و نقل قرآن

- حرمت پوست گوسفند مرده: می دانیم که گوشت و پوست و اجزای حیوان مرده حرام و غیر قابل استفاده است. علی بن مغیره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم! آیا از لاشه حیوان حلال گوشتی که مرده است، چیزی قابل استفاده است؟ فرمود: نه. گفتم: برای ما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله بر گوسفند مرده ای گذشت و گفت: چه می شد اگر صاحبان این گوسفند از گوشت آن سود نبردند، از پوستش بهره می بردند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آن گوسفند از آن سوده، دختر زمعه و همسر رسول الله، و بسیار لاغر بود؛ به گونه ای که گوشتی برای استفاده نداشت. از این

ص: 235

1- من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 1773، شماره 3671. این متن در کافی، ج 3، ص 562، شماره 12 از قول معاویه بن وهب نقل شده است، ولی قسمت پایانی روایت را نیاورده است.

2- . کافی، ج 3، ص 362، شماره 1. عمار سبابطی ایرانی و فارسی زبان بود و ظرائف سخن عربی را متوجه نمی گشت و در نقل فهمیده های خود به زبان عربی هم مشکل داشت.

رو رهایش ساختند تا مرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر (گوشتی نداشت و) نمی توانستند از گوشتش استفاده کنند، حداقل آن را ذبح می کردند و از پوستش استفاده می کردند. (1)

- الفرار من الطاعون كالفرار من الزحف: ابان احمر می گوید: یکی از اصحاب ما از امام کاظم علیه السلام پرسید که اگر در سرزمینی بیماری طاعون آمد، جایز است از آنجا نقل مکان کنم؟ حضرت فرمود: آری. او آن گاه نقل مکان از روستا و خانه را هم پرسید و امام آن را جایز شمرد.

من گفتم: ما از رسول خدا روایت می کنیم که «فرار از طاعون همانند فرار از جنگ است (و جایز نیست). امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول الله این سخن را درباره گروهی فرمود که در مرزهای سرزمینهای اسلامی در مقابل دشمن قرار داشتند. در این هنگام بیماری طاعون آمد، آنان نیز مرزها را رها و از آنجا فرار کردند. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله این سخن را درباره آنها فرمود. (2)

- از امام علی علیه السلام درباره این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: موهای سفید خود را (رنگ کنید و) تغییر دهید و خود را شبیه یهود نکنید. امام فرمود: این سخن را پیامبر زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند؛ اما اکنون که اسلام توسعه یافته و مستحکم شده است، هر کس مختار است (که خضاب کند یا نکند). (3)

4. فهم مراد

عدم فهم مراد حدیث گاه به دلیل ناآشنایی با الفاظ و معنای صحیح آن بود و گاه کنایی و استعاری بودن الفاظ مانع فهم صحیح مراد می شد؛ از جمله این موارد است:

ص: 236

1- کافی، ج 3، ص 398، ح 6.

2- . معانی الاخبار، ص 254.

3- نهج البلاغه، حکمت 17. ظاهرا اشاره امام علی علیه السلام به دستور جنگی پیامبر است که امر به خضاب می کردند تا مشرکین آنان را جوان بپندارند و ضعف آنان پوشیده بماند. خضاب نکردن امام علی علیه السلام در مورد دیگری هم مورد سؤال واقع شده است. نهج البلاغه، حکمت 473.

- اختلاف امتی رحمة: عبد المؤمن انصاری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ان اختلاف امتی رحمة. امام صادق علیه السلام فرمود: راست می گویند. گفتم: اگر اختلاف مسلمانان رحمت باشد، پس اجتماع آنان عذاب خواهد بود!

فرمود: این گونه نیست که گمان می بری و گمان می برند. مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن، آیه قرآن است که می فرماید: «چرا از هر گروه، عده ای هجرت و کوچ نمی کنند تا احکام دین را فراگیرند و آن گاه که بازگشتند گروه خود را انذار دهند؛ شاید که آنان (از افعال ناپسند) پرهیز کنند». (1) پس قرآن آنان را امر کرده است که به سوی پیامبر خدا کوچ کنند و در نزد او رفت و آمد کنند و سپس به سوی قوم خود بازگردند و دانسته های خود را به آنان بیاموزند. «إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ عَنِ الْبِلْدَانِ لَا اخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ؛ مقصود پیامبر از اختلاف، رفت و آمد و تردد از سرزمینهاست نه اختلاف و تفرقه در دین خدا. دین الهی یکی است». (2)

نکته مهم در این روایت آن است که اختلاف دو معنا دارد: يك معنا تفرقه و دودستگی است و دیگری به معنای آمد و شد پی در پی است؛ همان سان که در آیه «ان في خلق السموات و اختلاف الليل والنهار» آمده و در زیارت جامعه نیز ائمه «مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ» نامیده شده اند.

- «من كنت مولاه»: ابو اسحاق می گوید: از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه»، مقصودش چه بود؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: به آنان خبر داد که امام و رهبر بعد از او، امام علی علیه السلام است. (3)

ص: 237

1- . سورة توبه 9، آیه 123.

2- معانی الاخبار، ص 157.

3- معانی الاخبار، ص 65.

حسن بن طریف نیز در نامه ای به امام عسکری علیه السلام همین سؤال را پرسیده است و امام در پاسخ فرموده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن امام علی علیه السلام را علامت و معیاری برای شناسایی حزب الله در هنگام اختلاف و تفرقه قرار داد. (1)

- «یسعی بدمتهم ادناهم»: سکونی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله «یسعی بدمتهم ادناهم» چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سپاهی از مسلمانان گروهی مشرک را محاصره کنند و یکی از مشرکین بگوید «به من امان دهید تا کسی از شما را بینم و با او مناظره کنم». آن گاه پایین ترین فرد از مسلمانان او را امان دهد، بر همه - و حتی بالاترین فرد مسلمانان - لازم است که امان او را محترم شمارند و بدان وفا کنند. (2)

- یزید بن معاویه شامی می گوید: بر امام رضا علیه السلام در مرو وارد شدم و گفتم: ای زاده رسول الله! از امام صادق علیه السلام برای ما این گونه روایت شده است که فرمود: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین»؛ معنای این سخن چیست؟

امام فرمود: هر کس گمان کند که خداوند کارهای ما را حتمی کرده است (و ما مجبور هستیم آن گونه عمل کنیم) و سپس ما را (برای انجام افعال قبیح) عذاب می کند، قائل به جبر است و هر کس گمان کند که خداوند امور مخلوقات و روزی آنان را به (دیگران و) و حجت‌های خود داده است، قائل به تفویض است و معتقد به جبر کافر و معتقد به تفویض مشرک است. (3)

- «لا یأبی الكرامة الا الحمار»: حسن بن جهم می گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام هماره می فرمود: لطف و کرامت را کسی جز الاغ رد نمی کند. حسن

ص: 238

1- . بحار الأنوار، ج 37، ح 223.

2- . کافی، ج 5، ص 30، ح 1.

3- . روضة الواعظین، ص 38.

بن جهم می گوید: پرسیدم: معنای این (کرامت) چیست؟ فرمود: جای باز کردن برای شخص در مجلس و تعارف کردن عطر به او (کرامت است). (1)

در احادیث به موارد دیگر هم اشاره شده است: مثل «عورة المؤمن علی المؤمن حرام» (معانی الاخبار، ص 255)، معنای الواصلة و المستوصلة (معانی الاخبار، ص 25)، انتم المستضعفون بعدی (معانی الاخبار، ص 79)، کنیه ابوتراب برای امام علی علیه السلام (معانی الاخبار، ص 120)، اعوذ بك من شر السامة و الهامة (معانی الاخبار، ص 173)، کتاب اللّه و عترتی (معانی الاخبار، ص 90).

5. تقیه

برای محافظت از تشکل و نظام اجتماعی شیعیان، در برخی موارد ائمه آنان را به متابعت از احکام سنیان فرا می خواندند. برطرف شدن مشکل نیز موجب رجوع حکم به حالت واقعی خود بود. از این رو، شناخت روایات تقیه ای و عرضه آنها بر امام از ویژگیهای راویان فقیه بود. موارد ذیل هم در این شمار است:

- تقسیم ارث: می دانیم که مطابق فقه شیعه در ارث، تازمانی که فردی از دسته اول بستگان میت باقی باشد، هیچ سهمی به دسته دوم، که از جهت قرابت دورتر هستند؛ نمی رسد؛ ولی سنیان برخلاف این می گویند و برای بستگان دورتر نیز سهمی در نظر می گیرند.

مالی از شخصی در دست سلمة بن محرز بود. آن شخص فوت می کند و از او يك دختر و چند وابسته دور دیگر باقی می ماند. سلمه از امام علیه السلام درباره رد کردن پول پرسش می کند و امام فرمان می دهد که نیمی از پول را به دختر بدهد و بقیه را نگاهدارد (و در واقع به ظاهر مطابق با فتوای سنیان عمل کند). آن گاه که او این فتوا را با شیعیان مطرح می کند، به او می گویند: این فتوا تقیه ای است و حکم واقعی نیست.

ص: 239

او باز می‌گردد و سخن آنان را برای امام علیه السلام نقل می‌کند.

امام می‌پرسد: آیا کسی (از بستگان آن مرده) از وجود پول در نزد تو آگاه است؟ سلمه می‌گوید که کسی از این پول خبر ندارد. آن گاه امام علیه السلام حکم واقعی را بدو گفته و می‌فرماید: همه پول را به دختر بده. (1)

- زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام سؤالی پرسیدم و جوابم فرمود. مرد دیگری آمد و از حضرت در باره همان مسئله پرسید و امام جوابی غیر از جواب من به او داد. شخصی دیگری نیز همان مسئله را پرسید و امام علیه السلام جوابی غیر از جواب اول و دوم بدو فرمود. وقتی آن دو مرد رفتند، علت آن را از امام پرسیدم: امام باقر علیه السلام فرمود: ای زراره! (این اختلاف در حکم) برای ما و (شیعیان ما) بهتر است و موجب بقای ما می‌شود؛ ولی اگر شما همه یکسان و مثل هم عمل کنید، مردمان از طرفداری شما از ما مطلع می‌گردند و این باعث نابودی ما و شما می‌گردد. (2)

- نماز تمام مسافر در حرمین: عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: هشام از شما روایت کرده است که او را به تمام خواندن نماز در مکه و مدینه امر کرده‌اید؛ آیا این حکم تقیه‌ای و به جهت مدارا با مردمان است؟ امام فرمود: خیر، من و پدران درگذشته‌ام، هرگاه وارد مکه می‌شدیم، نمازمان را تمام می‌خواندیم؛ در حالی که از مردمان مستور بودیم (پس این حکم، تقیه‌ای نیست). (3)

در بخش 7 (حل تعارض) نیز نمونه‌های دیگری مربوط به تقیه خواهد آمد.

ص: 240

1- تهذیب الأحکام، ج 9، ص 332، ح 16.

2- . کافی، ج 1، ص 65.

3- تهذیب الأحکام، ج 5، ص 428، ح 132.

درایت حدیث، هم مورد سفارش ائمه و هم مورد علاقه راویان فقیه بوده است. در بسیاری از موارد، راویان حدیث آن را پذیرفته بودند؛ ولی کنجکاوی و دانش پژوهی اقتضا می کرد که دقیق تر و عمیق تر آن را فراگیرند. در بعضی موارد نیز معنای حدیث آن مقدار بلند و والا بود که از محدوده درك بعضی بالاتر بود و آنان را وادار به عرضه آن بر معصومین می ساخت. برخی از این احادیث را می آوریم:

- الدنيا كفلقة الجوزة: حمزة بن عبدالله می گوید: بر پشت کاغذی نوشتم: دنیا همچون نیمه گردویی در مقابل امام علیه السلام تصویر شده و حضور دارد. سپس آن را به امام رضا علیه السلام عرضه کردم و گفتم: اصحاب ما حدیثی را نقل می کنند که من منکر آن نیستم، ولی دوست دارم آن را از شما بشنوم. امام علیه السلام در آن نوشته نگریست و سپس آن را درهم پیچید به گونه ای که گمان بردم بر ایشان گران آمد. سپس فرمود: این سخن حق است. آن را از کاغذ به پوست منتقل کن (تا ماندگارتر باشد). (1)

- احمد بن عمر می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ما از امام صادق علیه السلام روایت می کنیم که «زمین بدون وجود امام باقی نمی ماند» آیا ممکن است که زمین باشد و امام در آن نباشد؟ امام رضا علیه السلام فرمود: پناه بر خدا [زمین در این حالت] لحظه ای باقی نمی ماند و در این صورت فرو می ریزد. (2)

- إذا عرفت فاعمل ما شئت: فضیل بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: این ناپاکان [غلات] از پدرت روایت می کنند که فرمود: «چون معرفت پیدا کردی هر عملی را خواستی انجام بده» و بر این اساس همه حرامها را حلال می شمردند.

ص: 241

1- اختصاص، ص 217.

2- . کافی، ج 1، ص 197، ح 10.

امام صادق علیه السلام فرمود: «اینها را چه شده است! خداوند لعنتشان کند! پدرم فرمود: اگر حق را شناختی هر عمل نیکی را که خواستی انجام بده که از تو قبول خواهد شد»⁽¹⁾.

- خلف بن حماد می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شیعیان از پدران شما روایت می کنند که خواندن شعر در شب و روز جمعه و در ماه رمضان همچنین در تمامی شبها مکروه است و من قصد کرده ام که مرثیه امام کاظم علیه السلام را بخوانم؛ در حالی که الان ماه رمضان است.

امام رضا علیه السلام فرمود: مرثیه امام کاظم علیه السلام را در شب جمعه و ماه رمضان و در هر شب و سایر روزها بخوان که خداوند آن را جبران می کند و پاداش آن را خواهد داد⁽²⁾.

- زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردمان از رسول الله روایت می کنند که فرمود: اشراف و بزرگان شما در جاهلیت، پس از اسلام هم بزرگ شمایند.

امام باقر علیه السلام فرمود: راست می گویند (پیامبر ص) این سخن را فرموده است، ولی معنایش را صحیح نفهمیده اند؛ شرافت و بزرگی در جاهلیت برای کسی بود که سخی ترین، خوش اخلاق ترین، همسایه دارترین و بی آزارترین شخص باشد. این چنین شخص آن گاه که اسلام آورد خیر و نیکی او زیادتر می شود⁽³⁾.

حدیثی که درباره گوسفند مرده و استفاده از پوست آن در قسمت‌های پیشین آوردیم نیز می تواند شاهد مثال باشد.

7. حل تعارض

این گروه از روایات عرضه نیز قابل توجه هستند. در بسیاری از موارد تفاوت

ص: 242

1- معانی الاخبار، ص 181، حدیث 1.

2- وسائل الشیعه، ج 4، ص 599، شماره 8، به نقل از کتاب الاداب الدینیة.

3- کتاب زهد، ص 59.

گزارشهای روایی موجب پدید آمدن این اشکال شده و در برخی موارد نیز نقل ناقص و عدم توجه به قرائن موجب توهم تعارض شده است. به این چند نمونه بنگرید:

- قصر و اتمام در حرمین: علی بن مهزیار می گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم: روایت از پدران شما درباره تمام یا شکسته خواندن نماز در مکه و مدینه، متفاوت است. بعضی از آنها دستور به اتمام نماز - حتی اگر به اندازه يك نماز در آنجا اقامت شود -

داده اند و بعضی دیگر گفته اند: مادامی که قصد اقامه ده روز نکرده است نماز را شکسته بخواند. من همیشه نماز را در این دو جایگاه، تمام می خواندم، تا هنگامی که برای حج امسال آمدم و فقهای شیعه به من گفتند که مادامی که قصد اقامه ده روز نکرده ام، باید نماز را شکسته بخوانم و در نتیجه من نیز نمازهایم را شکسته خواندم و بدین سبب دل چرکین گشتم و می خواهم نظر شما را بدانم. امام در پاسخ نوشت: خدا تو را رحمت کند! تو که فضیلت نماز در مکه و مدینه را نسبت به بقیه مکانها می دانی، برای تو این گونه می پسندم که هرگاه وارد این شهر گشتی نماز شکسته نخوانی و در آن دو شهر زیادتیر نماز بخوانی.

علی بن مهزیار می گوید: بعد از دو سال به حضرت گفتم که من برای شما این گونه نوشتم و شما این گونه جواب دادید. حضرت تأیید کردند و من پرسیدم: مقصود شما از حرمین چیست (آیا مسجد الحرام و مسجد النبی است یا شهر مکه و مدینه و...) و حضرت فرمود: مقصود، مکه و مدینه است. (1)

- نافله فجر: علی بن مهزیار می گوید: در نامه عبدالله بن محمد به امام هادی علیه السلام خواندم: اصحاب ما و علمای شیعه در گزارشهای خود از امام صادق علیه السلام در رابطه با دو رکعت نماز فجر [نماز نافله صبح] در سفر اختلاف دارند: بعضی روایت کرده اند که آن را سواره و در کجاوه بخوان! و برخی دیگر روایت کرده اند که آن را فقط بر زمین

ص: 243

1- کافی، ج 4، ص 525، ح 8؛ تهذیب الأحکام، ج 5، ص 428، ح 133.

بخوان (نه سواره)! و امام علیه السلام در پاسخ نگاشت: می توانی به هر يك كه خواستی عمل کنی. (1)

- كفاره روزه ماه رمضان: عبدالسلام بن صالح هروی می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: از پدران شما برای ما روایت شده است كه هر كس در ماه رمضان آمیزش كند و یا روزه خود را افطار كند باید سه كفاره (كفاره جمع) دهد و همچنین از آنان روایت شده است كه در همین مسئله فرموده اند يك كفاره باید بدهد؛ كدام يك از این دو گروه روایت را اخذ كنیم؟

حضرت فرمود: هر دو را اخذ و عمل كنید. اگر کسی آمیزش حرام کرده و یا با حرام افطار كند، باید سه كفاره بدهد: بنده ای آزاد كند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسكین را اطعام كند و روزه اصلی خود را نیز قضا نماید؛ ولی اگر با حلال خود آمیزش كند و یا با حلال افطار كند، يك كفاره همراه با قضای روزه افطار شده برای او كافی است، و اگر در حال فراموشی این عمل را انجام داده است، چیزی بر او نیست. (2)

- روایات فطره: ابراهیم بن محمد همدانی می گوید: روایات در باب فطره مختلف بود. بدین سبب برای امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از این موضوع پرسیدم. امام نوشت: فطره، يك صاع (سه كيلو) از خوراك عادی محل زندگانی تو می باشد. (3)

بررسی مباحث و مصادیق عرضه و اصطیاد مبانی از آنها فرصتی دراز دامن تر می خواهد كه در وسع این نوشتار نیست. برای اطلاع از نمونه های دیگر، مطالعه كتاب معانی الاخبار، نوشته شیخ صدوق، مفید است. جناب عبدالهادی مسعودی نیز نمونه های دیگری را در مقاله «عرضه حدیث» آورده است. (4)

ص: 244

1- تهذیب الأحكام، ج 3، ص 228، ح 92.

2- من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 378.

3- . تهذیب الأحكام، ج 4، ص 79، ح 1.

4- مجله علوم حدیث، شماره های 6 و 9.

(6) شمير ولايت

اشاره

تأليف على مختاري

ص: 245

عشق به امامت و ولایت در مسند عبدالعظیم حسنی، که یادگار ماندگار حضرت عبدالعظیم است، موج می زند. از آنچه در تطاول روزگاران به چپاول رفته بی خبریم، ولی همین گلبرگها، شمیمی از کوچه باغهای معارف ایشان را به همراه دارد که هر صاحبدل را سرمست می کند. این اثر پر ارج، در حقیقت، نشانی است از شراب طهور و می نابی که این سید کریم از دست جدش ساقی کوثر گرفته است.

نوزدهمین حدیث مسند، در تفسیر آیه شریفه «وَأَلِّوْا سِدِّ تَقَامُوا عَلٰی الطَّرِيقَةِ لِأَنَّ قَيْنَاهُمْ مَاءٌ غَدَقًا»⁽¹⁾؛ «و اگر مردم بر طریقت درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم»، از زبان حضرت باقرالعلوم علیه السلام توضیح می دهد: مصداق آب گوارا، نوشانیدن (شراب) ایمان به دل شیعیان، و «طریقه» ولایت علی بن ابی طالب و اوصیای آن حضرت (صلوات الله علیهم اجمعین) است.⁽²⁾ «شراب ایمان» رسوخ اعتقاد در سویدای جان و تار و پود درون دل است.

حضرت عبدالعظیم خود، مصداق روشن این حدیث بود. از نشانه های شیدایی او به اهل بیت علیهم السلام اینکه از 117 حدیث مسند بیش از نیمی، یعنی 68 حدیث، به امر ولایت پرداخته و بقیه در سایر معارف و مسائل است.

ص: 247

1- سوره جن 72، آیه 16.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 19.

نکته دیگر، نوع موضع گیریها و پرسشهای وی در مسائل ولایت، به ویژه درباره قائم آل محمد (عجل الله فرجه)، است که خارج از هدف این مقاله است و بدین جهت، از شرح آن خودداری شد.

از آنجا که بررسی تمامی احادیث بوستان مسند عبدالعظیم حسنی موجب اطاله کلام خواهد شد، تنها به پنج برگ این گل می نگریم:

گلبرگ اول: اهتمام به امامت و ولایت

گلبرگ دوم: قرآن و عترت

گلبرگ سوم: خاندان نبوت

گلبرگ چهارم: امت و امامت

گلبرگ پنجم: غربت زیارت

گلبرگ اول: اهتمام به امامت و ولایت

امامت معصوم علیه السلام روح شریعت است و جدایی از آن، جدایی از خدا است. از این رو، حضرت عبدالعظیم به این محور توجه شایانی دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «یا علی! مَنْ فارقني فقد فارق الله و من فارقك یا علی! فقد فارقتي»⁽¹⁾.

نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو*** به منکر علی بگو نماز خود قضا کند

و دشمنی با علی علیه السلام دشمنی با خدا است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «عادی الله من عادى علیاً(2)؛ کسی که با علی عداوت ورزد، به دشمنی خدا برخاسته است».

محمد بن عبدالله حمیری در مجلس معاویه چنین سرود:

ص: 248

1- فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 2، ص 228، نقل از مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 123؛ میزان الاعتدال، ج 1، ص 323؛ کنز العمال، ج 6، ص 156؛ و ...

2- همان، ص 299، نقل از أسد الغابة، ج 2، ص 154؛ الإصابه، ج 2، قسم 1، ص 91 و ...

يحلّ النار قوم أبغضوه *** وإن صلّوا و صاموا ألف عام

فلا والله لا تزكو صلاة *** بغير ولاية العدل الإمام(1)

عدویش کند در جهنم مقام *** اگر چه عبادت کند الف عام

نه بالله نباشد نمازی قبول *** به جز با ولای قرین بتول(2)

مقتضیات عصر و سلطه همه جانبه و خاندان عباسی بر جهان اسلام و تلاش پیگیر و همه جانبه آنان بر محو ولایت و ترویج تسنن، عامل دیگری برای اهتمام حضرت عبدالعظیم به امر ولایت امامان معصوم شیعه است؛ چنان که در حدیث 91 می گوید:

هارون الرشید به وزیرش جعفر بن یحیی بر مکی گفت: می خواهم مناظره متکلمان را بشنوم و مجلس به گونه ای باشد که مرا نبینند و از حضورم بی خبر باشند تا هر چه می خواهند بگویند. چنین مجلسی بر پا شد و هارون پشت پرده نشست. همه منتظر هشام بودند. او با ظاهری ساده و با پیراهنی که تا زانوانش را پوشانده و شلواری که تا نیمه ساقهایش را گرفته بود، وارد شد و با بی اعتنایی به جعفر، به همگان سلام کرد.

یکی از متکلمان پرسید: چگونه علی را برتر از ابوبکر می دانید؟... هشام در برتری امام نور و تقیص امام نار، با استناد به اقوال اهل سنت ادله متعددی بیان کرد.

ناگاه طاغوت زمان، هارون، تاب نیاورد، پرده را کنار زد و با عتاب به جعفر گفت: «مردم را بیرون کن!» مردم سراسیمه و وحشتزده بیرون شدند. هارون به صحن مجلس آمد و گفت: «من هذا ابن الفاعلة؟ فوالله لقد هممت بقتله وإحراقه بالنار؛ ای حرامزاده! این چه کسی بود؟ به خدا قسم! تصمیم جدی دارم او را بکشم و به آتش بکشم». (3)

ص: 249

1- فرائد السمطين، ج 1، باب 68، ص 375.

2- بوستان معرفت، ص 724.

3- مسند حضرت عبدالعظیم حسنی، ح 9.

عبدالعظیم در عصری می زیست که متوکل، بارها قبر سیدالشهداء علیه السلام را ویران و زیارتش را ممنوع و زائرانش را مجازات می کرد. کُتبت، شاعر اهل بیت، به گونه ای مورد غضب حکومت جور شد که به جای دستگیری او، بستگانش را به زندان افکندند. از این رو؛ وی پس از مدتی زندگی مخفیانه، در آستانه وفات، وصیت کرد تا پس از مرگ دفنش نکنند؛ بلکه جسدش را در کنار میدان بگذارند و نام و نسبش را بر کفن بنویسند تا مأموران، از مرگ او مطمئن شوند و برادران و بستگانش را آزاد کنند.

در این دوران، ستم طاغوتها بر شیعیان چنان شدت داشت که آنان همواره در وحشت به سر می بردند. شکنجه امثال ابن ابی عمیرها و جلای وطن و زندگی مخفیانه حضرت عبدالعظیم در سردابی در ری حاکی از این نامردمیها و ناجوانمردیها است.

با این همه، حضرت عبدالعظیم بدون توجه به این فضای خفقان، از نقل احادیث مربوط به امامت دریغ نمی ورزید که نمونه هایی از آنها را می آوریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که به جز شنیدن و فراگرفتن از طریق امامی صادق، خداپرستی کند، قطعاً به مشکل افتد و هر که ادعا کند چیزی از دین خدا شنیده است، ولی به جز از بایی باشد که خدا گشود، مشرک است. تنها همان باب است که در کشف اسرار مکنون الهی از خطا و خیانت بیمه و در امان است»⁽¹⁾.

ابوخالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام می پرسد: منظور این آیه چیست: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛ «پس به خدا و رسولش و نوری که فرستاده ایم ایمان آورید»؟

حضرت پاسخ دادند: یا اباخالد! به خدا سوگند مقصود از «نور» ائمه علیهم السلام است. یا اباخالد! قطعاً نور امام در دلهای مؤمنان روشن تر است از خورشید تابان در روز و تنها

ص: 250

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ترجمه حدیث 48، 72؛ الکافی، ج 1، ص 377.

اینان اند که دل‌های مؤمنان را نورافشان می‌کنند و خدا نور ایشان را از هر کس بخواهد پنهان و در حجاب نگه می‌دارد. در نتیجه دل‌هایشان تاریک و پوشیده از پرده ظلمت می‌گردد. (1)

بی‌جهت نیست که حضرت عبدالعظیم عقایدش را بر امام معصوم عرضه می‌دارد و در آنجا به ولایت عشق می‌ورزد. (2) و در پایان عرض می‌کند:

«فقلت: أقررت، وأقول أن وليهم ولي الله، وعدوهم عدو الله، وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله؛ به امام هادی علیه السلام عرض کردم: (به دوازده امام علیهم السلام) اقرار دارم و معتقدم: دوستشان، ولی خدا و دشمنشان، دشمن خدا و اطاعتشان، اطاعت خدا و نافرمانیشان، معصیت خدا است».

نیز در حدیث 33 از محمد بن جعفر تعجب می‌کند که چگونه خود حدیث امامت را از امامش شنید، ولی از گردونه ولایت خارج شد.

کلیه دوم: قرآن و عترت

اشاره

موضوع ارتباط قرآن و اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه‌های گوناگونی قابل بررسی است. از آنجا که روایات مسند را درباره خاندان معصوم پیامبر مرور می‌کنیم، در این بخش به احادیثی می‌پردازیم که با لفظ یا مضمون آیه ای از قرآن در آمیخته و فضیلتی از امامان علیهم السلام را می‌شناساند. (3)

ص: 251

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 74 (در این باب روایاتی دیگر در مسند هست؛ از جمله حدیث 96)؛ الکافی، ج 1، ص 195، ح 1 و 4.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 83؛ صدوق، الأمالی، ص 419.

3- برای توضیح بیشتر درباره انواع آیاتی که در شأن اهل بیت علیهم السلام است، ر.ک: «علی در منظر قرآن و...»، مجله پیام حوزه، شماره 28 - 29، ص 11 - 40.

فهم و ترجمه برخی آیات قرآن خیلی روشن است و برای همه بشیر و نذیر است، ولی بدون عنایت به توضیحات پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بسیاری از آیات و معارف بلند قرآنی دانسته نمی شود. بدین دلیل، در تبیین این دسته از آیات، بی نیاز از احادیث نیستیم.

تفکیک تفسیر از حدیث، پیروی از تفکر طاغوتی «حسبنا کتاب الله» است که بر این اساس کج، خشت اول جدایی قرآن و عترت «ثقلین» نهاده شد تا بنای کاخ هوا و هوس ریاست پرستی بالا رود.

این افتراق، سرچشمه خیانتی بود که امت واحده را در همه چیز، از جمله تفسیر قرآن و دین، به فرقه ها و نحله های گوناگون و حتی متضاد منشعب ساخت.

بی شک روایات متقن و معتبر اهل بیت علیهم السلام در تبیین وحی، نقش تعیین کننده و اساسی دارد و بسان مشعلی فروزان، فرا راه مفسران قرار می گیرد. در مسند حضرت عبدالعظیم، شانزده روایت تفسیری یافت شد که به سه بخش تقسیم می شود.

یکم: برترین مصداق

آیاتی از قرآن، مفهوم عام و کلی دارد و منظور روایاتی که به تناسبی، آنها را در شأن اهل بیت علیهم السلام معرفی می فرماید، بیان برترین فرد آیه است و نباید مورد آیه را منحصر به همان فرد دانست؛ زیرا لازمه اش آن است که قرآن، تنها برای زمان خاصی آمده باشد و برای کسانی که در عصر نزول، حضور نداشته اند بهره ای جز خواندن و تبرک جستن نداشته باشد؛ در صورتی که بدیهی است باران پر برکت هدایت و ورود معارف قرآنی همواره جاری و ساری است و هر نروزی بر مصداقی نو قابل انطباق است.

به این نکته در اصطلاح علوم قرآنی، «جری و تطبیق» گفته می شود. این اصطلاح

برگرفته از احادیث است. (1) از حضرت امام باقر علیه السلام معنی روایتی درباره قرآن را پرسیدند، حضرت فرمود: «... یجری کما یجری الشمس و القمر؛ قرآن به موازات حرکت خورشید و ماه و سال، جاری است». (2)

هر دم از این باغ بری می رسد *** تازه تر از تازه تری می رسد

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: روش امامان علیهم السلام چنین بوده است که آیاتی از قرآن کریم را بر مواردی قابل انطباق، تطبیق می کردند؛ گر چه آن فرد، خارج از مورد آیه باشد. (3)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قرآن، چراغ پر فروغی است که خاموشی در آن راه ندارد...». (4) حضرت امام باقر علیه السلام - ضمن روایتی - می فرماید: «اگر آیه ای درباره امتی نازل می شد و آنان منقرض می شدند و با انقراضشان آیه می مرد، چیزی از قرآن باقی نمی ماند. قرآن از آغاز تا انجامش و از انتها تا ابتدایش همواره - تا آسمانها و زمینها بر پا است - جریان دارد. پس برای هر ملّتی، آیه ای است که آن را تلاوت می کند و آنان به لحاظ آن آیه در خیر یا شر خواهند بود. (5)

بنابراین از مضمون این روایات، انحصار فهمیده نمی شود، بلکه امامان علیهم السلام را به عنوان برترین و بارزترین نمونه ها و مصادیق آن فضایل، فراروی شما قرار می دهد؛ مانند این احادیث:

ص: 253

- 1- . ر.ك: المیزان، ج 1، ص 42.
- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 11.
- 3- . المیزان، ج 1، ص 42.
- 4- نهج البلاغه، خطبه 198.
- 5- . تفسیر فرات کوفی، ص 138، ح 166.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

هنگامی که این آیه نازل شد: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ»⁽¹⁾؛ یعنی: و گوش های شنوا آن را در می یابد و نگاه می دارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هي أذنك يا علي»؛ یعنی علی جان!

«أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» در این آیه گوشهای شما است.⁽²⁾

حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید: ستم کشیده و مظلوم در آیه شریفه ذیل، آل محمد است که حق آنان پایمال شد⁽³⁾، و جبرئیل آیه را چنین نازل کرد: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حقهم] قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حقهم] رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».⁽⁴⁾

نکته مهم: این گونه احادیث، مراد و منظور آیه را توضیح می دهند و اینکه جهت تبیین و تفسیر، جمله یا کلمه ای توضیحی را به اصطلاح امروزی داخل پرانتز در میان آیه قرآنی بیاورند، در صدر اسلام نیز متداول و رایج بوده است، گاهی استاد، هنگام قرائت، يك واژه و یا جمله را به عنوان تفسیر اضافه می کرد و شاگردان نیز می نوشتند و به همین صورت، آن واژه، کنار آیات قرآنی به صورت معلوم و مشخص می ماند. تفسیرهای مفسران قرن اول مثل ابن عباس، عبدالله مسعود، ابی بن کعب، همین گونه است؛ ولی بعدها مباحث تفسیری را تفکیک کردند؛ مثل مجمع البیان که هر مبحث و موضوعی را تحت عنوان قرائت، نزول، تفسیر، لغت و ... قرار می دهد. امروزه نیز مرسوم است تمامی توضیحات، جدا جدا در ذیل آیات می آید.

ص: 254

1- سوره حاقه 69، آیه 12.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 17؛ الکافی، ج 1، ص 423.

3- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 12؛ الکافی، ج 1، ص 423.

4- . سوره بقره 2، آیه 59.

بنابراین حدیث بالا منظور و مراد آیه را بیان می کند، نه اینکه قرآن به همین صورت نازل شده و سپس تغییر کرده است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه که می فرماید: «وَأَلِّوْا سَبْتًا عَلَيَّ عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»⁽¹⁾؛ «و اگر مردم در راه راست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نشانیم»، فرمود: «یعنی لو استقاموا علی ولایة علی بن ابيطالب أمير المؤمنين و الأوصياء من ولده عليهم السلام و قبلوا طاعتهم في أمرهم و نهیهم «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»

يقول: لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطريقة هي الإيمان بولاية عليّ و الأوصياء»؛ یعنی: اگر مردم در طریق ولایت امیر مؤمنان و امامانی که از نسل او هستند، پایداری و استقامت کنند و اطاعت آنان را در امر و نهی بپذیرند، از آب گوارا سیرابشان سازیم. و منظور از سیراب سازی با آب گوارا، اِشْرَابِ اِيْمَانِ است به دلها، و منظور از «طریقه» همان ایمان به ولایت علی و فرزندانش است.⁽²⁾

بدیهی است «طریقت درست»، جز راه علی و یازده فرزندش علیهم السلام، مسیر دیگری ندارد. حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «أنا صراط الله الذي من لم يسلكه بطاعة الله فيه هوى به إلى النار؛ آن بزرگراه خدا، که هر کس آن را با اطاعت خدا نپوید، روانه آتش گردد، من هستم...»⁽³⁾.

در اصول کافی بابی با این عنوان آمده است: «إِنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حَثَّ عَلَيَّ عَلَيْهَا وَ لِيَاةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»⁽⁴⁾.

ص: 255

1- . سوره جن 72، آیه 16.

2- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 19؛ الکافی، ج 1، ص 220.

3- بصائر الدرجات، ص 191، ح 3؛ بحار الانوار، ج 26، ص 126، ح 22.

4- . الکافی، ج 1، ص 220.

از حضرت امام باقر علیه السلام آیه شریفه «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّاهَا»⁽¹⁾؛ «همه آیات ما را تکذیب کردند» تفسیر شده است: «یعنی الأوصیاء کلّهم»؛ منظور تکذیب تمامی اوصیای پیامبر است».

این روایت نشان می دهد که بارزترین فرد از آیات که سرنوشت ساز است و تکذیب و انکار شده است، امامت دوازده امام علیهم السلام است و علی علیه السلام بزرگ ترین آیت حق و حجت و نشانه خدا است.⁽²⁾

بر آن خدای هزاران درود باید گفت *** که همچو تو صنمی آیتِ خدایی او است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام می فرماید: «مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ... وَ الْحُجَّةُ الْعَظْمَى وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى وَ إِمَامُ أَهْلِ الدُّنْيَا...»⁽³⁾؛ ای مردم! به راستی او... و بزرگ ترین حجت و بزرگ ترین نشانه خدا و امام جهانیان است...».

در روایتی خود آن حضرت می فرماید: «أَنَا الْحُجَّةُ الْعَظْمَى، وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»⁽⁴⁾؛ منم بزرگ ترین حجت خدا و بزرگ ترین آینه صفات خدا و عالی ترین نمونه آفرینش».

از این باب است احادیث شماره 5، 6، 18، 20، 22، 23 و 74.

دوم: باطن آیه

الفاظ قرآن کریم، گذشته از ظهور در دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی، معنای باطنی

ص: 256

1- . سوره قمر 56، آیه 42.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 21.

3- . صدوق، امالی، ص 83، ح 49.

4- . موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج 8، ص 204.

نیز دارند. ادیبان و آشنایان با زبان عربی معنی ظاهری قرآن را می فهمند، اما باطن آن را تنها اهل نظر و معصومان علیهم السلام در می یابند. به عنوان نمونه، مؤلف المیزان این آیه سوره واقعه را که فرموده: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، به تماس «مطهرون» معنا کرده که از مصادیق آیه شریفه تطهیر هستند. در واقع، ایشان آیه مزبور را با باطن و عمق قرآن تفسیر کرده است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «ما في القرآن آيةً إلاّ و لها ظهراً و بطناً (1)؛ در قرآن هیچ آیه ای نیست، جز آنکه ظاهر و باطنی و عیان و نهانی دارد». از امام باقر علیه السلام معنای این حدیث نبوی را پرسیدند، حضرت فرمود:

«ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ، مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ، يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ؛ ظاهر قرآن، همان است که قرآن بر طبقش نازل گشته و باطن قرآن، تأویل و تحقیق عینی آن است؛ بخشی از تأویلش سپری شده و بعضی هنوز رخ نداده [قرآن نو و تازه می شود و] در طول تاریخ جریان دارد؛ همان گونه که خورشید و ماه هر لحظه در افقی در راه است». (2)

روایتی دیگری نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین رسیده است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ؛ (3) به راستی که قرآن ظاهر و باطنی دارد و برای بطن قرآن نیز باطنی است تا هفت بطن».

در احادیث مسند عبدالعظیم حسنی نیز روایاتی دیده می شود که به تفسیر باطن قرآن پرداخته اند. از آن میان می توان به این احادیث اشاره داشت:

1. در آیه شریفه 16 سوره جنّ که پیشتر به تناسب توضیح واژه «الطريقه» گذشت،

ص: 257

1- بصائر الدرجات، ص 195.

2- . همان.

3- . تفسیر صافی، ج 1، ص 30 - 34.

امام باقر علیه السلام «ماءاً غدقاً» را به «ایمان» تفسیر می کنند(1)؛ با اینکه ظاهر لفظ، یعنی آب گوارا.

مشابه این موارد، آیه آخر سوره ملك است که روایات، «ماء معین» را به حضرت مهدی علیه السلام و در مواردی به علم امام تفسیر کرده اند.(2)

2. در آیه شریفه 36 سوره اسراء و همچنین در آیه شریفه «وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ»(3)، یعنی: نگاهشان دارید که آنها مورد بازخواست و پرسش قرار دارند، در روایات وارد شده: چیزی که از آن پرسش می شود، «ولایت علی علیه السلام و یازده امام معصوم است»(4)؛ حتی از روایتی، که می فرماید: «خدا بزرگوارتر و کریم تر است که از خوراك و نان و آب بپرسد»، انحصار سؤال از ولایت فهمیده می شود.

3. در تفسیر این بخش از آیه 66 سوره نساء «و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می شوند به کار می بستند، قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود»، حضرت عبدالعظیم، از جابر، از امام باقر علیه السلام تفسیرش را این چنین نقل می کند: «هكذا نزلت هذه الآية؛ «و لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ به [في علي] لكان خيراً لهم»(5)؛ یعنی: تفسیرش چنین است که اگر موعظه ای را که درباره ولایت علی علیه السلام است به کار می بستند، برایشان بهتر بود.

این مضمون با سیاق دو آیه بعد نیز بسیار تناسب دارد؛ ولی از نظر ظاهر لفظ «ما يُوعَظُونَ» موعظه و مسائل اخلاقی است، نه امامت و مسائل کلامی.

ص: 258

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 18-19.

2- ر.ك: «علی در منظر قرآن و روایات»، مجله پیام حوزه، ش 28-29، ص 31-32؛ تفسیر البرغانی، جزء اول، ص 329؛ التفسیر و المفسرون، ج 1، ص 26-27.

3- سوره صافات 37، آیه 24.

4- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 4.

5- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 8؛ الكافی، ج 1، ص 424.

ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه شریفه «الذین یستمعون القول فیَتَّبِعُونَ أحسنه...» (1) را پرسیدم؛ فرمودند: «هم المسلمون لآل محمد، الذین إذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه و لم ینقصوا منه، جاؤوا به کما سمعوه؛ منظور از کسانی که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند افرادی هستند که تسلیم آل محمدند؛ همان کسانی که وقتی حدیث را می شنوند، آن را بی کم و زیادی، عین آنچه شنیده اند، نقل می کنند.

سوم: روایات تفسیری

این پیام ها و معنایی که در روایات مسند عبدالعظیم در این بخش آمده است، اگر نبود، هرگز معلوم نمی شد که این آیات درباره ولایت و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. به نمونه هایی توجه کنیم:

زید شحام می گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند: امشب، شب جمعه است؛ قدری قرآن بخوان! من این آیات را خواندم: «إِنَّ یومَ الفِصلِ میقاتُهُم أجمعین * یومَ لا یغنی مَولی عن مَولی شیئاً و لا هم یُصرون * إلا من رَحِمَ اللهُ» (2)، یعنی: در حقیقت، روز «جداسازی»، موعدهمه آنهاست؛ همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایت کند و آنان یاری نمی شوند، مگر کسی را که خدا رحمت کرده باشد.

امام صادق علیه السلام با شنیدن این آیات فرمودند: «نحن واللّه الذی رحم اللّه و نحن واللّه الذی استثنی اللّه لکنا نغنی عنهم؛ به خدا سوگند ما مییم که مورد رحمت خدا هستیم و به خدا قسم ما مییم که خدا در این آیه استثنا کرده، [هیچ دوستی از دوستی بی نیاز نیست] ولی ما بی نیازیم از آنان» (3).

ص: 259

- 1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 10؛ الکافی، ج 1، ص 391.
- 2- دخان 44، آیات 40-42.
- 3- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 6؛ الکافی، ج 1، ص 424.

در معنای آیه شریفه ذیل: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنَّكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (1)، یعنی: «و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم»، حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (2).

این احادیث مسند نیز فضیلتی از اهل بیت علیهم السلام را با استفاده از قرآن کریم نشان می دهد: شماره های 4، 5، 11، 20، 23، 24، 30، 74، 92.

کلیه سوم: خاندان نبوت

از برخی روایات حضرت عبدالعظیم، علاوه بر اینکه جایگاه و شأن رفیع اهل بیت علیهم السلام تا اندازه ای مشخص می شود، این مطلب نیز به دست می آید که فلاح انسان در این است که با این خاندان باشیم و بیزار از دشمنانشان؛ زیرا عروة الوثقی، جبل الله المتین و صراط مستقیم، جز اینان نیستند. گلگشتی در احادیث این باب، ما را به این حقیقت هدایت می کند:

برکت صلوات

حضرت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام چنین روایت دارد: «إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ تَنَهَا دَلِيلٌ كَمَا خَدَّوْنَد، حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ رَا بَرَايَ مَقَامِ خُلَّتْ وَ دُوسْتِي بَرِگَزِيد، كَثْرَتِ صَلَوَاتِ وَ دُرُودِ اُو بُوَد بَرِ مُحَمَّدٍ وَ خَانْدَانَش - كَمَا دُرُودِ خَدَا بَرِ آنَا ن بَاد -» (3).

از مرحمت خاك سر کوی شما بود *** هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ص: 260

1- سوره انعام، 6، آیه 19.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 11؛ الکافی، ج 1، ص 424.

3- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 77؛ علل الشرایع، ج 1، ص 34.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا يقتل الأنبياء وأولاد الأنبياء إلا ولد زنا(1)؛ جز حرامزاده پیامبران و فرزندانشان را نمی کشد».

دوستی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که مردم نزد او تجمع کرده بودند، فرمود: «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ، وَأَحِبُّونِي لِلَّهِ تَعَالَى، وَأَحِبُّوا قَرَابَتِي لِي(2)؛ خدا را دوست بدارید؛

زیرا هر روز و پیوسته، به شما نعمت می دهد و مرا برای خدا دوست داشته باشید و به بستگانم به خاطر من محبت ورزید».

محبوبیت نزد اهل بیت علیهم السلام

هر کسی می تواند از دوستی معصومان علیهم السلام دم بزند که ادعای ولایت، هزینة چندانی نمی طلبد؛ مهم آن است که آنان پذیرا و دوستدار انسان باشند. در برخی احادیث نکته هایی برای ره یافت به دل دوست، به چشم می خورد.

در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد *** طاعت ار نیست میسر گنهی باید کرد

حضرت عبدالعظیم با تصحیح علم و عمل و فداکاری و از خودگذشتگی، با تمام وجود در ترویج اسلام ناب و ولایت کوشید، به جایی رسید که حضرت امام هادی علیه السلام تا چشمش به او افتاد، فرمود: «مرحباً بك يا ابا القاسم! أنت ولينا حقاً(3)؛ آفرین بر تو ای ابوالقاسم! به راستی که تویی ولی واقعی ما». و در پایان او را دعا چنین کرد: «ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة».

دستور العمل امام علیه السلام

ص: 261

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 56؛ کامل الزیارات، ص 164.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 73؛ علل الشرایع، ج 2، ص 599.

3- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 83؛ صدوق، أمالی، ص 419.

از امام رضا علیه السلام - و به عقیده برخی حدیث شناسان - از امام هادی علیه السلام پیامی به حضرت عبدالعظیم رسیده که حاوی راز و رمز موفقیت انسان است.

فرمودند: «ای عبدالعظیم! سلامم را به اولیایم برسان و به آنان بگو: برای سلطه شیطان بر جانیشان، راهی باز نکنند و اجازه ندهند بر دلشان حاکم گردد. و آنان را به صدق حدیث و ادای امانت دستور ده. و آنان را امر کن به سکوت و ترك جدال و مشاجره در مسائل غیر مربوطه. و سفارش کن به اقبال و روآوری به همدیگر و زیارت و دیدار؛ زیرا این برنامه ها باعث تقرب به من است.

دوستان ما، خود را سرگرم نکنند به کوییدن همدیگر؛ زیرا من به جانم سوگند یاد کرده ام که هر که چنین کند و دوستی از اولیایم را به خشم و سخط آورد، از خدا بخواهم که او را در دنیا به سخت ترین عذاب ها شکنجه کند و در آخرت نیز از زیان کاران خواهد بود.

به شیعیانم خبر ده که خدا نیکانشان را می آمرزد و از افراد بدشان درمی گذرد، مگر از کسی که به او شرك ورزد یا یکی از اولیایم را بیازارد یا در دل تصمیم بدی درباره او داشته باشد که در این صورت، خدا او را نیامرزد تا از تصمیمش برگردد؛ اگر برگشت که بهتر و گرنه روح ایمان از دلش برداشته شود و از ولایت من بیرون شود و هیچ بهره ای در ولایت ما نخواهد داشت و از چنین سرنوشتی به خدا پناه می برم. (1)

شرط نجات از عذاب

حضرت عبدالعظیم از امام جواد و او از پدران بزرگوارش و از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین نقل کند:

«خداوند اسلام را ایجاد کرد و برایش عرصه، نور، دژ و ناصر و یآوری قرار داد. اما عرصه و فضای اسلام، قرآن است و نورش حکمت و دژ و حصنش خوبی ها است

ص: 262

و اما انصارش، من و خاندانم و شیعیانمان هستیم. بنابراین اهل بیتم و شیعیان و یاورانشان را دوست بدارید؛ زیرا شبی که مرا به معراج آسمان پایین تر بردند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خدا محبت و عشق من و اهل بیتم و شیعیانمان را در دل های فرشتگان باقی گذارد. این محبت، ودیعه الهی است تا قیامت نزد آنان. سپس مرا از عالم ملکوت آسمان ها به زمین آورد و به زمینیان معرفی کرد و عشق من و اهل بیتم و شیعیانمان را در دل های مؤمنان امّتم قرار داد. پس مؤمنان امّتم، ودیعه و امانت مرا نسبت به اهل بیتم تا روز قیامت محفوظ می دارند.

آگاه باشید! اگر يك مسلمان به اندازه تمام عمر دنیا خدا را عبادت کند و با بغض اهل بیتم و شیعیانم به ملاقات خدا برود، خداوند در دل او هیچ زمینه ای جز برای نفاق باز نمی کند و منافق محشور می شود. (1)

معرفی حجج الهی

ابو خالد کابلی گوید: به محضر سرورم حضرت زین العابدین رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! آن کسانی را که خدای عزّوجلّ طاعت و مودّتشان را واجب کرده و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی و اقتدای به آنان را لازم دانسته است، به من بشناسان.

امام علیه السلام به من فرمودند: ای کابلی! به راستی آن اولوالأمر که خدای عزّوجلّ امامان مردم قرار داده و طاعتشان را بر مردم واجب کرده است، اینها هستند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سپس حسن سپس حسین و ... (2)

در این حدیث طولانی بسیاری از حوادث مهم آینده پیشگویی شده است که به دلیل طولانی بودن آن، به همین مقدار بسنده شد.

ص: 263

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 76؛ الکافی، ج 2، ص 46.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 92؛ کمال الدین، ص 319.

کلیک چهارم: رابطه امت و امام

درباره ارتباط مردم با ائمه معصوم پیام های ارزنده ای وجود دارد؛ به ویژه آن بخش که مربوط به عصر غیبت و حضرت مهدی علیه السلام است. شخص حضرت عبدالعظیم، آرزومند عصر طلایی ظهور و شیدای حضرت مهدی علیه السلام است و برای درک عصر او، سر از پا نمی شناسد. روزی به حضرت جوادالائمه علیه السلام عرض می کند: امیدوارم که قائم آل محمد علیه السلام شما باشید؛ همو که زمین را پر از قسط و عدل می کند؛ چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

امام جواد فرمودند: «ما مِنَّا إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ هَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ...؛ تمامی ما به امر الهی قائم هستیم و دین حق را به پا می داریم و به دین خدا هدایت می کنیم؛ لیکن آن قائمی که خدا به دست او زمین را از اهل کفر و انکار و جحود پاک و پر از قسط و عدل می کند، شخصیتی است که ولادتش از مردم نماند و وجودش غایب و پنهان و نام بردنش ممنوع و حرام است. او همانم و هم کنیه رسول خدا است. او است که کره زمین در اختیار او است و هر دشواری برایش آسان می شود. یارانش که به تعداد رزمندگان بدر، یعنی 313 هستند، از دورترین نقاط زمین به سویش می آیند و همین است منظور از آیه شریفه «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِالْكُفْرِ أَلَمٌ إِنَّ اللَّهَ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»⁽¹⁾، یعنی: هر کجا که باشید خدا همه شما را می آورد؛ زیرا خدا بر هر چیزی قادر و تواناست.

آن گاه که این عدّه از اهل اخلاص برایش فراهم شدند، خداوند امرش را ظاهر کند

ص: 264

و آن هنگام که گروه منسجم ده هزار نفری از یارانش تکمیل شد، به اذن الهی قیام می کند و پیوسته دشمنان خدا را می کشد تا خدای عزوجل راضی گردد.

عبدالعظیم می گوید: پرسیدم: سرورم! چگونه معلوم می شود که خدا راضی گشته است؟

فرمود: خدا در دلش رحمت می اندازد. پس آن گاه که حضرت وارد مدینه شد، لات و عزی را بیرون می آورد و به آتش می کشد. (1)

عمرو بن جمیع از امام باقر علیه السلام درباره حکم نماز در مسجد مصوره که منقوش به تصاویر جاندار است، پرسید. حضرت فرمود: «أَكْرَهُ ذَلِكَ وَلَكِنْ لَا يَضُرُّكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَوْ قَامَ الْعَدْلُ رَأَيْتُمْ كَيْفَ يَصْنَعُ فِي ذَلِكَ؛ نماز در مسجد مصور را نمی پسندم و امروزه برای شما ضرر ندارد، اما اگر روزی حکومت عدل حضرت مهدی علیه السلام به پا گردد، خواهید دید که در این باره چه می کند». (2)

انتظار فرج

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «کسی که منتظر ظهور دولت ما است، ضرر ندارد که در میان خیمه حضرت و لشگرش، از دنیا نرود»؛ یعنی همین ثواب را به منتظران می دهند.

یکی از شیعیان درباره حدیث نبوی «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» از امام صادق علیه السلام پرسید. آن حضرت با اشاره به سینه اش فرمود: بیشترین وقتی که معرفت امام زمان نیاز است، هنگامی است که جان بنده مؤمن به اینجا برسد. (یعنی دم مرگ). آن گاه به راوی فرمود: تو عقیده نیکویی داری. (3)

ص: 265

1- مسند، ح 27؛ کمال الدین، ج 1، ص 36.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 63؛ الکافی، ج 3، ص 369.

3- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 95؛ ثواب الأعمال، ص 205.

نیز امام سجاد علیه السلام فرمودند: «انتظار الفرج من أعظم الفرج؛ انتظار فرج حضرت

مهدی علیه السلام برترین فرج است» (1).

ضرورت وجود معصوم

ابوحزمه از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «منا الإمام المفروض و من جحدته مات يهودياً أو نصرانياً، واللّه ما ترك الأرض منذ قبض اللّه عزّوجلّ آدم إلا وفيها إمامٌ يُهتدى به إلى اللّه، حجة على العباد؛ من تركه هلك و من لزمه نجا، حقاً على اللّه» (2).

یعنی: امام واجب اطاعه از ما است و هر که منکر او شود، به عنوان مسیحی یا یهودی بمیرد. سوگند به خدا! از آن روز که خدای عزوجل حضرت آدم را از دنیا برد، زمین را خالی نگذارد از امامی که به وسیله او به سوی خدا راه یابند. او حجت بر بندگانش است. هر که او را رها کند، نابود است و هر که ملازم و تابع او باشد، نجات یابد. این لطفی است که خدا به عهده گرفته است.

شیعه در عصر غیبت

امام باقر علیه السلام تمامی فرزندان او و عمویش زید بن علی را نزد خود فراخواند نوشته ای را که به خط امام علی علیه السلام و املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود نشان داد. در آن کتاب آمده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم إلى محمد نوره و سفيره، و حجاب و دليله، نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين...؛ این نامه خدای عزیز و حکیم است به سوی محمد نور الهی و سفیر و دربان درگاه فیض او و راهنمای او، که جبرئیل امین آن را از نزد پروردگار عالمیان آورده است... [سپس به حوادث مهم آینده و معرفی یازده امام علیهم السلام پرداخت و فرمود: خداوند می فرماید: [او کامل می کنم

ص: 266

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 96؛ ثواب الأعمال، ص 206.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 92؛ کمال الدین، ص 319.

آن را به فرزندش «م ح م د» که رحمت است بر جهانیان، دارای کمال موسی و روشنی و بهای عیسی و صبر ایوب است پس در زمان غیبت او اولیای من ذلیل می شوند، سرهایشان جدا و هدیه داده می شود بسان سرهای ترك و دیلم [که در آن دوران جدا و هدیه داده می شد]. پس کشته می شوند و به آتش کشیده می شوند و هراسان، ترسان و وحشت زده شوند. زمین به خونشان رنگین می شود و فریاد زنانشان درآید. اینان اولیای واقعی من هستند که به برکت اینان هر فتنه کور سیاه و تاری را دفع می کنم و به احترام اینان زلزله ها را برطرف می سازم و از قید و بندها و غل و زنجیرها جلوگیری می کنم. از طرف پروردگارشان بر اینان درودها باد و آنان اند که هدایت یافتگانند» (1).

ابو خالد کابلی گوید: از امام زین العابدین علیه السلام خواستم تا کسانی را که خدا طاعت، دوستی و اقتدای به آنان را پس از پیامبر واجب کرده است، به من معرفی کند.

گوید: آن حضرت به تفصیل به معرفی پرداخت و امامان را معرفی کرد تا به عصر حضرت مهدی علیه السلام و همکاری جعفر کذاب با طاغوت زمان رسید. پرسیدم: ای پسر رسول خدا! سپس چه خواهد شد؟ حضرت فرمود: از آن پس، غیبت ولیّ خدای عزّوجلّ - که دوازدهمین وصیّ رسول خدا و امامان پس از او است - امتداد می یابد.

یا اباخالد! به راستی مردم زمان غیبتش، که به امامت آن حضرت معتقدند و ظهورش را انتظار می کشند، از اهل هر زمانی برتر و بهترند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به اندازه ای عقل و فهم و معرفت به آنان داده است که غیبت، نزد آنان به منزله مشاهده و حضور است. خداوند آنان را در آن دوران، به منزله رزمندگان همراه رسول خدا قرار می دهد. آنان اند شیعیان راستین ما و مخلصان حقیقی و مبلّغان دین خدای عزّوجلّ در نهان و عیان. (2)

ص: 267

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 33؛ کمال الدین، باب 28، ح 3.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 92؛ کمال الدین، ص 319.

درباره وضعیّت شیعیان در دوران حضرت مهدی علیه السلام روایات دیگری نیز هست؛ مثل حدیث شماره 31، 90، 93.

شرط ولایت

همه مؤمنان آرزو دارند محبوب و مورد توجّه و پذیرش امامان علیهم السلام باشند و از شفاعت و عنایت آنان بهره مند گردند. شرط پذیرش آنان - که زمینه ای است تا تحت ولایت الهی قرار گیریم و مصداق «اللّه ولیّ الذین آمنوا» باشیم - در پیام ذیل آمده است. این پیام طبق نقل از حضرت رضا علیه السلام است، ولی برخی ارباب رجال⁽¹⁾، ترجیح داده اند از حضرت هادی علیه السلام باشد؛ زیرا از جهت معاصرت متناسب تر است.

حضرت می فرماید:

ای عبدالعظیم! سلامم را به دوستانم برسان و به آنان بگو: شیطان را بر جان خویش مسلط نکنند. آنان را امر کن به راستگویی و ادای امانت؛ و آنان را امر کن به ترك جدال در امور بی فایده و رو آوردن به همدیگر و دید و بازدید؛ زیرا اینها باعث تقرب به من است.

و (شیعیان ما) خود را به کوبیدن همدیگر سرگرم نکنند؛ زیرا من به جانم سوگند یاد کرده ام که هر که چنین کند و دوستی از اولیای مرا به خشم آرد از خدا بخواهم که به شدّت او را در دنیا به سخت ترین وجهی عذاب کند و در آخرت نیز از زیان کاران خواهد بود.

و به آنان خبر ده که خداوند نیکانشان را ببخشد و از گنهکارانشان درگذرد، جز کسی که به خدا شرك ورزد یا یکی از اولیای مرا آزار دهد یا در درون دل برایش تصمیم بدی بگیرد که در این صورت خدا او را نیامرزد، مگر از آن نیت برگردد. و اگر

ص: 268

1- . ر.ك: معجم رجال الحديث، ذیل عنوان «عبدالعظیم».

برنگشت، روح ایمان از دلش گرفته شود و از ولایتم بیرون شود و بهره ای از ولایت ما نخواهد داشت. پناه به خدا از چنین وضعیتی! (1)

زیارت در غربت

یکی از برنامه های سازنده دینی زیارت مزار اولیای الهی است؛ به ویژه برای زیارت شهیدان کربلا بیشترین فضیلت و پاداش نقل شده است؛ زیرا جانسوزترین شهادت ها را داشته اند. در این میان، به زیارت امام حسین علیه السلام تأکید فراوانی شده است. از این رو فرموده اند (2) که حسین علیه السلام مایه اشک هر مؤمنی است و ملائکه برای زائرانش دعا می کنند. (3) امام باقر علیه السلام می فرماید: «مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ إِيَّاهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يُقَرُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ (4)؛ شیعیانمان را به زیارت قبر امام حسین علیه السلام امر کنید؛ زیرا زیارتش بر هر مسلمانی که به امامتش ایمان دارد، واجب است».

حضرت عبدالعظیم حسنی نیز نقل می کند: سُدیر گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام بودیم که جوانی سخن از قبر حسین علیه السلام به میان آورد. امام باقر علیه السلام به او فرمود: «مَا أَتَاهُ عَبْدٌ فَخَطَا خُطْوَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَحَطَّ عَنْهُ سَيِّئَةٌ (5)؛ بنده ای به زیارتش نمی رود، مگر آنکه خداوند در برابر هر گامی حسنه ای برایش مقرر و گناهی محو کند.

همچنین از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «آسمان و زمین نگریست، جز بر یحیی بن زکریا و حسین علیه السلام». (6)

ص: 269

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 50؛ اختصاص، ص 247.

2- کامل الزیارات، ص 116.

3- . کامل، ص 128-131.

4- . همان، ص 131.

5- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 76.

6- همان، ح 79.

اهمیت کربلا- به قدری است که پیش از وقوع آن حادثه هم گوشزد شده بوده است. حارثی گوید: در رحبه کوفه پیش امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم که ناگاه حسین علیه السلام از راه رسید. آن قدر علی علیه السلام خندان شد که دندانهای نواجزش هویدا شد. سپس فرمود: خدا در قرآن از گروهی نام برده و فرموده است «که نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه مهلتی به آنان داده شد». (1) سوگند به خدای که جان ها را آفرید و دانه را شکافت، قطعاً این (حسین) شهید می شود و آسمان و زمین بر او می گریند. (2)

فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام

با آنکه مسلم است بیشترین فضیلت برای زیارت کربلا است، حضرت عبدالعظیم گوید: از حضرت جواد الائمه علیه السلام پرسیدم: «بین زیارت مرقد حضرت ابوعبدالله و زیارت مرقد پدرتان در توس، تردید دارم. نظر شما چیست و کدام را مقدم بدارم؟

حضرت به من فرمود: بمان! آن گاه به درون خانه رفتند و اشک ریزان بیرون آمدند و به من فرمودند: «زوار قبر ابیعبده الله کثیرون و زوار قبر بطوس قلیلون؛ زائران کربلا زیادند، ولی زائران حضرت رضا اندک اند».

نیز از امام جواد علیه السلام روایت می کند: «ما زار ابي عليه السلام أحد فأصابه أذى من مطر أو برد أو حرّاً إلا حرم الله جسده على النار؛ پدرم را کسی زیارت نکند - که در این مسیر از باران، سرما یا گرما آسیبی ببیند - جز آنکه خدا بدنش را بر آتش حرام کند». (3)

نیز عبدالعظیم گوید: امام عسکری علیه السلام چنین می فرمود: «اهل قم و آوه، آمرزیده اند؛ زیرا جدم علی بن موسی الرضا را در توس زیارت می کنند. توجه کنید!

ص: 270

1- . سوره دخان 44، آیه 29.

2- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 81.

3- همان، حدیث 52؛ صدوق، امالی، ص 752.

هر که در راه زیارتش آسیبی از قطره ای باران ببیند، خدا بدنش را بر آتش حرام کند»⁽¹⁾.

راز اهتمام فوق العاده و ترجیح زیارت مشهد بر کربلا در غربت امام رضا علیه السلام در آن دوران است. اگر ملاک این فضیلت غربت آن حضرت باشد، در این صورت چون مشاهد عسکریین و ائمه بقیع علیهم السلام در عصر ما غریب ترند، زیارت آنان بیشتر فضیلت دارد؛ زیرا در این روزگار مزار حضرت عبدالعظیم، در طول سال و به ویژه شبهای جمعه، از مزار اجدادشان در بقیع، زائران بیشتری دارد. و در مجموع زائران و عاشقان و خادمان حضرت رضا علیه السلام از هر یک از ائمه علیهم السلام بیشتر هستند.

نشانه دیگر از رعایت مقتضیات زمان درباره فضیلت زیارت قبور، روایت محمد بن سلیمان از امام جواد علیه السلام است که درباره مردی می پرسد که حج تمتع کرده و به زیارت قبور واقع در مدینه، نجف، کاظمین و کربلا را تشریف یافته و به شهر خود رفته است. اکنون که موسم حج نزدیک می شود و توان حج دارد؛ آیا دوباره به مکه رود یا به خراسان؟ حضرت فرمودند:

«بل یأتی خراسان فلیسلم علی أبیالحسن أفضل، و لیکُنْ ذلک فی رجب و لکن لا ینبغی أن یفعلوا هذا الیوم؛ فإنّ علینا وعلیکم خوفاً من السلطان و شُنعاً»⁽²⁾؛

بلکه بهتر است به خراسان رود و بر حضرت رضا علیه السلام سلام دهد. و خوب آن است که این زیارت در ماه رجب باشد، لیکن امروزه این میسر نیست؛ زیرا حکومت وقت، ما و شما را زیر نظر دارد و زیارت امام، گرفتاری و شکنجه در پی دارد».

سخنی از علامه مجلسی

این نوشتار را با سخنی از مرحوم علامه مجلسی، درباره زیارت امام رضا علیه السلام به پایان

ص: 271

1- مسند عبدالعظیم حسنی، ح 84؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 291.

2- کامل الزیارات، ص 320 - 321، باب 111، ح 7.

می بریم. ایشان فضیلت برتر مشهد را چنین توضیح داده اند که شاید این امر، ویژه آن زمان باشد؛ زیرا فقط خواص شیعه به زیارت امام رضا می آمدند و در هر زمانی هر کدام از امامان که کمتر زائر داشتند، فضیلت زیارتشان بیشتر خواهد بود؛ یا منظور آن است که غیر شیعه نیز به زیارت امام حسین علیه السلام می روند ولی فقط خواص به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف می شوند؛ یا به این جهت است که شیعه نیز در آن زمان چند گروه بود و تنها فرقه ای که زائر امام رضا علیه السلام بود، شیعیان دوازده امامی بودند که به امامتش معتقد بودند، ولی خوشبختانه گمراهان، زود هدایت شدند و خیلی از فرقه های انحرافی مضمحل گشتند.

شاید حضور مخالفان در مشهد، سبب کم شدن فضیلت زیارت شود؛ چنان که نظر رحمت الهی اول به کربلاست و بعد به عرفات، در روز عرفه. (1)

ص: 272

1- کامل الزیارات، ص 322، پاورقی.

(7) تأویل ولایی در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

تألیف سید ابوالحسن مطلبی

ص: 273

مهم ترین شاخصه حضرت عبدالعظیم، ولایت مداری او است. داستان بازگو کردن معتقدات فکری اش در پیشگاه حضرت امام هادی علیه السلام، که مورد تأیید حضرتش قرار گرفت، مشهور است. بازتاب اندیشه های وی را می توان با مراجعه به آینه آثار او مشاهده کرد. اهتمام او در فراچنگ آوردن روایاتی که در قرآن کریم به حضرت امیرالمؤمنین تأویل شده است، نشانی از این مدعا و شاهد صدقی است بر آن - که به عنوان موضوع این مقاله در پیش روی خوانندگان عزیز می نهیم؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

در تأویل آیه «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»⁽¹⁾ روایتی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است که

حضرت فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند که جمیع امت من در قیامت باز ایستند تا از ولایت امیر مؤمنان پرسش شوند.⁽²⁾

ص: 275

1- سوره صافات 37، آیه 24.

2- معانی الاخبار، ص 387؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 280؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 40: «وَعَزَّة رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَن وِلَايَتِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»».

در تأویل کریمه «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» (1) به حدیثی از امام

باقر علیه السلام استناد کرده که فرمود: «اگر آنان [که راه غدیر را بی راهه رفتند] بدانچه درباره حضرت وصی علیه السلام موعظت شدند عمل می کردند، هر آینه برایشان بهتر بود.» (2)

در تأویل «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» (3) به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد جسته که

حضرت فرمود: (مقصود از «أُذُنٌ» در آیه) گوش تو است ای علی. (4)

در تأویل کریمه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (5) آورده است که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: یعنی چنانچه استقامت ورزند در ولایت امیر مؤمنان و جانشینان پس از او از فرزندانش و در امر و نهی آنان مطیع آنها باشند دلشان را سرشار از ایمان کنیم. و طریقه، همان ایمان به ولایت علی و اوصیا است. (6)

در تأویل کریمه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (7) با استناد به روایتی، جانمایه ایمان را ایمان به وصایت حضرت وصی و کفر را کفر به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام می داند. (8)

ص: 276

1- سوره نساء 4، آیه 66.

2- الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 42: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: هكذا نزلت هذه الآية «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»».

3- سوره حاقه 69، آیه 12.

4- الکافی، ج 1، ص 423؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 50: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما نزلت «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هي أذنك يا علي».

5- سوره جن 72، آیه 16.

6- الکافی، ج 1، ص 220؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 52: «قال: يعني لو استقاموا على ولاية علي بن أبي طالب امير المؤمنين و الأوصياء من ولده و قبلوا طاعتهم في امرهم و نهيمهم لأسقيناهم ماء غدقا يقول لأشربنا قلوبهم الايمان و الطريفة هي الايمان بولاية علي و الأوصياء».

7- سوره نساء 4، آیه 170.

8- الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 54: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَاِلَايَةِ عَلِيٍّ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بولاية علي) فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

در تأویل کریمه «فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (1) مقصود از رویگردانی بیشتر مردم در آیه را رویگردانی آنان از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است. (2)

درباره علت برتری حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آورده است: (3)

روزی هارون الرشید از جعفر بن یحییای برمکی خواست تا چند تن از علمای علم کلام را در مجلسی گرد آورد و هارون نیز به طور ناشناس در جمع آنان حضور یابد و از نزدیک شاهد گفت و گوی آنها باشد. جعفر پذیرفت و جلسه علمی سامان یافت.

یکی از حاضران از هشام بن حکم پرسید: چرا علی را برتر از ابوبکر می شماری و حال آن که خداوند می فرماید: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (4)؟

هشام گفت: به من بگو که آیا اندوهش در آن وقت برای رضای خدا بود یا رضای الهی مدّ نظرش نبود؟

سؤال کننده، ساکت ماند.

هشام گفت: اگر می پنداری که اندوهش به جهت رضای الهی بود، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوه او را نهی کرد و فرمود: «لَا تَحْزَنْ» آیا پیامبر او را از اطاعت و رضایت خدا نهی کرد؟! و اگر گمانت چنین است که رضای الهی در حُزنش نبود چه جای افتخار و خود می دانی (که جای افتخار اینجا است) که خدا فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ

ص: 277

1- . سوره اسرا 17، آیه 89.

2- . الکافی، ج 4، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 54.

3- ر.ك: مسند عبدالعظیم حسنی، ص 138 - 144.

4- . سوره توبه 9، آیه 40.

سَكِينَتُهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (1) وانگهی ما و شما و عامه قائل اند که بهشت به چهار نفر مشتاق است: علی بن ابی طالب، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و ابوذر غفاری. ذوب شدگان در اسلام چهار نفرند یکی از آنان علی بن ابی طالب است، قراء چهار نفرند یکی از آنها حضرت وصی است، ابرار چهار نفرند یکی از آنها علی است، شهدا چهار نفرند یکی از آنان علی است و در همه این موارد او که تو بدان افتخار می کنی در بین آنان نیست و امیر مؤمنان که ما بدان مفتخریم در جمع آنان هست. هارون از این گفت وگو برآشفته و به جعفر دستور داد به جلسه خاتمه دهد. به امر او جلسه از هم گسست و آن جمع، ترسان و لرزان پراکنده شدند. هارون که از پاسخهای هشام به خشم آمده بود، گفت: او که بود؟ به خدا سوگند تصمیم گرفتم او را بکشم و به آتش بسوزانم!

ص: 278

1- سوره فتح 48، آیه 26.

(8) امامت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

تألیف علی اصغر رضوانی

ص: 279

یکی از محدثین جلیل القدر و راویان بزرگوار که شرافت نسب را با فضیلت علم و تقوا به هم آمیخته حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است. این شخصیت بزرگوار و امامزاده جلیل از مشایخ حدیث و از زهاد و عبّاد زمان خود بوده است.

به نظر می رسد که ایشان محضر سه تن از امامان معصوم شیعه را درك نموده و از آن بزرگواران نقل حدیث کرده است، و از برخی اخبار اهل بیت علیهم السلام به طور وضوح به دست می آید که ایشان مورد علاقه و اعتماد و اطمینان اهل بیت عصمت و طهارت بوده است.

صاحب بن عبّاد در رساله خود می گوید: ابو حماد رازی گوید: خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم و از آن جناب مسائلی پرسیدم. هنگامی که اراده کردم از محضر مقدسش بیرون شوم، فرمود: «هر گاه مشکلاتی برایت پیش آمد کرد، آنها را از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا هم به او برسان».

در امالی صدوق در ضمن حدیث «عرض دین» آمده است: وقتی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد و عقاید خود را اظهار نمود، امام فرمود: «تو از دوستان حقیقی ما هستی».

ابو نصر بخاری ضمن بیان حالات فرزندان امام مجتبی علیه السلام از ابو علی محمّد بن همام از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که نزد آن جناب از حضرت

عبدالعظیم حسنی صحبت به میان آمد، فرمود: «اگر عبدالعظیم نبود می گفتیم علی بن حسن بن زید بن حسن فرزندی از خود باقی نگذاشته است» (1).

از مطالعه تاریخ و شرح حال ایشان این مطلب استفاده می شود که او به ائمه معصومین زمان خود اخلاص و اعتقاد کاملی داشته است. حدیث «عرض دین» او به حضرت امام هادی علیه السلام و تصدیق آن حضرت، دلیل بزرگی است که وی به پیشوایان معصوم خود ایمان راسخ و عقیده ثابت داشته است. لذا در این صدد برآمدیم که احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در بخش امامت از دو زاویه بررسی کنیم:

الف) بررسی مضامین اخباری که در آنها سخن از امام و امامت و فضائل اهل بیت علیهم السلام و سایر شئونشان بوده است؛

ب) بررسی موقعیت و مواضع حضرت عبدالعظیم علیه السلام در برابر امام زمان خود.

تأویل برخی از آیات بر اهل بیت علیهم السلام

در برخی از روایات حضرت عبدالعظیم و دیگران مشاهده می نمایم که امامان شیعه برخی از آیات را به اهل بیت علیهم السلام و شأن و مقام و منزلت آنان تأویل می نمایند. حال، ابتدا به معنی تأویل و سپس به بررسی روایات باب می پردازیم.

تأویل چیست؟

تأویل از ماده اول به معنای رجوع است و در اصطلاح، تأویل توجیه کننده متشابه است؛ به بیانی واضح تر، شخص تأویل کننده چون در صدد توجیه ابهامات در کلمات متشابهات است، لذا در صدد آن است که الفاظ را به سوی مفهوم صحیح و معقول آنها

ص: 282

برگرداند. و به این جهت، به آن تأویل گویند. لذا هر لفظ و عمل متشابه و شك برانگیز در صورتی که توجیه صحیح داشته باشد آن توجیه را تأویل می نامند.

برای تأویل اصطلاح دیگری است که از آن به بطن یاد می کنند. تأویل به این معنا شامل تمام آیات قرآن می گردد. امام باقر علیه السلام می فرماید: «ظهره تنزیله، و بطنه تأویله، منه ما قد مضى، و منه ما لم یکن، یجری کما یجری الشمس و القمر؛ ظاهر قرآن تنزیل او است و باطنش تأویل که از آن تأویل بخشی گذشته و بخشی دیگر هنوز محقق نشده است و همانند جریان خورشید و ماه جاری می گردد».(1)

انواع نزول

از ظواهر ادله استفاده می شود که قرآن کریم سه نوع نزول داشته است:

1. نزول دفعی: خداوند متعال می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»(2)؛ «ما همانا قرآن

را در شب قدر (بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) نازل نمودیم». و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ...»(3)؛ «ما همانا قرآن را در شبی مبارك نازل نمودیم. همانا ما نازل کننده ایم».

از این آیات به خوبی استفاده می شود که همه قرآن در شب قدر، یکجا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است.

2. نزول تدریجی: از برخی آیات دیگر استفاده می شود که قرآن نزول دیگری داشته و آن در طول 23 سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. خداوند متعال می فرماید: «وَ

ص: 283

1- بصائر الدرجات، ص 195؛ بحار الانوار، ج 92، ص 97.

2- سوره قدر 97، آیه 1.

3- سوره دخان 44، آیه 3.

تَنْزِيلًا تَنْزِيلًا» (1) که مراد، تنزیل تدریجی است، به خلاف انزال که نزول دفعی است. (2)

3. نزول تأویلی: از مجموعه روایات تأویلی استفاده می شود که قرآن بار سومی هم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده که همراه با بیان تأویلات و بطون آن از گذشته و آینده بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنها را در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. این بطون و تأویلات قرآن در حقیقت پرده ای از اعجاز قرآن از حیث معنا است.

ص: 284

1- سوره اسراء 17، آیه 106.

2- . ابی هلال عسکری، معجم الفروق اللغویة، ص 79.

اشاره

علی اصغر رضوانی

حدیث اول:

در حدیثی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام می خوانیم که شخصی نزد امام صادق علیه السلام آیه: «قُلْ اَعْمَلُوا فَاَسَیَّرِی اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ» را قرائت نمود. حضرت علیه السلام فرمود: آیه این گونه نیست؛ بلکه «مؤمنون» است و ما مأمونون هستیم.

در اینکه مراد حضرت صادق علیه السلام از این جمله چیست، سه احتمال وجود دارد:

1. حضرت علیه السلام اشاره به نسخه خاصی از قرآن دارد که نزد خودش موجود بوده که در آن به جای «مؤمنون» مأمونون ثبت شده است.
2. اشاره به تأویل و بطن قرآن است. گویا حضرت علیه السلام به این نکته اشاره می کند که مقصود از مؤمنون، مأمونون است و مردم با وارد شدن در کشتی نجات ما، به امن و امان خواهند رسید.
3. احتمال دیگر در این حدیث آن است که آن حضرت علیه السلام در صدد تفسیر و توضیح و رفع ابهام از لفظ «مؤمنون» برآمده و آن را از ماده امن و امان دانسته تا بفرماید «ما هستیم که مایه امن و امان شماییم».

حدیث دوم:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از مالک جهنی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمود: «به هر کسی که برسد اینکه او امامی از آل محمد است و انذار او به قرآن، همان گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن انذار فرمود». (1) در این حدیث، امام صادق علیه السلام اشاره به بطنی از بطون قرآن دارد.

حدیث سوم:

و نیز حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که فرمود: از امام صادق علیه السلام از تفسیر قول خداوند «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» تا آخر آیه سؤال نمودم. حضرت فرمود: «اینان تسلیم شدگان در برابر آل محمدند؛ آنان که حدیث را از اهل بیت اخذ کرده و آن را کم و زیاد نمودند و همان گونه که شنیدند، به دیگران بازگو نمودند». (2)

از این حدیث به طور وضوح استفاده می شود که امام علیه السلام استماع را به معنای استماع با وعی و ادراک و قبول مفاد روایت گرفته اند، بدون آنکه در معنای آن تصرفی از خود بنماید؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام معصوم اند و تمام جوانب يك مسئله را در نظر می گیرند، آن گاه کلمات خود را اظهار می دارند.

حدیث چهارم:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در حدیث دیگر به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که

ص: 286

1- الکافی، ج 1، ص 424.

2- الکافی، ج 1، ص 391.

فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل فرمود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا [آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ] رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»(1).

در این حدیث امام باقر علیه السلام اشاره به نزول تأویلی این آیه به وسیله جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نموده است. و نیز احتمال دارد که بگوییم: امام اشاره به مصداق بارز ظلم - که ظلم در حق اهل بیت علیهم السلام است - نموده باشند؛ زیرا ظلم در حق اهل بیت علیهم السلام به عنوان انسانهای کامل و اولیای الهی در حقیقت، ظلم به خداوند و حق و حقیقت است.

حدیث پنجم:

و نیز حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا [آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ] لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»(2). آن گاه فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ [فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ] فَأَمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا [بِوَلايَةِ عَلِيٍّ] فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ»(3)(4).

در این حدیث شریف سه تأویل و بطن آیه ذکر شده است:

1. ظلم: بزرگ ترین ظلمها ظلم در حق اولیای الهی است که با آن نه تنها خود را از حق محروم کردند، بلکه باعث محرومیت اکثریت جامعه از چشمه گوارای آب زلال معارف اهل بیت علیهم السلام شدند.

ص: 287

1- الکافی، ج 1، ص 423.

2- . نساء 4، آیات 168 و 169.

3- سوره نساء 4، آیه 170.

4- . الکافی، ج 1، ص 424.

2. حَقِّ از جانب خداوند: حَقِّ به تمام معنی خود و حَقِّ المبین مُجَسَّد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، علی بن ابی طالب علیه السلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از جانب خداوند متعال ولایتش را در طول 23 سال به مردم ابلاغ نمود.

3. کفر ورزیدن: بدترین کفر، کفر ورزیدن به ولایت ولیّ خدا است که از جانب خداوند متعال برای سعادت بشر، که هدف خلقت است، نصب گردیده است. (در ضمن می توانیم این حدیث شریف را از قبیل تفسیر به مصداق اتم و اکمل نیز بدانیم).

همین مضمون در روایت دیگری از حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سندش از امام باقر علیه السلام رسیده است که فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرده است: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] إِلَّا كُفُورًا»⁽¹⁾. آن گاه فرمود: این آیه را جبرئیل این گونه نازل کرده است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ [فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ] فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ [آلِ مُحَمَّدٍ] نَارًا»⁽²⁾.⁽³⁾

باید توجه داشت که مقصود امام علیه السلام از این گونه تعبیرات ادعای وجود تحریف در قرآن نیست؛ بلکه امام علیه السلام اشاره به نزول تأویلی قرآن داشته است و بطنی از بطون قرآن یا مصداقی از مصادیق بارز آن را بیان فرموده است.

تطبیق برخی از آیات بر مصداق اتم و اکمل

در برخی دیگر از احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، به مصادیق بارز و اتم و اکمل اشاره شده و اهل بیت علیهم السلام به عنوان آن مصداق معرفی شده اند. مصداق عبارت است از وجود عینی و خارجی يك شیء. آیات قرآن همان گونه که معنای ظاهر و باطن

ص: 288

1- . سوره اسراء 17، آیه 89.

2- . سوره كهف 18، آیه 29.

3- . الكافی، ج 1، ص 424.

و تأویل دارد، مصادیق نیز دارد که در برخی از روایات به مصداق اتم و اکمل آنها در هر زمان اشاره شده است. این نوع تفسیر از امتیازات اسلام است؛ زیرا اسلام همان گونه که در سطح نظریه پردازی معارف خود را تبیین می کند، در سطح خارج و وجود عینی نیز الگوهای کامل که آن نظریه در آنها متجلی است، به جامعه معرفی می کند، و از حیث روانشناسی می دانیم که الگوها تأثیر به سزایی در تربیت عموم مردم و جذب آنها به خود و در حقیقت معارف الهی داشته اند.

بررسی روایات مصداقی

اشاره

در روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام به مصادیق برخی از آیات اشاره شده که به آنها اشاره می کنیم:

1. حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از زید شحام نقل می کند که: نزد امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت کردم: «إِنَّ يَوْمَ الْفُصَلِّ «کان» مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» (1). آن گاه امام فرمود: «به خدا سوگند ما کسانی هستیم که مشمول رحمت الهی قرار گرفته ایم، و به خدا سوگند ما کسانی هستیم که خداوند آنان را استثنا کرده است» (2).

این نکته قابل توجه است که هم تأویل و بطون و هم بیان مصداق اتم و اکمل، با اصول اعتقادی و امور مسلم عقیدتی سازگاری دارند؛ زیرا در بحث امامت مقامات و خصوصیات برای امام به اثبات رسیده که با این روایات قابل توجیه است.

2. حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هنگامی که آیه «و تَعْبَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام کرد و فرمود: «آن

ص: 289

1- سوره دخان 44، آیه های 40 - 42.

2- . الکافی، ج 1، ص 423.

گوش تو است ای علی! (1) یعنی مصداق اتم و کامل ترین گوشی که می تواند این آیات را درک کند و ظرفیت آنها را دارد، گوش تو است ای علی!

3. همچنین در حدیثی دیگر به سندش از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خداوند

متعال: «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»، نقل می کند که حضرت علیه السلام فرمود: یعنی اگر مردم در ولایت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و اوصیای از فرزندان او، مستقیم و پابرجا باشند و از اوامر آنان اطاعت کنند و نهی آنها را بپذیرند، ما این گونه افراد را از آب گوارا سیراب خواهیم کرد. و همچنین می فرمود: ما دل این اشخاص را از ایمان پر خواهیم نمود، و مقصود از «طریقه» در این آیه، ایمان به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السلام است. (2)

امام باقر علیه السلام در این حدیث شریف دو مسئله آیه را تفسیر مصداقی و موردی نموده است:

1. استقامت: آن را بر استقامت در مسئله ولایت ولی خدا، که هادی به حقّ مبین است، تفسیر نموده و استقامت در ولایت را نیز به معنای استقامت در قبول طاعت در اوامر و نواهی آنان تطبیق نموده است.

2. طریقت: که آن را به ایمان و اعتقاد قلبی به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء علیهم السلام تفسیر نموده است؛ زیرا بهترین راه و طریق برای سوق دادن انسان به خداوند متعال و حقّ و حقیقت، قرار گرفتن در راه اهل بیت علیهم السلام و اقتدای به آن بزرگان و ایمان به ولایتشان از جانب خداوند است.

4. در حدیث دیگری که از حضرت عبدالعظیم به سندش از امام باقر علیه السلام نقل شده همین مضمون به چشم می خورد که در آن و حدیث قبل امام علیه السلام جمله «لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» را

ص: 290

1- . الكافي، ج 1، ص 423.

2- . الكافي، ج 1، ص 220.

به «لأشربنا قلوبهم الايمان» تفسیر کرده و این بدان معنا است که مقصود از آیه، سیراب شدن از آبهای گوارای مادی نیست؛ بلکه مقصود سیراب کردن دلها از نور ایمان است. (1)

5. در حدیث دیگر، حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خداوند عزوجل «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْهًا» می فرماید: یعنی به تمام اوصیا. یعنی مصداق کامل و اتم آیات و نشانه های الهی که هدایتگر مردم به سوی خداوند است، اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند؛ زیرا از آنجا که آنان کلمة الله فعلی الهی و نیز اسوه تقوا و پرهیزکاری و مظهر جمیع صفات جمال و جلال الهی اند، لذا بهترین نشانه و علامت برای معرفی خداوند و سوق بشر به حق و حقیقت اند.

6. و نیز آن حضرت علیه السلام به سندش از اسباط نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از تفسیر قول خداوند عزوجل «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» سؤال نمود. آن حضرت علیه السلام در جواب فرمود: «مقصود از متوسمین ما هستیم. و سبیل مقیم هم راهی است که ما آن را به پا داشته ایم». (2)

امام باقر علیه السلام در این حدیث شریف به این نکته اشاره می کند که بزرگ ترین شخصیتهایی که با فراست تمام به اشیا نظر کرده و با نوراتیت آنها را می شناسند، ما اهل بیت علیهم السلام هستیم و ما انسانهای کاملیم که باید مردم از طریق ما راه را طی نمایند تا به سر منزل مقصود برسند.

7. حضرت عبدالعظیم علیه السلام در روایت دیگری به سند خود از ابی خالد کابلی نقل می کند: از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند متعال: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمودند: «ای ابو خالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، امامان اند. ای ابو خالد! هر آینه نور امام در قلوب مؤمنین نورانی تر از خورشید درخشان در روز است. اینان کسانی هستند که قلوب مؤمنین را نورانی می گردانند.

ص: 291

1- . الکافی، ج 1، ص 419.

2- . الکافی، ج 1، ص 218.

خداوند نور آنان را از هر کس که بخواهد مخفی می دارد و در نتیجه قلوب آنها تاریک و پرده ای بر آنها پوشیده خواهد شد» (1).

امام علیه السلام در این حدیث شریف اشاره به نکته ای بس ظریف می نماید و آن اینکه: گرچه قرآن که از مقوله کتابت و کلمه قولی است، نور است، ولی مصداق بارز و اتم و اکمل این نور همان وجود امام است که کلمه فعلی خداوند است؛ زیرا امام مصداق بارز دستورهای نورانی قرآن است. و بالاتر از این، همان گونه که امام نور آسمانها و زمین است و لذاته نور ظاهر و مظهر غیر خودش است، و خداوند نیز وجودش لذاته و پدید آورنده دیگران است، امام علیه السلام نیز چنین است. او واسطه فیض تکوین و تشریح است و حیات مادی و معنوی مردم، بلکه عالم، به وجود امام وابسته است.

خصوصیات امام:

در حدیثی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام می خوانیم که به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای مولای من! «اتّی لأرجو أن تكون القائم من اهل بیت محمد الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. فقال علیه السلام: ما منّا الا قائم بامر الله، و هاد إلى دین الله...» (2)

در این حدیث شریف، القاب و اوصافی به کار رفته که برخی از آنها در کلمات امام جواد علیه السلام آمده است و برخی دیگر در کلمات حضرت عبدالعظیم علیه السلام. آن اوصافی که در کلمات امام جواد علیه السلام آمده است، عبارت اند از:

1. قائم بامر الله: امام علیه السلام کسی است که قیامش در تمام امور و زمینه ها به امر خدا و برای اجرای امر و دستور او است.

2. هادی به دین خداوند: یکی از وظایف امام علیه السلام هدایت بشر است به سوی

ص: 292

1- . الکافی، ج 1، ص 195.

2- کمال الدین، ج 1، ص 36.

خداوند متعال؛ زیرا آنان کشتی نجات امت اند و مردم را با انواع هدایتها، چه هدایت تشریحی و چه تکوینی و باطنی، به سوی حق راهنمایی می کنند و سوق می دهند.

و اما لقبی که در کلمات حضرت عبدالعظیم علیه السلام به کار رفته و دلالت بر عظمت و جلالت قدر او از بین حسنیون دارد، همان تعبیر «یا مولای» است؛ زیرا این گونه تعبیر دلالت بر این دارد که آن حضرت علیه السلام اعتقاد تام و تمام به ولایت اهل بیت، و بالاخص امام زمان خود حضرت جواد الأئمه علیه السلام، داشته است؛ به تعبیر دیگر، او شیعه عقیدتی بوده است که معتقد به امامت و ولایت و خلافت بالافصل امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام او است، نه شیعه سیاسی که تنها اعتقاد به افضلیت و برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه دارد، و نه شیعه به معنای محبّ اهل بیت علیهم السلام.

شبه همین تعبیر، در آخر حدیث از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام آمده است؛ زیرا می بینیم که هنگام صدازدن حضرت جواد علیه السلام به اسم آن حضرت علیه السلام را صدا نمی زند، بلکه از القاب پر مغز استفاده می کند، آنجا که عرض می کند: «یا سیدی! فکیف یعلم انّ الله قد رضی...؟» این خود دلالت بر اوج عظمت امام جواد علیه السلام به عنوان امام زمان خود و ولیّ امر او دارد.

در حدیث دیگری نیز، که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخی از القاب و خصوصیات امامان معصوم را از خداوند متعال نقل می کند که عبارت اند از:

1. آنان معدن علم خداوندند؛⁽¹⁾ زیرا کسی که امام مسلمین و هادی بشر به کمال و سعادت او است، باید چنین باشد.

2. اهل بیت خازن وحی الهی اند؛⁽²⁾ زیرا اوصیا، که وظیفه تبیین سنت نبوی و قرآن کریم را دارند، باید خزینه دار و حافظ شریعت اسلام باشند.

ص: 293

1- کمال الدین، باب 28، ح 3.

2- همان.

3. راڌ بر اهل بیت همانند راڌ بر خداوند است؛ (1) زیرا آنان معصوم و از طرف خداوند بر مردم منصوب اند. در نتیجه، کسی که آنها را رڌ کند خدا را رڌ کرده است. این عبارت نیز دلالت بر عصمت اهل بیت علیه السلام دارد.

4. هر کس که اهل بیت علیه السلام را انکار نماید، بزرگ ترین نعمت الهی را انکار کرده است؛ (2) چرا که بزرگ ترین نعمت خداوند همان نعمت ولایت و هدایت معنوی است که به وسیله اولیای الهی انجام می گیرد. از این رو، هر کس که آنها را انکار کند، بزرگ ترین نعمت الهی را منکر شده است.

5. اهل بیت میزان ثواب و عقاب اند؛ (3) زیرا همان گونه که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

می خوانیم: «السلام علی میزان الاعمال»، امام میزان اعمال عباد است؛ یعنی با مقایسه اعمال او مقدار قرب و بعد انسان از سعادت و شقاوت شناخته می شود.

6. اهل بیت علیهم السلام امینان وحی الهی اند؛ (4) زیرا تنها کسانی که وحی و شریعت الهی را حفظ و از دستبرد متعزّضان به ناموس شریعت حفظ نمودند، اهل بیت علیهم السلام می باشند.

هر پیامبری وصیّ و جانشین دارد

در حدیثی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با سند خود نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرزندان خود را، در حالی که در میان آنها عمویش زید بن علی بود، جمع کرد و آن گاه کتابی را که به خطّ علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، بیرون آورد و خواند که به برخی از آنها اشاره می نمایم:

ص: 294

1- . همان.

2- . کمال الدین، باب 28، ح 3.

3- همان.

4- کمال الدین، باب 28، ح 3.

1. خداوند متعال می فرماید: «... اَنْتِ لَمْ اُبْعَثْ نَبِيًّا فَاكْمَلْتِ اِيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مَدَّتُهُ الْاَجْعَلْتِ لَهٗ وَصِيًّا» (1). همانا من هرگز پیامبری را مبعوث نکردم، مگر آنکه بعد از کامل شدن ایام و منقضی شدن مدتش برای او وصی و جانشینی قرار دادم.

از این حدیث استفاده می شود که تمام انبیا از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دارای اوصیایی بوده اند؛ همان گونه که از مجموعه روایات فریقین این مطلب به خوبی استفاده می شود. (2) اصل این مسئله که هر پیامبری احتیاج به وصی دارد، امری است واضح و مطابق با عقل؛ زیرا پیامبر در عصر خود در صدد اجرای اصول و کلیات شریعت است، و این کار اوصیا است که بعد از وفات آن پیامبر، کرسی تبیین و توضیح شریعت را به عهده گیرند و شریعت را در تمام جنبه ها و زمینه ها توسعه دهند.

برتری امام علی علیه السلام بر سایر اوصیا

2. از جمله نکاتی که در حدیث سابق به آن اشاره شده مسئله برتری وصی پیامبر اسلام بر اوصیای انبیای پیشین است. خداوند متعال می فرماید: «و اَنْتِ فَضَّلْتِكِ عَلَی الْاَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتِ وَصِيَّكَ عَلَی الْاَوْصِيَاءِ» (3).

وجه این تفضیل آن است که چنانچه بپذیریم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بنابر نصوص فریقین، افضل و برتر انبیا است، پس وصی او نیز برتر از سایر اوصیا است بلکه بنابر نصوص فریقین، برتر از انبیای پیشین است؛ همان گونه که از آیه مباهله و حدیث طیر و ادله دیگر استفاده می شود.

ص: 295

1- . کمال الدین، باب 28، ح 3.

2- ر.ک: تاریخ طبری؛ کامل ابن اثیر؛ تاریخ یعقوبی؛ کمال الدین.

3- همان.

از جمله مطالبی که در حدیث گذشته به آن اشاره شده، تصریح به اسامی هر يك از امامان و بیان صفات و خصوصیات و القاب آنان است؛ همان گونه که در احادیث دوازده خلیفه، که از جابر بن سمره نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع در خطبه ای که در سرزمین عرفات ایراد کردند، فرمودند: امامان و خلفای بعد از من دوازده نفرند که همه آنان از قریش اند و بنابر نقل ینابیع الموده همه آنان از بنی هاشم اند. در این حدیث شریف که از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل شده (1) و دیگر احادیث که از طرق فریقین رسیده، به اسامی و القاب آنان نیز اشاره شده است تا هر گونه ابهام و تردید برداشته شود.

اسرار الهی باید محفوظ بماند مگر از اهلی

در پایان حدیث پیشین، به نکته مهمی اشاره می شود و آن اینکه: «هذا سرّ الله و دینه و دین ملائکته. فصنه الاّ عن اهله و اولیائه؛ (2) این سرّ خداوند و دین او و دین ملائکه او است. پس آن را نگاه دار و کسی را از آن مطلع مساز، مگر از اهل و اولیانش».

از این حدیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام این نکته به دست می آید که مطالب دقیق مذهب، از آن جمله ولایت اهل بیت و مقامات و فضائل آنان را نمی توان به هر کس بازگو کرد؛ زیرا چه بسا آنها را نتوانند درک کنند و سبب انکار آنان شود.

یقین به امام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اذا مات ابني علیّ بدا

ص: 296

1- . همان.

2- کمال الدین، باب 28، ح 3.

سراج بعده ثم خفی، فویل للمرتاب...». هنگامی که فرزندم علی وفات یافت، چراغ هدایت دیگر بعد از او آشکار و ظاهر خواهد شد و بعد از آن چراغ هدایت مخفی خواهد گشت. آن گاه حضرت علیه السلام فرمود: «پس وای بر کسی که شك کند!»⁽¹⁾

از این جمله استفاده می شود که انسان باید از هر راهی که ممکن است امام خود را بشناسد و به او یقین داشته باشد؛ هر چند به جهت عواملی خاص اسباب تردید و شك فراهم شده باشد؛ زیرا هیچ گاه زمین خالی از حجت و امام نخواهد بود.

زمین خالی از حجت نیست

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در حدیثی به سند خود از ابی خالد کابلی نقل می کند که من بر آقایم علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: «... سیدی! روی لنا عن امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام انّ الأرض لا تخلو من حجّة لله عزّوجلّ علی عباده، فمن الحجّة و الإمام بعدك؟...»⁽²⁾؛ ای آقای من! روایت شده برای ما از امیرالمؤمنین علی علیه السلام اینکه زمین خالی از حجت خدا بر بندگان نیست، پس حجت و امام بعد از شما کیست؟...».

در روایات فریقین، به خصوص شیعه امامیه، احادیث زیادی به حدّ تواتر یافت می شود که تأکید دارند، که در طول تاریخ بشر زمین هیچ گاه از حجت خالی نبوده و تا روز قیامت نیز خالی نخواهد ماند، خواه آن حجّت پیامبر باشد و یا امام؛ زیرا امام حجت خدا در روی زمین، حافظ شریعت، واسطه فیض تکوین و تشریح، علت غایی خلقت و ... است و لذا در هیچ زمانی زمین از حجت خالی نبوده است.

در حدیث دیگر نیز از حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سندش از امام صادق علیه السلام

ص: 297

1- . غیبت نعمانی، ص 186.

2- کمال الدین، ص 319.

می خوانیم: «... و الله ما ترك الارض منذ قبض الله عزوجل آدم الا وفيها امام يهتدى به الى الله، حجة على العباد، من تركه هلك، و من لزمه نجا، حقا على الله؛ به خدا سوگند خداوند از زمان وفات حضرت آدم عليه السلام زمين را بدون امام رها نكرده است؛ امامی كه هادی بشر به سوی خدا و حجت بر بندگان است. هر كس او را رها كند هلاك شده و هر كس كه ملازم با او باشد نجات یافته است. این حقی است بر خداوند».

از این حدیث فهمیده می شود كه مراد از حجت، كه زمين هیچ گاه خالی از آن نیست، علمای هر امت نیستند؛ زیرا علما هادی امت به وظیفه اند؛ اما آن امامی كه هادی به خدا و حق مطلق است و حجتی است بر بندگان، كه ترك او موجب هلاكت و ملازمت با او موجب نجات است، همان امام معصوم است.

ضرورت شناخت امام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سندش از عیسی بن سری نقل کرده كه به امام صادق علیه السلام عرض كردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: هر كسی بمیرد و امام خود را نشناسد، همانند مردن جاهلیت از دنیا رفته است؟

حضرت صادق علیه السلام پس از این فرمود: نیازمندترین وقت بندگان به معرفت امام زمانی است كه نفسش به سینه او رسیده باشد... (1) از این حدیث شریف دو نکته مهم استفاده می شود:

1. انسان باید امام خود را بشناسد و تحت ولایت او قرار گیرد و الا با جاهلیت از دنیا رفته است و طبق قاعده لزوم و تناسب بین حكم و موضوع، مراد از امامی كه با شناختن او انسان به مثل جاهلیت از دنیا رفته امام به حق است نه هر امامی ولو جائز

ص: 298

باشد. و لذا سعد الدین تفتازانی می گوید: این حدیث شبیه قول خداوند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است. (1)

2. انسان در هنگام مرگ بیشتر از مواقع دیگر به امام و معرفت احتیاج دارد؛ زیرا در این هنگام است که معرفت به کمک او می آید و او را از آن ورطه نجات خواهد داد.

همین مضمون، در طرق اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل:

(الف) من مات بغير امام مات ميتة جاهلية؛ (2)

(ب) من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية؛ (3)

(ج) من مات وليس له امام مات ميتة جاهلية. (4)

از ولایت سؤال می شود

حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سند خود از امام حسن علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... و زود است که آن سه نفر - ابوبکر، عمر و عثمان - از ولایت این وصیِّم سؤال شوند» و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». آن گاه فرمود: قسم به عزّت پروردگارم! همانا جمیع امتم در روز قیامت متوقف و از ولایت وصیِّم سؤال می شوند و این همان قول خداوند عزّوجلّ است که فرمود: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ». (5)

ص: 299

1- . شرح مقاصد، ج 5، ص 239.

2- . مسند ابی داود طیالسی، ص 259؛ کنز العمال، ج 1، ص 103، ح 464.

3- قاضی عبدالجبار، المغنی، ج 1، 116؛ شرح مقاصد، ج 5، ص 239.

4- . الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج 7، ص 49.

5- معانی الاخبار، ص 387؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 280.

اینکه در این روایت تنها به سؤال از ولایت بسنده کرده است، از آن جهت است که ولایت ولیّ خدا که در مقابل ولایت طاغوت است، محور همه اعمال و اعتقادات است؛ زیرا کسی که تحت ولایت ولیّ خدا قرار گیرد، به او اقتدا می کند و در جهت اهداف او قدم می گذارد، و از آنجا که ولیّ خدا مظهر تمام اسما و صفات جمال و جلال الهی است، لذا شخصی که تحت ولایت ولیّ خدا است، در حقیقت تحت ولایت خداوند است و به کارهای خوب و اعتقادات صحیح نیز التزام دارد.

در ضمن تطبیق آیه «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» بر ولایت اهل بیت علیهم السلام از طرق اهل سنت نیز روایت شده است.

ابن حجر و دیگران در تفسیر این آیه آورده اند: «أى: عن ولاية عليّ و اهل البيت». آن گاه می گوید: جهتش آن است خداوند امر کرده به پیامبرش که اجر و مزد رسالت را به غیر از مودت ذوی القربی نخواهد. سپس فرمود: معنای روایت آن است که از مردم سؤال می شود: که آیا همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وصیت نمود، حقّ موالات اهل بیت را مراعات کردند، یا آن را ضایع کردند و یا آن را مهمل گذاشتند که در این صورت در روز قیامت از آنها مطالبه می شود و به تبعات آن گرفتار خواهند شد. (1)

توصیف امام علی علیه السلام از زبان رسول خدا

در حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سندش از نافع نقل کرده، می خوانیم که روزی شخصی هدیه ای در طبق برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد. آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أین أمير المؤمنين و امام المتّقین یا کل معی؟» که بعد از لحظاتی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «قاتل الله من قاتلك، و عادی من عادك...» (2).

ص: 300

1- . صواعق المحرقة، ص 147؛ تذكرة الخواص، ص 17؛ روح المعانی، ذیل همین آیه.

2- مائة منقبة، ص 74.

در این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم القاب و اوصافی را برای حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است:

1. امیرالمؤمنین علیه السلام: این توصیف به صراحت بر امامت و امارت حضرت علی علیه السلام اشاره دارد؛ زیرا همان گونه که از شیخ طوسی رحمه الله رسیده است، نص بر خلاف و امامت حضرت علی علیه السلام بر دو گونه است: نصّ جلیّ و نصّ خفی، که حدیث نبوی: «سَلِّمُوا عَلَیْهِ بِأَمْرَةِ الْمُسْلِمِينَ» را از قبیل نصّ جلیّ قرار داده اند.

2. امام الممتقین: به کار رفتن این تعبیر برای امام علی بن ابی طالب علیه السلام، بیان یکی از مصادیق احادیث دوازده خلیفه است.

3. قاتل الله من قاتلك، و عادی من عاداك: از این تعبیرات استفاده می شود که امام علی علیه السلام مورد توجه خاص خداوند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بوده است.

امامت از دیدگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عبدالله بن موسی روینی، در حدیثی که به حدیث عرض دین معروف است، از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، قضیه ملاقات وی را با امام هادی علیه السلام نقل می کند. حضرت عبدالعظیم علیه السلام در آن حدیث تعبیراتی راجع به امام و مقام امامت به کار می برند که هم دلالت بر عظمت و جلالت او دارد و هم بیانگر معارفی است که هر انسان شیعی باید به آنها اذعان و اعتقاد داشته باشد. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. آن حضرت در ابتدای سخنش خطاب به امام هادی علیه السلام، عرض می کند: «یا بن رسول الله! ائی آرید أن أعرض، علیک دینی، فان كان مرضیاً ثبتت علیه حتی ألقى الله عزّوجلّ».

از این تعبیر استفاده می شود که امام معصوم کسی است که واسطه فیض تشریح

و تکوین است و معارف دین، کما هو حقّه، نزد او است و او مرجع دینی مردم به شمار می رود و آنان باید عقاید خود را به او عرضه کنند تا آن را اصلاح فرماید.

2. در تعبیر دیگری، حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض می کند:

«و أقول إنّ وليهم وليّ الله، و عدوّهم عدوّ الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله؛ دوست اهل بیت علیهم السلام دوست خدا، دشمن آنها دشمن خدا، طاعت آنان طاعت خدا و معصیت آنان معصیت خدا است.»

از این تعبیرها، استفاده می شود که ایشان معتقد به عصمت و امامت منصوص امامان شیعه بوده است؛ زیرا اعتقاد به اینکه دوستی آنان دوستی خدا و دشمنی آنان دشمنی با خداست تنها با انتساب به خدا و نصب آنان از جانب خداوند سازگاری دارد. و نیز اعتقاد به اینکه طاعت آنها به طور مطلق طاعت خداوند و معصیت آنها به طور مطلق معصیت خدا است، تنها با مقام عصمت سازگاری دارد؛ همان گونه که فخر رازی در تفسیر کبیرش از آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، عصمتِ اولی الامر رافهمیده است.

3. در آخر حدیث نیز چنین آمده است: «و أقول إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية

الصلاة، و الزكاة، و الصوم، و الحجّ و ...».

از این تعبیر هم استفاده می شود که:

الف) اهل بیت علیهم السلام تنها حاکم سیاسی یا مرجع دینی مردم نبوده اند؛ بلکه آنان به جهت برخورداری از مقام قرب تامّ الهی به مقام ولایت رسیده اند که از شئون آن، ولایت و حاکمیت سیاسی و مرجعیت دینی است.

ب) اینکه ولایت از اصول دین و اعتقاد و زیربنا و سابق بر فروع دین است و با داشتن ولایت آن بزرگواران، اعمال عبادی از انسان پذیرفته می شود. با تأیید شدن تمام اعتقادات حضرت عبدالعظیم علیه السلام به وسیله امام هادی علیه السلام، پی می بریم که تمام عقاید او عین حق و حقیقت است.

ص: 302

(9) مهديت در احاديث حضرت عبدالعظيم حسني عليه السلام

اشاره

تأليف علي اصغر رضواني

ص: 303

از جمله نقاط اساسی و ممتاز در ادیان الهی و شرایع آسمانی آن است که هر گاه به عقیده ای بشارت می دهند و یا به سلوک و رفتار معینی امر می کنند، ابتدا کسی را به عنوان الگو معرفی می کنند که پیاده کننده آن عقیده و سلوک به تمام معنای کلمه در خارج است. قرآن کریم به این حقیقت آشکارا اشاره کرده می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» (1)؛ «و برای شما در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم الگوی خوبی است برای کسی که امید به خدا و روز واپسین دارد». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در حدیثی به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «ما امرتكم بطاعة إلاّ و قد ائتمرت بها، و ما نهيتكم عن معصية إلاّ و قد انتهيت عنها» (2) هرگز امر به چیزی نکردم مگر آنکه خودم قبل از هر چیزی به آن عمل کردم، و از چیزی نهی نکردم مگر آنکه قبل از هر چیز از آن دست کشیدم».

این بُعد یکی از ابعاد اساسی پیشرفت در وجود انسان است، زیرا هنگامی که انسان الگویی را مشاهده نماید که به تمام معنا پیاده کننده آیین و مکتب است، تأثیر بسزایی در نفس و روح او گذارده که قابل مقایسه با ابعاد دیگر نیست. ولذا در روایات اهل بیت علیهم السلام می خوانیم: «كونوا دعاة للناس بغير ألسنتكم» (3) مردم را با غیر زبانهایتان (با عمل) به سوی ما دعوت کنید».

این مسئله درست به عکس مکاتب کلامی و فلسفی و علمی است که تنها در صدد بیان نظریه علمی در جامعه اند.

این نقطه اساسی، اختصاص به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندارد. قرآن کریم درباره حضرت

ص: 305

1- . سوره احزاب 33، آیه 21.

2- تأویل الآيات الظاهرة، ص 119، حدیث 4.

3- اصول کافی، ج 2، ص 78، حدیث 14.

ابراهیم علیه السلام می فرماید: «(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ)» (1) به راستی برای شما در ابراهیم و کسانی که با او هستند، الگوی خوبی است».

به تنقیح مناط قطعی می توان این نقطه اساسی را به دوازده امام و معصوم نیز تعمیم داد، از این رو مسئله الگودهی در اسلام در حیات و زندگانی اهل بیت علیهم السلام به اوج خود رسیده و تکامل پیدا می کند.

از این گذشته، در میان بزرگان خود بعد از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اشخاصی را با قداست و عظمت خاصی می بینیم که گرچه امام نبوده اند ولی از سیره و کردارشان و نیز از تعریف هایی که از معصوم درباره آنها رسیده، به عظمت و جلالت والای آنها پی خواهیم برد. از این رو می توان با طرح سیره و روش و تأییداتی که از جانب معصومین در حق آنها رسیده ایشان را نیز الگو و اسوه خود قرار داده و با پیروی از آنان خود را به این الگوها نزدیک کنیم.

برپایی کنگره ها و یادبودها برای بزرگان دین از آن جمله حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در همین راستا قابل ارزیابی و توجیه است، زیرا با زنده کردن یاد و رفتار و فضایل آن شخصیت بزرگ، نه تنها الگوهای صحیح در جامعه معرفی می شوند، بلکه سبب احیای اسلام و مسلمین و بالأخص جامعه شیعی خواهد بود. امتی که بزرگان و الگوهای خود را تکریم نکرده و از زحمات آنها پاسداری نکند، محکوم به شکست و از هم گسیختگی است. این بزرگان امت اند که تاریخ يك جامعه رارقم زده و زیر بنای کیان و هویت آن را ترسیم می کنند.

گاهی انسان در فهم دین به خطا و اشتباه می افتد، ولی این احتمال در اقتدا و متابعت از رفتار و کردار معصوم و کسانی که مورد تأیید معصومند نبوده و یا به حداقل از احتمال می رسد. از این رو الگوها، عقیده را از افق نظر و فرضیه به عالم واقع و خارج می کشانند.

ص: 306

در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام

علی اصغر رضوانی

با نگرشی کلی به احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در بخش مهدویت به دو نقطه اساسی برمی خوریم:

1. موقعیت شخصی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و عقاید و نحوه برخورد او با امام زمان خود، و به طور کلی سجایا و اخلاقیات آن حضرت علیه السلام.

2. مطالبی که امام معصوم علیه السلام در ارتباط با امام زمان علیه السلام و حکومت عالمی و توحیدی آن حضرت علیه السلام به حضرت عبدالعظیم فرموده و ایشان نیز برای ما بیان کرده اند. ما نیز مقاله را در این دو بخش دنبال می کنیم.

بخش اول

در روایات حضرت عبدالعظیم به تعبیراتی برمی خوریم که دلالت بر جلالت و عظمت آن حضرت و اوج معرفت او به امام زمانش دارد که به برخی از آنها در حدود احادیث مهدویت اشاره می کنیم:

1. از تعبیراتی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام به امام زمان خود به کار می برد استفاده می شود که بر خلاف روش بعضی از سادات حسنی که تحت قیمومیت و امامت امامان از صلب امام حسین علیه السلام نمی رفته و یا به سختی آن را تحمل می کردند. آن حضرت علیه السلام سخت معتقد به امامت و ولایت و زعامت و تسلیم امام زمان خود از ذریه امام حسین علیه السلام بوده است؛ مثلاً در روایتی که مرحوم صدوق از حضرت

عبدالعظیم علیه السلام نقل می کند، آن حضرت به امام جواد علیه السلام عرض می کند: «... یا سیدی! فکیف یعلم انّ الله قد رضی؟ قال: یلقى فی قلبه الرحمة...» (1) که در این روایت از امام خود به تعبیر (یا سیدی) یاد می کند. در روایات دیگر نیز شبیه این گونه تعبیرات را از ایشان مشاهده می کنیم؛ مثلاً در حدیثی که صدوق رحمه الله آن را نقل می کند، آن حضرت خطاب به امام زمان خود عرض می کند: «... و کیف ذاک یا مولای؟ قال علیه السلام: لانه لا یری شخصه...» (2) که در این روایت از امام خود به (مولا) یاد می کند.

2. از اینکه عقایدش را بر امام زمان خود عرضه می کند و از او می خواهد که در مورد آنها نظر دهد، استفاده می شود که آن حضرت علیه السلام به امامت و مرجعیت علمی و دینی و عصمت و امامت اهل بیت علیهم السلام به طور قطع معتقد بوده است؛ همانگونه که از حدیث عرض دین به خوبی این نکته استفاده می شود.

3. از بعضی احادیث استفاده می شود که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام حافظ اسرار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مورد عنایات خاصه آن بزرگواران بوده است؛ از باب نمونه در حدیثی که مرحوم صدوق از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل می کند، بعد از نقل حدیث مفصّلی، آن حضرت علیه السلام می فرماید: «هذا سرّ الله و دینه و دین ملائکته، فصنه الاّ عن أهله و أولیائه؛ (3) این سرّ خدا و دین او و دین ملائکه است، پس آن را حفظ کن مگر از اهل و اولیای او». از این قسمت حدیث استفاده می شود که آن حضرت علیه السلام مخزن اسرار الهی بوده است.

4. در برخی روایات، تعبیرات و توصیفات بلندی از امامان معصوم شیعه علیهم السلام درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشاهده می کنیم که نشانه جلال و عظمت آن

ص: 308

1- کمال الدین، ج 1، ص 36.

2- . امالی صدوق، ص 419.

3- . کمال الدین، باب 28، حدیث 3.

حضرت علیه السلام است؛ از باب نمونه در حدیثی که صدوق نقل می کند، آمده است: «دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فلما بصر بی، قال لی: مرحباً بك یا ابوالقاسم، أنت ولینا حقاً...» (1) او می گوید: به حضور آقا علی بن محمد... رسیدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحبا ای ابوالقاسم! تو به حق از موالیان ما هستی».

5. از برخی تعبیرات آن حضرت علیه السلام استفاده می شود که او شیعه اعتقادی است، زیرا تشیع در اصطلاح رجالین اهل سنت و صاحبان تراجم، به سه معنا به کار رفته است:

الف) تشیع به معنای محبت اهل بیت علیهم السلام که شافعی از این قبیل است؛

ب) تشیع به معنای تقدیم امام علی علیه السلام بر سایر صحابه حتی شیخین، که معتزله از این قبیلند و اصطلاحاً به آن تشیع سیاسی اطلاق می کنند؛

ج) تشیع اعتقادی که در اصطلاح رجالین اهل سنت، گاهی از آن به «رفض» تعبیر می شود. این معنا بر اعتقاد به امامت و وصایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اطلاق می شود.

6. از اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام خدمت امام هادی علیه السلام آمده و عرض می کند: «... یابن رسول الله! انی ارید أن أعرض عليك دینی، فإن کان مرضیاً ثبتُ علیه حتی القی الله عزوجل...» (2) ای پسر رسول خدا! میل دارم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر مورد پسند باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم...» استفاده می شود که آن حضرت علیه السلام شیعه واقعی و اعتقادی بوده است.

ص: 309

1- امالی صدوق، ص 419.

2- امالی صدوق، ص 419.

اشاره

با نگرشی کوتاه به احادیث عبدالعظیم علیه السلام درباره مهدویت، به جوانبی از مباحث آن برمی خوریم که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. مهدویت نوعی و شخصی:

در حدیثی که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام رسیده، آن حضرت علیه السلام از امام جواد علیه السلام سؤال می کند: ای مولای من، امیدوارم که شما قائم از اهل بیت باشید که زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. امام علیه السلام در جواب وی به دو نوع مهدویت و قائم به امر اشاره می کند:

الف) مهدویت نوعی: به این معنا تمام اهل بیت علیهم السلام مهدی و هادی این امت و قائم به امر خدا و هادی به دین خدایند.

ب) مهدویت شخصی: به این معنا که يك نفر از ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، از اولاد امام حسین علیه السلام، فرزند امام عسکری علیه السلام به نام مهدی علیه السلام در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد می کند.

آن گاه امام جواد علیه السلام می فرماید: همه ما اهل بیت، قائم به امر خدا و هادی به دین خداییم (مهدویت نوعی)، ولی آن قائمی که خداوند زمین را به وسیله او از وجود اهل کفر و انکار پاک کرده و پر از عدل و داد می کند، او مهدی شخصی است؛ او کسی است که ولادتش برای مردم مخفی خواهد بود از مردم غایب بوده و نام بردن او نیز بر مردم حرام است... (1).

ص: 310

2. بدیهی بودن مسئله مهدویت:

مهدویت با تمام ابعادش و اینکه فردی از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نام مهدی علیه السلام در آخر الزمان قیام کرده و زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان واضح و ثابت در میان جامعه اسلامی بوده که تنها سؤال موجود در رابطه با تطبیق آن بر مورد خارجی خود بوده است، و لذا در روایتی که از حضرت عبدالعظیم رسیده چنان امر حکومت عدل عالمی و قیام حضرت را طبیعی و مسلم گرفته که تنها سؤال او از امام خود در تطبیق بر مصداق خارجی است.

شیخ صدوق رحمه الله از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل می کند: «قال: قلت لمحمد بن علی بن موسیٰ علیهم السلام: یا مولای! انّی لأرجو أن تكون القائم من أهل بیت محمد الذی یملا الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...» (1) حضرت عبدالعظیم علیه السلام به امام جواد علیه السلام عرض می کند: ای مولای من! امیدوارم که شما قائم از اهل بیت محمد باشید که زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد...».

3. اهل بیت علیهم السلام زمینه سازان ظهور:

از مجموعه روایاتی که به واسطه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و دیگران از امامان شیعه در رابطه با قضیه مهدویت رسیده، استفاده می شود که امامان زمینه ساز غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام بوده اند؛ از باب نمونه در حدیثی که به آن اشاره شد، امام جواد علیه السلام به مخفی بودن ولادت، غیبت شخصی، حرمت نام بردن اسم او و دیگر خصوصیات قیام امام زمان علیه السلام اشاره کرده تا اینکه هنگام مواجهه مردم با عصر امام زمان علیه السلام این امور برای آنان نامأنوس و عجیب نباشد.

ص: 311

4. مخفی بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام :

و نیز در حدیثی که ذکر شد، (1) امام جواد علیه السلام به مسئله مخفی بودن ولادت امام زمان علیه السلام اشاره می کند تا کسی به دلیل ندیدن آن حضرت علیه السلام و مشهور نشدن بین مردم، منکر ولادت امام زمان و جانشین برای امام عسکری علیه السلام نشوند. لذا امام جواد علیه السلام می فرماید: «... هو الذی یخفی علی الناس ولادته...».

5. خفای شخصی حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت

در بین محققین و صاحب نظران بحث است که در عصر غیبت کبری، خفای حضرت مهدی علیه السلام، شخصی است یا عنوانی.

الف) خفای شخص: یعنی اختفای آن حضرت علیه السلام به شخصه از مردم در عصر غیبت و زندگی کردن در مکانی که کسی از آن اطلاع ندارد.

ب) خفای عنوان: یعنی آن حضرت علیه السلام در بین مردم زندگی می کند و مردم او را می بینند ولی نمی شناسند.

کسانی که قائل به قول اولند، به ادله ای تمسک کرده اند که از آن جمله، همان روایتی است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام نقل کرده است، زیرا امام جواد علیه السلام در رابطه با وضعیت امام زمان علیه السلام در عصر غیبت می فرماید: «... یغیب عنهم شخصه...»؛ (2) او کسی است که شخصش از مردم پنهان است».

و نیز بر مدعای خود به حدیثی از امام رضا علیه السلام تمسک کرده اند که می فرماید: «... لا

یری جسمه ولا یسمی باسمه»؛ (3) جسمش دیده نمی شود و نامش گفته نمی شود».

ص: 312

1- کمال الدین، ج 1، ص 36.

2- همان.

3- کمال الدین، ص 370، ح 2.

و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: «الخامس من ولد السابغ یغیب عنکم شخصه، و لا یحلّ لکم تسميته؛(1) پنجمین از اولاد هفتمین، شخصش از میان شما غایب خواهد شد، و نام بردن او برای شما حلال نمی باشد».

و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «...یفقد الناس امامهم فیشهد الموسم فیراهم و لا یرونه...»(2) مردم امام خود را مفقود می کنند، پس در موسم حج حاضر شده، مردم را می بیند، ولی مردم او را مشاهده نمی کنند».

در ضمن اعتقاد به این نظریه، سازگار با نجات آن حضرت از دست ظالمین است و منافاتی با دیدن ایشان در حال ضرورت ندارد.

6. دو دسته یاور برای امام مهدی علیه السلام :

از بعضی روایات استفاده می شود که برای امام زمان علیه السلام دو دسته اصحاب و یاوران است:

الف) یاوران خصوصی: که از اهل اخلاص می باشند و عدد آنها 313 نفر است، و خداوند متعال با اجتماع آنان، بنابر تعبیر امام علیه السلام، امر خود را اظهار خواهد کرد.

ب) یاوران عمومی: که به درجه دسته اول نیستند و در درجه بعد قرار دارند. و در روایات عدد آنها ده هزار نفر ذکر شده است. امام زمان علیه السلام با عهد بستن با این ده هزار نفر نیز قیام کرده و حکومت عدل توحیدی جهانی را در سطح کره زمین مستقر خواهد کرد.

در حدیثی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام نقل کرده می خوانیم: «... یجتمع الیه من اصحابه عدّة اهل بدر: ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً من اقصی

ص: 313

1- . کمال الدین، ص 333، ح 1.

2- . کمال الدین، ص 346، ح 33.

الأرض، و ذلك قول الله: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1) فإذا اجتمعت له هذه العدة من أهل الإخلاص أظهر الله أمره، فإذا كمل له العقد وهو: عشرة آلاف رجل خرج بإذن الله، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى عزوجل...؛ (2)

یاوران وی که به اندازه اصحاب بدر هستند، در هر کجای دنیا باشند پیرامونش جمع می شوند، و تطبیق آیه شریفه: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «در هر جایی که باشید خداوند همه شما را جمع می کند، و پروردگار به همه چیز توانا است»، ناظر به این معنی است. هر گاه این عده که از اهل اخلاص اند، اجتماع کنند، خداوند امر او را اظهار خواهد کرد. وقتی که لشگریان آن حضرت علیه السلام که ده هزار نفرند، به هم پیوستند، در این هنگام به فرمان پروردگار ظهور خواهد کرد و دشمنان خداوند را خواهد کشت تا از او راضی گردد...».

6. از حدیث فوق الذکر نیز استفاده می شود که امام زمان علیه السلام بعد از ظهور، کسانی را که در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم روا داشتند، به امر خداوند زنده کرده و به مجازات اعمالشان در این دنیا خواهد رسانید، و لذا در آن روایت می خوانیم: «... فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما». (3)

7. مهدی موعود، رحمتی برای عالمیان:

در حدیثی دیگر که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل شده، اشاره به کتابی دارد که به خط امام علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. در آن حدیث به طور تفصیل اشاره به اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شده تا امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از امام

ص: 314

1- سوره بقره 2، آیه 148.

2- . کمال الدین، ج 1، ص 36.

3- کمال الدین، ج 1، ص 36.

مهدی علیه السلام به رحمة للعالمین تعبیر می کند، زیرا با ظهورش عدل و انصاف را پیاده کرده و حکومت توحیدی را در سطح جهان گسترش خواهد داد؛ همان گونه که قرآن کریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «و ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین»⁽¹⁾؛ ما تو را تنها به جهت رحمت بر عالمیان فرستادیم». و این رحمت بودن، منافاتی با نابود کردن دشمنان و کسانی که از پذیرش حق سرباز زده و مانع گسترش حکومت عدل توحیدی در سطح جهانند، ندارد.

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در حدیثی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت علیه السلام اولاد خود را جمع کرد که در میان آنها عمویش زید بن علی قرار داشت. آنگاه نوشته ای را که به خط امام علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود به آنها نشان داد که در آن نوشته شده بود:

«هذا کتاب من الله العزیز الحکیم العلیم... - سپس اشاره به حدیث لوح کرده، در قسمتی از آن می فرماید - ثم اکمل ذلك بابنه رحمة للعالمین، علیه کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب...»⁽²⁾.

8. خصلتهای حضرت مهدی علیه السلام :

در حدیث مذکور به سه خصلت از خصلتهای رهبر جهانی اشاره شده: کمال، شکوه و جلال، صبر.

رهبر الهی جهانی باید جامع صفات کمال و فضایل نفسانی باشد، از شکوه و جلال بهره مند بوده و اهل صبر و استقامت برای رسیدن به اهداف عالی باشد.

ص: 315

1- سوره انبیاء 21، آیه 106.

2- . کمال الدین، ج 1، ص ؟، باب، 28، ح 1 و 2.

همچنین حدیث مذکور به موقعیت و وضعیت وخیم شیعیان امام زمان علیه السلام در عصر غیبت اشاره دارد. توجه به این مطلب ضرورت دارد، زیرا موجب می شود تا با مشاهده آن وضعیت، از سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یاد کرده و از کسانی باشیم که بر امر ولایت در عصر غیبت کبری ثابت قدم بوده و در آن هیچ نوع شك و تردید به خود راه ندهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره شیعیان امام زمان و وضعیت دشوار آنها در زمان آن حضرت علیه السلام در حدیثی که از حضرت عبد العظیم علیه السلام نقل شده می فرماید: «... فیدلّ اولیائی فی زمانه، و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترتک و الدیلیم. فیقتلون و یحرقون و یكونون خانقین، مرعوبین و جلین. تصعب أن رض بدمائهم و یغشوا الویل و الرذّة فی نسانهم. أولئك اولیائی حقاً. بهم اذفع کلّ فتنة عمیاء حنّس و بهم أکشف الزلازل و اذفع الآصار و الأغلال. أولئك علیهم صلوات اللّٰه من ربّهم و أولئك هم المهتدون؛(1) ... در زمان او دوستانم خوار خواهند شد و سرهای آنها را به یکدیگر هدیه خواهند داد؛ همان طور که سرهای ترک و دیلم را به هم هدیه می دادند. اینان کشته می شوند و سوخته می گردند. آنان همواره ترسناک، مرعوب و اندیشه مند هستند. زمین به خون آنها رنگین می شود. فریاد و ناله و بانگ و شیون از زنان آنها بلند است. اینها دوستان واقعی من هستند. به وسیله اینها هر فتنه تاریک و ظلمانی را دفع خواهم ساخت. و به وجود اینها زلزله ها را برطرف می کنم و سختی ها و ظلم ها را برمی دارم. این دسته از مردم مشمول رحمت خداوند بوده و صلوات او شامل حال آنها می باشد. و اینان هدایت شدگانند».

ص: 316

همین نکته در احادیث دیگری که از طریق حضرت عبدالعظیم علیه السلام رسیده به چشم می خورد:

شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام و او نیز به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام فرمود: «للقائم منّا غيبة أمدھا طویل، کأئی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبتہ، یطلبون المرعی فلا- یجدونه، ألا- فمن ثبت منهم علی دینہ و لم یقس قلبه لطول أمد غیبة إمامه فهو معی فی درجتی یوم القیمة...»؛ (1) امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای قائم ما غیبتی است که زمان آن به طول خواهد انجامید. من شیعیان را در غیبت او می بینم که مانند گوسفندان در جست و جوی چراگاه به این طرف و آن طرف رفته سرگردان خواهند شد و هرگز به وجود شریف آن حضرت علیه السلام راه پیدا نخواهند کرد.

اکنون متوجه باشید هر کس از شیعیان ما، در زمان غیبت، بر دین و عقیده خود ثابت بماند و دلش از طول غیبت خسته نگردد، وی در روز قیامت در نزد خودم قرار خواهد گرفت.

با تأمل در این حدیث شریف، به موقعیت بس خطیر و دشوار شیعیان در عصر غیبت کبری پی می بریم، ولی برای شیعیان با استقامت و ثابت قدم و کسانی که به دلیل طول مدت غیبت آن حضرت علیه السلام قلبشان قساوت پیدا نکرده بشارت خوبی داده شده است.

و نیز شیخ صدوق رحمه الله به سندش از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام و او نیز به سندش از ابی خالد کابلی نقل می کند که او فرمود: داخل شدم بر سید خود علی بن الحسین علیه السلام و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیغمبر! از کسانی که خداوند

ص: 317

اطاعت از آنها را پس از پیغمبر واجب کرده و بندگان خود را به اقتدای آنان ملزم ساخته است، مرا آگاه نما؟

امام علی بن الحسین علیه السلام بعد از آگاهی دادن او به امامان و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و تذکر دادن راجع به جریان جعفر کذاب، به همان مطلبی که در دو روایت گذشته به آن اشاره شد به بیانی دیگر اشاره می کند و می فرماید: «... یا ابا خالد انّ أهل زمان غیبتہ القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره أفضل من کل زمان؛ لأنّ الله تبارک و تعالی أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالسيف؛ أولئك المخلصون حقاً و شیعتنا صدقاً و الدعاة إلى دین الله عزوجل سرّاً و جهراً؛(1) ای ابو خالد! مردمان زمان غیبت که به امامت او معتقد گردند و منتظر ظهور او باشند، بهترین مردمان هستند، زیرا خداوند به اندازه ای به آنان فهم و خرد مرحمت فرموده که غیبت در نزد آنها به منزله مشاهده است و مردم آن زمان مانند کسانی که در مقابل حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به جهاد پرداخته باشند محسوب خواهند شد. آنها به حق بندگان خالص و شیعیان راست گو هستند و آنانند که مردم را به سوی دین خدا در آشکارا و پنهان دعوت می کنند...».

10. تردید یا انکار ولادت:

در حدیث دیگری که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام هادی علیه السلام نقل کرده، امام علیه السلام بعد از عرض عقاید حضرت عبدالعظیم و تأیید آنها فرمود: «و من بعدی الحسن ابنی، فکیف للناس بالخلف من بعده؟...؛(2) و از بعد من، حسن، فرزندم، امام است، پس چگونه است حال مردم در جانشین بعد از او...».

ص: 318

1- کمال الدین، ص 319.

2- امالی صدوق، ص 419؛ کفایة الأثر، ص 286؛ روضة الواعظین، ص 31.

از این حدیث به طور وضوح استفاده می شود که مردم در عصر غیبت، خصوصاً اوایل آن، یعنی در عصر غیبت صغری، در امر ولادت آن حضرت علیه السلام تردید کرده و عده ای نیز منکر ولادت آن حضرت علیه السلام خواهند شد؛ همان گونه که شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الفصول المختاره»، (1) و نوبختی در «فرق الشیعة»، و اشعری در «المقالات و الفرق» به تفرق جامعه شیعی به 14 فرقه بعد از وفات امام عسکری علیه السلام اشاره می کنند.

11. تصریح نکردن به اسم حضرت علیه السلام

در حدیث مذکور چنین آمده است: «... و لا یحلّ ذکره باسمه حتی ینزل فیما فی الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...»؛ (2) و حلال نیست که آن حضرت علیه السلام را به اسم یاد کنید تا زمانی که خروج کند، پس زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

درباره تصریح اسم حضرت مهدی علیه السلام و حکم آن، نزد علما از یک جهت اتفاق نظر وجود دارد و آن اینکه به صراحت ذکر کردن اسم امام عصر (عج) نهی شده است، ولی عده ای قائلند که این حکم اختصاص به زمان خاص داشته که تصریح به نام آن حضرت علیه السلام سبب می شده حکام جور از ولادت او اطلاع پیدا کرده وی را به قتل برسانند و یا لا اقل آن حضرت علیه السلام را اذیت و آزار کنند، و این مختص به زمان ولادت و مقداری قبل و بعد از آن بوده است؛ اما در این زمان که تصریح به نام حضرت علیه السلام مشکلی ایجاد نمی کند، تصریح نام ایشان اشکالی ندارد.

به نظر می رسد که این تفصیل، اجتهاد در مقابل نصّ است، زیرا در حدیثی که از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل شد، امام هادی علیه السلام این چنین می فرماید: «و لا

ص: 319

1- . الفصول المختاره، ص 318 - 321.

2- . امالی صدوق، ص 419.

یحلّ ذکره باسمه حتی یخرج؛ از این کلام امام هادی علیه السلام استفاده می شود که تا زمان ظهور حضرت علیه السلام، تصریح به اسم او جایز نیست، و این ممکن است حکمی تعبّدی باشد که ملاک و مفسده آن را درک نمی کنیم.

12. تشبیه نه بیان شرط:

در عمده روایاتی که در آنها جمله: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً...» آمده دنبال آن: «کما ملئت ظلماً و جوراً» آمده، و این تعبیر فرق می کند با تعبیر «بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» که در السنه عوام مردم به کار برده می شود، زیرا با جمله دوم، این معنا به ذهن تداعی می شود که گسترش ظلم و جور از شرایط حتمی ظهور امام زمان علیه السلام است، پس باید در گسترش آن سهیم باشیم؛ این فهم غلطی از روایات است.

بلکه همان گونه که در روایت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام آمده است، حضرت علیه السلام می فرماید: همان گونه که زمین پر از ظلم و جور شده باشد بعد از ظهورشان زمین را پر از عدل و داد می کند، و این خود نوعی تشبیه است نه بیان شرط. در روایت حضرت عبدالعظیم می خوانیم:

«... فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً»⁽¹⁾.

13. انتظار فرج:

اشاره

مرحوم کلینی در حدیثی به سند خود از حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن حسین عرنی، از علی بن هاشم، از پدرش هاشم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «قال: ما ضرّ من مات منتظراً لأمرنا ألاّ یموت فی وسط فسطاط المهدی و عسکره»⁽²⁾.

ص: 320

1- امالی صدوق، ص 419.

2- اصول کافی، ج 1، ص 372.

کسی که در انتظار امر ما باشد، زیانی به او نخواهد رسید، و این شخص مانند این است که در وسط خیمه حضرت مهدی علیه السلام و در میان لشکر آن جناب مرده باشد».

در حدیث دیگر شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی و او نیز به سند خود از ابی خالد کابلی روایتی را با تفصیل از امام سجاد علیه السلام نقل می کند، که در ذیل آن حدیث، امام سجاد علیه السلام به مسئله انتظار فرج اشاره کرده می فرماید: «انتظار الفرّج من أعظم الفرّج؛ (1) انتظار فرج از بزرگ ترین فرج است».

همچنین شیخ صدوق رحمه الله در حدیثی دیگر به سند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «دخلت علی سیدی محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و أنا أريد أن أسئله عن القائم أهو المهدي أو غيره. فابتدأني فقال لي: يا أبا القاسم! إن القائم ممّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره. و هو الثالث من ولدي. و الذي بعث محمداً صلى الله عليه و آله وسلم بالنبوة و خصّنا بالإمامة، أنّه لو لم يبق من الدنيا إلاّ يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه، فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. و إنّ الله تبارك و تعالی ليصلح له أمره في ليلة كما أصلح أمر كليمة موسى عليه السلام إذ ذهب ليقبّس لأهله ناراً، فرجع و هو رسول نبیّ. ثمّ قال: أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرّج؛ (2)

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام گفت: بر ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام وارد شدم و قصد داشتم که از آن حضرت راجع به قائم که آیا مهدی همان است، پرسش کنم. قبل از این که من موضوع سؤال را مطرح کنم آن بزرگوار خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم از خاندان ما همان مهدی است که واجب است انتظار او کشیده شود در غیبتش و اطاعت گردد در ظهورش. وی سومین فرزند از اولاد من

ص: 321

1- کمال الدین، ص 319.

2- . کمال الدین، ص 377؛ کفایة الأثر، ص 280.

است. سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به راستی برانگیخت و ما را به امامت مخصوص گردانید، اگر از دنیا نماند مگر يك روز، خداوند آن روز را چنان طول خواهد داد که تا مهدی از پشت پرده غیبت بیرون آید و زمین را از عدل و داد پُر کند؛ همان طور که از جور و ستم پر شده باشد. خداوند امور ولی عصر را در يك شب اصلاح خواهد کرد به همان روشی که امر موسی بن عمران را در هنگامی که رفت از کوه آتش بیاورد اصلاح فرمود و او را به اهلس برگرداند در حالی که پیغمبر بود. سپس فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

سؤال

حال جای این سؤال است که چگونه بهترین اعمال شیعیان انتظار فرج است و اصولاً چه ارتباطی بین انتظار فرج با بهترین عمل بودن وجود دارد؟، زیرا بین حکم و موضوع تناسب باشد، چه تناسبی بین این دو وجود دارد؟ چه آثار بزرگی بر انتظار فرج مترتب است که بهترین عمل شمرده شده است؟

در جواب این سؤال مختصراً به دو نکته اشاره می کنیم:

1. فرج شیعه، بلکه فرج مظلومین عالم و کسانی که دلپایشان برای دین خداوند و پیاده شدن آن در عالم می تپد، تنها در سایه فرج امام زمان علیه السلام است، هنگام ظهور آن حضرت است که همه گرفتاری ها برطرف شده و مردم به حکومتی که سرپا عدل و داد، و توحیدی است، دسترسی پیدا می کنند؛ حکومتی که در آن اسلام به تمام معنای کلمه پیاده خواهد شد.

2. با در نظر گرفتن معنای حقیقی انتظار که جنبه مثبت آن در اجتماع بسیار مفید و مؤثر است، پی به این تناسب حکم با موضوع می بریم، زیرا شخص منتظر حکومت صالحان، خود باید صالح باشد و لذا منتظر حقیقی در صدد اصلاح خود بر آمده تا بتواند با ظهور منجی و مصلح جهانی با او همکاری کرده و از یاران با وفای او گردد.

با در نظر گرفتن این دو نکته تا حدودی معنای حدیث شریف و تناسب آن با سؤال مطرح شده روشن می شود.

14. حتمی بودن ظهور:

از حدیث مذکور نکاتی دیگر نیز استفاده می شود که از آن جمله، اشاره به مسئله حتمی بودن ظهور و قیام امام زمان علیه السلام است؛ آنجا که می فرماید: «... لو لم یبق من الدنیا الاّ یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یرج فیہ...»⁽¹⁾. این گونه تعبیر، کنایه از حتمیت قیام و ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

15. جهانی بودن حکومت مهدی علیه السلام :

امام هادی علیه السلام در همان حدیث اشاره به گستره حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام کرده می فرماید: «... فیملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً...»⁽²⁾ از آنجا که کلمه

«الارض» با الف و لام آمده و معهودی در بین نیست، مراد از آن، تمام زمین است نه قسمتی از آن، زیرا الف و لام در «الارض» استغراقی است، نه عهدی.

16. تدارك امر ظهور و امضای آن در يك شب:

همچنین از حدیث مذکور استفاده می شود که در يك شب یا يك لحظه، امر ظهور آن حضرت علیه السلام تدارك شده و به امضای خداوند متعال رسیده و به ایشان ابلاغ می شود؛ آنجا که می فرماید: «... و انّ الله تبارك و تعالی لیصلح له امره فی لیلة كما أصلح امر کلیمه موسی علیه السلام إذ ذهب لیقتمس لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبی...»⁽³⁾.

ص: 323

1- . کمال الدین، ص 377.

2- . کمال الدین، ص 377.

3- . همان.

17. بیعت نکردن با هیچ حاکمی:

در حدیث دیگری که از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده، به یکی از خصوصیات امام زمان علیه السلام اشاره رفته است: «... انّ القائم منّا إذا قام لم یکن لأحد فی عنقه بیعة، فلذلك تخفی ولادته و یغیب شخصه؛ (1) قائم ما هر گاه قیام کند تحت بیعت احدی نخواهد بود، به همین دلیل است که ولادت او از مردم مخفی می ماند و وجودش نیز از انظار غایب می شود».

در روایات دیگر نیز به این نکته اشاره شده که هر يك از امامان تحت بیعت خلیفه وقت خود بوده اند، مگر امام زمان علیه السلام و سرّ آن این است که هر لحظه ممکن است طبق مصلحتی که خداوند متعال می داند، اذن ظهور و خروج حضرت را صادر شده و حضرت با ظالمین مبارزه و مقابله را شروع کند، و این با بیعت کردن با ظالمین که فرع بر حضور حضرت علیه السلام در میان مردم و مواجهه با آنان و عهد بستن، است منافات دارد؛ از این رو است که ولادت آن حضرت علیه السلام مخفی شده و وجودش نیز تا به حال غایب بوده است، زیرا در صورت حضور و عدم غیبت، مجبور به بیعت یا قتال و کشته شدن بوده، در حالی که او باید در روی زمین باشد تا زمین از حجت خالی نگردد و نیز برای حکومت جهانی توحیدی که در آخرالزمان تشکیل می شود، محفوظ نگه داشته شود؛ به همین دلیل است که در آن روایت می خوانیم: هنگام قیام، بیعت احدی بر گردن آن حضرت علیه السلام نیست.

18. موقعیت جعفر کذاب:

نکته دیگری که در روایات مهدویت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به آن اشاره شده، قضیه جعفر کذاب است که آن حضرت علیه السلام به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام نقل

ص: 324

می کند که فرمود: «... فانّ للخامس من ولده - یعنی الصادق علیه السلام - ولداً اسمه جعفر يدعی الإمامة اجترأ علی الله و کذباً علیه. فهو عند الله جعفر الکذاب المفتری علی الله عزوجل، و المدعی لما لیس له بأهل. المخالف علی آیه و الحاسد لأخیه. ذلك الذی یروم کشف ستر الله عند غیبة ولیّ الله عزوجل.

ثمّ بکی علی بن الحسین علیهما السلام بکاءً شدیداً ثم قال: کأنی بجعفر الکذاب و قد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش أمر ولیّ الله و المغیب فی حفظ الله و التوکیل بحرم آیه جهلاً منه بولادته. و حرصاً منه علی قتله إن ظفر به، [و] طمعاً فی میراثه حتی يأخذه بغير حقه...؛ (1) به راستی پنجمین فرزند او که جعفر نام خواهد داشت، مدعی مقام امامت خواهد شد. وی در نزد پروردگار، کذاب و بهتان زننده محسوب است، و مدعی مقامی است که اهلیت آن را ندارد. او با پدرش مخالفت می کند و به برادرش نیز حسد می ورزد. او در هنگامی که ولیّ خدا غایب است، قصد افشای اسرار پروردگار را خواهد داشت.

پس از این، حضرت سجاد علیه السلام گریه شدیدی کرد و فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را در حالی که طاغیه زمان خود را در جست و جوی امر ولیّ خدا راهنمایی می کند و حال آنکه ولیّ پروردگار در محافظت خداوند قرار گرفته و وکالت حرم پدرش به عهده وی نهاده شده است.

جعفر کذاب به دلیل جهلی (از روی تقصیر) که به ولادت ولیّ عصر علیه السلام دارد، حریص است که آن حضرت را بعد از ولادت به قتل برساند تا به میراث پدرش دست پیدا کند و ارث او را بدون استحقاق دریافت نماید...».

از این حدیث و احادیث دیگر، فسق جعفر به جهاتی استفاده می شود:

الف) ادعای دروغین امامت در حقّ خود در حالی که اهلیت آن را نداشته است.

ب) مخالفت با پدرش امام هادی علیه السلام .

ص: 325

ج) حسدورزی به برادرش امام عسکری علیه السلام در امر امامت.

د) کشف ستر و افشای اسرار الهی هنگام غیبت کردن ولیّ خدا، امام زمان علیه السلام، زیرا وی بود که معتمد عباسی را تحریک کرده تا در صدد تفتیش و تفحص از فرزند امام عسکری علیه السلام برآید.

ه) طبق این روایت هر چند جعفر کذاب، جاهل به ولادت فرزندى برای امام عسکری علیه السلام است، لکن جاهل او را باید حمل بر جاهل تقصیری کرد، و یا اینکه و لو جاهل قاصر است، ولی مؤاخذه او از این جهت است که در صورت دسترسى به فرزند امام عسکری علیه السلام قصد کشتن یا در معرض کشتن قرار دادن او را داشته است؛ همان گونه که امام سجاد علیه السلام بنا بر نقل این حدیث، به آن اشاره فرموده است: «و حرصاً منه على قتله إن ظفر به».

و) جعفر کذاب طمع در میراث امام عسکری علیه السلام را داشته و لذا بدون تحقیق و یا عمداً منکر فرزندى برای آن حضرت علیه السلام شده تا اموال او را به ناحق مالک گردد.

ز) شربِ خمرِ جعفر به شهادت احمد بن عبیدالله بن خاقان با شدت انحراف او از اهل بیت علیهم السلام بنا بر نقل کلینی در کافی. (1)

ح) اعتراف ابو الادیان، خادم امام عسکری علیه السلام، درباره جعفر به شرب خمر کردن و قماربازی و بازی با تنبور، بنا بر حدیثی که شیخ صدوق آورده (2) است. به همین دلیل است که امام زمان علیه السلام در توقیع خود به محمد بن عثمان عمّری می فرماید: «... اما سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل إخوة یوسف...»؛ (3) اما راه عمویم، جعفر و اولاد او، همان راه برادران یوسف است». از این توقیع، عده ای استفاده کرده اند همان گونه که برادران حضرت یوسف در آخر امر توبه کردند، جعفر نیز توبه کرده است. و الله العالم.

ص: 326

1- . اصول کافی، ج 1، ص 504.

2- کمال الدین، ص 475.

3- کمال الدین، ص 483، ح 4.

(10) ظهور امام زمان عليه السلام در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی عليه السلام

اشاره

تألیف شاهرخ محمدیگی

ص: 327

در کتب روایی ما از حضرت عبدالعظیم رحمه الله، که از سادات و علمای قرن سوم هجری بوده، روایات زیادی نقل شده است؛ از جمله روایات مربوط به ظهور امام زمان علیه السلام است. پیش از ذکر این روایات، ابتدا نظری گذرا به شخصیت این عالم بزرگوار می افکنیم.

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام، از علما و محدثان عالیقدر و از شاگردان امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام است. کتاب یوم و لیله در آداب دینی شبانه روز از تألیفات او است که اخبار آن را از آن دو امام همام نقل کرده است.

در جلالت قدر و عظمت شأن آن سلاله دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله همین بس که امام علی النقی علیه السلام به مردی از اهل ری فرمود: «هر کس عبدالعظیم حسنی را زیارت کند، مثل این است که امام حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است». و به ابوحماد رازی فرمود: «هر گاه در امور دینی مسئله ای داشتی، از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا به او برسان».

شاهزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون در شهر ری تهران با

چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، می پیوندند. (1)

او در سال 239 ق وفات یافت و در ری دفن شد. پیش از وی حمزه پسر امام موسی علیه السلام در آن محل دفن شده بود. آرامگاهش دارای گنبد طلا و مناره های بلند و صحن وسیع است. (2)

برای اطلاع بیشتر از احوال این سید جلیل القدر می توان به کتب تنقیح المقال (3)، لغت نامه دهخدا (4)، فرهنگ فارسی دکتر معین (5) و مجمع الرجال (6) رجوع کرد.

ص: 330

-
- 1- . مهدی موعود، ص 333.
 - 2- دائرة المعارف عمید، ص 595.
 - 3- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 2، ص 157.
 - 4- . لغت نامه دهخدا، ج 9، ص 13858.
 - 5- فرهنگ فارسی دکتر معین، ج 5، ص 1141-1142.
 - 6- . مجمع الرجال، ج 4، ص 97-98.

روایات ظهور امام زمان علیه السلام منقول از حضرت عبدالعظیم رحمه الله

1. الدقاق و الوراق معاً، عن محمد بن هارون الصوفی عن الرویانی عن عبدالعظیم الحسنی، عن ابی الحسن الثالث علیه السلام انه قال فی القائم علیه السلام: «لا یحل ذکره باسمه حتی یرج فیما ل الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» (1).

صدوق در کتاب توحید از حضرت عبدالعظیم حسنی، از امام علی النقی علیه السلام نقل می کند که فرمود: جایز نیست نام امام زمان برده شود تا گاهی که ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید، بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد (2).

البته این روایت، قسمتی از روایتی است که در آن عبدالعظیم حسنی دین و عقاید خود را راجع به توحید و نبوت و ائمه اطهار علیهم السلام و اطاعت از آنان و مسائلی مانند معراج، قبر جنه، نار، صراط، میزان، قیامت، و فرائض دیگر، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر بر امام علیه السلام عرضه می کند و امام علیه السلام هم آن را تأیید

ص: 331

1- بحار الانوار، ج 51، ص 32.

2- . مهدی موعود، ص 234.

می کند و می فرماید، این همان دینی است که خداوند برای بندگانش خواسته است و در پایان برای او دعا می کند که خداوند او را بر این قول ثابت در دنیا و آخرت پایدار نگاهش دارد. (1)

2. السنانی، عن الاسدی، عن سهل، عن عبدالعظیم الحسنی عن محمد بن علی علیه السلام

قال: «القائم هو الذی یخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسميته و هو سمی رسول الله و کنیه» (2) و همچنین این روایت در وسائل الشیعه ذکر شده

است. (3) و نیز در کمال الدین از حضرت عبدالعظیم حسنی از امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که فرمود، قائم کسی است که میلادش بر مردم پوشیده می ماند و خودش غائب می شود و بردن نامش حرام می باشد و خود همنام و هم کنیه رسول خداست. (4)

جناب آقای علی دوانی صاحب کتاب مهدی موعود درباره روایاتی که ذکر نام امام زمان علیه السلام را نهی کرده اند، گفته است که این نهی مربوط به همان زمان غیبت صغرا و ایام بعد از ولادت امام زمان علیه السلام تا آغاز غیبت کبرا بوده است و علت اینکه هم امام حسن عسکری علیه السلام و هم خود آن حضرت علیه السلام سعی بلیغ داشتند که حتی شیعیان نیز از ولادت و محل و چگونگی زندگی حضرت علیه السلام مطلع نگردند، آن است که می دانستند خلیفه وقت به شدت مراقب است که امام دوازدهم شیعیان به دنیا نیاید، تا مبدا حکومتهای جابر را سرنگون گرداند و بساط عدل و داد را در سراسر جهان بگستراند. بدین جهت، در دوران بعدی مثلاً عصر ما هیچ گونه حکمتی در منع از ذکر نام آن حضرت علیه السلام به نظر نمی رسد. (5)

ص: 332

1- بحار الانوار، ج 3، ص 268، ح 3؛ بحار الانوار، ج 36، ص 412، ح 2؛ بحار الانوار، ج 66، ص 1، ح 1.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 32، ح 6.

3- وسائل الشیعه، ج 11، ص 489، ح 14.

4- مهدی موعود، ص 235.

5- مهدی موعود، ص 236.

3. الشيباني، عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسني، عن ابي جعفر الثاني، عن ابائه، عن اميرالمؤمنين عليه السلام، قال: «للقائم منّا غيبة امدها طويل كأني بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه. ألا! فمن ثبت منهم عن دينه، لم يقس قلبه لطول أمد غيبة امامه فهو معي في درجتي يوم القيامة. ثم قال عليه السلام: انّ القائم منّا اذا قام لم يكن لاحد في عنقه بيعة فلذلك تخفى ولادته و يغيب شخصه».(1)

شيخ صدوق رحمه الله در کمال الدين به سند خود از عبدالعظيم حسني از امام علي النقي عليه السلام، به نقل از پدران عاليقدرش، از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت نموده که فرمود: قائم ما غيبتي طولاني خواهد داشت. شيعيان را چنان مي بينيم که برای پيدا کردن او دشت و دمن را زير پا گذارند و او را پيدا نکنند. بدانيد! آنها که در زمان غيبت وي، در دين خود ثابت بمانند و منکرش نشوند، روز قيامت با من خواهند بود. آن گاه فرمود: چون قائم ما ظهور کند، بيعت هيچ کس در گردن وي نمی باشد. از اين رو، ولادتش پوشيده خواهد ماند و خودش از نظرها پنهان می شود.(2)

4. الدقاق، عن محمد بن هارون الرّوياني، عن عبدالعظيم الحسني قال دخلت على سيدي محمد بن علي عليه السلام و أنا أريد أن أسأله عن القائم أهو المهدي او غيره؟ فابتدأني. فقال: «يا ابا القاسم! انّ القائم منّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي و الذي بعث محمداً بالنبوه و خصّنا بالامامه انه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و انّ الله تبارك و تعالي يصلح امره في ليله كما اصلح امر كلمه موسى عليه السلام ليقتبس لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبي». ثم قال عليه السلام: «افضل الاعمال شيعتنا انتظار الفرج».(3)

ص: 333

1- بحار الانوار، ج 51، ص 109، ح 1.

2- مهدي موعود، ص 333.

3- بحار الانوار، ج 51، ص 156، ح 1.

شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل می کند که گفت: خدمت امام محمد تقی علیه السلام رسیدم تا درباره قائم از وی سؤال کنم که آیا مهدی او است؟ حضرت پیش از من به سخن پرداخت و فرمود:

ای ابوالقاسم! قائم ما همان مهدی است که باید در غیبتش منتظر او باشید و در موقع ظهورش فرمانبرداری او کنند. او فرزند سومی من است. به خدایی که محمد را به پیغمبری و ما را به امامت برگزیده است، قسم یاد می کنم که اگر جز يك روز، از عمر دنیا نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا او ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند متعال کار او را در يك شب اصلاح نماید، چنان که مشکل موسای کلیم را در يك شب اصلاح کرد؛ یعنی از ساحل مصر به وادی ایمن آمد تا مگر برای گرم کردن زنش آتشی ببرد، ولی وقتی آمد خداوند در همان جا او را پیغمبر گردانید و چون مراجعت کرد، پیغمبر بود. آن گاه فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج امام زمان است. (1)

5. محمد بن همام عن ابی عبداللّٰه محمد بن هشام، عن أبی سعد سهل بن زیاد عن عبدالعظیم بن عبداللّٰه عن ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام أنّه سمعه یقول: اذا مات ابنی [= ابن] علیّ، بدأ سراج بعده، ثم خفی. فویل للمرتاب و طوبی للعرب الفأزّ بدینه! ثم یكون بعد ذلك احداث تشیب فیها التّواصی و یسیر الصّمّ الصّلاب». (2)

غیبت نعمانی از عبدالعظیم حسنی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام می فرمود: چون فرزند علی (امام علی النقی علیه السلام) وفات کند، چراغی بعد از وی پدید آید و بعد پنهان شود. وای به کسی که درباره او شك کند

ص: 334

1- مهدی موعود، ص 386.

2- . بحارالانوار، ج 51، ص 57، ح 3.

و خوش به حال عربها که دین خود را حفظ کرده اند! بعد از آن حوادثی روی دهد که جوانان را پیر کند و اوضاع بحرانی و هرج و مرج سختی به وقوع بپیوندد. (1)

6. ابو عبدالله الخزاعی عن الاسدی. عن سهل، عن عبدالعظیم الحسنی، قال: قلت لمحمد بن علی بن موسی: انی لأرجو أن تكون القائم من اهل بیت محمد الذی یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. فقال: «یا ابوالقاسم! ما منّا الا قائم بامر الله و هاد الی دین الله و لست القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملاًها عدلاً و قسطاً هو الذی یخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسميته و هو سمي رسول الله و کنیه و هو الذی یطوی [= تطوی] له الارض و یذل له کل صعب یجتمع الیه من اصحابه عدد اهل بدر ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلاً من اقاصی الأرض و ذلك قول الله عزوجل: اینما تكونوا یأت بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدير. فاذا اجتمعت له هذه العده من اهل الارض اظهر امره فاذا اکمل له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله. فلا یزال یقتل اعداء الله، حتی یرضی الله تبارک

و تعالی». قال عبدالعظیم: قلت له: یا سیدی! و کیف یعلم ان الله قد رضی؟ قال: «یلقی فی قلبه الرحمة». (2)

در کفایة الاثر نیز از حضرت عبدالعظیم روایت نموده که گفت: به آن حضرت (امام محمد تقی علیه السلام) عرض کردم: من امیدوارم قائم آل محمد که می آید و زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، شما باشید. فرمود: ای ابوالقاسم! هر يك از ما ائمه، برای امر خدا قیام کرده ایم و راهنمای دین الهی هستیم؛ ولی آن قائم که خداوند

ص: 335

1- مهدی موعود، ص 387.

2- . بحار الانوار، ج 51، ص 157، ح 4.

به وسیله او زمین را از دست کفار و منکران گرفته و پر از عدل و داد می کند، من نیستم؛ او کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده خواهد ماند و خودش غائب می شود و افشای نامش حرام است. او در نام و کنیه همانم پیغمبر خدا است. او است که زمین برایش هموار می گردد و هر امر دشواری برایش آسان می شود و سیصد و سیزده تن از یارانش، به تعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر، از نقاط دور زمین در اطرافش گرد آیند؛ چنان که خداوند در این آیه شریفه می فرماید: «اینما تکنونوا یأت بکم الله جمیعا إن الله علی کل شیء قَدیر»⁽¹⁾؛ (هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می آورد؛ در حقیقت، خدا بر همه چیز توانا است.)⁽²⁾ چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کار او بالا گیرد و بعد از آنکه پیمان وفاداری میان او و یارانش، که ده هزار مرد می باشند، منعقد گردید، به فرمان الهی قیام می نماید و چندان از دشمنان خدا را به قتل رساند که خداوند خشنود گردد.

عرض کردم: آقای من! چگونه بدانیم خداوند خشنود شده است؟ فرمود: خداوند رحمتی به دل وی می فرستد و او می داند که دیگر خداوند از کشتن آن همه دشمنان دین خشنود شده است.⁽³⁾

روایت فوق را همچنین علامه مجلسی از کتاب اکمال الدین نقل کرده است، اما در پایان آن چنین آمده است: «فاذا دخل المدینه اخرج اللات و العزی فاحرقهما»⁽⁴⁾؛ چون به مدینه بیاید لات و عَزَّار را بیرون می آورد و آتش می زند».⁽⁵⁾

ص: 336

1- سوره بقره 2، آیه 148.

2- قرآن مجید، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند، ص 23.

3- . مهدی موعود، ص 387 - 388.

4- . بحار الانوار، ج 52، ص 283، ح 10.

5- . مهدی موعود، ص 1072.

7. الحسين بن علي العلوي، عن سهل بن جمهور، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی عن الحسن بن الحسين العرنی عن علی بن هاشم عن ابيه، عن ابي جعفر عليه السلام قال: «ما ضر من مات منتظراً لأمرنا إلا يموت في وسط فسطاط المهدي وعسكره».

امام باقر عليه السلام فرمود: برای کسی که در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است زبانی نیست که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد. (1)

نتیجه

در روایاتی که از طریق عبدالعظیم حسنی رحمه الله راجع به ظهور امام زمان علیه السلام به ما رسیده است، نکات زیر مطرح شده است:

1. امام زمان علیه السلام جهان را پر از عدل و داد می نماید، پس از آنکه پر از ظلم و ستم شد.
2. بیعت هیچ کس در گردن وی نیست. به همین جهت است که ولادتش پوشیده خواهد ماند و خودش از نظر ما پنهان می شود.
3. امام زمان علیه السلام فرزند سومی امام محمد تقی علیه السلام است و همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
4. تعداد اولیه یاران او در ابتدا 313 نفر، به تعداد نفرات لشکر اسلام در جنگ بدر، خواهند بود و بعد با سپاهی که ده هزار نفر می باشند، به فرمان الهی قیام می نماید.
5. چندان از دشمنان خدا به قتل رساند که خداوند خشنود گردد.
6. خداوند کار او را در يك شب اصلاح نماید؛ چنان که مشکل موسای کلیم علیه السلام را در يك شب اصلاح کرد.
7. بهترین اعمال شیعیان، انتظار فرج امام زمان علیه السلام است.

ص: 337

1. اصول کافی، محمد بن یعقوب الكليني الرازي، ترجمه سيد جواد مصطفوي، تهران: انتشارات علميه اسلاميه، 1378 هـ .
2. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار عليهم السلام، الشيخ محمدباقر المجلسي، بيروت: مؤسسه الوفاء، 1403 هـ .
3. تنقيح المقال في علم الرجال، الشيخ عبدالله المامقاني، النجف الاشرف: المطبعه المرتضويه، 1350 هـ .
4. دائره المعارف، حسن عميد، تهران: جاويدان، 1346 ش.
5. فرهنگ فارسي، دكتور محمد معين، تهران: اميركبير، 1346 ش.
6. قرآن مجيد، ترجمه محمد مهدي فولادوند، تهران: دارالقرآن الكريم، 1376 ش.
7. لغت نامه دهخدا، علي اكبر دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1373 ش.
8. مجمع الرجال، عنايه الله القهپائي، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، 1363 ش.
9. معجم الفاظ (نرم افزار نور)، قم: مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى.
10. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالله، القايره: دارالكتب المصريه، 1364 هـ .
11. مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى، تهران: كانون انتشارات علمى (به شماره 18)، 1345 ش.
12. مهدي موعود (ترجمه جلد سيزدهم بحار الانوار علامه مجلسى)، على دوانى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1350 ش.
13. وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى، بيروت: داراحياء التراث العربى، 1412 هـ .

(11) تاریخ تشیع در شهری

اشاره

تألیف رسول جعفریان

ص: 339

ری و تشیع تا قرن سوم

شهر ری که پیش از اسلام شهری آباد و پر رونق بود، همزمان با فتح سایر مناطق ایران، در سال 23 و با فرماندهی قرظة بن کعب به دست اعراب مسلمان سقوط کرد.⁽¹⁾ به دنبال آن و بر اساس سیاست نظامی خلفای وقت، مردمان زیادی از قبایل عربی در شهرهای مختلف ایران از جمله ری ساکن شدند. تعبیر یعقوبی در همان البلدان، آن هم در قرن سوم چنین است که مردم ری «اخلاط من العجم و عربها قلیل». اما این تعبیر نباید بدان معنا باشد که عربهای ساکن ری در قرن اول و دوم در ری اندک بوده اند. در نیمه دوم قرن اول، ری دیوان مخصوص به خود را داشته و اعراب جنگجو و حقوق بگیران عرب، دفتری مخصوص به خود در این شهر داشته اند. همچنین شمار عدد سپاهیان عرب که از ری در ترکیب سپاه حجاج برای مبارزه با خوارج آماده شدند، سه هزار نفر بوده است.⁽²⁾

در چنین فضایی شهر زیر سلطه اعراب و حکام اموی مسلک درآمده است. طبعاً در این وقت نباید از گرایش شیعی در این شهر سخن گفت بلکه باید انتظار آن را داشت تا اعراب ساکن ری بر اساس سیاست مذهبی امویان، تصور بدبینانه ای نسبت

ص: 341

1- . البلدان، ص 40

2- بنگرید: امتداد العرب فی صدر الاسلام، ص 37

به اهل بیت (ع) داشته باشند. زیرا به طور طبیعی حاکمان این شهر، از طرف دولت مستقر در مدینه و سپس عراق و شام تعیین می شدند. در دوره نود ساله حکومت بنی امیه (41 - 132) حاکمان همه شهرها به اجبار دارای گرایشهای اموی و عثمانی بودند و می کوشیدند تا مردم را بر اساس باورهای مذهبی خود تربیت کنند. از اخبار چندی، چنین به دست می آید که این تبلیغات، در ری مؤثر بوده و در میان اعراب این ناحیه، موضع جانبداری از امویان رواج یافته است.

کثیر بن شهاب از سوی مغیره بن شعبه، والی کوفه، به سمت حاکم ری منصوب شد؛ وی بنا به سنت معاویه، آنچنان که در همه شهرها اعمال می شد، بر فراز منبر، به امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت می کرد. ابن اثیر در باره او آورده است که: کان یُکثر من سب علی بن ابی طالب (1). بر منبر ری دشنام فراوانی به امام علی علیه السلام می داد. افزون بر این، کثیر بن شهاب سوابق نامطلوبی در ناصبی گری دارد. وی از جمله کسانی است که در سال 52 هجری بر ضد حجر بن عدی در کوفه شهادت داد. (2) به دنبال همین شهادت

کذب او و مانند او بود که حجر به دستور معاویه در مرج عذراء به شهادت رسید. همچنین کثیر بن شهاب از جمله اشراف کوفه بود که در جریان محاصره قصر عبید الله بن زیاد توسط مسلم بن عقیل، بر بام قصر رفت و با سخنرانی، مردم را از گرد مسلم پراکند. (3) وی همچنین محرک مردم کوفه در رفتن به کربلا برای جنگ با امام

حسین علیه السلام بود. (4) طبیعی است که وجود چنین حاکمانی در ری، سبب غلبه روحیه عثمانی گری و ضدیت با اهل بیت در این شهر شده باشد.

ص: 342

1- الکامل فی التاریخ، ج 3، صص 413 - 414

2- . البدایة و النهایة، ج 8، ص 53.

3- . اخبار الطوال، ص 239.

4- . انساب الاشراف، ج 2، ص 178 تصحیح محمودی و ر.ک: ربیع الابرار، ج 1، ص 611 پاورقی.

خبر دیگری که ابودلف نقل کرده و یاقوت نیز آن را آورده است، به نحوی حکایت از شرکت برخی از مردم نواحی ری در جریان سرکوب قیام یحیی بن زید در سال 126 هجری در خراسان دارد. ابودلف در قرن چهارم نوشته است: در آنجا (ری) شهری است به نام سورین. و شخصا دیدم، مردم، از آن کراهت دارند و آن را به فال نیک نمی گیرند و بدان نزدیک نمی شوند. سبب را پرسیدم، پیر مردی از اهالی آن سامان گفت: علت آن است که شمشیری که با آن یحیی بن زید کشته شده در این آب شسته شده است. (1) این گزارش، دو سویه است، از یک جهت نشانگر علائق غیر شیعی بخشی از مردم ری در قرن دوم هجری است؛ و از سوی دیگر، حساسیت و علائق مثبت مردم ری را نسبت به اهل بیت علیهم السلام در قرن چهارم نشان می دهد.

گزارش دیگر در باره ناصبی گری در ری، مربوط به زمان سقوط دولت امویان بدست نیروهای اعزامی ابومسلم خراسانی است. این زمان، بنی عباس و داعی آنان ابومسلم، به دروغ خود را مدافع اهل بیت علیهم السلام و دعوت کننده به الرضا من آل محمد می دانستند؛ گرچه مخفیانه و در باطن مردم را به سوی آل عباس می کشاندند. حسن بن قحطبه از سوی ابومسلم ری را گشود. ابن اثیر می نویسد: زمانی که بنی عباس در ری استقرار یافتند، اکثریت مردم از شهر گریختند؛ چرا که آنان متمایل به بنی امیه بوده و از سفیانیه به شمار می آمدند. از این رو سپاه خراسان اموال مردم را تصاحب کردند. مردم ری نیز در سال 132، در کوفه به نزد سفاح نخستین خلیفه عباسی آمدند و از وی خواستند تا از ابومسلم، برای آنان دادخواهی کند. سفاح دستور داد تا اموالشان را به آنها بازگردانند؛ اما ابومسلم با یادآوری این که آنان بدترین دشمنان ما هستند، درخواست سفاح را نپذیرفت. با این حال، سفاح دستور مجدد داد تا ابومسلم

ص: 343

1- سفرنامه ابودلف، ص 75؛ معجم البلدان، ج 3، ص 279.

اموالشان را به آنان باز پس دهد. (1) این خبر به روشنی دلالت بر تمایلات اموی مردم ری دارد.

گزارش دیگری که مؤید وجود همین نگرش، دست کم در میان بخش عمده ای از مردم شهر است، خبر اسکافی در باره این شهر است. او سه شهر را به عنوان شهرهای ناصبی مذهب معرفی می کند: بلدان النصب الشام و الری و البصرة، (2) شام، ری و بصره شهرهای ناصبی هستند. گفتنی است که اسکافی يك شيعه معتزلی است.

وجود روایات منسوب به اهل بیت (ع) در مذمت مردم ری، می تواند علائق غیر شیعی موجود در این شهر را در قرن دوم تأیید کند. ابن فقیه همدانی می نویسد: در اخبار آل محمد آمده است: الری ملعونة و هی علی بحر عجاج و تربتها تربة دیلمية یأبی أن تقبل الحق. (3)

ری ملعون است و بر يك دریای خروشان قرار دارد. خاک آن هم، خاک دیلمی است و از پذیرش حق، ابا دارد. همین نقل را مقدسی نیز بدون اشاره به گوینده آن، آورده است. (4)

می دانیم که دیلم تا اوائل قرن سوم به دشمنی با اسلام شهرت داشته و تشبیه جایی به دیلم به معنای تسلیم ناپذیری آن در برابر حق می باشد. (5)

یاقوت از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که الری و قزوین و ساوه ملعونات مشؤومات. ری، قزوین و ساوه ملعون و شوم هستند. (6) آگاهییم که مردمان این سه شهر

ص: 344

1- الکامل، ج 5، ص 396 بعدا نیز مردم ری در يك شورش علیه منصور شرکت داشتند.

2- المعیار و الموازنة، ص 32.

3- مختصر البلدان، ص 273.

4- احسن التقاسیم، ص 385؛ معجم البلدان، ج 3، ص 119.

5- بنگرید: کافی، ج 5، ص 22؛ کامل الزیارات، ص 445 که در باره تلقی دشمنان از اسیران کربلا آمده است که گویی آنان اسیرایی از دیلم و خزر بودند.

6- معجم البلدان، ج 3، ص 118؛ بحار الانوار، ج 57، ص 229؛ ری باستان، ج 1، ص 111.

در قرن دوم، در تسنن متعصب بوده اند. تسنن ساوه تا قرون بعد هم ادامه یافت و به لحاظ مذهبی با شهر آوه که مردمی شیعی داشت، درگیر بود. (1)

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام، در باره مردم ری آمده است: ... و اهل مدینه تدعی الری، هم أعداء الله و أعداء رسوله و أعداء اهل بیته، یرون حرب اهل بیت رسول الله جهادا. (2) مردمان شهری که ری خوانده می شود، دشمنان خدا و دشمنان رسول الله و اهل بیت اویند. آنان جنگ با اهل بیت را روا می شمردند.

در روایت دیگر آمده است که ایمان داخل قلوب اهل ری نمی شود. (3)

جمله «یرون حرب اهل بیت رسول الله جهادا» می تواند به نحوی اشاره به شرکت برخی از مردم در سرکوبی قیام یحیی بن زید یا دیگر قیام های شیعی باشد. مذمت ری در این روایات، در مقابل ستایش فراوان امامان (ع) از مردم قم، نمی تواند بدون سابقه سوء این مردم در برخورد با اهل بیت (ع) بوده باشد. در واقع، ماجرای ری و نقش آن در ذهن عمر بن سعد که به امارت آن برگزیده شده بود، بی تأثیر در ذهنیت منفی میان شیعیان نسبت به ری در قرن دوم نیست. (4)

در عین حال نباید غفلت کرد که حتی در زمان امویان، کسانی از دوستان اهل بیت (ع) در این شهر بوده اند. گفته شده است که در میان دوستان و بیعت کنندگان با زید بن علی، کسانی از مردم ری وجود داشته اند. (5)

ص: 345

-
- 1- ر.ک: معجم البلدان، ج 1، ص 51. نظیر همین منازعه میان شیعیان قم و کاشان با نواصب ری و اصفهان نیز وجود داشته است. بنگرید: روضات الجنات، ج 1، ص 253.
 - 2- بحار الانوار، ج 69، ص 212؛ ج 5، ص 279؛ ج 57 ص 206؛ الخصال، ص 96.
 - 3- بحار الانوار، ج 5، ص 277؛ ج 76، ص 139؛ تاریخ قم، ص 94.
 - 4- . بنگرید: معجم البلدان، ج 3، ص 118؛ ری باستان، ج 1، ص 112.
 - 5- . مقاتل الطالبین، ص 132.

این نکته هم افزودنی است که در سال 127 عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بر جبل، ری، اصفهان، فارس، دینور و نهاوند تسلط یافت. (1) گرچه دولتش دوامی نکرد.

آنچه گفته آمد در باره اعراب ساکن ری و مسلمانان اندکی است که از اهل عجم به دین جدید گرویده بودند. در اصل، ساکن اصلی به مرور و بیشتر در قرن دوم و سوم هجری به اسلام گرویدند. وجود ایرانیان زرتشتی در نواحی ری سبب شده بود تا وقتی ابومسلم کشته شد، چنین اظهار شود که وی در کوهستانهای ری پنهان شده است. این عقیده گروهی بود که با نام مسلمیه شهرت داشتند. (2) آنچه مسلم است این که در قرن دوم به سرعت مردمان این نواحی به اسلام گرویدند و عقاید گذشته را کنار گذاشتند.

آشنایی مردم ری با تشیع

در مرحله پس از حاکمیت امویان و حذف فشار بر محدثان در جهت ترویج فضایل امویان، احادیث باطل و نیز ممانعت از نقل روایاتی که در فضائل اهل بیت بوده، به تدریج زمینه آشنایی مردم ری با مکتب اهل بیت (ع) فراهم می شود. کسانی از میان محدثان اهل سنت، از علاقمندان به آل محمد علیهم السلام روایاتی در این باب نقل کردند. این افراد از طرف متعصبان، متهم به تشیع می شدند، گرچه به معنای شیعه مصطلح نبوده اند. به علاوه محدثان شیعه هم در نشر احادیث فضائل فعال شدند.

برای نمونه، منابع رجال اهل سنت از مردی به نام عبدالله بن عبدالقدوس یاد می کند که کوفی بود، و در ری ساکن شد. یحیی بن معین او را رافضی دانسته و در عین

ص: 346

1- نثر الدر، ج 1، ص 427.

2- ابن ندیم، الفهرست، ص 408.

حال برخی از رجال شناسان سنی او را موثق معرفی کرده اند. از ابن عدی نقل شده است که «عامه ما یروی فی فضائل أهل البیت»؛ بیشتر آنچه روایت کرده، در باره فضائل اهل بیت (ع) است. این در حالی که است که ابن حبان نام او را در کتاب الثقات خود آورده و بخاری هم به وی اسشتهاد کرده است. (1) ابن اسحاق سیره نویس نیز زمانی به ری آمد و سیره خود را بر برخی از دانش پژوهان آن شهر قرائت کرده است. وی نیز به دلایل مشابهی متهم به تشیع شده است. (2) این تشیع در حد نقل برخی از فضائل آل محمد (ع) می باشد. در واقع، نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام نخستین قدم برای نفی ناصبی گری و زمینه سازی برای مراحل بعدی رواج تشیع می باشد.

آنچه که به عنوان تشیع اصیل، در اواخر قرن دوم هجری، در ری پدید آمد، ارتباط برخی از مردم و ساکنان ری با امامان شیعه علیهم السلام بود. نخستین روایتی که از این گونه تماسها سخن گفته، در باره ارتباط میان یکی از شیعیان ری با امام کاظم علیه السلام است. این روایت نشان می دهد که در این دوره، حاکم ری نیز از شیعیان بوده و در پرده تقیه از شیعیان حمایت می کرده است. در عهد امام کاظم علیه السلام نظیر این قبیل نفوذها وجود داشته و ماجرای علی بن یقین یکی از آنهاست.

روایت مذکور چنین است: یکی از مردم ری نقل می کند که زمانی یکی از منشیان یحیی بن خالد برمکی در ری حاکم شد. من به حکومت بدهی هایی داشتم. ترسم از آن بود که به پرداخت آنها ملزم شده و نعمتی که در اختیار دارم از دستم بیرون رود. به من گفته شد حاکم، شیعه مذهب است. اما من ترسیدم نزد او بروم و مطلبی را اظهار

ص: 347

1- . بنگرید: تهذیب الکمال، ج 15، ص 242 - 243، ش 3397؛ الثقات، ج 7، ص 244؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 457.

2- . منابع تاریخ اسلام، ص 45 - 50.

کنم؛ چه بسا او بر این مذهب نباشد. مصمم شدم تا به حج بروم. در آنجا مولایم صابر علیه السلام (1) را زیارت کردم و نزد وی از وضعیت خود شکوه نمودم. آن حضرت نامه ای نوشت و به من داد تا به حاکم ری بسپارم. متن نامه چنین بود: بدان که زیر عرش خداوند سایه ای وجود دارد که کسی را توان آسایش در زیر آن نیست مگر آنکه در حق برادر خود خدمتی بکند یا مشکلی را از او بردارد یا سروری در قلب او وارد کند. این شخص برادر توست. والسلام.

آن شخص می گوید: من به شهر بازگشتم، شبانگاه نزد آن حاکم رفته و اجازه ورود خواسته و خود را فرستاده صابر علیه السلام معرفی کردم. پای برهنه به نزد من آمد و در را گشوده مرا در بغل گرفته و مرتب چشم مرا می بوسید و از من در باره دیدارم با آن حضرت پرسش می کرد. من نیز سلامتی امام را به او گفته و وی شاد می گشت. سپس مرا به درون منزل برد، در صدر مجلس نشاند، و پیش رویم نشست. نامه را به دست او دادم، آن را بوسید و خواند. آنگاه دستور داد تا اموال و البسه آورده و دینارها و لباسها را تك تك بدست من می داد و هر بار می گفت: ای برادر، آیا خشنود شدی؟ من نیز می گفتم: آری به خدا. آنگاه دفاتر را خواست و آنچه بدهی به نام من بود از آن دفاتر حذف کرد. من خبر برخورد وی را به صابر علیه السلام رساندم. (2) متأسفانه در این روایت از نام

این حاکم سخنی به میان نیامده است.

در میان اصحاب امام کاظم علیه السلام چندین نفر ملقب به رازی هستند. این افراد، به هر روی، یا اهل ری بوده و یا چندی را در ری گذرانیده اند و بدین جهت رازی نامیده

ص: 348

1- «صابر» یکی از اسامی و القابی بود که شیعیان بکار می بردند و مقصودشان حضرت کاظم علیه السلام بود.

2- . کتاب قضاء حقوق المؤمنین «چاپ شده» در: مجله تراثنا، شماره 3، ص 187؛ اعلام الدین، ص 92؛ عدة الداعی، ص 179؛ بحار الانوار، ج 48، ص 176، حدیث 16؛ ج 74، ص 213.

شده اند. حسین بن محمد رازی، علی بن عثمان رازی، عمرو بن عثمان رازی(1) و بکر بن صالح رازی(2) از این جمله اند.

همچنین در میان اصحاب امام رضا علیه السلام چندین نفر ملقب به «رازی» اند: ابو الحسین رازی، حسن بن عبدالله رازی و عبدالله بن محمد رازی(3) روایتی هم در دست است که حکایت از ارتباط برخی از شیعیان ری با حضرت جواد علیه السلام دارد: حر بن عثمان همدانی می گوید: جمعی از اصحاب ما از مردم ری بر حضرت جواد علیه السلام وارد می شدند که در میان آنان يك نفر زیدی نیز وجود داشت. در این میان آن مرد زیدی مذهب [که به نحوی متوجه علم امامت آن حضرت شد] خطاب به آن حضرت گفت: شهادت به یگانگی خدا و نبوت پیامبرش داده و شهادت می دهم که شما حجّت خداوند هستید.(4)

در شمار یاران امام جواد علیه السلام محمد بن اسماعیل رازی بوده از اهالی ری بوده است. همچنین منصور بن عباس «رازی» که طبعا اهل ری بوده در بغداد سکونت داشته است.(5)

کسانی از اصحاب امام هادی علیه السلام نیز ملقب به «رازی» بوده اند: حسین بن محمد رازی،(6) ابوبکر رازی،(7) ابو محمد رازی.(8) احمد بن اسحاق رازی، از اصحاب مورد

ص: 349

1- . مسند الامام الكاظم عليه السلام ، ج 3 [به ترتیب صفحات] صص 366، 470، 483.

2- . رجال النجاشی، ص 109.

3- مسند الامام رضا علیه السلام ، ج 2، ص 515، 525، 573.

4- الثاقب فی المناقب، ص 208؛ مسند الامام الجواد، ص 128.

5- . مسند الامام الجواد علیه السلام ، ص 330.

6- همان، ص 312

7- . مسند الامام الهادی علیه السلام ، ص 333.

8- . همان، ص 317.

وثوق امام هادی علیه السلام او از وکلای آن حضرت بود؛ وی با «ناحیه مقدسه» ارتباط نزدیکی داشته است. (1) سهل بن زیاد آدمی، از محدثانی است که به جرم عقاید غلوآمیز توسط احمد بن محمد بن عیسی از قم اخراج شد. او به ری رفته و در آنجا سکونت گزید. به نوشته نجاشی، وی در سال 255 توسط محمد بن عبدالحمید عطار با امام عسکری علیه السلام مکاتبه کرده است. گفته شده است که وی دو کتاب با عناوین التوحید و النوادر تألیف کرده است. (2)

یکی از چهره های شاخص اصحاب ائمه، حضرت عبدالعظیم حسنی است که در شمار اصحاب امام رضا، جواد و هادی علیه السلام بوده و مورد تمجید فراوان قرار گرفته است.

آمدن حضرت عبدالعظیم به ری، هم نشانه وجود تشیع در این شهر بوده است و هم خود زمینه ای برای رشد دعوت شیعی شده است. بعد از رحلت آن بزرگوار، مزارش برای شیعیان، مرکزیتی یافته و در جذب شیعیان آن نواحی به سوی ری مؤثر افتاد. شرح حال وی توسط صاحب بن عباد و نیز نجاشی به اختصار آمده است: به گزارش احمد بن محمد بن خالد برقی، حضرت عبدالعظیم، از ترس سلطان، به ری آمد و در زیر زمین خانه یکی از شیعیان ری در محل سَدِّکَةِ الموالی سکونت گزید. وی در آنجا به عبادت پرداخته، روزها را روزه و شبها به نماز شب مشغول بود. در نزدیکی آن خانه، قبری بود که آن حضرت به زیارت آن شتافته و آن را قبر فرزند موسی بن جعفر علیه السلام می دانست. وی در این سرداب، چندان ساکن شد که خبرش به تک تک شیعیان آل محمد رسید، به گونه ای که بیشتر آنان وی را شناختند. (3)

ص: 350

-
- 1- همان، ص 320.
 - 2- رجال النجاشی، ص 185.
 - 3- رجال النجاشی، ص 248 و بنگرید به رساله صاحب بن عباد در: مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم، استاد عطاردی، صص 31 - 33.

بر اساس خبر منتقلة الطالبيّة(1)، عبدالعظيم از طبرستان به ری آمده است. این سفر باید در دهه پنجم قرن سوم، یعنی زمانی باشد که هنوز علویان در آن حدود قدرتی نداشته و عمال طاهری بر مردم ستم می کرده اند. به نوشته صاحب، آن حضرت در ساربانان ساکن شده است. بنا به تحقیق مرحوم دکتر کریمان، ساربانان در همان سکه الموالی قرار داشته است؛ جایی که بعدها محل تلاقی مناطق جغرافیایی متعلق به سه مذهب حنفی، شافعی و شیعی بوده است.(2) حضرت عبدالعظیم از اصحاب بزرگوار امام هشتم تا دهم بوده و به احتمال در حدود سال 250 رحلت کرده است. روایات چندی در فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم وارد شده که می باید توجه شیعیان را به ری و حتی سکونت در آن جلب کرده باشد. بنا به گفته عبدالجلیل «اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم روند و به زیارت رسید عبدالله الایض و به زیارت سید حمزه موسی».(3)

یکی از مهمترین دلایل ارتباط امامان با شیعیان ری و نیز کثرت شیعیان، وجود یکی از وکلای امام زمان علیه السلام در ری است. طبعا او با واسطه و از سوی یکی از نواب اربعه مسئولیت چنین کاری را بر عهده داشته است. این شخص ابوالحسین محمد بن جعفر «اسدی» (م 312) است. صالح بن ابی صالح می گوید: در سال 290 برخی از مردم

ص: 351

1- منتقلة الطالبيّة، ص 157.

2- ری باستان، ج 1، ص 229.

3- . نقض، ص 643. گویا در این زمان، اثر شیعی دیگری در ری نبوده که مورد زیارت شیعیان واقع شود. از آن جمله باید گفت مقبره ای هم که به نام بی بی شهربانو زیارت می شود، مطلقا در زمان عبدالجلیل قزوینی مطرح نبوده و او در سراسر کتاب خود یادی از چنین زیارتگاهی نکرده است. پیداست که بعد از آن پدید آمده و آنچنان که مرحوم استاد کریمان شرح داده پایه و اساسی ندارد. بنگرید: تهران در گذشته و حال، صص 27 - 45 و ارجاعاتی که همانجا آمده است.

به من گفتند تا اموالی را [برای امام] از آنان تحویل بگیرم؛ من امتناع کرده و ضمن نامه ای کسب تکلیف کردم. پاسخ چنین آمد: محمد بن جعفر در ری است، [اموال] را به او بدهید، او در شمار افراد مورد اعتماد ماست. (1) در روایات دیگری نیز وکالت، عدالت و وثاقت وی مورد تأکید قرار گرفته است. (2) جز آن که نجاشی روایت وی را از افراد غیر قابل اعتماد و نیز عقیده وی را به جبر و تشبیه [که مخالف عقیده حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بوده] آورده است. (3) در این باره از وی دفاع شده است، بویژه که از مشایخ کلینی نیز بوده است. (4)

پیش از این، از برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام که ملقب به «رازی» بودند، یاد کردیم؛ در اینجا جمعا نام بیست و پنج تن از راویان اخبار ائمه را که در کتب اربعه آمده می آوریم. جامورانی (5) الرازی، محمد بن اسماعیل رازی، ابوالقاسم بن مخلد رازی، ابوعبدالله رازی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن عبدالله رازی، محمد بن عبدالله رازی، موسی بن حسین رازی، موسی بن حسن رازی، محمد بن حسن رازی، علی بن سلیمان رازی، علی بن نعمان رازی، علی بن عثمان رازی، ابویحیی رازی، ابن ابی یحیی رازی، یحیی بن ابی العلاء رازی، عبدالله بن احمد رازی، قاسم بن محمد رازی، حسین بن محمد رازی، ابومحمد رازی، جعفر بن محمد بن ابی زید رازی، محمد بن ابی زید رازی، احمد بن اسحاق رازی، ابواسماعیل صیقل رازی، ابوهلال رازی، محمد بن حسان رازی.

ص: 352

-
- 1- . شیخ طوسی، الغیبة، ص 415.
 - 2- . الغیبة، ص 416؛ بحار الانوار، ج 51، ص 363، 294؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 693، حدیث 114؛ الخرائج، ج 2، ص 695؛ مدینة المعاجز، ص 616، حدیث 100؛ الکافی، ج 1، ص 523؛ اعلام الوری، ص 420.
 - 3- . رجال النجاشی، ص 373.
 - 4- ر.ک: تنقیح المقال، ج 3، ص 95.
 - 5- . الجمارانی!

بر این فهرست، باید نام راویانی که حدیث شان در کتب اربعه نیامده و یا ملقب به رازی نبوده اما اهل ری بوده اند، افزوده شود.

نفوذ تشیع در ری

سومین مرحله در باره تشیع ری را می توان نفوذ تشیع در ری عنوان کرد. یاقوت حموی آغاز تشیع ری را مربوط به سالهای حاکمیت ابوالحسن احمد بن حسن مادرانی [مادرانی] می داند. به اعتقاد ما و بر اساس آنچه گذشت، این دوره آغاز گسترش تشیع ری است نه صرفاً آغاز آن. وی می نویسد: مردم ری بر مذهب سنت و جماعت بودند تا آنکه احمد بن حسن مادرانی بر ری غلبه کرده، تشیع را آشکار ساخته، شیعیان را مورد اکرام قرار داده و به خود نزدیک ساخت. مردم نیز با تصنیف کتاب در این باره، به وی تقرّب می جستند. عبدالرحمن بن ابن حاتم، کتاب فضایل اهل البیت و جز آن را برای وی تألیف کرد. او در زمان معتمد بوده و غلبه وی بر ری در سال 275 هجری بوده است. مادرانی پیش از آن در خدمت کوتکین بن ساتکین بوده [اما] بعداً بر ری غلبه کرده و تشیع را در آن آشکار کرد که تاکنون ادامه دارد. (1) مرحوم محدث ارموی، اخبار مربوط به کوتکین و مادرانی را گردآوری کرده است. (2) این اخبار مربوط به ساتکین و فرزند وی کوتکین و ارتباط مادرانی با وی در حوادث سالهای 255 هجری تا 276 می باشد. بنا به برخی از این اخبار و آن چنان که یاقوت نیز بدان اشاره کرده، مادرانی در سال 275 از کوتکین جدا شده و ری را در اختیار خود داشته است.

بنا به اخبار موجود، کوتکین فردی ستمگر بوده و به قم، قزوین و ری تاخته و کشتارهایی نیز داشته است. مادرانی هم در این حوادث، همراه وی بوده است. (3)

ص: 353

1- معجم البلدان، ج 3، ص 121.

2- ر.ك: مقدمه المحاسن، صص «مب» تا «نب».

3- ر.ك: تاریخ قم، ص 163.

یکی از این نبردها، میان وی و محمد بن زید علوی حاکم طبرستان رخ داد که منجر به شکست محمد بن زید و استقرار کوتکین در ری شد. (1) مادرانی پس از جدا شدن از کوتکین، در سال 276 به موفق عباسی - که همزمان با خلافت معتمد همه کار لشکر عباسی بود - پیغام داد که در ری اموال فراوانی است. موفق آمد اما مالی نیافت. (2) همراهی مادرانی با کوتکین در حمله به قم و نیز جنگ با محمد بن زید علوی در سال 272 - که برای حمله به ری از گرگان آمده بوده - مشکلاتی را برای اعتقادات شیعی مادرانی مطرح می کند. در پاسخ می توان به این گفته محدث ارموی اشاره کرد که وی به دلیل هم مذهب نبودن با کوتکین و نیز ستمگریش، سر فرصت از وی جدا شده است. (3) به علاوه سخن یاقوت که به احتمال برگرفته از تاریخ ری ابوسعید آبی (م 421) و یا تاریخ ری منتجب الدین یعنی يك منبع شیعی است، (4) صراحت در تشیع وی دارد. همکاری وی با کوتکین یا باید از روی تقیه باشد و یا نشانی از تغییر عقیده وی.

در باره تشیع مادرانی شواهد دیگری نیز وجود دارد که به نحوی ارتباط وی را با شیعیان و حمایت از آنان را در کل منطقه جبال نشان می دهد. ثقة الاسلام کلینی (م 329) به نقل از بدر، غلام احمد بن حسن مادرانی چنین روایت کرده است: وقتی وارد جبل شدم، عقیده به امامت نداشتم؛ اما فی الجملة اهل بیت علیهم السلام را دوست داشتم؛ تا آن که یزید بن عبدالله درگذشت. وی، پیش از مرگش به من وصیت کرد تا اسب، شمشیر و کمر بند وی را به مولایش [اشاره به حضرت صاحب الامر علیه السلام] برسانم. اما من بدلیل خوفی که از کوتکین داشتم، اسب و دیگر وسایل عبدالله را به وی دادم و

ص: 354

-
- 1- . الکامل، ج 4، ص 543 حوادث سال 272.
 - 2- بنگرید: تاریخ الطبری و کامل ابن اثیر، حوادث سال 276 هجری.
 - 3- . مقدمه المحاسن، ص مج.
 - 4- . در باره این دو کتاب بنگرید: رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر دوم، صص 195 - 208.

تصمیم گرفتیم تا قیمت آن را به مولایش بپردازم، چندی بعد توقیعی از عراق بدستم رسید که هفتصد دینار ما را بفرست. (1) سند روایت نشانگر آن است که مطلب برای بدر، غلام مادرانی رخ داده است؛ اما با توجه به روایت مشابهی که ابن طاووس آورده، چنین بدست می آید که به احتمال «بدر» راوی رخدادی بوده است که برای مادرانی پیش آمده است. در نقل ابن طاووس، روایت فوق با تغییراتی نقل شده که به لحاظ محتوی، نشان می دهد این نقل درست تر است. در این روایت سخن از ارسال مالی از طرف مادرانی نزد یکی از وکلای امام زمان علیه السلام سخن به میان آمده و بدنبال آن گفته شده است که پس از جنگ کوتکین با یزید بن عبدالله در شهرزور و کشته شدن وی، مادرانی تصمیم گرفت تا اسب و شمشیر او را برای مولایش نگاه دارد؛ اما بدلیل مطالبه کوتکین مجبور شد تا آنها را همراه دیگر خزاین یزید بن عبدالله، به کوتکین بسپرد و در فرصت مناسب قیمت آن را برای امام بفرستد. پس از چندی، ابوالحسن اسدی [که در ری وکیل بوده است] در پی او فرستاد و نامه ای از حضرت به او داد مبنی بر اینکه هزار دینار ما را به اسدی تحویل بده. مادرانی می گوید: من نیز خدا را شکر کردم، زیرا می دانستم که جز خودم کسی از این مطلب آگاهی ندارد. (2)

این روایت و نقل پس از آن، تشیع مادرایی را از همان زمان همکاری وی با کوتکین می داند. شاهد دیگر در باره تشیع مادرایی این است که: احمد بن محمد بن خالد برقی (م 274 یا 280) (3) یکی از عالمان بلند پایه شیعی در قرن سوم، برخوردی با مادرایی داشته و تشیع او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است. احمد برای

ص: 355

1- . الکافی، ج 1، ص 522.

2- بحار الانوار، ج 51، ص 300 - 301.

3- . رجال النجاشی، ص 77.

برآوردن خواست پیر مردی که متهم به سعایت برای کوتکین در نزد خلیفه بوده است نزد ابوالحسن مادرانی رفته و او نیز شفاعت احمد را در حق آن پیر مرد پذیرفته است. احمد سر آن داشته تا درآمد ملکی را که در کاشان داشته و کوتکین مصادره کرده، از او بخواهد. مادرانی این خواسته او را نیز بر آورده کرده است. در این روایت مؤکدا آمده که این اقدام بدلیل اشتراک این سه نفر، یعنی پیر مرد، احمد و مادرایی در دوستی اهل بیت بوده است. این نقل، رفت و آمد احمد را به ری نیز نشان می دهد نکته دیگری که در باره مادرایی باقی می ماند آن است که، به نقل یاقوت، علما و محدثان با تألیف کتابهایی در فضائل اهل بیت علیهم السلام به وی تقرّب می جستند. وی از ابن ابی حاتم رازی (240 - 327) نام برده است. وی از رجال شناسان معروف اهل سنت بوده و بر اساس نقل یاقوت کتابی نیز در فضائل اهل بیت (ع) برای نزدیک شدن به مادرانی [ئی] تألیف کرده است. (1)

کوچ علویان به ری و توسعه تشیع

ری و طبرستان از قرن سوم تا پنجم، دو مرکز مهم استقرار علویان در ایران است. مهاجرت علویان از اواخر قرن دوم هجری به سوی طبرستان آغاز شد، اما دامنه این مهاجرت در قرن سوم رو به گسترش نهاد. مرحوم کریمان مهاجران علوی به این شهر را طی چند دوره به چهار دسته تقسیم کرده است. نخست آنان که از جور و ستم امویان به این سوی آمدند. دوم آنان که در جریان ولایتعهدی امام رضا (ع) به ایران و طبعاً ری کوچ کردند. سوم آنان که در خروج بر ضد عباسیان فعال بودند و پس از

ص: 356

1- معجم البلدان، ج 3، ص 121. در باره وی بنگرید ر.ک: مجله تراثنا، شماره 17، ص 114 - 115؛ الانساب سمعانی، ج 2، ص 279 - 280 ذیل مدخل «الحنظلی»؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج 3، ص 153، 159.

شکست به این نواحی آمدند. چهارم کسانی که در وقت ظهور علویان در طبرستان در این نواحی استقرار یافتند. (1) به نوشته مرعشی (...). سادات از آوازه ولایت و عهدنامه مأمون که بر حضرت امامت، پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را بیست و یک برادر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنو اعمام از سادات حسینی و حسنی به ولایت ری و عراق [عجم] رسیدند. وی می افزاید: پس از رسیدن خیر شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام آنها در «کوهستان دیلمستان و طبرستان» پراکنده شده اند. (2)

یکی از این برادران باید حمزه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام باشد که در ری مدفون شده و حضرت عبدالعظیم حسنی پس از آن آمدن به ری در نیمگاه قرن سوم، به زیارت قبر آن بزرگوار می رفته است. این قبر، بعدها نیز همواره برای سنی و شیعه زیارتگاه بوده است. (3)

سادات بطور عموم، شیعه - اعم از امامی و زیدی - بودند، جز آنکه گاه در تقیّه زندگی می کردند و در همان حال، مدافع فضائل اهل بیت علیهم السلام می بودند. به نوشته عبدالجلیل رازی: و علوی اصلی الا امامتی و شیعی نبود و نتواند بود و گرنه باری زیدی. (4)

شاهد این مسأله شعر قوامی رازی، از شاعران فرهیخته و شیعه شهر ری در باره سید فخرالدین علوی است که در نیمه نخست قرن ششم ریاست شیعه را در ری بر عهده داشته است:

هم رئیس شیعی هم سید سادات عصر *** دولت از جاهت همی سرمایه اعیان دهد (5)

ص: 357

1- . تهران در گذشته و حال، ص 66.

2- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص 277 - 278.

3- . رجال النجاشی، ص 248؛ نقض، ص 643.

4- . نقض، ص 224 - 227.

5- دیوان قوامی رازی، ص 115.

سادات فراوانی که در ری می زیستند، بطور طبیعی، مردمانی محترم بوده و زندگی آرامی داشتند. این زندگی آرام برای کسانی از آنان که تحت تأثیر تفکر زیدی بوده و دعوت طرفدارانشان از آنها، سبب تحریک آنان به قیام بر ضد دولت عباسی می شد، بر هم می ریخت. آنان به هر روی گروهی خوشنام بودند و به جهت انتساب به رسول الله صلی الله علیه و آله از سوی عموم مردم از سنی و شیعه، مورد احترام واقع می شدند. به عبارت دیگر، مردم آنان را به عنوان پناهگاه خود در برابر ستم خلفای عباسی و امیران وابسته به آنها می شناختند.

زمانی که محمد بن اوس بلخی، کارگزار سلیمان بن عبدالله بن طاهر بن حسین، از حاکمان طاهری خراسان، در حق مردم طبرستان ستم می کرد، بزرگان آن دیار دست به دامان محمد بن ابراهیم، یکی از علویان مقیم ری شدند. اما وی، آنان را به سراغ حسن بن زید فرستاد. حسن دعوت مردم را برای رهبری و امامت آنان پذیرفت و به همین منظور از ری عازم طبرستان شده سلسله علویان طبرستان را پایه گذاری کرد. وی قریب بیست سال بر طبرستان حکم راند و در برخی سالها (250، 251، 253، 258 هجری) ری را نیز تحت سیطره خود داشت. (1) این پیروزی، بسیاری از علویان بلاد مختلف را نیز به طبرستان و ری کشاند. (2) زمانی که جانشین حسن، یعنی محمد بن زید بدست سپاه سامانی کشته شد، ناصر اطروش به گیلان گریخت و بعدها در سال 301 مجدداً به طبرستان بازگشت. وی مهمترین اقدامش، نشر اسلام شیعی در طبرستان و ادامه حکومت علویان در آن ناحیه بود.

ارتباط ری با طبرستان از دو سوی تأثیر و تأثر متقابل شیعی را بر ری و نواحی اطراف آن نظیر قصران در پی داشت. از آنجا که نوع علویان حاکم بر طبرستان زیدی

ص: 358

1- بنگرید: تاریخ تشیع در ایران، ج 1، صص 287 - 297؛ تاریخ ایران، کمبریج، ج 4، ص 180.

2- بنگرید: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج 1، ص 243.

مذهب بودند، تفکرات شیعی زیدی در نواحی شمالی ری و حتی خود ری پدید آمد. از سوی دیگر، ارتباط ری با شهر قم که مرکز حدیث امامیه بود، سبب نشر تفکر شیعی امامی در ری گردید.

باید توجه داشت که ری همزمان، مرکزیت سیاسی و علمی داشت و بنابر این تمامی گروه‌ها تلاش می‌کردند تا این نقطه را که ضمن داشتن چنین مرکزیتی، چهار راه تمدن اسلامی هم در میان شرق و غرب بود، در اختیار داشته باشند. مقدسی در قرن چهارم ناحیه ری را «احد مفاخر الاسلام و امهات البلدان» نامیده است.⁽¹⁾ به همین دلیل شیعیان امامی و زیدی هم در اینجا استقرار یافتند و هر کجا که نیاز به حضور آنان احساس می‌شد، به کمک آنان می‌شتافتند. در باره تشیع در طبرستان و استمداد شیعیان آن ناحیه از مردم ری، نکته جالبی روی صفحه نخست کتاب المراتب آمده است. این اثر که در بیان فضائل امیر مؤمنان است، از ابوالقاسم اسماعیل بن علی بن محمد بستی معتزلی (م ح 420) است. در آن مطلب آمده است ابوالقاسم بستی، زمانی که این شهر در اختیار منوچهر (بن قابوس بن وشمگیر) قرار داشت، در ری زندگی می‌کرد. در این وقت، ناصبی‌ها در آمل شوکتی به دست آوردند و شیعیان از ابوالقاسم بستی درخواست کمک کردند. او به آمل آمد و در مجالس و عظ خود، آشکارا به دفاع از شیعه پرداخت. از جمله روز غدیر، از وی پرسشی در مقایسه علی و ابوبکر شد. او گفت: مَثَل علی، مَثَل کوزه ای است که هیچ چیز قبل از اسلام آن را مس نکرده بود؛ و مَثَل ابوبکر، مثل کوزه ای است که در آن شراب و خون و نجاست بوده و پس از آن تمیز شده است. برای آن که علی، لحظه ای به خداوند شرک نوزید، در حالی که ابوبکر چهل سال مشرک بود؛ گرچه از کفر فاصله گرفت و از شرک تطهیر شد. در این وقت، ناصبی‌ها از این مَثَل برآشفتنند و والی شهر نیز خشمگین شده، ابوالقاسم بستی

ص: 359

را از آمل بیرون کرد و وقع بآمل حَظْبُ عظیم بین الشیعة و النواصب فی قصّة طویلة واقعه بزرگی میان شیعیان و ناصبیان رخ داد که قصه آن طولانی است. (1)

ابن طباطبا نویسنده کتاب منتقلة الطالبیه تعداد زیادی از شخصیت‌های علوی و خاندان‌های آنان را که در ری ساکن شده اند آورده است. وی خود تا اواخر قرن پنجم در قید حیات بوده و افرادی که وی نام برده تا آن زمان در ری اقامت گزیده بودند. طبعاً هر کدام خاندانی از خود داشته و برخی از آنان از سادات مشهور بوده اند. مقایسه آماری که وی در باره علویان ساکن در ری به دست داده، با آنچه در باره سادات سایر شهرها آورده است نشان از فراوانی مهاجران علوی به ری دارد. رتبه نخست از طبرستان است که منطقه نسبتاً بزرگ است. وی با یادآوری نام و نسب آنها و نیز ذکر محلی که قبلاً ساکن آن بوده و بعداً به ری آمده اند، اطلاعات مفیدی را در اختیار ما نهاده است. این فهرست شامل بیش از شصت و پنج نفر علوی بنام است. برخی از آنها سادات حسنی و برخی دیگر حسینی اند. (2)

از قرن سوم بدین سو، کسانی از علویان که نوعاً تشیع زیدی داشتند، بدست حاکمان این نواحی، در ری، کشته شدند. جمعی از این افراد عبارتند از: محمد بن حسین بن علی بن محمد بن الصادق علیه السلام است که در ری و بدست عمال معتضد عباسی (خلافت 279 - 289)، کشته شده است. (3) جعفر بن محمد بن جعفر از فرزندان عمر بن علی علیه السلام، بدست عبدالله بن عمر عامل عبدالله بن طاهر، در «سربالای سناردک» کشته شد و مقبره وی در همانجا است. (4) یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن

ص: 360

1- . بنگرید: المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین، صص 20 - 22.

2- منتقلة الطالبیه، صص 151 - 167.

3- . لباب الانساب، ج 1، ص 242.

4- مقاتل الطالبیین، ص 525؛ لباب الانساب، ج 1، ص 417.

قاسم از اولاد جعفر بن ابی طالب، به دست یاران عبدالله بن عزیز در یکی از قریه های ری کشته شده و قبر او نیز در همان محل است. (1) محمد بن عبدالله بن اسماعیل که وی نیز از اولاد جعفر بوده و عبدالله بن عزیز او را در ری کشته و قبر وی نیز همانجاست. (2) محمد بن عبدالله بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام که به دست عبدالله بن عزیز کشته شده و قبرش در میانه راه ری و قزوین بوده است. (3) احمد بن قاسم بن محمد رستّی نیز در نواحی ری کشته شده است. وی به درخواست مردم ایبورد بدان سوی می رفت که در ناحیه ری کشته شد. (4) علی بن موسی بن اسماعیل... بن موسی بن جعفر علیه السلام که مقیم ری بوده در ایام خلافت معتز (خلافت 252 - 255) گرفتار حبس شده و در حبس در گذشت. (5) محمد بن جعفر بن حسن بن عمر بن علی بن الحسین که به طرفداری از حسن بن زید در سال 251 در ری قیام کرد. او بدست عبدالله بن طاهر دستگیر شده، در نیشابور حبس و در همانجا در گذشت. (6) برخی دیگر از افراد قیام کننده که کشته نشدند عبارتند از: عبدالله بن اسماعیل بن محمد، احمد بن عیسی بن علی... بن الحسین علیه السلام، حسین بن احمد بن محمد... بن علی بن الحسین مشهور به کوبی. (7)

وجود امامزادگان در يك محل شیعیان را برگرد آنها فراهم می آورد. این مسأله به خصوص زمانی بود که سید مدفون، یا به دست دشمن کشته شده باشد و یا به لحاظ

ص: 361

-
- 1- . مقاتل الطالبيين، ص 530؛ لباب الانساب، ج 1، ص 471.
 - 2- مقاتل الطالبيين، ص 531؛ لباب الانساب، ج 1، ص 426.
 - 3- . لباب الانساب، ج 1، ص 426.
 - 4- . همان، ج 2، ص 465؛ مقاتل الطالبيين، ص 554.
 - 5- . مروج الذهب، ج 2، ص 306؛ ر.ك: پاورقی مقاتل الطالبيين، ص 526.
 - 6- مقاتل الطالبيين، ص 490.
 - 7- . همان، ص 490 - 491.

علمی و معنوی از موقعیتی ویژه برخوردار بوده باشد. اشعار زیر از قوامی رازی در باره امام زاده مقتولی است که در محله زعفران جای در ری مدفون بوده و اختصاص به شیعیان داشته است.

میر امامزاده که چون او نیافرید *** تا از عدم خدای همی بنده آورد

از شوم قتل آن تن بی سر بدیع نیست *** گر جویبار سرو سر افکنده آورد

دل مرده بود که ناله ز درد اوی *** ای طرفه مرده که خبر زنده آورد

مرد آن بود که روز بلا پیش دوستان *** بر درد دوست دل به غم آکنده آورد

بنگر چه صعب درد بود قتل درد اوی *** کان تیره شب ز روز درفشنده آورد

آرد به زعفران جا هر سال گریه ها *** آن زعفران که خاصیتش خنده آورد(1)

حاکم نیشابوری نیز از یکی از سادات نیشابور با نام ابویعلی زیدی یاد کرده که «نجم اهل بیت النبوة» در آن زمان بوده است. وی با ستایش فراوان از وی، نوشته است: در سال 337 هجری به ری رفته و مردم برای بیعت با وی جمع شدند، اما او از این کار خودداری کرد. ابوعلی حاکم ری او را دستگیر کرده و به بخارا فرستاد... وی در سال 346 در گذشت و در قزوین مدفون شد. (2) مردم ری حتی سنیان علاقمند به سادات بودند و لذا با اندک شورش گرد آنان جمع می شدند. زمانی که محمد بن قاسم در اواخر قرن دوم هجری در خراسان دستگیر شد، به سربازان سفارش شده بود تا در راه عبور از ری آنچنان در خفا عمل کنند که هیچ کس متوجه نشود؛ (3) چرا که احتمال شورش برای خلاصی وی وجود داشت.

باید بدین نکته توجه داشت که سرزمین جبال - منطقه ای میان ری و اصفهان و

ص: 362

1- دیوان قوامی رازی، ص 16.

2- الانساب سمعانی، ج 3، ص 190.

3- مقاتل الطالبیین، ص 469.

همدان، برای هر سه گروه شیعه یعنی امامیه، زیدیه و اسماعیلیه زمینه داشته است. اما در قرن سوم تا پنجم بیشتر فعالیت های انقلابی از آن زیدیان و پیس از آن نیز تا حمله مغول، اختصاص به اسماعیلیان داشت. در این میانه شورش و قیام خاصی از امامیه دیده نشده و اصولاً مشی عالمان و فقیهان شیعی نیز بر این پایه استوار نبوده است. همزمان، فعالیت های علمی متعلق به امامیه بوده است؛ به طوری آنان در محلات و مراکز اصلی خود در میانه شهر، به تبلیغ عقاید خویش می پرداختند. آنچه در عمل خود را نشان داد، باقی ماندن امامیه در این صحنه بویژه در ری بود. این خود عمق نفوذ شیعه امامیه و معقولیت آنها در این دیار نشان می دهد.

آل بویه و گسترش تشیع در ری

در اینجا باید به این حقیقت توجه داشت که گسترش تشیع در ری در دوره بویهیان در قرن چهارم تا دو دهه نخست قرن پنجم صورت گرفت. آنچه مسلم است این که آل بویه بطور غیر مستقیم یکی از «حسنات» ظهور علویان طبرستان بودند؛ گرچه در زندگی سیاسی آنها تا قبل از روی کار آمدن، نشان تشیع خاصی سراغ نداریم جز آنکه به هر روی از طبرستان سر برآورده اند و این منطقه شیعه خیز بوده است.

عماد الدوله، بنیادگذار دولت آل بویه، همراه دو برادرش، از مردم دیلم بودند. آنان در فضای اسلامی شیعی، که حاصل تلاشهای علویان در آن نواحی بود رشد یافتند؛ زمانی در خدمت ماکان بن کاکي، و بعداً به خدمت مرداویج بنیانگذار آل زیار در آمدند. مرداویج، عمادالدوله را به حکومت کرج (1) گماشت. زمانی که حسن به ری

ص: 363

1- کرج در مجاورت بهرام آباد کنونی در شصت مایلی جنوب شرقی همدان قرار داشته و ربطی به کرج فعلی در نزدیکی تهران ندارد. بنگرید: تاریخ ایران [از اسلام تا سلاجقه] ج 4، ص 220؛ فرمانرویان گمنام، ص 20 - 22.

رسید، مرداویج از گماشتن او بر ری پشیمان شد، اما قبل از آنکه اقدامی کند، او به کرج ابودلف رسیده بود. وی بر کرج غلبه کرده و اقداماتی برای سرکوبی برخی از شورشیان «خرم دینی» که در آن نواحی بودند صورت داد. کرج پیش از آن در اختیار ابودلف و خاندان وی بوده و ابودلف خود علاقمند به علویان بود.⁽¹⁾

عماد الدوله از کرج به سوی اصفهان رفت و پس از تصرف موقتی آن به سوی فارس حرکت کرده در شهر ارجان [نزدیک بهبهان کنونی] توقف کرد؛ بدنبال آن بود که شیراز را به تصرف درآورد. او در شیراز ماند، برادر کوچکترش معز الدوله به سوی بغداد رفت و خلافت را از آن مطیع خویش کرد. در این سوی، برادر دیگرش رکن الدوله (م 366) به تثبیت موقعیت آل بویه در ایران پرداخت.

رکن الدوله توانست در میان انبوه داعیان حکومت، ایران را برای آل بویه نگاه دارد. وی چندی اصفهان و زمانی ری را به عنوان مقر حکومت خویش قرار داده بود. ری از دوره آل بویه یکی از مهمترین مراکز اقتدار سیاسی آنان و نیز یکی از شهرهای مهم فرهنگی ایران به شمار می آمد. پس از رکن الدوله، پسرش مؤیدالدوله و بعد از او به همت صاحب بن عباد شیعی - برادرش فخرالدوله ریاست دولت آل بویه را در ایران در اختیار گرفت. صاحب در سال 385 و فخر الدوله در سال 387 درگذشته؛ فرزند فخر الدوله جانشین وی شد؛ اما به علت صغر سن مادرش سیده خاتون تا سالها حکومت را در دست داشت. فرزندش مجد الدوله هم تا سال 421 که سلطان محمود غزنوی ری را از تصرف آل بویه خارج کرد، حکمران ری بود.

بدین ترتیب حکومت هشتاد ساله آل بویه بر ری، سبب شد تا گرایش شیعی آنان بر این شهر غلبه یابد. کما اینکه در سایر نقاط تحت سلطه آنان نیز اوضاع به همین

ص: 364

1- فرمانرویان گمنام، ص 51.

شکل بود. با این حال باید توجه داشت که آنان سخت‌گیری مذهبی نداشتند و به همین دلیل با سنیان رفتاری ملایم داشتند.

صاحب بن عباد (326 - 385) وزیر دانشمند و قدرتمند آل بویه، بی‌نهایت علاقمند به خاندان نبوت بوده و بیش از نیمی از اشعار برجای مانده اش در ستایش اهل بیت علیهم السلام است.⁽¹⁾ او با کنار گذاشتن مخالفان اهل بیت علیهم السلام و نزدیک کردن شیعیان و معتزلیان متمایل به شیعه، فضای مذهبی ری را به مقدار زیادی تغییر داد. مقدسی از حنابله‌ری در قرن چهارم خبر داده است.⁽²⁾ اما پس از این شاهدیم که اثری از حنابله که نوعاً تندترین سنیان در برخورد با شیعه بودند یافت نشده و جز شافعی و حنفی از مذاهب اهل سنت چیزی در ری باقی نمانده است. شاید یکی از مهم‌ترین خطاهای صاحب نصب کردن قاضی عبدالجبار همدانی (م 415) به سمت قاضی القضاتی باشد. وی با این که معتزلی بود، اما سنی متعصبی بود و به رغم آن که شاگردانش، متمایل به شیعه بودند، در بیشتر نوشته‌هایش به تندی با شیعه برخورد می‌کرد. زمانی که صاحب مرد، وی که قاضی القضاات او بود حتی بر جنازه اش حاضر نگردید.

از جمله آثار شیعه، در دوره آل بویه، کتابخانه‌ها و مدارس زیادی بود که بخشی از آنها بدست سلطان محمود غزنوی که در تسنن و جبری‌گری، تعصب خاصی داشت؛ از میان رفت. با این حال رشد تشیع در این شهر ادامه یافت. یکی از آثار تشیع‌ری در دوره بویه‌یان، نصیح‌گیری طبقه‌ای فرهیخته و فرهنگی و دبیر از شیعیان‌ری بود که هم در حکومت دخالت داشتند و هم در نگارش آثار علمی توانایی چشمگیر. یکی از این چهره‌ها ابوسعید آبی است که مدت زمانی وزارت مجدالدوله بویه‌یی را در اختیار

ص: 365

1- . بنگرید: دیوان صاحب بن عباد بکوشش: محمد حسن آل یاسین، درباره مذهب صاحب نیز بنگرید: به کتاب آل یاسین با عنوان «صاحب بن عباد».

2- احسن التقاسیم، ص 385.

داشت و به سال 421 هجری درگذشت. او از شاگردان شیخ صدوق علیه الرحمة بود و از وزرای امامی مذهب دولت بویه‌یان به شمار می‌آمد. مهمترین اثر وی کتاب با ارزش نثر الدر(1) است که در سالهای اخیر در مصر و در شش جلد به چاپ رسیده است. این کتاب نشانگر عمق اعتقاد شیعی این وزیر و در عین حال روحیه تسامح وی بوده و دانش ادبی و مطالعات گسترده او را نشان می‌دهد. در واقع این کتاب نشانگر نوع تشیعی است که صاحب و آل بویه آن را تکثیر می‌کردند. گویا در این اثر برای نخستین بار فهرست موضوعی برای آیات قرآنی ساخته شده که در نوع خود ابتکار بسیار مهمی است. وی از امامان شیعه، تك تك یاد کرده و از هر کدام چند روایت و خاطره آورده است.(2) وی کتابی نیز در تاریخ ری داشته است که تا قرن‌ها پس از وی در دست بود، اما اکنون اثری از آن نیست.(3)

خاندان بابویه در ری و سهم آن در نشر تشیع

وجود خاندان‌های اصیل شیعی در ری که نسل اندر نسل از عالمان بودند، یکی از دلایل بروز و غلبه تشیع در این شهر است. از پایدارترین این خاندان‌های شیعی که ابتدا در قم و پس از آن در ری می‌زیستند خاندان بابویه است. گویا نخستین فرد آن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است که در قم می‌زیسته است. وی که پدر شیخ صدوق است در قم بوده، اما به ری نیز رفت و آمد داشته است. از شهید ثانی نقل شده

ص: 366

1- نثر الدر، تحقیق: محمد علی قرنه، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

2- در شرح حال وی بنگرید تعلیقات مرحوم ارموی بر: الفهرست منتجب الدین، ص 315؛ الاعلام، ج 8، ص 237؛ كشف الظنون، ص 295؛ الذریعه، ج 34، ص 51؛ ساوه نامه، ص 67.

3- مواردی از این کتاب، در آثار دیگر آمده که محدث ارموی در تعلیقات فهرست، ص 316 - 318 از آنها یاد کرده است

که وی در ری مناظره ای با محمد بن مقاتل رازی، درباب امامت داشته که باعث شیعه شدن محمد بن مقاتل شده است. این رساله «الکفر و الفر» نام داشته که گویا برخی از شاگردان وی مطالب آن را جمع آوری کرده بودند.⁽¹⁾ فرزند وی شیخ صدوق یکی از بلند مرتبه ترین محدثان و عالمان شیعی در قرن چهارم می باشد. وی به سال 381 در گذشت. به نوشته نجاشی وی مقیم ری و وجه الطائفة در خراسان بوده است.⁽²⁾ شیخ صدوق که شهرت علمی اش بالا گرفته و نام آور گشته بود، به دعوت رکن الدوله بویه (م 366) به ری عزیمت کرده آنجا ساکن شد.⁽³⁾ در باره ورود وی به ری گفته شده است که به احتمال میان سالهای 339 تا 347 بوده است.⁽⁴⁾

بدین ترتیب خاندان بابویه با آل بویه روابط نزدیکی داشتند و این خود سبب نشر تشیع در این شهر شد. شیخ صدوق، کتاب عیون اخبار الرضا را به صاحب بن عباد تقدیم کرده و دلیل آن را علاقه صاحب بن عباد به اهل بیت (ع)، تمسک او به ولایت آنان و اعتقادش به وجوب اطاعت و قول به امامت آنها و احسان به شیعیان عنوان کرده است.⁽⁵⁾

برادر صدوق، حسین بن علی است که کتابی در نفی تشبیه نگاشت و وی نیز آن را به صاحب بن عباد تقدیم کرد.⁽⁶⁾ خاندان بابویه تا اواخر قرن ششم شناخته شده اند. آخرین آنها شیخ منتجب الدین صاحب الفهرست و برخی آثار دیگر است که به نام ابن

ص: 367

-
- 1- روضات الجنات، ج 4، ص 275.
 - 2- رجال النجاشی، ص 389.
 - 3- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 325.
 - 4- بنگرید به مقدمه عالمانه «الهدایة»، ص 109 - 110.
 - 5- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 2.
 - 6- بنگرید: لسان المیزان، ج 2، ص 306؛ مقدمه معانی الاخبار، ص 84.

بابویه مشهور است. او خود نام تنی چند از خاندان خویش را در الفهرست ذکر کرده، و مرحوم ربّانی شیرازی نام بیست و دو تن از عالمان این خاندان را که بسیاری شان در ری سکونت داشته اند، آورده است. (1) آگاهی های با ارزشی در باره چهارده تن از افراد وابسته به آل بویه در مأخذ دیگری آمده است. (2)

در هر حال حضور یکی از بزرگترین علمای شیعه در ری و خاندان پر نفوذ او، نقشی بس بزرگ در نشر تشیع در این دیار داشته است. شاگردان وی هر کدام می توانسته اند در باور ساختن اندیشه شیعی در این دیار و نواحی اطراف آن تلاش مهمی انجام داده باشند.

عالمان مشهوری از شیعه نیز ملقب به رازی هستند که از یکی از مشهورترین آنها ابوجعفر ابن قبه رازی است. وی که زمانی معتزلی بود و سپس به مذهب امامی گروید، مؤلف کتاب الانصاف فی الامامه و المستثبت فی الامامه می باشد. محل زیست وی شهر ری بوده است. (3)

در مجموع باید با ملاحظه مهاجرت آل بابویه به ری، یکی از دلایل تشیع این شهر را، نزدیکی آن با قم دانست.

حمله سلطان محمود غزنوی به ری و تضعیف تشیع

دولت آل بویه نمی توانست مورد رضایت خلیفه عباسی باشند؛ زیرا هم بنیاد خلافت بدست آن دولت سست شده بود و هم برخلاف باور مذهبی آنها، از تشیع و علویان حمایت می کردند. طبعاً خلافت عباسی در پی آن بود تا به هر وسیله ای، آل بویه را

ص: 368

1- . مقدمه معانی الاخبار، ص 27 - 35.

2- دانشنامه جهان اسلام حرف ب جزوه اول، ص 100 - 99.

3- رجال النجاشی، ص 376.

تحت فشار بگذارد. یکی از این وسایل، حکومت‌های حاکم در شرق ایران بود که در تسنن تعصب داشته و در پی توسعه طلبی خود، مشکلاتی برای آل بویه و مناطق تحت نفوذ آنان درست می کردند. سامانیان و پس از آنها، غزنویان هر دو حکومت های ضد شیعی بودند. مهمترین اقدام آنها در باره ری، حمله سلطان محمود غزنوی به این شهر در سال 420 هجری بود. او این حمله را صرفاً به منظور خوش خدمتی به خلیفه عباسی انجام داد؛ خلیفه ای که نه از آل بویه و نه از تشیع، و نه از مذهب اعتزال - که پس از مرگ صاحب بن عباد قدرتی در ری به دست آورده بود - دل خوشی نمی داشت. محمود غزنوی خود گفت «من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان، و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد، بر دار می کشند.»⁽¹⁾ به علاوه همراه با گشودن سرزمین جدید، غنایمی فراوان و مفت هم در اختیار غزنویان قرار می گرفت.

هم مورخان و هم خود سلطان، انگیزه حمله به ری را سرکوبی تشیع و اعتزال معرفی کرده اند. آن زمان در تبلیغات سنی مآبانه، از شیعه با عنوان قرمطی و باطنی - که در اصل ارتباط با اسماعیلیه داشت - یاد می شد. در نامه ای که خواجه نظام الملک از سلطان محمود آورده چنین آمده است که او نه به قصد تصرف عراق [عجم] بلکه برای اصلاح اوضاع فساد آمیز این منطقه، به این دیار آمده است. او در نامه خود ضمن اشاره به تعارض ترکان - که بر مذهب سنت بوده اند - دیلمیان که مذهب شیعت داشته اند می نویسد: «... و این مهم را بر غزات هند اختیار کردم و رو به عراق [عجم] آوردم و لشکر ترک را که همه مسلمان پاکیزه اند و حنفی، بر دیلمیان و زنادقه و باطنی گماشتم تا تخم ایشان بگسستم، بعضی به شمشیر ایشان کشته شدند و بعضی گرفتار

ص: 369

1- . تاریخ بیهقی، ص 183 به کوشش دکتر غنی، تهران، 1324.

بند و زندان گشتند و بعضی در جهان آواره شدند. و شغل و عمل [را] همه خواجهگان و متصرفان خراسان را فرمودم که ایشان یا حنفی وی یا شافعی پاکیزه باشند؛ این هر دو طایفه، دشمن رافضی و باطنی باشند و موافق ترك اند. (1)

ابن کثیر می نویسد: سلطان غزنوی در سال 420 هجری ضمن نامه ای به خلیفه عباسی اطلاع داد که گروهی از اهالی ری را که از «باطنیه» و «روافضی» بوده اند، به فجیع ترین شکل به قتل رسانده، به دار آویخته و اموال رئیس آنان را که هزار هزار دینار بوده، ضبط کرده است. (2) همچنین بنا به گزارش ابن اثیر: سلطان، اصحاب باطنی مذهب! مجد الدوله را که وقتشان را صرف مطالعه می کردند به دار آویخت و کتابهای فلسفی را از بین برد و معتزله را نیز به خراسان تبعید کرد. (3)

فرّخی شاعر معروف نیز در شعری خطاب به سلطان محمود غزنوی می گوید:

ملك ری از قرمطیان بستدی *** میل تو اکنون به منی و صفاست

دار فرو بردی باری دویست *** گفתי کین در خور خوی شماست

هر که از ایشان به هوی کار کرد *** بر سر چوبی خشک اندر هواست (4)

اقدام سلطان تنگ نظر و متعصب غزنوی در از بین بردن کتابخانه های ری از جنایات فرهنگی اوست که توان گفت ضربه به مؤلفات شیعی و فلسفی بوده و احتمالاً برخی از کتابها بالمره از میان رفته در حالی که نسخه دیگری نداشته است. یکی از مهمترین کتابخانه های ری، کتابخانه صاحبی، متعلق به صاحب بن عباد بوده که سلطان کتابهای کلامی و فلسفی آن را آتش زده است. (5) صاحب خود می گفت: کتابهای کتابخانه اش

ص: 370

1- سیاستنامه، ص 87 - 88.

2- . البدایة و النهایة، ج 12، ص 26.

3- الکامل فی التاریخ، «ذیل وقایع سال 420».

4- . دیوان فرخی، به کوشش عبدالرسولی، ص 20 و نیز بنگرید: مهدی محقق، دومین بیست گفتار، ص 221.

5- ری باستان، ج 1، ص 545، 546.

باید بر چهار صد شتر و یا بیشتر بار شود. (1) ابوالحسن بیهقی فهرست کتابهای موجود در این کتابخانه را در ده مجلد دیده است. (2) مؤلف کتاب فضایح الروافض - متنی که مورد نقد عبدالجلیل رازی قرار گرفته - در باره برخورد سلطان محمود با شیعیان می نویسد: و در عهد سلطان محمود غازی چه رفت از قتل و صلب و روی علمای رفض سیاه بکردن و منبرها بشکستن و از مجلس داشتن نشان منع کردن. (3)

سخت گیری سلطان غزنوی بر شیعیان، اثر چندانی در کاهش نفوذ شیعه در ری نداشت، زیرا شیعیان جدای از آنکه از نظر جمعیت، کمیت قابل ملاحظه ای داشتند، از حیث فرهنگی، صاحب چهره های سرشناس و پر جاذبه ای بودند. چنین جریانی را با يك حمله نظامی موقتی نمی شد از پای در آورد. پاسخ عبدالجلیل رازی به این سخن نویسنده فضایح، نیز در همین باره است؛ اما «... چون محمود برفت، علمای شیعه با حضور شحنگان و نواب او باسر (4) قرار و قاعده خود رفتند. (5) دولت غزنویان در ری پایدار نماند. چندی بعد علاء الدوله که با حمله غزنویان از ری گریخته بود، با جنگ و گریز و پذیرش سلطه کلی غزنویان، به حکومت ری و اصفهان دست یافت و برای چند سالی به حکومت نیمه جان بویهی ادامه داد.

این زمان، شرق اسلامی در انتظار تحول دیگری بود که بر اثر حمله ترکان ماوراءالنهر و دشت قپچاق پدید آمد. این دولت که بعدها نام سلاجقه به خود گرفت، توانست مدت زمانی طولانی بر دنیای اسلام حکومت کرده و آن را تحت تأثیر خود قرار دهد. طغرل (429 - 455) بنیانگذار این دولت، در سال 434 هجری به ری آمد و

ص: 371

1- . معجم الادباء، ج 6، ص 259؛ وفيات الاعیان، ج 1، ص 208؛ الصاحب بن عباد حیاته و ادبه، ص 147.

2- معجم الادباء، ج 6، ص 259.

3- . نقض، ص 42.

4- باز سر قرار و ...

5- . نقض، ص 43.

در سال 447 بقایای آل بویه را در بغداد نیز بر انداخت و به حکومت صد و چند ساله آنان پایان داد. (1)

فعالیت فرهنگی شیعیان در ری

شیعیان امامی که تمایلی به دخالت مستقیم در سیاست نداشتند، بیشتر به کارهای فرهنگی می پرداختند و تلاش می کردند تا افزون بر اصل اسلام، آموزه های خاص شیعی خود را در جامعه ترویج کنند. به همین دلیل به کار نشر آثار شیعه و تألیف آثاری به زبان عربی و فارسی پرداختند. ظهور خاندان کلینی از کلین، روستایی از منطقه فشافویه واقع در جنوب منطقه شهر ری، و تأثیر عظیم ثقة الاسلام کلینی در حدیث شیعه، نشان از عمق نفوذ فرهنگ شیعه در این منطقه می باشد.

از این دوره، کتابی با عنوان المقنع فی الامامه در دست است که مؤلف آن عیدالله بن عبدالله سدّآبادی از عالمان قرن پنجم هجری می باشد. در این که ضبط دقیق «سدّآباد» چگونه است، اختلافاتی وجود دارد. محقق کتاب با ارائه ادله چندی اظهار کرده است که «سد» قریه ای از قرای ری بوده است. (2) بدین ترتیب باید تشیع این قریه را از قرن پنجم مورد توجه قرار داد.

یکی از عالمان مشهور اواخر قرن پنجم این شهر شیخ جعفر دوریستی - طرشتی - است که خاندان وی هم از خاندان های معروف شیعه در حوالی ری بوده و بیشتر در همین شهر اقامت داشته اند. شیخ جعفر یکی از مناظرات شیخ صدوق را در ری که در حضور رکن الدوله بویهی برگزار شده، عیناً نوشته است. این متن که فارسی بوده است توسط ابوجعفر محمد بن علی طوسی صاحب کتاب الثاقب فی المناقب (تألیف بعد از

ص: 372

-
- 1- خاندان کاکویه که از وابستگان به آل بویه بودند برای یکی دو قرن در یزد به حکومت خود ادامه دادند.
 - 2- . المقنع فی الامامه، صص 26 - 25.

سال 560) به عربی ترجمه شده است. (1) عمادالدین طبری (متوفای حدود 700) در کتاب مناقب الطاهرین خود همین نقل را آورده و گفته است که من این حکایت را از کتاب الثاقب فی المناقب گرفته و برای بار سوم در سال 671 در کاشان از عربی به فارسی در آوردم. (2) ایضا قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین آن متن فارسی شده را آورده است. (3)

از این قرن قرآنی به خط کوفی ایرانی باقی مانده که کاتب آن با نام شیعی ابو محمد جعفر بن علی بن جعفر الوراق شناساست. مُدْهَب آن هم با تعبیر صلی الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین تشیع خود را آشکار کرده است. این نسخه در سال 421 نوشته شده و در آن آمده که علائم وقف با حروف لازمورد - که همان لاجورد فارسی است - نوشته شده و این ایرانی بودن آن را نشان می دهد. نسخه مزبور در موزه ملی ایران نگهداری می شود. (4) حرکت فرهنگی شیعه در ری خود موضوع مبحثی مستقل است که می بایست به آن پرداخت.

نفوذ شیعیان در سازمان اداری دولت سلجوقی

شاهان و امیران سلجوقی همانند غزنویان و سامانیان که از افغانستان و شرق دور برخاسته بودند، نوعاً جانبدار تسنن حنفی و خلافت عباسی بوده و با تشیع درگیر بودند. گرچه این درگیری به صورت رسمی با اسماعیلیه و باطنیه بود که مدعی حکومت و امامت بودند، اما شیعه امامی نیز که در شهرها می زیست، مورد تهاجم و

ص: 373

1- الثاقب فی المناقب، ص 239.

2- مناقب الطاهرین (رساله در باره) عباس اقبال، فرهنگ ایران زمین، سال 13، ص 68.

3- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 456 و بنگرید: مقدمه «الهدایة» شیخ صدوق، ص 139.

4- ر.ک: قرآنی از سده پنجم هجری، مجله میراث جاویدان، ش 11 - 12، صص 49 - 52، در ص 52.

فشار قرار داشت. در عین حال تشیع که در منطقه جبال ریشه عمیقی داشت، بزودی خود را با شرائط جدید وفق داد و حتی در دوره سلجوقی توانست رشد قابل ملاحظه ای داشته باشد.

در این دوره یکی از ارکان رشد تشیع، نفوذ شیعیان امامی مذهب، در ساختار اداری دولت سلجوقی بود، نفوذی که با سپر تقیه و با استفاده از دیگر مجوزهای شرعی صورت می گرفت و نتایج مهمی را برای شیعیان و دفاع از آنها در برابر سرداران ترك در بر داشت. همچنین سادات علوی و نقبای آنان، با داشتن شغلی مهم، می توانستند به عنوان یکی از تکیه گاه های تشیع شناخته شوند.

یکی از آثار حکومت صد ساله آل بویه، پرورش نسلی از جوانان شیعه مذهب از لحاظ اداری و فرهنگی بود. اینان در حاشیه دولت آل بویه، رشد کرده و اغلب مناصب اداری مهمی را به خود اختصاص دادند. وجود چنین قشری از شیعه به عنوان طبقه فرهیخته جامعه، نمی توانست به یکباره کنار گذاشته شود. حتی اگر در آغاز کار دچار فشار تعصب سلجوقی نیز می شد، عاقبت، جامعه و دولت نیازمند وجود آنان بود. القاب قمی، تفرشی، فراهانی، آوی(1)، کاشانی، برقی برای افرادی که در سازمان اداری این دولت حضور داشتند، نشانگر حضور و نفوذ آنان در دولت مزبور است.

در این زمینه شیعیان امامی، در مقایسه با زیدیان، پیش قدم بودند؛ زیرا زیدی مذهببان داعیه حکومت و امامت داشتند؛ اما شیعیان با حفظ ارتباط با فقها و حل و فصل مسائل مالی و قضائی خود با آنها، در سطح حکومت خواهی بیشتر در انتظار ظهور و طلوع دولت حضرت مهدی علیه السلام بودند. از این رو، برای حفظ موقعیت جامعه

ص: 374

1- در شعری که در باره اهل آبه - که شیعه بوده اند - سروده شده، آنها به عنوان «اعلام النظم و الکتابه» یعنی بزرگان نظم و کتابت که اشاره به امور دیوانی و منشی گری است، معرفی شده اند. ر.ک: روضات الجنات، ج 6، ص 323.

شیعه و نیز دفاع از حقوق مظلومان، از طریق نفوذ در دستگاه اداری، تسلط نسبی خود را بر اوضاع حفظ می کردند. نمونه های چنین نفوذی را از زمان امام باقر علیه السلام و پس از آن، در میان اصحاب ائمه علیهم السلام و نیز در ارتباط با موضع عالمان شیعی در دوره های مختلف در دست داریم. در دوره سلجوقی نیز وضع به همین منوال بوده است.

نویسنده فضایح الروافض می نویسد: در عهد برکیارق (487 - 498) و سلطان محمد (498 - 511)، ابوالفضل براوستانی و بوسعد هندوی قمی مستوفی بودند و آن دستاربندان از قم و کاشان و آبه چنان متولی بودند بگرد و رفت. (1)

وی همچنین می نویسد: در هیچ روزگار، این قوت را نداشتند که اکنون [میانه قرن ششم] دلیر شده اند و به همه دهان سخن می گویند، زیرا که هیچ سوی نیست از آن ترکان والا پانزده رافضی حاکم اند و در دیوان ها همه ایشان اند و اکنون بعینه چنانست که در عهد مقتدر خلیفه بود. (2)

مقصود نویسنده فضایح آن است که در اواخر عهد سلجوقی این نفوذ بسیار بیشتر بوده است، در حالی که در دوره ملکشاه (465 - 485) سختگیریهای می شده است. او می نویسد: در عهد سلطان ماضی محمد ملکشاه، اگر امیری کدخدایی داشتی، رافضی بسی رشوت به دانشمند سنی دادی تا تَرْك را گفتندی او رافضی نیست، سنی یا حنفی است، اکنون، کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فراش بیشتر رافضی اند و بر مذهب رفض مسأله می گویند و شادی می کنند بی بیمی و تقیه ای. (3)

این نفوذ به قدری بوده است که کارکنان اداری و حتی امور اجرایی رافضی

ص: 375

1- نقض، ص 81.

2- . نقض، ص 79. در زمان مقتدر عباسی چندین خاندان شیعی بر امور وزارت مسلط بودند که از آن جمله آل فرات بود.

3- نقض، ص 113.

بوده اند. طبعاً استخدام آنها، نمی توانسته بی ارتباط با وجود کادرهای بلند پایه اداری که لزوماً شیعه بوده اند، باشد. شیعیان در داخل مجموعه حکومت همه از همدیگر حمایت می کرده اند. نباید غافل بود که این مسائل بیشتر در باره ری که نویسنده فضایح و نیز صاحب نقض در آن می زیسته اند، بوده است.

نویسنده فضایح می نویسد: اگر رافضی را کاری افتد، دست بهم کنند و او را برهانند و اگر حنیفی مذهبی را یا شافعی مذهبی را کاری افتد، دست بهم کنند و خانه اش ببرند و کین دین از وی بکشند. (1)

یکی از بهترین آثار که می تواند این نفوذ را نشان دهد، و اساساً خود این اثر، اهمیت موقعیت شیعیان جبال را در سازمان اداری این عهده نشان می دهد، کتاب تاریخ الوزراء از نجم الدین ابوالرجاء قمی (تهران، 1363) است که آن را در سال 584 تألیف کرده است. ادبیات حاکم در این کتاب که توسط یک نفر قمی نگاشته شده، اوج تسلط شیعیان را بر ادبیات دبیری و اداری روزگار سلجوقی نشان می دهد. (2) سراسر این کتاب مملو از اثر و نفوذ شیعیان و علویانی است که در ری و قم نفوذی بس تمام داشته و از ثروت و مکتبی عظیم هم برخوردار بوده اند.

در اینجا باید به عامل مهمی که نقشی بسزا در حفظ شیعه در ری داشت، پردازیم. این عامل چیزی جز تسامح شیعیان در برابر سنیان متعصب حاکم نبوده، تسامحی که از شدت فشار بر شیعیان کاسته است. در باره شیعه، چنین قاعده ای را باید پذیرفت؛ در شرایطی که در کنار جامعه اهل سنت می زیسته با آنان تقابل فرهنگی داشته، تن به نوعی همزیستی مسالمت آمیز داده و از اصرار بر مسائل خاصی که حساسیت داشته

ص: 376

1- نقض، ص 116.

2- . برای نمونه در صص 256 - 260 یادی از فضلالی قم می کند که هم دستی در شعر و ادب دارند و هم مسؤولیت هایی در حکومت در دیوان های مختلف داشته اند.

خود داری می کرده است. در برابر، زمانی که در شرایطی قرار داشته که تنها خودش بوده و بس، از وضعیت مذکور فاصله می گرفته است. می توان بطور تقریبی گفت که اصولی گری و اخباری گری در شیعه به ترتیب و تا اندازه ای محصول همین دو وضعیت بوده است.

شرائط حاکم بر ری از نوع اول بود. شیعیان در محیطی زندگی می کردند که سنیان فراوان بودند، حکومت از آن سنیان بود و عالمان زیادی از اهل سنت در آن می زیستند. طبعاً شیعه به همان دلیلی که گذشت، از روی تسامح برخورد می کرد، و گاه به عنوان تقیه، این تسامح شدت می یافت.

علویان ری در دوره سلجوقی

پیش از این گفتیم که کثرت علویان در ری، سبب توسعه تشیع از نوع امامتی و زیدی بوده است. این علویان سازمان مستقل و منظمی داشتند که به عنوان «نقابت» شناخته می شد. در رأس این دارالنقابه، یکی از علویان شناخته شده با صلاحدید حاکمان تعیین شده و امور مربوط به آنان را حل و فصل می کرد. مرحوم ارموی شرحی در احوال نقبای ری و قم آورده است که از مطاوی آن گفته ها، شخصیت اجتماعی والای این افراد بدست می آید. (1)

بیهقی که خود معاصر یکی از نقبای بزرگ ری شرف الدین محمد بوده، به تفصیل در نسب وی سخن گفته و اشعاری را که خود در باره او سروده آورده است. (2) پدر شرف الدین، عزالدین ابوالقاسم علی است که مادرش از نوادگان دختری نظام الملک

ص: 377

1- تعلیقات دیوان رازی، ص 193؛ تعلیقات الفهرست منتجب الدین، ص 341 - 413.

2- . لباب الانساب، ج 2، صص 611 - 614.

بوده است. در واقع، یکی از دختران نظام الملك به عقد فرزند سید مرتضی قمی که از نقبا و متنفذین برجسته در ری و قم بود، در آمد. (1)
مادر شرف الدین نیز دختر الب ارسلان شاه سلجوقی بوده است. (2)

بدین صورت روشن می شود که سادات علوی پیوند با حاکمان نیز داشته اند و طبعاً می توانسته اند نفوذ قابل ملاحظه ای در اوضاع سیاسی و اداری جاری داشته باشند. فرزند شرف الدین، ابوالقاسم عزالدین یحیی نیز نقیب النقای ری، قم و آمل بوده و مصادر این دوره با عظمت از وی یاد کرده اند. (3) عزالدین یحیی در حمله خوارزم شاه به ری کشته شد. فرزند وی ناصرالدین به بغداد رفته و خلیفه وقت عباسی که متهم به داشتن عقاید شیعی بود، یعنی الناصرلدين الله (575-622) وزارت خود را به وی واگذار کرد. از دیگر نقبای ری، زید مانکدیم بن محمد بوده که بیهقی از وی یاد کرده است. (4)

صرف نظر از نقبا، در مراتب پایین، با توجه به گسترش شمار سادات، خاندان های کوچک تر آن هم بنام جدشان - متناسب با همان رویه ای که در قبایل عربی معمول بود

ص: 378

-
- 1- . نیز بنگرید: تاریخ الورزاء، ص 107.
 - 2- همان، ص 613 برای قوامی، شاعر شیعی مذهب این مسأله که شرف الدین نسب از دو سوی یکی خاندان وحی و دیگر سلاطین سلجوقی می برد مورد توجه بوده و وی را با عنوان ذوالحسینین یاد کرده است. وی همچنین در شعری در باره وی گفته: از گوهر مطهر سلجوقیان و وحی *** با چتر شرع و نوبت دین شاه لشگری ر.ك: دیوان قوامی، ص 40 - 41 و در جای دیگر می گوید: صدر جهان، نقیب نقیبان شرق و غرب *** کوسیدی نبی صفت و پادشه لقاست ر.ك: دیوان قوامی، ص 76.
 - 3- . ر.ك: تعلیقات دیوان قوامی رازی، ص 212 - 214.
 - 4- همان، ج 2، ص 645.

- پدید می آمدند. در اصل، سر فصل هر خاندانی، فرد متشخصی وجود داشت که با لقبی مشخص شده و تبار او نیز با همین لقب شهرت می یافتند. این خاندان ها در دهها کتاب که در باره نسب علویان نگاشته شده، مورد شناسائی قرار گرفته و چهره های روشن آنها معرفی شده اند. نام برخی از خاندان های علوی ری را بیهقی آورده است، چنان که دیگر کتب نسب شناسی هم در این باره مطالبی آورده اند. در اینجا برای نمونه به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

سادات خرامابادی: خراماباد یکی از قریه های ری بوده و این خاندان منسوب به محمد بن عیسی بن احمد بن... الحسین الاصغر هستند که در این قریه ساکن بوده اند.⁽¹⁾

سادات صدر زینبی: محلی که در اطراف مدینه بوده و بعدها سادات آن به ری آمده و در این شهر ساکن شده اند.⁽²⁾

سادات کرکوره: خاندان مشهوری از سادات منسوب به احمد بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری.⁽³⁾

همین طور است که سادات لحيانی⁽⁴⁾، سادات بنی میسرة الحسنی⁽⁵⁾، بنوالوارث الحسنی⁽⁶⁾ که فرزندان احمد بن حمزه بن محمد بن اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام بوده اند.

ص: 379

1- . لباب الانساب، ج 1، ص 252 و ر.ك: ص 278.

2- . همان، ج 1، ص 276.

3- . همان، ج 1، ص 291.

4- همان، ج 1، ص 295.

5- . همان، ج 1، ص 299، ج 2، صص 259 - 265.

6- همان، ج 1، ص 313.

کتاب الفهرست از منتجب الدین که خود از خاندان بابویه است، آینه تشیع در شهری ری قرن ششم است. شیخ منتجب الدین علی بن بابویه رازی، یکی از آخرین بازماندگان عالم و دانشمند خاندان بابویه در ری می باشد. وی سال 504 هجری متولد شده و به احتمال در اواخر قرن ششم و یا سالهای نخست قرن هفتم درگذشته است. شرح حال وی را رافعی در التدوین فی اخبار قزوین آورده و مدعی شده است که وی از اهل سنت بوده است.⁽¹⁾ با این حال، کتاب الفهرست و دیگر آثار وی، به وضوح نشان می دهد که او همانند خاندانش بر مذهب امامیه بوده است.

منتجب الدین به درخواست ابوالقاسم عزالدین یحیی فرزند شرف الدین - از نقبای ری - مصمم شد تا کتابی در باره اسامی مؤلفان عالمان شیعی بنگارد؛ چرا که به نظر او پس از شیخ طوسی، فهرستی در این باره نوشته نشده بود.⁽²⁾ این فهرست در ری تنظیم شده و طبعا حاوی اطلاعات مهمی در باره وضعیت عالمان شیعه در قرن پنجم و ششم می باشد.

ما کوشش کرده ایم تا بر اساس اطلاعات کوتاه ارائه شده در این کتاب، آنچه را که می توان در باره اوضاع عالمان شیعی و اندیشه تشیع در این نواحی بدست آورد، استخراج کرده و خدمت خوانندگان ارائه کنیم.

ص: 380

1- التدوین، ج 3، ص 377. شرح حال مفصل منتجب الدین را استاد سید عبدالعزیز طباطبائی در مقدمه چاپ الفهرست آورده است.

2- می دانیم که فهرست ابن شهر آشوب نیز با عنوان معالم العلماء نوشته شده که به احتمال وی از آن آگاه نبوده است.

1. مطلب را از همان سخن رافعی در باره منتجب الدین آغاز می کنیم. وی می نویسد: ابن بابویه به تشیع منتسب شده است. چنین مذهبی در پدران وی نیز بوده، و اصل آنان از قم است، اما من شیخ را از تشیع بدور دیدم. او در جستجوی فضایل صحابه بوده، اصرار بر روایت آن فضایل داشت و در بزرگداشت خلفای راشدین مبالغه می کرد. (1)

تمامی اسناد و آثار باقی مانده از شیخ منتجب الدین، وی را شیعی امامی خالص و از علمای به نام آن می شناساند. اما مهم این است که چگونه منتجب الدین که شیخ و استاد رافعی بوده - و رافعی خود تصریح دارد که در سال 585 نزد وی درس خوانده - خود را به گونه ای نشان داده که او تصور شیعی بودن وی را بعید دانسته است؟ این امر یا مربوط به آن است که شیخ تقیه می کرده و اعتقاد شیعی خود را از رافعی پنهان می کرده است و یا آن که به تسامح موجود در شماری از شیعیان این نواحی بر می گردد که می کوشیدند تا خود را از تیررس انتقادهای تند سنیان حفظ کنند و به همین جهت، در ابراز دیدگاه های شیعی خود محتاطانه برخورد می کردند. پی جویی از فضائل صحابه اگر به این معنا باشد که شیعه ای مانند قوامی رازی هم در اشعارش می کوشد تا نسبت به صحابه جسارتی صورت نگیرد، امری است که میان شیعیان ری تا حدودی رواج داشته است. (2) طبعاً رافعی به همین اندازه بسنده کرده و آن را علامت عدم تشیع منتجب الدین دانسته است. باید پرسید اگر منتجب الدین چنین گرایشی داشته است،

ص: 381

1- التدوین، ج 3، ص 377.

2- ما در باره قوامی رازی و دیدگاه های او در باره تشیع اعتدالی که به قیاس همان دیده گاه های عبدالجلیل قزوینی رازی است، به تفصیل در تاریخ تشیع در ایران ص 553، ذیل همین عنوان تشیع اعتدالی سخن گفته ایم.

چگونه اثر گرانسنگ الفهرست را در بیان شرح احوال علمای امامی مذهب و مؤلفات آنان با آن گرایش ناب تألیف کرده است؟

برای تقیه یاد از يك مثال مناسب که خود منتجب الدین آورده است، مناسب می نماید. وی از ابوالقاسم جعفر بن علی - از آل جعفر - یاد می کند که در «دهستان» - از قرای ری - زندگی می کرده و از روی «تقیّه» بر مذهب حنفی فتوی می داده است. (1) فرزند همو، قاضی دهستان بوده و باز از روی تقیه بر مذهب حنفی فتوی می داده است. (2)

. در باره افرادی که نامشان در فهرست منتجب الدین آمده است به کسانی از امرای شیعه و نیز عالمان برمی خوریم که اسامی خود و اجدادشان نام های ایرانی و نیز اسامی سنی است. در این باره دو احتمال وجود دارد. نخست آنکه برخی از اینها کسانی باشند که در قرن چهارم و پنجم به تازگی به اسلام گرویده و در این میان، با پذیرفتن مذهب شیعه مسلمان شده اند. نکته دوم آن است که به مرور اسامی ایرانی به میان مردم بازگشته است؛ درست زمانی که دیگر این بازگشت، تهدیدی علیه اسلام تلقی نمی شده است. برخی از آنها عبارت است از: اردشیر (ص 34)، (3) اسفندیار (41)، اسکندر 36، الوزير شرف الدین نوشیروان (127)، خسرو بن فیروز (61)، زرین کمر بن داود بن منوچهر (67)، شروانشاه (71)، شیرزاد (از خاندان بابویه قمی) 70، عمر بن اسکندر (الامیر)، (94)، ابوبکر (32)، فاشاه بن محمد (96)، کیکاوس بن

ص: 382

-
- 1- الفهرست چاپ مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی، ص 70 [از این پس از چاپ الفهرست تحقیق استاد طباطبایی استفاده کردیم مگر آنکه قید شود با تصحیح ارموی].
 - 2- . الفهرست، ص 116.
 - 3- شماره ها، شماره صفحه فهرست منتجب الدین است.

دشمن زیار (الامیر) (98)، لنجر بن منوچهر بن کرشاسف الدیلمی (الامیر) (100)، محمد بن ایران شاه (السید) (117)، امیر خسرو فیروز بن شاهور دیلمی (69)

3. مطلب دیگری که در فهرست منتجب الدین انعکاس یافته آن است که از اسامی برخی از کتابهای عالمان شیعی یاد شده که این اسامی می تواند تا حدودی حساسیت های فکری شیعه را در این دوره نمودار سازد. بخشی از این کتابها در باب «امامت»، «فقه» و «علوم قرآنی» است. آثار مربوط به امامت، بطور طبیعی بیش از دیگر آثار است. کتابهایی چند به زبان فارسی نگاشته شده است که نشان از وجود طالبان فارسی زبان نسبت به معارف فقه و شیعی (1) در میان عامه مردم است. کتابهایی که در باره «انساب علویان» نگارش یافته بالنسبه فراوان است. این به دلیل وجود سادات فراوان در ری و نواحی آن از یک طرف و جلوگیری از داخل شدن افراد غیر سید در جمع سادات است.

4. یکی از نکاتی که هم در «فهرست» و هم در «نقض» منعکس شده است، تصادم امامیه و اسماعیلیه می باشد. در آن زمان اسماعیلیان به عنوان «ملاحده» شناخته شده و مهمترین محل استقرارشان قلعه الموت در نواحی قزوین بود. در نگاه سنیان، امامیه به لحاظ اعتقادی متهم به ارتباط با اسماعیلیه بودند. شیعیان نیز که با چنین اتهامی در معرض فشار حاکمان سلجوقی قرار داشتند، این ارتباط را انکار می کردند. عبدالجلیل از صاحب فضایح چنین اتهاماتی را نقل و در رد آنها کوشیده است. وی در دفاع خود از مبارزاتی که وزیر شیعی و نیز برخی از امیران شیعی در طبرستان در برابر ملاحده - اسماعیلیه - داشته اند یاد کرده است. (2) وی همچنین از تعدادی از عالمان شیعی که به دست ملاحده کشته شده اند، نام برده است. (3) عبدالجلیل در جای

ص: 383

1- . الفهرست، ص 109.

2- . نقض، صص 130 - 131، 560.

3- همان، ص 132.

دیگری، از تلاش علمی خود یاد کرده می نویسد: «و ما در مختصری که پارسال در جواب ملاحظه و رد شبه ایشان کرده ایم که از قزوین به ما فرستادند، شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان را داده ایم».(1)

شیخ منتجب الدین نیز از شیخ خلیل بن ظفر بن خلیل اسدی یاد کرده که دو کتاب جوابات الاسماعیلیه و جوابات القرامطه را تألیف کرده است.(2) وی همچنین از شیخ ناصرالدین ابواسماعیل حمدانی یاد کرده که رئیس شیعه در قزوین بوده و کتابی با عنوان «مناظرات جرت بینة و بین الملاحده» داشته است.(3) عبدالجلیل نیز از ابواسماعیل حمدانی چنین یاد کرده است: در شهر سنه خمس مائة که پنجاه و شش سال است که در قزوین فتنه ای پدید آمده... خواجه امام ابواسماعیل حمدانی رحمة الله علیه به اصفهان رفت پیش سلطان محمد و آنجا با ملاحظه لعنه الله مناظره کرد و ایشان را منکوس و مخذول کرد... سلطان محمد، خواجه ابواسماعیل را ناصر الدین لقب داد.(4)

5. از شیخ خلیل اسدی کتابی با عنوان «جوابات الزیدیه» یاد شده است.(5) آنچه که از محتوای کتاب نقض به دست می آید این است که برخوردهای تندی در میان زیدیه و امامیه در ری وجود نداشته است. شیعیان امامی و زیدی ری در عین داشتن مناظرات علمی، با یکدیگر مخالفت آشکاری نداشته اند. این به دلیل آن بوده است که آنان دشمنی مشترك داشته اند. عبدالجلیل از زیدیان ری، و مدارس و عالمان زیدی یاد و از

ص: 384

1- . نقض، ص 475.

2- الفهرست، ص 69.

3- . الفهرست، ص 161.

4- نقض، ص 36.

5- . الفهرست، ص 69.

آن ستایش کرده است. (1) شیخ منتجب الدین از یکی از ائمه زیدی با نام سید ثائر بالله بن المهدی الثائر بالله حسنی کرده است که زیدی و مدعی امامت بوده، در گیلان خروج کرده، پی از آن مستبصر و امامی مذهب شده است. او مدعی دیدن حضرت مهدی علیه السلام بوده است. (2) و در جای دیگر از الواثق بالله بن احمد حسین حسینی یاد کرده که زیدی بوده و بدست عبدالجلیل رازی مستبصر شده است. (3)

آنچه مسلم است اینکه بخشی از شیعیان ری و نیز منطقه قصران، زیدی بوده و بخشی وسیعتر همراه با نواحی دیگر در اطراف ری امامی مذهب بوده اند. اطلاعات چندی در الفهرست راجع به نفوذ تشیع در نواحی ری وجود دارد که در بخشی تحت همین عنوان خواهیم آورد.

6. در باره برخی از تلاشهای فرهنگی شیعه در ری نیز می توان اطلاعاتی را از فهرست منتجب الدین بدست آورد. از بسیاری از افراد با عنوان واعظ و مدگر یاد شده است. چنین امری را عبدالجلیل نیز آورد است. طبعاً مجالس وعظ نقش بسزایی در حفظ شعائر شیعی داشته است. در همین فهرست از برخی از علما با لقب «مناظر» یاد شده است. (4) این می تواند بدین معنا باشد که مجالس مناظره ای تشکیل می شده و آنان با مخالفان به بحث می پرداخته اند. از «ابوسعید عبدالجلیل بن عیسی رازی» به عنوان «متکلمی» یاد شده است که «له مقامات و مناظرات مع المخالفین». (5) و «شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن محمد رازی متکلم که «استاد علمای طایفه شیعه در زمان

ص: 385

1- . نقض، ص 458.

2- الفهرست، ص 34.

3- . الفهرست، ص 195.

4- . الفهرست، ص 59.

5- الفهرست، ص 111.

خود بوده» و «له مناظرات مشهورة مع المخالفين»⁽¹⁾ عبدالجلیل اشاره کرده است که در یکی از مدارس شیعه «موضع مناظره» یعنی محلی برای مناظره بوده است.⁽²⁾

صاحب فضایح بر شیعیان انتقاد کرده است که «شیعه به مجلس مخالفان خود شونند». عبدالجلیل با پذیرفتن اصل مطلب، آنرا بدین دلیل دانسته که شیعیان از روی کنجکاوی در پی شناخت اندیشه های تازه واردان عالم از خراسان به ری بوده اند.⁽³⁾ این مسأله می تواند اشاره به تلاش شیعه برای شناخت آرای اهل سنت در ری آن روزگار باشد

7. یکی دیگر از تلاشهای فرهنگی شیعه، مداحی بوده است؛ رسمی که در مناطق شیعه رواجی کامل داشته و به ویژه در ری بسیار رایج بوده است. شیخ منتجب الدین از کسانی از شخصیت های شیعه با عنوان «مداح» یاد کرده است.⁽⁴⁾ شعر گفتن در باره اهل بیت علیهم السلام به عنوان مداحی تلقی شده و کسی چون «سید تاج الدین ابو تراب» ده هزار بیت شعر در مدح «اهل بیت» داشته است.⁽⁵⁾ شیخ ابوالحسن عاصم عجللی نیز اشعاری در مدح اهل بیت داشته است.⁽⁶⁾ همچنین شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن محمد رازی.⁽⁷⁾

از آگاهی هایی که عبدالجلیل در دسترس ما گذاشته است، چنین بر می آید که در

ص: 386

1- الفهرست، ص 114.

2- . نقض، ص 34.

3- نقض، ص 105 - 106.

4- الفهرست، ص 26.

5- . همان، ص 115.

6- همان، ص 123.

7- . همان، ص 114.

ری میان مناقب خوانان که مدح اهل بیت را می گفته و «فضائل خوانان» که مدیحت صحابه را می گفتند، رقابتی سخت بوده است. وی تصریح کرده که کار مناقب خوانی در همه شهرهای شیعی رواج دارد. (1) دیوان شاعر بنام شیعه این دوره ری، یعنی قوامی رازی را می توان نمونه ای از اشعار مناقب خوانان این دوره معرفی کرد. (2) در اینجا یکی از قدیمی ترین شعرای فارسی زبان ری ملک الکلام بندار رازی شاعر مجدالدوله و متوفای 433 هجری است که دو بیت شعرش را نقل کنیم:

تا تاج ولایت علی بر سر مه *** هر روج مرا خوشتر و نیکوتر مه

شکرانه این که میردین حیدر مه *** از فضل خدا و منت مادر مه (3)

افزون بر اطلاعاتی که گذشت، در باره مشاغل علمای شیعه در این دوره که بیشتر عنوان قضاوت و نقابت داشته اند، می تواند آگاهی هایی را از کتاب فهرست به دست آورد که آنها را در تاریخ تشیع در ایران آورده ایم. همچنین بر اساس القاب شهری که برای این افراد در آن کتاب یاد شده است، می توان درصد نفوذ تشیع را در شهرهای مختلف به دست آورد. (4)

. کتاب الفهرست، یکی از مهمترین مآخذ در باب شناخت خاندان های شیعی در ری می باشد. یاد آوری این نکته لازم است که مؤلف با تعبیر الشیخ و السید سادات را از غیر سادات جدا کرده است، اما در این جا سادات حسینی یا موسوی و ... نیاورده بلکه تنها برخی از نامهای خاندانی که در روزگار وی تشخیص داشته آورده است. وی

ص: 387

1- . نقض، ص 65 - 67، 74، 77، بعد از این به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

2- در باره اینکه قوامی از مناقب خوانان بوده است بنگرید به: مقدمه دیوان قوامی، ص یت.

3- . مجمل فصیحی، بخش دوم، ص 163؛ قصران، ج 1، ص 577.

4- بنگرید: تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 481 به بعد.

کسانی را از خاندان انس بن مالک، سلمان فارسی، ثابت بنانی، شریح قاضی، مالک اشتر و خاندان‌هایی مانند اسدی، بیاضی، تمیمی، جعفری، حمدانی، خزاعی، شجری، عجلی، کیسکی، مرعشی و غیره را آورده است.

در باره خاندان خزاعی باید گفت بنی خزاعه از قبایل ساکن مکه بوده و از همان آغاز همپیمان بنی هاشم بودند. بسیاری از افراد این قبیله، بعدها نیز در شمار شیعیان درآمدند. عمرو بن حَمِقْ خُزَاعِی از چهره‌های برجسته اصحاب پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) است که گویا در سال 52 بدست عمال معاویه به شهادت رسید.

از مشهورترین عالمان خزاعی در این دوره در شهر ری، حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی معروف به ابوالفتوح رازی (م) مفسر کبیر قرآن است. این تفسیر مفصل و دقیق و عالمان، نخستین تفسیر فارسی قرآن به شمار می‌آید. دو تفسیر فارسی بعدی هم توسط یک دانشمند شیعه دیگر اهل ری با نام ابوالمکارم محمود بن ابی المکارم حسنی واعظ تحت عنوان بلابل القلاقل و دقائق التأویل و حقائق التنزیل نگاشته شد.

یکی از اجداد ابوالفتوح رازی، احمد بن حسین بن احمد خزاعی است که از شاگردان سید رضی و سیدمرتضی و شیخ طوسی بوده و آثاری در حدیث، فقه و اصول نگاشته که شیخ منتجب الدین از آنها یاد کرده است. جد نیز ابوسعید محمد بن حسین خزاعی بود، که کتابهایی در باره حضرت زهرا(س) و فضایل اهل بیت (ع) نوشته است. عموی پدرش ابومحمد عبد الرحمن بن احمد بن حسین، صاحب تألیفات چندی بوده است. فرزند ابوالفتوح نیز امام تاج الدین محمد بن حسین بوده که فرزند خواهرش، امام فخرالدین ابوسعید احمد بن محمد خزاعی از وی روایت

کرده است.⁽¹⁾ بدین ترتیب روشن می شود، این خاندان که در اصل «عرب» بودند و سپس «نیشابوری» شده و عاقبت مقیم ری شدند، در اصل از خاندان های شیعی اصیل بوده اند.

9. نکته مهمی که از این کتاب می توان استفاده کرد آن است عالمان ایرانی قرن ششم عمدتاً دست پروردگان سید مرتضی، شیخ طوسی و ابوعلی فرزند وی بوده اند. بیشترین این عالمان با يك یا دو واسطه دانش شیعی بغداد را به ری، کاشان، قم و برخی از شهرهای شیعه خراسان انتقال داده اند. این امر در شناخت نوع تشیع نواحی جبل که تشیعی معتدل است و نمونه آن کتاب نقض عبدالجلیل رازی است، بکار می آید. در این باره به موارد زیر که در کتاب الفهرست آمده می توان اشاره کرد:

محلات شیعه نشین ری

کتاب نقض، بیشترین و غنی ترین آگاهی ها را در باره وضعیت مذهبی شهرهای ایران به طور عموم و شهر ری به طور خاص در اختیار ما گذاشته است. یکی از مسائل طرح شده در آن کتاب، آگاهی هایی است که در باره محلات شیعه نشین شهر ری به دست داده است. در این باره مطالبی از کتاب نقض و فضائح الروافض که عبدالجلیل کتاب نقض را در رد بر آن نگاشته است، انتخاب و ارائه می کنیم. طبعاً این اطلاعات مربوط به نیمگام قرن ششم هجری می باشد.

نویسنده فضایح در عبارت ذیل از دو محله مهم شیعه نشین ری و نیز برخی از شهرها شیعه مذهب سخن گفته است: و بدان که مذهب شهر نباید داشتن، نه هر که در

ص: 389

قم و قاشان و سبزووار و نیشابور باشد و از محلتهای ری مصلحگاه و زاد مهراں باشد، باید که رافضی باشد. مذهب حق باید داشتن، تبع هوی نبودن، نه از بهر آن را که در ری غالبی رافضی اند آن بهتر بود اگر چه به عدد بسیارند. (1)

در این عبارت تلویحا پذیرفته شده است که شمار زیادی از ساکنان ری، شیعه مذهب بوده اند. عبدالجلیل در عبارتی دیگر، به تفصیل در باره محلات شیعه نشین و نیز شهرهای شیعی مذهب سخن گفته است:

اولاً لشکر آل مرتضی دانی که باشند، شیر مردان فیلسان باشند و سپاه سالاران در عایش، سادات در زادمهراں، و جوانمردان در مصلحگاه، و معتقدان در رشقان، و دیلمان آبه، و وزیران قاشان، و تازیان و علماء قم و سادات و شیعت قزوین و مردان مردانه و رؤسا و مصلحان و رامین، شبخیزان زمین و سروه و معتقدان خوابه، و ملوک و اسپهبدان ساری، و دلیران آرم، و عارفان سبزووار، و شجاعان و مبارزان نیشابور، و مهتران جرجان، و بزرگان دهستان، و مؤمنان جریقان، (2) و امینان استرآباد؛ نه مثنی دوغ بازی [دغابازی] سیاه فقا، بی نوای پر جفای اموی طبع، مروانی رنگ، خارجی شکل، مجبر اعتقاد، مشبّهی دعوی، چون قمار بازان در کنده (3)، و سواسان پالان گران، و خرکولان باطان و خردزدان در شهرستان و کره گبریان قزوین، و اجلاف همدان، و کلان آمل و طبرستان و خران مزدقان، و خربندگان ساوه، و مشبّهیان اصفهان، و گاوان آذربایجان، و بی نفسان ابهر، و ناکسان زنجان، ایشان باشند نه اینان. (4)

ص: 390

-
- 1- . نقض، ص 453.
 - 2- . یاقوت شهری با نام جریاذقان آورده که در میان همدان، اصفهان و کرج [ابودلف] قرار داشته است. معجم البلدان، ج 2، ص 118.
 - 3- . از این پس از محلات سنی نشین ری یاد کرده.
 - 4- . نقض، ص 437 - 438.

پیش از این عبارت، صاحب فضایح تندی ها زیادی در حق شیعه کرده و عبدالجلیل در این عبارت در تندگویی مقابله به مثل کرده است. (1)

عبدالجلیل مکرر از نواحی شیعه نشین ری سخن گفته است که با مراجعه به فهرست امکانه کتاب نقض می توان این موارد را استخراج کرد. از دیگر محلات شیعه نشین محله «زعفران جای» بوده است. توضیحات مربوط به این مکانها را مرحوم استاد کریمان، استادانه آورده اند. (2)

مهمترین منطقه شیعه نشین در ری، مصلحگاه یا در مصلحگاه بوده است. شاهد آن شعری است که راوندی سنی مذهب در راحة الصدور آورده است. در این شعر محله مصلحگاه در کنار شهرهای شیعه مذهب قم، کاشان، آبه، طبرش [تفرش] و فراهان مورد مذمت قرار گرفته است:

خسرو هست جای باطنیان *** قم و کاشان و آبه و تفرش

آب روی چهار یار بدار *** و اندرین چار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحگاه *** تا چهارت ثواب گردد شش (3)

مرحوم استاد کریمان با استفاده از اطلاعات عبدالجلیل و کاوش در تعیین حدود جغرافی هر يك از این محلات، توانسته است حدود و ثغور محلات سنی نشین (حنفی و شافعی) و شیعه نشین ری را از یکدیگر مشخص کنند. بر طبق آنچه یاقوت در ذیل عنوان ری آورده است، شهر ری در آغاز قرن هفتم، سه بخش اصلی داشته

ص: 391

1- نویسنده فضایح نوشته: و لشکر این علویان دانی که باشد، کفشگران در عایش، و دباغان آوه و عوانان قم و گنده دهان ورامین و کیاکان

ساری و ارم. وی همچنین ص 593 در حق شیعه تندی کرده و عبدالجلیل نیز به همان سبک پاسخ داده!

2- . ری باستان، ج 1، ص 190 به بعد.

3- راحة الصدور، ص 395.

است: (1) یکی متعلق به حنفیان، دیگری شافعیان و سوم شیعیان. محله شیعیان همان بناهای قدیم و محلات سنیان محلات جدید ری است پس از فتح آن شهر، بدست امویان و سپس عباسیان بنا شده است. محلات شیعه در عهد آل بویه رونقی به خود گرفته و تجدید عمارت شده است. از اطلاعاتی که مربوط به محلات شیعه نشین در دست است و نیز با توجه به محل بقعه حضرت عبدالعظیم، حضرت حمزه و امامزاده عبدالله، چنین به دست می آید که ری قدیم محل شیعیان بوده است. استاد کریمان تصریح دارند که «قسمتی از پهنه غربی، تمامی عرصه جنوبی و بخشی از جنوب شرقی ری» (2) متعلق به شیعیان بوده است و طبعاً بزرگتر از مجموع دو بخش دیگر.

بدین ترتیب محلات شیعه نشین ری در قرن ششم عبارت بوده است از: قسمتی از مغرب باطان، در رشقان، در عایش، در مصلحگاه، دروازه آهنین، دروازه جاروب بندان، دیرینه قبه، قسمتی از شمال و جنوب روده، زادمهران، زعفران جای، فخرآباد، قسمتی از مشرق فیلسان، کلاهدوزان، کوی اصفهانیان، کوی فیروزه، ناهک یا ناهق، مشهد امیر المؤمنین، سرداب.

محلات سنی نشین هم عبارت بوده است از: قسمتی از مشرق باطان، پالان گران، جیلاباد، در شهرستان، در کنده، مرکز روده یا قطب روده، رویان، ساربانان، سرای ایالت، سیزین، مهدی آباد، نصرآباد (پیش از تعمیر فخرالدوله و تبدیل به فخرآباد). (3)

ص: 392

-
- 1- ری باستان، ج 2 بخش اول، ص 80 - 85.
 - 2- ری باستان، ج 2، ص 84.
 - 3- ری باستان، ج 2 بخش اول، ص 88 مرحوم کریمان نقشه مذهبی شهر ری تصویر کرده و در صفحه روبروی ص 78 کتابش چاپ کرده است.

با وجود گستردگی عالمان شیعی در ری، که اسامی بسیاری از بزرگان آنان را منتجب الدین در فهرست خویش آورده و عبدالجلیل رازی هم اشاره به حضور چهار صد متکلم و فقیه تنها در یکی از مدارس کرده است،⁽¹⁾ می توان حدس زد که مدارس زیادی در ری، در اختیار شیعیان بوده است. خوشبختانه اطلاعات ارائه شده از طرف عبدالجلیل قزوینی رازی در خصوص مدارس ری بسیار با ارزش بوده و می تواند حوزه فرهنگی شیعه را در این شهر بخوبی تصویر کند.

نویسنده فضایح نوشته است «و به روزگار سلطان ملکشاه و سلطان محمد - قدس الله روحهما - نگذاشتندی که اینان [شیعیان] مدرسه و خانقاه سازند».

عبدالجلیل، در پاسخ این سخن وی - که در عین حال نشانه همدلی شیعیان با سلجوقیان است - مطالبی آورده است که عیناً به نقل آن می پردازیم: اما جواب این کلمه که از وجود دفع ضروری کرده است آن است که نمی دانم که به کدام بقعه اشارت کند؟ اگر به تحصیل و تعدید مدارس سادات مشغول شویم در بلاد خراسان و حدود مازندران و شهرهای شام از حلب و حران و از بلاد عراق چون قم و کاشان و آبه، که مدارس چند است و کی بوده است و اوقات چند دارد، طومارات کتب خواهد. اما از برای دفع شبهت، اشارتی برود به شهری ری که منشأ و مولد این قائل است:

اولاً را مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کیسکی⁽²⁾ رحمه الله به کلاهدوزان که مبارک شرفی

ص: 393

1- نقض، ص 35، 182.

2- ر.ک: الفهرست تصحیح استاد طباطبائی، ص 32؛ لسان المیزان، ج 2، ص 70، خاندان کیسکی از خاندانهای سادات شیعی رازی است که تنی چند از آنان را منتجب الدین ضمن شرح حال رقم 120، 292، 366، 365، 67، 368 در الفهرست آورده است.

فرموده است و قرب نود سال است که در آنجا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار، و مجلس وعظ هر يك هفته دوبار و يك بار. و درین مدرسه، موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورانند از اهل علم و زهد و سادات و فقهای غریبه رسند و باشند و معمور و مشهور است، نه در عهد طغرل بزرگ سقاه الله [رحمته] کردند؟

و در آنجا مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیک سرای ایالت است و در آنجا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلس وعظ و طریق فتوی و تقوی ظاهر و معین بوده است و هست، نه در عهد دولت این دو سلطان کردند که خواجه اشارت کرده است؟

و دگر مدرسه ای میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کیسکی دارد که آن را خانقاه ریان گویند و مصلحان درو مقیم باشند، نه در عهد سلطان محمد نورالله قبره فرمودند؟

و مدرسه ای به دروازه آهنین که منسوب باشد به سید زاهد بلفتوح هم [نه] در آن عهد دولت سلطان ملکشاهی کرده اند؟

و مدرسه فقیه علی جاسبی (1) بکوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه ای در هیچ طایفه ای نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد، نه در عهد سلطان سعید ملکشاه فرمودند؟ و در

ص: 394

1- در فهرست چنین نامی آمده: الفقیه الدین ابوالحسن علی بن الحسین بن الحاستی [کذا]، ص 113. چنین می نماید که همان جاسبی باشد. وی از شیوخ مؤلف بوده است. ر.ک: پاورقی همان صفحه الفهرست. در هر دو چاپ فهرست، حاستی آمده است. بنگرید: تعلیقات الفهرست ارموی، ص 250.

آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین،⁽¹⁾ جامع جدید می کرد، برای اصحاب الحدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود.

و مدرسه خواجه عبدالجبار مفید⁽²⁾ که چهار صد مرد فقیه و متکلم در آن مدرسه درس شریعت می آموختند، نه در عهد مبارک ملکشاهی و روزگار برکیارق رحمه الله علیه کردند؟ و این ساعت، معروف و مشهور است به درس علوم و نماز به جماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقها، همه به برکات شرف الدین مرتضی که مقدم سادات و شیعه است.

و مدرسه کوی فیروز، نه در عهد این سلاطین بنیاد کردند؟

و خانقاه امیر اقبالی نه در عهد کریم غیاثی کردند.

و خانقاه علی عثمان که پیوسته منزل سادات عالم زاهد و مدین بوده است. در آنجا نماز به جماعت و ختم قرآن متواتر و مترادف باشد، نه در عهد سلطان ملکشاه فرمودند و هنوز معمور و مشهور است.

و مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب بندگان که زیادتر از دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند، نه در عهد دوست سلطان سعید محمد رحمه الله کردند؟ و هنوز معمور و مسکون و در آنجا درس علم می رود و هر روز ختم قرآن و منزل مصلحان و فقهاست و کتب خانه دارد و به همه انواع مزین است.

و مدرسه شیخ حیدر مکی به در مصلحگاه، نه هم در عهد سلطان محمد رحمه الله کردند.⁽³⁾

ص: 395

1- در باره او بنگرید: تعلیقات نقض، شماره 20.

2- ر.ک: الفهرست، ص 219. وی از شاگردان شیخ الطایفه و «فقه الاصحاب» در ری بوده است. و ر.ک: نقض، ص 182.

3- نقض، ص 34 - 36 در باره مدارس نیز بنگرید: ری باستان، ص 530 - 542.

عبدالجلیل به دنبال ذکر این مدارس یادآوری کرده است که «و بیرون از این که شرح داده آمده، در ری چند مدرسه معمور هست که در آنجا ذکر خیر و قرآن و نماز و طاعت می رود، اما این جمله که یاد کرده شده، آن است که در عهد این سلاطین [سلجوقی] کرده اند که خواجه [مؤلف فضایح] اشارت کرده است در کتاب که «شیعه مدرسه نیارستند کردند» و مساجد و منابر سادات شیعه را خود حدی نیست از بزرگ و کوچک که به ذکر همه، کتاب مطول شود».⁽¹⁾

نکته قابل توجه در نوشته عبدالجلیل، جهت گیری آن نسبت به دولت سلجوقیان است. مؤلف کوشیده تا این روابط را خوب جلوه دهد. این مطلب تا اندازه ای درست می نماید، اما سخت گیری برخی از حاکمان سلجوقی نیز نباید مورد غفلت واقع شود. این نکته مورد تأیید خود عبدالجلیل نیز هست جز آنکه وی به مصلحت کوشیده است تا این روابط را خوبتر از آنچه بوده است، تصویر کند.

به هر روی فعالیت علمی شیعیان در ری کمابیش استمرار داشته است؛ چنان که از کتابی با نام اسرار الامامه آگاهیم که مؤلف آن عمادالدین حسن طبری، آن را در ری بسال 698 هجری به زبان فارسی و به درخواست مردم این شهر تألیف کرده است.⁽²⁾

جدالهای مذهبی در ری

می دانیم که از قرن چهارم تا هفتم هجری، نزاع مذهبی میان مذاهب فقهی و اعتقادی متعلق به اهل سنت، در شهرهای مختلف ایران بسیار گسترده بوده و افزون بر تکفیرها، برخوردهای فیزیکی نیز میان طرفداران دو گروه، فراوان روی می داده است. ری از این قاعده مستثنی نبوده و در آنجا هم به دلیل وجود مذاهب فقهی و اعتقادی مختلف، درگیری شدید بوده است.

ص: 396

-
- 1- . نقض، ص 37، برای مساجد ری بنگرید: ری باستان، ص 339 - 331.
 - 2- . بنگرید: فهرست کتابهای خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج 1، ص 149.

مقدّسی در قرن چهارم در باره ری نوشته است که غلبه با حنفی هاست، جز در روستاها که مردمانش بر مذهب زعفرانی بوده و در مسأله خلق قرآن توقف دارند. از قول صاحب بن عباد نقل شده که اهل سواد ری در همه چیز با من موافقت کردند جز در مسأله خلق قرآن... در ری حنابله زیادی نیز هستند که قدرتی دارند. عوام مردم در خلق قرآن تابع فقهایند. (1) مقدسی می افزاید که در امر خلق قرآن، عصبیات و درگیریهایی در ری وجود دارد. (2)

ظاهراً مذاهب موجود در ری از لحاظ فقهی و نیز اعتقادی بطور تداخلی، در برابر یکدیگر قرار داشته اند. یعنی برخی از مردم که در فقه گرایش حنفی داشتند از جهت اعتقادی پیرو گرایش های مختلفی بوده و شافعیان نیز به همین ترتیب از لحاظ اعتقادی چندین دسته بوده اند. در عین حال اهمیت مسائل فقهی سبب شده تا تقسیمات اعتقادی تحت آن عنوان جلوه گر شود.

عبدالجلیل در باره فرقه های اعتقادی وابسته به حنفی و شافعی، مطالبی بیان کرده که به احتمال در ری و یا برخی از شهرهای ایران نمود داشته است. وی با اشاره به سه فرقه مهم یعنی «حنیفی، شیعی و شفعی» می گوید: چنانکه نجاریه و معتزله و بادنجانیان و کرامیه و باسحاقیه و غیر ایشان از مذهب بوحنیفه خوانند از بهر آنکه به فقه بوحنیفه کار کنند و طریقت او دارند در فروع مذهب. و مجبّره و اشاعره و مشبّه و کلاییه و جهمیّه و مجسمّه و حنابله و مالکیه و غیر آن، خود را از جمله شافعی خوانند و بر فقه او کار کنند علی خلاف فیه بینهم. (3)

جنبه تداخلی این فرقه از عبارت آخر که حتی حنابله و مالکیه را نیز از شافعی

ص: 397

1- . احسن التقاسیم، ص 395.

2- همان، ص 396.

3- نقض، ص 457، 458.

شمرده معلوم می شود، از آن روی که حنابله به لحاظ اعتقاد حنبلی بوده اند چرا که حنبلی گری در وجه اعتقادی آن، همان تشبیه و تجسیم بوده است.

در برخی شهرها، حنفی ها عقاید معتزلی داشته اند، کما اینکه در شهرهای دیگر شافعی ها بر عقاید معتزلی بوده اند. در ری و نوع شهرها حنفیان عقاید معتزلی داشته اند. به احتمال، این ناشی از آن بوده است که معتزله و زیدیه، ابوحنیفه را در شمار اصحاب خویش می آورده اند. بعدها که سلجوقیان آمدند و در عین حال مذهب حنفی داشتند، به تدریج میان حنفیان و معتزلیان فاصله افتاد؛ چرا که به تدریج سلجوقیان به نشر مذهب اشعری پرداختند.

به هر حال ری از نظر مذهبی، به عنوان حنفی و شافعی شناخته می شده و نام نجاریه برای پیروان حنفی مذهب از عقاید حسین بن محمد نجار بوده است. (1)

نزاع دو دسته حنفی و شافعی که در دوره سلجوقی به اوج خود رسید، سبب جدایی جغرافیایی آنان به لحاظ محلی رسید که خود حکایت از درگیریهای فیزیکی هم دارد. در مواردی حنفی ها متحد با شیعه بر ضد شافعیان بودند و گاه شافعیان به دلیل همراهی با شیعه در اظهار محبت نسبت به اهل بیت (ع) بر ضد حنفیان. (2) آنچه مسلم است آن که درگیری دو دسته حنفی و شافعی کمتر از نزاع میان سنی ها و شیعه ها نبوده و اصولاً یکی از دلایل پیشرفت شیعه در این شهر را باید در همین نزاع مداوم حنفی و شفعوی دنبال کرد.

ص: 398

1- در باره حنفیان و شافعیان ری بنگرید: ری باستان، ج 2، 44 - 46.

2- . در يك مورد در كتاب راحة الصدور (ص که نویسنده آن يك حنفی بسیار متعصب است، از «اشعریه و روافضه» به صورت دو متحد بر ضد حنفیان یاد شده است. در آنجا آمده است که «غلات رفض» مانند «حواجه عزیز و همکاران و اعوان و یارانش تقریر قضای اصفهان بر اشعریان می کردند». یعنی شیعیان هم در پی آن بودند تا قضای اصفهان به دست اشعریان سپرده شود!

شیعیان در محافل علمی مخالفان خود رفت و شد داشتند. عبدالجلیل رازی در این باره می نویسد: چو گویند از خراسان مذگری رسیده است [شیعیان] خواهند که بشنوند تا خود مذهب او در اصول دین، به مذهب این مجبران ماندگی دارد یا نه؟ یا در حبّ امیرالمؤمنین و آل او اعتقاد چگونه دارد؟ و اگر حنیفی باشد، خواهند بدانند که کرامی است یا معتزلی یا نجاری. (1) وی تأیید می کند که شافعیان و حنفیان نیز به مجالس شیعی می آمده اند: کدام دوشنبه (2) باشد که در مجلس ما، از ده و بیست و پنجاه و پانصد منقبت خوان و عالم و بازاری از حنفیان و شفعویان کمتر باشند و می شنوند و بعضی می نویسند. (3)

برخی از حنفیان و شافعیان ری، روز عاشورا مراسم سوگواری برقرار می کرده اند. عبدالجلیل در این باره می نویسد: و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان. و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمه ابونصر الهسنجانی کند در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنفیان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن. و خواجه امام بومنصور حفده (4) که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم

ص: 399

1- نقض، ص 105.

2- . معلوم می شود دوشنبه مراسم خاصی از طرف شیعه برگزار می شده است.

3- . نقض، ص 106.

4- . ابومنصور محمد بن أسعد طوسی معروف به حفده ملقب به عمدة الدین فقیه شافعی نیشابوری، از علمای معروف نیشابور است که ابن خلکان شرح حال او را در وفيات الاعیان آورده است. مزار وی تا قرنهای محل زیارت مردم بوده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص 1099.

است به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصه برچه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ.

و قاضی عمده ساوی حنیفی (1) که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و مصنف این کتاب (یعنی همان نویسنده سنی) اگر رازی است دیده باشد و شنوده. و خواجه تاج اشعری حنیفی نسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس و خمسین و خمسمائة به اجازت قاضی با حضور کبراء و امراء... و خواجه جعفر مشاط... در هر سال که ماه محرم درآید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آرد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت. (2)

مشارکت برخی از علمای اهل سنت در برگزاری مراسم عاشورا، نوعی تأیید برای عقاید و آداب شیعه به شمار می آمد. این برخورد، می توانست نمونه ای از علاقه هر دو گروه نسبت به اهل بیت باشد که خود حلقه اتصالی بود با شیعه.

افزون بر این، برخی از علما و ملوک حنفی و شافعی به زیارت حضرت معصومه علیها السلام در قم و دیگر مراقد علویان در ری می رفته اند. (3)

ص: 400

1- . از عالمان و واعظان معروف ساوه بوده و شرح حال او را عماد کاتب در کتاب خریدة القصر آورده است. درگذشت وی به سال 567 در شهر ساوه رخ داده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص 1100.

2- نقض، صص 370 - 373.

3- همان، ص 588.

به هر روی، درگیری و نزاع حنفیان و شافعیان، حوادث زیادی را در ری به همراه داشت. این نزاعها گهگاه در آثار تاریخی و گاه در شرح حال برخی از علمای این دوره منعکس شده است. عبدالجلیل، مواردی از نزاع های فکری آنان را در مسائل اعتقادی آورده است، نزاعهایی که گاه پای سلطان سلجوقی نیز برای حل آنها به میان می کشیده می شد.⁽¹⁾ این اختلافات مدت زمانی در باره مسأله خلق قرآن بود؛ مسأله که به زعم مقدسی، مهم ترین مسأله اختلافی در قرن چهارم هجری در این شهر بوده است.⁽²⁾ همچنین جبری گری در شافعی ها و عقلی گری در حنفیان معتزلی، مدت زمانی طولانی مورد بحث و نزاع بوده است.

هر يك از فرقه های موجود در ری یعنی شافعیان و حنفیان، مسجد جامع ویژه خود داشتند و پای در جامع دیگری نمی گذاشتند. به نوشته عبدالجلیل «حنفیان هرگز به جامع روده نماز نکنند و اقتدای به امام اشعریان نکنند، و اشاعره اتفاقت که به مساجد حنفیان جماعت نکنند و علمای هر دو طایفه فتوی می کنند که [در] نماز هر يك در جماعت بدان دگر، اقتدا روا نباشد کردن» و «چون حنفی اقتدا به شفعی نکند و شافعی مذهب، اقتداء به حنفی روا ندارد، حساب شیعت هم بر این قیاس باشد، نماز تنها بکنند».⁽³⁾

بدین ترتیب باید توجه داشت که علاوه بر دلایلی که پیش از این در باره نفوذ تدریجی شیعه در ری بیان کردیم، اختلاف میان فرقه های سنی، عاملی در کاهش قدرت آنها و برتری شیعه بر آنان شده است. قزوینی در قرن هفتم هجری به نزاعهای

ص: 401

1- . همان، ص 449 - 451.

2- احسن التقاسیم، ص 396.

3- نقض، ص 552 - 553.

میان حنفیان و شافعیان تصریح دارد. او می نویسد: اهل ری، شافعی و حنفی اند، اصحاب شافعی کمتر از اصحاب بوحنیفه اند، عصبیت میان آنان وجود دارد، بطوری که به جنگ نیز کشیده شده، شافعیان با آنکه کمترند اما بر حنفیان غلبه دارند.⁽¹⁾

در این عبارت از دو نکته غفلت شده است یکی چشم پوشی از موقعیت برتر شیعه در ری، و دیگری پیروز نشان دادن شافعیان؛ چرا که اندکی بعد، در ری هیچ اثری از مذهب شافعی و حنفی باقی نماند.

یاقوت حموی در آغاز قرن هفتم، گزارش مفصل تری از وضع مذهبی ری بدست داده است؛ متنی که به احتمال مورد استفاده قزوینی هم در آثار البلاد قرار گرفته است.

یاقوت حموی او می نویسد: مردم شهر سه طایفه اند: شافعیان که در اقلیت هستند؛ حنفی ها که اکثریت دارند و شیعه که بخش اعظم هستند. چرا که بیش از نیمی از مردم شهر شیعه و اندکی حنفی هستند. حتی يك شافعی نیز در شهر وجود ندارد.⁽²⁾

پس از آن، یاقوت راجع به این وضع تحلیلی دارد: در اوائل عصبیت در میان شیعه و سنی بود، شافعی ها و حنفی ها، متحدان در برابر آنان قرار گرفتند و میان آنها جنگهایی رخ داد تا آنجا که هیچ فرد شناخته شده ای از شیعه باقی نماند. وقتی شیعیان را از بین بردند، نزاع میان حنفی ها و شافعی ها آغاز شد و جنگهایی میان آنان رخ داد که در آنها شافعیان با وجود قلت عدد به پیروزی دست یافتند. چرا که خداوند آنان را غلبه می داد. مردم روستاها که حنفی بودند، به طور مسلح به شهر می آمدند و هم مذهبان خود را یاری می دادند؛ با این حال نفعی نمی بردند. محلاتی که خراب شده از آن شیعه و حنفیان است، اما محله آباد که باقی مانده و کوچکترین محلات می باشد، از آن

ص: 402

1- آثار البلاد قزوینی، ص 376.

2- معجم البلدان، ج3، ص 117.

شافعیان است. از شیعه کسی که بتواند مذهب خویش را ظاهر کند باقی نمانده، خانه های آنها در زیر زمین و درهای آنها در نهایت ظلمت و گرفتار مشکل رفت و آمد هستند. آنها چنین کرده اند؛ چرا که گرفتار حملات فراوان سپاهیان هستند، و اگر چنین نمی کردند از میان می رفتند. (1)

آنچه در عمل به وقوع پیوست آن بود که شیعیان به طور استواری در ری باقی ماندند. حتی حنفیان نیز تا مدتی در برخی نقاط از روستاها پا برجا بودند، اما از شافعیان اثری در ری باقی نماند.

مستوفی (متوفی در حدود 750) در باره خرابی شهر ری چنین می نویسد: اهل شهر را بر سر سنگی باهم مخاصمت افتاد. زیادت از صد هزار آدمی به قتل آمدند و خرابی تمام به حال شهر راه افتاد و در فترت مغول به کلی خراب شد و در عهد غازان خان، ملك فخرالدین رئی [رازی] به حکم یرلیغ، در او اندک عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید». (2) وی در باره وضع مذهبی شهر می نویسد: و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوهه (3) و چند موضع دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت بدین سبب قوهه خران می خوانند.

نجم الدین رازی در باره نتایج ناگوار حمله مغول در شهر ری می گوید «از يك شهر ری که مولد و منشأ این ضعیف است، قیاس کرده اند که کمابیش، هفتصد هزار آدمی به قتل آمده است و اسیر گشته، از شهر و ولایت». (4)

ص: 403

1- معجم البلدان، ج 3، ص 117.

2- نزهة القلوب، ص 53.

3- . کذا این همان قوهه است که یاقوت نیز از آن یاد کرده ما بعدا خواهیم گفت که در قرن پنجم و ششم تنی چند از علمای شیعه در آن سکونت داشته اند.

4- . مرصاد العباد، ص 9؛ و نیز بنگرید: هفت اقلیم، ج 3، ص 4؛ محلقات روضة الصفا، ج 9، ص 197؛ ریاضالسیاحه، ص 669 به نقل از: قصران، ج 1، ص 377؛ تهران در گذشته و حال، ص 99. در هفت اقلیم آمده است: اصحاب تواریخ نوشته اند که آن شهر به کرات به سبب قتل عام و زلزله ویران شد و باز عمارت یافت، تا حادثه چنگیز به وقوع پیوست، و کرات دیگر قتل عام شد، و نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه از آن محو گشت.

ری پس از آن هم تاملتها آباد بود تا آن که مورد حمله تیمور قرار گرفت. شاید اندکی پس از آن هم آباد بوده، اما آنچه مسلم است این که در این وقت زلزله ای در ری آمد که آن را به کلی ویران ساخت.⁽¹⁾ زمانی که به سال 806 کلاویخو از ری عبور کرده نوشته است که «اما اکنون دیگر این شهر به کلی خالی از سکنه است.»⁽²⁾ پس از آن است که این شهر رو به ویرانی تمام عیار رفته و به مرور ورامین و تهران سرپا شده است.

تشیع در نواحی ری

پیوندهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی موجود میان شهرهای جبال، و به طور عمده منطقه میان ری و قزوین و همدان تا کرج و فراهان و اصفهان قم، زمینه نشر و بسط تشیع را در این منطقه فراهم می کرد. چنان که خود ری تا حدودی به لحاظ تأثیر پذیری از قم به تشیع امامی گروید. همچنان که گذشت، مهاجرت خاندان بابویه به ری نمونه ای از رسوخ تشیع قم در این شهر می باشد. نمونه دیگر، کوچ ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی «نزیل الری» از مؤلفان شیعی به ری و سکونت در آنجاست.⁽³⁾

با اوج گیری تشیع در ری، و با توجه به مرکزیت آن، مردمان نواحی اطراف، به مرور به تشیع گرویدند و همانند خود شهر در طول چند قرن، تا زمان مستوفی، جز چند روستا کسی بر مذهب تسنن باقی نماند.

ص: 404

1- بنگرید: تهران در گذشته و حال، ص 436 - 437.

2- . سفرنامه کلاویخو، ص 175؛ تهران در گذشته و حال، ص 426.

3- . روضات الجنات، ج 2، ص 173 - 172.

پیش از آن که تهران شکل بگیرد، ری مرکزیت روستاهای مختلفی را داشت که با فواصل کم و زیاد در شمال، شرق و غرب ری قرار داشت. در این نواحی روستاها و شهرکهای چندی بود که تابعیت ری را داشتند و به عنوان جزئی از آن شناخته می شدند. بعد از قرن هفتم - هشتم هجری که ری رو به ویرانی نهاد، برخی از نواحی آن اهمیت بیشتری به دست آورد. در اینجا اطلاعاتی را که در باره وضع مذهبی نواحی ری در اختیار داریم، ارائه می کنیم.

یکی از مهمترین نواحی ری، شهر ورامین بوده است. این شهر، بنا به گفته مستوفی (در میانه قرن هشتم) پیش از آن «دیهی» بوده و اکنون «قصبه» شده است. (1) و نیز می نویسد: اکنون که ری خراب است، ورامین شهر آنجاست. (2)

پیش از مستوفی، سمعانی (م 562) از ورامین به عنوان یکی از قرای ری یاد کرده و نوشته است که در زمان ما رئیس متمولی در آنجا هست که به عمران حرمین می پردازد. فرزند او حسین ورامینی است که فراوان به حج می رود و در انجام امور خیر و صدقه رغبت زیادی دارد جز آنکه در تشیع غلو می کند. (3)

اطلاعات عبدالجلیل رازی در باره ورامین نشان می دهد که مردم شهر ورامین در قرن ششم، شیعه اثنی عشری بوده اند؛ اگر چه کسانی از حنفیان و شافعیان نیز در آنجا سکونت داشته اند «اما ورامین دهی است، به منزلت، از شهرها باز نماند از آثار شریعت و انوار اسلام از طاعات و عبادات و ملازمت خیرات و احسانی که در آنجا ظاهر است، از برکات رضی الدین ابوسعید (4) - اسعده الله فی الدارین - و پسران او از بنیاد مسجد جامع و خطبه و

ص: 405

1- . نزهة القلوب، ص 55.

2- نزهة القلوب، ص 52.

3- . الانساب، ج 5، ص 587.

4- در نقض، ص 487، ابو سعید ورامینی آمده است.

نماز و مدرسه رضویه و فتحیه با اوقاف معتمد و مدرسان عالم متدین، و فقهاء طالب مُجَد، و خیرات ایشان در حرمین مکه و مدینه و مشاهد ائمه از شمع نهادن و برگ فرستادن. و به ورامین در هر رمضان خوان عام نهادن و ادارات و رسوم که همه طوایف اسلام را باشد از حنفی و سنی و شیعی بی تعصب و تمیز و مانند آن» (1).

عبدالجلیل در موردی از فضائح، از «رافضیان آبه و ورامین» (2) یاد کرده است. همچنان که خود در جای دیگر «ساری و قم و کاشان و آبه و ورامین و درِ مصلحگاه» (3) را در کنار یکدیگر آورده است. در مورد دیگری از مسجد جامع ورامین، به عنوان مسجد جامع شیعیان آنجا یاد کرده است. (4) با این عبارات کوچکترین شبهه ای در تشیع اثنی عشری موجود در میان ساکنان ورامین و روستاهای آن باقی نمی ماند.

به علاوه، حمدالله مستوفی در قرن هشتم می نویسد: اهل آنجا [ورامین] شیعه اثنی عشری اند. (5) یاقوت در قرن هفتم از ورامین یاد کرده، اما از تشیع آن سخن نگفته است؛ جز آنکه پیش از عنوان «ورامین» از «ورام» یاد کرده که «شهری است در نزدیکی ری و اهالی آن شیعه اند» (6). گویا اشتباهی برای او رخ داده است.

در میان عالمانی که منتجب الدین در فهرست خود از آنان یاد کرده، شماری ورامینی وجود دارد:

شیخ اسدالدین حسن بن ابی الحسن بن محمد ورامینی، صفیاء الدین حسن بن علی بن حسین بن علویه ورامینی، ادیب رشید الدین حسین بن ابی الحسین بن

ص: 406

1- . نقض، ص 200.

2- نقض، ص 94.

3- . نقض، ص 111، 127، 194، 276، 309، 364، 436-437، 539، 587، 593 و 605.

4- . نقض، ص 395.

5- نزهة القلوب، ص 55.

6- . معجم البلدان، ج 5، ص 370.

مموسه ورامینی، شیخ رشید الدین عباس بن علی بن علویه ورامینی، عبدالملک بن محمد بن عبدالملک ورامینی، علی بن ابراهیم بن ابی طالب ورامینی، محمد بن حسن بن مموسه ورامینی، محمد شاه بن قاسم ورامینی، محمود بن حسن ورامینی.

قاضی نورالله نیز تشیع ورامین را از قدیم دانسته و از زمان خود نیز مطالبی در باره تشیع ورامین آورده است.⁽¹⁾

با توجه به اطلاعاتی که در فهرست منتجب الدین آمده، می توان به تشیع موجود در برخی از قریه های ری را به دست آورد.

شیخ بدرالدین حسن بن علی ... بن سلمان فارسی در قریه «اشناباد» یا «اسناباد» ری ساکن بوده است.⁽²⁾ یاقوت از محلی با نام «استناباد» یاد کرده، نام اصلی آن را «استوناوند» دانسته، و گفته است: آنجا قلعه ای است در هیجده فرسخی ری به سمت طبرستان و در نزدیکی دماوند.⁽³⁾

شیخ موفق الدین حسن بن محمد بن حسن معروف به خواجه آبی در قریه «راشده شنست» ساکن بوده است.⁽⁴⁾ یاقوت از قریه شنست نام برده که از قرای مشهور ری و همچون یک شهر بوده و از «قها» به شمار آمده و در آنجا وقایعی میان اصحاب سلطان و علویه مشهور^[!] از زمان متوکل تا ایام معتضد رخ داده است.⁽⁵⁾ قها نیز قریه بزرگی میان ری و قزوین بوده است.⁽⁶⁾

ص: 407

1- . مجالس المؤمنین، ج 1، ص 94 ما در باره تشیع ورامین، نوشتاری ویژه در مجلد سوم تاریخ تشیع در ایران به چاپ رسانده ایم. دوستداران برای اطلاعات بیشتر بدانجا رجوع فرمایند.

2- . الفهرست، ص 54.

3- معجم البلدان، ج 1، ص 175 - 176.

4- . الفهرست، ص 54.

5- معجم البلدان، ج 3، ص 368، اکنون آبادی کوچکی با نام شنستان در رودبار قصران وجود دارد. رك: فرهنگ آبادی های کشور، ج 13، ص 19.

6- . معجم البلدان، ج 4، ص 417.

رشید الدین حسن بن عبدالملک، مقیم قریه رامزین قها از توابع ری بوده است. (1)

قوهد نیز منطقه ای مشهور از نواحی ری بوده است که چندی از عالمان شیعی در آن زندگی می کرده اند. این منطقه نیز از «قها» به حساب می آمده و شامل دو قسمت «قوهد آب» یا «علیا» و «قوهد خران» یا «سفلی» بوده است. (2) این دو قوهد بسیار آباد بوده و به سال 617 هجری، خانقاهی برای صوفیه در آن برقرار بوده است. (3) به نظر می رسد یکی از این دو قوهد شیعی و دیگری سنی نشین بوده است. زیرا مستوفی در قرن هشتم نوشته است: و اهل شهر [ری] و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوهد و چند موضع دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت آن موضع [را] بدین سبب قوهد خران می خوانند. (4) در این صورت قوهد علیا باید مردمی شیعی داشته باشد. در فهرست منتجب الدین از عقیف الدین ابراهیم بن خلیل نام برده شده که «قوهدی» بوده و در خوارزم ساکن شده است. (5) رشید الدین حسین بن ابی الفضل راوندی نیز در «قوهد» سکونت داشته است. (6) همینطور شیخ نجیب الدین زیدان بن ابی دلف کلینی نیز در قوهده العلیا ساکن بوده، و از وی با تعابیر عالم و «عارف» یاد شده است. (7)

سید کمال الدین عبدالعظیم بن محمد بن عبدالعظیم الحسنی ابهری نیز در قوهده العلیا سکونت داشته است.

ص: 408

1- الفهرست، ص 61.

2- معجم البلدان، ج 4، ص 417.

3- . معجم البلدان، ج 4، ص 416.

4- . نزهة القلوب، ص 54. معلوم نیست که این وجه تسمیه چقدر درست باشد؟

5- الفهرست، ص 55.

6- . همان، ص 55.

7- . همان، ص 83.

شیخ شرف الدین محمد بن علی بن حسن دستجری نیز مقیم قریه زین آباد ساکن بوده است. (1)

یکی از توابع ری، دوریست که همان طرشت (یا درشت) فعلی است، بوده است. یاقوت با یاد از این منطقه نوشته است، عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوریستی منسوب به آنجاست. وی خود را از نسل حذیفه بن یمان می داند و یکی از فقهای شیعه امامیه است. وی در سال 566 به بغداد آمد؛ بعدا به شهر خود بازگشت و اندکی پس از سال 600 هجری درگذشت. (2) منتجب الدین نیز از او یاد کرده و نوشته است: او از اسلاف خود که از مشایخ دوریست و فقهای شیعه هستند، روایت می کند. (3) خاندان دوریستی از خاندان های شیعی ری بوده است. محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی از علمای معاصر شیخ صدوق بوده که از وی با لقب عالم، فقیه و فاضل یاد شده است. (4) فرزندش جعفر بن محمد دوریستی (380 - 473) از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی و عالمی بنام بوده است. وی روابطی نیز با نظام الملک داشته و به طوری که گفته شده، نظام الملک نزد وی سماع حدیث می کرده است. (5) فرزند وی نیز همان عبدالله بن جعفر است که یاقوت از وی یاد کرده است، شگفت آن که تا به امروز مزار وی در طرشت برجای مانده و زیارتگاه عمومی است. (6)

ص: 409

- 1- . همان، ص 179.
- 2- معجم البلدان، ج 2، ص 484؛ لسان المیزان، ج 3، ص 269.
- 3- . الفهرست، ص 128.
- 4- . بنگرید: معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 7، ش 10108.
- 5- . الفهرست، ص 37 و بنگرید: تعلیقات ارموی بر الفهرست، 190 - 189: عبدالجلیل می نویسد: در هر هفته نظام الملک از شهر ری به درویست رفتی و از خواجه جعفر استماع کردی و بازگشتی، از غایت فضل و بزرگی او. کتاب نقض، ص 97
- 6- این بقعه در دروه صفوی ساخته شده و در نزدیکی آن بقعه دیگری هم هست که به عنوان امامزاده قاسم شناخته می شود. در این باره بنگرید: تهران در گذشته و حال، ص 418.

محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی هم از عالمان شیعی همین منطقه بوده است. (1) منتجب الدین از شیخ سدید الدین حسن بن حسین بن علی دوریستی یاد کرده که بعدها در کاشان مقیم شده است. (2)

از دیگر توابع ری روستای کُلین است. این قریه در دهستان پشاپویه در نواحی جنوبی ری قرار گرفته و در 38 کیلومتری جنوب غربی ری، در مشرق جاده قم، و در فاصله پنج کیلومتری از آن جاده قرار دارد. (3) این قریه از قدیم یکی از قرای شیعه نشین ری بوده و یکی از بلند پایه ترین عالمان شیعه یعنی محمد بن یعقوب کلینی از مردمان همین قریه بوده است. وی نویسنده کتاب مهم الکافی از مصادر مهم حدیثی شیعه می باشد. نجاشی وی را «شیخ شیعیان در ری» دانسته است. وی سرمایه علمی و حدیثی خویش را از ری و قم برگرفت اما کتابش را در بغداد تألیف کرده در سال 329 هجری در آن شهر درگذشت. دایی وی علان کلینی (4) نیز از عالمان شیعه بوده و بدین ترتیب معلوم می شود که خاندان وی، از خاندان های شیعه و عالم پرور بوده است. نظام الملک در سیاستنامه از کلین به عنوان مرکز استقرار «خلف» از داعیان اسماعیلی نام برده است. وی از قول استاد خلف نقل می کند که به او گفت: تو به جانب ری شو که آنجا در ری و قم و کاشان و آبه همه رافضی باشند و دعوی شیعت کنند... پس خلف به ری آمد و در ناحیت پشاپویه در دیهی که آنرا کلین خوانند مقام گرفت». وی در ادامه آورده که خلف پس از گریختن از این ده، جمعی از مردان و زنان را به مذهب خود در آورده بود. (5)

ص: 410

- 1- . امل الامل، ج 2، ص 496.
- 2- الفهرست، ص 51.
- 3- . ر.ک: مقدمه الکافی، ج 1، ص 9، قریه های دیگری نیز در نواحی ری و رودبار با نام کلین وجود دارد.
- 4- . رجال النجاشی، ص 377 - 379.
- 5- . سیاستنامه، ص 283، 284.

محتمل است که اسماعیلیان در این ده نفوذی داشته اند، گرچه میان شیعیان امامی و اسماعیلی دشمنی وجود داشته است. این احتمال با این اثر کلینی می تواند تأیید شود که وی کتابی با عنوان الرد علی القرامطه نگاشته است. (1)

پیش از این، از شیخ نجیب الدین زیدان بی ابی دلف کلینی یاد کردیم که در قوهده سکونت داشته است. (2) عالم شیعه دیگری که منسوب به کلین است سید ابوالقاسم علی بن یوسف بن جعفر کلینی است. (3)

نواحی میان طبرستان و ری نیز عمدتاً شیعه بوده اند. یکی از مهمترین آنها منطقه قصران است که شامل قریه های بسیار زیادی می باشد. قصران منطقه کوهستانی در شمال و شمال شرقی و غرب ری را شامل می شود که تا مرز مازندران ادامه داشته است. بسیاری از روستاهای مربوط به قصران اکنون ضمیمه تهران شده است. (4)

توسعه اسلام در این نواحی، به ویژه در قسمت های نزدیکتر به مازندران، در عهد حکومت علویان بوده است. زمانی که در سال 250 حسن بن زید با مردم طبرستان بیعت کرد، برادر وی به شلمبه دماوند آمد و در آنجا رؤسای لاریجان و قصران به او پیوستند. (5) گفته شده است که نخستین مسجد در این حدود مسجد لواسان است که نایب الصدر ساختن آن را به دستور امام حسن عسکری علیه السلام دانسته، و استاد کریمان گفته که به احتمال همین حسن بن زید، فرمان بنای آن را صادر کرده است. (6)

ادامه حکومت علویان، تشیع را در این دیار منتشر کرد. همچنان که حضور علویان در

ص: 411

1- رجال النجاشی، ص 377.

2- الفهرست، ص 83.

3- الفهرست، ص 123.

4- در باره این منطقه بنگرید به کتاب پر ارزش: قصران اثر استاد کریمان.

5- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج 1، ص 233؛ تاریخ رویان، ص 90؛ قصران، ج 1، ص 293 - 294.

6- قصران، ج 1، ص 209 - 210، 306.

بیشتر این روستاها دوام تشیع را تضمین نمود. این تشیع، بیشتر از نوع تشیع زیدی بوده گرچه در میان آنان امامی مذهب نیز فراوان بوده و به مرور نیز به بیشتر زیدیان این منطقه به مذهب امامی پیوسته اند. یاقوت از قصران یاد کرده و از یکی از عالمان زیدی آن با نام ابوالعباس احمد بن حسین بن ابوالقاسم بن علی بن بابا القصرانی یاد کرده است. وی از اهالی قصران خارج بوده، گاه به ری می آمده و مردم به او تبرک می جستند. (1)

در شماری از روستای های قصران قبور امامزادگانی وجود دارد که آثار حضور گسترده علویان در این نواحی می باشد. (2)

در میان عالمان شیعی، از فردی با عنوان محمد بن احمد، ابو عبدالله جامورانی یاد شده که منسوب به جماران دانسته شده است. (3) وجود دهکده ای با نام مهدی آباد (4) در قصران خارج [شمیران، لواسانات و...] نشان از وجود تشیع در آن نواحی است.

یکی از علمای شیعه در قرن نهم هجری شیخ نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد رازی حلبودی است. بر اساس گفته افندی، حلبود قریه بزرگی از توابع ری - در مسیر مازندران - بوده است. این عالم آثار متعددی در کلام و مسائل اعتقادی دارد که شماری از آنها را افندی معرفی کرده است. از جمله التحقيق المبین فی شرح نهج المسترشدين است که آن را در سال 828 هجری آن زمان که از شیراز به حلّه درآمده، آن را نوشته است. (5)

ص: 412

-
- 1- . معجم البلدان، ج 3، ص 353 - 354.
 - 2- صاحب روضات می نویسد: در سرزمین ری و کوهستانهای اطراف آن، تعداد زیادی از مقابر اولاد ائمه علیهم السلام وجود دارد. ر.ک: روضات، ج 4، ص 212 مستوفی نیز نوشته است: و در ری اهل بیت بسیار مدفونند. ر.ک: نزه القلوب، ص 54.
 - 3- . منهج المقال، ص 277؛ قصران، ج 1، ص 586.
 - 4- . در 12 کیلومتری جنوب شرقی تجریش. بنگرید: قصران، ج 1، ص 535.
 - 5- ریاض العلماء، ج 3، ص 237.

بدون تردید، تهران به عنوان یکی از روستاهای شهر ری، قاعدتا در قرون نخستین اسلامی و بعد از آن از ری پیروی می کرده است. عالمی با نام محمد بن حماد رازی طهرانی از قرن سوم (متوفای 261 یا 271) می شناسیم که از محدثان سنی بوده و در سال یاد شده در عسقلان در گذشته است. (1) بعد از آن هم طبیعی است که این روستا، متأثر از مذهب رایج در شهر ری بوده باشد و به مرور که ری به طور کامل در اختیار شیعه قرار گرفته، تهران هم بر همان مبنا به مذهب شیعه گروش داشته باشد. این علاوه بر آن است که تهران به نوعی متأثر از روستاهای قصران نیز بوده و تشیع از آن سوی هم به این شهر انتقال می یافته است.

در واقع، بر اساس آنچه از مرصاد العباد و مآخذ دیگر یاد شد، ری در این فاصله زمانی، به دلیل آشوب های متوالی در آن و همچنین حملات مغولان و تیموریان رو به نابودی رفت و در عوض روستاهای مجاور آن مانند تهران و ورامین به تدریج آباد شد. در دوره صفوی، به ندرت از ری یاد شده و آنچه گهگاه مورد توجه است، شهر تهران می باشد. با این حال، همین مقدار هم که از آن باقی مانده بود، تشیعیش آشکار بود. لسترنج نوشته است: در زمان قدیم، مهم ترین نواحی ری از حیث حاصلخیزی عبارت بود از روستای روزه... و ورامین که بعدها جای ری را گرفت و مرکز ایالت جبال شد. (2) این اهمیت به سرعت به تهران منتقل شد؛ یعنی بعد از خرابی ری، جمعیت آن نواحی به سمت تهران آمده و به تدریج این بخش رو به آبادانی رفت. (3)

زمانی که به سال 1427 میلادی (830 ق) هانس یوهان شیلت برگر از سمرقند به اروپا باز می گشت، از ری گذشت و در باره مردم شهر ری چنین نوشت: مردم این شهر

ص: 413

- 1- . تاریخ بغداد، ج 2، ص 271.
- 2- . جغرافیای خلافت شرقی، ص 233.
- 3- تهران در گذشته و حال، ص 120.

به خلاف سایر مسلمانان به محمد اعتقاد ندارند بلکه مرید پیغمبر دیگری به نام علی هستند. (1)

این اظهار نظر گرچه از يك سوی مضحك به نظر می رسد، اما از سوی دیگر نشان می دهد که در این مقطع تاریخی، مردم شهر ری به طور کامل بر مذهب شیعه بوده اند.

ص: 414

1- . جهان ایرانشناسی، ج 1، ص 78.

1. آثار البلاد و اخبار العباد، زكريا بن محمد بن محمد قزوینی، بیروت، دار صادر.
2. احسن التقاسیم، شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد مقدسی، لیدن، 1906م.
3. اخبار الطوال، ابوحنيفة الدينوري، بیروت داراحیاء الكتب العربية، 1960م.
4. امتداد العرب فی صدرالاسلام، احمد صالح العلی، بغداد، المجمع العلمی العراقي، 1401.
5. الانساب، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی (م 562)، تحقیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالکتب العلمیه 1408 ق.
6. الثقات، ابن حبان، هند، 1402 ق.
7. انساب الاشراف، بلاذری، (قسم انساب الطالبین تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، 1399.
8. بحار الانوار، ج 5، 57 محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء.
9. البداية و النهاية، ابوالفداء ابن کثیر الدمشقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1407ق.
10. البلدان، احمد بن واضح یعقوبی، نجف، مطبعة الحیدریة، 1957م.
11. تاریخ الوزراء، نجم الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش محمدتقی دانش پڑوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363.
12. تاریخ ایران کمبریج، ج 4، 5، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، 1372، 1366 ش.
13. تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر غنی، تهران، 1324.
14. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم، انصاریان، 1378.
15. تاریخ رویان، مولانا اولیاءالله آملی، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1348 ش.
16. تاریخ طبرستان، بهاءالدین محمد بن محمد بن حسن ابن اسفندیار، تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده، 1366 ش.

17. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، تهران، نشر گستره.
18. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال الدین تهرانی، تهران، توس 1361 ش.
19. التدوین فی اخبار قزوین، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، تحقیق: عزیزالله عطاردی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408 ق.
20. تنقیح المقال فی احوال الرجال، اسدالله المامقانی، تهران، المرتضویه (بی تا).
21. تهذیب الکمال، ابوالحجاج یوسف المزی، تحقیق: دکتر بشار عواد معروف، بیروت، 1402.
22. تهران در گذشته و حال، حسین کریمان، تهران، دانشگاه ملی ایران، 1355.
23. الثاقب فی المناقب، ابوجعفر محمد بن علی طوسی، ابن حمزه تحقیق: نبیل رضا علوان، قم، انصاریان، 1411 ق.
24. جغرافیای خلافت شرقی، لسترنج، محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، 1374.
25. جهان ایرانشناسی، شجاع الدین شفا، تهران، 1348.
26. دومین بیست گفتار، مهدی محقق، تهران، 1369 ش.
27. دیوان صاحب بن عباد، محمد حسن آل یاسین، قم، مؤسسه قائم آل محمد علیهم السلام.
28. دیوان قوامی رازی، تصحیح جلال الدین محدث ارموی، تهران، 1374 قمری.
29. راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، تصحیح محمد اقبال تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، افست چاپ لیدن.
30. ربیع الابرار، جارالله زمخشری، افست قم، منشورات الرضی، 1369 ش.
31. رجال النجاشی، ابوالعباس النجاشی، تصحیح آیه الله زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
32. روضات الجنات، محمداقرا خوانساری اصفهانی، قم، اسماعیلیان.
33. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی، به کوشش سیداحمد حسینی اشکوری، قم، مرعشی، 1401.
34. ری باستان، دکتر حسین کریمان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، 1371 ش.

35. ساوه نامه، مجموعه مقالات، اداره ارشاد اسلامی ساوه، 1369 ش.

36. سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، 1354.

37. سیاستنامه، خواجه نظام الملک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364 ش.

38. فرمانروایان گمنام، پرویز اذکائی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، 1367.

39. الفهرست، محمد بن اسحاق ابن ندیم، تصحیح تجدد، تهران، مروی.

40. الفهرست، منتجب الدین، تصحیح عبدالعزیز طباطبائی (تهران مکتبه المرتضویه) و تصحیح محدث ارموی (قم کتابخانه مرعشی 1366 ش).

41. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، سید احمد حسینی اشکوری، قم، از انتشارات کتابخانه.

42. قصران، دکتر حسین کریمان، تهران، انجمن آثار ملی.

43. قضاء حقوق المؤمنین، مجله تراثنا، ش 3.

44. الکافی، ثقه الاسلام کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

45. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، 1375.

46. الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دارصادر، 1385.

47. لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی ابن فندق، تحقیق: مهدی رجائی،

قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، 1410.

48. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، 1390 ق.

49. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

50. مختصر البلدان، ابن فقیه همدانی، لیدن، 1302 قمری (و چاپ عکسی فؤاد سزگین).

51. المراتب فی فضائل امیر المؤمنین (ع)، ابوالقاسم البستی، تحقیق محمد رضا الانصاری، قم، دلیل، 1379.

52. مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، بیروت، دارالاندلس، 1385.

53. مسند الامام الامام الرضا(ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع).

54. مسند الامام الجواد (ع)، عزيزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع).

55. مسند الامام الكاظم (ع)، عزيزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع).

ص: 417

56. مسند الامام الهادي (ع)، عزيزالله عطاردى، مشهد، كنگره جهانى امام رضا(ع).
57. معجم البلدان، ياقوت حموى، بيروت، دار صادر.
58. المعيار و الموازنة، ابوجعفر الاسكافى، تحقيق محمداقمر محمودى، بيروت، 1402.
59. مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهانى، نجف، المطبعة الحيدرية، 1965 (و تحقيق احمد صقر، بيروت، 1408).
60. المقنع فى الامامة، عبدالله بن عبدالله السدآبادى، تحقيق شاكرا شعب، قم، انتشارات اسلامى، 1372ش.
61. منتقلة الطالبية، ابن طباطبا، نجف، المطبعة الحيدرية، 1968م.
62. ميزان الاعتدال، شمس الدين ذهبى، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت، 1382ق.
63. نزهة القلوب، حمدالله مستوفى، تحقيق: لسترنج، تهران، دنياى كتاب، 1362.
64. نقض، عبدالجليل قزوینى رازى، تحقيق جلال الدين محدث ارموى، تهران، انجمن آثار ملي، 1358ش.
65. الهداية شيخ صدوق، تصحيح السيد الرفيعى، قم، مؤسسة الامام الهادى، 1418.

(از قرن دوم تا نهم) تألیف مرتضی دوستی ثانی

ص: 419

در متن حاضر گفتارهایی چند برای فهم تطوّرات تشیّع امامیه در ری (و البته طی چند سده نخست هجری) تدوین شده اند، که برخوردار از دو وجه بارز می باشند. یک وجه آن در واقع بازخوانی تاریخ تشیّع طی سده های دوم تا نهم، به طور فشرده است؛ که این وجه خود دو لایه را در بر می گیرد. بدین معنا که کوشش نگارنده در یک لایه معطوف به یافتن عناصر پیوند دهنده فرهنگ تشیّع نزد خواص (به ویژه فقها) و تعاملات ویژه فرهنگی و تعارضات ناشی از بالندگی تفکر شیعی و در نتیجه باز پس گرفتن سگان هدایت مسلمین از ارباب فرّق، بوده است؛ و در لایه دوم شرح رویدادهای عام را - که بستر آن تعاملات خاص محسوب می شوند - لازم شمرده است؛ و از همین رو وجه اول را بازخوانی نام نهاده ام. این وجه تقریباً در آثار موجود، شناخته شده است و نگارنده پرهیز از تکرار مکرّرات را لازم دیده؛ چنانکه دکتر حسین کریمان در جلد دوم از کتاب ری باستان، احوال 450 تن از مشاهیر رجال ری را آورده است؛ که آوردن عین مطالب از کتابی به کتابی دیگر، نظیر مطالب مفید و جامع کتاب ذیل بر خواننده فهیم گران می آید:

- «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری»، آدام متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو.

- «تاریخ مدارس ایران» حسین سلطان زاده.

- «عبدالعظیم حسنی حیات و مسنده»، استاد علامه عطاردی.

نگارنده تنها در فصل سوّم به اقتضای مباحث دو فصل دیگر، ذکر ممیزه های افرادی را لازم دیده است.

عصری که مورد بحث قرار می‌گیرد، به دلایل متعدد حامل تطورات پیاپی است.

در این چالش‌ها، شیعه امامیه توانست به تفهیم و انتقال پیام فرهنگی خود نایل شود، که این دگردیسی و تأویل (هرمنوتیک) ناشی از آن نیز باید مطمح نظر قرار گیرد؛ و دغدغه شناخت این پیام وجه دوم متن حاضر را شامل می‌شود. در حقیقت چنانچه وجه فوق مورد اهتمام هر پژوهنده‌ای نباشد، گفتار به تعاریف متداول و برشمردن وجوه استحسان‌های فرهنگی امامیه (که به واقع نیز فوق العاده فراوان است) معطوف خواهد شد؛ و همه ما می‌دانیم که داده‌های بسیاری در این زمینه ارائه شده‌اند.

به اعتبار قول یکی از صاحب‌نظران تاریخ اسلام، تاریخ یکی از شیوه‌های احاطه یافتن به کلّ انسانیت، و عبارت از يك تحول است؛ البتّه «چه بسا کسانی که در تاریخ به دنبال دلایل و یا توجیهاتی برای مواضع از پیش تعیین شده هستند، و به یافتن آنها معتقدند. مطمئناً تاریخ می‌تواند حاوی تعلیماتی در این زمینه باشد، ولی نمی‌تواند تکیه‌گاهی برای این گونه موضع‌گیری‌ها باشد. همچنین تاریخ دارای جایگاهی در پیدایش برخی شناخت‌های ملی است، اما نباید مورد تحریف قرار گیرد».⁽¹⁾

خوشبختانه حیات پربار شیعه امامیه در ری، و تأثیرات مثبت آن در تاریخ فکری و فرهنگی این سرزمین چنان بوده است که نیازی به توجیهاتی از این گونه ندارد؛ و این امر شناخت پیام‌های وجه دوم را آسان‌تر می‌سازد.

مرتضی دوستی ثانی

ص: 422

1- کلود کاهن، در آمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی، ص 23.

مؤلفه ها

مفهوم تشیع در قرون نخستین مفهومی عام داشت، و به کسانی که امامت علی علیه السلام را به عنوان امری منصوص از طرف خدا باور داشتند و اعتبار ایشان را بر خلفا مقدم می داشتند، شیعه (رافضی) گفته می شد، و آغاز آن در عراق بود. بر مبنای واقعیتهای تاریخی، جنبش تشیع در سرزمین های عربی تبلور یافت و بر همین مبنا در آغاز ارتباطی باعکس العمل روح ایرانی در مقابل اسلام نداشت بلکه پیوند جامعه ایرانی (موالی) با تشیع، به تدریج و در قرون بعد حاصل شد.

ظاهراً نقش بارز در گروه برخی ایرانیان - به ویژه خراسان - را در نیمه دوم قرن اول هجری فرقه کیسانیه بر عهده داشت. این ایام مصادف بود با احیای مجدد قدرت بنی امیه و ظهور حجاج. بر اثر سرکوبهای وحشیانه او شیعیان عراق در پی گریزگاه به ایران روی آوردند. استقرار شیعیان قبیله اشعری در شهر قم، پس از شکست قیام ابن اشعث نمونه این مهاجرت های قبایل عرب متمایل به شیعه بود؛ و بعید نیست که نمونه های دیگر این گریزها در نقاط دیگر نیز و از جمله ری تکرار شده باشد.

در طی چند دهه حوادث متوالی مرتبط با یکدیگر موج مهاجرتها و دعوت داعیان علوی را شدت بخشید، که خطه ری به لحاظ موقعیت استثنایی جغرافیایی و تاریخی خود - که مفصل عراق و عراق عجم با خراسان بزرگ به شمار می رفت - از تحولات فوق متاثر می شد. قیام مختار و شکست او، سیاست خشن حجاج در سرکوب

شیعیان، مرگ محمد بن حنفیه و گسیل پیروانش تحت امر پسر او ابوهاشم به خراسان و گسترش نفوذ فرقه کیسانیه، قیام زید بن علی (شهادت 122 ق) و هجرت فرزند او یحیی به ایران و شهادت بسیار تأثر برانگیز وی (125ق) از جمله وقایع قابل اشاره اند.

در ذیل تأثیرات جریانهای متواتر فوق الذکر در لایه های مختلف جامعه ایرانی، می توان نفوذ تدریجی تشیع به مفهوم عام را در دو قرن نخست هجری، قابل تقسیم بندی دیگری نیز دانست. بدین معنا که «گروش تدریجی به تشیع در ایران در ادوار مختلف به دلایل خاص همان دوره صورت گرفته است. مثلاً در نیمه دوم قرن اول، و چند دهه نخست قرن دوم هجری، عنوان شیعه بیشتر همراه زمینه های سیاسی - اجتماعی و سرپوشی بر فعالیت های ضد اموی بخشهایی از مردم ایران بود. و در عین حال که تشیع به واسطه جهت گیری های نسبتاً معتدل و قدرت انعطاف پذیری (برخلاف تندروی های خوارج) توانست موفقیت شایانی در جذب موالی علیه بنی امیه داشته و یا باعث شود ایرانیان ناراضی از طریق تشیع به اسلام روی آورند؛ اما تشیع به صورت عام در این عصر، مبهم تر و نا مشخص تر از تشیع شناخته شده در قرون بعدی است»⁽¹⁾.

تقریباً از اواخر قرن دوم هجری، و به طور واضح در قرن سوم است که شاهد حیات بالنده تشیع در هیئت مکتبی علمی - فرهنگی هستیم که در شاخه امامیه آن، لون سیاسی - نظامی با ارائه ایدئولوژی تدوین شده توسط علمای دینی و حمایت سلاطین، تفوق خود را بر دیگر شاخه های شیعه (و به طور بدیهی مذاهب مخالف

ص: 424

1- . حسین مفتخری، اولین بازتابهای جریان شیعی در ایران، روزنامه اطلاعات، ش 22149.

خود) اعلام می دارد. این رویکرد در میان نخبگان فکری و صاحبان قدرت توأمان روی می دهد؛ لذا در قرن سوم هجری تقوُّق و تسلط حکومت‌های شیعی در تاریخ اسلام را، به نحو بی سابقه ای شاهد خواهیم بود؛ اما اوج آن در ظلّ مجاهده علمای شیعی و به نحو بارز و واضح ستارگانی از حوزه ری، و حمایت امرای آل بویه رخ خواهد داد. تا آن زمان کماکان در گستره فرهنگی و اعتقادی مورد نظر چالش‌های متعددی رخ می دهد که برخی ظهورات آن عبارتند از: فردگرایی و اندیشه‌های جهان‌وطنی در طبقه خواصّ، و دیانت‌گریزی و ظهورات شکاکیت و نسبی‌انگاشتن ارزش‌ها در میان خواصّ و توده جامعه. مقابله با این موارد که بعضاً از جانب دستگاه سیاسی حاکمه اموی یا عباسی هدایت می شوند، از يك سو علمای شیعه را تحت نظارت ائمه معصومین علیهم السلام به پاسخگویی مناسب وا می دارد، و از سوی دیگر گسترش تشیع در میان موالی و پراکندگی شیعیان در قلمرو وسیع سرزمین‌های نو مسلمان لزوم هدایت و حمایت از توده‌های مردمی را به عنوان يك وظیفه پیش می کشد. چنانچه در نظر بگیریم فضای خفقان آور خلفای جور تا چه اندازه ائمه علیهم السلام را در محدودیت قرار می داده است؛ و فرصت طلبانی نظیر غلات - حتی در ولایت قم - چگونه شیعیان را گمراه می کردند؛ و خطر این فرق مبتدع نیز بسیار زیاد بود؛ آنگاه نقش تلاش علمی و مجاهدت فکری علمای فقیه برجسته تر خواهد شد.

از آن میان، خطّه ری به لحاظ حضور یکی از معتبرترین وکلای ائمه اطهار علیهم السلام، ضمن آنکه شاهد رواج مذهب امامیه و تحکیم اصول تشیع اثنی عشری خواهد بود؛ خود به لحاظ جهش علمی، موجد یکی از درخشان‌ترین ادوار فقهی و مدرسی می شود، که با تحلیل پیش‌زمینه‌های این جنبش، فهم رویدادهای آتی آسان‌تر خواهد شد.

از معدود شهرهای ایران که نقش‌های متفاوت و خاصی را در حیات هزاران ساله خود پذیرفته، و هنوز نیز دارای حیات مدنی و شأن ویژه است، ری می‌باشد. در مجموع باید در نظر داشته باشیم که ری به لحاظ موقعیت ممتازی که از اجتماع عوامل مختلف جغرافیایی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و هنری حاصل نموده، همواره در طول تاریخ مورد نظر دستگاه سیاسی عصر و نیز فرقه‌های مختلف عقیدتی و اصحاب اندیشه و نظر بوده است چنانکه نام ری در منابع کهنی چون تورات، اوستا و نیز کتیبه بیستون ذکر شده است.

چنانکه از اخبار تفصیلی بر می‌آید، ری به لحاظ موقعیت خاص خود در طول تاریخ، و نیز پس از اسلام همواره آماده پذیرش حرکت‌های انقلابی و یا مأمونی جهت آرامش جستن مخالفان سیاسی بوده است. چنانکه در جغرافیایی دور از ری

«صاحب الزنج (1) رهبر قیام‌زنگیان مدعی بود که جدّ او از جمله کسانی بود که به یاری زید (2) قیام کرد؛ و چون زید به قتل رسید، جدّ وی گریخت و به شهر ری پناه برد»⁽¹⁾.

در عین حال، ری غالباً به عنوان پایگاه فرهنگ و معرفت و اشاعه‌دهنده دانش و علم؛ و مکانی مذهبی در حد تقدّس اعتبار بیش‌تر و والاتری دارد. گذشته از هر امر در تاریخ طولانی حیات سیاسی شیعه در ایران، تا عصر صفویه، دو مقطع مهم و تأثیرگذار که مجال مناسبی برای رشد تشیع فراهم کرد وجود دارد، یعنی: دوران حاکمیت آل بویه و دوران ایلخانان مغول (که بسیاری از آنان، و از جمله مقتدرترین شان به

ص: 426

شیعه گرویدند) و در هر دو مقطع فوق الذکر، خطّه ری جایگاه و شأن ویژه ای دارد. هر چند بلافاصله باید افزود در دوره اوّل نقش علمی و فرهنگی و ترویجی آن، و در دوره دوم ملجاء و شئونات آن مورد نظرند؛ و البته هرگز اهمیّت دوره نخست با دوره های بعد از آن قابل قیاس نیست؛ به نحوی که حیات امامیه در ادوار بعد به دوره اول بستگی تام دارد. به هر حال در قرون اوّلیه هجری

«ری به ام البلاد ایران و به لحاظ پیشینه ای که داشته به شیخ البلاد نیز نامور بوده است. در زمان خلفای عبّاسی نام رسمی آن محمّديه بود؛ زیرا محمّد یا مهدی عبّاسی به روزگار پدرش منصور ساکن ری شد و بیشتر آن را بازسازی کرد»⁽¹⁾.

شهر بسیار کهنسال ری، پس از ظهور اسلام همچنان شاهراه دنیا و میانجی عراق و خراسان و گرگان باقی ماند. ری که در سال 20 ه. ق. فتح گردید، طیّ قرون اوّلیه اسلامی، پس از بغداد، از مهم ترین بلاد به شمار می آمد. حدود اصلی ری، نواحی اطراف تپه های جنوبی چشمه علی، (در شش کیلومتری جنوب شرقی تهران) بود که به تدریج در امتداد نهر فوق الذکر، به سمت جنوب و جنوب شرقی گسترش یافت. این وسعت در آخرین حدّ خود در طیّ سده های مورد بحث به هشتاد و یک کیلومتر مربع رسید، که نشانگر وسعت و جمعیت و تمدّن شهرنشینی قابل توجّه است.

ری پس از ورود اسلام به ایران، بسیار گسترده تر و آشکارتر از غالب مناطق علاقه به تشیّع را در خود آشکار ساخت؛ که این امر منوط به چند عامل بود.

«وجود خاندان های اصیل شیعی در ری که تعداد قابل توجهی از آنان نسل اندر نسل از عالمان بوده اند، یکی از دلایل بروز و غلبه تشیّع در

ص: 427

1- ایرج افشار، پژوهش در نام شهرهای ایران، ص 362.

این شهر است. این امر تا حدّ قابل توجهی ناشی از مهاجرت علویان در اواخر قرن دوم به این سو می باشد، که سادات از آوازه ولایت و عهدنامه مأمون روی به ری و طبرستان نهادند، البتّه دامنه این مهاجرت ها در قرن سوم نیز رو به گسترش داشت. ارتباط ری با طبرستان و قم نیز از دو سوی تأثیر و تأثر متقابل شیعی را در پی داشت. از آنجا که نوع علویان حاکم بر طبرستان زیدی مذهب بودند، تفکرات شیعی زیدی در نواحی شمالی ری و اطراف آن و خود ری وجود داشت. طبعاً ارتباط قم با ری نیز از سوی دیگر، سبب نشر تفکر شیعی امامی بود»⁽¹⁾.

علویان ری به جهت انتساب به رسول الله صلی الله علیه و آله، هم در منطقه خوشنام، و هم مورد احترام و علاقه عموم مردم، به ویژه سنیان معتدل بودند. اما هریک از شاخه های سادات، و به عبارت کلی تر نحله های شیعی روش خاصی را در نشر مذهب، و پیشبرد اهداف تعقیب می کردند که سبب تمایز آنها می شود لذا

«باید بدین نکته توجه داشت که سرزمین جبال برای هر سه گروه شیعه یعنی امامیه، زیدیه و اسماعیلیه زمینه رشد داشته است که در قرن سوم تا پنجم بیش تر فعالیت های انقلابی از آن زیدیان، و پس از آن نیز تا حمله مغول اختصاص به اسماعیلیان داشت»⁽²⁾.

امامیه تحت سیادت ائمه علیهم السلام سیاست فرهنگی خاصی را مدّ نظر داشتند که برای فهم آن باید مراحلی قائل شد

«مرحله نخست تشیع در ری را باید دوری از تشیع نامید. زیرا حاکمان

ص: 428

1- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران ج 1، صص 395، 400 و 396.

2- منبع پیشین، ص 398.

شهرهای ایرانی در دوره نود ساله حکومت بنی امیه (132 - 41 ه. ق) می کوشیدند تا مردم را بر اساس گرایش‌های اموی تربیت کنند. بنابراین زمانی که بنی عباسی بر ری دست یافتند، اکثریت مردم تمایلات سفیانی داشتند. باید مرحله دوم در تشیع ری را در آشنایی با تشیع دانست. پس از سقوط امویان، فشار بر محدثان کاهش یافت؛ لذا نقل فضائل اهل بیت: نخستین قدم برای نفی ناصبی‌گری و زمینه‌سازی برای مراحل بعدی رواج تشیع بود. گرچه بسیاری از محدثان سنی علاقمند به آل محمد شیعه مطلع نبودند آنچه که به عنوان تشیع اصیل، در اواخر قرن دوم هجری در ری پدید آمد، ارتباط برخی مردم ری با امامان شیعه: بود. نخستین روایتی که از این گونه تماس‌ها سخن گفته نشان می‌دهد که در این دوره حاکم ری از شیعیان امام کاظم علیه السلام بوده و در پرده تقیه زندگی می‌کرده است. در میان اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام نیز تنی چند وجود دارند که ملقب به رازی هستند؛ و این ارتباط تا امامان متأخر گزارش شده است. چنانکه اقامت یکی از وکلای حضرت صاحب الامر در ری نیز دال بر کثرت شیعیان می‌باشد. طبعاً این شخص - ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (م 312 ه. ق). با واسطه و از سوی یکی از نواب اربعه مسئولیت چنین کاری را بر عهده داشته است. در این عهد راویان اخبار ائمه: که منسوب به ری می‌باشند، قابل توجهند، و لا اقل نام بیست و پنج تن از ایشان در کتب اربعه بعدها ضبط گردید. آخرین و سومین مرحله در تاریخ تشیع ری را می‌توان نفوذ تشیع در ری عنوان کرد. یاقوت حموی آغاز تشیع ری را مربوط به حاکمیت مادرانی می‌داند که البته غلط است» (1).

ص: 429

باید توجه داشت که این سال‌ها شاهد برپایی دولت علوی منسوب به ری می باشد؛ فلذا قول برخی تاریخنگاران با توجه به دلایل تاریخی، ناصواب است.

«برخی نویسندگان قدیم مانند یاقوت حموی در معجم البلدان (ج 2، ص 901) ظهور تشیع در این شهر را مقارن با تقوُّق و استیلای احمد بن حسن ماردانی در 275ق دانسته اند؛ اما تاریخ راهیابی تشیع به ری را می توان در همان قرن اول هجری باز جست. زیرا از هنگام حیات حضرت امام محمد باقر علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از ایشان، شیعیان ری غالباً از اصحاب ائمه اطهار محسوب می گردیدند. چنانکه بیست و چند تن از عالمان شیعی این شهر از حواریان امام باقر علیه السلام به بعد بوده اند»⁽¹⁾.

باید توجه داشته باشیم که پس از رحلت امام سجاد علیه السلام (94ق)، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی دستخوش تحولاتی اساسی شد، بدین معنی که «از آغاز امامت امام محمد باقر علیه السلام تا سال شهادت امام ششم علیه السلام جمعاً نه خلیفه از سلسله های بنی امیه و بنی عباس به خلافت رسیدند؛ و در این فاصله با وجود آنکه زیربنای سیاسی جامعه چیزی جز اختناق و خفقان علیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان نبود، معهذاً فرصت هایی جهت شیعیان در دو زمینه قیام و انقلاب علیه خلفای جور و نشر حدیث و مبانی مکتب پدید آمد که شیعیان در هر دو زمینه از آن استفاده کردند؛ گرچه توفیق ایشان در زمینه سیاسی محدود و اندک بود»⁽²⁾.

آنچه که از مجموع قراین به روشنی برمی آید این است که به تدریج بر تعداد و

ص: 430

1- . دایرة المعارف تشیع، ج 8، ص 418.

2- مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 81.

قدرت شیعیان ری افزوده می شد، تا آنکه طلیعه سلسله بویه‌یان نیز دمید، و با استقرار پادشاهی آل بویه اهمیت و عظمت شیعیان نیز به روشنی آشکار شد.

اما چنانچه بخواهیم تاریخ تشیع ری را مورد بررسی قرار دهیم، ناگزیر از لحاظ کردن فرقی مهم شیعی و نیز زمینه رشد دیگر مکاتب عقیدتی و یا نحله های فکری و فرهنگی - همچون تصوّف - ولو به اختصار هستیم. چرا که رشد تشیع امامی ناگزیر از مقابله با چالش های اجتماعی بوده، و اصولاً توانایی های آن در شناخت کاستی ها و انحرافات دیگر مکاتب بازشناخته می شود.

از این رو اشاره به فرقه های اسماعیلیه وزیدیه، و تا حدودی تصوّف در اینجا لازم است و تعارضات با اهل سنت تفصیلاً مورد اشاره قرار خواهد گرفت. اما عجبالتاً باید بدانیم

«در سه قرن نخست هجری در ایران، سه شعبه از مذهب اسلام اهمیت داشت: مذهب اهل سنت، خوارج و تشیع و اختلاف میان مسلمانان به سه اصل اساسی متکی بود: مسأله جانشینی (خلافت - امامت)، اختلاف نظر در روش فقهی (فروع - احکام)، و اختلاف در اصول عقاید»⁽¹⁾.

بررسی گزارش های تاریخ ری نشان می دهد که همواره مطمح نظر فرقی مختلف شیعی بوده است. چنانکه نخستین حرکت های سیاسی اسماعیلیان از این نقطه آغاز شد، و یا حداقل یکی از پایگاه های عمده فعالیت اسماعیلیه بود. شخص محمد بن اسماعیل، همراه داعیان خود، در اواخر قرن دوم هجری عازم ری می شود، و از آن پس به کرات نام ری و اسماعیلیه توأم با یکدیگر در حوادث تاریخی ذکر می شوند، به نحوی که نقل تمام روایات فوق مقدور نیست. اما کافی است بدانیم پس از آنکه مؤسس فرقه اسماعیلیه قریه محمد آباد را در ری به خود منسوب کرد، فرزندان او در

ص: 431

این نقطه متوطن شدند، و همواره ری و ولایات آن (همچون پشاپویه) مقرّ مطمئنّی برای داعیان اسماعیلی بوده اند، مگر هنگامی که فشار دولت عباسی ایشان را به مهاجرت موقت از ری و امی داشته است؛ امری که مثلاً برای یکی از معروف ترین دعوات اسماعیلی در قرون اولیه هجری پیش آمد؛ یعنی ابوحاتم رازی.

در این دوره دعوت اسماعیلیه چنان آشکار بوده که داعی مشهور آنها ابوحاتم، مناظره ای با طیب پرآوازه و همشهری خود زکریای رازی در حضور امیر وقت مرداویج زیادی انجام داده، و محتوی جلسه فوق را در کتابی با نام اعلام النبوة نشر می دهد. (حدود 316 ق)

و اما در خصوص فرقه زیدیه باید گفت آنان به لحاظ انتساب مستندتر به علویان و سادات و نیز نحوه سلوکشان در پاس داشت شعائر دینی، از مقبولیت و موفقیت اجتماعی بیش تری نسبت به اسماعیلیه برخوردار بوده اند.

«به طور کلی در ری سادات بزرگ و معتبر زیدی بسیاری ساکن بوده اند. و از آنجا که همه توابع ری (به استثنای یکی دو قصبه سنّی) شیعه نشین محسوب می شدند، باید از توابع مهمّی چون: ونک، کن و برزاد که یاقوت آن را فرزند خوانده و احتمالاً فرح زاد امروزی است، نام برد که ساکنین آنها زیدی بوده اند.»⁽¹⁾

«سادات فراوانی که در ری می زیستند، به طور عموم اعم از امامی و زیدی، شیعه بودند؛ و به طور طبیعی زندگی آرامی داشتند، مگر آنکه برخی از کسانی که تفکر زیدی داشتند به نحوی سر به قیام برداشته و دچار مشکل می شدند، و گاه در تقیّه زندگی می کردند.»⁽²⁾

ص: 432

1- . شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج 2، ص 613.

2- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 395.

اصولاً سادات و شورشگران زیدی در فقه و احکام شرعی ادله ویژه ای داشتند، و بر خلاف علمای شیعه امامیه که در طول سه قرن حیات ائمه علیهم السلام اطاعت و پیروی مطلق فکری و عقیدتی، علمی و سیاسی را از امامان معصوم وقت بر خود لازم دیده، و اجتهاد در برابر نص امام معصوم را جایز نمی شمردند قائل به اجتهاد بودند؛ و عمده ترین دلایل اتخاذ از همان آغاز در مذهب زیدی سه چیز بود:

«عدم اعتقاد به عصمت امامان، عدم اعتقاد به مهدویت و سوم گرایش شدید معتزلی و پذیرفتن نقش عقل در فهم اصول و فروع دین»⁽¹⁾.

آراء و گرایشات خاص زیدیان به نحوی بود که در مواردی امامان معصوم علیهم السلام را به اتخاذ مواضعی علیه ایشان واداشت. در هر حال، در طول سده سوم هجری و تا اوان روی کار آمدن بویهیان در سده چهارم، شیعیان زیدی در ری از موقعیت مستحکم و مطلوبی برخوردار بودند.

در این بین، شیعیان امامیه از آنجا که موضع فرهنگی و سیاسی معقول تری نشان دادند، و اصولاً مشی عالمان و فقهای آن عصر بر شورش استوار نشده بود، در صحنه اجتماعی ری ماندگار شدند، و عمق نفوذشان به مراتب فزون تر از سایر فرق شیعی گشت چنانکه حتی بر روی عالمان سنی اثر گذاشته، و در حالی که این افراد به هیچ روی در مسائل فقهی یا کلامی تمایلی به اندیشه های شیعی نداشتند، به واسطه توجه به فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایات، و اظهار علاقه شدید به اهل بیت علیهم السلام موجب بسط تشیع گشتند.

عصر مورد نظر شاهد رواج فرقه های صوفیانه در غالب نقاط، و از جمله ری - البته به طور نسبی - بود. متصوفه نیز تمایلاتی در باب ولایت حضرت علی علیه السلام بروز

ص: 433

1- . تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، ص 78.

می دادند؛ اما ارتباط فکری و دینی آنان با امامیه ناچیز بود. آنچه که می تواند از ایشان مورد نظر قرار گیرد، حضور آنان در تعاملات فرهنگی ری، تا اوان علنی شدن قدرت تشیع است.

در سده سوم و چهارم، همزمان با پیدایش طریقه ملامتیه در نیشابور، به انتشار و تأثیر آن در دیگر نقاط نیز از جمله ری برخورد می کنیم. ملامتیه واکنشی بود در مقابل زهد کاذب فرقه کرامیان، که آنها نیز از خراسان برخاستند.

«کرامیان عبارت بودند از پیروان محمد بن کرام، که کلام اورنگ تشبیه دارد و تجسیم؛ و آراء و تعالیم ایشان درباره ایمان و در باب ذات و صفات خدا مشاجرات کلامی شدیدی برانگیخت که در الفرق بین الفرق بغدادی منعکس شده است. از جمله تعالیم کرامیان اصرار آنها بود در توکل، و کسب و جهد را به عنوان نوعی آلاش ناپسند می شمرده اند. از بین متصوفه معروف آن عصر یحیی بن معاذ رازی (م 258ق) ظاهراً منسوب به فرقه کرامیان بود.

در مقابل تظاهر زاهدانه کرامیان، طریقه ملامتیه به وسیله حمدون قصار نیشابوری (م 281ق) پدیدار شد، که در حقیقت می خواست تصوف را از قالب های ساختگی بپیراید، و از صورت يك کارخانه کرامات سازی و دستگاه مریدپروری خارج نماید. طریقه ملامت نوعی زهد پنهان بود، و به عبارتی اخلاص در زهد، در خطه ری، یوسف بن حسین رازی (م 303ق) از مشایخ اهل ملامت بود؛ و چنانکه خواجه عبدالله انصاری می گوید آنجا چنان رفتار می کرد که هیچ کس گمان خیر در باب او نمی برد»⁽¹⁾.

در همان حدود، برحسب مقتضیات اجتماعی، نوعی تصوف عامیانه در بین

ص: 434

1- . عبدالحسین زرّین کوب، جستجو در تصوف ایران، صص 47 و 48 و 338 و 339.

صاحبان جرّف رواج یافت، که به لحاظ نزدیکی با اصول و مبادی ملامتیه برای اکثریت جوانان آن عصر يك کمال اخلاقی مطلوب به شمار می رفت؛ و آن مرام و طریقت فتوت بود.

فتوت به چند دلیل محبوبیت و گسترش قابل ملاحظه ای یافت. زیرا اصول خاص آن از قبیل پابندی به قول و شرف در معاملات، جوانمردی در حق همگان، عدم قبول موازین اشرافی اعراب مسلط بر موالی، و نیز رعایت سیرت رسول صلی الله علیه و آله و احوال صحابه، مفهوم فتوت را با حیات شهری و مدنی مطلوب ایرانیان پیوند می داد. کمال مطلوب اخلاقی مورد اشاره مخصوصاً در طبقات اجتماعی نزدیک به محیط شیعه - که غالب مخالفان خلافت عباسیان به نوعی با آن ارتباط داشتند - رواج یافت؛ و آنها در رأس مراتب این طریقت سیرت و زندگی علی بن ابیطالب علیه السلام را سرمشق قرار دادند؛ خاصه که ایشان در صدر اسلام نوعی همدلی و همدردی با موالی نشان داده بود؛ و ایرانیان در تصنیع حقوق خود و غصب حق ایشان نقاط اشتراکی می یافتند.

بدون شك آثار و مراتب طریقه فتوت، همچون برخی فرق سابق الذکر در ری وجود داشته است؛ اما غرض اصلی نگارنده از آوردن مثال های یاد شده علاوه بر نشان دادن برخی تحولات عقیدتی و اجتماعی آن عصر، برجسته کردن موضع فرهنگی و سیاسی شیعه امامیه است؛ به خصوص که طریقت های یاد شده در طول زمان رنگی از انحراف و انحطاط گرفتند؛ و حتی خلفای متأخر عباسی جهت استفاده از نیروی فرقی چون فتیان بر ضد حکام مخالف خود، در ترویج و تجهیز و تنظیم امور ایشان بسیار کوشیدند.

تشیع امامی در مقابل چالش های فوق نیازمند ابتکار و انسجام بود؛ و در گیرودار فوق با وجود آنکه مرکز تشیع در ایران، در این دوره شهر قم بود، ری به دلیل احیای

فرهنگ دینی نقش کاملاً ممتازی یافت؛ و با ایجاد پیوندهای فرهنگی خلاقانه مانع از هضم شدن جامعه شیعه در اجتماع اهل تسنن گردید. از جمله عواملی که باعث احیای معارف دینی بودند؛ وکلای مورد وثوق امامان معصوم علیهم السلام را باید در نظر داشت، که گذشته از معروفترین چهره ری، باید از احمد بن اسحاق الرازی یاد کرد؛ که احتمالاً از وکلای امام هادی علیه السلام و از افراد مطمئن نزد امامان متأخر بوده است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نقطه عطف مهم در تاریخ تشیع ری، و عامل تطوّر اوضاع اجتماعی و فرهنگی شیعه امامیه آن خطّه، اقامت یکی از وکلای معتبر و بسیار والا مقام امام هادی علیه السلام در ولایت ری می باشد. آمدن حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری، هم علامت واضح جمعیت شیعه در این شهر بوده، و هم آنکه خود زمینه ای جهت رشد مرام و معرفت شیعی شد. اما برای آنکه خط سیر مبارزه فرهنگی ائمه متأخر علیهم السلام را بهتر درک کنیم، باید اندکی به گذشته زمانی، و مشخصاً عصر حیات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - احیاگر بزرگ فرهنگ تشیع - نگاه کنیم.

آن حضرت با دو گونه انحراف عمده از موازین اسلام مواجه بودند؛ که یکی در سطح سیاسی (مربوط به طبقه حاکمه) و دیگری در نزد توده مردم (و حتی خواص) به معنای نادانی ایشان از فرهنگ و معارف اصیل اسلامی بود. لذا آن حضرت شیوه مبارزه تشیع را بر محوری قرار دادند که می توان آن را «قیام علمی» تعبیر کرد.

لذا روزی که بنی العباس پس از کشمکش های سخت اریکه قدرت را تصرف کردند، خود را با جامعه ای مواجه دیدند که ایشان را نمی شناخت! مکتب علمی جعفری ثابت کرده بود اسلام تز قدرت نیست، بلکه فرهنگ و مدیّت است و منصور

نیز می دانست که امام جعفر صادق علیه السلام در فکر توطئه و تشکیل حکومت نیست؛ اما خود را مواجه با اسلامی می دید که با مدیریت، خود را رهبر فکری جامعه گردانیده بود؛ و به طور بدیهی آنکس که بر اندیشه های مردمان - حتی مخالفان، چنانکه مالک بن انس - تأثیر می گذارد؛ در سیاست مدنی نیز آنها را مطیع خواهد کرد.

در آن عصر علاوه بر کشمکش های سیاسی که واقعیت لطیف و ملکوتی اسلام را مخدوش می ساخت؛ داخل شدن عناصر تشریحی و عقیدتی بیگانه در باورها، و سیاست عباسیان در تقویت فرق چون غالیان و صوفیان، در مجموع مبادی فاسدی پدید آورده بود که برای اسلام عقیدتی، خطری بسیار بزرگ شمرده می شد. بنابراین شیوه هشیارانه امام ششم، سر مشق ائمه پس از ایشان، و طبعاً خواص و توده امامیه قرار گرفت.

در واقع شیعیان آن عصر از طریق وکلاء، پرسش های دینی و حل مشکلات خود را از امام وقت استفتاء می کردند، و وکلاء به صورت پیوسته تنظیم ارتباط میان آنها را بر عهده داشتند.

«سیستم وکالت در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه امامیه، نقش اساسی داشت. وکلاء علاوه بر جمع آوری خمس، درباره پاسخگویی به مسائل کلامی و فقهی نیز مسئولیت داشته و در تثبیت امامت امام بعدی نقش محوری در منطقه خود داشتند. البته کسانی از آنها گاه و بیگاه منحرف شده و مورد تکذیب امام وقت قرار می گرفتند (همچون واقفیه که یکی از دلایل باقی ماندن آنها بر امامت امام کاظم علیه السلام، عدم نپرداختن وجوهات به امام وقت و توجیه این عمل بود) و طبعاً کسان دیگری جایگزین آنها می شدند.

وکلاء بیش تر به وسیله نامه و توسط افراد مطمئن که به ویژه جهت حج و یا

زیارت مشهد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مسافرت می کردند، با امام وقت در ارتباط بودند. به همین دلیل در شرح حال ائمه، از حضرت جواد علیه السلام به بعد، بخش عمده ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران به وسیله نامه به شیعیان منتقل شده، و به نقل از آن مکتوبات در مصادر حدیثی آمده است»⁽¹⁾.

در دوره فوق، مناطق مورد نظر برای تعیین وکلاء، به قول همین منبع، به چهار قسمت تقسیم می شده است، که ناحیه سوم آن محدوده قم تا همدان را در بر می گرفته، و بالطبع ری را نیز شامل می شده است. (ناحیه جبال)

اما از نظر تطورات فرهنگی و علمی، به لحاظ وسعت تمدن اسلامی، و نوع جمع آوری اطلاعات در شاخه های مختلف دانش نیز، تحولاتی مثبت در جریان بود که بر شیوه کار وکلاء و فقها تأثیر می گذاشت؛ و به واقع روند نفوذ و استقلال آنها را، که می توانست پس از اتمام نهایی امامت مشهود ائمه اطهار علیهم السلام نیز بارزتر شود، سرعت می بخشید. بدین معنی که در هم آمیختگی علوم مذهبی نیاز به اصولی متقن جهت باز شناختن سره از ناسره داشت؛ و این رکن علم حدیث بود؛ که به ویژه در عصر مورد نظر در صورتی تخصصی مورد نظر حکمای دینی بود. فلذا ائمه علیهم السلام و کلاء و فقها را

به تدوین علمی این منابع سوق دادند؛ تا از اخباریگری مصون بمانند؛ زیرا

«پس از آغاز خلافت متوکل (م 247 ق) و سرکوب معتزله و شیعه و دیگر عقل گرایان، مراجعه به حدیث افزون شد. در آن دوره تعالیم کلی امامان ضمن چهار صد اصل (الاصول الاربعمائة) یا "الجوامع" تدوین و در بلاد اسلامی منتشر شد که ملاک عمل شیعیان بود. و با اینکه در آن دوران، اجتهاد عقلی شخصی در میان فقیهان شیعی مقبول و رایج نبود؛ اما فقه و فقاہت در حوزه

ص: 438

1- . رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 154.

احکام شرعی با رهبری و هدایت ائمه علیهم السلام و با تلاش مستمر عالمان و فقیهان تأسیس شد و بدین نحو مقدمات ظهور و جواز اجتهاد شروع بر بنیاد کتاب، سنت، عقل، اجماع و تدوین علم عقلی اصول فراهم آمد». (1)

«برای جمع آوری اطلاعات حدیثی، نویسندگان اولیه نقل قول های شاهدان یا روایت را به صورت شفاهی و جزء به جزء همچنان که نقل شده است، جمع آوری کرده و در کنار هم قرار می دادند. بدین ترتیب کم کم تا حدودی احادیث اهل سنت، شیعه عراقی و غیره از یکدیگر متمایز می شده است؛ و نویسندگان مختلف، براساس تمایل خود به مواردی که در کشمکش های زمانشان بیش تر برای موقعیت خود آنها سودمند بوده، انتخاب می کرده اند. اما با پیشرفت زمان این نوع انتقال اطلاعات جای خود را به روایات مندرج در "اخبار" داد». (2)

با در نظر گرفتن مجموع شرایط فوق الذکر، حضرت عبدالعظیم در نیمه اول قرن سوم به ری آمد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام معروف به سیدالکریم، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام، به سال 173 ه. ق در مدینه متولد شد. او در دوران ولایت امامان هشتم، نهم و دهم از محضر آن بزرگواران کسب فیض نموده و وکیل امام هادی علیه السلام در شهر ری بود؛ و جمله «من زار عبدالعظیم علیه السلام بری کمن زارالحسین علیه السلام بکریلا» سخن مشهوری است که امام هادی علیه السلام در مورد عظمت و منحصر به فرد بودن ایشان بیان کرده اند. وی «فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: 439

1- تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، ص 80.

2- . کلودکاهن، درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی.

است. در کتاب ثواب الاعمال آمده است: مردی از مردم ری بر امام هادی علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: کجا بودی؟ عرض کرد: حسین علیه السلام را زیارت می کردم، فرمود: چون تو مرقد عبدالعظیم را که در کنار شما [یعنی در ری] قرار دارد زیارت کنی، مانند کسی هستی که امام حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است» (1).

ظاهراً کامل ترین شرح حالی که از حضرت سید عبدالعظیم حسنی علیه السلام در دست است، «رساله» صاحب بن عباد است؛ و طبق گفته وی حضرت

«دانا به امور دین، و بسیار حدیث و کثیرالروایة بود، و از ابو جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام و پسر وی ابوالحسن صاحب عسکر علیه السلام روایت حدیث کند، و از ایشان به سوی وی تعلیقه ها و رساله هایی است؛ و او را کتابی است که آن را یوم و لیله نام نهاد» (2).

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اکابر محدثین و اعظام علما بوده، و احادیث فراوانی را به ویژه از سه امام بزرگوار همعصر خود نقل کرده است. از دیگر تألیفات ایشان کتاب خطب امیرالمؤمنین را می توان نام برد. اینکه بزرگانی چون: ابن بابویه و سید بن طاوس به طور مبسوط روایت او می کنند بیانگر وسعت علم و صحت گفتار او می باشد. صاحب بن عباد در وصف علم حضرتش گفته:

«ابوحامد رازی وارد شد بر حضرت امام علی نقی علیه السلام، و جمله مسائل خود را از حلال و حرام سؤال کرد و ایشان جواب فرمود. پس هنگام وداع حضرت به او فرمود: هرگاه مشکل شد بر تو چیزی از امور دینت در ناحیه خود یعنی در

ص: 440

1- . بحار الانوار، ج 48 ص 91.

2- دایرة المعارف شیعه، ج 1، ص 78؛ رضا استادی، سی مقاله، ص 11.

بَلَدِ رِي، پس سؤال کن آنرا از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان» (1).

روایت مهمی از عبدالعظیم علیه السلام در متون روایی وارد شده که به حدیث عرض دین مشهور است. شروع روایت چنین است:

«جناب عبدالعظیم فرمود: وارد شدم بر آقای خودم حضرت امام علی النقی علیه السلام، چون آن حضرت مرا دید فرمود: مرحبا به تو ای ابوالقاسم تو ولی ما هستی از روی حقیقت، عرض کردم که: ای فرزند رسول الله من می خواهم دین خود را بر شما عرضه دارم، پس هرگاه پسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم...» (2).

شرح مبسوط روایت فوق در کتب معتبر، می تواند مؤید يك اصل مهم نیز باشد، و آن اشاره ظریف امام معصوم علیه السلام بر وثاقت وکیل خود، و ترسیم خط ولایت و دین پیراسته از سوی مخاطب امام باشد. این روایت بر اهمیت موقعیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در برابر داعیان فریق دیگر، از جمله فرق شیعی که در ری پایگاه محکمی داشته اند، می افزاید. در خصوص این گروه ها، موضع امام وقت هشیارانه و گاه افشاگرانه بود؛ و بالطبع برای زدودن انبوه شبهات باید خطوط دینی و نیز بر حق بودن ائمه منسوب به اهل بیت علیهم السلام در برابر فرقی چون زیدیه، روشن و هویدا می شد.

«در دوره های خاصی دشمنی زیدیه با امامیه و طعن آنها بر امامان، باعث موضع گیری تند ائمه علیهم السلام در برابر آنها شد؛ تا جایی که در روایتی از امام جواد علیه السلام، واقفیه و زیدیه در کنار ناصبی ها قرار گرفتند؛ از این جهت که

ص: 441

1- رجال النجاشی، ج 1، ص 57.

2- ن. ک: صدوق، الامالی، ص 284؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 91.

مصدق آیه: وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تلقی می شوند(در روز رستاخیز رخسار گروهی ذلیل باشد و کارشان مشقت. غاشیه 2 و 3). (1)

به گواهی تاریخ اختلافاتی که فرقی مبتدع شیعه در بین جمعیت شیعیان ایجاد کردند، به کرات مورد استفاده دستگاه سیاسی وقت قرار گرفت لذا هم بر اثر فشار فوق العاده خلفای عباسی - خصوصاً متوکل - و هم بر اثر اختلافات فوق الذکر زمانی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری می زیست مخفیانه معاشرت می کرد؛ و حتی حدود 250 ه.ق (و یا اندکی بعد از آن) که حضرتش وفات یافت، چون سنجان متعصب غلبه داشتند، کسی را یارای آن نبود که آرامگاه ایشان را ظاهر کند. دفن آن بزرگوار در باغی خارج از شهر عظیم ری نیز، چهره گویایی از وضع و موقعیت اجتماعی ناخوشایند شیعه امامیه را ترسیم می کند(5).

علی رغم محدودیت ها، حضرت عبدالعظیم علیه السلام اصل فعالیت خود را در هویت بخشیدن به شیعیان از طریق نشر احکام، خاصه احادیث اهل بیت علیهم السلام بنا نهاد؛ و اظهار ارادت شیعیان ری به حضرتش - علی رغم خفقان موجود - در تاریخ ثبت است و

«سرانجام بر اثر فعالیت های او شیعیان ری افزون شدند، و تشیع در این دیار گسترش یافت». (2)

یکی از مهم ترین فرازهای زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری، توجه ایشان به اشاعه فرهنگ دعا و زیارت، و نهادینه کردن این رکن در باور شیعیان آن خطه است. چنانکه می دانیم فرهنگ ادعیه و زیارات نزد ائمه معصوم علیهم السلام جایگاه والایی داشته است، و توجه به واقعیت و حقیقت نهفته در مجموعه فرهنگ دعا و زیارت علاوه بر

ص: 442

1- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 130.

2- منبع پیشین، ص 131.

کارکردهای معنوی و عبادی، جنبه تقویت امامت و ولایت و ستم ستیزی نیز داشته. چنانکه بررسی زندگی امامان معصوم علیهم السلام مؤید این گفته است؛ و میراث به جای مانده از ایشان در این خصوص شناخته شده است تلاش حضرت عبدالعظیم علیه السلام در این خصوص را باید به اشارت امامان وقت دانست چرا که در زندگانی امام هادی علیه السلام نیز، توجه به ادعیه و زیارات نقش خاصی در تربیت شیعیان و آگاه کردن آنها از معارف دینی بر عهده گرفته است. (در اینجا مجال شرح ادعیه منسوب به ایشان مقدور نیست؛ و جهت استفاده از متن چند بُعدی این دعاها می توان به کتاب مسند الامام الهادی مراجعه کرد) به قول یکی از محققان معاصر

«این دعاها جز آنکه در برگرفته راز و نیاز با خداوند است، به صورتهای مختلف به برخی از مسائل سیاسی - اجتماعی نیز اشاراتی دارد؛ اشاراتی که در زندگانی سیاسی شیعه بسیار تأثیر داشته و مفاهیم خاصی را پی در پی به جامعه شیعی تلقین کرده است. از جمله:

ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت - تأکید بر مقام والای اهل بیت جهت رهبری امت - صحیح بودن مکتب دینی ایشان و بالاخره ستم ستیزی»⁽¹⁾.

به قول صاحب نظران ارجمند، اساساً هیچ فرقه ای از فرق اسلامی، حتی به اندازه کم تر از نیم مقداری که از معارف دعا و زیارت در شیعه امامیه وجود دارد بهره مند نیستند؛ و به واقع توجه ائمه اطهار علیهم السلام به این بُعد، نشانگر چهره باطنی تشیع است که موجب پدید آمدن عرفان شیعی گشته، و خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه شیعی قوت بخشیده است.

به نظر می رسد حضرت هادی علیه السلام به مانند دیگر ائمه علیهم السلام مشوق شیعیان به این

ص: 443

1- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، صص 170 و 171.

رکن بوده اند. چنانکه زیارت معروف و عرفانی "جامعه" به امام هادی علیه السلام منسوب است. ادعیه شیعیان و متون زیارات ایشان با توجه به جامع بودن مذهب تشیع، چند بعدی هستند؛ و نه تنها از دیدگاه صرف عقیدتی و سرسپردگی مؤمنانه تدوین نشده اند بلکه این متون را می توان از لحاظ تاریخنگاری مذهبی و ذکر اصول، و ابعاد جامعه شناختی نیز مورد لحاظ قرار داد؛ و چنانچه در نظر بگیریم شرایط خفقان آور اجتماعی تا چه اندازه شیعه را در تنگنا قرار می داده است، جنبه روانشناختی مثبت این متون نیز آشکار می شود. در هر حال حضرت عبدالعظیم جمع مراتب عبادی و علمی را داشته اند.

«بورق بوشنجانی از اصحاب امام عسکری علیه السلام از او خواست کتاب یوم و لیل را ببیند؛ و امام نیز ورق به ورق آن را دیده و عمل به آن را سزاوار او دانست»⁽¹⁾.

از اینگونه اخبار بر می آید که حضرتش تا هنگام امامت آخرین هادی (چرا که برخی منابع سال وفات ایشان را 252 ه. ق ذکر کرده اند) در قید حیات بوده و مورد عنایت خاصه ایشان نیز واقع می شده اند. همین گونه روایات به طور تلویحی مؤید این واقعیت هستند که با گسترش تشیع در بلاد اسلامی، و نیاز روز افزون شیعیان به استفتائات جدید، ائمه علیهم السلام در مراجعه عموم به فقها زمینه سازی می کرده اند لذا چنانچه بخواهیم مهم ترین آثار حضور حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری را بررسی کنیم، باید علاوه بر اقدامات ذکر شده در حیات ایشان، نگاهی عمیق تر به آینده (و میراثی که از سه وجه شخصیتی ایشان یعنی: گشودن باب اجتهاد، ترویج احادیث و اخلاق عبادی؛ به علمای ری هدیه شد) داشته باشیم.

ص: 444

1- . رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 201.

علی رغم کشمکش‌ها و مجادلات عقیدتی، در قلمروی عظیم تمدن اسلامی و در زیر لوای اسلام با رنگی از یگانگی فرهنگی که سرشار از قرابت انسانی است، مواجهیم. حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی شیعه در این برهه به ایجاد جریانی می‌انجامد که از آن می‌توان به عنوان دوران طلایی نام برد.

دوره فوق را می‌توان عصر دانشوران شیعه نیز نام نهاد، چه فقها و چه وزراء. در حدود همین دوران، در پی غیبت صغری امام مهدی (عج) در 260ق، و پس از آن غیبت کبری امام در 329ق، بحث درباره مفهوم غیبت امام و فلسفه آن بسیار شایع می‌شود. از نقطه نظر سیاسی نیز اعتقاد به امام غایب دستاویزی برای امرای آل بویه است تا بر عباسیان و فرقه زیدیه اعمال قدرت کنند، و این به شیعیان امامی نیز فرصت می‌دهد تا با پذیرش منصب‌های حکومتی مقاصد خود را پیش ببرند؛ اگر چه متقابلاً سنیان - به ویژه در بغداد - به کشمکش مذهبی سختی روی می‌آورند.

در این دوره که فرقه شیعه امامیه نیروی مذهبی و فرهنگی مسلط بر ایران و عراق به شمار می‌رود، و عدم حضور و دسترسی به امام معصوم نیز مشهود است، اصول اعتقادی و خط مشی رفتاری جامعه امامیه توسط مفسران شاخصی همچون کلینی (م 329ق)، ابن بابویه (م 381ق) و شیخ مفید (معروف به ابن المعلم، م 413ق) تدوین و تشریح می‌گردد: که از آن میان نقش علمای خطه ری به طرز فاعل نمایان است. اهمیت انقلاب فرهنگی دانشمندان شیعی آن دوره (به ویژه اهل ری) هنگامی بارز می‌شود که به انبوه دست پروردگان آتی ایشان دقت کنیم.

همزمان با تحولات فرهنگی، در عالم سیاست نیز با ظهور آل بویه (333ق) تشیع

سیاسی به نحوی نظیر و نامکثری به ظهور می رسد. فاطمیان در مصر، آل بویه در ایران و عراق (و با تسلط بر بغداد در واقع مرکز ثقل سیاسی دنیای اسلام)، حمدانیان در شام، بریدیان در بصره و قرمطیان در بحرین هر کدام سلسله یا خاندانی شیعی محسوب می شوند؛ و حتی در قلمرو سامانیان سنتی مذهب، اسماعیلیه به ویژه در میان طبقه حاکم نفوذ دارند؛ و بزرگترین حاکم سامانی - نصر بن احمد - نیز به آیین اسماعیلیه می گردد.

از این میان، روابط آل بویه با خلفای عباسی وضعی پیچیده دارد، و بویهیان ناگزیرند میان گرایشهای شیعی و فشار اهل سنت موازنه ای دقیق برقرار کنند؛ و تقریباً در این خواسته توفیق می یابند؛ هرچند سرانجام سپاهیان متعصب ترک، مذهب سنت را بر اندیشه سیاسی حاکم می کنند (443 ق)، اما میان پرده عصر آل بویه شیعی مذهب، نوزایی اندیشه سیاسی را موجب می شود، و آثار عمیقی بر جا می گذارد.

حدّ اقل در تحلیل نهایی می توان گفت آل بویه به لحاظ اقلیت در سلسله مراتب اجتماع عظیم سنتی مذهب، ریشه های عمیقی در زندگی اجتماعی دنیای اسلام آنگونه که مثلاً فاطمیان بر فرهنگ مصر هدیه کردند، از خود به یادگار نگذاشتند؛ اما این اقلیت خلاق موجبات رشدی فرهنگی شدند که توفیق های علمی و دینی آن را بر عصر خود و دوره های بعد نمی توان نادیده گرفت.

در این يك سده، فرهنگ و تفکر و علوم تشیع امامیه به نحو ممتازی به رشد و شکفتگی می رسد؛ و این رشد فرهنگی همراه با اقبال سیاسی، پا از محدوده فرهنگ بومی فراتر می گذارد؛ و سهمی در فرهنگ جهانی ایفا می کند که به واقع کم نظیر است.

همچنین جریان مذکور می تواند به نحو مؤثر مؤلفه های منفی و تعارضات دامنگیر هویت اسلامی را (که در فصل نخست به آنها، از قبیل: شگاکیت و نسبی

انگاشتن ارزشها و دیانت‌گریزی اشاره شد) کاهش دهد. بدین ترتیب در بُعد اعتقادی، خود آگاهی شخص و شناخت هویت خویش به ویژه برای علویان محرز گردید؛ و در بُعد فرهنگ عمومی، تمدن اسلامی توانست در سایه سعی و تلاش وافر جهت کسب توفیقات ملی و بین‌المللی به کشف و یا رویکرد نوینی از خلاقیت‌های فردی و گروهی نایل شود. توفیق فرهنگی مورد اشاره نیز علاوه بر تأثیر وسعت مشرب و بینش شیعه امامیه ناشی از این امر بود که امرای ایرانی آل بویه، در سایه تعلیمات مذهبی، با طرد سنت‌های غلط اشراف عرب، کفایت و لیاقت یعنی حسب را مهم‌تر از اصل و تبار (نسب) قرار دادند.

در چند سده فوق و پس از آن (حتی با ویرانی بنیان کن مغولان) خطه ری به لحاظ پشته‌ها و متعده‌ها تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و به ویژه علمی و فرهنگی، می‌تواند نقش بارزی در تقویت و احیاء تشیع ایفا کند؛ و فرازهای مهم دیگری در جذب و یا ترویج اندیشه‌های متمایل به شیعه و تصوف شیعی و انشعابات آن، جامعه ایرانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ که حوزه ری نیز در گیر و دار این موج، ضمن آنکه پناهگاه مطمئن نقبا و سادات علوی شمرده می‌شود، مطمح نظر برخی فرقه‌ها خواهد بود. تا آنکه ظهور سلسله صفویه و یکپارچه شدن مذهب ملی نقش شاخص‌تری را به ام‌البلاد - که در جوار پایتخت قرار خواهد گرفت - محول نماید.

ری و رسالت فرهنگی

در دوره مورد بحث ما، دو نوع جریان عمده در سطوح جامعه وجود دارد، که یکی به خواص مربوط است و دیگری به عامه مردم؛ و به نظر می‌رسد دسترسی به فرهنگ و تفکر خواص بیش‌تر است تا فرهنگ عامه. دلیل بارز این پدیده نیز به ثبت فعالیت‌ها و تحولات فرهنگی، فکری و عقیدتی نیز دانشوران و کاتبان باز می‌گردد.

چنانکه همنشینی‌هایی تحت‌عناوین: مکتب، مجلس و انجمن، جهت‌ایضاح‌متون یا بحث از آن دسته مسائل فلسفی و کلامی‌ای بود که نزد دانشپژوهان اعتبار داشت و روشن کردن جوانب آنها ضروری دانسته می‌شد.

در عین حال، به سبب آنکه مراکز علمی با حساسیت‌های اعتقادی در ارتباط بودند، هر یک از فرق شیعی می‌کوشید تا در صورت لزوم تمایزاتی ایجاد کند. چنانکه در این زمان مرکز اصلی قدرت داعیان اسماعیلی هنوز در ری بود، که اینان نیز فعالیت‌های تبلیغی خود را سایه به سایه امامیه و زیدیّه انجام می‌دادند. مثلاً در اوایل قرن سوم هجری هنگامی که چند دهه از فیروزی دولت علویان طبرستان گذشته و منطقه آمادگی پذیرش تشیع را داشت، اسماعیلیان نیز از مرکز اصلی قدرت خود بدانسو روانه و مشغول فعالیت شدند، تا آن حدّ که رهبران دیلمی و آل زیار، یعنی اسفار بن شیرویه، و مرداوید بن جیلی به دعوت آنها توجه کردند. به عبارت دیگر، اولین فعالیت تبلیغی و فرهنگی اسماعیلیان با

آغاز نهضت ایشان در قرن سوم در ری به وقوع می‌رسد. چنانکه عبدالله بن میمون نخستین داعی به نام خَلَف را به ری اعزام می‌کند. عبدالله بن میمون قداح، یا بنیانگذار مزعوم اسماعیلیه، اطمینان داشت که در ری و اطراف آن، شیعیان بسیاری وجود دارند که دعوت اسماعیلیه را اجابت خواهند کرد. اما باطنی گری توأم با گرایش به خواص، آموزش آنها را انجمنی کرد، که از آن میان انجمن اخوان الصفاء شهرت دارد.

«انجمن بر مبنای یک مرام اجتماعی و سیاسی و دینی تشکیل شد، و به شکلی رسمی سازمان یافت. آداب تشرّف و سلسله مراتب خاصّ خود را داشت، و انتشار تعالیمی را مدّ نظر قرار داده بود که به کمک آنها انقلابی در ساختار سیاسی و اجتماعی جهان اسلام پدید می‌آمد. انجمن فوق در عین حال که جنبشی سیاسی بود، جمعیت دینی و انجمن اخوت هم بود»⁽¹⁾.

ص: 448

1- . جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص 155 الی 157.

با مروری بر اوضاع اجتماعی و سیاسی و عقیدتی دوره مورد بحث خواهیم دید که شیعه امامیه، هرگز مانند فرق دیگر، به تشکیل انجمن های سرّی، و یا دارای گرایش به سمت خواصّ، رغبتی نشان نداده است؛ و با پیروی از اصول و چهارچوب آموزشی امامان معصوم علیهم السلام، خاصّه حضرت باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، رویکرد آموزشی امامیه عمومی، گسترده و توانا در پاسخگویی به مسائل بوده است. البتّه از همین باب، امامیه نافی فواید مکاتب و مجالس عصر خود نبودند.

«مکتبها تشکیلاتی غیر رسمی و مشتمل بر گروهی دانشور بود که در محضر درس يك استاد، و معمولاً در خانه او گرد هم می آمدند. مکتب متعهد به پیروی از نظام یا گرایش فلسفی خاصّی نبود و با سیرت معمول دانشورانه پژوهش می کرد؛ و دانشوران نیز اغلب از محلّ مستمّری متعلّق به استاد کمک هزینه می گرفتند. برای مثال مکتب یحیی بن عدی در متابعت از سرمشق استاد، بیش تر به کار فلسفی می پرداخت؛ یعنی: استتساخ، ترجمه و تصحیح متون فلسفی و علمی قدیم.

اما مجلس، مشتمل بر گروه نسبتاً بسیاری از دانشوران و ملازمان بود که تشکیل آن بر پایه تعهد همگان به متابعت از حکمت بود؛ و در آن درباره بسیاری از موضوعها بحث می شد. مجلس به فرمانروایا آموزگاری برجسته تعلّق داشت، و اعضای آن عبارت بودند از: يك هسته مرکزی ثابت مرکب از معاشران صمیمی، و افراد غیر اصلی و یا بازدید کنندگان گاه و بیگاه. مجلس به تناوب و به شکل شب نشینی تشکیل می شد و در آن شعر و گفتگو کاری معمول بود»⁽¹⁾.

در خصوص شیعه امامیه - خاصّه در ری - مهم ترین نشانه تشکیل و تشکّل علمی

ص: 449

1- . جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص 155 الی 157.

حوزه های درسیِ علمیّه است؛ که می توان آنها را مقدّم بر نظامیّه های مشهور سده های آتی دانست. اما تشکیل چنین حوزه هایی نیز براساس مؤلفه های خاصی صورت گرفت.

یکی از مهم ترین مؤلفه ها در تقویت و بالندگی فرهنگ و فقه شیعه، اعتقاد به امام معصوم منزه از خطا بود؛ چرا که همه باید حقیقت را از او طلب کنند؛ و گرنه به خطا می افتند. در غیاب امام نیز، امامیه در صحّت احادیث و اخبار غیر معصوم شك بسیار نشان می دادند فلذا شیعیان امامیه خود را به لحاظ صحّت و اتقان عقیده برتر از اکثریت مسلمان یعنی اهل سنّت که شیعه آنها را عامّه می نامیدند، می دانستند. اما بر خلاف دیگر فرق شیعه، از دست زدن به اعمال انقلابی و قیام برای براندازی نظام حاکم سنی اجتناب داشتند؛ و همین میانه روی ضمن حفظ اعتماد به نفس، مجال بسط اقدامات فرهنگی را فراهم می آورد. از جمله در مباحث عقیدتی که مجادله ای طولانی میان اهل سنّت و شیعه امامیه در مسائلی چون ردّ مشروعیت سه خلیفه اول، ردّ احادیث متواتر به نام صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت. طبعاً آثار فقهی شیعه امامیه در چنین شرایطی به نهایت کمال می رسند، و نویسندگان دو کتاب از کتب اربعه فقهی، یعنی محمد بن یعقوب کلینی رازی؛ و محمد بن بابویه قمی مشهور به صدوق، در همین حدود زمانی از خطّه ری سر بر آورده، و فقه شیعه امامیه را بالنده می سازند (علمای مطرحی چون شیخ طوسی، و شیخ مفید با فاصله زمانی چندین دهه پس از این دو و در واقع با پیروی از خط مشی ایشان به ظهور می رسند). و چنانکه در بالا اشاره شد، شکاکیت شیعه امامیه در دستیابی به حقیقت، ایشان را به تفکر استدلالی و عقلی ویژه ای کشاند که با موشکافی در هر منبع علمی سازگاری داشت.

برای آنکه بدانیم جمعیت شیعه، خاصّه امامیه چگونه به بسط فرهنگی مورد نظر خود می پرداخته است، باید علاوه بر آگاهی های یاد شده، فضای عمومی آن دوره را

به تر بشناسیم. به نظر می رسد در قلمرو تمدن اسلامی تحرك دانشوران از شرق به غرب و بالعکس بسیار زیاد بوده است، که این جنبش اگرچه تا حدی به جاذبه دربارها و نیازهای مادی نسبت پیدا می کند؛ اما عطش تجربه های علمی جایگاه اصلی را دارد؛ به نحوی که سیر و سفرها اغلب روش زندگی محسوب می شوند نه تقنن لذا در سراسر امپراتوری اسلامی، طالبان علم مسافرتهاى طولانى می کردند که البته ماه ها به طول می انجامید؛ و اگر معلّم و استاد مورد نظر طلبه فوت می کرد یا مطلب تازه دیگری جهت تعلیم نداشت، دانشجو خود را برای سفری دیگر مهیا می کرد. بدین ترتیب «در بین بسیاری از مسلمانان، مسافرت برای کسب علم حتی نوعی روش زندگی بود، و اعتقاد عامّه بر این بود که بریدن از علائق دنیوی، تحصیل در غیاب خانواده و انتخاب معلّمان خون و مفید، سه اصل اساسی تعلیم و تربیت مؤفّق است. در این بین، انتخاب معلّم خوب برای دانشجویان اهمّیت زیادی داشت؛ و ایشان مباحثات می کردند که گواهی نامه (اجازه) خود را از کدام استاد گرفته اند».⁽¹⁾

برخی نقاط به علّت وجود مراکز علمی و وفور اساتید مبرّز شهرت داشتند، ری در طی چند سده و تا اوان حمله مغول چنین بود. برای مثال در حمله تاتار به نیشابور که «قطب الدّین مصری، بزرگترین شاگرد فخررازی هلاک شد؛ این دانشمند خوش قریحه که تفسیری منقدانه بر قانون ابن سینا نگاشته، در آفریقا به دنیا آمده و در مصر تعلیم یافته بود؛ و سپس در اثر شنیدن اشتهار مدرسه ری به ایران آمد».⁽²⁾

ص: 451

1- محمّد مکی السّباعی، نقش کتابخانه های مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص 80.

2- . سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ص 344.

ظاهراً پیش از آنکه شیعه امامیه بتوانند حوزه های علمی خاص خود را تحت سیادت نامورانی چون کلینی و ابن بابویه بر پا دارند، حلقه های درسی ایشان در کنار دیگران و مطابق رسم معمول در مساجد تشکیل می شده است. اما با گذشت زمان، تشکیل جلسات درسی در مساجد برای همگان مشکل شد. زیرا علاوه بر کثرت حلقه ها، جو مساعد تبلیغی فراهم نبوده، و یا کارشکنی حکومت به انزوا و هجرت برخی علما می انجامیده است.

«شهر ری تا اواخر قرن سوم تحت نفوذ اهل سنت قرار داشت، و آنان با اعمال تعصب از سکونت و رشد شیعیان در آنجا جلوگیری می کردند. حوزه ری نیز در آن زمان از حوزه های درسی جوان به شمار می رفت؛ و از این رو تعجیبی ندارد که بسیاری از عالمان ری برای اخذ حدیث و دیدار بزرگان، ناگزیر به اقامت در قم و سپس سفر به دیگر حوزه ها می گردیدند. مانند یعقوب بن اسحاق کلینی که پس از دیدار از آن حوزه ها به ری بازگشت، و دو سال آخر عمر را در بغداد گذراند»⁽¹⁾.

لذا باید توجه داشته باشیم علی رغم پاره ای تضییقات جو حاکم بر جامعه اسلامی، انگیزه و رغبت شدید به فراگیری علوم را دامن می زد؛ و در سراسر دنیای اسلام اهمیت دانش پژوهی فراتر از علقه های گروهی و قومی بود. چنین فضایی در کنار باز شدن افق سیاست، به نحو مطلوب مورد استفاده علمای امامیه قرار گرفت، بدین معنی که توانستند حوزه های درسی خاص خود را شکل دهند، و از این رهگذر مکتب حدیثی - فقهی پر آوازه ری را پدید آورند.

«در اواخر قرن سوم، به تدریج مراکز با عنوان دارالعلوم از سوی علما و امرا تأسیس شد، که تفاوت عمده آنها با کتابخانه ها در آن بود که نه تنها برای امر

ص: 452

1- مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 461.

تعلیم، بلکه برای اقامت طلابی که بعضاً از شهرهای دور راهی آن مرکز علمی می شدند تسهیلات و از جمله اقامتگاه هایی در کنار فضای آموزشی در نظر می گرفتند. این نوع ویژه از آموزشگاه ها که تلفیقی از فضای آموزشی و سکونتگاه های ساده بود به تدریج الگوی طراحی مدرسه های علمیه گردید». (1)

همزمان با تعاملات فرهنگی و اجتماعی فوق، گسترش کتابخانه های شخصی و عمومی نیز حادث شد، و ری با وجود دانشوران متعددی که به امور فرهنگی علاقه نشان می دادند، برخوردار از کتابخانه های عظیمی شد که با شهرت کتابخانه های بغداد و نیشابور و مرو پهلو می زد.

یکی از مشهورترین کتابخانه های فوق که در تاریخ فرهنگ اسلامی نیز مورد مثال است، کتابخانه صاحب بن عبّاد، نویسنده و دولتمرد سلسله بویهیان بود. می گویند او پیشنهاد وزارت سلطان نوح بن منصور سامانی را به این دلیل رد کرد که نمی توانست کتابخانه بزرگ خود را به بخارا منتقل نماید! ابن عبّاد در هنگام مرگ (385 ق) کتابخانه یکصد و هفده هزار جلدی خود را به شهر ری بخشید. کتابخانه را پس از مرگ وی به مکان دیگری برای استفاده عمومی منتقل ساختند که تا مدت سی و پنج سال محفوظ و دست نخورده باقی ماند (6)؛ و دارالکتب نامیده می شد.

«یاقوت می نویسد که کتابخانه ابن عبّاد آن چنان عظیم بود که فقط کتاب های مربوط به الهیات او بار چهارصد شتر را فراهم می آوردند. می گویند ابن عبّاد علاوه بر آنکه اجازه استفاده آزادانه کتابخانه را به دیگران داده بود، برای دانش پژوهانی که بیشتر از کتابخانه استفاده می کردند، جوایز نقدی تعیین کرده بود». (2)

ص: 453

1- فصلنامه وقف میراث جاویدان، شماره مسلسل 28، ص 53.

2- محمّد مکی السّبّاعی، نقش کتابخانه های مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص 146.

کتابخانه شخصی مهم دیگر در شهر ری، کتابخانه ابن عمید (م 361 ق) وزیر قابل اعتماد رکن الدوله بود؛ که البته از دوستان نزدیک صاحب بن عبّاد، نیز به شمار می رفت. ابن مسکویه مورّخ که عنوان کتابداری کتابخانه ابن عمید را داشت، به تفصیل درباره این کتابخانه نوشته است.

علاوه بر کتابخانه های عظیم شخصی، وجود کتابخانه های تخصصی (مثلاً در رشته فلسفه و الهیات و به طور مشخص علوم پزشکی در بیمارستان ها) و کتابخانه های عمومی (که از طرف حاکمان و با هزینه بیت المال، یا موقوفات و هدایا، بر پا و اداره می شد) و نیز کتابخانه های مدارس قابل ذکرند. در این بین کتابخانه های مدارس، نقش ویژه ای در جمع آوری معارف تشیع بر عهده داشتند: به خصوص که مدارس از ابتدای تشکیل خود، آموزش خاصی را تعقیب می کردند؛ و علاوه بر پرداختن به آموزش رسمی، پذیرای برخی دانشمندان نیز که بعضاً به دلایلی مایل به تشکیل حلقه درسی در مساجد نبودند، گشتند.

مجموع تعاملات فوق، علاوه بر جریان شاخص فقهی، معرفت دینی خاصی را در ری شاخص کرد که می توان آنرا حکمت متعالیه (فلسفه) شیعه نامید.

ظهور این جریان ملهم از کتب عظیم علمای محدّث و روش تامّ ل عقلی و کشف حقایق دین از ثمره احادیث امامان معصوم علیهم السلام بود. جمع عقل و شهود، شیوه ای خاصّ تفکر شیعی بود که درک حیات عمیق معنوی انسان را مقدور ساخته، و در مطابقت با شریعت رایج، بی آنکه خواص را از دین بری کند، به فهم دین حریص می کرد.

«حکمت (= فلسفه) اسلامی یا میعادگاه عقل و ایمان نزد شیعه، نقطه ای بود که در آن اعتقاد دینی با روش استدلالی پیوند می یابند. اما این حکمت حاصل پژوهش عقلی محض در مقام استدلال نبود، بلکه دریافت حقیقتی قابل

وصول برای وجدان آدمی، توأم با شناخت نفس و علم به مبداء و معاد بود تا انسان کامل پدید آید. لذا فلسفه اسلامی مبتنی بر معارف عقلی از حیث تاریخی در قرن چهارم و در عصر اعلام نصوص احادیث ائمه اطهار علیهم السلام در ایران به وجود آمد». (1)

بنابراین در جامعه آن روزی، علاوه بر جریان فرهنگی مجالس و مکاتب که حاصل آن پرورش خلاقیت های فردی است، شاهد بر کشیدن انسان گرایی فلسفی ملهم از بینش دینی با صبغه برهانی تشیع هستیم؛ در حالیکه این معارف در مذهب اهل سنت تقریباً ناشناخته می ماند. از این عصر، عالمی چون ابن مسکویه که فلسفه را یگانه آموزش حقیقی و راه رستگاری معرفتی، و علایق فلسفی خود را عمدتاً معطوف به اخلاق و تفکر سیاسی کرده آثاری به یادگار گذاشته است که هر یک نقبی به تفکر دینی نیز محسوب می شوند. به عبارت روشن تر، در دوره مورد بحث، تنها عالمان علوم دینی نیستند که کسب سعادت را از طریق طرد تشویش های دنیوی (قلق) و دستیابی به آرامش (سکینه) توصیه می کنند؛ بلکه مردان علوم طبیعی یا فلسفه نیز بر این عقیده بودند که تحصیل سعادت یا کمال، امری الهی است که از رهگذر به ظهور رساندن فضیلت نفسانی، و خاصه از به کار بستن عقل و خرد حاصل می شود. آنها این تحصیل سعادت را با تعبیر فلسفی اتحاد عقل (جزئی) انسان با عقل (کلی) الهی وصف کرده، و غایت آدمی را تحقق بخشیدن به خودش به منزله موجودی الهی، و در واقع الهی ساختن او می دانستند.

رواج چنین بینشی، هم ملهم از آموزه های دینی بود، و هم آنکه در آرای کسانی چون ابوعلی مسکویه شیعی مذهب، جهت گیری های خاصی را در جامعه ایجاد می کرد. چنانکه حمله او به زاهدان، و فریاد برای انتشار عدل و تعاون، تمایل به

ص: 455

1- . تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، صص 195 الی 197.

مدنیّت برآمده از مسؤلیّت پذیری و فضایل ناب انسانی را جلوه گر می سازد. وی براساس آموزه های عقیدتی خود نکاتی کلیدی را برای تحوّل در جامعه یادآوری یا طرح می کند. از جمله در تهذیب الاخلاق می گوید:

«از آنجا که کمال انسان با تعاون همه افراد حاصل می شود، و از آنجا که انسانها به کمال یکدیگر یاری می کنند، باید همدیگر را دوست داشته باشند؛ زیرا هر يك کمال خود را در دیگری می بیند»⁽¹⁾.

مسکویه یکی از بارزترین جلوه های تفکر فلسفی شیعی و رسالت فرهنگی بر خاسته از ری می باشد. او که بیش تر عمر خود را در زادگاهش به خدمات دیوانی پرداخت یکی از چهره های فرعی فرهنگ شیعه (از بُعد فقهی) محسوب می شود؛ حال اگر اصالت تفکر او را با علمایی که بر گنجینه معارف شیعی دسترسی داشته اند بسنجیم به وسعت دانش و جنبش علمی ری نزدیک تر می شویم. در این هنگام، هرچه جلوتر بیابیم بر تعداد نویسندگان و کتب مفصل (مانند مجموعه حدیثی عظیم کافی) افزود می شود؛ اما اگر بخواهیم دید روشن تری از اقدامات علمای امامیه داشته باشیم، باید نیم نگاهی به جامعه بیفکنیم.

حنابله در صف مقدّم مخالفت اهل سنت با شیعیان و متکلمان و فیلسوفان و با انگیزه ای قوی، (و مانند شیعیان) کاملاً سازمان یافته بودند. آنها قرآن را قدیم می دانستند و با تعلیم معتزله مبنی بر محدث بودن قرآن مخالفت داشتند. در دوران مورد نظر، حنابله با دو چالش مهم رو به رو شدند: یکی محکوم شمرده شدن مذهب حنبلی به فرمان خلیفه الراضی در 323 ه. ق؛ چرا که حنابله به زور درون خانه ها می رفتند تا شرع را پیاده کنند، و حتی در خیابانها از زن و شوهرها استفسار می کردند تا مطمئن شوند که آنها به نحو شایسته رفتار می کنند. خلیفه به سبب تعرّض به

ص: 456

1- جوئل ل. کرم، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ص 321.

مسلمانان و متهم کردن شیعیان به الحاد و تحریم زیارت قبور امامان علوی در عین دعوت به زیارت مقبره ابن حنبل؛ و افراط کاریهایی از این قبیل، فرمان هشدارانه ای خطاب به حنابله صادر کرد.

اما در زمان خلیفه القادر و به سال 409ه. ق کوشش شد تا مذهب حنبلی مذهب رسمی حکومت اسلامی شود؛ گرچه مذهب حنفی همواره مورد حمایت خلفا بود. برخلاف حنابله، حنفیان به کلام نظری ابراز علاقه می کردند و از این رو با معتزله پیوندهایی نزدیک داشتند. چنانکه، بسیاری از معتزله، و از جمله برخی از شیعیان، فقه را نزد فقیه حنفی، ابوالحسن کرخی می آموختند. در دوره مورد بحث نسبت خاصی که همواره بین دستگاه خلافت عباسی و مذهب حنفی برقرار بود، به دلیل تفوق شیعه رو به ضعف نهاد. به نحوی که ابوبکر رازی، امام حنفیان، فرمان خلیفه المطیع را مبنی بر انتصاب خویش به منصب قاضی القضاتی نپذیرفت (چرا که وی را آلت دست شیعیان می شمرد) در این گیرودار، شافعیان میانه رو می کوشیدند خلاء حاصل از کناره گیری حنفیان، و یا طرد حنابله را پر کنند.

در این دوران، گروه های اقلیت مانند خوارج چندان فعالیت نداشتند، خاصه که حرکات مقطعی آنها (مثلاً پس از درگذشت معزالدوله در 363ق) به اقدامات راهزنانه فاقد اعتقادات سیاسی و مذهبی واقعی می مانست. اما به اعتبار قول مقدسی جغرافیدان، و یا ابن حوقل، معاویه پرستی در چندین محل (مانند واسط و رقه) رواج داشته است، و حتی در اصفهان، مقدسی با ناصبی مسلکان مواجه می شود.

اما در مجموع این عصر از نظر فقه، تفکر و دانش کلام تحت تأثیر مکاتب شیعی و معتزلی است. به سبب قرابتی که در این دوره بین این دو مکتب پیش آمد، در ذهن مخالفان و در کتب رجالی، دانشمندان از لحاظ داشتن مذهب مورد اختلاف واقع شده اند، و برخی معتزلی را شیعی، و شیعی را معتزلی تصور کرده اند. دلیل این قرابت

«فشار اهل حدیث (حشویه) و حنابله متعصب و افراطی در طول قرن چهارم و پس از آن، نسبت به شیعه و معتزله اعمال می شد. سندی هم که القادر بالله خلیفه عباسی به عنوان مدافع سنت بر ضد بدعت گذاران تنظیم کرد، هم رافضه و هم معتزله را در نظر داشت. زمانی که معتزله احساس کردند در میان اهل سنت جایی ندارند، به شیعیان روی آوردند تا در پناه قدرت آل بویه محافظت شوند. تسامح شیعیان شدت تمساحهای معتزله و شیعه را فزونی بخشید؛ و این تماس ها تأثیرات فراوانی را در هر دو سوی برجا گذاشت. کسانی از دانشوران شیعی تحت تأثیر اعتزال قرار گرفتند، اما تشیع، به ویژه تشیع زیدی در جمع عظیمی از معتزله نفوذ یافت. در عین حال، این دو گروه ضمن آشنایی با نظرات یکدیگر کتابهای فراوانی در رد هم نوشتند، البته این کتابها به معنی دشمنی آنها نیست، بلکه به درستی به دلیل قرابت آنان با همدیگر است. واقع امر این است که معتزله قوام لازم را برای بقای خود نداشته، و به مرور جذب تشیع زیدی شدند. از بین معتزلیانی که به امامیه گرویدند باید از افراد شاخصی چون ابن قبه رازی (م قبل از 319) نام برد، که در تقویت بار کلامی امامیه مؤثر بودند، و در مبارزات شیعه اصولی بر ضد شیعه اخباری فعالیت داشتند»⁽¹⁾.

بنابراین اگر چه کوشش معتزله در رد یا جذب شیعه جدی بود، و در برخی منابع ایشان آدمی با اعتقاداتی غریب مواجه می شود؛ اما آنچه عملاً رخ داد و مقاومت رهبران آن سودی نداشت هضم اعتزال در تشیع بود هر چند مکتب کلامی مسلط در آن دوره، آیین معتزله بود؛ اما

ص: 458

1- . رسول جعفریان، تاریخ شیعه در ایران، ج 1، صص 414 و 415 و 405 و 406 و 407.

«معتزلی‌ها به دو فرقه سنی و شیعی تقسیم می‌شدند که اکثریت شیعیان را جناح پیروان زیدیه تشکیل می‌دادند. زمانی که معتزلیان پایگاه‌های فعالیت خود را از بصره به بغداد منتقل کردند، شاخه دیگری در ری ایجاد کردند. صاحب بن عبّاد، قاضی عبدالجبار را به ری دعوت کرد؛ و وی نیز امامان زیدی را در جمع شاگردان خود پذیرفت. این مکتب روابط نزدیک با زیدیه را حفظ کرد؛ تا آنکه در اواخر قرن چهارم نفوذ معتزله در تشیع زیدی به اوج خود رسید. اما تشیع امامی و معتزله کم‌تر به سوی هم کشش داشتند»⁽¹⁾.

اختلاف شیعه و معتزله در چند مسئله اساسی بود: امامت، بحث اسماء و احکام، و مسائل کلامی. لذا محدثانی به جدال علمی پایداری روی آوردند تا آنجا که شماری از معتزله جذب امامیه شدند.

«محدثانی امامی در مخالفت با تمایلات معتزلی از خود و اکثش نشان دادند، و در این کار ابوجعفر بن بابویه، هادی آنان بود. وی مخالف علم کلام بود؛ و کوشید از امامیه در برابر انتقاد معتزله درباب مسأله تشبیه دفاع کند. با این همه ابن بابویه، عقیده معتزله را در مورد مسأله کامل بودن قرآن نقل شده پذیرفت؛ و در خصوص این مسأله مهم جانب میانه را گرفت»⁽²⁾.

مکتب علمی علمای امامیه، در برابر نفوذ عقاید فرق، برخی از ایشان را حتی به مخالفت آشکار با حامیان آن مکاتب کشانده است. چنانکه به نقل از همین مآخذ، ابن بابویه در نوشته‌های اعتقادی خود با استناد به امام جعفر صادق علیه السلام احادیثی را در رد بحث‌های کلامی از قبیل بحث در خصوص ذلت خداوند و قضا و قدر نقل کرد، و متعاقب آن با مخالفت آشکار با معتزله، موجبات ناخرسندی وزیر صاحب بن عبّاد را فراهم کرد.

ص: 459

1- جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص 117 الی 119.

2- منبع پیشین، صص 119 و 120.

با این وجود جایگاه اجتماعی و شأن علمی فقهای امامیه در این دوره، چه نزد توده مردم و چه نزد خواص، فوق العاده ممتاز بوده است. چنانکه ابن بابویه به دعوت رسمی رکن الدوله که احترام زیادی برای این عالم شیعی قایل بود به ری آمد، و طی سال ها اقامت در ری حوزه تدریس داشت.

مقدم بر شیخ صدوق، کلینی نیز مجدد بزرگی در مذهب امامیه بود که تفکر دینی خود را بر حدیث و کلام جزمی - در مقابل کلام نظری - استوار کرد. او نیز نسبت به معتزله نظری خصمانه داشت؛ و مهم ترین اثر خود یعنی الکافی فی علم الدین را که یک رساله اعتقادی مدون است در اختیار شیعیان قرار داد.

بدین ترتیب در آن عصر، علمای امامیه ضمن بسط لایه های فرعی فرهنگ و تفکر شیعه، با توجه به شیوع مباحث کلامی و انحرافات عقیدتی، نیروی زیادی را مصروف مواجهه با چالش های عقیدتی نمودند. برای مثال یکی از مواردی که علمای ری خود را موظف به مقابله با آن دیدند مسئله تشبیه و جبر بود. مروج مسئله فوق در واقع یهودیان و فرمانروایان اموی بودند؛ و شیعه از ابتدا موضعی بر مبنای نفی جبر و تشبیه اختیار نمود؛ اما دلایلی از جمله تبلیغات نادرست غلات و معتزله باعث شد برخی شیعه را به این عقاید متهم کنند.

«این تهمت تا قرن چهارم در میان گروهی از مخالفان شیعه وجود داشت تا آنکه شیخ صدوق کتاب توحید خویش را به منظور ابطال تهمت های فوق نوشت؛ و در آغاز کتاب به انگیزه اصلی خود اشاره نمود»⁽¹⁾.

علاوه بر هر چیز، هنگامی که منسوبان به شیعه یعنی غلات به منظور توجیه برخی عقاید مانند تشبیه و حلول روح خدا در امام و جز آن، به شبهات دامن می زدند، موجد انحرافات متعدد داخلی در شیعیان می شدند، که علی رغم بی ریشه بودن، بخشی مهم

ص: 460

1- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 96.

از توان علمای برجسته خطّه ری، به پاسخگویی مستند و علمی جهت منکوب کردن اینگونه انحرافات گذشت. از جمله انحرافات که غلات شیعه مطرح کرده و موجب بد نامی قاطبه شیعیان گردید، مسئله اعتقاد به تحریف قرآن بود. این ناآگاهان ظاهراً به انگیزه های تّوَلایی و تّبرّایی، بی آنکه سخنگوی شیعه باشند، این اجماع را خرق کردند؛ و حتّی از متون برخی بزرگان نیز چنین مفاهیمی را استخراج کردند. مثلاً در کتاب کافی، و در فصل الحجّة، بای را که ثقة الاسلام کلینی در خصوص احادیث ائمه علیهم السلام پیرامون قرآن جمع آوری نموده بود، مستمسک قرار داده و رواج این دیدگاه موجب چنین نسبتی به تمامی شیعه امامیه گردید. چنانکه امام فخر رازی در تفسیر کبیرش به آن اشاره کرده است. خوشبختانه نخستین قول صریح در باب مصونیت قرآن از تحریف توسط شیخ صدوق (در الاعتقادات، الباب الثالث و الثلاثون) مطرح شد، و توسط شاگردان ایشان و بزرگان امامیه نظیر: شیخ مفید، شریف مرتضی و شیخ طوسی، تشیع از این اتهام بری گردید.

آنچه تاکنون در این قسمت گفته شد، کلیاتی مهم در باب مؤلفه های رشد فرهنگ تشیع در ری؛ و بسط آن در تعاملات فکری منجمله: تأثیر بر فلسفه و یا نفوذ در اعتزال، و ردّ شبهات و انحرافات بود. اما برای شناخت فزون تر از آن موارد مهم، نگارنده بر چند نکته کلیدی دیگر نیز تأمل را لازم می داند؛ تا این شاخص ها در آن کلیات محو نشوند:

- یکی از حرکت های مهم مکتب فقهی ری، گشودن باب اجتهاد بود. چرا که به دلایل سابق الذکر (در فصل نخست) فقهای روزگار ائمه علیهم السلام پیش از آنکه مجتهد باشند، محدّث بودند؛ اما علمای این سده علاوه بر تدوین کتب حدیثی و تهذیب انبوه احادیث، راه فقاقت عقلی در احکام شرعی را هموار کردند، و برای تحولات آتی به آیندگان سپردند.

- یکی از بارزترین وجوه مثبت علمای امامیه ری، عدم وجود اختلاف آرا می باشد. زیرا در دوره های مختلف سرچشمه برخی شبهات، اختلافات داخلی میان رجال شیعه بوده است، که در برابر پرسش های گوناگون، اختلافاتی - هر چندگاه لفظی و صوری محض - از خود بروز داده اند؛ اما در این دوره وفاق علما مثال زدنی است.

- از اقدامات مهم علمای امامیه تلاش برای تدوین تاریخ شیعه و پیراستن آن از اغراض بوده است. البته پیشگامانی در این خواسته سرمشق ایشان بوده اند؛ اما این عصر هم به لحاظ تنوع فرقی - به خصوص در شیعه - و هم در پرشوری مباحث فکری و نظری و کلامی استثنائی است. در باب این انگیزه علما باید بدانیم؛

«نخستین شکاف فکری و سیاسی بین تشیع و تسنن بعد از ظهور دعوت اسماعیلی در شمال آفریقا و تأسیس خلافت فاطمی مصر به وسیله المعزالدین الله (م 365 ق) پیدا شد. با بنای مدرسه دینی الازهر نخستین دانشگاه شیعی و اسلامی (360 ق) رسمیت تشیع اعلام شد، و نام خلفا از خطبه جامع الازهر حذف گردید، و به جای آن به نام علی 7 و اولاد او خطبه خوانده شد. این افکار و شعارها در تدوین تاریخ اسلام و شرح احوال صحابه و درایه و ارزش یابی حدیث اثر گذاشت. اما شیعیان اثنی عشری با دعوت فاطمیان مخالفت کردند، و آنان را ملحد شمردند. و علمای امامیه مانند ابن بابویه نه تنها اصول عقاید و شعارهای شیعه دوازده امامی را مشخص نمودند؛ بلکه با تصنیف کتبی چون: عیون اخبار الرضا، امالی، اکمال الدین، معانی الاخبار، التوحید؛ (و دهها کتاب دیگر در حدیث و کلام و فقه) محور تاریخ نویسی شیعه را هم استوار کردند» (1).

ص: 462

1- . تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، صص 383 و 384.

البته منظور از عبارت «نخستین شکاف فکری و سیاسی بین تشیع و تسنن» در منبع فوق الذکر، ظاهراً باید نوع اعلام نظر و جبهه گیری تند اسماعیلیان و فاطمیان بر ضد خلفای عباسی و اهل سنت باشد؛ در مقابل آن منش و شیوه ای که شیعه امامیه در طول چند سده علی رغم مخالفت با اهل تسنن داشته اند. در هر حال، حجم کار و سرعت عمل فقها و محدثین شیعه در پاسخگویی به نقایص تاریخی قابل توجه است.

- و اما در باب معاصران هم طبقه و به خصوص شاگردان دست پرورده علمای ری؛ اگر از کسانی چون عبدالعزیز جلّودی که هم طبقه کلینی و از جمله مشایخ شیخ مفید به شمار می رود، و فهرستی از این قبیل بگذریم باید در آثار و احوال برخی از شاگردان بلند مرتبه ایشان تأمل کنیم. از جمله: محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی معروف به ابن زینب (م پس از 342 ه. ق)

«نعمانی کاتب و شاگرد شیخ کلینی است، که در عصر غیبت صغری اعظم عمر خود را گذراند؛ و از نخستین کسانی است که درباره غیبت کتاب نوشته است. (کتاب الغیبة، با مقدمه علی اکبر غفاری) تفسیر نعمانی از نخستین تفسیرهای شیعی در قرون اولیه نیز نگارش او و در دست است. در این تفسیر، وی علوم قرآنی را به شصت نوع تقسیم کرده و برای هر نوع مثالی مخصوص آورده از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده است. نگرش موضوعی به مسائل مهم قرآن از قبیل: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، شرك، فرائض و... به يك معنا کتاب وی را تفسیر موضوعی یا مجموعه ای از معارف قرآن، و با وجود مباحث کلامی در ردیف تفسیر روایی قرار می دهد»⁽¹⁾.

همچنین فقیه، محدث و مفسر بزرگ امامی یعنی عیاشی سمرقندی نیز قابل ذکر است

ص: 463

1- . بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج 1، ص 772.

«ابوالنصر محمد بن مسعود عیاشی تمیمی سمرقندی سلمی، اوایل عمر سنی مذهب بود؛ اما سپس از بزرگان مذهب اثنی عشری در قرن سوم گردید. کلینی از جمله اساتید وی، و شیخ زرکشی صاحب رجال از شاگردان او هستند. در فهرست ابن الندیم 157 تألیف بدو منسوب است. تفسیر عیاشی از آثار مطرح او، و به سبک محدثین در بیان فضائل خاندان عصمت علیهم السلام، با مقدمه علامه طباطبائی به چاپ رسیده است»⁽¹⁾.

حضور یکی دیگر از بزرگ ترین علمای شیعه همراه خاندان پر نفوذ او در ری یعنی خاندان بابویه نیز علاوه بر آنکه نقشی بزرگ در پیشبرد تشیع آن عصر داشت، موجب تربیت شاگردانی در نزد شیخ صدوق شد که هر یک از آنها می توانستند سهمی در بارور کردن اندیشه شیعی بر عهده گیرند.

«یکی از این چهره ها ابوسعید آبی است که مدّت زمانی وزارت مجدالدوله بویه را در اختیار داشت: و به سال 421 هجری درگذشت. مهم ترین اثر این شاگرد شیخ صدوق (ره) کتاب با ارزش نثرالدّر است که در سال های اخیر در مصر و در شش جلد به چاپ رسیده است. این کتاب نشانگر عمق اعتقاد شیعی این وزیر و در عین حال روحیه تسامح وی بوده، که دانش ادبی و مطالعات گسترده او را نیز نشان می دهد. گویا در این اثر برای نخستین بار فهرست موضوعی برای آیات قرآنی ساخته شده که در نوع خود ابتکار بسیار مهمی است. وی کتابی نیز در تاریخ ری داشته است»⁽²⁾.

اصولاً خاندان بابویه همگی اهل فضل بوده اند و تا اواخر قرن ششم عالمان بسیاری از آل بابویه در ری ظهور کردند (ر.ک: به دانشنامه جهان اسلام حرف ب

ص: 464

1- بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج 2، ص 1501.

2- رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 400.

جزوه اول) چنانکه برادر شیخ صدوق، حسین بن علی خود شاگردان ممتازی در فقه و حدیث پرورش داد که از جمله آنان شیخ طوسی ملقب به شیخ الطائفه و از ارکان مذهب شیعه و نیز شریف مرتضی می باشند. از وی سه کتاب: التوحید و نفی التشبیه، الرد علی الواقفه، و نفی الشبیه (به نام صاحب بن عباد) ذکر شده است. فرزندان و نوادگان وی (حسن، حسین و شیخ ابوالقاسم عبیدالله بن الحسن) نیز همگی فقهای ثقه در عصر خود بودند؛ و فرزند شیخ ابوالقاسم یعنی شیخ منتجب الدین (م 585 ق) کتاب نفیس الفهرست را در شهر ری تنظیم و از احوال جملگی ایشان یاد کرده است؛ که حاوی اطلاعات مهمی درباره وضعیّت علمای شیعه به طور عمومی نیز می باشد.

پیشروان

اشاره

منظور ما از این عبارت بازشناسی بهتر چهره های شاخصی از خطّه ری می باشد که اقدامات و تفکر و آثار ایشان سهمی بارزتر از دیگران در توسعه تشیع ایفا کرده است.

ری منطقه جغرافیایی بزرگی را با توابع تحت پوشش خود تشکیل می داده است؛ و علاوه بر جمعیت کثیر شیعه - به نحوی که تاریخ نگاران قرن سوم به بعد دیگر آن را شهری سنّی نشین معرفی نکرده اند - شاهد رویش و به ثمر رساندن حرکت های مختلف فرهنگ تشیع بوده است؛ بنابراین به طور بدیهی ده ها دانشمند و حکیم و ادیب برجسته در این نوزایی فرهنگی نقش داشته اند؛ که نمی توان به شرح حال تمامی آنها پرداخت. تنها کافی است توجه کنیم که نقبا و سادات در ده ها کتاب مربوط به نسب شناسی علویان مورد شناسایی قرار گرفته و چهره های روشن آنها معرفی شده اند.

در فصل های پیشین، به تناسب موضوع مورد اشاره برخی از آن چهره ها در حدّ لازم مورد تحلیل قرار گرفتند؛ فلذا در این قسمت لزومی به ذکر احوال آنها (همچون حضرت عبدالعظیم علیه السلام) نیست.

معدود اشخاصی (همچون ابو علی مسکویه) نیز تنها به دلیل عمق و وسعت اندیشه هایشان مورد نظر مضاعف قرار گرفته اند؛ و یا به دلیل آنکه ذکر احوال و بیوگرافی ایشان در خلال متن، به فهم اهداف فرهنگی ایشان لطمه می زد (همچون دو عالم بزرگوار کلینی و صدوق) در این فصل با فراغ بیش تر معرفی می شوند. همچنین سعی در معرفی افراد شاخصاً پیرو تشیع امامی بوده است؛ الاّ يك مورد و آنهم به جهت ذکر مکرر نام او در متن.

3 - 1 - سادات، حکما

مهاجرت سادات به ری، و ولایات نزدیک به آن از عهد ولایت حضرت رضا علیه السلام فزونی می گیرد؛ و چنانکه در تاریخ ضبط شده، ایشان را بیست و یک برادر دیگر بود و مجموع برادران و بنواعمم از سادات حسینی و حسنی روی بدین سمت نهادند. اینان پناهگاه عموم مردم در برابر ستم خلفا به شمار می رفتند؛ و وجود امامزادگان در يك محل به ویژه شیعیان را بر گرد آنان فراهم می آورده است، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

امامزاده حمزه علیه السلام

«قدیم ترین منبعی که به این مزار اشاره کرده، کتاب النقص می باشد. این مرقد در هنگام ورود حضرت عبدالعظیم به ری، موجود و زیارتگاه بوده است. مرحوم مجلسی در کتاب تحفة الزائر فرموده که قبر شریف فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و مرحوم قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ری را مدفن سید حمزه موسوی، و سید عبدالله ایض و... می داند. حرم امامزاده حمزه به احتمال از دوره شاه طهماسب صفوی می باشد»⁽¹⁾.

ص: 466

1- . دایرة المعارف تشیع، ج 2، صص 423 و 424.

امامزاده طاهر علیه السلام

«حرم ایشان در جانب شرقی صحن اصلی حضرت عبدالعظیم قرار دارد. صاحب جنة النعیم درباره ایشان آورده است: این بزرگوار از کسانی [از سادات] است که در شهر ری وارد شد؛ و او را پسری مطهر نام بود؛ و نسب به حضرت علی بن الحسین می رساند. بدینگونه: طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام؛ و زوجه حضرت امامزاده طاهر، موسومه به زینب مشهور به جعفریه است؛ و ایشان نسب را به علی زینبی که برادر اسحق عریضی است می رساند؛ و علی واسحق دو فرزندان عبدالله بن جعفرند که شوهر زینب خاتون باشد»⁽¹⁾.

امامزاده عبدالله علیه السلام

«بقعه امامزاده عبدالله در شمال غربی شهر ری واقع است که از خیابان ری، بدان مکان مقدّس می روند. با توجّه به اقوال مؤلف النقض و صاحب عمدة الطالب، به روشنی می توان دریافت که این مرقد را باید از آن ابوعبدالله حسین بن عبدالله ابن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دانست که به سال 319 در گذشته است. بنای قدیمی بقعه از آثار دوره صفوی است که در زمان قاجار وسعت یافته است»⁽²⁾.

امامزاده هادی علیه السلام

«بنایی واقع در شهر ری، مدفن امامزاده هادی و خواهرش حضرت زینب از

ص: 467

1- منبع پیشین، ص 449.

2- . دایرة المعارف تشیّع، ج 2، ص 455.

نوادگان امام هفتم علیه السلام دانسته شده است. هسته اولیه بنای چهار طلعی آجری از دوران صفوی است که در دوره قاجار وسعت یافته است»⁽¹⁾.

ابن طباطبا در کتاب منتقلة الطالبیه تعداد زیادی از شخصیت های علوی و خاندان آنان را که در ری ساکن بوده اند - تا اواخر قرن پنجم - ذکر می کند. این فهرست شامل بیش از شصت و پنج نفر علوی به نام است که برخی از آنان سادات حسنی و برخی دیگر حسینی اند. این تعداد در مقایسه با آماری که همو درباره دیگر شهرها داده، نشان از کثرت علویان مهاجر به ری دارد.

در این میان، از قرن سوم بدین سو، کسانی از علویان که تشیع زیدی داشته اند در ری کشته و مدفون شده اند، که مزار اینان نیز مورد توجه مردم بوده است. و ما تنها جهت یادآوری به این بزرگان مؤثر در تقویت باور تشیع اشاره کردیم.

رازی کلینی

«ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان، دائی ثقة الاسلام کلینی معروف، و استاد روایت و حدیث وی. چنانکه کلینی از دایی خود بدون واسطه روایت بسیار آورده است.

وی مشهور به علان است، که ظاهراً لقب خاص وی نیست، بلکه شهرت رجال خانواده و بستگان وی نیز هست. ایشان یکی از چند راوی عظیم الشانی است که از طریقشان از سهل بن زیاد نقل حدیث می شود. نجاشی⁽²⁾ می گوید: وی راوی کاملاً مورد اعتمادی است. یادنامه اش در کتاب های: خلاصه (تألیف علامه حلی)⁽³⁾، نقد الرجال (تألیف امیر مصطفی تفرشی)، تلخیص

ص: 468

1- . منبع پیشین، ص 477.

2- از بزرگترین رجال نویسان، متولد 372 ه. ق و متوفای 450.

3- . متولد 648 و متوفای 726 ه. ق مزار وی در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام است.

الاقوال (اثر سید محمد استرآبادی م 1028 ه.)، منهج المقال (کتاب دیگر سید میرزا محمد استرآبادی که شرح رجال بزرگ نیز نام دارد)، ایجاز المقال (اثر شیخ فرج الله حویزی)، جامع الاقوال (تالیف زین الدین حسینی عاملی)، خاتمة الوسایل (تألیف حدیث دان بزرگ ابوجعفر علی مشعری)، تلخیص المقال (اثر حاج محمد بن علی اردبیلی)، ریاض العلماء (اثر میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی شاگرد برجسته علامه مجلسی)، و کتب دیگر از جمله کتاب وفیات الاعلام (اثر علامه معاصر حاج آقا بزرگ تهرانی) آمده است.

در همه این کتاب ها از وی به عنوان يك راوی کاملاً مورد اطمینان یعنی ثقة یاد شده، و مورد اطمینان بودنش در نقل حدیث مانند شهید بودنش مورد اتفاق علمای رجال است. چرا که در راه حج به شهادت رسید. (1)

کلینی رازی

«ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی، مؤلف نخستین کتاب از کتب اربعه شیعه [اصول کافی] می باشد. در مورد سال تولد او اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما وفات او در سال 329 ق در بغداد اتفاق افتاد. زادگاه او روستای کلین از توابع شهر ری بوده، و چنانکه معروف است پدر و دایی او، یعقوب و علان نیز در این ده زندگی می کرده اند؛ و دایی او به گفته نجاشی، از مشایخ معتبر بوده است. ابوجعفر سال های ابتدایی زندگی خود را در زادگاه خویش سپری کرده و سپس به سفر و دیدار از حوزه های قم، کوفه، نیشابور و بغداد دست زد. کلینی پس از دیدار با بزرگان این حوزه ها مجدداً به ری عزیمت نمود.

ظهور و رشد تشیع در ری، مقارن با ایام کودکی و نوجوانی کلینی بود، و پس

ص: 469

1- . علامه عبدالحسین امینی، شهیدان راه فضیلت، صص 31 الی 33.

از عزیمت به ری او توانست ریاست حوزه شهر را در اختیار بگیرد. او مرجع شیعیان ری و محل رجوع مشتاقان علوم دینی بود؛ چنانکه نجاشی می نویسد: کلینی در عصر خود بزرگ و پیشوای اصحاب ما در ری بود، و در حدیث ضابط ترین آنها به شمار می رفت» علامه حلی نیز چنین نظری را در خلاصة الاقوال (ص 145) ذکر می کند. به احتمال قوی اقامت کلینی در ری، به دهه های چهارم و پنجم عمر وی و پس از سال 300 هجری باز می گردد. او کتاب معروف خود کافی را در ظرف بیست سال و در دهه های آخر عمر خویش و در این شهر تألیف نمود. در کتاب کافی مجموعاً 15339 روایت از سی و چهار نفر راوی ذکر گردیده است. این کتاب که با استفاده از بقایای کتب اصحاب ائمه علیهم السلام و جوامع حدیثی قبل از کلینی تدوین گردید، در طول زمان رنگی جاودانه گرفت» (1).

به لحاظ اهمیت فوق العاده کتاب الکافی شرح مبسوط تر و مستندتر از آن در اینجا لازم است. چرا که حرکت علمی مرحوم کلینی، موجب نوینی در علوم و معارف شیعی و اسلامی گردید تا دیگران به تاسی از ایشان به صورتی منظم و اساسی میراث مذهب شیعه امامیه را گردآوری نمایند.

«کلینی رازی ملقب به ثقة الاسلام دارای چندین اثر علمی است، که مهم ترین آنها کتاب الکافی می باشد. این کتاب نه تنها در مذهب شیعه بی نظیر است، بلکه در عالم اسلام نیز معادل و مشابهی ندارد و دارای محاسنی بسیار است، از جمله آنکه به عقیده غالب صاحب نظران این کتاب اولین موسوعه حدیثی است که جامع اصول و فروع می باشد؛ و براساس مذهب اهل بیت علیهم السلام تنظیم و ترتیب یافته است.

ص: 470

در این کتاب 5072 روایت صحیح، 144 روایت حسن، 1118 روایت موثق و 302 روایت قوی و 9485 روایت ضعیف وجود دارد؛ که به این ترتیب شمار مجموع روایات آن 16121 عدد می باشد. فقهاء شیعه این کتاب را مهم ترین، مضبوط ترین و جامع ترین کتاب از کتب اربعه دانسته اند»⁽¹⁾.

ابن بابویه

به لحاظ آنکه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق و یا صدوق، با آثار و تأثیر خود در نهضت فقهی تشیع شناخته می شود، مناسب تر است ابتدا به این زاویه از زندگی او دقت کنیم. فقه شیعه اثنی عشری بر چهار کتاب استوار است، که آنها را «کتب اربعه» و مصدقین آنها را «محمدین ثلاث» می گویند. این چهار کتاب عبارتند از: کافی - من لایحضره الفقیه - تهذیب الاحکام و الاستبصار.

شیخ صدوق در عمر خود بسیار مسافرت کرد، و از جمله چندین نوبت به زیارت مشهد رضوی رفت. در سال 368 ه. ق و در سفری به خراسان بزرگ در بلخ یا در ایلاق، یکی از رجال شیعه به نام ابوعبدالله محمد بن حسن علوی معروف به نغمه به شیخ پیشنهاد کرد به سیاق کتاب من لایحضره الطیب (کسی که پزشک در دسترس ندارد، پزشک پیش خود) تألیف محمد بن زکریای رازی کتابی در فقه، تألیف کند؛ و شیخ صدوق نیز کتاب من لایحضره الفقیه را به نام وی تصنیف نمود.

«من لایحضره الفقیه دومین کتاب از کتب اربعه است. برخی این کتاب را متقن ترین کتب اربعه دانسته اند، ولی عقیده مشهور آن است که پس از کافی مهم ترین کتب اربعه می باشد. در این کتاب 3943 حدیث مسند، و 2055

ص: 471

1- . تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، صص 120 و 121.

حدیث مرسل (مجموعاً 5998 حدیث) با 666 باب وجود دارد. در گذشته شهرت داشته که صدوق کتابی دیگر به نام مدینه العلم با حجمی بزرگتر از من لایحضره الفقیه داشته است، و از این رو علمای متقدم، کتب اربعه را همراه مدینه العلم، اصول خمس می نامیدند. اما این کتاب در قرون بعد از میان رفته و علامه مجلسی که مصادر الانوار را فراهم می کرد، با تمام کوشش آن را نیافت». (1)

البته خاندان بابویه در تاریخ شیعه جایگاه والایی دارند، اما مشهورترینشان شیخ صدوق است.

«از خاندان ابن بابویه تعداد بسیاری فقیه و محدث برخاست. محدث فاضل بحرانی رساله مخصوصی در شرح احوال فقهای این خانواده نوشته است. از بین ایشان شاید ابوجعفر ملقب به صدوق که از بنیانگذاران فقه شیعه بوده و در صف اول علمای مذهب اثنا عشری جای دارد، از دیگر اعقاب خود مشهورتر باشد». (2)

و گرچه پدر گرامی وی، ساکن قم بود، اما شیخ به نهضت فقهی ری پیوست.

«محمد بن علی بن بابویه قمی، مقیم ری بوده است. وی در سال 355 ه. ق وارد بغداد شد، و در حالیکه نوجوان بود، شیوخ طایفه شیعه از او سماع حدیث می کردند. ابن بابویه دارای سیصد تألیف می باشد، و به سال 381 ه. ق در ری وفات یافت». (3)

ص: 472

1- . تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، صص 121 و 122.

2- دایرة المعارف تشیع، ج 1، ص 307.

3- . محمدحسین مظفر، تاریخ شیعه، ص 98.

برخی سال تولّد ایشان را 306 ه. ق می دانند، اما مهم تر از هر چیز زندگی پر بار وی می باشد.

«سال تولّد او را 311 ق دانسته اند. (1) او در مدارس شهر قم علوم ادبی و شرعی و عقلی را فرا گرفت، و آنگاه به ری آمد. ظاهراً چون ری پایتخت سلاطین شیعی مذهب آل بویه و مرکز علما و رجال آن طائفه و میدان وسیعی برای تعلیم و تعلّم علوم شرعی بود، نظر صدوق را به خود جلب کرد. صدوق با رکن الدوله دیلمی (م 366 ق) و صاحب بن عباد (م 385 ق) وزیر او، و مؤید الدوله فخرالدوله ارتباط نزدیک داشت، و مقدمش را گرامی می داشتند. پنج عنوان از مؤلفات شیخ که شامل مذاکرات و مباحثات وی در محضر رکن الدوله است مبادی تشیع را برای پادشاه روشن نموده، و از مذهب وی در برابر مخالفان دفاع نموده است. وی کتاب عیون اخبار الرضا را نیز به صاحب بن عباد اهداء نموده است که در سیره و احادیث حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشد. از بین آثار او، «من لایحضره الفقیه» جایگاهی کاملاً استثنائی دارد. صدوق به اجماع علمای شیعه در صحّت و اتقان فتاوی، نظم فکری، و قوت حافظه و کثرت تألیفات ممتاز است. نجاشی در رجال 193 عنوان از آثار او را ذکر کرده و می گوید: بعضی این کتابها را نزد پدرم خواندم. محمّد بن سلیمان تنکابنی در قصص العلماء نیز 189 تألیف از شیخ صدوق را نام می برد. شیخ در مسافرتهاى خود، همه جا از سوی رجال و علمای شیعه مورد پذیرائی و استقبال قرار می گرفت، فلذا تعدادی از رسالات او پاسخ به سؤالات علمای سایر بلاد (مثل بصره، کوفه، بغداد، مداین، قزوین و نیشابور) است. بسیاری از علمای معروف

ص: 473

عصر نیز محضر درس صدوق را درک، و از روایت حدیث کرده اند. معروفترین ایشان شیخ مفید، فضل بن شاذان نیشابوری، غضائری و ابوجعفر محمد دوریستی بوده اند» (1).

اما مقام روحانی ابوجعفر محمد صدوق، علاوه بر آنچه گفته شد هم به واسطه پدر بزرگوار و فقیه وی یعنی علی بن بابویه و برادرش ابوعبدالله حسین و هم به علت صحت روایت مشهور معجزه و دعای امام عصر (عج) در مورد ولادت فرزندان ذکور علی بن بابویه فزونی می یابد. پدر بزرگوار ایشان، علی بن الحسین بابویه (م 328 ق) شیخ شیعه در شهر قم بود؛ و با امام عسکری علیه السلام مکاتبه داشت. تصنیفات فراوانی، از جمله کتابی در تفسیر قرآن کریم به وی منسوب است؛ و همو بود که در سنّ کهولت، از امام زمان (عج) تقاضای فرزند ذکور نمود؛ و دعای او به استجابت رسید.

منتجب الدین رازی

«علی بن عبیدالله معروف به شیخ منتجب الدین رازی، از نوادگان شیخ صدوق، پدرش فقیهی موثق، و جدش شمس الاسلام حسن معروف به حسکا از فقهای بزرگ و شاگرد شیخ طوسی است.

منتجب الدین به فیض ملاقات بسیاری از محدثین نامی رسید، و از آنان به دریافت اجازت نقل حدیث نائل گشته، و تعداد زیادی از دانشمندان شیعه و سنی نزد او مراسم شاگردی به عمل آورده اند. شاگرد وی رافعی که از دانشمندان معروف می باشد در کتاب التدوین فی اخبار قزوین می گوید: وی به حدّ اکمل از شنیدن و ضبط و حفظ و جمع حدیث بهره داشت؛ و از لحاظ فوق در این زمانها کم نظیر بود. شاید همین علاقه و استفاده از محضر استادان باعث شده تا جز چند کتاب از او باقی نماند.

ص: 474

از تألیفات وی الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین مشتمل بر چهل حدیث به روایت چهل استاد از چهل تن از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. اما کتاب بسیار مشهور او الفهرست یکی از مشهورترین کتاب رجال که به فهرست صغیر مشهور است، مورد اعتماد دانشمندان سنی و شیعه می باشد، وی این دو کتاب را برای عزالدین یحیی بن ابی الفضائل علوی، نقیب ری و قم نگاشته است.

شیخ منتجب الدین از استادان زیاد خود در فهرست یاد می کند، از جمله مهم ترین آنها: پدرش عبیدالله بن حسن، ابوالفتوح رازی، شیخ عبدالجلیل قزوینی، سید فضل الله راوندی.

درباره تاریخ وفات، و محل تدفین وی اختلاف نظر وجود دارد. (1)

ابوالفتوح رازی (جمال الدین حسین بن علی بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن فضل بن شجاع بن هاشمی خزاعی)

«مفسر شیعی مذهب قرآن. جدش بدیل بن ورقاء با پسران خود در جنگ صفین در کنار حضرت علی علیه السلام جنگیده بود. خانواده وی در نیشابور اقامت کرده بودند تا آنکه نیای او به ری کوچید و پس از فوت در آرامگاه شاه عبدالعظیم مدفون گشت». (2)

«او از کابر علمای امامیه و فقیه ری بود. از تلامذه شیخ طوسی (460 ق) و قاضی ابن البراج (481 ق) و شیخ سلار (448 ق) بشمار می رفته است و تمامی مصنفات شیخ طوسی را در پیش خود خوانده؛ و همچنین تمامی علماء اکا بر زمان او در حوزه درس وی حاضر می شده اند». (3)

ص: 475

1- دایرة المعارف تشیع، ج 8، صص 88 و 89.

2- دانشنامه ایران و اسلام، ج 7، ص 974.

3- . محب الاسلام، مناظره محمد زکریای رازی با ابوحاتم رازی، ص 654.

«شاگردان او عبارت بودند از: ابن شهر آشوب (م 588 ق) و ابوالحسن منتجب الدین علی بن بابویه، که هر دو از کتابشناسان شیعه بودند. شهرت ابوالفتوح به سبب تفسیر رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فی تفسیر القرآن یعنی یکی از نخستین

آثار جاوید نثر پارسی است که مؤلف به تصریح خود در مقدمه آنرا برای بیشتر مردم که عربی نمی دانسته اند تألیف کرده است. این کتاب از لحاظ بافت و محتوی با تبیان شیخ طوسی شباهت کامل دارد. مؤلف در ذکر حدیث خود را محدود به مآخذ شیعه نکرده، بلکه از مجموعه های احادیث سنی نیز به آزادی استفاده کرده است، و البته در مسائل مورد اختلاف پیوسته از شیعه جانبداری می کند. در مسائل کلامی نیز متأثر از کلام شیعیان همزمان خود است که در توحید و عدل الهی با معتزله همداستان بودند، ولی از لحاظ تعریف ایمان و مسأله شفاعت و البته امامت، با ایشان اختلاف داشتند» (1).

ابوالفتوح در زمره کسانی است که فرهنگ تشیع را در عصر سلجوقی احیاء نمودند؛ و لذا اهمیت شناسایی هرچه بهتر اثر بی بدیل او و دامنه تأثیراتش فزونی می یابد.

«تفسیر ابوالفتوح رازی از بهترین و سود بخش ترین تفاسیر جهان اسلام و مقبول افتاده ترین نگارش های قرآنی فارسی امامیه در تاریخ است؛ و تردیدی نیست که اگر این تفسیر به تازی نگاشته شده بود، آوازه ای بس بلندتر از آنچه دارد می یافت. کامیابی شیخ در تفسیر نگاری چنان است که برخی این تفسیر را، روی هم رفته بر تفاسیر بزرگی چون: تبیان و مجمع البیان ترجیح می دهند.

ابوالفتوح همانند مؤلف مجمع البیان، (امین الاسلام طبرسی) در کنار مآخذ

ص: 476

ناب شیعه، گفته‌های مفسرانی چون قتاده و سُدی را هم نقل می‌نماید، و با رویکرد گسترده به آراء روشنگری‌های تفسیری اهل بیت علیهم السلام نوعی برخورد تفاهم طلب با دسته‌های عقیدتی مختلف اسلامی نشان می‌دهد.

ابوالفتوح اگرچه به نقل قصص در تفسیرش عنایت داشته است، نمی‌توان کم و کیف این اهتمام را همانند تفسیر سورآبادی یا ترجمه تفسیر طبری دانست، و وی را ادامه دهنده تفسیرهای قصّه گو شمرد. تفسیر وی خصلتی واعظانه دارد؛ و دارای جا معیتی است که با واعظانگی آن بی پیوند نیست گاه نیز اندک صبغتی صوفیانه پذیرفته است نثر این تفسیر از نمونه‌های ممتاز نثر مرسل فارسی، و دارای ویژگی‌هایی واژگانی و دستوری است که مطلوب زبان شناسان و ادیبان می‌باشد»⁽¹⁾.

قطب الدین رازی

«از مفاخر شیعه در علم منطق و کلام، و از دانشمندان اسلام که در زمان خود میان علمای سنی و شیعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. محل تولد او شهر ورامین (در 647 ه. ق) است. او بنابر مستندات موثق، از جمله گفته شهید اول در مستدرک الوسایل، از نوادگان شیخ صدوق (ره) می‌باشد. ایشان در حدود سال 708 تا 709 از عراق عرب به ایران آمد، و به واسطه شیعه نمودن سلطان محمد خدابنده، و احترامی که نزد وی به دست آورد، اقدام به تأسیس مدرسه سیّار و تعلیم و تربیت شاگرد نمود؛ و در این مدرسه علاوه بر علوم و فنون رایج به ترویج مذهب شیعه امامیه پرداخت. جلال الدین سیوطی درباره او می‌نویسد:

ص: 477

1- بهاء الدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج 1، صص 661 و 662.

یکی از پیشوایان علوم عقلی است و شرح هادی و مطالع و اشارات و نیز حاشیه کشف زمخشری و شرح تحشیه از اوست. به علاوه کتاب محاکمات او در شمار بهترین کتب منطق و حکمت است. او در این کتاب در مقابل دو متفکر بزرگ شیعه و سنی، خواجه نصیرالدین طوسی و فخرالدین رازی در شرح اشارات شیخ الرئیس ابن سینا به حکمیت نشسته و استادانه از عهده آن بر آمده است.

کتاب فقهی رازی مورد استفاده بسیاری از بزرگان قرار گرفته است. از جمله شهید ثانی در روض الجنان و مسالك، و نیز شیخ انصاری در مکاسب و فرائد نظریات او را نقل کرده اند.

قطب الدین رازی در سال 736 پس از قتل ایلخان ابوسعید، و هرج و مرج در ایران به شام رفت، و در 766 ه. ق در همانجا دارفانی را وداع گفت» (1).

ابوحاتم رازی

اگر قول مترجم اعلام النبوة را بپذیریم علی رغم آنکه برخی از کتب تراجم وی را از دعاة اسماعیلی ذکر کرده اند، وی از شیعیان دانشمند بصیر غیور متکلم کم نظیر است؛ که شرحی از مناظره او با محمد زکریای رازی آورده شد. در هر صورت

«احمد بن حمدان بن احمد ورسنانی، از بزرگترین متکلمان و فیلسوفان اسلام در پشاپویه، جنوب ری تولد یافت. در اوایل عمر خویش وارد سلسله مراتب اسماعیلی گشت. سپس نایب و خلیفه غیاث نامی گردید که داعی ری بود؛ اما از بیم سامانیان به دیلم گریخت. در دیلم به خرده گیری از دولت علویان پرداخت که: «سلطان باید علوی به دین باشد نه نسب» و چون بر اثر

ص: 478

دعاوی او قصد جاننش کردند، به آذربایجان سفر کرد، و در آن دیار به سال 322 ق درگذشت.

معروفترین آثار ابوحاتم عبارتند از:

کتاب الزینة، که فرهنگ اصطلاحات کلامی است؛ کتاب الاصلاح که در ردّ المصلح نخشی نگاشته؛ و بالاخره اعلام النبوة، در ردّ عقاید محمد بن زکریای رازی درباره نبوت و قدمای خمسه و بر پایه مناظراتی که بین این دو در ری رفته بود نوشته شده است.

اعلام النبوة مهم ترین اثر اوست که عمق اندیشه و دقت نظر علمای آن عصر را نشان می دهد. دکتر سید حسین نصر در مقدمه انگلیسی کتاب نوشته است: «اعلام النبوة بدون شك یکی از بزرگترین کتب اسلام است که در مقایسه ادیان شناخته شده است». این کتاب یکی از پر ارزشترین آثار دینی، کلامی، و فلسفی است، که می توان آنرا کتاب فصل مقال در ادیان نام نهاد». (1)

3 - 2 - علما

محمد بن زکریای رازی

اهمیت مقام علمی زکریای رازی چنان است که شرح حال او را در هر تحقیق راجع به ری پیش می آورد و در عین حال شناخت آراء فلسفی و کلامی او در این گفتار الزامی است.

«رازی در غره شعبان 251 ق در شهر ری متولد شد، همانجا بر بالید و پس از فراگیری زبان عربی، به آموختن طب، ریاضیات، فلکیات (= نجوم)، الهیات و

ص: 479

1- محبّ الاسلام، مناظره محمد زکریای رازی با ابوحاتم رازی یا ترجمه اعلام النبوة، صص 652، 656.

فلسفه همت گماشت. پس از واقعه ای در سنین بالا، رازی چنان به مطالعه طب همت معطوف داشت که بنیان گذار نظری آن در جهان اسلام لقب گرفت»⁽¹⁾.

«علی بن ربین طبری (م 247 ق) استاد شیعی مذهب زکریای رازی، و مؤلف کتاب فردوس الحکمة در روزگار خود شهرتی به سزا داشت، و توانست مباحثی جامع در طب عمومی و جز آن مطرح کند»⁽²⁾.

«رازی در فلسفه شاگرد ابوزید احمد بن سهل بلخی شیعی مذهب (م 332 ق) بوده است؛ و با او رابطه ای عمیق و استوار داشته همچنین با ابوالحسن مسعودی (م 346 ق) مؤرخ نامدار شیعی و مؤلف کتاب مروج الذهب دوستی داشته و درباره مباحثاتش با او رساله ای می نگارد به نام کلام جری بینه و بین المسعودی فی حدود العالم.

عنوان شماری از آثار رازی نیز بر تشیع او گواهی می دهند. همچنین او در رساله براء الساعة با عبارت شیعیان یعنی: الحمد لله كما هو اهله و مستحقه و صلواته علی خیر خلقه محمد و آله و عترته، سخنش را آغاز کرده، و در پایان رساله آورده است، و الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سید المرسلین محمد و آله»⁽³⁾.

«مهم تر از همه آنکه رازی با پیروی از آموزه تداوم فیض، رساله هایی در شرح و معرفی برتر بودن امام، مصون بودنش از خطا و نیز بر حق بودن امام، نگاشته است، اما برخورد آموزهای علمی و فلسفی او با دیگر فرقه ها و مکتب های

ص: 480

1- دایرة المعارف تشیع، ج 8، صص 85 و 86.

2- تشیع سیری در تاریخ و فرهنگ تشیع، دایرة المعارف تشیع، ص 252.

3- دایرة المعارف تشیع، ج 8، صص 85 و 86.

فلسفی کلامیِ زمانه اش، به ویژه اشاعره و معتزله و اسماعیلیه، همستیزان بسیاری بر او فراهم کرد. به رغم اِتِّهام او به زندقه و الحاد از سوی مخالفان داده ها و اسناد تاریخ و به ویژه ردّیه هایی که او در پاسخ دیگران نوشته است، برگرایش شیعی عمیق رازی دلالت می کنند. از جمله ردّیه بر احمد بن کیال در باب امامت. [وی از بزرگان مذهب باطنی و از اقطاب فرقه اسماعیلیه بود، که مدّعی امامت شد و خود را امام قائم برشمرد، و بدین سبب شیعیان اثنی عشری (امامیه) از احمد بن کیال تبری جستند.] از بزرگان شیعی متأخر نیز، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب الذریعه، رازی را در شمار مؤلفان شیعه دانسته است و گواه نظر او وابستگی محکمی است که میان رازی با بزرگان و شخصیت‌های شیعی وجود داشته است.

چنان که با محمّد اطروش، معروف به ناصرکبیر (که نسبش به علی علیه السلام می رسیده و جدّ مادری سید مرتضی علم الهدی - 436 ق بوده) رابطه استواری داشته و برای او کتابی در حکمت با عنوان کتاب الی الداعی الاطروش فی الحکمه نگاشته است. هرگاه در نظر آوریم که رازی با شهرت بسیار و نیز تقرّش در دربار حاکمان شیعی، دشمنان چندی داشته است، به طور بدیهی برای نابود کردنش به تهمت زدن رو می آورده اند تا با متهم کردن او به خروج از دین و تکفیر، نابودش کنند.

از رساله ها و آثار فلسفی و کلامی رازی بر می آید که او اندیشمندی خردگرا و اهل استدلال برآمده از توحید اشراقی است. ابوبکر محمّد بن زکریا در 313 وفات یافت» (1).

ص: 481

«ابوعلی احمد(بن) محمد بن یعقوب بن مسکویه خازن - مؤرخ کاتبه طیب، فیلسوف، کتابدار، ندیم - در 325 هـ. ق در ری به دنیا آمد، و در 421 ق در اصفهان درگذشت. این ادعا که او زرتشتی بود و به اسلام گروید، مشکوک است؛ اما نظریه دال بر تشیع او مبنای محکم تری دارد. خوانساری در روضات الجنّات او را از شیعیان امامی می شمرد و می گوید ملاصدرا بسیاری از کتابهای او را در اختیار داشت؛ و میرداماد نیز به اقرار او بر حقوق اهل بیت علیهم السلام و وظیفه اطاعت از ایشان اشاره کرده است. محمد ارکون نیز مذهب شیعی او را نوعی تشیع نظری می شمارد که صفت بارز تفکر فارابی و اخوان الصفاء بود.

مسکویه آشکارا از پادشاهان آل بویه در برخی مسائل انتقاد می کرد. برای مثال سیاستهای مالی معزالدوله در بخشش زمینهای سواد(جنوب بین النهرین) را موجب بایر شدن زمینها و از میان رفتن عایدی دولت می دانست. اما درباره وزیرانی که به آل بویه خدمت کردند با نظری مساعد سخن می گوید؛ به ویژه در مورد مهلبی و ابن عمید.

نخستین منصب حکومتی وی در خدمت وزیر مهلبی بود؛ و آنگاه نزد ابوالفضل بن عمید(وزیر رکن الدوله) رفت؛ و مدت هفت سال در سمت کتابدار وی، روز و شب به او خدمت کرد. پس از سال 360 ق به جمع ملازمان عضدالدوله پیوست، و پس از خدمت به صمصام الدوله، بغداد را به قصد ری ترک گفت. در همین هنگام با ابن سینا در حشر و نشر بود. بیهقی مؤرخ، نقل می کند که ابن سینا او را دست کم می گرفت؛ و یک بار در مجلس درس چنان موهن رفتار کرد که مسکویه تهذیب الاخلاق خود را به سوی ابن سینا پرتاب کرد.

تصنیفات وی بسیار بود، از جمله:

دو اثر مشهور به الفوز الكبير و الفوز الصغير درباره علوم اوایل، حواشی بر کتب منطق، منازل العلوم، تهذیب الاخلاق، المسعدة، تصنیفات درباره علوم الهی و طبیعی، حساب و علم کیمیا و حتی آشپزی، که مشهورند. همچنین کتابهای: المستوفی فی الشعر در ادب، مجموعه انس الفرید، و نیز جاویدان خرد. اما شاید مشهورترین کتاب وی تجارب الامم و عواقب الهمم باشد (تمام آثار وی سرشار از بلاغت و خط خوش و شیوه ای لطیف است، که نشانی از پشتکار و دقت اوست)

مسکویه در اثر تاریخی بزرگش (تجارب الامم)، جزئیات بیش تری از شرح احوال خویش به دست می دهد. در این کتاب اشخاصی که او ترسیم می کند کامل و سه بُعدی اند؛ و مردمان این عصر در صفحات روایت او جان می گیرند و زنده می شوند. در این اثر که به لحاظ لحن و مضمون غیر دینی، و دنیوی است؛ مسکویه اشخاص و وقایع را با معیار عقلی خاصی می سنجد، و مدح و ذم را به دقت نثار اشخاص می کند. قصد او در این اثر بزرگ (که از برخی لحاظ بر ابن خلدون سبقت گرفته است به ویژه در علل افول خاندان های حکومتی) ثبت تجارب ملتها بود، تا مردمان از مثال های تاریخی عبرت گیرند»⁽¹⁾.

3 - 3 - ادبا

ابوالمعالی رازی

طبقه ادبا اگرچه در عهد بویه شکل گرفتند، اما رسالت عمده خود را در عهد سلجوقی

ص: 483

1- . جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص 308 الی 321.

به نحو شایان انجام دادند. بنابراین اگر از قدمایی چون ملك الکلام بن‌دار رازی (م 433 و شاعر مجدالدوله)، بگذریم، شاعران و ادبایی شاخص - جز آنانی که معرفی شدند - قابل ذکرند از جمله «ابوالمعالی رازی معروف به دهخدا از شعرای فارسی گوی دوره سلجوقی است. وی مدتی در مرو در دستگاه سنجر به سر می برد و پس از آن در اصفهان به خدمت سلاجقه عراق پیوست. نظامی عروضی و عوفی وی را در عداد شعرای بزرگ عهد سلجوقی دانسته، و عوفی دیگر شاعران آن عصر را خوشه چین خرمن فواید و ریزه خوار مانده و عواید او، می داند. از اشعار معروف ابوالمعالی قصیده ای است با مطلع:

خروش من همه از چیست از نعیب غراب *** که دور ساخت مرا از دیار و از احباب

که در آن حضرت علی علیه السلام را ستوده، او را وحی و حجّت پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده است؛ و تأکید کرده شروط وصول به مصطفی صلی الله علیه و آله پیروی از مرتضی علیه السلام است. برخی صاحب نظران معاصر او را جامع معقول و منقول خوانده و گفته اند مدح غیاث الدین مسعود بن ملک‌شاه می گفته است. عباس اقبال او را با ابوالمعالی نحاس رازی یکی می داند؛ و به گفته وی، ابوالمعالی مدّاح خاصّ امیرالتوناق از سرداران سپاه برکیارق بود، و چون امیر به داشتن تمایلات شیعی شهرت داشته، بعید نیست که ابوالمعالی شیعه مذهب به دستگاه او پیوستگی داشته باشد.

سال وفات ابوالمعالی رازی 541 ه. ق می باشد» (1).

ص: 484

1- دایرة المعارف تشیع، ج 1، ص 441.

«نصیر الدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابی الفضل قزوینی رازی از مفاخر جهان اسلام که با تألیف کتب ارزنده آثاری جاودانه بر جای گذاشته، احتمالاً اواخر قرن 5 به دنیا آمده»⁽¹⁾.

اثر عظیم و نفیس شیخ عبدالجلیل «نقض الفضایح» است.

«در زمینه ادبیات منثور شیعه، مهم ترین اثری که در قرن ششم پدید آمد کتاب نقض بود، که نام اصلی آن بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض می باشد؛ و حدود سال 560 تألیف شده است»⁽²⁾.

«عبدالجلیل در این اثر به ادب فارسی شیعه توجه خاصی داشته و برای نشان دادن دامنه تشیع به شعرای فارسی زبان اشارات مبسوط دارد چنانکه اثر عبدالجلیل نخستین اثری است که از برخی شاعران ری، همچون: بدرالدین قوامی رازی یاد کرده است»⁽³⁾.

«نقض در بُعد تاریخ، فرهنگ، کلام و ادب شیعی حاوی اطلاعات بسیار سودمند و در بسیاری از موارد منحصر به فرد است. در این میان ارزش کتاب برای شناخت وضعیّت فرهنگی شهر ری بارز بوده و نیز برای نشان دادن موقعیّت شیعه و دیگر مذاهب و نیز تفاهمات و تعارضات این فرقه ها، از بهترین منابع موجود به شمار می رود. این کتاب در واقع ردیّه ای است بر کتّابی دیگر که بر ضدّ شیعه بوده و نامش به اظهار عبدالجلیل بعض فضائح الروافض می باشد؛ فلذا عبدالجلیل کتاب خود را در نقض مطالب و اتهامات وارده بر

ص: 485

1- . دایرة المعارف تشیّع، ج 8، ص 90.

2- تشیّع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیّع، دایرة المعارف تشیّع، صص 231 و 322.

3- . رسول جعفریان، تاریخ تشیّع در ایران، ج 1، ص 389.

شیعه در آن کتاب نگاشت. کتاب نقض در کنار دیگر آثار شیعی این دوره، مخصوصاً دیوان شعر قوامی رازی، از نظر شناخت تفکر و سلوک شیعی معتدل در قرن ششم هجری در شهر ری، بسیار راهگشا محسوب می شود خاصه که مؤلف در موارد متعدّد نسبت به اظهار و تحلیل این نگرش، انگیزه قوی داشته است. در عین حال وی در زدودن برخی از توهمات موجود میان اهل سنت نسبت به آنچه بی جهت به شیعه اصولیه نسبت داده اند، تلاش مضاعفی دارد. (در این برهه اندیشه اصولی بر جریان فکری شیعه غلبه کرده و اخباری گری منزوی شده و تشیع نه به عنوان ممیزات خود از دیگران بلکه به عنوان مشترکات خود نیز با دیگران شناخته می شود.) لذا عبدالجلیل اگر اتهامی را از مخالفان وارد دانسته آن را پذیرفته، امّا همزمان نظیر همان انتقاد را بر آنچه که معتقد اهل سنت بوده و یا در کتب آنان آمده، وارد کرده است. همچنین او بین عقیده شیعه با آنچه که وی آنها را طایفه حشویه و غلات اخباری می خواند به خوبی خط فاصلی ترسیم کرده است.»

«شیخ عبدالجلیل از محضر بزرگانی چون شیخ ابوالوفاء عبدالجبار رازی بهره گرفته، و دو کتاب معروف دیگر نیز از خود به یادگار گذاشته است یعنی: تنزیه عایشه (تألیف در 533 ه. ق) و البراهین فی امامة امیرالمؤمنین (تألیف در 537 ه. ق)»⁽¹⁾.

بدرالدین قوامی رازی

«مشهورترین سراینده شیعه مذهب از آغاز تا قرن ششم هجری بدرالدین قوامی رازی است. قوامی نخستین شاعر فارسی زبان است. که در اشعار خود

ص: 486

صریحاً به تشیع خویش اشاره کرده، و به حقایق مذهب تشیع، و امامت ائمه دوازده گانه تصریح نموده است. اشعار قوامی، غالباً حاوی مطالب بلند و مضامین حکیمانه است. دعوت به خداپرستی و اثبات عدل خداوند و پرهیز از دنیا و شرح بی اعتباری آن و ترغیب به آخرت نیز از محتویات اشعار اوست.

قوامی از اینکه بر مذهب شیعه است بارها مباحثات نموده، و از این رو در میان گروه شیعیان آن روزگار، اشعار وی رواج فراوان داشت. از مضامین برخی از ابیات قوامی استنباط می شود که از گروه مناقب خوانان بوده است»⁽¹⁾.

دیوان باقی مانده از قوامی رازی می تواند نمونه ای مناسب از اشعار مناقب خوانان شاعران شیعی قرن ششم در ری باشد. وی به عصمت دوازده امام اعتقاد دارد و امامت آنان را نصّ الهی می داند. در این مورد اینگونه سروده است:

«بعد از احمد دامن مهر علی در پای کش *** زانکه بس ناخوش بود بی سر گریبان داشتن

وز پس او یازده سید که ما را واجب است *** اعتماد عقبی و دنیا بر ایشان داشتن

و در جای دیگر می گوید:

ز بعد علی یازده سیدند *** به میدان دین ز عصمت سوار

همه پاک و معصوم و نصّ از خدای *** پیمبر وقار و فرشته، شعار»⁽²⁾

«فکر تسامح در اختلافات مذهبی از نقاط قوت اندیشه شیعی این شاعر

ص: 487

1- تشیع سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرة المعارف تشیع، ص 230.

2- رسول جعفریان، تاریخ تشیع، ج 2، ص 576.

پرمایه و حکیم می باشد. روشن است که این شیوه نمودار تشیع معتدلی است که شاخصه تشیع در قرن ششم به ویژه در شهر ری می باشد. او حتی در دوستی اهل بیت علیهم السلام و صحابه سخن می گوید که این نگرش، به لحاظ يك اندیشه وحدت گرا بسیار جالب توجه است. در عین حال از اهل سنت می خواهد برتری حضرت علی علیه السلام را بر دیگران بپذیرند، چنانکه مثلاً می گوید:

مرتضی کز پیش بوبکر و عمر باشد به علم *** کی روا داری که فرمان از پس عثمان دهد

قوامی رازی می کوشد تا با نکوهش تعصب مذهبی که جنبه فکری بلکه صرفاً جنبه احساسی در عدم تفاهم دارد، به برداشتن موانع عملی و عاطفی وحدت کمک کند. وی اهمیت فرایض دینی را بسیار برتر و مهم تر از اختلافات مذهبی و تعصب بر سر فروع دانسته؛ و در اشعار مختلف به آن می پردازد:

ترا تعصب و مذهبگری مهمی نیست *** مهمای تو در دین فرایض است و سنن

مکن تعصب و بنشین به عافیت جایی *** زیاد جهل مینگیز گرد و خاک فتن

این شاعر شیعی فارسی زبان به شدت طرفدار عدل و توحید بوده و در این باب اصرار بیش از حد دارد. این اعتقاد مشترک شیعه و معتزله از طریق بغداد و شاگردان شیخ مفید، سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی، به ری رسیده است. آثار عملی این اعتقاد همواره مورد توجه کرده است. اهمیت اعتقاد به توحید و عدل سبب شده تا در امر تفاهم نیز آن را دخالت دهد.

طریق عدل نگهدار در ره توحید *** به گرد جبر مگرد ای عزیز من زنهار

بدان جهان چه شوی هم بدین جهان اندر *** یکی به جور خزان بنگر و به عدل بهار

چو می زنی ز عمر لاف دوستی در دین *** بگرد جبر چه گردی بیا و عدل بیا» (1)

«اگر چه شرف الشعراء عنایت به اصل تفاهم مذهبی دارد، و با این مسأله مهم شهر ری در آن زمان، با تسامح فراوان برخورد می کند، اما از نفس اعتقادی خود عدول نکرده، و موضع گیری می کند. چنانکه از تشبیه و تعطیل تنفر خود را ابراز می نماید.

هرگز نکند ظلم نه خواهد نه پسندد *** زو عدل بلا ظلم بود خیر بلا شر

دور است ز تشبیه و ز تعطیل وز تخیل *** فرد است ز انباز وز همتا وز همسر

بدبخت کسی بود که تشبیه درو بست *** بیچاره ندانست مصور ز مصور

گفتند که بر عرض نشیند ملك العرش *** نادان همه اندر سر گفتار کندسر

از مجموع اطلاعات به دست آمده از قوامی رازی قابل ذکر است که دیوان وی

از روی تنها نسخه موجود در کتابخانه بریتیش میوزیوم چاپ شده است و

ص: 489

نتیجه

حیات فرهنگی يك جریان ریشه دار و پُر شاخ و برگ، همچون تشیع امامیه در ری را نمی توان در تحقیقاتی از گونه متن حاضر، به تمامی هویدا کرد سؤال های چندی باقی می مانند، و پاسخ ها و داده های فزون تری که برای بهره مندی از آنها به توانی پیش از این و زمانی دیگر نیاز است.

مسأله ای که اکنون در منابع موجود مشاهده می شود، عدم وجود تحلیلی کاملاً جامع و منصفانه از تلفیق دو محور فقها و دانشمندان (یا طبقه کاتبان و وزراء حامی دانشوران) در پیشبرد تشیع امامی در عصر مورد نظر است؛ بدین معنی که حتی در کتب معتبری چون اثر جوئل ل. کرمر، آنگونه که توقع داریم این مهم موشکافی نشده و شاید هم این گونه آثار بر محوری دیگر بوده است.

دیدگاه جامع و مشرب وسیع دانشمندان امامیه در برخورد با مسائل آن عصر حرکت فرهنگی ایشان را دو بُعد خاص داده بود. بدین معنی که هم در تقویت تشیع می کوشیدند، و هم در هویت بخشی به مسلمانان سهم داشتند در بُعد اول مبارزه با گرایش های متمایل به شکاکیت دینی، کثرت اعتقادی ملهم از شیادان عالم نما، و برهان برخی فلاسفه در نسیت ادیان؛ بخشی از تلاش علمای امامیه بود. اما شیعه برای عموم جامعه مسلمانان دستاوردهای فرهنگی مثبتی به ارمغان آوردند، که نفوذ آن مفاهیم در طبقه خواص بیش تر مشهود بود؛ چنانکه مثلاً در دوره فوق، مدارس

ص: 490

عالی به معنای کاملاً رسمی آن وجود نداشت؛ اما انسجام و تحرک علمی شیعه، و شأن ممتاز ایشان در تمدن اسلامی، موجب شد تا بعدها و در قرن پنجم، سلجوقیان «مدرسه» را برای آموزش عالی اسلام سنی و مقابله با نفوذ تشیع (که قرن پیش از آن حاکمیت داشت) بنیان نهند. اما مهم تر از هر چیز نفوذ آرمانهای انسانگرایانه ایمانی در دیگران بود. چنانکه مثلاً فلاسفه نیز مقصود نهایی انسان را سعادت الهی می دانستند که از رهگذر به ظهور رساندن فضایل و به کار بستن عقل حاصل می شود.

با ظهور سلسله علویان و آل بویه، حاملان فرهنگ شیعی، علاوه بر علمای دینی، کاتبان و وزراء، و حتی حاکمان سیاسی خواهند بود؛ که اهمیتی شایان توجه دارند. آل بویه برخلاف سلسله های پیش از خود (مانند آل زیار) و یا معاصر در قلمرو ایران (همچون سامانیان) که می کوشیدند سنت های ایرانی را احیاء کنند، رویکرد ایرانی و ملی خود را بیش تر در فضای سیاسی و عقیدتی آشکار کردند. تلاش و اصرار ایشان در نوزایی اندیشه سیاسی ایرانیان چیزی بیش از تحمیل عقاید و تعصبات شدید همعصران خود بود. در واقع همزمان با بیان کلام و فقه شیعی که گشایش شایان توجهی در بسط فرهنگی اسلام مترقی پدید آورد؛ سیاست تساهل و تسامح هشیارانه غالب زمامداران، وجه دیگری در آمادگی تشیع روشنفکر جهت تعاملات نوظهور و دفاع از توانمندی های رویکرد ایمانی خویش، به وجود آورد. از تجمّع تمامی شاخصه های فوق (و مؤلفه های دیگری که در متن اشاره شد) عصری در تاریخ شیعه و فرهنگ دینی ایرانیان پدیدار گردید که به حق می توان آن را دوره عظمت فرهنگ اسلامی در قرون اولیه هجری محسوب داشت.

عظمت مورد اشاره نه در دامنه و عمق کارهای انجام گرفته بود - چرا که برخی سلسله ها ظاهراً موفقیت و دوام بیش تری نشان دادند - بلکه در ارائه دیدگاه عملی و علمی جهان نگرانی امامیه بود که تهذیب نفوس و مدتیت اسلامی را در حدّ اعلا و با

مشرقی وسیع و عمیقاً انسان‌گرایانه معرفی کرد؛ و برای بیش از یک سده بالفعل ساخت. بازگشت به جوهر اصلی دین و ممیزه‌های صدر اسلام در پناه فرهنگ تشیع امامیه، به معنای اعطای خود آگاهی به قاطبه مسلمانان، و اهدای بصیرت به جهان آن روزگار (از جمله اقلیتهای تحت اداره حاکمیت اسلامی) و احترام به سرشت انسانی ایشان بود؛ و اگر تحریکات و تعصبات نابجا در تعارض با این حرکت مشاهده می‌شدند؛ بدون تردید ناشی از تلقی سطحی آنها از دین، و یا نگرانی و حقارت و حسادت ناشی از گسترش خود آگاهی و تهذیب فرهنگی بود.

تجسم روح انسان گرایانه و وسعت مشرب مورد اشاره، علمای دینی و دانشمندان شیعی بودند، که در آن میان نخبگان خطه ری سهمی شایان توجه را به خود اختصاص می‌دهند؛ و فهرست ذکر شده در متن گواه مدعاست.

تعلیقات

تعلیقات (1)

(1) زنج، نام قبایل سیاهپوست سواحل شرقی آفریقا و زنگبار، که گاه به طور کلی به همه سیاهان اطلاق شده است. در قرون اولی اسلام، جمع کثیری از افراد این قبایل را مسلمانان به بردگی به بین النهرین سفلی برده و همراه با رعایای بومی، با دادن قوت لایموتی از مثنی آورد و خرما، به کار آباد کردن زمین های شوره زار گماشتند. آن بردگان در نتیجه تماس با اربابان خود، تا حدودی به حقوق خود پی بردند و چند بار طغیان کردند، ولی هر بار شورش آنان با کمال قساوت فرو نشانده شد. معروفترین قیام آنها به سر کردگی «صاحب الزنج» روی داد که در 270ق به قتل رسید و شورشیان منکوب شدند.

(2) از مهم ترین فرازهای تاریخ تشیع، جنبش های شیعیان زیدی است، که آغاز آن به قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام به سال 122 ق در کوفه باز می گردد. زید در در مدینه زاده شده و هم در آنجا رشد یافت. و به

تقوی و مداومت بر ذکر و قرائت قرآن مشهور گشت. مورخان نخستین انگیزه برای قیام او را اختلافات

مالی بر سر صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام و عدم رعایت احترام خلیفه اموی هشام بن عبدالملک نسبت به وی ذکر می کنند. با اینهمه قیام زید، همچون قیام های علوی دیگر از نظر گاه تشیع، تلاش صادقانه ای بوده است

ص: 492

برای دست یابی به خلافت، و بازگرداندن حقوق ترضیع شده اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در طول تاریخ حکومت بنی امیه و بنی العباس.

(3) فرق مختلف شیعه عبارتند از:

1. زیدیه. 2. کیسانیه. 3. غالیه. 4. اسماعیلیه. 5. امامیه

1. زیدیه خود بر پنج فرقه اند (المغیریه، الجارودیه، الذکیریه، الخشبییه، الخلیفه) و اساس این فرقه منسوب به زید بن علی پسر امام سجاد علیه السلام است. او نظر به اعتدال در عقاید مذهبی امامت مفضول را با وجود افضل جایز می شمرد، و پیروان او نیز معتقدند اگر دو شخص که هر دو جامع شرایط امامت باشند در دو ناحیه خروج کنند، هر دو واجب الطاعه هستند. زید بن علی بر بنی امیه خروج کرد و به سال 121 کشته شد. یحیی پسر او به خراسان رفت و به امامت برخاست و او نیز کشته شد. از امامان زیدیه دو تن معروفترند:

حسن بن زید، معروف به داعی کبیر که دولت علویان طبرستان را تأسیس کرد، و قاسم رسی (م 246 ق) که خود و جانشینانش اصول عقاید مذهب زیدی موجود را تدوین کردند.

زیدیه بر این باورند که امام بشخصه باید قادر به جنگ و دفاع باشد، و لذا کودک و یا مهدی غایبی را به امامت قبول ندارند. آنان از قاعده عالم بودن امام در علم دین به سختی تبعیت می کنند و شاهد آن کتابهای فراوانی است که امامان زیدی در قرون متوالی تألیف کرده اند. از نظر زیدیه اگر تمام شروط امامت در امامی جمع نباشد، امام کامل محسوب نمی شود؛ و به همین جهت گاهی کسی تنها امام در جنگ و یا امام در فقه شناخته می شود.

زیدیه در دو ناحیه به قدرت سیاسی رسیدند: سواحل دریای خزر، از زمان داعی کبیر (حدود 250 ق) تا 520 ه. ق و پس از آن در فرقه نقطویه مستحیل شدند. و دوم در یمن، که نواده قاسم رسی، یعنی یحیی بن حسین (م 298 ق) با گروهی اندک اما بسیار مؤمن توانست حکومتی دینی در آن ناحیه مستقر کند و اکنون نیز مذهب رسمی کشور یمن، زیدیه است.

2. و اما فرقه کیسانیه، امامت را پس از امام حسین علیه السلام، حق محمد بن علی می دانند، و او را زنده ابدی می انگارند که هرگز نمیرد تا آنکه جهان را بگیرد و به عدل آبادان کند. کیسانیه خود بر چهار فرقه اند (المختاریه، الکریبیه، الاسحاقیه، الحریبه)

3. غالیه اما باز پس ترین قومی منسوب به شیعه اند که کافر محض باشند. و ایشان نه فرقه اند. این گروه در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه شیعه، به ویژه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام غلو کرده و به ایشان مرتبه الوهیت داده اند به این معنی که معتقدند مثلاً جزء الهی در حضرت علی علیه السلام حلول کرد، و با جسدش متحد شد و لذا

خارق عادات از او سر می زند. نیز بر این باورند که علی علیه السلام نمرده است و گاه ظهور می کند. مؤسس این فرقه، یکی از یهودیان یمن و از مخالفان جدی عثمان بود. دانشمندان شیعی به اتفاق غلاة را نجس می دانند و غسل دادن و دفن نمودن مرده های آنان را اجازه نمی دهند.

4. اسماعیلیان یا شیعه هفت امامی، کسانی هستند که به امامت اسماعیل بن جعفر (م 143 ق) پس از رحلت امام ششم شیعیان باور دارند. چرا که صحبت از جانشینی اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام مطرح بود، اما او پیش از امام درگذشت. آغاز این حرکت از سوی یاران ابوالخطّاب محمد بن ابی زینب مقلاص اسدی اجدع است، که یکی از مهم ترین رهبران غلاة است، و پیش از انحراف در شمار یاران

برجسته امام صادق علیه السلام بود؛ اما بر اثر افراط گرایی مورد تکفیر امام قرا گرفت. خطاییه یا اسماعیلیه خالصه، فرزند امام را مهدی قائم دانسته و مرگ او را انکار می کردند. بعدها، اسماعیل و فرزندش محمد سر سلسله امامانی قرار گرفتند که در ادامه آنها خلفای فاطمی در مصر به امامت رسیدند. اسماعیلیان به دلیل باطنی گری در هر شهر به اسمی خوانده می شده اند. سبعی، ملاحده، قرمطی، باطنی، تعلیمی، حشاشین و فدائیان از القاب آنها می باشد.

(4) عصر آخرین امامان شیعه، دوره رواج انواع بدعت های اعتقادی بود. دلایل چندی در پیش آمدن این اوضاع نابهنجار دخیل بودند، که از عمده ترین آنها سیاست خلفای جور در اشاعه شبهات جهت تضعیف پایگاه شیعه، برخورد آراء مسلمانان با عقاید مردم تازه مسلمان و یا همسایگان و عدم پالایش اعتقادی، و همچنین سوء استفاده هر صاحب دعوتی از پوشش مذهب برای فریب مردم؛ قابل ذکر می باشد.

از مشهورترین بدعت هایی که امام هادی علیه السلام با آنها به مبارزه برخاستند باید به فرقه نصیری یا نصیری اشاره کرد؛ که منسوب به محمد بن نصیر نصیری است. وی مدعی بود که از طرف امام علیه السلام به پیامبری برانگیخته شده است. او معتقد به تناسخ روح بود، و اظهار خدایی درباره امام می کرد. گفته اند که نکاح با محارم و نکاح مرد با مرد را جایز می دانسته است. وی و فارس بن حاتم قزوینی مورد نفرین امام قرار گرفتند، و پیروان نصیری، بعد از وی چند فرقه شدند.

از دیگر غالیانی که خود را به امام هادی علیه السلام منسوب می داشت، احمد بن محمد سیّاری است؛ که بیش تر رجالین شیعه به غلو او حکم کرده و او را دارای مذهب فاسد دانسته اند. وی کتاب القراءات را نگاشته که از مصادر روایات تحریف قرآن بوده و یقیناً جز سخنان نادرست مطلب دیگری ندارد.

علاوه بر اینها، امام درباره صوفیان نیز موضع روشن اتخاذ فرموده، و درباره ایشان گفته اند: «آنان جانشین شیطانها و نابود کننده اساس دین هستند. اورادشان رقص و اذکارشان ترنم است. هرکس به زیارت

شخصی از آنان برود، چه مرده و چه زنده شان، جز به زیارت شیطان و عبادت بتان نرفته است. هرکس آنان را کمک کند، جز به زیارت شیطان و عبادت بتان نرفته است. هرکس آنان را کمک کند، جز یزید و معاویه و ابوسفیان را کمک نکرده است. آنان برای رسیدن به راحتی زهد ورزیده؛ و برای در بند کشیدن مردمان تهجد می ورزند؛ و از تهلیل یا کم خوری، جز برای اختلاف بین مردم قصدی ندارند». همچنین امام به دشمنی آنها با اهل بیت اشاره نموده اند.

(5) حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام که قدمت آن به قرن سوم هجری می رسد؛ جزو معدود بناهای باقیمانده از شهر باستانی ری می باشد که هم اکنون در فاصله 6 کیلومتری جنوب شرقی تهران قرار گرفته است. به حکم قرائن، گویا بنای نخستین مزار حضرت قبر ساده ای بیش نبوده است، و حدود بیست سال بعد در عهد محمد بن زید علوی نسبت به ایجاد بنا اهتمام شد؛ و به زمان آل بویه به تدریج بر آن اضافه گردید، از آن پس از کم و کیف مرمت بنا اطلاعی درست نیست تا آنکه مجدالملک محمد بر اوستانی از وزرای شیعی سلجوقیان، بارگاهی رفیع و مجلل و نیکو برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام پی افکند. شرح این مهم در کتاب النقض آمده است. شاه طهماسب صفوی نیز در سال 961 بنا را مورد تعمیر قرار داد؛ اما بیشترین رشد فیزیکی این بنا در دوران قاجاریه صورت گرفت، و تا انقلاب اسلامی نیز چندان تغییری نداشته است. به طوری که تا سال 1369 فضای زیارتی موجود به همراه مساجد جامع 4000 مترمربع بود. در این سال مقام معظم رهبری ضمن بازدید از مجموعه حرم مسئولین امر را ملزم به طراحی یک مجموعه مناسب کردند. پروژه های فوق از سال 1371 آغاز شد، که شرحی از آن در صفحه بعد آمده است.

(6) در سال 420 ه.ق این کتابخانه، مانند بسیاری از کتابخانه های دیگر و خود شهر ری، به سرانجامی اندوه بار مبتلا شد. محمود غزنوی پسر سبکتکین (سلطنت از 422-390 ه.ق) برای تثبیت مذهب سنی و قطع ترویج تشیع، ری و سایر مراکز شیعی در ایران را درهم نوردید. در ضمن این لشگرکشی ها، کتابخانه ها از بین رفت و تعداد بیشماری کتاب سوزانده شده یا به غنیمت رفت. بیهقی در مورد نابودی کتابخانه ابن عبّاد، که خود ناظر آن بوده، می نویسد: من به آنجا رفتم و متوجه شدم که بالغ برده جلد فهرست کتابخانه را شامل می شد. پس از ورود سلطان محمود به ری به او گفتند کتاب های دارالکتب مطالب رافضی و بدعت گذاری را اشاعه می دهند؛ و او نیز کتاب های دینی را جدا کرده و بقیه را سوزاند.

(7) هر دو از بزرگترین عالمان امامیه که نسب شریفشان به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می رسد. سید مرتضی که به سال 355 در بغداد به دنیا آمد، از بزرگترین شاگردان شیخ مفید و مرجع شیعیان پس از وی بود؛ و شیخ طوسی از شاگردان اوست. وی صاحب آثار بسیاری است، از جمله: الشافی در مبحث امامت که رد بر

کتاب مغنی قاضی عبدالجبار معتزلی است، تنزیه الانبیاء علیهم السلام، الدّریعه، امالی (در تفسیر و حدیث و ادب)، جعل العلم و العمل، و دیوان بزرگ اشعار. او به سال 436ق در گذشت. سیّد رضی یا شریف رضی نیز به سال 359ق در بغداد به دنیا آمد. از آثار او می توان به این موارد اشاره کرد: خصائص الائمة علیهم السلام، مجازات آثار النبویه، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، اخبار قضات بغداد، حقایق التأویل فی متشابه التّنزیل، و تعلیقه برایضاح و دیوان شعر. اما مهم ترین اثر فرهنگی سیّد رضی که نامش را جاودانه ساخت تدوین مجموعه خطبه ها، نامه ها و احادیث منتخب حضرت علی علیه السلام تحت عنوان نهج البلاغه است. عمر شریف وی دیر نپائید و به سال 406ق در گذشت.

(8) ایجاد آستانه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام در کربلا، و آستانه حیدریّه علیه السلام در نجف، و دهها مدرسه و بیمارستان (از جمله بیمارستان عضدی در بغداد) و کتابخانه، در دوره آل بویه صورت پذیرفت. پادشاهان بویه در اقامه و احیاء مراسم و شعائر شیعه اهتمام تمام مبذول می داشتند. از جمله جشن عید غدیر را با مراسم خاصی در بغداد برگزار می کردند. و در عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز در ده روز اول محرم تمامی بغداد تعطیل می گشت و دسته های عزاداری شکوهمندی به راه می افتاد. همچنین اظهار جمله «حی علی خیر العمل» در اذان، و شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان نیز از دیگر شعائر شیعه بود که در دوره آل بویه علنی شد. تحت سیادت آل بویه، از سال 333 هجری قمری اقرار به مذهب شیعه به طور علنی ممکن گشت؛ و این امر به خصوص در بنا نمودن زیارتگاه های تازه برای شیعیان به ظهور پیوست. در روزگار عضدالدوله، پایتخت آل بویه یعنی بغداد مرکز عمده تشیع گردید، و به تبع آن شهرهای کوفه، نجف، کربلا، حلّه و بصره نیز از جهت مذهب شیعه مرکزیت یافتند.

البته چنانکه در متن اشاره می شود، بنابر قول معاصران آل بویه، احوال شخصی ایشان و صاحبمنصبان، خالی از ایراد نبوده است؛ اما این اقوال نیز جای سؤال دارند. مثلاً چگونه می توان سخنان تند ابوحنیف توحیدی را در آثار او به ویژه «اخلاق الوزیرین» در مورد هرزه گی و غلامبارگی صاحب بن عباد پذیرفت؟ (آنهم در حالی که ابوحنیف می کوشد با ولینعمت سابق خود حساب پاک کند) و یا در مورد قول نعمان بن ثابت مورّخ که نوشته: «شاه عضدالدوله روز را با نماز آغاز می کند،... سپس باز وضو ساخته و نمازی به جا می آورد؛ و بالاخره باندمیمان به مجلس الشرب می نشیند». چگونه باید داوری کرد؟ در هر حال قضاوت این متن بر تحولات فرهنگ شیعی آن عهد متمرکز است.

1. احیای فرهنگی در عهد آل بویه، جونل ل. کرمر، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، اول، 1375، مرکز نشر دانشگاهی.
2. امام هادی علیه السلام اسطوره مقاومت در شب دیجور ظلم و فساد، روابط عمومی مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام، روزنامه اطلاعات، شماره 22580، ص 2.
3. اولین بازتابهای جریان شیعه در ایران، حسین مفتخری، روزنامه اطلاعات، شماره 22149، ص 6، بخش دوم.
4. اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری، رسول جعفریان، 1371، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
5. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، اول، 1374، ضریح، تهران.
6. پژوهش در نام شهرهای ایران، ایرج افشار، اول، 1378، روزنه، تهران.
7. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان، اول، 1375، انصاریان، 2 ج.
8. تاریخ شیعه، محمد حسین مظفر، ترجمه: باقر حجّتی، چهارم، 1378، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
9. تحوّل گفتمان سیاسی شیعه در ایران، جمیله کدیور، دوم، 1379، طرح نو، تهران.
10. تشیع (سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع)، دایرة المعارف تشیع، اول، 1373، نشر سعید محبی، تهران.
11. تشیع و تصوّف از آغاز تا سده دوازدهم هجری، کامل مصطفی الشیبی، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراقرلو، دوم، 1374، امیرکبیر، تهران.
12. تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، سیریل الگود، ترجمه: باهر فرقانی، دوم، 1371، امیرکبیر، تهران.
13. جستجو در تصوّف ایران، عبدالحسین زرّین کوب، ششم، 1379، امیر کبیر.
14. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، اول، 1371، مرکز انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
15. دانشنامه ایران و جهان اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، اول، 1356، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
16. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، به کوشش بهاء الدّین خرّمشاهی، اول، 1377، دوستان و ناهید، تهران.
17. دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سیّد جوادی و دیگران، دوم، 1369 به بعد، مؤسسه دایرة

18. درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی قرون یکم تا هشتم هجری روش شناسی و عناصر کتابشناسی، کلودکاهن، ترجمه: اسدالله علوی،؟، 1370، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
19. دنباله جستجو در تصوّف ایران، عبدالحسین زرّین کوب، چهارم، 1376، امیرکبیر، تهران.
20. دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، اوّل، 1371، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 3 ج.
21. سیر فرهنگ در ایران، ناصرالدّین شاه حسینی، اوّل، 1373، دانشگاه امام خمینی.
22. شهیدان راه فضیلت زندگینامه 130 عالم شیعه از قرن 4 تا 14 هجری، عبدالحسین امینی نجفی، ترجمه: ف، ج،؟،؟، روزبه، تهران.
23. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عبّاس قمی. (در زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام)
24. مناظره محمّد زکریّای رازی با ابوحاتم رازی ترجمه اعلام النّبوة؛ علی اکبر واعظ موسوی محبّ الاسلام، اوّل، 1377، منیر، تهران.
25. منتهی الآمال زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، حاج شیخ عبّاسی قمی، هشتم، 1376، مطبوعاتی حسینی.
26. نقش کتابخانه های مساجد در فرهنگ و تمدّن اسلامی، محمّد مکی السباعی، ترجمه: علی شکوئی، اوّل، 1373، سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی تهران.
27. فصلنامه وقف میراث جاویدان، سال هفتم، شماره هشتم، زمستان 1378، شماره مسلسل 28.

1 - شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

مقدمه 13

پیشینه عرض دین 17

عرض دین بر بزرگان و دین شناسان 17

مسئله عرض دین در عصر حاضر 25

پیشینه عرض دین 28

عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام 29

ادب و اخلاق کریمه 32

نکته دیگر 33

شرح حدیث عرض دین 35

سند حدیث 35

نکته روایتی 36

لفظ حدیث 37

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می گوئیم: 40

عرض دین و نبوت 46

در اینجا تذکر چند امر مناسب است: 50

الف) معراج 59

ب) سؤال قبر 64

ج) بهشت و آتش 65

د) میزان 65

ه (صراط.....66

و (معاد.....66

2- نگاهی کوتاه به حدیث شریف عرض دین.....73

بررسی کتاب شرح حدیث عرض دین.....77

الف) امتیازات و محاسن.....77

ب) انتقادات و ایرادات.....79

نگاهی اجمالی به حدیث شریف عرض دین.....89

بررسی سند حدیث.....89

مقایسه ای کوتاه بین روایات عرض دین.....91

تعداد اصول دین.....92

عرضه دین.....97

ص: 499

فصل دوم:.....	103
بررسی محتوای حدیث عرض دین.....	103
وحدت حقّه.....	107
اسم ذات مقدس.....	108
توضیح کوتاهی پیرامون لیس کمثله شیء.....	109
اعتقاد به امامت.....	119
3 - آموزه های حدیث عرض دین.....	129
مقدمه.....	131
شرح حدیث عرض دین.....	133
شرح اسم جلاله «الله».....	134
شرح اسم «واحد».....	141
«لیس کمثله شیء».....	144
«خارج من الحدین: حدّ الابطال و حدّ التشبیه».....	145
«وأنّه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر».....	146
«و ربّ کلّ شیء».....	147
«و مالکّه».....	148
«و خالقّه».....	149
«و جاعله».....	149
«و محدّثه».....	149
معراج.....	156
سؤال قبر:.....	157

معاد، قیامت و بهشت و جهنم: 157

میزان: 157

صراط: 158

4- معارف فکری و اعتقادی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام 161

مقدمه 163

گستره موضوعات 169

توحید و خداشناسی 169

امامت 171

دین 174

اخلاقی - تربیتی 176

پند و اندرز 180

تفسیر و تأویل قرآن 182

تأویل آیات بر امامت 184

ص: 500

5 - پیشینه عرض دین و حدیث 193

عرضه حدیث 195

عرضه دین 196

مقدمه 197

هدف از عرضه دین 198

نمونه های عرضه دین 198

تفاوت عرضه ها: 208

نکات مهم عرضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 209

توضیح حدیث 210

اقسام صفت 210

الف) صفات جمال (یا ثبوتی) و صفات جلال (یا سلبی) 210

ب) صفات فعل 211

نقی تعطیل و تشبیه 211

نکاتی دیگر درباره عرضه حضرت عبدالعظیم 216

مُهر تأیید بر عقاید عبدالعظیم 218

عرضه حدیث 218

پیش زمینه ها 219

سیر تاریخی عرضه حدیث 224

انگیزه و مصادیق عرضه 227

1. اطمینان از صدور 228

ج) روایات مختلف 231

2. تغییر و تبدیل و تحریف..... 233
3. اسباب صدور و نقل قرائن..... 235
4. فهم مراد..... 236
5. تقيه..... 239
6. فهم برتر..... 241
7. حل تعارض..... 242
- 6 - شمیم ولایت..... 245
- گلبرگ اول: اهتمام به امامت و ولایت..... 248
- گلبرگ دوم: قرآن و عترت..... 251
- یکم: برترین مصداق..... 252
- دوم: باطن آیه..... 256
- سوم: روایات تفسیری..... 259
- گلبرگ سوم: خاندان نبوت..... 260
- ص: 501

- گلبرگ چهارم: رابطه امت و امام..... 264
- فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام 270
- سخنی از علامه مجلسی..... 271
- 7- تأویل ولایی در مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 273
- 8- امامت در احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 279
- پیشگفتار:..... 281
- تأویل برخی از آیات بر اهل بیت:..... 282
- تأویل چیست؟..... 282
- انواع نزول..... 283
- روایات تأویلی در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام 285
- حدیث اول:..... 285
- حدیث دوم:..... 286
- حدیث سوم:..... 286
- حدیث پنجم:..... 287
- تطبیق برخی از آیات بر مصداق اتمّ و اکمل..... 288
- بررسی روایات مصداقی..... 289
- خصوصیات امام:..... 292
- هر پیامبری وصیّ و جانشین دارد..... 294
- برتری امام علی علیه السلام بر سایر اوصیا..... 295
- تصریح به اسامی امامان..... 296
- اسرار الهی باید محفوظ بماند مگر از اهلیش..... 296

یقین به امام..... 296

زمین خالی از حجت نیست..... 297

ضرورت شناخت امام..... 298

از ولایت سؤال می شود..... 299

توصیف امام علی علیه السلام از زبان رسول خدا..... 300

امامت از دیدگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 301

9 - مهدویت در احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 303

پیشگفتار..... 305

بخش اول..... 307

بخش دوم..... 310

1. مهدویت نوعی و شخصی:..... 310

2. بدیهی بودن مسئله مهدویت:..... 311

3. اهل بیت: زمینه سازان ظهور:..... 311

ص: 502

4. مخفی بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام: 312
5. خفای شخصی حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت: 312
6. دو دسته یاور برای امام مهدی علیه السلام: 313
7. مهدی موعود، رحمتی برای عالمیان: 314
8. خصلت‌های حضرت مهدی علیه السلام: 315
9. وضعیت شیعیان قبل از ظهور: 316
10. تردید یا انکار ولادت: 318
11. تصریح نکردن به اسم حضرت علیه السلام: 319
12. تشبیه نه بیان شرط: 320
13. انتظار فرج: 320
- سؤال 322
14. حتمی بودن ظهور: 323
15. جهانی بودن حکومت مهدی علیه السلام: 323
16. تدارك امر ظهور و امضای آن در يك شب: 323
17. بیعت نکردن با هیچ حاکمی: 324
18. موقعیت جعفر کذاب: 324
- 10 - ظهور امام زمان علیه السلام در روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 327
- مقدمه 329
- روایات ظهور امام زمان علیه السلام منقول از حضرت عبدالعظیم علیه السلام 331
- نتیجه 337
- منابع و مأخذ: 338

- 11 - تاریخ تشیع در شهر ری 339
- ری و تشیع تا قرن سوم 341
- آشنایی مردم ری با تشیع 346
- نفوذ تشیع در ری 353
- کوچ علویان به ری و توسعه تشیع 356
- آل بویه و گسترش تشیع در ری 363
- خاندان بابویه در ری و سهم آن در نشر تشیع 366
- حمله سلطان محمود غزنوی به ری و تضعیف تشیع 368
- فعالیت فرهنگی شیعیان در ری 372
- نفوذ شیعیان در سازمان اداری دولت سلجوقی 373
- علویان ری در دوره سلجوقی 377
- دامنه نفوذ تشیع در ری قرن ششم 380
- محلات شیعه نشین ری 389

مدارس شیعه در ری.....	393
جدالهای مذهبی در ری.....	396
تشیع در نواحی ری.....	404
منابع.....	415
12 - تشیع در ری.....	419
مقدمه.....	421
مؤلفه ها.....	423
ری پس از اسلام.....	426
حضرت عبدالعظیم علیه السلام.....	436
عصر طلایی.....	445
ری و رسالت فرهنگی.....	447
پیشروان.....	465
3 - 1 - سادات، حکما.....	466
امامزاده حمزه علیه السلام.....	466
امامزاده طاهر علیه السلام.....	467
امامزاده عبدالله علیه السلام.....	467
امامزاده هادی علیه السلام.....	467
رازی کلینی.....	468
کلینی رازی.....	469
ابن بابویه.....	471
منتجب الدین رازی.....	474

477قطب الدّین رازی

478ابوحاتم رازی

4792 - 3 - علما

479محمد بن زکریای رازی

482ابوعلی مسکویه

4833 - 3 - ادبا

483ابوالمعالی رازی

485عبدالجلیل رازی

486بدرالدّین قوامی رازی

490نتیجه

492تعلیقات

497مآخذ

ص: 504

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علمی معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1382 : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام/ تالیف جمعی از فضلا و نویسندگان.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 13 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 24، 25، 26، 27.

شابک : 24000 ریال (ج.1) ؛ ج.4 964-7489-56-0 :

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد 4، 1382.

یادداشت : ج.1 (چاپ اول: بهار 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، - 250؟ق. -- کنگره ها

رده بندی کنگره : 5/53BP/ع 2 ک 9 1300 ی

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : م 84-40509

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را هماره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پیروزد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهر ری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مهد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مهد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکننده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛

3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم⁷ و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

1 . پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

محمد مرادی

2 . در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 71

آیه الله شیخ علی پناه اشتهاردی

3 . مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 81

آیه الله سیدجواد علم الهدی

4 . خلق عظیم، شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم علیه السلام 101

عبدالهادی مسعودی

5 . نسب حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 147

رسول آقاجانی

6 . آفتاب ری، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 201

عباس عبیری

7 . شرح حال نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 217

مرتضی جباریان

8 . بر آستان سیدالکریم، چهل حدیث حضرت عبدالعظیم با ترجمه و شعر 243

محمدحسن ارجمندی

9 . آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 287

حسین مؤذنی

10 . بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 323

نورالله عقیلی

11 . نقش آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تاریخ معاصر ایران..... 333

محمدعلی تقوی راد

12 . نگاهی گذرا به «ری باستان»..... 359

ابوالفضل عرب زاده

ص: 7

کنگره ها و نشستهای علمی، آن گاه که بر محور موضوعات تاریخی و میراثی برپا می شوند، و تصحیح و تحقیق آثار را در دستور دارند، اگر از مباحث نو و تولید نظریه های جدید غفلت ورزند، بخش مهمی از وظیفه خود را ایفا نکرده اند؛ چرا که آماده سازی میراث مکتوب تراثی به شکلی جدید و نیز گردآوری منابع، در شمار خدمات پژوهشی است و پژوهش از آن پس آغاز می گردد. همچنین هر پژوهشی - هر اندازه هم که روزآمد و کاربردی باشد - گذشته را شامل می شود؛ چرا که به ناگزیر

بر بنیاد پژوهشهای پیشین شکل می گیرد.

با توجه به این اصل، کمیته علمی کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تولید مقالات و اندیشه های جدید را بخش مهمی از رسالت خود قرار داد. و برای دستیابی به این هدف، از طریق فراخوان عمومی و نیز سفارش تدوین مقاله اقدام کرد. با وجود زمان اندک، در مجموع هشتاد مقاله به کمیته علمی واصل شد که پنجاه مقاله از آنها نتیجه فراخوانهای عمومی و سی مقاله نیز دستاورد سفارشهای خاص بود.

پس از ارزیابی های علمی، از میان هشتاد مقاله یاد شده، پنجاه مقاله جهت چاپ در مجموعه مقالات کنگره، مناسب تشخیص داده شد که به ترتیب زیر به چاپ می رسد:

جلد اول، حاوی دوازده مقاله و شامل مقالات اعتقادی از قبیل: عرض دین، امامت، مهدویت، تشیع در ری و... است.

در جلد دوم، دوازده مقاله جای گرفته است که بیشتر جنبه تاریخی دارند. در جلد سوم، شانزده مقاله با موضوعات متنوع دیگر، جای گرفته است.

باقی مانده مقالات، به همراه سخنرانیهای ایراد شده در کنگره، مصاحبه ها و... پس از برپایی کنگره، با عنوان «یادنامه» به چاپ خواهد رسید.

در این جا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

1. ترتیب و چینش مقالات، تنها بر پایه موضوع و اهمیت آن بوده است.

2. نخستین مقاله از جلد اول مجموعه مقالات، با عنوان «شرح حدیث عرض دین»، در گذشته توسط حضرت آیه الله لطف الله صافی (دام ظلّه) تألیف شده بود که با کسب اجازه از ایشان و جهت تکمیل مقالات بعدی با مختصر ویرایشی در این مجموعه جای گرفت.

کمیته علمی بر خود فرض می داند که از همه بزرگان، نویسندگان و محققان که با تدوین مقاله در غنای این بزرگداشت سهیم بودند، صمیمانه سپاسگزاری کند و از عموم اهل تحقیق بخواهد که خطاها و نقصها چاپی راه یافته به این مجموعه را که ناشی از اندکی فرصت اند، بر ما ببخشند.

وإلى الله تصير الأمور

ص: 10

مقاله اول : پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی (رض)

اشاره

محمد مرادی

ص: 11

قرآن کریم از روزی که آیه به آیه نازل گردید تا کنون، به مثابه يك کتاب پایان ناپذیر است که همواره مورد توجه قرار داشته است. حفظ و نگهداری، تلاوت و انس، تفسیر و تأویل، از جمله موضوعات بسیار مهم پیرامون قرآن، از روزگار نزول تا حال در میان مشتاقان و دین پژوهان مورد توجه خاص بوده است. دین پژوهان، به دلیل جایگاه ویژه قرآن کریم به عنوان یگانه منبع قطعی الصدور و یکی از دو منبع مهم اسلامی، همواره توجه ویژه ای به آن مبذول داشته اند. تفاسیر و کتابهای بی شماری در

زمینه فهم و تفسیر قرآن به نگارش درآمده و این کتاب آسمانی، از معدود کتابهایی است که به طور روزانه هزاران کلمه و نوشته درباره آن تولید می شود.

چگونگی و روش تفسیر درست قرآن، جزء مباحث اساسی علوم قرآنی است. راه صحیح رسیدن به حقایق آن در میان گرایشهای فکری- معرفتی، از جمله بحثهای دراز دامن و با پیشینه ای کهن است. برای فهم و تفسیر قرآن، روشهای گوناگونی از سوی مفسران به کار گرفته می شود و در این میان کسانی، تنها راه رسیدن به حقایق آن را تفسیر مأثور می دانند.

واقعتهای تاریخی نشان می دهد که قرآن، اگرچه برای توده های مردم قابل فهم بوده

اما لُبُّ و لُبَابُ آن، تنها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت قابل فهم و بازگویی است.

در این نوشته تلاش شده که احادیث مربوط به قرآن و تفسیر آن، که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام واسطه نقل آنها بوده، بررسی و تحلیل شود. نکاتی بس ظریف و دقیقی در این احادیث به چشم می خورد که برای قرآن پژوهان و علاقه مندان به تفسیر و روش آن، بسیار پر فایده است.

این نوشته به انگیزه بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و به هدف بهره گیری از آموزه های ائمه اطهار علیهم السلام به رشته تحریر درآمده است.

قم. زمستان 1381

محمد مرادی

ص: 14

قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

حضرت عبدالعظیم حسنی، از جمله شخصیت‌های شیعی قرن سوم است که سه امام معصوم (امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) را درک کرده و گاهی به صورت مستقیم از آنها نقل حدیث کرده است. نسب او با سه واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد. راوی شناسان اگرچه او را به صراحت توثیق نکرده‌اند، اما او را ستوده و از او

به مردی عابد که روزها روزه دار و شبها به تهجد می‌پرداخته یاد کرده‌اند. (1) صدوق از او به عنوان شخصی مورد رضایت نام برده است: «و کان مرضیاً» (2) این تعبیر در علم الحدیث، کنایه از جلالت قدر و حُسن راوی است (3) و بلکه بر وثاقت او هم دلالت می‌کند. (4)

در منابع حدیثی، احادیث قابل توجهی از عبدالعظیم حسنی نقل شده که در پاره ای از آنها وی ناقل با واسطه و در برخی دیگر بدون واسطه، سخنانی

ص: 15

1- . معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 50 به بعد.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 128.

3- . فوائد الوحید، ص 53.

4- . تنقیح المقال، ج 1، ص 210.

را از معصومین علیهم السلام روایت کرده است. در میان تعدادی از این احادیث، از آیات قرآن و تفسیر آنها سخن به میان آمده است که به حدود چهل حدیث می‌رسد.

احادیث نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم حسنی در باب قرآن و تفسیر آن، به چند دسته زیر تقسیم می‌شود:

1. در تعدادی از آنها به سبک رایج تفاسیر، کلمات، عبارتها و آیاتی از قرآن تفسیر شده‌اند؛

2. در تعدادی از روایات، آیات مورد بحث، تأویل شده است؛

3. در برخی از روایات، واژه‌هایی افزوده بر آیات قرآن رایج، وجود دارد؛

4. در برخی احادیث، عبارتهایی آمده که آیه را به گونه دیگری غیر از آیه با قرائت رایج، ارائه کرده است؛

5. مواردی هم وجود دارد که احتمالاً با قرائتی غیر از قرائت رایج، قرائت شده و مآلاً معنایی دیگر یافته است.

6. يك حدیث در میان این روایات مربوط به امام حسین علیه السلام و کلام امیرمؤمنان علیه السلام درباره ایشان و اشاره به آیه ای از قرآن است؛

7. روایتی هم وجود دارد که در آن امیرمؤمنان آیاتی از قرآن را قرائت کرده و فرموده است که مفاد آنها را پیش از نزول ایشان می‌دانسته و با نزول آیات یاد شده، سخنان امام علیه السلام مورد تأیید قرار گرفته است؛

در این نوشته، محتوای این حدیثها گزارش شده و پاره ای از آنها بررسی و ابعادشان بازشکافی می‌شود.

تفسیر را از ریشه فسر گرفته اند که به معانی هویدا کردن معنا، (1) بیان و توضیح، (2) و کشف مدلول يك لفظ با لفظی دیگر است. (3) این واژه در اصطلاح، کشف معانی آیات و الفاظ قرآن است. (4) علمی است که از احوال قرآن و معانی واژه های آن و احکام مفردات و هیئت عبارت و معنایی که در هر يك از حالت‌های یاد شده به دست می آید، بحث می کند. (5)

برای تفسیر آیات قرآن کریم و کشف معانی آن، در درجه نخست، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود که علاوه بر دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم، به تبیین و توضیح آن نیز پردازد. این مأموریت را خداوند به صراحت در کلامش آورده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ بِمَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (6) «و فرستادیم به سوی تو ذکر را تا بیان کنی برای مردم آنچه را برایشان فرستاده شده است.» کشف حقیقت وحی الهی به حدی اهمیت دارد که پاره ای از علمای دینی را به تبع توصیه های معصومین، به این باور واداشت که جز از طریق اهل بیت علیهم السلام راهی برای فهم آیات قرآن وجود ندارد. این باور، البته حظی از حقیقت را در خود دارد، اما چنین نیست که بدون تفسیر معصوم، کسی آیات قرآن را درک نکند. واقعیت‌های تاریخی نشان می دهند که توده های مردم عادی در دوران نزول، به راحتی بسیاری از آیات قرآن و مفاهیم آن را درک می کردند و برای بخشی دیگر به پیامبر و دانایان صحابه مراجعه می کردند.

ص: 17

- 1- . مفردات راغب، واژه فسر.
- 2- . المصباح المنیر، واژه فسر.
- 3- . التحریر و التنویر، ج 1، ص 10.
- 4- . همان، ص 11.
- 5- . مناهل العرفان، ج 2، ص 4.
- 6- . نحل 16، آیه 44.

آنچه به اجمال درباره تفسیر قرآن از سوی اهل بیت علیهم السلام حایز توجه است، از این قرار است:

1. تمام حقیقت قرآن نزد اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. البته این، بدان معنا نیست که دیگران نمی توانند از قرآن هیچ درک و فهم درستی داشته باشند.

2. راه درست فهم آیات الهی، از طریق به کارگیری اصول و قواعدی است که در فهم يك متن باید مد نظر داشت. البته کیفیت به کارگیری آن اصول از سوی معصومین، یگانه راه اطمینان بخش برای فهم درست می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در طول دوران نزول تا سالیانی بعد، آیات زیادی را تفسیر کرده اند و میراث تفسیری آنان در اختیار است؛ هرچند در میان سخنان نقل شده در منابع حدیثی، سخنان ناصواب دیگران نیز وجود دارد. در این میراث تفسیری، قواعد کلی و نمونه های تفسیری فراوانی وجود دارد و همانها برای روشن شدن راه استفاده از آیات قرآن، کافی به نظر می رسد.

در روایات عبدالعظیم حسنی علیه السلام، برای تفسیر آیات، از روش استنباط و کاربرد عقل برای تبیین آیات، استفاده از معنانشناسی واژه ها، بیان نمودهای عینی و مصادیق آیات، استفاده شده است که در پی می آید.

1. اجتهاد و تحلیل

هرگونه تلاش عقلانی و به کارگیری قوه فهم و درایت برای درک آیات قرآن و کشف مقاصد آیات و واژه های آن را تفسیر عقلی و یا اجتهادی می نامند. (1)

در روش اجتهادی، مفسر سعی می کند تا با استفاده از قواعد ادبی و توجه به کاربرد کلمات و عبارات حقیقی و یا مجازی، از آیات قرآن برداشت به عمل آورد. نیز

ص: 18

1- . ر.ک: مناهل العرفان، ج 2، ص 55 و 56.

بر اساس سبب و یا شأن نزول آنها، دقت در تناسب آیات و جملات و سیاق کلام، تطبیق آیات بر حوادث و پدیده ها و واقعیات آشکار و پنهان هستی و به عبارتی، شرح و بسط عبارتی مبهم، جزی و تطبیق و یا تعمیم معانی واژه ها از یک مورد به موارد متعدد و نیز تعیین مصداقهای قابل تطبیق بر الفاظ و سیاق و سازگار با قرائن، آیات قرآن را شرح و تفسیر کند. در این روش، احتمالات معنایی و تفصیل و تحلیل قضایا به صورت کامل، به منظور قابل فهم کردن آنها مورد توجه است. نیز از کلمات و عبارتهای دارای بار معنایی محسوس، به حقایق نامحسوس و معنوی پی برده می شود و از کلمات و واژه ها به حقیقتی غیر مرئی نقب زده می شود. در این روش، استفاده از نقل، تنها برای کمک به اجتهادات عقلی است.

تفسیر عقلی، لزوما استدلال عقلانی در متن آیات نیست، بلکه اتخاذ مبنایی عقلانی و در نتیجه، تبیین آیات بر اساس آن مبنا نیز است. در صورتی که عقل، مسلّمات و موازینی قطعی به دست آورده است، آموخته های خود را بر اساس آنها تجزیه و تحلیل می کند، ناسازگاریهای یافته ها را با مسلّمات عقلی تفسیر و یا توجیه می نماید. برای نمونه، آن دسته از آیاتی که معانی ظاهریشان با مبانی عقلی سازگار نیست و بلکه گاهی به ظاهر در تضاد است، به معنایی حمل می شوند که عقلانی و قابل فهم شوند. همچنین آیاتی که در آنها از رؤیت، عضو داشتن و جابه جایی خدا سخن گفته شده است، به دلیل اینکه چنین اموری با ذات غیر متناهی و مجرد خداوند منافات دارد، کلمات و عبارتها به گونه ای تفسیر می گردد که با آن مبنا سنخیت پیدا کند.

لازم به یادآوری است همه آنچه که به عنوان تفسیر عقلی نقل شده، اگر نتوان آن را به کارگیری عقل در فهم آیات تلقی کرد، می توان ادعا کرد که در این بخش نوعی تدبیر و اجتهاد وجود دارد و یا آنچه که مطرح گردیده، با تلاش عقلانی سازگاتر است؛ هرچند از علم موهوب، ناشی شده باشد. در روایات تفسیری عبدالعظیم حسنی که از

امام معصوم نقل شده، مواردی وجود دارد که با تفسیر اجتهادی منطبق است؛ هرچند این موارد و موارد مشابه ممکن است از علم موهوب ناشی شده باشد و نه استنباطی و عقلانی. و نیز پاره ای از اینها نه استنباط است و نه اجتهاد، بلکه توضیح و تبیین آیات و یا واژه ها و یا قسمتهایی از آیات است. موارد ذیل را می توان نمونه هایی از تفسیر عقلی دانست.

1-1. صدوق از محمد بن جعفر، ابوالحسین اسدی و وی از سهل بن زیاد نقل کرده که عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! چه وقت مردار برای شخصی که در حال اضطرار است حلال می شود؟

امام جواب داد:

پدرم از پدرش و ایشان از پدرانشان روایت کرده اند که این موضوع را با رسول الله صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و گفتند: ای رسول خدا! ما در سرزمینی واقع می شویم و در آن به سختی گرسنگی گرفتار می شویم؛ چه وقت خوردن مردار برای ما حلال می شود؟ رسول خدا جواب داد: «ما لَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ تَعْتَبِقُوا أَوْ تَحْتَفُوا بَقُلًا فَشَأْنُكُمْ بَهَذَا؛ مادامی که به می خوارگی

و خوش گذرانی نرفته باشید و جوباتی نکنده باشید [که با آن سدّ جوع کنید] می توانید از مردار استفاده کنید.»

سپس عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام پرسید: مراد از «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» چیست؟

امام در پاسخ فرمود:

العادی، السارق، و الباغی، الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ بَطْرًا و لَهْوًا لَا لِيَعُودَ بِهِ عَلَيَّ عِيَالَهُ، لَيْسَ لِهَمَّا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّا؛ هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْاضْطِرَارِ كَمَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْاِخْتِيَارِ، وَ لَيْسَ لِهَمَّا أَنْ يَقْصُرَا فِي

ص: 20

صوم ولا صلاة في سفر؛ «عادی»، دزد، و «باغی» کسی است که برای تفریح به دنبال شکار می رود، اما نه برای کمک به خانواده اش. این دو دسته در حال اضطرار نمی توانند از گوشت مردار استفاده کنند؛ همان طور که در حال اختیار استفاده از مردار برای آنها حرام است. این دو دسته در مسافرت هم نمی توانند نماز خود را شکسته بخوانند و روزه خود را افطار کنند.

آن گاه از امام سؤال کرد مقصود از این بخش چیست؟ «وَالْمُنْحَنِقَةُ وَالْمُؤْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ.» (1)

امام در جواب فرمود:

«الْمُنْحَنِقَةُ الَّتِي انْخَنَقَتْ بِإِخْنِاقِهَا حَتَّى تَمُوتَ، وَالْمُؤْفُوذَةُ الَّتِي مَرَضَتْ وَوَقَّذَهَا الْمَرَضُ حَتَّى لَمْ تَكُنْ بِهَا حَرَكَةَ الْمُتَرَدِّيَةِ، الَّتِي تَتَرَدَّى مِنْ مَكَانٍ مَرْتَعٍ إِلَى أَسْفَلٍ أَوْ تَتَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ أَوْ فِي بَدْرِ فَتَمُوتُ، وَالنَّطِيحَةُ الَّتِي تَنْطَحُهَا بَهِيمَةٌ أُخْرَى فَتَمُوتُ، وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَمَاتَ؛ "منخنقه"، حیوانی است که خفه شده باشد، "موقوذه"، حیوانی است که مریض شده و مرض او به جایی رسیده که هنگام ذبح از خود حرکت و عکس العملی نشان ندهد، "متردیه"، حیوانی است که از جای بلندی سقوط کرده و یا در چاهی افتاده و مرده باشد، و "نطیحه"، حیوانی است که حیوان دیگری او را شاخ زده و مرده باشد، و مراد از "وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ" حیوانی است که درندگان او را دریده و او با همان، مرده باشد. مقصود از «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ» قربانیهایی اند که در جاهلیت برای سنگ و یا بت ذبح می شدند.

آن گاه عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام درباره این قسمت از آیه پرسید: «و»

ص: 21

امام علیه السلام پاسخ دادند:

مردمانی در دوران جاهلیت بودند که شتری را می خریدند و آن را بین ده نفر تقسیم می کردند. سپس تیرهایی که مخصوص قمار بود، روی شتر تقسیم شده می گذاشتند. از این ده عدد تیر، هفت عدد برنده و سه عدد بازنده بودند. تیرهای برنده را، فَدَّ ، توأم ، نَافِس ، حِلْس ، مُسْبِل ، مُعَلَّى و رقیب می گفتند و تیرهای بازنده را، فسیح ، منیح و وُعْد نامگذاری کرده بودند . اگر تیر بازنده ای به نام یکی از شریکان بیرون می آمد، يك سوم قیمت شتر را می باخت. آنها این عمل را تکرار می کردند تا هر سه تیر بازنده به نام سه نفر از آن ده نفر بیرون آورده شود . وقتی چنین می شد، آن سه ملزم بودند قیمت شتر را بپردازند . پس از آن، شتر را می کشتند و آن هفت نفر که شتر به آنها رسیده بود، گوشت او را می خوردند و به آن سه نفر دیگر چیزی نمی دادند . زمانی که اسلام آمد، این عمل را حرام کرد .(1)

1-2. در روایتی، کلینی از احمد بن مهران، از حضرت عبدالعظیم حسنی و او از علی بن اسباط و او هم از سلیمان [بن عمران فرّاء کوفی] مولا طربال نقل کرده که هشام جوالمقی از امام صادق علیه السلام پرسیده است: «سُبْحَانَ اللَّهِ» (2) چه معنایی دارد؟

امام جواب داد: «تنزیه»؛ (3) مقصود از سبحان الله، منزّه دانستن خداوند از هر عیب و نقصی است.

ص: 22

1- . من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 343؛ تهذيب الاحكام، ج 9، ص 83؛ بحار الانوار، ج 62، ص 147.

2- . يوسف 12 ، آیه 108.

3- . کافی، ج 1، ص 118؛ التوحيد، ص 312.

1-3. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از علی بن اسباط و او از علی بن عقبه و او از عبدالله بن مسکان نقل کرده که مالک جُهَنی از امام صادق علیه السلام از معنای این آیه پرسیده: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً»؛ (1) آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را پیشتر آفریدیم و حال آنکه چیزی نبود؟»

امام جواب داد: «لا مقدراً و لا مكوّناً؛ انسان نه تقدیر شده بود و نه وجود داشت.»

سپس مالک از معنای این آیه سؤال کرد: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»؛ (2) آیا انسان را زمانی یاد آمده که چیز در خور ذکری نبود؟

امام در پاسخ او گفت:

«كان مقدراً غير مذکور؛ (3) انسان، تقدیر شده بود [اما به وجود نیامده بود] و چیز در خور یاد نبود.»

با دقت در تفسیر امام علیه السلام در می یابیم که ایشان به نکته ای بس دقیق اشاره کرده است، و از اینکه این آیه ظاهری متفاوت با آیه دیگر دارد، تفاوت دو آیه به دست می آید. در يك آیه، از هیچ بودن انسان در زمانی سخن گفته شده است: «و لم يك شيئاً» و در آیه دیگر قید «مذکور» وجود دارد: «لم يكن شيئاً مذکوراً.» همین قید باعث شده که امام در آیه نخست، تعبیر: «لا مقدراً و لا مكوّناً» و در آیه دوم، تعبیر: «مقدراً غير مذکور» را به کار ببرد؛ به عبارتی، همین کلمه «مذکور» نشان می دهد که چیزی بوده که قابل ذکر نبوده است، در حالی که در آیه دیگر، «لم يك شيئاً» نفی شیئیت به صورت مطلق است.

1-4. صدوق از محمد بن احمد سنّانی (4) روایت کرده که محمد بن ابی عبدالله

ص: 23

1- . مریم 19 ، آیه 67.

2- . انسان 76 ، آیه 1.

3- . کافی، ج 1، ص 147؛ بحار الانوار، ج 54، ص 64.

4- . محمد بن احمد سنّانی در این روایت گو اینکه منسوب به محمد بن سنان باشد، به هر حال او شخصیتی مجهول است و حدیث وی را مضطرب دانسته اند.

کوفی، برای ایشان از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود خراسانی نقل کرده که او از امام رضا علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیده است: «وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛⁽¹⁾ و خداوند آنها را در تاریکیهایی که دید ندارند رها کرد.»

امام علیه السلام در جواب پرسش ابن ابی محمود گفته است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالْتَرِكِ كَمَا يُوصَفُ خَلْقَهُ، وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ مَنَعَهُمُ الْمُعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ وَخَلَّى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْتِيَارِهِمْ؛ خداوند به صفت «ترك» آن گونه که مخلوقات او به این صفت متصف هستند، توصیف نمی شود، لیکن چون خداوند به کفر و گمراهی آنها آگاهی دارد و می داند که آنان از کفرشان بر نمی گردند، لطف و کمک خود را از آنها گرفته و آنها را میان خود و انتخابشان آزاد گذاشته است.»

ابراهیم بن ابی محمود، سپس از ختم قلب در این آیه پرسیده است: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ»؛⁽²⁾ خداوند بر قلبها و گوشهایشان مهر زد.»

امام علیه السلام در جواب چنین توضیح داده است:

«الْخَتْمُ هُوَ الطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةُ عَلَي كُفْرِهِمْ؛ "ختم" مهر زدن بر دلهای کافران برای کیفر دادن به کفرشان است.» همان گونه که خداوند فرموده: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛⁽³⁾ پروردگار بر دل آنها مهر زده است و جز عده اندکی ایمان نمی آورند.»

وی آن گاه از امام علیه السلام پرسیده که آیا خداوند بندگان خود را به معصیت مجبور می کند؟ و امام جواب داده است:

ص: 24

1- . بقره 2، آیه 17.

2- . بقره 2، آیه 7.

3- . نساء 4، آیه 155.

«بَلْ يُخَيِّرُهُمْ وَيُمَهِّلُهُمْ حَتَّىٰ يَتُوبُوا؛ خداوند بندگان خود را مخیر کرده و به آنها مهلت داده است که توبه کنند.»

راوی پس از آن، این نکته را از امام سؤال کرده که آیا خداوند بندگان را به کارهایی که بیرون از توان آنهاست تکلیف می کند؟

امام رضا علیه السلام با استناد به آیه ای از قرآن، این تصور را رد کرده و در پاسخ گفته است:

«كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»؛ (1) چگونه پروردگار

این عمل را انجام می دهد، در حالی که فرموده است: خداوند، هرگز به بندگان ستم نمی کند.» (2)

1-5. کلینی از تعدادی از راویان شیعی، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که امام جواد علیه السلام برای او گفته که از پدرش امام رضا علیه السلام شنیده و آن حضرت هم از پدرش امام کاظم شنیده که عمرو بن عبید وارد بر امام صادق علیه السلام شد و پس از سلام، در محضر آن بزرگوار نشست و آیه «الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ» (3) را تلاوت کرد و سپس ساکت شد.

در پی سکوت عمرو، امام علیه السلام علت آن را جویا شد و وی جواب داد که مایل است گناهان کبیره را از زبان قرآن بشناسد.

آن گاه امام صادق علیه السلام گناهان کبیره را بر اساس آیات قرآن، برای او تشریح کرد. آنچه امام در این اظهارات بیان داشته، استفاده امام نه از ظاهر کلمات قرآن، بلکه نتیجه گیری از گفته ها و یا افعال خداوند است؛ به عبارتی امام علیه السلام از آنچه خداوند در برخورد با گناه کاران به عمل آورده و یا وعده عذاب داده، استفاده کرده که این گونه برخوردها و وعده ها نشان می دهد خداوند برخی عقاید و رفتارها را نمی پسندد و یا

ص: 25

1- . فضلت 41، آیه 46.

2- . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 123؛ الاحتجاج، ج 2، ص 413؛ بحار الانوار، ج 5، ص 11 و 201.

3- . شوری 42، آیه 37.

آنها را نادرست و گناه می‌شمرد. در این آیات از مجازات شدید مرتکبان برخی از گناهان سخن به میان آمده است و نیز از حالات افرادی مانند کافران که یأس از خدا دارند و... استفاده شده است که این گونه اعمال گناهی بزرگ است. این روش در واقع، نوعی استنباط از گفتار و برخورد خداوند و ارزیابی او از بندگان است.

به هر حال امام علیه السلام در پاسخ پرسش عمرو بن عبید گفته است:

«نعم یا عمرو! أكبر الكبائر الإِشْرَاقُ بِاللَّهِ؛ آری ای عمرو! بزرگ‌ترین گناهان، شُرک و رزیدن به خداست. خداوند می‌گوید: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»؛⁽¹⁾ «هرکس برای خدا شریکی قائل شود، پروردگار بهشت را بر او حرام خواهد کرد.»

امام علیه السلام از محروم شدن مشرک از بهشت، استفاده کرده که شُرک به خدا، گناهی بزرگ است.

امام علیه السلام گناه کبیره دیگر را در این گفتار، ناامیدی از رحمت خدا دانسته و گفته است: «و بعده اليأس من رَوْحِ اللَّهِ؛ و پس از شُرک، ناامیدی از رحمت خداوند، از گناهان کبیره است، زیرا خدا فرموده است:

«إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛⁽²⁾ از رحمت پروردگار نومید نمی‌گردند، مگر گروه کافران.»

استدلال به آیه از این جهت است که یأس از رحمت الهی، کاری کافرانه تلقی شده است و بنابراین، گناه به حساب می‌آید.

سپس امام علیه السلام در امان دانستن خود از مکر خدا را از گناهان کبیره معرفی کرده است، زیرا خداوند می‌فرماید:

ص: 26

1- . مائده 5، آیه 72.

2- . یوسف 12، آیه 87.

«فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (1) از مکر پروردگار کسی در امان نیست مگر گروه زیان کاران .»

عاق پدر و مادر شدن نیز از جمله گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند کسانی را که عاق پدر و مادر شوند، بدبخت و ستمگر معرفی کرده است. از آنجایی که از زبان عیسی علیه السلام نقل کرده است: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»؛ (2) خدایا مرا به مادرم نیکوکار قرار بده و ستمگر و شقی قرار مده»، استفاده شده است که عاق پدر و مادر شدن، گناه است.

از گناهان بزرگ، کشتن کسی است که خداوند ریختن خون وی را حرام کرده است، چه اینکه خداوند فرموده است:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا [فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ...]»؛ (3) جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخی است که همواره در آن خواهد بود.»

از معاصی کبیره، نسبت دادن زنا به زن شوهردار مؤمن است. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ [لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ]»؛ (4) صلی الله علیه و سلم کسانی که به زنان شوهردار مؤمن نسبت زنا بدهند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور هستند و برای آنان عذاب بزرگی هست.»

در این آیه نیز مانند آیات بسیار دیگر، از اینکه خداوند برای نسبت دهندگان فحشا به زنان مؤمن پاك دامن ، عذاب بزرگ وعده داده است، استفاده شده که چنین نسبتی،

ص: 27

1- . اعراف 7 ، آیه 99.

2- . مریم 19 ، آیه 32.

3- . نساء 4 ، آیه 93.

4- . نور 24 ، آیه 23.

از گناهان بزرگ، خوردن مال یتیم و تصرف غیر مشروع در اموال آنان است. خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصَدَّ لِمُنَّ سَعِيرًا»؛ (1) کسانی که اموال یتیمان را می خورند، همانا آتش در شکمشان می خورند و به زودی به آتش دوزخ می پیوندند.»

از معصیتهای بزرگ، فرار از جهاد با کافران است. خداوند می فرماید:

«وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ»؛ (2) هرکس در روز جهاد با دشمن، فرار و پشت به جنگ کند، مشمول خشم خدا شده و جهنم منزل او است، و جهنم بد جایگاهی است، مگر کسانی که از جنگ برگردند و خود را آماده آن کنند، یا گروهی که از عده ای فرار کرده و به دسته دیگری از مجاهدان پیوندند.»

از گناهان کبیره، رباخواری است، زیرا خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»؛ (3) کسانی که ربا می خورند، روز قیامت به پانمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را آسیب رسانیده باشد.»

از جمله گناهان بزرگ، جادوگری است؛ زیرا خداوند فرموده است:

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ (4) همانا دانستند آن کس که

1- . نساء 4 ، آیه 10.

2- . انفال 8 ، آیه 16.

3- . بقره 2 ، آیه 275.

4- . همان، آیه 102.

سحری را بخرد، برای او در آخرت نصیبی ندارد.»

این بخش از مستند سخنان امام علیه السلام در گناه بودن جادوگری، مربوط به ماجرای یهودیانی است که به تبعیت از ساحران دوران سلیمان علیه السلام، او را ساحر دانستند؛ در حالی که وی ساحر نبود. در آیه مورد بحث، عمل سحر، کفر تعبیر شده است: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ». (1) در پی این، خداوند گفته است چیزی را آموزش می دادند که برایشان سودمند نبود و آنان (یهود) می دانستند آنچه را که در قبال واگذاری دین و کتاب خدا به دست می آورند، نصیبی در آخرت نخواهند داشت: «تَبَدَّلَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ». (2)

به این ترتیب، از تعبیر سحر به کفر و نیز از اینکه سحر در آخرت، برابری ندارد، خداوند از آن به سودایی بد تعبیر کرده است و امام علیه السلام از آن، گناه کبیره استنباط نموده است.

از گناهان بزرگ، زنا است. پروردگار متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ... وَلَا يَزْنُونَ] وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا»؛ (3) هرکس مرتکب این کار زشت گردد، به گناه خواهد پیوست و بر مرتکب آن در روز قیامت، عذاب دو چندان خواهد بود و در آتش دوزخ با خواری جاودان است.»

از معاصی کبیره، سوگند دروغ است. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛ (4) کسانی که عهد خدا و سوگندهایشان را به بهای اندک سودا می کنند، آنان

ص: 29

1- . همان.

2- . همان، آیه 101.

3- . فرقان 25، آیه 68 و 69 .

4- . آل عمران 3، آیه 77 .

در آخرت بهره ای ندارند .»

از گناهان بزرگ، خیانت است . خداوند می فرماید :

«وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (1) هرکس خیانت بورزد، با همان خیانت و کار زشتی [که انجام داده در محضر پروردگار] حاضر می شود .»

از معاصی کبیره، زکات ندادن است . خداوند می فرماید :

«[الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ]... فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»؛ (2) کسانی که طلا و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند، پس بشارتشان بده به عذاب دردناک... به وسیله آنها صورت و پهلو و پشتهایشان داغ می شود.»

از عذاب شدید و غلیظی که برای عدم پرداخت انفاق ذکر شده، استفاده می شود که مراد از انفاق، کمکهای مستحبی و صدقات نیست و بلکه ادای واجب مالی است که از آن به زکات تعبیر می شود.

از گناهان کبیره، گواهی دادن به دروغ و یا تزویر است . خداوند می فرماید :

«[وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ] وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ (3) هرکس شهادتی را پنهان کند و به موقع گواهی ندهد، دلش گناه کار است .»

از گناهان کبیره، می خوارگی است ، زیرا خداوند از خوردن شراب نهی فرموده ؛ هم چنان که از پرستش بتها پرهیز داده است . (4)

ص: 30

1- . همان، آیه 161.

2- . توبه 9، آیه 35.

3- . بقره 2، آیه 283.

4- . «انما الخمر و الميسر و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه...»؛ «می و قمار و تیرهای قمار، پلیدی از کردار شیطان هستند، پس از آن پرهیزید»؛ مائده 5، آیه 90.

از معاصی بزرگ، ترك عامدانه نماز است و یا هر عملی که خداوند آن را واجب کرده است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

هرکس نماز را از روی قصد و عمد ترك کند، از ذمه پروردگار و پیغمبرش بیرون است .»

از گناهان بزرگ، پیمان شکنی و قطع رحم است. خداوند می فرماید :

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛(1) کسانی که پیمانهای خدا را پس از بستن آن بشکنند و قطع کنند، آنچه را که خدا دستور به پیوند آن داده است، همانها، مشمول لعنت خداوند هستند و برای آنان جایگاه بدی هست .»

امام کاظم علیه السلام در ادامه افزوده است: در این هنگام، عمرو بن عبید از محضر امام صادق علیه السلام بیرون رفت، در حالی که گریه اش بلند شده بود و می گفت : هلاك گرديد کسی که از نزد خود مطلبی گفت و با شما در فضیلت و دانش خصومت ورزید .(2)

همین روایت را کلینی از تعدادی از راویان شیعی نقل کرده است. از احمد بن خالد، از عبدالعظیم حسنی، که گفته او این حدیث را از امام هادی شنیده و ایشان از پدرشان و امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام که روزی عمرو بن عبید وارد بر امام صادق شد و سلام کرد و نشست و آیه ای را تلاوت کرد و از گناهان کبیره پرسید و امام به تفصیل بر اساس آیات قرآن جواب داد و از جمله نکته های پیش گفته را بر زبان آورد.(3)

عمرو بن عبید، راوی این حدیث، از اهالی بصره است. از این حدیث بر می آید که

ص: 31

1- . رعد 13 ، آیه 25.

2- . کافی، ج 2، ص 285؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 257؛ علل الشرائع، ج 2، ص 391 .

3- . کافی، ج 2، ص 285 - 287؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 252 - 253.

وی شیعه بوده، ولی تاریخ زندگی اش، گویای سنی بودن او است. (1)

صدوق در روایت دیگری به صورت تقطیع شده، دو قسمت از روایت پیش گفته را به این شرح روایت کرده است. وی از محمد بن موسی بن متوکل نقل کرده که گفت: علی بن حسین سعد آبادی از طریق احمد بن محمد بن ابو عبدالله و او از طریق عبدالعظیم حسنی ما را خبردار کرد و عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که ایشان از پدرش و جدش نقل کرده که امام کاظم علیه السلام گفته از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: قتل نفس از گناهان کبیره است، زیرا خدای متعال می فرماید:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ (2) هرکس مؤمنی را به عمد بکشد، مجازات او جهنم است. همیشه در آن خواهد ماند و خدا بر او خشم گرفته است و او را لعنت می کند و برایش عذابی عظیم فراهم آورده است. (3)

و همین طور از محمد بن موسی بن متوکل و او از علی بن حسین سعدآبادی نقل کرده از احمد بن محمد و او از عبدالعظیم حسنی روایت کرده است که از امام جواد علیه السلام شنیده که می گفته: پدرش امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام نقل کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْكِبَائِرِ؛ نسبت دادن فحشا به زنان پاک دامن، گناه بزرگی است»، برای اینکه خداوند می فرماید:

«[الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...] لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (4) کسانی که به زنان پاک دامن کارهای زشت نسبت می دهند، در دنیا و

ص: 32

1- . معجم رجال الحديث، ج 14، ص 123 - 124.

2- . نساء 4، آیه 93.

3- . علل الشرایع، ج 2، ص 478؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 252.

4- . سوره نور 24، آیه 23.

آخرت از رحمت خداوند دورند و برایشان عذاب بزرگی است.» (1)

1-6. صدوق از محمد بن احمد شیبانی و او از محمد بن ابی عبدالله کوفی و وی از سهل بن زیاد و او از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که از حضرت امام هادی علیه السلام شنیده که امام علیه السلام گفته است:

معنی الرجیم آنه مرجوم باللعن ، مطرود من مواضع الخیر ، لا یذکره مؤمن إلا لعنه ، و أن فی علم الله السابق أنه إذا خرج القائم علیه السلام لا یبقی مؤمن فی زمانه إلا رجمه بالحجارة كما کان قبل ذلك مرجوماً باللعن؛ (2) معنای رجیم رانده شدن از رحمت ، و از جایگاه خیر طرد گردیدن است. هیچ مؤمنی از او یاد نمی کند مگر با لعن ، و اینکه در علم ازلی خداوند هست که هرگاه حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، هیچ مؤمنی در زمان آن حضرت نمی ماند مگر اینکه شیطان را سنگ باران می کنند ؛ همان گونه که پیشتر با لعن و نفرین رانده شده بود .

با توجه به اینکه «رجیم» واژه ای قرآنی است و خداوند آن را مکرراً در قرآن به کار برده است : «فَأَنَّكَ رَجِيمٌ»، (3) احتمال دارد تفسیر این کلمه از سوی امام علیه السلام مربوط به آیات قرآن باشد.

1-7. کلینی از تعدادی از راویان شیعی از احمد بن محمد بن خالد روایت کرده که عبدالعظیم حسنی گفته که از امام هادی علیه السلام شنیده است که ایشان در ضمن ایراد خطبه ای درباره اجل گفته است:

ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا يَبْدَأُ اللَّهُ تَجْرِي إِلَى أَسْبَابِهَا وَمَقَادِيرِهَا فَامْرُؤٌ اللَّهُ يَجْرِي إِلَى قَدَرِهِ وَقَدَرُهُ يَجْرِي إِلَى أَجَلِهِ وَأَجَلُهُ يَجْرِي إِلَى كِتَابِهِ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ،

ص: 33

1- . علل الشرائع، ج2، ص 480 .

2- . معانی الأخبار، ص 139 .

3- . سوره حجر 15 ، آیه 34 و 17؛ سوره نحل (16) ، آیه 98؛ سوره تکویر (81) آیه 25.

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛⁽¹⁾ به تحقیق زمام تمام امور در دست خداست و از طرف او در مجاری و اسباب و اندازه هایشان قرار می گیرد. پس امر خداوند است که در قدر جاری می شود و قدر خداوند به سوی اجلش روان می گردد و اجل او به سمت کتابش جاری می شود و برای هر اجلی کتابی است. خداوند هر وقت مشیتش تعلق بگیرد، چیزهایی از آن کتاب محو می کند و یا آنها را در جای خود نگه می دارد و ریشه کتاب در نزد خداوند است.

اجل را مدت و وقت معنا کرده اند.⁽²⁾ در این بخش از سخن امام، مسئله بسیار مهمی از تدبیر عالم بیان شده است. زمامدار اصلی عالم، خداست و آن را از طریق مجاری و اسباب مقدر، تدبیر می کند و مقدرات عالم را پشت سر هم به اجرا در می آورد و از سویی همین مقدرات دارای غایت و پایانی است. به این ترتیب و با توجه به تغییرناپذیر بودن اجلها، همه چیز به سمت و سوی اجلشان در حرکتند. شاید بتوان از آیه: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى رَحْمَةً لِلَّهِ»⁽³⁾ این حقیقت را به دست آورد که عالم به تقدیر و حق آفریده شده است و به سوی اجل خود در حرکت است. و اجل هم کتابی دارد و آن کتاب در دست خدا است که بر اساس مشیت خود، آن را محو و اثبات می کند.

سپس امام علیه السلام در پی این سخنان به خویشاوندی سببی پرداخته و درباره آن با استناد به کلام الهی گفته است:

فَإِنَّ اللَّهَ - جَلٌّ وَعَزٌّ جَعَلَ الصِّدْقَ مَأْلَفَةً لِلْقُلُوبِ وَ نِسْبَةَ الْمَنَسُوبِ ، أَوْشَجَّ بِه الْأَرْحَامِ وَ جَعَلَهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ ، وَقَالَ فِي مُحْكَم

ص: 34

1- . سوره رعد 13 ، آیه 39 .

2- . مجمع البحرين، واژه اجل.

3- . احقاف 46 ، آیه 3.

کتابه : « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا » (1) و قال : « وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ »؛ (2)

خداوند عزیز و جلیل برای پیوند خانوادگی و نزدیک شدن دلها به یک دیگر، خویشاوندی را مقرر و به وسیله آن، ارحام را به یک دیگر مربوط کرد، و ازدواج و زناشویی را وسیله مهر و محبت، و رحمت و صمیمیت قرار داد. همانا در این نشانه هایی است برای مردمان دانا. خداوند در آیات محکم کتابش فرموده است: او است آن خدایی که از آب، بشری را آفرید و او را وسیله خویشاوندی و دارای نسبت قرار داد، و نیز فرمود: برای زنان بی شوهر و مردان بی همسر منسوب به شما و برای کنیزان و غلامان خود، وسایل ازدواج فراهم سازید. به درستی که فلائی پسر فلائی از کسانی است که شما قدر و مقام او را از جهت خانوادگی می شناسید و روش اخلاقی او را می دانید، وی تمایل دارد شریک شما در زندگی شود و دوست دارد خویشاوندی شما را. اکنون نزد شما آمده و دختر جوانتان را خواستگاری می کند، مهریه او را طبق مقررات می پردازد؛ مقداری اکنون و بقیه را در آینده. اینک شفیع ما را شفاعت کنید و خواستگار ما را تزویج نمایید و او را به نیکویی برگردانید و با گفتاری پسندیده وی را از خود راضی سازید. از خداوند برای خود و شما و همه مسلمانان آمرزش می خواهیم. (3)

ص: 35

-
- 1- . فرقان 25، آیه 54.
 - 2- . نور 24، آیه 32.
 - 3- . کافی، ج 5، ص 372.

قرآن به زبان عربی نازل شده و ساختار و واژه های آن عربی است؛ هرچند کلمات دخیل هم در آن راه یافته است. بنابراین از راههای فهم قرآن، احاطه به زبان و ادبیات عرب است. شناخت واژه ها و ریشه و اشتقاقها و کاربردهای آنها، در تفسیر قرآن دخالت مستقیم دارند و بدون تردید عدم آشنایی با آنها، مفسر را از رسیدن به مقصد در فهم متن باز خواهد داشت.

در روایات تفسیری که عبدالعظیم حسنی از راویان آنها بوده است، روایاتی وجود دارد که در آنها برای تفسیر امامان معصوم برای فهم آیات، نظرشان به واژه شناسی و معنای الفاظ معطوف شده است. این امر خود می تواند ارائه شیوه ای از شیوه های تفسیر کلام الهی از سوی اهل بیت علیهم السلام باشد.

1-2. صدوق از علی بن احمد بن عمران دقاق از محمد بن هارون صوفی از ابوتراب، عبیدالله بن موسی زویانی از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که او از امام جواد علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیده است: «أُولَى لَكَ فَأُولَى * ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى.» (1) و امام جواب داده است: منظور آیه این است: «بُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا بُعْدًا وَبُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ» (2) از خیر دنیا و آخرت، دور باشی.»

«اولی لك» تعبیری است برای تهدید و وعید (3) و معنای آن چنین است: شر به نزدیک تو شده، بر حذر باش! و نیز درباره آن گفته اند: «اولی» معنای «ویل» می دهد و «ویل» کلمه ای است که برای افتادن در شر و هلاکت استعمال می شود که سزاوار

ص: 36

1- . قیامت 75، آیه 34 و 35.

2- . عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 54؛ بحار الانوار، ج 90، ص 142.

3- . المنجد.

از اصمعی هم نقل شده که عبارت «اولی لك» در کلام عرب به معنای نزدیک شدن به هلاکت است. این معنا با توجه به ریشه لغوی آن، یعنی «ولی» است که قُرب معنا می دهد. (2) طبرسی هم همین تفسیر را از جُبتائی نقل کرده است. (3) کاربرد این واژه در معانی یاد شده، نشان می دهد که چنین معنایی در میان عربها سابقه داشته و امام علیه السلام بر اساس معنای کاربردی آن در زبان عرب، آیه را تفسیر کرده است.

2-2. صدوق از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از محمد بن هارون صوفی و او از عبیدالله بن موسای زویانی و وی از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (4) روایت کرده است که امام درباره آن گفت: منظور این است: «مَشْرُقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا»؛ (5) چهره هایی که در آن روز شاداب هستند، در انتظار ثواب پروردگار می باشند.»

واژه «ناظره» که نگاه و نظر معنا می دهد، احتمالاً برای خوانندگان ابهام داشته و پرسش برانگیز بوده است. چگونه می توان به پروردگار نگاه کرد؟ امام با توجه به کاربرد واژه «ناصره» در معنای انتظار، آن را معنا کرده است. در لغت آمده است که: «نظر الشیء انتظره» و توضیح داده شده که گویا شخص نگاه می کند به وقتی که منتظر رسیدن آن است. (6)

علی بن احمد دقاق، از مشایخ شیخ صدوق است و وی با ترصی از او یاد کرده

ص: 37

1- . همان.

2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 19، ص 115 و 116.

3- . مجمع البیان، ج 10، ص 204.

4- . قیامت 75، آیه 22 و 23.

5- . التوحید، ص 116؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 105؛ امالی صدوق، ص 494.

6- . المنجد.

است. (1) و درباره صوفی و رؤیانی در منابع رجالی چیزی ذکر نشده و در نتیجه، این دو نفر شخصیتی مجهول دارند.

3. بیان مصداق

تطبیق آیه بر موارد خاص و بیان مصداق در تفسیر، کوششی است به منظور خارج کردن يك آیه و یا عبارتی از ابهام و عینی کردن آن. این روش در روایات تفسیری به فراوانی وجود دارد. به گونه ای که می توان غالب روایات تفسیری را از این نوع دانست. در این روش، آیات قرآن با موارد خارجی تطبیق داده می شود؛ هرچند این تطبیق، بر حوادث و اشخاص و اقوام و موضوعاتی باشند که در زمان نزول قرآن نبوده اند و بعدها به وجود آمده اند. عمده تفسیر انجام گرفته در دوران نزول با همین

سبک و سیاق صورت گرفته است.

در میان روایتهای تفسیری که حضرت عبدالعظیم حسنی در طریق نقل آنها قرار دارد، روایتهایی وجود دارد که در صدد ارائه مصداقی از يك بیان کلی و یا تعیین مصداق اتم برای يك مفهوم و یا ذکر موردی به منظور تبیین نکته ای مجمل در يك آیه است. روایات زیر از این قبیل اند:

3-1. محمد بن جعفر، ابوالحسین اسدی، از سهل بن زیاد نقل کرده که عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام پرسیده است: منظور از: «ما أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ» (2) چیست؟ امام علیه السلام جواب داده است: «ما ذُبِحَ لِصَنَمٍ أَوْ وَثْنٍ أَوْ شَجَرٍ؛ (3) قربانی که برای بتی و یا درختی ذبح می شد.»

«ما أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ» هر حیوان ذبح شده ای با غیر نام خدا و از جمله ذبیحه کافران

ص: 38

1- . التوحید، ص 116.

2- . بقره 2، آیه 173.

3- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 343؛ تهذیب الأحکام، ج 9، ص 83.

است. آنچه امام در جواب عبدالعظیم مطرح کرده، بیان یکی از مصادیق ذبیحه‌هایی است که به نام غیر خدا ذبح می‌شوند. و تنها ذکر شدن بیان آیه از سوی امام علیه السلام برای اهمیت آن است.

در سلسله این روایت، سهل بن آدمی هست که برخی مانند نجاشی او را تضعیف کرده‌اند و برخی دیگر توثیقش نموده‌اند. (1)

3-2. در روایت دیگری که کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی از علی بن اسباط از علی بن عقیبه از حکم بن ایمن نقل کرده، آمده است: ابوبصیر گفته از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ»؛ (2) کسانی که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را تبعیت می‌کنند، کسانی‌اند که خداوند هدایتشان کرده است.» امام علیه السلام در پاسخ پرسش ابوبصیر فرموده است:

هُمُ الْمُسْلِمُونَ لَأَلِّمُكُمْ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ؛ (3) آنان کسانی هستند که خود را تسلیم آل محمد صلی الله علیه و آله کرده‌اند و هرگاه حدیثی شنیدند، در آن کم و زیاد نکردند و خبر را همان گونه که شنیدند، رساندند.

سند این روایت به دلیل بودن احمد بن مهران (4) ضعیف است. از این که بگذریم، آیه به صورت مطلق درباره شنیدن سخن و تبعیت از بهترین آنها است؛ بی آنکه اشاره به کسانی داشته باشد. اما مطابق نقل، امام صادق علیه السلام آیه را در موردی مهم به کار برده و آن هم نه تنها شنیدن و تبعیت کردن، بلکه دقیق شنیدن سخنان اهل بیت علیهم السلام و گزارشگری درست و بی کم و کاست از آن سخنان است. این تفسیر را هم می‌توان بیان

ص: 39

1- . وسائل الشیعة، ج 20، ص 213.

2- . زمر 39، آیه 18.

3- . کافی، ج 1، ص 391؛ وسائل الشیعة، ج 18، ص 57.

4- . معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 140.

مصدق تام برای آیه دانست و هم توسعه دادن آیه به مواردی بیش از منطوق است که از آن استفاده می شود؛ یعنی گزارشگری درست و دست نبردن در خبر.

3-3. در روایتی دیگر، کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از عمر بن اذینه نقل کرده که مالک جُهَنی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این آیه چیست: «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»؛ (1) و به من این قرآن وحی شد تا با آن شما را و هر کس را که به او برسد، انذار نمایم؟» امام صادق علیه السلام در جواب مالک گفته است:

مراد از "من بلغ"، پیشوایی از آل محمد است؛ من بلغ، آن یکنون اماماً من آلِ مُحَمَّدٍ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كما يُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ (2) "من بلغ"، امامی از امامان آل محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را با قرآن انذار می کند؛ همان گونه که پیامبر خدا با آن انذار می کرد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که آن حضرت من بلغ را هر کسی دانسته است که بشنود پیامبر صلی الله علیه و آله به «لا اله الا الله» دعوت می کند. (3) ظاهر آیه نیز شامل هر کسی می شود که پیامبر قرآن را به او رسانده است. عبارت «من بلغ» عام است و شامل هر کسی می شود که پیام قرآن به او می رسد؛ در عین حال امام علیه السلام مراد از آن را امامی از اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده است.

3-4. نیز همو از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از یحیی بن سالم و وی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است هنگامی که آیه «وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» (4) نازل شد،

ص: 40

1- . انعام 6 ، آیه 19 .

2- . کافی، ج 1 ، ص 424 .

3- . مجمع البیان، ج 3 ، ص 22 .

4- . حاقه 69 ، آیه 12 .

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام گفت: «مقصود از «أذن واعية» تو هستی». (1)

این آیه در سیاق آیات مربوط به طوفان و کشتی نوح علیه السلام است که پس از ذکر ماجرای آن، خداوند گفته است: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ». اذن واعیه یعنی گوش شنوا (گوشی که سخنی را می شنود و آن را به خاطر می سپارد). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را گوش علی علیه السلام معرفی کرده است. مکحول هم روایت کرده که با نزول این آیه، پیامبر دعا کرد که خداوند آن را گوش علی قرار دهد. (2)

آیه هرچند مطلق است و شامل هر گوش حق شنوی می شود، اما در عین حال پیامبر صلی الله علیه و آله از باب ذکر بهترین مصداق، آن را گوش علی معرفی کرده است؛ به تعبیری می توان علی علیه السلام را کسی دانست که این آیه به صورت کامل در وی تحقق دارد.

3-5. شیخ صدوق از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی و او از جعفر بن محمد بن مسعود و وی از پدرش محمد بن مسعود و او هم از ابراهیم بن علی و از عبدالعظیم حسنی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمار روایت کرده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (3) فرمود:

و مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ فَإِذَا دَخَلْتَ مَكَّةَ فَطَفَتَ بِالْبَيْتِ وَ تَكَلَّمْتَ بِكَلَامٍ طَيِّبٍ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَتَهُ؛ (4) یکی از معانی «تفت» این است که در هنگام احرام سخنان زشتی را به زبان بیاوری، هرگاه داخل مکه شدی و طواف را به جا آوردی و سخنان پاکیزه بر زبان راندی، کفاره کلمات زشت تو خواهد شد.

ص: 41

1- . کافی، ج 1، ص 423؛ بحار الانوار، ج 35، ص 326.

2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 18، ص 264.

3- . حج 22، آیه 29.

4- . معانی الأخبار، ص 339.

«تفث» در لغت به معنای چرك ناخن و امثال آن است که از بدن دور می کنند. (1) مفسران در تفسیر «وَلْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» موارد متعددی را برای آن ذکر کرده اند. از ذکر این موارد به دست می آید که «تفث» در یک شیء خاصی استعمال نشده، بلکه معنایی عام دارد و به مصادیق متعددی قابل انطباق می باشد. عبارت یاد شده را در چیدن شارب، ناخن، موی زیر بغل و سایر موهای زاید بدن، نیز غبارروبی و مرتب کردن بدن، هرچه بر مُحْرِم حرام است به جز نکاح، به کار برده اند؛ اما حقیقت شرعی آن را در جایی دانسته اند که حج کننده، نحر و یا ذبح کند، حلق نماید و چرکهای بدنش را بشوید و نظیف شود و لباس بپوشد. در این صورت، گفته می شود: ازاله التفث. (2) آن را خروج از احرام نیز معنا کرده اند. (3) با توجه به این معانی، آنچه امام در تفث مطرح کرده، در واقع یکی از مصادیق مبتلا به آن بوده است و نه معنای انحصاری آن.

این روایت را به دلیل ترضی در حق مظفر علوی، حسنه دانسته اند. (4)

3-6. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از موسی بن محمد و وی از یونس بن یعقوب از شخصی دیگر (که نامش را ذکر نکرده است) و او از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه: «وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (5) نقل کرده که امام گفته است: «لأشربنا قلوبهم الإیمان، و الطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الأوصیاء؛ (6) ما دل این افراد را غرق ایمان کردیم و مقصود از «طریقة» در این آیه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای او است».

در روایت دیگری با همین سند از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه یاد شده نقل کرده اند

ص: 42

- 1- . مفردات الفاظ القرآن، ماده تفث.
- 2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 12، ص 49 - 50.
- 3- . مجمع البیان، ج 7، ص 146.
- 4- . عدة الرجال، ج 2، ص 189 - 190.
- 5- . جن 72، آیه 16.
- 6- . کافی، ج 1، ص 221؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 330؛ بحار الانوار، ج 24، ص 102.

که آن حضرت گفته است:

لو استقاموا علی ولایة علی بن ابی طالب، أمیر المؤمنین و الأوصیاء من ولده : و قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِی أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْهِمْ لِأَسْقِنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ، یَقُولُ :

لأشربنا قلوبهم الإیمان ، و الطریقة هی الإیمان بولایة علی و الأوصیاء؛(1) اگر مردم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر اوصیاء، از فرزندان او استوار باشند و از اوامر و نواهی آنان اطاعت کنند، ما این گونه افراد را از آب گوارا سیراب می کنیم. می گوید: ما دل اینها را از ایمان آکنده می کنیم. همچنین امام باقر درباره "الطریقة" گفته است: "طریقة"، در این آیه، ایمان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای او است .

این روایت به دلیل مرسل بودن ضعیف است. در این روایت «طریقة» که مراد از آن، راه ایمان است، به ولایت علی و ائمه پس از او تأویل شده است. و یا راه، اعم گرفته شده و از جمله آنها، راه ولایت علی معرفی گردیده است. و نیز می تواند «طریقة» معنایی عام داشته باشد و راه ولایت علی علیه السلام بهترین مصداق آن باشد.

3-7. احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی و او از ابن ابی عمیر (محمد بن زیاد) نقل کرده است که اسباط بن سالم (بیاع الرطی) روایت کرده که در محضر امام صادق علیه السلام بودم، مردی از او درباره آیه: «إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبَسِیلٌ مُّقِیمٌ»(2) سؤال کرد و امام در جواب او فرمود :

نحن المتوسّمون و السبیل فینا مقیم؛(3) "متوسمین" ما هستیم و "سبیل مقیم" هم راهی است که در ما ثابت است.

آیه پس از ذکر ماجرای لوط پیامبر آمده است. طبری از آن عبرت گیرنده و متفرس

ص: 43

1- . کافی، ج 1، ص 220.

2- . حجر 15، آیه 75 و 76.

3- . کافی، همان، ص 218.

یاد کرده و در ادامه افزوده است: متوسم یعنی ناظر به علامت و «توسم فيه الخیر» یعنی نشانه آن را در خیر شناخت. مجلسی هم پس از ذکر نظرات طبری آورده است: «سبیل»، راه بهشت است و «بسبیل مقیم» به معنای این است که شهر لوط راهی آباد بوده که مردم از آن آمد و شد می کردند و در آثار آن نظر می افکندند و از آن عبرت می گرفتند و آن شهر سدوم بود. وی در ادامه افزوده است: چه بسا بر اساس تأویل چنین شود: «ذلك» اشاره به قرآن است؛ یعنی در قرآن آیات و نشانه هایی برای متوسمین وجود دارد؛ یعنی کسانی که بطون قرآن را می شناسند و به امور با نشانه ها و اشارات پی می برند و این نشانه ها برای آنان حاصل است؛ به دلیل راهی است که در آنان ثابت می باشد و از آنها زایل نمی شود و آن امامت است. و یا الهام و القای روح القدس می باشد. (1)

«مقیم» به معنای ثابت است؛ یعنی آیات قرآن در راهی ثابت هستند و «السبیل»، راه بهشت است؛ یعنی راهی که سالک خود را با آن به بهشت می رساند. «السبیل فینا مقیم»، یعنی راه از ما بیرون نمی رود. (2)

در روایت دیگری همین معنا از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است: «لا یخرجُ منّا أبداً.» (3)

از امام علی هم نقل شده که متوسم، رسول الله است و من پس از او و امامان از نسل من هستند. (4)

3-8. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید و او از زید شحام نقل کرده که گفته است: در شب جمعه ای با امام صادق علیه السلام در راه بودیم که به من فرمود: شب جمعه است، قرآن بخوان. من هم شروع

ص: 44

1- . مرآة العقول، ج 3، ص 1 - 2.

2- . الوافی، ج 3، ص 539.

3- . کافی، ج 1، ص 218.

4- . همان.

کردم این آیه را خواندم: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ [كان] مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»؛ (1) روز جدایی، وعده گاه همه آنها است؛ روزی که هیچ دوستی را دوستی به کار نیاید و نه آنها یاری شوند، جز کسانی که خدا بر آنها رحمت آورد».

امام صادق علیه السلام با شنیدن تلاوت این آیات، درباره مستثنای آن فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِي رَحِمَ اللَّهُ وَنَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِي اسْتثنَى اللَّهُ لَكُنَّا نَغْنِي عَنْهُمْ»؛ (2) به خدا، خدا بر ما ترحم آورده و ما را استثنا کرده است، ولی ما برای دوستان خود کارسازی می کنیم.»

همان طور که ملاحظه می شود، واژه «کان» در این آیه آمده که در قرآنهاى موجود نیست. درباره واژه یاد شده باید گفت: اولاً: از سوی راوی گفته شده است و نه امام و احتمال دارد در زمانی که زید آیه را تلاوت کرده، همه کلمات آن به سمع امام نرسیده باشد. ثانیاً: آیه مشابه دیگری وجود دارد که «کان» در آن آیه آمده است: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ»؛ (3) که احتمال دارد زید آن را با این آیه مخلوط و تلاوت کرده است.

4. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت

از برخی از روایات حضرت عبدالعظیم استفاده می شود که معصوم علیه السلام فراتر از واژه های موجود در آیه و معانی رایج آنها از آن برداشت کرده و یا برای تأیید سخن خود، به آیه ای از قرآن استشهاد کرده است. در این نوع تفسیر، تنها مورد نزول آیه مورد توجه قرار نگرفته و امام آن را منحصر در آن ندیده است. به اصطلاح از مورد نزول، الغای خصوصیت شده و دایره آن توسعه داده شده است. در این تفسیر، گویی يك واژه، معنایی وسیع پیدا می کند و دایره شمولش گسترده شده و افراد بسیاری را

ص: 45

1- . دخان 44 ، آیه 40 - 42.

2- . کافی، همان، ص 423.

3- . نبا 78 ، آیه 17.

در بر می گیرد. هر چند ظاهر لفظ و یا سبب نزول، مربوط به مواردی محدود باشد.

4-1. صدوق از محمد بن موسی بن متوکل نقل کرده که او گفته است:

علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابو عبدالله برقی و او از عبدالعظیم حسنی و وی از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمود: لیس لك أن تقعد مع من شئت؛ تو حق نداری با هر کس که خواستی نشست و برخاست کنی؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِدُ بَيْنَكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ (1) هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما ناسزاگویی می کنند، از آنها دوری کن تا به سخن دیگری پردازند و اگر چنانکه از سوی شیطان فراموشی عارض تو شد، پس، بعد از تذکر، دیگر با گروه ظالمان نشست و برخاست مکن.»

«وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ مَا شِئْت؛ و سزاوار نیست که هر چه دلت خواست بر زبان آوری زیرا خداوند فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ (2) و پیروی مکن آنچه را که به آن آگاهی نداری.»

وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْت؛ و بر تو روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی، برای اینکه خداوند فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلُّهُمَا لَأُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (3) همانا گوش و چشم و دل همه در پیشگاه پروردگار بازخواست می شوند.» (4)

ص: 46

1- . انعام 6 ، آیه 68.

2- . اسراء 17 ، آیه 36.

3- . همان.

4- . وسائل الشیعة، ج 11، ص 506؛ مسائل علی بن جعفر، ص 343؛ علل الشرائع، ج 2، ص 605.

امام سجاد علیه السلام در این سخنان خود توصیه کرده است که با افراد ناباب همنشینی نکن و هر سخنی را بر زبان نیاور و به هر سخنی گوش فراده. آن گاه دلیل این سفارشها را فرمانهای خدا دانسته است که در جاهای مختلف قرآن آمده است.

از آیه ای که در آن سفارش شده از افرادی که آیات خدا را به استهزا می گیرند پرهیز کن، استفاده شده است که طبق این دستور نباید با هرکسی نشست و برخاست کرد. با اینکه آیه درباره آیات الهی است، اما امام حکم آن مورد را به موارد دیگر سرایت داده و حکمی کلی از آن گرفته است، چه اینکه همنشینی با مسخره کنندگان آیات الهی نوعی نشست و برخاست است. پس، از هر نشست و برخاستی که ممکن است در آن ممنوعیتی وجود داشته باشد، باید پرهیز کرد.

نیز امام از فرمان خداوند به اینکه نباید از چیزی که اطلاعی از آن نداری تبعیت کنی، استفاده کرده که نباید هر سخنی را بر زبان جاری ساخت.

از آیه ای که در آن از مسئولیت داشتن گوش و چشم سخن به میان آمده، استفاده شده که به هر سخنی نباید گوش فرا داد، چه اینکه مسئولیت آور است و باید در قبال آن پاسخ گو بود.

در این تفسیر، به چند نکته اشاره شده است:

اول اینکه از هر چیزی که از آن آگاهی نداری نباید تبعیت کنی؛

دوم اینکه اظهار هر سخنی، گویی نوعی قبول کردن آن و سپس ادای آن است؛

سوم اینکه آنچه انسان بر زبان می راند و مهر تأییدی بر آن وجود ندارد، اظهارش آگاهانه نیست.

به این ترتیب، مشاهده می شود که هیچ یک از آیات مورد نظر درصدد بیان مستقیم توصیه های یاد شده نیستند و در عین حال، امام از آیات یاد شده، آنها را استفاده کرده است؛ یعنی امام معانی آیات را از مورد الفاظ تعمیم داده و مواردی را مشمول آنها دانسته است که آیات به صورت مستقیم درصدد بیان آنها نیستند.

3-4. صدوق از عبدالعظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام و مشخصات و عدالت گستری آن حضرت و نام و اختفای او و حل شدن مشکلات برای او، سخنانی را نقل کرده و از یاران امام علیه السلام نیز گفتاری را از امام جواد علیه السلام روایت کرده است. در این روایت امام جواد علیه السلام درباره یاران امام زمان فرموده است: یاران وی به اندازه اصحاب بدر هستند و در هر کجای دنیا باشند پیرامونش جمع می شوند، و این فرموده خدا است که گفته است: «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1) در هر جا که باشید خداوند همه شما را جمع می کند و پروردگار به همه چیز توانا است». هرگاه این عده که از اهل اخلاص اند اجتماع کنند، خداوند امر او را ظاهر

خواهد کرد. (2)

عبارت «این ما تکنونوا» همان گونه که از ظاهرش نمایان است، معنایی عام دارد، اما امام علیه السلام آن را درباره اصحاب امام زمان به کار برده است. در واقع امام یکی از مظاهر مهم تجلی قدرت خدا را بیان کرده است. مهم تر اینکه آیه مربوط به عالم آخرت (3) و یا مربوط به قبله و نماز است (4) و امام آن را درباره مقطعی از دنیا و آن هم دوران ظهور امام زمان، به کار برده است. از این عمل امام می توان استفاده کرد که کاربرد آیات قرآن

در موارد خاص، در صورتی که بتوان معنایی عام تر از آن به دست آورد، منعی ندارد، بلکه شایسته هم هست.

4-4. عبدالعظیم حسنی از امام صادق علیه السلام در خبری نقل کرده است که مردی از بنی عدی گفت: قریش در اطراف من جمع شدند و با آنها به خدمت پیامبر آمدم و گفتیم: اگر بت پرستی را رها کنیم و از تو تبعیت نماییم و در ولایت علی شریک بورزیم،

ص: 48

1- . بقره 2، آیه 148.

2- . کمال الدین، ج 1، ص 377 - 378؛ الاحتجاج، ج 2، ص 249.

3- . ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه؛ صافی، ج 1، ص 200؛ المیزان، ج 1، ص 327.

4- . ر.ک: الکشاف، ج 1، ص 205.

آیا مشرك خواهيم شد؟ در پی این، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! «لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ»؛ (1) اگر شرك بورزی، عمل تو تباہ می شود.» (2)

در سند این روایت غیر از عبدالعظیم، کس دیگری نقل نشده و وی هم خبر را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام را درك نکرده است. بنابراین، خبر مرسل است.

ظاهر آیه و انصراف آن مربوط به شرك مشهور و شایع است؛ یعنی اگر به خدا شرك بورزی، مایه تباہی عملت می شود؛ اما نکته قابل توجه این است که اگر از سند روایت بگذریم، مفاد این روایت را می توان چنین توجیه کرد که شرك، در پاره ای از مفاهیم و آموزه های دینی نیز می تواند صادق باشد؛ یعنی جایی که باید به چیزی باور داشت، برای آن شریکی هم گرفت؛ مثلاً معتقد بود که به جز نبی مرسل از جانب خدا، نبی دیگری که شريك در رسالت او است، وجود دارد. بدیهی است که چنین باوری نادرست است؛ به تعبیری می توان آن را نوعی باور شرك آلود تلقی کرد. حال اگر ولایت از آن علی علیه السلام است، عقیده به ولایت غیر او نادرست و مشرکانه است و در نتیجه غیر قابل پذیرش.

در روایتی که در بحار الانوار نقل شده، آمده است: «تفسیرها لئن امرت بولاية احد مع ولاية علي من بعدك ليحبطن عملك». (3)

روایات تاویلی

تاویل از ریشه اول است که به معنای بازگشت به اصل می باشد. (4) واژه تاویل در هفت سوره قرآن و هفده بار آمده است (5) در حالی که واژه تفسیر تنها يك بار در قرآن آمده

ص: 49

-
- 1- . زممر 39 ، آیه 65.
 - 2- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 38؛ بحار الانوار، ج 37، ص 161.
 - 3- . بحار الانوار، ج 17، ص 85.
 - 4- . مفردات الفاظ القرآن، واژه اول.
 - 5- . سوره آل عمران 3 ، آیه 3 (دو بار)؛ سوره نساء (4) ، آیه 59؛ سوره اعراف (7) ، آیه 53 (دو بار)؛ سوره یونس (10) ، آیه 39؛ سوره یوسف (12) آیات 6، 21، 36، 37، 44، 45، 100، 101؛ سوره اسراء (17) آیه 35؛ سوره كهف (18) آیه 78 (دو بار).

است: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (1). به مناسبت مقام و نیز سیاق آیات، در برخی آیات، واژه تأویل، معنای تفسیر اصطلاحی دارد و در برخی آیات معنایی غیر از تفسیر دارد و مصداق عینی و خارجی معنا می دهد.

تأویل در علم تفسیر، به معنای تفسیر و یا یافتن نمود عینی يك کلام است. این واژه در سخنان پیشینیان به معنای تفسیر کلام بوده است؛ اعم از آنکه موافق ظاهر باشد و یا نباشد. در این کاربرد، تأویل و تفسیر، معنایی نزدیک داشته و مترادف به حساب می آیند. اما معنای دیگر تأویل که مراد سخن و کلام است، این است که کلام، مابه ازای خارجی دارد؛ یعنی اشیای عالم عین و واقع، مرادند؛ در گذشته باشند و یا آیند.

تأویل رؤیا در ماجرای یوسف علیه السلام نیز همین معنا را دارد: «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» (2) به تعبیر دیگر، تأویل عبارت است از یافتن حقیقت معنای يك لفظ که گاهی معنایی است و گاهی عینی خارجی؛ برای نمونه، فرمان «أَعْبُدُوا اللَّهَ» (3) زمانی که جامه

عمل نپوشیده و به مرحله عمل در نیامده، يك دستور تجریدی و ذهنی است، اما وقتی جامه عمل پوشید و در عالم خارج نمونه هایی از آن اتفاق افتاد، گفته می شود که عبادت تحقق پیدا کرده است. این تحقق و عینیت یافتن، تأویل «أَعْبُدُوا اللَّهَ» است و یکی از مصادیق آن، نماز می باشد.

حقیقتی که آیات قرآن اعم از امر و توصیه، به آن حقیقت مبتنی است و شامل همه آیات می شود؛ اعم از محکم و متشابه، و امور خارجی که الفاظ بر آنها دلالت می کند و

ص: 50

1- . فرقان 25 ، آیه 33.

2- . یوسف 12 ، آیه 100.

3- . نساء 4 ، آیه 36.

آنها نشانه هایی از آن حقایق اند، از نوع تأویل هستند. یافتن آن حقایق و یا کشف امور خارجی که الفاظ به آنها اشاره دارد، مربوط به دانش تأویل است.

«تأویل کُلِّ حرفٍ من القرآنِ علی وجوه؛(1) تأویل هر حرفی از قرآن دارای وجهی است.» در روایات نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم هم روایاتی وجود دارد که با معنای تأویل سازگارند و بنابراین در این گونه روایات، تأویل صورت گرفته است.

1. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابراهیم بن عیسی، ابو ایوب خراز، نقل کرده است که وردان، ابو خالد کابلی کنکری گفت: از حضرت باقر علیه السلام از معنای این آیه پرسیدم: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا».(2) امام جواب داد: ای ابو خالد! «النور و الله الأئمة؛ به خداوند سوگند مقصود از این نور، ائمه علیهم السلام هستند.»

ای ابو خالد! «النور الإمام فی قلوب المؤمنین، أنور من الشمس المضيئة بالنهار و هم الذين يُتورون قلوب المؤمنین، و يحجب الله نورهم عمّن يشاء فتظلم قلوبهم و يغشاهم

بها؛(3) نور امام در دلهای اهل ایمان از نور آفتاب تابان روشن تر است و امامان هستند که دلهای مؤمنان را روشن می کنند و خداوند هرگاه مشیتش تعلق بگیرد، از تابش این نور به دل گروهی جلوگیری می کند و دل آنان تاریک و ظلمانی می شود.»

نور را چیزی می دانند که خود ظاهر است و اشیای دیگر را هم روشن می کند. نور را همگان می شناسند و به همین دلیل به معرفی نیاز ندارد. این واژه در قرآن، هم در اشیای مادی به کار رفته است و هم در امور معنوی. خداوند درباره خورشید و ماه گفته است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»(4) و در جای دیگر از ایمان به نور

ص: 51

1- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 12.

2- . تعابن 64، آیه 8.

3- . کافی، ج 1، ص 195.

4- . یونس 10، آیه 5.

تعبیر کرده است: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»؛ (1) «خداوند هرکس را که بخواهد به نورش هدایت می کند.» «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا»؛ (2) «تو نبودی که

بدانی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نور قرار دادیم.» با این وصف، نور خواننده شدن قرآن معنای مجازی دارد. در واقع قرآن به نور تشبیه شده است، از این جهت که این کتاب آسمانی انسانها را از ظلمتکده جهل و کفر به دانش و ایمان رهسپار می کند. از این رو خدا آن را نور معرفی کرده است.

مراد از «نور» در آیه مورد بحث به قرینه «انزلنا»، قرآن است. نور بودن قرآن از باب استعاره است، به دلیل اینکه قرآن در روشنگری همانند نور است. (3) چنین تعبیری در واقع تعبیر از شیء به اعتبار کارکرد آن است؛ چه اینکه این کتاب مردمان را از ظلمت کفر و گمراهی رهایی می دهد و یاراه خروج از آنها را بیان می کند. در این آیه، امام به نور تأویل شده است از این جهت که امام نقش قرآن را ایفا می کند.

2. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از موسی بن محمد عجلی، از یونس بن یعقوب که وی خبر را به صورت مرفوعه روایت کرده است، در این روایت از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّهَا»؛ (4) همه آیات ما را تکذیب کردند»، نقل شده که ایشان درباره «كذبوا بآياتنا كلفها» گفته است: «يعني الأوصياء كلهم»؛ (5) مقصود از آیات، همه اوصیا هستند.»

آیه از آیات سوره قمر است که اولاً: سوره ای مکی است و ثانیاً: در سیاق آیات مربوط به آل فرعون می باشد که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند مقتدرانه

ص: 52

-
- 1- . نور 24 ، آیه 35.
 - 2- . شوری 42 ، آیه 52.
 - 3- . التحرير والتنوير، ج 28، ص 273.
 - 4- . قمر 54 ، آیه 42.
 - 5- . کافی، همان، ص 207.

و با زبردستی آنها را گرفت. آن گاه آیه پس از بیان اینها، خطاب به مشرکان می گوید: «أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ.» (1) حال با توجه به مکان نزول آیه و سیاق آن، حمل آن بر ائمه علیهم السلام، صرف نظر از ضعف سند روایت، می تواند از باب تعمیم معنای آیات و تأویل آن باشد. بنابراین، می توان برای آیه تأویلی غیر از مورد نزول آیه دانست. البته

چنین تأویلاتی، اهل معرفت خاص می خواهد.

3. در روایتی دیگر، شیخ صدوق از ابوالقاسم، علی بن احمد بن موسی بن عمران دقاق نقل کرده است که وی گفته: محمد بن ابو عبدالله برای ما نقل کرد از سهل زیاد آدمی که عبدالعظیم حسنی گفت: امام هادی علیه السلام از پدرش و او از اجدادش از امام مجتبی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ، وَإِنَّ عُمَرَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، وَإِنَّ عُثْمَانَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ؛ أَبُو بَكْرٍ بَرَاءٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعُمَرُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَعُثْمَانُ بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ.» امام مجتبی علیه السلام فرمود: روز بعد خدمت رسول خدا رسیدم. علی، عمر، ابوبکر و عثمان در خدمت ایشان حضور داشتند. عرض کردم: پدر! از شما درباره اصحابتان کلماتی را شنیدم. مقصودتان از آنها چه بود؟

پیامبر فرمود: آری، اکنون برایت توضیح خواهم داد که مقصودم چیست؟ پس از این، حضرت به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «هم السمع و البصر و الفؤاد و سیسألون عن ولاية وصیّی هذا؛ اینان چشم و گوش و قلب هستند و به زودی درباره ولایت وصی من - با اشاره به علی بن ابی طالب - مورد سؤال قرار خواهند گرفت» و در ادامه افزود: خداوند عزوجل فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (2) «همانا گوش و چشم و قلب مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.» سپس افزود: «و

ص: 53

1- . قمر 54 ، آیه 43.

2- . اسراء 17 ، آیه 36.

عَزَّةَ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي مَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَنِ وِلَايَتِهِ؛ به عزت پروردگارم سوگند که همه افراد امت من در روز قیامت نگه داشته خواهند شد و از ولایت علی بن ابی طالب مورد سؤال قرار خواهند گرفت؛ این است معنای سخن خداوند که گفته است: «وَقَفُّهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ (1) آنان را نگه دارید تا بازخواست شوند.» (2)

احتمال دارد علی بن احمد بن موسی بن عمران، همان علی بن احمد بن محمد بن عمران باشد (3) که در اسناد دیگر روایات عبدالعظیم حسنی آمده است.

4. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از موسی بن محمد و وی از یونس بن یعقوب از شخصی دیگر (که نامش را ذکر نکرده است) و او از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يُغْفَرْنَ لَهُنَّ وَاللَّيْسَ لَهُنَّ جَزَاءٌ إِلَّا مَا رَزَقْنَاهُمْ مِنْهُنَّ حَتَّى يَضَعُوا حِمْلَهُنَّ» (4) نقل کرده که امام گفته است: «لأشربنا قلوبهم الإيمان، و الطريقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الأوصیاء؛ (5) ما دل این افراد را غرق ایمان می کنیم ...»

طریقه به معنای راه است و منظور از آن در آیه، به قرینه اینکه روی سخن با منحرفان در برابر تسلیم شدگان در برابر خدا است، ایمان است؛ چنان که مفسران نیز گفته اند. (6)

گفته شده آیه، ناظر به خشکسالی چند ساله در مکه است و خداوند به آنان گفته است: اگر ایمان بیاورید ترسالی به وجود خواهد آورد و برایشان آبی گوارا پدید می آورد. (7)

ص: 54

1- . صافات 37، آیه 24.

2- . معانی الأخبار، ص 387؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 280؛ بحار الانوار، ج 30، ص 180 و ج 36، ص 77.

3- . معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 279.

4- . جن 72، آیه 16.

5- . کافی، ج 1، ص 220؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 330؛ بحار الانوار، ج 24، ص 102.

6- . مجمع البیان، ج 10، ص 151.

7- . همان.

در روایتی «ماءٌ غدقاً» به علم کثیر تأویل شده است. (1) در این روایت، «الطريقة» به ولایت امیر مؤمنان تأویل شده و از باب تناسب، طریق الی الله، با ولایت علی است. از طرف دیگر، «ماءٌ غدقاً» به ایمان تأویل گردیده است: «لا شربنا قلوبهم الايمان».

هكذا نزلت

تعدادی از روایات نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم روایاتی اند که در آنها با تعبیر «هكذا نزلت» و یا «هكذا هی» آمده است. این تعبیر، در روایات زیادی وجود دارد و به همین دلیل چنین شائبه ای را پدید آورده که گویا آیه به گونه دیگری نازل شده و بعداً تغییر یافته است.

در این روایات، بدون تصریح به اینکه چیزی از آیات حذف گردیده، در میان آنها کلماتی گنجانده شده است. چنین رخدادی، این شبهه را به وجود آورده که چیزی از میان آیات قرآنی رایج ساقط شده است؛ در حالی که بررسیها نشان می دهد که چنین نیست و تعبیر «هكذا نزلت» برای تأویل آیات و کلمات و یا تفسیر آنهاست.

هرچند در بدو مشاهده این تعبیر در روایات، به نظر می رسد که روایت در صدد بیان این است که آیه به نحو عبارت روایت بوده و احیاناً تغییراتی در آن داده شده است، اما قراین و شواهد روایی قابل توجهی وجود دارد که نشان می دهد که مراد از «هكذا نزلت» و امثال آن، نزول لفظی نیست، بلکه این واژه، اعم از نزول لفظی و معنا و مراد آیه است.

مفسران نیز از این تعبیر همین برداشت را دارند؛ برای نمونه در ذیل آیه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ» (2) از امام رضا علیه السلام نقل است که: «... أَنْ يَأْتِيَهُمُ [اللَّهُ ب] الملائكة في ظُلُلٍ

ص: 55

1- . همان.

2- . بقره 2، آیه 210.

مِنْ الغَمَامِ» و آن گاه طبق روایت، امام افزوده است: «و هکذا نزلت.» (1)

مؤلف المیزان پس از نقل این حدیث، در توضیح نوشته است: «فهو تفسیر للآیه و لیس من قبیل القرائة؛ (2) این، از قبیل تفسیر آیه است و نه قرائت آن.»

در موارد متعددی این تعبیر وجود دارد که به وضوح بر همین مقصود دلالت می کند؛ برای نمونه درباره آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3) از امام روایت شده است که مراد ما میم: «إِیَّانَا عَنِ خَاصَّة.» و در ادامه در توضیح آورده است: «فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِی الْأَمْرِ فَارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و در پایان

هم گفته است: «کذا نزلت.» (4)

«کذا نزلت» در این بخش گفته امام، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا آیه چنین است: «إِیَّانَا عَنِ خَاصَّة فَانْ خِفْتُمْ...؟» پر واضح است که چنین نیست. این تعبیر امام نشان می دهد که مراد از «کذا نزلت» در پایان آن گفتار، بیان معنا و مراد آیه بوده است و نه تلاوت آن.

جالب است که در روایت دیگری درباره همین آیه چنین آمده است: «تلا أبو جعفر أطيعوا الله... فان خفتم تنازعاً فی الامر...»؛ (5) این تشبیه در تعبیرهای نقل شده هم گویای این است که امام علیه السلام در صدد بیان مصداق بوده و نه تلاوت آن. بنابراین کسانی که از آن استشمام نادرستی به عمل آورده و تصور کرده اند که امام آیه را به گونه دیگری می دانسته است، اشتباه فهمیده اند.

در تأیید همین گفته می توان تکرار آیه از سوی امام را در پایان سخنش مورد تأکید

ص: 56

-
- 1- . عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 125؛ التوحید، ص 163؛ بحار الانوار، ج 3، ص 318.
 - 2- . المیزان، ج 2، ص 105.
 - 3- . نساء، 4، آیه 59.
 - 4- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 246؛ بحار الانوار، ج 23، ص 289.
 - 5- . کافی، ج 8، ص 184.

قرار داد: «أَمَا قِيلَ ذَلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ «لَهُمْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى

الأمر مِنكُمْ»؛ یعنی از تکرار آیه از سوی امام در پایان سخنش، به دست می آید که امام آیه را همان می دانسته که در قرآن وجود دارد و آنچه در ابتدای کلامش بیان کرده، آمیخته ای از آیه و تفسیر آن و بیان مصداق آیه بوده است.

فیض کاشانی نیز تأکید و تکیه کلام امام را بر روی این نکته برده است که مخالفان می گفتند: اگر مردم با هم اختلاف کردند، باید به کلام خدا و رسول رجوع کنند. اما اگر

میان مردم اختلاف نبود و اختلاف میان مردم و اولی الامر رخ داد، چگونه می شود خداوند به اطاعت از اولی الامر دستور داده باشد؛ در حالی که خود آنها درگیر اختلاف هستند. بنابراین، امام درصدد بوده است که این اشکال مخالفان را پاسخ بدهد. نظر امام این بوده است که مخاطب «تنازعتم»، مأموران و کارگزاران هستند و اولی الامر جزء مرجوع الیه می باشد. (1)

در روایت دیگری درباره «غیر المغضوب علیهم» (2) آمده است: «و هَذَا نَزَلَتْ، قَالَ: "الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ" فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ النَّصَابِ وَ الصَّالِينَ الشَّاكِينَ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ: (3) غَضِبَ شِدْكَانَ، فَلَانِي وَ فَلَانِي وَ فَلَانِي وَ ناصبها و گمراهان تردید کننده ای هستند که امام را نمی شناسند.» به راستی اگر منظور از فلانی و فلانی و فلانی افراد خاصی باشند که بعدها مرتکب خطا شدند، در زمانی که هنوز خلافتی صورت نگرفته بود، چگونه در مکه و در آن شرایط دشوار رسالت، خداوند از آنها سخن گفته است. کسانی که هنوز مرتکب خطایی نشده اند پیشاپیش مغضوب خدا بودنشان مطرح شده است؟ وانگهی اگر امام درصدد تلاوت درست آیه باشد، این نوع تلاوت نمی تواند واقعی بوده و آنچه را که صحیح است به خوانندگان یاد دهد؛ یعنی تعبیر فلان و فلان

ص: 57

1- . کتاب الوافی، ج 3، ص 524 - 525.

2- . حمد 1، آیه 7.

3- . تفسیر العیاشی، همان، ص 24؛ بحار الانوار، ج 82، ص 23 و ج 89، ص 240.

و فلان را نمی توان سخن خدا و آیه قرآن دانست. آری می توان ذکر آنها را در روایت از باب تطبیق آیه بر مصداق خارجی دانست؛ هر چند آن مصداق سالیانی پس از نزول آیه تحقق پیدا کرده باشند. و جز این، محمل دیگری را نمی توان برای روایت یاد شده به دست آورد.

در روایتی دیگر درباره: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...»⁽¹⁾ آمده است: «هكذا نزلت، فجاهدَ رَسُولُ اللَّهِ الْكُفَّارَ وَ جَاهَدَ عَلِيُّ الْمُنَافِقِينَ فجاهدَ عَلِيُّ جَاهِدَ رَسُولِ

اللَّهِ»⁽²⁾؛ پس پیامبر خدا با کافران و علی با منافقان جهاد کرد. پس علی جهاد کرد همان جهاد رسول الله را.»

بی شک آیه چنین نازل نشده است: «فجاهد رسول الله الكفار و...» در واقع رخدادهای اتفاق افتاده در این روایت گزارش شده است؛ به عبارتی آنچه پس از آن فرمان الهی اتفاق افتاده، جهاد پیامبر خدا با کافران و جهاد علی پس از رسول خدا با منافقان بوده است، و گرنه پرورش است که علی هم در رکاب پیامبر با کافران جنگید؛ بنابراین، وجهی برای اختصاص جهاد علی به منافقان وجود ندارد.

وانگهی، آیه درصدد بیان فرمان خدا به جهاد است؛ در حالی که آنچه در روایت آمده، تحقق یافته آن فرمان می باشد. و این، هیچ گاه نمی تواند جای فرمان خدا را بگیرد

تا گفته شود این آیه، چنین و چنان نازل شده است؛ بلکه باید گفت: آیه این چنین تعبیر

شد و آنچه در روایت آمده است همین معنا را دارد.

طرفه اینکه در روایتی آیه به گونه دیگری هم تلاوت شده که با تعبیر این روایت کاملاً متفاوت است: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمُنَافِقِينَ» و آن گاه گوینده این سخن تعلیلی را برای آن ذکر کرده و گفته است: «تلاوت یاد شده برای این است که پیامبر با

ص: 58

1- . توبه 9 ، آیه 73.

2- . تفسیر القمی، ج 2، ص 377؛ بحار الانوار، ج 29، ص 426.

منافقان جهاد نکرده است؛ لَانَّ النَّبِيَّ لَمْ يُجَاهِدِ الْمُنَافِقِينَ بِالسَّيْفِ.» (1) این گونه روایتها

خود قرینه هستند بر اینکه مراد از «هكذا نزلت» بیان تحقق و تعبیر و یا ذکر مصداق است و نه تنزیل آیه.

درباره آیه: «و لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه» (2) از امام صادق علیه السلام نقل است که فرموده است: «هكذا نزلت، و هو أبوذر و أبوخثيمه و عمر بن وهب الذين تخلّفوا ثمّ لحقوا برسول الله؛» (3) این چنین نازل شد، و آنها ابوذر، ابوخثیمه و عمرو بن وهب بودند که از سپاه پیامبر سر باز زدند و آن گاه به او پیوستند.» تعبیر «هكذا نزلت و هو أبوذر و...» جز این نمی تواند باشد که امام علیه السلام در صدد بیان ضمیر فاعلی «اتبعوه» است و نه تلاوت آیه ای دیگر به جای آیه موجود.

با توجه به قراین موجود، روایاتی که در زیر می آید و عبدالعظیم حسنی از روایان آنها است، در صدد تفسیر آیات و یا بیان مصداقی از مفهوم آیه ای هستند و نه ارائه قرائتی دیگر از آیات قرآن کریم. مضافاً اینکه بخشی از آنها، سند قابل اعتمادی هم ندارند.

1. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از بگمار بن ابوبکر، روایت کرده است که جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هكذا نزلت هذه الآية: وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ [فی علی] لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»؛ (4) این آیه این گونه نازل شد: «اگر آنها آنچه را (درباره علی) پند داده شدند، انجام دهند، برایشان بهتر است.» (5)

این روایت، اولاً به دلیل وجود احمد بن مهران در سند آن، که او را ضعیف

ص: 59

1- . تفسیر القمی، ج 1، ص 301؛ بحار الانوار، ج 65، ص 89 و ج 19، ص 163.

2- . توبه 9، آیه 117.

3- . تفسیر القمی، همان، ص 297؛ بحار الانوار، ج 21، ص 220 و ج 22، ص 323.

4- . نساء 4، آیه 66.

5- . کافی، ج 1، ص 424.

شمرده اند، (1) قابل اعتنا نیست و از این گذشته، آنچه در آیه افزوده شده، بیان مای موصول «ما یوعظون» است. به قرینه اینکه اولاً: دستور صریحی در آیه درباره علی علیه السلام وجود ندارد تا این آیه به آن اشاره داشته باشد و ثانیاً: به قرینه سیاق، مراد از «ما یوعظون»، همین آیاتی اند که در قبل و بعد از همین آیه هستند.

این نکته را برخی از مفسران نیز یادآوری کرده اند. مؤلف المیزان درباره متعلق

«مایوعظون به» نوشته است: «ما یوعظون» اشاره به همین احکام ظاهری است که به صورت امر آمده است. (2)

2. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل روایت کرده که ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه و آله هكذا: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حَقَّهُمْ] قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حَقَّهُمْ] رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ (3) جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: "کسانی که [به آل محمد] ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند به جای آن آوردند، پس ما بر آنها که [به حق آل محمد] ستم کردند، به سبب کارهای ناروایی که می کردند، عذابی از آسمان نازل کردیم." (4)

این روایت به دلیل وجود احمد بن مهران، ضعیف است، مضافاً این که به قرینه ذکر نزول عذاب آسمانی در آن برای کسانی که تعالیم الهی را تبدیل کردند، «آل محمد» در این عبارت نمی تواند جزئی از آیه باشد؛ چرا که آل محمد در میان اقوام گذشته نبوده اند تا مورد ستم واقع شوند و بر آنها عذاب فرود آید. بنابراین، مراد این

عبارت، بیان و تعمیم مصداق آن حتی بر افرادی در میان آیندگان است و مهم ترین آن

ص: 60

1- . معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 140.

2- . المیزان، ج 4، ص 406.

3- . بقره 2، آیه 59.

4- . کافی، ج 1، ص 423.

ستم بر اهل بیت پیامبر می باشد.

3. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية هكذا: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا [آل محمد حقهم] لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ (1) جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه نازل کرد: "همانا کسانی که [به حق آل محمد] ستم کردند، خداوند نمی آمرزدشان و به راهی هدایتشان نمی کند، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند، و این برای خدا آسان است." سپس می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ [في ولاية علي] فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا [بولاية علي] فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (2) ای مردم! پیغمبر از جانب پروردگارتان، به حق به سوی شما آمده (درباره ولایت علی) ایمان آورید که مایه خیر شماست، و اگر کافر شوید (به ولایت علی) آنچه در آسمان و زمین است متعلق به خدا است.» (3)

4. نیز همو از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از حسین بن میاح نقل کرده و وی از کسی (که نامش را نبرده است) که گفت: کسی نزد امام صادق علیه السلام این آیه را

خواند: «قُلْ اِعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ (4) بگو: عمل کنید، خداوند و پیامبرش و مؤمنان کارهایتان را خواهند دید.» امام برای او گفت: «لیس هكذا هی، إنما هی و المؤمنون، فنحن المؤمنون»؛ (5) آیه این گونه نیست، بلکه [آیه به جای مؤمنون] «مؤمنون» است، و ما همان مؤمنان هستیم.»

این روایت، مرسل است و در سند او حسین بن میاح هست که مجهول می باشد و

ص: 61

1- . نساء 4، آیه 168 و 169.

2- . همان، آیه 170.

3- . کافی، ج 1، ص 424.

4- . توبه 9، آیه 105.

5- . کافی، همان.

بنا بر این ضعیف است.

مجلسی درباره این روایت و واژه به کار برده شده در آن نوشته است: در سایر احادیث، آیه با همان قرائت رایج می باشد و ممکن است که مراد از مؤمنان در این آیه، مؤمنان در مقابل کافران نباشد، بلکه مراد مؤمنانی اند که از خطا و لغزش در امانند و

آنان همانا ائمه علیهم السلام هستند. (1)

بر اساس این اظهار نظر مجلسی، مراد از «المؤمنون» همان «المؤمنون» خواهد بود با اختصاص یافتن به افرادی که از خطا و لغزش و گناه در امانند. به علاوه، کلینی در کتاب خود بابی را به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه اختصاص داده و در آن شش روایت نقل کرده که در چهارتای آنها به این آیه تمسک شده با همین واژه «المؤمنون» و مراد از آن ائمه قلمداد و تفسیر شده اند. در میان دو روایت موثق از میان آنها، امام صادق علیه السلام تلاوت کننده آیه است (2) و تغییری در آنها وجود ندارد و این شاهد گویایی است بر اینکه قرائت صحیح آیه، همان «المؤمنون» است و «المؤمنون»، مؤمنان خاصی هستند.

در این صورت، مصادیق مؤمنان، افرادی کم هستند و دایره آن محدود است.

گفتنی است که در روایتهایی هم آیه با همان قرائت رایج، قرائت شده و به «و هم الائمة»، «ایانا عنی» و «فَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ» (3) تفسیر شده است.

5. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل روایت کرده که ابوحمزه ثمالی گفته است: امام باقر علیه السلام فرمود: «نزل جبرئیل بهذه الآية هكذا؛ جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد: «فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] إِلَّا كُفُورًا»؛ (4) «بیشتر مردم [به ولایت علی] جز ناسپاسی نخواستند.»

ص: 62

1- . مرآة العقول.

2- . رك: الحجة کافی، ج 1، ص 219 - 220.

3- . بحار الانوار، ج 23، ص 352 - 353.

4- . الإسراء 17، آیه 89.

و فرمود: «و نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية هكذا: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» [فی ولایة علی] فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ [آل محمد] نَارًا»؛ (1) جبرئیل علیه السلام این آیه را

این گونه نازل کرد: بگو: حق از جانب پروردگار شما است (درباره ولایت علی) هرکه خواست ایمان بیاورد و هرکه خواست کافر شود. ما برای ستم کنندگان (به آل محمد) آتشی آماده کرده ایم.» (2)

گذشته از ضعف روایت به دلیل بودن احمد بن مهران، فراز «فی ولایة علی» در

داخل آیه می تواند بیان مصداق «الحق» باشد و می تواند تأویل باشد؛ چنانکه استرآبادی آن را تأویل دانسته است. (3)

روایتی را علی بن یونس بیاضی نباطی هم به عبدالعظیم نسبت داده و در کتاب خود با اسناد به امام باقر علیه السلام آورده است و آن چنین است: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (4) بولایة علی» و در ادامه افزوده است: «و هكذا نَزَلَتْ؛ آیه این گونه نازل شده است.» و نیز فرمود: آیه «فَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» (5) درباره ولایت علی است. (6)

بخش اول این روایت، در منابع حدیثی آمده است، اما در سند هیچ کدام، حضرت عبدالعظیم قرار ندارد. حسکانی، (7) مجلسی (8) و استرآبادی (9) در کتابهای خود این روایت را با اسناد مختلفی آورده اند، اما از عبدالعظیم حسنی در آنها نشانی نیست. «فقل» در این روایت آمده و در قرآن «وقل» ذکر شده است.

ص: 63

- 1- . كهف 18 ، آیه 29.
- 2- . كافي، ج 1، ص 424.
- 3- . تأويل الآيات، ص 372.
- 4- . اسراء، همان.
- 5- . كهف، همان.
- 6- . الصراط المستقيم، ج 1، ص 291.
- 7- . ر.ك: شواهد التنزيل، ج 1، ص 456.
- 8- . بحار الانوار، ج 3، ص 381.
- 9- . تأويل الآيات، ص 284 و 372.

گفتنی است آنچه در این روایت نقل شده، بر فرض صحت استناد، بیان متعلق «کفور» و نیز بیان «حق» در فراز دوم روایت است و جزئی از آیه نیست.

روایتی از امام حسین علیه السلام

ابن قولویه قمی از پدرش از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از عبدالعظیم حسنی علوی، از حسن بن حکم نخعی، نقل کرده که کثیر بن شهاب حارثی گفته: روزی در رجب خدمت امیر مؤمنان علیه السلام نشسته بودیم ناگهان حسین علیه السلام از دور پیدا شد. در این هنگام علی بن ابی طالب خنده اش گرفت به اندازه ای که دندانهایش نمایان شد. و فرمود: خداوند اقوامی را در قرآن ذکر کرده که آسمان بر آنها گریه نکرده است: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ (1) آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند و مهلت هم داده نشدند. سپس افزود: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَيَقْتُلَنَّ هَذَا وَ لَتَبْكِينَ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ (2) لکن به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این را - یعنی حسین بن علی - می کشند و آسمان و زمین بر او می گرید.

آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام

شیخ طوسی از جماعتی نقل کرده از ابو مفضل که گفته است: ابو احمد، عبیدالله بن حسین بن ابراهیم علوی برای ما روایت کرد که پدرم نقل کرد که عبدالعظیم حسنی رازی در منزلش، در ری، برایم گفت از امام جواد علیه السلام و او از پدرانش و آنان از امام سجاد علیه السلام و ایشان از پدرش امام حسین علیه السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل

ص: 64

1- . دخان 44 ، آیه 29.

2- . کامل الزیارات، ص 186 - 187.

کرده که امام علی علیه السلام گفته است: چهار چیز است که خداوند آنها را نازل کرد که در کتابش مرا با آنها تصدیق کرد. من گفتم: مرد در زیر زبانش پنهان است و وقتی سخن می گوید آشکار می شود. پس از آن، خداوند این آیه را نازل کرد: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ (1) و به آنها پی خواهد برد با آهنگ سخنشان. من گفتم: هر کس دشمن آن است که به آن جاهل است. خداوند این آیه را نازل کرد: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»؛ (2) بلکه دروغ دانستند که به آن احاطه علمی نداشتند، و هنوز تأویل آن به آنها نرسیده بود.»

گفتم: قدر و یا قیمت هر کس به اندازه احسان او است. سپس خداوند در ماجرای طالوت نازل کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ (3) و خداوند او را برگزید و در دانش و بدن برتری داد.»

گفتم: قتل موجب کاستی قتل می شود. خداوند این را نازل کرد: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (4) و برای شما در قصاص زندگانی است ای صاحبان خرد ناب.» (5)

روایتی به شکل آیه

یک روایت در میان روایات عبدالعظیم حسنی وجود دارد که در آن، آیه ای از قرآن به گونه ای غیر از قرائت رایج آورده شده است. در این روایت، عین کلمات آیه قرآن به عنوان سخن امام نقل شده است.

احمد بن مهران از عبدالعظیم از هشام بن حکم روایت کرده است که امام

ص: 65

1- . محمد 47 ، آیه 30.

2- . یونس 10 ، آیه 39.

3- . بقره 2 ، آیه 247.

4- . همان، آیه 179.

5- . امالی طوسی، ص 494.

صَادِق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ این راه علی، مستقیم است. (1) در روایتی، از تعبیر تلا هذه الآية هكذا (2) استفاده شده است آنچه در قرآن آمده، چنین است: «هذا صراط عليّ مستقيم»؛ (3) این راهی است که به سوی من است.»

کلمات آیه و حدیث تفاوتی با هم ندارند جز آوای عَلِيٍّ و عَلِيٍّ. به نظر می رسد که ای بسا امام در این گفته اصلاً به آیه نظر نداشته و درصدد بوده تا بیان کند که راه امام

علی، صراط مستقیم است.

قتاده طبق روایتی از حسن بصری پرسیده است که مراد از این عبارت چیست: «و

هذا صراط عليّ مستقيم؟» و او جواب داده است: «هذا طريق عليّ بن ابي طالب و دینه طریق و دین مستقیم فاتّبعوه و تمسّ کوا به فانه واضح». (4) مردی هم از امام باقر علیه السلام همین سؤال را پرسیده و امام جواب داده است: «صراط عليّ مستقيم». (5) اگر واقعاً آیه طبق نقل، «صراط عليّ» بود، معنای آن روشن بود و نیاز به پرسش نداشت و حال آنکه در روایات متعددی از امام پرسیده شده و امام آیه را به «طریق عليّ» تفسیر کرده است.

در روایت دیگری آمده است: «هذا صراط عليّ ابوهي و اولهم و افضلهم مستقيم». (6)

در روایت دیگری نیز از امام کاظم علیه السلام نقل است: «هو امير المؤمنين». (7) این تعبیرها

شاهد صادقی هستند بر اینکه آنچه از امام صادق علیه السلام نقل است که «هذا صراط عليّ

مستقيم» بیان خود آن حضرت است درباره علی علیه السلام و راه او، و ناقلان به اشتباه آن را در پاره ای از منابع، به جای آیه «هذا صراط عليّ مُسْتَقِيم» یاد کرده اند.

ص: 66

1- . کافی، ج 1، ص 424.

2- . بحار الانوار، ج 24، ص 17.

3- . حجر 15، آیه 41.

4- . بحار الانوار، ج 24، ص 24 و ج 35، ص 59.

5- . همان، ج 35، ص 372.

6- . تأویل الآيات، ص 252.

7- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 242.

1. قرآن.
2. طبرسي، ابو منصور احمد بن علي (قرن ششم)، الاحتجاج، نشر مرتضى، مشهد، 1403ق.
3. طوسي، محمد بن الحسن (385-460)، الامالي، انتشارات دارالثقافة، قم، 1414ق.
4. مجلسي، محمد باقر (1110-1307)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، مؤسسة الوفاء، بيروت، 1404ق.
5. حسيني استرآبادي، سيد شرف الدين (م940)، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، انتشارات اسلامي، قم، 1409ق.
6. محمد طاهر بن عاشور (م1973)، التحرير و التنوير (تحرير المعنى السديد و تنوير العقل الجديد).
7. عياشي، محمد بن مسعود (م320)، تفسير العياشي، چاپخانه علميه تهران، 1380ق.
8. قمي، علي بن ابراهيم (ق سوم)، تفسير القمي، مؤسسة دارالكتاب قم، 1404ق.
9. تنقيح المقال.
10. طوسي، محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام في شرح المقنعة، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1390ق.
11. قرطبي، محمد بن احمد انصاري (م671)، الجامع لاحكام القرآن، تحقيق شيخ هشام سميير البخاري، دار احياء التراث العربي، چاپ اول، 1416ق. 1996م.
12. حسكاني، حاكم (م490)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات، مؤسسه چاپ و نشر، 1411ق.

13. علي بن يونس نباطى بياضى (804-877)، الصراط المستقيم، حيدرية نجف اشرف.
14. حسيني اعرجى كاظمى، سيد محمد بن حسن (م1277)، عُدّة الرجال، تحقيق مؤسسة الهداية لاحياء التراث، قم، اسماعيليان، چاپ اول، رمضان 1415ق.
15. صدوق، محمد بن على، علل الشرايع،
16. صدوق، محمد بن على، عيون اخبار الرضا، تحقيق سيد مهدي حسيني لاجوردى، ناشر رضا مشهدى، چاپ دوم، 1363.
17. كلينى، محمد بن يعقوب (م328)، الكافى، تصحيح على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، 1388ق.
18. ابن قولويه قمى، جعفر بن محمد (م368)، كامل الزيارات، تحقيق على اكبر غفارى، مكتبة الصدوق، چاپ اول، 1375.
19. فيض كاشانى، ملا محسن، تفسير الصافى، مكتبة الصدر، طهران، چاپ دوم، 1374.
20. فيض كاشانى، محمد محسن (1007-1091)، الوافى، تصحيح ضياء الدين حسنى، علامه اصفهانى، مكتبة اميرالمؤمنين على عليه السلام، چاپ اول، شوال 1406ق.
21. زمخشرى، محمود بن عمر (م528)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التنزيل، نشر ادب الحوزة.
22. طريحي، فخرالدين (م1085)، مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسيني، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، 1365.
23. طبرسى، فضل بن حسن (قرن 6)، مجمع البيان فى علوم القرآن، تحقيق لجنة من العلماء والمحققين الاخصائين، چاپ اول، 1415ق. 1995م.
24. مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، تحقيق سيد هاشم رسولى، داركتب الاسلاميه، چاپ دوم، 1363.
25. فيومى، احمد بن محمد (م770ق) المصباح المنير.
26. صدوق، محمد بن على، معانى الاخبار، تصحيح و تعليق على اكبر غفارى، مؤسسة

النشر الاسلامى، قم، چاپ چهارم، 1418ق.

27. (آية الله) خويى، سيد ابوالقاسم (1317-1371)، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة،

چاپ پنجم، 1413ق. 1992م.

28. راغب اصفهانى، حسين بن محمد (م205)، مفردات الفاظ القرآن.

29. محمد بن شهر آشوب (489-588)، مناقب آل ابى طالب، مؤسسة النشر الاسلامى، 1379ق.

30. زرقانى، محمد عبدالعظيم، مناهل العرفان فى علوم القرآن، دارالكتب العلمية، بيروت،

1416ق، 1996م.

31. المنجد فى اللغة و الادب.

32. صدوق، محمدبن على (م381)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفارى، منشورات جماعة المدرسين.

33. شيخ حر عاملى، محمد حسن (م1104)، وسائل الشيعة الى تحرير مسائل الشريعة، تحقيق عبدالرحيم ربانى شيرازى، دار احياء

التراث العربى.

ص: 69

مقاله دوم : در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

شیخ علی پناه اشتهااردی

ص: 71

دیر زمانی بود در این اندیشه بودم که چرا حکومت اسلامی که یکی از آثار آن، شناسایی و شناساندن بزرگان است، حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام را آن طور که

شایسته و بایسته است، شناسانده است. تا اینکه بحمدالله و منته و فضله، از آستان مقدس آن بزرگوار و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، نامه ای با عنوان کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به دستم رسید. شکر خدای منان را نمودم و بدون تردید و درنگ، خودم را موظف دانستم چند سطر را مرقوم دارم تا در این فضیلت غیر مترقبه سهیم گردم. ان شاءالله.

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

چند بحث

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و اینکه آیا زمان حضرت رضا علیه السلام را درک کرده است یا نه؟

از نوشته آستان قدس محترم با این عبارت: هم زمان با هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد میلاد حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ... استفاده می شود که میلاد آن حضرت در سال 174 ه. ق بوده؛ یعنی هفت سال بعد از وفات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام؛ چون ولادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

بنابر آنچه که محمد بن یعقوب کلینی - علیه الرحمة - فرموده، (1) سال 128 ه. ق و وفات ایشان سال

ص: 73

1- اصول الکافی، باب مولد ابن الحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

است.

و ولادت حضرت رضا علیه السلام سال 148 ه. ق. و وفاتش سال 202 یا 203 ه. ق. بوده و مدّت امامت آن حضرت تقریباً بیست سال (2) یا بیست و شش سال (3) بوده است؛

بنابراین از عمر شریف حضرت عبد العظیم علیه السلام در اوایل زمان امامت حضرت، بنابر قول اول 29 سال و بنابر قول دوم 35 سال گذشته است و کاملاً امکان روایت عبد العظیم از حضرت رضا علیه السلام متحقق است. شاهد بر وقوع آن نیز روایاتی است که در بسیاری از کتابهای حدیث منقول است و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم.

1. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از ابن ابی عمیر؛ بنابر نظر شیخ طوسی، وی از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام (4) یا از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده است. (5)

2. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از عبد الله بن الحسن العلوی؛ وی یکی از روات حضرت رضا علیه السلام می باشد. (6)

3. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از علی بن اسباط؛ ایشان از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده، چنانچه شیخ و نجاشی تصریح کرده است. (7)

بنابر آنچه گفته شد، مناقشه جمعی از بزرگان اهل فن در روایت عبد العظیم از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مورد ندارد. بلی، اگر کسی مناقشه و سؤال کند که راه اثبات این عنوان: «هم زمان با هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد الخ» چیست؟

ص: 74

1- . همان.

2- . همان، باب مولد ابی الحسن رضا علیه السلام.

3- . همان، حدیث 11.

4- . تنقیح الرجال چاپ سنگی، ج 2، ص 60، قال: عاصِرَ موالینا کاظم و الرضا و الجواد علیهم السلام.

5- . همان.

6- . تنقیح المقال چاپ سنگی، ج 2، ص 3، عند ترجمة الفتح بن یزید الجرجانی فلاحظ و تدبّر.

7- . همان، ص 268، آیه الله خوبی، معجم الرجال، ج 11، ص 260.

می توان گفت جای پرسش باقی است ، لکن با این توضیحاتی که دادم ، پاسخ این پرسش داده می شود. واللّٰه العالم .

ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام

شاید ذکر موقعیت و شخصیت امثال این بزرگواران از سوی افرادی چون بنده، توهین به آنها باشد، لکن چون مناقشاتی از طرف بعضی نویسندگان شده است به ناچار چند جمله ای عرض می شود .

نجاشی(1) عباراتی را ذکر کرده که دلالت دارد این بزرگوار در حال دینداری و شدت تقیه و غایت بی اعتنائی به حیثیات دنیویه مادیه ، زندگی می کرده است . پس از آن ، به ذکر خصوصیات و ویژگیهای زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام پرداخته است؛ با این بیان که :

1 . کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام که خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام را شامل بوده است . متأسفانه این کتاب در دست نیست و قبل از سید رضی رضی الله عنه - رضی الله عنه - موجود بوده است.

2 . قال :

«حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقی(2) قال: كان عبدالعظیم ورد الرّی هاربا من السلطان ؛ برقی که از بزرگان محدثین بوده ، گفته است که عبدالعظیم از دست سلطان جائر آن زمان فرار کرد و وارد ری شد».

ص: 75

1- . احمد بن علی بن احمد بن العباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله النجاشی ، المتولد 1373 ، المتوفی 45 ، المستفاد من الکنی ، ج 3 ، ص 199 .

2- . کوفی الاصل و جدش خالد در حال کوچکی همراه پدرش عبدالرحمن به برق رود فرار کردند کتب زیادی تألیف کرده (قریب 95 کتاب) ، احمد بن الحسین در تاریخ خود گفته : برقی در سال 274 ه . ق وفات کرده و ابن ماجیلویه سال را انتخاب کرده است 280 از رجال النجاشی ص 56 ، طبع بمبئی .

پس معلوم می شود ری را مأمن شیعه می دانسته است .

.3

«و سكن سر با في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي؛ و در سردابی از سردابهای شیعه در مکانی به نام «سکه الموالی» ساکن شد» .

پس معلوم می شود از اینکه از طرف سلطان ، مورد تعقیب قرار گیرد خائف بوده است .

.4

«فكان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهارة و يقوم ليلاً؛ در آن سرداب ، زمانی بندگی خدا را می نمود و روزها روزه می گرفت و شب ها به پا می ایستاد» .

معلوم می شود این فشارها تأثیری در روحیه این بزرگوار نداشته و توحیدش کامل بوده است .

.5

«فكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول : هو قبر الرجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام ؛ پنهانی از سرداب برای

زیارت قبری که در زمان برقی رو بروی قبر خود حضرت عبدالعظیم قرار گرفته و راهی به آن قبر داشت ، خارج شد و در حالی که می فرمود : این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است» ؛

ظاهر این است که فرزند بلاواسطه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است . و این ، شاهی بر این است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زمان حضرت رضا علیه السلام بوده است ؛ چنانچه قبلاً توضیح دادیم .

.6

«و تصح خبره الى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلامحتي عرفه

ص: 76

اکثرهم؛ این اخلاق کم سابقه در شهرری به گوش يك يك شيعيان آل پيغمبر رسيد؛ تا حدی که بیشتر شيعيان آن شهر مقدس شيعه پرور، شناسایی شدند [و گویا اواخر عمر شريف آن حضرت بوده است].»

.7

«فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : إنَّ رجلاً من وُلدي يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشار الى المكان الذى دُفن فيه ؛ پس مردی از شيعيان در عالم خواب پيغمبر خدا را دید که فرمود : مردی از فرزندان من از (سكة الموالى) تشييع و حمل می شود برای دفن در نزد درخت سيبی که در باغ عبدالجبار فرزند عبدالوهاب است ، و اشاره فرموده به همان محل شريف (مدفن فعلى).»

از این رؤیای صادقه، عظمت روحی این حضرت و صحت نسب آن وجود محترم به پيغمبر گرامی و صحت مدفن آن بزرگوار استفاده می شود .

.8

«و ذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له : لأني شيء تطلب الشجرة و مكانها فاخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف ، و الشيعة يدفنون فيه؛ مرد شيعه به قصد خريد آن درخت و آن باغ روانه شد . صاحب باغ پرسيد: به چه انگيزه ای طالب خريد اينها شدی؟ در جواب ، خواب خود را يادآور شد . صاحب درخت گفت : من هم همين خواب را دیده ام ، پس خود صاحب باغ، محل درخت و همه باغ را وقف آن بزرگوار کرد ، و شيعه ها اموات خود را در آنجا دفن می کردند.»

ص: 77

اموری از این عبارت استفاده می شود که بدین قرار است :

1 . تصلب شیعیان در علاقه به آل محمد صلی الله علیه و آله ؛

2 . اهل دنیا نبودن صاحب باغ ؛

3 . عنایت پیغمبر گرامی به شناساندن حضرت عبدالعظیم علیه السلام ؛

4 . ارتکاز شیعیان در اینکه وقف آل محمد علیهم السلام به نحو اطلاق ، باید مورد استفاده عموم شیعیان قرار گیرد و لذا همگی اموات خود را در آن مکان دفن می کردند .

5 . ارتکاز شیعیان در اینکه در جوار آل محمد مدفون شدن ، مایه امیدواری نجات است .

فمرض عبدالعظیم و مات رحمة الله علیه ، فلما جُرِّد لیغسل وجد فی رقعة فیها ذکرُ نسبه فاذا فیها : ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن علی بن الحسن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام .

از این عبارت استفاده می شود که حضرت عبدالعظیم علیه السلام خیلی هشیار بوده که نسب خود را معرفی کرده ، و آن حضرت به شش پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد ، و اینکه شیعیان نیز خیلی بیدار بودند که این را حفظ کردند . سلام الله علی آبائه و أجداده و علیه و علی جمیع الشیعة المستیقظین .

بنابراین به هیچ وجه شبهه در عدالت آن حضرت نیست و مناقشه در عدالت ایشان چنانچه از بعضی نوشته ها استفاده می شود ، بی مورد است .

در تنقیح المقال فی علم الرجال (1) آمده :

اقول : لعل جلالته فی النهاية أغنته عن التصريح بوثاقته و دَعته الی الاکتفاء بقول (و کان مرضیا) و کان صدر من الصدوق فی المشیخة بقول : «کان عابدا و عالما» كما صدر عن العلامة فی الخلاصة و لقد أجاد

ص: 78

المحقق رحمه الله حيث قال: إن قول ابن بابويه و النجاشي و غيرهما: «لأنه كان عابدا ورعا مرضيا» يكفي في استصحاح حديثه، فاذن الأصح الأرجح والأصوب الأقوم ان يُعدَّ الطريق من جهته صحيحا في الدرجة العليا من الصحة انتهى كلام المحقق الداماد. موضع الحاجة من التنقيح»

«وقال السيد الخوئي - رحمه الله - بعد نقل روايات تدل على ملاقاته للرضا و الهادي عليهما السلام: «ما هذا لفظه: و الذي يُهَوَّن الخطب أن جلاله مقام عبدالعظيم و ايمانه و ورعه غنينة عن التشبث في امثال هذه الروايات الضعاف. انتهى (1).

بهترین شاهد بر جلالت شأن این بزرگوار، روایات وارده در سفارش زیارت آن حضرت از حضرت رضا و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است.

در خاتمه برای تبرک و تیمن، سه روایت زیر را نقل می کنم:

1. شیخ صدوق از محمد بن یحیی عطار و او از کسی که به محضر امام هادی علیه السلام می رسید، نقل می کند که آن کس گفته است: وارد شدم بر ابی الحسن العسکری علیه السلام فرمود: کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت حسین علیه السلام. فرمود: آگاه باش اگر زیارت کرده بودی عبدالعظیم را - که در نزد خودتان است - هرآینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیهما السلام را زیارت نموده است. (2).

2. در حاشیه رجال النجاشی که در سال 1317 ه. ق در بمبئی چاپ شده، چنین آمده است:

«هذا عبدالعظیم المدفون في مسجد الشجرة في الري وقد نصّ على

ص: 79

1- . معجم الرجال، ج 10، ص 49.

2- . ثواب الاعمال، ص 95؛ معجم الرجال، ج 10، ص 47.

زیارتہ ، الامام علی بن موسیٰ علیہما السلام قال : من زار قبره وجبت له الجنة .»

3 . روایتی است به نحو عموم کہ شامل همه امام زادگان می شود : احمد بن محمد بن عیسیٰ اشعری قمی باسناد ذکره عن الصادق علیه السلام قال :

«من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحی موالینا و من لم يقدر على زیارتنا فليزر صالحی موالینا و كتب الله له ثواب زیارتنا .»⁽¹⁾

امید است این نوشتار کوتاه مقبول دربار الهی گردد . اللهم وفقنا للعمل الصالح بحق النبی و آله .

اقل الطلاب علی پناه اشتہادی

23 / ج 1 / 1423 ؛ 12/5/81

ص: 80

1- . ثواب الاعمال ، ص 96 .

اشاره

آیه الله سیدعبدالجواد علم الهدی

ص: 81

بجاست که زائران محترم، قبل از تشرّف به آستان مقدّس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، با شخصیت آن حضرت آشنا شده، سپس با توجّه ویژه ای که از شناخت آن بزرگوار پیدا می کنند، به زیارت پردازند؛ باشد که زیارتشان موجب قُرب به خداوند و جلب خشنودی او شود.

این مقاله، شناختی اجمالی از زندگانی، مقام علمی و شخصیت معنوی وی و نیز فضیلت زیارتش در اختیار می گذارد.

زندگانی حضرت عبدالعظیم

ولادت

حضرت عبدالعظیم که نزد مردم به «شاه عبدالعظیم» مشهور است، از سادات بزرگوار حسنی است. با این که در بزرگی مقامشان تردیدی وجود ندارد، ولی تاریخ ولادت او به طور دقیق، مشخص نیست. آنچه مسلم است، وی در زمان امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می زیسته است. او مورد احترام امامان عصر خود و از جهت بزرگی مقام، در طول زمان مورد ستایش عالمان آنساب و تذکره نویسان بوده است. از حالات وی کاملاً آشکار است که از همان زمان که در مدینه می زیسته، مورد علاقه شیعیان و دوستان اهل بیت بوده است.

برای پی بردن به شخصیت حضرت عبدالعظیم، به خاندانش نظری می افکنیم؛ چراکه غالباً خانواده يك فرد، نشان دهنده مرتبت اصالت و ساختار شخصیتی اوست.

نسب حضرت عبدالعظیم، چنین است:

ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب. (1)

چنان که پیداست، حضرت عبدالعظیم از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام است. گذشته از امام حسن علیه السلام که مقامش برای همگان آشکار است، دیگر آباء حضرت عبدالعظیم نیز افرادی با سابقه درخشان اند که برای آشنایی، مختصری از زندگانی شان را بیان می کنیم:

عبدالله، پدر حضرت عبدالعظیم

عبدالله در شکم مادر بود که پدرش به فرمان منصور دوانیقی، در مدینه دستگیر و به همراه گروهی از سادات حسنی به زندان عراق فرستاده شد.

عبدالله هرگز روی پدر را ندید و با تربیت و مراقبت جدش رشد نمود و بعدها صاحب نه فرزند به نام های عبدالعظیم، احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهیم، زید، علی اکبر و علی اصغر شد. وی در اثر فشار ظلم بنی عباس، متواری بود و به همین جهت، محلّ دفنش نامعلوم است.

علی، جدّ حضرت عبدالعظیم

او از زاهدان و مجاهدان در راه حق بود. در سال 144 قمری به فرمان طاغوت زمان، منصور دوانیقی، به همراه نوزده نفر از عموزادگانش (سادات حسنی) به جرم حقگوئی، در مدینه دستگیر شد. گویند هنگامی که این افراد، در مقابل حرم شریف پیامبر صلی الله علیه و آله در بند بودند، امام صادق علیه السلام، در حالی که اشک از صورت مبارکش جاری بود، از حرم بیرون آمد و فرمود: «فرزندان مهاجر و انصار! آیا رسول الله سفارش

ص: 84

1- . معجم رجال الحديث، ج 10، ص 46، شماره 6580؛ رجال النجاشی، ص 247.

کرده بود که درباره فرزندانش این چنین ستم روا دارید؟!» و سپس به منزل رفت و از غصه چند روز بیمار بود.

مسعودی (م 346 ق)، مؤرخ معروف می نویسد:

سادات بنی الحسن، همگی در زندان منصور دوانیقی به شهادت رسیدند. [بدین ترتیب که] او دستور داد سقف زندان را بر روی آنها خراب کنند. (1)

حسن، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم

کنیه اش ابومحمّد و از یاران امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بوده است. در زمان حیات، اولین پسرش، علی را در زندان های منصور دوانیقی از دست داد. او دختر خود، سیده نفیسه (2) را - که فردی عابد، زاهد و حافظ قرآن بود - به ازدواج اسحاق، فرزند امام صادق علیه السلام درآورد.

خطیب بغدادی (م 463 ق) در تاریخ بغداد از او چنین می نویسد:

منصور دوانیقی، حسن بن زید (جدّ دوم حضرت عبدالعظیم) را احضار کرد و سر بُریده پسرعمویش، ابراهیم بن عبدالله را نزد او گذارد و پرسید: «آیا این سر را می شناسی؟». او پاسخ داد: «آری، می شناسم» و شعری خواند:

فَتَى كَأَنَّ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّيْمِ سَيْفُهُ

وَ يُنْجِيهِ مِنْ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَابُهَا

ص: 85

-
- 1- . مُرُوجُ الذَّهَبِ، ج 3، ص 329. زندانی که جدّ حضرت عبدالعظیم در آن محبوس بوده، در کوفه در کنار فرات قرار دارد. مسعودی، در ادامه می نویسد: در زمان ما که سال 332 قمری است، این مکان، زیارتگاه دوستانِ اهل بیت است.
 - 2- . هم اکنون، قبر مطهر سیده نفیسه، در شهر قاهره پایتخت مصر، زیارتگاه شیعیان و پیروان سایر فرقه های اسلامی است.

جوانی که شمشیرش او را از ستم حفظ می کرد

و دوری کردنش از دنیا او را نجات می داد

سپس با صدای بلند گریست. منصور ناراحت شد و دستور داد که او را در بغداد حبس و اموالش را غصب کنند. حبس وی، تا آخر حکومت منصور ادامه یافت، تا آن که پس از منصور، به فرمان مهدی عباسی آزاد شد و سرانجام در سفری که به حج داشت، در منزلی به نام «حاجر» وفات یافت و همان جا به خاک سپرده شد. (1)

زید، جدّ سوم حضرت عبدالعظیم

کنیه اش ابوحنسین، پسر بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام و از اصحاب امام حسین علیه السلام بود که احادیثی از معصومان علیه السلام از طریق عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است.

وی متولّی صدقات پیامبر اکرم در مدینه بود و به همین جهت، نتوانست با امام حسین علیه السلام از مدینه هجرت کند. او پس از واقعه کربلا از جمله اصحاب خاصّ امام سجّاد و امام باقر علیهما السلام شمرده می شد و سرانجام در سال 120 قمری در سنّ نود سالگی، دعوت حق را پاسخ گفت و در شهر مدینه در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (2)

هجرت به ری

در بیان علّت هجرت حضرت عبدالعظیم از حجاز و عراق به ری می توان گفت که شرایط موجود در آن زمان و خفقان ایجادشده توسط هیئت حاکم بر بغداد، اجازه نمی داده است که فرد بافضیلتی چون حضرت عبدالعظیم، معارف الهی و مکتب

ص: 86

1- تاریخ بغداد، ج 7، ص 321.

2- تهذیب التهذیب، ج 3، ص 354، حرف الزای، شماره 2217.

اهل بیت علیهم السلام را در حجاز و عراق گسترش دهد. نیز طبق آنچه از تواریخ مختلف (از جمله تاریخ دمشق و تاریخ بغداد) به دست می آید، حضرت عبدالعظیم در زمان حکومت ستمگرانه متوکل عباسی، تحت تعقیب بوده است. صاحب بن عبّاد⁽¹⁾ (م 385ق) در رساله اش می نویسد:

جناب ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله... در زمان حکومت متوکل عباسی به خاطر تحت تعقیب بودن، از عراق بیرون رفت و مخفیانه وارد ری شد و در محلی به نام «سَكَّةُ الْمَوَالِي» در منزل یکی از شیعیان اقامت گزید. شبانه روز عبادت می کرد و گاهی به زیارت قبر جناب حمزه، فرزند امام کاظم علیه السلام می رفت. پس از مدتی، خبر ورود او به ری، بین شیعیان پخش شد. دوستان به زیارت وی مشرف می شدند و معارف و احکام الهی را از زبان او می شنیدند.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا

صاحب بن عبّاد می نویسد:

شب قبل از رحلت حضرت عبدالعظیم، شخصی از شیعیان وی، در خواب به محضر پیامبر اکرم شرفیاب شد و از پیامبر شنید که «مردی از فرزندان من از محله سَكَّةُ الْمَوَالِي بر شانه مؤمنان حمل و در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب، کنار درخت سیب، دفن خواهد شد». او پس از بیدار شدن به سراغ عبدالجبار رفت تا باغ را خریداری نماید؛ امّا

ص: 87

1- . ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد، مشهور به «صاحب بن عبّاد»، ادیب، دانشمند و از نوادر و بزرگان روزگار خود بود. او وزارت مؤیدالدوله فخرالدوله دیلمی آل بویه را به عهده داشت. گویند که او نخستین کسی است که به «صاحب» ملقب شده است. اولین رساله ای که در احوال حضرت عبدالعظیم نوشته شده، از اوست. مدفن او در اصفهان، زیارتگاه مردم است.

عبدالجبّار، باغ را نفروخت و [پس از اطلاع یافتن از رؤیای آن شخص، به او] چنین گفت که: «من نیز در خواب، همین دیدار را با رسول خدا داشته‌ام و همین گفتار را شنیده‌ام». صاحب باغ به این سعادت نایل آمد که بعد از دفن شدن حضرت عبدالعظیم در آن باغ، مکان قبر و تمام باغ را در راه خدا وقف نمود. (1)

وفات

تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم روشن نیست؛ اما از روایتی (2) که در بیان فضیلت‌یارتش از امام هادی علیه السلام نقل شده است، آشکار می‌شود که وفات او قبل از شهادت امام هادی علیه السلام (254 ق)، یعنی: در آغاز دهه ششم از قرن سوم هجری و در زمان خلافت «المعتز» بوده است. (3)

شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم

جایگاه وی در نزد امامان

شیخ صدوق (م 381 ق) در کتاب های الامالی و اكمال الدین حدیثی نقل کرده که بیانگر مقام والای حضرت عبدالعظیم است، به طوری که اگر هیچ دلیلی جز آن وجود نمی‌داشت، مقام آن حضرت به خوبی روشن می‌گشت. حدیث، چنین است که حضرت عبدالعظیم می‌گوید:

ص: 88

-
- 1- . روضات الجنّات، ج 4، ص 211؛ قاموس الرجال، ج 6، ص 191؛ رجال النجاشی، ص 248.
 - 2- . کامل الزیارات، ص 537، باب 107 فضل زیارة قبر عبدالعظیم بن عبدالله بن الحسنی بالری، حدیث 1.
 - 3- . مؤلف کتاب جنة النعیم و العیش السلیم، در همین کتاب، وفات حضرت عبدالعظیم را اوایل سال 250 قمری دانسته است. نیز در کتاب الذریعه ج 7، ص 190 ذیل عنوان «خُطب أمير المؤمنين عليه السلام»، تاریخ وفات وی، نیمه سؤال سال 252 قمری ذکر شده است.

بر سرورم امام هادی علیه السلام وارد شدم. هنگامی که نگاهش به من افتاد، فرمود: «آفرین به تو ای ابوالقاسم! به راستی که تو دوست مایی.»

گفتم: ای پسر رسول خدا! می خواهم دین خود را بر تو عرضه کنم تا چنانچه پسندیده است، تا زمان مرگ بر آن پایدار بمانم. فرمود: «بگو ای ابوالقاسم!».

پس گفتم: من معتقدم که خداوند بلندمرتبه، یکی است و مانند او وجود ندارد و از حدّ ابطال و تشبیه خارج است. او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست؛ بلکه پدیدآورنده اجسام و شکل دهنده صورت ها و آفریننده عرض ها و جوهرها، پروردگار و مالک و سازنده و پدیدآورنده هر چیزی است.

و نیز معتقدم محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده خدا و آخرین پیامبر است و پس از او تا روز قیامت، پیامبری نخواهد بود و دین او آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت، دین دیگری نخواهد آمد.

معتقدم پس از پیامبر، امام و جانشین و رهبر مسلمانان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و پس از حسن حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی و سپس تو، ای سرورم!

امام هادی علیه السلام فرمود: «و پس از من، پسر من حسن امام است. مردم، در زمان خلف او (مهدی) چگونه اند!». گفتم: مگر چگونه اند سرورم؟ فرمود: «شخصی او دیده نمی شود و بر زبان آوردن نام او حلال نیست، تا آن که خروج کند و زمین را از عدل و داد، پُر کند، به همان گونه که از ستم و جور، پُر شده است.»

سپس گفتیم: اعتراف می‌کنم و معتقدم که دوستدار آنان، دوستدار خداوند و دشمن آنان دشمن خداست؛ فرمانبری از آنان، فرمانبری از خداوند و سرکشی در برابر آنان سرکشی در برابر خداوند است.

و معتقدم معراج، حق است و سؤال و جواب در قبر، حق است و بهشت، حق است و دوزخ، حق است و پل صراط، حق است و سنجیده شدن اعمال، حق است و معتقدم که روز قیامت، آمدنی است و تردیدی در آن نیست و معتقدم که خداوند، مردگان [آرمیده] در قبرها را برمی‌انگیزد.

معتقدم که واجبات، بعد از ولایت [و دوستی با اهل بیت علیهم السلام]، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند، چیزی که تو گفتی، همان دینی است که خداوند برای بندگانش پسندیده است. بر آن، پایدار باش. خداوند، تو را در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار بدارد!». (1)

ص: 90

1- . حدّثنا علی بن أحمد بن موسى الدقاق و علی بن عبد الله الوزّاق رضی الله عنهما قالوا: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنا أبو تراب، عبد الله بن موسى الزّویانی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: دخلتُ علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام . فلما بصر بی، قال لی: «مرحبا بك يا أبا القاسم! أنت ولينا حقًا». قال: قلت له: یا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني؛ فإن كان مرضيًا، ثبت عليه حتى ألقى الله - عز وجل -. فقال: «هات يا أبا القاسم!». فقلت: إني أقول إن الله تعالى واحد، ليس كمثله شيء، خارج عن الحدّين: حدّ الإبطال و حدّ التشبيه. إنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر؛ بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصوّر و خالق الأعراض و الجواهر و ربّ كلّ شيء و مالكه و جاعله و محدّثه و إنّ محمّدًا عبده و رسوله صلى الله عليه و آله خاتم النبيين، فلا نبي بعده إلى يوم القيامة و إنّ شريعته خاتمة الشرايع، فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة و أقول إنّ الإمام و الخليفة و وليّ الأمر بعده أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ عليّ بن الحسين، ثمّ محمد بن عليّ، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ عليّ بن موسى، ثمّ محمد بن عليّ، ثمّ أنت يا مولاي! فقال الإمام الهادي عليه السلام: «و من بعدي الحسن، إني. فكيف الناس بالخلف من بعده!». قال عبد العظیم: فقلت: و كيف ذلك يا مولاي؟ قال عليه السلام: «لأنّه لا يرى شخصه و لا يحلّ ذكره باسمه حتى يخرج؛ فيملأ الأرض قسطا و عدلاً، كما ملئت ظلما و جورا». (قال: فقلت: «أقررت و أقول إنّ وليّهم وليّ الله و عدوّهم عدوّ الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله و أقول إنّ المعراج حقّ و المسائلة في القبر حقّ و إنّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و الميزان حقّ و إنّ الساعة آتية لا ريب فيها و إنّ الله يبعث من في القبور و أقول إنّ الفرائض الواجب بعد الولاية، الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. فقال عليّ الهادي عليه السلام: «يا أبا القاسم! هذا -والله- دين الله الذي ارتضاه لعباده، فأثبتّ عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة!». (إكمال الدين، ج 2، باب 37، ص 379 و 380. و با اندکی اختلاف در سلسله راویان: الأمالی، المجلس الرابع و الخمسون، 557/24؛ التوحيد، باب 2 = باب التوحيد و نفی التشبيه، ج 37؛ روضات الجنّات، ج 4، ص 207 و 208.

در این حدیث، چند نکته قابل توجه وجود دارد:

نخست. این که چهره دینی حضرت عبدالعظیم، نزد امام هادی علیه السلام روشن بوده و ایشان نسبت به تعبد او به مقام ولایت و امامت، شناخت کامل داشته اند؛ زیرا قبل از این که حضرت عبدالعظیم عقاید خود را عرضه بدارد، امام علیه السلام به او می فرماید: «آفرین به تو ای ابوالقاسم! به راستی که تو دوست مایی».

دوم. تعبیراتی که حضرت عبدالعظیم در بیان عقاید خود به کار برده، شبیه تعبیراتی است که امام علی علیه السلام در خطبه ها و امام رضا علیه السلام در خطبه توحید خویش داشته اند و این، نشان از نفوذ کلام امامان معصوم در قلب و جان حضرت عبدالعظیم دارد.

سوم. در بین حکمای الهی مسلم است که ارائه تعریفی از «حدّ ابطال»، «حدّ تشبیه»، «تنزیه حقّ متعال»، نیز تفسیر نمودن عبارت «لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر» و تحقیق کردن در معنای «صمد»، از جمله مشکل ترین مسائل فلسفه است. به همین جهت، ممکن نیست حضرت عبدالعظیم بدون پشتوانه علمی و تحقیق، در نزد امام معصوم نسبت به این مسائل، اظهار عقیده کند و مورد تأیید نیز قرار بگیرد.

ص: 91

و چهارم. از دعای امام علیه السلام: «خداوند، تو را در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار بدار!»، می توان فهمید که حضرت عبدالعظیم، مصداق آیه شریف: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ؛ خداوند، کسانی را که ایمان آوردند، در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار می دارد»⁽¹⁾ است و این، نمایانگر مقام بلند آن حضرت است.

در حدیثی دیگر، ابوتراب رویانی چنین گوید: شنیدم ابوحمّاد رازی گفت:

در سامرا به خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و مسائلی از حلال و حرام پرسیدم، ایشان پاسخ فرمود. هنگامی که بیرون می آمدم، فرمود: «اگر مسئله ای در امر دین بر تو مشکل شد، در محلّ خود (ری) از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و از جانب من به او سلام برسان»⁽²⁾.

جایگاه وی در نزد علما

در این بخش، برای اختصار، تنها به بیان سخنان برخی از علما بسنده می کنیم:

1. شیخ صدوق (م 381 ق) در کتاب أخبار عبدالعظیم که درباره حضرت عبدالعظیم تألیف نموده، می نویسد:

«[او] عابد و پارسا و پسندیده بود»⁽³⁾.

2. صاحب بن عبّاد (م 385 ق) در رساله ای که در احوال حضرت عبدالعظیم

ص: 92

1- . ابراهیم 14، آیه 27.

2- . روی ابوتراب رویانی: قال: سمعت أبا حمّاد الرازي يقول: دخلت على علي بن محمد بسّر من رأي، فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام؛ فأجابني فيها. فلمّا ودّعته، قال لي: يا حمّاد! إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيته، فاسأل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، و اقرأه منّي السلام. (روضات الجنّات، ج 4، ص 211؛ رساله صاحب بن عبّاد به نقل: ری باستان، حسین کریمان، ج 1، ص 356؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 321، ح 21470.

3- . جنة النعيم و العيش السليم.

... [اوفردی] پارسا و دیندار، عابدی مشهور به امانتداری و صدقِ گفتار، عالم به امور دین و آگاه به علم توحید و عدل و نشر حدیث بوده و از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام روایات و نامه هایی دریافت نموده است... (1)

3. سید مرتضی (م 436 ق) حضرت عبدالعظیم را با صفاتی چون سید پارسا، عالم، زاهد، بلندمرتبت و بزرگ منزلت، ستوده است. (2)

4. ابوالعباس نجاشی (م 450 ق) در کتاب رجال خود، داستان آمدن حضرت عبدالعظیم به ری و مخفی زیستن و به عبادت پرداختن او را آورده، سپس سلسله روایت خود را از حضرت عبدالعظیم از طریق احمد بن علی تا ابوتراب روینانی می آورد و می نویسد:

«عبدالعظیم بن عبدالله، همه روایت های خود را برای ما حدیث کرد». (3)

5. شیخ طوسی (م 460 ق) می نویسد:

«[او] عابد، پارسا و پسندیده بود». (4)

6. علامه حلی (م 726 ق) می نویسد:

«او عالم، عابد و پارسا بود و او را حکایتی است که بر حسن حال او دلالت می کند...». (5)

ص: 93

1- . روضات الجنّات، ج 4، ص 208.

2- . جنة النعیم و العیش السلیم، ص 47؛ ری باستان، ج 1، ص 387.

3- . رجال النجاشی، ص 247 و 248.

4- . جنة النعیم و العیش السلیم، ص 471.

5- . خلاصة الأقوال، ص 226، باب 25 فی الأحاد، شماره 12.

برخی از علمای قرن های سوم و چهارم، آن دسته از روایت معصومان علیهم السلام را که به وسیله حضرت عبدالعظیم (بدون واسطه و یا با واسطه) نقل شده، در کتاب های خود ضبط نموده اند. به برخی از این کتاب ها، اشاره می کنیم:

الكافي (الأصول)، تأليف محمد بن يعقوب كليني (م 328 ق). (1)

المحاسن و عقاب الأعمال، تأليف احمد بن خالد برقي (م 374 ق).

كامل الزيارات، تأليف جعفر بن محمد بن قولويه (م 368 ق). (2)

من لا يحضره الفقيه (3) و التوحيد و الأمالي و إكمال الدين (4) و علل الشرائع و الخصال و عيون الرضا عليه السلام و معاني الأخبار، تأليف شيخ صدوق (م 381 ق).

الإختصاص و الأمالي، تأليف محمد بن نعمان (شيخ مفيد) (م 413 ق).

ص: 94

1- ج 1، كتاب التوحيد، باب های: 16 معانی الأسماء، حدیث 11؛ و 24 (البداء)، ح 5. ج 1، كتاب الحجّة، باب های: 13 (إنّ الأئمّة عليهم السلام نور الله - عزّوجلّ -)، ح 4؛ 18 (إنّ الآيات التي ذكرها الله - عزّوجلّ - في كتابه هم الأئمّة عليهم السلام)، ح 1؛ 28 (إنّ المتوسّمين الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمّة عليهم السلام)، ح 1؛ 30 (إنّ الطريقة التي حُتّ على الاستقامة عليها ولاية علي عليه السلام)، ح 1؛ 84 (إنّه من عرف إمامه لم يضرّه)، ح 6؛ 87 (من مات و ليس له إمام من أئمّة الهدى)، ح 4؛ 95 (التسليم و فضل المسلمین)، ح 8؛ و 108 (فيه نكّت و نُتّف من التنزيل في الولاية)، ح 56 - 64. ج 2، كتاب الإيمان و الكفر، باب های: 22 (نسبة الإسلام)، ح 3؛ 112 (الكبائر)، ح 24. گفتنی است در الكافي (الفروع) نیز در كتاب های: الطهارة، الصلاة، النكاح و الزكاة، احاديثی از طريق ایشان، روایت شده است. علاوه بر روایات مذکور، شصت و دو حدیث دیگر، گردآمده از كتاب های مختلف، در كتاب عبدالعظیم الحسنی، حیات و مسنده، ارائه شده است.

2- احاديث مذکور، در مورد زیارت امام حسین علیه السلام هستند.

3- كتاب الصلاة، كتاب الصوم، كتاب الصيد و الذباجة.

4- باب های: معنی الرجیم و معنی التفث. این احادیث، در بیان خصوصیات غیبت امام زمان علیه السلام است.

الأمالی، تألیف شیخ طوسی (م 460 ق). (1)

طبقات الرجال (الموسوعة الرجالیة)، تألیف آیه الله سید حسین طباطبایی بروجردی (م 1380 ق). (2)

مشایخ

افرادی که حضرت عبدالعظیم به واسطه آنها از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام حدیث نقل نموده، بیست و پنج نفرند. برخی از ایشان همچون: علی بن جعفر صادق، هشام بن حکم، محمد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب، و صفوان بن یحیی فضایل و کمالات خاصی داشته اند، به طوری که در شأنشان روایاتی وارد شده است. (3)

راویان

شمار راویان (شاگردان) حضرت عبدالعظیم - که از طبقه هفتم و هشتم اند - پانزده نفرند؛ افرادی چون: محمد بن خالد بَرَقی، احمد بن محمد بن خالد، سهل بن زیاد رازی، عبیدالله بن موسی روینانی، حمزة بن قاسم علوی و ابراهیم بن هاشم قمی که در نزد امام عسکری علیه السلام دارای قدر و منزلت، و از نایبان خاص امام مهدی علیه السلام بوده اند.

تالیفات

از حضرت عبدالعظیم دو اثر به نام های خُطَبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام (4) و الْيَوْمُ وَاللَّيْلَةُ (5) (در بیان عمل های واجب و مستحب شب و روز) به جای مانده است.

ص: 95

-
- 1- . احادیث مذکور، در موضوعات موعظه، معانی و مفاهیم قرآن کریم و علم کلام وارد شده است.
 - 2- . ایشان حضرت عبدالعظیم را از راویان طبقه هفتم (راویانی که ولادتشان از حدود سال 185 قمری به بعد و وفاتشان تا سال 270 قمری بوده است) می داند. (الموسوعة الرجالیة، ج 1، ص 57)
 - 3- . رجوع کنید به: رجال الکشی، ذیل نام ها.
 - 4- . الذریعة، ج 7، ص 190.
 - 5- . الذریعة، ج 25، ص 258.

برای بیان فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم به ذکر سه حدیث بسنده می‌کنیم؛ زیرا همین سه حدیث به خوبی میزان فضیلت زیارت آن حضرت را نشان می‌دهند:

حدیث اول. یکی از اهالی ری می‌گوید:

خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم. پرسیدند: «به کجا رفته بودی؟». پاسخ دادم: به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام. فرمود: «اگر مرقد عبدالعظیم را که نزد شماست، زیارت می‌نمودی، تحقیقا [در ثواب] مانند کسی بودی که مرقد امام حسین علیه السلام را زیارت نموده است»⁽¹⁾.

نکته قابل توجه، این که شرایط دشوار در حکومت های هارون الرشید، مأمون و بخصوص متوکل عباسی، اجازه زیارت مرقد شریف حضرت سیدالشهدا علیه السلام را نمی‌داده است. امام معصوم نیز به جهت آن که شیعیان، در بند طاغوت گرفتار نیابند و از ثواب عظیم زیارت امام حسین علیه السلام محروم نمانند، زیارت سیدالکریم، حضرت عبدالعظیم را تعیین می‌فرماید که تعیین معصوم، خود، بهترین دلیل بر فضیلت زیارت این بزرگوار است.

ص: 96

1- . حدیثی علی بن الحسین بن موسی بن بابویه عن محمد بن یحیی العطار عن بعض أهل الری، قال: دخلت علی أبي الحسن العسكري علیه السلام، فقال: «أین كنت؟». فقلت: زرت الحسین بن علی علیه السلام. فقال: «أما إنک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم، لکنت کمن زار الحسین علیه السلام». (کامل الزیارات، ص 537، باب 107، حدیث 1؛ و با اندکی اختلاف در سلسله روایان: روضات الجنات، ج 4، ص 211؛ ثواب الأعمال، ص 124؛ قاموس الرجال، ج 6، ص 191 و 192)

حدیث دوم. امام رضا علیه السلام می فرماید:

هرکس که نمی تواند به دیدار ما نائل گردد، دوستان صالح ما را دیدار کند، که ثواب دیدار ما در حق او نوشته می شود؛ و هرکس قدرت ندارد به زیارت ما بیاید، دوستان صالح ما را زیارت کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته شود. (1)

این حدیث معروف را عالم بزرگ شیعه، جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده است. از این حدیث استفاده می شود که در شرایط دشوار که زیارت مرقد امامان معصوم ممکن نیست، زیارت مقابر افراد صالح (که از بهترین نمونه آنها می توان حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم را نام برد) جایگزین زیارت آنان است.

حدیث سوم. حضرت عبدالعظیم می گوید: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمود:

عبدالعظیم! از جانب من به شیعیانم سلام برسان و به آنها بگو که راه شیطان را به سوی خود باز نکنید و از جانب من به آنان به راستگویی و ادای امانت امر کن و [آنها را] به آرامش و جدال نکردن و ترك کلمات نابجا و بی مورد، و به دوستی با یکدیگر فرمان ده، که دوستی و دیدار دوستانه شیعیان با هم، دوستی با من و موجب نزدیکی به من است. به آنها بگو وقت خود را به تخریب یکدیگر صرف نکنید؛ زیرا از خدا خواسته ام که هرکس یکی از دوستان مرا بیازارد، او را در دنیا به عذاب

ص: 97

1- . حدّثنی محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید عن الحسن بن متیل عن محمّد بن عبد اللّه بن مهران عن عمرو بن عثمان، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلٰی صَلَاتِنَا، فَلْيَصِلْ صَالِحِي مُوَالِينَا، يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ صَلَاتِنَا؛ وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلٰی زِيَارَتِنَا، فَلْيَزُرْ صَالِحِي مُوَالِينَا؛ يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا. كامل الزيارات، ص 528، باب 105 = باب فضل زيارة المؤمنين و كيف يزارون، حدیث 1

شدید دچار نماید و در آخرت از زیانکاران قرار دهد.

خداوند متعال را به شیعیانم معرفی کن که نیکوکاران را آمرزیده و از گناهکاران صرف نظر نموده است، مگر آنان که به او شرك ورزند، و یا دوستی از دوستان او را بیازانند، یا در باطن خود، نسبت به او قصد سوء داشته باشند که خداوند متعال نمی گذرد، مگر از این حالت بازگردند، و چنانچه [به کار خود] ادامه دادند، روح ایمان را از آنها گرفته و از ولایت من بیرون می روند و نصیبی از ولایت ما برایشان نخواهد بود، و از این، به خداوند متعال پناه می برم. (1)

این حدیث را که شیخ مفید از حضرت عبدالعظیم روایت کرده، حامل سلام و پیام امام رضا علیه السلام به کلیه شیعیان و دوستداران آن حضرت است. این سلام و پیام، برای همیشه در حق دوستان و پیروان امام رضا علیه السلام باقی است و جا دارد به شکرانه این نعمت بزرگ، به پیشگاه باعظمت پیام آور آن (حضرت عبدالعظیم) مشرف شده، ارادت و سپاسمان را عرضه بداریم.

ص: 98

1- . و روی عن عبدالعظیم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: يا عبدالعظیم! أبلغ عني أوليائي السلام و قل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الأمانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعنيههم و اقبال بعضهم على بعض و المزورة؛ فإن ذلك قربة إلى، و لا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً؛ فإن آية على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي، دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين و عرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم إلا من أشرك به، أو أذى ولياً من أوليائي، أو أضمر له سوء؛ فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه. فإن رجع، و إلا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيب في ولايتنا و أعوذ بالله من ذلك. الإختصاص، ص 247

- 1 - الإختصاص، المفيد (م 413 ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 2 - الكافي (الأصول)، أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 328/329 ق)، تحقيق: محمّد جواد الفقيه، بيروت: دارالأضواء، 1413 ق.
- 3 - إكمال الدين و تمام النعمة، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي (م 381 ق)، تصحيح: عليّ أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 4 - الأمالي، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، قم: مركز الطباعة و النشر في مؤسسة البعثة، 1417 ق.
- 5 - تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي (م 463 ق)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميّة، 1417 ق.
- 6 - التوحيد، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: السيّد هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 7 - تهذيب التهذيب، شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلاني (م 852 ق)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميّة، 1415 ق.
- 8 - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاري، قم: مكتبة الصدوق.
- 9 - جنة النعيم و العيش السليم، باقر بن إسماعيل المازندراني (م 313 ق)، تهران (چاپ سنگي).
- 10 - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (م 726 ق)، تحقيق: جواد القيومي، مؤسسة النشر الإسلامي، 1417 ق.
- 11 - الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آقا بزرك الطهراني (م 1348 ق)، بيروت: دارالأضواء، 1403 ق.

- 12 - رجال النجاشي، أبوالعباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي الأسدي الكوفي (م 450ق)، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1413ق.
- 13 - روضات الجنّات في أحوال العلماء والسادات، الميرزا محمّد باقر الموسوي الخوانساري، تحقيق: اسدالله اسماعيليان، قم: مكتبة إسماعيليان، 1391ق.
- 14 - كامل الزيارات، أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه القمي (م 368ق)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1417ق.
- 15 - قاموس الرجال، محمّد تقى التستري (م 1320ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1410ق.
- 16 - مروج الذهب و معادن الجواهر، أبوالحسن عليّ بن الحسين بن عليّ المسعودي (م 346ق)، تحقيق: عبدالأمير مهنا، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1411ق.
- 17 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين النوري الطبرسي (م 1320ق)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407ق.
- 18 - معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد أبوالقاسم الموسوي الخوئي (م 1413ق)، بيروت، 1403ق.
- 19 - مفاتيح الجنان.
- 20 - الموسوعة الرجالية (ترتيب أسانيد كتاب الكافي)، السيد حسين الطباطبائي البروجردي (م 1382ق)، بخط و تحرير: حسين النوري الهمداني، تصدير: محمّد واعظ زاده خراساني، مؤسسة الطبع و النشر للإستانة الرضويّة المقدسة، 1414ق.

مقاله چهارم : خلق عظيم شرح احاديث اخلاقي و اجتماعي حضرت عبدالعظيم حسني عليه السلام

اشاره

عبدالهادي مسعودي

ص: 101

ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی علیه السلام از جرگه کسانی است که علم و عمل را با شرافت و نسبت در آمیختند و شهد حکمت را از زلال ترین چشمه آن نوشیدند. او، که از فرزندان حقیقی امام حسن علیه السلام بود، در محضر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام کسب علم و فیض کرد (1) و همه آنچه را آموخته بود، در زندگی خود عملی ساخت و بدین سان علم به جای مانده از خود را بسان سرمشقی پویا برای ما به یادگار نهاد. او روایات متعددی در علم فقه، اخلاق و عقاید دارد که در مسند نوشته شده برای ایشان موجود است. ما از میان این احادیث، یازده حدیث را که بیشتر صبغه اخلاقی دارند برگزیدیم و ترجمه و شرح آنها را به عنوان هدیه ای کوچک، تقدیم دوستداران اهل بیت علیهم السلام می کنیم. پیش از آغاز بحث، نکاتی چند را تذکر می دهیم.

احادیث اخلاقی منقول از پیروان اهل بیت علیهم السلام چنان گسترده است که همه عرصه های روابط انسانی، فردی و اجتماعی را دربر می گیرد. احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز از این امر، مستثنا نیست و، همان گونه که در مقاله خواهید دید، روایات نقل شده ایشان پهنه عریضی از اخلاق و آداب معاشرت را فرا می گیرد. در این احادیث نکته هایی نغز به چشم می آید و محورهایی، مانند تکیه بر اصول

ص: 103

عقلانی و نیز هماهنگی فرمانهای اخلاقی با طبیعت و فطرت انسان از يك سو، و همسویی با آموزه های قرآن از دیگر سو، دیده می شود. ما این برداشتهای کلی را کوتاه و گذرا ارائه می دهیم.

الف) تکیه بر اصول عقلانی

جایگاه و ارزش خرد رهیافته به دین در میان تعلیمات آسمانی، به جایگاه و ارزش چراغ روشنی افروز مانده است و روح بسیاری از سفارشها و توصیه های اخلاقی، پیروی از عقل سیلم و خرد قویم است. عقل، نیروی اصلی و محرک اولیه برای سیر و سلوک انسان است و از این رو، تقویت آن و نیز مبادرت به کردار مناسب آن و پرهیز از کارهای معارض با آن، مورد توجه اکید روایات معصومین علیهم السلام است. بابهای بزرگ حدیثی با نام عقل و جهل در جوامع روایی مانند کافی، بحار الأنوار و میزان الحکمة و نیز مجموعه مستقل «العقل والجهل فی الكتاب والسنة» شاهد این ادعا است.

در میان روایات نقل شده در این مجموعه، روایتهای یکم، دوم و یازدهم به ترتیب به مدارا، مشورت و پرهیز از خودکامگی و استبداد در رأی سفارش کرده اند. در روایت بلند یازدهم، تدبیر پیش از عمل توصیه شده است که کارکرد دیگری از عملیات عقلی است. روایات بسیاری در ذیل یکی از این عنوانها، آنها را مقتضای خردورزی خوانده و از مصداقهای احتیاط عقلی و دورانیشی عاقلانه دانسته اند.

ب) همسویی با قرآن

اگر چه می توان در يك کار تحلیلی و ژرف، همسویی همه توصیه های اخلاقی ائمة علیهم السلام را با قرآن نشان داد و سیراب گشتن جان آنان را از زلال قرآن بر نمود، اما در مجموعه پیش رو، احادیث سوم، چهارم، پنجم و یازدهم بیشتر از دیگر احادیث، این هماهنگی را به رخ می کشند.

در حدیث سوم ، پرهیز از بیهوده کاری به روشنی با آیات آغازین سوره مؤمنون: «قد أفلح المؤمنون . الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» و نیز آیات پنجاه و پنجم سوره قصص: «إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» و هفتاد و دوم سوره فرقان: «وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا» همسو است . در این حدیث اصل پیشین نیز در شرح نموده شده است .

در حدیث چهارم و پنجم نیز ، مسئله لغو و اعراض از آن از زاویه ای دیگر کاویده شده است و حتی در حدیث چهارم ، به گونه ای مستقیم به قرآن استدلال شده و امام سجاد علیه السلام مستند قرآنی خود را در متن سخن خود گنجانده است .

حدیث یازدهم نیز در قطعه «من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة» ، آیه سی و نهم سوره سبأ را به یاد می آورد که در مقاله بدان پرداخته ایم .

ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت

خلقت انسان ، کثری را بر نمی تابد و جز با راستی هدایت نمی یابد . در میان احادیث اخلاقی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نمونه هایی را می توان برشمرد که سازگاری آنها با طبیعت و فطرت انسان ، آشکار است که خود مانند دو نکته پیشین ، می تواند از بهترین گزینه های صحت این احادیث به شمار آید .

حدیث دوم ، که به صبح خیزی سفارش می کند ، و حدیث ششم ، که خواستار راضی داشتن پدر و مادر و پرهیز از عقوبت والدین است ، و نیز حدیث هفتم ، که به رحم می پردازد و در میان عواطف انسانی آن را از بهترین اسباب ورود به بهشت می شمرد ، همه نمونه هایی از همنوایی و همسویی با خلقت و فطرت هستند . ما در مقاله ، اندکی درباره رحم و عواطف انسانی ، سخن گفته ایم و به جهت رعایت اختصار ، به همان جا ارجاع می دهیم .

اسلام، این هنجارهای اجتماعی است و سنتهای جامع را تا آنجا که ضد انسانی نباشد، پاس می‌دارد و خواستار رعایت آنها در جامعه ایمانی است. نیاززدن دیگران، ارتباط درست و شایسته با همسایگان، ادای امانت به همگان، راست گفتن و ترك جِدال با رقیبان و مخالفان و زیارت برادران، همه سفارشهای اسلام در زمینه روابط جمعی و آداب معاشرت است که به ترتیب در احادیث نهم، دهم و یازدهم این مجموعه و به وسیله حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل شده است. همچنین سپاسگزاری در برابر احسان و محبت دیگران و توجه داشتن به همدیگر و پرهیز از اختلاف در این احادیث و نیز حدیث هشتم مورد تأکید قرار گرفته است و در پایان می‌توان به گشاده رویی و خوشرویی که اصل نخستین در همه برخوردها و مقبول همه جوامع بشری است، اشاره نمود.

ما شرح و بسط همه این آداب و نیز پرهیز از همنشینی با بدان و دوری از اختلاف و کشمکشهای اجتماعی را در پی خواهیم آورد. اینک احادیث را به صورت جداگانه می‌آوریم و پس از ترجمه، به شرح آنها می‌پردازیم.

حدیث 1:

اشاره

الإمام عليّ عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنا أمرنا معاشر الأنبياء أن نكلّم الناس بقدر عقولهم. قال: وقال النبيّ صلى الله عليه وآله: أمرني ربّي بمداواة الناس؛ كما أمرني بإقامة الفرائض (1).

ص: 106

1- طوسی، الأمالی، ص 481. أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل، قال حدّثنا أبو صالح محمد بن صالح بن فيض العجلي السّاوي، قال حدّثني أبي، قال حدّثني عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال حدّثنا الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام.

امام علیّ علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ما جماعت پیغمبران مأموریم به اندازه فهم و شعور مردم سخن گوئیم ، (همچنین) فرمود : خداوند مرا فرمان داده که با مردم مدارا نمایم؛ همان طور که مرا به به پاداشتن واجبات مأمور کرد .

شرح :

سخن گفتن با مردم ، آداب ویژه ای دارد . سخن با کسانی که در میان خود از هر طبقه و گروهی ، افرادی را جای داده اند و همه گونه سطوح مختلف فکری را شامل می شوند ، ساده نیست . پیامبران وظیفه ای بس سنگین به عهده دارند ؛ آنان باید از يك

سو ، آنچه را مأموریت دارند ابلاغ کنند و از سوی دیگر ، باید ظرفیتهای فکری و معنوی مخاطبان خود را نیز در نظر بگیرند . سخن گفتن به اندازه فهم شنونده و نه گوینده ، آن را با پذیرش مخاطب همراه می سازد و از انکار او جلو می گیرد .

امامان ما نیز به این روش ملتزم بوده و پیروان خود را بدان فرمان داده اند و از افشای همه داناییها و رازها و نهانها نهی کرده و جلوه گران راز را نکوهش نموده اند و

این خود گونه ای مدارا کردن است . در تورات آمده است که خداوند در مناجات موسی به او می گوید : «یا موسی! اکتُم مکتوم سَرّی فی سریرتک و اظهر فی علانیتک المداراة عتّی لعدوّی وعدوّک من خلقی ولا تستسبّ لی عندهم باظهار مکتوم سَرّی فتشرك عدوّک وعدوّی فی سبّی؛ ای موسی! راز پنهان مرا در سینه خود نگاه دار و در ظاهر و میان مردم با دشمن من و خودت ، مدارا کن و با آشکار ساختن سرّ پنهان من ، وسیله دشنام مرا فراهم نکن که در این صورت با دشمن خودت و دشمن من در دشنام دادن به من ، شریک گشته ای .»(1)

سخن نگفتن در حدّ فهم و افشای رازهای مگو ، تاب و تحمّل مخاطبان را می برد

و آنان را به انکار و گاه کفرگویی می کشاند .

مدارا جلوه های دیگری نیز دارد که همه آنها زابیده خردورزی و حکمت انسان است و نتیجه عمومی آنها، از میان رفتن کینه ها، آسودگی از شر دشمنان و سالم ماندن

دین و دنیای آدمی و دوستان او است . حافظ در این وادی، نیکو سروده است :

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت ، با دشمنان مدارا

حدیث 2 :

اشاره

الإمام عليّ عليه السلام : بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله على اليمن ، فقال : وهو يوصيني يا عليّ ! ما حار من استخار ، ولا ندم من استشار . يا عليّ ! عليك بالدلجة ؛ فإنّ الأرض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار . يا عليّ ! اغد على اسم الله ؛ فإنّ الله

تعالى بارك لأمتي في بكورها(1).

ترجمه :

امام علی علیه السلام فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و ، در ضمن سفارشهایی که به من کرد ، فرمود : ای علی ! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند و پشیمان نمی گردد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام دهد . ای علی ! در آغاز شب راه بسپار که زمین در شب درنور دیده می شود ، به آن اندازه که در روز در هم نمی ورزد . ای علی ! با نام خدا صبح کن که خداوند برای امت من در صبح خیزی برکت قرار داده است .

ص : 108

1- . الأماي للطوسي ، ص 136 . أخبرنا محمد بن محمد ، قال أخبرنا أبو الحسن علي بن خالد المراغي ، قال حدثنا أبو صالح محمد بن فيض العجلي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسيني رضی الله عنه ، قال حدثنا الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام .

دو نکته مهم این حدیث ، سفارش پیامبر به مشورت و صبح خیزی است . مشورت از اصول مهم اسلام و مورد سفارش قرآن کریم است . قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمان مشورت با مؤمنان را می دهد؛ با آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله دارای کامل ترین عقل و برترین خرد است(1) . همچنین یکی از اوصاف مؤمنان متوکل و متقی را ، مشورت با همدیگر می داند(2) .

مشورت ، بهره گیری از پرتو عقل دیگران است و ضمیمه کردن تجربه و خرد دیگران به داشته های شخصی . مشورت ، رأی درست دیگران را برای انسان به ارمغان می آورد و آسودگی و آرامش خاطر را به جان آدمی هدیه می دهد . مشورت ، گونه ای دوراندیشی و احتیاط معقول و بخردانه است و از سقوط و هلاکت جلو می گیرد . پیامبر هنگام اعزام علی علیه السلام به یمن ، او را به مشورت با دیگران فرا می خواند و نتیجه آن را عدم پشیمانی می داند و مشورت را که بهترین پشتیبان است ، دستیار و یاور او قرار می دهد . پیامبر در این سفارش ، مشورت را در کنار و یا پس از استخاره می نهد که

به معنای ترکیب توکل بر خدا و استمداد از او از يك سو ، و بی نیاز ندیدن خود از رأی

و نظر و اندیشه دیگران از سوی دیگر است . در استخاره ، انسان از خداوند بزرگ خیر را می طلبد و خواهان نزول آن می گردد ، اما راه دستیابی به این خیر را ، مشورت و

هم اندیشی قرار می دهد و خواست الهی را از طریق عقل جمعی ، تشخیص می دهد . گفتنی است که استخاره در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر به معنای مصطلح امروزی ، یعنی سرکتاب گشودن و به قرآن تقال زدن نیست ؛ بلکه همان معنای لغوی ، یعنی طلب خیر منظور است .

ص: 109

1- . سوره آل عمران 3 ، آیه 159 .

2- . سوره شوری 42 ، آیه 38 .

سفارش مهم دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام صبح خیزی است؛ سنت حسنه ای که به تدریج در حال فراموشی است و رواج آن، رو به زوال دارد. پیامبر، حکمت و بهره صبح خیزی را برکت و نزول نعمت بر امت دانسته است که آغازیدن کار با نام مبارک خدا، مایه نیل به این برکت جاودانه است.

در فرهنگ کهن ایران نیز سحر خیزی و با طلوع آفتاب به محل کار رفتن، عادت مردان ایرانی بوده است و در ادبیات اصیل، نشانه هایی از آن باقی مانده است. داستان

مشهور بوذر جمهر و دزدان، حکایت از ترغیب و تشویق به صبح خیزی دارد.

حدیث 3:

اشاره

الإمام الحسين عليه السلام: مرّ أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام بر رجل يتكلّم بفضول الكلام. فوقف عليه، ثم قال: يا هذا! إنك تملي علي حافظيك كتابا إلى ربك. فتكلّم بما يعينك ودع ما لا يعينك (1).

ترجمه:

امام حسین علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر شخصی گذر کرد که سخنانی بی فایده بر زبان می راند. حضرت نزد او ایستاد و به او فرمود: تو هر چه بگویی، به وسیله فرشتگان نگهبانت نوشته و به سوی پروردگارت برده می شود. پس آنچه را که برای تو سودمند است، بر زبان آور و گفتارهای لغو و بیهوده را واگذار.

شرح:

لغو و بیهوده گویی، آفت زبان است و آزار دهنده جان. از این رو، قرآن کریم

ص: 110

1- . صدوق، الأمالي، ص 32 / 4. حدثنا علي بن أحمد الدقاق رحمه الله، قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي، عن عبيد الله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، عن سليمان بن جعفر الجعفري، عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام.

دوری از آن را ویژگی مؤمن می داند(1) و امام صادق علیه السلام آن را دارای دو جلوه می داند: گفتار باطل و رفتار بی فایده(2).

نخستین زیان بیهوده کاری، تهی ماندن نامه اعمال انسان از چیزهایی است که به کار دنیا و آخرت او می آید و محروم ماندن از کسب درجات معنوی و اخروی. آنکه به کارها و سخنان بیهوده سرگرم می شود، امور اساسی زندگی را وامی نهد و اهم را فدای مهم و حتی غیر مهم می کند. گاه این بیهوده گویی، شرّزا نیز هست؛ به ویژه اگر

در قالب شوخیهای طعنه آمیز و ریشخندهای نفرت انگیز بروز کند. این بیهودگیها، انسانهای وجیه و آزاده را از گرد انسان می پراکند و زبانه های آتش دوزخ را در پی کینه ها و اندوه های دیگران برای انسان به ارمغان می آورد. در عوض، ترك لغو و وانهادن کارهایی که به سود دنیا و آخرت انسان نیست و در هیچ يك از دو سرای او به وی نفعی نمی رساند، راحتی جان و آسودگی روح را موجب می شود و از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از ادعیه خود چنین می گوید: «اللهم ارحمني بترك المعاصی أبدا ما أبقيتني وارحمني من أن اتكلّف ما لا يعنيني(3)؛ خدایا بر من رحمت آور و مرا تا زنده ام از گناهان بازدار و بر من رحمت آور تا رنج آنچه را به کار من نمی آید، بر خود

تحمیل نکنم».

دوری از کارهای بیهوده، سود بزرگ دیگری هم دارد و آن راندن نابخردان از حوزه روابط شخصی و دوستانه است؛ چه، افراد نابخرد، تنها در میدان کارهای ناشایست و بیهوده، میل و توان دوستی با ما را دارند و چون میدان را از خردورزی و رفتار عاقلانه ما تهی ببینند، به ما روی می آورند و هرگاه که عرصه را از اندیشه

ص: 111

1- . سوره مؤمنون 23، آیه 3 .

2- . میزان الحکمة، عنوان لغو، حدیث 18275 .

3- . بحار الأنوار: ج 92، ص 294، ح 6 .

و جدّیت و تلاش پر بینند، جایی برای خود و رفتار نادرست خود نمی یابند. (1) گفتنی است این حدیث با روایت پنجم، یعنی گفته امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم، همخوان و همسو است.

حدیث 4 :

اشاره

الإمام زين العابدين عليه السلام : ليس لك أن تقعد مع من شئت؛ لأنّ الله تبارك وتعالى يقول: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهَا وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (2) وليس لك أن تتكلّم بما شئت لأنّ الله تعالى قال : «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (3) ولأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: رحم الله عبدا قال خيرا فغنم أو صمت فسلم وليس لك أن تسمع ما شئت؛ لأنّ الله تعالى يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (4). (5)

ترجمه :

امام زين العابدين عليه السلام فرمود : جایز نیست با هر کس رفت و آمد کنی ؛ زیرا خداوند تبارك و تعالى فرموده است : «هر گاه دیدی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما غور می کنند ، از ایشان روی برتاب ، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان این مطلب را از یاد تو برد ، پس از تذکر ، با قوم ستمکار منشین» .

ص: 112

1- . همان : ج 78 ، ص 53 ، ح 89 .

2- . سوره أنعام 6 ، آیه 68 .

3- . سوره اسراء 17 ، آیه 36 .

4- . همان .

5- . علل الشرائع ، ج 2 ، ص 605 . حدیثی محمد بن موسی بن المتوکل رحمه الله ، قال حدّثنا علي بن الحسن السعد آبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، قال حدّثني علي بن جعفر ، عن أخيه الإمام الكاظم عليه السلام ، عن أبيه .

حق ندادی که هر چه دلت خواست بر زبان آوری؛ زیرا خداوند فرموده است: «از چیزی که علم ندادی پیروی نکن» و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که نیکو گوید و بهره گیرد، یا ساکت شود و سالم بماند. برای تو روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی که خداوند فرمود: «همانا گوش و چشم و دل همه در پیشگاه پروردگار مسئول اند».

شرح:

ما در زندگی و در معاشرتهای روزمره، با کسانی دوست و همنشین می شویم. از برخی استفاده های معنوی و از برخی دیگر فواید دنیوی را پی جوییم. اسلام هم برای ما مرزهایی را نهاده و دوستی و همنشینی با هر کس و در هر جا را مردود دانسته و سپس آن را به حدود معین محدود ساخته است. همچنین به ما اجازه نداده است که هر چه بخواهیم بگوییم و هر آنچه را خواستیم دنبال کنیم. امام سجّاد علیه السلام، در این حدیث شریف، برای نشان دادن حدّ و مرز همنشینی به آیه 68 سوره انعام و برای نکته دوم به آیه 36 سوره اسراء استناد می کند. امام سجّاد علیه السلام برای تعیین حدّ و مرز در گفتن و شنیدن، دو مستند دیگر نیز بیان می دارد: حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره نیک گفتن و یا ساکت ماندن و بقیه همان آیه 36 از سوره اسراء که درباره مسئولیت گوش است. از این رو، ما حدیث را در دو بخش مسئولیت گوش و محدودیت زبان توضیح می دهیم.

الف) مسئولیت گوش

امام سجّاد علیه السلام افزون بر این حدیث، در روایت دیگری، شنیدن سخنان نیکو را، فایده و ثمره قوّه سامعه انسان می خواند (1). بیشتر از ایشان، امام علی علیه السلام فرمان می دهد

که گوش خود را به نیکو شنیدن عادت دهیم و به آنچه بر صلاح و کمال انسان

ص: 113

1- بحار الأنوار، ج 78، ص 160.

نمی افزاید، گوش مدهیم(1). امام علی علیه السلام کسانی که مهارت نیکو شنیدن را در زندگی آموخته اند، به سود بردن از این رفتار خود وعده داده و حصول این سود را بسیار نزدیک می بیند(2). این امام همام، شنونده سخن هذیان گونه، بی سروته و بی فایده را، شریک سخنگو می داند(3) و سخن زشت را چونان تیری می داند که باید سر را از مقابل آن دزدید و جان را به سلامت به در برد(4). از این رو، گوش همچون دیگر اعضا و جوارح انسان، بخشی از وظایف عملی ایمان را به عهده دارد. گوش باید خود را از غیبت و تهمت شنیدن، دور بدارد و از لَهو و غنای حرام و هر آنچه خدا روا ندیده، اجتناب نماید. امام صادق علیه السلام در حدیث بلند و زیبایی، که يك يك اعضا را در تکمیل معنای ایمان، سهیم و وظایف هر يك را ترسیم می کند، می فرماید: «بر گوش فرض شده است که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده، دوری کند. از آنچه خدای عزوجلّ نهی کرده و شنیدنش روا نیست، روی برتابد و به آنچه خدای را خشمناک می سازد، توجّهی ننماید»(5).

سپس امام صادق علیه السلام آیه 140 سوره نساء را به عنوان شاهد استدلال، قرائت می کند که هم شبیه آیه مورد استناد امام سجّاد علیه السلام در حدیث مورد شرح ما است و هم آن را روشن تر می کند، و بیان می دارد که خوض در آیات، به معنای کنجکاوی و پرده برداری از راز و رمز آیات نیست؛ بلکه منظور انکار و استهزای آن است. متن و ترجمه آیه مذکور می تواند پایان بخش این قسمت باشد:

«وقد نزل علیکم فی الكتاب أن اذا سمعتم آیات الله یکفرو بها ویستهزأ بها فلا

ص: 114

1- . غرر الحکم، ح 6234 .

2- . همان، شماره 9243 . «من أحسن الاستماع تعجّل الانتفاع» .

3- . همان، شماره 5581 .

4- . همان، شماره 4166 .

5- . کافی، ج 2، ص 35، ح 1 .

تَقَعِدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُضُّوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ اَنْكُمْ اِذَا مِثْلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِيْنَ وَ الْكٰفِرِيْنَ فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا»؛ «و در این کتاب بر شما [چنین] نازل کرد که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند، با آنان منشینید تا به سخنی دیگر در آیند وگرنه شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد می آورد».

گفتنی است امام سجّاد علیه السلام زمینه این کارهای زشت را، مجالس بحث و گفت وگو و همنشینی و هم سفرگیها می داند و از این رو، می توان هر مجلسی را که به یکی از گناهان آلوده است مشمول این توصیه امام زین العابدین علیه السلام دانست؛ مجالسی که آبروی مؤمنان و یا اموال و ناموس مسلمانان را حلال می شمرند و به مقدّسات مذهب توهین روا می دارند و به تصمیم گیریهای خلاف دین و عقل می پردازند و ما قدرت تغییر و جلوگیری از آن را نداریم. (1) ما به جهت پرهیز از اطاله کلام، این سخن را وامی نهمیم و مشتاقان را به باب مجلس و مجالست در کتاب میزان الحکمه ارجاع می دهیم.

(ب) محدودیت زبان

شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته است و با آن سنجیده می شود. انسان بدون زبان از حیوانیت فراتر نمی رود و هیكلی بیش نیست. جوهره آدمی در زبان است و زبان نیز با عقل و خرد بالا می رود و با جهل و نابخردی فرو می آید و از این رو، زبان ترازوی عقل است. (2) زبان، ترجمان درون است و رهنمای به آنچه در ذهن است. از این رو، تنها سخنی قیمت می یابد که از دانایی برخاسته و در دشت اندیشه روئیده و از زلال چشمه معرفت سیراب گشته باشد. سخن گفتن بی اندیشه و بدون پشتوانه

ص: 115

1- ر. ک: کافی، ج 2، ص 374.

2- ر. ک: میزان الحکمة، عنوان لسان، باب المرء مخبوء تحت لسانه.

علمی، سبکسری و تهی بودن انبان معرفت آدمی را بر می نماید و زیبایی جان او را ملکوک می کند.

زبان در برابر خداوند باید به اقرار و اعتراف و ایمان روی آورد که خداوند فرمود: «قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا وما أنزل الیکم والهناء والهنکم واحد ونحن له مسلمون»؛⁽¹⁾ بر زبان آورید که ما به آنچه بر ما و شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم».

و در برابر دیگر انسانها به نیکوگویی و اظهار مهربانی و لطف که اینجا نیز خدا فرمود: «وقولوا للناس حسنا»⁽²⁾.

زبان مانند دیگر اعضای انسان، باید در کسب پاداش الهی و جزای خیر بکوشد. آن را باید از بیهوده گویی، برکنار داشت و به غنیمت جستن از فرصتها واداشت. امام سجّاد علیه السلام در رساله حقوق خود، برخی از حقوق زبان را، عادت دادن آن به خیرگویی، وانهادن سخنان بی فایده و خوش سخنی و اظهار نیکی با مردم می داند⁽³⁾.

این محدودیت زبان به هنگام سخن است. محدودیت اصلی، پیش از این مرحله است. روایات توصیه گر به حبس و زندانی ساختن زبان، محدودیت اصلی آن را بازگو می کنند و راحتی و سلامت و نجات انسان را در گروی توانایی او بر این امر می بینند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحا سلامت انسان را در حفظ زبان می داند⁽⁴⁾ و امام علی علیه السلام این توانایی را از برترین فضیلتهای انسانی می شمرد و مایه کرامت آدمی و غنیمت حاصل آن را از هر عمل دیگری بیشتر⁽⁵⁾ از سوی دیگر، روایات مکرری، زخم

ص: 116

1- . سوره عنکبوت 29، آیه 46.

2- . سوره بقره 2، آیه 83.

3- . بحار الأنوار، ج 71، ص 286، ح 41.

4- . همان، ح 42.

5- . غرر الحکم، ح 10860 و نیز ر. ک: همان، 8005 و 4899.

زبان را از سخت ترین زخمها دردناک تر و از زخم شمشیر کارگرت تر و بدخیم تر می خوانند . تیزی زبان را از تیزی سرنیزه برنده تر دانسته و کار آن را به گاز گرفتن

درندگان تشبیه کرده اند .(1)

حدیث امام سجّاد علیه السلام در اینجا نیز همسو و همخوان با این روایات است و در واقع محدودیت گفتار را توصیه می کند و به نخستین فایده سکوت ، یعنی به سلامت ماندن انسان از خطراتی مثل سقوط به پرتگاه گناهان و مغضوب درگاه الهی گشتن ، ره می نماید . این ثمره در روایات متعددی از امام علی علیه السلام نیز تأکید شده است ؛ اگر چه در برخی از آنها ، این فایده بر لزوم سکوت ، مترتب شده است ؛(2) یعنی همواره لب فرو بستن و هیچ نگفتن در هر جا که اقتضای سکوت و خاموشی دارد . سکوت ، پرده وقار و هیبت را بر جان انسان می اندازد و او را از جهالتها و تعرضهای نابجای دیگران

محفوظ می دارد و به گفته سعدی :

تورا خامشی ای خداوند هوش

وقارست و نا اهل را پرده پوش

اگر عالمی ، هیبت خود مبر

وگر جاهلی ، پرده خود مدر

حدیث 5 :

اشاره

الإمام الباقر عليه السلام : يا محمد بن مسلم! لا يغرنك الناس من نفسك، فإنّ الأمر يصل إليك دونهم ، ولا تقطعنّ النهار عنك كذا وكذا ، فإنّ معك من يحصي عليك ، ولا تستصغرنّ حسنة عملها ، فإنّك تراها حيث تسرك ، ولا تستصغرنّ سيئة عمل بها ، فإنّك تراها حيث تسوءك ، وأحسن ، فإنّي لم أر شيئا قطّ أشدّ طلبا ولا أسرع دركا من حسنة محدثة لذنب قديم(3) .

ص: 117

1- ر . ك . : ميزان الحكمة ، عنوان اللسان .

2- . الزم الصمت ، تسلّم . (بحار الأنوار ، ج 71 ، ص 280 ، ح 24) .

3- . وسائل الشيعة : ج 1 ، ص 117 ، ح 292 از علل الشرائع : ج 2 ، ص 599 ، ح 49 عن محمد بن موسى ، عن السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن ابن أبيعمير ، عن عبد الله بن الفضل ، عن خاله محمد بن سليمان ، عن رجل . گفتنی است نسخه فعلی علل الشرائع مصحف است و از این رو ، ما از وسائل که نسخه درست را در دسترس داشته است نقل کردیم . ر . ك : ثواب الاعمال ، ص 134 ؛ شیخ مفید ، امالی ، ص 181 ؛ الزهد ، ص 16 .

ترجمه :

امام باقر علیه السلام : ای محمد بن مسلم ! مردم فریبت ندهند که مسئولیت کارهایت به خودت متوجه است و نه به آنها . عمرت را به کارهای بیهوده نگذران ؛ زیرا با تو کسی هست که کارهای روزانه تو را احصا می کند . هیچ کار نیکی را کوچک مشمار؛ زیرا آن را در جایی می بینی که تو را خشنود سازد ، و هیچ کار زشتی را نیز کوچک مشمار که آن را در جایی خواهی دید که تو را اندوهگین کند . نیکی نما که من چیزی را ندیدم که در پی چیزی باشد و به سرعت نیکی در پی بدی ، به آن برسد .

شرح :

محمد بن مسلم ، از بزرگ ترین راویان حدیث است . او در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام سالها حدیث آموخته و هزاران مرورید درخشان را از میان صدفهای پاک در آفرین امامان علیهم السلام استخراج کرده است . هر دو امام همام به او توجهی خاص داشته و همواره مراقب وی بوده اند .

در این حدیث نیز شاهد توصیه ای گران بها از امام باقر علیه السلام هستیم . امام باقر علیه السلام ،

محمد بن مسلم را به نکته ای متوجه می سازد که می توان آن را سبب بسیاری از غفلتها دانست و آن چیزی جز فریبکاری دیگران و گول خوردن انسان نیست . گاه انسان قدم در راه می نهد و مسیری را هم می پیماید ، اما با ستایش بیش از حد رهنمان طریقت ، فریفته ترین شیطان می شود ، به خود می بالد ، از پیشرفتش خشنود می شود و در همان جا و در میانه راه می ایستد و از طی طریق می ماند؛ چراکه «الاعجاب یمنع»

گاه نیز شادیهای زندگی، سرگرمی دنیا و اغفال دیگران، ما را از مقصد خود غافل می سازد و اطرافیان غفلت زده، بر غفلت ما می افزایند و ما را از راه به در می برند. هشدار امام باقر علیه السلام در این دو ناحیه است. امام به محمد بن مسلم می فرماید: «مردم تو را فریب ندهند که جزای عمل هر کس به خود او و نه دیگری می رسد». نمی توان روزها را به بطالت گذراند و ساعتی با این و لختی با آن بود و در پایان، انتظار پاداش

داشت. ما را نگهبانی سخت بینا و بیدار همراه است که نیک و بد ما را به شماره می آورد و چیزی از او فوت نمی شود. و این تنها انداز نیست که بشارت هم است؛ زیرا کوچک ترین کار نیک ما هم در خزانه نور او انباشته می شود و از این رو، نمی توانیم چونان غافلان، آنها را بی فایده بخوانیم و اهمیتی به آنها ندهیم؛ زیرا يك يك این کارهای نیک و خرد به گاه حساب و در روز معاد، چشم ما را روشنی می بخشد و راه بهشت را برای ما روشن می دارد. کوچک ترین کار نیک ما، کار زشت ما را می زداید و کمترین قطره نیکی، جان زنگار گرفته از گناه ما را می شوید؛ هر چند

این زنگار، سخت و کهنه باشد. این حدیث هم مانند دیگر تعالیم امامان علیهم السلام برگرفته از قرآن است: «إن الحسنات يذهبن السيئات». (2).

حدیث 6 :

اشاره

الإمام الصادق عليه السلام: عقوق الوالدين من الكبائر؛ لأن الله تعالى جعل العاق عصيًا شقيًا(3).

ص: 119

1- . نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، حکمت 167 .

2- . سوره هود 11، آیه 114 .

3- . علل الشرائع، ج 2، ص 479. أبي عبد الله، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، عن محمد بن علي، عن أبيه، عن جده .

امام صادق علیه السلام فرمود: سرپیچی از فرمان و دستورات پدر و مادر از گناهان بزرگ است؛ زیرا خداوند «عاق» را ستمگر و بدبخت قرار داده است.

شرح :

این حدیث به یکی از بزرگ ترین گناهان اشاره دارد. سرپیچی از فرمان پدر و مادر و آزرده شدن آنها هم از دیدگاه روابط انسانی نکوهیده است و هم از منظر علوم و حیانی گناهی زشت؛ گناهی که عقوبتش در همین سرا به انسان می رسد و نخستین اثرش، محرومیت از درآمدن به صف اطاعت کنندگان خداوند است. امام صادق علیه السلام در این حدیث، چنین کسی را از دیدگاه الهی، عصی و شقی خوانده است که هر دو صفت مشابه هستند؛ یعنی آنکه از پدر و مادر سرپیچی می کند، برای همیشه و نسبت به هر کس نافرمان خواهد بود و از توفیق طاعت الهی به دور، و نتیجه این حرمان، چیزی جز شقاوت ابدی نیست.

از حدیثی که سندش به امام رضا علیه السلام می رسد (1) چنین استفاده می شود که علت اولیه حرمت عقوق والدین، همین است و سایر علتها مانند وجوب بزرگداشت پدر و مادر و پیوند با خویشان و کفران نعمت وجود آن دورا نکردن، همه در راستای همین علت اساسی است؛ چه اینها همه طاعتهایی واجب شده هستند. علت دیگری که حرمت و لزوم اجتناب از عقوق را مبرهن می سازد، محروم گشتن چنین شخصی از تربیت پدر و مادر است. پدر و مادر، فرزند نامهربان و نافرمان خویش را رها می کنند و او یگه و تنها و بدون هیچ اندوخته تربیتی، باید خود راه خود را بیابد و چون گیاهان خودرو، فقط در پی نور و آب باشد و می دانیم که تربیت، نیازمند آموزش و پرورش و انتقال مفاهیم فرهنگی از هر نسل به نسل بعدی است. بگذریم از اینکه عقوق و نفرین

ص: 120

والدین ، فقر مالی و خواری را نیز سبب می شود(1) و زندگی مادی و معنوی فرزند تباه می گردد .

گفتنی است که عقوبت والدین مانند بسیاری از گناهان دایره ای وسیع دارد و مجازات و کیفر اخروی آن تابع شدت و ضعف آن است . از این رو ، مرتبه شدید آن حکمی دارد که مرتبه ضعیف آن ندارد . می توان این حدیث را ناظر به مرتبه شدید آن دانست .

حدیث 7 :

اشاره

الإمام الصادق علیه السلام : جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي صلى الله عليه وآله ومعها صبيان حامله واحدا وآخر يمشي . فأعطاهما النبي صلى الله عليه وآله قرصا ففلقته بينهما . فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الحاملات الرحيمات لولا كثرة لعبهنّ لدخلت مصليّاتهنّ الجنة(2) .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود : زنی از بادیه نشینان خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید ؛ در حالی که دو کودک همراه داشت : یکی از آن دورا در بغل می گیرد و دیگری با او راه می رفت . حضرت به آن زن قرص نانی مرحمت فرمود . زن قرص نان را بین آن دو کودک تقسیم کرد [و خود نخورد] . پیغمبر فرمود : زنان که کودکان خود را در بغل می گیرند و به آنها مهر و محبت می ورزند ، اگر بازی فراوان آنان نبود ، نمازگزارانشان

داخل بهشت می شدند .

ص: 121

1- . بحار الأنوار ، ج 104 ، ص 99 ، ح 77؛ ج 74 ، ص 74 ، ح 61 .

2- . علل الشرائع ، ج 2 ، ص 598 . حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله ، قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن محمد بن عمر بن يزيد ، عن حماد بن عثمان ، عن عمر بن يزيد .

این حدیث از يك سو فضیلت رحم را بیان می دارد و از سوی دیگر آسیبهای لهُو و لعب را به سعادت اخروی برمی شمارد .

رحم ، برون ریزی عواطف بشری و جلوه احساسات انسانی است . رحم ، تجلی روح خدایی در انسان است و یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت آدمی . رحم موجب می شود تا انسان از خودنگری به درآید و سر به آستان احسان بساید و خود را شایسته رحمت الهی گرداند . (1) خداوند رحمت خاص و آمرزش اخروی خود را ویژه مؤمنانی کرده است که از دایره منافع فردی ، گام بیرون می نهند و بر دیگران شفقت می ورزند و با همسانی با خداوند رحیم ، خود را در بهشت رحمت و سرای شفقت داخل می کنند . (2)

رحمت آوردن بر فرودستان ، رحمت فرادست ترین قدرت هستی را برای ما به ارمغان می آورد و انسان را در سلك مسلمانان و خرقه ایمانی ، نگاه می دارد . اما این خوی نیکو ، مانند بسیاری دیگر از رفتارهای نیک تنها در صورتی می تواند انسان را به پیش ببرد و او را به منزلگاه جاوید و سعادت ابدیش سوق دهد که با مانعهای بزرگ و اساسی ، روبه رو نشود و گرمی آن به سردی نگراید .

بخش دوم حدیث بدین مسئله ناظر است که لهُو و لعب فراوان و بیهودگی و بیکارگی از تأثیر دو عامل آمرزش زن جلوگیری می کند ؛ چه زنها به طور معمولی دوره بارداری را طی می کنند که خود دوره رنج و صبر است و عامل تقرب به خداوند و نیز پرورش و شیر دادن و عطوفت به فرزندی که آن هم زمینه نزول رحمت الهی (3) است و این به معنای دخول اکثریت زنان به بهشت رحمت است . اما مانع بزرگ این

ص : 122

1- . کنز العمال ، ح 5969 .

2- . همان ، ح 5967 .

3- . کافی ، ج 6 ، ص 50 .

میدان ، سرگرمیهای بی فایده و بیهوده کاری و وقت گذرانی زن است که رنج و مشقت ماهها بارداری و رحمت و شفقت سالها بچه داری را هدر می دهد و اجازه نمی دهد که پاکی این دوره تا پایان ، سالم و دست ناخورده باقی بماند .

می توان چنین گفت که زن به طور طبیعی با ایمان و اعمال صالحه مانعی از دخول به بهشت ندارد و حتی راحت تر از مرد به آن دست می یابد ؛ اما به سبب کمتر بودن وظایف و اشتغالات گاه به ورطه بیکارگی و خوشگذرانی سقوط می کند و به دست خود ، مسیر بهشت را بر خود می بندد .

حدیث 8 :

اشاره

الإمام الرضا عليه السلام : من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل (1) .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود : کسی که از مردمان منعم سپاسگزاری ننماید (در مقابل احسان و خیری که درباره او انجام داده) ، مانند این است که از خداوند بزرگ در برابر الطاف

و مراحم او شکرگزاری نکرده است .

شرح :

شکر به معنای سپاسگزاری ، هم تکلیفی در برابر خالق است و هم در برابر مخلوق . اگر چه شکر خالق که همه نعمتها ، حتی نعمت احسان دوست از او است ، بسی لازم تر است ، اما طریقه تشکر از او ، سپاسگزاری از کسانی است که در طریق فیض و احسان او واقع گشته اند و به ما نعمتی را رسانده اند . خداوند متعال ، خود این

را از ما خواسته است که از کسانی که به ما احسان و کمکی کرده اند ، سپاسگزاری کنیم

ص: 123

1- . عیون أخبار الرضا ، ج 1 ، ص 27 . حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتب - رحمهم الله - ، قالوا: حدثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن محمود بن أبي البلاد .

و به شکر خداوند بسنده نکنیم و چنین نگوییم که چون عطا کننده حقیقی، خداوند است و او قدرت اعطا را به افراد بخشیده است، دیگر وظیفه ای در برابر این کسان نداریم. امام زین العابدین علیه السلام گفت وگویی این افراد را با خداوند، این گونه به تصویر می کشد:

«يقول الله تبارك وتعالى لعبد من عبده يوم القيامة: أشكرت فلانا؟ فيقول: بل شكرتك يا ربّ. فيقول: لم تشكرني إذا لم تشكره؛ (1) خداوند تبارك و تعالی به بنده ای از بندگانش در روز قیامت می گوید: آیا از فلانی سپاسگزاری کردی؟ و او می گوید: تو را سپاس نهادم، ای پروردگار من! خداوند می گوید: چون او را سپاس نهادی، از من هم سپاسگزاری نکردی».

این حدیث که به روشنی، حدیث مورد شرح ما را توضیح می دهد، درست در نقطه مقابل کسانی است که به بهانه عرفان و ادعای شهود حقیقت، از يك تشکر ساده در برابر احسانها و عطایای پاك و بی آایش بندگان خوب خدا، دریغ می ورزند و با انکار نقش این نیکوکاران، وظیفه دینی و عرفی را از دوش خود بر می دارند. در حدیثی منسوب به امام صادق علیه السلام، این دسته افراد، مورد نفرین قرار گرفته اند؛ زیرا راه نیکی و احسان مردم را می بندند؛ چه، بسیاری از آدمیان پس از کار نیک و احسان خود، حداقل انتظارشان، زبان خیر و ثنای آن کسی است که بر او نعمتی بخشیده اند و چون این کمترین را مشاهده نمی کنند، گاه حکم کلی می رانند و مردم را ناسپاس می خوانند و از احسان و نیکی به دیگران، دست می کشند. (2)

به این دسته نیز باید گفت، پیامبران و امامان علیهم السلام و همه مؤمنان و نیکوکاران صالح و مخلص چنین اند. خداوند، نیکی آنان را پوشیده می دارد و آن را برای روز آخرت،

ص: 124

1- . کافی، ج 2، ص 99.

2- . ر. ك: الاختصاص، ص 241.

می اندوزد . سخنان گهربار امامان علیهم السلام در این باره کم نیست و احادیث دالّ بر این سنّت الهی تحت عنوان «المؤمن مکفّر» در عنوان «شکر» از کتاب میزان الحکمه آمده است .(1)

گفتنی است این حدیث در ادبیات عامیانه و گاه برخی کتابها ، نقل به معنا شده و بدین صورت در آمده است : «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» که تنها تفاوت این نقل با متن اصلی حدیث در تعمیم آن است ؛ زیرا متن اصلی به درستی ، تنها شکر و سپاس آن دسته از مردم و مخلوقین را واجب می داند که به ما نعمتی بخشیده و احسانی ارزانی مان داشته اند .

حدیث 9 :

اشاره

الإمام الرضا عليه السلام : المؤمن الذي إذا أحسن استبشر وإذا أساء استغفر والمسلم الذي يسلم المسلمون من لسانه ويده ؛ ليس متّاً من لم يأمن جاره بوائقه(2) .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود : مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند ، از عمل خود خوشحال شود ، و هرگاه از او عمل بدی سرزد ، استغفار کند . مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند ؛ از ما نیست کسی که همسایگانش از آزار او در امان نباشند .

شرح :

احادیث بسیاری به ذکر معنای ایمان و لوازم آن پرداخته اند . برخی از آنها ، مفهوم ایمان را بیان می دارند ، برخی به کمال و حقیقت آن اشاره دارند و دسته ای به تفاوت

ص: 125

1- . میزان الحکمة ، ج 4 ، ص 1493 .

2- . عیون أخبار الرضا ، ج 1 ، ص 27 . حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتب - رحمهم الله - ، قالوا: حدّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن إبراهيم بن أبي محمود .

آن با اسلام پرداخته اند. با توجه به این زمینه می توان احتمال داد که حدیث به کمال ایمان و لوازم اخلاقی آن اشاره دارد؛ اگر چه محتمل است با توجه به صدور حدیث از امام رضا علیه السلام، که از نظر تاریخی پس از نزاع مشهور مرجئه، خوارج و معتزله قرار دارد، به تفاوت کلامی اسلام و ایمان نیز ناظر است. از دیدگاه امامان معصوم شیعه علیهم السلام ایمان مفهومی پر دامنه تر و از جنبه مصداقی محدودتر از اسلام است و از این رو، ایمان و اسلام را مانند کعبه و مسجد الحرام دانسته اند که یکی در دل دیگری است و هر کس که در کعبه باشد، در مسجد الحرام است؛ ولی هر کس که در مسجد الحرام باشد لزوماً در کعبه نیست. این همان مفهوم آیه 14 سوره حجرات است که خداوند به اعراب، نسبت مسلمانی می دهد، ولی آنان را مؤمن نمی خواند(1)؛ چون ایمان آنان در همین مرحله شهادت و اقرار و آزار نرساندن به مؤمنان مانده است و هنوز به قلب آن نفوذ نکرده و راسخ نگشته است.

امام رضا علیه السلام در این حدیث به این معنای اخیر توجه داده است و می فرماید، مؤمن فقط در ظاهر به کار نیک نمی پردازد و تنها در حضور دیگران خود را از کار زشت باز نمی دارد. مؤمن به مرتبه ای رسیده است که از کار نیک خود لذت می برد و از احسان خود خشنود می شود و چون فریب نفس اماره و شیطان اغواگر را خورد و به دام تسویلات انسانی و شیطانی افتاد، از کرده خود پشیمان می گردد و از خدا، آمرزش می طلبد. این بازگشت و توبه است که تفاوت انسان مؤمن را از بی ایمان می نمایاند. هیچ کس نیست که در تله شیطان، گرفتار نشود و در سراسر عمر به وسوسه او گمراه نگردد، اما مؤمنان که همان اشخاص متقی و پرهیزکارند در برابر این وسوسه ها، مقاومت می کنند و هر گاه نتوانستند، بلافاصله پس از آن، به سوی خدا باز می گردند و

استغفار می جویند.

ص: 126

1- «قالت الاعراب آمنا، قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم».

امام پس از بیان لوازم ایمان به لوازم اسلام اشاره می فرماید و با استفاده از صنعت جناس اشتقاق، اسلام را با سلامت ماندن دیگران از دست و زبان انسان پیوند می دهد و شرط مسلمانی را، آسودگی همگان از دست و زبان ما می داند؛ آسودگی از غصب اموال و سرقت و ضرب و شتم و آسایش از غیبت و تهمت و دشنام و دیگر گناهان.

امام در پایان حدیث، یکی از لوازم پیروی از اهل بیت علیهم السلام را نیز بر می شمرد و همسایه آزاری را با ادعای تشیع و پیروی از ایشان ناسازگار می خواند؛ چه، فرمانهای متعددی از سوی خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره احترام همسایه و نیاززدن او در دست است که مخالفت با آنها، شخص را از دایره ایمان و پیروی اهل بیت عصمت و طهارت و خاندان وحی، بیرون می برد.

در یکی از این فرمانها، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به سه تن از بزرگ ترین یاران خود، امام علی علیه السلام، سلمان و ابوذر، به صراحت می فرماید که در مسجد، ندا در دهند که ایمانی برای همسایه آزار نیست و جالب توجه اینجا است که متن این فرمان با بخش پایانی حدیث مورد شرح ما کاملاً یکسان است (1).

حدیث 10 :

اشاره

الإمام الرضا عليه السلام : يا عبد العظيم! (2) أبلغ عتي أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً ومرهم بالصدق في الحديث وأداء الأمانة ومرهم بالسكوت وترك الجدل فيما لا- يعنيههم وإقبال بعضهم على بعض والمزاورة؛ فإن ذلك قربة إلي، ولا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم

ص: 127

- 1- ر. ك: وسایل الشیعة، ج 8، ص 487، ح 1.
- 2- تخاطب امام رضا علیه السلام و عبد العظيم بعید می نماید و محتمل است که در سند اصلی، ابوالحسن علیه السلام یعنی امام هادی علیه السلام بوده است و به وسیله ناقلان بعدی به اشتباه تفسیر به ابو الحسن الرضا علیه السلام شده باشد. ر. ك: معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 49.

بعضاً؛ فَإِنِّي آليت على نفسي إته من فعل ذلك ، وأسخط ولياً من أوليائي

دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب وكان في الآخرة من الخاسرين وعرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم وتجاوز عن سيئهم إلا من أشرك به أو آذى ولياً من أوليائي أو أضمر له سوءاً؛ فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه. فإن رجع وإلا نزع روح الإيمان عن قلبه وخرج عن ولايتي ولم يكن له نصيباً في ولايتنا وأعوذ بالله من ذلك (1).

ترجمه :

امام رضا عليه السلام به عبدالعظيم فرمود : به دوستانم سلام برسان و به آنان بگو شیطان را بر خود مسلط نکنند و آنها را به راستگویی در گفتار ، ادای امانت ، سکوت و ترك منازعه در چیزهای بیهوده فرمان ده و نیز با دیدار یکدیگر و آمد و شد با هم که این عمل موجب نزدیکی به من می شود .

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند . من سوگند یاد کرده ام که هر کس مرتکب این گونه کارها شود و یا بر یکی از دوستانم غضب کند ، از خداوند بخواهم تا وی را در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود .

دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران آنان در گذشته ، مگر کسانی که شرك آورده و یا یکی از دوستان مرا رنجانده اند و یا بدخواه اویند . پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد ، مگر اینکه از نیت خود برگردند . اگر کسی از این حالت بازگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت؛ ولی اگر در این حال باقی ماند ، خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می رود و از دوستی ما اهل بیت هم

ص: 128

بهره ای نخواهد داشت، و من از این شقاوت به خدا پناه می برم.

شرح:

امام رضا علیه السلام در این حدیث به دوستان خود سلام می رساند که نشانه تواضع است و رعایت ادب، آغازیدن با سلام. پس از سفارش به دوری از شیطان و جلوگیری از تسلط او چند فرمان اخلاقی می دهد که به ترتیب عبارت اند از:

1. راستی؛ 2. ادای امانت؛ 3. سکوت؛ 4. ترك مجادله؛ 5. دیدار دوستان؛ 6. پرهیز از اختلاف؛ 7. آزار نرساندن؛ 8. بدخواه نبودن.

1 / 10 . راستی

صدق به معنای مطابقت گفتار با واقعیت خارجی و همسانی با حقیقت بیرونی است و خدا در قرآن کریم بدان مکرر سفارش کرده و بر آن تأکید ورزیده است. (1) راستی، جان سخن است، برادرِ عدل و همزادِ عزّت و بزرگی. صدق، سامان زندگی و نجات بخش انسان و زیبایی زبان است. راستی، دری از درهای بهشت و نشانه جوانمردی و کرامت انسان است و خداوند دستگیر راستگو است و از این رو، عملش را نیز چون زبانش پاک و پاکیزه می گرداند. راستی و درستی، رکن ایمان و ستون اسلام است و زینت مسلمانی. از این رو، امام رضا علیه السلام در نخستین سفارش خود، راستی را یادآور می شوند؛ همچون جدّ بزرگوارش امام باقر علیه السلام که فرمودند: «تعلموا الصدق قبل الحديث؛ (2) پیش از سخن، راستگویی را بیاموزید». و صدق حدیث در هر دو روایت، اعم از سخنان معمولی و حدیث به معنای مصطلح آن است. نکته قابل ذکر در این میان همراه کردن این صفت انسانی با خرد است. امامان خود نمونه های صدق و درستی بوده اند و زبان حال و قال آنها یکی بوده است، اما

ص: 129

1- ر. ك: سوره توبه 9، آیه 119؛ سوره یوسف (12)، آیه 70؛ سوره احزاب (33)، آیه 23 و 24؛ سوره زمر (39)، آیه 33.

2- . کافی، ج 1، ص 104، ح 4.

خود فرموده اند که صدق و راستی همچون عدل نیست که برای همیشه و در هر جا، جامه حُسن بپوشد و جزء کارهای ممدوح باشد. راستی در جایی نیکو است که به کسی زبانی نرساند و دروغ در جایی بد است که دروغگو را برهاند و دیگری را برنجاند. راستی برای حفظ روابط اجتماعی و پاسداشت حقوق آدمیان است و معنا ندارد که ما سخن راستی بگویم که سری بر باد دهد و زبانی عظیم را به کسی متوجه کند.

از این رو، به گاه اصلاح میان افراد و جلوگیری از بروز اختلافات و فتنه ها، فرمان سکوت، توریه و حتی دروغ مصلحت آمیز داده اند. اگر می توان نگفت، نگفت و اگر می توان به تعریضها و گوشه ها و کنایه ها، سخن را چرخاند و بی آنکه دروغ گفت، راست را هم نگفت، باید چنین کرد و اگر هیچ نشد، به دروغ روی آوریم؛ اما راست زبانبار برای دیگران را بر زبان نیاوریم.

2 / 10 . ادای امانت

امانتداری از ویژگیهای ایمان است (1) و از برترین درجه های آن. خیانت در امانت از زشت ترین صفات و از زمره چیزهایی است که خداوند در عدم ادای آن رخصتی به کسی نداده است و به گفته امام صادق علیه السلام می باید حتی به قاتل امام علی و امام حسین علیهما السلام نیز بازگردانده شود (2)، چه کوچک باشد و چه بزرگ. امانت و صدق، با هم ارتباط دارند. در واقع، امانت گونه ای درستی در کردار است و با قوت گرفتن روح امانتداری، انسان به راستگویی می رسد (3). احادیث متعددی، امانت و صدق را تنها نشانه های بی خطای ایمان شمرده اند و نماز و روزه و حج و دیگر عبادتها را، حتی

ص: 130

1- . سوره مؤمنون 23، آیه 8 .

2- . صدوق، امالی، ص 204، ح 5؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 115 .

3- . میزان الحکمه، الأمانة، آثار الامانة، باب 303 .

اگر فراوان باشد، نشانه کاملی نمی‌دانند؛ زیرا ممکن است از روی عادت باشد. (1) و امام صادق علیه السلام این دو را لازمه همیشگی بعثت تمام پیامبران الهی دانسته و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ

وَالْفَاجِرِ» (2). همو، سبب ارتقای امام علی علیه السلام را به چنان منزلت بزرگی نزد پیامبر به سبب رعایت همین دو خصلت راستگویی و ادای امانت می‌داند. (3)

3 / 10 . سکوت

سکوت، میوه عقل بارور و خرد رهیافته به دین است. سکوت، دریچه حکمت را بر مؤمن می‌گشاید و او را از آفات فراوانی می‌رهاند. انسان به گاه سخن، در معرض لغزشهایی فراوان است؛ لغزش زیاد گویی، بیهوده گویی، غیبت، تهمت و دروغ. سکوت به یکباره، ما را از همه اینها ایمن می‌سازد و از این رو، بهترین حافظ انسان

است. سکوت، بهترین یاور انسان در حوادث اجتماعی، سیاسی و روابط میان فردی است. سکوت، جلوگیری از افشای اسرار است و پوشاننده جامه وقار بر انسان.

انسان ساکت، هیبتش فزونی می‌گیرد و نشانه بردباری و زیبایی و دانایی را در خود گرد می‌آورد. انسان خاموش به بوستان اندیشه ره می‌یابد، از خوشه های علم، توشه بر می‌گیرد، راه ظلمانی را روشن می‌نماید و شیطان را می‌راند و این همه، نه از

سر غرور و عزلت و گوشه گیری، که از سر حکمت و تفکر است. انسان با ایمان، سکوت را برای اندیشیدن می‌جوید و نه افسوس خوردن. سکوتش، دشت اندیشه است و نه ماتمکده غصّه و اینها همه را به اندازه دارد. و از این رو، به گاه نیاز، دهان باز و سخن و راز بر ملا می‌کند و بسان پیامبر و اهل بیت پاکش، سکوتش نیز فریاد

ص: 131

1- . میزان الحکمه، صدق، صدق الحدیث، باب 2192 .

2- . کافی، ج 2، ص 104 .

3- . کافی، ج 2، ص 104 .

است و بسی بلندتر(1).

نکته مهم تر آنکه سکوت باید به محبت بینجامد و نه به کناره گیری و دوری و این گونه سکوت مورد توصیه این حدیث است و عطف «ترك جدال» و «اقبال بعض علی بعض» و «زیارت یکدیگر» بر همین نکته دلالت دارد.

10 / 4 . ترك مجادله

جدال گونه های متعددی دارد . از کشمکشهای جزئی تا نزاع های سیاسی و اجتماعی و اعتقادی . جدال ، نکوهیده است ، جز جدال نیکو که برای هدفی درست و با شیوه ای صحیح انجام می گیرد . جدال نیکو یعنی جدال با کافران و به قصد هدایت آنان و نه بر نمودن خود و نمایش داناییهای نهفته مان ، و جدال نکوهیده یعنی جدال با دوستان و خویشان و همکیشان ، در امور جزئی و بیهوده .

قرآن مجید جدالهای بدون علم و با توسل به باطل را جلو گرفته و آن را زاییده کبر و سلطه شیطان(2) و این گونه ستیزه جویان را مستحق کیفر الهی دانسته است .

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جدال و پافشاری در آن را موجب گمراهی امتهای و امام علی علیه السلام آن را تباه کننده یقین دانسته اند . از این رو ، امام رضا علیه السلام در این حدیث فرمان می دهد که دوستانش ، گرد این بلیه و فتنه نگردند و این معنا را نزد اصحاب خاص او می یابیم . یونس بن عبدالرحمان ، که از اصحاب اجماع و از بزرگ ترین یاران امام رضا علیه السلام است و امام رضا علیه السلام دیگر یارانش را برای یادگیری و استفتا به او ارجاع می داد ، در چنین منحصه ای گرفتار می آید و دچار جدال ناسازگاران می گردد ، اما در عوض کشمکش و ستیزه گری ، با کمال بزرگواری آرام و ساکت می ماند و چون به او گفته می شود که عدّه فراوانی از همکیشانان از توبه بدی یاد می کنند می گوید :

ص: 132

1- ر . ك . ميزان الحكمه ، الصمت ، باب 2327 «الصمت الممدوح» .

2- ر . ك . : سورة حج 22 ، 3؛ سورة مؤمن (40) ، آیات 4 ، 5 ، 35 ، 55؛ سورة شوری (42) ، آیه 15 .

«أشهدكم أنّ كلّ من له في اميرالمؤمنين عليه السلام نصيب فهو في حلّ ممّا قال(1)؛ هر کس را که نصیبی از ولایت علی علیه السلام دارد در هر چه گفته، او را حلال کردم» .

در این روزگار، ما به چنین کسان و این گونه اخلاق، سخت نیازمندیم: حفظ رابطه ولایی و نگه داشتن پیوندهای الهی .

5 / 10 . دیدار دوستان

دیدار با دوست، استواری رشته محبت را در پی دارد و پیوند دلها، زندگی قلبها و پاکیزگی جانها را به ارمغان می آورد. عقل را بارور و دین را احیا می کند و نهال دوستی

می نشاند. از ملال و افسردگی جلو می گیرد و اسباب نشاط و شادایی را فراهم می آورد. آنکه به سوی خانه دوست روان است، به سوی فردوس برین ره می سپرد و زیارت دوست، زیارت حق تعالی است. خدا خود میزبان او است و اکرام میهمان بر میزبان لازم، و خدا بر خود نبشته است که وی را گرمی بدارد و بنوازد و پیشکشی کمتر از بهشت را هدیه او نکند. (2) دیدار برادران دینی، به ویژه اگر با یاد اهل بیت علیهم السلام خواندن حدیث آنان همراه باشد، موجب توجه افراد جامعه به یکدیگر و رأفت و نرمی آنان با هم می شود و راه رشد و نجات را به آنان می نمایاند. جالب توجه است که

امام علیه السلام این زیارت را موجب قرب و نزدیکی اصحاب به ایشان می داند و از این نگاه، ثمره دیگری را بر زیارت اخوان و دیدار دوستان مترتب می دارد.

6 / 10 . پرهیز از اختلاف

توصیه امام به پرهیز از اختلاف و دوری از دشمنی با یکدیگر، در راستای دستور الهی و توصیه های همه پیامبران و به ویژه خاتم آنان است. قرآن، اختلاف و دو دستگی را، عقوبتی سخت برای امتها می خواند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتیجه آن را غلبه

ص: 133

1- . خوبی، معجم رجال، ج 20، ص 204 .

2- . ر. ك: میزان الحکمه، زیارة، باب زوّار اللّٰه .

باطل گرایان بر حقّ پرستان می داند . ستیزه جویی و کشمکش افراد و گروهها با یکدیگر از دیرباز در میان جوامع وجود داشته و موجب سلب نعمت و خلع جامه کرامت آنان گشته است . هلاکت بسیاری ملتها زاینده اختلاف بوده است و نامهربانی و ناسازگاری افراد با یکدیگر به تضعیف آنان و تسلط شیطان انجامیده است . اختلاف و دو دستگی ، به ویژه اگر با جدال و قهر و هیاهو همراه شود ، به آزردن کشیده می شود

و از این رو ، امام رضا علیه السلام در این حدیث امر به ترك اختلاف و جدال و انجام دیدار و خاموشی گزیدن در کنار آن می دهد و سپس با شدیدترین وجه ، سوگند یاد می کند که هر کس که به گرد اختلاف بچرخد و دوستی از دوستان حضرتش را برنجانند ، به سخت ترین عذاب دنیوی گرفتار آید و در آخرت از زیانکاران گردد که این نشانه اهمیت سترگ وحدت و دوری از تفرقه است .

10 / 7 . آزار نرساندن

آزردن مؤمن ، آزردن خداوند است و آزردن اولیای ولیّ ، آزردن ولیّ خدا است . امام رضا علیه السلام در این حدیث ، اختلاف و آزردن را به هم پیوسته می بیند ؛ چه ، در میان کشمکشها و درگیریهای گروهی و فردی است که سیل بدگمانیها ، تهمت‌ها و بهتانهای ریز و درشت ، فضای ارتباط را آلوده می کند و دود آزار را به چشمان نیمه باز می رساند و انسان مسلمان را در صف مشرکان و گاه بدتر از آنان قرار می دهد . مگر امام صادق علیه السلام نمی فرماید که خداوند آزردن مؤمن را اعلان جنگ به خود تلقی می کند؟! (1) و پیشتر از امام صادق علیه السلام جدّ بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همین پیام را از خداوند تبارک و تعالی نقل نمی کند که «من أهان لی ولیّاً فقد أُرصد لمحاربتي» (2)؟

امام رضا علیه السلام نیز در این حدیث با پیروی از نیاکان پاکش به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ص: 134

1- . کافی ، ج 2 ، ص 350 .

2- . کافی ، ج 2 ، ص 351 .

می فرمایند: «به دوستان من بفهمان که خداوند از نیکوکار و بدکار آنان می گذرد، جز آن دسته که برای خدا شریک نهند و یا دوستی از دوستانم مرا را بیازارند» .

8/10 . بدخواه بودن

روح ایمان با انسان به دو گونه ارتباط برقرار می کند: موقتی و دائمی . احادیث ما، ایمان اشخاص دسته اول را، ایمان عاریتی و ایمان همیشگی دسته دوم را، ایمان مستقر نامیده اند .

بدخواهی برای دیگران و به ویژه اولیای ولیّ خدا و پیروان امام علیه السلام موجب کنده شدن روح ایمان از دل و جان انسان است و نشان دهنده ایمان عاریتی و ناثابت شخص بدخواه .

امام رضا علیه السلام شخصی را که به آزار دوستانش پردازد و یا برای او بد بخواهد، با مشرکان همگن نموده و او را از دایره ایمان و ولایت بیرون، و تا آن گاه که از این صفت

زشت توبه نکند و باز نگردد، از رحمت و غفران الهی نیز بی نصیبش می داند و از این همه شقاوت و شوربختی به خداوند پناه می برد؛ زیرا جز خدا نمی تواند ضمیر و نهاد ناپاک چنین فرد بدخواهی را سامان بخشد؛ چه بدخواهی، بیماری نهفته در ژرفای جان است و خارج ساختن آن کار هر کس نیست و تا بیرون نرود، روح بیمارگونه چنین شخصی، روی سلامت و راحتی نبیند و لذت سرور از موفقیت دیگران را نچشد . چنین فرد شقاوتمندی، نه دینش سالم می ماند و نه کارش سامان می پذیرد و نه عبادتش پذیرفته می شود .

حدیث 11 :

اشاره

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله! حدّثني بحديث عن أبائك . فقال: حدّثني أبي، عن جدي، عن أبائه عليهم السلام: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما

ص: 135

تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال: حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لو تكاشفتهم ما تدافنتم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال: حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم ، فسعوهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء؛ فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين : من عتب على الزمان طالت معتبته . فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين : مجالسة الأشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : بس الزاد إلى المعاد العدوان على العباد قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قيمة كلّ امرئ ما يحسنه . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : المرء مخبوء تحت لسانه . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ما هلك امرؤ عرف قدره . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من وثق بالزمان صرع . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ،

عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: خاطر بنفسه من استغنى. قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله! فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام مقال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قلّة العيال أحد اليسارين. قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله! فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام مقال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من دخله العجب هلك. قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله! فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة. قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله! فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من رضي بالعافية ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه. قال: فقلت له: حسبي (1).

ترجمه:

عبدالعظيم حسنی گفت: به حضرت ابو جعفر جواد عليه السلام عرض کردم: از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما. حضرت فرمود: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده اند که فرمود: مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، هر گاه با هم مساوی شدند از بین خواهند رفت. عرض کردم: بیش از این بفرمایید. فرمود: امیرالمؤمنین عليه السلام بیان داشت: شما را یارای آن نیست که همه مردم را از داراییهاتان برخوردار کنید، پس با گشاده رویی و خوش برخوردی چنین کنید که من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم: شما نمی توانید با ثروت خود همه مردم را برخوردار کنید، پس با اخلاقتان چنین کنید.

گوید: عرض نمودم: زیادتربیان نمایید. فرمود: امیرالمؤمنین می فرماید: کسی که بر زمانه خشمگین گردد، ناراحتی او به درازا می انجامد. گفتم: باز هم بفرمایید.

ص: 137

1- . عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 53. حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثني أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی .

فرمود: امیرالمؤمنین گفتند: همنشینی نیکان با بدان، موجب بدبینی به آنان است. گفتم: زیادتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا،

توشه بدی برای روز قیامت است. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: ارزش هر انسانی به اندازه دانایی او است. عرض کردم بیشتر بفرمایید. فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مردم در زیر زبان خود پنهان هستند (یعنی تا انسان سخن نگوید قدر و اندازه اش معلوم نمی گردد). گفتم: باز هم بیان نمایید. فرمودند:

امیرالمؤمنین گفت: کسی که اندازه و ارزش خود را بداند هیچ گاه هلاک نمی شود.

حضرت عبدالعظیم گوید: عرض کردم باز هم بفرمایید. اظهار داشت: امیرالمؤمنین فرمود: پیش از اینکه کاری را شروع کنی، در اطراف آن نیک تأمل کن تا از پشیمانی ایمن بمانی. گفتم: بیشتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس

به زمان خود اعتماد بورزد به زمین می خورد. گفتم: زیادتر بگویید. فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: کسی که خویشتر را بی نیاز دانست خود را به مخاطره افکنده است. عرض کردم بیشتر بگویید گفت: امیرالمؤمنین فرمود: نیمی از دو راحتی و آسایش کمی اهل و عیال است. گوید: گفتم: زیادتر بفرمایید. گفت: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس گرفتار خودبینی گردد، هلاک خواهد شد.

عرض کردم: ای پسر پیغمبر باز هم بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که به جایگزینی یقین داشته باشد، در بخشش و احسان به هموعان خود کوتاهی نمی کند. گوید: گفتم: باز هم زیادتر بفرمایید اظهار نمود: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس از عافیت زیردستان خشنود باشد، از فرادست خود در سلامت خواهد بود.

حضرت عبدالعظیم حسنی فرمود: در این هنگام به حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام عرض کردم: برای من بس است.

این حدیث بلند نشان دهنده ظرفیت معنوی ویژه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است و در واقع مجموعه چند حدیث کوچک تر است که امام جواد علیه السلام آنها را از طریق

پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند . حضرت عبدالعظیم در این حدیث ، با سؤالهای پی در پی و درخواستهای متوالی خود ، جام جان خود را از آب حیات معنوی امام جواد علیه السلام ، پر می کند و درّهایی سفته و درخشان را از آن دریای مواج بر می گیرد . ما در اینجا تنها به شرح چند جمله از این حدیث بسنده می کنیم .

11 / 1 . «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاةِ الْوَجْهِ وَحَسَنِ اللَّقَاءِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ» .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : شما را یارای آن نیست که همه مردم را از داراییهایتان برخوردار کنید ، پس با گشاده رویی و خوش برخوردی چنین کنید که من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم : شما را یاری آن نیست که با دارایی هایتان مردم را برخوردار کنید ، پس با اخلاقتان چنین کنید .

این حدیث که احتمالاً سخن پیامبر با بنی هاشم است ، به يك نکته روانی و اجتماعی اشاره دارد . انسانها دوستدار آن هستند که با مردمان بجوشند و دست احسان و عطای خود را بگشایند و به گستره دنیا و جاودانگی زندگی ، بر همه ببخشند و دیگران را خرسند کنند . اما این نشدنی است و جز از خداوند هستی ، ممکن نیست . سخاوت انسانی حدّ و حصر ندارد ، اما امکانات و دارایی انسان حدّ و مرز دارد و از این رو ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، جایگزین بدون هزینه ای برای آن معرفی کرده است و آن چیزی جز حسن سلوک و رفتار زیبا و خداپسندانه نیست . امام علی علیه السلام این رفتار را در دو نمود ظاهری و عینی آن ، یعنی گشاده رویی و خوش برخوردی ، جلوه داده است .

ما می توانیم لبخند خود را به نشان دوستی و محبّت ، به همه دوستان و اطرافیان

خود هدیه دهیم و می توانیم چهره باز و سیمای خندان خود را، عرصه شکوه ها، گله ها و اظهار درد و رنج دیگران کنیم و از بار روانی غم و اندوه آنان بکاهیم. روح را تاب این گشادگی هست؛ اگر چه مال را توان این گستردگی نیست. ما نمی توانیم بدهی همه کسان را بپردازیم، اما می توانیم غم و اضطراب آنان را تحمّل کنیم و با برخورد خوش و دعای خیر، لبخند خود را بر لبان او نیز بنشانیم.

11 / 2. «مجالسة الاشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار».

همنشینی و همصحبتی، نشان دهنده شخصیت و منش هر کسی است. انسان بر دین دوست خود است (1) و دوست، مبنای قضاوت دیگران درباره انسان. دوستی با نیکان، انسان را در برابر دیگران نیک جلوه می دهد و همنشینی با تبهکاران و افراد شرور موجب برانگیخته شدن سوء ظنّ اطرافیان و تماشاگران زندگی انسان می شود. و انسان مؤمن، وظیفه دارد از این حالت جلوگیری و تهمت را از خود دور کند و آبروی خود را محفوظ بدارد. پرسش مطرح در این زمینه آن است که پس افراد خیر و صالح، چگونه مصلح شوند و چسان، بدکاران را اندرز دهند و با معاشرت نیکو، آنان را به راه راست درآورند؟

پاسخ آن است که باید طریقه همنشینی خود را به گونه ای برگزینند که شك برانگیز نباشد و از توجیه و امتناع دیگران فروگذار، و به خوبی نیت خود و خوش بینی دیگران، اتکا نکنند و نیز از پدید آمدن عوارض سوء در خود جلوگیری کنند. با این همه،

گاه بدبینی دیگران را چاره ای نیست و باید آن را هزینه هدایت دانست.

11 / 3. «قيمة كل امری ء ما يحسنه».

بر اساس پژوهشهای روشمند در فقه الحدیث، می توان منظور از این روایت را به آسانی معین کرد. فهم ظاهری عصر کنونی فارسی زبانان از کلمه [یحسن] نیکوکاری

ص: 140

1- المرء علی دین خلیله .

است و یا نیک پنداشتن و ارزشمند دیدن ؛ اما این فهم نه با لغت کهن عرب مطابقت دارد و نه با معنای روایتهای مشابه این متن که همگی از امام علی علیه السلام صادر گشته اند و به نظر می رسد همه يك روایت اند که نقل به معنا شده اند . ما این دسته روایات را در

کتاب منطق فهم حدیث گرد آورده ایم و بر طبق تفسیر کتاب لغت کهن و معتبر العین(1) و گفته علی علیه السلام که می فرماید : قلت أربعا ، انزل الله تصدیقی بها فی کتابه . . . قلت : قيمة كل امری ۽ ما یحسن ، فأنزل الله فی قصة طالوت «إنّ الله اصطفاه وزاده بسطة فی العلم والجسم»(2) .

گفتنی است که می توان علم را در این حدیث به معنای مهارت نیز دانست و در این صورت قیمت هر کس به اندازه اندوخته او است . خواه این اندوخته علمی در معارف و علوم معنوی ، اخروی و انسانی باشد و یا مهارتهای عملی و نافع به حال جامعه و سودمند برای شخص . عمل همگانی به این حدیث ، می تواند جوهره تلاش و حرکت را در ما بیدار کند و جامعه اسلامی را به تکاپو بیندازد تا به قلّه های علم سرکشند و ستارگان فضیلت را در آغوش کشند ؛ چه ، هیچ کس نمی خواهد کم ارزش بماند و اندازه خود را کوچک ببیند .

11 / 4 . «خاطر بنفسه من استغنی»

این حدیث بخشی از خطبه مشهور امام علی علیه السلام به نام «وسیله» است(3) . در آن خطبه ، کلمه «برآیه» پس از «استغنی» می فهماند که منظور ، استبداد رأی و خود کامگی است ؛ به عبارت دیگر گونه ای اعجاب به رأی که از مشورت و هم اندیشی و توجه به اندیشه دیگران جلو می گیرد .

ص: 141

1- . العین ، ص 28 ، 18 . خلیل فراهیدی در آنجا می گوید : أحثّ كلمة علی طلب العلم ، قول علی بن ابیطالب علیه السلام : قيمة كل امری ۽ ما یحسن .

2- . طوسی ، امالی ، ص 494 ، ح 1083؛ سوره بقره 2 ، آیه 247 .

3- . ر .ك : تحف العقول ، ص 97؛ نهج البلاغة ، حکمت 211 .

انسان خود کامه به پندار خود، همیشه درست می اندیشد و خود را از خطاهای احتمالی که دامن انسان غیر معصوم را فرا می گیرد، مبرا می داند. دیده خرد چنین شخصی که نیازی به مشورت احساس نمی کند به خواب ظلمت فرو می رود و عقربه داوری اش تحت تأثیر خودبینی، او را به کژراهه می برد. پرده خودرأیی و حجاب خودکامگی، مانع آن می شود که عیب رأی خود را دریابد و برای رهایی از سقوط، تلاش کند.

در این زمینه، داوریها و اندیشه های متعصبانه و انحرافی بروز می کند و منطق تراشی ذهنی برای آنها، به چنین شخصی، مجال تفکر نمی دهد و مشورت با دیگران و استفاده از آرای آنان را، کم ارزش جلوه می دهد. چنین انسان خودکامه ای، پا در عرصه خطر می نهد و خود را به لبه پرتگاه می کشاند و با محروم داشتن خود از ارشاد و راهنمایی دیگران، دوزخ شقاوت و خطر ضلالت را به جان می خرد و این جز نادانی و نابخردی نیست. چنین شخصی تا بیماری روانی، فاصله اندکی دارد و در نادرستی تصمیمهای او جای شك و تردیدی نیست. چه کس می تواند در دنیایی که با هزاران فرد و صدها حالت ارتباط دارد، تنها به دانسته ها و تجربه های خود اتکا کند و

سپس حاصل اندیشه شخصی خود را از خرد جمعی برتر و درست تر ببیند؟ درد اینجا است که چنین انسانی، متوجه سقوط خود نیست و گاه برای همیشه از نادرستی رأی خود آگاه نمی گردد و تنها پس از ناکامی و شکست سنگین در زندگی، به خود می آید و از خطر بزرگی که او را از هستی ساقط نموده است، مطلع می گردد. (1)

5 / 11 . «من دخله العجب هلك»

شدیدترین و اساسی ترین زیان عجب و خودپسندی، هلاکت است؛ چه انسان، همه کوششها و تلاشهایش برای رسیدن به سعادت است و اگر اعمال و اخلاق و

ص: 142

1- ر. ك: میزان الحکمه، عنوان الرأی و عنوان العجب.

کسب فضائل، انسان را به ساحل نجات نرساند و در کویر هلاکت و شقاوت بماند، زیانکار هر دو سرای دنیا و آخرت است، و عجب چنین می کند.

انسان خود پسند، اعمال و کردار خود را به دیده حسن می نگرد و چون آنها را کامل و بدون نقص و با اهمیت می بیند، خود را شایسته جزا و پاداش الهی می بیند و اندک اندک بدانها منت نیز می گذارد، و این انهدام همه آنها است و پی آوردن تحفه عقوبت و نکوهش الهی؛ به عبارت دیگر، عجب از یک سو، عمل و تلاش انسان را تباه می کند و از سوی دیگر، نفرت خدای سبحان را به ارمغان می آورد. عجب و خودپسندی، انسان را برای خود می آراید و موجب خشنود شدن او از خودش می شود و همین امر، سرآغاز هلاکت است. انسانی که خود را زیبا و بدون عیب می بیند، نه به اندیشه تلاش بیشتر و رشد است و نه سر آن دارد که به درگاه خداوند،

عذر تقصیر آورد و به رحمت الهی تکیه زند. او با اتکال بر اعمال خویشتن، از مناقشه

روز جزا غافل می ماند و به گاه حساب در دادگاه عدل و تقادی دقیق خداوند، همه اعمال خویش را معیوب و ناقص می بیند و دست خود را تهی و نامه عمل خویش را خالی می یابد، نه عمل و نه امید رحمتی و نه اندوخته ای و تدبیر و وسیله ای برای این

روز مبادا! خرده گیری و سخت گیری در حساب، تباهی درونی و انگیزه های ناسالم اعمال او را به رخس می کشاند و وی را روانه دوزخ می سازد و چه هلاکتی از این ژرف تر.

6 / 11 . «من أيقن بالخلف، جاد بالعطيّة» .

امامان ما و در رأس آنان، امام علی علیه السلام، علم خود را از قرآن می گیرند و همه گفته های آنان معانی آشکار و پنهان کلام الهی اند. آنان از چشمه زلال وحی نوشیده اند

و هر بخش از سخنان آن، مرواریدی درخشان از صدفهای پاک قرآن است. این سخن نیز به روشنی بازگویی این آیه شریف است: «قل إن ربي يبسط الرزق لمن يشاء

من عباده وبقدر له وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين»؛ (1) «بگو، پروردگار من برای هر يك از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می گرداند و آنچه که انفاق کنید، خدا عوضش را می دهد و او بهترین روزی رسان است» .

امام علی علیه السلام به پیروی از این وعده الهی می فرماید: اگر به این آیه ایمان و به درستی آن یقین داشته باشیم، دیگر از انفاق و بخشش دریغ نخواهیم کرد؛ زیرا خداوند خزانه جود خود را بر چنین کسی گشوده و به شخص سخاوتمند وعده داده است که هر چه، کم و زیاد و خرد و کلان ببخشد، جایگزین خواهد کرد. تنها نگرانی و عدم اطمینان مطلق ما به همراه تخویفهای شیطانی و وعده های او به فقر و ناداری است که ما را از جود و انفاق باز می دارد و از این رو، امام علی علیه السلام به نحو گزاره شرطی و منطقی، جود در عطا و بخشش داراییها را نتیجه یقین به جایگزینی می داند. به تشبیه می توان گفت: آنکه در کنار دریا است از بخشش کاسه آبی دریغ نمی ورزد و هیچ گاه از کم آمدن آب نمی ترسد. ما نیز چنین خواهیم بود اگر ندای دو فرشته الهی را به گوش دل بشنویم که در هر شب جمعه ندا می دهند: «اللهم أعط كل متفق خلفا وكل ممسك تلفا؛ (2) خدایا بخشش هر بخشنده را جایگزین کن و (مال) هر نگهدارنده ای را تلف کن.»

7 / 11 . «من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه» .

قانون عمل و عکس العمل و کار و جزا در خلقت جاری و ساری است. کارهای نیک ما، پاداشی در خور می یابند و زشتیها و شرارتهايمان به ما باز می گردند. احسان

به هموعان و در اندیشه بهروزی و سعادت دیگران بودن، دست احسان خداوند را بر ما می گشاید و دلهای مردمان را بر ما نرم و به سوی ما جلب می کند. عافیت از

ص: 144

1- . سوره سبأ 34 ، آیه 39 .

2- . بحار الأنوار ، ج 96 ، ص 117 .

بزرگ ترین نعمتهای الهی و مطلوب همگان است؛ اگر چه پوشیده است و به چشم نمی آید و تنها به گاه رفتن، از آن یاد می شود. (1) ما همه حق داریم به دنبال نعمتهای خوب خدا روان شویم و برای به دست آوردن آنها تلاش کنیم که عافیت یکی از اینها است. اما وظیفه انسانی و اخلاقی ما آن است که از مرز خود خواهی بگذریم و این نعمتها را برای بقیه نیز بخواهیم و این خواستن را به دعای خیر محدود نکنیم؛ بلکه تا

سر حدّ توان در رساندن آن به دیگران هم بکوشیم. يك مسئول، افزون بر خود و خانواده اش، مسئولیت رفاه، امنیت و عافیت زیر دستانش را نیز به عهده دارد. او باید

در اندیشه آسایش همکاران خود نیز باشد و جالب توجه است که این امر، به سلامت و عافیت او نیز یاری می رساند و نقش اساسی در سعادت و بهروزی حقیقی او دارد.

نکته روشن این رابطه، به وجود سلسله مراتب اجتماع باز می گردد، به زیر دست و فرادست بودن نسبی همه ما و به تأثیر افعال ما در سرنوشت ما و نقش برخورد ما با دیگران. اگر ما به فکر زیردستان خود باشیم، فرادستان ما در فکر ما خواهند بود و این

سنت از هر دو سوی سلسله تا آغاز و فرجام، جریان دارد. هر کس لباس زیبای عافیت را بر تن دیگران بپوشاند، خود به خلعت فاخر سلامت، نواخته خواهد شد: «کما تدین تدان» و به گفته امام علی علیه السلام: «کل امرئ یلقى ما عمل ویجزی بما صنع»؛ (2) هر کس نتیجه کار خود را می بیند و جزای کرده خویش را می گیرد».

ص: 145

1- ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 406، ح 5878.

2- غررالحکم، ح 6918.

از آنچه گفته آمد، می توان به گستره پهناور معارف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، این راوی بزرگ حدیث پی برد. او توانست با گردآوری معارف توحیدی و آموزه های اخلاقی چند امام بزرگ، مجموعه داشته های اخلاقی شیعه را غنی تر سازد و میراث سترگی را برای ما به یادگار نهد. میراث فقهی و عقیدتی او، بسی بیشتر از این

یازده حدیث است که در میان آنها نیز نکته های اخلاقی فراوان به چشم می آید. عمل به این توصیه ها، اگر با رعایت اعتدال و در نظر آوردن محدودیتهای زمانی و عصری و نیز ظرفیتهای روحی و معنوی باشد، می تواند ما را در راه رسیدن به قلّه کرامت روحی و خُلق عظیم نبوی، یاری کند؛ همان گونه که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بدان رساند.

امید آنکه تعلیمات ژرف و نیکوی اهل بیت علیهم السلام را در همه ابعاد زندگی خود به کار نیندیم.

اشاره

رسول آقاجانى

ص: 147

نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و از این رو، به عبدالعظیم حسنی شهرت یافته است.

این چهار واسطه به قرار زیرند:

1. زید (جدّ سوم)،
2. حسن (جدّ دوم)،
3. علی (جدّ اول)،
4. عبدالله قافه (پدر).

در این اثر سعی کرده ایم تا به زندگی این بزرگان پردازیم.

1. زید بن حسن علیه السلام

اشاره

مورخان و سیره نویسان در تعداد فرزندان امام مجتبی علیه السلام اختلاف دارند. شیخ مفید، آنان را چنین برشمرده است:

أولاد الحسن بن علي عليهم السلام خمسة عشر ولدا ذكرا وأنثى: زيد بن الحسن، وأختاه أم الحسن وأم الحسين، أمهم أم بشير بنت أبي مسعود بن عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجية، والحسن بن الحسن أمه خولة بنت منظور الفزارية وعمرو بن الحسن، وأخواه القاسم و عبدالله ابنا الحسن أمهم أم ولد، و عبدالرحمن ابن الحسن أمه أم ولد، والحسين بن الحسن الملقب

ص: 149

بالأثر، وأخوه طلحة بن الحسن وأختها فاطمة بنت الحسن أم إسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيمي وأم عبدالله، وفاطمة، وأم سلمة، ورقية بنات الحسن عليه السلام لأُمَّهات شتى» (1).

علامه مجلسی هم پس از نقل این مطالب از ارشاد، از قول طبری می افزاید: «له من الأولاد ستة عشر، وزاد فيهم أب بكر وقال: قتل عبدالله مع الحسين عليه السلام» (2).

زيد بن حسن عليه السلام، امور مربوط به صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله را بر عهده داشت. شيخ

مفيد در این باره می نویسد:

و أما زيد بن الحسن عليه السلام فكان يلي صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأسناً وكان

جليل القدر، كريم الطبع، ظريف النفس، كثير البرّ، ومدحه الشعراء وقصده الناس من الآفاق لطلب فضله . و ذكر اصحاب السيرة أنّ زيد بن الحسن كان يلي صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله. فلما ولي سليمان بن عبد الملك كتب إلى عامله بالمدينة: «أما بعد فإذا جاءك كتابي هذا فاعزل زيدا عن صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وادفعها إلى فلان بن فلان - رجلاً من قومه - وأعنه على ما استعانك عليه والسلام» (3).

و اما زيد بن حسن، امور مربوط به صدقات پیامبر صلى الله عليه وآله را بر عهده داشت. او بزرگ ترین فرزند امام عليه السلام و شخصی جلیل القدر، بخشنده و بسیار اهل نیکی بود. شاعران زیادی مدحش کرده اند و مردم از جاهای گوناگون برای دریافت لطف و فضل او به سویش می آمدند. سیره نویسان آورده اند که وی متولّی امور صدقات رسول خدا صلى الله عليه وآله بوده.

هنگامی که سلیمان بن عبدالمملک به حکومت رسید به عاملش در مدینه

ص: 150

1- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

2- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163، به نقل از اعلام الوری، ج 2، ص 106 .

3- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

چنین نوشت: «هرگاه این نامه به دست تو رسید، زید را از تولیت صدقات رسول خدا عزل کن و آن را به یکی از خویشاوندانش واگذار و او را در این امر یاری کن».

عامل سلیمان فرمان او را اجرا کرد، ولی پس از آن که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، نامه ای بدین مضمون برای عامل مدینه نوشت:

أما بعد، فانّ زيد بن الحسن شريف بنى هاشم و دوستهم؛ فإذا جاءك كتابي هذا، فاردد عليه صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله و أعنه على ما استعانك عليه، والسلام؛(1)

زيد بن حسن عليه السلام، (شخصیت) شريف بنى هاشم و مسن ترين آنان است؛ وقتی که این نامه به دست تو رسید، صدقات پیامبر صلى الله عليه وآله را به او بازگردان و در این کار او را یاری کن.

مؤلف کتاب عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده(2) مطلبی را درباره اختلاف بین زید بن حسن علیه السلام و ابوهاشم عبدالله بن حنفیه در تصدی و تولیت صدقات حضرت رسول صلى الله عليه وآله نقل کرده است که نگارنده سند آن را نیافتم. در این کتاب آمده است: حضرت علی علیه السلام مقرر داشته بود که باید تولیت صدقات او در دست اهل فضل و کمال از فرزندان او باشد. راوی گوید: تولیت صدقات آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملک به زید بن حسن علیه السلام رسید. در این هنگام بین او و ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بر سر تصدی امور صدقات اختلاف پیدا شد.

ابوهاشم به زید گفت: تو می دانی که ما در حَسَب و نَسَب با هم فرقی نداریم. تنها فضیلت تو بر من، این است که تو از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام هستی و من از این شرف

ص: 151

1- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 75 .

بهره ای ندارم. ولی این صدقات از آن فاطمه زهرا علیها السلام نیست؛ بلکه به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تعلق دارد. علاوه بر این، علی علیه السلام شرط کرده است که باید تولیت این صدقات در دست فاضل ترین و داناترین فرزندان او باشد و من از شما فقیه تر و داناتر هستم.

هنگامی که این اختلاف پیش آمد، زید روانه دمشق شد و خلیفه اموی را از ماجرا آگاه کرد. البته پیشتر، از ابوهاشم نزد ولید بن عبدالملک سعایت شده بود که وی ادعای خلافت دارد و هم اکنون لشکریانش در عراق جمع شده اند و در انتظارند تا به فرمان او ناگهان برضد تو بشورند. از این رو، ولید بن عبدالملک با شنیدن این سخنان آتش خشمش شعله ور شد و به عامل خود در مدینه نوشت که هرچه زودتر ابوهاشم را به دمشق بفرستد. امیر مدینه، ابوهاشم را دستگیر کرده، او را به دمشق فرستاد.

ولید که از ابوهاشم خشمگین بود، او را مدتی به زندان افکند. زمانی که وی در زندان به سر می برد، حضرت سجاد علیه السلام برای استخلاص او به دمشق عزیمت فرمود و از خلیفه گله کرد که: فرزندان ابوبکر و عمر و عثمان به جهت پدران خود در میان مردم به راحتی زندگی می کنند و معزز هستند و کسی به آنها صدمه و آزار نمی رساند؛ اما فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حبس و شکنجه و آزار هستند و شرافت نسب آنها با آن حضرت مراعات نمی شود. اینک ابوهاشم عبدالله بن محمد مدتی است که در زندان تو گرفتار است.

ولید، اختلاف ابوهاشم با پسرعمویش و ادعای خلافت و قصد آشوبگری او را برضد خلیفه به اطلاع امام سجاد علیه السلام رساند.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: زید بن حسن علیه السلام و ابوهاشم هر دو پسرعموی یکدیگرند و این اختلافات جزئی و خانوادگی همواره در هر خاندانی هست و نباید موجب خشم شما شود. در این هنگام حضرت امام سجاد علیه السلام علت نزاع و اختلاف آن دو نفر را برای ولید بن عبدالملک بیان کرد. سپس فرمود: اکنون به خاطر حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوهاشم را از زندان آزاد کن و او را نزد اهل بیتش بفرست. ولید گفت: من اکنون او را از زندان آزاد کردم و از وی درگذشتم. ابوهاشم از زندان آزاد شد، ولی

ولید به او اجازه نداد از دمشق بیرون رود و او را تحت نظر داشت. ولید روزی به او گفت: «یا ابا البنات؛ ای پدر دخترها!» ابوهاشم جواب داد: آیا مرا به داشتن دختر سرزنش می کنی؛ در حالی که حضرت لوط و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله پدران دخترها بودند؟!

ولید از این جواب خشمگین شد و گفت: تو اهل جدل هستی، از نزد من دور شو! ابوهاشم گفت: آری، به خدا قسم از نزد تو خواهم رفت! ابوهاشم از دمشق بیرون شد و به طرف مدینه گریخت، اما سرانجام ولید او را مسموم کرد. (1)

علامه مجلسی (2) در ضمن بیان حالات امام محمد باقر علیه السلام از خرائج راوندی حدیثی

را مرسلًا نقل کرده که دانشمند فرزانه جناب آقای عطاردی هم در کتاب خود (3) آن را ذکر کرده است. در بخشی از آن حدیث آمده است:

ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده: زید بن حسن علیه السلام نزد پدرم آمد و از وی میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را مطالبه می کرد (میراث آن حضرت عبارت بود از: زره، شمشیر، انگشتر و عصا که نزد حضرت امام باقر علیه السلام بود). زید اظهار داشت: من فرزند امام حسن علیه السلام هستم و او بزرگ ترین فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است پس ارث آن جناب به من می رسد و من اولی و احق به آن هستم. در این هنگام میان زید بن حسن علیه السلام و زید بن علی بن الحسین علیهما السلام که در مجلس بود، گفت و گوهایی صورت گرفت. زید بن علی علیه السلام پیش حضرت امام باقر علیه السلام رفت و گفت: ای برادر! من دیگر در این باره با زید بن

ص: 153

1- . باید دانست که خلفا و عمال ستمگر بنی امیه برای این که با آسودگی خاطر به حکومت ظالمانه خود ادامه دهند و میان علویان، نفاق و اختلاف ایجاد کنند و مسلمانان را از گرایش به آنان بازدارند، می کوشیدند این گونه اختلافات را بزرگ جلوه دهند.

2- . بحار الأنوار، ج 46، ص 329؛ الخرائج و الجرائح، ص 230 .

3- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 79 .

حسن علیه السلام سخنی ندارم.

زمانی که این جریان به گوش زید بن حسن علیه السلام رسید، بسیار ناراحت شد و خدمت حضرت امام باقر علیه السلام آمد و مطالبی را به او گفت. امام باقر علیه السلام به زید فرمود: «اگر این تخته سنگ که ما اکنون روی آن هستیم، گواهی دهد که من احق به میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستم، باز حرف خود را تکرار می کنی؟» زید جواب داد: در این صورت، البته دست از عقیده خود برمی دارم.

در این وقت آن صخره عظیم به سخن آمد و گفت: ای زید! تو در حق امام، ظالم هستی و در میراث پیغمبر حقی نداری. زید با مشاهده این منظره، از وحشت بر زمین افتاد و از حال رفت.

زید بن حسن علیه السلام بعد از این ماجرا به دمشق رفت و موضوع اختلاف خود را با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در میان گذاشت. عبدالملک نامه ای به عامل خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که امام باقر علیه السلام را به دمشق بفرستد و حاکم را تهدید کرد که اگر در این امر کوتاهی کنی تو را خواهم کشت.

عامل مدینه در جواب او نوشت: نامه شما رسید. محمد بن علی را که از من خواسته ای، مردی است که امروز کسی پاکدامن تر از او در روی زمین یافت نمی شود. او مردی زاهد و پرهیزگار و همواره در محراب خود مشغول عبادت است. آن گاه که به قرائت قرآن اشتغال دارد، حیوانات پیرامون او اجتماع می کنند و با او انس و الفت دارند. وی در علم و کمال و فضل و شرف و عبادت، از داناترین و دقیق ترین مردم است. صلاح شما را در این می دانم که به او رنج و آزار نرسانی و وی را صدمه نزنی. خداوند نعمت را از هیچ قومی سلب نمی کند، مگر این که خود آن قوم موجبات تغییر نعمت را فراهم سازند و روحیات و اخلاق خود را تغییر دهند.

هنگامی که این نامه به عبدالملک بن مروان رسید، وی دریافت که عامل مدینه خیر او را خواسته است و بار دیگر به حاکم مدینه نوشت که يك میلیون درهم به محمد بن

علی علیهما السلام بده و سلاح و زره و شمشیر و انگشتر و عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله را که نزد او محفوظ است، از وی بگیر و برای من بفرست.

عامل مدینه نزد حضرت امام باقر علیه السلام آمده، گفت: از طرف عبدالملک بن مروان نامه ای رسیده و به من دستور داده که یک میلیون درهم به شما بدهم و میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که نزد شما نگهداری می شود، برای او بفرستم. امام باقر علیه السلام فرمود: «اندکی مرا مهلت ده تا در این باره بیندیشم و تصمیم بگیرم.»

امام صادق علیه السلام می افزاید: پدرم نامه ای به عبدالملک بن مروان نوشت و مقداری اثاثیه نیز برای او فرستاد. در این هنگام زید بن حسن علیه السلام از دمشق به مدینه آمد و بین او و امام باقر علیه السلام مذاکراتی شد. چند روز بعد از ورود زید، امام باقر علیه السلام به شهادت رسید. زید بن حسن علیه السلام هم پس از مدّت اندکی، بیمار شد و چندی بیهوش بود؛ تا از جهان رخت بریست.

مرحوم مجلسی بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیث مخالف با تاریخ است. این داستان در زمان هشام بن عبدالملک اتفاق افتاده و ظاهر این است که کلمه «هشام» از قلم نساخ یا روات افتاده است. (1)

گفتار علما درباره زید بن حسن علیه السلام

زید علیه السلام را سید و شریف بنی هاشم می گفتند و او را دو فخر سزاوار است؛ زیرا پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و جدّه اش فاطمه زهرا علیهما السلام یگانه دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. از این رو، شیخ مفید او را چنین ستود:

أما زید بن الحسن فكان يلي صدقات رسول الله وأسنّ و كان جليل القدر، كريم الطبع، ظريف النفس، كثير البرّ، و مدحه الشعراء و قصده

ص: 155

النَّاسِ مِنَ الْآفَاقِ لَطَلَبَ فَضْلَهُ؛(1)

زید بن حسن علیه السلام متولّی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردی مسنّ،

جلیل القدر و بخشنده و دارای نفس لطیف و خیر بی شمار بود و شعرای عصر او را ستوده اند.

در بحار الأنوار(2) به همین مضمون مطالبی درباره زید آمده است که همه اینها دلیل بر عظمت و شرافت و جلالت زید دارد.

علاّمه مجلسی به نقل از مفید می نویسد: شعرای زیادی در مدح زید بن حسن علیه السلام شعر سروده اند که از جمله آنها محمد بن بشیر خارجی است. وی در مدح زید می سراید:

إِذَا نَزَلَ ابْنُ الْمُصْطَفَى بَطْنَ طَلْعَةٍ

نَفَى جَدْبَهَا وَأَخْضَرَ بِالنَّبْتِ عُودَهَا

وَزَيْدٌ رِبْعُ النَّاسِ فِي كُلِّ شَتْوَةٍ

إِذَا اخْلَفَتْ أَنْوَاظُهَا وَرُغُودَهَا

حَمُولٌ لِأَشْنَاقِ الدِّيَاتِ كَأَنَّهُ

سِرَاجُ الدُّجَى إِذْ قَارَنَتْهُ سُعُودُهَا(3)

هنگامی که پسر مصطفی به سرزمینی درآید، خشکسالی آن را بزدايد و چوب خشك آن وادی به سبزی بگراید.

در هر زمستانی که نزولات و بارندگی نباشد، زید بهار مردم است.

همه خوبنها را می پردازد؛ گویی هنگامی که ستاره سعد او برآید، چون چراغی در تاریکی ها است.

مؤلف کتاب زندگانی حسن بن علی علیه السلام درباره زید می نویسد:

عبدالرحمن بن ابی الموالی گوید: زید بن حسن علیه السلام را دیدم که بر مرکبی می نشست و به «سوق الظهر» می آمد و در آنجا توقّف می کرد. مردم را می دیدم که در اطرافش جمع می شدند و به او نگاه می کردند و از هیکل

ص: 156

1- . الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 21 .

2- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163 .

3- . الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 21؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 72 - 84؛ اعيان الشيعة، ج 7، ص 95 - 97 .

درشت او در شگفت می شدند و به یکدیگر می گفتند: این پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (1)

سید نسابه عبدالحمید ثانی گوید:

زید از برادرش حسن بزرگ تر بود. علمای انساب او را از برادرش مؤخر داشته اند؛ لیکن فضل و کرم و سنش، وی را از برادرش حسن متمایز می سازد.

زید بن حسن علیه السلام نود سال زندگی کرد و از اهل جود و کرم بود و همه اوصاف در او جمع بود و از زهاد و اهل ورع به شمار می آمد. زید در زمان خود رئیس عشیره و در میان خویشاوندانش به خیر و احسان و فضیلت و شرف مشهور بود. او به جود و شجاعت ممدوح مردمان زمان خود بود و از او در زندگی لغزش دیده نشد و جز خوبی از وی مشاهده نگردید و از کارهای ناپسند دور بود. (2)

در کتاب تهذیب التهذیب آمده است که جناب زید، از پدر خود و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس روایت می کند، و از وی جماعتی دیگر، من جمله عبدالله بن عمرو بن خدّاش و عبدالله بن زکریّا انصاری و یزید بن جعدبه روایت کرده اند. ابن حبان، زید بن حسن علیه السلام را از ثقات شمرده و روایت او را مقبول می داند. (3)

ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب گوید:

زید، فردی هاشمی، مدنی، جلیل القدر و بزرگوار بود و در میان محدّثان و روات از ثقات شمرده می شود. (4)

ص: 157

-
- 1- . باقر شریف قریشی، زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج 2، ص 572 .
 - 2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 74 .
 - 3- . تهذیب التهذیب، ج 3، ص 406؛ اعیان الشیعة، ج 7، ص 96؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده؛ ص 84 .
 - 4- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 84 .

آخرین گفتار درباره شخصیت زید، سخن مرحوم ملا باقر نوری مازندرانی است که در کتاب روح و ریحان به نقل از نامه دانشوران می نویسد:

از مجد و بزرگواری زید این است که جدّ عالی حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و در میان شیعه هم به همین جهت ارزشمند و بزرگ و معروف گشته است و این افتخار بس که فرزندی چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام منسوب به او است. (1)

ولادت و وفات

در اینکه زید در چه تاریخی به دنیا آمده است، هیچ يك از مورّخان و علمای رجال اشاره ای به آن نداشته اند و در تاریخ وفات وی هم اختلاف است.

شیخ مفید گفته است که وی در سن نود سالگی وفات یافت (2) و علامه مجلسی نیز این عقیده را پسندیده است. (3)

ابونصر بخاری در سر السلسلة العلویة می نویسد:

«زید بن حسن بن علی بن ابي طالب علیهما السلام، مادرش أمّ بشیر دختر ابومسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرجی انصاری است. او از برادرش حسن بن حسن علیه السلام از جهت سن بزرگ تر است و در محلی بین مکه و مدینه به نام «حاجز» از دنیا رفت. در موقع وفات، عمرش به صد سال رسیده بود».

نسابه معروف یحیی بن حسن عقیقی در کتاب خود گوید: «زید بن حسن علیه السلام در

ص: 158

1- . روح و ریحان، ص 82؛ نامه دانشوران، ج 4، ص 179.

2- . الارشاد، ج 2، ص 22؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص 20.

3- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163؛ الشجرة المباركة، ص 41.

سید محسن امین هم می نویسد:

«زید بن حسن علیه السلام در سال 120 ق در سن نود یا صد و یا نودوپنج سالگی درگذشت». (2)

وی دلیل گفتار خود را کتاب های ارشاد (3) و تهذیب التهذیب (4) و عمدة الطالب (5) قرار داده است.

پس از آنجا که زید به اتفاق جمیع مورّخان کمتر از نود سال نداشته و از طرفی هم مرحوم سید محسن امین تاریخ وفات وی را سال 120 ق معین کرده است، می توان چنین استدلال کرد:

بنا بر قول همه مورّخان، چون اولین همسر امام حسن مجتبی علیه السلام، امّ بشیر دختر ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری بوده (6) و از طرفی هم میان اعراب ازدواج جوانان در بیست سالگی و کمتر از آن مرسوم نبوده است، پس تولّد زید در سال 25 هجری و وفاتش بنا به نقل صاحب اعیان الشیعة در سنه 120 ق، یعنی در سن 95 سالگی، بوده است.

زید بن حسن علیه السلام، در سرزمینی میان مکه و مدینه به نام «حاجز» نزدیک «ثغره»، که محلی در حجاز است، وفات یافت و بدنش را به مدینه آورده، در قبرستان بقیع به

ص: 159

-
- 1- . عبدالعظیم الحسني عليه السلام حياته و مسنده، ص 73 .
 - 2- . اعیان الشیعة، ج 7، ص 95 .
 - 3- . الارشاد، ج 2، ص 22. شیخ مفید سن زید بن حسن را نود سال ذکر کرده است.
 - 4- . تهذیب التهذیب، ج 3، ص 406. در این کتاب سن زید بن حسن 95 سال ذکر شده است.
 - 5- . عمدة الطالب، ص 89. مؤلف این کتاب سنّ زید بن حسن را صد سال ذکر نموده و دو نظر فوق را هم متذکر شده است.
 - 6- . ناسخ التواریخ، امام حسن مجتبی علیه السلام، ج 2، ص 268 .

خاک سپردند. (1)

مرگ وی بر بسیاری از مردمان حجاز گران آمد؛ زیرا او تنها حامی محرومان و مظلومان بود. از این رو، شعرا در وفاتش مرثیه ها سرودند؛ از جمله قدامة بن موسی الجحمی (2) با اشاره به فضایل زید، در رثای او چنین سرود:

«إِن يَكُ زَيْدٌ غَالَتْ الْأَرْضُ شَخْصَهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ فُنَاكَ وَجُودُ

وَإِنْ يَكُ أَمْسَى زَهْنٌ رَمَسٍ فَقَدْ ثَوَى

بِهِ وَهُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَقِيدُ

سَمِيعٌ إِلَى الْمُعْتَرِّ يَعْلَمُ أَنَّهُ

سَيَطْلُبُهُ الْمَعْرُوفُ ثُمَّ يَعُودُ

وَلَيْسَ بِقَوَالٍ وَقَدْ حَطَّ رَحْلُهُ

لِمُلْتَمَسِ الْمَعْرُوفِ أَيْنَ تُرِيدُ

إِذَا قَصَرَ الْوَعْدُ الدَّنِيَّ نَمَا بِهِ

إِلَى الْمَجْدِ آبَاءَ لَهُ وَجُدُودُ

مَبَا ذَيْلُ لِلْمَوْلَى مَحَاشِدُ الْقُرَى

وَفِي الرَّوْعِ عِنْدَ النَّائِبَاتِ أُسُودُ

إِذَا انْتَحَلَ الْعِزُّ الطَّرِيفُ فَإِنَّهُمْ

لَهُمْ إِرْثٌ مَجْدٍ مَا يُرَامُ تَلِيدُ

إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ قَامَ سَيِّدُ

كَرِيمٌ يُبَيِّ بَعْدَهُ وَيَشِيدُ؛ (3)

گرچه دست روزگار جسم زید را ربود، اما همانا بخشش او آشکار است.

و اگر پیکرش به خاک رفته، پس زمین فقیدی را دربر گرفته که همه کارهایش پسندیده بود.

اوندای بیچارگان را می شنود و می داند که از او کمک می خواهند و کامیاب باز می گردند.

او کسی نبود که به نیازمند بگوید چه می خواهی و کجا می روی، بلکه از آنان رفع نیاز می کرد.

اگر هم نیازمندی به همه درخواست هایش نمی رسید، ولی می دانست به سوی

ص: 160

-
- 1- . الارشاد، ج 2، ص 21؛ اعیان الشیعة، ج 7، ص 95؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 163 .
 - 2- . باقر شریف قریشی، زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج 2، ص 573 .
 - 3- . بلاذری، أنساب الأشراف، ج 3، ص 72 - 73؛ تاریخ دمشق، ج 6، ص 302؛ حدائق الوردیة، ص 107.

مردی رفته که نیاکانی بزرگوار دارد.

بسته هایی برای بردگان و گروه هایی برای مهمانی داشت و به هنگام ترس و ناگواری ها بردبار بود.

وقتی که آقایی از آنها بمیرد، آقایی دیگر بر می خیزد؛ بزرگواری که بزرگواری اش استوار و پابرجا است».

اشعار فراوانی از این قبیل در فضایل زید بن حسن علیه السلام سروده شده که به همین مقدار بسنده شد.

عبدالله بن ابی عبیده گوید: روزی که زید بن حسن علیه السلام در بطحا از دنیا رفت و جنازه او را به مدینه حمل می کردند، من هم به اتفاق پدرم به استقبال جنازه او رفته بودم.

هنگامی که به ثبیه رسیدیم، جنازه زید که در قبه ای نهاده و روی شتری گذاشته بودند از دور نمایان شد و عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام (عبدالله محض) پیشاپیش جنازه پیاده حرکت می کرد؛ در حالی که ردای خود را بر کمرش بسته بود. پدرم گفت: پسرم! رکاب را نگهدار تا من هم پیاده شوم و به جنازه زید احترام کنم. به خدا قسم اگر من سواره باشم و عبدالله پیاده راه برود، به ما خیر و نصیبی نخواهد رسید و هرگز روی سعادت را نخواهیم دید! پدرم از مرکب فرود آمد و به اتفاق عبدالله بن حسن در پیشاپیش جنازه حرکت کردند؛ تا جنازه را وارد منزل کردند و در آنجا غسل دادند. سپس آن را به قبرستان بقیع بردند و همان جا به خاک سپردند. (1)

عقاید زید

عقیده و مذهبش، بنابر تحقیق، همان مذهب امامیه و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و در این، خلافتی نیست. وی در مدت عمرش هیچ گاه دعوی امامت نکرد و

ص: 161

کسانی که زیدی هستند، منسوب به او نیستند؛ زیرا «زیدی‌ها» عقیده دارند که هرکس از اولاد حضرت علی و زهرا قیام به سیف و خروج نمود، او امام است، خواه حسنی باشد و خواه حسینی.⁽¹⁾ زیدی‌ها چند فرقه اند که پرداختن به آنها بیرون از هدف این نوشتار است.

زید بن حسن علیه السلام، به دلیل تقیه، با بنی امیه مماشات می کرد. حکایت زیر، به نقل از کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در صفحه 78، نمونه ای از تقیه جناب زید است:

ولید بن عبدالملک برای زید نامه ای نوشت و از او خواست که با عبدالعزیز بن ولید بیعت کند و سلیمان بن ولید را از خلافت خلع نماید. زید، که از خلیفه تقیه می کرد، به خواسته او پاسخ مثبت داد.

هنگامی که سلیمان به خلافت رسید، از نامه زید به ولید مطلع شد و به ابوبکر بن حزم، والی مدینه، نوشت که زید را پیش خود حاضر کن و این نامه را از برایش بخوان، اگر موضوع این نامه را تصدیق کرد، آن را برای من بنویس و اگر تکذیب نمود، به او پیشنهاد ده تا بالای منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حضور مردم نیز تکذیب کند.

ابن حزم سخن سلیمان را به اطلاع زید رساند. وی پاسخ داد: مرا مهلت بده تا در این مورد از خداوند طلب خیر کنم. زید پس از خروج از نزد امیر مدینه، نزد قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله رفت و گفت: من از سلیمان بیمناکم و می ترسم خون مرا بریزد و از سویی ناگزیرم که به او جواب بدهم. بعضی به او گفتند که برای حفظ جان خود سوگند یاد کن و اظهار بی اطلاعی نما؛ اما این دو گفتند: قسم یاد نکن و منکر نامه ات هم مباش و در بالای منبر با خدا جنگ مکن! ما امیدواریم خداوند تو را از مکر

و حيله و دشمنی او نجات دهد. از این رو، زید بن حسن علیه السلام نزد امیر مدینه رفت و مضمون نامه را تصدیق کرد. پس از آنکه امیر مدینه را از سخن زید آگاه کرد، سلیمان

ص: 162

بن ولید به او نوشت که زید بن حسن علیه السلام را صد تازیانه بزند و به او لباس درشت بپوشاند و پابرهنه در کوچه های مدینه حرکت دهد. هنگامی که قاصد می خواست از حضور خلیفه خارج شود، عمر بن عبدالعزیز گفت: اکنون خلیفه مریض است؛ اندکی صبر کن تا وی بهبود یابد. او نیز حرکت خود را به تأخیر افکند. اندکی پس از آن سلیمان بن ولید درگذشت و خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید. وی همین که زمام امور را به دست گرفت، قاصد را پیش خود خواند و نامه را از وی گرفت و پاره کرد.

روایات زید بن حسن علیه السلام

1... عن زید بن الحسن علیه السلام، عن جدّه، قال: سمعتُ عمّار بن یاسر یقول: وقف لعلی بن أبیطالب علیه السلام سائل و هو راکع فی صلاةٍ تطوّع، فنزع خاتمه فأعطاه السائل، فأتی رسول الله فأعلمه بذلك، فنزل علی النبیّ هذه الآية: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ...» (1). فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله علینا، ثم قال: من كنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ (2)

زید بن حسن علیه السلام از جد خود روایت می کند که گفت: شنیدم عمّار پسر یاسر می گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نماز مستحبی بود که سائلی هنگام رکوع نزد آن حضرت ایستاد. امام علیه السلام در همان هنگام انگشتر خود را بیرون آورد و به سائل بخشید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ماجرا آگاه شد. در همان هنگام بود که آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ...» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما خواند و سپس فرمود: هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای او است. پروردگارا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار!

ص: 163

1- . سورة مائده 5، آیه 55 .

2- . بحار الأنوار، ج 79، ص 188، روایت 25، باب 91.

2. روی زید بن الحسن علیه السلام... عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنه كان يقطع يد السارق اليمنى في أول سرقته، فإن سرق ثانية قطع رجله اليسرى، فإن سرق ثالثة خلّده في السجن؛ (1)

زید بن حسن علیه السلام روایت می کند که امام علی علیه السلام، دست راست دزد را در مرتبه اول قطع می کرد. اگر بار دوم هم سرقت کرد، پای چپ او را می برید و اگر در مرحله سوم هم مرتکب دزدی می شد، وی را در زندان حبس ابد می کرد.

3... عن زید بن الحسن علیه السلام، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان علي عليه السلام أشبه الناس طعامه و سيرته برسول الله صلى الله عليه وآله و كان يأكل الخبز و الزيت و يطعم الناس الخبز و اللحم. قال: و كان علي عليه السلام يستقي و يحتطب و كانت فاطمة عليها السلام تطحن و تعجن و تخبز و ترقع و كانت من أحسن الناس وجهها كان و جنتيها وردتان صلى الله عليها و على أبيها و بعلمها و ولدها الطاهرين. (2)

زید بن حسن علیه السلام گفت: شنیدم از امام حسین علیه السلام که می فرمود: علی علیه السلام در کردارش شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. نان و روغن زیتون می خورد و مردم را با نان و گوشت سیر می نمود، و فرمود: علی علیه السلام آب و هیزم می آورد. فاطمه علیها السلام گندم را آسیاب

و سپس خمیر می کرد و آن گاه نان می پخت و پیراهن ها را وصله می زد. فاطمه علیها السلام زیباترین مردم بود و گونه هایش مثل دو گل سرخ بود. درود خدا بر او و پدر و شوهر و پسران پاک او باد!

4. از زید بن حسن علیه السلام روایت شده که معاویه از عمرو بن عاص خواست که صفوف شامیان را بیاراید. عمرو بن عاص به او گفت: بدین شرط چنین کاری می کنم که اگر خداوند پسر ابی طالب علیه السلام را (در این جنگ که من صفوف آن را آرایش داده ام)

ص: 164

1- . بحار الأنوار، ج 79، ص 188، روایت 25، باب 91 .

2- . وسائل الشيعة، ج 25، باب 43، ص 87، ح 31266؛ اصول کافی، ج 6، ص 328، روایت 3 و 8 : 165، روایت 176، باب 8؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 330، روایت 12، باب 98، ج 41، ص 131، روایت 42، باب 107 .

کشت و مملکت سراسر به طاعت تو درآمد، فرمان مرا باشد (که هر چه بخواهم مرا دهی). گفت: آیا فرمانروایی مصر (که آن را بیشتر به تو وعده داده ام) تو را بس نیست؟

گفت: آیا مصر می تواند در عوض بهشت باشد؟ و کشتن پسر ابی طالب علیه السلام به بهای تحمل آتشی می ارزد که وصفش در قرآن چنین آمده: «وَلَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ»؛ (1) «هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاص ندارند؟»

معاویه گفت: ای اباعبدالله! (2) اگر پسر ابی طالب علیه السلام در این جنگ کشته شود، فرمان تو راست. (3) اما اینک آهسته گوی که مردم سخت را نشنوند.

پس عمرو به سپاهیان شام گفت: ای گروه شامیان! صفوف خود را منظم بیارید و سرتان را به پروردگارتان عاریت دهید و از خداوند مدد بگیرید و با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید و به پیکارشان درآید که خدایشان بکشد و نابود کند. «وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ (4) و صبر کنید که زمین از آن خدا است؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث دهد و سرانجام نیکو از آن پرهیزکاران است. (5)

6. باز هم از زید بن حسن علیه السلام روایت می کنند: علی علیه السلام، اشتر بن حارث نخعی را به جلوداری سپاه خود گماشت. علی علیه السلام با 150 هزار تن از مردم عراق به پیشروی پرداخت و گروهی از یارانش او را در میان گرفته بودند.

معاویه نیز با سپاهی در همین حدود از مرز شام حرکت کرد؛ در حالی که سفیان بن عمرو (معروف به ابو اعمور سلمی) را به جلوداری سپاه خود گماشته بود.

ص: 165

1- . سوره زخرف 43، آیه 75 .

2- . ابوعبدالله، کنیه عمرو بن عاص است.

3- . یعنی افزون بر حکومت مصر هر چیز دیگر که خواهی به تو خواهم داد.

4- . سوره اعراف 7، آیه 128 .

5- . پیکار صفین، ص 325؛ مشابه این روایت، حدیثی هم در بحار الأنوار، ج 32، ص 466، روایت 405 آمده است.

وقتی که به معاویه خبر رسید که علی علیه السلام آماده باش داده است، او نیز به یارانش فرمان آمادگی داد. گزارش امر او به علی علیه السلام رسید و از این رو، با یاران خود به پیشروی ادامه داد. زمانی که معاویه از حرکت او آگاه شد، با تمام نیروهایش به سپاه امام علی علیه السلام تاخت. وی که جلوداری سپاهش را به سفیان بن عمرو داده بود، ارطات عامری، بُسر، را به فرماندهی دنباله سپاه گماشت. این لشکر به راه افتاد تا همگی به «قُنَاصِرین» در

کنار صَفِّین رسیدند.

اَشتر، با چهار هزار تن از دیده و ران زنده عراقی، بر جلوداران لشکر معاویه، که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابو اَعور را از اردوگاهش براند؛ ولی از سوی دیگر، معاویه با همه لشکریانش به سوی سپاه علی علیه السلام تاخت. اشتر، که جان امام را در خطر دید، به جانب امام برگشت و به این گونه معاویه بر آب مسلط شد و میان اهل عراق و آب فاصله افکند. (1)

همسر و فرزندان

به اتفاق جمیع مورّخان و به گفته ابونصر بخاری در کتابش (2)، همسر زید، «لبابه» دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، بود که ابتدا عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را تزویج کرد. هنگامی که آن جناب در کربلا شهید شد، زید وی را به نکاح خویش درآورد. از لبابه پسری به نام حسن متولّد شد. البته عدّه ای دیگر از مورّخان، «زجاجه» ملقب به «رقرق» را مادر حسن دانسته اند. (3)

ص: 166

- 1- . پیکار صَفِّین، ص 216؛ قریب به مضمون این روایت، روایتی دیگر در بحارالأنوار، ج 32، ص 442، روایت 393 نقل شده است.
- 2- . سر السلسلة العلویة، ص 28 .
- 3- . عمدة الطالب، ص 90 .

ابن سعد در طبقات(1) درباره فرزندان زید می نویسد: زید بن حسن علیه السلام فرزندی به نام محمد داشت که از دنیا رفت و صاحب فرزندی نبود. فرزند دیگر زید، حسن نام داشت که از طرف منصور دوانقی والی مدینه شد. او دختری هم داشت به نام نفیسه که به ولید بن عبدالملک تزویج کرد. مادر نفیسه، لبابه، دختر عبداللّه بن عبّاس بن عبدالمطلب، بود.(2)

مؤلف کتاب المجدی هم گفته است که زید فرزندی به نام یحیی داشته که قبر او در مصر است.(3)

2. حسن بن زید

اشاره

ابومحمد حسن الأمیر، فرزند زید بن حسن علیه السلام و جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که یکی از بزرگان زمان خود به شمار می رفت. وی در جود و فضل و کرم و فتوّت در میان بنی هاشم معروف بود. حسن بن زید، به دستگیری از بیچارگان و ضعفا می پرداخت و به درماندگان و مقروضین کمک می کرد.

علّت اینکه وی ملقب به «امیر» بود این است که مدّت پنج سال از سوی منصور دوانیقی به حکومت مدینه، مکه و حومه آن، منصوب شد. طولی نکشید که عملکرد او ناخرسندی خلیفه را فراهم آورد و خلیفه او را روانه زندان کرد و تمام اموال و دارایی

او را ستاند. آن بزرگوار آن قدر در زندان منصور در بغداد به سر برد که خلیفه از دنیا

رفت و مهدی عبّاسی به خلافت رسید. مهدی عبّاسی او را از زندان آزاد نمود و آنچه را منصور از او گرفته بود، باز گرداند و وی را با خود به حج برد و در اکرام وی سعی

ص: 167

1- . طبقات الصحابة والتابعين، ج 5، ص 315 .

2- . نقل از عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 82 - 83 .

3- . المجدی، ص 20 .

بلیغ روا می داشت. (1)

حسن بن زید، اوّل کس از علویان و بنی هاشم است که به روش و سنت عبّاسیها جامه سیاه پوشید. او با پسرعموهای خود اختلافاتی هم داشت. سیّد جمال الدّین حسنی معروف به «ابن عنبه» گوید: حسن بن زید از سوی منصور دوانیقی امیر مدینه شده بود و بر غیر این شهر نیز امارت می کرد. وی از همکاران حکومت بنی عبّاس به شمار می رفت و با پسرعموهایش، فرزندان حسن مثنّی، اختلافاتی داشت. (2)

ابو نصر بخاری می نویسد: ابو محمد حسن بن زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از مادری کنیز به نام زجاجه و ملقب به رفرق به دنیا آمد. زید را جز حسن فرزند دیگری نبود و اعقابش منحصر به همین فرزند است. (3)

تاریخ تولّد، وفات و شخصیت حسن بن زید

شماری از مورّخان، نام مادر حسن را لبابه دختر عبداللّه بن عبّاس، (4) و بعضی هم زجاجه ملقب به رفرق (5) نوشته اند. با توجّه به قول بیشتر علما و اتفاق نظر در تاریخ وفات حسن الامیر در سال 168 ق، بدون تردید مادر وی همان لبابه بوده است.

در اعیان الشیعة نیز به نقل از عمدة الطالب (6) آمده است که وی در سال 168 ق در زمان هارون الرشید، در حجاز به سن هشتاد سالگی وفات یافت. (7)

ص: 168

-
- 1- ریاض الانساب، ج 1، ص 102؛ سفینه البحار، ج 1، ص 264؛ عمدة الطالب، ص 89؛ اعیان الشیعة، ج 5، ص 75؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 178؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج 5، ص 415؛ منتخب التواریخ، ص 207؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص 10؛ اردستانی، ص 14؛ عطاردی، ص 86.
 - 2- عمدة الطالب، ص 90؛ سفینه البحار، ج 1، ص 265.
 - 3- سرالسلسله العلویة، ص 21.
 - 4- عمدة الطالب، ص 68.
 - 5- سرالسلسله العلویة، ص 23.
 - 6- اعیان الشیعة، ج 5، ص 75.
 - 7- عمدة الطالب، ص 90؛ ریاض الانساب، ج 1، ص 102.

نَسَبه قرن پنجم، نجم الدین ابی الحسن علی العُمَری درباره محل فوت حسن بن زید می نویسد: «حسن بن زید در مکانی به نام حاجز از دنیا رفت و مادرش کنیز بود».(1)

مؤلف کتاب الفخری(2) هم در کتاب انساب خود می نویسد: «ادامه نسل زید بن حسن علیه السلام از تنها فرزندش حسن الأمير بود که وی در سن هشتاد سالگی وفات یافت».

امام فخر رازی(3) به نقل از سر السلسله العلویة(4) نوشته است:

بخاری گفت: ابوالحسن زید بن حسن علیه السلام، 120 سال یا کمتر عمر کرد و تداوم نسل او از يك پسر به نام ابو محمد حسن الامیر بوده و او اول کسی است از بنی هاشم که لباس سیاه پوشید و از طرف منصور دوانیقی به امیری مدینه منصوب شد. حسن در سال 168 ق، در حالی که هشتاد سال داشت، از دنیا رفت. او چهار خلیفه عباسی به نامهای منصور و مهدی و هادی و رشید را درك کرد.

علامه نَسَبه سید احمد کیا گیلانی هم در کتابش، بعد از بیان پاره ای از حالات حسن بن زید، بیان می دارد که حسن بن زید در هشتاد سالگی در حاجز وفات یافت و به قول ابن خَدَّاع، در سال 168 ق در حالی که خلافت رشید را نیز دیده بود، دنیا را وداع گفت.(5)

مؤلف کتاب مشاهد العترة الطاهرة(6) به نقل از معجم البلدان(7) یاقوت حموی و تحفة العالم(8)

ص: 169

- 1- . المجدی، ص 20 - 21 .
- 2- . الفخری، ص 130 .
- 3- . الشجرة المباركة، ص 41 .
- 4- . سراج الأنساب، ص 35 .
- 5- . سراج الأنساب، ص 35 .
- 6- . مشاهد العترة الطاهرة، ص 69 - 70 .
- 7- . معجم البلدان، ج 2، ص 204 .
- 8- . تحفة العالم، ج 1، ص 297 .

سید جعفر بحر العلوم، می نویسد:

حاجز موضع بین مکه و المدینه قرب ثغره، الحاجر بالجیم والراء و هی فی لغة العرب ما یمسک الماء من شقة الوادی. توفی بالحاجز، أبو محمد الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

وفیه یقول الشاعر:

إلی حسن بن زید بأن نضوی

یجوب اللیل و هنا و الإلاما

إلی رجل أبو المعالی

و أكرم بعد من صلی وصاما

و أشتم إن أحبک یابن زید

و إن أهدی التحیة والسّلاما

وقد سلفت علی له آیادی

تعیش الروح منها والعظاما

و کان هو المقدم من قریش

و رأس الغرّ فیها و السّلاما

و خیرهم لجار او لصهر

بتسکین الکلاله و الذماما

و کان أشدهم عقلاً و حلما

و أبرمهم إذا ازدحم ازدحاما

از آنچه گفته شد معلوم می شود که بنابر عقیده اکثر مورّخان، حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سال 88 ق، از لبابه دختر عبدالله بن عباس، در مدینه به دنیا آمده و در هشتاد سالگی، در سال 168 در محلی به نام حاجر از دنیا رفته است.

داستان وفات وی این گونه بود که وی همراه مهدی عباسی عازم مکه بود. در بین راه مهدی به علّت کمبود آب از ادامه سفر منصرف می شود و باز می گردد؛ اما حسن به راه خود ادامه می دهد؛ تا آنکه در حاجز، که پنج میلی مدینه است، درگذشت و علی بن مهدی بر او نماز

گزارد و در همان جا دفن شد. (1)

اما عقیده علمای رجال در مورد شخصیت حسن بن زید به شرح زیر می باشد:

ص: 170

1- . تاریخ بغداد، ج 7، ص 309 - 131؛ قاموس الرجال، ج 3، ص 249؛ عمدة الطالب، ص 70؛ به نقل از شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 373.

علامه تستری درباره حسن بن زید می نویسد:

شیخ طوسی (1) وی را از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام برشمرده و خطیب هم در تاریخش وی را بخشنده ترین عرب دانسته و افزوده است که وی به دستور منصور دوانیقی، خانه امام جعفر صادق علیه السلام را به آتش کشیده است. (2)

أبو الحسن عبيدلي درباره شخصیت حسن بن زید می نویسد:

أبو محمد الحسن بن زید بن الحسن عليه السلام أمير المدينة و له أخبار حسنة في علمه و فضله و عقله و كرمه و حلمه و سؤده و له محاسن من الأخبار... (3)

مؤلف كتاب المجدي درباره او می گوید: «و كان في الحسن بن زید محاسن دنيائية كثيرة». (4)

مرحوم آیه الله العظمی خویی در کتاب رجالش، درباره حسن بن زید چنین ابراز داشته است: «و ذکر غیره له ذموما كثيرة». (5)

در کتاب تهذیب آمده است که او از ثقات به شمار رفته و ابن سعد در طبقات، او را عابد و ثقه توصیف کرده است. زبیر بن بکار نیز حسن بن زید را مردی فاضل و شریف و عابد و مورد وثوق دانسته و «عجلی» هم، او را توثیق کرده است؛ اما ابن معین او را ضعیف شمرده است.

با این همه، علاقه حسن بن زید به ریاست و حکومت موجب شد که به حمایت از

ص: 171

1- . رجال، شیخ طوسی، ص 179، باب الحاء 2147 .

2- . قاموس الرجال، ج 3، ص 247 - 249 .

3- . تهذیب الأنساب، ص 105 .

4- . المجدی، ص 21 .

5- . معجم رجال الحديث، ج 5، ص 326 .

بنی عباس پردازد و از بنی الحسن و پسرعموهایش سعایت و منصور را علیه آنان تحریک کند و به دستور منصور خانه امام صادق علیه السلام را به آتش بکشد. (1)

همسر و تعداد فرزندان

اشاره

جناب حسن بن زید همسران متعددی داشته و از هر یک، فرزندان به هم رسانیده که به این شرح است.

1. ابو محمد قاسم بن حسن

وی بزرگ ترین اولاد حسن بن زید و مادرش ام سلمه، دختر حسین اثرم بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. قاسم مردی پارسا و پرهیزکار بود؛ ولی به تبعیت از پدرش، ضمن پشتیبانی از حکومت ظالم بنی عباس، علیه پسرعموهایش فعالیت می کرد و با محمد بن عبدالله نفس الزکیه خصومت می ورزید. (2)

قاسم دارای چهار پسر و دو دختر بود:

1. محمد بطحایی (و یا بطحانی با نون بر وزن سبحانی که نام محلّه ای در مدینه است و بعضی هم او را منسوب به بطحا دانسته اند)؛

2. عبدالرحمن الشجری (شجره یکی از روستاهای مدینه است)؛

3. حمزه: فقط مؤلفان کتابهای تهذیب الأنساب (3) و عمدة الطالب (4) و المجدی (5) از او یاد

ص: 172

1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 75؛ قاموس الرجال، ج 3، ص 168؛ رجال، شیخ طوسی، ص 166؛ وفيات الأعيان، ج 5، ص 56؛ عمدة

الطالب، ص 70؛ أعلام زرکلی، ج 2، ص 205؛ به نقل از شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 372 .

2- . سفينة البحار، ج 1، ص 264 .

3- . تهذیب الأنساب، ص 106 .

4- . عمدة الطالب، ص 45 .

5- . المجدی، ص 21 .

کرده اند و مادر وی را کنیزی دانسته اند؛

4. حسن: بعضی وی را از اولاد قاسم به حساب نیاورده اند؛

5. خدیجه، همسر پسرعمویش، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بوده است.

6. عبیده، همسر پسرعموی خود، طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام بوده است. (1)

2. ابوالحسن علی بن حسن

مادر وی، که کنیز بود، «شدید» لقب داشت. او در حبس منصور وفات یافت. وی نیز جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام محسوب می شود که درباره او سخن خواهیم گفت.

3. ابو طاهر زید بن حسن

مادرش کنیز بود و دارای سه فرزند بود: 1. طاهر: مادرش اسماء، دختر ابراهیم مخزومیّه است و او را دو فرزند بود به نامهای محمد و علی. محمد هم سه دختر داشت به نامهای خدیجه و نفیسه و حسناء؛ 2. علی؛ 3. أم عبدالله. (2)

4. ابومحمد اسماعیل بن حسن

وی آخرین فرزند حسن بن زید است و او را «جالب الحجاره» می گفتند. او را سه پسر بود: 1. حسن: مادرش کنیز بوده. وی از محدّثین به شمار می آمده، ولی متّهم به نقل احادیث دروغ شده است؛ 2. محمد: مادر او از سادات حسینی است به نام فاطمه بنت

ص: 173

1- . ر.ك: الفخری، ص 130 - 131؛ الشجرة المباركة، ص 41؛ سراج الأنساب، ص 37؛ ریاض الأنساب، ص 44؛ سرّ السلسلة العلویّة، ص 61؛ عمدة الطالب، ص 45؛ تهذیب الأنساب، ص 106؛ المجدی، ص 21؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 46؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 376؛ مناهل الضرب، ص 97.

2- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 462؛ تهذیب الانساب، ص 146؛ المجدی، ص 33؛ الشجرة المباركة، ص 65.

عبداللہ بن الحسین الأصغر؛ 3. علی .

مؤلف کتاب تہذیب الأنساب، فرزند دیگری به نام احمد را از فرزندان اسماعیل بن حسن دانسته است. (1)

5. ابوالحسن اسحاق بن حسن

ملقب به کوی، مادرش کنیزی از اهل بحرین بود. اسحاق از خدمتگزاران دستگاہ ہارون الرشید بہ شمار می رفت، ولی در اواخر زندگی او، ہارون بر وی غضب کرد و او را بہ زندان افکند و در حبس درگذشت.

برای اسحاق سه فرزند بہ اسامی حسن، حسین و ہارون نام برده اند. ہارون پسری بہ نام جعفر و جعفر ہم فرزندی بہ نام محمد داشته است. رافع بن لیث، جعفر را در شہر آمل (مازندران) شہید کرد و قبرش مورد عنایت اہالی آن دیار است.

مؤلف کتاب مجدی ہم دو فرزند دیگر بہ اسامی أم کلثوم و اسماعیل برای اسحاق نام برده است. (2)

6. ابواسحاق ابراہیم بن حسن

مادر وی کنیز و ہمسرش از سادات حسنی بہ نام أم القاسم بنت جعفر بن الحسن المثنی بود و از وی دو پسر آورد کہ یکی را ابراہیم و دیگری را علی نامید. ابواسحاق

از امة الحمید کہ او ہم کنیزی بودہ، صاحب فرزند دیگری بہ نام زید شد.

ابراہیم فرزند ابواسحاق، دو پسر بہ نامہای محمد و حسن داشت کہ محمد شوہر

ص: 174

1- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ المجدی، ص 34؛ تہذیب الأنساب، ص 141؛ الفخری، ص 161؛ الشجرة المباركة، ص 68

2- . ر.ك: انساب مجدی، ص 33؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 462؛ تہذیب الأنساب، ص 145؛ عمدة الطالب، ص 61؛ عبدالعظیم الحسني عليه السلام حياته و مسنده، ص 100؛ الشجرة المباركة، ص 67 .

اُمّ سلمه (دختر حضرت عبدالعظیم) بود. و از آن دو سه فرزند به نامهای حسن، عبدالله و احمد به دنیا آمدند. (1)

7. ابو زید عبدالله بن حسن

مادر وی هم کنیز بود و او را جریده می گفتند. برای عبدالله پنج پسر به نامهای علی، محمد، حسن، زید و اسحاق ذکر کرده اند، ولی مؤلف کتاب مجدی به جای اسحاق، فرزند دیگری به نام یحیی را ذکر کرده است.

مؤلف کتاب الشجرة المباركة تعداد فرزندان عبدالله بن حسن را شش تن به اسامی زید، عبدالله ابوالقاسم، محمد، علی، حسن و حسین می داند. ابونصر بخاری معتقد است که جز زید هیچ يك از فرزندان عبدالله فرزندی نداشته اند و حال آنکه خلاف آن ثابت است. وی اضافه می کند که مادر زید کنیز بود و زید، شجاع ترین اهل زمان خویش به شمار می رفت. وی در خارج کوفه با ابوالسرایا خروج کرد و چون کار بر آنها سخت شد، به اهواز گریخت، و به دست بادغیسی دستگیر شد و به قتل رسید. هم اکنون مزارش در اهواز زیارتگاه مردم است. (2)

8. نفیسه بنت حسن

از نگاه شاعران

چنان که بیان شد، حسن بن زید از سوی منصور دوانیقی به فرمانداری مدینه

ص: 175

1- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ المجدی، ص 24؛ ریاض الانساب، ص 88؛ سر السلسلة العلویة، ص 71؛ عمدة الطالب، ص 62؛ تهذیب الأنساب، ص 144؛ الشجرة المباركة، ص 66.

2- . ر.ك: الفخری، ص 158؛ الشجرة المباركة، ص 67؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ تهذیب الأنساب، ص 146؛ المجدی، ص 34، عمدة الطالب، ص 72؛ لباب الانساب، ج 1، ص 282؛ لبّ الأنساب، ص 88.

گماشته شد و تا پنج سال عهده دار این سمت بود. به قاطعیت حسن در اجرای حدود الهی و جوانمردی و بخشش او در زمان حکومتش، برخی شاعران اشاره داشته اند که چند نمونه از آنها نقل می شود.

1. ابن هر مه، که ندیم و دبیر حسن الامیر بود، او را از پسرعموها بافضیلت تر می دانست و این بیت را در مدح او می خواند:

اللّٰهُ اَعْطَاكَ فَضْلًا فَوْقَ فَضْلِهِمْ

عَلَى هُنَّ وَهَنَّ فِي حَاوِيْنٍ

این ابن هر مه، در نوشیدن مسکرات زیاده روی می کرد. روزی از منصور دوانیقی عباسی خواست که نامه ای به حاکم مدینه، حسن الامیر، بنویسد تا هر وقت و هر جا او را مست ببیند، حد بر او جاری سازد؛ اما منصور که به ابن هر مه بسیار علاقه داشت، به

او می گوید: «حاجت دیگر بخواه». اما او بر خواسته اش اصرار می کرد تا شاید بدین وسیله شرب خمر را ترك کند. عاقبت منصور به تقاضای وی جامه عمل پوشید و به حسن الامیر نوشت که هر وقت ابن هر مه را مست دیدی و یا شراب خورد، او را هشتاد تازیانه بزن تا حد الهی معطل نماند، و هر کس که او را در حالت مستی نزد تو آورد، می توانی یکصد تازیانه بر او بزنی.

اما هر کس ابن هر مه را در کوی و بازار مدینه مست می دید، جرأت نمی کرد نزد او رود و یا به حاکم خبر دهد؛ تا اینکه روزی حسن الامیر، به ابن هر مه گفت: من کسی نیستم که از مدح تو مسرور و یا از هجو تو خائف و غمگین باشم؛ زیرا شرافتی را که خداوند به واسطه پیغمبرش صلی الله علیه و آله به ما عطا فرموده است، جامع هر مدح است و هر نکوهشی را از ما دور می دارد. قسم یاد می کنم به ذات اقدس پروردگار، اگر دیگر بار تو را مست ببینم، دو حد بر تو جاری کنم: یکی برای باده گساری و یکی هم برای اظهار مستی؛ زیرا این گناه بزرگ را آشکار می سازی. پس جدیت و کوشش نما که برای رضای خداوند و خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل شنیع منصرف شوی.

ابن هر مه از این تهدید ترسید و از آن پس شراب خواری را ترك کرد. در آن زمان،

نود سال از عمر او گذشته بود و ابیات زیر را در این خصوص انشاد نمود:

نَهَانِي ابْنُ الرَّسُولِ عَنِ الْمُدَامِي

وَأَدَّبَنِي بِأَدَابِ الْكِرَامِ

وَقَالَ لِي اصْطَبِرْ عَنْهَا وَدَعِّهَا

لِيَخُوفِ اللَّهُ لَا خَوْفَ الْإِنْسَانِي (1)

پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شراب خوردن نهی کرد و به آداب و اخلاق بزرگواران، مؤدبم فرمود و به من گفت به خاطر ترس از خداوند خود را از خوردن شراب نگاهدار، نه برای ترس از مردم.

2. ابن ربیع گفت: برای ابن هرمه، پیشامد سخت و ناگواری روی داد. یکی از روزها، که آفتاب بسیار گرم و ناراحت کننده بود، به من گفت: دو مرکب برای من کرایه کن؛ زیرا قصد کرده ام به محلی در شش میلی مدینه بروم. هنگامی که مرکبها را کرایه کردم، هر یک بر مرکبی سوار شدیم و از مدینه بیرون رفتیم. مقداری که راه پیمودیم، به قصر حسن بن زید در بطحاء ابن ازهر رسیدیم و به مسجد حسن بن زید رفتیم. آفتاب به طرف مغرب می رفت که حسن بن زید از قصر خود بیرون شد و به سوی ما آمد. هنگام ورود به مسجد به غلامش دستور داد تا اذان و اقامه بگوید و به ما توجهی نکرد و سخنی نگفت. پس از آنکه اذان و اقامه گفته شد، حسن بن زید به نماز ایستاد و ما نیز به او اقتدا کردیم. پس از نماز، روی به ابن هرمه نمود و به وی خوش آمد گفت و

اورا با کنیه مورد خطاب قرار داد. سپس پرسید: اگر نیازی داری بیان کن. ابن هرمه گفت: آری، پدر و مادرم فدای شما باد! شعری درباره شما سروده ام. و آن گاه این ابیات

را خواند:

أَمَا بَنُو هَاشِمٍ حَوْلِي فَقَدْ قَرَعُوا

تَبْلُ الضَّبَابِ الَّتِي جَمَعَتْ فِي قَرْنِ

فَمَا يَثْرِبُ مِنْهُمْ مِنْ أَعَابِيهِ

إِلَّا عَوَانِدَ أَرْجُوهُنَّ مِنْ حَسَنِ

اللَّهِ، أَعْطَاكَ فَضْلًا مِنْ عَطِيَّتِهِ

عَلَى هُنَّ وَ هُنَّ فِيمَا مَضَى وَ هُنَّ

1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 77؛ رازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 10 - 12 .

هنگامی که ابن هرمه از خواندن این اشعار فارغ شد، حسن بن زید گفت: از من چه می خواهی و به چه چیز احتیاج داری؟ گفت: ابن اُبی مضرّس از من 150 دینار طلب دارد که می خواهم آن را ادا کنی. حسن به یکی از غلامان خود گفت: هرچه زودتر ابن اُبی مضرّس و دفتر مطالبات او را نزد من حاضر کن.

راوی گوید: ما هنوز نماز عصر را نخوانده بودیم که غلام حسن بن زید به همراه ابن مضرّس از راه رسید. موقعی که چشم حسن بر وی افتاد، به او خیر مقدم و خوش آمد گفت. سپس پرسید: ابن هرمه به شما مدیون است؟ گفت: آری. حسن گفت: نام او را از دفتر مطالبات خود پاک کن.

بعد از این مذاکرات به یکی از پیشکاران خود دستور داد تا خرماي «خانقین» را به 150 دینار به ابن مضرّس بفروشد و به هر دیناری ربع دینار اضافه کند، و به ابن هرمه نیز 150 دینار خرما بدهد و ابن ربیع هم که ابن هرمه را همراهی کرده بود، سی دینار خرما دریافت کرد.

راوی گفت: ما در این هنگام از نزد حسن بن زید برگشتیم و در مراجعت به محمد بن عبدالله برخوردیم. محمد از اشعار ابن هرمه که برای حسن بن زید گفته بود، اطلاع

یافته و از پدر و عموهای خود خشمگین بود؛ زیرا آنان قبلاً این شاعر را از خود رنجانیده بودند. (1)

ابوالفرج اصفهانی (2) می نویسد: حسن بن زید، ابن مولی را نزد خود طلبید و با غضب گفت: درباره زنان مسلمان غزلسرایی می کنی و اشعار عاشقانه خود را در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا در بازار و اجتماعات مسلمانان بازگو می نمایی! ابن مولی گفت: زَنَم مطلقه باشد که اگر من درباره زن مسلمانی شعر عاشقانه گفته و غزل سروده

ص: 178

-
- 1- . آغانی، ج 4، ص 375؛ أعيان الشيعة، ج 5، ص 8؛ به نقل از عبدالعظيم الحسني عليه السلام حياته و مسنده، ص 87 - 88 .
 - 2- . آغانی، ج 3، ص 291.

و یا با زنی عهد و پیمانی بسته باشیم! ابن مولی در این مورد سوگندهای غلیظی هم یاد کرد. حسن بن زید گفت: پس این لیلا که در اشعارت ذکر شده و تو با او معاشقه و مغازله کرده ای، کیست؟ گفت: زنم مطلقه باشد اگر دروغ بگویم! من نام کمان خود را لیلا گذاشته ام و در همه اشعار عاشقانه ام، مقصود از لیلا همین کمان است که در دست دارم! و افزود: شعر باید دارای تشبیب و معاشقه باشد و از عشق و محبت نباید خالی شود؛ زیرا اگر ساده و بی پیرایه باشد، به آن توجه نمی شود و مردم از آن استقبال نمی کنند. حسن بن زید از این سخنان شاعر خنده ای کرد و گفت: اگر مقصود از لیلا این باشد، در گفتن شعر آزاد هستی و هرچه دلت می خواهد بگو!

ابن مولی از حسن بن زید هر ساله مقرری دریافت می کرد. وی روزی بر حسن وارد شد و در مدح او چند بیت زیر را قرائت کرد:

هَاجَ نَفْسِي تَفَرَّقَ الْجِيرَانُ

وَاعْتَرَّتْني طَوَارِقُ الْأَحْزَانِ

وَ تَدَكَّرْتُ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِي

حِينَ صَارَ الزَّمَانُ شَرًّا زَمَانُ

تا آنجا که گوید:

فَضْلُهُ وَاضِحٌ بِرَهْطِ أَبِي الْقَا

سِمِ رَهْطِ الْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ

هُمُ ذُوو النُّورِ وَالْهُدَى وَ مَدَى الْأُمَّةِ

بُرُّوا هَلِ الْبُرْهَانُ وَالْفَرْقَانُ

مَعْدِنُ الْحَقِّ وَالنَّبْوَةِ وَالْعُدْ

لِ إِذَا مَا تَنَارَعَ الْخَصْمَانُ

وَإِنُّ زَيْدٌ إِذَا الرَّجَالُ تَجَارُوا

يَوْمَ حَفْلِ وَغَايَةِ وَرِهَانِ

هنگامی که ابن مولی اشعار خود را به پایان رسانید، حسن بن زید او را نزد خود طلبید و در نهانی به او گفت: موقعی که به حجاز می آیی، این گونه اشعار می گویی و زمانی که به عراق می روی این ابیات را می خوانی:

وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَهْطَهُ

لِرَهْطِ الْمَعَالِي مِنْ لُؤْيِ بْنِ غَالِبٍ

أُولَئِكَ أُوتُوا الْبِلَادَ وَارْتَوُا الذِّ

بِي بِأَمْرِ الْحَقِّ غَيْرِ التَّكَادُبِ

ابن مولی گفت: اگر در این مورد توضیحی بدهم انصاف می دهی؟ حسن گفت:

ص: 179

آری! گفت: من گفته ام: امیرالمؤمنین و رهطه؛ آیا شما از خویشاوندان خلفای بنی عباس نیستید؟ حسن بن زید گفت: از این گونه سخنان درگذر! تو برای اینکه خلیفه را از خود راضی کنی و از وی صله بگیری، اهل بیت مرا هجو کرده ای! حسن بن زید افزود: آیا تو به خاندان من ناسزا نگفته ای و مردم را علیه آنها تحریک نکرده ای؟ مگر این بیت از گفته های شما نیست؟

وَإِنَّهُمْ لَوَهُمْ بَدِ مَائِهِمْ

شَفَا نُفُوسٍ مِنْ قَتِيلٍ وَهَابٍ

در این هنگام ابن مولی سرافکنده شد و پس از لحظاتی سکوت، گفت: ای فرزند رسول خدا! شاعر شعری می گوید و می خواهد به وسیله او به اشخاص نزدیک شود و به معانی و مضامین اشعارش توجهی ندارد! (مقصودش این بود که من با این اشعار می خواستم از خلیفه صله بگیرم و به آن دستگاه عقیده ندارم).

ابن مولی پس از این جریان شرمنده و سرافکنده از نزد حسن بن زید بیرون رفت. در این موقع، حسن بن زید به یکی از خدمتگذاران خود گفت: مقرّری او را بدهید و بیش از مقداری که هر ساله به او می دادید، به وی عطا کنید. خادم، امر او را اطاعت کرد؛ اما ابن مولی گفت: به پروردگار سوگند من صله و عطای حسن را نخواهم گرفت؛ زیرا وی بر من خشمگین است. اگر او از من راضی گردد و از لغزش من درگذرد، مقرّری او را می گیرم و اگر از من خشنود نگردد و از خطای من چشم نپوشد، هرگز صله ای نخواهم گرفت.

خادم، بازگشت و گفته ابن مولی را نقل کرد. حسن گفت: به ابن مولی بگو از لغزش شما گذشتیم، اکنون عطای ما را قبول کن. در این هنگام بود که ابن مولی مقرّری خود را گرفت و اشعاری هم درباره حسن بن زید گفت که از جمله این دو بیت است:

سَأَلْتُ فَأَعْطَانِي وَأَعْطَى وَ لَمْ أَسْأَلْ

وَ جَادَ كَمَا جَادَتْ غَوَادِرُ وَأَيْدُ

فَأَقْسِمُ لَا أَنْفَكَ أَنْشُدَ مَدْحَهُ

إِذَا جَمَعْتَنِي فِي الْحَجَّاجِ الْمَشَاهِدِ (1)

عبدالمك بن عبدالعزيز گوید: حسن بن زید، به داود بن سلم وعده داده بود که از غله خانقین چیزی به او دهد؛ ولی چون این شاعر، جعفر بن سلیمان را که بین او و حسن بن زید کدورت و اختلافی بود، مدح گفته بود، لذا خشم و غضب حسن را برانگیخت و به او گفت: آیا تو درباره جعفر بن سلیمان این اشعار را نگفته ای؟

وَ كُنَّا حَدِيثًا قَبْلَ تَأْمِيرِ جَعْفَرٍ

وَ كَانَ الْمِنَى فِي جَعْفَرٍ أَنْ يُؤْمَرَا

حَوَى الْمُنْبَرَيْنِ الطَّاهِرَيْنِ كِلَيْهِمَا

إِذَا مَا خَطَا عَنْ مُنْبَرِ أُمِّ مُنْبَرَا

كَانَ بَنَى حَوَاءٍ صَفَّوْا أَمَامَهُ

فَخَيْرٌ مِنْ أَنْسَابِهِمْ فَتَحَيَّرَا

ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آنکه امیر ما شود داشتیم. پس او را دو منبر است؛ اگر یکی از او سلب شود قصد دیگری کند (شاید مراد از دو منبر حکومت مکه و مدینه بوده باشد). پس فرزندان حوا در برابرش ایستاده اند و از انساب، او را اختیار کرده اند.

داود بن سلم گفت: آری، من این اشعار را گفته ام؛ خداوند مرا فدای شما کند! اما شما خانواده ای هستید که از میان برگزیدگان برگزیده شده اید و شما در نزد من بهتر و

بالا تر از جعفر هستید؛ زیرا در مدح شما چنین سروده ام:

لَعَمْرِي لَئِنْ عَاقَبْتَ أَوْجَدْتَ مُنْعَمَا

بِعَفْوِ عَنِ الْجَانِي وَإِنْ كَانَ مُعْذَرَا

لَأَنْتَ بِمَا قَدَّمْتَ أُولَى بِمَدْحَةِ

وَ أَكْرَمَ فَرَعَا إِنْ فَخَرْتَ وَعُنْصَرَا

هُوَ الْعِزَّةُ الرَّهَاءُ مِنْ فَرْعِ هَاشِمِ

وَ يَدْعُو عَلَيَّا ذَا الْمَعَالِي وَ جَعْفَرَا

وَزَيْدِ النَّدَى وَالسَّبْطِ سِبْطِ مُحَمَّدٍ

وَعَمِكَ بِالطَّفِّ الزُّكِيِّ الْمُطَهَّرِ

وَمَا نَالَ مِنْ ذَا جَعْفَرٍ غَيْرَ مَجْلِسِ

إِذَا مَا تَقَاهُ الْعَزْلُ عَنْهُ تَأَخَّرَا

بِحَقِّكُمْ نَالُوا ذَرَاهَا فَأُصْبِحُوا

يَرُونَ بِهِ عَزًّا عَلَيْكُمْ وَمَفْخَرَا

ص: 181

1- . أغانى، ج 3، ص 291 - 293؛ عبدالعظيم الحسيني عليه السلام حياته و مسنده، 89 - 91؛ أعيان الشيعة، ج 5، ص 79 .

به جان خودم سوگند اگر تو عقاب هم بکنی، گرچه معذور باشم، مورد لطف تو هستم. تو ای حسن سزاوارتری به مدح و ثنای من از دیگری، و به جهت فخر ذاتی تو، کریم تر و بزرگواری و حَسَب و نَسَب، خاص تو و دیگران را نارواست (جهت اختصار، دو بیت از اشعار ترجمه شد).

راوی گوید: حسن بن زید پس از شنیدن این ابیات به وعده خود وفا کرد و مقرری وصله اش را قطع نکرد، تا اینکه از جهان رخت بر بست. (1)

عبدالله بن حسن گوید: هنگامی که زید بن حسن علیه السلام از دنیا رفت، چهار هزار دینار قرض داشت. حسن فرزند او، که در هنگام مرگ پدرش کودک بود، سوگند یاد کرد که در خانه نخواهم نشست و با کسی نیز سخن نخواهم گفت؛ تا اینکه قرض پدر را ادا کنم. راوی گوید: حسن بن زید به این عهد خود وفا کرد و تمام قرضهای پدرش را پرداخت: «فلم یطل رأسه سقف بیت حتی قضی دین أبیه». (2)

ضحاک بن منذر گوید: منذر بن عبدالله، مقداری قرض داشت. او در یکی از روزها، که حسن بن زید قصد داشت به مزرعه خود برود، سر راه او نشست. هنگامی که حسن از راه رسید، وی برخاست و گفت: ای امیر! اندکی توقف کن مطلبی دارم. حسن گفت: ما عجله داریم با ما بیا و مطالب خود را نیز بگو. منذر از پاسخ حسن، ناراحت شد و خواست برگردد، ولی با وجود این گفت: من فرزندان زیادی دارم و اکنون زندگی بر من سخت شده است؛ به من کمک کنید. حسن وی را با خود، به مزرعه برد. هنگامی که به مزرعه رسیدند، برای حسن فرشی گسترده. حسن روی فرش نشست و منذر را پهلوی خود جا داد و با او به گفت و گو پرداخت. در این هنگام

ص: 182

1- . آغانی، ج 6، ص 15؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 92 - 93؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص 12 - 13.

2- . أعیان الشیعة، ج 5، ص 75؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 372 - 373؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 96.

ناهار آوردند و او با دست خود به وی غذا تعارف کرد و از او خواست شعر بخواند. منذر بن عبدالله این اشعار را برای حسن بن زید خواند:

يَا بِنْتُ النَّبِيِّ وَابْنِ عَلِيٍّ

أَنْتَ أَنْتَ الْمُجِيرُ مِنْ ذِي الزَّمَانِ

مِنْ زَمَانٍ أَلْحَ لَيْسَ بِنَاجٍ

مِنْهُ مَنْ لَمْ يُجِيرَهُ الْخَافِقَانِ

مِنْ دُيُونٍ تَنْوِينَا فَادِحَاتٍ

بِيَدِ الشَّيْخِ مِنْ بَنِي ثَوْبَانَ

حسن بن زید، هنگامی که این اشعار را شنید، وی را ستود. سپس کاغذ طلبید و نامه مختصری نوشت و آن را مهر زد و گفت: این نامه را به ابن ثوبان برسان. منذر نامه

را گرفت، ولی گمان خیری به او نداشت. نامه را برد و به ابن ثوبان داد. هنگامی که وی

نامه را خواند، گفت: امیر از من درخواست کرده که مراعات تو را کنم و شما را از فکر قرض آسوده کنم؛ من نیز امر امیر را اطاعت می‌کنم و از طلب خود صرف نظر می‌کنم و صد دینار دیگر هم به شما می‌دهم. (1)

اسماعیل بن حسن بن زید گوید: پدرم نماز فجر را در اول وقت ادا می‌کرد، هنوز هوا تاریک بود که از خواب برمی‌خاست و خود را برای نماز فجر آماده می‌ساخت. یکی از روزها هنگامی که نماز خود را اداء کرده بود و قصد داشت به اطراف مدینه برود، ناگهان مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر با پسرش عبدالله نزد پدرم آمدند.

پدرم به مصعب گفت: چند شعری برایم بخوان. او گفت: اکنون موقع خواندن اشعار نیست. گفت: به خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله سوگندت می‌دهم که برایم چند بیت شعر بخوانی! مصعب نیز این چند بیت را خواند:

يَا بِنْتُ النَّبِيِّ وَابْنِ عَلِيٍّ

أَنْتَ أَنْتَ الْمُجِيرُ مِنْ ذِي الزَّمَانِ

مِنْ زَمَانٍ أَلْحَ لَيْسَ بِنَاجٍ

مِنْهُ مَنْ لَمْ يُجِيرَهُ الْخَافِقَانِ

مِنْ دُيُونٍ تَنْوِينَا مُعْضَلَاتٍ

مِنْ يَدِ الشَّيْخِ مِنْ بَنِي ثَوْبَانَ

1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 79؛ عبدالعظيم الحسيني عليه السلام حياته و مسنده، ص 97 .

فِي صَكَائِكِ مَكْتَبَاتٍ عَلَيْنَا

بِمَنْبِنِ إِذَا عَدَدْنَ ثِمَانٍ

بِأَبِي أَنْتَ إِن أَخَذَنَ وَأُمِّي

ضَاقَ عَيْشَ السُّوَانِ وَالصَّبِيَانِ

راوی گفت: حسن شخصی را نزد ابن ثوبان فرستاد و از وی درباره قرض این دو نفر پرسید. او جواب داد: پدر هفتصد دینار و پسر صد دینار به من مقروض هستند. حسن هنگامی که از قرض آنها مطلع شد، دین آنها را ادا کرد و دوپست دینار دیگر هم به آنها بخشید. (1)

برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش

حسن بن زید، به دلیل داشتن مقام و موقعیت سیاسی در نزد خلفای عباسی، متمایل به دستگاه ظالم وقت بود. لذا نقل شده که به دستور منصور دوانیقی خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد؛ به طوری که آتش به دهلیز خانه رسید. امام صادق علیه السلام از خانه بیرون آمد و آتش را با پای مبارک لگد می کرد و می فرمود: «أنا بن اعراب الثری، أنا بن ابراهیم خلیل

الله» و آتش خاموش می شد. (2)

همچنین حسن بن زید می گوید: نزد ابوجعفر منصور بودم که ناگهان سر ابراهیم بن عبدالله را، که در سپری قرار داده بودند، حاضر کردند. از دیدن این منظره چنان اندوهی به من دست داد که حالم به شدت دگرگون شد، ولی برای اینکه منصور بدین نشود، ناراحتی خود را مخفی داشتم.

خلیفه رو به حسن کرد و گفت: ای حسن! صاحب این سر را می شناسی؟ حسن گفت: بلی، پسر عموی خود را نیک می شناسم:

فَتَى كَانَ يَحْمِيهِ مِنَ النَّهْمِ سَيْفُهُ

وَ يَنْحِيهِ مِنَ دَارِ الْهَوَانِ أَشْنَانُهَا

ص: 184

1- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 97؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 459 .

2- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 75؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 168؛ عمدة الطالب، ص 70؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 373 .

حسن بن زید گریست و به منصور گفت: من دوست داشتم که وی با شما مخالفت نکند و به این مصیبت مبتلا نشود.

منصور گفت: مادر موسی مطلقه باشد! من هم دوست داشتم وی از من اطاعت کند و با من از در ستیزه و مخالفت بیرون نشود، تا به این حال دچار نشود. ولی پسر عمومی تو قصد داشت که ما را از این مقام پایین بیاورد و به قتل رساند و ما خودمان را بیشتر از وی دوست داشتیم و از این رو، آنچه را که وی علیه ما قصد کرده بود، ما آن را به خودش روا داشتیم. (1)

مصعب بن عثمان گوید: حسن بن زید، اسحاق بن ابراهیم بن طلحه را برای امور قضا دعوت کرد. وی از قبول این شغل خودداری می نمود. حسن او را دستگیر و روانه زندان کرد. خویشاوندان او به حمایت از او برخاستند. وی آنان را هم به زندان افکند. آن گاه دستور داد اسحاق بن ابراهیم را حاضر کنند. پس از آنکه مأمورین اسحاق را نزد وی بردند، به او گفت: سوگند یاد کرده بودم تا اگر شغلی را که به تو می سپارم نپذیری، کسی را به دنبالت نفرستم. اکنون باید منصب قضا را قبول کنی تا برخلاف سوگند عمل نشود. در این هنگام، اسحاق بن ابراهیم ناگزیر شد پیشنهاد او را بپذیرد. حسن بن زید عده ای از لشکریان را به مسجد فرستاد تا از وی حراست کنند. هنگامی که وی در مسجد نشسته بود و به اختلاف مردم رسیدگی می کرد، داود بن سلم از در درآمد و این بیت را درباره او گفت:

طَلَبُوا الْفِقْهَ وَالْمُرُوءَةَ وَالْحَا

مَ وَفِيكَ اجْتَمَعَنَ يَا اسْحَاقُ

اسحاق بن ابراهیم همین که این بیت را شنید، گفت: این مرد را از من دور کنید! مأمورین او را بیرون کردند. قاضی پس از اندکی از مجلس قضا بیرون رفت و از این شغل کناره گیری کرد. حسن بن زید نیز تسلیم شد و او را آزاد گذاشت.

ص: 185

1- . غایة الإختصار، ص 169؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 98 .

اسحاق هنگامی که به منزل خود رفت، پنجاه دینار برای داود بن سلم فرستاد و به قاصد گفت: به شاعر بگو، چرا مطلبی را گفتمی که من بدان راضی نبودم. (1)

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عتکی نقل کرده: چون منصور اموال عبدالله بن حسن را (در مدینه) ضبط کرد، به حج رفت. عاتکه (2) همسر عبدالله و مادر عیسی و سلیمان و ادیس، با روپوشی مشغول طواف بود. چون چشمش به منصور افتاد، فریاد زد: ای امیرالمؤمنین! عبدالله بن حسن در زندان تو مرد و تو دستور داده ای اراضی مزروعی ایشان را بگیرند. حال با یتیمانش چه کنم؟ منصور که این سخن را شنید، دستور داد زمینها را بدانها بازگردانند.

عاتکه به نزد حسن بن زید، که اموال مزبور در دست او بود و از سوی منصور امیر آن منطقه بود، آمد. حسن بن زید به او گفت: من این دستور را نشنیده ام، گواهی بر این

مطلب بیاور. عاتکه عیسی بن محمد و محمد بن ابراهیم را به نزد حسن بن زید آورد و گواهی دادند و حسن اموال مزبور را برگردانید.

علی رغم همه گفته های فوق، عده ای از مورخان و علمای رجال، حسن بن زید را مردی شریف، فاضل، عالم، عابد و ثقه دانسته اند.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود، داستان دیگری نقل می کند. یونس به ابی یعفر می گوید: من به گوش خود از جعفر بن محمد صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن در باخمی به قتل رسید، ما از مدینه به دستور منصور به

عراق کوچ داده شدیم و هیچ يك از افراد بالغ خاندان ما در مدینه نماند و همگی به همراه ما آمدند. چون به کوفه رسیدیم، يك ماه در آن شهر ماندیم و در این مدت انتظار

می کشیدیم که دستور قتل ما از جانب منصور صادر شود، تا اینکه روزی محمد بن

ص: 186

1- . اغانی، ج 3، ص 12.

2- . ترجمه مقاتل الطالبین، ص 367. (عاتکه، دختر عبدالملک بن حارث بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی است).

ربیع، دربان منصور، نزد ما آمد و گفت: ای فرزندان علی! از میان خود، دو مرد خردمند را انتخاب کنید و به نزد امیرالمؤمنین بفرستید. امام صادق علیه السلام فرمود: «من و حسن بن زید به نزد منصور رفتیم. منصور رو به من کرد و گفت: تویی که علم غیب می دانی؟ گفتیم: «لا یَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ غیب را کسی جز خدا نمی داند».

منصور: تویی که مردم، اموال خود را برایت می آورند؟

امام علیه السلام جواب داد: «خراج مملکت از آن امیرالمؤمنین است.»

منصور: می دانی برای چه شما را به اینجا خوانده ام؟

امام علیه السلام: «برای چه؟»

منصور: می خواهم تا سیادت و آقایی شما را درهم شکنم، وحشت در دلتان افکنم، نخلستانهایتان را از بیخ قطع کنم و شما را بر روی کوهها پراکنده سازم؛ تا دیگر

احدی از اهل حجاز و یا از اهل عراق نتواند با شما تماس گیرد؛ چون شما موجب فساد آنها هستید!

امام علیه السلام: «همانا خداوند سلیمان را مشمول عطای خویش قرار داد و او سپاسگزاری کرد؛ ایوب به بلا گرفتار شد و وی صبر کرد؛ یوسف صدیق با آنکه مظلوم بود از برادران خود گذشت نمود؛ تو از همان دودمان هستی و سزاوار است که از آنها تبعیت کنی!»

منصور از شنیدن این کلمات خرسند و خندان شد و گفت: دوباره این سخنان را بگو. چون گفتیم، گفت: مِثْلُكَ فَلْيَكُنْ زَعِيمُ الْقَوْمِ؛ مانند تو باید بزرگ و کفیل قوم باشد». من از شما درگذشتم و جرم مردم بصره را نیز به شما بخشیدم. اکنون حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من گفته ای، بار دیگر برایم بازگو کن.

گفتم: «پدرم برای من حدیث کرد از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «صِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ تُطِيلُ الْأَعْمَارَ، وَ إِنَّ كَانُوا كُفَّارًا؛ صله رحم، شهرها را آباد و عمرها را دراز می گرداند؛ اگرچه عاملان صله رحم کافر باشند».

منصور گفت: منظور من، این حدیث نبود.

گفتم: «پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد: رَحِمَهَا (پیوندهای خویشی) به عرش آویخته شده اند و فریاد می زنند: «اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَأَقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي؛ خدایا پیوند ده هرکه مرا پیوند دهد و جدا کن هرکه مرا جدا کند».

منصور گفت: این هم نیست.

گفتم: «پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود: خدای عزوجل فرماید: «أَنَا الرَّحِيمُ، خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مَا مِنْ إِسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا بَتَّئْتُ؛ منم خداوند رحیم. رَحِمَ را من آفریدم و نامی از نام خود برای آن مشتق کردم. پس هرکه آن را پیوند کند، من او را پیوند دهم و هرکه آن را ببرد،

من او را خواهم بُرید».

منصور گفت: این حدیث هم نیست.

امام علیه السلام فرمود:

پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «إِنَّ مَلِكًا مِنَ الْمَلُوكِ فِي الْأَرْضِ كَانَ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَوَصَلَ رَحِمَهُ، فَجَعَلَهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ پادشاهی از پادشاهان زمین بود که از عمرش فقط سه سال باقی مانده بود، پس صله رحم کرد و خداوند عمر او را سی سال قرار داد».

منصور گفت: همین حدیث مقصودم بود. (اکنون بگو) کدام يك از شهرها پیش تو محبوب تر است؟ زیرا به خدا می خواهم با شما صله رحم کنم.

امام علیه السلام می فرماید: «در پاسخ وی گفتم شهر مدینه. منصور ما را به مدینه فرستاد و خداوند بدین وسیله شرّ او را از سر ما دور ساخت.» (1)

ص: 188

اشاره

ابونصر بخاری می گوید: ابوالحسن علی بن حسن بن زید از مادری کنیز به دنیا آمد و در زندان ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی، درگذشت. (1)

در کتاب عمدة الطالب (2) هم مسطور است که علی بن حسن بن زید ملقب به «سدید» و کنیه اش ابوالحسن، مادرش امّ ولد (کنیز) بود و اعقاب او از فرزندش عبدالله قافه

است. (3)

ابوالفرج اصفهانی در حوادث زمان منصور دوانیقی از علی بن حسن بن زید اسم برده، می نویسد: از جمله کشتگان آل ابی طالب، علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است. کنیه اش ابوالحسن و مادرش کنیزی به نام أمّة الحمید بود. منصور هنگامی که بر پدرش حسن بن زید خشم گرفت، او را با پدرش به زندان افکند و علی همچنان با پدرش در زندان بود؛ تا اینکه در همان جا (قبل از پدر) از دنیا رفت. (4)

مؤلف کتاب عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده بعد از اشاره به مطالب فوق، درباره به زندان رفتن علی بن حسن می نویسد:

جریان قیام سادات حسنی در زمان خلافت منصور، که علی بن حسن هم یکی از آنان بود، در کتابهای تاریخ و اخبار به تفصیل بیان شده و اینک مختصری از آن واقعه را به نقل از کتاب شریف کافی می آوریم.

موسی بن عبدالله گوید: پدرم هنگامی که قصد کرد مقدمات خلافت برادرم محمد را فراهم کند، نزد جعفر بن محمد صادق علیهما السلام رفت و به وی گفت: اگر شما به خلافت و

ص: 189

1- . سرّ السلسلة العلویّة، ص 24 .

2- . عمدة الطالب، ص 71 .

3- . ر.ك: الشجرة المباركة، ص 63 - 64؛ المجدی، ص 34؛ تهذیب الأنساب، ص 139 .

4- . ترجمه مقاتل الطالبیین، ص 369 .

امامت محمد رضایت دهید، کسی دیگر درباره این موضوع مخالفت نخواهد کرد و قریش با بقیه مردمان به خلافت او تن می دهند و با وی بیعت می کنند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «دیگران در این قضیه با شما موافقتند، احتیاجی به وجود من ندارید. شما می دانید که من به دلیل ناراحتی جسمی نمی توانم در اجتماعات شرکت کنم؛ حتی به جای آوردن حج بیت الله و فرایض و مناسک برایم مشقت آور است. دست از من بردارید و با دیگران در این باره مذاکره کنید.»

عبدالله گفت: مردم همه چشم به شما دارند و منتظرند که شما در این جریان داخل شوید. اگر راجع به این موضوع نظر موافقت بدهید، دیگران از شما پیروی خواهند کرد و ما از شما انتظار جنگ و مبارزه کردن نداریم.

راوی گفت: در این هنگام جماعتی وارد شدند و کلام حضرت صادق علیه السلام با عبدالله

قطع شد.

موسی بن عبدالله گوید: بار دیگر با پدرم نزد جعفر بن محمد علیهما السلام رفتیم. پس از اذن ورود، داخل منزل شدیم. پدرم نزدیک رفت و سر او را بوسید و گفت: فدایت شوم! من بار دیگر آمدم تا از شما تقاضای همکاری کنم و امیدوارم که این مرتبه به من جواب رد ندهی و خواهش مرا برآوری.

جعفر بن محمد صادق علیهما السلام فرمود: «ای پسر عم! به خداوند پناه ببرید و بی جهت ادعای امامت و خلافت نکنید و به این گونه امور نپردازید؛ من از عاقبت این قضیه نگرانم و بیم دارم که به شما آسیب و ضرری برسد.»

عبدالله پس از گفت و گوی مفصل با امام علیه السلام، از محضر او بیرون شد و از فرط غضب و ناراحتی لباسهای خود را می کشید. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «من از عمومی شما شنیدم که فرمود: عبدالله و فرزندان او در آینده نزدیکی کشته خواهند شد.»

موسی بن عبدالله گفت: مدتی از این جریان نگذشت که فرستادگان منصور دوانیقی به مدینه وارد شدند و پدرم را با برادرانش و جماعتی از سادات بنی حسن، که

از جمله آنها علی بن حسن بود، گرفتند و همه را با زنجیرهای آهنین بستند و در محملهای بی روپوش نشانیدند. سپس آنان را در کنار مسجد، که محلّ اجتماع مردم بود، حاضر کردند تا جمعیت به آنها ناسزا بگویند.

عبداللّه بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه، دختر عمر بن علی، برای ما روایت کرد که سادات بنی حسن را در کنار مسجد، نزدیک باب جبرئیل نگهداشتند. در این هنگام امام صادق علیه السلام به سوی جمعیت آمد؛ در حالی که ردای مبارکش بر زمین افتاده بود. امام علیه السلام از در مسجد خارج شد و در حالی که اشک بر چهره مبارکش جاری بود، فرمود:

«وَاللّٰهُ مَا وَفَتِ الْأَنْصَارُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْعَةً، لَقَدْ بَايَعُوهُ عَلَى أَنْ يَقُوا نَفْسَهُ وَوَلَدَهُ مِمَّا يَقُونَ نَفْسَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَاللّٰهُ لَا يَفْلَحُ قَوْمٌ تَخْرُجُ بِهِمْ أَوْلَادُهُمْ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ؛ قسم به خدا که انصار به بیعت خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله وفا نکردند؛ آنها بیعت کرده بودند که فرزندانش را حفظ کنند؛ همان گونه که خود و فرزندانشان را حفظ می کنند. به خدا قسم رستگار نمی شوند جماعتی که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را بدین صورت کوچ دهند».

پس از این حضرت صادق علیه السلام به منزل رفت و از شدت اندوه مدّتی بیمار شد. بعد از این اتفاق، سادات بنی حسن را از مدینه به بغداد بردند و منصور امر کرد جماعتی از

آنها را کشتند و عدّه ای را در زندان مخوف و وحشتناکی حبس کردند که در آن روز و شب تشخیص داده نمی شد. به علت نداشتن بیت الخلاء، ناچار بودند در همان محل سکونت خود قضای حاجت کنند؛ چنان که بوی تعفن برایشان ناراحت کننده بود. کم کم بدن آنان ورم کرد؛ تا اینکه از شدت مرض و گرسنگی و تشنگی از دنیا رفتند. از

جمله این شهدا علی بن حسن بن زید جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود. (1)

ص: 191

ابراهيم بن عبدالله فرزند عبدالله بن حسن، اشعاری درباره دستگیری فرزندان حسن، پدرش و سایر خاندان سروده که چنین است:

1. نَفْسِي فَدَتْ شَيْبَةً هُنَاكَ وَ ظُنُّ

-بُوبَا بِهِ مِنْ قِيُودِهِمْ نَدْبُ

2. وَالسَّادَةَ الْغُرَّ مِنْ ذَوِيهِ فَمَا

زُوقِبَ فِيهِمْ آلٌ وَلَا نَسَبُ

3. يَا حَلَقَ الْقَيْدِ مَا تَصَمَّمْتِ مِنْ

حِلْمٍ وَبَرٍّ يَزِينُهُ حَسَبُ

4. وَأُمَّهَاتُ مِنَ الْفَوَاطِمِ أَخْ

-لَصَّتْكَ بِيضُ عَقَائِلُ عَرَبُ

5. كَيْفَ اعْتَذَارِي إِلَى الْإِلَهِ وَلَمْ

أَشْهَرَ فِيكَ الْمَأْتُورَةَ الْقُضْبُ

6. وَلَمْ أَقْدِ غَارَةً مُلْمَلَمَةً

فِيهَا بَنَاتُ الصَّرِيحِ تَنْتَجِبُ

7. وَالسَّابِقَاتُ الْجِيَادُ وَلَا سَلُ

السَّمْرِ وَفِيهَا أَسِنَّةٌ ذُرْبُ

8. حَتَّى تُوفِيَّ بَنِي نَبِيلَةٍ بِأَكْ

-قِسْطٍ بِكَئِيلِ الصَّاعِ الَّذِي احْتَلَبُوا

9. بِالْقَتْلِ قَتْلًا وَبِالْأَسِيرِ الَّذِي

فِي الْقَدِّ أُسْرَى مَصْفُودَةٌ سَلْبُ

10. أَصْبَحَ آلَ الرَّسُولِ أَحْمَدُ فِي

النَّاسِ كَذِي عُرَّةٍ بِهِ جَرَبُ

11. بُؤْسًا لَهُمْ مَا جَنَّتْ أُكُفَّهُمْ

وَ أَىَّ حَبَلٍ مِنْ أُمَّةٍ قَضَبُوا

12. وَ أَىَّ عَهْدٍ خَانُوا الْإِلَٰهَ بِهِ

شُدَّ بِمِيثَاقٍ عَفْنَدُهُ الْكَرْبُ (1)

1. جانم فدای آن پیر مرد (عبداللّه) با ساقهایی که در آنجا (زندان) نقش غل و زنجیر بر آن آشکار بود.

2. و فدای آن بزرگان نیکوروی از خویشان که حسب و نسب در حقشان مراعات نشد.

3. ای حلقه های زنجیر نمی دانید چه بزرگزاده و شکیبا و نیکوکاری را دربر گرفته اید که دارای حسبی است فاخر و بزرگ!

4 و 5 و 6 و 7. پس چگونه نزد خداوند جبار باشم؛ در حالی که هنوز شمشیر برنده

ص: 192

1- . مقاتل الطالبيين، ص 217 - 219 .

موروث را که از پدران به ما رسیده از نیام برنکشیده ام و جنبشی برای خونخواهی ات نکرده و سوارکارانی برنینگیخته ام که در آن اسبان تازه نفس زند و هنوز مرکبهایی پیشرو، سبکخیز و میان باریک و نیزه هایی زردفام و نوک تیز به کار نبرده ام.

9. و برابر هر کشتن، کشته ها و در مقابل هر اسیر کردن، اسیرانی از آنها در بند کشم.

10. آیا کار خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدان جا رسیده که چون مبتلایان به جَرَب (نوعی بیماری پوستی) مردم از آنها گریزانند؟

11. بدا به حالشان که به چه جنایاتی دست بیالودند و چه ریسمان محکم و چنگ آویزی را از امت پاره کردند!

12. و در چه عهد و پیمانی با خدا خیانت کردند؟ چنان عهدی که با ریسمان پیمانی هرچه محکم تر استوار گشته بود.

همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید

همان طور که بیان گردید، جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ابوالحسن علی بن حسن بوده است که به همراه پدر خود، با تعدادی از سادات حسنی علیه السلام به دستور منصور دوانیقی، در مدینه دستگیر و روانه زندان شدند. پس از تحمّل مدّت زمان زندان، علی بن حسن در زندان جان خود را از دست داد و زندگی را بدرود گفت. (1)

علی السدید چون از دنیا رفت، بسیار جوان بود و او را کنیزی بود موسوم به «هیفا» و از او دختری آورد به نام فاطمه. پس از او هیفا از علی آبستن شد. هنگامی که علی را

به زندان بردند، در همان جا از دنیا رفت. چون آبستنی هیفا ظاهر نبود، حسن الامیر، پدر علی، او را فروخت. خریدار چون کنیزک را به خانه برد، دانست که وی آبستن است. از این رو، او را برای حسن باز فرستاد و بعد از مدّتی پسری آورد که

ص: 193

حسن الامير او را عبدالله ناميد.

مؤلف كتاب المجدى درباره تعداد فرزندان على بن حسن بن زيد مى نويسد: على السديد را دو فرزند به اسامى فاطمه و عبدالله بوده است. (1)

اما امام فخر رازى مى نويسد:

وأثبت السيد أبو الحسن البطحاني له أبنا آخر اسمه اسماعيل، وله أعقاب بالرّى، ولم يوافق أحده؛

سيد ابوالحسن بطحاني، فرزند ديگر را به نام اسماعيل براى على السديد ذكر کرده که هيچ يك از علمای انساب با آن موافق نيستند. (2)

پس بنا بر عقیده علمای انساب، سه فرزند به اسامى فاطمه، عبدالله و اسماعيل براى على السديد بوده که در مورد اسماعيل اختلاف شده است.

قول شيخ عباس قمى نیز چنین است:

ابوالحسن على، مادر او امّ ولد و لقب او سديد است. وى در حبس منصور وفات يافت و او را دختری به نام فاطمه بود. و نیز على را کنيزكى بود که هيفا نام داشت و از وى حامله گشت و هنوز حمل خود را فرو نگذاشته بود که سديد وفات کرد و چون مدّت حمل به سر رسيد، هيفا پسرى آورد. حسن الامير او را عبدالله نام نهاد و او را بسيار دوست مى داشت. (3)

بنابراين جاى ترديد نيست که على السديد را دو فرزند به نام فاطمه و عبدالله بوده؛ چنان که بيشر علمای رجال و انساب نیز بر اين عقیده اند. (4)

ص: 194

-
- 1- . المجدى، ص 35 .
 - 2- . الشجرة المباركة، ص 64 .
 - 3- . منتهى الآمال، ج 1، ص 461 .
 - 4- . ر.ك: الفصول الفخرية، ص 107 ؛ لباب الأنساب، ج 1، ص 411؛ سرّ السلسلة العلوية، ص 24؛ رياض الأنساب، ج 1، ص 121؛ تهذيب الأنساب، ص 139؛ المجدى، ص 35؛ عمدة الطالب، ص 71؛ الشجرة المباركة، ص 64؛ سراج الأنساب، ص 37؛ الفخرى، ص 156 .

تولد، وفات و محل دفن علی السدید

از تاریخ تولد و وفات علی بن حسن، جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام، اطلاع دقیقی در دست نیست، اما از آنجا که وفات حسن بن زید، پدر علی السدید، در سال 168 ق بوده و وی در اوایل حکومت مهدی (158 تا 169 ق) از زندان خلاص شده، و با اشاره به این مطلب که عدّه ای از مورّخان و علمای انساب، وفات علی بن حسن را در سن 26 سالگی نوشته اند، می توان حدس زد که وی در سال 119 متولد و در سن 26 سالگی در زندان منصور در سال 145 به شهادت رسیده است؛ زیرا زندان هاشمیّه پس از شهادت محمد بن عبدالله نفس الزکیّه بر سر زندانیان تخریب شد و همان جا دفن گردیدند.

در همین زمینه، در لباب الأنساب (1) آمده است:

علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی علیهما السلام امّه امّ ولد یقال لها؛ امه الحمید. کان محبوسا فی سجن الهاشمیه، یضرب بالسیاط حتّی مات وقبره بشاطیء الفرات و هو یوم قتل ابن سئ و عشرین سنه؛

علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیهما السلام، مادرش امّ وکد بود که او را امّ الحمید می خواندند. علی بن حسن در زندان هاشمیّه (متعلق به منصور دوانیقی)، بر اثر ضربات شلاق وفات یافت. قبر او کنار ساحل رودخانه فرات است و هنگام شهادت، 26 سال عمر کرده بود.

سخنان ابوالفرج اصفهانی نیز مؤید کلام بیهقی است. وی می نویسد:

از جمله کشتگان آل ابی طالب علیه السلام، علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

ص: 195

1- . لباب الأنساب، بیهقی، ج 1، ص 411 .

ابی طالب علیهم السلام است. کنیه اش ابوالحسن و مادرش که کنیز بوده، امّ الحمید می نامیدند. منصور هنگامی که بر پدرش حسن بن زید الامیر خشم گرفت، او را با پدرش به زندان افکند.

و علی همچنان با پدر در زندان بود؛ تا اینکه در همان جا (قبل از پدر) از دنیا رفت. (1)

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که حسن بن زید بعد از شهادت فرزند خود از زندان منصور آزاد گشت و واقعه فروش کنیز علی و اینکه وی در حال حمل بوده، پس از آن واقع شده است.

سرانجام علی بن حسن بن زید در سال 145 ق در 26 سالگی در زندان منصور دوانیقی به فوز عظیم شهادت نایل شد.

4. عبدالله قافه

عبدالله قافه پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، به هنگام تولّد از نعمت پدر محروم بود؛ چرا که پدرش علی السدید در زندان منصور درگذشت و سرپرستی او به عهده جدّش حسن بن زید قرار گرفت. به همین جهت حسن بن زید، به عبدالله اظهار علاقه می کرد و در تربیت و تعلّم او سعی بلیغ روا می داشت.

در اینکه چرا عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ملقب به قافه شده است، دو قول است:

1. برخی گفته اند چون وی در محلی به نام قافه امارت می کرد. (2) این قول هیچ

مدرك تاريخی ندارد و مورّخان در این باره چیزی نگفته اند.

2. قول دیگر، که صحیح تر به نظر می رسد، این است که علی السدید کنیزی به نام

ص: 196

1- . مقاتل الطالبیین، ص 369 .

2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 104 .

هیفا داشت و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد. هنگامی که علی السدید را به زندان می افکندند، هیفا از علی حامله بود. وقتی علی در زندان از دنیا رفت و از سوئی، آثار حمل در هیفا ظاهر نبود، حسن الامیر پدر علی، او را فروخت. خریدار چون کنیزک را به خانه برد، فهمید که وی آبستن است. از این رو، او را برای حسن باز فرستاد و بعد از مدتی پسری آورد که حسن الامیر او را عبدالله نامید. حسن الامیر برای اطمینان خاطر، کودک را نزد علمای قافه (یعنی قیافه شناس) برد و گزارش حال او را به آنان داد. قیافه شناسان او را ملحق به علی السدید کردند و از این رو، او را عبدالله قافه خواندند. (1)

متأسفانه از زندگانی و حالات عبدالله اطلاعات جامع و مفصّلی در دست نیست. علمای انساب در کتب خود از وی نام برده و به شرح حال مختصری از وی بسنده کرده اند. مناسب است گفته های بعضی از آنها به نظر خوانندگان برسد.

در کتاب منتقلة الطالبیة (2) آمده است که عبدالله قافه از کنیزی به نام هیفا متولد شد و چون پدرش در قید حیات نبود، در دامن جدّ خود، حسن بن زید، نشو و نما کرد و تا به حدّ رشد و کمال رسید. حسن بن زید به این کودک علاقه مفرطی داشت و او را بر فرزندان خود برتری می داد و در تعلیم و تربیت او می کوشید.

مؤلف عمدة الطالب (3) نیز همین مطلب را بدون کم و زیاد نقل کرده و درباره تعداد فرزندان عبدالله نوشته است: عبدالله دارای سه فرزند به نامهای احمد، عبدالعظیم و جعفر بود.

اما مؤلفان کتابهای الشجرة المباركة (4) و سرّ السلسلة العلویة (5) شمار فرزندان عبدالله قافه را

ص: 197

1- . سرّ السلسلة العلویة، ص 14 .

2- . منتقلة الطالبیة، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 103 .

3- . عمدة الطالب، ص 71 .

4- . الشجرة المباركة، ص 64 .

5- . سرّ السلسلة العلویة، ص 24 .

دو تن به اسامی احمد و عبدالعظیم نوشته اند. نظر نسابه شهیر معاصر، مرحوم آیه الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی هم همین قول است. وی می فرماید: فرزندان عبدالله دو تن بوده اند: اول عبدالعظیم علیه السلام و دوم احمد که از جمله زهاد و پرهیزکاران بود و اعقاب وی بسیارند و سادات حسنی ابهر و خرم دزه و هیدج و قزوین از نسل پاک او هستند. (1)

نسابه قرن پنجم، نجم الدین ابی الحسن علی العلوی العمری، در کتاب خود، عدد فرزندان عبدالله قافه را پنج تن به اسامی جعفر، قاسم، جعفر، عبدالعظیم و احمد می داند؛ (2) ولی مؤلف تهذیب الأنساب (3)، چهار فرزند به نامهای حسن، عبدالعظیم، احمد و محمد برای عبدالله قافه برشمرده است. علامه نسابه عمیدالدین النجفی هم این اقوال را تأیید کرده، می گوید: عبدالله را به غیر از عبدالعظیم علیه السلام دو فرزند دیگر به نام محمد و حسن بوده که هر دو ملقب به مهفهب بوده اند و از نسل او در ری زیاد دیده شده و مدتی املاک فدک هم در تصرف او بوده است.

تا اینجا، علمای انساب قائل به هفت فرزند برای عبدالله قافه شده اند؛ ولی محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی، عدد فرزندان عبدالله را نه تن دانسته، ولی مدرکی برای قول خود بیان نکرده است. (4) اما چنان که اشاره رفت علمای انساب قرن سوم تا قرن یازدهم، شش فرزند برای آن جناب برشمرده اند که اسامی آنها و چهار تن دیگر، که شیخ عباس قمی افزوده، عبارتند از:

1. احمد بن عبدالله: گفته شده که اعقاب وی در مصر و کوفه بوده اند؛

ص: 198

1- . زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، رازی، ص 20 - 21 .

2- . المجدی، ص 35 .

3- . تهذیب الأنساب، ص 139 .

4- . منتهی الآمال، ج 1، ص 461 .

2. عبدالعظیم بن عبدالله؛

3. حسن بن عبدالله: معروف به مهفہف کہ در زمان معتضد عباسی امور «فدک» در دست او بود و از وی فرزندی باقی نماند.

4. محمد بن عبدالله: او نیز ملقب به مهفہف بود و بعضی گفته اند کہ اعقاب او در ابھر و زنجان بوده اند؛

5. قاسم بن عبدالله: در اینکہ وی فرزندی داشته یا نہ، اختلاف نظر است؛

6. جعفر بن عبدالله: از وی اطلاع دقیقی در دست نیست.

7. ابراہیم؛ 8. علی اکبر؛ 9. علی اصغر؛ 10. زید.

ص: 199

اشاره

عباس عبیری

ص: 201

شایسته است که زائران محترم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، هنگام تشرّف به حرم مطهر، بر آگاهی خویش از آن بزرگوار بیفزایند تا با زیارت مرقد پاک حضرتش حضور قلب و توجّه خاطرشان فزونی یابد و با اخلاص بیشتری قصد تقرب الهی کنند و از عنایات ویژه پروردگار، بهره مند شوند. بدین منظور، نگاهی هرچند گذرا بر زندگی سراسر معنوی آن بزرگوار خواهیم داشت.

نام و نسب حضرت

اشاره

نام گرامی اش عبدالعظیم و کنیه اش ابوالقاسم است. پدر گران قدرش عبدالله نام داشت که از فرزندان علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمد. اینک به معرفی نیاکان عبدالله خواهیم پرداخت.

1. علی بن حسن

پدر بزرگوار عبدالله، علی، از پارسایان و عابدان روزگار خویش بود. او در سال 144 ق همراه نوزده تن از عموزادگانش، که سادات بنی الحسن علیه السلام خوانده می شدند، به جرم حقگویی و جهاد در راه خدا دستگیر گردید.

هنگامی که دستگیرشدگان کنار در حرم پاک پیامبر اکرم در مدینه در بند و آماده روانه شدن به زندان بودند، امام صادق علیه السلام از حرم بیرون آمد و در حالی که سرشک از

دیدگانش روان بود، فرمود:

ای فرزندان مهاجران و انصار! آیا رسول خدا سفارش کرده بود که بر فرزندانش ستمی چنین روا دارید؟!

آن گاه به خانه رفت و در بستر بیماری افتاد.

دستگیرشدگان، به فرمان منصور دوانیقی به شهادت رسیدند. او فرمان داد ساختمان زندان را خراب کنند تا پیکر مطهر سادات بنی الحسن، زیر آوار، مدفون شود. مسعودی، تاریخ نگار مشهور، درباره این زندان می نویسد:

در روزگار ما، که سال 332ق، است، آن جا (زندان تخریب شده ساحل فرات در کوفه) زیارتگاه دوستان اهل بیت شده است.

هنگامی که علی بن حسن بن زید دستگیر شد، عبدالله، پدر گران قدر حضرت عبدالعظیم، در شکم مادر بود. بنابراین، وقتی دیده به جهان گشود، از نعمت پدر محروم بود. لذا تحت سرپرستی پدر بزرگ ارجمندش حسن بن زید قرار گرفت. او اندک اندک بالید، به کمال رسید و در روزگار تاریخ عباسیان، چون ستاره ای فروزان به نورافشانی پرداخت.

آن بزرگوار، که به سبب ستم های آل عباس، پیوسته متواری بود و مدفن پاکش حتی از چشم تیزبین تاریخنگاران نیز پنهان مانده است، نه فرزند به نام های: عبدالعظیم، احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهیم، علی اکبر و علی اصغر داشت.

2. حسن بن زید

حسن بن زید، از ارادتمندان امامان معصوم: محمد باقر، جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام به شمار می آمد و کنیه اش ابو محمد بود.

روزی منصور دوانیقی او را خواست؛ سر بریده پسرعموی بزرگوارش ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام را در برابرش قرار داد و پرسید: این سر را می شناسی؟

ص: 204

حسن پاسخ داد: آری:

فَتَى كَانِ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّيْمِ سَيُّئُهُ

وَيُنَجِّيهِ مِنْ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَابُهَا.

آن گاه با صدای بلند گریست. منصور، خشمگین شد و فرمان داد دارایی هایش را مصادره کنند و او را در زندان بغداد، به بند کشند.

حسن تا پایان عمر منصور، در زندان ماند و هنگامی که مهدی عباسی به قدرت رسید، وی را آزاد ساخت. آن بزرگوار، در سفر حج، در منزلگاهی که «حاجر» خوانده می شد، دیده از جهان فرو بست و تن به خاک های آن دیار سپرد.

آن پارسای والاتبار، دختری پرهیزگار و حافظ قرآن داشت که «سیده نفیسه» خوانده می شد. این دُخت پاک دامن، با اسحاق، فرزند حضرت صادق علیه السلام، پیمان همسری بست. آرامگاه وی در قاهره، زیارتگاه شیعه و سنی است.

3. زید بن حسن

زید، پسر ارشد امام حسن مجتبی علیه السلام به شمار می آمد و کنیه اش ابوالحسین بود. او که از عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نقل می کرد، در گروه یاران حسین بن علی علیهما السلام جای داشت. مسئولیت گردآوری رسول خدا در مدینه، از سوی امام علیه السلام به زید سپرده شده بود و بدین سبب، نتوانست همراه امام حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کند. آن بزرگوار، پس از شهادت امام حسین علیه السلام، در شمار یاران امام سجاد و امام باقر علیهما السلام جای گرفت و سرانجام در سال 120 ق، در نود سالگی سرای خاکی را بدرود گفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

مقام علمی حضرت عبدالعظیم

ابوحَمَّاد رازی، که از یاران امام هادی علیه السلام به شمار می آید، می گوید: روزی به خدمت آن حضرت شتافتم و پرسش هایی با او در میان نهادم و پاسخ شنیدم. چون خواستم از

خانه امام علیه السلام بروی آیم، فرمود:

«اگر در مسائل دین با مشکل روبه روشدی، از عبدالعظیم حسنی در آبادی خودت [ری] بپرس و سلامم را به او برسان.»⁽¹⁾

تأییدات پیدا و پنهان معصومان علیهم السلام سبب شد تا حضرت عبدالعظیم، شهرتی بسزا یافت و پیروان خاندان پاک پیامبر 9 برای بهره گیری از دانش فراوانش از دور و نزدیک به ری شتافتند. معارف الهی و احکامی که آن بزرگوار از پیشوایان معصوم علیهم السلام روایت کرده، در آثار روایی شیعه پراکنده است. بخشی از میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم، به وسیله دانشوران بزرگی که نامشان ذکر می شود، به دست ما رسیده است:

1. محمدبن یعقوب کلینی، در اثر گران بهایش اصول الکافی، روایات بسیاری از آفتاب فروزان ری به یادگار نهاده است. این روایت ها در بخش های زیر از اثر او به چشم می خورد:

الف) کتاب التوحید، باب معانی اسماء الهی و باب البداء؛

ب) کتاب الحج، باب «إِنَّ الْأَئِمَّةَ نُوْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ-»، باب «إِنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ هُمُ الْأَئِمَّةُ»، باب «انَّ الطَّرِيقَةَ الْاسْتِقَامَةَ وَوَلَايَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، باب «مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ»، باب «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَى»، باب «التَّسْلِيمُ وَفَضْلُ الْمُسْلِمِينَ»، و باب «مفاهیم القرآن».

ج) کتاب الایمان و الکفر؛

د) کتاب الطهاره؛

ه) کتاب الصلاة؛

و) کتاب النکاح؛

ص: 206

1- . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج 3، ص 614.

2. احمدبن خالد برقی، در دو اثر مشهورش المحاسن و عقاب الأعمال، برخی روایات

حضرت عبدالعظیم را ذکر کرده است.

3. جعفر بن محمد بن قولویه، در کتاب ارجمند کامل الزیارات، بدین مهم پرداخته

است.

4. شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضره الفقیه، در بخش های زیر، روایت هایی از عبدالعظیم علیه السلام آورده است:

الف) کتاب الصلاة؛

ب) کتاب الصوم؛

ج) کتاب الصيد و الذباجة.

افزون بر این، شیخ صدوق در کتاب های الامالی، اکمال الدین، التوحید، علل الشرائع، الخصال، معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا علیه السلام نیز روایاتی از حضرت عبدالعظیم نقل کرده است.

5. محمد بن نعمان، مشهور به شیخ مفید نیز در دو اثر برجسته اش الاختصاص و الامالی، روایت هایی از حضرت عبدالعظیم را بازگو کرده است.

6. شیخ طوسی (م 460 ق)، هم در الامالی خود، روایاتی را از آفتاب فروزان ری نقل کرده است.

جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) در کتاب طبقات الرجال، حضرت عبدالعظیم را از راویان طبقه هفتم می داند و از یاران خاص امام جواد و امام هادی علیهما السلامی شمارد. آن

بزرگوار می نویسد:

حضرت عبدالعظیم و دیگر راویان طبقه هفتم، ولادتشان تقریباً پس از سال

اساتید حضرت در روایت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، سخنان امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام را از 25 راوی بزرگ شنید و برای شاگردانش بازگفت. علی بن جعفر علیهما السلام، هشام بن حکم، محمد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب و صفوان بن یحیی، در شمار این راویان بزرگ جای دارند.

شاگردان آن بزرگوار

محمد بن خالد برقی، احمد بن محمد بن خالد، سهل بن زیاد رازی، عبدالله بن موسیٰ رویانی، حمزة بن قاسم علوی و ابراهیم بن هاشم قمی، در گروه پانزده نفری شاگردان حضرت عبدالعظیم قرار داشتند. این نیکان، روایات آفتاب تابناک ری را به خاطر سپردند و برای شاگردانشان نقل کردند.

جایگاه حضرت نزد معصومان علیهم السلام

این سخن که حضرت عبدالعظیم، گفتار معصومان را از 25 راوی شنیده، هرگز بدین معنا نیست که خود، نزد پیشوایان آسمانی حضور نیافته و به سخنان آن پاکان، گوش نسپرده است. او در فرصت های گوناگون، خدمت سروران معصوم می شتافت و از دریای معنویت و دانش آنان بهره مند می شد. شاگردان پاک دلش داستان دو دیدار وی و راهبران معصوم را چنین به خاطر سپرده اند:

ص: 208

امام رضا علیه السلام به عبدالعظیم علیه السلام فرمود:

«عبدالعظیم! سلامم را به شیعیان ابلاغ کن و به آنها بگو: راه شیطان را به سوی خود، باز مکنید.

از سوی من، آنان را به راستگویی و ادای امانت، آرامش، ترك جدال و گفتار نابه جا امر کن.

آنها را به دوستی با یکدیگر فرمان ده؛ زیرا دوستی و دیدار دوستانه شیعیان، سبب دوستی با من و نزدیک شدن آنان به من است. به آنها بگو: وقت خود را در تخریب یکدیگر مگذرانید، چون من عهد کرده ام و از پروردگار خواسته ام هرکه یکی از دوستانم را بیازارد، در دنیا کیفر شدیدش دهد و در سرای دیگر، از زیانکارانش سازد.

و خدای بزرگ را به شیعیانم بشناسان که [او] نیکوکاران را می آموزد و از گنهکاران درمی گذرد؛ مگر کسانی که شرك ورزند، دوستی از دوستان الهی را بیازارند یا اندیشه آزارش را در سر پیورانند. پروردگار، از چنین فردی در نمی گذرد تا آن که از این حالت بازگردد؛ و چنانچه ادامه دهد، روح ایمان را از وی باز می ستاند، از ولایت ما بیرون می رود و بهره ای از ولایت ما نخواهد برد و من از این امر، به خداوند پناه می برم.» (1)

در محضر امام هادی علیه السلام

شیخ صدوق در کتاب های الامالی و اكمال الدین، از عبیدالله بن موسی رویانی، از استادش حضرت عبدالعظیم بن عبدالله، چنین روایت کرده است:

ص: 209

قال: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصَّرَ بِي قَالَ لِي: «مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِيِّنَا حَقًّا». قال: قلت له: يا بن رسول الله! أتى أريد أن أعرض عليك ديني فأن كان

مرضيًا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ U . فقال: «هَاتِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ!». فقلت: أتى أقول إن الله تعالى واحد ليس كمثل شئى ء خارج عن الحدين: حد الإبطال و حد التشبيه إنه ليس

بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مُجَسَّم الأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الأَعْرَاضِ وَ الجواهر وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ء وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (ص) خَاتَمَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الأَمَامَ وَ الخليفة وَ وَلِيَّ الأَمْرِ بَعْدَهُ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن

الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم أنت يا مولاي. فقال الامام الهادى عليه السلام: «وَ مَنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟». قال عبدالعظيم، فقلت: وكيف ذلك يا مولاي؟ قال عليه السلام: «لأنه لا يرى شَخْصُهُ وَ لا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأُ الأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». قال، فقلت: أقررت و أقول إن وليهم ولي الله، و عدوهم عدو الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله، و أقول إن المعراج حق و المساءلة في القبر حق، و إن الجنة حق، و النار حق، و الصراط حق، و الميزان حق، و إن الساعة آتية لا ريب فيها و إن الله يبعث من في القبور. و أقول: إن الفرائض الواجب بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم، و الحج، و الجهاد، و الأمر بالمعروف، و النهي عن المنكر. فقال على الهادى عليه السلام: «يا ابا القاسم! هذا و الله دين الله الذى ارضاه لعباده فأثبت عليه ثببتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة...».

چنان كه بيان شد، حضرت عبدالعظيم، برای عرضه اعتقاداتش خدمت امام هادى عليه السلام شتافت و ايشان، او را با عبارت «اى ابوالقاسم! توبه راستى دوست و يار ما به شمار مى آيى»، ستود.

افزون بر این چنان که آمد، امام هادی علیه السلام در پایان گفتار عبدالعظیم علیه السلام، درستی عقاید او را تأیید کرد و بر جایگاه والای معنوی اش گواهی داد.

مهاجرت به ری

منابع تاریخی نشان می دهند که حضرت عبدالعظیم برای رهایی از فشار و آزار مأموران متوکل عباسی به سوی ایران حرکت کرد. صاحب بن عبّاد (م 385ق)، نخستین دانشوری است که رساله ای درباره حضرت عبدالعظیم نگاشته است. در رساله این دانشمند آمده است:

ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، مردی پارسا و عابد به شمار می آمد، به راستگویی و امانتداری شهره بود و در دین، دانشمند شمرده می شد. او از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام روایت داشت و از امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام با واسطه، سخن نقل می کرد. آن بزرگوار، کتاب های خُطَب

امیرالمؤمنین علیه السلام و یوم و لیلۀ در آداب عبادات شب و روز را به رشته نگارش کشید و از آن جا که تحت تعقیب نیروهای متوکل قرار داشت، عراق را به قصد ری ترک گفت. عبدالعظیم علیه السلام در این شهر، در محلی که «سَكَّةُ الموالی» خوانده می شد، در خانه یکی از پیروان اهل بیت، فرود آمد. او شب و روز به عبادت می پرداخت و گاه به زیارت آرامگاه حمزة بن موسی بن جعفر می شتافت.

پس از مدّتی، خبر ورود آن بزرگوار، میان شیعیان پخش شد. مؤمنان، از دور و نزدیک به دیدارش شتافتند و از وی معارف و احکام الهی آموختند.

صاحب بن عبّاد، درباره وفات و آرامگاه حضرت عبدالعظیم، چنین نوشته است:

يك شب پيش از رحلت آن بزرگوار، یکی از شیعیان، رسول خدا را در خواب دید که پیامبر خاتم بدو فرمود: «مردی از فرزندانم از محلّه سَكَّةُ الموالی، بر دوش مؤمنان حمل می شود و کنار درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب به خاک سپرده خواهد شد».

مرد، پس از بیدار شدن، نزد عبدالجبار بن عبدالوهاب شتافت تا باغ را از وی خریداری کند. عبدالجبار، از دلیل تصمیم او پرسید. وقتی جریان رؤیایش را به او گفت، عبدالجبار گفت: من نیز چنین رؤیایی دیده ام و سخن رسول خدا را شنیده ام.

اندکی بعد، حضرت عبدالعظیم در آن جایگاه به خاک سپرده شد و عبدالجبار، همه باغ را وقف کرد. (1)

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم (س)

ابن قولویه، در کتاب کامل الزیارات می نویسد:

سمعت الرضا علیه السلام يقول: «من لم يقدر على صلتنا فليصل على صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا و من لم يقدر علی زیارتنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا!» (2)

شنیدم حضرت رضا علیه السلام می فرماید: هر که نمی تواند حق دیدار ما را به جای آورد، اگر به دیدار ارادتمندان نیکوکار ما بشتابد، ثواب دیدار ما

ص: 212

1- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614.

2- . کامل الزیارات، ص 319.

برایش نوشته می شود؛ و هرکس توان زیارت ما ندارد، اگر به زیارت دوستان نیکوکار ما شتابد، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.

این روایت، فضیلت زیارت پیروان نیکوکار اهل بیت علیهم السلام را نشان می دهد؛ نیکانی که بی تردید، عبدالعظیم علیه السلام در صدر آنان جای دارد.

افزون بر این، ابن قولویه، روایتی نیز در خصوص زیارت آفتاب تابناک ری نقل کرده است:

عن بعض أهل الری، قال: دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام قال: «این کنت؟» فقلت: زرت الحسین بن علی علیهما السلام. فقال علیه السلام: «اما اناک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السلام. (1)

امام هادی علیه السلام از کسی که اهل ری شمرده می شد، پرسید: «کجا بودی؟» مرد پاسخ داد: حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کردم. امام علیه السلام فرمود: «اگر به زیارت مرقد عبدالعظیم که نزد شماست، می شتافتی، [در ثواب] مانند کسی بودی که حسین علیه السلام را زیارت کرده است.»

کرامات آفتاب ری

مشتاقان اهل بیت علیهم السلام از حضرت عبدالعظیم 7 کرامات بسیار مشاهده کرده اند. پس شایسته است که زائران، در این بارگاه با پاک دلی، معرفت و فروتنی گام نهند تا از فیض

عنايات این فرزند زهرا بهره گیرند. در پایان، به منظور آشنایی فزون تر مؤمنان با جایگاه معنوی حضرت عبدالعظیم حسنی، ماجرای دو کرامت حضرتش را زیور این دفتر می کنیم:

ص: 213

مرحوم سیدعبدالمهدی سلمی نجفی، که در زمان رضاخان در تهران به تبلیغ دین اشتغال داشت، به فرمان دستگاه طاغوت، دستگیر شد و با عنایات حضرت عبدالعظیم (س) از بند رهایی یافت. او داستان نجاتش را چنین بازگو کرده است:

مدّتی در زندان به سر بردم و سپس به بیرجند تبعید شدم. يك سال از تبعیدم گذشته بود. شبی بسیار دل تنگ و اندوهگین، به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسّل شدم و با دیده گریان به خواب رفتم. در رؤیا دیدم که به محفلی معنوی گام نهادم. مجلس از دانشمندان دینی آکنده بود و در صدر آن، حضرت عبدالعظیم، با چهره ای درخشان بر رؤیایم نور می افشاند. پیش رفتم. پس از سلام، داستان رنج آور تبعیدم را بازگفتم. فرمود: «هنگامی که در تهران بودی، نزد ما نمی آمدی؛ ولی از این پس بیا!».

در این لحظه، از خواب بیدار شدم و تا بامداد، در رؤیای شبانه ام اندیشه کردم. پس از اذان صبح، مأمور شهربانی در خانه را کوبید و گفت: عبدالمهدی سلمی این جاست؟

شتابان، در را گشودم و خود را معرفی کردم. مأمور گفت: مرخصی! هر جا می خواهی برو.

من بی هیچ مانعی و تعهدی به تهران آمدم و با خود عهد بستم تا پایان عمر، زیارت حضرت عبدالعظیم را در شب های جمعه، ترک نکنم.

یکی از روحانیون پرهیزگار می گوید:

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال های 1355 - 1356، شب های جمعه در محفلی معنوی شرکت می کردم. شبی یکی از مؤمنان پاك دل مجلس - که با ارواح اولیا ارتباط داشت - گفت: یکی از مشاوران محمدرضا پهلوی، که هنوز اندکی ایمان داشت و از فرجام سرکشی نظام طاغوت نگران بود، از من خواست چنان چه ممکن است به حضرت عبدالعظیم متوسل شوم و درباره عاقبت سلطنت، از آن بزرگوار بپرسم.

من با تلاش بسیار، خود را به روان تابناک آن حضرت نزدیک ساختم. گویا حضرت، حاجتم را می دانست. پس با لحنی تند و عتاب آمیز فرمود: «به این مرد بگو باید این هرزگی ها را کنار بگذاری. من از خدای متعال خواسته ام ریشه تو و اهلت را برای همیشه قطع سازد».

بیش از این اجازه پرسش نداشتم، ولی اصل مطلب را دریافتم. اندکی بعد، مشاور دربار را دیدم و گفتار مولای کریمان ری را با وی در میان نهادم. سخت پریشان شد و گفت: «چگونه این خطاب تند را به شاه برسانم؟»

چندی بعد، دیگر بار او را ملاقات کردم. گفت: روزی فرمایش حضرت عبدالعظیم را بی هیچ تغییری برای شاه بیان کردم. شاه، معنای هرزگی را در نیافت؛ نخست وزیر را خواست و گفت: می گویند در مملکت هرزگی هست؟

نخست وزیر پاسخ داد: خاطر شهریاری آسوده باشد. هیچ هرزگی ای

در مملکت وجود ندارد!

دعای حضرت عبدالعظیم، سرانجام در 22 بهمن 1357 مستجاب شد و ریشه طاغوت برای همیشه از این سرزمین قطع شد. (1)

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی

مرحوم محدّث قمی (ره) در کتاب شریف مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عبدالعظیم را چنین نقل کرده است:

...

ص: 216

1- این دو کرامت را عالم بزرگوار سید عبدالجواد علم الهدی در تاریخ 25/7/1376 در یادداشتی به درخواست تولیت محترم آستان مقدّس حضرت عبدالعظیم علیه السلام جناب حجه الاسلام و المسلمین ری شهری، به خطّ خود نوشته اند و توسط گردآورنده این مقاله، بازنویسی شده است.

مقاله هفتم : شرح حال نفیسه خاتون عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

دکتر مرتضی جباریان

ص: 217

گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عبدالعظیم حسنی، سیدی بزرگوار و حسب و نسب دار، از مفاخر علمی خاندان نبوت و از نمونه های والای تقوا و پرهیزگاری و تقید به اصول و مبانی دینت به شمار

می رود. قبل از بیان شرح حال نفیسه خاتون، عمه ایشان، به گوشه هایی از زندگی این شخصیت بزرگ اشاره می کنیم.

دودمان درخشان

نسب شریف عبدالعظیم به ریحانه رسول خدا و سرور جوانان بهشت، امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام می رسد. وی فرزند عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیهما السلام می باشد و در دنیای حسب و نسب، دودمان و نژادی از این والاتر و جلیل تر وجود ندارد؛ دودمان و نژادی که خداوند بدان عرب و مسلمین را سرفراز کرد.

دانش و اعتبار

عبدالعظیم حسنی، مردی ثقه، عادل، متعهد، عالم، فقیه و فاضل بود. ابوتراب رویانی می گوید: شنیدم که ابوحامد رازی می گفت: خدمت امام هادی علیه السلام در سامرا رسیدم و سؤالاتی از احکام شرعی کردم و پاسخ گرفتم. هنگامی که خواستم با حضرت وداع کنم، ایشان گفتند: ابوحامد! اگر در شهر و ناحیه خودت درباره احکام دین دچار

ص: 219

مشکل شدی، درباره آن از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (1)

این روایت، فقاہت و دانش ایشان را بیان می کند.

بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام

روزی عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد تا اعتقادات خود را بر ایشان عرضه کند. در این جا مختصری از این گفت و گو را نقل می کنیم:

یابن رسول الله صلی الله علیه و آله می خواهم عقیده ام را بر تو عرضه کنم تا آنچه را درست می دانی تأیید و تقویت کنی تا آن را همچنان حفظ کنم.

امام با تبسم فرمود: ای ابوالقاسم! بگو (عرضه کن).

عبدالعظیم گفت: خداوند متعال هیچ مانند و شبیهی ندارد و فراتر از حد تعطیل (سکوت و توقف درباره صفات خدا به طور کامل) و تشبیه (تشبیه خداوند به مادیات و نسبت دادن صفات موجودات محدود به خداوند) است، نه جسم و نه صورت می باشد، نه عرض است و نه جوهر؛ بلکه او آفریننده و جسم دهنده اجسام و صورتگر صورتهای است و خالق عرضها و جوهرها می باشد. او پروردگار، ایجادکننده و پدیدآورنده همه چیز است.

می گویم: محمد بنده و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و تا روز قیامت پس از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او را خاتم شرایع و ادیان سابقه می دانم و پس از اسلام تا روز قیامت شریعت جدیدی نخواهد آمد.

معتقدم: امام، جانشین و ولی امر پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و پس از او به ترتیب: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، امام هستند و پس از آنها، امام

ص: 220

حضرت متوجه او شده و فرمود: و پس از من، فرزندانم حسن امام است، پس چه جانشینی مردم پس از او خواهند داشت!

عبدالعظیم از امام پس از امام حسن عسکری علیه السلام پرسش کرد و گفت: مولای من! مگر این امام چگونه خواهد بود؟

امام پاسخ داد: امام دوازدهم در خفا بسر می برد و دیده نمی شود. نامش را نیز نمی توان به تصریح به زبان آورد؛ تا آنکه خروج کند و زمین را پس از آنکه از ستم و حق کشی و ظلم پر شده باشد، از داد و عدالت پر کند.

فورا عبدالعظیم حسنی ایمان و اعتقاد خود را به گفته های حضرت چنین بیان کرد: اقرار می کنم و می گویم: دوستدار آنان دوستدار خدا است و دشمن آنان دشمن خدا، اطاعت از آنان اطاعت از خدا و معصیت کردن آنان معصیت خدا به شمار می رود. معتقدم: معراج حق است، سؤال در قبر حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، صراط حق است، میزان حق است و ساعت (جزا) بدون تردید فرا خواهد رسید و خداوند همه مردگان را از گورها برخواهد انگیزد.

معتقدم: پس از ولایت اهل بیت علیهم السلام واجبات عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و... .

امام هادی علیه السلام اعتقادات او را تأکید کرده، بر او آفرین گفت و فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این همان دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده و خواسته است، پس همین عقیده را حفظ کن؛ خداوند در دنیا و آخرت تو را با قول و عقیده ثابت، استوار بدارد. (1)

ص: 221

هنگامی که حکومت جنایتکار عباسی عرصه را بر علویان تنگ کرد و به تعقیب آنان پرداخت، سید شریف عبدالعظیم حسنی برای رهایی از چنگال خونین بنی عباس به ری رفت و در خانه مردی شریف از شیعیان اهل بیت اقامت گزید.

مورخان درباره ایشان می گویند: وی مانند پدران شب زنده دار خود، تن را با عبادات شبانه و روزه گرفتن روزانه رنجه می ساخت و تیرگی شب را با نیایشهای عارفانه روشن می نمود.

در اثنای اقامت در ری به قصد زیارت یکی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام (1) - تا آنجا که می دانیم او سید بزرگوار سید احمد بن موسی کاظم معروف به شاهچراغ است - مخفیانه به راه افتاد. شیعیان، ایشان را شناختند، اما به دلیل ترس از حکومت،

به طور پنهانی به زیارت و ملاقات عبدالعظیم حسنی می رفتند. (2)

وفات

ایشان مدتی را ترسان و هراسان در ری زیست و شاهد دردمند مصایب و شکنجه هایی بود که پسرعموهایش (سادات علوی) از دست حکومت ستمگر عباسی می کشیدند؛ آنان که تمام کینه های فروخورده خود را با قتل و حبس ابنای صدیقه زهرا آرام می کردند و انواع فشارها را درباره سلاله پیامبر اعمال می نمودند.

سرانجام حضرت عبدالعظیم در غربت و دور از خانواده، بیمار شد و درد و رنج بر اندوه غربت او افزود، لیکن در همه حال به یاد خدا بود و ذکر حق بر لب داشت؛ تا

ص: 222

1- . رجال نجاشی.

2- . رجال نجاشی.

آنکه روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوست.

با مرگ ایشان، یکی از صفحات درخشان پیکار و جهاد اسلامی ورق خورد و چراغ تابناکی که در تیرگی ها راه عزت و سربلندی را به مردم نشان می داد، خاموش گشت. خبر مرگ حضرت، شهر را در ماتم فرو برد و همه مردم از طبقات مختلف برای تشییع این علوی غریب گرد آمدند و او را در آرامگاهش به خاک سپردند. امروزه مرقد مقدس این سید شریف، زیارتگاه هزاران عاشق و دلباخته خاندان اهل بیت عصمت علیهم السلام است.

زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که از بزرگان عصر خود محسوب می شد. وی فرزندان بسیاری داشت که یکی از آنها نفیسه (1) بنت حسن است.

نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، در مصر مدفون

است و مزارش زیارتگاه خاص و عام بوده و به طاهره و کریمه الدارین مشهور است.

وی در سال 145 هجری در مکه معظمه متولد شد و در مدینه منوره با زهد و عبادت به سر برد. او با اسحق مؤتمن، پسر حضرت صادق علیه السلام، ازدواج کرد و ثمره ازدواج آنها، یک پسر و یک دختر بود که قاسم و ام کلثوم نام داشتند. سپس با شوهر و فرزندان خود به مصر رفت و پس از هفت سال در رمضان سال 208 هجری به سرای باقی شتافت. اهالی مصر را به او عقیدت و اعتقادی کامل حاصل است.

پس از ارتحال این بانوی بزرگوار، شوهرش در پی آن بود که جسد شریف او را به مدینه منوره منتقل و در قبرستان بقیع دفن کند، اما مصریها درخواست کردند برای

ص: 223

1- . ر.ک: أعلام النساء، ج 5، ص 187؛ أعيان الشيعة، ج 10، ص 227؛ أعيان النساء، ص 615؛ النجوم الزاهرة، ج 2، ص 185؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 423؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 232؛ ریاحین الشریعة، ج 5، ص 85؛ وفيات الاعیان، ج 5، ص 423؛ منتهی الآمال، ص 482.

تبرک یافتن از نعش پاکش، وی را در مصر به خاک سپارد. اسحاق مؤتمن چون اصرار آنها را دید قبول کرد. بعد از دفن، اسحاق با دو فرزند خود به مدینه طیبه که وطن آنها بود، مراجعت کردند.

نقیسه خاتون دختر کیست؟

اشاره

عده ای از علمای انساب و مورخان، نقیسه خاتون را دختر زید بن حسن علیه السلام دانسته اند که علی التحقیق اشتباه است و تالی فاسد آن بیان خواهد شد.

مؤلف کتاب عمدة الطالب⁽¹⁾ در اثبات این گفتار می نویسد:

«وكان لزید ابنة اسمها نقیسة خرجت إلى الولید بن عبدالمملک بن مروان فولدت منه و ماتت بمصر، و لها هناك قبر یزار و... قد قیل إنما خرجت علی عبدالمملک بن مروان و إنما

كانت حاملاً منه و الأصح الأول، و كان زید یفد علی الولید بن عبدالمملک و یقعه علی

سریره و یکره لمكان ابنته، و وهب له ثلاثین ألف دینار دفعة واحدة».

ماحصل گفتار صاحب کتاب عمده و ریاض چنین است که زید بن حسن علیه السلام با لبابه، دختر عبدالله بن عباس، ازدواج کرد و از او دو فرزند به دنیا آمد: یکی، پسر که او را

حسن نامید و دیگری، دختر و او را نقیسه نام نهاد. نقیسه را ولید بن عبدالمملک تزویج کرد و از وی فرزندی آورد. چون زید بر ولید بن عبدالمملک درآمد، او را بر سریر خویش جای داد و سی هزار دینار یکجا به او عطا نمود.

اما جمعی دیگر از مورخان، نقیسه خاتون را دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام دانسته و نام همسر وی را هم اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر الصادق علیه السلام می دانند.

ضمن اینکه درباره تاریخ تولد و وفات وی هم نزد علما اتفاق نظر است و معلوم می شود که نقیسه دختر حسن بن زید است، نه زید بن حسن علیه السلام. دلایل این عده دو

ص: 224

صورت دارد: صورت اول، اثبات می کند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید است، و صورت دوم، اثبات می کند که نفیسه خاتون دختر زید بن حسن نیست. ابتدا دلایل اثباتی را می آوریم و سپس به بیان دلایل سلبی می پردازیم.

الف) دلایل اثباتی

1. مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد:

نفیسه هی السیده الجلیلة التي وردت روايات في مدحها، حکى الشيخ محمد الصبان في إسعاف الراغبين عن كتاب حسن المحاضر، إنَّ السیده النفیسة بنت الحسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام (1):

نفیسه خانمی جلیل القدر است که روایت هایی در مدح او وارد شده است. محمد الصبان در کتاب اسعاف الراغبین از کتاب حسن المحاضر نقل می کند که نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

2. یاقوت حموی، جغرافیدان اسلامی می نویسد:

بمصر من المشاهد و المزارات، بین مصر و القاهرة، قبة قیل إئها قبر السیده النفیسة بنت الحسن بن زید بن حسن علیه السلام (2):

بین مصر و قاهره، گنبد و بارگاهی است که می گویند قبر سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

3. عمر رضا کحّاله در کتاب ارزشمند خود می نویسد:

نفیسه بنت الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، هی من ربّات العبادة و الصلاح و الزهد و الورع، ولدت بمكة سنة 145 هـ . ق و نشأت بالمدينة و دخلت مصر مع

ص: 225

1- . سفینه البحار، ج 2، ص 604.

2- . معجم البلدان، ج 5، ص 143.

زوجها إسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام، وقيل مع أبيها الحسن الذي عيّن واليا على مصر من قبل أبي جعفر المنصور(1)؛

نقیسه دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام از زنان مشهور در عبادت، صلاح، زهد و ورع

بوده که در مکه معظمه در سال 145 هجری به دنیا آمده و نشو و نماى او در مدینه مکرمه بوده است. وی با همسر خود جناب اسحاق، پسر امام جعفر صادق علیه السلام وارد مصر شد. و گفته شده است که ورودش به مصر، همراه پدر خود حسن بن زید بوده، زیرا وی از طرف منصور دوانیقی حاکم مصر شد و لذا فرزندان خود را به آنجا انتقال داد.

از این رو، اکثر مورخان اتفاق نظر دارند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید می باشد، لذا مؤلف کتاب أعلام النساء المؤمنات(2) و مشاهد العترة الطاهرة(3) می نویسند:

«توفیت بمصر نفیسه بنت الحسن بن زید بن الإمام الحسن المجتبی علیه السلام».

و همچنین مؤلفان کتابهای وفيات الأعیان،(4) نور الأبصار،(5) روح و ریحان،(6) سراج الأنساب،(7) ریاحین الشریعة،(8) منتهی الآمال،(9) و تتممة المنتهی(10) تصریح نموده اند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

ص: 226

- 1- . عمر رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 187 .
- 2- . أعلام النساء المؤمنات، ص 626.
- 3- . مشاهد العترة الطاهرة، ص 239.
- 4- . وفيات الأعیان، ج 5، ص 423.
- 5- . نور الابصار، ص 244.
- 6- . روح و ریحان، ص 103.
- 7- . سراج الأنساب، ص 35.
- 8- . ریاحین الشریعة، ج 5، ص 85.
- 9- . منتهی الآمال، ج 2، ص 299.
- 10- . تتممة المنتهی، ص 188.

1. تمام مورخان در تاریخ تولد و وفات نفیسه خاتون اتفاق نظر داشته و می نویسند که وی در سنه 145 ه.ق در مکه معظمه به دنیا آمده و در سال 208 هجری در مصر وفات یافته است. از این رو، قول کسانی که این سیده جلیله را همسر ولید بن عبدالملک بن مروان دانسته اند، اشتباه می باشد؛ زیرا ولید در سنه 96 ه.ق از دار دنیا رفته است.

2. مورخان، نفیسه خاتون را به اشتباه، خواهر حسن بن زید بن حسن علیه السلام و دختر زید بن حسن دانسته اند؛ در حالی که نفیسه خواهر زید بن حسن علیه السلام بن زید بن حسن

و دختر حسن زید بن حسن بوده است. لذا می بینیم که علامه سید محسن امین در کتاب خود می نویسد:

وفي هامش التهذيب على ترجمة زيد بن حسن بن زيد بن علي عليهم السلام... أنه اخو السيدة النفيسة. (1)

3. اگر قائل شویم که نفیسه خاتون همسر ولید بن عبدالملک بن مروان بوده و بعد از وفات وی به عقد اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام درآمده است - همان طوری که مؤلف کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (2) این مطلب را ادعا نموده است - لازم می آید که وی دختر زید بن حسن علیه السلام باشد و حال آنکه اکثر مورخان نفیسه خاتون را دختر حسن بن زید نوشته اند. مضافاً این که چون تاریخ وفات این بانو در سال 208 هجری بوده، پس نمی توان پذیرفت که وی حدود 140 سال عمر کرده باشد. از سوی دیگر جمعی از مورخان و محدثین بزرگ تاریخ، ولادت نفیسه خاتون را سنه 145 هجری نوشته اند. در این صورت هیچ تردیدی باقی نمی ماند که نفیسه خاتون همسر اسحاق،

ص: 227

1- . أعيان الشيعة، ج 7، ص 96.

2- . ص 8.

پسر امام جعفر صادق علیه السلام و دختر حسن بن زید بوده است.

4. چگونه می توان پذیرفت که نفیسه همسر ولید بن عبدالملک باشد؛ حال آنکه بعد از وفات نفیسه به سال 208 هجری در مصر، اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام خواست آن جسد شریف را به مدینه منوره حمل و در قبرستان بقیع دفن کند. مصریان در خواست کردند که برای تبرک او را در مصر دفن کنند، اما اسحاق استتکاف می نمود؛ تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب می بیند و حضرتش به اسحاق امر می کند که سیده نفیسه را در مصر دفن نماید. این ماجرا خود دلیلی قوی است بر اینکه نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام بود؛ زیرا اسحاق مؤمن هم عصر با نفیسه خاتون بوده و چون هم کفو بودند، با هم ازدواج کردند و ثمره این وصلت، دو فرزند بود که به اتفاق جمیع مورخان به همراه اسحاق به مدینه طیبه بازگشتند. (1)

5. در همین زمینه محدث کبیر، شیخ عباس قمی (ره) در کتاب منتهی الآمال در ذیل حالات فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام می نویسد:

بدان که زوجه اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام، علیا مخدّره نفیسه بنت حسن بن زید بن

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جلالت شأن معروف است. وی در سنه دویست و هشت در مصر وفات کرد و در آنجا به خاک سپرده شد. مصریان اعتقادی کامل به او دارند و معروف است که دعا در نزد قبر او مستجاب می شود.

6. شیخ ذبیح الله محلاتی هم می نویسد:

سیده نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، که در خاک مصر مدفون است، مزارش زیارتگاه خاص و عام می باشد و به طاهره و کریمه الدارین مشهور است. وی در سنه 145 ه. ق در مکه معظمه متولد شد و در مدینه منوره با زهد و

ص: 228

1- . منتهی الآمال، ج 2، ص 299؛ عمر رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 187؛ مشاهد العترة الطاهرة، ص 240؛ أعيان الشیعه، ج

7، ص 96؛ سفینه البحار، ج 2، ص 604؛ ریاحین الشریعه، ج 5، ص 85؛ خیرات حسان، ج 2، ص 194.

عبادت به سر برد. وی همسر اسحاق المؤمن - پسر حضرت امام جعفر صادق 7- بوده و از آن صلب پاك، يك پسر و يك دختر آورد، که قاسم و ام كلثوم نام داشته اند. پس از آن

با شوهر و فرزندان خود به مصر رفته و چون هفت سال در آنجا به سر برده در ماه رمضان سنه 208 ه. ق به سرای قرب الهی شتافت. بعد از انجام مراسم دفن، اسحاق با دو فرزند خود به مدینه طیبه، که وطن آنها بود، مراجعت کرد. (1)

پس با دلایل فوق ثابت شد که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام بود و قول کسانی را که این سیده جلیله را دختر زید بن حسن علیه السلام دانسته اند، نشأت گرفته از قلت تتبع و عدم دقت آنان باید دانست. (2)

نفیسه خاتون در گفتار علما

در مباحث قبل اشاره شد که نفیسه خاتون به زهد و عبادت و صیام روزها و قیام شبها مشهور روزگار خود بود. نفیسه خاتون صاحب مال زیاد بود. لذا به در ماندگان، مریضان و عموم مردم احسان می کرد. وی سی مرتبه به حج مشرف شد که بیشتر آنها پیاده بود. در مسجد الحرام، در حالی که پرده های خانه خدا (کعبه) را می گرفت، اشک می ریخت و ناله و فریاد می کرد و این جملات را می گفت:

«الهی و سیدی و مولای متّعنی و فرّحنی برضاک عَنّی...».

زینب دختر یحیی متوجّح درباره عبادت او می گوید: «چهل سال در نزد عمّه ام نفیسه خاتون خدمت می کردم و هرگز ندیدم که وی شبها بخوابد و روزها افطار کند. به او گفتم: «اما ترفیقین بنفسک؟! قالت: کیف أرفق بنفسي و قدّامي عقبات لا یقطعها إلاّ الفائزون؛ (3) آیا

مراعات حال خود را نمی کنی؟! در جواب گفت: چگونه مراعات کنم در حالی که

ص: 229

1- . ریاحین الشریعه، ج 5، ص 85.

2- . امام زادگان ری، ج 1 .

3- . محمد رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 188 - 190؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 299.

پیش روی من عقباتی است که جز فائزون و رستگاران نمی توانند آن را بپیمایند.»

تشریف فرمایی سیده نفیسه به مصر در سال 193 بود. اهل مصر چون خبر ورود او را بشنیدند، از آنجایی که ارادتی خاص به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، از زن و مرد به استقبالش بیرون شتافتند و وی را ملازمت کردند، تا اینکه در سرای «جمال الدین عبدالله بن جصاص» که از کبار تجار و از صلحای مصر بود، منزل ساخت و مدتی در آنجا سکونت کرد و پس از چندی در منصوبه، خانه «أم خانی» سکونت اختیار نمود. (1)

نفیسه خاتون نزد عربها «سیده» و «ست نفیسه» که به معنای «خانم» است، خوانده می شود. همان طوری که گفته شد، تولد وی را به سال 145 هجری قمری، همزمان با سال شهادت محمد و ابراهیم، پسران عبدالله محض فرزند حسن مثنی، نوشته اند (2). در حالات آن مخدّره چنین گفته اند: بسیار زاهد و متقی بود و در حال احتضار روزه دار بود و جمعی از او خواستند که روزه اش را افطار کند، در جواب گفت: سبحان الله! سی سال است که از خدا مسئلت دارم صائم از دنیا بروم، چگونه از آرزوی سی ساله ام دست بکشم؟!

وی در وقت احتضار این اشعار را مترنم بود:

إِصْرُ فَوْا عَتِّي طَبِيبِي

وَدَعَوْنِي وَحَبِيبِي

زَادَنِي شَوْقِي إِلَيْهِ

وَعَزَامِي فِي لَهَيْبِ

طَابَ هَتَكِي فِي هَوَاهُ

بَيْنَ وَاشٍ وَرَقِيبِ

لَا أَبَالِي بِفَوَاتِ

حِينَ قَدْ صَارَ نَصِيبِي

لَيْسَ مِنْ لَامٍ بِعَدَلِ

عَنْهُ فِيهِ بِمُصِيبِ

ص: 230

1- . رباحين الشريعة، ج 5، ص 90.

2- . شرح حال و زندگانی محمد و ابراهیم در موسوعه ای به نام بررسی نهضتها و دولتهاى علوی از سری تألیفات نگارنده به زودی از زیور طبع خارج خواهد شد.

طیب را از من دور کنید و مرا با دوست خود واگذارید، که شوق و محبت و ناله من برای لقای او افزون گردد و به ملاقاتش بروم.

هنگامی که نفیسه خاتون در مصر بود، امام شافعی هم ساکن مصر شده و به زیارت نفیسه می رفت و از پس پرده، طلب ادعیه خیریه می نمود.

در کتاب **أعلام النساء (1)** و **ریاحین الشریعه (2)** و **منتخب التواریخ (3)** آمده است: هنگامی که احمد بن طولون در مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی او افزون شد، اهالی مصر به حضرت ست نفیسه شاکی شدند. ایشان فرمودند: چه روز احمد سوار می شود و به بازار شهر می آید؟ عرض کردند: فلان روز. نفیسه خاتون در آن روز سر راه احمد ایستاد. چون موکب او رسید، وی را صدا کرد. احمد او را به شناخت و برای رعایت حشمت و جلالتش از مرکب خود به زیر آمد و به خدمت بانو شتافت. مخدره صفحه ای به دست وی داد که در آن نوشته شده بود:

«مَلِكْتُمْ فَأَسْرْتُمْ، وَقَدْرْتُمْ فَقَهَّرْتُمْ، وَخَوْلْتُمْ فَعَسَفْتُمْ، وَرَدْتُمْ إِلَيْكُمْ الْأَرْزَاقَ فَقَطَعْتُمْ، هَذَا وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ سَهَامَ الْأَسْحَارِ نَافِذَةٌ غَيْرَ مَخْطُئَةٍ لَا سِيَّما مِنْ قُلُوبٍ أَوْ جَعْتُمُوهَا، وَأَكْبَادٍ جَوَّعْتُمُوهَا، وَأَجْسَادٍ عَرَيْتُمُوهَا، فَحَالَ أَنْ يَمُوتَ الْمَظْلُومُ وَيَبْقَى الظَّالِمُ، إَعْلَمُوا مَا شِئْتُمْ فإِنَّا صَابِرُونَ، وَجُورُوا فإِنَّا بِاللَّهِ مُسْتَجِيرُونَ، وَأَظْلَمُوا فإِنَّا لِلَّهِ مُتَظَلِّمُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، فَعَدِلْ لَوْقَتَهُ.»

احمد بن طولون هنگامی که این کاغذ را خواند، استغفار کرد و دست از تعدی و ظلم خود کشید و بنای عدل و داد نهاد.

در کتاب **ریاحین الشریعه** نوشته شده که این خبر قابل تأمل است؛ چون احمد بن

ص: 231

1- . محمد الحسّون، **أعلام النساء**، ص 178.

2- . **ریاحین الشریعه**، ج 5، ص 87.

3- . **منتخب التواریخ**، ص 149.

طولون در سال 203 قمری متولد شد و در سال 270 ه.ق رحلت کرد و وفات سیده نفیسه خاتون در سال 208 ه.ق بود؛ بنابراین حتما مکالمه نفیسه با غیر احمد بن طولون بوده و مورخان اشتباها احمد بن طولون ذکر کرده اند.

نوشته اند که نفیسه خاتون به دست خود قبرش را حفر کرد و همه روزه در میان آن می رفت و نماز می گزارد و قرائت قرآن می نمود و شش هزار ختم قرآن در آن به اتمام رساند. در وقت احتضار (سال 208 ه.ق) روزه دار بود و قرآن قرائت می کرد و در هنگام خواندن سوره مبارکه انعام چون به این آیه شریفه رسید: لَهْم دَارَ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهْم (1) دار دنیا را وداع گفت و ماتمی بزرگ سرتاسر مصر را فراگرفت و آن روز از ایام مشهور روزگار شد. از بلاد و نواحی اطراف، مردان و زنان برای تشییع جنازه آن مخدره به مصر می آمدند و دسته دسته بر وی نماز می گذاشتند. در آن شب به احترام این سیده جلیله، شمعهها برافروخته شد و از هر خانه که در مصر بود صدای گریه و شیون به گوش می آمد و تأسفی عظیم بر مردم مصر هویدا گردید.

مرحوم شیخ عباس قمی (2) به نقل از تاریخ طبری (3) می نویسد: هنگامی که نفیسه خاتون رحلت نمود، اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام خواست بدن همسرش را از مصر به مدینه آورد و در بقیع به خاک سپارد. مردم نزد امیر شهر رفتند تا وی را از این امر باز دارند؛

اما اسحاق نپذیرفت. مصریان اموال بسیاری برای او جمع کردند تا از آن اندیشه برگردد، اسحاق همچنان قبول ننمود. مردم مصر شب را با اندوه و سختی به روز آوردند و چون بامداد رسید، خدمت اسحاق جمع شدند و حال او را دگرگون دیدند. سبب را سؤال کردند، گفت: دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مرا فرمود: اموال ایشان را رد کن و سیده نفیسه را نزد ایشان دفن نما. لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِرَكَاتِهَا؛

ص: 232

1- . آیه 6.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 300.

3- . تاریخ طبری، ج 5، ص 174؛ ریاحین الشریعه، ج 5، ص 93.

رحمت خدا به برکت وجود این خانم بر اهل مصر نازل می شود. سرانجام سیده را در مزار «درب السباع» دفن کردند و اسحاق المؤمن با دو فرزند خود عازم مدینه شد.

کرامات نفیسه خاتون

قدوم سیده نفیسه به مصر در سال 193 بوده است. چون اهل مصر قدوم شریفش را بشنیدند، به دلیل عقیده خاصی که به وی داشتند، زن و مرد به استقبالش بیرون شتافتند و با حضرتش ملازمت داشتند تا به مصر درآمد و در سرای جمال الدین عبدالله بن جصاص که از کبار تجار و مردم صلحای روزگار بود، منزل ساخت و مدتی در آنجا بزیست و مردمان از تمامت آفاق بحضرتش تشریف و به زیارتش تبرک جسته اند و پس از چندی در منصوصه در دار امّ هانی سکونت اختیار نمود.

مناوی می گوید: سیده نفیسه در مصر وارد شد و بعضی کرامات از وی ظاهر شد که هیچ کس در مصر بر جای نماند مگر اینکه به زیارت آن خاتون با قدر و جلالت بیامد. امرش عظیم و شأنش رفیع گشت و درگاه عفت پناهش ملجأ و مأب مردمان گردید، و در این وقت خواستار شد که به طرف حجاز کوچ کند و در نزد کسان خود به سر برد، این حال بر مردم مصر دشوار گشت و در خدمتش مستدعی شدند که در مصر اقامت فرماید. سیده نفیسه از قبول این امر امتناع جست. چون مردم مصر این حال را مشاهده کردند، اجتماع عظیم نمودند و به سرای امیر مصر انجمن شدند و خبر عزیمت آن خاتون را به جانب حجاز معروض داشتند. این خبر بر حاکم نیز بسی دشوار گشت و نامه و رسولی به حضرتش بفرستاد و خواستار شد که از عزیمت خود باز شود. سیده نفیسه نپذیرفت، ناچار حاکم خود سوار شد و به درگاه آن خاتون روزگار آمد و با کمال خضوع و فروتنی مسئلت اقامت کرد.

سیده نفیسه فرمود: من خود خیال داشتم در این شهر اقامت کنم، لکن من زنی ضعیفه هستم و مردمان در حضرت من ازدحام می نمایند و این مکان که مسکن دارم

احتمال جنجال را نکنند و مرا از عبادت و اوراد و تحصیل توشه معادم باز می دارد. عرض کرد: جمیع این مسائل را اصلاح کنم و خاطر شریف شما را از هر رهگذر آسوده می گردانم و به آن طور که موجب رضای طبع شریف است مرتب می دارم و سرایی بس وسیع که در درب الساع دارم به تو بخشیدم و خدای را بر این حال گواه گرفتم و از تو خواستار می شوم که از من پذیرفتار شوی و در عدم قبول آن، مرا شرمسار نفرمایی.

سیده فرمود: آن سرای را از تو قبول کردم، ولی با این مردم بسیار که به حضرت من وفود می دهند چه سازم؟

حاکم گفت: ضمانت این کار نیز به عهده من است. هر آینه من امر می کنم که در هر هفته بیش از دو روز شما را مشغول ننمایند؛ فقط روز يكشنبه و چهارشنبه مردم به زیارت شما تشریف حاصل بنمایند. سیده قبول نمود و حاکم کاملاً مسرور گردید و کار بر این نهج استمرار پیدا کرد.

حکایت کردند که وقتی در زمان سیده نفیسه رود نیل بایستاد. مردمان در خدمت سیده نفیسه انجمن شدند و خواستار دعا گردیدند. سیده نفیسه قناع خود را به ایشان داد که آن را به دریا افکنند. چون بفرموده عمل کردند. هنوز بازنگشته بودند که از برکت آن قناع، رود افزایش گرفت و روان گردید.

و دیگر حکایت کردند که زنی سالخورده چهار دختر داشت و ایشان پنبه ریزی کردند از جمعه تا جمعه دیگر. جمعه دوم آنچه رشته بودند آن عجوزه می گرفت و در بازار پرده می فروخت و از يك نیمه بهایش کتان و از نیمی دیگر طعامی برای قوت ایشان می خرید.

روزی، در آن اثنا که از بازار عبور می کرد و آن رشته را بر سر داشت، ناگاه پرنده تیزچنگال از هوا به زیر آمد و آن رزمه (بقچه) رشته را برپود و به هوا بلند شد. آن زن

از حدوث این حادثه مهیبه بی خود به روی زمین افتاد. چون بهوش آمد، گفت: با

دختران یتیم چه کنم که اکنون زحمت گرسنگی دارند و همی بگفت و بگریست. مردمان بر گردش انجمن شدند و از حالش پرسیدند. قصه خود را بازگفت و او را به حضرت سیده نفیسه دلالت کردند و گفتند به خدمت وی شو و مسئلت دعا کن؛ همانا خدای تعالی از برکت دعایش، مهم تو را کفایت فرماید. پیرزن به حضرتش شتافت و سرگذشت خود را به عرض رسانید و خواستار دعا گردید.

سیده بر وی ترحم نموده دست به دعا برداشت. عرض کرد: «یا من علا-فقدر و ملک فقهر جبر من امتک هذه ما انکسر فانها خلقک و عیالک». چون این کلمات بگفت، با آن زن فرمود: به جای بنشین که خدای تعالی بر هر کار توانا است. آن زن بر در سرای بنشست و به واسطه گرسنگی اطفالش قلبش سوزناک بود و ساعتی برنگذشت. ناگاه جماعتی را بدید که بر در سرای اجازه دخول می طلبند. چون داخل شدند، سلام دادند. سیده از حال ایشان پرسید، عرض کردند: ما را حکایتی عجیب است؛ ما مردمی سوداگر هستیم و به دریا سفر کردیم و خدای را بر عافیت سپاس می گذاشتیم و چون نزدیک به شهر شما رسیدیم، آن کشتی که در او نشسته بودیم سوراخی در او به هم رسید و آب در کشتی داخل گردید.؛ چندان که مشرف بر غرق شدیم و همی آن مکان را که آب از آن می جوشید مسدود می کردیم فایدتی نمی کرد. آب طغیان کرد، استغاثه به درگاه حضرت احدیت نمودیم و به حضرت شما توسل جستیم. در این اثنا مرغی را نگران شدیم که خرقة ای را که در آن پنبه رشته بود به سوی ما افکند. آن خرقة رشته

را در شکاف کشتی جای دادیم. آب از طغیان باز ایستاد و به سلامت وارد شهر شدیم. اینک به حضرت تو آمدم و به شکرانه خداوند یگانه پانصد درهم نقره بیاوردیم.

سیده چون بشنید، بگریست و عرض کرد: «الهی ما ارافک و الطفک بعبادک». در این وقت پیرزن را ندا کرد تا بیامد. سیده بفرمود: رشته خود را در هر جمعه به چه مبلغ می فروختی؟ گفت: بیست درهم. فرمود: بشارت باد تو را که ایزد تعالی در ازای هر یک درهم بیست و پنج درهم به تو عوض مرحمت کرده است و قصه را برای او شرح

داد. پیرزن شاد شد، عطا را گرفت و به سوی اولاد خود رهسپار شد.

و نیز حکایت کردند که زنی از اهل ذمه پسرش در شهر و دیار دشمنان اسیر گردید و آن زن از سوی مفارقت فرزند، درون بیع، که معبد ایشان بود، می گردید و می نالید تا

يك روزی با شوهر خود گفت: به من رسیده است که در این شهر و دیار زنی است که او را نفیسه بنت الحسن گویند. به حضرتش بشتاب و از فرزند گمشده در نزد او تذکر بنما، شاید در حق وی دعایی کند. اگر فرزندم بیابد، به دین و آیین او ایمان می آورم.

آن مرد به حضرت سیده نفیسه آمد و عرض حال خود کرد. سیده دعا کرد تا خداوند فرزندش را بدو باز آورد. چون شب بر سر دست آمد به ناگاه دیدند کسی در سرای را می کوبد. آن زن بیرون شتافت، فرزند خود را حاضر دید. گفت: ای پسرک من! از چگونگی حال خود بازگویی. گفت: ای مادر! در فلان وقت بر در ایستاده بودم و این همان وقت بود که سیده دعا فرموده بود و به خدمت خود اشتغال داشتم. از همه جا بی خبر ناگاه دستی بر قید افتاد و شنیدم کسی می گفت: او را رها کنید، چه سیده

نفیسه بنت الحسن در حق او شفاعت کرده است.

پس از بند و غل رها شدم و پس از آن بناگاه خود را در سر محله خودمان دیدم و به در سرای رسیدم. مادرش بسی شادمان شد و این کرامت به هر جا شایع گشت و زیاده از هفتاد نفر از یهود مسلمانی گفته اند و مادر آن پسر اسلام آورد و از خدام سیده نفیسه

گردید.

و نیز حکایت کردند که دختری با کودکان مشغول بازی بود و کلاهی بر سر داشت که اطراف آن از درهم و دینار آویخته داشت. یکی از آن کودکان در آن کلاه طمع کرد. دختر را برد در مقبره ای که سیده نفیسه در آنجا مدفون بود. در میان دخمه ای، سر آن کودک ببرید و کلاه را برداشت و از پی کار خود رفت. کسان آن دختر در طلب او برآمدند، او را نیافتند و از هر کس پرسش کردند چیزی به دست نیاوردند. بالاخره کودکانی که با او هم بازی بودند مأخوذ داشتند و آنها را به دارالحکومه برده تهدید

ص: 236

کردند تا کودکی که این کار کرده بود اقرار کرد و آنها را دلالت بر آن دخمه نمود. چون بر سر دخمه رسیدند، اطراف او را مسدود یافتند. از كودك پرسش کردند، گفت: میان همین دخمه است. چون دخمه را شکافتند، دختر را زنده دیدند. از او احوال پرسیدند، گفت: فلان كودك مرا در اینجا بیاورد و ذبح کرد و برفت. به ناگاه زنی پیدا شد و دست بر گلوی من گذارد، خون باز ایستاد، و گفت: ای دختر ك من! بیمنك مباش و مرا آب داد. پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من سیده نفیسه ام.

و گویند سیده نفیسه در خانه ای منزل داشت، با دست شریف خود قبرش را در آن خانه بگند و در آن قبر بسیار نماز می گذاشت و یکصد و نود قرآن در آنجا قرائت کرد. و چنانچه در صدر ترجمه اشاره شد، شوهرش خواست جنازه سیده نفیسه را حمل به مدینه بنماید. مردم نزد امیر بلد فراهم شدند و او را به اسحاق برانگیختند تا از آنچه

اراده کرده است روی برتابد، اسحاق پذیرفتار نشد. ایشان اموال بسیار برای او جمع کردند تا بگیرد و از آن اندیشه برگردد. همچنان پذیرفتار نگشت، مردم آن شهر و دیار آن شب را در مشقتی بزرگ به روز آوردند. چون بامداد کردند، در خدمت اسحاق فراهم شدند، حال او را دگرگون دیدند، سبب سؤال کردند، گفت: دیشب رسول خدا را در خواب دیدم که مرا فرمود: اموال ایشان را به ایشان رد کن و سیده را نزد ایشان دفن کن.

بالجمله سیده را در مزار درب السباع دفن کردند و آن روز از ایام مشهوده روزگار بود. از اطراف و بلاد و نواحی مردان بیامدند و بعد از اینکه دفن شده بود، دسته دسته

بر وی نماز گذاشتند و در آن شب شمعها برافروختند و از هر خانه که در مصر بود، صدای گریه شنیده می شد و تأسفی عظیم بر مردم مصر پدیدار گردید.

جماعتی از اولیا و صلحا قبرش را زیارت می کردند؛ مثل ذوالنون مصری و ابی الحسن دینوری و ابوعلی رودباری و ابوبکر احمد بن نصر دقاق و حمال واسطی و شقران بن عبدالله مغربی و ادیس بن یحیی خولانی و فضل بن فضاله و قاضی

بکاربن قتیبه و اسماعیل مزنی و صاحب شافعی و خلقی کثیر دیگر که در نورالابصار نام برده و آداب و کلمات زیارت سیده نفیسه در نورالابصار مسطور است.

و مقریزی در خطط مصر گوید: چند موضع است در مصر که به اجابت دعا معروف است: یکی قبر سیده نفیسه است و اول کسی که بر قبر سیده نفیسه بنای عمارت نهاد، عبدالله بن سری بن حکم، امیر مصر بود و حافظ خلیفه در سال 532 هجری به تجدید قبه آن ضریح و به سنگ آراستن محراب فرمان کرد.

گفتنی است که شعرا در مدح سیده نفیسه اشعار فراوانی سروده اند. ما یکی از اشعار را از کتاب ریاحین الشریعه (1) تقدیم می نمایم:

يَا مَنْ لَهُ فِي الْكُونَ مِنْ حَاجَةٍ

عَلَيْكَ بِالسَّيِّدَةِ الطَّاهِرَةِ

نَفِيسَةَ وَالْمُصْطَفَى جَدُّهَا

أَسْرَارُهَا بَيْنَ الْوَرَى ظَاهِرَةِ

فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لَهَا شُهْرَةٌ

أَنْوَارُهَا سَاطِعَةٌ بَاهِرَةٌ

كَمْ مِنْ كِرَامَاتٍ لَهَا قَدْ بَدَتْ

وَكَمْ مَقَامَاتٍ لَهَا فَاخِرَةٌ

يَا حَبْدًا سَيِّدَةً شَرَفَتْ

بِهَا أَرْضِي مِصْرُهَا وَالْقَاهِرَةِ

بِنَفْسِهَا قَدْ حَضِرَتْ قَبْرُهَا

حَالُ حَيَاةٍ يَا لَهَا حَافِرَةٌ

تَتْلُوا كِتَابَ اللَّهِ فِي لَحْدِهَا

وَهِيَ لِمَنْ قَدْ زَارَهَا نَاطِرَةٌ

حَجَّتْ ثَلَاثِينَ عَلَى رِجْلِهَا

صَائِمَةً عَنْ أَكْلِهَا قَاصِرَةٌ

يَسْقَى بِهَا الْغَيْثَ إِذَا مَا الْقَرَى

قَدْ أَجْدَبَتْ مِنْ سَجَّهَا الْمَاطِرَةَ

وَالشَّافِعِي قَدْ كَانَ يَأْتِي لَهَا

سَعَى إِلَى دَارِهَا غَامِرَةَ

يَرْجُو بَأْنَ تَدْعُو لَهُ دَعْوَةً

فَيَالِهَا مِنْ دَعْوَةٍ وَافِرَةَ

صَلَّتْ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِ وَقَدْ

أَوْصِي بِذَا فَهِيَ لَهُ شَاكِرَةَ

سُبْحَانَ مَنْ أَعْلَى لَهَا قَدْرُهَا

لِأَنَّهَا بَيْنَ الْوَرَى نَادِرَةَ

ص: 238

شیخ طوسی در رجال خود اسحاق مؤتمن را از اصحاب امام صادق شمرده، و شیخ مفید در ارشاد او را از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد معرفی کرده و قائل به امامت برادرش امام موسی بن جعفر شده، و مردم احادیث و آثار از وی نقل می کردند، و طبرسی تقریباً همین گونه او را معرفی کرده، و «مامقانی» او را توثیق کرده و از پدرش نص بر امامت برادرش موسی بن جعفر روایت کرده، و در عصر خودش اشبه الناس به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، چنان که صاحب عمدة الطالب به آن تصریح کرده است.

و هرگاه ابن کاسب از اسحاق مؤتمن نقل حدیث می کرد، می گفت: حدثنی الثقة الرضا اسحاق بن جعفر، و عقب او از فرزندش محمد و حسین و حسن است و به همین اسحاق منتهی می شود. نسب بنی زهره که خانواده جلیلی بودند در حلب، از جمله ایشان است. ابوالمکارم بن زهره حمزة بن علی بن زهره حلبی، عالم فاضل جلیل، صاحب تصنیفات کثیره در کلام و امامت و فقه و نحو، آنکه از جمله غنیة النزوع إلى علم الاصول و الفروع است و او پدر و جدش و برادرش، عبدالله بن علی و برادرزاده اش، محمد بن عبدالله از اکابر فقهای امامیه می باشند و بنوزهره که آیه الله علامه حلی اجازه کبیره معروفه را برای ایشان نوشته، جماعت بسیاری باشند که همه را به نام و نشان ذکر فرموده و صورت اجازه در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است.

نفیسه مشارالیهها (دختر حسن بن زید) از اسحاق مؤتمن دو فرزند آورد: یکی، قاسم و دیگری، ام کلثوم و از آنها عقبی نماند. بعضی چنان پندارند که این نفیسه را عبدالملک بن مروان تزویج کرد و در حالی که حامله بود، در مصر از دنیا رفت؛ این گفته ابوالحسن عمری نسابه است و منشأ اشتباه این است که نفیسه مشارالیهها را عمه ای بوده به نام نفیسه.

بنابر نقل ابونصر بخاری چنانچه گوید: لبابه، دختر عبیدالله بن عباس بن

عبدالطلب را قمر بنی هاشم تزویج کرد. چون آن حضرت در کربلا شهید شد، زید بن الحسن او را تزویج کرد و از وی دو فرزند آورد: یکی، پسر و او را حسن نامید و آن دیگر، دختر و او را نفیسه نامید و نفیسه را ولید بن عبدالملک تزویج کرد نه عبدالملک و از وی فرزند آورد و از اینجا است که چون زید بر ولید بن عبدالملک درآمد، او را بر سریر خویش جای داد و سی هزار دینار دفعتاً به او عطا کرد.

پس معلوم شد که این نفیسه که به نکاح عبدالملک یا ولید بن عبدالملک درآمد، عمه نفیسه مشارالیهها است؛ یعنی دختر زید است نه دختر حسن بن زید، و نفیسه که صاحب مقامات مذکوره است، دختر حسن بن زید است.

کنیه امام حسن بن زید، ابو محمد است. او اول کس از علویین بود که به سنت بنی العباس جامه سیاه پوشید و هشتاد سال زندگانی یافت و از قبل منصور دوانیقی حکومت مدینه را داشت و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دریافت و با بنی اعمام خود (فرزندان حسن مثنی) خصومت داشت.

شیخ عباس قمی در منتهی الآمال گوید: [حسن بن زید] از جانب منصور، پنج سال حکومت مدینه داشت. پس از آن، منصور او را عزل کرده و اموال او را بگرفت و در بغداد وی را حبس کرد و پیوسته در حبس بود تا منصور وفات کرد و مهدی خلیفه شد. پسر مهدی او را از حبس درآورد و اموالی که از او رفته بود به او برگردانید و پیوسته با او بود تا آنکه در حاجز که نام موضعی است در طریق حج، وفات کرد و هفت پسر از او به جای ماند که نسلماً بعد نسل تا به امروز در مشرق و مغرب عالم بسیارند و سادات گلستانه که در اصفهان غایت اشتها دارند، از نسل همین حسن بن زید می باشند.

اهل سنت، ارادت شدیدی به نفیسه خاتون دارند؛ کنار قبر مطهرش شمع روشن نموده و نذر می کنند و به روح پاکش توسل جستند و حاجات خویش را می طلبند. اکنون در قاهره - پایتخت کشور مصر - بقعه ای بسیار مجلل که دارای صحن و حرم و آستان باشکوهی است، نورافشانی می نماید و تمام مصریها، از سنی و شیعه، به حرم ملکوتی او برای زیارت می روند. گویند محمد بن ادریس شافعی، امام فرقه شافعیّه، که یکی از رهبران چهار مذهب اهل سنت است، در زمان حیات این علیا مخدّره، خدمتش می رسید و از او استماع حدیث می کرد. (1)

مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب ریاحین الشریعه (2) و محمد الحسون در کتاب اعلام النساء (3) آورده اند که: چون شافعی درگذشت، بر حسب وصیت او جنازه اش را بر گرد خانه حضرت نفیسه خاتون طواف دادند، و وصیت کرده بود که نفیسه بر جنازه وی نماز بخواند. ابو یعقوب، یکی از شاگردان امام شافعی، بر جنازه او نماز گزارد، و حضرت نفیسه خاتون هم پشت سر او بر جنازه امام شافعی نماز خواند.

نوشته اند که محمد بن ادریس شافعی هرگاه مریض می شد، از سیده نفیسه طلب دعا می کرد و از اثر دعای او، صحت و شفا می یافت، تا اینکه يك مرتبه وی به مرض سختی مبتلا گشت و به عادت خود از علیا مخدّره نفیسه خواستار دعا گردید. سیده

ص: 241

-
- 1- . اعلام النساء، ج 5، ص 195؛ محمد الحسون، اعلام النساء، ص 627؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 299؛ وفيات الأعیان، ج 6، ص 149؛ أعیان الشیعة، ج 7، ص 96؛ سفینة البحار، ج 2، ص 604؛ خیرات حسان، ج 2، ص 192.
 - 2- . ج 5، ص 86.
 - 3- . ص 627.

نفیسه خاتون به فرستاده امام شافعی گفت که مولای تو در این مرض رحلت خواهد کرد و چنان شد که او گفته بود.

از این رو است که اهالی مصر خصوصا اهل تسنن به مقامات عالیه این خاتون بزرگوار عقیدتی بس عظیم دارند و تاکنون از آن عقیده عدول ننموده و پیوسته به زیارت مرقد منورش می شتابند و از آستانه ملکوتی او برآورده شدن حاجات خود را می خواهند.

ص: 242

مقاله هشتم : بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

شعر از:

محمدحسن ارجمندی

ص: 243

1 - مردم تو را گول نزنند زیرا مسئولیت کارهایت به عهده توست و به آنها مربوط نمی شود. (1)

کی خورد عاقل فریب خلق را

تا بپوشانند بر وی دل را

خلق تعریف از چنان و چون کنند

جامه عقل تو را بیرون کنند

خلق بالا می برندت همچو ماه

بعد از آن چون یوسف در قعر چاه

جایگاه خویش را معلوم کن

فتنه های خلق را معدوم کن

هرکسی آن می برد، کان کشته است

کار تو بر غیر تو نوشته است

هرکسی بارش به دوش خویش ماند

نامه اعمال خود را خویش خواند

پس حذر کن از فریب مردمان

قدر خود را قدر فعل خود بدان

ابر کردار تو گر بارانی است

جز به مُلک تو نمی آید به دست

*

ص: 245

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! لَا تَغَرَّتْكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ». علل الشرايع، باب نوادر العلل، الحديث

49 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کنند که ایشان به محمد بن مسلم فرمودند:
ای محمد بن مسلم! مردم تو را گول نزنند زیرا که مسئولیت کارهایت متوجه خودت است.

2 - ایام عمرت را به کارهای بیهوده مگذران. (1)

باد گویی، زندگانی را، نهر است

یک دم از آن جشن و دیگر دم قهر است

می رود این باد ز گلزار عمر

می زند او، سکه به بازار عمر

نیک غنیمت شمر این وقت را

تکیه بزن، شاه تویی، تخت را

وقت رسیدن به بدن نیست آن

لنگر کشتی مفکن ای جوان

خواب مرو، موقع بیداری است

آب زمان در دل جان جاری است

هیچ به جز کار خدا نیک نیست

عمر، یک و عشق، یک و او یکی است

مهلت امروز برای خداست

عمر به بیگانه سپردن خطاست

«ما خَلَقْنَا الْإِنْسَ وَ جِنَّ» و این جهان

«يَعْبُدُونَ» خالق مُلْك و مكان

*

ص: 246

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَقْطَعْ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَ كَذَا». علل الشرايع، باب نوادر العلل، الحديث 49 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی روایت می کند از امام باقر علیه السلام که ایشان فرمودند به محمد بن مسلم که: ای محمد بن مسلم! ایام عمرت را به کارهای بیهوده نگذران و روزهای زندگی خود را به چون چرا به هدر نده.

3 - روزهای زندگی را به چگونگی و چرا به هدر نده زیرا با تو افرادی هستند که کارهای روزانه تو را به شمار می آورند. (1)

عمر رفت و من، به بند چون و چند

صیدها صیاد گشت و من، به بند

بندی چون و چرا آزاد نیست

بیمناکی، شیوه فرهاد نیست

روز عمرست این، نه روز بی شمار

لحظه لحظه با عبادت در شمار

آب بی جریان شود مرداب مرگ

کو حیات و زندگی در آب مرگ

مرد باید، همچو رودی در خروش

زندگی بخشد به جان صد خموش

همتی سازد شود پروانه ای

گرد شمع ذکر حق، دیوانه ای

محتسب ها بر دو دوش، جایگیر

در نوشت کارها، از خواب، سیر

تو معلم، محتسب ها، درس گیر

هرچه گویی، در نوشتن، بس دلیر

*

ص: 247

1- . مسند عبدالعظیم الحسنى، عطاردی، ح 43، ص 146؛ زُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَقْطَعْ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ مَعَكَ مِنْ يَحْصِي عَلَيْكَ». علل الشرايع، باب نوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام روايت مى كند از امام باقر عليه السلام كه ايشان فرمودند به محمد بن مسلم: اى محمد بن مسلم! ايام عمرت را به كارهاى بيهوده نگذران، زيرا با تو افرادى هستند كه كارهاى روزانه تو را احصاء مى كنند.

4- اگر عمل نیکی انجام دادی آن را حقیر مشمار، اگر چه کوچک باشد برای این که آن را در جایی که تو را خشنود کند خواهی دید. (1)

کار نیکو را سبک دیدن، خطاست

چون ثواب کارها، اندر قفاست

خیر را در اندک و بیشی مبین

تو در آن تنها رضای حق ببین

خیر را او نیک می داند سزا

پس رها کن، بر رضایش ده رضا

بنده را کاری به چون و چند نیست

جز رضای دوست او، خرسند نیست

کوچکش مشمار تا بینی که آن

می کند خشنود جان و آن جهان

چون نکویی می کنی بر آب ده

چشم سنجش را به کارت، خواب ده

ابر شو، باران بیاران از کرم

خاک شو در زیر پای هر قدم

تا که سیراب از تو گردد تشنه کام

تا نباری، کی شوی شیرین به کام؟

*

ص: 248

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ روی عبدالعظیم الحسنی علیه السلام عَنْ ... محمد بن علی علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تُشْرِكُ». علل الشرايع، باب النوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام روايت مى كند از امام محمد باقر عليه السلام با واسطه كه ايشان فرمودند به محمد بن مسلم: اى محمد بن مسلم! اگر عمل نيكي را انجام دادى اگرچه كوچك باشد، حقير مشمار.

5- اگر کار زشتی از تو صادر شد آن را نیز کوچک ندان زیرا وقتی که به تو رسد تو را بدحال خواهد کرد. (1)

شعله ای کوچک بسوزد کشت را

کوچکش مشمار، کار زشت را

اخگری کافی ست اندر نیستان

تا بسوزد، جمله جمله، بی امان

کار بد کوه است گر کاهی بُود

ناله، جانسوز است گر آهی بود

این جهان کوه است و کار ما صدا

چند چند آید صداها سوی ما

کار شیطان است، زیبا می کند

زشت ها را چون که اغوا می کند

عالم عقبی است چون آئینه ای

انعکاس مهرها یا کینه ای

گر کمش دیدی تو کار زشت را

می رسد جایی که خواهی کشت را

تا درو سازی، در آن آتش زند

باد اندوهی به جانم بردم

*

ص: 249

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنَ مُسْلِمٍ! وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوكَ». علل الشرايع، باب نوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: روایت می کند عبدالعظیم الحسنی علیه السلام از امام باقر علیه السلام که ایشان به محمد بن مسلم فرمودند: اگر کار زشتی از تو صادر شد او را نیز كوچك ندان، زیرا که به شما خواهد رسید در وقتی که تو را بدحال خواهد ساخت.

6 - به درستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد برساند از عمل خوب جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام گیرد. (1)

کاروانی می رود تا کوی دوست

ما از او دوریم و او در روپروست

مرکبی رهوار باید، تیزرو

هر نفس گامی نهد در سوی او

مرکب رهوار مؤمن نیکی است

پر کشیدن از دل تاریکی است

نوبه نو خیزی به جای «کهنه شر»

می رساند هم به مقصد در سفر

پس گناهان را به نیکی ها بشوی

دولت خود را ز نیکی ها بجوی

در میان کاروان زندگی

خویش بود آن را که با بالندگی

دور سازد زشت ها با خیرها

دوست بگزیند به جای غیرها

پس به جای پای، بالش می دهند

با جمالی خوش، کمالش می دهند

*

ص: 250

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ زُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَأَحْسَنُ فَاثِي لِمَ أَرَشِينَا قَطَّ طَلْبًا وَ لِأَسْرَعِ دَرْكًا مِنْ حَسَنَةٍ مَحْدَثَةٍ لَدُنِّ قَدِيمٍ». علل الشرايع،

باب النوادر العلل، حدیث 49 ترجمه: روایت کرد عبدالعظیم علیه السلام از امام باقر علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند به محمد بن مسلم که: نیکی نما به درستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد رساند از عمل خوب جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام دهد.

7 - مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند از عمل خود خرسند شود و هرگاه از او عمل بدی سرزند استغفار و بازگشت کند. (1)

دست او ابرست و بارانش ثواب

نی چون دستِ بخل در قحطی آب

بارش نیکی او بر دیگران

می کند خرسند جانش را جوان

چشمه ای دارد ز فیضِ لطفِ یار

هم بنوشد هم بنوشاند، هزار

می شود از کارهای خیر مست

دل بر این بازار بی فردا نبست

لیک چون آلوده گردد دامنش

یا شرار غم فتد در خرمنش

دیده را جولانگه باران کند

نالها همچون عزاداران کند

تا خدایش درب رحمت وا کند

جای در آن منزل والا کند

پس چنین باشد صفات مؤمنان

دست نیکی دست توبه در میان

*

ص: 251

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ رُوِيَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبَشَرَ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَعْفَرَ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار

المجموعه، حدیث 3 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه نقل می کنند از امام رضا علیه السلام که ایشان فرمودند: مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند، از عمل خود خوشوقت گردد، و هرگاه از او عمل بدی سرزند، استغفار کند.

در امان دار از زبان و دست خویش

هان مکن جان های مردم را پریش

این زبان و دست بهر جنگ نیست

بهر «مردم سوزی» و نیرنگ نیست

دست را باید به کار نیک زد

راه دور وصل را نزدیک کرد

این زبان، مدح و ثناگوی خداست

عافیت از بدزبانی برنخواست

بایدت با این زبان نغزگوی

شاد سازی مردمان در گفتگوی

دست را باید که در کار آوری

مهربانی ها به بازار آوری

تا گره بگشایی از کار کسان

یا که سنگ غم بر آری از میان

پس مسلمانی بر این اصل است راست

آهی از دست و زبانت برنخواست

*

ص: 252

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ رُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبَلَدِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلْمُسْلِمُ الَّذِي يَسْلَمُ الْمَسْمُولُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المجموعه،

الحديث 3 ترجمه: عبدالعظيم عليه السلام نقل می کند از امام رضا عليه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: مسلمان کسی است که مسلمین از دست و زبان او در آسایش به سر برند.

هر دو در يك سایه چون همسایه ایم

ساکنان يك زمین و خانه ایم

زیر يك سایه به يك دیوار مرز

ساکن يك جا به سایه زار مرز

چون نخواهی اهل خود آزار داد

پس نشاید آن سوی دیوار داد

ساکن کندوی آن بهتر که خویش

بر غسل دادن گمارد نه به نیش

چون غسل در خانه می آری به دست

سهم همسایه نباشد، نیش دست

در امان دار از بدی همسایه را

باعث رنجش مشو سرمایه را

از برادر بر غم تو زودتر

نفع این سرمایه می آید به بر

نیست از پاکان چو آزار آورد

زهر خود بر دیگران بار آورد

*

ص: 253

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ رُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبَلَدِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مَثًّا مِنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَائِقَهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المجموعه، الحديث 3

ترجمه: نقل می کند عبدالعظیم الحسنی علیه السلام از امام رضا علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: از ما نیست آن کسی که همسایگان از شرور و فساد آن در امان نباشند.

فرق با هم هر زمانی زشت نیست

زشتی و زیبایی از يك كشت نیست

گر همه خلق جهان یکسان شوند

روبهان هم پایه شیران شوند

رمز خیر زندگی در فرق هاست

فرق ها سرمایه ای زان خداست

پنج انگشت هم اگر یکسان شود

کار با این دست کی آسان شود؟

گر همه عطار یا افسر شوند

غنچه های ذوق ها پرپر شوند

این یکی قفل و دگر نقش کلید

هر یکی در جای خود کاری مفید

تا نباشد فرق، زیبایی کجاست؟

زشت و زیبا در کنار هم سزاست

پس چنان شو تا که فرقت با کسان

در نکویی باشد و حُسن بیان

*

ص: 254

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استتوا أهلکوا». عیون اخبار الرضا، من الاخبار المجموعه، الحدیث 204 ترجمه: حضرت عبدالعظیم

عليه السلام با واسطه نقل می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، هرگاه با هم مساوی شدند، از بین خواهند رفت.

11 - شما هرگز نمی توانید مردم را بوسیله مال و ثروتی که دارید به خود متوجه سازید پس آنان را به خوشرویی به خود نزدیک کنید. (1)

مردمان همخانه در يك خانه اند

جملگی ساکن به يك کاشانه اند

گر رضای دوست خواهی خواست کرد

با محبت گرم کن دل های سرد

مردمان تشنه همه بر جام مهر

مهربانی عرضه کن زیر سپهر

عاقبت بر مال، فصل دی رسد

گنج «خلق خوش» به پایان کی رسد؟

این یکی با بذل و بخشش بیش تر

آن یکی را جان ز فکرش ریش تر

پس ز گنج خوی خوش انفاق کن

این چنین با مردمان میثاق کن

مردمان را جملگی با بذل مال

کی توان خشنود سازی در کمال

مردمان با خوی خوش راضی شوند

با رضایت پیش آن قاضی شوند

*

ص: 255

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَسَعَوْهُمْ بِعَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار

المجموعه، الحديث 52 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: شما هرگز نمی توانید مردم را بوسیله ثروت و مالی که در دست دارید، به خود متوجه سازید، پس آنان را بوسیله اخلاق و روش صحیح به خود نزدیک کنید.

خشم راه چاره هر درد نیست

خشمناکی شیوه هر مرد نیست

مرد باید با تلاطم های دهر

فکر خوش آرد به طوفان ها، نه قهر

کشتی این زندگی بر آب هاست

آب ها همسایه غرقاب هاست

ناخدایی، مرد، باید ساز کرد

عقل را با صبر خود، دمساز کرد

خشم بر این روزگار پرفریب

جز دوام غصّه کی سازد نصیب؟

تا قیامت گر به خشم آوا کنی

کی گره از این گره ها وا کنی؟

پس لجام خشم خود در دست گیر

تا نگردد روبه سختی چو شیر

هیچ کس جز با تعقل مرد نیست

شادمانی جز به صبر درد نیست

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ امير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه:

عبدالعظیم علیہ السلام نقل می کنند با واسطہ از امیرالمؤمنین علیہ السلام کہ ایشان فرمودند: کسی کہ بہ زمان خود خشمگین شود،
ناراحتی او زیاد بہ طول خواهد انجامید.

ماه را، چون ابر، زندانی کند
تیرگی با شب گرانجانی کند
تو چو ماه و ابر، یار بدسرشت
ماه را این ابر، گر دربر گرفت
می کند خاموش شمع بینشش
می رود در خواب خط رویشش
خوب ها رازش می بیند همه
از بدی هرگز ندارد واهمه
خارها در چشم او گل می رسند
کج روی ها خوش به منزل می رسند
تیرگی در چشم او عادی شده
انده، خوبان بر او شادی شده
تو گلی با خار همپایه نه ای
با شب ای خورشید، هم خانه نه ای
چون که با نیکان نشینی از سرشت
باز گردد بر تو درهای بهشت

*

ص: 257

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «مُجَالِسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204

ترجمه: عبدالعظیم علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: همنشینی با بدان، موجب بدبینی نسبت به نیکان است.

بندگان هر يك عزيزان خدا

دوست دارد هر یکی را او جدا

هر یکی رنگی و بویی پیش او

هم فقیر و هم غنی درویش او

عزّتی دارند بی حدّ و حصار

پیش آن یکتا خدا و کردگار

دشمنی با این عزیزان جاهلی ست

بهره دریای آن بی ساحلی ست

آب در هاون نباید کوفت مرد

عاقلی، این دشمنی هرگز نکرد

دشمنی جز آتشی در سینه نیست

جای نیکی هاست، جای کینه نیست

آتشی در خرمن خود می زند

تار مرگی بر تن خود می تند

توشه ای گر خواهی آوردن به بر

دشمنی هرگز به آن وادی مَبَر

*

ص: 258

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «بَشَسَ الرَّأْدُ إِلَى الْمَعَادِ، أَلْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204

ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند از امیرالمؤمنین علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: بد توشه ای است برای روز قیامت، دشمنی کردن با بندگان خدا.

15 - ارزش هر انسان بستگی به اعمالی دارد که موجب نیک نامی او می شود. (1)

ارزش دریا به حجم و عمق نیست

ارزش انسان به عقل و حُمو نیست

ارزش دریا به مروراید اوست

آن که دُرُش بیش تر، قدرش نکوست

ارزش بوستان به گل های زیاد

بوستانی بی گل رنگین مباد

در مثل دریاست جان آدمی

ارزش انسان به وقت است و دمی

کار نیکش بیش تر باشد ز بد

نیک نامی ماند از او تا ابد

نام نیک است آنچه ماند یادگار

ورنه جز این هیچ ناید در شمار

ارزش هرکس به اعمالی ست کان

نیک نامش می کند در این جهان

هرچه افزون تر شوی ای نیک نام

پله ای بالاتر آبی سوی بام

*

ص: 259

1- . مسند عبدالعظیم الحسنى، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَحْسُنُهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه: عبدالعظيم

الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: ارزش هر انسانی بسته به اعمالی است که موجب نیک نامی او گردد.

هرکسی رازی ست اندر پرده ای

تا چه در این پرده ها پرورده ای

راز چون بودن، توان ها، عیب ها

با خدا بودن، نهان ها، غیب ها

این همه راز مگوروشن شود

گر بیانت گل کند گلشن شود

این زبان سازی ست پرده دار راز

چون به گفت آید بگوید راز ساز

تا خموشی، هیچ کس آگاه نیست

در پس این جان ناآگاه کیست

رازها گر فاش گردد راه نیست

«لب گشوده» دلو جز در چاه نیست

هم زبان را در عنان خویش دار

هم وجودت را به پاکی بیش دار

تا اگر راز ضمیرت شد عیان

شرمسار خود نگر دی در جهان

*

ص: 260

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کند با واسطہ از امیرالمؤمنین علیہ السلام کہ ایشان فرمودند: مردم در زیر زبان خود مستور و مخفی هستند.» (مقصود این است کہ تا انسان سخن نگوید، قدر و اندازہ اش معلوم نمی گردد).

قدردان تو کسی جز خویش نیست

جامه شاهی سزاوار تن درویش نیست

هرکسی هر جاست شأن اوست آن

قدر خود می دان که بس نیکوست آن

نه فراتر، نه فروتر، جای خویش

گر بقا خواهی از این عمر پریش

رودخانه چون فروتر شد نشست

آبشاری شد، درون خود شکست

در شب معراج چون روح الامین

همقدم شد با رسول آخرین

چون به اوج عرش آمد بازگشت

چون نیارستی از آن منزل گذشت

گفت اگر آیم، بسوزد بال من

برتر از قدر من است آمال من

پس فراتر از مقام خود نشد

ماند و احمد، ره به جای خویش بُرد

*

عليه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند، هیچ گاه از بین نخواهند رفت.

تا که نشیند درون گِلِ عمل

بعد از اندیشه کند عاقل عمل

گر گریزان از پشیمانیستی

طالب فردای نورانیستی

فکر را همسایه هر کار کن

چشم دوراندیش را بیدار کن

درنگر پیرامن هر کار نیک

پس عمل آور پس از پندار نیک

پس شروع کن کار با فکر درست

با توکل بر خدا، ذکر درست

بعد از آن هرچه سرانجامش شود

خوب یا بد، هرچه فرجامش شود

می شوی از هر پشیمانی رها

چون که شرط عقل آوردی به جا

بعد از آن یابی چه زیبا رامشی

در پس این کار خود، آرامشی

*

ص: 262

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «التَّذْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ لِئُؤْمِتَكَ مِنَ النَّدَمِ». (عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204)

ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: پیش از این که کاری را شروع کنی، در اطراف آن نیک تأمل کن، تا شما را از پشیمانی نگهداری کند.

زندگی میدان جنگ است و جدل

نوش آن نیش است و ترك آن، عسل

بس حریفی ناجوانمردست او

در پی افکندن مرد است او

تا که غافل گردی از او يك نفس

حاصل عمری بسازد او، عَبَس

پس مشو غافل، حریف دهر را

تن به آرامش مده این نهر را

اعتمادی بر شب خوابش مکن

آتشی تو، تکیه بر آتش مکن

همچو ماری خوش خط و خال است او

یا که نیکو میوه ای کال است او

گر نخواهی بر زمین خاکت کند

دور، از رضوان و افلاکت کند

خواب را از دیده غفلت بران

تکیه بر این دهر را جایز مدان

*

ص: 263

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «مَنْ وَثِقَ بِالزَّمَانِ صَدَرَ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه: عبدالعظیم

الحسنی علیہ السلام با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل می کنند که ایشان فرمودند: هرکس به زمان خود اعتماد بورزد، به پشت به زمین خواهد افتاد.

20 - کسی که خود را بی نیاز دانست، خود را به مخاطره و هلاکت افکنده است. (1)

از نیاز است گردش لیل و النهار

کی بگردد مهر و مه در این مدار؟

بی نیاز این جهان تنها خداست

خود، نیاز دیگران، رمز بقاست

بی نیازی در خور هر فرد نیست

زیور ما جز نیاز و درد نیست

ما به هم محتاج و محتاج خدا

دستگیر هم به منهاج خدا

احتیاج خلق بر هم زشت نیست

بی نیاز از دیگران در دهر کیست؟

تو نیاز خویش از او می طلب

با دو دست خلق آید، لطف رب

هرکه خود را بی نیاز محض دید

طعم تلخ بی مرادی ها چشید

در خطر افتاد از کبر و غرور

تا که خود را دید در عین عبور

*

ص: 264

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «خاطر بنفسه من استغنی». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، الحدیث 204 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: «کسی که خویشتن را بی نیاز دانست، خود را به مخاطره و هلاکت خواهند افکند».

میوه چون خود را به جوی آب دید

ز اشتیاق خویش برعکسش پرید

تا پرید از شاخسار دمن دار

غرقه شد در آب و سیالی مزار

می برد سوی عدم جویش به آب

این هلاک آن که خود بیند به خواب

خواب خودبینی مبین ای هوشیار

خواب مرگ است این فرایش مزار

چون که خود، بینی، نبینی دوست را

پيله را بشکن برافکن پوست را

سنگ پایی پیش پای خود گذاشت

هرکه خط کبر را بر دل نگاشت

زهر مرگ است این نه داروی شفا

جام در دست این نه درمان و دوا

دیده خودبین نبیند غیر را

خود نبیند هرکه بیند غیر را

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «من دخله العجب هلك». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه: عبدالعظیم

الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: «هرکس که گرفتار خودبینی گردد، هلاک خواهد شد».

22 - کسی که یقین داشته باشد که کردار و رفتار او پس از مرگ به او خواهد رسید، در بذل و بخشش و احسان به هم‌نوعان کوتاهی نخواهد کرد. (1)

روز جزا پرتوی از کار ماست

آئینه چهره کردار ماست

«چهره زیبا» نشود زشت روی

فعل تو آئینه چو شد روبه روی

چون که یقین کرد که روز جزا

خوبی کردار بماند به جا

دلبر اعمال کند ماهروی

در پی آرایش کردار و خوی

پس دل مردم ز غم آزاد کرد

شاد شد و آئینه را شاد کرد

سفره مهر آورد و آب کرم

بالش نیکی و صفای حَرَم

دست نوازش به سر هر یتیم

سایه لطفی به رضای کریم

می برد این بازی شطرنج را

هرکه به دست آورد این گنج را

*

ص: 266

أَيُّقَنَ بِأَلْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه:
عبدالعظيم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «کسی که یقین داشته باشد که اعمال
و افعال او پس از مرگ به او خواهد رسید، در بذل و بخشش و احسان به هممنوعان خود کوتاهی نخواهد کرد».

چه خوش شیوه ای دارد این آفتاب

تو هم نور مهرت به عالم بتاب

مکن بی نصیب از کسی سبب مهر

ندیده کسی روی آسیب مهر

چو خورشید اگر نیک خواهی شدن

به دریای عزّت چو ماهی شدن

چو بر مسند قدرت آبی مجو

برای زیردستان به جز آبرو

اگر شاه گشتی، رعیت، نواز

کلیدی جز کلید رعایت مساز

کلیدی برای قفل غم های دل

و یا ماهتابی به شب های دل

امان گر همی خواهی از روزگار

امان ده ضعیفان به مهر و قرار

هر آن کو درشتی کند با ضعیف

درشخانه بیند جزا از لطیف

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رَزَقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث

204 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «هرکس با درگذشت از زیردستان خوشنود گردد، از اذیت و آزار مافوق خود در آرامش و سلامتی خواهد بود».

می رود دنبال هم پروانه های آسیاب
گرد خود گردان و سرگردان به دریای ثواب
رود چون رو سوی دریا کرد سرگردان نشد
خود شد او دریا و بی سامان نشد
کشتی بی ناخدای هیچ کس ساحل ندید
ساربان خفته هرگز شادی منزل ندید
گردباد سهمگین، با قوت بسیار خویش
بی هدف چرخید در يك آسمان فکرپیش
هیچ سرگردان نشد دل تا به فکر یار بود
فکر او خوشنودی آن یار بی تکرار بود
هیچ رهرو بهتر از آن رهرو بیدار نیست
طالب خیر است و سرگردان به دیگر کار نیست
رود شوره سوی دریای رضای یار کن
شمع شو شب های تیره حاصلان بیدار کن
مهر شودر روز و ماه، اندر شام تار
نور ده بر مردمان بر خوشنودی آن کردگار

*

ص: 268

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! مَا حَارَ مَنْ أَسَّ تَخَارَ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که پیامبر اکرم صلی

الله عليه و آله فرمودند به امیرالمؤمنین علیه السلام : «ای علی علیه السلام ! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند».

25 - پشیمان نخواهد شد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام می دهد. (1)

آن چه خوش باشد که من ها ما شدن

رودها با مشورت دریا شدن

آنچه در دریاست در یک رود نیست

ابر باران همکلاس دود نیست

علم ما، دیباچه و شورا، کتاب

مشورت، دریا و خودرایی، حباب

مشورت بال است پروازش بده

شاه جان کیش است سربازش بده

عمر، وقت رفتن و برگشت نیست

رود فرصت دائما در دشت نیست

قوت بازوی فکر چند تن

قصه سی مرغ اندر یک بدن

کی پشیمان شد کسی از مشورت

یا پشیمان شد ز نور معرفت

مشورت نور است خاموشش مکن

اوج بیداری ست بی هوشش مکن

*

ص: 269

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! لَا نَدَمَ مَنْ إِسْتَشَارَ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله

عليه و آله فرمودند به اميرالمؤمنين عليه السلام: «اي علي عليه السلام! هرگز پشيمان نخواهد شد کسی که کارهای خود را با مشورت با ديگران انجام دهد».

26 - به تاریکی شب توجه کن، زیرا زمین در شب به هم پیچیده می شود به آن اندازه که در روز در هم نمی رود. (1)

روز، هنگام پریشان بودن است

شب، زمان با نسیم آسودن است

شب پر از رازست اما در سکوت

شکل آوازست اما در سکوت

شب، چو فرزندان به جمع خویش بُرد

با تجمع کارها را پیش بُرد

جمع شو در شب، پریشانی مکن

سجده، جز در عهد پریشانی مکن

پیرو رسم شبان و روز باش

در مصاف لحظه ها پیروز باش

شب چو آمد بزم دل آماده کن

مشکل غم را به شب ها ساده کن

دل، کویری تشنه در دریای شب

می شود سیراب از صهبای شب

شب، مسیر راز، نورانی تر است

نغمه آواز، روحانی تر است

*

ص: 270

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! عَلَيْكَ بِالذَّلْجَةِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَطْوِي بِاللَّيْلِ مَا لَا تَطْوِي بِالنَّهَارِ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل

می کند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند به امیرالمؤمنین علیه السلام : «یا علی علیه السلام! به تاریکی شب توجه کن، زیرا که زمین در شب به هم پیچیده می شود به آن اندازه که در روز درهم نمی رود».

27 - صبح را با نام خدا آغاز کن، زیرا خداوند برای امت من در صبح ها برکت قرار داده است. (1)

بهترین شعر سپیده نام دوست

نور خورشید از فروغ نام اوست

هر طلوع، بی نام او خاموش بود

نیش بود اما گمانش نوش بود

خط آغازی به جز نامش مباد

هیچ غافل را سرانجامش نداد

هم به نام او باید آغازین روز

برکت روز است و هم آذین روز

صبح، وقت قسمت روزی و رزق

وقت کوشش، وقت بهروزی و رزق

پس به نامش صبح را آغاز کن

درب خیر و برکت را باز کن

گفت پیغمبر نکو دارید صبح

چون خدا برکت فرو بارید صبح

صبح خیزی، برکت و نامش، شروع

بهترین رسم است ما را هر طلوع

*

ص: 271

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! اُعْتَدْ عَلَى إِسْمِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَارَكَ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا». (امالی الشیخ، ص 84) ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه

السلام نقل می کنند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی علیه السلام! به نام خداوند صبح را آغاز کن، زیرا که خداوند برای امت من در صبح ها برکت قرار داده است».

عافیت خوب است وقت خوشدلی

عافیت دریا و شکرش، ساحلی

عافیت با شکر چون دمساز شد

شاکران را درب نعمت باز شد

ناخوشی خوب است لیکن از قضا

نی ز جهل محض در اعمال ما

ناخوشی خود نعمتی از سوی یار

ناخوشی ها را خدایا بر مدار

اشک آسا از خزان برگ درخت

می چکد از چشم شاخه، سهل و سخت

ناخوشی همچون خزان، باران زرد

از درخت معصیت ریزد به درد

می کند پاک از گناهان فرد را

آرزو کن تا بیابی درد را

پس چنین دردی دوا بی کامل است

کشتی و بخشایش را حامل است

*

ص: 272

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْمَرَضُ لَا أَجْرَ فِيهِ وَلَكِنَّهُ لَا يَدْعُ عَلَى الْعَبْدِ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّهُ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با

واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «مريضی و ناخوشی مؤمن موجب اجر و ثواب نمی شود ولیکن سبب از بین رفتن گناهان بندگان می گردد».

ناخدا را ناخدایی در دل کشتی رواست

کشتی بی ناخدا، ساحل نمی داند کجاست

ناخدا در دشت، بی کشتی ز چوپان کم تر است

کشتی بی ناخدا در بحر چون چوب تر است

این دو ملزومند و این پابست آن

این چنین، کشتی شود بر یم روان

یا به مانند کمان و تیر در میدان جنگ

بی حضور تیر، پای هر کمانی گشت لنگ

با کمان، بی تیر، کبک خوشخرام

کی شود در کام صیادان، طعام؟

گفت و فعلت چون کمان و تیرها

بی کمان کی می شود تیری رها

بازبان، بی فعل، راهی طی نشد

نقش هیچ انگور هرگز می نشد

*

ص: 273

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 164؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلِ بِالْجَوَارِحِ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «همانا پاداش در گفتار به زبان و عمل به ارکان است».

هیچ گنجی بهتر از اخلاص نیست

چیست پاکی، جز درون پاک چیست؟

نیت پاک و دل آئینه سان

جهد کن خود را به پایش می رسان

این یکی تار و دگر بود بهشت

هرکه این قصه به لوح دل نوشت

جز بهشتش خانه ای در کار نیست

هیچ گنجی بهتر از دیدار نیست

پاک کن دل را ز هر آلودگی

تا دهد یارت دمی آسودگی

شعله را مهمان نیت ها مکن

با ریا آتش در آن برپا مکن

او خریدارست، جز او هیچ کس

چند، ارزان می کنی کار عبس

نیت و دل را اگر پاک آوری

بهترین گنجینه، از خاک آوری

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 164؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ بِكَرَمِهِ وَفَضْلِهِ يُدْخِلُ الْعَبْدَ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ الْجَنَّةَ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل

می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «خداوند به فضل و کرمش، بندگان خود را به خاطر نیت های درست و دل های پاک به بهشت داخل می کند».

ظاهرش زیبا، و باطن حيله گر

در خودش آرد بیندازد به سر

هیچ بویی از وفا و رحم نیست

هیچ رنگی از حیا و شرم نیست

تیغ تیز آورده و لبخندِ مکر

می زند گردن به تیغ و بند مکر

آب شورست و کسی سیراب نیست

قصه اش جز قصه يك خواب نیست

دل به بند روی زیبایش میند

بر مزاح تلخ ایامش مخند

ظاهرش با مهر و در دل صد جفا

این جفاپیشه، کجا آرد وفا؟

خرمن عمرت بسوزاند دمی

بی پناه و خسته جان، بی همدمی

می گذر از این گذرگاه فریب

قصه حوّا و شیطان است و سیب

*

ص: 275

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 64، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام لأَصْحَابِهِ: «إِنَّ الدُّنْيَا، خَدَاعَةٌ، صَدْرَاعَةٌ، مَكَارَةٌ، غَزَارَةٌ، سَدْحَارَةٌ، تَأْكُلُكُمْ بِأَصْرَاسِ الْحَنَائِيا». امالی ابن الشیخ، ص 55 ترجمه: عبدالعظیم

الحسنی علیه السلام نقل می کند از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند به اصحابشان: «همانا دنیا بسیار فریبنده است، حیل‌گر، گول‌زن و جادوگر است و دنیا با دندان‌های مرگ شما را خواهد خورد».

شب فراگیرست و دل، دیوانه وار

می زند سیلی به گوش جان، هزار

یک طرف گرگ طمع اندر کمین

یک طرف کفتار غفلت، همنشین

یک طرف دنیا به نازی مکروار

یک طرف عقبی، فراپیش مزار

دل به شادی های آن هرگز میند

نادمان بسیار و خوشحالان کمند

چون نسیمی می وزد دنیای دون

می کند استادگان را سرنگون

کی بیندازد، کمند آن شهریار

تا که باد آرد به بند خود شکار

بند افکندن به باد از جاهلی ست

دل در این دریا زدن بی حاصلی ست

طالب دنیای فانی جاهل است

غرقه در دریا مشو، بی ساحل است

*

ص: 276

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 64، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام لأَصْحَابِهِ: «... إِنَّ الدُّنْيَا... طَلَبُوا إِرْتَبَتَهَا...». امالی ابن الشیخ، ص 55 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از

امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند به اصحابشان (پس از وصف دنیا می فرمایند): «طلب کننده دنیای فانی، جاهل و نادان است».

33 - هشت چیز است که جز به قضا و قدر پروردگار انجام نمی گیرد: خواب، بیداری، توانایی، ناتوانی، تندرستی، ناخوشی، مرگ و زندگی. (1)

حاصل آمیزش قدر، قضا

هشت فرزندست، از امر خدا

چار نعمت، در خور خوش بندگی

خواب و بیداری و مرگ و زندگی

ناخوشی و تندرستی و توان

ناتوانی، هشتمین فرزند آن

با قضا و با قدر خصمی مکن

دشمنی با قصه ای حتمی مکن

گر رضای دوست می خواهی، بدان

شکر باید کرد بر لطفش به جان

رازها در هر قضا پنهان شده

لطف ها در هر قدر عریان شده

گر سپاری کارها بر کردگار

صبر آری، شکر گویی بر مدار

گر قضا بد باشد او دیگر کند

گر قدر بد باشد او بهتر کند

*

ص: 277

أَشْيَاءٌ لَا يَكُونُ إِلَّا بِقَضَاءِ اللَّهِ...». مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند از امام رضا علیه السلام که ایشان فرمودند: «هشت چیز است که جز به قضاء و قدر پروردگار انجام نمی گیرد، که عبارتند از: خواب، بیداری، توانایی، ناتوانی، تندرستی، ناخوشی، مرگ و زندگی».

34 - حضرت موسی علیه السلام پرسید: «خدایا! پاداش کسی که نیازمندی را برای رضای تو سیر کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «روز قیامت امر می کنم که فریاد بزنند که این شخص از آزادشدگان دوزخ است».(1)

در رهی دیدم گدایی بی نوا

بی نوا، خود آید از او در نوا

بر رضای دوست تیر انداختم

دادمش نانی، و سیرش ساختم

شکر لطفش این عمارت ساختم

عرصه شکر آمد و می تاختم

پس ندا آمد که هرکس از رضا

سیر گرداند گدایی بی نوا

روز محشر خازنان کوی یار

می زنند فریاد با بانگ هزار

از عذاب دوزخی آزاد شد

سرنوشتش زین عمل آباد شد

پس بدانید ای به محشر آمده

بر حساب خود بر این در آمده

بر رضای یار، هرکس کار کرد

خویشتن را در خور دلدار کرد

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 172؛ عَبْد‌العظیم الحسنی علیه السلام قَالَ: ... قَالَ موسى: الهی فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَطْعَمَ مِسْكِينًا إِبْتِغَاءَ وَجْهِكَ؟ قَالَ: يَا موسى أَمْرٌ مُنَادِيَا يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ إِنَّ فِإِلَانَ بْنِ فِإِلَانَ مِنْ عَتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ. امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد که خداوند پاداش کسی که نیازمندی را سیر کند و این عمل را برای تو انجام دهد، چیست؟ خداوند فرمود: روز قیامت امر می کنم فریاد بزنند که این شخص از آزادشدگان دوزخ است.

35 - حضرت موسی علیه السلام پرسید: «خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش با نیکی رفتار کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «مرگش را به تأخیر خواهم انداخت، سختی های مرگ را بر او آسان خواهم کرد و کارگزاران بهشت او را فریاد خواهند کرد به سوی ما بشتاب و از هر دری که میل داری به بهشت درآی». (1)

هرکه نیکی کرد با خویشان خویش

لطف یزدان را فرا آورد پیش

خویش را خویشی نباید کرد مرد

گرم باید بود با خویشان سرد

پس به تأخیر افکند او مرگ را

زردی اش دیر آورد این برگ را

عمر او افزون تر آید در شمار

چون که نیکویی کند بر خویش و یار

یا به وقت مرگ آسان تر رود

شمس مرگش خوش خرامان تر رود

پس ندا آرند دربانان همه

راهی فردوس شویی واهمه

درب جنت رویه رویت باز شد

بال بگشا نوبت پرواز شد

برگزین هر در که خواهی برگزین

جنت است این، وعدگاه متّین

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 172؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «الهي فما جزاء من وصل رحمه؟ قال: يا موسى: أنسى له أجله، وأهون عليه سكرات الموت، ويُنَادِيهِ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ هَلُمَّ إِلَيْنَا، فَأَدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِهَا شِئْتَ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: گفت: موسی به خداوند: خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش به نیکی رفتار نماید، چیست؟ خداوند فرمود: «مرگ او را به تأخیر خواهم انداخت و سختی های مرگ را برای او آسان خواهم کرد، و کارگزاران بهشت او را فریاد خواهند زد که به سوی ما شتاب کن و از هر دری که میل داری، وارد بهشت بشو».

36 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و به آنها نیکی کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «آتش جهنم به او فریاد خواهد زد، از من دور شو تو را به سوی من راهی نیست». (1)

دور شو از من، برو سوی بهشت

دوزخ من، شومی هر سرنوشت

دخمه من جای هر هشیار نیست

منزلی در شأن هر بیدار نیست

من رفیق «مردم آزاران» پست

زشت کردارانِ دونِ خودپرست

ای که دستت مردم آزاری نکرد

اشكِ مظلومی به غم جاری نکرد

ای که ابری، سایه ای، آرامشی

مأمن آبادی هر خواهشی

نیش آزاری نداری تا گزی

جز غسل، شهدی نداری تا دهی

روز محشر سوی من راهیت نیست

شادمانی، غصه و آهیت نیست

نیکی تو، سرنوشت تو نوشت

جای تو در جمع زیبای بهشت

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 174؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فما جزاء من كفّ آذائنا عن الناس وبتلّ معروفه لهم؟ قال: يا موسى يُناديه النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا سَبِيلَ لي عَلَيْكَ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: گفت حضرت موسی: خداوندا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و با آنها خوش رفتاری کند، چیست؟ خداوند فرمود: آتش جهنّم به او فریاد خواهد زد از من دور شو، تو را به طرف من راهی نیست».

37 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکار بخواند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «ای موسی! او از صراط مانند برق خواهد گذشت».(1)

این منم قرآن منم شمس منیر

روشنی یابد ز من شمع ضمیر

جوی آبم، تشنگان را در کویر

یا رهایی از برای هر اسیر

باز کن آغوش، یار تو منم

جاده نوری به آن سوی تنم

گر رفیق خود کنی هر دم مرا

می رسد از سوی حق بانگِ درآ

از خدا نی آن نگارنده شنو

از خدا، آن نور تابنده شنو

هرکه مونس گشت با قرآن من

روز محشر از صراط آن مُمتحن

با سلامت همچو برق آسمان

می رود از این صراط امتحان

در گذرگاهی چنین هول آفرین

ای عجب از قوت «جبل المتین»

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْهَي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَكَ سِرًّا وَجَهْرًا؟» قال: «يا موسى! يَمُرُّ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبُرْقِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه سؤال کرد حضرت موسی علیه السلام که: «خداوندا! پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکارا بخواند، چیست؟» فرمود: «ای موسی! او از صراط مانند برق خواهد گذشت».

38 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنها شکیبایی ورزد، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «او را در شداید و سختی های روز قیامت یاری خواهم کرد». (1)

نه بیازار کسی تا که بیازاد کس

نه بیالای کسی تا که بیالاید کس

گردن تیغ ستمکار دل آزار مشو

بوسه بر تیغ ستمگر مزن و خوار مشو

صبر کن، لیک به قدرت، به جفاکاری غیر

بگذر از روی کرامت به دل آزاری غیر

ناسزا را به سزاواری خود پنهان کن

صبر کن زخم حریفان به خدا درمان کن

هرکه صبر آورد او، فتنه نادانان را

به عطا میل کند، سفره مسکینان را

روز محشر که بلاها ز هوا می بارد

سختی و شدت آن قوت جان می کاهد

در امان ماند از این سیل بلاها، صابر

چه! عبوری کند آسوده ز غم ها، صابر

چتر آسودگی یار بر او باز شود

بی بلا منتظر لحظه پرواز شود

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَى أَدَى الدَّاسِ وَشَتَّوْهُمْ فِيكَ؟» قال: «أَعْيُنُهُ عَلَى أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد: «خداوندا! پاداش کسی که بر آزار و اذیت مردم و دشنام آنها شکیبایی ورزد، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! او را از شدائد و سختی های روز قیامت کمک خواهم کرد».

39 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «چهره او را از آتش نگهداری خواهیم کرد و او را از وحشت روز قیامت ایمن خواهیم ساخت». (1)

دیده ای خواهیم به بارش بر دوام

دیده ای، با شعر باران همکلام

دیده ای از ابر ماتم در فغان

ساحلش، دامان اشکی بی امان

هم ز فکر هجر بارانی شود

همدم غم های روحانی شود

گفت ایزد: چشم باران دیده را

چشمه ها از خوف او باریده را

از لهیب آتشش ایمن کند

از فضای وحشتش ایمن کند

این چنین چشمی نسوزد روز حشر

در امان ماند ز اخگرهای قهر

پس ببار این دیده از خوف خدا

پس ببین این دیده های سرخ را

سرد کن آتش به ابراهیم چهر

ای روان از لطف تو آیین مهر

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 5 66، ص 174؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟» قَالَ: «يَا مُوسَى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَأَوْمَنُهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه نقل می کنند که سؤال کرد حضرت موسی علیه السلام: «خداوندا! پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! چهره او را از آتش نگهداری خواهم کرد و او را از وحشت روز قیامت ایمن خواهم ساخت».

40 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست بدارد، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «بدن او را بر آتش غضب خود حرام خواهم ساخت». (1)

هرکه دارد دوست، یار ما ز ماست

پس محبت بر چنین یاری سزااست

ما همه یاران یاران خدا

جملگی سیراب باران خدا

هرکه طاعت کرد، می داریم دوست

اشتراک این محبت ها هم، اوست

چون که یار ما همه، تنها خداست

هرکه با ما نیست از یاران جداست

گفت او: هرکس که طاعت پیشه گان

یار خود سازد به مهر و عشق و جان

مهر ایشان را به دل جاری کند

یار ایشان باشد و یاری کند

آتش خشمم نسوزاند تش

جامه مهرم شود پیراهنش

پس کنم آتش به جان او حرام

می دهم در جنت خویشم مقام

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ طَاعَتِكَ؟» قال: «يا موسى! أُحْرِمُهُ عَلَى نَارِي». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه که حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد: «خداوندا! پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست داشته باشد، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! بدن او را از آتش غضب خود، حرام خواهم ساخت».

مرجع احادیث: کتاب

شماره حدیث

شماره حدیث در کتاب مرجع

فرمود حضرت:

1 تا 6

43

امام باقر علیه السلام

7 تا 9

52

امام رضا علیه السلام

10 تا 23

54

امام جواد علیه السلام

به نقل از حضرت علی علیه السلام

24 تا 27

60

وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

به حضرت علی علیه السلام

28 تا 30

63

امام حسین علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام

31 تا 32

64

حضرت علی علیه السلام

33

77

امام رضا علیه السلام

34 تا 40

66

امام هادی علیه السلام ، پرسش های

موسی کلیم الله از خداوند

ص: 285

مقاله نهم : آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

تهیه و تنظیم:

حسین مؤذنی

ص: 287

اولین گام مؤثر تولید فعلی جهت رفاه حال زائران، اجرای پروژه عظیم طرح توسعه و بازسازی آستان بود که انجام آن ایجاب می کرد، تعداد قابل توجهی ابنیه اطراف بقعه تخریب گردد. در ابتدای شروع این عمل تأکید تولید آستان به متصدیان طرح توسعه، جلب رضایت مالکین منازل، دکاکین، مقابر و... بود. از این رو، تأمین نظر آنها در بعض موارد سالها به طول انجامید؛ تا جایی که اتمام طرح را به تعویق انداخت.

با پایان تعدادی از رواقها، شبستانها که در فاز اول طرح توسعه قرار داشت، شایعاتی مبنی بر اینکه این ابنیه در املاک غصبی احداث گردیده و هیچ يك نماز ندارد، منتشر گردید. با تقویت این شایعات بر خود فرض دانستم، اطلاعات چهل ساله خود را در مورد موقوفات آستان مقدس در جزوه ای مکتوب نمایم، تا پاسخی باشد به سخنان کذب شایعه سازان.

مقدمتا باید گفت: از جمله موقوفات آستان مقدس، موقوفه ای به نام مزرعه خیرآباد بوده و بقعه در آن قرار دارد. آشنایی با این موقوفه بهترین پاسخ به تبلیغات

سوء مخالفان یا ناآگاهان است که در صفحات آتی به شرح کامل آن می پردازیم تا مشخص گردد، بناهای آستان مقدس نه تنها در املاک غصبی نبوده، بلکه آن کسانی که خود را مالکین مقابر، دکاکین، منازل و... می دانستند، باید بدانند آنها متصرف ملک

غصبی بوده اند ولی آستان همانها را نیز با قیمت‌های گزاف حتی تا بیست برابر ارزش واقعی خریداری نموده تا به دامان صاحب اصلی خود بازگرداند.

گفتنی است، برای روشن شدن اذهان، ابتدای به تعریف وقف و موقوفه پرداخته ایم تا کاملاً مشخص شود نه تنها قبوری که در گذشته خرید شده، هیچ کس مجاز به فروش آن نبوده، قبور فعلی نیز فروخته نمی گردد، حتی توسط متولی آن، چون اصلاً موقوفه قابل فروش نیست و قبوری که اکنون واگذار می گردد، فروخته نمی شود بلکه اشخاص مبلغی را جهت تعمیرات و نگهداری آستان اهداء می نمایند. در مقابل، مسئولین نیز محل يك قبر را جهت استفاده وی برای مدت سی سال در اختیار او قرار می دهند.

امید آنکه این توضیح پاسخگوی شبهه زائرین، ساکنین فعلی و ابهام آیندگان باشد.

تعریف و تاریخ وقف

«الوقف لایعار و لایباع و لایوهب و لایرهن و لایورث و لایتلف و لایتملك و لایتصرف و لایخرج و لاینقل؛ وقف به عاریه داده نمی شود، فروخته نمی شود، نمی توان هدیه و رهن داد، به ارث گذاشته نمی شود، تلف نمی گردد، کسی مالک آن نمی شود و قابل خروج از وقفیت و انتقال نیست.»

فقها وقف را چنین تعریف کرده اند:

وقف عبارت است از عین ملك و مالی که توسط مالك آن حبس گردد، به طریقی که در آمدش، در راه خدا به مصارف خیری که واقف معین کرده برسد. وقف را صدقه جاریه می گویند. در واقع موقوفه سرمایه ای است مردمی و عام المنفعه که می توان کاربرد آن را در اداره امور بیمارستانها، درمانگاهها، مدارس، حوزه های علمی،

مساجد، بقاع، اماکن متبرکه، رسیدگی به وضع در ماندگان و برگزاری مراسم عزاداری ائمه معصومین بخصوص حضرت خامس آل عبا و غیره دانست و در مجموع درآمد مورد وقف را باید دقیقاً در راهی که واقف مشخص کرده مصرف نمود.

سابقه پیدایش وقف به آغاز ادیان آسمانی باز می‌گردد و می‌توان این نکته را ذکر کرد که انجام این عمل خیر در تمام نقاط جهان تحت عناوین و مصارف مختلف مرسوم بوده و هرکس در هر دین و مسلکی انجام آن را واجب می‌دانسته. چون این مختصر، گنجایش توضیح بیشتر مورد فوق را ندارد، ذیلاً سابقه وقف در ایران را، بعد از اسلام مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پس از ظهور اسلام، وقف با تأثیرپذیری از جهان بینی اسلامی و اعتقاد به معاد به صورتی استوار و جهت دار مطرح گردید و روزه روز بر شمار موقوفات گوناگون افزوده شد.

موقوفات طی قرون دستخوش فراز و نشیبهای بسیاری شده و چه بسیار موقوفاتی که توسط افراد فرصت طلب تصرف گردیده و می‌توان گفت: شکوفایی وقف از دوران حکومت سلجوقیان بخصوص سلطان سنجر سلجوقی آغاز گردید. از قرن ششم به بعد، شواهد فراوانی موجود است که افراد متمکن و علاقه مند به انجام امور خیر، موقوفاتی را جهت مصارف عام المنفعه مختلف یا اداره امور بقاع متبرکه از قبیل بارگاه ملکوتی ثامن الائمه علیه السلام، حضرت معصومه علیها السلام، شاه چراغ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امام زادگان مدفون در ایران، وقف نموده اند.

مقدمه

آستان مقدس حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نیز از شمول دارابودن موقوفه مستثنا نبوده و در طول قرون دارای موقوفاتی بوده که افراد خیر و علاقه مند، درآمد آن را اختصاص به صرف انجام امور آستان نمودند که موارد مصرف هرکدام به نوبه خود

توسط واقفین در وقفنامه ها ذکر گردیده.

انجام عمل خیر وقف، پس از وفات محدث علیم، حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام شروع گردیده است و اولین آن باغی است، که عبدالجبار و برادرش بعد از دفن آن حضرت وقف نمودند.

با مطالعاتی که پیرامون آستان مقدس از جمله موقوفات آن انجام گرفت، شواهدی در مورد تصرف و تملك موقوفات به دست آمد، از این رو، بر اساس وظیفه تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر بر خود فرض دانستم آنچه در مورد موقوفات آستان

مقدس می دانم، در این مختصر ذکر و تکلیف شرعی را از عهده خود ساقط نمایم. البته در این راستا ائمه جماعت این گونه املاک، موظفند مردم را ارشاد نمایند.

رجای واثق دارم، افرادی که در موقوفات تصرف شده سهمی دارند، تا زمانی که تأمین نظر واقف را ننمایند، متصرفاتشان غیر مجاز بوده، ولو هرکدام دارای سند ثبتی و به اصطلاح «منگوله دار» باشند. اولین مدرکی که از موقوفات آستان به دست ما رسیده، استشهادیه ای است متعلق به سال 961 قمری با امضای حدود چهل نقل از علماء و بزرگان ری که به تنفیذ شاه طهماسب صفوی رسیده و نام شانزده موقوفه در آن ذکر گردیده.

به طور اجمال موقوفات آستان به دو دسته تقسیم می گردد:

الف - موقوفاتی که از ابتدای دفن حضرت تا زمان شاه طهماسب صفوی وقف گردیده است.

ب - اقلامی که در زمان شاه طهماسب صفوی تا عهد قاجاریه به موقوفات قبلی اضافه شده است. لازم به ذکر است، از مجموع موقوفات قدیم و جدید فعلاً بیش از هشت مورد آنکه عبارتند از: الیمان، علائین، ده خیر، سینک، هوسنه، خلایزیر، مافتان و خورائین، در تصرف آستان مقدس نمی باشد و بقیه آن یا به غارت رفته و یا در سه مقطع مورد تجاوز قرار گرفته است.

ص: 292

ابتدا به دستور نادرشاه افشار، موقوفات جهت اداره قشون، جمعی خالصه دولتی گردید. سپس در زمان پهلوی اول در راستای مخالفتی که وی با علماء داشته و اکثر آنان متولیان موقوفات بودند، املاك موقوفه را منظم به خالصجات نموده و اغلب آنها را به ثمن بخش به ایادی خود فروخت. آخرین بار نیز پس از اصلاحات ارضی دوران حکومت محمدرضا شاه، موقوفات باقی مانده با اقساط ده ساله به طور رسمی به مستأجرین فروخته شد، که پس از انقلاب اسلامی، به فرمان رهبر کبیر انقلاب اسناد آنها باطل اعلان گردیده و موقوفات به جایگاه اصلی خود بازگشت.

حال با تعریفی که از وقف نمودیم و مطالبی که در فوق ذکر شد، این تعداد موقوفه یقیناً در تصرف هر شخصی که باشد، غصبی بوده و شرعاً بدون اذن متولّی هرگونه استفاده برخلاف نظر واقف حرام است. شایسته است افرادی که در موقوفات متعلق به آستان حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام هرگونه مستحدثاتی دارند، از این تاریخ وضعیت تصرفی خود را با متولّی موقوفات روشن نمایند. البته کسب اجازه متولّی موقوفات، تنها منوط به تعیین اجاره بهاء مختصری در سال می باشد، که باید به آستان پرداخت تا طبق نظر واقف مصرف گردد.

کتابخانه مرکزی آستان مقدس

حسین مؤذنی

بهمن 1380

ص: 293

استشهادیه سال 961 ه.ق که به امضای 40 نفر از بزرگان رسیده و 16 موقوفه مندرج در آن

ص: 294

از موقوفات قبل از قرن دهم هجری آستان، اطلاعی در دست نیست. اما مسلم است که املاک و رقبات قدیمی موقوفه، بعد از حمله مغول، قتل عام، خرابی ری، و متواری شدن مردم، از بین رفته و یا به تصرف مهاجمین، اعوان و انصار آنها درآمده است. اولین مدرک موجود از موقوفات آستان تا قرن دهم همان استشهادیه زمان شاه طهماسب است و اسامی مندرج در آن استشهادیه سال 961 ه. ق که به تأیید عده ای از علما و بزرگان ری رسیده و شاه طهماسب صفوی آن را تأیید نمود، به قرار زیر است:

1) مزرعه علائین: در بلوک (منطقه) غار ری، از راه فرعی عراق عجم یکی از مهم ترین مزارع و موقوفات حضرتی است که از کهن ترین آبادیهای ری بوده و از نهر چشمه علی آبیاری می شده است و تمام شش دانگ آن را سید شرف الدین حسین وقف نموده ولی پس از مدتی، سه دانگ آن را متصرف گردیدند که شخصی معروف به دُر سلطان بنت علی پس از اثبات وقفیت آن، تولیتش را به اولاد سید شرف الدین قبل الذکر داده که وی درآمد دو سوم آن را صرف آستان مزبور، خدام، حفاظ، مؤذن نموده و یک سوم عوائد آن را به عنوان حق التولیه مصرف نماید، بدین معنی که ملک متعلق به موقوفه ولی درآمد یک سوم آن حق التولیه. قرنهای بدین منوال بوده تا احفاد تولیت قبلی آن یک دانگ را به نام خویش ثبت داده که از جمع شش دانگ وقفی آستان خارج و اکنون نیز پنج دانگ از مزرعه علائین موقوفه آستان می باشد و آن یک دانگ مالکین دیگری دارد در صورتی که در استشهادیه سال 961 که به تأیید شاه طهماسب رسیده، تمامی شش دانگ مزرعه علائین موقوفه است و مدرک آن نیز موجود می باشد و اکنون وظیفه متصرفین یا مالکین فعلی است که تکلیف خود را با متولی آستان مشخص نمایند. این مزرعه از موقوفاتی است که پس از اصلاحات ارضی به زارعین فروخته شده بود و آنها نیز یا به دیگری فروخته و حتی در آن احداثاتی نموده بودند تا خوشبختانه پس از انقلاب، سند پنج دانگ آنها باطل

و به صاحب اصلی خود بازگشت.

2) مبارك آباد: در اسناد موجود مزرعه خيرآباد يا مبارك آباد اين گونه آمده: مزرعه ای است که بقعه در آن واقع می باشد و طغرل نامی آن را وقف بر آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمود. پس از وقف، نام آن مزرعه از مبارك آباد به خيرآباد تبدیل گردید. تا آنجا که قرائن نشان می دهد، موقعیت این موقوفه از شمال محدود است به انتهای حسین آباد فعلی، از جنوب به بهشتی و عمادآور، از شرق انتهای ظهیرآباد و علائین و از غرب به ابتدای ولی آباد فعلی. به طور یقین حسین آباد به بهشتی، ظهیرآباد و علائین به ولی آباد متصل نبوده، در میان این چهار جهت، حلقه اتصالی وجود داشته و آن، خيرآبادی است که بقعه در آن واقع است. این مزرعه از ابتدای وقف شامل تاکستانها و باغات میوه و سبزی بوده و خوشبختانه ضمن آنکه هنوز باقی مانده آن، به صورت باغ است، دو دلیل دیگر نیز برای اثبات این مدعا وجود دارد:

الف) طوماری که سال 950 ه.ق مسئولین وقت آستان، تقاضاهایی از شاه طهماسب صفوی نمودند که یکی از آنها تعمیر دیوار چهارصد جریب از باغات آستان (باغات خيرآباد) با اعتبار مشخصی که وی موافقت ننموده است. ب) دلیل دیگر نقشه يك دوهزارم ری فعلی است و در آن کاملاً مشهود است که منطقه وسیع اطراف بقعه متشکل از باغاتی است که در خيرآباد واقع بوده و پس از باغات، مزارع غلات شروع می شود که آنها همگی در آبادی های ظهیرآباد، علائین، حسین آباد، بهشتی، عمادآور و ولی آباد قرار دارند.

3) مزرعه مافتان: در بلوک (منطقه) غار ری که امروز مافتون نامیده می شود، جزو بلوک شرقی است و در مجاورت کهریزك قرار دارد و به علت احداث پالایشگاه و بهشت زهرا در مجاورت آن، به شهر متصل گردیده است. و این نصف شش دانگ را خواجه امیرقباد و نصف دیگر را امیر فولادقیا وقف نموده اند.

4) مزرعه ایرین: در بلوک (منطقه) غار ری از راه فرعی عراق عجم در 25 کیلومتری جنوب تهران معروف به ایرین چیچکلو واقع است که از شش دانگ، یک چهارم را سید شرف الدین حسین و سه چهارم دیگر را کیا ابوالقاسم بن کیا جمال الدین تهرانی بر آستانه وقف نموده اند.

5) مزرعه بی بی مریم: در بلوک (منطقه) غار شرقی که یازده کیلومتر با شهرری فاصله دارد واقع می باشد، که از کل شش دانگ، یک سوم را امیرقباد وقف آستانه نموده و دوسوم محصول آن به مستحقان و در راه ماندگان برسد. این مزرعه هم اکنون موجود بوده، البته نه جزء موقوفات آستان.

6) مزرعه سیدعبدالله ایض: که اکنون به کلی در محدوده شهرری واقع شده است و همان بلوک (منطقه) غار ری می باشد.

از کل شش دانگ، نصف آن را میرغیاث الدین محمود میرکمال وقف نمود که یک سوم آن را متولیان متصرف شوند و باقی به فقرا و مستمندان و صادرین و واردین برسد. و این مزرعه نیز از وسعت زیادی برخوردار است که اغلب املاک مسکونی و مؤسسات فرهنگی پشت امامزاده عبدالله متعلق به همین موقوفه می باشد.

7) مزرعه عین آباد: بهنام ری، بهنام یا بهنان دهستان معتبری بود در شرق ری که شامل شصت ده که ورامین یکی از آنها به شمار می رفت. امروز از این دهستان، تنها دهکده ای به نام بهنام سوخته باقی مانده که جزو بلوک خوار است.

شش دانگ مزرعه مذکور را پیرعلی به کلی وقف کرده و شرط نموده یک پنجم آن را تولیت تصرف نماید و باقی را بعد از خرج فقاتها و مسائل زراعتی، در آستانه به مصرف فقراء و مستمندان برسانند.

8) مزرعه استروهه: از بلوک (منطقه) سیورقرج که بین خوار و دماوند قرار داشته و از بزرگ ترین دهستانهای ری که شامل نود ده بوده و قوه، شندر، ایوان کیف از آن جمله بوده است. امروز از آن همه مزارع و دهات، تنها نام ایوان کیف باقی مانده و

استروهه یا آبروهه هم وجود ندارد. کل شش دانگ مزرعه مذکور را نواب خلیفه شاهقلی مهرداد وقف نموده که یک سوم محصول آن به تولیت تعلق دارد و باقی به مصرف ضروریات آستانه برسد.

9) یک قطعه باغچه: واقع در سفنار غار که جزء بلوک (قطعه) غار غربی است که در جنوب غربی طهران، بیرون دروازه، سر راه ساوه متصل به شهر بود و اکنون به کلی جزو شهر تهران شده است. به هر صورت مالکیت ارضی آن جزء موقوفات آستان می باشد که در تصرف دیگران است.

کل شش دانگ آن را حسین خان روملو وقف نمود که یک سوم آن مخصوص متولیان و باقی مانده را صرف ضروریات آستانه نمایند.

10) مزرعه آبه: مشهور به ده خیر که جزء بلوک (منطقه) غار شرقی شهرری و در اراضی ری باستان قرار دارد که تپه میل از آثار ساسانیان در جنوب آن قرار دارد و الآن

به شهرری متصل و از معتبرترین موقوفات آستانه است. از شش دانگ مزرعه مذکور، دو دانگ سیدشرف الدین حسین وقف نموده و دو سوم محصول آن را صرف ضروریات آستان و بعد از آن به خرج زائرین برسانند و اکنون نیز این موقوفه در تصرف آستان می باشد.

11) مزرعه بند کردان شهریار: که در مجاورت شهر کرج و در سمت غرب آن قرار دارد و به مرور زمان از تصرف وقف خارج شده و بعد از انقلاب اسلامی به آسایشگاه معلولین کهریزک بخشیده شد و قسمتی از اراضی آن را صاحبان به منظور ایجاد یک شهرک صنعتی خریده اند. از شش دانگ آن دو دانگ آن را فولاد قیاء وقف نموده است.

12) مزرعه شرقی معروف به مزرعه شاهی (چشمه شاهی): از دهات غار غربی است و در شمال ده اندرمان قرار داشت که اکنون اراضی آن به تأسیسات آرامگاه امام خمینی (ره) اختصاص یافته است. و کل شش دانگ آن را سیدشرف الدین حسین

وقف نموده است.

13) مزرعه هوسنه بهنام ری: که از دهستان بهنام باقی مانده و هنوز در تصرف آستانه است. از شش دانگ آن سه دانگش را سیدشرف الدین حسین وقف نموده است.

14) مزرعه جلال آباد: واقع در غار ری که محلش معلوم نمی باشد. که از تمام شش دانگ، یک سوم آن را غازی خان تکلو وقف نموده است و باقی آنکه چهار دانگ است واقفش مشخص نیست.

15) مزرعه دز: واقع در بلوک (منطقه) غار، در کتابها از دز نام برده نشده، ولی در جنوب ری، آبادی وسیعی به نام دزآه وجود داشته که اولین منزل بعد از ری به سوی قم بوده و چون این منطقه جزء بلوک (منطقه) غار غربی بوده، بعید نیست که این موضع همان مزرعه دز بوده باشد، که از شش دانگ، دو دانگ آن را سیدشرف الدین حسین وقف نموده است.

16) مزرعه سینک: سینک یک مزرعه کوچک در شهریار است که هنوز در تصرف آستانه است. و ده واریز شهریار که امروز نامی از آن در میان نیست ولی در فرهنگ آبادی های کشور به قریه واریش شهریار با عرض 35 درجه و 49 دقیقه و طول 51 درجه و ده دقیقه اشاره شده است که تمام شش دانگ آن وقف شده است.

ص: 299

تقاضای متصدی وقت آستان از شاه طهماسب صفوی در 950 ه.ق

برای تعمیر 400 جریب از دیوار باغات (باغات خیرآباد)

و پاسخ وی به خط متداول زمان صفوی و خط امروزی

هو . آنچه رسم دو دانگ از مالوجهات شود بآستانه متبرکه حکم صادر و در باب مشروحہ بشرف توصیہ دیگر آنکہ چون در این سال نواب
همایون مبلغ ہشت تومان نذری نذر آستانہ متبرکہ نمودہ بودند و مقرر فرمودہ کہ جہت سرکار آستانہ ملک خریداری نماید . چون در آن
وقت املاکی کہ دائر و نافع باشد صورت نیافت و موازی چہارصد جریب از باغات آستانہ متبرکہ حالا خراب و بائر شدہ و بعضی از دیوار
باغات مذکورہ ہست ، اگر امر فرمایند کہ آن مبلغ صرف تعمیر دیوار و باغات مذکور نماید کہ از این ممر نفع کلی ہمہ سالہ بسرکار آستانہ
رسد چاکر

هو . چون مبلغ مذکور نذر آستانہ متبرکہ شدہ کہ ملک بخرند و وقف آستانہ متبرکہ نمایند بہ همان قاعدہ ملک بخرند کہ در آن عمارت
باغہا نمودہ و خواہد شد.

ص: 300

ب - نام و مشخصات موقوفاتی که بعد از 961 ه. ق وقف آستان مقدس شده، عبارتند از:

1. مزرعه طاحونه دولاب؛ که شاه سلطان حسین صفوی سفری که از تهران می گذشت، آن را خریده و وقف امامزاده حمزه نموده است (در جنوب غربی تهران).
2. قریه ویمکرد؛ در غار ری.
3. مزرعه محمودآباد شهریار؛ شش دانگ آن وقف شده است.
4. مزرعه واریز آجاج؛ در بلوک غار ری که شش دانگ می باشد.
5. مزارع اسلکه؛ در غار ری، شش دانگ می باشد.
6. زرگنده؛ در غار ری، شش دانگ می باشد.
7. چهار هرز (چاله هرز)؛ در غار ری که شش دانگ می باشد.
8. بالغ آباد؛ در غار ری که شش دانگ می باشد.
9. نعمت آباد؛ که در شش کیلومتری جنوب غربی تهران سر راه ساوه می باشد.
10. مزرعه خورادیل (خلایزیر بعدی)؛ با سرزمین های اطراف و قناتها و نهرا و باغات و غیره که در بلوک (منطقه) غار در جنوب غربی تهران بعد از نعمت آباد سر راه ساوه می باشد که از شش دانگ، (سه و یک چهارم) دانگ مشاعی آن را خانم زینب بیگم، دختر شاه طهماسب صفوی وقف نموده است.
11. روستای مردهاباد شهریار؛ که همان مردآباد است. شش دانگ آن را شاه عباس اول در مقابل نذری که برای بهبود خود از بیماری در تهران نموده بود وقف، و درآمد آن را صرف اطعام و روشنایی آستانه نمود.
12. کاروانسرای معروف به شاه عباس؛ که در ضلع غربی خیابان اصلی شهر، بین دروازه قاجاری و بازار واقع شده بود که واقف بنای آن شاه عباس اول بود.
13. یک بنگاه از 24 بنگاه آب قنات مقصودآباد؛ که امیرسلیمان خان وقف نموده است.

14. شش دانگ قنات مهدی آباد؛ که میرزا شفیع صدر اعظم فتحعلی شاه وقف نموده است.

15. کلیه بازار قدیم؛ که بنا به مندرجات سند مالکیت موجود، عرصه آن متعلق به آستان و اعیانی آنها دارای مالک بوده است.

ص: 302

فرمان حسینعلی میرزا محرم الحرام 1229 ق

در مورد پرداخت درآمد آستان مقدس به متولّی توسط رعایا

ص: 303

آن گونه که فرمان مورخ 1140 اشرف افغان تصریح دارد، موقوفات از قدیم و جدید در آن فرمان معلوم و مشخص بوده و درآمد آنها به آستان می رسید. ولی همان طور که ذکر گردید، اکنون بیش از هشت رقبه در تصرف آستان نیست. علت از دست رفتن این موقوفات که بین سالهای 1140 و 1260 هجری قمری (طی 120 سال) یعنی آغاز سلطنت نادرشاه تا اواسط پادشاهی قاجاریه به وقوع پیوسته، اجمالاً به شرح ذیل است:

هرج و مرج پس از قتل نادرشاه و تاخت و تاز مدعیان مختلف تاج و تخت مانند ابراهیم خان افشار، آزادخان افغان، علیمرادخان بختیاری، کریم خان زند و آقامحمدخان قاجار، در نواحی ری که همه موقوفات آستان در آن قرار داشت و حکومت ثابتی هم که متولیان را در وصول عواید موقوفه از متجاوزان و مستأجران و مباشران محلی حمایت کند، وجود نداشت.

اسامی موقوفات تصرف شده که صورت درآمد آن

در فرمان اشرف افغان ذکر گردیده:

1) زرگنده و مدارک مربوط به آن:

الف - خلاصه فرمان حسینعلی میرزا در مورد زرگنده، اسلکه، بالغ آباد و چهارهرز (چهارهرز)

فرمان مورخ محرم الحرام سنه 1229 هجری قمری حسینعلی میرزا فرزند فتحعلی شاه، که ذیلاً می آوریم، دلیلی است آشکار بر آنکه هنوز زمانی که تا حدی

مملکت آرام گرفته و قدرت حکومت مرکزی تثبیت شده بود، عواید قُرای زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز متعلق به قریه مزبور، به متولّی عاید نمی گردیده است:

ص: 305

حکم محمدشاه قاجار در مورد واگذاری زرگنده به وزیر مختار روس در 1260 ق

ص: 306

بالای فرمان سمت راست، مهر چهارگوش شاهزاده با این سجع «تابنده دُر مخزن شاهی حسینعلی»

حکم والا شد آنکه چون زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران وقف آستانه عرش درجه و مزار کثیرالانوار ملک پاسبان متبرکه امامزاده واجب التعظیم و لازم التکریم حضرت عبدالعظیم علیه التحية و التسليم بود و مداخل آن صرف مخارج سرکار فیض آثار، به طریقی که واقف معین کرده عمل می گردید و در این سنوات به علت بعضی جهات مداخل و منافع آنها واصل و عاید نمی شد، مقرر داشته ایم که قریه و مزارع مذکوره را که موقوفی سرکار ساطع الانوار است به طریق سابق در امور زراعت و فلاحت و آبادی آنجا سعی نموده، در انتظام امور آنجا کوشیده، مداخل و منافع آنها را صرف اخراجات سرکار فیض آثار سازند. عالیجنابان، مستوفیان و کدخدایان و... به هیچ وجه دخل و تصرف در قرای مذکور نکرده، در هر حال معاف از عوارضات مرفوع القلم دانسته، قریه و مزارع مزبوره را مختص سرکار کثیرالانوار دانند. مقرر آنکه عالیشان کدخدا و عالیحضرت رعایای قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز حسب المقرر معمول که امر و مقرر فرموده ایم، تخلف و انحراف نورزیده، نزد متولی جلیل الشان رفته از قراری که مشارالیه قرار در کار آنجا می دهند معمول دارند و در عهده شناسند.

«تحریرا فی شهر محرم الحرام 1229 هجری»

ب - فرمان محمدشاه قاجار با مهر چهارگوش او بالای فرمان در مورد واگذاری زرگنده به سفارت روس

المملك لله

«محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد

شکوه ملک و ملت رونق آئین و دین آمد»

طغرا المملك لله تعالى عز شأنه العزيز آنکه: چون قریه زرگنده شمیران در دست عالیجناب میرزا سیدعلی متولی باشی حضرت عبدالعظیم (علیه آلاف التحية و التکریم) بود مداخل

کلی از آنجا می برد و نظر به اینکه قریه مزبور محل بیلاقی جناب جلالتماب وزیر مختار روس بود. قریه مزبوره را واگذار به وزیر مختار روس فرمودیم، در عوض قریه مذکوره مالیات قریه رامین من بلوک شهریار را که ملکی مشارالیه است به او مرحمت فرمودیم که همه ساله بر سبیل استمرار دریافت کرده، صرف معیشت و گذران خود کند و به دعاگویی دولت علیه اشتغال نماید.

نقدا: سی و یک تومان و یک هزار و دویست و پنجاه دینار جنس: پنجاه خروار

مقرر آنکه: حکام حال و استقبال دارالخلافه طهران، قریه رامین را از تیولی عالیجاه پاشایک مقطع و در عوض قریه زرگنده، در حق عالیجاه سابق الالقاب برقرار داشته؛ قلم و قدم از آنجا کشیده و کوتاه دارند و به هیچ وجه تا آنکه مشارالیه در کمال فراغت منافع و مالیات آنجا را بازیافت داشته به مصارف گذران و مخارج خود برساند. المقرر آنکه. عالیجاهان

مستوفیان عظام و کتاب خیریت اکتساب دفترخانه مبارکه شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر

خود ثبت نموده از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دارند.

«تحریرا فی شهر ربیع الثانی سنه 1260»

در این سند شوم که پادشاهی نالایق و دست نشانده بیگانه، به موجب آن مرغوب ترین موقوفه آستان را به سفیر روس بخشیده است، چند نکته حیرت انگیز به چشم می خورد:

ص: 308

اول . با اینکه در فرمان حسینعلی میرزا ، که در حدود 30 سال پیش از این فرمان نوشته شده، به صراحت گفته اند: «قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز متعلق به قریه مذکوره که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران؛ وقف آستانه عرش درجه مزار کثیرالانوار ملک پاسبان متبرکه اما مزاده واجب التعظیم و لازم التکریم حضرت عبدالعظیم علیه التحیة و التسلیم» است؛ در این فرمان هیچ اشاره ای به موقوفه بودن زرگنده و توابع آن نشده، بلکه به عنوان قریه ای که در دست میرسیّدعلی متولّی بوده و مداخل کلی از آن جا می برده، یاد شده است.

دوم . قریه زرگنده و توابع آن، به طوری که در فرمان اشرف افغان مصرح است، از موقوفات جدید (خاصه) بوده و میرسیّدعلی متولّی، حقی در تولیت آن نداشته که با مالیات قریه رامین ملک شخصی خود در شهریار مبادله نماید. همچنان که پادشاه وقت هم، که سمت تولیت موقوفات خاصه را داشته، حق بذل و بخشش اموال موقوفه را نداشته است.

سوم . در فرمان محمدشاه تنها صحبت از واگذاری قریه زرگنده به میان آمده و هیچ اشاره ای به اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز نشده و پس از آن معلوم نیست چه بر سر این چند موقوفه آمده است.

ظاهراً چنین به نظر می رسد، که پس از مصادرات نادرشاه که متولّیان و متصدیان موقوفات، وقفنامه ها را پنهان کرده و بعضاً خود متواری شده بودند، جمعی فرصت طلب که به عنوان مستأجر و مباشر، این املاک را در تصرف داشته اند، به ضبط آنها پرداخته، به مدت هفتاد هشتاد سال از پرداخت عواید آستانه خودداری کرده اند، تا سال 1229 که حسینعلی میرزا فرمان استرداد آنها را صادر کرده، ولی این فرمان نیز

به طور کلی اجرا نشده و احتمالاً بین متولّی و متصرفان آن اراضی بدین نحو تراضی به عمل آمده که قریه زرگنده به متولّی سپرده شود و مزارع تابعه به ملکیت متصرفان باقی بماند. پس از چندی قریه زرگنده را نیز به وزیر مختار روس بخشیده اند و بدین ترتیب قسمتی از پرازش ترین موقوفات آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دست رفته است.

بقیه موقوفات هم که از زمان نادر به نام خالصه در دفاتر دیوانی ثبت شده بود، در زمان پهلوی اول همراه با دیگر دهات خالصه به مزایده فروخته شدند.

(2) مزرعه استروهه:

سه دانگ وقفی جدید که به اجازه به این قید عمل شده/ که دو ثلث اجاره را نقدا جنسا تماما و يك ثلث را از قرار تومانی/ هشت هزار دینار و خرواری هشتاد من مهمسازی ارباب

حوالات/ نمایند مقرر آنکه متولی و متصدی محال اوقاف جدیدی تحقیقات لازمه/ نمایند، هرگاه در مزرعه مزبوره بذر و نسق و عوامل و سایر مصالح الاملاك/ از قدیم باشد، موافق

حساب، به دستور استمرار سند بازیافت/ ابواب جمع خود و در نسخه جات مستوفی جزو، داخل جمع نمایند/

نقد: 20 تومان و 680 دینار جنس: 407 خروار و 60 منبه عمل آمده «قوی نیل» بعد از وضع کسر اجازه معمول مستأجران

نقد: 20 تومان و 81000 دینار جنس: 94 خروار و 27 متفاوت جمع قدیم الی عملکرد «قوی نیل»

نقد: 8 تومان و 2580 دینار جنس: 313 خروار و 33 من

(3) قریه دولاب:

به شرح جزو، که مال و منال قریه مزبوره، موافق نسخه مستوفی موقوفات با مردهاباد/ يك جا جمع است و جمع قدیم در تحت قریه مزبوره نوشته شده/ و جزو الكاء ری قلم داده اند؛

و مستوفی جزو، تخمین مال و منال قریه مزبوره را حسب الواقع نموده/ ابواب جمع خود نمایند/

نقد: 67 تومان و 1088 دینار جنس: 121 خروار و 55 منموافق جمع قدیم: 57 تومان و 1088 دینار از بابت عملکرد قوی نیل: 10 تومان

جنس: 14 خروار و 56 منجنس: 60 خروار

ص: 310

قریه دولاب:

از بابت 15 تومان آن و قطعات زمین وقعه در قریه مزبوره/ حسب القرار متولی شرعی/ که در سنه «قوی ئیل» داخل اجاره/ برده شد و خود متصرف شد/

29 تومان و 700 دینار منهای 2 تومان و 900 دینار 26 تومان و 9800 دینار مقرر و حسب العمل که معادل نقدی جمع قدیم منظور شده که در عوض جنس قدیم منظور می شود چون تسعیر نامچه در نظر نبود/ مستوفی جزو حسب الواقع عرض و از انقرار جمع نماید/

14 تومان و 9940 دینار 11 تومان و 8070 دینار 18 خروار و 41 من

4) مزرعه ویمکرد:

چون جمع قدیم در نظر نبود و از دفاتر دیوانی به نظر نرسید، لهذا عملکرد «قوی ئیل» در تحت جمع قدیمی و در به عمل آمده قوی ئیل نیز منظور، هرگاه ثانی/ الحال معلوم شود مستوفی جزو از آن قرار در نسخه جات ابواب جمع نماید/

عن تفاوت نقد: 10 تومان

جنس: 60 خروار

عن قطعات واقعه در قریه دولاب از بابت وقفی سرکار امامزاده حمزه که مقرر شده ضبط شود.

نقد: 39 تومان و 1158 دینار جنس: 34 خروار و 44 منبه عمل آمده قوی ئیل: 39 تومان و 3000 دینار مقرر و حسب العمل معادل نقدی جمع قدیم از بابت تفاوت نقدی عملکرد «قوی ئیل» در عوض جنس جمع قدیم منظور می شود/

نقد: 39 تومان و 1158 دینار جنس: 8 خروار و 18 منوقری: 4000 دینار جنس: 13 خروار و 71 مناز بابت تفاوت جنس جمع قدیم الی عملکرد «قوی ئیل» مقرر آنکه فضیلت پناه متولی و

ص: 311

مستوفی جزو/ سرکار مزبور در باب جمع قدیم تحقیقات لازمه نموده ثانی الحال آنچه مشخص و محکوم به بوده، از آن قرار/ در نسخه جات ابواب جمع نمایند/ 20 خروار و 73 من

مالوجهات

نقد: 15 تومان و 625 دینار جنس: 395 خروار و 18 منبه عمل آمده قوی نیلتفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیلتقد: 8 تومان و 4248 دینار جنس: 281 خروار و 81 مننقد: 6 تومان و 6337 دینار جنس: 113 خروار و 37 من

(5) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده:

نقد: 5 تومان و 9021 دینار جنس: 177 خروار و 37 منبه عمل آمده قوی نیل بعد از وضع کسر اجاره معمولی مستأجران

نقد: 12 تومان و 100 دینار جنس: 140 خروار و 81 مننقد: تفاوت 6 تومان و 1978 دینار که در عوض جنس داده شده به عینها

جنس: 125 خروار و 7 من

که در عوض تفاوت جنس نوشته می شود به قرار/ وقری 4 هزار دینار موافق تسعیر دیوانی 6 تومان و 1978 دینار

نقد: 5 تومان و 9021 دینار جنس: 15 خروار و 47 مننقد: جنس: 36 خروار و 56 من

(6) مزرعه محمودآباد شهریار:

از بابت رسد مالوجهات که به سیور غال سرکار مزبور مقرر بوده

نقد: 1 تومان و 680 دینار جنس: 50 خروار و 93 منبه عمل آمده قوی نیل

نقد: 2500 دینار جنس: 11 خروار و 66 من

ص: 312

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل

نقد: 8180 دینار جنس: 39 خروار و 27 من

(7) مزرعه چال ماهیان:

موافق دفاتر الکاء ری نوشته شده و محل مزبور معدوم است، چون عملکردی ندارد، لهذا جمع دفتری نوشته می شود. چون جمع محل مزبور با مافتان وقعی قدیمی مساوی است، معلوم می شود که در نسخه جات اشتباه شده باشد متولی و متصدی/ دست از پی برده، تحقیق نمایند و از آن قرار ابواب جمع و در نسخه خود جمع نمایند/

نقد: 1 تومان و 3562 دینار جنس: 55 خروار و 16 من

(8) مزرعه نرسن آباد:

چون جمع قدیم و عملکرد «قوی نیل» مساوی است لهذا مبلغ/ و مقدار مزبور در میزان قدیم و عملکردی هر دو داخل شد/

نقد: 8245 دینار جنس: 10 خروار و 66 من

(9) مزرعه سیدعبدالله ایض:

از بابت رسد اربابی

نقد: 4 تومان و 2734 دینار جنس: 33 خروار و 84 مناز بابت مالوجهات که با سرکار جدیدی و متولی و متصدی محال مزبور بار جمع خود دانسته، داد و ستد می نمایند.

نقد: 1 تومان و 2734 دینار جنس: 16 خروار و 66 منبه عمل آمده قوی نیل مطابق استمرار

نقد: 2585 دینار جنس: 11 خروار و 66 من

ص: 313

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل

نقد: (پارگی فرمان) جنس: 5 خروار و 52 منکه با سرکار قدیمی و سهوا مال و منال را یکجا قلم داده اند... مقدار مزبور در سرکار قدیمی ابواب جمع شد/

نقد: (پارگی فرمان) جنس: 30 خروار

(10) مزرعه عمادآورد:

(پارگی سند) از بابت مالوجهات به شرح ترسن آباد، عمادآورد است.

نقد: 1500 دینار جنس: 14 خروار و 25 من

(11) مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد:

چون جمع قدیم و عملکرد قوی نیل مساوی است/ لهذا مقدار مزبور در هر دو میزان داخل است/ 10 تومان

(12) باغات و غیره:

نقد: 9 تومان و 3000 دینار جنس: 26 خروار و 40 منبه عمل آمده تفاوت جمع قدیم و عملکرد قوی نیل نقد: 9 تومان و 1000 دینار جنس: 26 خروار و 40 من نقد: 2000 دینار جنس: -15 تومان رضا طبابخ/.../ مردانک/ مسیح/ نصیر میرصفی/ شاه محمد حسین/ میرمؤمن/ حاجی محمد حسین/ موسی کاظم/ برخوردار/ گدا علی/ اوس/ حاجی باقر/ رضا 6000 دینار

عن کل واقعه ایلمان: 26 خروار و 40 من

طاحونه دولاب چون جمع قدیم ندارد عملکرد قوی نیل در هر دو میزان جمع شد مباشرین

ص: 314

قسمتی از فرمان اشرف افغان که اجاره سالانه موقوفات در آن ذکر گردیده است

و اجاره باغات خیرآباد در آن مشهود است:

ص: 315

سرکار جدید هرگاه جمع قدیم طاحونه مزبور معلوم شود، از قرار ابواب جمع نمایند 90 تومان

به عمل آمده قوی نیل: 000 دینار

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل: 2000 دینار

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل: 9 تومان

13) خیرآباد:

موقوفات قریه خیرآباد که اصل روضه مقدسه/ در آن واقع است داخل قدیمی، و دخل به موقوفات جدیدی ندارد؛ لهذا باید وقف نامچه هائی که در باب قدیمی بودن مفضلات که در

تحت همین مستغلات نوشته شده، در دست بوده باشد. به نظر عالیجاه بیگلربیگی طهران رسانیده، هرگاه مشارالیه نظر به اسناد و استمرار، تصدیق قدیمی بودن/ و وقفیت آنها نماید، به شرحی که در طومار مزبور نوشته شده، داخل موقوفات محال قدیمی و در وجه آستانه مقدسه برقرار و الا عالیجاه بیگلربیگی مشارالیه، به موجبی که در رقم قضائیم جدیدی

ابوابجمع خود و در نسخه جات داخل نمایند.

نقد: 26 تومان و 2614 دینار جنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیراز بابت عملکرد قوی نیل مستغلات جدید که داخل جمع شده:

نقد: 8 تومانبه عمل آمده قوی نیل: 18 تومانتفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل:

نقد: 8 تومانجنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیر مستغلات عن دکاکین زاویه مقدسه: 18 تومان

زاویه مقدسه به علت خرابی در قوی نیل چیزی به عمل نیامده عن جمع قدیم -

نقد: 9 تومان و 7614 دینار

سبزیکاری زاویه مقدسه به علت خرابی چیزی به عمل نیامده عن جمع قدیم -

جنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیر

ص: 316

عن عملکرد بقیه جمع قدیم: 10 تومان

تفاوت که در قوی نیل به عمل آمده و در نسخه جمع قدیم جمع شده: 8 تومان

از بابت قریه مردهاباد و مزارع تابعه از قرار نسخه مستوفی موقوفات ممالک محروسه:

نقد: 301 تومان و 9771 دینار جنس: 337 خروار و 31 منقریه مردهاباد: بالتمام قریه نعمت آباد: بالتمام قریه غارری: جنس

مزرعه اسلکه و زرگنده و چهارهرز: بالتمام مزرعه... آغاچ: بالتمام

به عمل آمده قوی نیل:

نقد: 91 تومان و 8100 دینار جنس: 240 خروار تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل:

نقد: 210 تومان و 1571 دینار جنس: 97 خروار و 31 مندییه مردهاباد و مزارع واقعه به شرح فوق سوی اسلکه و زرگنده و چهارهرز و

دولاب چون علی حده اجاره داده شده در محل خود برآیند

مزرعه اسلکه و زرگنده و چهارهرز شمیران که منال با مردهاباد یکجا جمع است عن رسد مال حفاری که در تحت جمع قدیم جمع و در دفعه تفاوت به شرح فوق به میزان رفته.

نقد: 307 تومان و 6651 دینار جنس: 335 خروار و 71 مننقد: 3119 دینار جنس: -

14) باغات خیرآباد:

در باب آب مزرعه مزبوره که در زاویه مقدسه، موافق استمرار شرب/ می شود. جوابی مفصلاً عرض نموده که آب مزرعه مزبوره، در زاویه مقدسه، موافق استمرار از/ ثلث است و

چون مزرعه مزبوره به اجاره عمل شده، معمول مستأجران موافق دستور قدیم است/ که حق الشرب آب مزرعه مزبوره را بر این موجب از صاحبان باغات مطالبه و بازیافت می نماید.

حق الشرب باغ و باغچه درآمد که تاك و سایر اشجاران به غرس جدید منغرس شده باشد

ص: 317

سال اول: جریبی 400 دینار

سال دوم: جریبی 1000 دینار

سال سوم: جریبی 3000 دینار

سال چهارم: به دستور باغت کامله: جریبی 7500 دینار

حق الشرب باغچه و باغات کامله که اشجار و تاک آن به حد کمال رسیده جریبی هفت هزار و پانصد دینار به عمل آمده قوی ئیل از قرار نسخه به قید التزام مشرف و مستوفی قریه

مزبور

نقد: 19 تومان و 8100 دینار جنس: 240 خروار جنس: تتمه به میزان می رود

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی ئیل:

نقد: 287 تومان و 8551 دینار جنس: 95 خروار و 71 مننقد: 265 تومان و 8551 دینار جنس: به میزان می رود مقرری عملکرد «قوی ئیل» بعد از وضع معمولی مستأجران از قرار سند اجاره: 22 تومان

بلامبلغ و مقدار از بابت عشر قریه خیرآباد که در سنه «قوی ئیل» براساس عطائی مرسومی زراعت، حبه و دیناری مهمسازی نکرده و جمع دفتری ندارد.

ص: 318

دفتر محاسبات درآمد و مخارج آستان در زمان صدارت امین السلطان که متعلق به سال 1299 و 1291 قمری است و به مهر نامبرده مهور و تأیید شده، هنوز درآمده سالیانه زرگنده در آن مندرج است و این خود بیانگر آن است که با اینکه به فرمان محمدشاه زرگنده به سفیر روس واگذار گردیده بود، با این حال مسئولین وقت آستان اجاره آن را دریافت می نمودند که مقدار آن در دیوان محاسبات آمده و خوشبختانه اصل اسناد موجود است. در همان دفتر متعلق به سال 1299 اجاره طاحونه دولاب نیز جزء درآمد آستان منظور گردیده که اکنون اثری از آن باقی نیست.

تذکر: یکی از موارد اختلاف متولیان شرعی و انتصابی آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مسئله مستغلات آستانه بوده است؛ زیرا ملک آنها از موقوفات قدیمی و غالباً جزو مبارک آباد (خیرآباد) بود ولی ساختمان ها را شاه طهماسب احداث کرده بود.

نتیجه

اکنون که خوانندگان محترم با مختصر توضیح به تعریف وقف و موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا گردیدند، شایسته است توجه داشته باشند اگر طی پنج قرن گذشته موقوفات تصرف نشده بود، نه تنها بقعه از عظمت چشمگیری برخوردار بود، بلکه مازاد درآمد آن در راه تأسیس مراکزی از قبیل بیمارستان ها، دانشگاه ها، حوزه های علمیه، مدارس و سایر مجموعه های رفاهی، فرهنگی، عام المنفعه افزون بر نیاز شهرستان ری صرف می گردید و از این راه مردم شهر و زائرین در رفاه کامل بودند و نظر واقفین نیز تأمین گردیده بود. ولی متأسفانه با تصرفات غیرمجاز، وضع آستان در 50 سال گذشته به جایی رسید که مسئولین وقت نه تنها برای هزینه مختصر اندود بام های بیوتات، آن هم چند سال یکبار دچار مشکل

می‌گردیدند، حتی حقوق ماهیانه معدود خادمان که اغلب آنها نیز بضاعتی نداشتند، متوالیا بین 2 تا 3 ماه به تأخیر می‌افتاد. زیرا مستأجرین موقوفات باقی مانده، هر سال به عناوین مختلف از قبیل خشکسالی، سرمازدگی و آب‌گرفتگی محصولات، از پرداخت اندک مال‌الاجاره طفره رفته و اداره امور آستان را مختل می‌نمودند، تا اینکه

تولیت فعلی پس از به دست گرفتن زمام امور بدون پشتوانه مالی، با توکل و همت بلندی که داشت، چنین طرح عظیمی را جهت رفاه زائرین و شکوفایی آستان که وضع قبلی آن هیچ‌گونه شایسته مقام والای محدث‌علیم، حضرت عبدالعظیم علیه السلام نبود، شروع و خدای متعال هم‌عنایت خود را دریغ نداشته. ایشان با برخورداری از همکاری مدیران کارآمد توانست با وامی که از بانک‌ها برای بقعه (که خود می‌بایست دارای بانک باشد) گرفته، طرح را شروع و جهت پشتیبانی آن معاونت اقتصادی از طریق تأمین درآمدهای مشروع توانست به طرح‌های پیش‌بینی شده جامه عمل بپوشاند و یقیناً روزبه‌روز بر رونق و توسعه این مرکز بزرگ مذهبی و فرهنگی بیافزاید. حال با این توضیحات ذکرشده مشخص گردید نه تنها مترمربعی ملک غصبی در کلیه آستان وجود ندارد، بلکه چه بسیار موقوفه آستان که دیگران به ظاهر مالک‌آند، ولی غصبی بوده و اگر می‌خواهند ذمه‌ای به گردن نداشته باشند، رضایت متولی موقوفات الزامی است، و یقیناً اگر مبلغی را به آستان می‌پردازند، صرف امور عام‌المنفعه مشهود خواهد شد، ضمن اینکه رجاء واثق دارم زمانی که عدل گستر جهانی (ان شاء الله) خداوند در ظهور ایشان تعجیل فرماید (ظهور نماید، در رأس برنامه‌های ایشان، بازگرداندن موقوفات به صاحبان اصلی آنها قرار داشته و سرفراز کسانی که در آن روز متصرف غیرشرعی موقوفات نباشد. ان شاء الله.

1 - جنة النعيم (روح وريحان)/ تأليف شيخ ملاباقر واعظ كجورى

2 - رى باستان، ج 1/ تأليف دكتور حسين كريمان

3 - رى باستان، ج 2/ تأليف دكتور حسين كريمان

4 - قصران/ تأليف دكتور حسين كريمان

5 - اسناد و فرامين آستانه رى/ تأليف دكتور محمدعلى هدايتى

6 - تاريخ آستانه رى/ تأليف استاد سيدعبدالله عقيلى

و ساير اسناد موجود

ص: 321

مقاله دهم : بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در دوران قاجار

اشاره

نورالله عقیلی

ص: 323

آستان مقدس امام زادگان و اولیای الهی، پس از مشاهد معصومین رحمه الله و مساجد، با عظمت ترین بقعه ها به شمار می روند که چونان مغناطیسی قلب و جان انسانها را به سوی خود کشیده و تعظیم و تکریم آنان را باعث می شوند.

آستان مبارك حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در میان بقعه ها و زیارتگاههایی که در جهان تشیع وجود دارد، برجستگی و ویژگیهای خاصی دارد؛ زیرا این بزرگوار علاوه بر داشتن علم و کمال و نسبی شریف، مورد تأیید امامان بوده و از سوی آنان وکیل در تبلیغ معارف حقه شیعه در خطه ری بوده است. به همین دلیل توفیق زیارتش چنان فضل و ارزش دارد که آدمی را به شگفتی وامی دارد و تنها می توان با توجه به کریمه «هذا من فضل ربي» به این حیرت پاسخ داد.

اما جدای از فضایل معنوی علمی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، این مکان مقدس به دلیل قرار گرفتن در کنار شهر تهران، که از دوران سلطنت قاجار تاکنون به عنوان پایتخت ایران بوده و همچنین به دلیل فضیلت خود صاحب بقعه نسبت به دیگر بزرگان مدفون در منطقه ری و تهران، نقشی بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده که از آن زمره می توان به بست نشینی و تحصنهای فراوان سیاسی و اجتماعی علما، بزرگان و مردم در آنجا اشاره کرد. این حرکتهای در بسیاری از تحولات مهم ایران

همچون مشروطیت، نقشی بسزا و غیر قابل انکار داشته است و به جرأت می توان ادعا کرد که در بسیاری از آثار مورخان و پژوهشگران پیرامون تاریخ معاصر ایران به

نمونه هایی از این موارد اشاره شده است.

با عنایت به این نکته، مقاله حاضر کوشش دارد تا به گونه خلاصه به مقوله بسیار مهم بست نشینی در آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام پرداخته و نمونه هایی از آن را نیز به عنوان شاهد بیان کند.

تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن

بست نشستن یعنی: «پناهنده شدن در مشهدی مقدس یا عتبه ای از عتبات عالیات یا خانه یکی از مجتهدان و علمای بزرگ...، متحصن شدن، پناه بردن به بست.»⁽¹⁾

این بست نشینی، که پدیده ای سنتی بود و به گونه ای عمومی انجام می گرفت، به افراد یا گروه های خاصی انحصار نداشت و بیشتر توسط افرادی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته و به نحوی حقتشان پایمال گردیده بود، انجام می گرفت. برخی نیز به دلیل مخالفت با حکومت و یا انجام جرم و یا خطایی که از آن احساس خطر می کردند، به بست نشینی دست می یازیدند که گروه اول خانه علمای صاحب نفوذ و گروه دوم مکانهای مقدسی همچون مشاهد متبرکه را انتخاب می کردند.

هدف اصلی بست نشینیها، به دست آوردن امنیت جانی و مالی، احقاق حق و ستاندن داد خویش بود که البته در پرتو تقدس مکان و احترام و نفوذ و اعتبار آن بزرگ حاصل می گردید و نمونه های آن در تاریخ ایران زمین فراوان به چشم می خورد.

اما نوع دیگر و به بیان بهتر، نوع خاص بست نشینی که نقش بسیار مهمی را در حوادث دوران سلطنت قاجاران ایفا کرد، عبارت است از بست نشینی با انگیزه ها و اهداف وسیع سیاسی و اجتماعی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی که شایسته است تحصن نامیده شود.

ص: 326

1- . لوح فشرده لغت نامه دهخدا دانشگاه تهران.

این تحصن‌ها که در اواخر دوران قاجاریه و مخصوصاً نهضت مشروطه با هدایت و رهبری علمای بزرگ کشور و با استقبال پرشور اقشار مختلف مردم آزادی خواه برپا می شد، با هدف اعلان اعتراض و مخالفت با اوضاع موجود داخلی، بیان خواسته ها و مطالبات و ابراز عقاید و نظریات سیاسی - اجتماعی صورت می گرفت و علاوه بر اعطای امنیت و آزادی بیان و گفتار به تحصن کنندگان، موجب می گردید تا ندا و سخن آنان به گونه ای گسترده و در شکلی وسیع پخش گردد. این بست نشینها آنان را از ابزار

تبلیغی سرنوشت سازی برخوردار و از مسکوت ماندن و به اصطلاح سانسور شدن حرکت جلوگیری می کرد.

یکی از دلایل مطرح شدن این مکان برای بست نشینی، قرار گرفتن آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر قدیمی، آباد و مشهوری بود که نزدیک شهر تهران و مخصوصاً جنوب آن قرار داشت. (1) مضافاً اینکه شهرری در مسیر ارتباطی تهران به مناطق جنوبی و شرقی کشور و از آن زمره شهرهای مهم اصفهان و مشهد، واقع شده بود.

از دیگر علت‌های مهمی که موجب انتخاب شدن آستان متبرک حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای تحصن می گردید، فضیلت بسیار زیارت آن بزرگوار بود که در روایتی چونان زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شمرده شده است. بسیاری از بزرگان به این مکان اهتمام ویژه ای داشته اند و حتی شاهان قاجار نیز از این رفتار مستثنا نبودند؛ به طوری که ناصرالدین شاه نیز مراسم جشن پنجاهمین سالگرد سلطنت خویش را در آنجا قرار داد و این اهمیت تا به آنجا است که می توان گفت این آستان مطهر پس از مرقد شریف حضرت معصومه علیها السلام در شهر قم، معروف ترین

امام زاده کشور می باشد.

ص: 327

1- . در آن زمان، مناطق مرکزی و جنوبی تهران جزو شهر واز مراکز بااهمیت آن به شمار می رفت و شمال دارای اعتبار کنونی نبود.

پیش از پرداختن به برخی از مهم ترین نمونه های بست نشینی، تذکر دو نکته ضروری می باشد:

الف) بخش اول بست نشینی که به قصد امنیت جانی و بخشیده شدن از سوی حکومت توسط برخی افراد تحت تعقیب و مخالف حکومت و... صورت می گرفت، به دلیل رواج بیش از اندازه و به وجود آوردن مشکلات فراوان برای حاکمیت، در اصلاحات امیر کبیر ممنوع و بی اعتبار گردید.

ب) به نظر می رسد منع این بست نشینیها توسط امیر کبیر، پس از او چندان کارایی نداشت و دوباره ادامه یافت که نمونه های آن را می توان در لابلای حوادث اجتماعی کشور مشاهده کرد، اما در هر حال از نظر سیاسی چندان اهمیت ندارد.

اکنون به چند نمونه از بست نشینی و تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام اشاره می کنیم.

1. پناهندگی و بست نشینی حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی (وزیر دول خارجه در زمان فتحعلی شاه قاجار) که پس از فوت فتحعلی شاه و سقوط سلطنت نود روزه فرزند او، شاهزاده علیشاه ظل السلطان، و بر تخت نشستن محمدشاه به همت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به دلیل حمایت و جانبداری از جانشینی و سلطنت ظل السلطان و هراس از مجازاتهای سخت و تند قائم مقام، به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه برد و تا زمان قتل قائم مقام، به دستور محمدشاه در آن حالت باقی بود (1250 - 1251 قمری).⁽¹⁾

ص: 328

1- . علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار چاپ دوم: نشر مدبر، تهران، 1368، ص 342.

2. بست نشینی میرزا عباس بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم محمدشاه قاجار، که پس از فوت او به دلیل وحشت از سابقه صدارت سیزده ساله و مخالفان حکومتی و درباری خویش و همچنین به شکست انجامیدن توطئه اش در نایب السلطنه کردن عباس میرزا ملک آرا، برادر ناتنی و کوچک تر ناصرالدین شاه، تا آمدن ناصرالدین شاه از تبریز به تهران (که با مخالفت مادر عباس میرزا ملک آرا رویه رو گردید)، از کاخ عباسیه در شمیرانات به تهران فرار کرد و سپس با رفتن به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام در آنجا متحصن گردید که سرانجام با بخشیده شدن از سوی ناصرالدین شاه و اجازه او به عتبات رفت و تا پایان عمر در آنجا ساکن گردید (1264 قمری). (1)

3. سیدجمال الدین اسدآبادی، روحانی روشن فکر و آزادی خواه، هنگامی که در سفر دوم خویش به ایران - علیرغم دعوت از سوی ناصرالدین شاه قاجار - پس از چندی با مخالفت او و صدر اعظمش، علی اصغر خان امین السلطان، مواجه گردید. با ترک منزل حاج محمدحسن امین الضرب به زاویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته و در مدت

هفت ماه و چند روز به تبلیغ علیه سلطنت استبدادی و نشر افکار و عقاید خود می پرداخت که سرانجام شبانه به دستور شاه و توسط پانصد سوار از آن مکان به کرمانشاه و سپس بغداد تبعید گردید. (2)

4. میرزا رضا کرمانی، شاگرد و مرید سیدجمال الدین اسدآبادی، که در سال 1313 قمری با شلیک گلوله به ناصرالدین شاه قاجار او را قبل از شروع مراسم پنجاهمین سالگرد سلطنت در بقعه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به قتل رساند، به بهانه دادخواهی و

ص: 329

1- . نورالله عقیلی، موقعیت سیاسی صوفیان از سقوط صفویه تا جلوس ناصرالدین شاه قاجار 1135 - 1264 هجری قمری، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1379، ص 163.

2- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان چاپ چهارم: نشر امیرکبیر، تهران، 1371، ص 62 - 63.

رساندن عریضه به شاه در همان مکان متحصن گردید. (1)

5. در سال 1284 شمسی، گروه بسیاری از علما، طلاب و آزادی خواهان کشور به رهبری دو مجتهد نامدار تهران یعنی سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و حمایت گسترده مردم ایران در اولین قدم به سوی استقرار مشروطیت به نام عدالت خواهی و تقاضای تأسیس عدالت خانه، تحصن در آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام را انتخاب کردند که در نهایت، مظفرالدین شاه قاجار و صدر اعظم وی به پذیرش خواسته های آنان تن در دادند و این بست نشینی يك ماهه که به هجرت صغرا معروف گردید و می توان آن را مهم ترین تحصن در آن بقعه دانست، با پیروزی بست نشینان پایان یافت.

شایان ذکر است که چندی بعد و در اوج مشروطه اول نیز تحصن گسترده تری به نام هجرت عظمی توسط همین افراد به همراهی حاج شیخ فضل الله نوری در آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در شهر قم برپا گردید که در نهایت مظفرالدین

شاه قاجار را مجبور به پذیرش سلطنت مشروطه کرد. (2)

6. در دوران محمدعلیشاه قاجار و فعالیت دوره اول مجلس شورای ملی و هنگام بالا گرفتن مباحث مشروطه و مشروعه و چگونگی ارتباط قوانین کشور با شرع مقدس، مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری که بر لزوم تطبیق قوانین مصوب در مجلس با احکام شریعت و استقرار مشروطه مشروعه تأکید می ورزید، برای بیان نظرات خویش در شکلی گسترده به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته و در آنجا متحصن گردید. این واقعه، که شرح آن مفصل و محتاج به زمانی دراز است، در سال

ص: 330

1- . همان، ص 76؛ علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص 199.

2- . همان، ص 281 - 283 و 301؛ مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات چاپ سوم: نشر زوار، تهران، 1361 ص 141.

7. از وقایع ناگوار بست نشینی و تحصن در آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، حادثه کشته شدن میرزا مصطفی آشتیانی، که از طرفداران سرسخت مشروطه بود، به همراه سه نفر از یارانش به دست گروهی از لوتیان تهران و دستور صنایع حضرت می باشد که در چهارم فروردین 1288 شمسی و دوران استبداد صغیر اتفاق افتاد. (2)

8. در هنگام درگیری پارك اتابك، که پس از شکست محمدعلیشاه قاجار و پیروزی مشروطه طلبان روی داد و در آن نیروهای دولتی برای خلع سلاح مجاهدان به محاصره آنان در درون پارك اقدام کردند، ضرغام السلطنه بختیاری از فرماندهان مجاهدان به دلیل ترس، از پارك اتابك فرار و به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه برد (1328 قمری). (3)

پایان سخن

بست نشینی که سالیانی دراز به عنوان یکی از سنت های اجتماعی مردم ایران از هر قشر و گروه، در راستای بهره مندی از ابزار تأمین جانی، دادخواهی، احقاق حق و طلب عفو و بخشش از سوی دستگاه حکومتی مطرح بود و بیشتر به شکل فردی مورد استفاده قرار می گرفت، از میانه سلطنت قاجارها به عنوان وسیله ای برای ابراز افکار و عقاید سیاسی - اجتماعی به کار گرفته شد و در این کارکرد جدید، طبقات فعال و نواندیش با هدایت رهبران روحانی جامعه به گونه ای گسترده و عمومی شرکت

ص: 331

1- . احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران چاپ هیجدهم: انتشارات امیرکبیر، تهران، 1376 ص 376؛ مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص 147 و 151 و 155؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (چاپ سوم: نشر امیرکبیر، تهران، 1381) ص 264 و 318.

2- . احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص 901.

3- . همان، ص 139.

کردند و توانستند حاکمیت را به پذیرش مطالبات خویش و ایجاد تغییرات گسترده و بنیادین در ساختار و شیوه حکومتی وادار کنند. آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز به دلیل موقعیت فوق العاده ممتاز شخصیتی و مکانی، اصلی ترین و در حقیقت مرکز این گونه بست نشینی و تحصن ها به شمار می رفت و به همین دلیل نقش بسیار مهمی در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده است که به گوشه هایی از آن اشاره گردید.

ص: 332

مقاله یازدهم : نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در تاریخ معاصر ایران

اشاره

محمدعلی تقوی راد

ص: 333

تاریخ معاصر ایران، به ویژه از شروع حاکمیت قوم قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی، از دو جهت، حساس ترین دوره تاریخ ایران است:

جهت اول: دوران قاجاریه، به علت عیاشی و بی کفایتی زمامداران قاجار، سرآغاز دوره انحطاط و عقب ماندگی شدید ملت ما گردید. این روند با شدت بیشتری در سلسله پهلوی - که پس از قاجار زمام امور ایران را با نقشه انگلیس در دست گرفتند و به ظاهر برای جبران عقب ماندگیهای دوره قاجار به برنامه ریزی جدید پرداختند - با روش کاملاً انحرافی و حساب شده به وسیله استکبار جهانی، به خصوص انگلیس و آمریکا، ادامه یافت. انحرافات و مشکلاتی که در دوران پهلوی در این کشور ایجاد شد، به حدی رسید که پس از انقلاب اسلامی با وجود همه تلاشهای صورت گرفته، هنوز بسیاری از معضلات به طور کامل ریشه کن نشده است.

جهت دوم: تجلی و ظهور انقلاب کبیر فرانسه، پیدایش کمونیسم و حکومت های دموکراتیک در کشورهای غربی، ظهور مکاتب انسانی و اجتماعی مانند اومانیسم و آگزیستانسیالیسم و به خصوص پیشرفت اعجاب انگیز علم و صنعت و اکتشافات و اختراعات فراوان، چهره کشورهای جهان را از گذشته کاملاً متمایز ساخته که البته نتایج آن برای کشور ما جز خودباختگی زمامداران و خودفراموشی مردم و فراهم شدن زمینه فکری برای پذیرش استعمار و مرعوب شدن، ارمغان دیگری نداشته است.

ص: 335

در چنین وضعیتی بود که با وجود همدستی حاکمان و زمامداران با استعمارگران غرب و شرق، جرقه های بیداری بارها به وسیله علمای اسلام و بعضی روشنفکران و تحصیل کردگان پدیدار گردید و مخالفت های گسترده مردم این مرز و بوم با استعمار خارجی برانگیخته شد.

در این بررسی، درصدد یافتن نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در بیداری مردم

و تحرک بخشیدن به حرکت های آزادی بخش و جنبش های اسلامی و مردمی کشورمان در تاریخ معاصر می باشیم.

آغازگر بیداری

سید جمال الدین اسدآبادی در اوایل نوجوانی همراه پدرش در سال 1266 ق جهت ادامه تحصیلات و اطلاع بیشتر از اوضاع و احوال کشور، عازم تهران می شود. (1) تحولاتی چون جدا شدن افغانستان و نیمی از خاک سیستان از ایران و همچنین انعقاد پیمان های ننگین ترکمان چای و گلستان، بر کنجکاوی و دقت او بر اوضاع و احوال کشور می افزود. سید در حالی قدم به تهران گذاشت که ناصرالدین شاه در سن هفده سالگی بر تخت پادشاهی تکیه زده بود و در همان زمان قدرتهای بزرگ و مستکبر جهان، یعنی روس و انگلیس و فرانسه، با سیاست های فریبکارانه خود به غارت کشورهای جهان سوم مشغول بودند.

این جوان باهوش و با درایت، در طول اقامت خود در تهران و پس از پی گیری اخبار و اوضاع ایران متوجه می شود که فساد، رشوه، بی بندوباری، ظلم و استبداد تمامی ارکان حکومت را فرا گرفته و مردم به شدت از این وضع در رنج و مشقت به سر می برند.

ص: 336

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریو آزادی، ص 38.

سید جمال الدین چندی بعد ایران را ترك کرد. او به یمن برخورداری از هوش سرشار، قدرت علمی بالا، توانایی تأثیرگذاری و به دلیل سفرهای متعدد به کشورهای اسلامی و غیراسلامی و تلاشهای خستگی ناپذیر و اندیشه های تابناک خود برای رهایی ملت‌های اسلامی از یوغ استعمار، به چنان شهرتی رسید که ناصرالدین شاه در سفر به اروپا متوجه درایت و عظمت سید شد و او را به تهران دعوت کرد تا از افکارش برای اصلاح امور کشور بهره گیرد.⁽¹⁾ اما صداقت لهجه و قاطعیت سید جمال الدین در طرد بیگانگان از يك سو و ناتوانی ناصرالدین شاه در اداره امور کشور و وابستگی شدید دربار به انگلیس و روس از سوی دیگر، موجب شد تا وجود آن عالم گرانقدر و مبارز خستگی ناپذیر تحمل نشود؛ به طوری که شاه از او خواست تا تهران را ترك کند.

نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

این مجاهد نستوه که حتی لحظه ای سازش و سکوت را روا نمی داشت، در این اندیشه بود که چه باید کرد؟ به کجا باید رفت؟ و چگونه می توان به تنویر افکار عمومی پرداخت؟ او به این نتیجه رسید که مناسب ترین راه برای بیداری مردم آن است که به حالت اعتراض در جوار آستان مقدس متحصن شود و بدین ترتیب دور جدید برنامه هایش را آغاز کند.⁽²⁾

سید، که هرگز نمی توانست شاهد بی کفایتیها و بی لیاقتیهای درباریان باشد، شروع به افشاگری کرد و هر روز مجلس سخنرانی به پا می داشت. آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام بسان دژ مقاومت، تمامی ناراضیان را در خود جای می داد و

ص: 337

1- . همان، ص 117.

2- . مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص 91 - 92.

اعلامیه های تند و نامه های بدون امضا علیه شاه و درباریان صادر می شد. (1) رفته رفته موقعیت این بیدارگر قرن در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بالا گرفت؛ به طوری که:

رفت و شد مردم نزد او زیاد شد. شاه سپرد که هرکس آنجا برود، اسمش را بنویسید؛ معدلک گروه گروه آنجا رفتند. وزیر مختار انگلیس به شاه اطلاع داد که اسباب فتنه را سید فراهم کرده تا زود است فکر کار باشید و الا فتنه بالا خواهد گرفت... در چنین

موقعی، يك شب، متجاوز از سیصد - چهارصد نسخه متحدالمال به مساجد و مدارس تهران انداختند و به جهت هريك از علمای بلد هم مخصوصا پاكتی توسط اشخاص نامعلوم فرستادند. (2)

بدین ترتیب اولین هسته های مقاومت علیه استبداد ناصری و گروههای مبارزه در آستان مقدس حضرت عبدالعظیم شکل گرفت. البته از سخنرانیهای نابغه شرف در ری سندی در دست نیست، لیکن او در آن زمان، نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت. (3) این نامه طولانی حاوی نکات زیر است:

1. شرح مجاهدات و تلاشهای سید در مونیخ و پترزبورگ در جهت احقاق حقوق دولت ایران در زمینه رود کارون و بانک روس و قرارداد بهره برداری از معادن ایران که پیشتر منعقد شده بود.

2. درك بالا و قدرت سید در مسایل حقوق بین الملل.

3. هوش بالای او در فهم مسایل سیاسی روز و روابط بین الملل.

4. توانایی سید در مجاب کردن نمایندگان دولت روسیه و انگلیس مبنی بر ناحق بودن معاهدات و قراردادهای منعقد شده آنها با دولت ایران.

ص: 338

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریو آزادی، ص 123.

2- . مهدی ملك زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص 91 - 92.

3- . این نامه، که اصل آن حدود 150 سطر است، در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ص 83 به چاپ رسیده است.

5. ابلاغ بی لیاقتی وزیر اعظم، به شاه.

6. استفاده نکردن از این همه تواناییهای سید و سست گردیدن پایه های حکومت.

7. بیان عمق فاجعه؛ آنجا که می نویسد: «خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود، ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند».

پایان ناگوار

آستان حضرت عبدالعظیم، که اکنون به کانون شور و هیجان و هسته مقاومت علیه استبداد قاجاری تبدیل شده بود، دیگر برای شاه قابل تحمل نبود و چاره را در این دید که به هر نحو ممکن، این عالم و مجاهد نستوه را از همجواری آن حضرت دور سازد. بدین جهت، شاه، محمدحسین خان یوزباشی را با چند سوار، مأمور کرد تا سید را از آستان مقدس خارج کنند. آنها نیز ابتدا کوشیدند که با ملایمت دستور شاه را اجرا کنند، اما به دلیل مقاومت سید، سرانجام او را کشان کشان از آستان حضرت عبدالعظیم خارج ساختند. سپس سوار بر اسبی کرده، به تعجیل او را روانه عراق ساختند.⁽¹⁾

نقل شده: هنگامی که سید را بر اسبی بی پالان سوار کرده و پاهایش را زیر شکم اسب بسته بودند، به فراشان می گوید: به شاه این پیغام را برسانید که «من و تو هر دو کارهای گذشته اجدادمان را تجدید کردیم؛ به انتقام دچار خواهی شد».⁽²⁾

فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم

میرزا رضا کرمانی از جمله افرادی بود که سخت تحت تأثیر سخنرانیهای سید بود و در مدت تحصن سید در حضرت عبدالعظیم، از او بهره می برد و سعی داشت که

ص: 339

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریب آزادی.

2- . محمدجواد صاحبی، تاکتیکهای انقلابی سید جمال الدین اسدآبادی، ص 95.

پیوسته با او باشد. از قضا در آن روز زمستانی که هوا سخت سرد و زمین یخبندان شدید بود، هنگام دستگیری و تبعید سید، گویا میرزا رضا در کنار سید نبوده است. از این رو، بعد از بازگشتن میرزا رضا به محل تحصن، از ماجرا آگاهی می یابد و با ناراحتی زیاد، فریادکنان در کوچه و بازار، مردم را از دستگیری و تبعید سید آگاه می کند. سپس از گلدسته های حرم، بنای داد و فریاد را می گذارد؛ اما به زودی میرزا رضا دستگیر می شود و پس از ضرب و شتم، او را به زندان می افکنند. (1)

ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم

جنايات شاهان قاجار و به خصوص بی بندوباریهای وابستگان به دربار و حاکمان و نیز بی لیاقتیها و بی کفایتیهای سردمداران قاجار و از دست رفتن برخی شهرهای ایران در شمال و شرق، مردم را وامی دارد که تلاشهایی را برای رهایی از این وضعیت آغاز کنند. مردم کرمان از جمله کسانی بودند که قربانی فجیع ترین جنايات آغامحمدخان شده بودند و کینه بیشتری در دل داشتند.

یکی از اهالی کرمان به نام رضا عقدائی، که بعدها به میرزا رضا کرمانی مشهور می شود، در اوایل جوانی سفری به تهران می کند و مجذوب سخنان سید جمال الدین اسدآبادی می شود. وی پس از تبعید اول سید از تهران، به تبلیغات علیه شاه می پردازد

و به خصوص با حضور در میان مردم کرمان، آنان را علیه جنايات شاه و خیانتهای حاکم کرمان تهییج و تحریک می کند؛ تا اینکه دستگیر و زندانی می شود.

پس از آزادی برای تظلم و شکایت به تهران می آید، لیکن به دادخواهی او وقعی نمی نهند و چون به اندیشه هایش پی می برند، دیگر بار او را به حبس می اندازند که مدت آن بیش از دو سال به طول می انجامد.

ص: 340

میرزا رضا، در اقامت دوم سید جمال الدین اسدآبادی در تهران، از او بهره های فراوان می برد و همراه سید در جوار حضرت عبدالعظیم استقرار می یابد. وی که شاهد برخوردهای تند و بی ادبانه ماموران شاه با سید بود، بر کینه اش علیه شاه می افزاید و درصدد چاره اندیشی برمی آید؛ تا اینکه میرزا پس از مدتی، در سفری به استانبول، خدمت سید می رسد و از او رهنمود می طلبد. سید می فرماید: «می بایست که قبول ظلم نکنی». از این کلام، میرزا معنای خاصی را می فهمد و باز به جوار حضرت عبدالعظیم باز می گردد و راه چاره را در آنجا جست وجو می کند. او در بالاخانه ای بین صحن و مدرسه مستقر می شود و در پوشش شغل جراحی، خود را مشغول می کند. (1)

نقشه ترور

وی روزها و شبها در این فکر بود که بزرگ ترین خدمت به ملت ایران چیست؟ و چگونه می توان دست جنایت پیشه پنجاه ساله شاه را از سر ملت مظلوم کوتاه کرد؟ او به خوبی می دانست که موعظه فایده ای ندارد؛ زیرا خیرخواهان یا تبعید و روانه زندان می شوند و یا به قتل می رسند. پس باید اینها را از صفحه روزگار محو کرد. میرزا رضا برای رسیدن به مقصود، به زحمت اسلحه ای را تهیه می کند. او ابتدا به فکر ترور نایب السلطنه می افتد؛ زیرا از او ظلمهای فراوانی دیده بود، لیکن گویا کسی به او الهام می کند که چرا سرچشمه را رها کردی؟ چرا جنایت پیشه دوران را نشان نمی روی؟ آری، باید او را هدف گرفت؛ اما دسترسی به او ممکن است؟ شهرری کجا و دربار قاجار با آن همه محافظ کجا!

البته او می دانست که یکی از شگردهای حکام قاجار، تظاهر به دینداری است و به

ص: 341

1- . نقل به تلخیص از: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 7 و 98.

همین جهت، برای فریب مردم در مجالس دینی و زیارتگاهها حضور می یافتند. اینجا بود که میرزا روزها و شبها در حرم به انتظار نشست تا شاه عوام فریب قدم به حرم مطهر بگذارد. سرانجام این زمان فرا رسید و آن هنگام بود که شاه می خواست پنجاهمین سال سلطنت خود را با زیارت حضرت عبدالعظیم شروع کند.

میرزا پس از ترور ناصرالدین شاه دستگیر می شود. او در ضمن بازجوییها نحوه اقدام خود را این گونه توضیح می دهد:

رفتم منزل و طپانچه را برداشتم. قبل از آمدن شاه از درب امامزاده حمزه، رفتم توی حرم؛ تا اینکه شاه وارد حرم حضرت عبدالعظیم شد. مختصری زیارت خواند و به طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در. یک قدم مانده بود که داخل حرم بشود، طپانچه را آتش دادم. (1)

تحصن تجار تهران

جنبش آزادی خواهانه ای که منجر به اعطای مشروطیت ایران گردید در بدو امر، با اعتراض به عین الدوله آغاز شد. حاکم تهران عده ای از افراد معروف و بازرگانان را به

بهانه احتکار شکر فَلَک نمود. در اعتراض به این عمل، عده ای از بازرگانان در مسجد شاه بست نشستند که بعضی بزرگان و روحانیون نیز به آنان ملحق شدند. امام رسمی مسجد، که امام جمعه و داماد شاه بود، با این اعتراض مخالف بود و بنا به تقاضای عین الدوله آشوبگران را از مسجد بیرون کرد؛ اما این عده بلافاصله به سوی حرم حضرت عبدالعظیم رفتند و در آنجا متحصن شدند؛ در حالی که هر روز بر تعدادشان افزوده می شد. (2)

ص: 342

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 109.

2- . سایکس سریس، تاریخ ایرانیان، ترجمه فخر داعی، ص 570.

سعدالدوله، وزیر تجارت، هر چند بارها سعی کرد تجار را به شهر بازگرداند تا خبر تحصن به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان مردم نگردد، لیکن تجار متقاعد نشدند و جواب دادند که جز با احقاق حق خود دست از تحصن برندخواهند داشت. (1) حتی هنگامی که مظفرالدین شاه نماینده ای فرستاد و به مردم دستور داد که پراکنده شوند، مردم بر خواستهای خود اصرار ورزیدند. آخرالامر شاه تسلیم شد و نامه ای به آنها نوشت و قول داد که عین الدوله را برکنار کند و عدالتخانه ای

تأسیس نماید. (2)

مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نفوذ روزافزون بیگانگانی چون نوز بلژیکی که اختیار امور را به طور علنی در دست گرفته بودند، استبداد عین الدوله صدر اعظم مظفرالدین شاه، تبعید علما و تحقیر بزرگان و عمل نکردن به وعده های شاه در تحصن تجار تهران به وسیله عین الدوله، آگاهی مردم از فساد دربار و درگیریهای مسجد شاه و مسجد سپهسالار، موجب شد که آیه الله طباطبایی پیشنهاد مهاجرت به حضرت عبدالعظیم را دهد که مقبول بیشتر علما واقع شد. این مهاجرت، بعدها به مهاجرت صغیر شهرت یافت.

نقش این تحصن در تاریخ بیداری و جنبش مشروطیت آن قدر مهم است که تمام کسانی که در تاریخ مشروطیت قلم زده اند، حداقل اشاره ای به آن داشته اند. در اینجا از

شرح حوادث و وقایع مهاجرت خودداری می شود و تنها به نکاتی می پردازیم که به طور مستقیم مرتبط با آستان مطهر حضرت عبدالعظیم بوده است.

1. تحصن علما از روز چهارشنبه شانزدهم شوال المکرم سال 1323 ق شروع شد

ص: 343

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 295.

2- . سایکس سریس، تاریخ ایرانیان، ترجمه فخر داعی، ص 570.

و روز جمعه شانزدهم ذی القعدة همان سال پایان یافت.

2. اکثریت قریب به اتفاق علما و طلاب تهران به این تحصن پیوستند.

3. از بین علمای اعلام، آیه الله سید محمد طباطبایی و آیه الله سید عبدالله بهبهانی رهبری متحصنین را به عهده داشتند.

4. عده متحصنین به بیش از دو هزار نفر رسید؛ به طوری که شبها و روزهای جمعه در اطراف حرم و صحنها جایی برای زوّار نبود.

5. امیر بهادر، وزیر دربار که مأمور برگرداندن علما به تهران شده بود، با دوستان سرباز وارد صحن می شود تا آیه الله طباطبایی را به زور از حجره خود خارج کند؛ اما طایفه نفریها و خدام حضرت و اهالی ری که مراقب اوضاع بودند، می گویند: تا ما زنده هستیم، نمی گذاریم آقایان را ببرید. وضعیت چنان بحرانی می شود که بازار شهری تعطیل می شود و مردم شعارهای وامحمد! واشریعتا! در اطراف صحن و حرم سر می دهند و آن چنان غوغا و هنگامه ای برپا می شود که با مخابره تلفنی خبرها به مظفرالدین شاه، مأموریت امیر بهادر لغو می شود. (1)

6. مجالس سخنرانی و افشاگری همه روزه در صحن مطهر برگزار می شود و وعظ مشهوری چون: حاج شیخ محمد واعظ و شیخ مهدی سلطان در صحن منبر می رفتند و مردم را به وحدت دعوت می کردند. (2)

در جلسه مهم و خصوصی که ملك المتكلمين و نصرۃ السلطان به نمایندگی از آزادی خواهان در یکی از حجره های اطراف حرم با سران متحصنین داشتند، پس از بحثهای طولانی به این نتیجه می رسند که تنها راه نجات از این همه عقب ماندگی و ظلم و استبداد این است که از شاه، مجلس منتخبین ملت و حکومت مشروطیت را

ص: 344

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 348.

2- . همان، ص 2.

بخواهید که آیه الله طباطبایی با این نظر موافقت می کند. (1)

در پایان جلسه مذکور آیه الله بهبهانی می گوید: «باید این راهی را که در پیش گرفته ایم به پایان برسانیم و ملت را از بدبختی نجات دهیم و همچنان ممالک راقیه مشروطیت را در ایران برقرار کنیم». (2)

صورت نهایی خواستهای متحصنین که در جوار حضرت عبدالعظیم تنظیم و تدوین و به شاه ابلاغ شد، (3) به طور خلاصه عبارت است از:

1. حذف مالیات جدید (تومانی دهشاهی)؛

2. رفع تبعید از حاج میرزا محمدرضا (از علمای بزرگ کرمان)؛

3. عزل و تبعید عسگر گاری چی متصدی خط تهران - قم؛

4. دایر گردیدن عدالتخانه در تمام شهرها.

با اعلام پیروزی متحصنین در شانزدهم ذی القعدة، هنگام قرائت نامه شاه خطاب به علما، فریادهای «زنده باد ملت ایران»، برای اولین بار در تاریخ این کشور از صحن مطهر حضرت عبدالعظیم طنین انداز شد؛ به نحوی که درباریان حاضر در مجلس را متحیر و بهت زده نمود. (4)

جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد

نهضت مشروطه خواهی برای قانون مند کردن امور مملکت و محدود کردن اختیارات شاه شروع شد؛ لیکن از آنجا که با الگوگیری از کشورهای غربی تحقق پیدا کرد، دچار انحراف گردید و آن چنان که ملت می اندیشید مفید فایده واقع نشد. از

ص: 345

1- . مهدی ملک زاده، تاریخ مشروطیت، ص 297 - 299.

2- . همان.

3- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 364.

4- . مهدی ملک زاده، تاریخ مشروطیت، ص 297 - 299.

جمله کسانی که خیلی زود متوجه این انحراف شد، آیه الله شیخ فضل الله نوری بود. وی در تحقق مشروطیت نقش قابل توجهی داشت، اما به محض اینکه احساس خطر کرد، زودتر از همه تلاش خود را برای جلوگیری از انحرافات آغاز نمود. اما روشنفکرانی که خود نقش بسزائی در ایجاد انحراف داشتند و نیز عوامل دیگر، موجب گردید که نه تنها آیه الله شیخ فضل الله نوری در تحقق اهداف خود توفیق نیابد، بلکه مورد شماتت و دشمنی نیز قرار گیرد؛ به طوری که وی برای رسیدن به مقصود، به حضرت عبدالعظیم هجرت کرد و به همراه عده ای از علما و طرفداران خود در جوار حضرت به بست نشستند. آنها با روشهای متنوعی به روشنگری مردم و تبیین اهداف خود پرداختند. (1)

این روشها عبارت بودند از:

الف) سخنرانی

سخنرانیها بیشتر در مواقعی بود که جمعیتی انبوه حضور داشتند. در اینجا قسمتی از يك سخنرانی آیه الله نوری را ذکر می کنیم:

...به واسطه ظلم و تعدیات عمال سلطنت و وزرای خائن، مردم به جان آمده اند و فریادشان بلند شد؛ برای جلوگیری از این ظلم و ستم به علما مراجعه کردند.

آقا سید محمد طباطبایی و آقا سیدعلی بهبهانی و دو نفر دیگر به منزل ما آمدند و از من کمک و استمداد خواستند. من از قصدشان برای کار سؤال کردم، در پاسخ گفتند: که عزل صدر اعظم (عین الدوله) و مسیو نوز بلژیکی و محدود کردن سلطنت مقصود ما است. دیدم حرف درست و قصد صحیحی است. از این رو، با علما همراه شدم و به طرف قم حرکت کردم. مقاومت و پایداری کردیم تا شاه تسلیم شد و عین الدوله و مسیو نوز را عزل کرد و مشروطیت را پذیرفت. بارها این را گفته ام و باز

به تمام شما می گویم که من در موضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت هیچ

ص: 346

حرفی ندارم و هیچ کس نمی تواند این موضوع را انکار کند؛ بلکه اصلاح امور مملکت از قبیل امور مالی و قضایی و اصلاح سایر ادارات لازم است. ما اگر بخواهیم سلطنت را محدود کنیم و حقوقی برای دولت و وظایفی برای وزرا تعیین کنیم، حتما قانون اساسی و دستورالعمل می خواهیم؛ چنانچه بعضی از این قوانین نوشته شده. اما می خواهیم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است، قوانین آن مجلس باید مطابق قانون اسلام و قرآن باشد یا مخالف با قرآن و کتاب آسمانی؟

اگر این قانونها مخالف با شرع و اسلام نیست و باعث تقویت اسلام است، با کمال میل و رغبت قبول کنید و با جان و دل بپذیرید و اگر مخالف یا ضد قانون الهی است، بر شما واجب است که تا جان در بدن دارید زیر بار این قانون نروید. (در این هنگام شیخ فضل الله قرآن کوچک جیبی خود را بیرون آورد و قسم یاد کرد که) من مخالف اساس مشروطیت و مجلس نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود، من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم؛ اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم: باید قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت مطابقت با شرع داشته باشند... کدام مشروطه اجازه می دهد که قلم و بیان این قدر آزاد باشد؟! شما روزنامه شماره سیزده کوکب دژی را اگر نخوانده اید، بخوانید و ببینید که در آن نسبت به ائمه اطهار و مقدسات مذهبی چقدر توهین و ناسزا نوشته است!

ای مردم! اگر در دین اسلام ثابت هستید، زیر بار آنچه مخالف دین شما است نروید!

(ب) ارسال تلگرام

از جمله برنامه های متحصنین، ارسال متنهای مختصر به علمای نجف و سایر بلاد بود که يك نمونه آن نقل می شود: شیخ محمد آملی یکی از یاران شیخ فضل الله و از متحصنین در سیزده جمادلی الاول 1325 ق تلگرامی به این مضمون برای علمای نجف فرستاد:

ص: 347

افراد ضد مذهب، بدون هیچ مانعی در معابر و مجالس، مطالب کفرآمیز بیان می‌دارند و تمامی علما، جز چند نفر، برای حفظ اسلام و اعتراض به این اعمال در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن نموده‌اند.

ج) انتشار روزنامه

متحصنین برای بیان اندیشه‌ها، عقاید، اهداف و نیز به منظور پاسخگویی به شبهات مخالفین، اقدام به انتشار روزنامه‌ای به نام لایحه نمودند. در یکی از شماره‌های

این نشریه، اساس خواسته‌های متحصنین به این شرح بیان شده است:

اول اینکه پس از کلمه مشروطیت در قانون اساسی، کلمه مشروعه ذکر شود؛

دوم اینکه لایحه نظارت علما، که به طبع رسیده و مورد تأیید علمای بزرگوار نجف هم قرار گرفته، باید بدون تغییر در قانون اساسی درج گردد؛

سوم اینکه در موضوعاتی مثل آزادی در قانون اساسی باید مواردی استثنا گردد تا از کفریات و توهین به شرع و اصل شرع جلوگیری شود و این موارد شامل آزادی مطبوعات و روزنامه‌ها نیز باشد.

در شماره دیگری از نشریه لایحه در پاسخ به اتهامات برخی روزنامه‌ها علیه متحصنین که گفته شده بود «اینها مخالف مجلس و نظر علمای نجف (که این مجلس را تأیید نموده‌اند) هستند»، چنین آمده:

... علمای بزرگواری چون حاج شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد تبریزی، سیداحمد طباطبایی، ملا محمد آملی، حاج آخوند رستم آبادی و سایر علما و روحانیون متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام مقصودی جز این ندارند و همین مجلس را می‌خواهند که این بزرگان خواستند؛ یعنی مجلسی که تقویت اسلام کند، نه مجلسی که ترویج کفر نماید و عده‌ای ضد دین و... در آن باشد. مقصود مهاجرین، اصلاح مجلس است و این مجلس و این مشروطیت که مورد نظر مشروطه خواهان است، مناسب کشور ما نیست. این اساس، مخصوص کشورهای غربی و اروپایی

ص: 348

است و مجلس کشور اسلامی ما باید با مجالس کشورهای غربی تفاوت داشته باشد.

(د) گفت وگو

در طول مدت این تحصن، گفت وگوهای بین متحصنین با افراد گوناگون صورت گرفت. از جمله آنها مذاکراتی است بین چهار نفر از نمایندگان مجلس که از طرف مجلس شورای ملی مأموریت یافته بودند با شیخ فضل الله صحبت کنند و نیز مذاکره با سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی است.

تقاضای آقایان، بازگشت متحصنین و قول اصلاح امور به آنها بود که شیخ فضل الله قبول نمی کند. در ضمن مذاکرات مفصل از جمله شیخ می گوید:

بارها گفتم اساس این مجلس و مشروطیت من بوم و هستم و فعلاً هم در موضوع مشروطیت و مجلس و نمایندگان حرفی ندارم، در محدود کردن سلطنت و محدودیت ادارات دولتی و اختیارات وزیران حرفی ندارم. و این مجلس برای ما لازم است؛ ولی نمایندگان باید مسلمان باشند. اشخاص خارج از اسلام و بهایی نباید نماینده کشور اسلامی باشند. ما حاضریم ثابت کنیم که حدود هفت یا هشت نماینده تهران مسلمان نیستند و باعث هرج و مرج و مخلّ آسایش مسلمانان هستند. یکی از خواسته های ما اخراج این عده از مجلس است. خواسته دوم ما این است که مشروطیت باید قوانین و احکامش سر مویی با قانون اسلام و قرآن مخالفت نداشته باشد. ما در این نوع از مشروطیت هیچ حرفی نداریم. سومین خواسته ما این است که آزادی به صورت مطلق و کامل، نادرست و کفر است. آیا آزادی قلم برای این است که مطبوعات نسبت به ائمه علیهم السلام هرچه می خواهند بنویسند؟ مگر شما روزنامه ها را نمی خوانید؟

سرانجام نمایندگان مجلس، هنگامی که شیخ را در مواضع خود محکم می یابند و نمی توانند ایشان را متقاعد کنند، از شیخ خداحافظی می کنند.

ص: 349

نقل شده است که هنگام خروج از اتاق، آقای طباطبایی رو به شیخ کرده، شال کمر او را می گیرد و می گوید: «آقا! برویم شهر، موجب تفرقه مسلمین نشوید!» شیخ در جواب می گوید: «جناب آقا! اگر از من می شنوی، شما اینجا بمانید. واللہ! واللہ! واللہ!»

مسلم بدان که هم مرا می کشند و هم تو را. اینجا بمانید تا یک مجلس شورای ملی اسلامی درست کنیم و از این کفریات جلوگیری کنیم». سید می گوید: «نه چنین نیست». شیخ پاسخ می دهد: «اکنون باشد، معلوم شما خواهد شد».

ه) نامه نگاری

یکی از برنامه های آگاهی دهنده شیخ فضل الله در ایام تحسن، نامه نگاری با علمای نجف و سایر بلاد بود. ایشان در یکی از نامه ها، که خطاب به علما است، چنین نگاشته:

...محضر مقدس علمای عظام و حجج اسلام!...

هزار سال است از غیبت کبرای حضرت حجة بن الحسن -عجل الله تعالی فرجه- می گذرد. در این مدت متمادی، علمای بزرگ و نواب عامه در هر دوره رنجها برده و سختیها کشیده اند و از بذل عمر و مال چیزی دریغ نداشتند تا دین اسلام و مذهب جعفری را یداً پیداً امروز به دست شما رسانیده اند. شرح زحمات و آثار قلمیه و مجاهدات علمیه آن بزرگواران را در حفظ شریعت و حراست اساس اسلام، شماها خود بهتر از همه کس می دانید. در این عصر، تکالیف نیات عامه و مسئولیت تامه من جمیع الجهات به شما متوجه است. باید دین اسلام را که ودیعه الهیه است، لامحال به همان قوت و رونق و رواج که از اسلاف گرفته اید تسلیم اخلاف بفرمایید. ولی امروز دشمنان شما در این مملکت به دستگیری منافقین، وضعی فراهم آورده اند که دین شما و دولت شما هر دو را ضعیف کرده اند و در خطر عظیم. جماعت آزادی طلب⁽¹⁾ به توسط دو لفظ دلربای «عدالت» و «شورا» برادران

ص: 350

1- . چنان که در صفحات پیشین ملاحظه شد و شیخ فضل الله نوری بر آن تأکید داشت، مخالفت وی با آزادی طلبان متوجه آن دسته از آزادی خواهان بود که به شعائر و احکام اسلام پای بند نبودند؛ چنان که در همین نامه نیز، ایشان بر این معنا تصریح می فرماید.

ما را فریفته، به جانب لامذهبی می رانند و گمان می رود که عصر ریاست روحانی و تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حرّیت مطلقه، رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و مخدّرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود و این سوء ذکر و عوارض عظیم در شرح احوال شماها ابدالذهر باقی بماند. شما بهتر می دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتمّ شرایع

است و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد؟ و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟ اگر این سرّ سیاسی را از دارالخلافة و غیرها استکشاف فرمودید که در این فتنه عظیم «برز الاسلام کله الی الکفر کله»، آن وقت داعیه اسلام را اجابت خواهید کرد و به استغاثه

ما لیبک خواهید گفت... (1)

آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

دوران قاجاریه، به خصوص سالهای آخر آن، از تلخ ترین دوران تاریخ ایران به شمار می رود؛ به نحوی که در هرج و مرج و بی قانونی و دخالت بیگانگان بی نظیر است. در چنین شرایطی، صمصام السلطنه از مجلس شورای ملی به عنوان نخست وزیر رأی اعتماد گرفت. اما پس از مدت کوتاهی، بی لیاقتی و ضعف شدید مدیریتی او بر همگان روشن شد. آیه الله مدرس هنگامی که ملاحظه کرد هیچ یک از تذکرات مشفقانه، تأثیری ندارد، پیشنهاد تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم را مطرح ساخت و خود، به همراه گروهی از مردم در اعتراض به صمصام السلطنه در حرم متحصن شدند. سرانجام، فشار مخالفان و نارضایتی عمومی، باعث سقوط کابینه صمصام السلطنه شد و وثوق الدوله به نخست وزیری رسید. (2)

ص: 351

1- . سیدجلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص 59.

2- . مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زنده تاریخ، ص 8.

ضدیت با اسلام و استبداد و قلدری، از ویژگیهای دوران سیاه حاکمیت رضاخان است. در حکومت او، مبارزان و مجاهدان بسیاری به زندان افتادند و یا تبعید شدند و حتی ناجوانمردانه به شهادت رسیدند. «کشف حجاب» تنها یکی از مصادیق بارز ضدیت او با اسلام است که با مخالفت علما و مردم مواجه شد. رضاخان کشف حجاب را از خانواده خود آغاز کرد؛ به طوری که همسر او بدون حجاب در اجتماع ظاهر می شد. از جمله يك بار، همسر رضاخان که به بهانه تحویل سال به حرم حضرت معصومه علیها السلام آمده بود، بدون حجاب وارد صحن می شود. عالم ربانی شیخ محمدتقی بافقی، با مشاهده این وضع ابتدا پیغام می دهد که به او بگویند: «اگر مسلمان هستید، چرا بی حجاب آمده اید در حرم حضرت معصومه علیها السلام و اگر مسلمان نیستید، چرا اینجا آمده اید؟» .

این پیغام که در واقع، توصیه ای برای حفظ حجاب به شمار می رفت، هیچ تأثیری نمی گذارد. از این رو، خود شیخ به سوی او حرکت می کند و از پوشش ناهنجار او انتقاد می کند. این انتقاد شجاعانه موجب می شود که خانواده رضاخان حرم را ترك کنند.

خبر به رضاخان می رسد. فردای آن روز رضاخان به قم می آید و شخصا شیخ را دستگیر و در تهران زندان می کند و پس از مدتی، او را مادام العمر به شهری تبعید می نماید.

شیخ، که از هرگونه فعالیت سیاسی منع شده و حتی يك مأمور امنیتی نیز بر او گمارده شده بود تا همیشه مراقب او باشد، در جوار حرم خانه ای را اختیار می کند. طولی نمی کشد که او نزد شیفتگان اسلام شناخته می شود و افراد زیادی با او ارتباط برقرار می کنند.

آوازه شیخ محمدتقی بافقی بالا می‌گیرد و افرادی که برای زیارت به شهرری می‌رفتند، طالب دیدار ایشان نیز بودند. در آن زمان این بیت رایج شده بود:

چه خوش بود به يك كرشمه دو ناز

زیارت حضرت عبدالعظیم و دیدار یار

شیخ محمدتقی علاوه بر شجاعت و شَمّ سیاسی، از قدرت عرفانی بالایی نیز برخوردار بود؛ به طوری که کراماتی از ایشان نقل شده که افراد به چشم خود دیده بودند.

آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی

شهرری، به یمن وجود حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مردمی مذهبی و انقلابی را در دامن خود پرورانده و جوانانی پرشور را تربیت کرده است. امام خمینی قدس سره در آغاز درس حوزه در سیزده آذر 1341 ش، ضمن سخنان مشروحی درباره لزوم تداوم نهضت و ایستادگی در مقابل رژیم سفک پهلوی از چند شهر یاد فرمود که مردم آن به وی نامه نوشته و اعلام آمادگی کرده بودند؛ از جمله فرمود: «از ری نامه نوشته اند و پنج هزار کفن پوش اعلام آمادگی نموده اند».⁽¹⁾

اما ناگفته پیداست که حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، از همان نقطه آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره در پانزده خرداد، وعده گاه همیشگی اهل ری بود. در آن سال نیز، به مناسبت ماه محرم، مجالس متعدد عزاداری در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشکیل شد و سخنرانان مشهور قم و تهران در شهرری منبر رفتند؛ از جمله در تکیه ابوالفضلیان (اصناف خیابان حرم) آیه الله وحید خراسانی (از مراجع تقلید کنونی) روزها منبر می‌رفت. ایشان يك روز قبل از پانزده خرداد، ضمن سخنرانی خویش، اشاره می‌کند که به دلیل آنکه تهدید شده باید دیگر منبر نرود.

ص: 353

1- . سیدجلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، ص 391.

فردای آن روز، در حالی که انبوه جمعیت در مجلس حضور داشتند، پس از عزاداری و سخنان سخنران اول، با عدم حضور آقای وحید روبه رو می شوند. در این حال، خبر دستگیری امام نیز انتشار می یابد و در نتیجه جمعیت به حالت اعتراض به خیابان حرم می ریزند و موجب بسته شدن مغازه ها می شوند. از طرف دیگر، عده ای از مردم نیز از حرم حضرت عبدالعظیم حرکت کرده، پس از طی مسیر بازار، در خیابان جمعیت انبوهی را تشکیل می دهند و شعارها شروع می شود. اما مدتی نمی گذرد که با حضور مأمورین امنیتی روبه رو می شوند. تیراندازی به سوی مردم شروع می شود و عده ای مجروح و تعداد زیادی دستگیر می شوند. بعضی از مردم، به خصوص جوانان که ادامه کار را مقدر نمی بینند، به سرعت خود را به تظاهرات تهران می رسانند و در میدان قیام و بازار و میدان ارک به مردم تهران می پیوندند.

شگردهای انقلابی

تقویت ساواک پس از جریان پانزده خرداد و فشار بر افراد آزاده و گروه های مبارز، آنان را وا داشت تا از هرگونه مخالفت و حرکت آشکار علیه رژیم خودداری ورزند. بدین ترتیب لازم بود با بهره گیری از شگردها و تاکتیکهای مختلف، خود را از گزند ساواک و مأمورین مخفی رژیم در امان نگهدارند. در چنین شرایطی، افراد انقلابی و جوانان آگاه و پرشور شهرری از حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام و اطراف آن بیش از مکانهای دیگر سود بردند و با راههای مختلف، اهداف خود را پی می گرفتند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1. در قالب هیئت سینه زنی: جوانان شهرری با نفوذ در یکی از هیئتهای مذهبی (مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام) روز عاشورای سال 55 با پلاکاردهایی که به سخنان آتشین امام خمینی قدس سره مزین بود، به سمت حرم حرکت کردند که پس از طی مسافتی نرسیده به حرم، پلاکاردها به وسیله مأمورین رژیم جمع آوری شد. بعد از ظهر عاشورا نیز یکی

از افرادی که در این زمینه نقش بیشتری داشت، دستگیر شد و حدود شش ماه زندانی کشید. همچنین در عاشورای سال 56 هیئتی قوی تر، با شعارهای کوبنده و پلاکارد از مسجد چهارده معصوم علیهم السلام حرکت کردند، اما در وسط میدان شهری، با هجوم مأمورین مواجه و پراکنده شدند.

2. روضه خوانی و عزاداری: بعضی از گروهها یا افرادی که برای تشکیل جلسات خود احساس امنیت نمی کردند، در قالب هیئت عزاداری در مقبره های پیرامون حرم جمع می شدند و در کنار روضه خوانی یا سینه زنی، به امور سیاسی و انقلابی نیز می پرداختند. از جمله مشهورترین آنها را می توان جلسات حزب ملل اسلامی نام برد.

3. اختفای اعلامیه و اسلحه: از آنجا که مقبره های دور حرم به دور از نظر ساواک بود و تنها عده ای برای زیارت اهل قبور به آنجا رفت و آمد می کردند، این مقبره ها بهترین

مکان برای مخفی کردن اعلامیه و حتی اسلحه بود. به عنوان نمونه، گروه توحیدی «بدر» از مقبره خسروخانی برای این منظور استفاده می کردند.

4. توزیع رساله امام: با توجه به اینکه چاپ و توزیع رساله امام خمینی قدس سره، به خصوص ملحقیات رساله، ممنوع بود و جرم به حساب می آمد، استفاده از قفسه های دعا و قرآن که در قسمتهای مختلف حرم تعبیه شده بود، مورد استفاده انقلابیون بود. آنها رساله های امام را در لابه لای کتابهای دعا و قرآن می نهادند تا به دست مردم برسد.

5. پخش اعلامیه: توزیع اعلامیه بین مردم از جمله مشکلات بزرگ جوانان انقلابی بود؛ زیرا مردم در ابتدا حتی از گرفتن اعلامیه هراس داشتند؛ چراکه شایعه شده بود مأمورین امنیتی برای شناسایی افراد اعلامیه پخش می کنند. در این زمینه نیز، قفسه های کتاب در حرم وسیله مناسبی برای پخش اعلامیه بود که از آن به خوبی استفاده شد.

6. زیارتنامه: زیارتنامه هایی چاپ شده بود که در داخل آن عبارتهایی با مضمون

«لعن به خاندان پهلوی» و «برائت جستن از اعمال ننگین آنها» و «درود بر امام خمینی و یاران ایشان» آمده بود. این شیوه در زمانی که راه هرگونه آگاهی دادن علنی بسته شده بود، می توانست در حد خود مؤثر باشد.

7. محل وعده ها: با توجه به اینکه تمام اماکن عمومی به نوعی تحت نظارت ساواک قرار گرفته بود، امکان قرار و ملاقات برای انقلابیون بسیار دشوار بود، اما به دلیل آنکه

امکان کنترل حرم برای ساواک چندان مقدور نبود، آنجا مکان امنی برای قرار و ملاقاتهای انقلابیون به شمار می رفت.

جریان 18 دی

به تدریج نهضت امام خمینی قدس سره سراسر ایران را فرا گرفت؛ چنان که امواج انقلاب به تمامی شهرها و روستاهای کشور رسوخ کرد و هر روز که می گذشت، بر عمق مردمی شدن آن افزوده می شد و شهری از این حرکت استثنا نبود.

در دی ماه سال 57 تظاهرات پراکنده ای در شهری صورت گرفت که گاهی از صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام شروع و گاهی به صحن ختم می شد؛ تا اینکه در جلسه

مشترک روحانیت مبارز شهری با عده ای از انقلابیون، مقرر شد راهپیمایی باشکوه روز 18 دی ماه برگزار کنند تا با انعکاس آن در رسانه ها، حرکت مردمی سایر شهرها تقویت شود.

بدین منظور روز 18 دی ساعت 9 صبح، جمعیت انبوهی در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام گرد هم آمدند و پس از شعار دادن به سمت مرکز شهر حرکت کردند؛ در حالی که در پیشاپیش جمعیت، علمای شهر نیز حضور داشتند. عبور جمعیت از بازار و خیابان حرم، موجب شد، تمامی اصناف مغازه های خود را تعطیل کنند و به آنها بپیوندند. حرکت راهپیمایان، که هر لحظه صفوفشان فشرده تر و انبوه تر می شد، پس از رسیدن به میدان مرکزی، به وسیله مأمورین متوقف می شود و سیر حرکت به

سوی خیابان 24 متری زکریا ادامه می یابد. اما هنوز کمتر از نیمی از راهپیمایان در خیابان 24 متری و نیمی دیگر آن در خیابان حرم بودند که تیراندازی عوامل رژیم سفاک پهلوی شروع می شود و عده ای از مردم زخمی و شهید می شوند. شهدای آن روز عبارتند از: 1. قاسم سبزعلی؛ 2. عباس ملکی؛ 3. اصغر طرق وردی؛ 4. علی کوهی نژاد؛ 5. اعظم سلطانی.

یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد!

روز 22 بهمن و صحن مطهر

در طول دوران ستمشاهی، بسیاری از فرزندان دلیر و آگاه شهری به علت حضور فعال در جریانات سیاسی دستگیر و به حبسهای کوتاه و بلندمدت و ابد محکوم شدند. عده ای از آنان در خرداد 56 دستگیر شدند که به علت سنگین بودن پرونده شان و شرکت در قیام مسلحانه علیه رژیم، به حبس ابد محکوم شدند. این دلیرمردان و فرزندان انقلابی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در روز 22 بهمن به دست توانای مردم انقلابی تهران رهایی یافتند و بر روی شانه های مردم شهری، که به استقبالشان می شتافتند، به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام وارد شدند؛ در حالی که صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام مملو از جمعیت بود. نگارنده، مأموریت یافت که این فرزندان سلحشور و انقلابی را به مردم معرفی کند و پیرامون وضعیت انقلابی و ادامه راه پرفراز و نشیب آینده سخنرانی کند. آنان عبارت بودند از: 1. حسین فدایی؛ 2. حسین اسلامی مهر؛ 3. سیدمحسن اخوت (شهید)؛ 4. عبدالعلی علی عسگری؛ 5. سیدعباس حاجی معینی؛ 6. اکبر مداحی؛ 7. حسین هاشمی.

هنوز دقایقی از سخنرانی حقیر نگذشته بود که صدای تیراندازی در فضای صحن مطهر طنین افکند و آن مجلس باشکوه درهم ریخت.

در ضلع غربی صحن مطهر، ساختمانی مجلل و رفیع به عنوان مقبره رضاخان همچون خاری در چشم مردم شهری، خاطر مردم را پیوسته آزار می داد؛ زیرا برای حفظ آن مأمورین سخت انجام وظیفه می کردند. تا آخرین ساعات، این بنا تحت حفاظت گارد شاهنشاهی بود و همین، مردم شهری را بیشتر خشمگین کرده بود؛ زیرا مشاهده می کردند که کلانتری و مراکز نظامی شهر تخلیه شده، اما اینها همچنان استقامت می کنند. لذا عصر روز 22 بهمن، در حالی که مردم انقلابی شهر، خبر تسلیم بسیاری از پادگانها و نقاط حساس در تهران را دریافت کرده بودند، با مواد منفجره دست ساز و بعضی سلاحهای به دست آمده از پادگانها به آن مکان حمله کردند و پس از چند ساعت درگیری و شهادت عده زیادی از مردم، آن مکان به تصرف مردم درآمد.

مقاله دوازدهم : نگاهی گذرا به « ری باستان »

اشاره

تألیف: ابوالفضل عرب زاده

ص: 359

در زمان جمهوری اسلامی ایران، در شهر ری و آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تغییرات و تحولات اساسی و چشمگیری انجام گرفت؛ زیرا از یک طرف به دلیل افزایش زائران آن حضرت، درون حرم و رواقهای موجود، گنجایش

ص: 361

1- برای احترام گذاشتن به حق مالکیت علمی مؤلفان و مصنفان، دقت شده که مطالب منقول این مقاله مستند به مأخذ و منابع معتمد شود. این مقاله بیشترین استفاده را از کتاب ری باستان، تألیف دکتر حسین کریمان برده است. استاد دکتر حسین کریمان در سال 1292 شمسی در حومه تهران تولد یافت. او در سال 1322 تحصیلات خود را در دوره لیسانس ادبیات فارسی در دانشسرای عالی تهران به پایان رساند و چون آموزنده ای ممتاز راهی شهر مقدس قم گردید تا در ضمن تدریس در دبیرستان ها، به آموختن علوم دینی و معارف اسلامی نیز پردازد. استاد کریمان در سال 1335 شمسی به اخذ درجه دکترا در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نایل شد و از آن زمان در دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی ملی به تدریس اشتغال داشت. وی تألیفات بسیاری چون: طبرسی و مجمع البیان، سیره و قیام زید، ری باستان و... بیش از هشتاد مقاله و رساله دیگر دارد که تمامی آنها برای محققان ذی قیمت و ارجمند است. دکتر کریمان دارای خطی خوش بود که در محضر خوشنویسان نامی ایران، با برخورداری از خطوط و راهنماییهای صائب میرعماد قزوینی و درویش عبدالحمید آموخته بود، اما روزگار وضعی را پیش آورد که در اواخر عمر نمی توانست بنویسد، حتی نمی توانست امضا کند. او در 1372 شمسی دیده از جهان فرو بست. برای آگاهی از شرح حال مرحوم کریمان به مصادر زیر مراجعه شود: اثر آفرینان، ج 5، ص 34؛ کیهان فرهنگی، سال دوم، ش 8، ص 3 - 11 و سال 10، ش 9، ص 65؛ کتابنامه نخستین دهه انقلاب، ص 293؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج 2، ص 1812 و 2249.

این همه زائر را نداشت و از طرفی مکانهای بیرون نیز چنان فشرده و عاری از بهداشت و پاکیزگی شده بود که مطلقاً شایسته چنین مکان متبرک و دینی نبود؛ بنابراین مشکلات موجود، ایجاب می کرد که متولیان امر درصدد چاره ای برآیند.

قدمت شهر ری

شهر کهن ری، که در قدمت با بابل و نینوا پهلو می زند و به روزگار باستان، بزرگ ترین شهر ماد و در قرون نخستین اسلام، پس از بغداد، (1) از مهم ترین بلاد به شمار می آمد، به روزگاران اخیر، به دست تقدیر، چنان پایکوب حوادث شد که از آن همه آبادانی و عمارات دلکش، قصرهای دلگشا، مساجد رفیع، سرایهای فرح بخش و بازارهای معمور، جز پاره ای رسوم و اطلال کهن و بازمانده آثار قبور تنی چند از مشاهیر رجال،

چیزی فراچشم نمی آمد.

شهر عظیمی که زادگاه سردارانی همچون: شاپور رازی و بهرام چوبین و دانشمندانی مانند: محمد زکریا، امام فخر و ابوالفتوح و... بود، در طی دو سه قرن اخیر و تا حدود

هشتاد سال قبل، به صورت دیهی (دهی) خُرد از مضافات تهران به نام شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام درآمد و اگر جای جای آن، آثاری از آبادی آن عهد مشهود است، مرهون برخی از بُقاع متبرک و اماکن مقدس بوده است.

از حدود هشتاد سال قبل، باز به این دیه کوچک کمابیش توجهی معطوف شد و دوباره نام «شهر ری» به خود گرفت. (2)

ص: 362

1- . نام اصلی بغداد، به اصطلاح مانویان «داده بغ» است؛ چه در این زمین مانی زاده شده است، و در نزد آنها ارض اقدس شمرد می شده و همیشه سعی داشته اند هر فضیلتی را به سوی آن جا بکشند؛ ایران کوده، شماره 15، ص 12.

2- . حسین کریمان، مقدمه ری باستان با تلخیص.

تردید نیست که تاریخ بنای شهر ری به زمان مهاجرت اقوام آریایی می‌رسد. آریایی‌ها، به نیت قلعه سازی، محل اقامت خود را از روی یک نقشه ای بنا می‌کردند که توسط مذهب تقدیس شده و تجارب اجدادی به آنها توصیه کرده بود؛ یعنی آن مقدار فضایی که اسب را به تاخت بیندازند و به میل خود یک نفس بدود. بدون اینکه بایستد. آن گاه در وسط آن فضا، آتش مقدس را می‌افروختند که به منزله حافظ حقیقی مکان بود و مواظبت می‌کردند که خاموش نشود. بعد از سه روز آن آتش را به آتشکده عمومی حمل می‌نمودند و به جای آن، آتش دیگری می‌افروختند و در جنب آن یک حوض حفر می‌نمودند به تناسب جمعیتی که در آن بایستی اقامت بجویند. (1) وقتی که آتشکده و آب انبار تمام می‌شد، مشغول خانه سازی و منزل می‌شدند. (2)

تغییر حدود ری

مورخان و جغرافی دانان قدیم درباره بزرگی و پهناوری شهر ری و اندازه و ابعاد آن، اقوال و اشاراتی دارند که در کتاب های تاریخ و جغرافیا و سفرنامه ها آمده است. (3) اصطخری آورده است: «و هی مدینه مقدارها فرسخ و نصف فی مثله.» (4)

حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی

حدود ری نسبت به آبادیهای کنونی، تقریباً چنین بوده است: حد شهر از جانب شمال غرب، از اراضی «منصورآباد» و «جوانمرد قصاب» آغاز می‌شده، و از جهت شمال،

ص: 363

- 1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 16؛ به نقل از: اسپه گل کتاب وندیداد، ج 1، ص 61 - 74.
- 2- . تاریخ ایرانیان، مترجم، ص 28 - 32.
- 3- . ر.ک: ایران باستان، ج 1، ص 21.
- 4- . المسالك و الممالك اصطخری، ص 119 و 122 و ترجمه فارسی المسالك و الممالك، ص 167.

اراضی «حسین آباد»، «تقی آباد» و «امین آباد» را در میان می گرفته، از «امین آباد» به سوی جنوب تا حدود اراضی «فیروزآباد» پیش می رفته، از آنجا به سمت مغرب از حدود «حاجی آباد» می گذشته و تا زمینهای «کوه حصار» امتداد داشته، سپس به سمت شمال غرب، از مشرق «مرقد حضرت عبدالعظیم» می گذشته است؛ چنان که این مزار از طرف مغرب، در خارج شهر و نزدیک به آن قرار می گرفته، حد شهر سپس از جنوب «امامزاده عبدالله» به سوی شمال غرب ممتد می شده و به اراضی «جوانمرد قصاب» اتصال می یافته است. (1)

مکان واقعی ری

از زمانهای پیش در اینکه مکان واقعی ری کجا است و آیا بیش از یک شهر به نام ری وجود داشته یا خیر؟ و نیز اگر ری همین محل معهود معین بوده، حدود آن تا به کجا می رسیده، اهل فن را اقوالی است و این موضوع در کتاب ری باستان، تحقیق و بررسی شده است. (2)

ری، شهری مقدس

شهر ری را پیش از اسلام، مرکز دینی و پایگاه بزرگ مغان و زردشتیان دانسته اند و شهری مقدس به شمار می آمده و نوعی حکومت دینی، نظیر حکومت امروز پاپ در واتیکان، در آن حاکم بوده است. حل و فصل امور به وسیله موبدان موبد که عنوان «زردتوشترمه»، یعنی همانند زرتشت، داشته اند صورت می گرفته است. (3)

ص: 364

1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 23.

2- . همان، ص 23 - 24.

3- . همان، ص 62؛ به نقل از: آناهیتا، ص 223 و مزدیسنا، ج 1، ص 157.

چنان که اشارت رفت، ری شهری است قدیمی و کهن که در هر زمان و زبان، نامهای مختلف داشته است، که از آن جمله: راگس، راگو، رغه، رگا، راگاما و راگیا را می توان نام برد. تردیدی نیست که این نامها و صورتها به يك ریشه و اصل باز می گردد. این شهر را سلوکیان اورا، اورپا، اورپوس و اورپس، اشکانیان ارشکیه، و ساسانیان آن را ری و ری اردشیر، رام اردشیر، ری شهر و نیز رام فیروز می نامیده اند.

در گوشه شمال خاوری ایالت جبال شهر ری (که تلفظ صحیح تر آن «ری» به تشدید یاء می باشد) واقع است. نویسندگان عرب همیشه آن را با الف و لام تعریف به صورت «الری» می نوشتند،⁽¹⁾ در زمان منصور دوانیقی به آن «محمّديه» نیز می گفتند.⁽²⁾

این مطلب در ملحقات تاریخ روضة الصفای ناصری آمده است

... بر حقیقت جویان پوشیده مباد که ری و راز، دو برادر بودند [و] به موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند؛ شهر را به نام یکی «ری» خواندند، و اهالی شهر را به نام دیگری «رازی» گفتند تا هیچ کدام بی نام نمانند.⁽³⁾

آب و هوای ری

بر طبق منابع موجود، آب شهر ری فراوان، لیکن آلوده بوده است. صاحب احسن

التقاسیم در مقام مقایسه ری با نیشابور آورده است: «نیشابورُ أكبرُ و أهلها أیسر، و الریُ أبهی و أنزه و ماؤها اغزر.»⁽⁴⁾

ص: 365

1- . لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص 231.

2- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 67 به بعد.

3- . رضاقلی خان هدایت، روضة الصفای ناصری، ج 9، ص 196.

4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 94 - 100.

هوای ری، در فصل بهار، مطبوع و خوش؛ در تابستان، گرم؛ در پاییز تب خیز و در زمستان، برف بار بوده است. حمدالله مستوفی درباره گرمای تابستان ری گوید: «شهری گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوار است.»⁽¹⁾

نژاد اصلی مردم ری

مردم ری در اصل آریایی بودند، لکن از همان روزگار باستان و آغاز آبادی آن، جمعی از قبایل دیگر همچون نژاد «تورانی» و «تازی» نیز در آنجا اقامت داشته و با نژاد اصلی

آن درآمیخته اند. ظاهراً پس از انقراض هخامنشیان، پای یونانیان نیز به این شهر باز شده است. نوشته اند که اسکندر مقدونی سه زن ایرانی داشت و صاحب منصبان و سرداران او، هشتاد زن پارسی از خانواده های درجه اول گرفتند.⁽²⁾

پس از فتح ایران، عرب نیز به آنجا راه یافت، گروهی ترك هم در این شهر مقیم بوده و دیالمه نیز در قرون اسلامی به ویژه در زمان علویان، زیاریان و بوئیان در ری کثرتی داشته اند؛ چنان که در احوال عضدالدوله⁽³⁾ و مؤیدالدوله⁽⁴⁾ درج افتاده است:

... از ری بیرون آمد با لشکری بسیار از ترك و عرب و دیلم، روی به جرجان نهاد.

معلوم می شود این قبایل در شهر ری مقیم بوده و زندگی می کرده اند.

فتح ری به دست مسلمانان

قدرت عظیم ساسانیان، پس از جنگ نهاوند، که عرب آن را فتح الفتوح نام نهاد، در هم

ص: 366

1- . حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص 144 ، چاپ 1311ق .

2- . ترجمه ایران باستان، ج 2، ص 1883 .

3- . تاریخ یمنی، ترجمه، ص 55 .

4- . جامع التواریخ، ص 19 .

شکست و از آن پس، تکلیف هر شهری به دست مرزبان آن افتاد. برخی در برابر عرب مقاومت می کردند که سرنوشت آنها را جنگ معلوم می کرد و دسته ای تسلیم شده، پرداخت جزیه را گردن می نهادند. در آن هنگام، مرزبانی ری به سپهبدی به نام سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین، واگذار بود.

در نام سردار عرب که ری را گشود و نیز تاریخ این فتح، اختلافی فاحش در منابع موجود است. اصح اقوال، قولی است که طبری به آن اعتماد کرده است. بر طبق نقل وی در ضمن وقایع سال 22 هجری، نُعیم بن مُقَرَن از واج رود رهسپار ری گردید و بین

دو سپاه (نعیم و سیاوخش) در پای کوه ری، به نزدیکی شهر، تلاقی دست داد و با تدبیر زینبی (1) مدافعان شهر شکست یافتند و پس از اندک مقاومتی، شهر را به تصرف درآورده و به وساطت زینبی، میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد، بدان قرار که جزیه و خراج بپردازند. (2)

موضوع فتح ری مسئله ای است که باید در بخش تاریخی شهر مورد بحث قرار گیرد؛ چون در این واقعه، شهر به کلی دگرگون گشت و بناهای پیش از اسلام، به امر سرداران عرب، خراب و به دستور ایشان به جای آن، شهری نو بنا کردند.

پس از فتح ری، بین نُعیم و مردم ری امان نامه ای نوشته شد که به موجب این امان نامه مردم ری پذیرفتند سالانه جزیه بپردازند. این مطلب در تاریخ طبری مذکور است.

در عرف فقها، سرزمینی را که سپاه اسلام با اجازه امام، به قهر و غلبه، به اختیار آورد، «مفتوحة عنوة» می گویند. بر طبق احکام اسلام، اراضی مفتوحة عنوة به عموم

ص: 367

1- . یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی یا زینبندی پسر فرخان که سیاوخش را دشمن بود، با اعراب از در سازش درآمده، در روستای قها (دیهی بزرگ بین ری و قزوین) به آنان پیوست و با حيله و تدبیر وی، مدافعان شهر ری شکست یافتند.

2- . تاریخ طبری، ج 4، ص 235؛ حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 152 - 172.

مسلمانان تعلق خواهد داشت و تصرف مالکانه در آن - برای فردی معین - روا نیست. ولی امر مسلمین، عواید آن را در مصالح عمومی مسلمانان صرف می کند. (1) از آنجا که

قرار جزیه با غیر اهل کتاب روا نیست (2) و نعيم پس از فتح ری، به مردم آن شهر امان داد و با آنان صلح کرد و جزیه مقرر داشت، این نکته از دلایل مسلمی است که ثابت می کند زردشتیان از اهل کتاب به شمار می آیند. شیخ طوسی در همین مورد از حضرت امیرالمؤمنین چنین نقل می کند: «كَانَ لَهُمْ كِتَابٌ أَحْرَقُوهُ وَ نَبِيُّ قَتْلُوهُ (3)؛ ایشان را کتابی بوده که سوزانده اند و پیغمبری بوده که کشته اند».

بحث بیشتر در این باب، به عهده صاحبان فتوا و مجتهدان عظام است. (4)

نخستین مسجد ری

«پس از فتح ری، نخستین مسجدی که بنا نهاده شد، به وسیله قرظة بن کعب انصاری، به زمان عثمان بوده است.» (5)

مساجد را در صدر اسلام، بسیار ساده می ساختند. عرصه ای که به خواندن نماز اختصاص داشت، عبارت از صحنی بود که تالاری ستون دار در جهت قبله آن قرار داشت، در سه سوی دیگر صحن، طاقهای ستون دار، جهت استراحت مؤمنان می ساختند، در وسط نیز حوضی تعبیه می کردند و محراب را با کاشی یا مرمر می آراستند و در نزدیک محراب، منبر می گذاشتند.

بناهای مذهبی پیش از اسلام را مسلمانان خراب می کردند و به جای آن، از

ص: 368

- 1- . شرح لمعه، ج 2، احیاء الموات، ص 211.
- 2- . الخلاف، ج 2، ص 47؛ شرح لمعه، ج 2، ص 211.
- 3- . الخلاف، ج 2، کتاب الجزیه، ص 199.
- 4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 165.
- 5- . همان، ص 321، به نقل از: فتوح البلدان بلاذری.

این گونه مسجد - که مذکور شد - می ساختند. (1)

در زمان خلفاء عباسی، نام رسمی یعنی دولتی ری، «محمدیه» بود؛ به مناسبت اینکه محمد، که همان مهدی خلیفه عباسی است، در زمان خلافت پدرش منصور، در ری اقامت گزید و بیشتر آن شهر را تجدید عمارت کرد. (2)

مهدی عباسی، پسر منصور، نخستین کسی است که پس از اسلام، باروی ری را تعمیر کرده و شهر را به نام خود، «محمدیه» نام نهاد، و این در سال 152 هجری بود. (3)

بزرگ ترین مسجد ری - که ذکر آن در غالب منابعی که در باب ری اشارتی دارند آمده - مسجد عتیق یا جامع مهدی عباسی بوده که بنای آن در سال 158 هجری است. (4)

جمعیت ری

از آمار، احصا و شماره واقعی نفوس ری، هیچ سند مستندی در دست نیست، لکن از قراین و شواهد و تعریض و تلمیحی که در منابع به چشم می خورد، می توان به انبوه جمعیت شهر پی برد.

شهر ری - چنان که اشاره شد- به عهد اشکانیان، بزرگ ترین سرزمین ماد بوده و در قرون اسلامی نیز ابعاد آن را يك فرسنگ و نیم در يك فرسنگ و نیم نوشته اند.

بر حسب عرف و عادت می توان گفت که در شهری بدین وسعت، يك میلیون تا يك میلیون و نیم جمعیت، به آسانی می تواند زندگی کند.

در تواریخ نیز آمده است که غنایم جنگی مسلمانان در فتح ری، از غنایم مدائن

ص: 369

- 1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 319، به نقل از: تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج 2، ص 232.
- 2- . لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، فصل 11، ص 231.
- 3- . مجمل التواریخ، ص 525.
- 4- . فتوح البلدان بلاذری، ص 319.

کمتر نبوده (1) و همچنین اینکه در اثر زلزله در این شهر، سیصد و پنجاه هزار نفر جان خود را از دست داده اند (که این رقم برابر جمعیت یک شهر بزرگ است). قوامی رازی در آن قصیده، که 54 بیت است، گفته:

زان زلزله که بود گه یحیی (2) بن معاذ

ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست

بی جان شدند سیصد و پنجاه هزار خلق معلوم کن چه قول منت استوار نیست

گرو العیاذ باللہ، با ما همان کنداین روزگار بهتر از آن روزگار نیست

همچنین گویند: در زمان المهدی بالله عباسی، شهر ری دارای سی هزار مسجد بوده است و در زمان ملک الشعرا خواجه بندار رازی، آبادانی ری در آن مرتبه بود که تعداد مدارس و خوانق (جمع خانقاه) آن، 6780 ساختمان و تعداد مساجدش 4766 مسجد بوده است. (3) در باب خانه ها، حمامها، کاروان سراها و دیگر اماکن شهر، آماری در یک نسخه خطی دیده شد که شاهی بر آبادانی ری. (4)

هرچند این ارقام ارزش علمی ندارد و صددرصد مورد اعتماد نیست، لیکن می تواند دلیلی بر کثرت مساجد باشد و همه بر یک حقیقت دلالت دارند و آن، بزرگی و عظمت شهر ری می باشد.

در مورد ارقام اماکن و آمار ری هیچ گونه رقم صحیحی در دست نیست؛ چنان که حسین کریمان این آمار و ارقام را مانند افسانه خوانده است. (5)

همچنین گفته شده: در این شهر، مدارس و مجالس علم فراوان بوده است؛ مذکران آنجا فقیه، رؤسای آنان عالم، محتسبانان مشهور و سخنوران ادیب بوده اند. (6)

ص: 370

- 1- تاریخ طبری، ج 4، ص 253؛ الکامل، ج 3، ص 11؛ فتوحات اسلامی، ج 1، ص 130.
- 2- یحیی بن معاذ در سال 258 در گذشته است.
- 3- عبدالجلیل قزوینی، مقدمه النقص، ص 40.
- 4- نسخه خطی، متعلق به کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی.
- 5- حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 336.
- 6- مقدسی، احسن التقاسیم، ص 390.

ری را در روزگار پیش از اسلام و پس از آن، هم به نزد فریق مذهبی و هم به پیش بزرگان، دانشمندان و شاعران، اعتبار و احترام خاصی بوده است؛ هرچند در مواردی به علل و اسباب معین، از هر دو فرقه، در ذم آن نیز در منابع مشهود است. (1)

خرابی و ویرانی ری

اصحاب تواریخ نوشته اند که شهر ری بارها به سبب قتل عام و زلزله ویران شد و باز عمارت یافت. آورده اند:

تا تربت حسین علیه السلام و شهدا را شیار کردند و بکاشتند تا مردم به زیارت نروند، در سال دویست و سی و شش از هجرت، و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین، و در شهر ری چهل و پنج هزار آدمی در آن هلاک شدند... (2)

همچنین در سال 241 ... يك زلزله سخت در شهر ری واقع شد که خانه ها را ویران کرد و بسیاری از مردم که عده آنها بی شمار بود، زیر آوار کشته شدند، مدت چهل روز آن زلزله تکرار شد و زیان بسیار رسانید. (3)

و نیز در سال 249 هجری ... يك زلزله بسیار سخت در شهر ری واقع شد که بسیاری از خانه ها با زمین لرزه ویران و بسیاری از مردم آن سامان کشته شدند. کسانی که زنده

ماندند از درون شهر خراب شده گریخته، به خارج شهر رفته و زیر آسمان زیست کردند. (4)

گویا منظور قوامی رازی در این دو بیت همین زلزله بوده است:

ص: 371

1- . ر.ک: حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 110 - 129.

2- . سید مرتضی داعی حسنی رازی، تبصرة العوام، با تصحیح: ع - حائری، ص 123.

3- . تاریخ کامل ابن اثیر، مترجم؟، ج 11، ص 246.

4- . همان، ج 11، ص 291.

زان زلزله که بود که یحیی بن معاذ

ری شد خراب، اگرچه ترا اعتبار نیست

بی جان شد سیصد و پنجه هزار خلق

معلوم کن چه قول منت استوار نیست

و همچنین در سال 344 هجری ... مرض وبا در شهر ری شایع شد و عده بی شماری مردند، و ابوعلی بن محتاج که امیر لشکرهای خراسان بود، به همین مرض درگذشت. فرزندش هم با او مرد و نعلش او را بصغائیان بردند... (1)

و نیز در سال 346 هجری ... در عراق، بلاد جبال، قم و اطراف آن چندین بار زلزله واقع شد و در مدت چهل روز پیای رخ می داد، گاهی آرام می گرفت و باز آغاز می شد، خانه ها ویران و آب ها فرورفت. همچنین در شهر ری و پیرامون آن و طالقان و اطراف آن، زلزله سختی واقع شد و بسیاری از مردم هلاک شدند. (2)

در سال 571 هجری ... در شهرهای ایران، از مرز عراق تا آن سوی ری، زمین لرزه روی داد. بر اثر این زلزله، مردم بسیاری نابود شدند و خانه های بسیاری نیز ویران گردید. بیشتر این آسیبها به ری و قزوین رسید. (3)

همچنین نتیجه جنگهای داخلی در دوره اسلامی با تهاجمات مغول دست به هم داده، شهر عظیم و مشهور ری را در پایان سده ششم هجری، مبدل به ویرانه و محکوم به نابودی کرد. (4)

خرابی در این شهر همچنان افزونی می یافت تا بار دیگر گرفتار تاخت و تاز لشکر تیمور گشت، لکن متروک و خالی از سکنه نشد. این شهر تا قرن دهم و اوایل عهد

ص: 372

1- . همان، ج 14، ص 231.

2- . همان، ص 238.

3- . تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه، ج 22، ص 135.

4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 427.

صفویان به صورت دیهی درآمد؛ چنان که در آثار این عهد از آن به نام شهر ری یاد می شده است. گرچه گاه گاه قهر طبیعت در شهر باستانی ری مصایبی بزرگ از زلزله های مخرب، بیماریهای بی امان و خشکسالیهای کشت سوز و بلیات و آفات دیگر به وجود می آورد - که در آن حوادث دهها و صدها هزار تن از ساکنان آن از بین می رفتند و بخشی وسیع از شهر به انهدام و خرابی می گرایید - لکن این حوادث بیش و کم برای دیگر بلاد نیز - که هنوز موجودیت و شهرت و عظمتشان باقی است - اتفاق افتاده است.

آن عامل که ری را پس از قرنهای آبادی و بزرگی - که گاه آن را عروس دنیا می دانستند و دیگر گاه ام البلادش می خواندند - به جایی کشاند که آن همه قصور معمور، عمارات دلکش، بازارهای آباد و سرایهای فرح بخش را از دست بداد و اندک اندک به صورت دیهی خرد درآمد (که به جای شهر ری، قریه شاهزاده عبدالعظیمش نام دادند) نزاعهای دینی پی گیر و جنگهای مذهبی و نفاقها و پراکندگیهای داخلی فرقی متعدد و مختلف مذهبی آن بود که نظیر آنها را بدین شدت و حدت در هیچ يك از بلاد نشان نداده اند. (1)

نزاع مذهبی میان خواص ری، بیشتر به صورت جلسه، مناظره در محافل و مجالس حکام، امرا و سلاطین صورت می گرفت.

مناقضات بین شیعه و سنی در اعصار گذشته که عموماً نیز از سکنه ری، قم، قزوین و کاشان بودند، به حدی بوده که عوام و جهال آنها با شمشیر، و خواص آنها با مناظره

به جان هم افتاده بودند و این همه کتب نفیسه از قبیل: النقض، (2) نهج الحق، (3) ابطال الباطل، (4)

ص: 373

1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 423.

2- . عبدالجلیل قزوینی.

3- . علامه حلی.

4- . فضل الله روزبهان خنجی شیرازی.

احقاق الحق(1) و مجالس المؤمنین(2) و صدها کتاب دیگر از تصادم افکار آنها و ردود ابطلات، معارضات و مناقضات آنها با یکدیگر به عمل آمده است.(3)

بعد از پیروزی اسلام تا قرن پنجم و ششم هجری حدود ده فرقه اسلامی و دو فرقه غیراسلامی در ری زندگی می کردند؛ از جمله: شیعه دوازده امامی، زیدی، اسماعیلی، سنی، حنفی، مالکی، حنبلی، نجاریه، زعفرانیه، اشعریه، کلاییه و... و اقلیتی از زردشتی و یهودی.

در قرن پنجم و ششم، بیشتر ساکنان ری را شیعیان تشکیل می داده اند و از این رو، جایگاه و مسکن آنها وسیع تر بوده است.

در کتاب کامل ابن اثیر در وقایع سال 582 هجری در نزاع بین شیعه و سنی که پس از مرگ محمد جهان پهلوان، رخ داده، اشارتی دارد و گوید: «کان بمدينة الری ایضا فتنة عظيمة بين السنة و الشيعة و تفرق أهلها و قتل منهم و خربت المدينة و غيرها من البلاد».(4)

به هر حال، مناظرات حادّ کلامی، جنگ و جدالهای اعتقادی، تکفیر یک دیگر و تفرقه بین مذاهب اسلامی و... چنان ضربه ای به پیکر اسلام و وحدت و اتحاد مسلمین وارد آورد که مسلمانان را ضعیف و جهان اسلام را به قهقرا کشاند. یک نمونه از ضعف مسلمین، قضیه اندلس است و اکنون نیز فلسطین.

مزار رجال و شخصیتهای مذهبی

در دوره اسلامی، جمعی از بزرگان دینی اعم از شیعه و سنی در ری مدفون گردیده اند

ص: 374

1- . قاضی نورالله شوشتری.

2- . همان.

3- . عبدالجلیل قزوینی، مقدمة النقص، ص 12.

4- . کامل ابن اثیر، ج 9، ص 174؛ حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 61.

که مضجعشان مزار و مطاف بوده است. در کتابی، حدود هفتاد نفر از شیعیان و بزرگان فضل و کمال و امام زادگان نام برده شده که در ری مدفون شده اند و پس از خرابی ری، به استثنای چند تن از امامزادگان، آثار مقابر آنان به تدریج محو گردیده است.⁽¹⁾ در این مقاله به ذکر یکی از این بزرگواران یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بسنده می شود.

این نکته را نمی توان انکار کرد که مزارهای مقدس ری، همانند بقاع مطهر حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله، امامزاده طاهر و حضرت حمزه و مراقد رجال مذهبی چون ابن بابویه⁽²⁾ و ابراهیم⁽³⁾ خواص و امام محمد⁽⁴⁾ شیبانی و غیر اینها در تمام حوادث ری همچنان آباد بمانده و مطاف بوده است.

دلیل این دعوی آنکه، هیچ خبری در منابع مورد استناد به نظر نرسید که مهاجمی آن اماکن را خراب کرده باشد و حتی بقعه ابراهیم خواص نیز که در مرکز حوادث ری و جنب قلعه طبرک قرار داشت، تا زمان شاه طهماسب، همچنان آباد بمانده بود. (مراقد رجال سنی مذهب در عهد صفویان به تدریج از بین رفت).⁽⁵⁾

از شاه طهماسب فرامینی به دست است که مفاد آنها مفید این نکته است که بدان

ص: 375

1- ابن طباطبا، منتقلة الطالبیه چاپ اول، ص 151 به بعد.

2- ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به صدوق که در اثر دعای حضرت ولی عصر عیج متولد شد و در علو مقام و مرتبت به جایی رسید که درباره او گفته اند: «لولا لاندست آثار اهل بیت علیهم السلام». وی در حدود سیصد تألیف دارد که از جمله آنها: «من لا یحضره الفقیه» است. تولد وی در سال 311 و رحلت او در سال 381 واقع شده است؛ شیخ عباس قمی، هدیه الاحیاب (چاپ 1349)، ص 49 - 50.

3- ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص از عارفان بنام قرن سوم هجری است که به سال 291 هجری در جامع مهدی ری در گذشته و در همان حدود در زیر حصار طبرک به خاک رفته است طبقات الصوفیه، ص 278 و 290.

4- ابوعبدالله محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی از فقهای بزرگ حنفی است. اصل محمد بن حسن از دمشق است. او در سال 132 متولد و در سال 180 یا 187 یا 189 فوت کرده است. حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 434 به بعد.

5- حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 439.

عهد، شهر ری را هنوز سکنه و جمعیتی بوده است که او به تاریخ سلخ ربیع الاول سال 943 در باب تولیت بقعه ابراهیم خواص فرمانی صادر نموده است. (1)

در فرمان دیگری از وی به سال 950 صادر شده که در آن نوشته شده:

... جمیع زوار که توطن در آستانه مقدسه نمایند، به غیر از مردم و رعایای ری، اصلاً مانع نشوند و کسانی که در ری متوطن بوده، به فراغت اوقات گذارده شوند.

دلالت این دو فرمان بر معمور و مسکون بودن ری دارد و نیازی به بسط سخن نیست. (2)

شاه طهماسب صفوی را به تعمیر بقاع متبرک، و از جمله مشهد حضرت عبدالعظیم، اهتمامی بود؛ چنان که به سال 944 به امر وی، ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند و در سال 950 محجر مضبوطی به دور صندوق آن حضرت بساختند. و چون در آن ایام مردم از هر دیار به زیارت و طواف آن آستانه می آمدند و کثرت جمعیت می شد، به فرمان او، 24 دکان و 24 منزل در آن حدود بساختند؛ در این باب فرمانی از وی به سال 950، چنین مکتوب است:

بر در حمام بیست و چهار دکان تهیه نمایند، که صنّاع [در نسخه مطبوع صباغ] در آنجا نشسته به خرید و فروخت مشغولی نمایند. (3)

و نیز در فرمان همان سال:

در حوالی حمام یا محلی دیگر که مناسب باشد، محوطه ای تهیه نماید، و در اندرون محوطه، بیست و چهار منزل که دیوارهای [در نسخه مطبوع قواره های] منازل به گل و خشت باشد و سقف با آجر و گچ تهیه نماید. (4)

ص: 376

1- . همان، ج 1، ص 431.

2- . همان، ج 2، ص 442.

3- . همان، ج 2، ص 443.

4- . همان، ص 443 - 444.

با همه عنایتی که وی [شاه طهماسب صفوی] به ری داشت، از آن زمان که به فرمان او تهران مورد توجه قرار گرفت و باروی آنجا را به سال 961 بساختند(1)، دیگر در اخبار آن پهنه از «شهر ری» سخنی به میان نمی آید؛ چه، دولت تهران(2) آغاز گردید و دولت ری پایان یافت که «وَلِلْبَقَاعِ دُولٌ»؛ خانه های تهران آباد شد و خانه های ری خراب.

خَلَّتْ مَنَازِلُهُمْ عَنْهُمْ وَ هَلْ مَلَأُ

لَمْ تَخُلْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مَنَازِلَهُمْ

مردم آنجا، از ضعیف و شریف، راه شهر جدید را در پیش گرفتند و مهد باستانی خویش را ترك گفتند و شعله پرنور فرهنگ در آنجا، رفته رفته به خاموشی گرایید و مدارس و مکاتب خالی ماند.

مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ

وَ مَنَزِلِ وَحْيِ مُقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

از قرن یازدهم هجری تا حدود هشتاد سال پیش، از آن شهر کهن چند هزار ساله، اندازه دیهی بیش به جای نماند که به نام آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم می نامیدند؛ چنان که گفته شده:

در قرب و جوار این شهر [طهران] بهشت آثار، دهی است معظم، قریب به چهارصد خانوار و در آن قریه بهجت مدار، مشهد و مزاری نوریار واقعست که فارسیان شاهزاده عبدالعظیم خوانند... و در قدیم آنجا را ری می گفته اند.(3)

فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

یکی از محدثین جلیل القدر و روات بزرگوار که شرافت نسب و طهارت مولد را با

ص: 377

1- . همان، ص 444.

2- . به گفته امین احمد رازی، تهران به زینت باره و زیور اسواق متحلی گردید و سمت شهریت پذیرفت؛ هفت اقلیم، ج 3، ص 7.

3- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 444، به نقل از: جهان نمای فلوغون رفائیل.

فضیلت علم و تقوا به هم آمیخته، حضرت «عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام» است. این سید شریف از مشایخ حدیث و از زهاد و عباد زمان خود بود. به طوری که از حالات وی پیدا است، او به محضر سه نفر از ائمه معصوم علیهم السلام رسیده و از آن بزرگواران نقل حدیث فرموده است. از اخبار منقول، به طور وضوح استفاده می گردد که وی مورد مهر و علاقه و محل اعتماد و اطمینان ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. داستان زیر، موقعیت علمی و ادب و احترام او را به ائمه زمان خود ثابت می کند.

حضرت امام علی النقی علیه السلام به دلیل علم و تقوا و ورع عبدالعظیم حسنی علیه السلام، وی را بر تمام امام زادگان زمانش تفضیل داده و مقدم می داشت؛ زیرا که او از علمای اهل بیت، فقها و سادات ذوی الاحترام بود. هرگاه به محضر امام علیه السلام می رسید، دست های خود را از عبا بیرون آورده و در آستانه منزل ایستاده، دست به سینه گرفته و عرضه می داشت: السلام عليك یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته.

امام علیه السلام نیز به این کیفیت او را پاسخ می داد: «و عليك السلام و رحمة الله و برکاته مرحبا بك یا ابالقاسم (آفرین بر تو باد) الی الی (بیا نزدیک من).»

و او را نزد خود می طلبید تا جایی که در کنار خود نشانیده، به او ترحیب (مرحبا) گفته و احترام می گذارد و تا او در محضر امام بود، تمام توجه آن حضرت به او بود و او

هم به غیر صورت امام علیه السلام به دیگری التفات و توجهی نداشت.

این موضوع بر حاضران ناگوار آمد؛ زیرا خود را نزدیک تر از او به امام می دانستند. یک روز این مطلب را با امام در میان گذاشته و گفتند: او حسنی است و به چهار واسطه به امام حسن علیه السلام می رسد و ما حسینی ایم و خویشاوندی ما به شما نزدیک تر از اوست. امام فرمودند: پاسخ شما را امروز خواهم داد.

طبق معمول، به وقت هر روز، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام آمد، دم درب ایستاد و مانند هر روز دست به سینه گرفته و عرض ادب کرد و گفت: السلام عليك یا بن

رسول الله ورحمة الله وبركاته. پس آن حضرت فرمودند: «و عليك السلام ورحمة الله وبركاته، اجلس مكانك (بنشین همان جا)» و سخن هر روز را - که می فرمود: الی الی - فرمود. پس عبدالعظیم علیه السلام بدون آنکه ناراحت شود و خم به ابرو بیاورد، امر امام را اطاعت کرد. حاضرین از این عمل، که به ظاهر استخفاف او بود، خشنود شدند، اما عبدالعظیم علیه السلام ناراحت نشده و در دل خود خلعجانی راه نداد، بلکه با خود می گفت: من بنده ام، آنچه مولا و آقا می فرماید، صلاح و مصلحت من است.

سپس امام علیه السلام به آنکه بالای دست حضرت عبدالعظیم علیه السلام نشسته بود رو کرده، از او مسئله ای پرسید و او نتوانست جواب بدهد. امام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: یا ابالقاسم! جواب بده، و او فوراً جوابی که امام می خواست داد. آن گاه امام علیه السلام به او فرمودند: احسنت یا ابالقاسم! تو با این مقام علمی نباید زیر دست ایشان بنشینی، برخیز بالا دست او بنشین. و این چنین مسائل را یکی بعد از دیگری از کسانی که بالا دست عبدالعظیم بودند، سؤال می کردند و آنها پاسخی نداشتند و آن بزرگوار فوراً جواب می داد. حضرت نیز به او مرحبا می گفتند و او را به نزد خویش می طلبیدند؛ تا به مقام و مجلس همه روزه رسید.

آن گاه رو به حضرات کرده و فرمودند: این جواب اشکالات شما، اگر عبدالعظیم را ارج می گذارم، برای مقام علمی او است. (1)

همچنین، حدیث عرض دین - که از احادیث بسیار شریف و آموزنده آن بزرگوار است - از طرف او به حضرت هادی علیه السلام و تصدیق اعتقادات او از سوی آن حضرت، دلیل بزرگی است بر اینکه وی به حضرات معصومین ایمان راسخ و عقیده ثابت داشته است.

ص: 379

محمد بن علی بن حسین ابن بابویه (شیخ صدوق) قال: حدثنا علی بن احمد بن موسى الدقاق رحمه الله وعلی بن عبدالله الوردی جميعا قالوا: حدثنا محمد بن هارون الصوفی. قال: حدثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الرويانی عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی. قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسى بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب عليهم السلام.

فلما بصر بی قال لی: مرحبا بك يا اباالقاسم انت ولينا حقًا.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله! انی أريد أن أعرض عليك دينی. فان كان مرضيا ثبت عليه حتى القى الله عزوجل. فقال: هات يا اباالقاسم!

فقلت: إنی أقول ان الله تعالى واحد ليس كمثله شىء، خارج عن الحدّين؛ حدّ الابطال و حدّ التشبيه. و انه ليس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الاجسام و مصوّر الصور و خالق الاعراض و الجواهر و ربّ كل شىء و مالکة و جاعله و محدّثه.

و انّ محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين فلا نبى بعده الى يوم القيمة. و انّ شريعته خاتم الشرايع فلا شريعة بعدها الى يوم القيامة.

و اقول انّ الامامة و الخليفة و وليّ الامر بعده اميرالمؤمنين علی بن ابيطالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علی بن موسى ثم محمد بن علی عليهم السلام ثم انت يا مولای.

فقال علی بن محمد عليها السلام: و من بعدى الحسن، ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ فقلت: و كيف ذاك يا مولای قال لانه لا يرى شخصه و لا يحل ذكر اسمه. حتى يخرج فيملاء الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

قال: فقلت اقررت و اقول: انّ وليهم ولى الله و عدوّهم عدو الله و طاعتهم طاعة

الله و معصيتهم معصية الله.

واقول انّ المعراج حق و المسئلة في القبر حق و انّ الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و انّ الساعة آتية لا ريب فيها و انّ الله يبعث من في القبور.

واقول: انّ الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلوة، الزكوة، الصوم، الحج، الجهاد، الامر بالمعروف، النهي عن المنكر.

فقال علي بن محمد عليهم السلام: يا ابا القاسم! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة. (1)

ترجمه حديث

حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام فرمود: من وارد شدم بر آقايم حضرت امام على النقى عليه السلام و چون چشم مبارکش به من افتاد، به من مرحبا و آفرين گفت و فرمود: اى ابوالقاسم! تو دوست حقيقى ما هستى، پس به آن حضرت گفتم: اى پسر رسول خدا! من مى خواهم عقايد دينى خودم را بر شما عرضه بدارم که اگر درست است بر آن باقى بمانم تا خداى را ملاقات کنم.

پس آن حضرت فرمود: بگو اى ابوالقاسم! پس گفتم: من معتقدم خدا يکى است و مانند او چيزى نيست و از دو حد ابطال و تشبيه بيرون است. خداوند جسم، صورت، عرض و جوهر نيست، بلکه پروردگار اجسام است و آنها را جسميت داده، صورتها را تصوير فرموده و اعراض و جواهر را آفريده است. او خداوند همه چيز است و مالک و به وجود آورنده اشيا است.

و عقیده دارم: محمد صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده او و خاتم پيامبران است و پس از او، تا روز قيامت، پيغمبرى نخواهد بود و شريعت او آخرين شرايع بوده و پس از آن،

ص: 381

عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او، فرزندش حسن و پس از وی، حسین و بعد از او، علی بن الحسین و پس از او، محمد بن علی سپس، جعفر بن محمد و آن گاه، موسی بن جعفر و بعد از او، علی بن موسی و پس از او، محمد بن علی و بعد از او، شما امام مفترض الطاعه هستید. در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من فرزندم حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام می فرماید: عرض کردم ای مولای من! مگر جریان زندگی امام بعد از او از چه قرار است؟ فرمود: امام بعد از فرزندم حسن، شخصش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا آن گاه که از پس پرده غیبت بیرون شود و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان طور که پر از جور و ظلم و ستم شده باشد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: عرض کردم به این امام غایب هم معتقد شدم و اکنون می گویم: دوست آنان، دوست خدا است و دشمنان ایشان، دشمنان خدای اند، طاعت آنان، طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها، موجب معصیت و گناه است.

من عقیده دارم که معراج حق است و پرسش در قبر و همین طور بهشت، دوزخ، صراط و میزان، حق اند و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست و خداوند همه مردگان را زنده می کند.

و نیز عقیده دارم که واجبات، بعد از اعتقاد به ولایت و امامت امیرمؤمنان و یازده فرزندش عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمودند: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این عقاید و معتقدات شما، دین خدا است که برای بندگانش برگزیده است. بر این عقیده ثابت

باش! خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد!⁽¹⁾

همچنین فرمایش حضرت رضا علیه السلام در پیامی که توسط ایشان برای شیعیان فرستاده اند، شاهد روشنی است بر اثبات اخلاص و اعتقاد کامل آن جناب. شیخ مفید رحمه الله آن حدیث شریف را چنین نقل فرموده است:

محمد بن النعمان المفید قال: روي عن عبدالعظیم علیه السلام عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: يا عبدالعظیم! ابلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعينهم و إقبال بعضهم على بعض و المزورة، فان ذلك قربة إلى و لا

يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فاني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من

الخاصرين، و عرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم ألا من أشرك به أو

أذى ولياً من أوليائي، أو أضمر له سوءاً فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فان رجع و إلا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيباً في ولايتنا و أعوذ بالله

من ذلك.⁽²⁾

ترجمه:

عبدالعظیم حسنی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: دوستان مرا از من سلام برسان و به آنان بگو: در دلهای خود از برای شیطان راهی باز نکنند و آنها را امر کن به راستگویی در گفتار و ادای امانت و سکوت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده و آنان را امر کن که با یکدیگر آمیزش و آمد و شد کنند که این عمل آنها

موجب نزدیکی به من می شود.

ص: 383

1- . امالی صدوق، ترجمه کمره ای، مجلس 54.

2- . الاختصاص، ص 247.

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند. من با خویشان پیمان بسته ام که از خداوند بخواهم تا هرکس را که مرتکب این گونه کارها شود و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد، در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد؛ این نوع اشخاص در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

دوستان مرا متوجه کن که خداوند، نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران آنان درگذشته؛ مگر کسانی که شرك آورده اند و یا یکی از دوستان مرا رنجانده اند و یا در دل خود به وی کینه و عداوت دارند. پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد، مگر اینکه از نیت خود برگردند. اگر از این کار زشت خود برگشتند، مورد آمرزش خداوند قرار خواهند گرفت و اگر در این عمل باقی ماندند، خداوند روح ایمان را از دل آنها خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می روند و در دوستی ما اهل بیت هم بهره نخواهند داشت و من از این زلات مردم، به خدا پناه می برم.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زمان خود دارای موقعیتی عظیم بوده است. وی با بزرگان شیعه و زووات در جه اول آمیزش داشته و با عده کثیری از اصحاب حضرت صادق، امام کاظم و حضرت رضا علیهم السلام از جمله: هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علی بن جعفر، حسن بن محبوب که از مشایخ او هستند، محشور بوده است و این خود دلیل بارزی است بر اینکه وی دارای مقام ارجمندی بوده و با این گونه اشخاص - که از خواص حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام بودند - مجالست می نموده است.

علمای رجال و فقهای بزرگ، نام حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در کتاب های خود آورده و او را توصیف و تمجید کرده اند، و همگان او را به خلوص عقیده، صفای باطن و اعتقاد صحیح ستوده و معرفی می نمایند.

درباره عظمت و بزرگی وی، تنها این موضوع کافی است که ایشان عقاید دینی و

مذهبی خود را به امام زمان خویش عرضه داشت و تصدیق صحت آنها را خواستار شد و امام علیه السلام نیز تصدیق کردند. این خود شاهد صادقی بر خلوص نیت و عقیده پاک او به امام زمانش است. مگر حضرت هادی علیه السلام به او فرمود: تو حقا از دوستان ما هستی؟ (1) این فرمایش امام، جامع ترین تعریفی است که درباره ایشان شده، به علاوه حضرت عبدالعظیم علیه السلام با آن شرافت نسب، عظمت خانوادگی، اعتقادات صحیح و اعمال پسندیده، مورد رضایت و تصدیق امام بوده است.

اخباری هم در فضیلت ثواب زیارت او از امام علیه السلام رسیده و محدثین بزرگی، مانند صدوق و ابن قولویه، آنها را در کتب خود ذکر کرده اند که این نیز شاهد گویایی است بر مقام ارجمند وی، در نزد حضرات معصومین علیهم السلام.

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ابن قولویه در کامل الزیارات از علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و او از محمد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده که شخصی از اهل ری گفت: بر حضرت ابوالحسن عسکری، امام هادی علیه السلام، وارد شدم. آن جناب از من پرسید: کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت سیدالشهدا علیه السلام رفته بودم. فرمود: آگاه و متوجه باش اگر قبر عبدالعظیم حسنی را که در نزد شما می باشد زیارت کرده بودی، مثل این بود که حسین بن علی علیهم السلام را زیارت کرده باشی. (2) این حدیث را نیز رئیس المحدثین، شیخ صدوق، در ثواب الاعمال (3) روایت کرده است.

استبغادی که به نظر رسیده و می گویند، این است که بین عبدالعظیم حسنی علیه السلام که به

چهار واسطه به امام ممتحن علیه السلام می رسد، با حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه -

ص: 385

1- . امالی صدوق ترجمه کمره ای، ص 338 - 339.

2- . ص 324، باب 107.

3- . ص 95.

که امام معصوم، مظلوم و مفترض الطاعه است، فرق زیادی است و اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند، البته در اینکه امام حسین علیه السلام افضل است و مقام و مرتبه اش با عبدالعظیم علیه السلام تفاوت دارد، حرفی نیست و زیارت او نیز باید از نظر اجر و مزد افضل باشد؛ ولی در مورد حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ممکن است این خصوصیت، علل و جهاتی داشته باشد که این روایت درباره فضیلت زیارت او صادر گردیده است.

عصر خفقان و شکنجه

چنان که می دانیم، زمان حکومت متوکل عباسی - عصر حضرت هادی علیه السلام - دوران سختی برای خاندان رسالت و شیعیان آنها بود. کسی جرأت نداشت سخنی از امام هادی و آل علی علیه السلام بگوید؛ چنان که یعقوب بن سکیت، معلم فرزندان متوکل، وقتی که از حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیه السلام دفاع کرد، زبانش را بریدند و او را به سخت ترین وضعی کشتند.

در چنین زمانی، آن مرد، با زحمات فراوان و مشکلات سخت آن زمان، به کربلا رفته و سپس در سامرا خدمت امام رسیده و صدماتی که از مأمورین حکومت به او وارد شده بود، خدمت امام عرضه داشت؛ امام فرمود: «لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم، کنت کمن زار الحسین علیه السلام بکربلا».

علامه امینی رحمه الله در ذیل این حدیث فرموده: این حدیث، اشاره است به خصوصیت این مرد که راوی خبر است. (1)

تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام، اطلاع درستی در دست نیست و در مصادر ترجمه او، از این موضوع ذکری به میان نیامده است. آنچه مسلم است، وی در

ص: 386

1- . این حدیث در کتاب عبدالعظیم حسنی علیه السلام، حیات و مسنده، نوشته عطاردی، صفحات 52 - 62 مورد بحث قرار گرفته است.

زمان حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام حیات داشته است.

احادیثی که در کتاب های روایی از حضرت رضا علیه السلام و امثال هشام بن حکم - که در عصر هارون از دنیا رفته اند - نقل شده، مشعر به این است که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عصر و زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، حدود سال 160 و یا سال 170 هجری قمری، به دنیا آمده باشد. (1)

از تاریخ وفات او نیز اخباری در دست نیست، ولی از روایتی که در فضیلت زیارت او رسیده است، پیدا است که وی در زمان امام هادی علیه السلام وفات کرده است. (2)

نقل شده است که وفات آن حضرت در نیمه ماه شوال اتفاق افتاد. (3) به همین دلیل،

سال های متمادی است که هر سال در ایام یادشده، از طرف آستانه مبارکه عظیمیه و مردم شهر ری، مجالس سوگواری برپا می شود.

پدر و اجداد آن حضرت

عبدالله، پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، از کنیزی به نام حیفا (یا هیفا) متولد شد و چون پدرش (علی) در زندان منصور درگذشت، کفالت او به عهده جدش قرار گرفت.

عبدالله، در دامان جد خود حسن بن زید نشو و نما یافت و از عواطف وی بهره مند بود تا به حد رشد و کمال رسید. حسن بن زید، علاقه مفراطی به این کودک داشت و او را بر فرزندان خود برتری می داد و در تعلیم و تربیت او می کوشید.

نسب آن حضرت عبدالعظیم علیه السلام چنین است: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب علیهم السلام. (4)

ص: 387

1- محمد شریف رازی، اختران فروزان ری و تهران، ص 22.

2- عطاردی، زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 64.

3- شیخ جواد کنی، تذکره عظیمیه.

4- ابن عنینیه، عمدة الطالب چاپ 1380 ق، ص 94.

صاحب جنات النعیم نسب شریف آن حضرت را در این بیت آورده است:

لیس ما بینہ و بین المجتبی

غیر عینین و حاء ثم زای (1)

برادران آن حضرت

شیخ عباس قمی، اولاد عبدالله را نه نفر ذکر می کند: 1. احمد؛ 2. قاسم؛ 3. حسن؛ 4. عبدالعظیم؛ 5. محمد؛ 6. ابراهیم؛ 7. علی اکبر؛ 8. علی اصغر؛ 9. زید. (2)

زوجه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

محدث قمی، روایت کرده که خدیجه، دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن، که به زهد و تقوا و ترک دنیا معروف بود، زوجه مکرمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است و این قاسم از طرف پدر و مادر به امام مجتبی علیه السلام می رسد. بنابراین حضرت عبدالعظیم علیه السلام با دختر عموی پدرش ازدواج کرده است. (3)

فرزندان آن حضرت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، فرزندی داشت به نام محمد که بسیار با ورع، متقی، زاهد و عابد بود. وی از دنیا رفت و از او اولادی به جای نماند. همچنین ایشان دختری به نام ام سلمه داشته که این بانو، زوجه محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن بود و از او سه

پسر به نامهای حسن، عبدالله و احمد به جای ماند. بنا بر این قول، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از طرف پسرش بلاعقب است و اعقاب او، از طرف دخترش ام سلمه می باشد. (4)

ص: 388

1- در این مصرع، حروف اول نام پدران آن حضرت است.

2- منتهی الآمال چاپ رحلی، ص 179.

3- همان، با تصحیح ابن مؤلف، قسمت چهارم، ص 41.

4- عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 64، به نقل از: عمدة الطالب، ص 49 و سّر السلسلة العلویة، ص 24.

اساتید و مشایخ آن حضرت

مشایخ روایتی حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در کتابهای کافی، محاسن برقی، کامل الزیارات، من لایحضره الفقیه، معانی الاخبار، الاختصاص، علل الشرایع، عیون الاخبار، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق، اکمال الدین، غیبت نعمانی، مستدرک الوسائل و مصباح المتعجد آمده، 25 نفر

است:

1. علی بن جعفر؛ 14. سهل بن سعد؛
2. هشام بن حکم؛ 15. حسن بن حسین عرفی (عمری)؛
3. محمد بن ابی عمیر؛ 16. بکار بن کردم؛
4. حسن بن محبوب؛ 17. عمر بن محمد بن اذینه؛
5. صفوان بن یحیی؛ 18. حسین بن میاح؛
6. سلیمان بن جعفر جعفری؛ 19. حسن بن عبدالله بن یونس؛
7. سلیمان بن حفص مروزی؛ 20. حسن بن حکم؛
8. یحیی بن سالم؛ 21. حرب بن طحان؛
9. علی بن اسباط؛ 22. محمد بن عمر بن یزید؛
10. ابراهیم بن ابی محمود؛ 23. حسن بن علی؛
11. محمد بن فضیل؛ 24. محمود بن ابی البلاد؛
12. موسی بن محمد عجلی؛ 25. سلیمان بن سفیان.
13. مالک بن عامر؛

راویان و تلامذه آن حضرت

راویان و تلامذه ای که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام اخذ حدیث کرده و در طرق روایات و اخبار او ذکر شده اند، پانزده نفر هستند:

1. سهل بن زیاد رازی؛ 9. حسن بن ابی زیاد؛
2. احمد بن مهران قمی؛ 10. حسین بن ابراهیم علوی؛
3. سهل بن جمهور؛ 11. حسین بن یزید نوفلی؛
4. ابراهیم بن علی؛ 12. احمد بن حسن؛
5. محمد بن خالد برقی؛ 13. حمزة بن قاسم علوی؛
6. صالح بن فیض عجلی؛ 14. ابراهیم بن هاشم قمی؛
7. عبدالله بن محمد عجلی؛ 15. احمد بن محمد بن خالد برقی.
8. عبیدالله بن موسی رویانی؛

شرح حال و جلالت این بزرگواران، در این مختصر نمی گنجد. ذکر حالات، خصوصیات زندگی و عقیده علما و فقها درباره آنها در کتابهای رجال و مشیخات حدیثیه آمده است.

تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مدت حیات خود، کتابهایی را نیز تألیف کرده است که در فهرس کتاب های شیعه از کتاب های او اسم برده اند. نجاشی در ضمن حالات او فرموده: عبدالعظیم حسنی علیه السلام، کتابی درباره خطبه های امیرالمؤمنین (1) نوشته که در اخبار او، دو حدیث از امیرالمؤمنین دیده می شود که یکی از آنها، همان حدیث معروف است که آن حضرت با شریح قاضی (2) در مورد منزلی که خریده

ص: 390

- 1- آقا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج 7، ص 190.
- 2- شریح بن حارث کندی را عمر بن خطاب برای امور قضایی کوفه انتخاب کرد و او همواره در این شهر به اختلافات مردم رسیدگی می کرد و شصت سال در این مقام ماند. در فتنه ابن زبیر مدت سه سال از این شغل کناره گیری کرد و پس از اینکه حجاج بن یوسف بر عراق مسلط گردید، شریح از مقامش مستعفی گردید و درب منزلش را بر روی مردم بست. ابن ابی الحدید گوید: شریح به علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان نیاورد و در باطن امر در زمره مخالفین او بود. گویند: شریح بسیار مزاح و خوش مشرب بود و در این مورد داستانهایی از او نقل شده است. شریح مدت زیادی عمر کرد. با اینکه او زمان جاهلیت را درک کرده ولیکن از صحابه شمرده نشده است. وی در سال 87 در حالی که 108 سال از عمرش گذشته بود، درگذشت.

بود، گفت وگو می کند.

این خطبه در نهج البلاغه نیز موجود است و با خطبه ای که از طریق عبدالعظیم علیه السلام نقل شده، فرقی ندارد، لیکن خطبه دوم که در امالی ابن الشیخ از عبدالعظیم علیه السلام روایت شده و موضوع آن در مذمت دنیای فانی و عدم اعتنا به لذت این جهان است، جز در این طریق، در طرق دیگر مشاهده نمی شود و در نهج البلاغه نیز ذکر نگردیده است. این خطبه را نیز حضرت عبدالعظیم علیه السلام از شریح قاضی روایت کرده است.

دومین تألیف عبدالعظیم علیه السلام، کتابی بوده که وی از آن به «یوم و ليله» تعبیر کرده است. صاحب بن عباد، در رساله خود، از این کتاب نام می برد و در الذریعه به نام «اليوم و الليله» آمده است. (1)

در خاتمه، رساله ای که صاحب ابن عباد (ابوالقاسم اسماعیل بن عباد) (2) درباره

حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته و محدث معروف قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، (3) آن را در خاتمه مستدرک الوسائل آورده، نقل می کنیم و ترجمه آن را از کتاب

ص: 391

1- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 25، ص 304.

2- اسماعیل بن عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادریس الطالقانی المعروف بالصاحب، کافی الکفای ابوالقاسم کاتب، ادیب، فصیح، سیاسی، مشارک فی انواع من العلوم. او از نوادر روزگار و بزرگان زمان خود بود. در شانزدهم ذی القعدة سال 326 هجری در (اصطخر) و بعضی گویند در طالقان متولد شد و در بیست و چهارم صفر سال 385 در ری فوت کرد و جنازه او را به اصفهان حمل نمودند. (عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج 2، ص 274). او وزارت مؤیدالدوله و فخرالدوله بویه را بر عهده داشت. وی به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام علاقه مفرطی داشت و اشعاری در مدح خاندان عصمت و طهارت سروده است. فضایل او بیشتر از این است که در این مختصر بگنجد (حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 355).

3- حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی از محدثین متبوع قرن حاضر بود. وی کتابهای زیادی تألیف کرده که مشهورترین آنها مستدرک الوسائل است. مرحوم شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح الجنان، از تلامذه ایشان بوده و در کتابهای خود از او به عظمت و بزرگی یاد کرده است. محدث نوری رحمه الله در سال 1320 قمری از دنیا رفت.

زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته عطاردی قوچانی می آوریم:

«قال صاحب رحمه الله سألت عن نسب عبدالعظیم الحسنیالمدفون بالشجرة صاحب المشهد قدس الله روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و أنا ذاكر ذلك على اختصار، و بالله التوفيق.»

هو ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه و علی آباءه السلام، ذو ورع و دین عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة عالم بامور الدین قائل بالتوحيد و العدل كثير الحديث و الرواية يروى، عن ابی جعفر محمد بن علی بن موسى، و عن ابنه ابی الحسن صاحب العسكر عليهم السلام و لهما اليه الرسائل،

و يروى عن جماعة من اصحاب موسى بن جعفر و علی بن موسى عليهم السلام، و له كتاب يسميه كتاب يوم و ليلة (اليوم و الليلة(1)) و كتب(2) ترجمتها روايات عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی علیه السلام؛ و قد روى عنه من رجالات

الشيعة خلق كاحمد بن أبی عبدالله البرقي و احمد بن(3) محمد بن خالد و ابوتراب الرّوياني، و خاف من السلطان فطاف البلدان علی انه فيج(4)، ثم ورد الرّی و سكن بساربانان فی دار رجل من الشيعة فی سكة الموالی، و كان يعبدالله عزوجل فی ذلك السرب يصوم النهار و يقوم اللیل، و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الان قبره و بينهما الطريق، و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهم السلام، و كان يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه أكثرهم.

ص: 392

1- . الذريعة، ج 25، ص 304.

2- . جنة النعيم، ص 478،؟؟؟

3- . در ذیل آمده: کذا فی النسخة و هما واحد. سفینه این را ندارد.

4- . الفيح معرب پیک به معنای نامه رسان است؛ قاموس.

فراى رجل من الشيعة فى المنام كان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: انَّ رجلا من ولدى يحمل غدا من سكة الموالى؛ فيدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب؛ فذهب الرجل ليشتري الشجرة وكان صاحب الباغ راى ايضا رؤيا فى ذلك فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفا على اهل الشرف والتشيع يدفنون فيه؛ فمرض عبدالعظيم رحمة الله عليه و مات، فحمل فى ذلك اليوم الى حيث المشهد.

ترجمه

از من نسب عبدالعظيم حسنى عليه السلام را، که در مقبره شجره مدفون است، پرسیدی و خواستی که تو را از حالات، عقاید، علم، دانش، فضل، کمال، زهد و ورع او مطلع کنم. من اکنون به توفیق خدا، به طور اختصار مطالبی را درباره او یادآوری می کنم. وی ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است. او صاحب ورع و تقوا و مذهب درست و روش صحیح بود. وی دارای اعتقاد پاک و از اهل عبادت به شمار می رفت و معروف به امانت و درست کاری و راستگویی بود.

عبدالعظیم علیه السلام در امور دین، آگاه و مطلع، و به مسائل مذهبی و احکام قرآن به خوبی آشنا بود، حقایق دینی را درک می کرد و به عدل و توحید، که مذهب اهل حق است، اعتقاد داشت. او احادیث و روایات زیادی نقل کرده و از حضرت جواد و ابوالحسن هادی علیهما السلام نیز روایت می کند و آن دو بزرگوار، مراسلات و توقیعاتی برای او نوشته اند. همچنین از جماعتی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهما السلام نقل حدیث کرده است.

عبدالعظیم حسنى عليه السلام كتاب ها و تألیفاتی هم دارد که از آن جمله، کتابی است که وی آن را به «یوم و ليله» نام گذاری کرده بود. عده ای از بزرگان شیعه و مشایخ حدیث و روایت، از وی اخذ حدیث کرده اند که از جمله آنها: احمد بن ابی عبدالله برقی و ابوتراب

ص: 393

رویانی هستند. عبدالعظیم علیه السلام از سلطان زمان خویش بيمناك و اندیشمند بود، او ترسان در شهرها گردش می کرد و خود را قاصد و پیک سلطان به مردم معرفی می کرد. هنگامی که او در شهرها، از ترس عمّال خلیفه وقت، در سیر بود، وارد شهر ری شد و در محله ساربانان، به منزل یکی از شیعیان در «سكة الموالی»⁽¹⁾ ساکن گردید؛ روزها در سرداب این منزل به سر می برد و شب ها را به نماز و روزها را به روزه می گذرانید.

در مدتی که در این خانه مخفی بود، گاهی به طور ناشناس از خانه خارج می شد و قبری را که اکنون در مقابل قبر او قرار گرفته، زیارت می کرد - در بین آن منزل و قبر نیز

راهی فاصله شده بود-، وی اظهار می داشت که این قبر متعلق به یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است.

در این هنگام خبر ورود عبدالعظیم حسنی علیه السلام به گوش شیعیان رسید و دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام از ورود او آگاه گردیدند و اکثر آنها با او آشنا شده و رفت و آمد کردند. تا اینکه یکی از شیعیان در خواب دید که گویا حضرت رسول به او می فرماید: مردی از خانواده ام فردا در سكة الموالی از دنیا خواهد رفت و در باغ عبدالجبار، نزدیک درخت سیب، دفن خواهد شد. این شخص پس از اینکه از خواب بیدار شد، به طرف صاحب باغ رفت تا آن را از وی خریداری کند. هنگامی که جریان خواب و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با او در میان گذاشت و قصد خود را که خریدن باغ بود به او اظهار کرد، صاحب باغ اظهار داشت: من هم چنین خوابی دیده ام، اکنون این باغ را برای شرفا و شیعیان وقف کردم تا آنها اموات خود را در اینجا دفن کنند. پس از این حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دنیا رفت و در آن باغ دفن شد. رحمة الله تعالی علیه.

ص: 394

1- . «سكة الموالی» را ممکن است به «کوی بردگان» یا به «محله اشراف» تعبیر و معنا کرد، زیرا موالی دارای معانی متعدده است که مشهور آنها همان معنای «برده» و یا «آقا» می باشد. در این جا محتمل است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در محله اشراف منزل کرده باشد و یا اینکه چون از عوامل دولت وقت بیم و خوف داشت، به محله بردگان که دور از انظار بوده رفته و در آنجا مسکن کرده باشد.

1 - پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

محمد مرادی

پیشگفتار..... 13

احادیث تفسیری..... 17

1. اجتهاد و تحلیل..... 18

2. معناشناسی واژه ها..... 36

3. بیان مصداق..... 38

4. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت..... 45

روایات تأویلی..... 49

هكذا نزلت..... 55

روایتی از امام حسین علیه السلام..... 64

آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام..... 64

روایتی به شکل آیه..... 65

منابع..... 67

ص: 395

2- در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 71

آیه الله شیخ علی پناه اشتهااردی

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 73

ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام 75

مقاله سوم

3- مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 81

آیه الله سید عبدالجواد علم الهدی

زندگانی حضرت عبدالعظیم 83

ولادت 83

خانندان 84

هجرت به ری 86

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا 87

وفات 88

شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم 88

جایگاه وی در نزد امامان 88

جایگاه وی در نزد علما 92

روایات منقول از وی 94

مشایخ 95

راویان 95

تألیفات.....	95
فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم.....	96
فهرست منابع.....	99
مقاله چهارم	
4 - حُلُقُ عظیم، شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام.....	101
عبدالهادی مسعودی	
درآمد.....	103
الف) تکیه بر اصول عقلانی.....	104
ب) همسویی با قرآن.....	104
ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت.....	105
د) رعایت آداب اجتماعی.....	106
حدیث 1.....	106
ترجمه.....	107
شرح.....	107
حدیث 2.....	108
ترجمه.....	108
شرح.....	109
حدیث 3.....	110
ترجمه.....	110
شرح.....	111

112	حدیث 4
112	ترجمہ
113	شرح
113	الف) مسئولیت گوش
115	ب) محدودیت زبان
117	حدیث 5
118	ترجمہ
118	شرح
119	حدیث 6
120	ترجمہ
120	شرح
121	حدیث 7
121	ترجمہ
122	شرح
123	حدیث 8
123	ترجمہ
123	شرح
125	حدیث 9
125	ترجمہ
125	شرح
127	حدیث 10

ترجمه: 128

شرح: 129

1 / 10 : راستی 129

2 / 10 : ادای امانت 130

3 / 10 : سکوت 131

4 / 10 : ترك مجادله 132

5 / 10 : دیدار دوستان 133

6 / 10 : پرهیز از اختلاف 133

7 / 10 : آزار نرساندن 134

8 / 10 : بدخواه نبودن 135

حدیث 11 : 135

ترجمه: 137

شرح: 139

1 / 11 : إتكّم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم 139

2 / 11 : مجالسة الاشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار 140

3 / 11 : قيمة كل امرىء ما يحسنه 140

4 / 11 : «خاطر بنفسه من استغنى» 141

5 / 11 : من دخله العجب هلك 142

6 / 11 : من أيقن بالخلف ، جاد بالعطيّة 143

7 / 11 : من رضى بالعافية ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه 144

فرجام سخن 146

5- نسب حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 147

رسول آقاجانی

1- زید بن حسن علیه السلام 149

گفتار علما درباره زید بن حسن علیه السلام 155

ولادت و وفات 158

عقاید زید 161

روایات زید بن حسن علیه السلام 163

همسر و فرزندان 166

2- حسن بن زید 167

تاریخ تولد، وفات و شخصیت حسن بن زید 168

همسر و تعداد فرزندان 172

1. ابو محمد قاسم بن حسن 172

2. ابوالحسن علی بن حسن 173

3. ابو طاهر زید بن حسن 173

4. ابو محمد اسماعیل بن حسن 173

5. ابوالحسن اسحاق بن حسن 174

6. ابواسحاق ابراهیم بن حسن 174

7. ابو زید عبدالله بن حسن 175

8. نفیسه بنت حسن 175

از نگاه شاعران 175

برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش 184

3 - علی بن حسن 189

همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید 193

تولد، وفات و محل دفن علی السدید 195

4 - عبدالله قافه 196

مقاله ششم

6 - آفتاب ری، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 201

عباس عیبری

نام و نسب حضرت 203

1. علی بن حسن 203

2. حسن بن زید 204

3. زید بن حسن 205

مقام علمی حضرت عبدالعظیم 205

جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه 207

اساتید حضرت در روایت 208

شاگردان آن بزرگوار 208

جایگاه حضرت نزد معصومان: 208

در محفل رضوی 209

در محضر امام هادی علیه السلام 209

مهاجرت به ری 211

وفات حضرت..... 212

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 212

کرامات آفتاب ری..... 213

رهایی از بند..... 214

دعای مستجاب..... 215

مقاله هفتم

7 - شرح حال نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 217

دکتر مرتضی جباران

گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام 219

دودمان درخشان..... 219

دانش و اعتبار..... 219

بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام 220

گریز عبدالعظیم به ری..... 222

وفات..... 222

زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 223

نفیسه خاتون دختر کیست؟..... 224

الف) دلایل اثباتی..... 225

ب) دلایل سلبی..... 227

نفیسه خاتون در گفتار علما..... 229

کرامات نفیسه خاتون..... 233

شناخت اجمالی اسحاق مؤتمن، همسر نفیسه خاتون..... 239

ارادت و اعتقاد اهل سنت به نفیسه خاتون..... 241

مقاله هشتم

8- بر آستان سیدالکریم، چهل حدیث با ترجمه و شعر..... 243

محمدحسن ارجمند

مقاله نهم

9- آشنایی با موقوفات آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام..... 287

حسین مؤذنی

پیشگفتار..... 289

تعریف و تاریخ وقف..... 290

مقدمه..... 291

الف - موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا قرن دهم..... 295

علل از دست رفتن موقوفات..... 304

(1) زرگنده و مدارک مربوط به آن..... 304

(2) مزرعه استروهه..... 310

(3) قریه دولاب..... 310

(4) مزرعه ویمکرد..... 311

(5) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده..... 312

(6) مزرعه محمودآباد شهریار..... 312

ص: 403

7) مزرعه چال ماهیان:..... 313

8) مزرعه ترسن آباد:..... 313

9) مزرعه سیدعبدالله ایض:..... 313

10) مزرعه عمادآورد:..... 314

11) مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد:..... 314

12) باغات و غیره:..... 314

13) خیرآباد:..... 316

14) باغات خیرآباد:..... 317

وضع موقوفات آستان از سال 1291 تا 1299 قمری..... 319

نتیجه..... 319

فهرست منابع و مآخذ..... 321

مقاله دهم

10 - بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 323

نورالله عقیلی

تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن..... 326

نمونه هایی از بست نشینی در حرم عبدالعظیم علیه السلام 328

پایان سخن..... 331

ص: 404

11 - نقش آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در تاریخ معاصر ایران..... 333

محمدعلی تقوی راد

آغازگر بیداری..... 336

نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 337

پایان ناگوار..... 339

فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم..... 339

ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم..... 340

نقشه ترور..... 341

تحصن تجار تهران..... 342

مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام 343

جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد..... 345

آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 351

شیخ محمدتقی بافقی در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام 352

آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی..... 353

شگردهای انقلابی..... 354

جریان 18 دی..... 356

روز 22 بهمن و صحن مطهر..... 357

آلاله های پرپر در حرم..... 358

12 - نگاهی گذرا به «ری باستان» 359

ابوالفضل عرب زاده

نگاهی گذرا به «ری باستان» 361

قدمت شهر ری 362

قلعه سازی آریاییها 363

تغییر حدود ری 363

حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی 363

مکان واقعی ری 364

ری، شهری مقدس 364

نامهای شهر ری 365

آب و هوای ری 365

نژاد اصلی مردم ری 366

فتح ری به دست مسلمانان 366

نخستین مسجد ری 368

جمعیت ری 369

خرابی و ویرانی ری 371

مزار رجال و شخصیتهای مذهبی 374

فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 377

متن حدیث 380

ترجمه حدیث 381

ترجمه:..... 383

فضيلت زيارت حضرت عبدالعظيم عليه السلام 385

عصر خفقان و شكنجه..... 386

تولد و وفات حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام 386

پدر و اجداد آن حضرت..... 387

برادران آن حضرت..... 388

زوجه حضرت عبدالعظيم عليه السلام 388

فرزندان آن حضرت..... 388

اساتيد و مشايخ آن حضرت..... 389

راويان و تلامذه آن حضرت..... 389

تأليفات حضرت عبدالعظيم عليه السلام 390

ص: 407

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علمی معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1382 : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام/ تالیف جمعی از فضلا و نویسندگان.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 13 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 24، 25، 26، 27.

شابک : 24000 ریال (ج.1) ؛ ج.4 964-7489-56-0 :

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد 4، 1382.

یادداشت : ج.1 (چاپ اول: بهار 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، - 250؟ق. -- کنگره ها

رده بندی کنگره : 5/53BP/ع 2 ک 9 1300 ی

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : م 84-40509

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگان فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مهّد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مهّد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان

و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست،

بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی یک لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

1. زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

رضا استادی

2. بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 45

محمد کاظم رحمان ستایش

3. خورشید ری (حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از منظر امامان معصوم علیهم السلام) 89

مهدی حسینیان قمی

4. اسوه تقوا (بررسی روایات اخلاقی - اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) 143

علی مختاری

5. عراضة الاخوان (سفرنامه معلم حبیب آبادی به آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام) 177

محمد علی معلم حبیب آبادی، به کوشش صادق برزگر

6. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از نگاه حضرت آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله 191

ابوالفضل حافظیان بابلی

7. کوچ مسافر ری 205

سید صادق حسینی اشکوری

8. رجال ری در کتاب النقص 287

علی صدرایی خویی

9. حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شهر ری در سفرنامه ها 337

محسن صادقی

کنگره ها و نشستهای علمی، آن گاه که بر محور موضوعات تاریخی و میراثی برپا می شوند، و تصحیح و تحقیق آثار را در دستور دارند، اگر از مباحث نو و تولید نظریه های جدید غفلت ورزند، بخش مهمی از وظیفه خود را ایفا نکرده اند؛ چرا که آماده سازی میراث مکتوب تراثی به شکلی جدید و نیز گردآوری منابع، در شمار خدمات پژوهشی است و پژوهش از آن پس آغاز می گردد. همچنین هر پژوهشی - هر اندازه هم که روزآمد و کاربردی باشد - گذشته را شامل می شود؛ چرا که به ناگزیر

بر بنیاد پژوهشهای پیشین شکل می گیرد.

با توجه به این اصل، کمیته علمی کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تولید مقالات و اندیشه های جدید را بخش مهمی از رسالت خود قرار داد. و برای دستیابی به این هدف، از طریق فراخوان عمومی و نیز سفارش تدوین مقاله اقدام کرد. با وجود زمان اندک، در مجموع هشتاد مقاله به کمیته علمی واصل شد که پنجاه مقاله از آنها نتیجه فراخوانهای عمومی و سی مقاله نیز دستاورد سفارشهای خاص بود.

پس از ارزیابی های علمی، از میان هشتاد مقاله یاد شده، پنجاه مقاله جهت چاپ در مجموعه مقالات کنگره، مناسب تشخیص داده شد که به ترتیب زیر به چاپ می رسد:

جلد اول، حاوی دوازده مقاله و شامل مقالات اعتقادی از قبیل: عرض دین، امامت، مهدویت، تشیع در ری و... است.

در جلد دوم، دوازده مقاله جای گرفته است که بیشتر جنبه تاریخی دارند. در جلد

سوم، شانزده مقاله با موضوعات متنوع دیگر، جای گرفته است.

باقی مانده مقالات، به همراه سخنرانیهای ایراد شده در کنگره، مصاحبه ها و... پس از برپایی کنگره، با عنوان «یادنامه» به چاپ خواهد رسید.

در این جا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

1. ترتیب و چینش مقالات، تنها بر پایه موضوع و اهمیت آن بوده است.

2. نخستین مقاله از جلد اول مجموعه مقالات، با عنوان «شرح حدیث عرض دین»، در گذشته توسط حضرت آیه الله لطف الله صافی (دام ظلله) تألیف شده بود که با کسب اجازه از ایشان و جهت تکمیل مقالات بعدی با مختصر ویرایشی در این مجموعه جای گرفت.

کمیته علمی بر خود فرض می داند که از همه بزرگان، نویسندگان و محققان که با تدوین مقاله در غنای این بزرگداشت سهمیم بودند، صمیمانه سپاسگزاری کند و از عموم اهل تحقیق بخواهد که خطاها و نقصها چاپی راه یافته به این مجموعه را که ناشی از اندکی فرصت اند، بر ما ببخشند.

وإلی الله تصیر الأمور

ص: 10

(1) زيارت حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام

اشاره

تأليف: رضا استادى

ص: 11

زیارت در اصل به معنای ملاقات و دیدار و بازدید است. هنگامی که گفته می شود: «زُرْتُ صَدِيقِي» مقصود این است که به دیدار دوستانم رفتم و او را ملاقات کردم، و آنجا که مثلاً گفته می شود: «زُرْتُ الْمُتَحَفَّ»؛ یعنی از موزه بازدید کردم.

اما در محاورات و گفتگوهای میان متدینان و مسلمانان واژه «زیارت قبور» معمولاً بار معنوی دارد و توأم با احترام و اکرام است و نیز حکایت از باور به ماوراء الطبیعه دارد؛ مثلاً کسی که به زیارت قبر پدر خود یا مادر خود می رود حتماً به این خاطر است که برای آنان احترام خاصی قائل است و می خواهد به این وسیله آنان را تکریم کند و معلوم باشد که ایشان را فراموش نکرده است. علاوه بر این، چون معتقدان به مبدأ و معاد مرگ را نیستی نمی دانند و برای شخص متوفی، زنده بودن و توجه به بازماندگان و نیز توجه و علاقه به قبر خود را باور دارند به زیارت قبر او می روند که با سلام دادن به او و احیاناً سخن گفتن با او هم او را احترام، و هم گاهی از وی تقاضای دعای خیر کنند یا برای او از خدای متعال درخواست مغفرت یا علو درجات نمایند.

البته زیارت قبور و رفتن به گورستان ها موجب عبرت گرفتن هم هست که این خود نیز بسیار برای زائر سازنده است.

از این رو به زیارت قبور مؤمنان رفتن، کاری است پسندیده و همواره مسلمانان

این کار صحیح را انجام می داده اند و روایاتی که به زیارت قبور مؤمنان سفارش می کند می تواند مؤید و امضای آن کار عقلایی و نیز بیان استحباب شرعی آن باشد.

علامه امینی در کتاب ارجمند الغدیر(1) از کتاب های اهل سنت با سندهای مختلف از چند نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان از رسول خدا نقل کرده اند که فرموده است:

كنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها؛

قبلاً شما را (شاید به خاطر اینکه مدفونان در قبرستان ها کافر بودند و احترام به آنان کار پسندیده ای نیست بلکه از نظر شرع مورد نکوهش است) از زیارت قبور نهی کرده بودم اما اکنون (که اهل ایمان به خاک سپرده شده اند) امر می کنم شما را که قبور (مؤمنان) را زیارت کنید.

در روایات دیگر فرموده است:

«قبور را زیارت کنید؛ زیرا زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یاد آخرت است».

در روایت دیگر: «به زیارت قبور بروید این کار شما را به یاد مرگ می اندازد».

و در روایت دیگر: «هر کس می خواهد به زیارت قبری برود، برود؛ زیرا قلب را نرم و چشم را گریان و آخرت را به یاد می آورد...».

در روایت دیگر: «به زیارت قبور بروید؛ زیرا در زیارت قبرها عبرت است».

در کنز العمال آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبرستان رفت و گفت: «السلام علیکم ایها الأرواح الفانیة و الأبدان البالیة...».

نیز در همان کتاب است که حضرت علی علیه السلام در موقع زیارت قبری گفت: «السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین».

نیز در مستدرک حاکم آمده است: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر حضرت حمزه می رفت... .

ص: 14

بنابراین، اهل تسنن هم نباید تردید داشته باشند که به زیارت قبور مؤمنان رفتن، کاری است مشروع و پسندیده، و آثار و برکاتی هم دارد.

و اینکه برخی از اهل تسنن یا وهابی های از اهل تسنن زنان را از زیارت قبور منع می کنند و آن را حرام می دانند از زمان های خیلی دور در کتاب های فقهی مورد بحث و بررسی و انتقاد قرار گرفته است.

مثلاً محقق حلی متوفای 676 در کتاب گرانقدر المعتمد می نویسد:

زیارت قبور امامان و مؤمنان برای مردان مستحبّ مؤکد است و برای زنان مکروه است و حرام نیست [البته کراهت در عبادات به معنی این است که ثواب کمتری دارد] و این فتوای اهل علم یعنی دانشمندان و فقهای شیعه است.

سپس بعد از نقل برخی از روایاتی که دلالت بر استحباب زیارت قبور دارد می نویسد:

اما جواز زیارت قبور برای زنان از این دو روایت یکی از کتاب های شیعه و دیگری از کتاب های اهل تسنن استفاده می شود.

1. یونس، از اصحاب امام صادق علیه السلام، از آن حضرت روایت می کند:

فاطمه زهرا علیها السلام هر هفته روز شنبه به زیارت قبور شهدا می رفت و کنار قبر حضرت حمزه برای او طلب رحمت و آمرزش می کرد.

2. اهل سنت از ابی ملیکه نقل کرده اند که او به عایشه گفت: از کجا می آیی؟ جواب داد از زیارت قبر برادرم عبدالرحمان. به او گفت: مگر پیامبر از زیارت قبور نهی نکرده بود؟ عایشه گفت: بلی نهی کرده بود اما بعدها به زیارت قبور امر کرد.

سپس محقق حلی می فرماید:

زنان داخل این رخصت و جواز و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و کراهت برای

این است که ستر و پوشش و حفظ خود از اجانب برای زنان اولی است. (1)

زیارت قبور مؤمنان در مکتب اهل بیت

1. امام رضا علیه السلام:

هر کس قبر مؤمنی را زیارت کند و سوره «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ» را هفت بار نزد آن قبر بخواند خداوند او و صاحب قبر را پیامرزد. (2)

2. علی علیه السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد. (3)

3. امام صادق علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر هفته شب جمعه با گروهی از اصحاب خود به قبرستان بقیع (مدینه) می رفت و خطاب به اهل قبور سه مرتبه می فرمود: السلام علیکم یا اهل الدیار و سه بار هم می فرمود: خدا شما را رحمت کند. (4)

4. عبدالله بن سنان از اصحاب امام صادق علیه السلام است می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه به اهل قبور سلام کنیم؟ حضرت فرمود:

بگو: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، أنتم لنا فرط و نحن إن شاء الله بکم لاحقون. (5)

5. امام باقر علیه السلام

هر کس قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و دستش را روی قبر گذاشته

ص: 16

1- .المعتبر، ص 92، چاپ سنگی رحلی. روایت دوم در منتهی المطلب علامه حلی هم هست. در معتبر ابی فلیکه و در منتهی ابی ملیکه هست و ظاهراً دومی صحیح است.

2- .بحار الانوار، ج 79، ص 169 به نقل از هدایه شیخ صدوق.

3- .بحار الانوار، ج 79، ص 169 به نقل از دعائم الاسلام.

4- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 224.

5- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 225.

و سوره قدر را هفت مرتبه بخواند خداوند او و صاحب قبر را بیامرزد. (1)

6. صفوان بن یحیی از اصحاب امام هفتم علیه السلام گوید: به آن حضرت گفتم: شنیده ام که هنگامی که کسی به زیارت قبر مؤمنی می رود صاحب آن قبر با او انس می گیرد و هنگامی که می خواهد از قبر دور شود او وحشت زده می شود. حضرت جمله اول را تصدیق کرده و گفتند جمله دوم درست نیست «فقال: لایستوحش». (2)

7. در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده:

هنگامی که به زیارت قبور می روید آنها با شما انس می گیرند و هنگامی که از نزد آنها می روید وحشت می کنند. (3)

8. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که یکی از اصحاب ایشان از وی پرسید: آیا مؤمن می داند چه کسی به زیارت قبر او می رود؟ حضرت فرمود:

بله، همواره با زائر قبر خود مانوس است و هنگامی که زائر از نزد قبر او برمی خیزد و برمی گردد وحشتی بر صاحب قبر وارد می شود. (4)
صاحب کتاب وسائل الشیعه می گوید:

اینکه در برخی روایات وحشت زده شدن صاحب قبر نفی و در برخی اثبات شده به خاطر تفاوت زائران است؛ یعنی اگر زائر مثلاً از اولیاء خدا باشد صاحب قبر مایل است همیشه با او باشد و از رفتن او ناراحت می شود و اگر از افراد معمولی باشد از رفتن او ناراحت نمی شود فقط در هنگام بودن او با او مانوس می شود.

9. محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: هنگامی که ما به زیارت قبور می رویم صاحبان قبرها می فهمند که ما به زیارت آنان رفته ایم؟ حضرت فرمود:

«آری، به خدا سوگند می فهمند و خوشحال می شوند و با شما انس می گیرند». (5)

ص: 17

1- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 227.

2- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 222.

3- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 222.

4- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 223.

5- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 222.

10. علی علیه السلام: به زیارت مردگان خود بروید زیرا آنان به زیارت شما خوشحال می شوند. و نزد قبر پدر و یا مادر خود علاوه بر دعای برای ایشان حاجت خود را از خدا بخواهید. (1)

11. یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام گوید: با امام باقر علیه السلام در قبرستان بقیع از کنار قبر یکی از شیعیان (اهل کوفه) گذشتیم به حضرت عرض کردم فدایت شوم این قبر یکی از شیعیان است حضرت کنار آن قبر ایستاد و این دعا را خواند: اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتك ما يستغنی به عن رحمة من سواك و الحقه بمن كان يتولاه (2)

12. رسول خدا صلی الله علیه و آله: هر کس هر جمعه قبر پدر و مادرش و یا یکی از آنها را زیارت کند خدا او را می آمرزد و از نیکوکاران نوشته می شود. (3)

13. امام صادق علیه السلام: یکی از حقوق مؤمن بر مؤمن این است که پس از مرگ او به زیارت قبرش برود. (4)

14. داورد رقی از اصحاب امام صادق گوید: به آن حضرت گفتم: انسان کنار قبر پدرش با خویشاوندانش و غیره می ایستد (وزیارت می کند) آیا به حال صاحب قبر سودی دارد؟ حضرت فرمود:

آری، او خوشحال می شود همان طور که یکی از شما هنگامی که برای دیگری هدیه ای می برد شاد می شود. (5)

از این روایات و روایات دیگری که در کتاب های روایی شیعه مانند کامل الزیارات ابن قولویه و وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل و بحار الانوار و الغدير و غیره نقل شده مطالب متعددی استفاده می شود:

ص: 18

1- . وسائل الشیعه، ج 3، ص 223.

2- . کامل الزیارات، ص 321.

3- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 365.

4- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 363.

5- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 363.

الف) استحباب زیارت قبور اهل ایمان؛

ب) اینکه اهل قبور در عالمی دیگر زنده اند و علاقه و ارتباط آنان با قبرهایشان قطع نشده و به زائران قبور خود توجه دارند؛

ج) از آمدن زائران به زیارتشان خوشحال شده، با آنان انس می گیرند؛

د) مستحب است زائر برای صاحب قبر دعا و طلب رحمت نماید؛

ه) زیارت قبور برای زائر هم برکاتی دارد؛ از جمله اینکه او را به یاد مرگ و سفر آخرت می اندازد و باعث پند و عبرت او می شود؛

و) درباره زیارت قبر پدر و مادر تأکید ویژه شده است؛

ز) علاوه بر همه اینها، از مجموع روایات برمی آید که مسلمان و مؤمن پس از مرگ زنده است و با زیارت او از او تکریم می شود؛ زیرا همان طور که پیشتر گفته شد واژه «زیارت» در این قبیل روایات بار معنوی و تکریم ویژه ای دارد؛

ح) و حتماً این احترام خاص برای کسانی که در میان اهل ایمان ممتاز هستند باید مضاعف و چند برابر باشد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده:

فاطمه زهرا علیها السلام قبر حضرت حمزه را زیارت می کرد و هر شنبه (هر هفته) با گروهی از زنان به زیارت قبور شهدا می رفت و برای آنان دعا و استغفار می کرد. (1)

امام باقر علیه السلام :

هر کس قبور شهدای آل محمد را به قصد نیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله زیارت کند از گناهان خود پاک می شود مانند روزی که به دنیا آمده است. (2)

از همین باب است که در طول تاریخ اسلام مسلمانان به زیارت قبور علما و بندگان

ص: 19

1- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 365.

2- . بحار الانوار، ج 98، ص 20.

خاص خدا بیشتر عنایت داشته و تعداد بسیاری از قبور علما و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و غیر آنان به صورت مزار و زیارتگاه عمومی درآمده است.

مثلاً در ایران قبر میرزای قمی و علی بن بابویه قمی و غیره در قم، و قبر علامه مجلسی و پدرش و حجه الاسلام شفتی و غیره در اصفهان، و قبر شیخ بهائی و امین الاسلام طبرسی و غیره در مشهد، و قبر شیخ صدوق و قبر امام خمینی و غیره در تهران، و ده ها بلکه صدها قبر دیگر در بلاد مختلف و کشورها مورد احترام و زیارت خاص و عام است.

همچنین صدها و هزارها امامزاده که در سراسر دنیا و بخصوص در عراق و ایران است جز موارد خاصی که دلیل ویژه ای بر استحباب زیارت آنان وارد شده، همگی از همین باب زیارت قبور اهل ایمان است.

شاید یکی از ادله عنایت خاص به این گروه از مؤمنان این روایت ها باشد:

امام هفتم علیه السلام:

هر کس نمی تواند قبرهای ما را زیارت کند، قبور برادران صالح ما را زیارت نماید. (1)

امام صادق علیه السلام:

هر کس نمی تواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت کند، ثواب زیارت ما برای او نوشته می شود.

باتوجه به مطالب گذشته، زیارت قبور اهل ایمان و نیز خواص از مؤمنان دوجنبه دارد:

1. فیض بردن زائر؛

2. فیض دهی زائر به صاحب قبر.

هنگامی که به زیارت قبر پدر خود می رویم قصد ما این است که دعا و قرآن

ص: 20

و استغفار ما برای پدرمان سودمند، و دعای او در حق ما و نیز انجام دادن این عمل مستحب (یعنی زیارت قبر مؤمن و زیارت قبر پدر) برای ما سودمند باشد و در مواردی این فیض بری و فیض دهی برتری بر یکدیگر ندارند.

اما در مواردی میان آن دو بسیار فرق است اگر امام باقر علیه السلام بر سر قبری از قبور شیعیان می ایستد و او را دعا می کند این جا فیض دهی صدها و هزارها بار از تشکر صاحب قبر از آن حضرت، بیشتر است.

اگر فاطمه زهرا علیها السلام به زیارت قبر شهدا و یا شهدای احد می رود فیضی که آن حضرت می رساند قابل قیاس با سپاس و تشکر آن شهدای عزیز از وی نیست.

همچنین هنگامی که افراد معمولی و متوسط به زیارت قبر یکی از علما و صلحا و بندگان خاص خدا می روند، اینجا فیض بری او بسیار بیشتر از فیض رسانی اوست و اصولاً در این قبیل موارد زائران به قصد فیض بردن و جلب لطف الهی و استجاب دعا خود به زیارت این قبیل قبور می روند.

بنابراین، جای هیچ اشکال و تردیدی نیست اگر بینیم زائران این قبور ویژه، نزد آن قبرها دست به دعا برمی دارند و صاحبان قبور را وسیله استجاب دعا خود قرار می دهند و جای استبعاد نیست اگر بشنویم کنار قبر فلان عالم زاهد و صالح دعا مستجاب است؛ زیرا برتری روح او و مقامات معنوی او ایجاب می کند که بتواند در حدی که خدای متعال به او قدرت روحی و معنویت داده است به زائر خود کمک کرده و او را مورد مرحمت خود قرار داده و فیوضاتی نصیب او نماید.

زیارت پیامبر و امامان علیهم السلام

در آغاز مقال گفتیم براساس روایاتی که در کتاب های خود اهل تسنن هست، اهل تسنن هم باید مانند شیعه در حسن و استجاب زیارت قبور مؤمنان تردیدی نداشته باشد.

همین طور در استحباب و مشروعیت زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید شکی داشته باشند؛ زیرا مستندات فراوانی برای استحباب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در تألیفات دانشمندان اهل سنت وجود دارد که برای هر بانصافی قانع کننده است:

1. در ده ها کتاب از کتب اهل تسنن از جمله سنن دار قطنی(1) و سنن کبری بیهقی(2) و الشفا بتعريف حقوق المصطفى قاضی عیاض(3) و الترغیب و الترهیب منذری(4) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«من زار قبري وجبت له شفاعتي»؛ هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من او را واجب می شود.

2. نیز در ده ها کتاب از جمله مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر(5) و سنن دار قطنی(6) و کنز العمال(7) از رسول خدا روایت شده که آن حضرت فرمود:

من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي؛

هر کس حجّ خانه خدا به جا آورد آنگاه (در مدینه) قبر مرا زیارت کند، مانند کسی است که مرا در حال حیات زیارت کرده باشد.

در کتاب وفاء الوفاء سمهودی(8) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«من لم يزر قبري فقد جفاني؛ هر کس قبر مرا زیارت نکند به من جفا کرده است.

در کتاب شریف الغدیر(9) غیر از این سه روایت حدود بیست روایت دیگر از ده ها کتاب از اهل تسنن نقل کرده است.

غزالی در احیاء العلوم گوید:

ص: 22

1- . سنن دار قطنی، ج 2، ص 278.

2- . سنن کبری بیهقی، ج 5، ص 245.

3- . الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج 5، ص 194.

4- . الترغیب و الترهیب منذری، ج 2، ص 224.

5- . مختصر تاریخ دمشق، ج 2، ص 406.

6- . سنن دار قطنی، ج 2، ص 278.

7- . کنز العمال، ج 15، ص 651.

8- . وفاء الوفاء، ج 4، ص 1347.

9- . الغدیر، ج 5، ص 142.

مستحب است هر روز به بقیع رفتن و زیارت قبر عباس عموی پیامبر و حسن بن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق... (1).

زیارت معصومان در مکتب اهل بیت

در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه، از کتاب های حدیثی قدیمی شیعه، حدود سی روایت درباره زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که نمونه آنها را می آوریم:

1. حسین بن علی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: ای پدر پاداش و اجر کسی که تو را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمود:

هر کس مرا در حال حیات یا پس از مرگ زیارت کند، بر من لازم است روز قیامت به زیارت او بروم و او را از گناهانش خلاص کنم. (2)

2. امام باقر علیه السلام فرمود:

زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر است با حج مبروری که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله انجام شده باشد. (3)

3. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به زیارت من بیاید روز قیامت شفیع او خواهم بود». (4)

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام فرمود:

هر کس مرا در حال حیات یا پس از مرگ زیارت کند یا پدرت (علی علیه السلام) را زیارت کند، لازم می شود روز قیامت او را زیارت کرده و از گناهانش خلاص کنم. (5)

5. در امالی صدوق است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس حسن را در بقیع زیارت کند قدم او بر صراط ثابت باشد روزی که

ص: 23

1- . احیاء العلوم، ج 1، ص 232.

2- . کامل الزیارات، ص 14 چاپ سنگی.

3- . کامل الزیارات، ص 15.

4- . کامل الزیارات، ص 12.

5- . کامل الزیارات، ص 39.

همه قدم ها می لغزد. (1)

6. از امام صادق روایت شده که فرمود:

هر کس قبر حضرت فاطمه را زیارت کند (و این زیارت نامه را بخواند) و سپس استغفار کند خداوند او را می آمرزد و داخل بهشت می کند. (2)

7. علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، اجر و پاداش کسی که قبرهای ما (اهل بیت) را زیارت کند و تعمیر کند و به قبر ما سر بزند چیست؟ حضرت فرمود:

ای ابوالحسن، خدای تعالی قبر تو و قبور فرزندان تو را بقعه هایی از بقعه های بهشت قرار داده است... کسانی که قبور شما را تعمیر می کنند و به قصد قربت، و برای اظهار دوستی و محبت قبور شما را زیاد زیارت می کنند از شفاعت من بهره مند می شوند (3) و در بهشت زائران من خواهند بود. (4)

8. امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس یکی از ما (اهل بیت) را زیارت کند، مانند کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد. (5)

9. زید شحّام گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمود:

مانند کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد. (6)

درباره زیارت امام حسین علیه السلام صدها روایت در کتاب های معتبر شیعه وارد شده

ص: 24

1- . بحار الانوار، ج 97، ص 141؛ امالی، ص 112.

2- . بحار الانوار، ج 97، ص 199.

3- . اولئك يا علي المخصوصون بشفاعتي.

4- . بحار الانوار، ج 97، ص 121 با اختصار.

5- . بحار الانوار، ج 97، ص 118 به نقل از ثواب الاعمال شیخ صدوق.

6- . بحار الانوار، ج 97، ص 117 به نقل از عیون و علل شیخ صدوق.

است، از جمله:

10 از امام صادق علیه السلام روایت شده:

اگر یکی از شما هر سال به حج خانه خدا رفته باشد اما امام حسین علیه السلام را زیارت نکرده باشد حقی از حقوق خدا و حقوق رسول خدا را ترك کرده است... (1)

11. از امام باقر روایت شده:

شیعیان ما را امر کنید به زیارت قبر حسین علیه السلام زیرا آمدن نزد قبر او و زیارت او فریضه است بر هر مؤمنی که امامت امام حسین را قبول دارد. (2)

12. به امام رضا علیه السلام گفته شد: زیارت قبر پدر شما مانند زیارت قبر امام حسین علیه السلام است؟ فرمود: «آری». (3)

13. از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

هر که مرا با این دوری قبرم زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا او را در هول ها و ترس های آن سه جا نجات دهم: هنگامی که نامه عمل به دست افراد داده می شود و نزد صراط و نزد میزان. (4)

از مجموع این روایات و سائر روایاتی که در کامل الزیارات و غیره نقل شده استحباب زیارت قبور رسول خدا و فاطمه زهرا و امامان معصوم استفاده می شود.

اما آیا این زیارت و ترغیب به این زیارت ها مانند همان زیارت اهل قبور است که پیش تر یاد شد و به همان اهدافی که آن زیارت انجام می شود این زیارت ها نیز انجام می گیرد یا تفاوت دارد؟ بله تفاوت دارد و تفاوت از زمین تا آسمان است.

ص: 25

1- . کامل الزیارات، ص 122.

2- . کامل الزیارات، ص 120.

3- . کامل الزیارات، ص 298.

4- . بحار الانوار، ج 99، ص 34 به نقل از خصال شیخ صدوق.

در زیارت رسول خدا و فاطمه زهرا و امامان معصوم علیهم السلام مطالب ویژه ای که بسیار ارزنده و آموزنده می باشد مقصود است:

الف) استحباب زیارت آنان، بلکه لزوم زیارت آنان، و به آنها سلام کردن و با آنها راز دل گفتن حاکی از این است که زائر معتقد است که این بزرگواران پس از مرگ مانند قبل از مرگ هستند و زنده و مرده آنها مساوی است.

ب) در این زیارت ها از زائر خواسته شده با آداب خاصی با غسل بودن، با خواندن اذن دخول و گفتن اذکار و ... با کمال خضوع و توجه زیارت کند و از این راه تا حد ممکن مقامات معنوی و کمالات الهی آنان را مد نظر داشته باشد و عرفان و شناخت خود را نسبت به آنان عملاً نشان داده و آن را تکمیل کند. (1)

ج) در این زیارت ها یکی از اهداف این است که ارتباط شیعیان بخصوص در زمان غیبت با رسول خدا و فاطمه زهرا و امامان معصوم علیهم السلام قطع نشود و همواره آن عزیزان در جامعه شیعه و میان مسلمانان مطرح باشند.

و شاید از همین جهت است که در روایت وارد شده:

امام صادق علیه السلام فرمود:

اگر مردم حج خانه خدا را ترك کنند بر والی لازم است که گروهی را مجبور به رفتن به حج کند تا خانه خدا بی زائر نماند و اگر مردم زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را ترك کنند بر والی لازم است که گروهی را به اجبار به زیارت قبر رسول الله بفرستد و اگر آنان هزینه این سفر را ندارند لازم است والی از بیت المال مسلمانان این هزینه ها را بپردازد. (2)

د) در این زیارات تجدید عهد با پیامبر و امام یکی از اهداف بسیار سازنده است.

ص: 26

1- . بحث در اینکه چرا برای زیارت اعتبار مقدسه آداب فراوانی یاد شده، که در زمان حیات معصومان که به زیارت آنان می رفتند آن آداب معمولاً مراعات نمی شد و یا خواسته نمی شد، مقالی دیگر می طلبد.

2- . وسائل الشیعه، ج 8، ص 16، چاپ بیست جلدی.

ه) این زیارت‌ها مانند کلاس و مدرسه‌ای است که سطح معارف و شناخت زائران را بالا می‌برد؛ زیرا با خواندن زیارت‌نامه‌ها (که پس از این درباره آنها هم بحثی خواهیم داشت) در واقع درس معارف می‌خوانند.

و) مخصوصاً در زیارت امام حسین علیه السلام فداکاری در راه دین، و ارزش فراوان غیر قابل تصور دین، و راه و رسم مبارزه و مقاومت در برابر ظالمان، آموخته می‌شود.

ز) زیارت امام حسین مانند مرثیه خوانی و سوگواری برای آن حضرت یکی از عوامل تضمین‌کننده بقای مکتب اهل بیت است و شاید از این جهت است که درباره زیارت امام حسین علیه السلام صدها روایت وارد شده و گاهی تعبیر به وجوب هم شده است و نیز در برخی نقل‌ها دیده می‌شود که اگر سفر زیارت حضرت حسین علیه السلام با خطر و ضرری هم توأم باشد تحمل آن خطرات و زیان‌ها مستحسن است و از انجام زیارت سیدالشهدا علیه السلام به هیچ وجه نمی‌شود چشم پوشید.

زیارت‌نامه

اعتقاد به اینکه مردگان در عالمی دیگر زنده هستند و ارتباط آنها با قبرشان قطع نشده، موجب می‌شود که در زیارت اهل قبور احیاناً زائر به صاحب قبر سلام و درودی داشته باشد. بنابراین، جای تردید نیست که می‌توان در زیارت اهل قبور عباراتی را به عنوان سلام به کار برد و همین مطلب در روایات نیز وارد شده است.

ابن عباس گوید رسول خدا در قبرستان مدینه خطاب به آنان فرمود:

«السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم اَنتُم سلفنا و نحن بالاثر» (1).

صاحب کتاب عقد الفرید گوید:

هر وقت علی علیه السلام وارد گورستان می‌شد می‌گفت: السلام علیکم یا اهل

ص: 27

1- سنن ترمذی، ج 3، ص 369؛ الغدیر، ج 5، ص 248.

الديار الموحشة و المحال المقفره من المؤمنين و المؤمنات... (1).

و در بحار الانوار آمده: این دعای علی علیه السلام برای اهل قبور است:

بسم الله الرحمن الرحيم. السلام على أهل لا-إله إلا الله، من أهل لا اله الا الله، يا أهل لا إله إلا الله، بحق لا اله الا الله. كيف وجدتم قول لا إله إلا الله، من لا إله إلا الله، يا لا إله إلا الله، بحق لا إله إلا الله، محمد رسول الله صلى الله عليه وآله. (2)

و واضح است که اگر در زیارت قبر عالمی یا زاهدی خطاب به او سلام کرده و خصوصیات و امتیازات او را یادآور شویم هیچ اشکالی ندارد؛ مثلاً در زیارت قبر شیخ طوسی بگوییم: السلام عليك يا ناصر اهل البيت، السلام عليك يا مروج دين الاسلام، و

و از این روست که گاهی برای برخی از علمای بزرگ زیارت نامه ای شامل ستایش از او و ایمان و اخلاص و زهد و خدمات او تدوین می شود.

البته باید یادآوری شود که در این زیارت نامه ها باید دقت شود که از مبالغه های بی وجه اجتناب و واقعیات گفته و نوشته شود.

زیارت نامه های پیامبر و فاطمه زهرا و امامان معصوم

داستان این زیارت نامه ها با آنچه قبلاً گفته شد قابل مقایسه نیست؛ زیرا زیارت نامه هایی که از معصومان برای معصومان و گاهی برای دیگران نقل و روایت شده، در حقیقت مجموعه ای است که برای معرفی رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام و آشنایی با مقامات الهی آنان و نیز آشنایی با فضایل و سیره و روش کلی زندگی و نیز

ص: 28

1- . العقد الفرید، ج 3، ص 11؛ الغدير، ج 5، ص 249.

2- . بحار الانوار، ج 99، ص 301.

بیان اهداف آن بزرگواران و همچنین برای بیان وظایف شیعیان در ارتباط با آن عزیزان است.

به این نمونه ها از بخش هایی از زیارات توجه کنید:

بکم تنبت الأرض أشجارها، و بکم تخرج الأشجار أثمارها، و بکم تنزل السماء قطرها و رزقها، و بکم يكشف الله الكرب، و بکم ينزل الله الغيث، و بکم تسيح الله الارض التي تحمل أبدانكم و ... ارادة الرب في مقادير اموره تهبط إليكم و تصدر من بيوتكم... (1)

در این جملات و نظایر آن زائر هم می آموزد که اهل بیت و سائط فیض الهی هستند و هم این اعتقاد را ابراز می دارد.

در زیارت دیگر که از امام صادق علیه السلام برای امام حسین علیه السلام روایت شده آمده:

صلى الله عليك يا أبا عبد الله، رحمك الله يا أبا عبد الله. أشهد أنك قد بلغت عن الله ما أمرك به و لم تخش أحداً غيره و جاهدت في سبيله و عبدته مخلصاً حتى أتاك اليقين... (2)

زائر با خواندن این مضامین، درس اخلاص، جهاد در راه خدا و اینکه غیر از خدا از هیچ کس واهمه و ترس نداشته باشد، می گیرد و ضمناً به فضائل و امتیازات روحی امام علیه السلام اشاره می کند. در زیارت اربعین به روایت امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة». (3)

آیا بهتر از این می توان هدف حضرت حسین علیه السلام را بیان کرد و به زائر و غیر زائر آموخت.

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که در روز عید غدیر جدش امیرمؤمنان را با زیارت نامه مفصلی که با این جمله آغاز می شود زیارت کرد: «السلام علی محمد

ص: 29

1- . کامل الزیارات، ص 199 در زیارت امام حسین علیه السلام منقول از امام صادق علیه السلام .

2- . کامل الزیارات، ص 202.

3- . بحار الانوار، ج 98، ص 331.

در این زیارت تعداد زیادی از فضائل و مناقب امیر مؤمنان یاد شده که زائر با خواندن آن هم به ساحت قدس علوی عرض ارادت و اخلاص می کند و هم با بخشی از فضایل آن حضرت آشنا می شود.

این زیارت نامه هشت صفحه ای کتابی را می طلبد که عارفی آگاه و آشنا با مکتب اهل بیت آن را شرح کند.

در این زیارت نامه می خوانیم:

أنت القائل لا تزیدني كثرة الناس حولي عزّة ولا تفرقهم عني وحشة ولو أسلمني الناس جميعاً لم أكن متضرعاً. اعتصمت بالله فعززت و
أثرت الآخرة على الأولى فزهدت... فما تناقضت أفعالك ولا اختلفت أقوالك ولا تقلبت أحوالك... .

کدام نوشته و کلامی به از این می تواند امیر مؤمنان را معرفی کند. آری اهل بیت خود باید معرف اهل بیت باشند.

و یکی از بهترین زیارت نامه ها که همواره مورد سفارش و توصیه بزرگان مکتب و مذهب بوده زیارت جامعه کبیره است.

برای اینکه خواننده گرامی به این زیارت و خواندن و استفاده از آن بیشتر راغب گردد و نیز پاسخی به کسانی باشد که گاهی در اعتبار این زیارت تردید می کنند و گاهی می گویند این زیارت شامل «غلو» درباره اهل بیت است، لازم است بحثی در اثبات اعتبار آن مطرح شود.

زیارت جامعه کبیره

ص: 30

زیارت جامعه از امام دهم علیه السلام در کتاب من لا یحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق(1) و عیون اخبار الرضا(2) تألیف شیخ صدوق و تهذیب الاحکام تألیف شیخ طوسی(3) نقل شده است.

شیخ صدوق و شیخ طوسی به تصدیق همه علما دو نفر فقیه و اسلام شناس و آگاه به مسائل اسلام هستند؛ یعنی این دو بزرگوار، هم حدیث و هم تفسیر و هم عقاید و علم کلام را می دانستند و آثارشان شاهد این مدّعی است و اگر ما راجع به زیارت جامعه هیچ نداشتیم جز اینکه شیخ صدوق و شیخ طوسی این زیارت را در دو کتاب از کتب اربعه نقل کرده و ترغیب کرده اند که وقتی به زیارت امیر مؤمنان علیه السلام می روید این زیارت را بخوانید؛ وقتی به زیارت امام هادی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام می روید این زیارت را بخوانید این خود دلیل روشنی است بر این که محتوای این زیارت با معارف اسلام و مکتب تشیع هماهنگ است و نباید ما نقل این زیارت را با بعضی از روایات دیگر مقایسه کنیم و بگوییم چه مانعی دارد که روایتی محتوایش درست نباشد ولی در کتاب های شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل شده باشد. زیرا این روایتی است که خطاب به امامان خوانده می شود، این خیلی خامی است که کسی بگوید در عین اینکه مضامین این زیارت درست نبوده شیخ طوسی فرموده بخوانید و به امام رضا علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام خطاب کنید. خود اینکه این دو بزرگوار، که دو اسلام شناس ممتاز اسلام و مکتب تشیع هستند، این زیارت را در دو کتاب از «کتب اربعه» شیعه نقل کرده اند بهترین دلیل است که این مضامین با محتوای آن چه پیغمبر راجع به ائمه علیهم السلام فرموده است هماهنگ است.

ثانیاً سند این روایت این طور است: شیخ صدوق از سه نفر از مشایخش

ص: 31

1- . من لا یحضره الفقیه، کتاب مزار حدیث، شماره 3213.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 272 «فی ذکر زیارة جامعه اخری عن الامام الهادی علیه السلام».

3- . تهذیب الاحکام، ج 6، ص 95.

علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق، محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام نقل کرده است و این سه نفر از محمد بن ابی عبدالله کوفی نقل کرده اند که در کتاب های رجال اصیل شیعه توثیق شده و محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل برمکی نقل کرده که او هم در کتاب های رجال قدیمی شیعه توثیق شده است.

بلی موسی بن عمران نخعی که خودش از امام هادی علیه السلام زیارت را نقل کرده، در کتاب های رجال مطرح نشده است و در موردش مطلبی نیامده است، ولی بعضی از محققان گفته اند و خوب هم گفته اند که همین که این شخص بتواند چنین زیارتی را با این محتوا از امام هادی علیه السلام نقل کند - چون زیارت جامعه حتماً از امام علیه السلام است - شاهد

این است که مورد توجه امام هادی علیه السلام بوده است و امام هادی علیه السلام برای او و معرفت او مکانتی قائل بوده که این زیارت را به او تعلیم فرموده است. پس زیارت، سند اعتبار این راوی است. در هر صورت برخی از بزرگان ما گفته اند که سند این روایات یا باید بگوییم اصطلاحاً صحیح یا حسن کالصحیح است. (1)

مجلسی اول ملاً محمدتقی مجلسی از محدثان و فقیهان و عرفای به نام مکتب تشیع است. به کتاب های امام خمینی رحمه الله مراجعه کنید. ایشان وقتی خواستند طلاب و غیر طلاب را به علمایی که اهل سیر و سلوک هستند و می توان از نوشته های آنها استفاده کرد ارجاع دهند، می گویند کتاب های ابن طاووس را ببینید، کتاب های مرحوم حاج میرزا جواد آقا را ببینید آنجا در ردیف علمای اهل سیر و سلوک می فرمایند: «به کتاب های ملاً محمدتقی مجلسی مراجعه کنید».

این بزرگوار در کتاب شرح فقیه، هم در فارسی هم در عربی، فرموده: علاوه بر آن سند صحیح و یا حسن کالصحیح دو سند دیگر خودم برای این زیارت دارم.

ص: 32

در شرح فقیه عربی که جلد اولش باید در سال 1066 به پایان رسیده باشد فرموده:

28 سال قبل (در آن تاریخ عمر این بزرگوار 67 سال بوده، 28 سالش را کم می کنیم حدود 40 سال می شود) لَمَّا وَقَفَنِي اللَّهُ تَعَالَى لَزِيَارَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرَعْتَ فِي حَوَالِي رَوْضَتِهِ الْمُقَدَّسَةِ فِي الْمَجَاهِدَاتِ وَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ بَيْرَكَةَ مَوْلَانَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَبْوَابَ الْمَكَاشِفَاتِ الَّتِي لَا تَحْتَمِلُ الْعُقُولُ الضَّعِيفَةَ؛

هنگامی که خداوند به من توفیق داد به زیارت امیر مؤمنان علیه السلام مشرف شدم و در اطراف روضه و حرم آن حضرت مشغول مجاهده و ریاضت شدم و خدای متعال به برکت امیر مؤمنان برایم مکاشفات و حالاتی پیش آورد که اگر بنخواهم بازگو کنم شاید افرادی انکار کنند.

تا اینجا از شرح عربی نقل شد.

در شرح فارسی فرموده اند:

تا آنکه شبی نشسته بودم در رواق، سینه ای دست داد؛ یعنی خواب خفیف دست داد. گویا بر در روضه مقدسه عسکرینم و خودم را گویا در مقابل قبر امام هادی علیه السلام می بینم و حضرت صاحب الامر علیه السلام پشت بر صندوق داده اند رو به درگاه. چون نظرم به حضرت افتاد شروع نمودم در خواندن زیارت جامعه که در حفظ داشتم به صدای بلند مانند مداحان. در حضور امام زمان در کنار قبر عسکرین در آن حالت مکاشفه و یا بگوین خواب و بیداری. فَلَمَّا أتممتها قال (صلوات الله عليه): نَعَمَ الزِّيَارَةُ؛ وقتی زیارت را به پایان بردم امام زمان علیه السلام فرمود چه خوب زیارتی است و عرض کردم و اشاره کردم به قبر که زیارت جد شماست؟ حضرت تقریر فرمودند. (یعنی عرض کردم که زیارت منسوب به امام هادی علیه السلام است که قبرش اینجا است؟ امام زمان علیه السلام هم تقریر کردند).

سپس مرحوم مجلسی فرموده: «فالحاصل انه لا شك لي أنّ هذه الزيارة من أبي

این سندی بی واسطه است که مجلسی اول برای زیارت جامعه نقل کرده است.

در جایی دیگر نیز فرموده: اگر می خواهید زیارت جامعه را بخوانید روشی را من پیشنهاد می کنم: یکی از ائمه را که به او خطاب می کنید اصل قرار دهید و بقیه را تبع، و بعد فرموده که در روای صادقانه و حقه دیدم که امام هشتم علیه السلام این کیفیت که من در نظر داشتم را تقریر کرد و تحسین کرد.

ورأیت فی الروایة الحقّة تقریر الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و تحسینة علیه.

روشن است که اگر کیفیت را تقریر و تحسین کنند اصل زیارت هم مورد تقریر است.

تاکنون چهار مطلب گفته شد: یکی اینکه شیخ صدوق و شیخ طوسی این زیارت را در دو کتاب مهم و معتبر خود نقل کرده اند و این دلیل صحت مضامین آن است. دیگر اینکه سند این زیارت اصطلاحاً سندی صحیح یا حسن کالصحیح است. سوم اینکه مجلسی اول رحمه الله صحت این زیارت را از امام زمان علیه السلام دریافت کرده. چهارم اینکه صحت این زیارت را در روای صادقه از امام هشتم علیه السلام استفاده کرده است.

اگر هیچ کدام از این چهار تا هم نبود باز ما در صدور زیارت جامعه از امام علیه السلام شکی نداشتیم؛ زیرا می دانیم برای اطمینان به صدور يك روایت از ائمه یا از رسول خدا علیه السلام راه هایی داریم که يك راهش خود مضمون است؛ یعنی گاهی مضمون بعضی از روایات مهم ترین گواه است که آن روایت از امام و معصوم است.

بسیاری از خطبه های نهج البلاغه اگر هیچ سندی هم نداشته باشد و مرسل باشد متش گواهی می دهد که این خطبه را نمی تواند کسی غیر از امیر مؤمنان گفته باشد.

صحیفه سجاده اگر از نظر سند اصطلاحاً مشکلی داشته باشد متن آن گواهی می دهد که این دعاها را غیر از امام سجاد و امام معصوم نمی تواند بگوید.

در آغاز کتاب کافی در کتاب عقل و جهل روایتی بس بلند و طولانی از امام کاظم علیه السلام هست که «یا هشام یا هشام» دارد. این روایت مضامینی بسیار پر ارجح دارد. آنجا در ذیل آن روایت نوشته اند: ضعیف است یعنی اصطلاحاً ضعیف است، اما این ضعف اصطلاحی هیچ لطمه ای به اعتبار حدیث نمی زند و موجب نمی شود که ما راجع به آن روایت تردید به خودمان راه بدهیم. متن متنی است که غیر از امام کاظم و امام معصوم نمی تواند بگوید.

متن زیارت جامعه و عباراتش و فصاحت و بلاغتش طوری است که همه علما و همه بزرگان را به خود جذب کرده است.

مجلسی دوم رحمه الله در کتاب مزار خود چهارده زیارت به عنوان زیارت جامعه نقل کرده و زیارت جامعه کبیره را قدری بیشتر توضیح داده و فرموده است:

إِنَّمَا بَسَطَ الْكَلَامَ فِي شَرْحِ تِلْكَ الزِّيَارَةِ قَلِيلاً وَإِنْ لَمْ اسْتَوْفِ حَقَّهَا حَذراً مِنَ الْإِطَالَةِ؛ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ سَنَدًا وَأَعَمُّهَا مَوْرَدًا وَأَفْصَحُهَا لَفْظًا وَأَبْلَغُهَا مَعْنَى وَأَعْلَاهَا شَأْنًا؛

اینکه در مورد این زیارت توضیحاتی دادم به خاطر اینکه از حیث سند از همه زیارات اصح است و از حیث لفظ از تمام زیارات افصح است و از حیث معنا ابلغ است.

همین طور در جای دیگر فرموده:

أوردت في هذا الكتاب من الجوامع بعدد المعصومين (صلوات الله عليهم) لكن أفضلها وأوثقها الثانية؛

در این کتاب از زیارات جامعه چهارده تا به عدد چهارده معصوم آوردم اما بالاترین و محکم ترین آنها زیارت دوم است که همان زیارت جامعه کبیره باشد که در بحار الانوار به عنوان زیارت دوم نقل شده.

دانشمندان شرح های متعددی بر زیارت جامعه نوشته اند و شروح متعددی هم

چاپ شده است. یکی از شرح ها که تألیف یکی از علمای قرن سیزدهم است در آغازش این طور آمده:

كانت متلقاة عند جميع الشيعة بالقبول لأجل ما اشتملت عليه من الألفاظ البليغة والأُمور البديعة والأسرار المنبئة والأحوال الشريفة
الوضيئة التي يشهد العقل السليم بصحتها وورودها عن ذلك الإمام؛ فإن على كلِّ حقِّ حقيقة و على كلِّ صواب نوراً؛

این زیارتی است که تمام شیعه و علمای شیعه آن را تلقی به قبول کرده و متنش گواهی می دهد که حتماً از امام معصوم علیه السلام صادر شده است.

یکی از شرح ها شرحی است که مرحوم شبر نوشته است. مرحوم سید عبدالله شبر همان عالم بزرگی است که او را مجلسی دوم گفته اند. فرموده: إنَّ زيارة الجامعة الكبيّرة أعظم الزيارات شأنًا وأعلّاهم مكانةً ومكاناً. وإنَّ فصاحة الفاظها و فقراتها و بلاغة مضامينها و عباراتها تنادي بصدورها من عين صافية نبعت عن ينابيع الوحي و الإلهام و تدعو إلى أنّها خرجت من ألسنة نواميس الدين و معاقل الأنام؛ فإنها فوق كلام المخلوق و تحت كلام الخالق. يغني فصاحة مضمونه و بلاغة مشحونه عن ملاحظة سنده كنهج البلاغة و الصحيفة السجادية

از بهترین جملاتی که در مورد زیارت جامعه گفته شده عبارتی است از مرحوم آیه الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی رحمه الله. ایشان فقیهی وارسته و پاک بود و کسانی که خدمش رسیده بودند، همه اعتراف داشتند که این بزرگوار اهل سیر و سلوک و معنویات بوده است. ایشان درباره زیارت جامعه کبیره فرموده:

من أجلّ الزيارات قدراً و أرفعها شأنًا لاحتوائها على مالم يحتو عليه الزيارة الأخرى من فضائل أهل البيت و مناقبهم فكأنما وردت
لتصحيح العقائد و ثبوت الأنوار المقدّسة في صدور المؤمنين.

گویا امام هادی علیه السلام این زیارت را فرموده که عقیده و اعتقاد مردم نسبت به امام

و ائمه را تصحیح کند، و دل های اهل ایمان را به نور ولایت آنان روشن گرداند.

امام خمینی رحمه الله، یعنی همان بزرگواری که به محتوای اسلام و تشیع به معنای جامعش از همه علمای لاقفل این قرن بالاتر بود، در طول حدود پانزده سال که در نجف مشرف بودند هر شب این زیارت را کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام می خوانده است. چه سندی از این بالاتر و چه سندی از این محکم تر که این زیارت متنی دارد که يك

اسلام شناس به تمام معنا را این طور به خودش جذب و جلب می کند.

زیارت مأثوره و غیر مأثوره

دعاها و زیارت هایی که از رسول خدا و فاطمه زهرا و امامان معصوم علیهم السلام نقل شود «مأثوره» نامیده می شوند و دعا و زیارتی که انشای اصحاب و علما و دانشمندان باشد «غیر مأثوره» است.

واضح است که مأثوره اگر از جهت سند قابل اعتماد باشد چون کلام معصوم است علاوه بر جواز و استحباب خواندن آن، در مباحث اسلامی هم می توان به آن استناد کرد؛ زیرا گفتار معصوم حجت است.

نیز روشن است که اگر دعاها و زیارت های مأثوره را بخوانیم بهتر از غیر مأثوره ها است اما در عین حال خواندن دعا و زیارت غیر مأثوره نیز اگر به دست علمای بزرگ و کسانی که با محتوای معارف اسلام آشنا هستند انشا شده باشد مانعی ندارد. البته این سؤال پیش می آید که اصولاً ساختن و انشای دعا و زیارت از غیر معصومان جایز است یا نه؟

در پاسخ باید گفته شود: از سیره علما و تأیید آنان بر می آید که این عمل بی اشکال است.

مثلاً شیخ صدوق رحمه الله در کتاب فقیه - که یکی از مهم ترین کتاب های حدیثی شیعه است - در باب زیارت حضرت فاطمه علیها السلام می نویسد:

در محل قبر حضرت فاطمه علیها السلام اختلاف است. برخی گویند بین قبر رسول خدا و منبر مسجد پیامبر است... برخی گویند آن حضرت در خانه خود دفن شده است... و این قول در نزد من صحیح است و من

هنگامی که از حج خانه خدا به مدینه آمدم و از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ شدم به طرف خانه فاطمه زهرا رفتم... و گفتم: السلام عليك يا بنت رسول الله... .

سپس زیارت نامه ای را که حدود دو صفحه است نقل می کند و می افزاید:

در روایات زیارتی برای حضرت صدیقه نیافتم و برای کسانی که به این کتاب رجوع می کنند درباره زیارت نامه آن حضرت پسندیدم همان زیارتی را که برای خود پسندیده بودم. (1) (و در کنار قبر حضرت فاطمه خوانده بودم)

مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در یکی از آثار خود گوید:

مقصود شیخ صدوق این است که این زیارت انشای خود من است و آن را در روایات نیافته ام.

البته از برخی از روایات استفاده می شود که کسی دعایی اختراع کرده بود و امام علیه السلام به او گفتند: «اختراع خود را کنار بگذار». (2)

اما در عین حال در آثار مرحوم سید بن طاووس و دیگران دعا و زیارت که انشای معصوم نباشد کم نیست؛ مثلاً محدث قمی در مفاتیح الجنان از استادش نقل می کند که دعای عدیله انشای برخی از علما است. (3)

نیز می توان این طور گفت که اگر عالمی آگاه به مکتب اسلام و اهل بیت درباره رسول خدا و فاطمه زهرا و امامان معصوم مطالبی را به عنوان زیارت نامه می نویسند واقعیاتی است که اظهار کرده است و نباید مورد اشکال باشد و همچنین اگر در مناجات با خدای متعال عباراتی را انتخاب کرده است چون با مذاق معصومان آشنا بوده، در حقیقت از همان مصادر وحی و عصمت استفاده کرده و گفته بی اشکال است.

ص: 38

1- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 341.

2- مفاتیح الجنان، ص 434 به نقل از کافی.

3- مفاتیح الجنان، ص 86.

درباره زیارت امامزاده ها تذکر چند مطلب لازم است:

چون در همه یا اغلب امامزاده ها مقبره اهل ایمان نیز هست، رفتن به این مکان ها و خواندن قرآن و دعا و طلب رحمت و مغفرت برای اهل قبور از جمله همان امامزاده ای که گفته می شود در آنجا مدفون می باشد بی اشکال است.

چون در غالب این مکان ها در طول سال ها، اهل ایمان حاضر شده و عبادت کرده و دعا خوانده و با خدای متعال راز و نیاز و با معصومان سر و سرّی داشته اند، از این جهت هم این مکان ها متبرک شده و با سایر سرزمین ها فرق دارد پس اگر در این مکان ها برای اینکه می توند محل اجابت دعا و نظر لطف الهی باشد برویم و عبادتی انجام دهیم بسیار بجا است.

چون تمام امامزاده ها به عنوان فرزندان و ذراری رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا وائمه هدی علیهم السلام مطرح هستند به عنوان اینکه احترام به آنان و محل قبر آنان و یا محل احتمالی قبر آنان، احترام به رسول الله و معصومان است نیز مستحسن می باشد. اما اگر مقصود این است که به عنوان آن امامزاده، به زیارت او برویم و عرض ادب نماییم برای تشخیص اینکه آنجا واقعاً امامزاده ای یا یکی از اولیای خدا دفن است چند راه داریم:

يك: خود ما و یا با نقل های مورد اعتماد، از صاحب آن قبر کرامتی دیده و یا شنیده باشیم؛ مانند اینکه درباره مثلاً امامزاده داود اطراف تهران چنین می گویند.

دو: توجه و عنایت خاص برخی از علما و فقها و بزرگان دین به يك مزار برای ما ثابت شود؛ مانند اینکه در احوال مرحوم ملافتح علی سلطان آبادی، آن عارف و معلم اخلاق معروف، نوشته اند که در عتبات عالیات به برخی از زائران اراکی می گفته:

اگر به نیابت من امامزاده محمد عابد (که در دو فرسخی اراک است) را زیارت کنی من به نیابت تو در کربلا امام حسین علیه السلام را زیارت می کنم (یا امیر مؤمنان

را در نجف دو جور نقل شده است). (1)

سه: این که آن مکان مزار آن امامزاده است از چنان شهرتی برخوردار باشد که نیاز به تحقیق و پی گیری (دست کم در زمان ما) نداشته باشد مانند مزار حضرت شاه چراغ فرزند موسی بن جعفر علیهم السلام در شیراز.

اگر از این قبیل راه ها احراز نشد که فلان مکان قبر یکی از امامزادگان و یا یکی از اولیاء خدا است، محدث قمی گفته است:

امامزاده ای که انسان با اطمینان خاطر، محض درك فیوضات و کشف کربات بار سفر بندد و به سمت قبر شریفش شدّ رحال کند، باید دو مطلب را اوّل درست کرده آنگاه قصد مقصد کند:

اوّل: جلالت قدر و عظمت شأن صاحب آن مرقد علاوه بر شرافت سیادت...

دوم: معلوم بودن و صحت نسبت آن قبر به آن جناب. جمع بین این دو بسیار کم است؛ چه بسیاری از قبوری که به آن بزرگواران نسبت می دهند نه حال صاحبانش معلوم و نه مدفون بودن آنها در آنجا. و برخی هم دفنشان در آنجا معلوم و حالشان مجهول است.

برخی نیز جلالت قدرشان معلوم ولیکن مرقد شریفشان مشتبه است؛ مانند سید اجل علی بن جعفر که جلالت شأن و بزرگی مقام او بالاتر از آن است که بر کسی پوشیده باشد، اما قبر شریفش مشتبه و سه موضع است که به آن جناب نسبت می دهند:

یکی در قم دیگری در سمنان و سومی در يك فرسخی مدینه.

محدث قمی می افزاید:

بله، تعدادی از امامزاده ها هستند که هر دو جهت در آنها ثابت است؛ مانند قبر اسماعیل فرزند امام جعفر صادق که در بقیع نزدیک قبور ائمه بقیع است. و مانند سید جلیل عظیم القدر و الشأن احمد معروف به شاه چراغ که در داخل

ص: 40

شهر شیراز مدفون است. و مثل برادر دیگرش قاسم که در هشت فرسخی حله مدفون است. و مثل برادر دیگرش امامزاده حمزه که قبر شریفش در شهر ری نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم حسنی است. و مثل ابی حمزه امیر علی بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام که گفته اند قبر شریفش در شیراز خارج باب اصطخر است. و مثل امام زاده محمد فرزند امام جعفر صادق که در شهر بسطام مدفون است. و مثل قبر سید معظم جلیل ابوجعفر محمد بن علی الهادی که در نزدیکی «بلد» که اسم محلی است در راه سامراء می باشد. و مثل سیده جلیله معظمه حضرت سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در قم، و در قبه حضرت فاطمه (معصومه) جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویه مدفونند مانند جمله ای از دختران حضرت جواد علیه السلام و بسیاری از دختران موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی... .

و مثل امام زاده لازم التعظیم جناب شاهزاده عبدالعظیم که نسب شریفش به چهار واسطه به سبط جلیل حضرت خیر الوری امام حسن مجتبی منتهی می شود و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور و ملاذ و معاذ عامه مخلوق است. (1)

اما در غیر مورد ابوالفضل العباس و علی بن الحسین الاکبر و فرزندان پیامبر که در کربلا شهید شدند و نیز حضرت فاطمه معصومه که زیارت مأثوره دارند درباره دیگران زیارت مأثوره ای برای امامزادگان به طور عام یا خصوصی در دست نیست و زیارت نامه هایی که در بحار الانوار و کتاب های مزار و کتاب دعاها برای امامزاده ها نقل می شود گویا همگی از انشاء علما است.

مرحوم علامه مجلسی می گوید:

و اما کیفیة زیارتهم فلم یرد فیها خبر علی الخصوص و یجوز زیارتهم بما

ص: 41

ورد في زيارة سائر المؤمنين و يحوز تخصيصهم بالخطاب بما جرى على اللسان من ذكر فضلهم و التوسل و الاستشفاع بهم و بآبائهم الطاهرين. (1)

زيارت حضرت عبدالعظيم

شايان است که در مورد ترغيب زيارت امامزاده ها و استحباب زيارت آنان برخی روايات که به طور عام دلالت يا اشعار و يا دلالت احتمالی داشته باشد در کتاب های حدیثی دیده می شود اما این که در مورد امامزاده ای به طور خاص روایتی دال بر استحباب زيارت او وارد شده باشد تا آنجا که این جانب آگاهی دارم فقط در مورد حضرت عباس و شهدای کربلا (که تعدادی از آنان امامزاده بودند) و حضرت معصومه علیها السلام و حضرت عبدالعظيم عليه السلام است و در مورد قاسم فرزند موسی بن جعفر هم روایتی در میان مردم مشهور است که محدث قمی بر بی اساس بودن آن تصریح کرده است.

در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده:

ثواب زیارت حضرت عبدالعظيم

یکی از اهالی ری خدمت امام هادی علیه السلام رسید. حضرت پرسید کجا بودی؟ گفت: زیارت حضرت حسین علیه السلام. امام هادی فرمود: «اما انک لو زرت قبر عبدالعظيم عندکم لکنتم کمن زار الحسين عليه السلام». (2)

و همین روایت در کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق با سندی دیگری نیز نقل شده است. (3)

نیز همین روایت بدون سند در رساله صاحب بن عبّاد متوفای 385 (رساله ای درباره معرفی حضرت عبدالعظيم) نقل شده است. (4)

ص: 42

1- . بحار الانوار، ج 99، ص 277.

2- . کامل الزیارات، ص 324.

3- . ثواب الاعمال، ص 124.

4- . ص 2 رساله. این رساله در مجله نور علم ش 50 - 51 چاپ شده است.

مرحوم میرداماد در کتاب رواشح خود می نویسد:

«قد ورد من زار قبره وجبت له الجنة»⁽¹⁾.

شهید ثانی متوفای 965 در تعلیقه بر خلاصه الاقوال علامه حلی می گوید:

برخی از علمای علم انساب روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر کس قبر عبدالعظیم را زیارت کند لازم می شود بر خدا که او را داخل بهشت کند⁽²⁾.

روایت دیگری هم از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرموده باشد:

هر کس نمی تواند مرا زیارت کند پس زیارت کند برادرم عبدالعظیم حسنی را در ری⁽³⁾.

دو زیارت نامه به نام زیارت نامه پنج حدیث کبیر و زیارت نامه پنج حدیث صغیر که در کتاب بی اعتباری به نام نور الآفاق چاپ شده شامل برخی احادیث دیگر در این زمینه است که به خاطر بی اعتباری آنها از نقل آنها خودداری شد.

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کتاب مزار تألیف عالم بزرگوار آقا جمال خوانساری متوفای 1125 آمده:

کلام خاصی درباره زیارت امامزاده ها که از معصومین منقول باشد به نظر نرسیده مگر بعضی زیارات متعلقه به شهدای کربلا که در کتاب های مزار مذکور است و بعضی از آنها منقول و بیشتر عباراتش مشتمل بر فضائل

ص: 43

1- . رواشح، ص 51 چاپ سنگی.

2- . روضات الجنات خوانساری. این روایت چون از حضرت رضا علیه السلام نقل شده از نظر تاریخ مورد خدشه است؛ زیرا حضرت عبدالعظیم سال ها پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام زنده بوده است مگر بگوئیم از اخبار غیبیه حضرت است.

3- . گفته شده این روایت در کتیبه درب ضریح مطهر آن حضرت نوشته شده. اما مانند روایت قبل از نظر تاریخی مخدوش است.

مختصه به ایشان است. [اما] زیارت متعلقه به حضرت معصومه قم که احتمال دارد منقول باشد، اکثر عبارات آن زیارت را در همه روضات می توان خواند.

پس هرگاه در زیارت بعضی دیگر از امامزاده بعضی فقرات که اختصاص به آن حضرت دارد بیاندازد و فقره ای چند که مناسب بوده باشد اضافه نماید فضیلت زیارت به عمل می آید.

و همین کار را خود ایشان در مورد زیارت نامه حضرت عبدالعظیم انجام داده است یعنی همان زیارت نامه حضرت معصومه را با کم و زیاد کردن در همان کتاب مزار برای حضرت عبدالعظیم یاد کرده است. (1)

محدث قمی هم در مفاتیح گفته است:

علما از برای آن بزرگوار زیارتی نقل نکرده اند مگر آن که فخر المحققین آقا جمال الدین در مزار خود فرموده که زیارت آن حضرت به این نحو مناسب است. (2)

و چون متن زیارت نامه در مفاتیح محدث قمی نقل شده و در دسترس همگان است از نقل آن خودداری شد.

زیارت نامه دیگری توسط مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس حائری طهرانی (متوفای 1360) تنظیم و به نام موائد الکریم لزوار عبدالعظیم چاپ شده است که به نظر این جانب با اصلاحاتی که لازم است در آن انجام گیرد می تواند جایگزین خوبی برای زیارت نامه منقول در مزار آقا جمال خوانساری باشد. (3)

ص: 44

1- . مزار آقا جمال، چاپ قم، ص 104 و 109.

2- . مفاتیح الجنان، ص 565 چاپ اسلامیه.

3- . به مقاله این جانب در مجله نور علم شماره 50 - 51 رجوع شود. شایان یادآوری است که مقاله حضرت آیه الله استادی در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری مجموعه مقالات چاپ شده مقاله اول، تجدید چاپ شده است.

(2) بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

تألیف محمدکاظم رحمان ستایش

ص: 45

حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام که به عبدالعظیم حسنی شهرت یافته، از جمله عالمان و راویان بزرگ حدیث شمرده شده که جایگاه والایی را در بین محدثان عصر خویش و عصر متأخر احراز کرده است.

اساتید برجسته، و همچنین شاگردان بزرگ وی بهترین شاهد بر این مدعا هستند.

این جایگاه رفیع روایی موجب آن گردیده که روایات ایشان مورد توجه مؤلفان جوامع حدیثی قرار گیرد، و حتی برخی از ایشان، روایات آن حضرت را گرد آورده و مسند جامع روایات ایشان را تألیف کرده اند.

این مقاله بر آن است که جایگاه روایی آن حضرت را از جهات مختلف به خوانندگان بنمایاند و محتوای روایات آن حضرت را به اجمال بررسی کند. لذا مباحث این مقاله را در چهار فصل پی می گیریم:

فصل اول: حضرت عبدالعظیم در منابع رجالی

فصل دوم: طبقه روایی حضرت عبدالعظیم

فصل سوم: روایات حضرت عبدالعظیم

فصل چهارم: مسانید حضرت عبدالعظیم

اشاره

تمامی منابع و مصادر رجالی شیعه به شرح حال حضرت عبدالعظیم پرداخته اند و به گونه ای هر يك نکاتی از زندگی و شخصیت ایشان را ذکر کرده اند. ما در این فصل در ضمن چند گفتار، نسب و مدح و توثیق و تألیفات ایشان را ذکر خواهیم کرد.

گفتار اول: نسب حضرت عبدالعظیم

در رجال نجاشی ضمن نام بردن از آن حضرت و شرح سفر ایشان به ری و جریان فوت ایشان می گوید:

هنگامی که جنازه ایشان را برای غسل برهنه می کردند، در جیب لباس ایشان نوشته ای یافت شد که در آن نسب آن حضرت این گونه ذکر شده بود، من ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب هستم. (1)

براساس این نسخه از رجال نجاشی، شش نفر در نسب آن حضرت، واسطه بین وی و امام علی علیه السلام وجود دارد. لکن در نسخه های معتبر از رجال نجاشی (2) و همچنین در دیگر منابع رجالی شیعی (3) بین زید و حسن بن علی شخص دیگری واسطه نیست.

بنابراین پدر و اجداد آن حضرت تا امام علی علیه السلام بالغ بر پنج نفر می باشند که عبارتند از:

1. امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام امام دوم و سرسلسله سادات حسنی.

2. زید بن حسن

ص: 48

1- . رجال النجاشی، ص 248، رقم 653.

2- . رجال النجاشی، ص 248، رقم 653.

3- . نک: نقد الرجال، مجمع الرجال، منهج المقال.

وی بزرگ ترین فرزند امام مجتبی علیه السلام است. او متصدی و متولی اوقاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگوار و نیکوکار و دارای اخلاق نیک بوده است. برخی شاعران او را مدح گفته اند و مردمان به وی روی می آورده اند. (1)

از آنجا که زید بن حسن متولی اوقاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوقاف امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، در طول تاریخ زندگی اش با حاکمان عصر خویش جریان هایی داشته که در کتب تاریخ مسطور است. (2)

وی از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و امام حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده است. (3)

او در محلی به نام حاجر در شش منزلی مدینه مدفون شده است. (4)

3. حسن بن زید

وی تنها فرزند ذکور زید بود که از بزرگان عصر خودش به شمار می رفته، و به بخشش و کرم و سخاوت در بین بنی هاشم شهرت داشته است.

وی از سوی منصور عباسی به ولایت مدینه گمارده شد. او دیگر خلفای عباسی همچون مهدی و هادی و هارون الرشید را نیز درک کرد و به سال 168 ه. وفات یافت.

4. علی بن حسن بن زید

لقب وی «سدید» بوده و مادرش کنیز بود که در زندان ابوجعفر منصور عباسی درگذشت. (5) علی بن حسن با جماعتی از سادات حسنی بر علیه خلیفه عباسی شوریدند که با شکست این قیام، عده ای از آنان - از جمله علی بن حسن - به دستور خلیفه دستگیر و به بغداد منتقل شدند. علی بن حسن پس از مدتی در زندان وفات یافت. (6)

ص: 49

-
- 1- . الارشاد، ج 2، ص 21.
 - 2- . سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 487، رقم 186؛ الارشاد، ج 2، ص 21؛ بحارالانوار، ج 44، ص 163، ح 2.
 - 3- . تاریخ دمشق، ج 5.
 - 4- . سر السلسله العلویه، ص 20؛ عمدة الطالب، ص 69.
 - 5- . عمدة الطالب، ص 70 و 71.
 - 6- . جریان تفصیلی این قیام در کتب تاریخ ذکر شده و در کتاب کافی نیز روایتی در همین زمینه نقل شده است. نک: الکافی، ج 1، ص 358 - 366.

وی در زمان حیات جدش، حسن بن زید متولد شد و چون قبل از تولد وی، پدرش در زندان درگذشت، کفالت او به عهده جدش گذاشته شد. او را عبدالله قافه نیز گفته اند. (1)

از عبدالله به نقلی پنج پسر (2) و به نقلی نه پسر (3) بر جای ماند که یکی از ایشان حضرت عبدالعظیم بوده است.

گفتار دوم: توصیف حال رجالی حضرت عبدالعظیم

اینک که با آن حضرت و نسب وی آشنا شدیم، وصف رجالی ایشان را در مصادر رجالی بررسی می کنیم. در تمامی منابع رجالی شیعه، حضرت عبدالعظیم مدح و ستایش شده است. از جمله:

1. در رجال نجاشی از غضایری به سند معتبر از احمد بن محمد بن خالد برقی، جریان ورود حضرت به ری را نقل کرده و در ضمن آن عبادت ایشان و نیز رؤیایی را که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت برخی دیده بودند نقل کرده است. همه این جریان شاهد بر مدح و ستایش آن حضرت است. (4)

2. شیخ طوسی در کتاب رجال خود در ضمن اصحاب امام هادی علیه السلام می گوید:

عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی رضی الله عنه. (5)

ص: 50

1- . علت این لقب گذاری، إلحاق وی به پدرش توسط قیافه شناس است. شرح ماجرا را در عمدة الطالب، ص 93 مطالعه فرمایید.

2- . عمدة الطالب، ص 94.

3- . منتهی الآمال، ج 1، ص 466.

4- . رجال النجاشی، ص 348، رقم 653.

5- . رجال الطوسی، ص 387، رقم 5706.

و همین عبارت را در ضمن اصحاب امام عسکری علیه السلام هم آورده است. (1) و در مجمع الرجال به نقل از رجال طوسی اضافه می کند که «بروی عنهما». (2)

3. شیخ صدوق در مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن ذکر سندش به حضرت عبدالعظیم درباره ایشان می گوید: و کان مرضیاً. (3)

همچنین در کتاب صوم از کتاب من لا یحضره الفقیه نیز همین تعبیر را درباره وی به کار برده است. (4)

در برخی از روایات حضرت عبدالعظیم در کتب شیخ صدوق در تعبیر واسطه بین عناوین اسناد به صورت جمله معترضه تعبیر «کان مرضیاً» نقل شده که به عقیده نگارنده این موارد تصحیف «کان مرضیاً» می باشد. و شاهد بر این مدعا آنکه اولاً - این

نوع تعبیر در کتب شیخ صدوق دیده می شود ثانیاً - تعبیر «کان مرضیاً» و گزارش از بیماری راوی امری متعارف در بین اسناد نمی باشد. لذا با توجه به این دو قرینه ما این موارد را نیز تأکید بر مرضی بودن حضرت عبدالعظیم می دانیم. (5)

مرحوم مجلسی در شرح این عبارت می گوید:

مراد از این تعبیر صحت دین وی می باشد و اینکه اصحاب به حدیث وی عمل می کرده اند و از آنها راضی بوده اند. (6)

4. علامه حلی در شرح حال وی می گوید:

کان عابداً ورعاً له حکایة تدل علی حسن حاله ذکرناها فی کتابنا الکبیر؛

وی عابد و متقی بود و برای وی حکایتی است که دلالت بر نیکویی حال وی دارد. ما این حکایت را در کتاب بزرگمان ذکر کردیم. (7)

ص: 51

1- . رجال الطوسی، ص 401، رقم 5875.

2- . مجمع الرجال، ج 4، ص 97.

3- . من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 468.

4- . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 80، رقم 335.

5- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 240، ح 95 و ص 258، ح 114.

6- . روضة المتقین، ج 14، ص 165.

7- . خلاصة الاقوال، ص 226، رقم 755.

به نظر می رسد مراد وی از حکایت فوق، مطالب منقول از رجال نجاشی و حدیث عرض دین باشد. همچنان که مراد وی از کتاب بزرگ هم کتاب کشف المقال فی احوال الرجال می باشد که مفقود شده است.

5. در روایت عرض دین توسط حضرت عبدالعظیم، پس از اتمام کلام آن حضرت، امام هادی علیه السلام فرمودند: یا ابالقاسم، انت ولینا حقاً(1)

6. در روایتی که صدوق در ثواب الاعمال با سند نقل می کند که زیارت حضرت عبدالعظیم همچون زیارت امام حسین علیه السلام در ثواب شمرده شده، رفعت مرتبه و جایگاه حضرت عبدالعظیم و اعتماد به وی روشن می شود. روایت اینگونه است:

حدثنی علی بن احمد، قال: حدثنی حمزة بن القاسم العلوی رحمه الله، قال: حدثنی محمد بن یحیی العطار عن دخل علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام، من اهل الری، قال: دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام، فقال: این کنت؟ قلت: زرت الحسین علیه السلام. قال: أما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم کنت کمن زار الحسین بن علی علیهما السلام؛ علی بن احمد برای من حدیث کرد. او گفت: حمزة بن قاسم علوی - خدایش بیامرزد - مرا حدیث کرد. او گفت محمد بن یحیی عطار نقل کرد برای من، از کسی از اهل ری که بر ابوالحسن علی بن محمد هادی علیهما السلام وارد شده بود. او گفت: بر ابوالحسن عسکری علیه السلام وارد شدم پس حضرت فرمود: کجا بودی؟ گفتم: حسین بن علی را زیارت کردم. حضرت فرمود: اما اگر تو قبر عبدالعظیم که نزد شماست را زیارت می کردی مثل کسی بودی که حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کرده است.(2)

از آنجا که این روایت مدح بسیار قوی ای درباره حضرت عبدالعظیم است، مستند

ص: 52

1- . التوحید، ص 81، ح 31.

2- . ثواب الاعمال، ص 124، ح 1.

برخی در توثیق و تعدیل آن حضرت شمرده شده است. اما این روایت به جهت مجهول بودن راوی از امام عسکری علیه السلام ضعیف می باشد. همچنین این روایت با گفته شیخ طوسی در رجالش که حضرت عبدالعظیم را از اصحاب امام عسکری علیه السلام برشمرده، منافی دانسته اند. (1)

با توجه به مصادر روایی و مرویات حضرت عبدالعظیم، هیچ دلیلی بر مصاحبت آن حضرت با امام عسکری علیه السلام وجود ندارد. و احتمالاً اشتباه از نسخه های رجال طوسی یا خود شیخ طوسی بوده است. که ان شاء الله در فصل دوم این مقاله تحقیق خواهد شد. بنابراین اشکال تنافی و تناقض جا ندارد.

7. محدث نوری از رساله صاحب بن عباد که در شرح حال حضرت عبدالعظیم نگاشته شده، و به خط برخی از بنی بابویه و به سال 516 ه . نوشته شده نقل کرده که:

روی ابوتراب الرویانی، قال: سمعت أبا حماد الرازی یقول: دخلت علی علی بن محمد علیهما السلام بسرّ من رأی فسألته عن اشیاء من الحلال و الحرام، فأجابنی فیها، فلما ودّعته قال لی: یا أبا حماد اذا أشکل علیک شیء من امر دینک بناحیتک فسل عنه عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی و اقرأه منی السلام؛ ابوتراب رویانی روایت می کند که شنیدم ابوحماد رازی می گفت: بر امام هادی علیه السلام در سامرا وارد شدم و مطالبی از حلال و حرام از ایشان پرسیدم که پاسخ دادند. پس هنگامی که خداحافظی کردم آن حضرت به من گفت: ای ابوحماد هنگامی که چیزی از امور دینت در منطقه شما برای تو مشکل شد. پس از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی پرس و از سوی من به وی سلام برسان. (2)

این روایت مرسل و ضعیف می باشد.

ص: 53

1- . معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 48.

2- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 4، ص 406.

8. روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که آن امام پیام خودشان به شیعیان را توسط حضرت عبدالعظیم حسنی ابلاغ فرمودند. (1)

در این روایت امام ابلاغ سلام به شیعیان فرموده اند و توصیه هایی نیز به ایشان کرده اند.

اگرچه که در نقل این روایت از امام رضا علیه السلام ظاهراً اشتباهی صورت گرفته - که در فصل بعد روشن خواهد شد - اما به هر حال صدور این پیام و مأموریت ابلاغ آن از سوی معصوم خود گواه وثاقت حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد.

از مجموع این شواهد، به خصوص جریانی که نجاشی و دیگران درباره حضرت عبدالعظیم از برقی نقل کرده اند، و نیز تعبیر صدوق که می گوید: «کان مرضیاً» می توان وثاقت آن حضرت را احراز کرد؛ چه آنکه این تعبیر ظاهراً از آیه شریفه: «ممن ترضون من الشهداء» (2) گرفته شده که در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امام علی علیه السلام در تفسیر آن نقل می کند که مراد کسانی هستند که نسبت به دین و امانت و صلاحیت، و عفاف و دقت در آنچه که شهادت می دهد و تشخیص مورد رضایت باشد. (3) با توجه به این تفسیر از مرضی بودن، وثاقت هم قابل احراز می باشد.

و شیخ عبدالنبی جزائری نیز در کتاب حاوی الأقوال خویش، حضرت عبدالعظیم را در بخش صحاح برشمرده است. (4)

گذشته از آنکه مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم خود شهادت به معتمد بودن و وثوق ائمه به وی می دهند؛ چه آنکه نوع روایات آن حضرت در عقاید مهم و مباحث دقیق شیعی است.

ص: 54

1- . الاختصاص، ص 247؛ بحار الانوار، ج 16، ص 63.

2- . بقره، آیه 282.

3- . تفسیر امام عسکری، ص 672.

4- . حاوی الاقوال، ج 2، ص 153 - 155، رقم 506.

با توجه به این نکته، محقق رجالی معاصر در معجم رجال الحديث پس از نقد روایات مورد استناد در مدح آن حضرت، تصریح می کند که:

آنچه مشکل را آسان می کند اینکه جلالت و بزرگی مقام حضرت عبدالعظیم و ایمان و تقوای او امری نیست که اثبات آن نیاز به استشهاد به این روایات ضعیف داشته باشد. (1)

همچنین شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال تصریح می کند که:

علت اینکه محدثین وفقهاء تصریح به توثیق وی نکرده اند، از این روست که جلالت و بزرگواری وی مانع از این است که تعبیر «ثقه» را درباره وی ذکر کنند. (2)

گفتار سوم: تألیفات حضرت عبدالعظیم

مرحوم نجاشی در کتاب رجالش، که در موضوع فهرست نام مؤلفان شیعه تألیف شده، از حضرت عبدالعظیم حسنی نام برده و کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را به وی نسبت داده است.

وی در پایان شرح حال وی نیز سند خودش را به روایات آن حضرت، از طریق استادش ابن نوح به احمد بن محمد بن خالد و او به حضرت عبدالعظیم می رساند، ذکر کرده است. (3) شیخ طوسی نیز که موضوع کتاب فهرستش معرفی مؤلفان و مصنفان شیعه است از آن حضرت نام برده و می گوید: «له کتاب» و سپس سند خودش را به احمد بن ابی عبدالله برقی می رساند که او از حضرت عبدالعظیم نقل حدیث می کند. (4)

صاحب بن عباد در رساله ای که در احوال حضرت عبدالعظیم تألیف کرده می نویسد: «له کتاب یسمّیه کتاب یوم و لیلة» (5)

ص: 55

1- . معجم رجال الحديث، ج 10، ص 49.

2- . تنقیح المقال، ج 2، ص 157.

3- . رجال النجاشی، ص 247 و 248، رقم 653.

4- . الفهرست، ص 347، رقم 549.

5- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 4، ص 404.

این عنوان غالباً برای کتاب هایی انتخاب می شود که اعمال عبادی بندگان در شبانه روز را بیان می کند و این عنوان گویای محتوای آن است.

اما در رساله صاحب بن عباد سندی به این کتاب، که انتساب اسمی و محتوایی کتاب را به حضرت عبدالعظیم اثبات کند وجود ندارد. همچنان که آثار قطعی قابل توجه درباره این موضوع هم در روایات موجود از حضرت عبدالعظیم دیده نمی شود.

همچنین کتاب اول نیز که شیخ طوسی عنوان آن را ذکر نکرده و مرحوم نجاشی نام آن را هم تصریح کرده، موجود نمی باشد اما با توجه اسناد ایشان به حضرت عبدالعظیم، انتساب کتاب به ایشان ثابت می باشد.

همچنین در روایات موجود آن حضرت دو روایت به سند همگون از خطبه های آن حضرت نقل شده که یکی در امالی شیخ صدوق و دیگری در امالی شیخ طوسی نقل شده است.

در روایتی که در امالی شیخ صدوق آمده، جریان خانه خریدن شریح قاضی به 80 دینار نقل شده که پس از آن، امیرالمؤمنین او را خواستند و ضمن مؤاخذه از خرید خانه گران او را موعظه کردند و از دنیا طلبی بازداشتند. [\(1\)](#) این روایت در نامه های نهج البلاغه موجود است. [\(2\)](#)

اما روایت دیگر که در امالی شیخ طوسی آمده، در نهج البلاغه موجود نمی باشد. آن روایت نیز به نقل از شریح قاضی است که موعظه امام علی علیه السلام برای اصحابشان در یاد آخرت و دوری از مال پرستی و بیان حالات انسان پس از مرگ است. [\(3\)](#)

بنابراین انتساب کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت، مستند و قابل اثبات است.

ص: 56

1- . الامالی، صدوق، ص 388.

2- . نهج البلاغه، نامه 3، صبحی صالح.

3- . الامالی، طوسی، ص 652.

اشاره

شیخ طوسی در کتاب رجال خود حضرت عبدالعظیم را در اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام برشمرده است. (1)

اما برخی به استناد روایتی که در فصل قبل از ثواب الاعمال نقل شد مدعی شده اند که چون امام هادی در آن روایت به راوی می گوید: ثواب زیارت قبر عبدالعظیم همچون زیارت حسین بن علی علیهما السلام می باشد، بنابراین حضرت عبدالعظیم پیش از عصر امام عسکری علیه السلام فوت کرده و لذا از اصحاب امام عسکری علیه السلام نبوده است. (2)

همچنین هیچ گونه روایتی آن حضرت از امام عسکری علیه السلام ندارد و این امر خود شاهد بر عدم معاصرت وی با امام عسکری علیه السلام است. بنابراین برشمردن آن حضرت از اصحاب امام عسکری علیه السلام نمی تواند صحیح باشد. این اشتباه یا ناشی از نسخه های خطی و ناسخان آنها و یا ناشی از اشتباه خود شیخ است. از سوی دیگر به استناد روایات موجود و نیز تصریح بسیاری از رجالیان، حضرت عبدالعظیم از اصحاب امام جواد بوده است.

امادر هیچ يك از مصادر رجالی، آن حضرت را از اصحاب امام رضا ندانسته اند. تنها در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید دو روایت به نقل از امام رضا علیه السلام آمده که چنین است:

در روایت اول به صورت مرسل نقل می کند که:

روي عن عبدالعظیم عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: یا عبدالعظیم، أبلغ عتی اولیائی السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشیطان علی انفسهم سبیلاً. الحدیث. (3)

از این روایت استفاده شده که حضرت عبدالعظیم نه تنها عصر امام رضا علیه السلام را درك کرده، بلکه از جمله کسانی بوده که مورد اعتماد و موقعیت نزد امام بوده است؛

ص: 57

1- . رجال الطوسی، ص 387، رقم 5706 و ص 401، رقم 5875.

2- . عبدالعظیم الحسنی حیاته و مسنده، ص 37.

3- . الاختصاص، ص 247؛ مسند حضرت عبدالعظیم، ص 183 و 184، ح 50.

چه آنکه امام او را مأمور ابلاغ مطالبی به اولیاء و دوستانشان کرده اند. برخی برای رفع استبعاد از مصاحبت آن حضرت با امام رضا علیه السلام به این نکته هم استناد کرده اند که هشام بن حکم (م 198 هـ) از جمله مشایخ حضرت عبدالعظیم بوده و روایاتی را از وی نقل کرده است. با توجه به آنکه وفات امام رضا علیه السلام در سال 203 هـ اتفاق افتاده، پس حضرت عبدالعظیم به طریق اولی می توانسته از آن امام نقل حدیث کرده باشد. (1)

اما استدلال فوق تنها امکان نقل حدیث از امام رضا علیه السلام را اثبات می کند و وقوع آن را به شکل قطعی اثبات نمی کند همچنان که منحصر بودن روایت از امام رضا علیه السلام در يك حدیث و شواهدی دیگر موجب آن شده که این روایت را محرف بدانند؛ چه آنکه در روایات بسیاری حضرت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام با کنیه ابوالحسن نقل حدیث کرده و در این روایت نیز وی با این کنیه نقل حدیث کرده و احتمالاً کاتبان حدیث اشتبهاً کنیه ابوالحسن را بر امام رضا علیه السلام تطبیق کرده اند و نام ایشان را در برابر این کنیه افزوده اند. (2) از جمله قرآینی که می تواند شاهی بر این مطلب دانست، آنکه از امام هادی علیه السلام درباره آن حضرت در حدیث عرض دین نقل شده که فرمود: «أنت ولینا حقاً؛ تو به حقیقت دوستدار ما هستی». (3) و به همین جهت امام پیامشان را به اولیای خودشان از طریق حضرت عبدالعظیم که خود از اولیای امام است، ابلاغ کرده اند. اما روایت دیگری نیز به صورت مکاتبه از امام رضا علیه السلام نقل شده که در موضوع ایمان حضرت ابوطالب می باشد در آن روایت چنین آمده که:

ان عبدالعظیم بن عبدالله العلوی کان مریضاً، فکتب الی ابی الحسن الرضا علیه السلام عرفنی یابن رسول الله عن الخیر المروی أن اباطالب فی ضحضاح من نار یغلی منه دماغه، فکتب الیه الرضا علیه السلام: «بسم الله

ص: 58

1- . عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، ص 36.

2- . قاموس الرجال، ج 6، ص 193.

3- . الامالی، صدوق، ص 280 و 283؛ صفات الشیعه، ص 48؛ التوحید، ص 81؛ کمال الدین، ص 379.

الرحمن الرحيم أما بعد فانك ان شككت في ايمان ابي طالب كان مصيرك الى النار؛ عبدالعظيم بن عبدالله علوي مريض بود، پس نامه ای به ابوالحسن رضا علیه السلام نوشت که: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از خبری که نقل شده که ابوطالب در سردابی از آتش به سر می برد که مغز سرش از گرمای آن می جوشد، آگاه سازید. امام در جواب وی نوشتند: «به نام خداوند بخشنده مهربان، پس از حمد و ثنای خداوند چنانچه در ايمان ابوطالب شك كنى سرانجام تو جهنم خواهد بود».⁽¹⁾

اما این حدیث نیز همچون حدیث قبل ظاهراً تحریف شده است. شاهد بر این مدعا گذشته از قراین سابق آنکه مصدر این روایت کتابی غیر مشهور است که وقوع تحریف در آن بسیار قوی تر از کتب مشهور، محتمل است.

بنابراین آنچه که نزد محدثان و رجالیان به عنوان امری مسلم شمرده شده، آنکه حضرت عبدالعظیم از اصحاب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بوده است. بر این اساس روایات از امام رضا علیه السلام تحریف شده و کلام شیخ طوسی که ایشان را از اصحاب امام عسکری علیه السلام قرار داده بی اساس است.

با توجه به نکات گذشته روشن می شود که کلام شهید ثانی در حاشیه خلاصة الأقوال که امام رضا علیه السلام فرموده اند: «من زار قبره وجبت له الجنة؛ کسی که قبر عبدالعظیم را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود».⁽²⁾ و از برخی از نسب شناسان نقل کرده، اشتباه بوده و قابل استناد نیست؛ چه آنکه روایات متعدد از امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام شاهد بر عدم فوت حضرت عبدالعظیم در عصر امام رضا علیه السلام است. بلکه چنان که گذشت اصولاً روایت حضرت عبدالعظیم از امام رضا علیه السلام ثابت نیست.

ص: 59

1- . بحار الانوار، ج 35، ص 110 به نقل از کتاب الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابي طالب تألیف شمس الدین ابوعلی فخار بن محمد موسوی.

2- . الرسائل، شهید ثانی، ج 2، ص 1045 و 1046.

همچنان که بیان شد، حضرت عبدالعظیم از دو امام نقل حدیث مستقیم دارد و نقل روایت وی از امام رضا علیه السلام مشکوک است. اینک تعبیراتی که در روایات حضرت عبدالعظیم از ائمه و دیگر اساتیدش دیده می شود را، به جهت شناخت شیوه نام بردن از ایشان، براساس مسند روایاتشان گزارش می نمایم:

محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام (سه مورد) = محمد بن علی بن موسی = محمد بن علی (دو مورد) = محمد بن علی الرضا علیهما السلام (سه مورد) = ابوجعفر محمد بن علی بن موسی (دو مورد) = ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام (5 مورد) = ابوجعفر محمد بن علی (5 مورد) = ابوجعفر الثانی (4 مورد) = ابوجعفر (سه مورد).

علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام = علی بن محمد بن علی بن موسی (دو مورد) = علی بن محمد العسکری = ابوالحسن علی بن محمد العسکری (4 مورد) = ابوالحسن العسکری (4 مورد) = ابوالحسن الثالث (5 مورد) = ابوالحسن.

ابوالحسن الرضا علیه السلام (دو مورد). (1)

همچنین از این محدثان نیز ایشان نقل حدیث کرده اند:

ابراهیم بن ابی محمود (6 مورد)، احمد بن عیسی العلوی، اسحاق الناصح مولی جعفر، حرب، الحسن بن الحسین العرنی (4 مورد)، الحسن بن الحسین العمری (ظاهراً تصحیف العرنی باشد)، الحسن بن الحسین، الحسن بن الحکم النخعی (2 مورد)، الحسن بن عبدالله بن یونس بن ظبیان، الحسن بن محبوب (سه مورد)، الحسین بن علی، الحسین بن المیاح، سلیمان بن سفیان، سلیمان بن جعفر الجعفری، سلیمان بن حفص المروزی، سهل بن سعد، صفوان بن یحیی، عبدالسلام بن صالح الهروی، علی بن أسباط (هشت مورد)، علی بن الحسن بن زید بن علی بن ابی طالب، مالک بن عامر (دو مورد)، محمد بن

ص: 60

1- . چنانکه قبلاً گذشت این دو مورد ظاهراً تصحیف بوده و مراد ابوالحسن سوم یعنی امام هادی علیه السلام است.

ابی عمیر، محمد بن الفضیل (دو مورد)، محمد بن علی بن محمد بن کثیر، محمد بن عمر بن یزید، محمد بن عمر (دو مورد)، محمود بن ابی البلاد، موسی بن محمد (دو مورد)، موسی بن محمد عجلی، هشام بن الحکم، یحیی بن سالم.

ابن ابی عمیر (سه مورد)، ابن اُذَیْنَه، ابن محبوب، اُبیّه.

شاگردان حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ابراهیم بن علی، ابراهیم بن هاشم، احمد (چهار مورد)، احمد بن ابی عبدالله البرقی (6 مورد)، احمد بن ابی عبدالله (سه مورد)، احمد بن الحسن، احمد بن محمد بن ابی عبدالله، احمد بن محمد بن خالد البرقی (دو مورد)، احمد بن محمد (دو مورد)، احمد بن محمد بن خالد (سه مورد)، احمد بن مهران (12 مورد)، البرقی (چهار مورد)، بعض اصحابنا، بکر بن صالح الضبی (سه مورد)، حسین بن ابراهیم العلوی (سه مورد)، حمزة بن القاسم العلوی، سهل بن زیاد (پنج مورد)، سهل بن زیاد الآدمی (16 مورد)، سهل بن زیاد آدمی الرازی ابوسعید، سهل بن جمهور (سه مورد)، سهل (هفت مورد)، صالح بن فیض عجلی ساوی (دو مورد)، عبدالله بن الحسین العلوی، عبدالله بن محمد العجلی، عییدالله بن موسی، عییدالله بن موسی الرویانی (سه مورد)، ابوتراب عییدالله بن موسی الرویانی (5 مورد)، ابوتراب محمد بن عبدالله بن موسی الرویانی (ظاهراً تحریف و تصحیف شده باشد) عبدالله بن موسی (ظاهراً تصحیف شده باشد)، ابوتراب عبدالله بن موسی الرویانی (ظاهراً تصحیف شده باشد) محمد بن خالد (دو مورد)، محمد بن خالد البرقی، محمد العلوی العریضی، نوفلی.

تأکید بر این نکته لازم است که گزارش اساتید و شاگردان حضرت عبدالعظیم علیه السلام براساس مجموعه روایات موجود در مسند عبدالعظیم حسنی تألیف آقای عزیزالله عطاردی - علیرضا هزار، ارائه شده و وحدت برخی روایات و یا تتبع جدید مورد نظر نبوده است.

اشاره

روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام از نظر شناخت محتوا و مضمون مورد توجه ایشان و نیز آنچه که ائمه اطهار ایشان را امین و مورد اعتماد در آن مطالب دانسته اند، حائز اهمیت می باشد. شناخت نیازهای فکری آن عصر نیز از بررسی این روایات ممکن خواهد شد. همچنان که شیوه های تحمل حدیث و نقل آن توسط حضرت عبدالعظیم هم در بازشناسی شخصیت روایی آن حضرت بسیار مؤثر و مهم است. لذا این دو بحث مهم را در دو گفتار پی می گیریم:

گفتار اول: بررسی موضوعی روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

موضوعات مهمی که در روایات آن حضرت به صورت برجسته ای چهره نمایی می کند، عبارتند از:

اول: خدا و صفات وی

پنج موضوع در حوزه صفات الهی از آن حضرت روایت شده، که مهم ترین آنها در حدیث عرض دین متبلور است. در ابتدای عقاید حضرت عبدالعظیم، آن حضرت عقیده به الوهیت و توحید خدا، و نفی تشبیه و عدم جسم و صورت و عرض و جوهر بودن آن ذات الهی را اعتراف کرده و خداوند را خالق اجسام و صورت دهنده صورت ها و خالق همه جوهرها و عرض ها دانسته و خداوند را پروردگار هر چیز و مالک و خالق و ایجاد کننده همه چیز دانسته است. (1)

ص: 62

1- . الامالی، صدوق، ص 419؛ روضة الواعظین، ص 31؛ کفاية الاثر، ص 286؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 219 و 220، ح 83.

این تعبیّرات را باید به عنوان توحید ناب که آموزه مدرسه اهل بیت است، شمرد. این مضمون و خلاصه ای برای خطبه مشهور امیرالمؤمنین علیه السلام است که تکرار و تأکید بر آن در آموزه های اکثر ائمه نیز یافت می شود.

موضوع دوم در این باب، نقد عقیده اهل سنت در نزول خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیاست.

ایشان در روایتی که با واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند، ضمن انکار این موضوع توسط آن امام و تحریف شمردن آن، حقیقت مطلب را نزول ملائکه در شب جمعه بیان کرده اند. (1)

این تحریف از آنجا مشهود است که لازمه روایات اهل سنت، جسم بودن خداوند است، در حالی که آنچه منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و منقول از ائمه اطهار می باشد، نزول ملائکه الهی به آسمان دنیا است.

موضوع سوم درباره عقیده مجبّره و کسانی است که قائل به جبر خداوند و مجبور بودن بندگان خداوند در اعمالشان می باشد حضرت عبدالعظیم به واسطه از امام رضا علیه السلام و ایشان از امام صادق علیه السلام در این باب نقل می کنند که هر کس قائل به اجبار خداوند بندگان را بر گناه باشد و نیز اجبار خدا بر اعمال غیر مقدور را معتقد باشد، زکات دادن به وی جایز نیست یا خوردن گوشت حیوانی را که وی ذبح کرده جایز نیست یا شهادت وی مقبول نیست یا اقتدا به او در نماز مجاز نمی باشد. که این تعبیّرات ظهور در فسق و گناه ظهور در عدم اسلام چنین شخصی دارد. (2)

موضوع چهارم، تبیین موارد قضا و قدر الهی است که آن حضرت با واسطه از امام

ص: 63

1- . التوحید، ص 176؛ الامالی، صدوق، ص 495؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 116؛ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 421؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 200، ح 67.

2- . وسائل الشیعه، ج 8، ص 312 و ج 9، ص 417 و ج 24، ص 69؛ الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، ص 54.

رضا علیه السلام نقل کرده که موارد آن در هشت چیز است: خواب و بیداری، قدرت و ضعف، سلامتی و بیماری، مرگ و زندگی. (1)

چنان که ملاحظه شد، سه موضوع اخیر از جمله موارد اختلاف اشاعره و معتزله است که در عصر حیات حضرت عبدالعظیم و ائمه آن عصر از جمله مباحث جنجال برانگیز محسوب می شده و حتی خلفای عباسی هم در این موضوعات به صورت جدی داخل شده و موضع گیری کرده بودند. لذا آن حضرت نیز در نقل این گونه روایاتی که مباحث کلامی آن عصر را مورد بحث قرار داده، اهتمام داشته اند.

موضوع پنجم معنی تسبیح خداوند است که امام صادق علیه السلام آن را به تنزیه و پاک شمردن خداوند تفسیر کرده اند. (2)

دوم: نبوت

حضرت عبدالعظیم در حدیث مهم عرض دین به صراحت به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتمیت و کمال شریعت وی اذعان کرده (3) همچنان که سیره نشستن پیامبر را در حدیثی مرفوع به سه گونه مختلف تشریح می کند. که در آن روایت چهارگوش [چهارزانو] نشستن آن حضرت که شاید متکبرانه به نظر برسد، نفی شده است. (4)

همچنان که اصول استناد به سنت پیامبر را در روایتی کوتاه و پرمغز تبیین می کند که آن حضرت از امام جواد علیه السلام و ایشان به سند تفصیلی از پدر و اجدادشان از پیامبر نقل کرده اند که سنتی که از ایشان در واجبات وارد شده، تمسک به آن هدایت و ترک

ص: 64

1- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، مسند عبدالعظیم حسنی، ص 172، ح 38.

2- . الکافی، ج 1، ص 118؛ التوحید، ص 312؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 125 و 126، ح 2.

3- . الامالی، صدوق، ص 419؛ روضة الواعظین، ص 31؛ کفایة الاثر، ص 286؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 221 و 222، ح 83.

4- . الکافی، ج 2، ص 661؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 193 و 194، ح 63.

آن ضلالت را در پی دارد و سنتی که در غیر واجبات باشد، تمسک به آن فضیلت و ترک آن خطا و اشتباه است. (1)

حضرت عبدالعظیم در نامه ای از امام جواد علیه السلام درباره ذی الکفل، نام وی، و رسول بودن وی پرسید. آن حضرت در جواب، تعداد انبیاء را صد و بیست هزار نفر دانستند که 313 نفر از آنها رسول هم بودند و ذی الکفل چنین بود و نام و زمان و معجزه وی را نیز برشمردند. (2) همچنین ایشان روایتی را به نقل از امام هادی علیه السلام در گفتگوی حضرت نوح با فرزندانش نقل کرده که در مقام موعظه بندگان در احترام به پدر و بزرگ داشتن وی و اهمیت دعای پدر نزد خداوند بزرگ است. (3)

سوم: امامت

این موضوع سهم زیادی از روایات حضرت عبدالعظیم را به خود اختصاص داده است. برخی از روایات ایشان منزلت و جایگاه امامت را حکایت می کند و برخی دیگر به امامت خاصه یعنی تصریح به امامت یکایک ائمه می پردازد. همچنان مرجعیت علمی ائمه اطهار را نیز در این روایات تبیین کرده اند.

مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در این موضوع می توانیم در عناوین زیر گزارش نماییم.

1. منزلت و جایگاه امامت

امام به عنوان حجت خدا، از ابتدای خلقت در بین بشر بوده است و پس از پیامبر عظیم الشان اسلام، امامی واجب الطاعة از اهل بیت در بین مردم بوده و خواهد

ص: 65

1- . الامالی، طوسی، ص 589؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 158، ح 30.

2- . تفسیر مجمع البیان، ج 7، ص 107؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 256، ح 110.

3- . علل الشرایع، ج 1، ص 31؛ بحار الانوار، ج 11، ص 284؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 248 و 250، ح 104.

بود. (1) که هر آنکس که این منزلت رفیع را نشناسد و امامی را برای خود نشناسد، همچون کسانی که اسلام را درك نکرده اند خواهد مرد. (2)

و نیز آن حضرت با واسطه از امام باقر علیه السلام نقل کرده که تأویل نوری که خداوند پس از ایمان به خدا و رسولش، ایمان به آن را لازم دانسته (3)، ائمه هستند؛ چه آنکه نور امام در قلب مؤمن روشنایی ایجاد می کند و قلوب غیر مؤمنان از آن نور بی بهره و تاریک است. (4)

2. اسامی ائمه اهل بیت

حضرت عبدالعظیم در حدیث عرض دین پس از الهیت و توحید خداوند و نبوت پیامبر اسلام به شمردن ائمه اهل بیت پرداخته و یکایک ایشان را تا امام هادی علیه السلام که امام زمانش بوده برمی شمارد. اما امام در آن روایت هم به امامت فرزندان حسن بن علی عسکری علیه السلام و فرزند وی امام زمان علیه السلام و اوصاف ایشان تصریح می کنند. (5) همچنان که آن حضرت به اسناد جدش با واسطه از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرزندان را گرد آورد و نوشته ای به خط امام علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان نشان داد که در آن اسامی 12 امام و اشاراتی مختصر به حال آنها آمده بود.

حضرت عبدالعظیم خود پس از نقل این روایت به راوی تأکید می کنند که این سرّ الهی است که باید بر غیر اولیای خدا مخفی بماند. (6)

ص: 66

-
- 1- . ثواب الاعمال، ص 206؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 240 و 242، ح 96.
 - 2- . ثواب الاعمال، ص 205؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 240، ح 95.
 - 3- . سوره تغابن، آیه 8.
 - 4- . الکافی، ج 1، ص 195؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 212، ح 74.
 - 5- . الامالی، صدوق، ص 419؛ روضة الواعظین، ص 31؛ کفایة الاثر، ص 286؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 218 و 220، ح 83.
 - 6- . کمال الدین، باب 28، ح 3؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 160 - 164، ح 33.

بدیهی است که با توجه به آنکه در عصر حضرت عبدالعظیم هنوز برخی از ائمه متولد نشده بودند و به امامت نرسیده بودند چنین خبری که تصریح به نام ائمه دارد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و نشانگر اعتمادی است که از سوی ائمه به آن حضرت وجود داشته است.

3. منزلت امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام

روایات حضرت عبدالعظیم به شکل‌های مختلف حاکی از منزلت و جایگاه بلند امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. گاه به صورت تأویل آیات قرآن، گاه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گاه به استناد استدلال‌های کلامی در کلام اصحاب ائمه اطهار. که اینک گزارش هر یک از این دسته‌های مختلف روایات ایشان در این موضوع را ملاحظه می‌نمایید.

الف) آیات قرآنی

در روایات متعددی، آیات قرآنی همراه با تأویل و بیان معنایی که آن گونه نازل شده، در نقل‌های حضرت عبدالعظیم علیه السلام آمده است.

در این روایات در مقام بیان حقیقت و تأویل معانی الفاظ قرآنی مصداق واقعی آیه هم بیان شده و حضرت فرموده اند «اینگونه آیه نازل شده است». اما نه آن حضرت و نه هیچ کس دیگری مدعی نیست که الفاظ و اسامی زاید بر قرآن موجود به عنوان وحی قرآنی نازل شده اند بلکه مواردی که لفظی زاید در آیه نقل شده و ادعا شده که آیه اینگونه نازل شده این مطلب اشاره به وحی بیانی و تبیین معنای آیه دارد. لذا اینگونه روایات را نمی‌توان دلیل بر تحریف قرآن گرفت و این اعتقاد با مذهب تشیع سازگار نیست.

از جمله آیاتی که بدین گونه در روایات آن حضرت آمده، این آیاتند:

«و لو أنهم فعلوا ما يوعظون به - فی علی - لكان خيراً لهم» اگر آنها آنچه را - درباره علی - پند داده شدند را انجام دهند برایشان بهتر است. (1) آیه شریفه «ان الذین کفروا و ظلموا - آل محمد حقم - لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقاً * الا طریق جهنم خالدین فیها أبداً و كان ذلك علی الله یسیراً * یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم - من ولایة علی - فآمنوا خیراً لکم و ان تکفروا - بولایة علی - فان لله ما فی السموات و الأرض» (2)

و آیه شریفه «فأبی اکثر الناس - بولایة علی - الا کفوراً» (3)

و آیه شریفه «وقل الحق من ربکم - فی ولایة علی - فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر إنا اعتدنا للظالمین - آل محمد - ناراً» (4)

و همچنین: «هذا صراط علی مستقیم، که اصل آیه چنین است، «هذا صراط علی مستقیم» (5)

که این آیه از مصادیق اختلاف قرائت نیز می باشد.

و آیه شریفه: «فبذل الذی ظلموا - آل محمد حقهم - قولاً غیر الذی قیل لهم، فانزلنا علی الذین ظلموا - آل محمد حقهم - رجزاً من السماء بما كانوا یفسقون» (6)

گذشته از این تأویلات قرآنی که در متن آیه قرآنی و الفاظ قرآنی ادراج شده است، در موارد زیادی نیز معصوم در روایت، تأویل آیه را حضرت علی علیه السلام و ائمه اهل بیت

ص: 68

- 1- . سوره نساء، آیه 66؛ الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 130، ح 8.
- 2- . سوره نساء، آیه 168 - 170؛ الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 142، ح 22.
- 3- . سوره اسراء، آیه 89؛ الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 142، ح 23 و ص 244، ح 99.
- 4- . سوره کهف، آیه 29؛ همان.
- 5- . سوره حجر، آیه 41؛ الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 142، ح 24.
- 6- . سوره بقره، آیه 59؛ الکافی، ج 1، ص 423؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 134، ح 12.

دانسته اند. از جمله در روایتی از امام هادی علیه السلام سند به امام حسن مجتبی علیه السلام می رساند که پیامبر فرمود: ابوبکر همچون گوش و عمر همچون چشم و عثمان همچون قلب من است و سپس آن حضرت به استناد آیه شریفه تصریح کردند که گوش و چشم و قلب از ولایت وصی من سؤال خواهند شد و در روز قیامت ایشان را برای سؤال و مؤاخذه نگاه خواهند داشت. (1) و در روایات دیگر «طریقه» را در آیه شریفه: «وَأَلِّمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا» (2) به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیای وی تأویل کرده اند. (3)

ب) حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت عبدالعظیم با سند از نافع غلام عایشه جریانی را از گفتگوی عایشه با پیامبر نقل می کند که غذایی برای آن حضرت آوردند و ایشان مشغول خوردن از آن شدند و در آن حال از امیرالمؤمنین یاد کردند که کجاست تا با من از این غذا بخورد؟ پس چون عایشه پرسید مراد شما از امیرالمؤمنین کیست؟ با سکوت آن حضرت مواجه شد و همچنان بار دیگر این مطلب تکرار شد. در این هنگام صدای در بلند شد پس چون عایشه در را گشود، علی بن ابی طالب را بر در دید. پس پیامبر را خبر کرد و آن حضرت به امیرالمؤمنین خوش آمد گفت و دعوت به همراهی در غذا خوردن کرد و آن گاه فرمود: خداوند قاتل تو را بکشد و دشمنت را دشمن بدارد. عایشه از هویت دشمنان پرسید و پیامبر پاسخ دادند: دست های آنها با توست و توبه این امر رضایت نخواهی داد و آن را انکار خواهی کرد. (4)

ص: 69

-
- 1- . معانی الأخبار، ص 387؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 280؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 128، ح 4.
 - 2- . سوره جن، آیه 16.
 - 3- . الکافی، ج 1، ص 220؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 138 و 140، ح 18 و 19.
 - 4- . مائة منقبة، ص 74؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 242 و 244، ح 97.

در این حدیث جایگاه بلند امام علی علیه السلام نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نیکی روشن می شود.

همچنین در روایت دیگری از حضرت عبدالعظیم به نقل از امام صادق علیه السلام چنین آمده که عده ای از قریش ولایت علی بن ابی طالب را نوعی شرك دانستند و به رسول خدا معترض شدند. جبرئیل به شکل سواری بر آن مرد معترض ظاهر شد و گفت: این عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته و جز کافر یا منافق آن را نمی شکند. (1)

ج) استدلال های کلامی

از جمله روایات طولانی که حضرت عبدالعظیم نقل کرده، حدیثی در گفتگوی امام سجاد علیه السلام با ابو خالد کابلی در اثبات اولی الامر بودن امام علی و فرزندانش می باشد. (2)

همچنین حدیثی طولانی در مناظره هشام بن حکم با متکلمان در مجلس هارون الرشید در افضلیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ایشان نقل کرده است. (3) این روایات استدلال های مختلفی را با توجه به مخاطبان گوناگون بر اثبات شأن و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام در بردارد.

4. منزلت اوصیا و ائمه از اهل بیت

پس از امام علی علیه السلام، یازده نفر از نسل ایشان به امامت رسیدند و منزلت و جایگاه ایشان در تأویلات قرآنی و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین شده است. حضرت عبدالعظیم بخشی از این روایات را نقل کرده است.

ص: 70

-
- 1- مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 239؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 252 و 254، ح 107.
 - 2- کمال الدین و تمام النعمة، ص 319؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 234 و 236، ح 92.
 - 3- الاختصاص، ص 96؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 226 - 232، ح 91.

در روایتی مراد از مؤمنون در آیه شریفه «مؤمنون» معرفی شده که ایشان پس از خدا و رسولش عمل امت را خواهند دید. (1) و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ما از کسانی هستیم که مورد رحمت الهی و مصداق آیه شریفه «الآن من رحم الله» (2) هستیم. (3)

همچنین تأویل «متوسمین» و «سبیل» که در قرآن ذکر شده (4) و نیز مراد از آیاتی که در «کذبوا بآیاتنا کلهما» (5) تکذیب شده اند، اوصیا دانسته شده اند. (6)

گذشته از این آیات قرآنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایاتی محبت اهل بیت را امری لازم می‌شمارد. در روایت حضرت عبدالعظیم، از امام هادی و ایشان با سند از پیامبر نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: خدا را برای نعمت هایش دوست بدارید و مرا برای خدا و نزدیکان من را برای رضای من دوست بدارید. (7)

صلوات بر اهل بیت نیز در روایت امام هادی علیه السلام از چیزهایی شمرده شده که خداوند دوست داشته، و زیادی صلوات حضرت ابراهیم بر پیامبر و خاندانش موجب دوستی او با خدا شده است. (8)

از سوی دیگر دشمنان ایشان پیروان ابلیس (9) و قاتلان ایشان و فرزندان انبیاء، زنازادگان معرفی شده اند. (10)

ص: 71

-
- 1- . سوره توبه، آیه 105؛ الکافی، ج 1، ص 424؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 128، ح 5.
 - 2- . سوره دخان، آیه 41.
 - 3- . الکافی، ج 1، ص 423؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 128 و 130، ح 6.
 - 4- . سوره حجر، آیه 75.
 - 5- . سوره قمر، آیه 42.
 - 6- . الکافی، ج 1، ص 218 و 207؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 140، ح 20 و 21.
 - 7- . علل الشرایع، ج 1، ص 599؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 210 و 212، ح 73.
 - 8- . علل الشرایع، ج 1، ص 34؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 214، ح 77.
 - 9- . علل الشرایع، ج 2، ص 598؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 190 و 192، ح 59.
 - 10- . کامل الزیارات، ص 164؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 186، ح 55.

گذشته از عمل حضرت عبدالعظیم در عرضه عقاید دینی اش بر امام هادی علیه السلام و تأیید آن حضرت، که خود گویای يك درس علمی در لزوم مراجعه در امر دین به اهل بیت می باشد، روایات متعدد نیز از طریق ایشان نقل شده که راه شناخت دین فرا گرفتن تعالیم دینی از ائمه و ایشان باب علم الهی هستند. (1)

همچنین آیه شریفه «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» نیز به عالمان حافظ حدیث آل محمد که با امانت داری آنها را به دیگران می رسانند تأویل شده است. (2) در برخی از احادیث حضرت عبدالعظیم به واسطه از امام صادق علیه السلام قواعدی در استفاده از حدیث ائمه اطهار بیان شده است. از جمله جواز عمل به احادیث ائمه قبل از امام حاضر و نیز حجیت حدیثی که در زمان امام متأخر صادر شده و ترجیح آن بر روایت ائمه سابق و نیز تکلیف بندگان خداوند و تبلیغ ایشان به حد مقدمات آنها، از این روایات استفاده می شود. (3)

6. مهدویت

حضرت عبدالعظیم با آنکه از سادات حسنی است و کسانی از این نسل به جهت حسادت هایی، امامت در اولاد امام حسین علیه السلام را بر نمی تابیدند، اما روایات متعدد و جامعی را در موضوع مهدویت و امام مهدی علیه السلام نقل کرده است.

این روایات در موقعیتی صادر شده اند که هنوز آن حضرت متولد نشده بودند و خود این امر گواه بر اعتقاد عمیق حضرت عبدالعظیم به مقام شامخ امامت و تبعیت

ص: 72

1- . الکافی، ج 1، ص 377؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 182، ح 48 و کتاب الغیبة، نعمانی، ص 135؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 210، ح 72.

2- . الکافی، ج 1، ص 391؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ح 10.

3- . مختصر بصائر الدرجات، ص 94؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 246، ح 100 و 101.

کامل وی از ائمه می باشد. همچنان که در حدیث عرض دین نیز آن حضرت، اعتقاد خود را به امام مهدی و قیام ایشان ابراز داشت و بر آن تأکید ورزید. (1)

روایات حضرت عبدالعظیم در این موضوع، برخی در معرفی امام مهدی و وعده تولد ایشان است. (2) و برخی در وعده به قیام ایشان و خصوصیات آن (3) و دعوت مردم به انتظار فرج آن امام است. (4)

این موضوع در مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم از اهمیت ویژه ای برخوردار است و از این رو جای تحقیق و تدقیق عمیق دارد.

چهارم: تاریخ و زیارات و ادعیه ائمه

آن حضرت با سند از امام صادق علیه السلام نقل می کند که روزی ام سلمه - همسر پیامبر - از خواب برخاست در حالی که می گریست. از وی سبب گریه را پرسیدند، گفت حسین علیه السلام دیشب کشته شد. من پیامبر را پس از وفاتش در خواب ندیدم مگر دیشب. او محزون و ناراحت بود. پس چون سببش را پرسیدم، فرمود: تمام شب برای حسین و اصحابش قبر می کندم. (5) همچنین پیش گویی شهادت امام حسین علیه السلام توسط امام علی علیه السلام (6) و گریه آسمان بر آن امام مظلوم (7) از جمله نقلیات تاریخی حضرت عبدالعظیم در حادثه عاشورا است.

ص: 73

-
- 1- . الامالی، صدوق، ص 419؛ روضة الواعظین، ص 31؛ کفایة الاثر، ص 286؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 218 و 220، ح 83.
 - 2- . کتاب الغیبة، نعمانی، ح 186؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 222، ح 85.
 - 3- . کمال الدین، ج 1، ص 36؛ الاحتجاج، ج 2، ص 249؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 150 و 152، ح 27؛ کمال الدین، ص 303، مسند عبدالعظیم حسنی، ص 226، ح 90.
 - 4- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 224، ح 89 و ص 232 - 236، ح 92 و ص 236، ح 93؛ الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیاته و مسنده، ص 101 - 106.
 - 5- . الامالی، مفید، ص 319؛ الامالی، طوسی، ص 90؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 246 و 248، ح 102.
 - 6- . کامل الزیارات، ص 186 - 187؛ بحار الانوار، ج 45، ص 212؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 216، ح 81.
 - 7- . کامل الزیارات، ص 186؛ بحار الانوار، ج 45، ص 213؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 214، ح 79.

گذشته از این نوع روایات که در تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام آن حضرت نقل کرده است، روایاتی نیز در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و ثواب قدم زدن در این راه از امام باقر علیه السلام (1) و امام جواد علیه السلام (2) نقل کرده است.

همچنین فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام در شب بیست و سوم ماه رمضان، در روایات حضرت عبدالعظیم دیده می شود. (3)

همچنین فضیلت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام در روایات متعددی از حضرت عبدالعظیم مورد تأکید امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام قرار گرفته است. (4)

و آنگاه که خود حضرت عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام یا زیارت امام رضا علیه السلام پرسید، امام در جواب ضمن تصریح به ثواب هر دو، زیارت امام رضا علیه السلام را به جهت کمی زيارانش در آن عصر اولی دانست. (5) از سوی دیگر ادعیه و تعویذاتی را حضرت عبدالعظیم از ائمه نقل کرده، از جمله دعای رؤیت هلال شب اول ماه رمضان را ایشان از امام جواد علیه السلام روایت کرده است. (6)

همچنین تعویذی (7) که امام جواد علیه السلام در طفولیت امام هادی علیه السلام می نوشته اند و در کنار ایشان می گذارده اند به صورت کامل توسط حضرت عبدالعظیم نقل شده است. (8)

ص: 74

-
- 1- . کامل الزیارات، ص 256؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 212 و 214، ح 76.
 - 2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 287؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 224، ح 87.
 - 3- . اقبال الأعمال، ج 1، ص 383؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 244، ح 98.
 - 4- . الأمالی، صدوق، ص 752؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 286 و 291؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 184، ح 53 و ص 212، ح 75 و ص 220، ح 84.
 - 5- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 287، ح 87؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 224، ح 87.
 - 6- . اقبال الأعمال، ج 1، ص 76؛ مستدرک الوسائل، ج 7، ص 444؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 172 و 170، ح 37.
 - 7- . دعا نوشته ای که غالباً برای حفظ کودکان از شرور مختلف نگاشته می شود و همراه آنها نگاه داشته می شود.
 - 8- . بحار الانوار، ج 60، ص 266؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 166 و 168، ح 35 و ص 260 و 262، ح 116.

پنجم: تفسیر قرآن

در روایات حضرت عبدالعظیم گذشته از تأویل آیات، در مواردی هم نقل قول ائمه اطهار در تفسیر و تبیین معانی الفاظ قرآنی و مفاهیم آیات دیده می شود.

این روایات تفسیری در موضوع خلقت انسان(1) و تفسیر آیات مورد استناد مجبره که در آن عصر حضور داشتند(2) و تبیین برخی مبهمات قرآنی(3) و تبیین معنی نظر به خداوند در روز قیامت(4) و یا تعیین مراد از برخی الفاظ قرآنی(5).

همچنین آن حضرت روایتی را با سند متصل از امام علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت چهار حکمت از کلماتشان را مورد تصدیق قرآن و تطبیق آیات قرآنی دانسته اند که به نوعی تفسیر آن آیات شمرده می شود.(6)

بدیهی است که این روایات نیز باید در جهت شناخت شیوه تفسیری اهل بیت مورد بررسی دقیق و تحقیق قرار گیرد.

ششم: احکام شرعی

بخشی از روایات حضرت عبدالعظیم در بیان احکام شرع و حکمت برخی از آنها وارد شده است. همچنین فضایل و ثواب برخی اعمال عبادی نیز در این روایات تبیین شده اند.

ص: 75

1- . الکافی، ج 1، ص 147؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 130 و 132، ح 9.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 113؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 134 و 138، ح 14.

3- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 59؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 138، ح 15.

4- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 138، ح 16.

5- . معانی الأخبار، ص 139؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 156 و 158، ح 29 و 31 و ص 254، ح 109؛ بحار الانوار، ج 5، ص 201.

6- . الامالی، طوسی، ص 494؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 252، ح 106.

در موضوع طهارت حدیث مشهور «لا صلاة الا بطهور؛ هیچ نمازی بدون طهارت پذیرفته نیست»⁽¹⁾ را آن حضرت از امام جواد علیه السلام نقل کرده است. همچنان که در گفتگوی حضرت موسی با خداوند، فضیلت وضو هم بیان شده⁽²⁾ عدم جواز تیمم با خاک راه که بر لباس مانده نیز از احکام فقهی در روایات آن حضرت می باشد.⁽³⁾

در احکام نماز، سؤال حضرت موسی از ثواب کسی که اول وقت نمازش را بخواند⁽⁴⁾ و حکم نماز در مکانی که در آن تصویر وجود دارد⁽⁵⁾ در روایت آن حضرت به چشم می خورد.

در احکام روزه نیز حکم مشهور شیعه که در اثبات ابتدای ماه رمضان و انتهای آن، دیدن هلال ماه ملاء است و تعبیر مشهور «صم للرؤية و أفطر للرؤية»⁽⁶⁾ و حکم روز شك در ابتدای ماه رمضان، به روایت حضرت عبدالعظیم از امام رضا علیه السلام در مصادر روایی وارد شده است.

تارك زكات را در روایت امام صادق علیه السلام به نقل حضرت عبدالعظیم همچون مانع زكات دانسته اند که نوعی کفر در عمل دارد.⁽⁷⁾

بیان فریضه حج و تفسیر استطاعت و تفسیر آیات احکام حج از جمله مباحث مهم در احادیث فقهی حضرت عبدالعظیم به شمار می رود⁽⁸⁾ و نیز

ص: 76

-
- 1- . بحار الانوار، ج 8، ص 238؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 262، ح 118.
 - 2- . الأمالی، صدوق، ص 276؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 176، ح 40.
 - 3- . الکافی، ج 3، ص 62؛ تهذیب الاحکام، ج 1، ص 187؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 214، ح 78.
 - 4- . الامالی، صدوق، ص 276؛ بحار الانوار، ج 79، ص 204؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 176، ح 39 و ص 178، ح 41.
 - 5- . الکافی، ج 3، ص 369؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 194، ح 63.
 - 6- . فضایل الا شهر الثلاثة، صدوق، ص 63؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 180، ح 47.
 - 7- . الکافی، ج 3، ص 563؛ ثواب الاعمال، ص 236؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 194، ح 64.
 - 8- . بحار الانوار، ج 96، ص 110؛ مستدرک الوسایل، ج 8، ص 93؛ مسند عبدالعظیم الحسنی، ص 260، ح 115 و ص 262، ح 117.

آب کشیدن از چاه زمزم و استفاده از آب آن در روایت آن حضرت مورد تأیید و ترغیب قرار گرفته است. (1)

احکام ازدواج، از جمله خطبه اجرای عقد نکاح که از مستحبات ازدواج شمرده می شود نیز به نقل آن حضرت از امام هادی علیه السلام به تفصیل نقل شده است. (2) همچنان که در احکام جماع و مکروهات آن نیز امام هادی علیه السلام به نقل از امام رضا علیه السلام مطالبی فرموده اند که در ضمن این روایات نقل شده است. (3)

فضیلت زنان حامله و ثواب ایشان نیز به نقل رسول کریم در این روایات نقل شده است. (4)

آنچه که در بررسی روایات فقهی حضرت عبدالعظیم مشهود است آنکه ایشان توجه به آیات احکام و تفسیر آن داشته اند از جمله گفتگوی آن حضرت با امام جواد علیه السلام در موضوع حیوان ذبح شده و میتة و احکام قرآنی آنها از نمونه های روشن و توجه ایشان به این موضوع است. در روایتی که این گفتگو نقل شده، امام جواد علیه السلام به صورتی دقیق و مستند به کلام رسول خدا و آیات قرآنی به تشریح احکام حلیت گوشت حیوانات پرداخته اند. (5)

و نمونه دیگر، گناه کبیره شمردن قتل نفس با توجه به آیه وارد شده در این موضوع می باشد. (6) همچنان که حدیث طولانی منقول از امام جواد علیه السلام که از جدشان حضرت امام

ص: 77

-
- 1- . علل الشرایع، ج 2، ص 599؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 184، ح 51.
 - 2- . الکافی، ج 5، ص 327؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 186 و 188، ح 56.
 - 3- . علل الشرایع، ج 2، ص 514؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 260؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 200 و 202، ح 68.
 - 4- . علل الشرایع، ج 2، ص 598؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 190، ح 57.
 - 5- . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 343؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 83؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 122 و 124، ح 1.
 - 6- . علل الشرایع، ج 2، ص 478؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 130، ح 7.

صادق علیه السلام يك يك گناهان کبیره را به استناد آیات قرآنی در هر موضوع برشمرده اند هم نمونه توجه به تفسیر آیات احکام می باشد. (1) همین موضوع - یعنی شمارش گناهان کبیره - بدون استناد به آیات قرآنی در روایات دیگری از ایشان نقل شده است. (2)

در مجموعه روایاتی که در موضوع احکام فقهی از حضرت عبدالعظیم رسیده است، به خوبی این نکته مشهود است که غالباً به احکامی دقیق و دقت هایی در استدلال به احکام برمی خوریم و این امر حکایت از جلالت و فقاہت حضرت عبدالعظیم دارد و اینکه ایشان در جایگاه رفیع علمی قرار داشته که می توانسته اینگونه استدلال ها را به دقت دریابد و استفاده نماید.

هفتم: اخلاق

از جمله موضوعاتی که در مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده، احادیث اخلاقی و اجتماعی آن حضرت است.

جامع ترین حدیث اخلاقی که آن حضرت نقل کرده، از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام (3) می باشد که آن حضرت پیامی اخلاقی را برای شیعیان توسط حضرت عبدالعظیم ابلاغ فرمودند که در آن پس از ابلاغ سلام، امام شیعیان را به نفی سلطه شیطان بر خودشان، امر به صداقت و ادای امانت و ترک مجادله و اختلاف، و زیارت یکدیگر و حفظ آبروی یکدیگر توصیه کرده اند. و از شرك و اذیت و آزار اولیای خدا به سختی بر حذر داشته اند. (4)

ص: 78

1- . الکافی، ج 2، ص 285؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 257؛ علل الشرایع، ج 2، ص 391 و 480؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 144 - 148، ح 25 و ص 150، ح 26.

2- . بحارالانوار، ج 85، ص 26؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 256 و 258، ح 112.

3- . تعیین مراد از امام در این روایت، در فصل دوم این مقاله گذشت. قوت احتمال اشتباه ناسخان و کاتبان حدیث، گواه بر نقل حدیث از ابوالحسن علی بن محمد هادی علیهما السلام شمرده شد.

4- . الاختصاص، ص 247؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 182 و 184، ح 50.

فرازهای بلندی از این پیام اخلاقی - اجتماعی در روایت دیگری از امام جواد علیه السلام به درخواست حضرت عبدالعظیم علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین آمده است. در آن حدیث شریف، 15 کلام حکمت آموز که همگی در حوزه اخلاقی اجتماعی است، از آن حضرت نقل شده و هر یک از این حکمت ها پس از تکرار درخواست حضرت عبدالعظیم ذکر شده است. (1)

گذشته از این دو روایت جامع، روایت هایی نیز در یکایک موضوعات فرعی آنها از حضرت عبدالعظیم نقل شده که گزارش آنها به شرح زیر است:

1. مسئولیت در همنشینی با اشخاص در گفتن ها و شنیدن ها. (2)

2. منشأشناسی معصیت ها (3) و لزوم دوری از آنها و اهل معصیت. (4)

3. ترك دنیا و مال پرستی (5) در موعظه ای طولانی به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام .

4. مدارا، ملاقات برادران ایمانی و شکرگزاری از بندگان خدا. (6)

5. ثواب بر اعمال نیک و اخلاق نیک فردی (7)

6. نصایح و مواعظ حکمت آموز در موقعیت های مناسب. (8)

بدیهی است که با توجه به گستردگی و اهمیتی که این موضوع در تعالیم دینی و در

ص: 79

1- . الأمالی، صدوق، ص 531؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 58؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 202-208، ح 69.

2- . مسایل علی بن جعفر، ص 343؛ علل الشرایع، ج 2، ص 605؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 126، ح 3.

3- . التوحید، ص 96؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 37؛ تحف العقول، ص 411؛ بحار الانوار، ج 5، ص 4؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 134، ح 13.

4- . علل الشرایع، ج 2، ص 599؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 192، ح 60؛ بحار الانوار، ج 68، ح 282؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 256، ح 111.

5- . الأمالی، طوسی، ص 652؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 152 - 156، ح 28.

6- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 168، ح 36 و ص 210، ح 71 و ص 182، ح 49.

7- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 172 - 180، ح 39 - 46.

8- . مسند عبدالعظیم حسنی، ص 184 و 186، ح 54 و ص 214، ح 80 و ص 238 و 240، ح 94 و ص 258، ح 112.

حوزه روایات اهل بیت دارد، شرح و بسط آن و دقت در مضامین روایات بسیار به جا و مناسب است و این مقال اینک مجال آن را ندارد.

هشتم: زنان

در روایات حضرت عبدالعظیم گذشته از روایاتی که درباره احکام زنان بود، روایاتی نیز در شأن و جایگاه زن و اشاراتی به راه سعادت و شقاوت زنان دیده می شود.

در روایتی در شأن سیده زنان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، نام فاطمه تفسیر شده، که او را به جهت بریده شدن از هر گونه شری چنین نام داده اند. (1)

و درباره زنان حامله دلسوز و مهربان فرموده اند: اگر مرتکب گناه نشوند، نمازگزارانشان داخل بهشت می شوند. (2)

از مهم ترین روایات در موضوع زنان، روایتی طولانی است که حضرت عبدالعظیم به نقل از امام جواد علیه السلام و ایشان با ذکر سند از پدران و اجدادشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که من و فاطمه بر پیامبر وارد شدیم و ایشان می گریستند، وقتی سبب را پرسیدم آن حضرت نقل کرد که در معراج، زانی از امتم را دیدم که عذاب می شدند و به تفصیل عذاب های مختلف هر دسته از زنان را شرح کردند.

پس حضرت فاطمه پرسیدند، چه اعمالی موجب این عذاب ها بودند؟ و آن حضرت یکایک گناهانی را که موجب عذاب آن زنان بود برشمرده که عبارت بودند از:

عدم حجاب از نامحرم، اذیت شوهر، عدم تمکین از شوهر، خروج از منزل بدون اجازه شوهر، زینت برای مردم، عدم نظافت و عدم غسل و کوچک شمردن نماز، حامله از زنا، زناکار، واسطه زنا، سخن چینی و دروغگویی، نوحه گری و حسادت.

ص: 80

1- . علل الشرایع، ج 1، ص 178؛ الامالی، صدوق، ص 688؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 218، ح 82.

2- . الامالی، صدوق، ص 85؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 184 و 186، ح 54.

و در نهایت آن حضرت فرمودند: وای بر زنی که شوهرش را ناراحت کند و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد. (1)

این حدیث جامع گویای مهم ترین موانع سعادت زنان است که دوری از آنها موجب سعادت زن خواهد شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پایان کلامشان هم مهم ترین رهنمود به زنان را در سعادت اخروی، رضایت شوهران و در شقاوت اخروی نارضایتی ایشان برشمرده اند.

گفتار دوم: انواع احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

روایات آن حضرت را براساس انواع تحمل حدیث ایشان می توان به چند نوع تقسیم کرد. روایات ایشان نیز مثل بسیاری از روایات شیعی در موارد نقل از واسطه ها و راویان از لفظ «عن» که ظهور در نقل سماعی از مروی عنه دارد، در نقل حدیث استفاده کرده است.

اما در مواردی که از معصوم نقل حدیث کرده اند، با لفظ «قال» و «سمعت» نوع تحمل حدیث را مشخص نموده اند. از جمله موارد زیر در روایات حضرت عبدالعظیم به عنوان انواع احادیث ایشان قابل ذکر است.

1. مکاتبه

چنان که در زندگی حضرت عبدالعظیم هم نقل شده، ایشان به جهت ظلم متوکل عباسی مجبور به فرار شدند و از امام دور شدند. لذا ایشان مجبور به نقل احادیث به صورت نامه نگاری با امام شدند. این نامه ها به امام جواد نوشته شده اند. و احتمالاً این نامه نگاری ها قبل از استقرار ایشان در ری بوده است و پس از آن دوره به خدمت امام هادی علیه السلام هم رسیده اند.

ص: 81

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 13؛ بحار الانوار، ج 8، ص 309؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ص 196 - 200، ح 66.

این نوع احادیث که به مکاتبه شهرت دارند در دو موضوع نبوت و رسالت ذی الکفل (1) و علت تعفن غایط (2) نقل شده اند.

2. مسایل

روایاتی که مضمون آنها در جواب سؤال راوی از سوی امام بیان شده، به مسایل شهرت یافته اند غالباً این مسایل با اضافه به سؤال کنندگان شناخته می شوند. که گاه این مسایل به صورت کتاب مستقل تدوین می شود که به همین گونه شناخته می شوند.

در مواردی نیز حضرت عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام سؤالاتی را مطرح کرده است که غالباً تفصیلی هستند. سؤال از احکام گوشت حیوانات و استناد امام به آیات در جواب (3) و سؤال از معنی آیه شریفه: «اولی لك فأولی» (4) از مصادیق این مسایل است.

در احادیث دیگری از ایشان جریان گفتگو با امام جواد علیه السلام نقل شده، از جمله آنکه حضرت عبدالعظیم درباره قائم آل محمد با آن امام گفتگوهایی دارد. (5)

و در گفتگوی دیگری آن حضرت از امام جواد علیه السلام حدیث هایی به نقل از اجدادشان طلب کردند که همه احادیث - که با اصرار حضرت عبدالعظیم نقل شده - در موضوع اخلاق اجتماعی است. (6) و گفتگوی دیگر به افضلیت زیارت امام رضا علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام

در آن عصر اختصاص دارد که حضرت عبدالعظیم برای تصمیم خودش سؤال کرد. (7)

نکته قابل توجه در روایات حضرت عبدالعظیم آنکه در بسیاری از احادیث در نقل از امام هم نسب امام را به صورت کامل بیان کرده و هم در نقل احادیث به واسطه ائمه از اجدادشان نقل حدیث کرده است و این امر نیاز به تحقیق و تحلیل دارد که در این مقال مجال آن نیست.

ص: 82

- 1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 34 و 110.
- 2- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 52.
- 3- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 1.
- 4- . سوره قیامت، آیه 34؛ مسند عبدالعظیم حسنی، ح 15.
- 5- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 27 و 93.
- 6- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 69.
- 7- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 87.

یکی از اصیل ترین و علمی ترین شیوه های تألیف در کتاب های احادیث، تألیف مسندها است. اصطلاحاً مسند حدیثی است که به سند متصل به پیامبر علیهما السلام برسد و شیعیان اتصال سند به معصوم را کافی می دانند. مجموعه روایات اصحاب پیامبر یا اصحاب هر يك از ائمه به عنوان مسند هر يك از ایشان شناخته می شود. (1)

تألیف احادیث براساس شیوه مسندننگاری و جمع آوری روایات متصل هر راوی، فوایدی را در بردارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

1. شناخت موقعیت علمی راوی نزد ائمه و مشایخ حدیث؛ چه آنکه خود ائمه فرموده اند: «اعرفوا منازل الناس بقدر روایتهم عنا» (2) یا «اعرفوا منازل الرجال منا علی قدر روایتهم عنا» (3) همچنین کسانی که در حوزه علمی شیعه مورد توجه مشایخ حدیث قرار گرفته اند به صورت طبیعی جایگاهی رفیع در بین محدثان خواهند یافت.

2. شناخت فضای علمی و ذهنی راوی. بدیهی است که سؤالات و مباحثات و نقلیات راوی تا حدود زیادی تابعی از ضرورتات و نیازهای فکری عصر وی است. مجموعه احادیث هر راوی می تواند دغدغه های فکری عصر وی و شخص وی را تا حدودی معین نماید.

ص: 83

1- . در بین محدثان اهل سنت در نام گذاری مسند اختلافی وجود دارد؛ چه آنکه برخی از ایشان اتصال سند را شرط در مصداق این اصطلاح دانسته اند و برخی حدیث منقطع را نیز در صورتی که از پیامبر نقل کند در شمار احادیث مسند آورده اند. بدیهی است که الحاق اینگونه احادیث - بنا بر مبنای مشهور محدثان - به حدیث مسند با نوعی تسامح همراه است.

2- . الکافی، ج 1، ص 50، ح 13.

3- . اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 5، ح 1.

3. بالآخره نگاه مجموعی و کلی به روایات هر راوی می تواند امکان شناخت دقیق تر اندیشه های راوی را فراهم سازد.

بر این اساس از همان دیرزمان عده ای به تألیف مسندهایی از روایات حضرت عبدالعظیم حسنی اقدام کرده اند. که تاکنون 4 عنوان کتاب از این نوع شناخته شده است. و ما در ذیل به شرح و معرفی هر یک خواهیم پرداخت.

اول - جامع کتاب اخبار عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی

تألیف: محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ابوجعفر، مشهور به شیخ صدوق (م 381 ه .) نجاشی در کتاب رجالش از این کتاب در ضمن تألیفات شیخ صدوق نام برده و سند خودش را نیز به تمامی کتاب های وی از طریق پدرش نقل کرده است. (1) و با توجه به وثاقت پدرش که تنها واسطه بین وی و شیخ صدوق و شاگرد مستقیم صدوق است، انتساب کتاب به صدوق قطعی خواهد بود. اگرچه که اینک این کتاب به دست ما نرسیده است.

البته لازم به ذکر است که برخی روایات احیاناً دیده می شود که از روایات حضرت عبدالعظیم می باشد و از طریق شیخ صدوق نقل شده و لکن در کتب موجود وی این روایت وجود ندارد و احتمالاً این احادیث از کتاب فوق گرفته شده باشد. شاید بتوان روایت ایمان ابوطالب که در کتاب الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب را از این نوع روایات برشمرد.

ص: 84

دوم - عبدالعظیم الحسنی حیاتہ و مسندہ یا زندگانی حضرت عبدالعظیم علیہ السلام

تألیف: شیخ عزیز اللہ عطاردی قوچانی.

این کتاب در پنج مطلب تنظیم شده که به شرح زیر است:

مطلب اول: شرح زندگانی حضرت عبدالعظیم

مطلب دوم: آباء و اجداد حضرت عبدالعظیم

مطلب سوم: اخبار و روایات حضرت عبدالعظیم

مطلب چهارم: مشایخ و اساتید حضرت عبدالعظیم

مطلب پنجم: راویان و تلامیذ حضرت عبدالعظیم

مجموع روایاتی که در این کتاب از حضرت عبدالعظیم گرد آمده بالغ بر 79 حدیث می باشد که همه آنها به فارسی ترجمه شده است.

شیوه تنظیم روایات در این کتاب، براساس مصادر و منابع حدیثی است. بدین ترتیب که ابتدا روایات کافی و سپس محاسن برقی و کامل الزیارات و کتب شیخ صدوق و سپس کتب دیگر آمده است روایات این کتاب با توجه به مصدر روایات به قرار زیر است:

1. کتاب الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، 17 حدیث
2. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، 2 حدیث
3. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، 4 حدیث
4. کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، 3 حدیث
5. کتب صدوق (التوحید، عیون الأخبار، معانی الأخبار)، 5 حدیث
6. الاختصاص، منسوب به شیخ مفید، 2 حدیث

7. علل الشرايع، شيخ صدوق، 13 حديث

8. عيون الاخبار، شيخ صدوق، 12 حديث

9. الامالي، شيخ طوسي، 6 حديث

10. الامالي، شيخ صدوق، 5 حديث

11. كمال الدين، شيخ صدوق، 5 حديث

12. كتاب الغيبة، شيخ نعماني، 1 حديث

13. بحار الانوار، محمداقصر مجلسي، 1 حديث

14. مستدرک الوسائل، محدث نوري، 1 حديث

15. دعوات، سيد بن طاووس، 1 حديث

16. مصباح المتهجد، شيخ طوسي، 1 حديث

مؤلف در دو مطلب پاياني، براساس روايات گرد آمده، به شرح حال اساتيد و مشايخ روايي و نيز شاگردان روايي حضرت عبدالعظيم عليه السلام پرداخته است. که در مجموع 25 نفر از مشايخ و 15 نفر از شاگردان حضرت عبدالعظيم ترجمه شان ذکر شده است.

چاپ اول اين کتاب در سال 1342 با مقدمه و تعريف آيه الله سيد شهاب الدين مرعشي نجفي و آيه الله ميرزا ابوالحسن شعراني با فهرست هاي مختلف و عکس در 320 صفحه منتشر شده است.

سوم: الشريف المعتمد شاه عبدالعظيم الحسنی حیاته و مسنده

تأليف: عبدالزهراء عثمان محمد.

این کتاب دارای يك بخش مقدماتی به عنوان «مدخل» است که اطلاعات زندگی

حضرت عبدالعظیم حسنی را از مصادر رجالی و روایی و تاریخی نقل کرده است. بخش اصلی کتاب شامل 179 حدیث می باشد. مؤلف احادیث را در ده موضوع کلی سامان داده است. مجموع عناوین موضوعات روایات عبارتند از:

1. توحید 2. نبوت 3. امامت 4. قائم آل محمد 5. فرایض اسلام

6. احکام 7. اخلاق 8. وصایای ائمه 9. تفسیر قرآن 10. حکمت ها

اما این تنظیم در تمامی روایات کتاب رعایت نشده، برای نمونه پس از دو روایت در صفات خداوند، احادیث احکام نقل شده، در حالی که در ترتیب فوق این نوع احادیث، ششمین عنوان را به خود اختصاص داده است. مؤلف غالب روایات را از بحارالانوار گرفته و مصدر اصلی حدیث را به عنوان مصدر دوم در آدرس حدیث ذکر کرده است.

در این کتاب تکرار احادیث به جهت اختلاف مصادر و نیز به جهت تناسب موضوعی بسیار چشمگیر است. چاپ اول این کتاب در سال 1422 ه. در بیروت توسط دارالهادی در 155 صفحه منتشر شده است.

چهارم: مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

تألیف: عزیزالله عطاردی - علی رضا هزار

این کتاب از دو بخش «درآمد» در 121 صفحه و مسند عبدالعظیم حسنی در 132 صفحه، سامان یافته است نویسندگان در ابتدا بحث های مقدماتی: معنی مسند، تاریخچه مسندنویسی، تاریخ زندگی حضرت عبدالعظیم، معرفی 40 نفر از مشایخ و راویان حضرت عبدالعظیم را ذکر کرده اند.

و در بخش مسند، روایات منقول از حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدون هیچ

نظم خاصی ذکر شده اند. در مجموع 118 حدیث همراه با ترجمه فارسی آنها در این کتاب گرد آمده اند.

مؤلفان کوشیده اند حتی الامکان روایات را از مصادر اصلی حدیث نقل کنند و کمتر از بحارالانوار یا سایر جوامع روایی نقل حدیث کرده اند.

در احادیث این کتاب نیز تکرارهایی به چشم می خورد که غالباً ناشی از ذکر تقطیعات حدیث می باشد برای نمونه حدیث 39 مسند، گفتگوی حضرت موسی بن عمران با خداوند را به تفصیل نقل می کند و احادیث 40 تا 46 هم فقراتی از همان گفتگو را نقل می کند.

برای تسهیل استفاده از مطالب کتاب فهرست آیات، روایات، اعلام، مصادر، موضوعات کلی احادیث نیز برای کتاب فراهم آمده است.

این کتاب در سال 1382 توسط کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در 312 صفحه ضمن منشورات کنگره منتشر می شود.

ص: 88

(حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از منظرامامان معصوم علیهم السلام) تألیف مهدی حسینیان قمی

ص: 89

شخصیت های بزرگ به گونه ای هستند که هر چه به آنان نزدیک تر شوی و ژرف تر بنگری، بیشتر به آنان ارادت می ورزی و ارزشمندی و ارجمندی آنان بیشتر متجلی میگردد، تا آنجا که سرسپرده آنان می شوی و عشق به آنان همه وجودت را فرا می گیرد. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نمونه برین از این دست شخصیت ها است. در ابتدا می پنداری او را شناخته ای که این اندازه در چشم تو بزرگ شده است، ولی هر چه بهتر کاوش می کنی و ابعاد شخصیت وی را می شکافی، بیشتر تحت تأثیر او قرار می گیری، محو مقام رفیع او می شوی و در برابرش به کرنش می افتی و اختیار از کف می دهی و تازه می فهمی که تنها تو چنین نیستی؛ هر کس که به این راه پا نهاده و نگاهی به این شخصیت والا افکنده، دل داده، سرسپرده و نزدیک شده است.

با کمی تأمل در زندگی او، ارزش ها و فضیلت های این راوی بزرگ در برابرت مجسم می شود که تو را در پیشگاه این سلاله زهرا علیها السلام به تعظیم وا می دارد.

اعتماد، ارجاع امام به او، توثیق وی از سوی امام، او را برجسته، سرآمد و نمونه ساخته است.

روایات بسیار، دین مرضی، امانتداری، عبادت و تسلیم، ارزشهایی اند که در این شخصیت بزرگ منزلت موج می زنند و جلب توجه می کنند.

هجرت، گریز، آوارگی، عمل به تقیه، مصاحبت نزدیک با امامان بدون هیچ نقطه

منفی و تحمل مرارت‌هایی که در این راه به جان خرید، چنان او را به اوج می‌برند که کمتر کسی توان دستیابی به آن مقام رفیع را دارد.

او از سوی امام مأموریت ابلاغ پیام می‌گیرد و جایگاه ویژه‌اش نزد امامان علیهم‌السلام بر همگان روشن می‌گردد.

او در آغوش معصوم جا دارد و زبان معصوم به مدح وی گشوده است. دعای معصوم دستگیر او است و قیرش ملجأ همگان و زیارتش همپای زیارت سرور شهیدان است. او کسی است که از امام معصوم تأیید «أنت ولینا حقاً» را گرفته و هیچ نقطه ابهام و ضعفی در زندگی او دیده نشده است.

حضرت عبدالعظیم سلام‌الله‌علیه به ارزشها و فضایی آراسته است که مجموعه آنها را در کمتر امامزاده و محدثی می‌توان سراغ گرفت.

خواستگاه پاک، مصاحبت با چند امام، هجرت و آوارگی در راه دین، کثرت روایت و عبادت و... از جمله ویژگیهای آن بزرگوار است. در این مجال، هر يك از این خصوصیات را بر می‌شماریم و توضیحاتی درباره آنها می‌دهیم.

ص: 92

1. خاستگاه

ارتباط خویشی با نیکان و شایستگان، به ویژه اگر با پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام باشد، از ارزشهای مقبول همگان است البته ارزش قربت با اهل بیت علیهم السلام، زمانی است که دارنده اش از آن بهره گیرد وگرنه يك ضد ارزش خواهد بود؛ همانند علمی که اگر به آن عمل نشود و هدایت صاحب علم را تضمین نکند، ارزشی برای او ندارد؛ همچنان که در کنار خانه خدا بودن، درك صحبت پیامبر، حضور در جبهه و جهاد، علم و آموزش و پیوند با خوبان ارزش هایی اند که اگر پایه تکامل فرد نگردد، همه وبال او خواهند شد و او را منفورتر خواهند ساخت.

نسب حضرت عبدالعظیم با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و این شرافت با حرکت ایشان در مسیر امامان معصوم و پیروی از آنان صدچندان افزوده شده است. محقق میرداماد در اشاره به همین نکته می نویسد:

«مع ماله من النسب الظاهر و الشرف الباهر... اذ ليس سلاله النبوة و الطهارة كأحدٍ من الناس اذا ما آمن و اتقى و كان عند آبائه الطاهرين مرضيًا مشكوراً...» (1)

به علاوه، برای او است نسب روشن و شرافت آشکار... چرا که سلاله نبوت و طهارت چون يك فرد معمولی از مردم نیست اگر ایمان و تقوی پیشه سازد و در نزد پدران پاکش پسندیده و قابل تقدیر باشد».

ص: 93

اجداد عبدالعظیم حسنی همه بزرگ و شناخته شده اند. عبدالعظیم حسنی از سوی پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام و از سوی مادر به امام حسین علیه السلام می رسد و از این رو هم حسنی و هم حسینی است.

در رجال نجاشی آمده است: «پس از ارتحال حضرت عبدالعظیم حسنی به هنگام غسل در لباسش رقعۀ ای یافت شد که نسب وی در آن به این شکل آمده است: من ابوالقاسم، فرزند عبدالله، فرزند علی، فرزند حسن، فرزند زید، فرزند حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام هستم» (1).

بنابراین پدران وی تا امام حسن مجتبی علیه السلام به ترتیب عبدالله، علی، حسن و زید بوده اند.

2. مصاحبت با چند امام

حضرت عبدالعظیم حسنی سه امام معصوم را درک کرده است:

1. حضرت امام رضا علیه السلام،

2. حضرت امام جواد علیه السلام،

3. حضرت امام هادی علیه السلام.

آقا بزرگ تهرانی نوشته است:

«ادرك عصر امام الرضا عليه السلام و الجواد عليه السلام و عرض ايمانه على الامام الهادي عليه السلام و توفي في ايامه؛ لأنه ينقل عنه أنه قال لبعض اهل الرىّ لو كنت زرت قبره، لكنت كمن زار قبر الحسين عليه السلام؛ (2)

حضرت عبدالعظیم حسنی امام رضا و امام جواد علیهما السلام را درک کرده و ایمان خودش را بر امام هادی علیه السلام عرضه داشته و در زمان امام هادی علیه السلام وفات کرده

ص: 94

1- . رجال نجاشی، ص 248.

2- . معجم رجال الحديث، ج 11، ص 51.

است؛ چرا که از امام هادی علیه السلام نقل شده که به بعضی از مردم ری گفتند: اگر قبر عبدالعظیم را زیارت می کردی، چونان کسی بودی که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است».

شیخ در رجال خویش وی را در میان اصحاب امام حسن عسگری علیه السلام نیز نام برده است.

مصاحبت با چند امام که در شرایط مختلف می زیسته اند و همراهی با آنان که هر کدام دوران حساس و سختی را داشته اند، بسیار ارزش ساز است.

مصاحبت آن بزرگوار و ویژگیهای زیر را داشته است که وی را ممتاز می سازد:

مصاحبت نزدیک و پیوسته، مصاحبت با چند امام با شرایط گوناگون و سخت، مصاحبت علمی، همراه با آموزش پذیری و آموزش خواهی، مصاحبت بدون مخالفت و بی کوچک ترین نقطه منفی.

گاه مصاحبت از نزدیک و یا مداوم نیست؛ اما مصاحبت عبدالعظیم حسنی از نزدیک و پیوسته بوده است.

گاه این مصاحبت تنها با یک امام است که این نیز بسیار ارزشمند است؛ ولی روشن است که مصاحبت و همراهی با چند امام، بیشتر بازگوکننده عظمت و ارزشمندی آن صحابی است.

و مصاحبتها گاه صرفاً یک معیت فیزیکی است؛ ولی گاه مصاحبتی همراه با آموزش و فراگیری است. مصاحبت علمی است که به مصاحب ارزش ویژه ای می بخشد.

حضرت عبدالعظیم نه صرفاً در کنار امام است، بلکه در این مصاحبت از امام می آموزد و فرا می گیرد همین ویژگی مصاحبت وی را ارزشمند می سازد. در بحث از مجموعه روایی، حضرت عبدالعظیم این حقیقت روشن تر و ملموس تر می گردد.

امیرالمومنین علیه السلام در وصف برخی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

«و ليست كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه من كان يسأله عن الشئ و يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيئ الأعرابي او الطارى فيسأله عليه السلام حتى يسمعوا؛

همه اصحاب پیامبر چنین نبودند که بتوانند از پیامبر پرسند و از او یاد گیرند؛ تا آنجا که دوست داشتند بادیه نشینی یا کسی بیاید و از پیامبر پرسد تا آنان هم چیزی بشنوند».

ولی امیرالمومنین علیه السلام در ادامه این سخن درباره مصاحبت خویش با پیامبر می گوید:

«و كان لا يمر بي من ذلك شئ الا سألته عنه و حفظته... و لقد كنت ادخل انا على رسول الله كل يوم دخلة و كل ليلة دخلة فيخليني فيها خلوة أدور معه حيثما دار و قد علم أصحاب رسول الله أنه لم يكن يصنع ذلك بأحدٍ من الناس غيرى و ربّما كان ذلك فى شئء يأتينى رسول الله صلى الله عليه و آله أكثر ذلك فى منزلى و كنت إذا دخلت عليه بعض منازل خلا بى و أقام نسانه حتى لا يبقى عنده غيرى و إذا أتانى للخلوة معى فى بيتى لم تقم فاطمة و لا أحد من بنى و كنت اذا سألته أجابنى و اذا سكت عنه أو نفدت مسائلى ابتدأنى. فما نزلت على رسول الله آية من القرآن فى ليل و لا نهار و لا سهل و لا جبل و لا سماء و لا ارض و لا دنيا و لا آخرة و لا جنة و لا نار و لا ضياء و لا ظلمة، الا أقرأنيها و أملاها علىّ فكتبتها بخطى و علّمتها تأويلها و تفسيرها و ناسخها و منسوخها و محكمها و متشابها و خاصها و عامّها و كيف نزلت و اين نزلت و فيمن نزلت الى يوم القيامة. و دعا الله لى أن يعطينى فهمها و حفظها فما نسيت آية من كتاب الله منذ حفظتها و لا علما أملاه علىّ منذ دعا الله لى بما دعاه و ما ترك شيئاً علّمه الله من حلال و لا حرام و لا أمر و لا نهى أو طاعة أو معصية كان أو يكون إلى يوم القيامة و لا

و اما من هر چه از خاطر می گذشت می پرسیدم و حفظ می کردم... و من هر روز يك بار و هر شب يك بار، خدمت پیامبر می رسیدم و او مرا به خلوت خویش راه می داد و هر جا می رفت من با او بودم و اصحاب پیامبر می دانند که حضرت پیامبر با دیگری چنین نبود و چه بسا پیامبر نزد من می آمد و بیشتر در منزل بود و هر زمان که خدمت پیامبر در بعضی از منزلهایش می رسیدم، با من خلوت می کرد و دستور می داد که زنهاش بروند تا تنها خودش با من باشد، ولی آن زمان که برای خلوت با من به خانه ام می آمدند فاطمه علیها السلام و فرزندانم همه حضور داشتند.

و چنین بود که هر زمان از پیامبر می پرسیدم، جواب می داد و هر زمان که ساکت می شدم و یا سؤالهایم تمام می شد، او خود آغاز به سخن می کرد در نتیجه هیچ آیه ای از قرآن در روز و یا شب در دشت و یا کوه، در آسمان و یا زمین، در دنیا و یا آخرت، در بهشت و یا جهنم، در روشنائی و یا تاریکی نازل نشد جز آن که پیامبر آن را برایم خواند و املاء کرد و من آن را با خط خویش نوشتم و پیامبر تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام آن و اینکه در کجا و درباره چه کسی نازل شده تا قیامت را به من آموخت و دعایم کرد که خداوند فهم و ضبط آن را به من عنایت کند و من از زمانی که آیه را یاد گرفتم دیگر فراموش نکردم و هر علمی را که به من آموخت، پس از دعا فراموش نکرده ام و باز پیامبر هر چه حلال و حرام امر و نهی طاعت و معصیتی که بود یا تا قیامت تحقق پیدا می کرد به من آموخت و همین طور کتابی که درباره امر به طاعتی و یا نهی از معصیتی نازل شده باشد، پیدا نمی شد جز

ص: 97

اینکه حضرت آن را به من آموخت و من همه اینها را حفظ کردم و حرفی را از آن فراموش نکرده ام».

مصاحبت حضرت عبدالعظیم با امام معصوم از این دست هم صحبتی ها بوده است.

و باز امیرالمومنین علیه السلام درباره مصاحبت خویش با پیامبر چنین می فرماید:

«و لقد علم المستحفظون من أصحاب رسول الله محمد صلى الله عليه وآله وسلم اني لم أرد على الله سبحانه ولا على رسوله ساعة قط و لم أعصه في أمر قط...» (1)

اصحاب و یاران حضرت محمد، که حافظان اسرار او می باشند؛ می دانند که من حتی برای يك لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم و در هیچ موضوعی با او مخالفت نکردم...».

طاعت و پذیرش حضرت عبدالعظیم حسنی است که مصاحبت وی را با امامان پرارزش می سازد. بنگرید که چگونه امام او را این گونه می ستاید:

«مرحبا بك أنت وليتنا حقًا» (2)

توبه حق ولی ما هستی».

و یا پس از عرض دین به امام، امام این گونه دریافت وی را تأیید می کند:

«يا أبا القاسم! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده» (3)

تو همان دینی که پسندیده خداست از ما گرفته ای».

در ادامه امام او را چنین دعا کند که:

«ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة» (4)

خداوند تو را با گفتار ثابت و استوار در دنیا و آخرت تثبیت کند».

ص: 98

1- . نهج البلاغه، خطبه 19، ص 248.

2- . امالی صدوق، ص 419؛ روضه الواعظین، ص 31؛ کفایة الأثر، ص 286؛ کمال الدین، ص 379، ح 1؛ توحید صدوق، ص 81، باب التوحید و نفی التشبیه، ح 37؛ مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ح 83.

3- . همان.

4- . همان.

دعایی که از ارجمندترین دعاهاست. گفتنی است که در میان یاران و اصحاب امامان علیهم السلام انگشت شمارند کسانی که چند امام را از نزدیک درک کرده باشند و افتخار همصحبتی با چند امام را داشته باشند. این بدان معنی است که او تمام عمر خویش را در خدمت امامان علیهم السلام گذرانده و همیشه سرسپرده نزدیک آنان بوده باشد. برخی چهره های فروزنده که چنین بودند، عبارتند از:

1. جابر بن عبدالله انصاری: وی هفت تن از معصومان را درک کرده و مأمور ابلاغ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله به امام باقر علیه السلام بوده است.

2. زکریا بن آدم: شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام دانسته است.

3. ابان بن تغلب: وی به گفته نجاشی سه تن از امامان معصوم یعنی امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده و از همه روایت و نزد همه مقام و منزلت دارد.

4. جابر بن یزید جعفی: وی، به گفته نجاشی، دو تن از امامان یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام را درک کرده است.

5. زرارة بن اعین: وی، به گفته شیخ طوسی، سه امام، یعنی امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام را درک کرده است.

حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه امام جواد و امام هادی علیهما السلام را قطعاً درک کرده است و از آنان روایات بسیاری دارد و بر اینکه امام رضا علیه السلام را نیز درک کرده باشد، دو روایت دلالت دارد: در یک جا امام رضا علیه السلام به وی مأموریت ابلاغ پیامی را می دهند (1) و در یک روایت دیگر، حضرت عبدالعظیم برای امام رضا علیه السلام نامه ای نوشت و سؤالی کرد و امام پاسخ وی را با نامه دادند. (2)

ولی جناب آیه الله العظمی خویی (معجم رجال الحدیث، ج 11 ص 53) نمی پذیرند

ص: 99

1- بحار الأنوار، ج 35، ص 110؛ مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ح 114.

2- اختصاص، ص 247؛ مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ح 50.

که عبدالعظیم، امام رضا علیه السلام را درک کرده باشد همانگونه که درک صحبت امام حسن عسگری علیه السلام را نیز نمی پذیرند.

مؤلف کتاب گران سنگ عبدالعظیم حسنی حیاة و مسنده، ص 37 آورده است:

آنچه از مطالعه حالات عبدالعظیم و تحقیق در اخبار و روایات او و تعمق درباره مشایخ اجازه وی بدست می آید این است که او زمان چهارتن از امامان علیهم السلام را درک نمود. آن گاه نویسنده محترم؛ امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام را نام می برد و دلیل خویش را ارائه می کند ولی ایشان تصریح دارد که حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه محضر امام موسی بن جعفر علیه السلام را درک نکرده است.

3. عرضه دین بر امام معصوم علیه السلام

کسانی از امام علیه السلام پرسیده اند که دین حق چیست؟ و امام نیز برایشان توضیح داده و پایه های اعتقاد دینی را بیان کرده است نمونه هایی از این قبیل پرسشها و پاسخها در بحار الأنوار آمده است که: (1)

در اینجا یکی از آنها را می آوریم:

«باسناده عن أبي الجارود قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام يا بن رسول الله! هل تعرف مودّتي لكم و انقطاعي إليكم و موالاتي إياكم؟ قال: فقال: نعم. فقلت، فإني أسألك مسألة تجيبني فيها؛ فإني مكفوف البصر قليل المشي، لا أستطيع زيارتكم كل حين. قال: هات حاجتك قلت: أخبرني بدینك الذي تدين الله عزوجل به أنت و أهل بيتك، لأدين الله عزوجلّ به.

قال: ان كنت أقصرت الخطبة فقد أعظمت المسألة والله لأعطينك ديني و دين آبائي الذي تدين الله عزوجلّ به:

ص: 100

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 69، باب 28، احاديث 2، 5، 6، 14، 15 و 16.

شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و الإقرار بما جاء من عند الله و الولاية لوليتنا و البرائة من عدونا و التسليم لأمرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع؛(1)

ابوالجارود گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما محبت و سرسپردگی و دلدادگی مرا به خودتان می دانید؟ فرمود: آری. ابوالجارود گوید: آنگاه به امام گفتم: من از شما سؤالی دارم که شما به من جوابش را می دهید؛ من نابینا هستم و کمتر حرکت می کنم و نمی توانم همیشه به زیارت شما بیایم. حضرت فرمود: خواسته ات را بگو. گفتم: دینی را که شما و اهل بیت با پذیرش آن از خداوند اطاعت می کنید، به من معرفی کنید تا من هم با همین دین اطاعت خداوند کنم. حضرت فرمود: اگر چه سخن کوتاه کردی، ولی پرسش بزرگی کردی.

به خدا سوگند دین خود و پدرانم را که با آن از خداوند اطاعت می کنم به تو خواهم داد که عبارت است از:

شهادت به توحید، گواهی به رسالت پیامبر، اقرار به آنچه از سوی خداوند آمده است، ولایت ولی ما و برائت از دشمن ما، تسلیم در برابر امر ما، انتظار قائم ما، تلاش برای ادای واجبات و ترك گناه».

ملاحظه می کنید که امام باقر علیه السلام چه ارزش والایی برای سوال ابوالجارود قائل شده اند و چگونه این سؤال را بزرگ شمرده اند. چقدر برای امام جالب است که فردی از امام بپرسد و بخواهد تا با دین حق آشنا شود.

از این بالاتر، عرضه دین خویش به امام است؛ برخی از یاران امامان علیهم السلام دین و عقیده خویش را به محضر امام عرضه می کردند و از امام گواهی بر درستی آن را می گرفتند.

ص: 101

1- . همان، حدیث 15.

1. حمران بن اعین (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 4)

2. عمرو بن حرث (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 7)

3. خالد بجلی (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 8)

4. یوسف (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 9)

5. حسن بن زیاد عطار (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 10)

6. ابراهیم مخارقی (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 3)

7. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام (بحار الأنوار، ج 69، باب 28، ح 1)

جناب حمران بن اعین از برجسته ترین، و شاید اولین این بزرگواران است که دین خویش را بر امام باقر علیه السلام عرضه داشت و حضرت عبدالعظیم حسنی آخرین فردی است که عقایدش را جامع تر و کامل تر از همه بر امام زمان خود عرضه کرد.

جا دارد که در ابتدا، حدیث حمران بن اعین و آن گاه حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی را ذکر کنیم:

«عن حمزة و محمد ابن حمران، قالوا: اجتمعنا عند أبي عبد الله في جماعة

من أجلة موالیه و فینا حمران بن أعین. فخصنا في المناظرة و حمران ساکت. فقال له ابو عبد الله علیه السلام: مالك لا تتكلم يا حمران؟ فقال، يا سيدي! آليت على نفسي ان لا اتكلم في مجلس تكون فيه. فقال ابو عبد الله: انى قد أذنت لك في الكلام، فتكلم.

فقال حمران: اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، لم يتخذ صاحبة و لا ولدا.

خارج من الحدیث: حدّ التعطيل و حدّ التشبيه، و أنّ الحق القول بين القولين: لا جبر و لا تفويض، و أنّ محمدا عبده و رسوله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون، و أشهد أنّ الجنة

حق و أنّ النار حقّ و أنّ البعث بعد الموت حقّ، و أشهد أنّ عليّاً حجه الله على خلقه لا يسع الناس جهله و أنّ حسنا بعده و أنّ الحسين من بعده، ثمّ عليّ بن الحسين، ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ أنت يا سيّدي من بعدهم.

فقال أبو عبد الله: الترت حمران (ثم قال: يا حمران) مُدَّ المِطْمَر بينك و بين العالم قلت:

يا سيدي و ما المِطْمَر؟ فقال: أنتم تسمّونه خيط البناء. فمن خالفك على هذا الأمر فهو زنديق. فقال حمران: و إن كان علويّاً فاطميّاً؟ فقال أبو عبد الله: و إن كان محمديّاً علويّاً فاطميّاً؛ (1)

حمزه و محمد فرزندان حمران بن اعين گویند: همراه با گروهی از پیروان بزرگ امام صادق نزد آن حضرت اجتماع کرده بودیم و در میان جمع ما حمران بن اعین بود. ما به بحث و مناظره پرداختیم، ولی حمران ساکت بود و چیزی نمی گفت. امام صادق به او گفت: ای حمران چرا سخن نمی گویی؟ حمران گفت: سرورم سوگند خورده ام در مجلسی که شما حضور دارید سخن نگویم امام صادق علیه السلام فرمود:

من به تو اجازه سخن می دهم، سخن بگو.

حمران گفت: گواهی می دهم که جز خدایی یگانه خدایی نیست. او همتایی ندارد، همسر و فرزندی برای خویش نگرفته است. خداوند از هر دو حد بیرون است:

مرز تعطیل (2) و مرز تشبیه (3)، و حق، میانه بین این دو گفته است: جبر و تقویض نیست، و گواهی می دهم که محمد بنده خدا و فرستاده او است. خداوند وی را همراه با هدایت و دین حق فرستاد، تا او را بر همه دینها چیره

ص: 103

1- . بحار الانوار، ج 69، ص 3، ح 4.

2- . تعطیل آن است که به خدایی و یا به صفتی برای او قائل نباشی.

3- . تشبیه آن است که خداوند را به سان مخلوقاتش بدانی و صفات او را چون صفت مخلوق بدانی.

سازد؛ گرچه مشرکان نخواهند. و گواهی می‌دهم که بهشت حق است و آتش حق است و برانگیخته شدن پس از مرگ حق است، و گواهی می‌دهم که علی حجت خدا بر خلق او است و باید مردم او را بشناسند و حسن علیه السلام پس از او و حسین پس از حسن است و سپس علی بن الحسین و محمدبن علی و سپس ای سرورم شما پس از آنهاست.

امام صادق فرمود: نخ، نخ، حمران است. سپس امام افزود: ای حمران! این مَطْمَر را میان خود و عالم بکش. - حمران گوید: پرسیدم ای سرورم! مَطْمَر که فرمودید چیست؟ حضرت فرمود: شما آن را نخ بتا می‌نامید. - هر کس که تو را بر این امر مخالفت کرد او زندیق است. حمران گوید: گرچه آن فرد علوی و فاطمی باشد؟ حضرت صادق فرمود: گرچه او محمدی و علوی و فاطمی باشد».

می‌نگرید: چگونه پس از آنکه حمران بن اعین از سوی حضرت صادق علیه السلام در آن اجتماع اجازه سخن گفتن می‌گیرد دین خود را بر امام عرض می‌کند و چگونه امام دین او را تأیید می‌کند.

اکنون به حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی می‌پردازیم. این حدیث شاید معروف‌ترین حدیث ایشان باشد. در این حدیث وی پس از آنکه خدمت امام هادی علیه السلام می‌رسد و حضرت استقبال گرمی از او می‌کنند و با جمله «انت ولینا حقا» شخصیت عظیم الشان او را می‌ستایند، عبدالعظیم علیه السلام از امام اجازه می‌گیرد تا دین خویش را بر امام ارائه کند که اگر دینش مرضی و پسندیده است تا قیامت بر آن ثابت و استوار بماند. متن کامل این حدیث چنین است:

عن عبدالعظیم الحسنی قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد علیهما السلام فلما بصر بی قال لی: مرحبا بك یا أبا القاسم أنت ولینا حقا. قال: فقلت له: یا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني. فإن كان مرضيا ثبت

عليه، حتّى ألقى الله عزّو جلّ. فقال: هات يا أبا القاسم! فقلت: إنّي أقول: إنّ الله تبارك و تعالّى واحد ليس كمثله شيء، خارج من الحدّين: حدّ الإبطال و حدّ التشبيه، و أنّه ليس بجسم و لا- صورة و لا عرض و لا جوهر؛ بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصور و خالق الأعراض و الجواهر و ربّ كلّ شيء و مالكه و جاعله و محدّثه، و أنّ محمّدا عبده و رسوله خاتم النبيين؛ فلا نبيّ بعده إلى يوم القيامة، و أنّ شريعته خاتمة الشرايع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، و أقول: إنّ الإمام و الخليفة و وليّ الأمر بعده أميرالمؤمنين عليّ بن أبيطالب عليه السلام ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ عليّ بن الحسين ثمّ محمّدين عليّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ عليّ بن موسى ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ أنت يا مولاي!

فقال عليه السلام: و من بعدي الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال فقلت: و كيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه و لا يحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قال: فقلت: أقررت و أقول إنّ وليّهم الله و عدوّهم عدوّ الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله، و أقول إنّ المعراج حقّ و المساءلة في القبر حقّ و إنّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و الميزان حقّ و إنّ الساعة آتية لا ريب فيها و إنّ الله يبعث من في القبور، و أقول إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. فقال عليّ بن محمّد عليهما السلام: يا أبا القاسم! هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده. فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة؛(1)

ص: 105

عبدالعظیم حسنی گوید: خدمت سرورم امام هادی علی بن محمد علیهما السلام رسیدم. حضرت تا نگاهشان به من افتاد، فرمودند: خوش آمدی ای ابوالقاسم! تو به حق ولی و پیرو ما هستی. عبدالعظیم گوید: به امام هادی گفتم: ای فرزند رسول خدا من می خواهم که دینم را بر شما عرضه کنم تا اگر دینم پسندیده است بر آن، تا آن زمان که خدا را ملاقات کنم، پایدار بمانم. حضرت فرمود: بگو ای ابوالقاسم! (عبدالعظیم گوید) گفتم: من می گویم خداوند تبارک و تعالی یگانه است و مانندی برای او نیست. او از دو بیرون است: مرز ابطال(1) و مرز تشبیه(2) و خداوند جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه او به اجسام جسمیت می دهد و به صورتها او صورت می دهد و عرضها و جوهرها را او می آفریند. او پروردگار، مالک و آفریننده و پدیدآورنده همه چیز است.

و می گویم که محمد بنده خدا و فرستاده او و خاتم پیامبران است و تا روز قیامت پیامبری پس از وی نخواهد بود و شریعت پیامبر خاتم همه شریعتها است و شریعتی پس از شریعت او تا قیامت نخواهد بود.

و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر پس از پیامبر، امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام است، آن گاه حسن، سپس حسین، آن گاه علی بن الحسین، سپس محمدبن علی، آن گاه جعفر بن محمد، پس از او موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، آن گاه محمد بن علی و پس از او شما ای مولای من!

امام هادی علیه السلام فرمود: و پس از من فرزندانم حسن (آن گاه امام افزود): مردم چگونه اند با کسی که پس از حسن خواهد بود. عبدالعظیم گوید: پرسیدم ای مولای من چگونه است این؟ حضرت فرمود: چون شخص او دیده نمی شود

ص: 106

-
- 1- . ابطال آن است که برای خدا صفتی قائل نباشی و یا حتی به خدایی قائل نباشی.
 - 2- . تشبیه آن است که برای خداوند به گونه ای صفت قائل باشی که او را به مخلوقین تشبیه کنی.

و ذکر نام او جایز نیست، تا آنکه خروج کند و زمین را از عدل و قسط پر سازد، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.

عبدالعظیم گوید: گفتم من اقرار دارم و می گویم که: ولی اینان ولی خدا است، دشمن اینان دشمن خدا است، طاعت اینان طاعت خدا و معصیت اینان معصیت خدا است.

و من می گویم که: معراج حق است، سؤال در قبر حق است، بهشت حق است، آتش حق است، صراط حق است، میزان حق است و قیامت خواهد آمد و تردیدی در آن نیست و خداوند همه آنان را که در قبرهایند برمی انگیزد.

و من می گویم که فرائضی که پس از ولایت واجب است عبارتند از:

نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر. امام هادی علی بن محمد علیهما السلام فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این همان دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده است: بر آن ثابت و استوار بمان! خداوند تو را با گفتار ثابت و استوار، در زندگی دنیا و در آخرت ثابت و استوار قرار دهد!

بنابراین، باتوجه به روایت مذکور، محورهای اصلی دین مرضی نزد معصومان از این قرار است:

خداشناسی، پیامبرشناسی، امام شناسی، دوازده امامی بودن، غیبت و ظهور امام زمان عجل الله فرجه، تولی و تبرأ، طاعت و معصیت امام طاعت و معصیت خداست، معراج، سؤال قبر، بهشت، آتش، صراط، میزان، قیامت، زنده شدن مجدد مردگان و فرایض واجب دیگر پس از ولایت: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

4. هجرت، گریز و آوارگی

هجرت، فرار و آوارگی از نمادهای برین حضور، انجام وظیفه و احساس مسئولیت اجتماعی و سیاسی است؛ فرد بی تفاوت، با هر محیطی سازگار است. کسی که مرگ

ارزشها، حکومت طاغوتها و حاکمیت آلودگیها را به جان می خرد، در هر محیطی می تواند راحت زیست کند؛ ولی کسانی که پاسدار ارزشها و مخالف سلطه ها و آلودگیها هستند یا باید داوطلبانه هجرت کنند و یا مجبورند بگریزند.

هجرت يك اصل بزرگ در پدید آمدن تمدنها و پایداری ادیان است. نقش هجرت هیچ گاه کمتر از نقش جهاد در ماندگاری و گسترش دین نبوده است.

هجرت به مدینه و حبشه، از مهم ترین فصول تاریخ اسلام به شمار می رود از این رو است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام هجرت را مبدأ تاریخ قرار می دهند و قرآن کریم پیوسته در آیات خود هجرت را بر جهاد مقدم می دارد. بنگرید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (1)

«فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا» (2)

«ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله والذين أؤوا ونصروا أولئك بعضهم أولياء بعض» (3)

و در آیات دیگر نیز هجرت مقدم بر جهاد آمده است (4)

برای کسانی که می خواهند خود یا دین خود را از زوال حفظ کنند، هجرت يك ضرورت منطقی است. هجرت فرهنگی نیز، که برای جمع آوری روایات و استماع آن است، یکی از سیره های راویان در سده های اول اسلام و عاملی مهم در گسترش دین و فرهنگ اسلامی بود. ارزش والای هجرت موجب شد که مهاجران نیز چونان مجاهدان، دارای ارزش باشند و قرآن کریم به تمجید از آنان سخن بگوید. در قرآن، مهاجران بر انصار مقدمند؛ آنگونه که هجرت بر جهاد مقدم بود؛ از جمله در آیات ذیل:

ص: 108

1- . سوره بقره 2، آیه 218.

2- . سوره آل عمران 3، آیه 195.

3- . سوره انفال 8، آیه 72.

4- . مانند این آیات: سوره انفال 8 آیه های 74 - 75: سوره توبه (9)، آیه 20؛ سوره حج (22)، آیه 58.

«والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله و الذين آووا و نصرؤا اولئك هم المؤمنون حقا».(1)

«والسابقون الاولون من المهاجرين و الأنصار».(2)

«لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الأنصار».(3)

زندگی امامان سرشار از این هجرت های اختیاری و یا اجباری است. امیرالمومنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام به کوفه هجرت کردند، امام سجاد و امام باقر علیهما السلام نیز هجرت اجباری به شامات داشتند، امام صادق علیه السلام نیز هجرت اجباری به کوفه کرد و امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز هجرت اجباری داشت و مدتها زندانی شد.

امام رضا علیه السلام و امام جواد و عسکریین علیهم السلام نیز همه به اجبار تن به هجرت دادند. مسلما هجرت نیز همانند جهاد رنجهایی دارد که یکی از رنجهای مهم روانی و عاطفی آن، غربت و آوارگی است.

فرار حضرت عبدالعظیم و آوارگی او در شهر هادلیل بر عدم پذیرش حکومت وقت است و نیز دلیل بر هوشیاری سیاسی و قدرت مخالفت وی با حکومت است. نجاشی می نویسد:

«قال ابو عبد الله الحسين بن عبيد الله: حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبد العظیم ورد الری هاربا من السلطان و سكن سر با في دار رجل من الشيعة في سكة الموالی و كان (فكان) يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان (فكان) يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول: «هو قبر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام». فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد علیهم السلام حتى عرفه أكثرهم؛(4)

ص: 109

1- . سورة انفال 8، آیه 74.

2- . سورة توبه 9، آیه 100.

3- . همان، آیه 117.

4- . رجال نجاشی، ص 248، عنوان 653.

...احمد بن محمد بن خالد برقی گوید: عبدالعظیم در حال فرار از سلطان به ری آمد و در سرداب خانه مردی از شیعه در کوچه موالی ساکن شد. او در همان سرداب به عبادت خدا می پرداخت. روز را روزه می گرفت و شب را به عبادت می گذراند. وی مخفیانه از خانه بیرون می آمد و به زیارت قبری که مقابل قبر حضرت عبدالعظیم است می رفت و بین این دو قبر راهی بود او می گفت: این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است.

پیوسته در همان سرداب بود و خبر ورود او به شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری می رسید: تا آنکه اکثر شیعیان با او آشنا شدند».

5. روایت و درایت

امامان علیهم السلام فرموده اند:

«اعرفوا منازل الرجال منّا علی قدر روایتهم عنّا(1)؛

منزلت افراد را نزد ما بر پایه اندازه روایاتی که از ما دارند بشناسید».

و در روایتی می خوانیم:

«اعرفوا منازل شیعتنا علی قدر روایتم عنّا و فهمهم منّا(2)؛

منزلت شیعیان ما را بر پایه اندازه روایتی که از ما می کنند و درکی که از ما دارند بشناسید».

روشن است که قدر اشاره به کیفیت و کمیت دارد؛ یعنی بنگرید که چه اندازه از ما می گیرند و چه چیزهایی می گیرند. در این که نقل روایت از امامان علیهم السلام يك ارزش است، جای بحث و گفت و گو نیست. ارزش شیعه به آن است که بینشها، روشها، و منش ها و خصلتهای اخلاقی و رفتاری خویش را از امامان خود فراگیرد و به آن اندازه که از امام فرا می گیرد، جایگاه وی نزد امام خواهد بود.

ص: 110

1- . بحار الأنوار، ج 2، ص 150، ح 23 و 24.

2- . همان، ح 20.

بالاتر از روایت، درایت است. فهم و درك راوی در آنچه از امام می گیرد نیز ملاك برتری وی می گردد.

روایت و درایت دو ارزش اند که حضرت عبدالعظیم حسنی هر دو را در خویش دارد. در نگاهی که به مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم خواهیم کرد، این حقیقت روشن می شود که حضرت عبدالعظیم تا چه پایه ای از امامان روایت دارد و در چه محورهایی حدیث می کند و اندازه فهم و درایت او چگونه است؟

راوی با روایت خویش چون از امام می آموزد، به ارزش تعلم دست می یابد و از آنجا که آموخته هایش را برای دیگران نقل می کند، شایستگی تعلیم را دارد. عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه از امامان خویش علوم را می گیرد و همانها را به دیگران آموزش می دهد. این ارزش بزرگ در زیارت جامعه چنین آمده است. «أخذ بقولكم؛ گفتار شما امامان را می گیرم». از شما می آموزم و سخن شما را می پذیرم.

در آن زمانها که از این سو و آن سو مکتبها سر بر می آوردند و انسانها را به خویش فرا می خواندند، عبدالعظیم حسنی پای سخن امام می نشیند و همه چیز خود را از امام می گیرد و شخصیت خویش را بر پایه سخن امام می سازد و به هنگام تبلیغ تلاش می کند تا مردم را بر پایه روایات تربیت کند.

در ارزشمندی راوی فهیم همین بس که امام، دیگران را به وی ارجاع می دهد و توصیه می کند تا از او فراگیرند و بیاموزند. حضرت عبدالعظیم حسنی از این دست راویان بزرگ است.

عبدالعظیم حسنی گذشته از اینکه راوی است، کثیرالروایه نیز هست و این خود ارزشی دیگر است که بدان خواهیم پرداخت. در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عتاً؛ فإنا لا نعدّ الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدّثاً. فقیل له: أو يكون المؤمن محدّثاً؟ قال: يكون مفهّماً و المفهّم محدّث(1)»؛

ص: 111

منزلت شیعیان ما را به اندازه آنچه از روایات ما می دانند بشناسید؛ چرا که ما شیعه فقیه را فقیه نمی دانیم تا آنکه محدّث باشد (یعنی فرشتگان با او سخن گویند). از امام سؤال شد: آیا مؤمن هم محدّث می شود؟ حضرت فرمود: مؤمن، مفهّم است و مفهّم همان محدّث است (یعنی فهم حدیث به او الهام می شود و این الهام از سوی فرشتگان است و در حقیقت گویا فرشتگان با او سخن می گویند)».

«معاویة بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله رجل راوية لحديثكم يبث ذلك الى الناس و يشدده في قلوب شيعتكم و لعلّ عابدا من شيعتكم ليست له هذه الرواية ايتها افضل؟ قال: راوية لحديثنا يبث في الناس و يشدّد في قلوب شيعتنا، أفضل من ألف عابد(1)؛

معاویة بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی حدیث شما را بسیار روایت می کند. حدیث را در میان مردم می گستراند و در دل‌های شیعیان استوار می سازد و از آن سو، عابدی از شیعیان شما است که ویژگی روایتگری بسیار را ندارد؛ کدام یک از این دو برترند؟ حضرت فرمود: آن که حدیث ما را روایت می کند و در میان مردم می گستراند و حدیث را در دل‌های شیعیان ما محکم و استوار می سازد، بالاتر از هزار عابد است».

در روایتی می خوانیم:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللهم ارحم خلفائي - ثلاث مرّات - قيل له: يا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدي و يروون أحاديثي و سنتي فيسلّمونها الناس من بعدي(2)؛

پیامبر خدا سه بار فرمود: خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار بده!

سؤال شد: ای رسول خدا! جانشینان شما کیان اند؟ حضرت فرمود: آنان که

ص: 112

1- . بحار الأنوار، ج 2، ص 145، ح 8.

2- .

پس از من می آیند و احادیث و سنت مرا روایت می کنند و پس از من آنها را در اختیار مردم قرار می دهند».

ارزشمندی روایتگری از این روایات به خوبی بدست می آید. کلام و حدیث امامان را آموختن و آنها را در میان مردم گستراندن کاری، چون کار پیامبر و راوی حدیث، همانند جانشین پیامبر است. پیروی راستین از پیامبر و امامان علیهم السلام همان است که سنت و احادیث آنان را فراگیریم و بدان عمل کنیم و بر پایه آن، خویش و جامعه را بسازیم و روایتگری مقدمه این فهم است.

عبدالعظیم حسنی چهره ای است که حق را نزد امامان یافته و بر در خانه آنان مقیم شده و هر چه دارد از آنان است.

مراجعه به امام، سؤال از امام و دریافت حقیقت ها از امام، گویای تسلیم و باور درستی است که در عبدالعظیم حسنی متجلی است. او از کسانی نیست که نهر عظیم علم امامان را که دست به حقائق داشته اند وانهد و سنگ ریزه های دیگران را که نمی از رطوبت دارد بمکد. نهر را وانهد و نمها را بمکد. آن گونه که امام باقر علیه السلام در حق مخالفان خود فرموده اند: «یمصون الثماد و یدعون النهر العظیم».⁽¹⁾

عبدالعظیم حسنی با حضور در محضر امام و با مکاتبه و نامه نگاری، از دریای علم امامان بهره می گیرد و با واسطه و بی واسطه به نهر عظیم علم امامان علیهم السلام وارد می شود و سیراب می گردد و آن گاه این علم ناب را در میان مردم گسترش می دهد و طالبان حقیقت را با نشر احادیث در رسیدن به حقیقت امیدوار می سازد.

نشر حدیث ارزشی است که عبدالعظیم در ری هم بدان اشتغال داشت و حتی در زمان اختفای خویش، بدان همت می گمارد. در برخی روایات، راوی متذکر می شود که این حدیث را از عبدالعظیم حسنی در ری شنیده است.⁽²⁾

ص: 113

1- . کافی، ج 1، کتاب الحجّة، باب 32، ح 6، ص 280.

2- . امالی طوسی، ص 494، مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ح 106.

روایاتی که روایتگری را ارزش معرفی می کرد، به اندازه و کثرت آن نیز توجه داشت، بنابراین کثرت روایت ارزشی مضاعف خواهد بود. در شأن جمعی از راویان احادیث آمده است که کثیر الروایه بوده اند. حضرت عبدالعظیم حسنی مجموعه ای گسترده از روایات امامان را نقل می کند که با واسطه و یا بی واسطه از امام شنیده است.

در مسند حضرت عبدالعظیم بیش از صد روایت از مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم آمده است که این تعداد نشان از کثیرالروایه بودن این راوی بزرگ دارد.

صاحب بن عبّاد، در رساله اش درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم، درباره کثرت روایت وی می نویسد:

«کثیر الروایة و الحدیث، یروی عن ابی جعفر محمد بن علی بن موسی و عن ابنه ابی الحسن صاحب العسکر علیهم السلام و لهما الیه الرسائل و یروی عن جماعة من اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام . له کتاب یسمیه کتاب یوم و لیلة و کتب ترجمتها روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و قد روی عنه من رجال الشیعه خلق كأحمد بن أبی عبدالله البرقی و أبوتراب الرویانی؛⁽¹⁾

وی کثرت روایت و حدیث دارد، از امام جواد و امام هادی علیهما السلام روایت دارد.

او کتابی دارد به نام کتاب یوم و لیلة و باز کتابهایی دارد که روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی نام دارد و عده ای از بزرگان شیعه از وی روایت کرده اند؛ چون احمد بن ابی عبدالله برقی و ابوتراب رویانی».

گفتنی است با توجه به شرایط سخت زمانی امامان و کمی روایت از آنان، مجموعه روایات به دست آمده از حضرت عبدالعظیم، قطعاً نشان کثیرالروایه بودن ایشان است به

ص: 114

1- . سفینة البحار، واژه عبدالعظیم.

علاوه، قطعاً روایات بسیاری از مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم به دست ما نرسیده و روایات موجود، بخشی از مجموعه عظیم روایی حضرت عبدالعظیم حسنی است.

7. مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم حسنی و مسند ارزشمند وی نشان از ولایتی این شخصیت بزرگ دارد؛ چنان که گویا همه ارزشها، بینشها و منشهای این راوی بزرگ در این مجموعه تجلی کرده است. با نیم نگاهی به این مجموعه بزرگ این حقیقت روشن خواهد شد.

شیخ صدوق قدس سره مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم را با عنوان «اخبار عبدالعظیم» گردآوری کرده است.

در حدود چهل سال پیش مولف گرانقدر کتاب عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، 78 روایت را با عنوان مسند حضرت عبدالعظیم جمع آوری کرده است و همراه با ترجمه و مقدمه و مؤخره ای بسیار استوار و گویا به چاپ رسانده است.

مؤلفی دیگر، کتابی با نام الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده را در سال 1422ق به چاپ رسانده که در آن، مجموعه روایات حضرت عبدالعظیم همراه با تبویب ارائه شده است.

کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز در تلاش است تا مسند حضرت را کامل تر و جامع تر با فهرستی موضوعی فنی در اختیار علاقه مندان قرار دهد. در این مسند تاکنون 118 روایت جمع آوری شده و چون نوزده روایتش تقطیعی و تکراری است، در نتیجه حدود 99 روایت بدون تکرار در این مسند کنگره گرد آمده است. این مسند حدود بیست روایت، بیش از مسندهای قبلی ارائه کرده است. باید سه روایت دیگر را به این نود و نه روایت افزود:

ص: 115

يك روايت از كتاب عبدالعظيم حياته و مسنده و دو روايت از كتاب الشريف المعتمد شاه عبدالعظيم الحسنی حياته و مسنده.

حضرت عبدالعظيم در مجموعه روايي اش كه ميراث وي محسوب مي شود، 26 روايت از امام جواد عليه السلام و نه روايت از امام هادي عليه السلام و دو روايت از امام رضا عليه السلام نقل مي كند.

اينها رواياتي است كه ايشان بي واسطه از امامان عليهم السلام نقل کرده است. مجموع اين دسته 37 روايت مي شود:

اما روايات با واسطه وي، در حدود 65 روايت است.

مجموعه روايات حضرت عبدالعظيم، كه تاكنون ما به 102 روايت از اين مجموعه دست يافته ايم، همه برگرفته از كتابهاي معتبر روايي شيعه است. گذشته از قرائني بر درستي اين مجموعه روايي، كه اعتبار ويژه اي به اين مجموعه مي بخشد، اعتبار سندی مجموعه روايات وي نيز در حد بسيار بالايي است. بنا بر اين بر مبنای حجيت خبر موثوق به كه مورد قبول اكثريت قريب به اتفاق عالمان و فقيهان شيعه است، روايات حضرت عبدالعظيم با توجه به مضمون، حضور در منابع معتبر روايي شيعه و با توجه به معاضدتهاي بسيار، اعتبار مطلوبي پيدا مي كند. ما بيش از اين درباره اين مجموعه روايي سخن نمي گوييم و تنها به ارائه فهرستي از اين مجموعه بسنده مي كنيم.

الف) روايات بي واسطه از امام

1. كباثر در قرآن

2. چند روايت تفسيری

3. چند روايت درباره غيبت و ظهور حضرت مهدي (ارواحناء فداه)

4. چند روايت در شأن زيارت حضرت رضا عليه السلام

5. جا يگاه امامت و ولايت در اسلام

6. حديث معراج و دسته هاي گوناگون زنان معذب

ص: 116

7. شانزده حکمت از کلمات امیرالمومنین علیه السلام
8. میهمانی سلمان از ابوذر (دو مورد)
9. نهی از افراط در غضب
10. کراهت ازدواج و آمیزش جنسی در برخی زمانها
11. دلیل خلت حضرت ابراهیم علیه السلام
12. علت بوی بد مدفوع انسان
13. معنای رجیم
14. پیام حضرت امام رضا علیه السلام
15. خطبه ازدواج
16. انتساب گناه به بنده
17. توصیه های پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام در هنگام یمن رفتن
18. رعایت سطح عقل مردم و مدارا با مردم
19. سنت واجب و سنت مستحب
20. مریضی و آمرزش گناهان
21. مناجات موسی علیه السلام با خداوند
22. عرض دین بر امام هادی علیه السلام
23. دعای رؤیت هلال ماه رمضان
24. دعای تعویذ فرزند
25. تأویل يك آیه
26. دیدار با دوستان
27. چهار گفته حضرت علی علیه السلام که قرآن در تأیید آن نازل شده است.

28. مكاتبه حضرت عبدالعظيم حسنى

29. ايمان ابوطالب

ص: 117

30. داستان نوح عليه السلام و فرزندانش

31. داستان نوح عليه السلام و ابليس

(ب) روایات با واسطه از امام

1. چند دستور دینی همراه با استناد قرآنی

2. تفسیر برخی آیات:

- سبحان الله.

- یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لاهم ینصرون الا من رحم الله.

- أوْلا یدکر الإنسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا.

- هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا.

- فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه.

- و أوحى الى هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ.

- و تركهم فى ظلمات لا یبصرون.

- ختم الله على قلوبهم و على سمعهم.

- و جوه يومئذٍ ناضرة إلى ربها ناظرة.

- أو استقاموا على الطريقة لأسقيناهم ماءً غدقا.

- إن فى ذلك لآيات للمتوسّمين و إنّها لبسبيل مقيم.

- أولى لك فأولى ثم أولى لك فأولى.

- ثم ليقضوا تقّتهم.

- لئن أشركت ليحبطن عملك.

- كذبوا باياتنا كلّها.

- فآمنوا بالله ورسوله و النور الذي أنزلنا.

- قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله.

ص: 118

3. بیان شان نزول و قرائت در چند آیه:

- ولو أنّهم فعلوا ما يوعظون به.

- فبدّل الذين ظلموا قولاً غير الذي قيل لهم.

- و تعيها أذن واعية.

- إنّ الذين كفروا و ظلموا.

- يا ايها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم.

- فأبى أكثر الناس إلاّ كفورا.

- قل الحق من ربكم.

- هذا صراط عليّ مستقيم.

- قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله و المؤمنون.

4. خطبه موعظه ای امیرالمؤمنین علیه السلام .

5. حدیث لوح.

6. امور وابسته به قضا و قدر الهی .

7. وجوب روزه رمضان با رؤیت هلال و حکم روزه یوم الشک .

8. پذیرش از امامان صادق علیهم السلام .

9. شکر مخلوق .

10. مدح آب کشی از چاه زمزم .

11. سکوت از لغو

12. کشتندگان پیامبران

13. درباره زنان

14. کشتن شتر مریض

15. علت مخالفت با شیعه

16. انواع نشستن

ص: 119

17. نماز در مکان تصویر دار
18. زکات نگرفتن مستحق
19. تحریف زدائی از يك خبر
20. محبت به خدا، پیامبر و خویشان وی
21. نور امام در دل‌های مؤمنان
22. فضیلت زیارت با معرفت حضرت رضا علیه السلام در توس.
23. يك گام در راه زیارت امام حسین علیه السلام
24. تیمم با خاک راه
25. گریه آسمان و زمین بر امام حسین علیه السلام
26. گریه آسمان و زمین بر یحیی سلام الله علیه و امام حسین علیه السلام
27. نه نام از نامهای حضرت زهرا علیها السلام
28. موسی بن جعفر علیه السلام فرزندشان علی را رضا نامیدند
29. ارزش انتظار
30. چند شعر پندآموز در پاسخ به نامه مأمون
31. اولی الامر
32. قباله خرید خانه برای شریح
33. بروز ارزش عقیده به امامت در هنگام مرگ
34. وجوب اطاعت از امام واجب
35. پیامبر صلی الله علیه و آله و خوردن غذا با امام علی علیه السلام
36. وظیفه ما، گفته امام زنده است
37. ترجیح حدیث امام اخیر

38. خواب ديدن ام سلمه

39. خواب امام رضا عليه السلام

ص: 120

40. درباره قم و اهل قم

41. گفتاری از ابوذر

42. تفسیر آیات حج

43. نماز

44. مؤمن واقعی

ج) مهمترین روایات حضرت عبدالعظیم

1. کبائر در قرآن

2. جایگاه امامت در اسلام

3. حدیث معراج و دسته های گوناگون زنان معذب

4. شانزده حکمت از کلمات امیرالمومنین علیه السلام

5. پیام حضرت رضا علیه السلام به شیعه

6. مناجات موسی علیه السلام با خدا و سؤالهایش از خداوند

7. عرض دین بر امام هادی علیه السلام

8. خطبه پندآمیز امیرالمومنین علیه السلام در جمع یاران

9. روایت لوح

10. دعای امام جواد علیه السلام در شب اول ماه مبارک رمضان پس از نماز مغرب

11. روایت امام زین العابدین علیه السلام درباره امامت، نام بردن تک تک امامان و درباره خصوص حضرت امام زمان سلام الله علیه در زمان غیبت

12. روایت چهار گفتار امیرالمومنین علیه السلام که در قرآن آمده است.

13. روایت تفسیر اضطرار و اقسام غیر مذکبی

8. توثیق امام علیه السلام از وی

بسیاری از رجال و راویان، از سوی رجالیونی چون نجاشی توثیق گرفته اند.

ص: 121

ولی راویان بزرگی چون حضرت عبدالعظیم حسنی چنان برجسته اند که از امامان علیهم السلام توثیق دارند.

امام هادی علیه السلام با دیدن عبدالعظیم می گوید: «مرحبا بك يا ابوالقاسم أنت ولينا حقاً» (1) و پس از آنکه عبدالعظیم دین خویش را بر امام عرض کرد، امام در تأیید دین وی می گوید: «هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه» (2)؛ به خدا سوگند این همان دین خداست که برای بندگانش پسندیده است، بر آن پایدار بمان». و آنگاه او را دعا می کند که «ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة» (3).

باز هنگامی که نزد امام حسن عسگری علیه السلام، از عبدالعظیم حسنی صحبتی به میان آمد، وی را چنین می ستاید: «اگر عبدالعظیم نبود می گفتم که علی بن حسن بن زید بن حسن فرزندی از خود باقی نگذاشته است» (4). می نگرید که توثیق حضرت عبدالعظیم، توثیق معمولی و عادی رجالی نیست؛ این توثیق از سوی امام معصوم علیه السلام و در اوج آن است. بنابر این روایاتی که عبدالعظیم در سند آن باشد، از جهت وی موصوف به صحت خواهد بود.

حال بنگرید که محقق میرداماد، چگونه از این حقیقت دفاع می کند و این سخن را که عبدالعظیم توثیق رجالی ندارد و بدین جهت روایاتش را وصف صحت نمی گیرد، چگونه می کوبد! وی می نویسد:

من الذایع الشایع أنّ طریق الراویة من جهة أبي القاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی المدفون بمسجد الشجرة بالری رضی الله تعالی عنه و أرضاه من الحسن؛ لأنه ممدوح غیر منصوص علی توثیقه.

و عندي أنّ الناقد البصیر و المتبصّر الخبیر یستهجنان ذلك و یتقبحانه جدّاً و لو

ص: 122

1- . مسند کنگره، ح 83.

2- . مسند کنگره، ح 83.

3- . مسند کنگره، ح 83.

4- . عزیزالله عطاردی قوچانی، عبدالعظیم حسنی حیات و مسنده، ص 25.

لم يكن له الاّ حديث عرض الدين و ما فيه من حقيقة المعرفة و قول سيّدنا الهادي أبي الحسن الثالث عليه السلام: «يا أبا القاسم! أنت وليّنا حقاً». مع ماله من النسب الظاهر و الشرف الباهر لكفاه؛ اذ ليس سلالة النبوة و الطهارة كأحد من الناس اذا ما آمن و اتقى و كان

عند آباءه الطاهرين مرضياً مشكوراً... (1)

معروف و مشهور است که سند روایت از جهت ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که در مسجد شجره در ری مدفون است، حسن خواهد بود؛ چون عبدالعظیم ممدوح است، ولی تصریحی به وثاقت وی نشده است. من بر این باورم که ناقد بینا و روشن دل آگاه، این سخن رازش می داند و جدا تقبیح می کند و اگر نبود جز همان روایت عرض دین و حقیقت شناختی که در آن آمده و گفته سرور ما امام هادی ابوالحسن ثالث علیه السلام او را کافی بود. امام هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! تو به حق، ولی ما هستی به علاوه، حضرت عبدالعظیم نسبی آشکار و شرافتی روشن دارد؛ چرا که سلالة نبوت و طهارت چون يك فرد معمولی از مردم نیست، اگر ایمان و تقوی پیشه سازد و در نزد پدران پاکش پسندیده و قابل تقدیر باشد.

بدین دلیل است که حضرت آیه الله العظمی خویی قدس سره، فقیه و رجالی بزرگ، که در پذیرفتن توثیق رجال بسیار سختگیر است، پس از پذیرفتن روایتی که عبدالعظیم بی واسطه از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده، می نویسد:

«والذی یهون الخطب أنّ جلاله مقام عبدالعظیم و ایمانه و ورعه غنیة عن التشبث فی إثباتها بأمثال هذه الروایات الضعاف (2)؛ آنچه که مشکل را آسان می سازد، این است که والایی مقام عبدالعظیم و ایمان و ورع وی نیاز ندارد که برای اثبات آن به این روایات ضعیف تمسک جوئیم».

هم اکنون شایسته است در این جمله امام هادی علیه السلام درباره حضرت عبدالعظیم

ص: 123

1- . الرواشح، ص 86.

2- . معجم رجال الحديث، ج 11، ص 54.

تأمل کنیم که فرمود: «مرحبا بك أنت ولينا حقًا؛ خوش آمدی آغوشم برای تو گشوده است تو به راستی ولیّ مایی».

برای توضیح اینکه ولی امامان بودن چه مفهوم و محتوایی دارد، نگاهی بیفکنید به گفتار امام باقر علیه السلام با جابر بن یزید جعفی. امام باقر علیه السلام در وصیت طولانی خویش به جابر بن یزید جعفی می فرماید:

«واعلم بأنك لاتكون لنا وليًا حتى لو اجتمع عليك أهل مصرك وقالوا: إنك رجل سوء لم يخزنك ذلك ولو قالوا إنك رجل صالح لم يسرك ذلك ولكن اعرض نفسك على كتاب الله. فإن كنت سالكا سبيله زاهدا في ترهيدة راغبا في ترغيبه خانفا من تخويفه. فاثبت و بشر؛ فإنه لا يضرک ما قيل لك وإن كنت مبائنا للقرآن فما ذا الذي يغرك من نفسك. إن المومن معنی بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها. فمرة يقيم أودها و يخالف هواها في محبه الله و مرة تصرعه نفسه فيتبع هواها فينعشه الله فينتعش و يقيل الله عشرته فيتذکر و يفزع إلى التوبة و المخافة فيزداد بصيرة و معرفة لما زيد فيه من الخوف و ذلك بأن الله يقول:

«إنّ الذين اتّقوا إذا مسّهم طائف من الشيطان تذكّروا فإذا هم مبصرون»(1)؛

ای جابر! بدان که تو ولی ما نیستی تا آنکه اگر همه مردم دیارت بر ضد تو اتفاق کنند و همه درباره تو بگویند که تو مرد بدی هستی، این تو را محزون نسازد و اگر بگویند که تو فرد شایسته ای هستی، این هم تو را شاد نسازد (سخن مردم ملاک نیست)؛ بلکه باید خویش را بر قرآن عرضه کنی. اگر راه قرآن را می روی و آنجا که قرآن دعوت به زهد می کند زهد می ورزی و در موردی که ترغیب می کند تمایل نشان می دهی و از بیم دهی قرآن بیم می گیری، پس ثابت و استوار باش و بشارت باد تو را؛ چرا که آنچه درباره تو گفته شده است، آسیبی به تو نمی رساند و اما اگر از قرآن جدا افتاده ای، پس این چه است که تو را درباره خودت مغرور ساخته است.

ص: 124

1- . تحف العقول، باب ماروی عن أبيجعفر الباقر عليه السلام، حدیث اول.

مؤمن به جهاد با خویش اهتمام می ورزد تا بر هوای خویش پیروز گردد. گاه کجی خود را راست می کند. و در راه محبت خدا با هوای خویش مخالفت می ورزد و گاه نفس وی او را زمین می زند و او در پی هوای خود حرکت می کند، ولی خداوند او را زنده می سازد و او زنده می شود و خداوند لغزش وی را جبران می کند و مؤمن متوجه می شود و توبه می کند و از عقاب خداوند به هراس می افتد و بینایی و معرفت او به دلیل فزونی یافتن ترس در او، فزونی می یابد. و این حقیقت بر پایه آن است که خداوند می گوید: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می شوند متذکر می گردند و ناگهان بینا می شوند».

بنابر گفته امام باقر علیه السلام ولیّ امامان علیهم السلام کسی است که حرف مردم کوچک ترین تأثیری در او نگذارد. و تنها خویش را بر پایه کتاب خدا ساخته باشد و در این راه پیوسته در جهاد با نفس باشد از این سخن امام باقر علیه السلام، فهمیده می شود که شخصیت حضرت عبدالعظیم چه تعالی و اوجی دارد!

ولیّ واژه ای است که هم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اطلاق میشود و هم از این سو درباره مردمی ویژه. در آن سو، معنای مطاع بودن را می رساند و در این سو، معنای مطیع بودن را.

حضرت عبدالعظیم ولیّ امامان است؛ یعنی دوست نزدیک و مطیع و پیرو امامان علیهم السلام است و آنان را مطاع خود می داند.

در روایتی دیگر، ولیّ امامان چنین تفسیر می شود:

«... من كان لله مطيعاً فهو لنا وليّ و من كان لله عاصياً، فهو لنا عدوّ. ما تنال ولايتنا الا بالعمل و الورع(1)»؛

در این روایت امام به جابر می گوید، هر کس مطیع خداوند است او ولیّ ما است

ص: 125

1- . کافی، ج 2، باب الطاعة و التقوى، ح 2.

و هر کس خدا را عصیان می کند، او دشمن ما است ولایت ما جز با عمل و ورع دست یافتنی نیست».

باز در روایتی می خوانیم: «یا جابر! من أطاع الله و أحببنا فهو ولينا؛ ای جابر کسی که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد، ولی ما است».

از آنچه گفته شد؛ فهمیده می شود که جمله «انت ولینا حقاً» و ارجاع و اعتماد امام به وی، تا چه میزان وثاقت حضرت عبدالعظیم را می رساند.

9. دعای معصوم علیه السلام در حق او

دعای امام معصوم مستجاب است و اگر در حق کسی دعا کند به استجابت می رسد. این يك نکته درباره اصل دعا از سوی امام معصوم. نکته دیگر اینکه امام چه دعایی در حق عبدالعظیم حسنی کرده است. توجه به مضمون و محتوای دعای امام نیز بسیار مهم است و ارجمندی حضرت عبدالعظیم را در نگاه امام ترسیم می کند. به علاوه، مورد دعای معصوم قرار گرفتن خود از ارزشهایی ویژه است؛ چون دعا نشانه رضایت دعاکننده از کسی است که دعا می شود.

بنگرید: «ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا والآخرة؛ خداوند تو را با گفتار ثابت و استوار در دنیا و آخرت استوار و ثابت سازد».

در آیه 27 از سوره ابراهیم می خوانیم:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»؛ خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان استوار میدارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر».

این تثبیت الهی و این دعای معصوم است که کار مومن را کامل می سازد و او را مصونیت می بخشد. باقیماندن بر این دین پیراسته و این ایمان آراسته و پایداری بر آن، چیزی است که بالاتر از آن تصور نمی شود لذا امام علیه السلام به حضرت عبدالعظیم

می فرماید: بر این دین استوار بمان و آن گاه وی را دعا می کند که خداوند او را در دنیا و آخرت با این ایمان استوار و پایدار بدارد.

یافتن دین حق و پسندیده و پایداری بر آن تا قیامت ارزشمندترین ارزشها است.

و حضرت عبدالعظیم حسنی این دین حق و پسندیده را یافته و امام علیه السلام او را در این جهت تأیید کرده و از آن سو برای اینکه بر این دین پایدار بماند؛ دعای حضرت همراه او است.

10. دین مرضی

امام هادی علیه السلام درباره دین حضرت عبدالعظیم فرمود: هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده؛ به خدا سوگند این دین، دین مرضی خداوند است.

صاحب بن عباد درباره حضرت عبدالعظیم می نویسد: «ذو ورع و دین... عالم بامور الدین...» (1).

دین داری و دین شناسی از ارزشهای شخصیت عظیم الشان حضرت عبدالعظیم است.

دین مرضی دین تکمیل شده با ولایت است. قرآن بر این سخن تصریح دارد:

«اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا»؛ (2) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم».

دین مرضی دین تکمیل شده با ولایت و حاکمیت امام است.

بنگرید: «وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم»؛ (3) «و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت».

ص: 127

1- . خاتمه مستدرک به نقل از رساله صاحب بن عباد.

2- . سوره مائده، 5، آیه 3.

3- . سوره نور، 24، آیه 55.

مهم این است که حضرت عبدالعظیم دین مرضی را برگزیده است؛ چون دین غیر مرضی، یعنی دین منهای ولایت و امامت، حتی برای سخت‌کوشترین ناسکان ارزش ندارد.

در دین غیر مرضی ناسک و متهتک همسانند و تنها برای ناسک رنجی بیهوده مانده است.

11. تسلیم بودن

حقیقت دین همان تسلیم بودن در برابر خدا و حجت‌های الهی است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (1) «دین در نزد خدا اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.» این تسلیم بودن برخاسته از فهم درست و سرشت پاک فرد است. هر قدر که فرد فهیم‌تر و پاک‌تر باشد، خصلت تسلیم‌وی در برابر خداوند و حجت‌های او بیشتر خواهد شد.

دین باوران فهیم که از طهارت و پاکی ویژه‌ای برخوردارند به این خصلت دست می‌یابند و روح تسلیم در آنان موج می‌زند. برخی می‌پندارند که تعبّد و تسلیم نشان ضعف فکری و نارسایی درک فرد است؛ ولی چنین نیست؛ تعبّد و تسلیم در برابر خداوند و حجت‌های الهی نشان اوج فهم و پاکی است.

قدرت فهم و شناخت بالای خدا و حجت‌های الهی انسان را به کرنش و اوست و پایه‌های تسلیم را در او محکم می‌سازد.

در آیه 7 از سوره آل عمران می‌خوانیم: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

اینکه اعتراف می‌کنند و اقرار دارند، نشان رسوخ و عمق علم آنان است. دانشمندان پس از به اوج رسیدن در علم تازه اقرار به جهل می‌کنند و این اقرار نشان اوج علم و درکشان خواهد بود.

ص: 128

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«واعلم أنّ الراسخين في العلم، هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروية دون الغيب الإقرار بجملته ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب. فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا؛⁽¹⁾ بدان، آنان که در علم دین استوارند، خدا آنها را از فرو رفتن در آنچه که بر آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی دانند و از فرو رفتن در اسرار نهران، بی نیاز ساخته است و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه که تفسیر آن را نمی دانند اعتراف می کنند، ستایش فرموده و ترك ژرف نگری آنان در آنچه که خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده است. پس به همین مقدار بسنده کن و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن».

آری، رها کن کسانی را که می پندارند همه چیز را می فهمند و یا می توانند بفهمند؛ اینان واقعا نمی فهمند.

این از درك بالای فرد است که می فهمد همه حقائق دست یافتنی نیست و ما حقائق مافوق علم و عقل داریم که با تسلیم در برابر وحی به دست می آید اینان می فهمند که باید در برابر خدا و حجت های وی تسلیم باشند. تسلیم نشان معرفت و شناخت است.

الامام الباقر علیه السلام :

«أحقّ من خلق الله بالتسليم لما قضى الله من عرف الله؛⁽²⁾

کسی که خدا را شناخت، از همه به تسلیم در برابر قضای الهی سزاوارتر است».

عبدالعظیم حسنی سرشار از این روح تسلیم است و اساسا مشخصه ارزش آفرین و ویژگی مشهود این راوی بزرگ همان تسلیم و تعبد او در برابر خداوند و حجت های

ص: 129

1- . نهج البلاغه، خطبه 91.

2- . میزان الحکمة، ج 2، ص 1354، ح 8869.

الهی است. این ویژگی را با کمترین نگاه به زندگی این عبد بزرگ همه می یابند. ما به برخی از آنچه این را تسلیم می نمایاند، اشاره می کنیم:

الف) درك محضر امام و دانش پذیری از امام

ب) پرسش از امام چه حضورا و چه کتبا

پ) عرض دین خویش بر امام

ت) تأیید ویژه امام از او و شهادت امام بر اینکه حضرت عبدالعظیم حسنی به حق ولیّ امام است.

ث) ارجاع و اعتماد امامان به وی

مناسب است به اسوه دیگری از تسلیم منشان اشاره کنیم:

امام صادق علیه السلام درباره عبدالله بن ابی یعفر فرمود: «ما وجدت أحداً يقبل وصيتي و يطيع أمري إلاّ عبدالله بن أبي يعفور(1)؛ کسی را که سفارش مرا بپذیرد و دستورم را اجرا کند، جز عبدالله بن ابی یعفر نمی شناسم».

در روایتی آمده است که عبدالله بن ابی یعفر به امام صادق علیه السلام گفت: اگر يك انار را دو نیم کنید و شما بگویید که این نیم حرام و این نیم حلال است می پذیرم که همان را که شما حلال گفته اید حلال و همان را که حرام گفته اید حرام است. امام صادق علیه السلام دو مرتبه فرمود: خداوند تو را رحمت کند.(2)

شناخت ژرف و عمیق از حجت خدا، زمینه ساز چنین تسلیم و تبعیدی است.

12. عبادت

نجاشی درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از احمد بن محمد بن خالد برقی نقل می کند که عبدالعظیم پس از آن که از چنگ سلطان زمان فرار کرد و به ری آمد، در

ص: 130

1- معجم رجال الحديث، ج 11، ص 104-105.

2- همان.

خانه مردی از شیعیان در سگة الموالی ساکن شد و در آنجا به عبادت اشتغال ورزید. روزها روزه داشت و شبها را به عبادت می پرداخت؛ چنان که نقل شده است: «و كان (فكان) يعبد الله في ذلك السرب و يقوم نهارة و يقوم ليله»⁽¹⁾ صاحب بن عباد نیز در شرح حال حضرت عبدالعظیم به این ویژگی حضرت اشاره دارد و می نویسد: «... عابد... و كان يعبد الله عزوجل في ذلك السرب يصوم النهار و يقوم الليل»⁽²⁾؛ عبادت خدا و روزه داری و شب زنده داری کار مردان خدا است؛ آنان که در سویدای قلبشان حبّ خدا جا دارد و شور و هوایی دیگر به سر دارند. جدّ اعلای ما حضرت آیه الله العظمی شیخ محمدعلی صفائی حائری قمی برای فرزندشان نقل کردند که شبی از شبها برای نماز شب بیدار شدم ولی گویا حال برخاستن از بستر را نداشتم. در این هنگام از بادگیر خانه صدایی شنیدم که می گفت: برخیز! عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد.

عبادت سلوك صراط مستقیم است، خداوند می فرماید: «و أن اعبدوني هذا صراط مستقیم»⁽³⁾ و مرا پرستید که راه مستقیم این است حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه با عبادتی که با کیفیت «احمزها»⁽⁴⁾ و با کمیت استمرار زینت یافته بود ره پوی صراط مستقیم بوده است.

13. امانتداری

امانتداری از خصلتهای بنیادینی است که ریشه بسیاری از فضیلتها و ارزش ها است. تأکید بر این فضیلت در آیات و روایات نشان ارزشمندی فوق العاده این فضیلت است. شخیصتهای بزرگی چون پیامبر صلی الله علیه و آله با این وصف بزرگ ستوده شده اند.

برخی از احکام اسلام خاص مردان یا زنان است. حجّ از احکام خاص مستطیع

ص: 131

1- . رجال نجاشی.

2- . خاتمه مستدرک به نقل از رساله صاحب بن عباد.

3- . سوره یس 36، آیه 61.

4- . «افضل الاعمال احمزها».

است و بعضی از احکام مقید به اسلام و ایمان است؛ ولی امانتداری جزء قوانین بین المللی اسلام است؛ یعنی امانت را باید به صاحب آن بازگرداند گرچه کافر حربی باشد و هیچ قیدی مانع از پرداخت امانت نمی شود، نه کفر امانت دهنده و نه فسق و نه چیز دیگری.

پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشتند تا امانتهای حضرت را باز پردازند و امین از نخستین و افتخار آمیزترین القاب پیامبر صلی الله علیه و آله است.

این تخصیص نخوردن در امانتداری و دقتهایی که دین مقدس اسلام در پرهیز از افراط و تفریط درباره امانت کرده است، عظمت امانتداری و ارزش شخص امین را مشخص می کند. البته امانت، قلمرو گسترده تری از حوزه مالی دارد.

از ویژگیها و صفات بارز و شهرت یافته حضرت عبدالعظیم حسنی امانتداری است.

صاحب بن عبّاد در وصف کوتاه و پرمحتوای خود درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم آورده است که: «معروف بالأمانة»؛ امانتداری آن حضرت از خصلتهای شناخته شده و مشهورشان بوده است.

اعتماد و ارجاع امامان به وی حاکی از امین بودن این شخصیت بزرگ است.

14. عمل به تقیه

تقیّه يك عملکرد خردمندانه و محتاطانه برای پاسداری از دین و دین مداران است. نقش تقیه در گسترش دین و در پاسداری از دین باوران چونان نقش هجرت و جهاد است. ما جلوه های گوناگون تقیه را در گفتار و کردار پیشوایان دین می نگریم و به نقش پویای آن در سخت ترین شرایط ممکن پی می بریم.

در زمان سلطه نیزه ها و بستن دهانها و شکستن قلمها و نابودی حقیقتها، تنها تقیه است که علی رغم فشار، حقیقتها و حقیقت باوران را پاس می دارد و زیرکانه قلم را بر نیزه، حق را بر شمشیر و حقیقت را بر سلطه پیروز می گرداند.

روند تقیّه را می توان از آغاز بعثت بررسی کرد. پنهان بودن دعوت، افشا نکردن حقایق و اسرار، همشکلی و همزیستی ظاهری؛ اهل ادیان و مکاتب، ابراز تبری نکردن، نفوذ و حضور در حلقه ای مخالف، از جلوه های تقیّه است.

زندگی حضرت عبدالعظیم با این ارزش همراه بوده است؛ صاحب بن عبّاد می نویسد:

«و خاف من السلطان فطاف البلدان على أنه قبيح ثم ورد الرّيّ وسكن ساربانا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي و كان يعبد الله عزّوجلّ في ذلك السرداب يصوم النهار و يقوم الليل و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الآن قبره و بينهما

الطريق و يقول هو خير رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام و كان يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتّى عرفه أكثرهم؛(1)

حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله عليه از بیم سلطان به گردش در شهرها به عنوان پیک پرداخت. آن گاه به ری آمد و در محله ساربانا در خانه مردی شیعی در سکه الموالی سکونت کرد و در آن سرداب به عبادت خدا مشغول شد. روز را روزه می گرفت و شب خیزی داشت و پنهان و ناشناس از خانه بیرون می آمد و به زیارت قبری می رفت که امروز رویه روی قبر خود ایشان است و میان این دو قبر راه است و می فرمود: این قبر مردی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و این چنین خبر حضرت عبدالعظیم حسنی به شیعیان تک تک می رسید تا آنکه اکثر شیعیان از حضور ایشان باخبر شد.

15. اعتماد و ارجاع امام به وی

«و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا؛ فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیهم؛(2)

ص: 133

1- . خاتمه مستدرک، به نقل از رساله صاحب بن عبّاد.

2- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 101، چاپ اسلامیّه، کتاب القضاء، باب 11 از ابواب صفات القاضی، ح 9.

در حوادثی که پیش می آید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید؛ چرا که آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدا بر آنان هستم».

«روی ابوتراب الرویانی قال: سمعت أبا حمّاد الرازی يقول: دخلت علی علی بن محمّد علیه السلام بسرّ من رأى. فسألته عن أشياء من الحلال والحرام. فأجابني فيها. فلمّا ودّعته، قال لي: يا حمّاد! إذا اشكل عليك من أمر دينك بناحيتك، فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی وقرأه منّي السلام: (1)»

ابو حمّاد رازی گوید: در سرّ من رأى به خدمت امام هادی 7 رسیدم و سؤالاتی درباره حلال و حرام از ایشان کردم و ایشان جواب دادند چون با ایشان وداع کردم حضرت به من فرمود: ای حمّاد هر زمان که در منطقه ات چیزی از امور دینی بر تو مشکل شد درباره اش از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی بپرس و سلام مرا نیز به او برسان».

ارجاع های امامان حاکی از آن است که آن شخصیت کاملاً شایسته بوده و اهلّیت آن را داشته که شیعه در مشکلات دینی اش به او مراجعه کند.

با يك بررسی ساده، روشن می شود که ارجاعهای امامان به چه گونه افرادی است؛ بنگرید به: ارجاع به زکریّا بن آدم، ارجاع به ابان، ارجاع به یونس بن عبدالرحمن، ارجاع به زراره، ارجاع به محمد بن مسلم ثقفی، ارجاع به ابابصیر.

«امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤال علی بن مسیب که می پرسد: فاصله ام دور است و هر زمان نمی توانم محضرتان شرفیاب شوم، معالم دینم را از چه کسی بپرسم؟ می فرماید: از زکریّا بن آدم قمی که بر دین و دنیا مأمون است، بپرس» (2).

امین بر دنیا و امین بر دین بودن اوج اخلاق و علم زکریّا بن آدم قمی را می رساند و از این حدیث به دست می آید که چه شخصیتهای برجسته ای و با چه شرایطی مورد ارجاع امامان قرار می گرفته اند.

ص: 134

1- . خاتمه مستدرک به نقل از رساله صاحب بن عباد.

2- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 106، باب 11 از ابواب صفات القاضی، ح 27.

حضرت صادق علیه السلام فیض بن مختار را به زراره ارجاع می دهد و به او می گوید:

«إذا أردت حديثاً فعليك بهذا الجالس" و أوماً إلى رجل من أصحابه. فسألت أصحابنا عنه. فقالوا: زرارة بن أعين؛(1)

اگر حدیث خواستی، بر تو باد به این فردی که نشسته است و اشاره فرمود به يك نفر از یاران خویش فیض گوید: از یارانمان پرسیدم این کیست؟ گفتند: زرارۀ بن اعین است».

ارجاع در میان فقیهان معنای والایی دارد. اینکه يك فقیه بزرگ حتی مسئله ای را به فقیه دیگری ارجاع دهد، از چنان ارزشی برخوردار است که اعلمیت و برتری وی را در رتبه بعد از خود اثبات میکند.

هم اکنون اگر امام معصومی به طور مطلق کسی را به عبدالعظیم حسنی ارجاع دهد و بگوید که در مشکلات دینی به عبدالعظیم مراجعه کن؛ آیا شخصیت ارزشمند و والای او را نمی رساند؟ این چنین است که نجاشی پس از نقل ارجاع حضرت رضا علیه السلام به یونس بن عبدالرحمن می نویسد: و هذه منزلة عظيمة(2)؛ این موقعیت بس بزرگی است» برای یونس که امام علیه السلام به وی ارجاع داده است.

عبدالعزیز بن المهتدی گوید:

«إني سألته فقلت آتي لا اقدر على لقاءك في كل وقت فعمن آخذ معالم ديني؟ فقال: خذ عن يونس بن عبدالرحمن؛(3)

عبدالعزیز بن مهتدی گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم من همیشه نمی توانم به دیدارتان نایل شوم؛ پس از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن».

ارجاع مکرر امام صادق علیه السلام به ابان بن تغلب، شخصیتی که سه امام را درك

ص: 135

1- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 104، باب 11 از ابواب صفات القاضی، ح 19.

2- . رجال نجاشی، ص 447.

3- . رجال نجاشی، ص 447.

کرده و سی هزار حدیث تنها از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، نیز حکایت از منزلت ابان دارد.

گفتنی است ارجاعهای مطلق، اوج و ارج بیشتری دارد و شخصیت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه از چنین ارجاعی بهره مند است و او را در ردیف راویان بزرگ و بی مانند قرار می دهد.

16. مأموریت پیام رسانی

در قلمرو ادیان الهی سفارت یکی از مأموریت‌هایی بوده است که در کنار رسالت و پا به پای رسالت برای گسترش پیام در رساندن حقیقت جلوه کرده است. حضرت عیسی علیه السلام سفیر به انطاکیه می فرستد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای رساندن پیام آن حضرت به مراکز قدرت و هر کدام از امامان نیز سفیرانی داشته اند.

از سویی هم چنان که وارد شده: «رسولک ترجمان عقلک»⁽¹⁾ سفیر و فرستاده تو نشان دهنده خردورزی تو است. از این رو، گزینش سفیر به وسیله امام معصوم نشان لیاقت و نمود عظمت مُرسِل است؛ آن گونه که پیامبران و اوصیای الهی نشان عظمت خداوند متعال بوده اند و با عظمت خویش عظمت او را بازگو کرده اند.

گزینش حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه از سوی حضرت رضا علیه السلام جلوه دگری از عظمت و ارزشمندی او است. در روایتی از حضرت رضا علیه السلام می خوانیم:

«یا عبدالعظیم! أبلغ عني أوليائي السلام و قل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مرهم بالصدق في الحديث و اداء الأمانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعنيههم و إقبال بعضهم على بعض و المزاوره؛ فإنّ في ذلك قربة إليّ، و لا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً؛ فإني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط

ص: 136

وليتا من اوليائي دعوت الله ليعذب به في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين، و عرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم إلا من أشرك به أو أذى وليا من اوليائي أو أضمر له سوء؛ فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فإن رجع و إلا نزع روح الإيمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيبا في ولايتنا و أعوذ بالله من ذلك؛ (1)

عبدالعظيم حسنی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: ای عبدالعظیم! دوستان مرا از جانب من سلام برسان و به آنان بگو: شیطان را به دل‌های خویش راه ندهند و آنان را به راستگویی در گفتار و ادای امانت امر کن. و نیز آنان را به سکوت، ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده، توجه به یکدیگر و به دیدار یکدیگر رفتن دستور بده؛ چرا که این کار مایه قرب به من است. دوستان من نباید به مخالفت و دشمنی با یکدیگر خود را مشغول سازند؛ چون من با خویش پیمان بسته‌ام که هر کس چنین کاری کند و یکی از اولیای مرا خشمگین سازد دعا کنم و از خداوند بخواهم تا او را در دنیا به شدیدترین عذاب مجازات کند و او در آخرت از زیانکاران باشد. دوستان مرا متوجه ساز که خداوند نیکوکاران آنان را آمرزیده و از بدکاران آنان در گذشته است، مگر کسی که برای خداوند شریک گیرد و یا ولی ای از اولیای مرا آزار دهد و یا در دل کینه و عداوت او را نهان دارد و تا از این کار برنگردد خداوند او را نمی بخشد و اگر بازنگردد، خداوند روح ایمان را از قلبش در آورد و از ولایت من بیرون رود و بهره ای از ولایت ما را نداشته باشد. من از این امر به خداوند پناه می برم».

17. بی شبهه بودن شخصیت حضرت عبدالعظیم

برخی از اصحاب امامان علی رغم تقرب، نجابت، صداقت و پیشینه افتخارآمیز، در

ص: 137

1- . مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ، ح 50، به نقل از اختصاص شیخ مفید، ص 247.

بعضی از عملکردها مورد نقد شدید برخی از امامان علیهم السلام قرار می گرفته اند؛ مثلاً با اینکه علی بن یقظین يك عامل محبوب، نفوذی، کاردان و کارساز در دربار عباسی بود، هنگامی که به مدینه آمد و اجازه تشرّف خواست، به او اجازه ندادند. همچنین گویا احمد بن اسحاق، با داشتن عنوان وکالت، صداقت و پیشینه اعتمادآمیز، هنگامی که به محضر مقدّس امام حسن عسکری علیه السلام رسید به او اجازه ورود ندادند. ابوالاسود دوئلی با کمال قرب وی به امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی حضرت عزل می شود. عثمان بن مظعون از سوی پیامبر توبیخ شده؛ چرا که او لذّت بری از زنان را ترك کرد. همسرش به رسول خدا شکایت برد و پیامبر عثمان را از این کار باز داشت. (1)

برخی دیگر از اصحاب پیامبر و امامان علیهم السلام، گاه به عملکرد معصوم انتقاد می کردند و به زعم خویش در فکر تصحیح بودند که این باز نشان پایین بودن معرفت و بینش آنان بود.

حضرت عبدالعظیم حسنی در هیچ کدام از این دو گروه نبود؛ او در زمره تسلیمان محض امامت بود و در طول مصاحبت و همراهی اش با چند امام، نقطه منفی از او دیده نشد که این نشان اوج معرفت و اوج تسلیم او است.

18. اختفا و شهادت احتمالی

باتوجه به تعقیب و مراقبت مأموران عباسی از حضرت عبدالعظیم و با توجه به هجرت، آوارگی و اختفای ایشان از دست سلطه عباسی در ری و با توجه به نقش عظیم ایشان، شهادت آن حضرت دور از گمان نیست. شاهی که این گمان را تقویت می کند، شهادت همگانان ایشان است. به علاوه، تشبیه زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، که سمبل مظلومیت و شهادت است، احتمال به شهادت رسیدن ایشان را تقویت می کند.

ص: 138

1- . معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 140.

در کتاب الشجرة المباركة في الانساب الطالبيه، (ص 64) آمده است که: عبدالعظیم در ری کشته شد و مزار او بدان جا معروف و مشهور است. (1)

به هر حال هجرت نیز، همچون جهاد امری مقدس است و اجر فراوانی دارد. خداوند عزوجل می فرماید: «و من یخرج من بیته مهاجراً إلى الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره على الله»؛ (2) «و هر کس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او از خانه خود بیرون رود و سپس مرگش فرارسد پاداش او بر خدا است».

گفتنی است که نجاشی و صاحب بن عباد، مرگ این راوی بزرگ را در پی مریضی ایشان گفته اند و اشاره ای به شهادت ایشان نداشته اند. (3)

19. ملجأ بودن قبر حضرت عبدالعظیم حسنی

در میان قبور فراوانی که زیارت می شوند، قبر عبدالعظیم حسنی پس از امام معصوم موقعیت بسیار ویژه ای را دارا است، چون:

الف) وی پس از امام معصوم، از بزرگ ترین امامزاده هایی است که زیارت شده اند.

ب) بسیاری از صالحان، سالکان و عالمان بزرگ تشیع وصیت کرده اند که در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شوند و آرزوی این همجواری نشان عظمت حضرت عبدالعظیم است.

پ) در تاریخ سیاسی ایران، بسیاری از گلایه مندان از حکومتها و یا کسانی که مورد تعقیب سلطه ها بوده اند، در حرم عبدالعظیم حسنی بست می نشستند و شکوه حرم عبدالعظیم و احترام و حرمت آن مانع از تعقیب و شکنجه و آزار آنان می شد.

ت) عنایت یافته گان و توسل جسته گان به قبر عبدالعظیم حسنی در طول تاریخ بسیارند و این عنایتها و کرامتها نشان مقام عظیم حضرت عبدالعظیم است.

ص: 139

1- . به نقل از مقاله (عظمت و شخصیت حضرت عبدالعظیم از دیدگاه امامان و عالمان) نوشته دکتر سید جعفر شهیدی.

2- . سوره نساء 4، آیه 100.

3- . رجال نجاشی و خاتمه مستدرک.

حضرت عبدالعظیم حسنی از معدود ساداتی است که هم جلالت قدر فوق العاده ای داشته و هم قبرشان مشخص و معروف بوده است؛ چرا که عده ای از نوادگان امامان علیهم السلام چندان برجسته نیستند و عده ای که شخصیت فوق العاده دارند قبرشان مشخص نیست و در محل قبر آنان اختلاف است، چون علی بن جعفر. ولی حضرت عبدالعظیم هم شخصیت بلندمرتبه ای دارد و هم قبرش قطعی، مشخص و معین است این دو جهت، قبر این سلاله پیامبر را برجسته و ملجأ ساخته است.

20. زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

صاحب بن عبّاد درباره فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم می نویسد:

«دخل بعض أهل الري على أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام فقال: أين كنت؟ فقال: زرت الحسين صلوات الله عليه.

فقال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظیم عندكم. لكنت كمن زار الحسين عليه السلام؛(1)

فردی از اهل ری خدمت امام هادی علیه السلام رسید. حضرت از او پرسید: کجا بودی؟ پاسخ گفت: به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودم. حضرت فرمود: آگاه باش! اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شما است زیارت کنی، چون کسی هستی که حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد».

محقق میرداماد در الرواشح می نویسد:

«وفي فضل زیارته روایات متظافرة قد ورد من زار قبره و جبت له الجنة؛(2) درباره فضیلت زیارت عبدالعظیم روایات بسیاری آمده است. در روایت است که هرکس به زیارت قبر وی برود، بهشت بر او واجب می شود».

اینکه زائر قبر حضرت عبدالعظیم حسنی بهشتی می شود و زیارت قبر آن

ص: 140

1- . سفينة البحار، واژه عبدالعظیم.

2- . سفينة البحار، واژه عبدالعظیم.

حضرت چونان زیارت قبر سید شهیدان حسین بن علی علیه السلام ارزش می یابد، نشان شخصیت ارجمند و ارزشمند صاحب قبر است.

بی جهت نیست که تشبیه زیارت او به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام این حدس را در انسان قوی می سازد که این بزرگ مرد از سلاله آل محمد علیهم السلام در نهایت به فوز شهادت نائل آمده است، آنگونه که برخی بدان اشاره کرده اند.

شخصیتی که دارنده ارزشهای فراوان است، پاره تن پیامبر است، نسب او با چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، از مدینه و دیار خویش هجرت می کند، آواره شهرها می گردد و مدت‌ها در ری مخفیانه به سر می برد و شیعه کم کم با او آشنا می شود و به محضرش راه می یابد؛ چنین شخصیت بزرگ و شناخته شده ای که از سوی حکومت وقت به جرم دوستی با خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد تعقیب است و در شهرها به عنوان نامه رسان می چرخد، تا از دشمن در امان بماند؛ آیا با این همه، احتمال نمی رود که وی پس از شناخته شدن در ری و اقبال شیعه به وی، از سوی حکومت و به دست ظالمان به شهادت رسیده باشد.

و آیا تشبیه زیارت او به زیارت سیدالشهداء علیه السلام اشاره تلمیحی به این پایان فوزبخش شهادت نیست.

او که هم حسنی و هم حسینی است از جد بزرگوار خویش امام حسین علیه السلام فرار و آوارگی را به ارث برده است.

چون امام حسین علیه السلام که مأمونی نداشت و از سوی دشمن در تعقیب بود، تا آنجا که خانه خدا و مکه نیز برای او امن نبود، از شهر و دیار خویش می گریزد و در شهرها آواره می شود. و هیچ بعید نیست که در پایان نیز چون سیدالشهداء علیه السلام به شهادت برسد.

آیا با وجود این همه فضائل، تشبیه زیارت او به زیارت سیدالشهداء علیه السلام استبعادی

دارد؟ و چنانکه در برخی از گفته ها دیده شده، این تشبیه برای ایشان سنگین است؟ آیا اگر گفته شود که زیارت قبر پاره تن پیامبر، چونان زیارت قبر پیامبر است، چنین تشبیهی درست نیست؟ وجه شباهت در این تشبیه بسیار روشن است:

همین که بهشت برای زائر او واجب می شود، می تواند وجه شباهت در این تشبیه باشد. همچنین اینکه او از نسل پیامبر است و نسبش به فرزندان بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد، می تواند وجه شبه در این تشبیه باشد. همین فرار، آوارگی و شهادت احتمالی او می تواند وجه شباهت در این تشبیه بلند باشد.

سه عنصر در زیارت باید در نظر گرفته شود:

یک) مقام و عظمت مزور (صاحب مزار).

دو) کرم معطی.

سه) رنج، معرفت و محبت زائر.

بی تردید با توجه به مقام عظیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام که مورد زیارت قرار گرفته و کرم بی کران و نامحدود خداوند کریم و معرفت و محبتی که باید در هر زائری در نظر گرفت، جای هیچ استبعادی را برای پاداش زیارت حضرت عبدالعظیم همانند پاداش زائر امام حسین علیه السلام باقی نمی گذارد.

پروردگارا! زیارت قبر این راوی بزرگ ولی امامان علیهم السلام سید بزرگوار محمدی، علوی، فاطمی، حسنی و حسینی را روزی ما بفرما، و ما را با راه و رسم این عزیزان خدا آشنا بفرما، و بر سرسپردگی و دلدادگی ما نسبت به آنان روز به روز بیفزا.

ص: 142

بررسی روایات اخلاقی - اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام تألیف: علی مختاری

ص: 143

از اساسی ترین توصیه های قرآن کریم، سفارش به تقوا و تهذیب است و آیات فراوانی در این باره نازل شده و گاه يك آیه، دو بار بر تقوا تأکید دارد. (1)

مکتب انسان ساز انبیاء علیهم السلام این امتیاز را دارد که به کلی گویی نمی پردازد، بلکه اسوه های عینی و نمونه های خودساخته ای را ارائه می دهد؛ چنان که با بسیاری از چهره های خودساخته و شاخص در قصه های قرآن کریم آشنا می شویم.

سید الکریم عبدالعظیم حسنی، نمونه زیبایی از اسوه های علم و عمل در این مکتب توحیدی است. با تأسف بسیار باید گفت: در عصر او و دوران پس از او شرایطی فراهم نشد تا فضایل امثال ایشان ثبت گردد، از این رو بسیاری از مکارم عالی اخلاقی این سید کریم، از حافظه تاریخ محو شده است و اکنون ناگزیریم به اشارات تذکره نویسان بسنده کنیم و یا با بهره گیری از روایات مسندش، دغدغه های علمی و عملی و سمت و سوی سیره اخلاقی اش را بررسی کنیم. ای کاش شرایط و زمینه های کنونی، چند قرن پیش تر پدید آمده بود.

در عظمت خلق عظیم و قلب سلیم این سید کریم همین بس که امامان معصوم معاصرش و تمامی تذکره نویسان، او را ستوده اند و تاریخ نگاران دوست و دشمن حتی يك مورد انحراف و اعوجاج و يك نقطه سیاه در زندگانی اش نیافته اند و در طول تاریخ، او را به جلالت قدر ستوده اند.

ابو حمّاد رازی گوید: در شهر سامرا به محضر امام هادی علیه السلام رسیدم و از احکام و مسائل حلال و حرام پرسیدم و مرا پاسخ گفت و به هنگام وداع فرمودند: «حمّاد! اگر برای تو مشکلی در دین پیش آید، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلامم را به او برسان». (2)

ص: 145

1- . حشر 59، آیه 19: «يا ايّها الذين آمنوا اتقوا الله و لتنظرنّ نفسّ ما قدّمت لغدّ و اتقوا الله إنّ الله خبير بما تعملون».

2- . روضات الجنات، ج 4، ص 208.

نیز شیخ صدوق رحمه الله آورده است: مردی بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام

وارد شد، حضرت پرسید: کجا بودی؟ گفت: به زیارت حسین علیه السلام رفته بودم. فرمودند: «اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می کردی، چون کسی بودی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کرده است».(1)

عالمان رجالی و تذکره نویسان، همگی او را به تقوا و پارسایی یاد کرده اند.(2)

آنچه باعث توثیق و اعتماد اصحاب سیر و سلوک به آئین اخلاقی حضرت عبدالعظیم می گردد، این امتیاز اوست که شهد معرفت و حکمت را از زلال ترین سرچشمه آن نوشیده است. چه افتخاری بالاتر از این که این شخصیت، هم در اوج شرافت نسبی و هم دست پرورده امامان معصوم معاصر خویش است. حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام با مباحثات به معاویه می نویسد: «إنا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا؛(3) ما دست پرورده پروردگاران هستیم و در مرحله بعد، مردم مؤمن، دست پرورده مکتب ما هستند».

با تمسك به عروة الوثقی های وادی اخلاق، از اعوجاج ها و يك سونگری ها و افراط و تفریط های مکتب های بشری نظیر عرفان بودایی، معنویت مسیحی، سیر و سلوک های صوفیانه و ... در امان است.

اهمیت درستی راه در این است که اخلاق، چهره و ماهیت جان را شکل می دهد و روح و فطرت پاك الهی را می سازد؛ بنابراین اگر راه درست باشد، آدمی به سوی ملکوت، وگرنه به سراسیمی بهیمیّت، سبعیّت و شیطنت سقوط می کند و سیرتش از انسانیت بیرون می شود.

از آنجا که بیشتر مسائل اخلاقی در ارتباط انسان با خدای تعالی یا انسان با دیگران و یا انسان با خودش جا می گیرد، جلوه های اخلاقی رفتار و گفتار حضرت عبدالعظیم در همین سه فصل تقدیم می شود.

ص: 146

- 1- . ثواب الاعمال، ص 60؛ قاموس الرجال، ج 5، ص 346؛ روضات الجنات، ج 4، ص 211.
- 2- . ر.ك: مقاله های «عظمت شخصیت عبدالعظیم» و شرح حال های عبدالعظیم به قلم عطاری و رازی و
- 3- . نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص 154، نامه 28.

1. عبادت و عبودیت

اشاره

احمد بن محمد بن خالد برقی که معاصر و راوی آن حضرت است، می گوید: عبدالعظیم در حال خوف و فرار از خلیفه، وارد شهر ری گردید و در سرداب منزل یکی از شیعیان ساکن شد. وی در آن زیرزمین که مخفیگاه او بود، روزها روزه دار بود و شب ها به نماز می پرداخت. (1) در وصف پارسایان آمده است: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ (2) اندکی از شب را می خوابند و در سحرگاهان به دعا و استغفار می پردازند».

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند *** نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش *** که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند *** هر آن که خدمت جام جهان نما بکند (3)

مرحوم رازی می نویسد: «در عبادت آن حضرت رسیده است که در مدت عمرش بیشتر روزها بلکه غالب ایام را روزه و شب ها را به عبادت و نیایش خداوند متعال می گذرانیده است». (4)

عبودیت و بندگی

برنامه های عبادی مثل نماز و روزه و دعا و زیارت، همه برای ایجاد روح بندگی و کوییدن انانیت و خودپرستی است که سرلوحه دعوت همه انبیا و از بزرگ ترین

ص: 147

1- . زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، ص 27.

2- . ذاریات 51، آیه 17-18.

3- . حافظ.

4- . زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، ص 32.

مدال های افتخاری است که قرآن کریم به پیامبر خاتم می دهد: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (1)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با عنوان هایی نظیر «عبد» (2) می ستاید، زیرا عبودیت و فنای در اراده خدا، سکوی پرستش به ملکوت معنویت است و نقطه مقابل آن که خودپرستی و انانیت است، بزرگ ترین مانع صراط مستقیم و یکی از مهم ترین مشخصه های گمراهان است؛ همان گونه که ابلیس گوید: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (3)؛ من بهتر از آدمم، پس نباید من سجده کنم».

قارون نیز گوید: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (4)؛ این ثروت را تنها به دلیل دانش اقتصادی خودم، به دست آوردم، پس چرا زکاتش را بدهم. و فرعون هم فریاد بر می زند: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ» (5)؛ من برترین پروردگار شمایم».

حضرت عبدالعظیم که دریایی از علم است، در برابر اقیانوس بی کران عصمت، خود را از قطره ای کمتر می بیند و با اتصال به ولایت امامت، از حضرت امام هادی علیه السلام

درخواست عرضِ ایمان دارد تا اندیشه و عقاید خویش را در برابر آینه عصمت و حقیقت محک زند، اگر مرضی خدا بود، بر آن ثابت قدم بماند و اگر احیاناً چیزی جز آنچه خدا می خواهد در عقایدش بود، کنار بگذارد.

عجیب آن که تمامی معتقداتش مطابق حق و بی اعوجاج بوده و امام علیه السلام او را تشویق فرموده است. (6)

نیز حضرت عبدالعظیم تفسیر آیه شریفه: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

ص: 148

- 1- . نحل 16، آیه 36.
- 2- . مثل «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...»؛ اسراء 17، آیه 1.
- 3- . اعراف 7، آیه 12.
- 4- . قصص 28، آیه 78.
- 5- . نازعات 79، آیه 24.
- 6- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 83.

أَحْسَنَهُ»⁽¹⁾؛ به بندگان خودم مژده بده، کسانی که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند» را از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند: «هم المسلمون لآل محمد، الذين إذا سمعوا الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه، جاؤوا به كما سمعوه؛ مصداق بارز این آیه شریفه، کسانی هستند که از هر جهت تسلیم آل محمدند علیهم السلام همان کسانی که به هنگام استماع حدیث معصوم علیه السلام بر آن نمی افزایند و از آن نمی کاهند و همان گونه که دریافت کرده اند به دیگران می رسانند».

نمونه دیگری از مسند حضرت عبدالعظیم در این زمینه، بسیار گویا و زیباست. وی از امام جواد علیه السلام و او از پدر بزرگوارش از امام کاظم علیه السلام نقل می کند: عمرو بن عبید نزد پدرم حضرت صادق علیه السلام آمد، پس از سلام و نشستن، آیه شریفه: «الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْأَعْتِمِ وَالْفَوَاحِشِ»⁽²⁾ را تلاوت کرد و ساکت شد. حضرت پرسید: چرا ساکتی؟ عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدای عزیز و جلیل بشناسم. آن گاه امام علیه السلام فرمود: آری ای عمرو! بزرگ ترین گناهان کبیره، شریک قرار دادن برای خداست، که می فرماید: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»⁽³⁾؛ هر که برای خدا شریک قرار دهد، بهشت را برای او ممنوع و حرام می کند». آن گاه سایر گناهان کبیره را با شاهی از قرآن به او معرفی فرمود. در پایان روایت آمده است: «فَخَرَجَ عمرو و له صراخ من بكائه و هو يقول: هلك من قال برأيه و نازعكم في الفضل و العلم؛ یعنی عمرو از منزل امام با فریاد و گریه بیرون شد و می گفت: نابود است هر که از پیش خود عقیده ای برگزیند و در فضل و علم با شما درافتد».

منظورش مکتب ها و فرقه های انحرافی است که همواره بر محور خودخواهی و انانیت بوده و هست.

نیز از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «كذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفُوهَا»⁽⁴⁾ چنین نقل می کند:

ص: 149

1- . زمر 39، آیه 18.

2- . شوری 42، آیه 37.

3- . مائدة 5، آیه 72.

4- . قمر 54، آیه 42.

«یعنی الأوصیاء کلهم» (1) منظور از تکذیب آیات خدا، نپذیرفتن اولیای خداست، تمامی آنان.

طرد هوا و خودپرستی و تسلیم رضای خدا شدن حضرت عبدالعظیم، ما را به یاد حضرت ابراهیم علیه السلام و امثال او می اندازد، که در تمامی امتحان ها، خدا را برگزید و هوا و امیال نفسانی را زیر پا نهاد. به ویژه هنگامی که دستور ذبح حضرت اسماعیل آمد، پدر و پسر هر دو تسلیم حق شدند. قرآن کریم با تجلیل از این حالت درونی می فرماید: «فَلَمَّا أَسْلَمْنَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ...» (2) و اسماعیل به پدر عرض می کند: دستور خدا را انجام بده: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (3).

آری، خودخواهی بدترین صفات است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«شَرُّ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنْ النَّفْسِ؛ (4) بدترین کارها، خشنودی از خود است».

ای شهان کشتیم ما خصم برون *** ماند خصمی زو بتر در اندرون

کشتن این، کار عقل و هوش نیست *** شیر باطن، سخره خرگوش نیست

قَدْ رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ بِمَا نَبِيٌّ أَنْدَرُ جِهَادِ الْكَبِيرِ

قوتی خواهیم ز حق دریا شکاف *** تا به ناخن برکنند این کوه قاف

سهل شیری دان که صف ها بشکند *** شیر آن را دان که خود را بشکند

2. محبت الهی

اشاره

خاک درت بهشت من *** مهر رخت سرشت من

عشق تو سرنوشت من *** راحت من رضای تو

سیر زندگانی عبدالعظیم و مهاجرتش از زادگاه و دیار آبا و اجدادی و دست شستن

ص: 150

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 21.

2- . صفات 37، آیه 103.

3- . همان، آیه 102.

4- . غرر الحکم.

از نعمت‌ها و امتیازهای وطن و ایثار و فداکاری‌های فراوان در راه خدا، انسان را به یاد یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌اندازد که برای خدا هجرت کردند و با دست خالی و پای برهنه و دل‌کندن از کسب و کار و خانه و زندگی در جمع خویشان و گزینش آینده‌ای پرخوف و خطر، نقد جان بر کف اخلاص نهادند و دل در گرو محبت خدا نهادند. راستی اگر ایمان و محبت خدا نبود، چگونه قابل تصور بود که ایشان خود را به آب و آتش زند و از مدینه به عراق از آن جا به ری برسند.

اینک نگاهی به برخی از روایات مسند حضرت عبدالعظیم می‌اندازیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله للناس و هم مجتمعون عنده: «أحبوا الله- لِمَا يَخْدُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ، وَ أَحَبُّوا لِي لِي» (1) به خدا عشق بورزید، زیرا هر روزه به شما نعمت می‌دهد و مرا برای خدا دوست بدارید و به نزدیکانم برای من محبت کنید».

این روایت، تفسیر آیه‌های شریفه قرآنی در باب محبت است؛ مانند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (2) و آیه شریفه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (3)

حضرت عبدالعظیم تنها و غریب نبود، چون پروانه قلبش در طواف شمع محبت حق گردش می‌کرد؛ همان گونه که جد بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام از خدای تعالی

در دعا عرضه می‌دارد:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسِيِّ لِأَوْلِيَانِكَ وَأَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تَشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي صَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَأُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةً وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةً إِنْ أَوْحَسَتْ تَهُمُ الْعُرْبَةُ أَنَسَهُمْ ذِكْرَكَ وَإِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أُمَّةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ) (4)؛ بار خدایا، تو برای دوستانت برترین مونس و همدمی، و هم برای آنان که بر تو توکل

ص: 151

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 73؛ علل الشرائع، ج 2، ص 599.

2- . آل عمران 3، آیه 31.

3- . بقره 2، آیه 165.

4- . نهج البلاغه، کلام 218.

دارند بهترین کارسازی. تو آنان را در آینه دلشان می بینی و از نهانشان باخبری و بر میدان دید و بصیرتشان دانایی، پس رازهایشان نزد تو هویدا و دل هایشان برای تو شیفته و شیداست. اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد به یاد تو انس گیرند و اگر از هر سو بر سرشان بلا ببارد، به حضرتت پناه آرند و سر بر آستانت نهند، چون می دانند که سررشته کارها به دست تو است و در حوزه فرماندهی و تدبیرت است».

پرتویی از مناجات موسی با خدا

این روایت مسند حضرت عبدالعظیم در سیره دلدادگان وادی عشق الهی بسیار آموزنده است و از حضرت جوادلایمه، از پدران از امام باقر علیهم السلام نقل می کند:

موسی بن عمران در مکالمه اش با خدای عزیز و جلیل پرسید: «إلهي فما جزاء من قام بين يديك يصلّي؟ پاداش کسی که در پیشگاهت به نماز بایستد چیست؟».

خداوند فرمود: «أباهي به ملائكتي راکعاً و ساجداً و قائماً و قاعداً و من باهیت به ملائكتي لم أعدّبه؛ به حالتی که در رکوع و سجود و قیام و قعود دارد، بر ملائکه ام مباحات و افتخار می کنم و به هر که من مباحات کنم، عذابش نمی کنم».

موسی پرسید: «إلهي فما جزاء من كفّ أذاه عن الناس و بذل معروفه لهم؟؛ چیست پاداش کسی که آزارش را از مردم بازدارد و خوبی ها و خیراتش را بر مردم ارزانی دارد؟».

قال: یا موسی! «تنادیه النار یوم القيامة: لا سیل لی علیک؛ پاسخ داد ای موسی، روز قیامت آتش ندایش کند: من به هیچ وجه به تو دسترسی ندارم».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء من ذکرک بلسانه و قلبه؟؛ چیست پاداش آن کسی که با دل و زبان به یاد تو باشد؟».

فرمود: ای موسی! «أظله یوم القيامة بظلّ عرشی و أ جعله فی کنفی؛ روز قیامت او را در سایه عرشم و در کنف حمایت خودم قرار می دهم».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء من تلا حکمتک سرّاً و جهراً؟؛ چیست پاداش کسی که حکمت تو را در عیان و نهان تلاوت کند؟».

فرمود: ای موسی! «يَمُرُّ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ؛ بسان برق از پل صراط بگذرد».

پرسید: الهی! «فما جزاء مَنْ صَبَرَ عَلَى أَذَى النَّاسِ وَ شَتَمِهِمْ فَيُكْفَرُ؟؛ پاداش کسی که در راه رضای تو بر آزار و بدزبانی مردم صبر کند چیست؟».

فرمود: ای موسی! «أَعْيَنَهُ عَلَى أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بر هول و هراس قیامت یاریش می کنم».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟؛ پاداش کسی که از خوف و خشیت تو اشک بریزد چیست؟».

پاسخ داد: ای موسی! «أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ أَوْمَنَهُ يَوْمَ الْفِرْعَ الْأَكْبَرِ؛ چهره اش را از گرمای آتش ننگه می دارم و در روز قیامت که فرع اکبر و دهشتناک است، او را امان می دهم».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء مَنْ تَرَكَ الْخِيَانَةَ حِيَاءً مِنْكَ؛ کسی که به جهت حیا و خجالت از تو، خیانت به دیگران را رها کند، چه پاداشی دارد؟».

فرمود: «لَهُ الْأَمَانُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ در روز قیامت در امن و امان است».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ لَوَقْتِهَا؟؛ چیست پاداش کسی که نمازها را در وقتش بخواند؟».

فرمود: «أَعْطِيَهُ سُؤْلَهُ وَ أُبِيحَهُ جَنَّتِي؛ خواسته اش را می دهم و بهشتم را حلالش می کنم».

پرسید: پروردگارا! «فما جزاء مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ يَرِيدُ بِهِ النَّاسَ؛ چیست پاداش روزه گیر ریاکار؟»

فرمود: ای موسی! «ثَوَابُهُ كَثُوبٌ مَنْ لَمْ يَصُومَهُ⁽¹⁾؛ ثوابش مثل کسی است که ماه رمضان را روزه نداشته است».

ص: 153

خدای تعالی به انسان اختیار و آزادی داده است، زیرا زندگی دنیوی، دورانِ خودسازی است و خودسازی در صورتی ممکن است که تمام تلاش‌ها با اراده و نیت و دخالت دل و جان و روح باشد. تربیت و تکامل و تحصیلِ شخصیت انسانی، همچون تربیت بدنی و یا رژیم چاقی و لاغری نیست که با اجبار هم امکان پذیر باشد. از آنجا که تربیت با شخصیت و روح آدمی مرتبط است، لازمه اش آزادی و اراده است و خداوند این آزادی اراده را به انسان عطا کرده است. متأسفانه افراد نادان از این فرصت آزادی سوء استفاده کرده، خود را گم می‌کنند و در برابر خالق هستی به سرکشی و عناد و لجاح می‌ایستند، غافل از آن که تمامی دستورات الهی، به سود انسان و برای خودسازی و تأمین مصالح دنیوی و اخروی و فرد و اجتماع و جسم و جان است. و هر کاری آثاری و هر گناهی خسارت و کیفری در پی دارد، گرچه میدان ظهور و بروز کیفرها، قیامت و جهنم است؛ همان‌گونه که امیر بیان، حضرت علی علیه السلام در وصف اهل عصیان و عذاب می‌فرماید: «و اما اهل المعصية فأنزلهم شرّاً دار...» و اما گنه‌کاران را در بدترین منزلگاه درآورد و دست و پای آنان را با غل و زنجیر به گردنشان درآویزد، چنان که سرهایشان به پاها نزدیک گردد. جامه‌های آتشین بر بدنشان پوشاند و در عذابی که حرارت آتش آن بسیار شدید است و در، بر روی آنها بسته و صدای شعله‌ها هراس‌انگیز است، قرار دهد. جایگاهی که هرگز از آن خارج نشوند... مدّتی برای عذاب آن تعیین نشده تا پایان پذیرد و نه سرآمدی تا تمام شود» (1).

ص: 154

روایت معراج را حضرت عبدالعظیم از امام جواد از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بیان می کند:

من و فاطمه به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، دیدم او به شدت می گرید، گفتم: پدر و مادرم به قربانت، چه چیز شما را به گریه آورده است؟

آن گاه فرمود: ای علی! شبی که مرا به معراج آسمان ها بردند - در عالم غیب و ملکوت - برخی از زنان امتم را در عذاب و شکنجه ای شدید دیدم و وضعشان را بد دانستم و اینک از دیدن منظره دشواری عذابشان گریه می کنم.

زنی را دیدم که به موی خود آویزان بود و مغز سرش می جوشید.

دیگری را دیدم که به زبانش آویزان شده بود و شربت داغ جهنمی در گلویش می ریختند.

زنی را دیدم که آویخته به پستان هایش بود.

زنی را دیدم که گوشت پیکر خود را می خورد و آتش از زیر او شعله ور بود.

زنی را دیدم که پاهایش به دستانش بسته بود و مار و عقرب ها بر او چیره و مسلط شده بودند.

دیگری را مشاهده کردم در حالتی که گنگ، کر و لال بود و در میان تابوتی از آتش قرار داشت و مغز سرش از دو سوراخ بینی او بیرون می ریخت و بدنش بر اثر جذام و برص تکه تکه شده بود.

زنی را دیدم که به پا آویزان در تنوری از آتش بود.

زنی را دیدم که با قیچی های آتشین، گوشت اندامش را از پس و پیش می چیدند.

زنی را دیدم که صورتش می سوخت و روده های خود را می خورد.

دیگری را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ و او را هزاران هزار انواع عذاب فرا گرفته بود.

زنی را دیدم به شکل سگ در حالی که آتش از عقب او داخل و از دهانش خارج می شد و فرشتگان با عمود به سر و بدن او می زدند.

آن گاه حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و ای نور دیدگانم! بگو بدانم روش و عمل آنان چه بوده که خداوند این عذاب ها را بر آنان مقرر کرده است؟

پس حضرت در توضیح علت عذابشان فرمود: ای دخترک من، آن زنی که به موها آویزان بود، زنی بود که موی خود را از نامحرم نمی پوشانید.

زنی که به زبانش آویزان بود، همسرش را آزار می داد.

آن که به پستانش آویخته بود، از همبستری با شوهرش خودداری می کرد.

زنی که به پا آویزان بود، بی اجازه شوهرش بیرون می رفت.

زنی که گوشت بدن خود را می خورد، خود را برای مردم آرایش می کرد.

آن که دست هایش به پاهایش بسته بود و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند، نظافت و پاکی بدن و لباس را رعایت نمی کرد و از جنابت و حیض خویش را پاک نمی کرد و نماز را سبک می شمرد.

زنی که گنگ و کر و کور بود، فرزندان نامشروعش را به شوهرش نسبت می داد.

اما آن که گوشت هایش با قیچی های آتشین چیده می شد، زنی بود که خود را بر مردان عرضه می کرد.

اما زنی که چهره و اندامش می سوخت و روده های خود را می خورد، دلالت فساد و فحشا بود.

آن که سرش مانند خوک و بدنش مانند الاغ بود، سخن چین و بسیار دروغگو بود.

اما آن که صورتش بسان سگ بود و آتش از عقبش وارد و از دهانش خارج می شد، زنی ترانه خوان و حسود بود.

سپس حضرت فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که همسرش از او خشنود باشد. (1)

ص: 156

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 66؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 13.

اشاره

انسان، یا به دلیل طبیعت و فطرت اجتماعی و یا به دلیل نیاز، مدنی و اجتماعی است، اگر بین افراد انسان اخلاق حسنه حاکم باشد، محیط زندگی بهشت وگرنه دردآور و دوزخی بیش نخواهد بود.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند *** قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

اسلام به حُسن روابط اجتماعی بسیار اهمیت می دهد. با نگاهی به فهرست ابواب احادیث جلد دوم کتاب شریف اصول کافی و کتاب الجهاد و کتاب العشرة وسائل الشیعة و دیگر کتاب های روایی، این نکته به خوبی نمایان می شود. اگر بین مردم يك جامعه صفا و صمیمیت و محبت و خیرخواهی حاکم باشد، زمینه بسیاری از گناهان فردی نیز نابود خواهد شد؛ همان گونه که بین والدین و فرزند - از آن بابت که محبت حاکم است - زمینه ای برای غیبت، تهمت، حسادت، کارشکنی، خیانت و ... پدید نمی آید، زیرا گناه نظیر بیماری و میکروب است که در محیط آلوده بیشتر رشد می کند.

در آثار روایی حضرت عبدالعظیم نیز نکات سازنده و ارزنده شایانی به چشم می خورد؛ چنان که در سیره عملی آن حضرت نیز جز تمجید و ثنا چیزی دیده نمی شود. در این جا به نمونه هایی اشاره می شود.

دوری از اختلاف های جناحی

حضرت رضا علیه السلام خطاب به عبدالعظیم: سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو: «أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَي أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا، وَ مُرَّهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَ مُرَّهُمْ بِالسَّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعِينُهُمْ، وَ إِقْبَالَ بَعْضِهِمْ عَلَي بَعْضٍ وَ الْمَزَاوِرَةَ؛

فإن في ذلك قربة إليّ، ولا يشتغلوا انفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإنّي آليت على نفسي أنّه من فعل ذلك و أسخط وليّاً من أوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشدّ العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين، و عرفهم أنّ الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئتهم إلاّ من أشرك به أو آذى وليّاً من أوليائي، أو أضمر له سوءاً؛ فإنّ الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فإن رجع و إلاّ نزع روح الإيمان عن قلبه و خرج عن ولايتي، و لم يكن له نصيباً في ولايتنا و أعود بالله من ذلك؛ (1)

برای شیطان در دل های خود راهی باز نکنند و امر کن آنان را به راست گویی و ادای امانت و سکوت و ترك جدال و کشمکش در کارهای بیهوده. و به آنان امر کن با همدیگر آمد و شد و همکاری و دوستی کنند، زیرا این کارها باعث نزدیکی به من است. و خود را مشغول نکنند به درگیری و کوبیدن همدیگر که من با خود پیمان بسته ام که هر کس مرتکب این گونه کارها شود و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد، از خدا بخواهم تا وی را در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد و در آخرت از زیان کاران خواهند بود. دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکارانشان را آمرزیده و از بدکارانشان در گذشته است، مگر کسانی که شرك بورزند یا یکی از دوستان مرا برنجاند و آزار دهد یا درباره او نقشه و توطئه ای در نظر گیرد که به راستی خدا چنین کسی را نمی آمرزد، مگر از راه زشت خود برگردد. و اگر دست از این کار بردارد، خداوند روح ایمان را از دل او بگیرد و از ولایت من بیرون شود و در دوستی ما اهل بیت هم بی بهره ماند. به خدا پناه می برم از چنین لغزش هایی.

ص: 158

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 50؛ الاختصاص، ص 247؛ چون تخاطب حضرت رضا علیه السلام با عبدالعظیم، از جهت معاصرت بعید می نماید، احتمال داده اند در سند اصلی «ابوالحسن» یعنی امام هادی علیه السلام بوده و راوی نقل به معنا کرده و ابوالحسن الرضا، تفسیر شده است؛ ر.ك: معجم رجال الحديث، ج 10، ص 49.

قال الامام الرضا عليه السلام: «من لم يشكر المُنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزوجل(1)؛ آن که از مردم نعمت رسان سپاس گزاری نکند، از خدای عزیز و جلیل شکرگزاری نکرده است».

گرچه نعمت دهنده اصلی خداست و همه نعمت ها هم از او است: «بر سر هر سفره بنشستم خدا رزاق بود»، ولی از این روایت بر می آید که خدا تشکر از واسطه های فیض و فضل خود را نیز شکر خویش می داند و بر انجام دادنش اصرار دارد.

از امام سجاد علیه السلام نقل است: «يقول الله تبارك و تعالی لعبدٍ من عبیده یوم القيامة: أشكرت فلاناً؟ فيقول: بل شكرتُك يا ربّ، فيقول: لم تشكرني إذ لم تشكرهُ(2)؛ خدای تبارك و تعالی در قیامت به بنده ای از بندگانش می فرماید: آیا از فلانی تشکر کردی؟ جواب می دهد: پروردگارا! بلکه از تو سپاسگزاری کردم، آن گاه خدا می فرماید: چون از او تشکر نکردی، از من هم سپاس گزاری نکرده ای».

شاید راز این مطلب، همان نکته ای باشد که در مقدمه این فصل گفته شد که اصولاً اسلام بر تشکیل جامعه ای که روح صفا و صمیمیت و مهر و محبت بر آن حاکم باشد تأکید می کند تا زمینه بسیاری از مفاسد منتفی شود. از طرفی ترك تشکر، باعث بستن راه احسان و نیکوکاری مردم است و از مصادیق «مَناعٌ للخیر»(3) محسوب می گردد، زیرا بسیاری از مردم انتظار دارند از خدماتشان تشکر شود وگرنه دلسرد می شوند.

چراغ های راه

حضرت عبدالعظیم به امام جواد علیه السلام عرض می کند: از احادیث جدّتان برایم بگوئید. حضرت از قول امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «... لو تکاشفتم ما تدافنتم؛ اگر بدی های پوشیده شما بر همدیگر افشا و آشکار می شد، یکدیگر را دفن نمی کردید».

توضیح: رحمت گسترده الهی، گناهان و بدی ها را می پوشاند، در مجازات و عقاب تعجیل

ص: 159

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 49؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 27.

2- . اصول کافی، ج 2، ص 99، ح 30.

3- . قلم 68، آیه 12.

نمی‌کند و فرصت توبه می‌دهد و برای زندگی شرافت‌مندانه افراد جامعه اسلامی هرگونه

آبروریزی را ممنوع می‌کند، به کسی اجازه غیبت، تهمت، قذف و پرده‌دری نمی‌دهد و از همه برتر، گاهی خداوند آبروی تصنعی و غیر استحقاقی برای انسان فراهم می‌آورد؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام در دعای کمیل عرضه می‌دارد: «و کَمِّ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرَتُهُ»⁽¹⁾؛ چه بسا ثنا و تمجید زیبا که برایم منتشر کردی با این که شایسته اش نبودم».

شاید منظور از حدیث مذکور نیز همین باشد که اگر شما از باطن همدیگر باخبر می‌شدید، حاضر نمی‌شدید به تجهیز و تدفین یکدیگر پردازید، زیرا مرده را شخصی فاسق و فاجر و ... می‌دانستید.

ترجمه دیگر روایت چنین است: اگر شما از نهان همدیگر آگاه می‌شدید، اسرارشان را پوشیده نگاه نمی‌داشتید و بر اثر کم‌ظرفیتی، یکدیگر را بی‌آبرو می‌کردید.

حضرت عبدالعظیم گوید: از امام خواستم بیشتر برایم بگویند. فرمود: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: إنکم لن تسعوا الناس بأموالکم فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء...»؛

شما هرگز نمی‌توانید با دارایی‌هایتان مردم را به خود متوجه سازید، پس بکوشید آنان را با چهره‌گشاده و خندان و برخوردی خوش جذب کنید، زیرا شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: شمانمی‌توانید مردم را با اموالتان جذب کنید، پس آنان را با اخلاقتان جذب کنید».

به امام جواد عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بیشتر برایم بفرمایید. از قول امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ؛ کسی که به زمان خود خشمگین گردد ناراحتی اش طولانی خواهد شد».

عرض کردم: اضافه بفرمایید. فرمود: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ هَمْنِشِينِي بِأَفْرَادِ پَسْتِ، بَاعِثْ بَدْغَمَانِي بِهْ خُوبَانِ اسْتِ».

توضیح: تمام تلاش و کوشش انسان ناشی از نیت و اهداف و اغراض او است.

شاکله تصمیم و نیت هم از قلب و درون دل شکل می‌گیرد. این جاست که آگاهی‌های

ص: 160

پیشین، عقیده و مرام انسان، تذکرات، القائنات و گزارش ها، نقش مهمی در شکل دهی طرز فکر و تصمیمات درونی دارند و واردات ذهنی بر تصمیم قلبی اثر می گذارد و از آن جا که به قول معروف: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» اعمال صادره از جوارح و اعضای انسان نیز ناشی از همان دیدگاه و اعتقادات انسان خواهد بود. و بدین سان آگاهی هایی که از راه کتاب، روزنامه و مجله و رسانه های سمعی بصری و مهم تر از همه، دوستان، به انسان منتقل می شود، سازنده طرز تفکر و جهت دهنده به سمت و سوی تلاش های اجتماعی انسان است.

بدیهی است همنشینی با بدان، دریچه دل را به روی تبلیغات، فکر و فرهنگ و خلق و خوی آنان باز کرده و پس از مدتی آن فطرت پاکی که دست خلقت خداوندی آفریده است، از بدآموزی های اشرار سیاه می شود و بسان سطل زباله شیاطین انس و خناس درمی آید. ثمره آگاهی های غلط و بد، جز بداندیشی و بدبینی به نیکان نخواهد بود و این، آغاز سقوط از صراط مستقیم و افتادن در دام دشمنان خداست، زیرا:

کبوتر با کبوتر باز با باز *** کند همجنس با همجنس پرواز

از حضرت امیر علیه السلام نقل است که زبیر همواره با ما بود تا آن گاه که عبدالله زبیر پا به عرصه سیاست نهاد و پدر را منحرف کرد.

حضرت عبدالعظیم از حضرت امام جواد علیه السلام درخواست حدیث بیشتر دارد و آن حضرت از قول امام علی علیه السلام نقل می فرماید: «بئس الزاد إلى المعاد العدوان علی العباد؛ زور و ستم بر مردم، بد توشه ای است برای فردای قیامت».

توضیح: بنا بر تعالیم اعتقادی اسلام تمام اعمال خرد و کلان و ریز و درشت انسان ماندگار است و هیچ صغیره و کبیره ای از پرونده حذف نمی گردد و یوم الحساب که هر روزش بسان هزار سال است، برای رسیدگی به همین اعمال است. در آن هول و هراس محشر، سخت ترین حالت ها هجوم طلب کاران و حق داران است. همه

می دانیم که آموزش حقوق الهی سریع تر و آسان تر از بخشایش حق الناس است، زیرا آن مدّعی ندارد ولی این دارد. در همین دنیا مردم تنگ نظر به دشواری گذشت می کنند چه رسد به روز تعابن و تنگ دستی آخرت. اگر خداوند رزق و روزی ما را در این عالم در اختیار مردم قرار داده بود، برای لقمه نانی خوار و ذلیل و پست می شدیم؛ همان گونه که در دعاهای ماه مبارک رمضان می خوانیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِيءَ وَكَلَّنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهَيِّئُونِي؛ سپاس مخصوص خدایی است که مرا به خودش وانهاد و از این نظر باعث اکرام و احترام و آقایی من شد و مرا به مردم وانگذاشت که به من اهانت کنند».

پس از درخواست بیشتر، این جمله را از امام علی علیه السلام نقل می فرماید: «قيمة كل امری ما يُحسِنُه؛ ارزش هر کس به اندازه چیزی است که آن را خوب می داند و در آن مهارت دارد».

گویند: نظامی شاعر در نصیحتی به فرزندش گفت: «اگر پالان دوزِ ماهری باشی بهتر است از آن که خیاط بدی باشی». اگر کسی حتی در مشاغل عادی و متوسط، به مهارت و خوبی خوشنام و مشهور شود، بهتر از کسی است که مراحل دانشگاهی را هم طی کرده و در پی اشتغال سرگردان است یا شغلی را هم برگزیده ولی کارش کساد است. امروزه معماران کم سواد را می بینیم که خدمت رسانی و رونق کارشان، از بسیاری از دارندگان مدارک و معارج سطح بالا، بهتر و بیشتر است.

نیز از امام علی علیه السلام نقل می فرماید: «المرء مخبوءٌ تحت لسانه؛ مرد در زیر زبان خود پنهان است».

توضیح:

تا مرد سخن نگفته باشد *** عیب و هنرش نهفته باشد

چو در بسته باشد چه داند کسی *** که گوهر فروش است یا پيله ور

شخصیت، روحیات و هنرها، ملموس و مجسم نیست تا مثل ظواهر با

ص: 162

نگاهی دیده شود و هر کدام به نوعی در زمینه ها و مناسبت هایی بروز می کند. یکی از آینه های نشان دهنده درون، زبان است. گرچه اهل ریا و نفاق و حيله و دروغ می کوشند تا ظاهری زیبا و متفاوت با باطن خود را به نمایش بگذارند، ولی باز هم دیر یا زود نهانشان عیان می گردد و گفته اند: «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ يُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ»، «و كَلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَتَرَشَّحُ؛ از کوزه برون همان تراود که در اوست».

به هر حال بهتر است انسان هر چه بیشتر عنان زبانش را در اختیار بگیرد تا از گناهان و لغزش های زبانی در امان بماند، از طرفی، قلب را نیز سرگرم و مشغول نسازد تا لحظه ای آسوده خاطر به یاد خدا افتد.

این دهان بستی دهانی باز شد *** کو خورنده لقمه های راز شد

اگر الهام ها و خطورات شیطانی، مانع حضور قلب و صفای دل می شود و به قول شاعر:

در اندرونِ منِ خسته دل ندانم کیست *** که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

بهتر است با ترنم به اذکار و اوراد و تلاوت قرآن کریم، نفسِ چموش را لگام زند و به سوی معنویات سوق دهد. (1)

از امام جواد درخواست کردم بیشتر بگوید. فرمود: «... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: التدبیر قبل العمل يؤمنك من الندم؛ تدبیر و دوراندیشی قبل از شروع کار، مانع پشیمانی تو است».

گفتم: بیشتر بفرمایید. اظهار داشتند: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من وثق بالزمانِ صرع؛ کسی که به روزگار خود اعتماد کند، محکم به زمین خواهد خورد».

گفتم: زیادتر بیان فرمایید. فرمود: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: قلة العیال إحدى السارین؛ کم اهل و عیالی، یکی از دو آسانی است».

ص: 163

1- . در کتاب های اخلاقی و روایی، بایی در فضیلت سکوت آمده است.

گفتم: بیشتر بفرمایید. بیان داشت: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ؛ هر که دچار خودپسندی شود، نابود خواهد شد».

خواستم اضافه فرماید. فرمود: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: مَنْ أَيْقَنَ بِالْحَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ؛ هر که یقین داشته باشد خدا جای انفاق ها را پُر می کند و به مالش برکت می دهد، خوب بذل و بخشش می کند».

عرض کردم بیشتر بفرمایید. فرمود: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مَمَّنْ دُونَهُ رُزِقَ السَّلَامَةَ مَمَّنْ فَوْقَهُ؛ هر که در فکر عافیت و تندرستی و آسایش زیردستان خود باشد، از طرف فرادستان خود آسایش ببیند».

حضرت امیر علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید: «كُلُّ امْرِئٍ يَلْقَى مَا عَمِلَ وَيُجْزَى بِمَا صَنَعَ(1)؛ هر کس نتیجه کار خود را می بیند و پاداش تلاش خود را می گیرد».

در پایان، حضرت عبدالعظیم به حضرت امام جواد علیه السلام عرض می کند: از این سخنان کمال بهره را بردم و همین اندازه برایم بس است.(2)

برخورد با دیگران

الف) توده مردم:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّا أَمْرُنَا مَعَاشِدَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عَقُولِهِمْ(3)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ما جماعت پیامبران وظیفه داریم به اندازه فهم و درک مردم با آنان سخن بگوییم».

توضیح: چون مردم در يك سطح نیستند، سخن گفتن در اندازه فهم شنونده - و نه گوینده - با پذیرش پیام از طرف مخاطب مواجه می شود و مانع انکار او می شود. يك مادر دلسوز هنگام تغذیه فرزندان، بین كودك و خردسال و جوانِ خویش تفاوت می گذارد به همه يك خوراك نمی دهد، زیرا هاضمه آنان متفاوت است. اگر به كودك

ص: 164

1- . غرر الحکم و درر الکلم، ح 6918.

2- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 69؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 58؛ أمالی صدوق، ص 531.

3- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 36؛ أمالی طوسی، ص 481.

غذای سنگین بدهند هم خورنده بیمار می شود و هم غذا ضایع می شود ضرر می رساند. غذای فکری و روحی نیز چنین است.

نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «أمرني ربي بمداراة الناس، كما أمرني بإقامة الفرائض (1)؛ پروردگارم به من فرمان داده است با مردم مدارا کنم؛ همان گونه که فرمان داده است واجبات را اقامه کنم».

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است *** با دوستان مروت با مردمان مدارا

نه با دشمنان.

(ب) برخورد با منحرفان:

قال علي بن الحسين عليه السلام: «ليس لك أن تتعدَّ مع من شئت، لأنَّ الله تبارك و تعالی يقول: «إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (2)

و ليس لك أن تتكلم بما شئت، لأنَّ الله تعالی قال: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». (3) و لأنَّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «رحم الله عبداً قال خيراً فَعَنِمَ أو صمتَ فَسَلِمَ».

و ليس لك أن تسمع ما شئت، لأنَّ الله تعالی يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤُودَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً». (4)

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: حق نداری با هر که بخواهی نشست و برخاست و معاشرت کنی، زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید: «هر گاه دیدی کسانی به باطل در آیات ما گفت و گو می کنند، از آنان روی گردان تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان این را از یاد تو برد، پس از تذکر، با قوم ستمکار منشین».

و حق نداری هر چه دلت خواست بر زبان آوری، زیرا خداوند می فرماید: «از چیزی که

ص: 165

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 36؛ أمالی طوسی، ص 481.

2- . انعام 6، آیه 68.

3- . اسراء 17، آیه 36.

4- . همان.

علم نداری پیروی مکن» و برای این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که خوب تر و بهترین را بگوید و غنیمت و بهره ببرد یا ساکت شود و سالم بماند».

و برای تو روا نیست به هر چیزی گوش فرا دهی، زیرا خدای تعالی می فرماید: «به راستی گوش و چشم و دل، همگی در پیشگاه پروردگار مسئولند».

توضیح: حضرت امام سجاد علیه السلام با استناد به کتاب و سنت، برخی از حدود روابط با منحرفان را بیان می فرماید و نشان می دهد که صمیمیت و دوستی و رفت و آمد و نشست و برخاست با هر کسی جایز نیست، بلکه باید با ترك مراد و نهی از منکر عملی، با کسانی که آیات الهی را مسخره می کنند مبارزه کنیم و صف خویش را از آنان جدا سازیم. حتی اگر استماع و گوش دادن به سخن و رسانه آنان به هر نحوی تأیید بیگانه باشد، باید از آن پرهیز شود. و از همه مهم تر خداوند طراز تولا و تبرّ را بر فؤاد و دل نهاده و اجازه نداده است در درون دل نیز به غیر خودی دل ببندیم و حتی اگر محبت نهان انسان به بیگانگان از راه حق، غیر اختیاری هم تصور شود، باز به جهت کنترل نکردن صادرات و واردات قلب و چشم و گوش و ... مسئول خواهیم بود.

نکته مهم در این جا، تأثیر زمان و مکان و لوازم زندگی مدرن بر مسئولیت هاست. اگر در عصر نبوت و امامت، چند نفر از قریش در گوشه ای از مسجد الحرام می نشستند و در آیات الهی خوض و غور می کردند و به تمسخر دین می پرداختند و هر مسلمانی موظف بود مرز خود را از آنان جدا و با دشمنان حق مبارزه کند، امروزه تمام جهان ارتباطات به منزله يك دهکده است و اگر يك سلمان رشدی در اروپا، آیات شیطانی بنویسد، همه مسلمانان جهان باید فریاد بزنند و گرنه با «الذین یخوضون فی آیاتنا» همراهی، همدلی و همنشینی کرده اند؛ چنان که در روایات، این مضمون آمده است: «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم».

امام علی علیه السلام شنونده سخن هذیان گونه و یا کلام بی فایده را شریک جرم سخن گو

می داند(1)، و سخن زشت را بسان تیری می داند که باید سر را از میدان آن به در برد و جان را حفظ کرد.(2) آیه شریفه 140 سوره نساء نظیر آیه شریفه 68 سوره انعام است که امام سجاده به آن استشهاد فرموده است. خداوند تعالی در این آیه روشن تر می فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَـمَّهَا بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ و در این کتاب بر شما چنین نازل کرد که چون شنیدید کسانی آیات خدا را مسخره و انکار می کنند. با آنان منشینید تا به سخنی دیگر درآیند وگرنه شما نیز مثل آنان خواهید بود. خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد هم می آورد».

حضرت عبدالعظیم از امام صادق علیه السلام روایت می فرماید: «... مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُجْبِرُ عِبَادَهُ بِالْمَعَاصِي أَوْ يَكْلِفُهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تَصَلُّوا وَرِائِهِ وَلَا تُعْطَوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا(3)؛ کسانی که به غلط می پندارند خدای تعالی بندگان را بر گناه اجبار می کند یا تکلیف فوق طاقت دارد، - از زمره مسلمانان خارج اند و از این رو - ذبیحه آنان را نخورید و شهادتشان را نپذیرید و پشت سر آنها نماز نخوانید و چیزی از زکات و صدقه به آنان ندهید».

از این گونه آیات و روایات، تزویر و حيله گری ایادی بیگانگان بر ملا می شود که با تمام توان در ترویج جامعه چند صدایی و آزادی بیان و تحمل دشمن خدا و بی غیرتی و تساهل در برابر آنان می کوشند و میدان دادن به دشمنان خدا را در پوششی از دموکراسی و ... پنهان می دارند.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرِّيبِ وَالبِدَعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا البِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ القَوْلِ فِيهِمْ وَ الوَقِيعَةِ، وَ بَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الفَسَادِ فِي الإسلامِ وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ

ص: 167

1- . ر.ك: غرر الحکم و درر الکلم، ح 5581.

2- . همان، ح 4166.

3- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 14؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 113.

بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الآخِرَةِ(1)؛ پس از من هرگاه اهل ریب و معاصی را دیدید، از آنها بیزاری جوئید و بسیار به آنها دشنام بدهید تا به فساد و خرابکاری در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها برحذر شوند و از بدعت های آنها نیاموزند تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات نویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد».

ج) برخورد با برادران:

حضرت عبدالعظیم گوید: از حضرت امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ملاقات الإخوان نَشْرَةً و تَلْقِيحٌ للعقل وإن كان نزرأً قليلاً(2)؛ دیدار با برادران ایمانی باعث شکوفایی و باروری عقل است، هرچند اندک و کم باشد».

امام صادق علیه السلام طبق روایتی می فرماید: «تزاوَرُوا فَأَنْ فِي زيارتكم إحياءٌ لِقُلُوبِكُمْ و ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا...؛ به دیدن همدیگر بروید، زیرا دیدار شما، زنده کردن دل های شما و یادآوری احادیث ما است و احادیث ما، شما را به هم مهربان می کند. اگر بدان عمل کنید، راه راست و نجات یابید و اگر آنها را واگذارید، گمراه و نابود شوید؛ به آنها عمل

کنید که من ضامن نجات شمایم».(3)

بسیاری از احادیث اهل بیت علیهم السلام که به جوامع روایی و از آن کتاب ها به ما رسیده است، در عصر خفقان، از راه دیدارهای شیعیان، ثبت و ضبط و حفظ می شد، زیرا شیعه آزادی نداشت تا مدرسه و کتابخانه و ... تشکیل دهد. خود حضرت عبدالعظیم در شهر ری به صورت نیمه مخفی در سردابی زندگی می کرد و شخصیت های متعددی که از او استفاده برده اند، عمدتاً بر اثر مراد و دیدارهای خصوصی بوده است.

ص: 168

1- . اصول کافی، ترجمه شیخ محمدباقر کمره ای، ج 5، ص 378-379، باب مجالسة اهل المعاصی، ح 4.

2- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 71؛ امالی مفید، ص 328؛ امالی طوسی، ص 94.

3- . اصول کافی، ترجمه شیخ محمدباقر کمره ای، ج 4، ص 553، باب تذاکر الاخوان، ح 2.

1. سریره و نیت پاك

حضرت علی علیه السلام می فرماید: در بیماری اجر و پاداشی نیست، ولی گناهان را می ریزد و اجر و پاداش تنها و تنها [در برابر کار و تلاش و] گفتار زبانی و کار با جوارح و اعضا است: «و إنَّ اللهَ بكَرَمِهِ وَفَضْلِهِ يُدْخِلُ الْعَبْدَ بِصَدَقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ الْجَنَّةَ (1)؛ و به راستی خدا با فضل و کرمش، بنده اش را به بهشت می برد به دلیل نیت صادقانه و خالصانه و باطن شایسته او».

از این روایت 4 نکته برداشت می شود:

1. برخی بیماری ها، همه گناهان انسان را پاك می کند. 2. اجر و پاداش در برابر کوشش است نه در برابر بیماری یا بلا. 3. ورود به بهشت در سایه فضل و رحمت پروردگار است و اگر پای عدل الهی یا مزد اعمال ما در میان بیاید؛

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل *** پای ما لنگ است و منزل بس دراز

4. نیت و باطن پاك، زمینه جذب رحمت الهی و استحقاق تفضّل حق تعالی است و تمامی برنامه های اخلاقی و عبادی برای ساختن درون دل و نهان انسان است؛ از این رو خداوند بر نیت صالح اجر می دهد، چرا که نیت مرد بهتر از عمل (2) اوست. محور و معیار ارزش همه کارها به نیت است که در روایت نبوی آمده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى...» (3).

در پیام حضرت امام رضا [یا امام هادی] به حضرت عبدالعظیم نیز آمده است: «...»

ص: 169

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 65؛ امالی طوسی، ص 602.

2- . «نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»؛ اصول کافی، ج 2، ص 84.

3- . منية المرید، ص 132-133.

دوستانم را آگاه کن که خداوند آنان را می‌آمرد، مگر کسی را که شرك ورزد یا یکی از دوستانم را آزار دهد یا در دل و نیت، بدخواه او باشد. پروردگار از این گونه افراد نخواهد گذشت و آن‌ها را نمی‌بخشاید، مگر این که از نیت خود برگردد و اگر در این حال بماند، خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می‌رود و از دوستی ما اهل بیت هم بهره‌ای نخواهد داشت» (1).

یکی از طلاب از مشکلات معیشتی خویش نزد آیه‌الله بهجت - دام‌ظله - سخن می‌گفت، آقا ضمن توصیه‌هایی به او فرمودند: «از هم اکنون نیت کن که در آینده مشکلات مردم را حل کنی، حتی با قرض، خداوند مشکلات تو را حل می‌کند.

در روایات نیز بر تأثیر نیت خیر و شر در رزق و روزی انسان تأکید شده است.

2. اغتنام از فرصت‌ها

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «یا محمد بن مسلم! لا یُعْرَنَكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ یَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ وَ لَا تَقْطَعَنَّ النَّهَارَ عَنْكَ بِكَذَا وَ كَذَا فَإِنَّ مَعَكَ مِنْ یَحْصِي عَلَيْكَ وَ لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسْرُكُ وَ لَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوءُكَ وَ أَحْسِنِ فَإِنَّي لَمْ أَرْ شَيْئاً قَطُّ أَشَدُّ طَلَباً وَ لَا أَسْرَعُ دَرْكاً مِنْ حَسَنَةٍ مَحْدَثَةٍ لَذَنْبٍ قَدِيمٍ (2)؛ ای محمد بن مسلم! مردم فریبت ندهند، زیرا مسئولیت کارها به عهده توست نه به عهده آنها. روزت به این کار و آن کار بیهوده نگذران، زیرا همراه تو کسی هست که کارهای روزانه تو را حساب و شمارش می‌کند و هیچ کار نیکی را کوچک شمار، زیرا تو آن را خواهی دید در جایی که تو را شادمان می‌کند و هیچ کار زشتی را نیز کوچک شمار که آن را در جایی خواهی دید که تو را اندوهگین کند. نیکی نما که من چیزی را ندیدم که در پی چیزی باشد و به آن برسد مثل حسنه جدیدی که در پی گناه قدیم است.

ص: 170

1- . معجم رجال الحديث، ج 10، ص 49؛ مسند، ح 50.

2- . وسائل الشیعة، ج 1، ص 117، ح 292.

موعظه مفصلی را حضرت عبدالعظیم از امام علی علیه السلام نقل می فرماید که به دلیل طولانی بودن، قسمتی از آغاز و پایان خطبه را می آوریم: «ترصدوا مواعید الآجال و باشروها بمحاسن الأعمال... [و پایش چنین است:] مِنْ مِثْلِ هَذَا فَلْيَهْرَبِ الْهَارِبُونَ، إِذَا كَانَتِ الدَّارُ الْآخِرَةَ لَهَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ(1)؛ منتظر و مترصد وعده های اجل باشید و آن را با اعمال حسنه همراه سازید... آنان که اهل فرزند، برای روزی مثل صحنه پهراس قیامت فرار کنند و اهل عمل، برای خانه آخرت تلاش کنند».

3. کيفر کردار

ورود انسان های صالح به بهشت برزخی و انسان های بدکار به دوزخ برزخی، از هنگام مرگ شروع می شود و پس از حشر و نشر و حساب و کتاب، زمان ورود به بهشت و جهنم در قیامت کبری فرا می رسد؛ همان گونه که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «طوبی لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ...»(2)؛ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای حسابرسی قیامت کار کند». نیز می فرماید: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ(3)؛ امروز وقت کار است نه محاسبه و فردای قیامت هنگام حساب است نه عمل».

از آنجا که هر کاری اثری دارد و نتایج و آثار کردارها حقیقی، عینی و تکوینی است نه صرفاً اعتباری و قراردادی، در همین دنیا نیز شمه ای از نتایج اعمال ظاهر می شود و مکافات و بازتاب کارها دامنگیر ما می گردد.

آنقدر گرم است بازار مکافات عمل *** گر به دقت بنگری هر روز روز محشر است

همین دیدگاه، امتیاز بسیار مهمی است در فلسفه اخلاق اسلامی که آن را از فلسفه اخلاق در سایر مکتب ها جدا می کند.

ص: 171

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 28؛ امالی طوسی، ص 652.

2- . نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 44.

3- . همان، خطبه 42.

اینک به نمونه هایی از بازتاب اعمال انسان اشاره می شود.

حضرت موسی علیه السلام در مناجات می پرسد: «الهي فما جزاء مَنْ أطمَعَمَ مسكيناً ابتغاء وجهك؟؛ پاداش کسی که فقط برای تو به بیچاره ای کمک کند چیست؟».

خداوند پاسخ می فرماید: «أمر منادياً يُنادي يوم القيامة على رؤوس الخلائق: إنَّ فلان بن فلان من عتقاء الله من النار؛ دستور می دهم به يك منادی که روز قیامت بر فراز تمامی آفریدگان و بندگانم فریاد زند: به راستی فلانی در زمره کسانی است که خدا از آتش آزادش کرده است.».

موسی می پرسد: «الهي فما جزاء من وصل رحمه؟؛ چیست پاداش کسی که به خویشاوندانش نیکی کند؟».

خداوند می فرماید: «أنسأ له أجله وأهون عليه سكرات الموت ویناديه خزنة الجنة: هلّم إلینا فادخل من أي أبوابها شئت؛ (1) مرگش را به تأخیر می اندازم و سكرات مرگ را بر او آسان می کنم و خزانه داران بهشت به او فریاد می زنند: به سوی ما بشتاب و از هر دری می خواهی وارد بهشت شو...».

علی علیه السلام می فرماید: «من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة؛ (2) هر که باور کند خداوند جای انفاق را پر می کند بهتر عطا می کند». این روایت، شرح و تفسیر این بخش از آیه شریفه است که: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ». (3)

و نیز می فرماید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا به سوی یمن فرستاد، سفارش می کرد: «ما حار من استخار و لا ندم من استشار؛ هر که از خداوند خیر خود را بخواهد، سرگردان و متحیر نخواهد ماند و هر که از دیگران نظر خواهی و مشورت کند پشیمان نخواهد شد.».

«يا علی! عليك بالدلجة، فإنّ الأرض تطوي بالليل ما لا تطوي بالنهار؛ ای علی!

ص: 172

- 1- . مسند عبدالعظیم حسنی،، ح 39 و 43؛ بحار الانوار، ج 71، ص 382.
- 2- . مسند عبدالعظیم حسنی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 53، ح 214.
- 3- . سبأ 34، آیه 39.

ملتزم باش به شب‌روی و سیر در آخر شب، زیرا مسافتی که در شب پیموده می‌شود در روز طی نمی‌شود».

توضیح: در هوای گرم حجاز، از مهتاب شب بیشتر بهره می‌برند تا روزها و از این رو قمری بودن تاریخ بر شمسی بودن اولویت دارد. امروزه نیز برای مسافرت شبها اولویت دارد و باعث صرفه‌جویی در وقت است.

نویسنده کتاب «سنگفرش هر خیابان از طلاست» می‌نویسد: بیش از دو سوم سال را در حال سفر به اطراف دنیا هستم، ولی برنامه ریزی می‌کنم که شب باشد و وقت خواب را از هواپیما استفاده می‌کنم.

«یا علی! اَعْدُ عَلٰی اسْمِ اللّٰهِ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی بَارِكُ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا؛(1) در سحرگاه و سپیده دم با نام خدا حرکت کن، زیرا خدای تعالی برای امتم برکت را در صبح زود قرار داده است».

متأسفانه سنت اسلامی سحرخیزی رو به افول است و بسیاری از مردم مسلمان به پیروی از غریبان تا نیمه‌های شب به بطالت بیدارند و در ثلث آخر شب که هنگام نزول برکات است، خوابند.

4. پرهیز از تجملات و تشریفات

اشاره

ساده زیستی حضرت عبدالعظیم نشان می‌دهد که چقدر دقت داشته است به آموزه‌های دینی عمل کند و نوعی زندگی کم‌مصرف و پرسود و ثمر را برای ما ترسیم کند. پس از خودش، آثار معنوی و علمی و شاگردان فراوانی به جا گذارد، ولی از درهم و دینار و مال و منال و حتی خانه و کاشانه شخصی وی هیچ خبری نیست.

پاس نعمت‌ها

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اجداد بزرگوارش علیهم السلام نقل می‌کند: سلمان ابوذر را میهمان

ص: 173

1- . مسند عبدالعظیم حسنی، ح 32؛ امالی طوسی، ص 136.

کرد و دو قرص نان در سفره ضیافت نهاد. ابوذر آن دو گرده نان را برداشت و پشت و رو می کرد. سلمان پرسید: برای چه نان ها را بررسی می کنی؟ ابوذر پاسخ داد: ترسیدم خوب پخته نشده باشند. سلمان به شدت خشمگین شد و گفت:

به چه جرأتی بر این دو نان بهانه می گیری؟ به خدا قسم بر همین دو قرص نان بسیاری از مخلوقات الهی کار کرده اند تا به ما رسیده است به قول سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

سلمان توضیح داد: آبی که در تحت عرش الهی است، ملائکه ای که آب را به باد و ابر رسانده اند، ابرهایی که آن را به باران تبدیل کرده اند و به زمین رسانده اند، در این آب، رعد و برق و فرشتگانی که این قطرات را به جایگاهشان رسانده اند، همه دخیل بوده اند؛ پس از آن، زمین و چوب خیش و آهن کشاورز و چهار پایان شخم زننده و خرمن کوب و در مرحله بعد هیزم و نمک و ... و ایادی پیشتر الهی که نشمردم کوشیده اند تا این لقمه در اختیار ما قرار گرفته است، چگونه شکر اینها را به جا می آوری؟

ابوذر گفت: «إلی الله أتوب و أستغفر إلیه مما أحدثت و إلیک أعتذر مما کرهت؛ از این حرکتی که از من سر زد، به درگاه خدا توبه و استغفار می کنم و از شما نیز که ناراحت شدی عذر می خواهم».

ضیافتی دیگر

روزی سلمان ابوذر را میهمان کرد، هنگام پذیرایی، نان خشکی از انبان در آورد و آن را خیس و مرطوب کرد و در سفره نهاد. ابوذر گفت: اگر نمک هم بود که با نان می خوردیم و نان خورش می کردیم خوشمزه تر بود. سلمان برخاست و مشربه آبش را برد و گرو نهاد و قدری نمک تهیه کرد و در سفره نهاد.

ابوذر نان و نمک را می خورد و چنین شکر می کرد: «الحمد لله الذي رزقنا هذه القنعة؛ سپاس ویژه خدایی است که توفیق این قناعت را به ما مرحمت فرمود».

سلمان - به طنز - گفت: اگر قناعت بود ظرف آب من به گرو نرفته بود. (1)

اگر همین يك سنت اسلامی، یعنی قناعت، در جهان اسلام مراعات می شد، امروزه ملل اسلامی ذلیل و اسیر بیگانگان نبودند. اگر بزرگان جامعه به وادی تجملات و تشریفات نمی غلطیدند، فساد و فحشا و بی عدالتی و فاصله های طبقاتی به کمترین حد خود می رسید؛ همان گونه که در آغاز انقلاب اسلامی ایران تجربه شد.

تشریفات

شریح قاضی گوید: خانه ای خریدم به هشتاد دینار و برایش سند و قبالة ای نوشتم و چند نفر از افراد عادل را گواه گرفتم. این خبر به گوش علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. قبر غلامش را در پی من فرستاد. هنگامی که پیش او رفتم، فرمود: ای شریح! شنیده ام که خانه ای خریده ای و برایش سندی نوشته ای و شاهد و گواهانی گرفته ای و مبالغی داده ای؟
گفتم: آری.

فرمود: «یا شریح! إتق الله، فإنه سیأتیک من لا ینظر فی کتابک و لا یسأل عن بیئتک حتی یخرجک من دارک شاخصاً، و یسلمک إلى قبرک خالصاً، فانظر أن لا تكون اشتريت هذه الدار من غیر مالکها، و وزنت مالاً من غیر حلّه، فإذا أنت قد خسرت الدارين جميعاً؛ الدنيا و الآخرة...» ای شریح! از خدا بترس، زیرا به زودی کسی نزد تو می آید که به سند تو نگاه نمی کند و از شاهدان تو نمی پرسد تا تو را دست خالی و برهنه از خانه ات بیرون می اندازد و تو را تنها به دست قبر می سپارد؛ بنابراین خوب بررسی کن مبادا این خانه را از غیر مالک واقعی خریده باشی و پول غیر حلال بابت آن پرداخته باشی، که اگر چنین باشد زیان کار دو جهانی؛ هم دنیا و هم آخرت.

ای شریح! اگر هنگام معامله، پیش من آمده بودی، سندی برایت نوشته بودم که حاضر نمی شدی به دو درهم نیز این خانه را بخری.

پرسیدم: چگونه می نوشتی یا امیرالمؤمنین؟

ص: 175

فرمود: این چنین قباله می نوشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

این خانه ای است که بنده ذلیلی از مرده ای که آماده رفتن است خریداری کرده است. از او خریده است خانه ای را در دار الغرور و جایگاه فریب از طرف فانی شونندگان به سوی لشگر نابود شونندگان.

این خانه چهار حدّ دارد: مرز و حدّ اولش، منتهی به دعوت کننده آفت هاست، و حدّ دومش منتهی می شود به انگیزه و خواهان مصیبت ها، و حدّ سوم آن منتهی است به خواننده شکنجه ها، و حدّ چهارمش می رسد به دیو گمراه کننده و شیطان فریبنده.

و درب این خانه از همین جا به فریب شیطان شروع می شود. این فریفته آرزو خرید از آن برانگیخته به مرگ، تمامی این خانه را به قیمت خروج از عزت قناعت و میانه روی و ورود به ذلت گدایی و سؤال. پس آنچه این خریدار به دست آورد برای عزرائیل است... که رباینده جان های ستم کاران است مثل کسری و قیصر و پادشاهان تبع و سلطان حمیر و کسانی که مال را بر هم انباشته می کنند و بر ثروت می افزایند.

و ساخت و محکم کرد و سخت برافراشت ساختمان های دنیا را و ذخیره کرد از ثروت ها و دل بر آن بست به این گمان که برای فرزندان خویش گذاشته در حالی که تمامی آنها را نهاده برای جایگاه داوری و بازخواست و آنجاست که زیان کنند تبه کاران.

و گواه این داستان است عقل و وجدان، آن هنگام که از اسارت آرزوها بیرون رود و با دیده زوال و فنا به اهل دنیا بنگرد و بشنود ندا کننده زهد را که صدا می زند میدان های دنیا که چقدر روشن است راستی و حقیقت برای صاحب دو دیده ظاهر و باطن.

به راستی وقت کوچ یکی از دوروز است: یا روزی که در آن است و یا روز دیگرش، پس توشه بگیرید از بهترین کارها و نزدیک کنید آرزوها را به مرگ. پس واقعاً کوچ و رفتن و نابودی نزدیک شده است. (1)

ص: 176

اشاره

سفرنامه معلم حبيب آبادى به آستانه حضرت عبدالعظيم و شهر رى

(شرح حال امام زادگان و برخى از مدفونين رى)

تأليف

محمد على معلم حبيب آبادى

به كوشش صادق برزگر

ص: 177

در میان رساله ها و کتاب های فراوانی که مرحوم معلم حبیب آبادی نگاشته یکی نیز شرح سفر ایشان به مشهد مقدس است این سفرنامه بر خلاف سفرنامه های دیگر گزارش طی طریق و حوادث بین راه نیست بلکه به هر شهری رسیده عالمان و مدفونین آن شهر را بر شمرده و درباره آنها سخن گفته است.

بخش قم این سفرنامه در جلد دهم میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است و در اینجا به مناسبت کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، بخش حضرت عبدالعظیم علیه السلام ارائه می شود.

ان شاءالله در فرصتی مناسب کلیه کتاب به دست چاپ سپرده خواهد شد. اصل کتاب در اختیار حضرت آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی (دام ظلّه العالی) بود که آن را با سعه صدر در اختیار ما قرار دادند.

کتاب افزون بر متن دو نوع حواشی دارد:

1. حاشیه هایی که مؤلف در کناره کتاب ذکر کرده و با کلمه «منه» ختم می شود که به صورت پاورقی به همراه کلمه «منه» آمده است.
2. حاشیه هایی که انتهای آنها کلمه «متن» اضافه شده و مؤلف پس از تصحیح اولیه به خاطر کمبود جا آنها را در حاشیه آورده است که در این نگارش به متن اضافه شده و کلمه متن از انتهای آن حذف شده است.

... پنجاه دقیقه از روز (سیم) بر آمده حرکت کرده و هفت از روز گذشته وارد رباط باقر آباد قم شدیم و هفت و سه ربع از شب رفته روانه شده، و یک و نیم از روز (چهارم) بر آمده وارد دیه علی آباد شاه عبدالعظیم علیه السلام شدیم که به نام مرحوم میرزا علی اصغر خان (1) صدر اعظم (ره) بنا شده و چهار و هفده دقیقه از روز گذشته به راه افتاده و هفت و سی و شش دقیقه از روز بر آمده به قلعه محمد علیخان شاه عبدالعظیم علیه السلام رسیدیم. و نه از شب رفته حرکت کردیم و سه و ده دقیقه از روز 5 بر آمده به رباط حسن آباد شاه عبدالعظیم علیه السلام فرود آمدیم. و چهار و ده دقیقه از روز بر آمده به راه افتاده و ربع به غروب مانده به قصبه طیبیه و زاویه مقدسه حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام رسیدیم و پس از اداء نماز مغرب و عشاء شرف اندوز زیارت مرقد محترم آن شاه زاده بزرگوار که گویی بهشت عنبر سرشت را از آن کسب طراوت و گرمی بازار است و شاه حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام شده و به منزل معاودت کردیم و شرح حال این بزرگواران بر این وجه است:

[حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام]

حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام از سادات محترم جلیل القدر و روات معظم الشان است. مقام علم و عمل و زهد و ورع و عبادت و بزرگواری و مناعت و نامداری و صدق لهجه و امانت و کثرت حدیث و روایت و کرامات بسیار و خارق عادات بی شمار آن ولی حضرت پروردگار نه چنان مشهور است که محتاج به بیان باشد. شرح احوال و مزایای او را در کتب چند نوشته اند که بهتر از آن ها رساله ای است که مرحوم صاحب (2) بن عبّاد (3) علیه الرحمة مخصوص احوال او تألیف کرده و آنچه از آن ها

ص: 180

- 1- . او فرزند مرحوم امین السلطانره است که گذشت تولدش سنه 1274، کشته شدنش 1 شنبه 22 رجب سنه 1325 در تهران. منه.
- 2- . او مرحوم وزیر ابوالقاسم اسمعیل آقا است. تولدش 16 ذی القعدة 326، مدت عمرش 58 سال و سه ماه و 8 روز، وفاتش شب جمعه 24 صفر 385، قبرش در بقعه مشهور در محله طوقچی اصفهان. منه.
- 3- . او است ابو عبدالله محمد بن عبدالله منصور بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن عباس به عبدالمطلب علیه السلام که بیاید تولدش سنه 127، مدت عمرش 42 سال، وفاتش سنه 169، قبرش در دیه ماسفیدان. منه.

برمی آید آنکه او است حضرت شاه سید ابوالقاسم بن عبدالله بن ابوالحسن علی بن زید بن الامام حسن المجتبی علیه السلام .

شرح احوال پدران آن جناب در اینجا موقع نگارش ندارد. اجمالاً زید مرقوم روایت می کند از پدرش حضرت مجتبی علیه السلام و از او فرزندش حسن مرقوم و ابومحمد حسن الامیر مرقوم از اصحاب حضرت صادق است [1...]. و عبدالله پدر آن جناب که او را عبدالله قافه می گویند چه از جانب جدش حسن الامیر که والی مدینه بوده، حاکم قافه شده که نام مکانی است، پس روایت می کند از ابان مولی زید بن علی از عاصم بن بهمدله از شریح قاضی از حضرت امیر علیه السلام و روایت می کند از او فرزندش صاحب عنوان. و بالجمله حضرت شاه عبدالعظیم که کنیه اش ابوالقاسم و ابوالفتح نیز بوده در روز پنج شنبه چهارم ماه ربیع الاخر سنه 173 (صد و هفتاد و سه) هجری قمری مطابق 25 تیرماه قدیم سنه 158 یزدگردی در زمان هارون الرشید در مدینه در خانه جدش حضرت امام حسن مجتبی متولد شده و در سلك صحابه حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام منسلک بوده و ایشان او را بسیار معزز و محترم و دوست داشتندی و هم او در تعظیم و احترام آن دو بزرگوار چیزی فرو نگذاشتی.

و وقتی اعتقاد خود را در اصول و فروع دین خدمت حضرت هادی علیه السلام عرضه داشته واز آن جناب تصحیح و تصدیق آن صادر شد. لهذا اغلب عبارات آن را علماء مضبوط و در تکالیف به کار می برند و جناب آقا حاجی شیخ محمد حسین سیستانی شرحی بر آن نوشته.

ص: 181

1- . چند خط از این مطلب که در حاشیه به متن اصلی اضافه شده بود، در تکثیر افتاده است.

و بالجمله آن جناب وقتی از سلطان زمان ترسیده به صورت قاصد در اطراف بلاد به گردش در آمده تا اینکه بدینجا رسید که در آن زمان شهر ری و قاعده آن مملکت می بود و در خانه یکی از شیعیان در محله سکه الموالی در زیرزمینی مسکن گرفت و شبها را به نماز و روزها را به روزه به سر می آورد و هرگاه خلوت می کرد، به طور استتار بیرون شده به زیارت قبر شاه حمزه مرقوم می رفت و می فرمود این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است تا اینکه شیعیان يك يك فهمیده به یکدیگر خبر دادند و اکثر روای شیعه آن حدود او را شناخته به خدمتش می رسیدند.

ابوحَمَّاد رازی گوید در سامره (1) خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیده و مسائلی از حلال و حرام از آن جناب پرسیدم. پس از اینکه جواب دادند و خواستم آن بزرگوار را وداع کنم، فرمودند: ای ابوحَمَّاد هرگاه چیزی از امر دین بر تو دشوار شود، در آن حدود از عبدالعظیم بن عبدالله حسینی علیه السلام بپرس و او را از من سلام رسان.

و آن جناب را تألیفاتی است:

اول: کتاب خطب حضرت امیر علیه السلام (2) دوم: کتاب روز و شب.

سیم: کتب بسیار که عنوان آنها روایات عبدالعظیم بن عبدالله حسینی علیه السلام است.

و پاره ای از رجالِیون روایاتی را که در طریق آنها آن بزرگوار وارد است، حسن شمرده اند چه گویند او اگر چه ممدوح است لکن نصّی بر توثیق او نشده و مرحوم میرداماد قدس سرّه در کتاب رواشح السّماویّه بسیار تهجین و تقبیح این رأی نموده فرماید: اگر این بزرگوار را هیچ نبود جز همان عرض دین بر امام زمان خود و حقیقت

ص: 182

1- . بناء آن سنه 220. منه.

2- . او حضرت ابوالحسن علی بن ابوطالب علیه السلام است که بیاید تولدش روز جمعه 13 رجب سنه 6193، مدت عمرش 63 سال و 12 ماه و 8 روز، وفاتش شب 2 شنبه 21 رمضان سنه 40 در نجف. منه.

معرفتی که از عبارات آن لائح است و قول حضرت هادی علیه السلام که: ای ابوالقاسم حقاً که تو ولیّ مایی و این نسب طاهر و شرف باهر، هر آینه او را بس بود. چه سادات عالی درجات و فرزندان ائمه علیهم السلام هرگاه ایمان و تقوی داشته باشند، چون دیگران نخواهند بود؛ با اینکه حکایت آمدن او به ری تا آخر به جلالت قدر و علوّ درجه او فریاد می زند

و عبارات مرحومین جلیلین ابن بابویه و نجاشی (ره) که درباره او گفته اند (کان عابداً اورعاً مرضیاً) در تصحیح حدیث او بس است؛ پس به نظر اصحّ ارجح اصوب أقدم، روایات از جهت او صحیح بلکه در أعلا درجه صحّت است. انتهی.

[مشایخ روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام]

و آن بزرگوار از جماعتی روایت می کند:

اول، حضرت ابو جعفر امام محمد جواد بن الامام رضا صلوات الله علیهما. تولّدش روز جمعه 10 رجب سنه 195، مدّت عمرش 25 سال و 4 ماه و 20 روز، وفاتش روز شنبه سلخ ذی القعدة سنه 220، قبرش در حرم کاظمین علیهما السلام.

دویم، فرزندش حضرت ابوالحسن علیّ هادی علیه السلام، تولّدش روز جمعه 15 ذی الحجّه سنه 212، مدّت عمرش 41 سال و 6 ماه و 11 روز، وفاتش روز 2 شنبه 26 ج 2 سنه 254، قبرش در حرم سامره.

سیّم، مرحوم شیخ ابراهیم بن ابو محمود خراسانی رضی الله عنه.

چهارم مرحوم شیخ ابوالحسن علیّ بن اسباط بن سالم کوفه ای (ره) که او از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند.

پنجم، مرحوم شیخ بکار بن حروم کوفه ای، که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

ششم، مرحوم شیخ ابوعلی حسن بن محبوب سرّاد بحیله کوفه ای (ره) در سنه 224 وفات شد.

هفتم، حضرت ابوالحسن امام علی رضا بن الامام موسی الکاظم علیهما السلام. تولّدش روز 2 شنبه 11 ذی القعدة سنه 153، مدّت عمرش 49 سال و 3 ماه و 6 روز، وفاتش روز 2 شنبه 17 صفر سنه 203.

هشتم، مرحوم ابن ابوعمیره.

نهم، پدر بزرگوارش عبدالله.

دهم، عمرو بن رشید(ره) از داود رقی از حضرت صادق علیه السلام.

یازدهم، مرحوم صفوان بن یحیی(ره).

دوازدهم، محمد بن عمر بن یزید از حماد بن عثمان.

[شاگردان و راویان حضرت عبدالعظیم علیه السلام]

و جمعی هم از آن جناب روایت می کنند:

اول، مرحوم سهل بن زیاد ادمی رضی الله عنه.

دویم، مرحوم ابوتراب عبید الله حارثی.

سیّم، مرحوم شیخ ابو جعفر احمد برقی اعلی الله مقامه، وفاتش سنه 274.

چهارم، مرحوم شیخ ابوتراب عبید الله بن موسی رؤیایی مازندرانی رضی الله عنه که روایت می کند از او علی بن فضل و از او حسن بن بن حمزه بن علی و از او ابن نوح سیرافی که گذشت.

پنجم، مرحوم سیّد عبیدالله بن حسین علوی و روایت می کند از او ابوالفضل شیبانی.

ششم، مرحوم احمد بن مهران و روایت می کند از او کلینی.

هفتم، مرحوم ابراهیم (رحمه الله) بن علی(ره) و از او عیاشی و از او کشی(ره)

هشتم، مرحوم سید حسن علوی و از او فرزندش عبدالله و از او ابوالمفضل شیبانی.

نهم، مرحوم شیخ عبدالله بن محمد عجلی (ره) و از او محمد بن فرج اجحی کرمانی و از او محمد بن محمد بن عیسی و از او صالح (عن) صدوق.

[سال وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام]

و چون ایام وفات آن جناب نزدیک شد شبی یکی از شیعیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که بدو فرمود که نعش مردی از فرزندان مرا از سگّه الموالی بر می دارند و در نزد شجره سیب در باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب دفن می کنند و بدین مکان که امروز قبر آن جناب است اشاره نمود. آن مرد از خواب بیدار شده در نزد صاحب آن باغ رفت که درخت و آن مکان را خریداری کند. او گفت: برای چه می خواهی؟ خواب را نقل کرد. صاحب درخت گفت: من هم به عینه این خواب را دیدم و جای آن درخت و تمام باغ را وقف بر شرفاء و شیعه نمود که در آن مدفون شوند.

پس آن بزرگوار بیمار شد و پس از مدّت هفتاد و نه سال و شش ماه و یازده (11) روز قمری عمر، در روز آدینه پانزدهم (15) ماه شوال المکرم سنه (252) دو بیست و پنجاه و دو هجری قمری مطابق 13 مهر ماه قدیم سنه 235 یزدگردی در زمان المعتزّ بالله عباسی به سرای آخرت رحلت نمود.

پس بعد از دفن آن جناب در این محلّ در آنجا مسجدی بنا کردند و به نام همان درخت مسجد شجره و کم کم مشهد شجره می گفتند و در قدیم به همین نحو اسم ها موسوم بود و بعد از آن که شهر ری خراب شده و غیر از این مقام مقدّس و اطراف آن چیزی از آن باقی نماند، به مرور دهور اسم مبارك آن جناب را بر اینجا نهاده در این از مننه این زمین شریف را که اکنون شهری معتبر به اسم قصبه است (چون نزدیک تهران واقع شده) شاه عبدالعظیم می خوانند و هر يك از بزرگان ادوار و اسخیای اعصار بر بناء این مقام محترم افزوده تا

بدین پایه که اکنون دیده می شود رسیده که فی الحقیقه از طراوت صحن در رواق تنها عمارت افاق است.

امیدوار از حضرت کردگار چنانم که دوباره، فیض تشرّف زیارت آن بزرگوار را روزی فرماید. بلکه اسباب مجاورت آن تربت شریف را فراهم نماید. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هر که او را زیارت کند، بر خدا واجب می شود که او را به بهشت ببرد و ظاهر است که حضرت، این حدیث را قبل از قدوم آن جناب بدین زمین فرموده و این هم دلالت بر عظمت و بزرگواری او دارد. چنانچه ثواب زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را هم آن حضرت قبل از قدوم او به قم فرموده و شخصی از مردم ری بر حضرت هادی علیه السلام وارد شده فرمودند: کجا بوده ای؟ عرض کرد به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام. حضرت فرمود: اگر قبر عبدالعظیم علیه السلام را که نزد شما است زیارت می کردی، مثل آن بود که قبر حسین (1) را زیارت کرده باشی.

و آن جناب را فرزندی به نام سید محمد بوده که در کثرت زهد اقتدا به سیرت پدر بزرگوار نموده و نسل آن جناب بدو منقطع شده.

[حضرت امام زاده حمزه علیه السلام]

و حضرت شاه حمزه که در نزد آن جناب، حرم و صحن مخصوص دارد فرزند ارجمند حضرت کاظم علیه السلام و کنیه اش ابوالقاسم است که با حضرت شاه چراغ و میر سید محمد، که نیز در شیراز دفن است، از ام ولدی باشند و شرح احوالش در کتاب انوار المشعشعین (2) در شرافت قم و قمیین تألیف جناب شیخ محمد علی قمی (3) نوشته و

ص: 186

- 1- . او ابو عبدالله بن حضرت امیر علیه السلام است. تولدش 3 شعبان سنه 4، مدت عمرش 56 سال و 5 ماه و 7 روز. شهادتش عصر جمعه، 10 محرم سنه 61، قبرش در حرم حسینیّه در کربلا.
- 2- . تألیفش سنه 1325. منه.
- 3- . او است فرزند حسین بن علی بن بهاء الدین. منه.

در آن جا مدعی است که در قم دفن است، بلکه غیر از این موقع در تبریز و شیراز و ترشیز هم امامزاده‌هایی را به نام او می‌خوانند.

در طرائق الحقائق مسطور است که چون او جدّ سلاطین صفویّه (ره) است، ایشان هر جا امامزاده‌ای به این عنوان بوده، دستگاهی برایش ساخته‌اند. انتهی.

لکن این بزرگواری که در این جا دفن است، هرکس باشد همان زیارت کردن حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام او را دلالت بر بزرگواری و فیض زیارت او می‌کند.

و شاه حمزه معهود را فرزندان است:

اول، ابو محمد قاسم که نژاد سلاطین صفویه (ره) و مرحوم حجه الاسلام آقا حاجی سید محمد باقر بیدآبادی اعلی الله مقامه بدو می‌رسد.

دویم علی که در بیرون دروازه اصفهان شیراز مزاری معروف دارد.

و روز (ششم) پس از ادای فریضه بامداد و زیارت این دو شاهزاده عالی نژاد به زیارت اولیای امجاد و عرفای اوتاد مرحوم طاووس العرفا و حاجی ملا علی گنابدی و بهمن علیشاه لنجانی قدس الله اسرارهم الشریفه مشرف شدم و شرح احوال ایشان چنین است.

[شرح حال طاووس العرفا]

اما مرحوم طاووس العرفاء علیه الرحمه، پس او است مرحوم سعادت علیشاه حاجی محمد کاظم اصفهانی (قدس الله روحه) که شرح حالش در جلد سیّم طرائق الحقائق و غیره نوشته و آنچه از آنها بر می‌آید آنکه او از معاریف عرفا و مرشدین طالبان طریقت بوده و جذبه نفس مغناطیس اثرش هر ماده مستعدی را ربوده.

اصلش از سلسله مرحوم شیخ زین الدین بن عینعلی خوانساری رحمه الله است و او در دار السلطنه اصفهان متولد شده و در آغاز جوانی به تجارت اشتغال داشته و

چون توفیق او را نعم الرّقیق و میل صحبت ارباب حال در دل او حاصل شده، به صحبت جمعی از بزرگان رسید و آخر الامر از خدمت مرحوم مستعلیشاه⁽¹⁾ علیه رحمه الله به شرف توبه و تلقین مشرف شد و در بعضی اسفار به ملازمت آن حضرت مستسعد بود و در آن ایام چون با لباسی خوش و سیمایی دلکش در مجالس فقراء قیام به انجام مقاصد و مرام آن داشته، لهذا، مرحوم محمدشاه ایشان را طاوس العرفاء لقب دادند.

و بعد از مرحوم مستعلیشاه به فیض شرافت حضور مرحوم رحمتعلیشاه حاجی میرزا کوچک زین العابدین بن حاجی محمد معصوم شیرازی قدس الله تعالی سرّه العزیز که در 14 ع 1208 متولد و پس از 69 سال و 11 ماه و 3 روز قمری عمر، در شب 1 شنبه 17 صفر سنه 1278 وفات کرده و در قبرستان باب السلام شیراز مدفون است و در زمان خود، قطب سلسله علیّه نعمت اللهیه بود، رسید و از فیوضات انفاس قدسیّه آن ولی عصر و عارف دهر به درجات واصلین و مقامات عارفین نائل شد و در اواخر شوال سنه 1271 اجازه تلقین ذکر انفاسی و اُوراد آن را به طالبین خطّه اصفهان یافته و در سنه 1272 ثانیاً به اجازه تلقین ذکر حیات و اُوراد آن به نهجی که معهود است، در هر جا طالبی باشد سرفراز شد و در سنه 1276 به لقب سعادتعلی و اجازه تعلیم اذکار قلبیه مشرف گردید و پس از فوت آن مرحوم بنابر آنچه سلسله طاووسیّه گویند، منصب قطبیت یافته شهرتی فوق الوصف پیدا کرد. چنانچه نامش در تمام ایران منبسط گردید و زمانی دراز دستگیری ها و سرسپردگی ها همه به اختیار و اعتبار او به وقوع می رسید و عجب در این است که او اصلاً علم صوری کسب ننموده، بلکه امّی صرف بود. لکن در معانی حقایق و دقایق سیرو سلوک کمتر کسی با او برابر بوده.

ص: 188

1- . او مرحوم حاجی میرزا زین العابدین تمکین بن اسکندر شمشاخ شروانیره است. تولدش 15 شعبان سنه 1194، وفاتش سنه 1253، قبرش در شهر جدّه، نزد حضرت حوا علیه السلام . منه.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت *** به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

خلاصه در سال هزار و دویست و هشتاد و اندی برای آن جناب ناملایماتی روی داد که [از] توقف در اصفهان متعذّر شد.

ناچار جلای وطن کرده به تهران متوطن شد و در سنه 1289 از راه بادکوبه و تفلیس و اسلامبول به مکه معظمه شرفیاب شده و در ع 1 سنه 1290 از راه جبل به نجف اشرف و کربلای معلی رسید و چون به تهران عود نمود، مزاج مبارک ضعیف شده، تا در سنه 1293 هزار و دویست و نود و سه هجری قمری مطابق سنه 1876 عیسوی، در زمان مرحوم ناصرالدینشاه وفات کرد. و مرحوم ملا محمد صادق (2)

روشن رحمه الله در تعزیه او این اشعار را سروده که هم بر سنگ قبرش منقود است.

گنج اسرار و مشرق الانوار *** بحر ایمان و معدن عرفان

مهبط فیض و مظهر رحمت *** صورت روح و معنی انسان

سیّمی شاه و هفتمین کاظم *** طائف کعبه، کعبه ایمان

به سعادتعلی، ولی معروف *** گشته در ملک عارفان زمان

آیه ارجعی الی ربک *** از نبی خواند و باخت نقد روان

از خرد خواستم چو تاریخش *** پی تعلیم من گشود زبان

که سعادت علی چو با رحمت *** باز پیوست در ریاض جنان

علی و رحمت و سعادت را *** جمع کن سال رحلتش میدان

$$535+648+110=1293$$

ص: 189

1- . او است مرحوم خواجه شمس الدین محمد بن کمال الدین بن غیاث الدین شیرازی، وفاتش سنه 791، قبرش در تکیه خودش، بیرون شیراز. منه.

2- . او مرحوم روشنعلی جناب ملامحمد طاهر بن ملا محمد صادق اردستانی اصفهانی است. وفاتش اواخر سنه 1305، قبرش در عتبات. منه.

و قبرش در حجره مخصوص در صحن امامزاده حمزه(ره) در پای دیوار شرقی است و سنگی مرمر بر آن افتاده و او را فرزندان چند از امّهات عدیده بوده.

ارشد آنها جناب معارف نصاب آقا میرزا مهدی ساکن اصفهان و دیگر حاجی میرزا علی محمد و آقا میرزا علی رضا آقا میرزا آقا، ساکنین در تهران بوده اند.

و جماعتی از بزرگان آن زمان دست ارادت بدان مرحوم داده، لکن پس از وی مرحوم حاجی ملا سلطانعلی گنابدی علیه الرحمه قطب آن سلسله گردید. اما مرحوم حاجی ملا علی علیه الرحمه پس او است مرحوم نورعلیشاه ثانی ابن سلطان محمد بن حیدر محمد بن سلطان محمد بن ملا دوستمحمد بن ملا نور محمد بن حاجی محمد بن حاجی قاسمعلی بیدختی رحمة الله علیه که شرح احوالش هم در جلد سیّم طرائق و غیره نوشته.

ص: 190

(6) حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام از نگاه حضرت آیہ اللہ مرعشی نجفی رحمہ اللہ

اشارہ

تألیف ابوالفضل حافظیان بابلی

ص: 191

1. زائر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

آستان مقدس سید الکریم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، بارگاه رفیعی است که همواره زیارتگاه اهل دل و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت بوده و امید به نیل ثواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام خیل مشتاقان را به دیار ری می کشانده است.

یکی از زائران دلسوخته این حرم، عالم جلیل القدر، فقیه، نسابه، مورخ و فرهنگ بان بزرگ جهان اسلام مرحوم آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله بوده که بارها از فیض زیارت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام بهره مند شده است؛ از جمله در سال 1343 ق و قبل از آن در سال 1341 ق - آن گاه که مبتلا به بیماری قلبی بود - عازم بیمارستان فیروزآبادی در شهر ری شد و با اینکه مردم تا کهریزک به استقبال ایشان آمده بودند، ابتدا به زیارت حرم مطهر حضرت عبدالعظیم تشریف یافت و آن گاه در بیمارستان بستری شد. (2)

ص: 193

1- . دست مایه اصلی این مقاله کوتاه رساله آیه الله مرعشی رحمه الله در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، به جهت تکمیل و تتمیم فایده چند نکته بر آن افزودیم: از جمله «منصب افتخاری خادم آستانه» و «کرامت واقع شده در حرم حضرت عبدالعظیم درباره آیه الله مرعشی» و نیز «وقف نسخه های خطی به کتابخانه آستانه» و ... این مقاله در چهار بند تقدیم می شود: 1. زائر حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 2. خادم آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 3. نگارش شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 4. واقف عمده کتاب به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

2- . گنجینه شهاب، زیر نظر دکتر سید محمود مرعشی نجفی، دفتر دوم، ص 465.

در یکی از سفرهای زیارتی، کرامتی رخ داد و از جانب حضرت عبدالعظیم علیه السلام عنایتی به آیه الله مرعشی شد.

شرح این ماجرا در کتاب سرزمین کرامت (1) بدین نحو آمده است:

هدیه سید الکریم

یکی از علمای بزرگ (2) پس از آنکه مقطعی از درسش را در نجف به پایان می برد، به تهران می آید و مقدمات ازدواج ایشان فراهم می گردد. دختری معرفی می شود و به خواستگاری می روند. مسائل مطابق سلیقه طرفین طی می شود، جز اینکه پدر دختر شرطی را برای داماد مطرح می کند، تا پس از تحقق آن دختر به خانه بخت برود. شرط پدر دختر تهیه این اقلام بود: یک جفت گوشواره، چهار عدد النگو، دو عدد پیراهن، دو قواره چادری و دو جفت کفش.

اگرچه درخواست خانواده عروس چندان سخت و چشمگیر نبود، لکن برای آن عالم بزرگوار تهیه همین قدر هم مقدور نبود. ایشان ناامید از انجام شرط، عازم قم می شود، اما قبل از حرکت به سمت قم به قصد زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری توقف می کند.

آن عالم بزرگوار قبل از آنکه به حرم مشرف شود، دقایقی را در حیاط صحن و مقابل ایوان می ایستد. تمام حواسش به شرطی است که از عهده انجام آن برنیامده است. در این لحظه کاملاً متوجه آن حضرت می شود و مشکل را با آن وجود مقدس در میان می گذارد. در حالتی دلشکسته زار زار می گرید و برای آنکه کسی متوجه نشود، عبایش را روی صورتش می گیرد.

ص: 194

1- . سرزمین کرامت (20 سرگذشت از کرامات سید الکریم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام)، تهیه و تنظیم: معاونت فرهنگی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، انتشارات دارالحدیث، 1375 ش، ص 43 - 44.

2- . این عالم جلیل القدر مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی بود و این ماجرا مربوط به دوران طلبگی ایشان است.

چند لحظه بعد، کسی دست روی شانه اش می گذارد و آرام به گوشش می خواند که: آقا! بسته تان را بردارید تا خدای نکرده کسی آن را نبرد! و ایشان ناراحت از اینکه او را از چنین حالی بیرون آورده اند، مکثی می کند و بعد چشم می اندازد، بسته ای جلوی پایش افتاده است! ابتدا اعتنا نمی کند، اما بلافاصله طنین صدایی را، که لحظاتی قبل او را متوجه این بسته کرده بود، در ذهنش می نشیند. نگاه جست و جوگرش کسی را نمی یابد. بسته را می گشاید. درون بسته این اشیا به طور مرتب چیده شده بود:

دو جفت کفش زنانه، دو قواره چادری، دو عدد پیراهن، چهار عدد انگوی طلا و يك جفت گوشواره.

2. خادم آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

عشق و محبت مرحوم آیه الله مرعشی به خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از لایه لای گفته ها، نوشته و رفتارشان به خوبی نمایان بود؛ به طوری که با دارا بودن مقام مرجعیت، همیشه خود را کوچک ترین خادم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کرد و در نوشته هایش همواره جمله زیبای «خادم علوم اهل البیت علیهم السلام» به چشم می خورد.

علاقه شدید ایشان به ساحت مقدس امامان طاهر و اولاد گرامی شان باعث شد تا در بسیاری زیارتگاه ها سمت افتخاری «خادم» آن آستانه ها را به خود اختصاص دهد و به آن مباحث نماید.

برخی از مناصب افتخاری خدمتگذاری ایشان در تعدادی از بقاع متبرکه و در آستانه های بعضی از امامزادگان و مشاهد مشرفه در ذیل آورده می شود.

مناصب افتخاری

يك. منصب افتخاری خدمتگذاری در حرم سیدالشهدا علیه السلام در کربلای معلّ که به وسیله تولیت حرمین شریفین امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس و سرکشیک و چند تن از خدام مهر و امضا شده است.

دو. مناصب پرافتخار نقیب الساداتی و تدریس در حرم حسینی و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام .

سه. منصب افتخاری خدمتگذاری حرم ابوالفضل العباس علیه السلام در کربلای معلی که به امضای رئیس خدام و چند تن از دیگر خدمتگذاران آن حرم شریف رسیده است.

چهار. مقام مدّرسی آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم که به تاریخ 14 آذر 1348 صادر و به وسیله تولیت آستانه امضا شده است.

پنج. منصب افتخاری نسابه آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم که به تاریخ 13 تیر 1316 به وسیله تولیت آستانه امضا و صادر شده است.

شش. منصب پرافتخار امام جماعت مادام العمری آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که در 17 شهریور 1360 به وسیله تولیت آستانه مقدسه، آقای احمد مولائی، امضا و صادر شده است.

هفت. منصب خادم افتخاری آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام .

هشت. منصب افتخاری خدمتگذاری بقعه متبرّکه حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در آستانه اشرفیه گیلان که تولیت وقت آستانه مقدسه، در تاریخ اول شوال 1380، مطابق 28 اسفند 1339، امضا و صادر شده است.

نه. منصب خدمت افتخاری در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری.

ده. منصب خدمت افتخاری حرم علی بن امام محمدباقر در مشهد اردهال کاشان.

یازده. منصب افتخاری خدمتگذاری در حرم احمد بن امام موسی بن جعفر علیه السلام ، معروف به شاهچراغ، در شیراز.

دوازده. منصب خدمت افتخاری در حرم ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام در مشهد مقدس. (1)

ص: 196

احکام صادره این مناصب افتخارآمیز هم اکنون در میان اسناد زندگینامه ایشان موجود است.

3. نگارش شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

مرحوم آیه الله مرعشی، شوق به زیارت خاندان عترت را نه تنها با زیارت مراقد آنان، بلکه با نگارش آثار متعدد درباره زیارت و اماکن زیارتی و شرح حال امامزادگان نیز نشان داد.

معظم له با بهره گیری از تبجری که در علم انساب داشت، به نحوی که به حق سرآمد تبارشناسان معاصرش خواندند، بیش از ده اثر درباره تعیین مراقد امامزادگان و شرح حال آنان نگاشت. (1)

از جمله آثار ارزنده ایشان در علم انساب، حاشیه مفصل و عالمانه ای است که بر «عمدة الطالب» نگاشتند. (2) در متن این کتاب، ضمن معرفی اعقاب «علی الشدید»، اشاره کوتاهی به شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده است. مرحوم آیه الله مرعشی حاشیه مفصلی بر این بخش نگاشته و به شرح حال آن حضرت و روایات رسیده از ایشان، با استفاده از منابع گوناگون، پرداخته است. می توان این بخش از کتاب را رساله ای مستقل در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام به قلم آیه الله مرعشی رحمه الله برشمرد. (3)

ص: 197

1- . ر.ک: گنجینه شهاب، دفتر دوم، ص 466 - 467.

2- . حواشی مرحوم آیه الله مرعشی با عنوان التعالیق الشریفه علی العمدة، با تحقیق حجة الاسلام سید مهدی رجایی، تحت اشراف آیه الله زاده دکتر سید محمود مرعشی، در چند جلد آماده طبع و نشر است.

3- . با تشکر از آقای سید مهدی رجایی که جهت آگاه ساختن ما از محلّ بحث و همچنین تقدیر و تشکر از آقای دکتر مرعشی که متن برگزیده از کتاب را پیش از انتشار در اختیار نهادند.

و أمّا علي الشديد(1) بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب، ويكنّى أبا الحسن، و أمّه أمّ ولد، و عقبه من ابنه عبدالله بن علي، أمّه أمّ ولد.

قال أبو نصر سهل بن داود البخاري: يقال: إنّ عبدالله بن علي استلحقه الحسن بن زيد - وهو جدّه - بعد موت ابنه(2) علي بالقافة، و ذلك أنّ اياه عليّاً هلك في حياة أبيه الحسن بن زيد، و أمّ ابنه عبدالله جارية بيعت و لم يعلم أنّها حامل، فلمّا توفّي علي بن الحسن بن زيد ردّها المشتري إلى ابيه الحسن بن زيد، فولدت عبدالله، فشكّ فيه، فدعا

بالقافة فألحقه به، و اسم الجارية هيفاء.(3)

فولّد عبدالله بن علي الشديد: عبدالعظيم السيّد الزاهد(1) المدفون في مسجد الشجرة بالري، و قبره يزار. و أحمد.

(1) قوله: «عبدالعظيم السيّد الزاهد».

أقول: يروي عن عبدالعظيم الحسني جماعة، منهم: عبيدالله بن موسى.

و في كتاب اعلام الوري، لشيخنا القدوة ابي علي الفضل بن الحسن الطبرسي المتوفّي شهيداً سنة (548): رواية شيخنا الصدوق عن علي بن عبدالله الورّاق، عن محمّد بن هارون الصوفي، عن عبيدالله بن موسى، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن صفوان بن يحيى، عن ابراهيم بن ابيزاد، عن ابي حمزة الثمالي، عن ابي خالد الكابلي، عن السجّاد عليه السلام النصّ الدالّ على امامة الائمة عليهم السلام.(4)

و في ذلك الكتاب ايضاً: رواية الصدوق، عن ابي العباس محمّد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني، عن الحسن بن اسماعيل، عن سعيد بن محمّد القطن، عن عبيدالله بن موسى الروياني، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن الحسن بن زيد بن علي بن الحسين، عن عبدالله بن محمّد بن جعفر الصادق حديث اللوح، فراجع.(5)

و في ذلك الكتاب ايضاً: و ممّا روي عن ابي جعفر الثاني عليه السلام في مثله، ما رواه عبدالعظيم بن عبدالله

الحسني، قال: دخلت على الحديث.(6)

و فيه ايضاً: و ممّا روي عن ابي الحسن علي بن محمّد العسكري عليهما السلام في ذلك، ما رواه عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: دخلت على سيّدي ابي الحسن علي بن محمّد العسكري.(7)

ص: 198

1- . قوله: «عبدالعظيم السيّد الزاهد».

2- . في سرّ السلسلة: ابيه.

3- . سرّ السلسلة العلويّة، ص 24.

4- . اعلام الوري، ص 384.

5- . اعلام الوري، ص 374.

6- . اعلام الوري، ص 408.

7- . اعلام الوري، ص 409.

وفي كتاب التوحيد، لشيخنا الحافظ الصدوق رحمه الله في باب معنى سبحان الله، ما لفظه: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن اسباط، عن سليم مولى طربال، عن هشام الجواليقي، قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «سبحان الله» ما يعنى به؟ قال: تنزيهه. (1)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: في باب معنى التوحيد و العدل، ما لفظه: حدّثنا محمّد بن احمد بن السناني المكتب، قال: حدّثنا محمّد بن ابي عبدالله الكوفي، قال: حدّثنا سهل بن زياد الآدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي بن محمّد، عن ابيه محمّد، عن ابيه علي الرضا عليه السلام الخبر. (2)

وفي كتاب شرح مشيخة الفقيه، للعلامة مولانا التقي المجلسي، ما محصّله: انّ عبدالعظيم الحسني هذا عظيم الشأن، جليل القدر، ويظهر جلالة قدره من رواياته، وفي النجاشي بعد ذكر النسب: ابوالقاسم، له كتاب خطب امير المؤمنين عليه السلام، ثم نقل عن الأمالي لشيخنا الصدوق بسنده الى عبيدالله بن موسى الروياني، عن عبدالعظيم روايات فراجع.

وكذا روى الصدوق بسنده عن محمّد بن يحيى العطار، عمّن دخل على مولانا ابي الحسن الهادي عليه السلام من أهل الري، قال: فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: اما لو أنّك زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام، وقال الصدوق في حقّه: وكان مرضياً.

أقول: وفي فهرست شيخ الطائفة أنّه يروي عنه سهل بن زياد، و ابوتراب الحارثي. (3)

وفي كتاب علل الشرائع، لشيخنا الصدوق: رواية سهل بن زياد الآدمي، عن سيّدنا عبدالعظيم، و السند هكذا، قال الصدوق: حدّثنا احمد بن محمّد الشيباني، قال: حدّثنا محمّد بن احمد الأسدي الكوفي، عن سهل بن زياد، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: سمعت علي بن محمّد العسكري عليهما السلام الحديث. (4)

وفي كتاب الأمالي ايضاً، روايته بهذا السند، قال: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام ابي جعفر محمّد الجواد عليه السلام الحديث. (5)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدّثنا علي بن احمد، قال: حدّثنا محمّد بن ابي عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث. (6)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدّثنا علي بن احمد بن موسى، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي، قال:

ص: 199

1- . التوحيد للشيخ الصدوق، ص 312، ح 2، طبع مؤسسة النشر الاسلامي قم.

2- . التوحيد للشيخ الصدوق، ص 96، ح 2.

3- . روضة المتّقين، ج 14، ص 163 - 165.

4- . علل الشرائع، ص 34، طبع النجف الأشرف.

5- . الأمل للشيخ الصدوق، ص 71 - 72، به رقم: 39، طبع مؤسسة البعثة قم.

6- . الأمل، ص 276، به رقم: 307.

حدَّثنا عبيدالله بن موسى الروياني، قال: حدَّثني عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن ابراهيم بن ابي محمود، عن الامام علي الرضا عليه السلام الحديث.(1)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدَّثنا احمد بن محمد بن احمد السناني المكتب، قال: حدَّثنا محمّد بن ابي عبدالله الكوفي، قال: حدَّثنا سهل بن زياد الأدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث.(2)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدَّثنا علي بن احمد بن موسى، قال: حدَّثنا محمّد بن هارون الصوفى، قال: حدَّثنا عبيدالله بن موسى الروياني، قال: حدَّثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث.(3)

وفي ذلك الكتاب بالسند المذكور، وقد أنهاه إلى عبدالعظيم، عن الامام ابيجعفر الجواد عليه السلام الحديث.(4)

وفيدلك الكتاب ايضاً: عن علي بن احمد بن موسى، عن محمّد بن هارون، عن عبيدالله بن موسى، عن عبدالعظيم الحسني، عن عليين محمّد الهادي، عن آبائه عليهم السلام، قال قال اميرالمؤمنين عليه السلام: من دخله العجب هلك.(5)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدَّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدَّثني علي بن الحسين السعدآبادي، عن احمد بن ابيعبدالله البرقي، قال: حدَّثني عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: حدَّثني الحسن بن عبدالله بن يونس، عن يونس بن ظبيان، عن الصادق عليه السلام الحديث.(6)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدَّثنا علي بن احمد بن موسى الدقاق، قال: حدَّثنا محمّد بن ابي عبدالله الكوفي، قال: حدَّثنا ابوسعيد الحسن بن ابيزيد الأدمي الرازي، قال: حدَّثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام ابيجعفر محمّد الجواد عليه السلام الحديث.(7)

وفي كتاب معاني الأخبار، لشيخنا الصدوق ايضاً، ما لفظه: حدَّثنا محمّد بن احمد الشيباني، قال: حدَّثنا محمّد بن ابي عبدالله الكوفي، قال: حدَّثنا سهل بن زياد، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث.(8)

وفيه ايضاً: رواية المؤلّف، عن السيّد المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي العبّاسي، عن جعفر بن محمّد بن مسعود، عن ابيه، عن ابراهيم بن علي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن عمّار، عن الصادق عليه السلام الخبر.(9)

وفي ذلك الكتاب ايضاً: حدَّثنا ابوالقاسم علي بن احمد بن موسى بن عمران الدقاق، قال: حدَّثنا محمّد بن ابيعبدالله الكوفي، قال: حدَّثنا سهل بن زياد الأدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث.(10)

ص: 200

1- . الأماي، ص 494، به رقم: 672 ورقم: 307.

2- . الامالي، ص 495، به رقم: 675.

3- . الأماي، ص 419، به رقم: 557.

4- . الأماي، ص 527، به رقم: 715.

5- . الأماي للشيخ الصدوق، ص 531، به رقم: 718.

- 6- . الأملالي، ص 688، به رقم: 945.
- 7- . الأملالي، ص 752، به رقم: 1010.
- 8- . معاني الاخبار، ص 139. طبع طهران.
- 9- . معاني الأخبار، ص 322.
- 10- . معاني الأخبار، ص 387.

وفي كتاب كفاية الأثر، للحافظ شيخنا علي بن محمد بن علي الخزاز القمي الرازي، رواية سندها كذا: ... حدّثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن ابيجعفر الامام محمد الجواد عليه السلام الحديث.(1)

وفي ذلك الكتاب هكذا: حدّثنا هارون الصوفي، قال: حدّثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الروياني، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن الامام علي الهادي عليه السلام الحديث.(2)

وفي كتاب ثواب الاعمال، لشيخنا الصدوق ابيجعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي، ما لفظه: حدّثني علي بن احمد، قال: حدّثني حمزة بن القاسم العلوي، قال: ثنا محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على ابي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام من اهل الري، قال: دخلت على ابي الحسن العسكري عليه السلام، فقال: اين كنت؟ قلت: قد زرت الحسين عليه السلام، فقال: اما أنّك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم كنت كمن زار الحسين بن علي عليهما السلام.(3)

وقال النعماني في كتاب الغيبة، ما لفظه: عن الكليني، عن بعض رجاله، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن مالك بن عامر، عن المفصل بن عمر، عن الصادق عليه السلام.(4)

وفي كتاب المحاسن للبرقي، ما لفظه: عنه، عن عبدالعظيم بن عبدالله العلوي، عن الحسن بن علي، عن بعض اصحابنا، عن الصادق عليه السلام الخبر.(5)

وفيه ايضاً، ما لفظه: عنه، عن عبدالعظيم بن عبدالله و كان مرضياً، عن محمد بن عمر، عن حماد بن عثمان، عن عيسى بن السري، قال: قلت لأبي عبدالله الخبر.(6)

وفي كتاب الأمالي للشيخ الطوسي: عن جماعة، عن ابي المفصل، عن عبيدالله بن الحسين العلوي، عن ابيه، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن ابيجعفر، عن آبائه، عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث، قال: إنّ الله بكرمه وفضله يدخل العبد بصدق النيّة والسريّة الصالحة الجنّة.(7)

وفيه ايضاً: رواية المؤلّف، عن الحسين بن عبيدالله، عن علي بن محمد بن محمد العلوي، عن محمد بن موسى الرقي، عن علي بن محمد بن ابيالقاسم، عن احمد بن ابيعبدالله البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن ابيه، عن أبان مولى زيد الشهيد، عن عاصم بن بهدلة، عن شريح القاضي، عن علي عليه السلام الخبر.(8)

وقال العلامة المولى محمد بن المولى علي اللاهيجي تلميذ السيّد المحقّق الداماد في كتابه خير الرجال المخطوط: إنّ من تأليف شيخنا الصدوق كتاب جامع كتاب اخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسني.

ص: 201

1- . كفاية الأثر للخزاز، ص 277، طبع قم.

2- . كفاية الأثر، ص 282.

3- . ثواب الأعمال، ص 124، طبع مكتبة الصدوق طهران.

4- . كتاب الغيبة النعماني، ص 135، طبع مكتبة الصدوق طهران.

- 5- . المحاسن، ج 1، ص 88.
- 6- . المحاسن، ج 1، ص 92.
- 7- . الأمل للشيخ الطوسي، ص 602، به رقم: 1245، طبع مؤسسه البعثة قم.
- 8- . الأمل للشيخ الطوسي، ج 2، ص 652، به رقم: 1353.

وأولد عبدالعظيم: محمّد بن عبدالعظيم، كان زاهداً كبيراً، و انقرض محمّد بن عبدالعظيم و لا عقب له.

و أمّا احمد بن عبدالله بن الشديد، فقال العمري الكبير النسابة: أعقب. (1) وقال أبو اليقظان: ما أعقب. (2)

وقال شيخنا أبو الحسن العمري: و الذي عليه العمل أنّه أعقب من ولده: السبيعي، و هو أبو محمّد القاسم بن الحسين نقيب الكوفة (1) بن القاسم بن احمد بن عبدالله بن علي الشديد (3)، نسب إلى محلّة بالكوفة يقال لها: السبيعيّة، و له عقب بها يقال لهم: السبيعيون.

و كان القاسم السبيعي من أعيان العلويين، و من ولده: يحيى بمصر، ولي قضاء بعض تلك البلاد.

(1) قوله: «الحسين نقيب الكوفة».

أقول: ذكره الحافظ الخطيب في تاريخ بغداد، و أنّه و لّد أبامحمّد القاسم الشهير بالسبيعي، و سرد النسب هكذا: السبيعي و هو ابو محمّد القاسم بن الحسين نقيب الكوفة بن القاسم بن احمد بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن، و قال: إنّ الحسين النقيب المذكور، حدّث عن أبي الوليد محمّد بن احمد بن برد الأنطاكي، روى عنه محمّد بن إسماعيل الوراق. (4)

ص: 202

1- . المجدي، ص 35.

2- . سرّ السلسلة العلويّة، ص 24 عنهما.

3- . المجدي، ص 35.

4- . تاريخ بغداد، ج 8، ص 87.

4. واقف عمده کتاب به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

خدمات آیه الله مرعشی در حوزه کتاب و فرهنگ بر کسی پوشیده نیست. همّت عالی ایشان به حدّی بود که حتی با نماز و روزه استیجاری میراث فرهنگی شیعه را حفظ نمود و امروز بحمدالله کتابخانه بزرگ ایشان همچون خورشیدی در جهان اسلام می درخشد و از بزرگ ترین گنجینه های مخطوطات اسلامی در عالم است. عشق به کتاب و کتابخانه و دانش پژوهان، موجب شد تا معظم له سفارش کند در کتابخانه، زیر پای افرادی که برای مطالعه علوم آل محمد صلی الله علیه و آله به این کتابخانه می آیند، دفن شود.

ایشان از سال های آغازین سکونت در قم، به فکر تشکیل کتابخانه های مختلف و کمک به کتابخانه های موجود و مراکز علمی و دانشگاهی افتادند. از این رو، از مجموعه کتاب هایی که با رنج زیاد فراهم کرده بود، تعداد 278 نسخه خطی نفیس را به کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اهدا کرد که تفصیل آن در مقدمه جلد اول فهرست نسخه های خطی کتابخانه آمده است. همچنین شمار زیادی از نسخه های خطی و کتب چاپی را به کتابخانه های آستان قدس رضوی، آستانه حضرت معصومه علیها السلام، آستانه احمد بن موسی (شاهچراغ)، مدرسه فیضیه و ... اهدا کردند. (1)

نسخه های خطی وقفی آیه الله مرعشی به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام رونق بخشید.

فهرست تفصیلی نسخه های خطی آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را نگارنده سطور در دو جلد تنظیم کرده و به زودی ضمن منشورات کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چاپ می رسد. در آن فهرست، کتاب های وقفی آیه الله مرعشی مشخص شده است و جا دارد فهرستی از کتاب های وقفی ایشان به کتابخانه های مختلف تهیه شود.

ص: 203

ایشان در دو مرحله در سال های 1338 و 1339 ش تعداد 400 نسخه خطی به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام اهدا نمودند؛ از جمله آنها نسخه ای نفیس از تحریر الاحکام علامه حلی است که به خط احمد بن حسن بن یحیی فراهانی در روز جمعه 23 ربیع الثانی 721 کتابت آن به پایان رسیده و در چند جای نسخه بلاغ از فخر المحققین مشاهده می شود.

همچنین دوره جواهر العقول فی شرح فرائد الاصول از سید ابوالقاسم اشکوری به خط مؤلف در بین کتاب های وقعی مذکور است.

نسخه ای از شرح ابن ناظم بر الفیه ابن مالک به خط ابراهیم بن یونس جوازی با تاریخ کتابت 2 ربیع الثانی 1084 در میان این موقوفات است. صفحه آخر این نسخه، افتاده بوده و مرحوم آیه الله مرعشی به خط مبارک خود آن را تکمیل نموده اند.

و نیز مجموعه ای شامل دو رساله از میر محمد بن ابی طالب استرآبادی به نام های: 1. ترجمه دعای صنمی قریش، 2. ترجمه نفحات اللاهوت، در بین موقوفات پیش گفته به چشم می خورد. این نسخه در 1036 ق کتابت شده و رساله اول آن ظاهراً منحصر به فرد است.

علاوه بر اینها، نسخه های متعدد و ارزنده ای از کتب اربعه حدیثی شیعه و کتاب های تاریخی و فقهی و اصولی و کلامی و در یک جمله کتاب های حوزوی و اسلامی در بین نسخه های وقعی آیه الله مرعشی به کتابخانه مذکور مشاهده می شود.

تحقیقی جامع پیرامون تولد و شهادت حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام

تألیف:

سید صادق حسینی اشکوری

ص: 205

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على رسوله وآله الميامين وأصحابه الذين ثبتوا على دينه المبين .

مقدمه

مقاله ای که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد ، بررسی تاریخی - روایی درباره تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و کیفیت رحلت آن بزرگوار است.

بر عزیزان پوشیده نیست ، امروزه تاریخ تحلیلی و تحلیل تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار است . البته شاید بررسی های گوناگون نسبت به زمانهای نزدیک ما گر چه حائز اهمیت است ولی بسیار دشوار نباشد ؛ چرا که منابع مختلفی که توسط ملل گوناگون نگاشته شده است کار تفحص و نتیجه گیری را آسان می کند . اما این امر در مورد تاریخهای قدیم که در حاله ای از ابهام قرار دارد به همان اندازه که اهمیت دارد ، دارای دشواری های مخصوص به خود نیز هست . از بین رفتن هزاران هزار کتاب اصیل از گنجینه های نیاکان ما ، و در فشار بودن همیشگی سادات و شیعیان - بالخصوص - بررسی های تاریخی شیعه را با دشواریهایی مواجه نموده است .

اما به حکم « ما لا یدرک کله لا یترک کله » در این مقال گوشه ای از زوایای موضوع را بررسی کنیم تا دوستان و آیندگان با تکمیل نواقص و ضعفهای آن ان شاء الله دریچه ای جدید و تحقیقی لایق برای آینده فراهم آورند.

در ابتدای گفتار باید تصریح کرد : در این مقال بر آن نیستیم تا با اثبات تاریخی - ولو غیر قابل اعتماد - و یا اثبات شهادت سید بزرگوار حسنی ، تاریخ سازی کنیم یا به

تحريك عواطف پردازيم ، بلکه غرض فقط بررسی تاریخی و روایی و نقل اقوال مختلف است با آنچه از شواهد و قرائن وجود دارد و نهایتاً قضاوت را به خواننده می سپاریم .

اینک گفتار حاضر را در سه بخش تدوین کرده توضیح خواهیم داد :

بخش اول : تاریخ تولد

بخش دوم : تاریخ رحلت

بخش سوم : کیفیت رحلت

از نظر نگارنده ، بخش سوم از اهمیت بیشتری برخوردار است ؛ زیرا درباره آن کمتر گفته شده و شاید ثمره بیشتری نیز داشته باشد .

ص: 208

اشاره

درباره تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام اطلاع روشنی در دست نداریم .

جناب آقای عزیزالله عطاردی در کتاب خود که درباره حضرت عبد العظیم علیه السلام نگاشته(1) می گوید :

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم اطلاع درستی نیست و در مصادر ترجمه او از این موضوع ذکری بمیان نیامده ، ما هر چه در این مورد تحقیق کردیم به این مطلب برنخوردیم ، ولی آنچه مسلم است وی در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حیات داشته .

اکثر ترجمه نویسندگان نیز درباره تولد حضرت یا اشاره ای نکرده اند و یا تصریح نموده اند که از تولد آن حضرت اطلاع دقیقی در دست نیست .

قول اول : تولد در سال 173 :

اشاره

اولین منبع فارسی که تاریخ دقیق تولد آن حضرت را بیان داشته کتاب نور الآفاق حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی است که در سال 1343 ه . ق تألیف شده و در سال 1344 در 130 صفحه جیبی به چاپ رسیده است .

قبل از نقل کلام نور الآفاق باید درباره اعتبار مؤلف و کتاب وی گفتگویی کرد.

مرحوم رازی در اختران فروزان ری(2) درباره وی مطالبی نگاشته که خلاصه اش این است:

شیخ جواد کنی فرزند دوم حاج شیخ مهدی لاریجانی و سبط علامه کنی در شهر ری به دنیا آمد . پس از خواندن سطوح راهی نجف شد و از محضر آخوند خراسانی

ص: 209

1- . عبد العظیم الحسنی حیاته و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، ص 63 .

2- . اختران فروزان ری، ص 79 .

و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی بهره برد . سپس به ری مراجعه و در مسجد صحن به اقامه جماعت و ترویج دین پرداخت و منبری شیرین داشت . تصنیفاتی مانند نور الآفاق و چیزهای دیگر مانند خصائص عظیمیه در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارد که چندان مفید نیست . در سال 1358 قمری رحلت کرده در ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم کنار برادرش دفن شد .

یکی از مدرّسین محترم حوزه هم در مقاله خود(1) با عنوان آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او این مطلب را نقل کرده و سپس می نویسد:

در کتاب نور الآفاق مطالب تازه ای دیده می شود که هر کدام دلیل بر بی اعتباری این کتاب می تواند باشد .

سپس به نقل بعضی از مطالب بی اساس آن کتاب پرداخته و آنگاه می گوید :

نگارنده این رساله پس از نگاه کردن کتاب نور الآفاق و آگاهی بر محتوای آن به این نتیجه رسیده که مطالب تازه این کتاب بی اساس و غیر معتبر است ، و حمل بر صحت آن این است که حاج شیخ جواد در نقل این مطالب به کسانی اعتماد می کرده است که قابل اعتماد نبوده اند و احیاناً از کتابهای جعلی و مخترع و مختلق مطالبی را یاد می کرده اند . و مطالبی که از آن کتاب نقل شد برای اهل فضل و اطلاع می تواند بهترین گواه بر بی اعتباری آن کتاب باشد .

نگارنده این سطور عرض می کند : مطالبی که نویسنده محترم فرموده به نحو موجب جزئیة صحیح است ، ولی نمی توان درباره تمامی آنچه از او نقل کرده نسبت جعل داد . البته در این مقام درصدد بیان آن مطالب و بررسی صحت و سقم آن نیستیم مگر آنچه مربوط به تاریخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود .

در این باره باید گفت : آنچه از ظاهر کلام صاحب مقاله برمی آید آن است که کتابهای مورد استناد نور الآفاق جعلی هستند ، عرض نگارنده آن است که : در صحت اسامی کتب و حتی انتساب آنها به مؤلفاتشان احتمال صحت می رود بلکه در بعضی مواضع این

ص: 210

صحت یقینی است، لکن آنچه مهم است آن است که آیا این مؤلفین در کتابهای مذکوره مطلب مذکور را نقل کرده اند یا نسبت مطلب به آنها جعلی می باشد.

و اگر صحت کتابها و انتسابشان ثابت شد آنگاه برای اثبات کذب حاج شیخ جواد، باید آن کتاب را ملاحظه نموده و کاملاً جستجو کرد، و چه بسا اگر تشکیک بیشتری بنمائیم باید بگوئیم به نسخه های خطی آنها باید مراجعه نمود چرا که در بسیاری از چاپهای دوران معاصر از آفت تحریف و سقط! مصون نمانده ایم.

به هر حال تصور نگارنده آن است که تواریخ مذکور در کتاب نور الآفاق اگر هم جعلی باشد ولی با دقت و رعایت جوانب تاریخی گفته شده است، از این رو انسان را در نسبت جعل دادن به تأمل واداشته و به تحقیق و تفحص بیشتری وامی دارد.

مثلاً در نور الآفاق(1) می نویسد:

چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (یعنی مؤلف) در مسافرت مکه معظمه زاده ها الله شرفاً و تعظیماً در مدینه طیبه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده و در کتاب « نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار » و در کتاب لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار که کتاب مفصلی است نقل می نماید: ولدت فاطمة بنت موسی بن جعفر فی المدینة المنورة غرة ذی القعدة (در اصل: ذوالقعدة) الحرام سنة 173 و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی سنة 201.

حال باید در مورد دو کتابی که نام برده بررسی نمود:

کتاب اول: نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار این کتاب به تصریح خود مؤلف از سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی است(2).

نگارنده درباره این کتاب مطلبی به دست نیاورد جز آنکه صاحب ذریعه(3) می فرماید: مطبوعٌ كما حُكِيَ عنه.

ص: 211

1- . نور الآفاق، ص 82 .

2- نور الآفاق، ص 13 .

3- . ذریعه، ج 24، ص 107 .

بنا بر این خود صاحب ذریعه این کتاب را ندیده و برای او نقل شده که این کتاب به چاپ رسیده است .

بعید نیست مستند صاحب ذریعه همان نور الآفاق یا کتابی دیگر باشد که از وی اخذ کرده است ، و تعجب است از صاحب ذریعه که چطور نام این کتاب را با تصریح بر شافعی بودنش در ذریعه که در ذکر تصانیف شیعه می باشد آورده است !

کتاب دوم : لوائح الأنوار فی طبقات الاخیار است . ظاهر صاحب مقاله انکار وجود این کتاب است چرا که در تعریض به بی اساسی مطالب نور الآفاق عباراتی دارد از جمله :

تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام را از کتاب « لوائح الأنوار » ؟ !

و علامت سؤال و دو تعجب ظاهراً حاکی از انکار وجود چنین کتابی است .

کتاب لوائح الأنوار در کشف الظنون معرفی شده و از کیفیت مباحث آن نیز - که در طبقات اولیاء و زهاد و عرفاء نگاشته شده - بر می آید که ممکن است چنین مطلبی در آن یافت شود . (دقت شود که عرض نگارنده فقط در امکان ثبوتی است و در مقام اثبات و جزم به مطلب نیست) .

در کشف الظنون(1) می گوید :

لوائح الأنوار فی طبقات السادة الأخیار فی مجلد للشیخ أبی المواهب عبدالوهاب بن احمد الشعرانی الشافعی المتوفی سنة 973 ، قال : لحضت طبقات جماعة من الأولیاء الذین یقتدی بهم فی طریق اللہ تعالیٰ إلى آخر القرن التاسع وبعض العاشر .

سپس حاجی خلیفه می افزاید : در این کتاب 24 نفر از صحابه ، 95 نفر از تابعین و 17 نفر از زنان ذکر شده و به ذکر دوست شیخ پرداخته و از مشایخ عصر خویش 86 نفر را بیان کرده است که مجموعاً 422 نفر می شود .

خوشبختانه با رجوع به کتاب معجم المطبوعات العربیة والمعربة تألیف یوسف الیان سرکیس(2) مشخص شد این کتاب در بولاق به سال 1276 و 1286 و 1292 در دو جزء چاپ شده ، و نیز چند چاپ دیگر در همان کشور .

ص: 212

1- . کشف الظنون، ج 2، ص 1567 .

2- معجم المطبوعات العربیة والمعربة، ج 1، ص 1132 .

وی می افزاید: این کتاب با نام طبقات الشعرانی الکبری معروف است.

در خلاصه عبققات الأنوار(1) نیز مطالبی از آن نقل کرده است.

باید توجه داشت که عبدالوهاب بن احمد شعرانی غیر از کتاب فوق، دو کتاب دیگر نیز با اسمائی مشابه دارد که مربوط به موضوع مورد بحث نیستند: یکی: لوائح الأنوار القدسیة فی بیان العهود المحمدیة است در مأمورات و منهیات شریعت نبویّه که به سال 1393 در مصر، مطبعة مصطفی البابی حلبی و اولاده به چاپ رسیده است.

و دیگری: تلخیصی است از فتوحات مکیه ابن عربی در تصوف با عنوان لوائح الأنوار القدسیة المنتقاة من الفتوحات المکیة که آن را به سال 960 نگاشته و سپس همان را دوباره تلخیص کرده و به نام الکبریت الأحمر من علوم الشیخ الأكبر خوانده است.(2)

به هر حال، با مشخص شدن مصدری که نور الآفاق از آن نقل کرده کار آسان می شود. می توان با رجوع به لوائح الأنوار - که متأسفانه در اختیار نگارنده نیست - به صحت یا سقم کلام شاه عبدالعظیمی جزم پیدا کرد.

اما در مورد تولد حضرت عبدالعظیم: صاحب نور الآفاق(3)، تولد آن حضرت را روز پنجشنبه 4 ربیع الآخر 173 دانسته است. این مطلب را به نقل از نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار تألیف سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی و کتاب طبقات الأشراف تألیف نورالدین مکی حنفی که در مصر قاضی القضاة بوده، و کتاب مناقب العترة تألیف احمد بن محمد بن فهد حلی نقل کرده است.

از فحوای کلام صاحب نور الآفاق نیز چنین برمی آید که بر این کتابها در سفر مکه و مدینه که در خدمت جناب والدش حاج شیخ مهدی بوده بر این کتابها دست یافته است.

اما در مورد سه کتابی که نامی از آنها برده است:

1. نزهة الأبرار که قبلاً درباره آن گفتگویی کردیم.

ص: 213

1- . عبققات الأنوار، ج 1، ص 44 و 156 و جز آن.

2- کشف الظنون، ج 2، ص 1238؛ معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 1، ص 1131 - 1132.

3- . نور الآفاق، ص 13 و 16 و 19.

این نورالدین علی بن سلطان بن محمد هروی مکی حنفی معروف به ملا علی قاری می باشد . مولدش در هرات و وفاتش به سال 1014 در مکه بود . از علمای عرب و عجم آموخت و در علوم مختلف نگاشت و در مصر نفوذ زیادی داشت . هنگامی که علمای مصری خبر وفاتش را شنیدند در جامع ازهر جماعتی فراوان گردآمده و بر او نماز غایب خواندند به جهت بزرگی علمی و دینی او. (1)

گرچه نام مذکور طبقات الأشراف را در میان مؤلفات او نیافتیم ولی بعید نیست که وی با توجه به کثرت تألیفاتش چنین کتابی را داشته که در مکه - محل وفات وی - موجود بوده و صاحب نور الآفاق هنگام تشرف به مکه آن را دیده باشد . البته در نور الآفاق (2) از این کتاب به عنوان « طبقات الشرفاء فی الاشراف » نام برده شده و بر روی لفظ «الشرفاء» علامت «خ» گذاشته ، یعنی نسخه بدل .

3. مناقب العترة، ابن فهد . در میان تألیفات ابن فهد به چنین عنوانی بر نخوردیم مگر اینکه صاحب ذریعه (3) به نقل از ابوالحسن مرندی در کتابش دلایل براهین الفرقان که معاصر با شیخ آقا بزرگ تهرانی بوده از این کتاب و مؤلفش نام برده است . با توجه به هم عصر بودن وی با صاحب ذریعه ، بعید نیست مأخذ مرندی نیز کلمات شاه عبدالعظیمی در نور الآفاق بوده باشد .

به هر حال این کتاب نیز جای بررسی بیشتری دارد ، در نتیجه کلام نور الآفاق قابل ردّ و قبول نیست تا مصدري قابل اطمینان آن را تأیید یا تکذیب کند ، و صرف اینکه ما از این کتابها اطلاعی در دست نداریم نمی تواند ردّ قول صاحب نور الآفاق نماید ، خصوصاً اینکه از جهت تاریخی ، کلام وی مشکل ساز نیست چون بنا بر اینکه تولد حضرت عبدالعظیم را در سال 173 و وفاتش را به سال 252 دانسته حضرت 79 ساله بوده که دار دنیا را وداع

ص: 214

-
- 1- . بنگرید به: مقدمه شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی قاری، ص 13، دار الکتب العلمیة، بیروت؛ معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 2، ص 1791 - 1794.
 - 2- نور الآفاق، ص 15.
 - 3- ذریعه، ج 22، ص 330، ش 7316 .

گفته است ، و با توجه به شهادت امام کاظم علیه السلام در سال 183 کودکی خویش مقارن با دهه آخر عمر حضرت کاظم علیه السلام بوده ، و در زمان امام رضا علیه السلام که وفات حضرت سال 202 یا 203 بوده - ، زمان آن حضرت را درك کرده و سپس حضور حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السلام رسیده و از آنها روایت نقل کرده و در دو سال قبل از شهادت حضرت هادی علیه السلام (در سال 254) به سال 252 از دنیا رفته است ، و حضرت هادی علیه السلام نیز تشویق و تحریض بر زیارت ایشان نموده اند .

درك حضور حضرت رضا علیه السلام

اما اینکه از حضرت رضا علیه السلام روایت نقل کرده یا نه محل بحث و کلام است ، ولی بهر حال از جهت تاریخی مشکلی ندارد که از آن حضرت روایتی نقل کرده باشد ، یعنی در مقام امکان ثبوتی این احتمال هست ولی هنگامی که در مقام اثبات برمی آیم می بینیم کتابهای حدیثی از روایت حضرت عبدالعظیم از امام ثامن علیه السلام خالی است مگر يك روایت .

نگارنده گوید : در بعضی از مقالات مشاهده کردم که : تنها روایتی را که عبدالعظیم از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده ، حدیثی است که عبدالعظیم در باب صوم به واسطه سهل بن سعد از حضرت نقل کرده و مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه آنرا بیان داشته است (1) .

روایت چنین است :

و روی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن سهل بن سعد ، قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : « الصوم للرؤية والفطر للرؤية ، وليس منا من صام قبل الرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية » . قال : قلت له : یا بن رسول الله ! فما ترى فی صوم یوم الشك ؟ فقال : « حدّثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين علیه السلام : لئن أصوم يوماً من شهر شعبان أحب إليّ من أن أفطر يوماً من شهر رمضان » .

ص: 215

1- . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 128، ح 1929 .

سپس صدوق روایت را غریب دانسته و می گوید :

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله : وهذا حديث غريب لا أعرفه الا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی المدفون بالری فی مقابر الشجرة ، وكان مرضياً رضی الله عنه .

بدیهی است که این روایت دلالت بر درك عبدالعظیم حضور حضرت رضا علیه السلام را نمی کند چون عبدالعظیم روایت را از سهل بن سعد نقل کرده و او حدیث را از امام رضا علیه السلام شنیده است . چنانچه روایتی نیز عبدالعظیم از هشام بن حکم نقل کرده که او از امام صادق علیه السلام شنیده است. (1) پس آیا می توان گفت : حضرت عبدالعظیم امام صادق علیه السلام را نیز درك کرده است !!؟

بله تنها روایتی که عبدالعظیم بدون واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده موعظه نافعہ ای است که مرحوم شیخ مفید در اختصاص نقل کرده است. لکن آن روایت مرسله است به جهت ارسالش قابل اعتماد نیست گرچه مضمون بسیار بالایی دارد. (2)

از طرفی دیگر ، بعضی چنین گفته اند که : حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران آمد . بنابراین خدمت حضرت نرسیده است . واعظ تهرانی در ابتدای روح و ریحان دهم از کتاب خود جنة النعیم می گوید :

و بعضی نقل کرده اند : به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و به بلاد خراسان متوجه گردید . چون به شهر ری وارد شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود ، و امر آن بزرگوار مخفی بود ، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند ، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند ، و مسائل حلال و حرام خودشان را سؤال نمودند ، و کمال تقرّب آن جناب را به امامین همامین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود . پس نگذاردند آن جناب حرکت نماید .

ص: 216

1- درباره این روایت بنگرید به : اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة، ح 63 باب فيه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية .

2- . بنگرید به : الاختصاص، ص 247؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 230، ح 27.

و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد.

سائین از ائمه طاهرین بنا بر حدیث مشهور که فرمودند: « هر امامی بر این امت حقی دارد، اگر کسی خواهد حق ایشان را ادا نماید باید به زیارت ایشان رود ». .

لکن پس از آن توجیهی درباره تنصیص حضرت رضا علیه السلام بر زیارت عبدالعظیم نقل کرده که قابل قبول نیست و بزودی وجه آن را نقل خواهیم کرد. وی در ادامه گفتارش می گوید:

و بیاید در اقوال علماء قولی که در کتاب رجال داعی دیده است: حضرت رضا علیه السلام تنصیص فرمود به زیارت حضرت عبدالعظیم و ثوابی برای زائران بزرگوار بیان نمود.

پس حسن حالت آن جناب مقتضی بوده است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام رود و آن جناب هم قبل از وفات و ملاقات حضرت عبدالعظیم زیارتش را از دوستانش بخواهد.

قول دوم: سال 180 یا قبل از آن

صرف نظر از قول شاه عبدالعظیمی در « نور الآفاق » بنا به گفته برخی تولد آن حضرت باید سال 180 یا قبل از آن باشد چون عبدالعظیم علیه السلام روایتی بدون واسطه از هشام بن الحکم نقل کرده (1)، و وفات هشام بن حکم در سال 199 رخ داده (2)، و هنگام نقل

روایت گمان می رود که حضرت عبدالعظیم در سنی بوده که تحمل حدیث می کرده و کمتر از بیست سال نداشته است بنابراین باید تولدش سال 180 یا قبل از آن باشد.

ص: 217

1- درباره این روایت بنگرید به: اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة ح 63 باب فیه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية.

2- بنگرید به: عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، ص 208 و 218 به نقل از خلاصه و رجال کشی.

البته دلیل مذکور کلیت ندارد چون اولاً: ممکن است کسی در سنّ کودکی یا دوران تمیز حدیثی را شنیده و پس از بلوغ آنرا نقل کند .

ثانیاً: اگر تعیین سن بلوغ و سالی که تحمل حدیث ممکن باشد مدخلیت داشته باشد سنّ 15 سالگی نیز چنین امری ممکن است و مواردی هم داشته و لازم نیست مقید به 20 سالگی کنیم . بله غلبه این امر صحیح است ولی چون کلیت ندارد در مقام برای اثبات تاریخی کفایت نمی کند .

بهر حال نویسنده محترم پس از قدح کتاب نور الآفاق می نویسد :

« متأسفانه این تاریخها از این کتاب به کتابهایی از قبیل بدائع الأنساب لاهوتی و تذکره عظیمیه کلباسی و کتاب آقای صادقی اردستانی نفوذ کرده است .

در بدائع الأنساب ص 39 می نویسد :

یکی از معاصرین این حقیر نقل کرد از کتاب نزهة الأبرار سید موسی شافعی و مناقب العترة احمد بن محمد بن فهد حلی و تاریخ نورالدین محمد السمهودی که ولادت عبدالعظیم پنجشنبه 4 ربیع الثانی سال 173 در مدینه و وفاتش در ری 15 شوال 252 است ، و این حقیر هیچ کدام از کتابهای مذکور را ندیده ام .

در تذکره عظیمیه ص 102 - 106 (چاپ قدیم) مطالب نور الآفاق را بتمامه نقل نموده است و از مؤلف به عنوان محدث علیم؟! یاد کرده است .»

نگارنده این سطور گوید : آنچه در این کلمات قابل بررسی است - علاوه بر آنچه سابقاً گفتیم - نسبت تولد و وفات حضرت عبدالعظیم به کتاب سمهودی است . کتاب تاریخی سمهودی همان وفاء الوفاء است که به چاپ رسیده و با مراجعه به آن می توان به صحت یا سقم این نقل دست یافت .

حقیر ، پس از این یادداشت به وفاء الوفاء سمهودی مراجعه نمود . این کتاب در تاریخ مدینه منوره در عصر نبوی صلی الله علیه و آله نگاشته شده است و ربطی به موضوع مورد بحث ندارد ، و با تورق نسبی کتاب ، مطلب مذکور را در آن نیافتیم .

البته سمهودی صاحب کتاب جواهر العقدين فی فضل الشرفین نیز می باشد که مراجعه بدان نیز سودی نبخشید . از کتابهای تاریخی دیگر وی اقتفاء الوفاء است که قبل از پایان تألیف ، در اثر سوختن از بین رفته است . بقیه کتابهای سمهودی غالباً فقهی می باشد .

آخرین کلام اینکه برای بررسی صحت و سقم کلام نور الآفاق راه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه وی ولادت حضرت را روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی ذکر کرده است . می توان از جهت نجومی و تقویمی بررسی کرد که آیا چهارم ربیع الثانی 173 مقارن با روز پنجشنبه بوده یا نه که البته این تحقیق از تخصص نگارنده خارج است .

قول سوم : تولد در سال 202

اشاره

جناب آقای عطاردی می گوید(1): یکی از فضیلهای معاصرین در رساله ای که در شرح زندگی حضرت عبدالعظیم به نگارش درآورده گوید : عبدالعظیم حسنی در سال 202 هجری متولد شده ، لیکن مأخذ این گفتار خود را ذکر نکرده است . این گفته مدرک درستی ندارد ؛ زیرا حضرت عبدالعظیم راوی هشام بن حکم است و او در سال 198 درگذشته(2) ، و نیز عبد العظیم محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام را درک نموده در حالی که آن جناب در سال 203 به شهادت رسیده است .

جستجویی دیگر برای راهیابی به تاریخ تولد عبدالعظیم علیه السلام

راه دیگری که برای شناختن تاریخ تولد و نیز تاریخ وفات بزرگان و اشخاصی مانند عبدالعظیم حسنی علیه السلام که از رواة اخبار و حاملان علوم اهل بیت علیهم السلام بوده اند ، وجود دارد بررسی روایاتی است که شخص از آنها نقل کرده و نیز روایاتی که از وی نقل کرده اند با دقت در ارتباط احادیث به یکدیگر و نظر در موقعیتهای تاریخی و جغرافیایی .

ص: 219

-
- 1- . عبد العظیم الحسنی حیات و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، ص 63 .
 - 2- بلکه 199 ، چنانچه جناب آقای عطاردی در صفحات 208 و 218 از کتابش بدان تصریح کرده است .

منتها تاریخ دقیق نشان نمی دهد ، بلکه ممکن است تاریخی تقریبی دست دهد.

و در مورد حضرت عبدالعظیم علیه السلام که ما تاریخ تقریبی زیست آن حضرت را می دانیم شاید این راه چندان مفید ننماید ، ولی جهت بررسی بیشتر افرادی که از حضرت عبدالعظیم روایت نقل کرده اند و نیز افرادی که حضرت از آنها حدیث شنیده و نقل کرده بیان می کنیم ، و چه بسا خواننده گرامی ، با تحقیق و تفحص بیشتر به مطالب تازه تاریخی دست یابد.

راویان از عبدالعظیم حسنی علیه السلام

راویان از عبدالعظیم حسنی علیه السلام (1)

1. احمد بن ابی عبدالله برقی ، در گذشته 274 یا 280 (2) .

2. ابوتراب عبیدالله بن موسی حارثی رویانی .

3. سهل بن زیاد آدمی .

4. احمد بن مهران .

5. سهل بن جمهور .

6. نوفلی .

در مسند حضرت عبدالعظیم (3) پانزده راوی و شاگرد برای حضرت بدین گونه

ص: 220

1- بنگرید به : تنقیح المقال، ج 2، ص 157 - 158 ، و با اختلافاتی در جنة النعیم، ج 3، ص 188 - 190 چاپ محقق .
2- ذریعه، ج 7، ص 190 . البته در اینکه مراد از برقی احمد است یا محمد اختلاف است . واعظ تهرانی در جنة النعیم، ج 3، ص 189 - 190 می گوید : کلام در این است برقی کدام است : آیا احمد است یا محمد ؟ شیخ طوسی و نجاشی احمد بن خالد را برقی نوشته اند نه پسرش محمد بن احمد را ، و اگر هر دو برقی باشند صحیح است ، و صدوق رحمه الله فرمود : ما کان فیه عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فقد رویته عن محمد بن موسی المتوکل ، عن علی بن الحسین السعدآبادی ، عن احمد بن ابی عبدالله البرقی ، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 468 . مراد این است : مرحوم صدوق در طریق روایت خود ضبط احمد فرموده است نه محمد ، و حق همین است .

3- عبد العظیم الحسنی حیاته و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، ص 275 .

برشمرده شده است : 1. سهل بن زیاد رازی 2. احمد بن مهران قمی 3. سهل بن جمهور 4. ابراهیم بن علی 5. محمد بن خالد برقی 6. صالح بن فیض عجلی 7. عبدالله بن محمد عجلی 8. عبدالله بن موسی روینی 9. حسن بن ابی زیاد 10. حسن بن ابراهیم علوی 11. حسین بن یزید نوفلی 12. احمد بن حسن 13. حمزة بن قاسم علوی 14. ابراهیم بن هاشم قمی 15. احمد بن محمد بن خالد برقی .

مشایخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام

کجوری در جنة النعیم (1) چنین گفته است :

طریق روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از جماعتی ثقات است ، اجمالاً دوازده نفر از ایشان را یاد می نمایم :

اول : پدر بزرگوارش عبدالله قافه است .

دوم : جدّ والا تبارش علی شدید است .

سوم : معمر بن خلاد است .

چهارم : سلیمان بن ابی حفص مروزی است .

پنجم : موسی بن محمد است .

ششم : ابی عمیر است .

هفتم : محمد بن محمد است .

هشتم : ابن ابی عمیر است .

نهم : حرب است .

دهم : علی بن اسباط صاحب اصلی از اصول اربعمائه است ، و در زمان حضرت صادق علیه السلام بود ، وهو اوثق الناس وصدقهم

لهجةً ، و کتاب نوادر از اوست .

یازدهم : محمد بن فضیل است ، و محمد بن فضیل چند نفرند ، و از القاب و نسب تمیز داده می شوند: یکی ازرق ، و یکی ازرقی ، و یکی

کوفی ، و یکی ازدی است .

ص: 221

دوازدهم: ابراهیم بن ابی محمود خراسانی است، نجاشی و کشی او را توثیق کرده اند و همان است که حضرت جواد علیه السلام برایش بهشت را ضمانت فرمود، و وی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، و کتابی بعد از رحلت آن بزرگوار خدمت حضرت جواد علیه السلام آورد. (1)

جناب آقای عطاردی مشایخ و اساتید حضرت عبدالعظیم را چنین برشمرده است: 1. علی بن جعفر 2. هشام بن حکم 3. محمد بن ابی عمیر 4. حسن بن محبوب 5. صفوان بن یحیی 6. سلیمان بن جعفر جعفری 7. سلیمان بن حفص مروزی 8. یحیی بن سالم 9. علی بن اسباط 10. ابراهیم بن ابی محمود 11. محمد بن فضیل 12. موسی بن محمد عجلی 13. مالک بن عامر 14. سهل بن سعد 15. حسن بن حسین عرنی (عمری) 16. بکار بن کردم 17. عمر بن محمد بن اذینه 18. حسن بن میاح 19. حسن بن عبدالله بن یونس 20. حسن بن حکم 21. حرب بن طحان 22. محمد بن عمر بن یزید 23. حسن بن علی 24. محمود بن ابی البلاد 25. سلیمان بن سفیان (2).

ص: 222

1- . بنگرید به: اختیار معرفة الرجال، ج2، ص838، ح 1073.

2- . عبد العظیم الحسنی حیات و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 199 .

اشاره

برای بررسی تاریخ رحلت حضرت عبدالعظیم علیه السلام ابتدا بدین موضوع می پردازیم که آیا حضرتش درك زمان امامت حضرت عسکری علیه السلام را نموده یا نه؟ امامت یازدهمین پیشوای شیعه حضرت عسکری علیه السلام، پس از شهادت امام هادی علیه السلام به تاریخ جمادی الآخره 254 شروع می شود و تا شهادت آن حضرت در سامرا به تاریخ 8 ربیع الأول 260 ادامه می یابد.

پس از این بررسی و تعیین قول حق، به ذکر اقوال و بررسی آنها می پردازیم:

درك زمان عسکری علیه السلام

بعضی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را از اصحاب امام عسکری علیه السلام برشمرده اند مثلاً: مرحوم میرداماد متوفای سال 1040 هجری در شرعة التسمیة(1) می گوید:

عبدالعظیم المدفون بمشهد (بمسجد) الشجرة بالری . . وقد أدرك من الأئمة الجواد والهادی والعسکری علیهم السلام .

البته مستند اصلی این قول، مرحوم شیخ طوسی علیه الرحمه است که در رجال خود(2) عبدالعظیم را از اصحاب ابی محمد حسن عسکری علیه السلام دانسته است.

رجالی کبیر علامه مامقانی در تنقیح المقال(3) پس از اینکه از ابن بابویه در ثواب الأعمال حدیث فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام هادی علیه السلام را نقل کرده(4) می گوید:

ص: 223

1- . شرعة التسمیة، ص 45 .

2- . رجال الشيخ الطوسی، ص 433؛ نیز بنگرید به: الکلینی والکافی، ص 142 .

3- . تنقیح المقال، ج 2، ص 157 .

4- . حدیث را ابن قولویه در کامل الزیارات، ص 537 ح 828 چنین نقل کرده است: حدثنی علی بن الحسین بنموسی بن بابویه، عن محمد بن یحیی العطار عن بعض أهل الری قال: دخلت علی أبی الحسن العسکری علیه السلام فقال: «أین كنت؟» فقلت: زرت الحسین بن علی علیهما السلام. فقال: «أما لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لكنت کمن زار الحسین علیه السلام» .

وفيه دلالة على فضل زيارته وعلى كونه في زمان الهادي عليه السلام ميّتاً .

يعني اين حديث دلالت می کند که حضرت عبدالعظيم در زمان امام هادی عليه السلام از دنیا رفته ، لذا حضرتش امر به زیارت او می کند ، سپس علاوه بر اینکه قول به حیات عبدالعظيم در زمان عسکری عليه السلام را رد می کند ، نسبت دادن زیارت عبدالعظيم را به امام رضا عليه السلام بی معنا می داند و می گوید :

فعدّ الشيخ رحمه الله اياه من أصحاب أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام لا معنى له كما لا معنى لما حكى عن ثاني الشهيدین من نقله عن بعض النسايين نسبة الى الرضا عليه السلام التنصيص على زيارته .

آنگاه عبارت شهید ثانی را در تعلیقاتش بر خلاصه نقل کرده و می گوید :

وهو اشتباه غريب ضرورة أن عبدالعظيم لم يكن متوفياً في زمان الرضا عليه السلام حتى ينص على زيارته .

عبدالعظيم در زمان امام رضا عليه السلام از اين دنیا نرفته بود تا حضرت بر زیارتش تصریح کند .

سپس علامه مامقانی التفات جالبی درباره منشأ این اشتباه فرموده و می گوید : گمانم آن است که روایت تنصيص ابوالحسن عليه السلام بر زیارت عبدالعظيم بوده ، و مراد راوی از ابوالحسن ، ابوالحسن ثالث بوده که امام هادی عليه السلام است ، شهید ثانی گمان کرده مراد از ابوالحسن ، امام رضا عليه السلام می باشد ، و ابوالحسن را تبدیل به رضا کرده است (1) .

مرحوم آية الله خوئی نیز می گوید (2) :

ص: 224

-
- 1- . عبارت تنقيح المقال، ج 2، ص 157 چنین است : وظنی أن الراوی روی تنصيص أبي الحسن عليه السلام على زيارته مریداً بأبي الحسن عليه السلام الثالث وهو الهادي عليه السلام ، فاشتبه الشهيد الثاني وزعمه الرضا عليه السلام فأبدله به ، فتدبر جيداً .
 - 2- . معجم رجال الحديث، ج 10، ص 54 .

ان جلاله مقام عبدالعظیم علیه السلام وایمانه وورعه غنیة عن التشبث فی اثباتها بالروایات الضعاف مثل ما روی عن بعض النسابین عن الرضا علیه السلام قال : « من زار قبره وجبت له الجنة » مع أن المتحصّل من کلمات أصحابنا أن عبدالعظیم لم یدرک الرضا علیه السلام فضلاً عن أن یرکون متوفی فی حیاته ، فما ذکره بعض النسابین وهم جزماً ، فهذه المرسلات غیر قابلة للتصدیق .

یعنی جلالت مقام وایمان وورع عبدالعظیم علیه السلام ما را از تمسک به روایات ضعیفه بی نیاز می کند مثل آنچه بعضی از نسابین روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود : کسی که قبرش را زیارت کند بهشت بر او واجب است . علاوه بر اینکه ماحصل کلمات اصحاب ما این است که عبدالعظیم علیه السلام درک حضور حضرت رضا علیه السلام را نمود تا چه رسد به اینکه در زمان حضرتش وفات یافته باشد . پس مطلب بعضی از نسابه قطعاً اشتباه بوده و این گونه مرسلات قابل قبول نیستند .

البتة مرحوم تستری در قاموس الرجال(1) توجیهی دیگر فرموده و آن اینکه :

روایات منقوله از حضرت رضا مربوط به زیارت قبر حضرت معصومه است و ناقل اشتباهاً آن را در مورد حضرت عبدالعظیم دانسته است .

ولی این توجیه خالی از اشکال نیست :

أولاً : اگر نسبت چنین اشتباهاتی به ناقلان و راویان اخبار بدهیم دیگر هیچ چیزی مورد اعتماد باقی نمی ماند و اساساً نسبت اشتباه دادن دلیل می خواهد .

ثانیاً : در ارجاع ضمیر به حضرت معصومه علیها السلام « قبرها » و در ارجاع به حضرت عبدالعظیم « قبره » بکار می رود و این دو برای عرب زبان قابل اشتباه نیست .

به هر حال التفاتی که علامه مامقانی در مقام فرموده و آیه الله خوئی نیز در عباراتش آن را تأیید فرموده قابل قبول می باشد .

ص: 225

مرحوم کجوری در جنة النعیم(1) بعید ندانسته که حضرت رضا علیه السلام به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام تنصیص فرموده باشد و می گوید :

و استبعاد و استیحاشی ندارد اخبار آن بزرگوار به امر مستقبل و تشویق اهل ری بر زیارت حضرت عبدالعظیم ؛ از آنکه امام علیه السلام به عقیده شیعه اثناعشریه به ما کان و ما یکون و ما هو کائن عالم است و آنچه الی یوم القیام از کتم عدم به فضاء شهود و بروز می رسد و احادیث صحیحہ کتاب اصول کافی شہادت بر صدق مقصود و مراد البتہ دلالت دارد.

با توجه به آنچه از علامہ مامقانی نقل کردیم و خود کجوری نیز بدان معترف است ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام درك حضور حضرت رضا علیه السلام را نکرده است . بنابراین ، این امر باید حالت « اخبار به غیب » داشته باشد ، و ائمه معصومین علیهم السلام بنایشان در حالات عادی ، اخبار به غیب نبوده است و فقط در مواردی که می خواسته اند اتمام حجت نمایند یا اعجازی نشان دهند ، اخبار به مغیبات می نموده اند .

در مقام وجهی ظاهر که حضرت به جهت آن ، این تشویق را نموده باشد وجود ندارد ، خصوصاً با توجه به اینکه امامان بعدی می توانسته اند ترغیب به زیارت حضرت عبدالعظیم را بیان کنند .

علاوه بر اینکه لسان خبر « من زار قبره وجبت له الجنة » لسان اخبار به ماضی است نه اخبار به مستقبل . یعنی در مورد کسی که از دنیا رفته است .

اشکال نشود که : در مورد حضرت معصومه علیها السلام نیز روایات مشابه داریم و ممکن است در مورد حضرت عبدالعظیم نیز به همان گونه باشد .

چون در مورد حضرت معصومه اخبار به نحو آینده است یعنی در خبر « سَتُدْفَنُ » دارد که صریح است در اینکه در آینده دفن خواهد شد .

بنا بر آنچه تا بحال گفته شد معلوم می شود حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اصحاب امام

ص: 226

1- . جنة النعیم، ج 3، ص 398 چاپ محقق .

حسن عسکری علیه السلام نبوده اند و در زمان امام هادی علیه السلام وفات یافته است ، و مستند این قول که مرحوم شیخ رحمه الله است صحیح نمی باشد .

در مقام ممکن است وجه نسبت دادن بعضی ، حضرت عبدالعظیم را به اصحاب امام عسکری ، تشابهی باشد که در لقب « عسکری » بین امام هادی و امام حسن علیهما السلام وجود داشته چون هر دوی آن بزرگواران در سامرا و محصور در عسکر بوده اند ، لذا به « صاحب العسکر » یا « عسکری » معروف شده اند . لذا در بعضی از روایات که عسکری داشته به عبارت قبل که « ابو الحسن » بوده توجیهی نشده و « حسن » خوانده شده یا ممکن است در بعضی از نسخه های خطی که توسط کتابت کتابت می شده « ابو » حذف شده .

بنا بر این بجای امام دهم که « ابو الحسن العسکری » می باشد ، امام یازدهم « حسن العسکری » تصور شده است . به طور نمونه به روایت کامل زیارات در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در جای دیگر نیز نقل کردیم توجه شود . در ابتدای روایت چنین آمده است :

دخلت علی ابي الحسن العسکری علیه السلام... (1).

تاریخ رحلت

اما درباره تاریخ رحلت آن حضرت به سه قول بر می خوریم :

1. حدود سال 250 که واعظ تهرانی صاحب جنة النعیم بدان قائل شده است .
2. سال 254 که بعضی از متأخرین بدان تصریح کرده اند .
3. سال 252 که شاه عبدالعظیمی و به نقل از وی در دیگر منابع آمده است .

ص: 227

1- . بدین احتمال حضرت آیه الله استادی در مقاله « آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او » اشاره کرده اند .

بلکه می توانیم قول چهارمی در مسأله قرار دهیم و آن « سکوت » می باشد؛ چرا که اکثر منابع شرح حال وی در این باره اشاره نکرده اند یا تصریح به معلوم نبودن تاریخ رحلت آن جناب نموده اند.

قول اول : سال 250

واعظ کجوری در جنة النعیم(1) می فرماید :

و بدان به ترتیبی که ابوالحسن علی بن الحسین مشهور به مسعودی که در سنه سیصد و سی معاصر خلفاء بنی عباس بوده است در کتاب مروج الذهب و عقد الجواهر

ترتیب خلفای بنی عباس را نوشته است : بعد از مأمون ملعون معتصم بالله ، و بعد از وی معتز بالله را ذکر کرده تا خلیفه معاصر زمانش مطیع بالله را بیان نموده است . چون ادراک زمان حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام را حضرت عبدالعظیم نمود معلوم می شود که آن بزرگوار با این هفت نفر خلفاء جائزین معاصر گردید :

اگر چه معتز ایام خلافتش اندک بود(2) در زمان وی در ری وفات یافت یا کشته شد . و داعی دیده ام سلطان جائزی که در حدیث است حضرت عبدالعظیم از ری هجرت کرد و فرار نمود معتز بالله است .

و بدان که معتز موسوم به زبیر بود و پسر متوکل است و مادرش موسومه به قبیحه(3) و شانزده ساله بود که بر سریر خلافت نشست و چهار سال و شش ماه بعد از

ص: 228

1- جنة النعیم، ج 3، ص 265 - 266 چاپ محقق .

2- درباره احوال معتز عباسی رجوع شود به : سیر اعلام النبلاء، ج 12، ص 532 ترجمه 207؛ تتمه المنتهی، ص 251 - 255 .

3- وی از زنان رومی و زیبا روی بوده و از باب نامگذاری به اسم ضد ، او را قبیحه نامیدند . نقل از حاشیه ریاض المسائل، ج 2، ص 15.

مستعین بالله خلافت نمود و مدّتی هم خود را از خلافت خلع کرد ، اما به روایتی که مسعودی نقل کرده است بیست و چهار ساله بوده است و در سرّ من رأی مدفون شد ، يك ماه قبل از تولّد حضرت حجّة الله امام عصر علیه السلام یعنی : در ماه رجب دویست و پنجاه و پنج ، و متوکل هم در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام به درك واصل شد ، و خلافت این سه نفر امتدادی نداشت .

پس بنا بر اخباری که حضرت عبدالعظیم از این سه بزرگوار روایت کرده است و خدمت ایشان عریضه نگار شده است و جواب مسائل وی را نوشته اند معلوم است که معاصر با ایشان بوده است .

و بنا بر خبر ابا حماد رازی معلوم می شود حضرت عبدالعظیم علیه السلام زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام در ری تشریف داشتند تا زمان معتز بالله ، چنانکه مرحوم شیخ فخر الدین طریحی ذکر فرمود قاتل حضرت هادی معتز بالله است آن بزرگوار هم قبل از شهادت آن جناب در ری وفات یافت .

بنابراین چندان توقف حضرت عبدالعظیم در ری طول نکشید که از دنیا رحلت فرمود ، و حدیثی که در زیارت حضرت عبدالعظیم مرویست از امام علی النقی علیه السلام است ، و آن مطابق با مقصود است ؛ از آنکه آن بزرگوار در سرّ من رأی بودند که حضرت عبدالعظیم رحلت نمودند ، و این حدیث بعد از وفات ذکر شد .

خلاصه از این اقوال این است که حضرت عبدالعظیم حسنی به روایتی در زمان معتز بالله به ری آمد ، یعنی : در وقتی که حضرت عبدالعظیم هنوز شهید نشده بودند و در زمان آن بزرگوار هم وفات یافتند که فرمودند : « زیارت نمائید حضرت عبدالعظیم را در ری » . پس باید سال وفات حضرت عبدالعظیم اوایل دویست و پنجاه ، چند سال قبل از شهادت حضرت امام النقی علیه السلام باشد ، و شهادت آن جناب هم در سال دویست و پنجاه و چهار به روایت اصول کافی بود .

و هلاک معتز بالله هم يك سال بعد از شهادت آن جناب بود که دویست و پنجاه

و پنج می شود(1) از آن جایی که روایتی صریحاً داعی در سنه وفات حضرت عبدالعظیم ندیده بود؛ لهذا از قراین و نظایر اخبار بدین گونه استنباط نمود، واللّٰه العالم بحقایق الاحوال و إلیه المبدأ والمآل .

خراسانی، صاحب منتخب التواریخ(2) نیز، این قول را نقل کرده و می نویسد: از روح و ریحان چنین استفاده می شود که ایشان در حدود سنه 250 از دنیا رحلت فرموده اند .

قول دوم : سال 254

محقق خبیر سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره نیز به سال 254 در رحلت آن جناب تصریح کرده است(3) ولی مستند قول خویش را نقل نکرده است .

با توجه به مطالب قبل، بعید است در همان سالی که حضرت هادی علیه السلام شهادت یافته، در همان سال هم امر به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام کرده باشد با توجه به این نکته که باید آن جناب در ری صاحب مزاری بوده باشد .

قول سوم : سال 252

قول شاه عبدالعظیمی در نور الآفاق است که نیمه شوال سال 252 باشد . این قول را به کتابهای نزهة الأبرار برزنجی و طبقات الاشراف مکی و مناقب العترة ابن فهد نسبت داده بود، چنانچه در تاریخ تولد آن حضرت نیز از این سه کتاب نام بردیم .

از نزهة الأبرار نیز نقل کرده که حضرت عبدالعظیم علیه السلام درك محضر امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام را نموده و از اصحاب آنها بوده و از آنان روایت نقل کرده است، و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز در کودکی آن حضرت درك کرده است .

ص: 230

1- چنانچه مرحوم شیخ عباس قمی در تامة المنتهی، ص 253 - 254 بدان اشاره کرده است .

2- منتخب التواریخ، ص 688 .

3- تراثنا، ش 5، ص 31، چاپ مؤسسه آل البيت - قم .

نگارنده گوید: ولادت حضرت عسکری علیه السلام - مانند حضرت هادی علیه السلام - در مدینه

بوده به تاریخ ربیع الآخر 232، لذا بنا بر قول شاه عبدالعظیمی که تاریخ وفات عبدالعظیم را سال 252 دانسته، یعنی هنگام وفات عبدالعظیم حضرت بیست ساله بوده است و این دوران کودکی نیست، مگر اینکه بگوئیم: امام حسن عسکری علیه السلام را در دوران کودکی آن بزرگوار در مدینه درك کرده و سپس راهی ری شده است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه(1) خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را از عبدالعظیم

نقل کرده و می گوید:

عرض ایمانه علی الهادی علیه السلام وتوفی فی ایامه لأنه ینقل عنه انه قال لبعض أهل الری « لو كنت زرت قبره لكنت كمن زار قبر الحسين علیهما السلام».

سپس می گوید:

ونقل عن بعض الكتب أنّ وفاته فی نصف شوال 252. صاحب ذریعه نیز ظاهراً نظر به نور الآفاق داشته است.

صاحب نور الآفاق(2) پس از نقل قول شهادت حضرت در بیانی که آنرا «تحقیق جوادیه» نام نهاده می گوید:

بدین قاعده سن مبارک آن حضرت هفتاد و نه سال ونوزده روز می شود و از وفات آن حضرت تا بحال که هزار و سیصد و چهل و سه است یک هزار و سیصد و چهل و سه است یک هزار و هشتاد و یک سال می شود که در این مکان مبارک مدفون است. و در شهادت حضرت امام رضا علیه السلام که دویست و سه هجری بوده آن حضرت سی ساله بوده است و در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که دویست و بیست و سه بوده است آن حضرت چهل و هفت ساله بوده است و سی و دو سال حضور مبارک حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده است و دو سال قبل

ص: 231

1- ذریعه، ج 7، ص 190.

2- نور الآفاق، ص 19 - 20.

از آن حضرت وفات فرموده در زمان خلافت معتز بالله که سیزدهم از خلفاء بنی عباس [بوده و] نتیجه هارون ملعون .

صاحب نور الآفاق سپس در صفحه 43 می نویسد:

چون وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا سال 1309 هجری معلوم نبوده ، آقای والد (حاج شیخ مهدی) و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشریف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده و از آن سال تا کنون در آستان قدس آن حضرت و تهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدسه دکاکین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارک مشرف شده . . .

نکته دیگر اینکه : بنا بر اقوال گذشته ، بهر حال حضرت عبدالعظیم قبل از سال 254 رحلت فرموده اند . بنا بر سند تاریخی دیگری وفات حضرت حتماً قبل از سال 258 هجری بوده که طبعاً مؤید همه اقوال سابقه است - ولی معین (تعیین کننده) هیچکدام نیست . بدین گفتار توجه کنید :

قوامی رازی که از سراینندگان نیمه اول سده ششم هجری است در آغاز دیوانش (1) در طی قصیده ای مفصل که در مواعظ و نصایح است می گوید :

زان زلزله که بود گه یحیی بن معاذ *** ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست

بیجان شدند سیصد و پنجه هزار خلق *** معلوم کن چه قول منت استوار نیست

دارنده زمانه تواناست همچنان *** در کارهایش هیچ کس آموزگار نیست

مرحوم جلال الدین محدث ارموی در تعلیقات مفصل خود که در پایان دیوان قوامی رازی بچاپ رسیده وقوع زلزله های متعدد شهر ری را از منابع تاریخی نقل کرده است . تکیه ایشان به سال 241 هجری است که وقوع زلزله ای سخت در ری بوده

ص: 232

که پس لرزه های آن نیز تا چهل روز ادامه داشته است . وی به نقل از کامل ابن اثیر(1) و تاریخی که گویا جامع التواریخ حافظ ابرو باشد به وقوع این زلزله در سال 241 اشاره کرده و سپس می گوید :

پس قضیه انطباق تمام با مضمون شعر مذکور دارد و بدون شبهه مراد همین زلزله است و بس .

سپس می گوید : ناگفته نماند : اگر چه سائر مورخین ضمن ذکر حوادث 242 چنین حادثه ای را به ری نسبت نداده اند لیکن ضمن حوادث 242 زلزله ای را به ری نسبت داده اند و بعضی ها هم اگر چه آن را بالاستقلال یاد نکرده اند لیکن وقوع زلازل هائله را بطور کلی یاد کرده اند که ری هم مشمول آن کلی می شود . سپس از یعقوبی در تاریخ خود(2) زلازل سال 242 ، وطبری در تاریخش(3) در وقایع همین سال ، و سیوطی در تاریخ الخلفاء(4) از وقوع زلزله های عظیم خبر داده و به گفتار شذرات الذهب نیز در همین مورد اشاره می کند(5) .

با توجه به وفات یحیی بن معاذ در سال 258 ، وفات حضرت عبدالعظیم حتماً قبل از این تاریخ بوده است .

اما درباره وفات یحیی بن معاذ منابع تاریخی فراوانی به مرگ وی در این سال تصریح کرده اند :

خاتون آبادی در وقایع السنین والاعوام(6) در وقایع سال 258 به نقل از ابن خلکان می گوید : یحیی بن معاذ رازی واعظ صوفی معاصر جنید بغدادی در 258 مرد - ابن خلکان . و در مجالس او را شیعه شمرده .

ص: 233

1- . الکامل، ج 7، ص 53 چاپ لیدن .

2- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 215 چاپ نجف .

3- . تاریخ طبری، ج 11، ص 54 - 55 چاپ اول مصر .

4- . تاریخ الخلفاء، ص 138 - 139 مطبعه میمنیه مصر .

5- بنگرید به تعلیقات دیوان قوامی، ص 175 - 176 .

6- وقایع السنین والاعوام، ص 181 .

پس از سطوری به نقل از نفحات می گوید :

یحیی بن معاذ در 258 مرد - نفحات .

در تقویم التواریخ نیز که از حاجی خلیفه مؤلف کشف الظنون می باشد نیز بدین مطلب

در حوادث سال 258 اشاره شده است(1) ، البته به استناد ترجمه آن که از مترجمی است ناشناخته ، و توسط نشر میراث مکتوب به چاپ رسیده است .

محدث ارموی نیز در تعلیقات خود بر دیوان قوامی رازی به نقل از ابن اثیر و ابن خلکان تاریخ وفات یحیی را سال 258 نقل کرده است .

از طرفی دیگر بنا بر نسخه ای از اختیارات الایام که در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی محفوظ است استفاده می شود که : در زمان یحیی بن معاذ صوفی مشهور ، عبدالعظیم حسنی علیه السلام از دنیا رحلت کرده است(2) .

لکن آنچه در مقام مهم است این است که : محدث ارموی ، تطبیق شعر قوامی را که با توجه به «گه یحیی بن معاذ» بوده حتماً زلزله سال 241 می داند ، و حال آنکه احتمال می رود زلزله سال 249 بوده باشد که در بخش پایانی کتاب بدان اشاره خواهیم کرد . و بدیهی است که اگر دو زلزله مهیب در ری به سالهای 241 - یا 242 - و 249 روی داده باشد مصراع قوامی که می گوید «گه یحیی بن معاذ» به سال دوم نزدیکتر است ، مگر آنکه بتوانیم به سندی تاریخی ثابت کنیم که زلزله سال 241 تلفات آن 000/350 نفر بوده که در شعر قوامی نیز به این تعداد نفوس تلف شده تصریح شده است .

ص: 234

1- ترجمه تقویم التواریخ، ص 68 .

2- . مطلب اخیر را دو دوست فاضل و بزرگوار ، حجج اسلام ، جناب آقای حافظیان و زمانی نژاد تذکر دادند و نگارنده به «اختیارات الایام» مراجعه نداشته ام . شایان ذکر است که مطلب اختیارات الایام ضمن گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ، در مجلد شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری به چاپ رسیده است.

اشاره

درباره کیفیت رحلت حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو قول در مقام وجود دارد و با احتمال ضعیفی که وجود دارد جمعاً سه احتمال می شود، در این بخش این اقوال و احتمالات بررسی شده و درباره مقدار قوت و ضعف آنها بحث می کنیم:

احتمال اول: موت طبیعی پس از بیماری

احتمال دوم: شهادت

احتمال سوم: وفات در اثر وقوع زلزله

احتمال اول: موت طبیعی پس از بیماری

ابو العباس نجاشی در رجال خود (1) قضیه مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری و طریقه وفاتش را چنین نقل می کند:

(ترجمه این روایت را در صفحات بعدی به نقل از جنّة النعیم خواهیم نگاشت):

قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله، حدّثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي، قال حدّثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الري هارباً من السلطان، وسكن سرباً في دار رجل من الشيعة في سكة الموالى، وكان يعبد الله في ذلك السرب ويصوم نهاره ويقوم ليله.

وكان يخرج مستتراً فيزور المقابل قبره، وبينهما الطريق، ويقول: هو قبر رجل من

ص: 235

1- رجال النجاشى، ص 248 - 249 رقم 653، همچنين بنگريد به: خاتمة المستدرک، ج 4، ص 405 و ج 5، ص 230؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 268 ح 3؛ ثلاثيات الكليني، ص 74؛ نقد الرجال، ج 3، ص 68 رقم 2944؛ جامع الرواة، ج 1، ص 460 - 461؛ معجم رجال الحديث، ج 11، ص 51.

ولد موسى بن جعفر عليه السلام . فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب ويقع خبره الى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم ، فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : إن رجلاً من ولدى يحمل من سكة الموالى ويدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب - وأشار إلى المكان الذى دُفن فيه - فذهب الرجل ليشتري الشجرة ومكانها من صاحبها فقال له : لأى شىء تطلب الشجرة ومكانها ؟

فأخبر بالرؤيا ، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا ، وأنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وفقاً على الشريف والشيعة (الشيعة) يدفنون فيه .

فمرض عبدالعظيم ومات رحمه الله ، فلما جرد ليغسل وجد فى جيبه رقعة فيها ذكر نسبه ، فإذا فيها :

أنا ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليهم السلام .

این روایت را دیگران نیز به نقل از نجاشی در کتب خود نقل کرده اند چنانچه در پانوشت ، برخی از آنها را ذکر کردیم .

روایت فوق صریح است در آنکه حضرت عبدالعظیم

علیه السلام بیمار شده و سپس وفات یافتند.

احتمال دوم : شهادت

اشاره

قبل از آنکه به بررسی شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بپردازیم درباره واژه « شهید » و معانی آن به گفتگو می نشینیم :

درباره شهید سه نوع معنا متصور است :

1 - معنای لغوی .

2 - اصطلاح فقهی و حدیثی .

3 - معنای توسّعی .

ص: 236

معنای لغوی شهید :

« شهید » از اسماء مبالغه است به معنای شاهد و حاضر (1) یعنی کسی که چیزی از او پنهان نیست ، و شهید در اسماء الهی به همین معنای لغوی است یعنی همه چیز برای او آشکار است و لا یخفی علیه شیء (2) .

همچنین شَهِدَ به معنای « نَطَقَ بالشَّهادة ، أی أشهد ان لا اله الا الله » نیز آمده است (3) .

استشهاد نیز به معنای شهادت و قتل فی سبیل الله است و به صیغه مجهول (اسْتُشْهِدَ) گفته می شود ، گرچه عوام آنرا به صیغه معلوم می خوانند .

اما معنای اصطلاحی که احکام فقهی بر آن بار می شود (4) « من قتل مجاهداً فی سبیل الله » می باشد یعنی کسی که در راه جهاد فی سبیل الله کشته شود . و جمع آن « شهداء » می باشد (5) .

وجه تسمیه شهید :

در وجه تسمیه شهید نیز چند وجه گفته شده :

1. خداوند و ملائکه شهادت می دهند که او اهل بهشت است .
2. شهید زنده است و نمرده پس کأنه شاهد و حاضر است .
3. ملائکه رحمت شاهد او هستند .
4. شهید در راه خدا به حق شهادت داده تا کشته شده است .

ص: 237

1- البته بنا بر بعضی از وجوهی که در معنای شهید خواهیم گفت شهید به معنای مشهود یعنی اسم مفعول است نه شاهد که اسم فاعل باشد .

2- بنگرید به : النهاية، ابن اثیر، ج 2، ص 513 ماده شهید .

3- تکملة المعاجم العربیة، ج 6، ص 367 به نقل از محیط المحيط .

4- در باره احکام فقهی شهید مانند عدم غسل و کفن ، علاوه بر کتابهای فقهی ، به احادیث مرویه در ابتدای بحار الانوار، ج 82 رجوع شود .

5- . النهاية، ج 2، ص 513.

5. شهید شاهد مقامات و کرامتی است که خداوند برای او آماده کرده، و آن مقامات را با کشته شدن به او می دهد(1).

اما معنای سوم که معنای توسّعی شهید است، آن افرادی هستند که در معرکه جنگ کشته نشده اند ولی خداوند به آنها ثواب شهیدان را عطا می کند، و ذکر این دسته افراد در احادیث و روایات منقول از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام آمده است که بیان و توضیح همه آنها رساله ای مستقل می طلبد. لذا در این مقام فقط بدانچه مرحوم محدث قمی در سفینة البحار(2) ذکر کرده و بیان چند حدیث دیگر اکتفا می کنیم. محدث قمی ذیل عنوان « ذکر من کان موته فی حکم الشهادة » می فرماید:

النّبوی صلی الله علیه و آله: « اذا جاء الموتُ طالبَ العلم وهو علی هذه الحال مات شهیداً »(3).

الصادقی علیه السلام: « إنّ المیتَ منکم علی هذا الأمر شهید »(4).

الصادقی علیه السلام: « من قُتل دون ماله فهو شهید »(5).

« جعل الطاعون لهذه الأمة شهادة »(6).

« من قرأ الجحد والتوحيد فی فريضة من الفرائض بعثه الله شهیداً »(7).

النّبوی صلی الله علیه و آله: « یا أنس! أكثر من الطهور یزید الله فی عمرک وإن استطعت أن تكون باللیل والنهار علی طهارة فافعل، فإنّک تكون إذا متّ علی طهارة شهیداً »(8).

عن النبی صلی الله علیه و آله: « من نام علی الوضوء إن أدركه الموت فی ليله فهو عند الله

شهید »(9).

ص: 238

1- . النّهاية، ج 2، ص 513؛ فیض القدير، ج 4، ص 238؛ مجمع البیان، ج 3، ص 126؛ لسان العرب، ج 3، ص 342.

2- . سفینة البحار، ج 4، ص 513 ماده شهد .

3- . بحار الانوار، ج 1، ص 186 .

4- بحار الانوار، ج 6، ص 245 و نیز قریب به آن در ج 27، ص 138 .

5- . بحار الانوار، ج 10، ص 226 .

6- بحار الانوار، ج 16، ص 350 .

7- . بحار الانوار، ج 7، ص 298 .

8- . بحار الانوار، ج 69، ص 396 .

9- . بحار الانوار، ج 76، ص 183 .

عن النبي صلى الله عليه وآله : « من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء ، وإن مات على فراشه » (1).

ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله من شهداء أمته غير الشهيد الذي قتل في سبيل الله مقبلاً غير مدبر : الطعين والمبطون وصاحب الهدم والغرق والمرأة تموت جمعاً . قالوا : وكيف تموت جمعاً يا رسول الله ؟ قال : يعترض ولدها في بطنها (2) .

كلام محدث قمی پایان یافت .

ابن اثیر در نهاییه (3) می گوید :

قد تكرر ذكر الشهيد والشهادة في الحديث ، والشهيد في الأصل من قتل مجاهداً في سبيل الله ، ويجمع على شهداء ، ثم اتسع فيه ، فاطلق على من سماه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من المبطون والغرق والحرق وصاحب الهدم وذات الجنب وغيرهم .

شيخ طبرسی هم در مكارم الاخلاق (4) در حدیثی نبوی که زنی درباره جهاد زنان پرسیده ، از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود :

« للمرأة ما بين حملها إلى وضعها ثم إلى فطامها من الأجر كالمربط في سبيل الله ، فان هلكت فيما بين ذلك كان لها مثل منزلة الشهيد » .

همچنین روایت : « من مات على حب آل محمد مات شهيداً » از طرق عامه و خاصه بسیار وارد شده است (5) .

نیز از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود : « من مات على وصية حسنة مات شهيداً » (6) .

در روایاتی نیز تصریح شده که شیعیان اهل بیت و موالیان آن حضرت مرگشان

ص: 239

1- بحار الانوار، ج 70، ص 201.

2- بحار الانوار، ج 81، ص 245.

3- النهاية، ج 2، ص 513 .

4- مكارم الاخلاق، ص 234 .

5- بنگرید به : ينابيع المودة، قندوزی، ج 1، ص 91؛ كشف الغمة، ج 1، ص 104 و منابع فراوان دیگر .

6- الدعوات، راوندی، ص 231 ح 643 .

گرچه طبیعی باشد به منزله شهید هستند .

در روایتی که برقی در محاسن نقل کرده و صحبت از کشته شوندگان در حدود و مرزها به میان می آید حضرت صادق علیه السلام قسم یاد می فرماید و می گوید :

« واللّٰه ما الشهداء الاّ شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم »(1).

قسم به خدا شهید محسوب نمی شود مگر شیعیان ما گر چه بر سر بالش از دنیا بروند .

با توجه به مواردی که ذکر شد اگر « منزله شهادت » یا معنای توسّعی شهید را در نظر بگیریم موارد چندی به حضرت عبد العظیم علیه السلام تعلق می گیرد :

اولاً : کشته شدن بر ولایت اهل بیت علیهم السلام و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله . حضرت عبدالعظیم همان است که دینش را بر امام هادی علیه السلام عرضه کرده و حضرت تصدیقش فرمودند ، و در زمانی که بسیاری از سادات ، داعیه خلافت را پیش گرفتند او تسلیم محض اهل بیت بود با اینکه موقعیت اجتماعی ، علمی و مذهبی وی به گونه ای بود که می توانست موقعیت دنیوی برای خویش ایجاد کند .

در روایتی امام صادق علیه السلام به مالک جهنی فرمودند :

« يا مالك ! إنّ الميت منكم على هذا الأمر شهيد بمنزلة الضارب في سبيل الله »(2).

ای مالک ! کسی که از شما بر این امر - یعنی ولایت ما اهل بیت - بمیرد شهید می باشد و به منزله جنگجوی در راه خداست .

و نیز فرمودند :

« ما يضرب رجلاً من شيعتنا أيّة ميتة مات : أكله السبع أو احرق بالنار أو غرق أو قتل ، هو والله شهيد »(3).

چه ضرری دارد (چه فرقی دارد) شیعیان ما چگونه بمیرند : خوراک درندگان شوند یا طعمه حریق یا غرق شوند یا کشته شوند ؟ آنان قسم به خداوند شهید هستند .

ص: 240

1- . المحاسن، ج 1، ص 164، ح 118 .

2- المحاسن، ج 1، ص 164 باب 32 ح 119 .

3- المحاسن، ج 1، ص 164 باب 32 ح 119 ادامه حدیث سابق .

ثانیاً: موت در غربت و دوری از وطن مألوفش بطوری که از خوف سلطان وقت مجبور به ترك وطن و هجرت به سرزمین ایران شد .

چه خوش گفته است جامی :

صوفی چه فغان است که من این الی این *** این نکته عیان است من العلم الی العین

ما الحاصل فی البین چه گوئی سفری کن *** چون خضر بجوی این گهر از مجمع بحرین

بر ذمه ما دین تو از پرتو هستی *** کو جذب فنائی که مؤدی شود این دین

در مشرب توحید بود و هم دوئی کفر *** در مذهب تقلید بود نفی دوئی شین

این وحدت محض است که از کثرت تکرار *** گاه اربعه و گاه ثلاث است و گاه اثنین

جامی مکن اندیشه نزدیکی و دوری *** لا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین

و این بیت را نیکو سروده اند :

تا دسته گل زخار نگریخت *** در گردن دلبران نیاویخت

مرحوم واعظ تهرانی در روح و ریحان(1) این موضوع را به خوبی بررسی کرده است.

او در روح و ریحان دهم می گوید :

بدان حضرت عبدالعظیم به بیاناتی که در رحلت آن بزرگوار مذکور می شود - و عبارتش را در سطور بعدی می خوانید - معلوم است در زمان معتز بالله که از خلفای بنی عباس و معاصر زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام بود ، از سرّ من رأی نهضت و هجرت فرمودند، و به خطّه ری نزول اجلال کردند، و جهت حرکت ایشان هم به امر و حکم امام علیه السلام بوده است، و چون اخصّ اصحاب حضرت جواد علیه السلام و از خیار و کبار محبّین و مقرّبین حضور مهر ظهور ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام بود خلیفه معاصر مسطور نهایت خوف از آن بزرگوار داشته ، لهذا در مقام اذیت و قتل وی برآمد . ناچار به فرموده آن سیّد بزرگوار

از جوار فیض آثار ایشان مهاجرت نمودند و از عیالات خود مفارقت کردند .

و بعضی نقل کرده اند :

ص: 241

به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و به بلاد خراسان متوجه گردید . چون به شهر ری وارد شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود ، و امر آن بزرگوار مخفی بود ، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند ، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند ، و مسائل حلال و حرام خودشان را سؤال نمودند ، و کمال تقرب آن جناب را به امامین همامین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود . پس نگذاردند آن جناب حرکت نماید .

و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست ؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد .

سپس در روح و ریحان سیزدهم (1) آیه ای درباره مهاجرت و روایاتی در همین مضمون نقل کرده و سپس هجرت حضرت عبدالعظیم و موت حضرت را در هجرت توضیح داده است . عبارت او چنین است :

قال الله تعالى : « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (2) .

وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم : « موت الغريب شهادة » (3) .

وفى الحديث النبوى صلى الله عليه وآله وسلم : طوبى للغرباء (4) .

وفى الفقيه (5) - فى الحج باب الموت فى الغربة - عن ابى عبد الله عليه السلام : « ما من ميّت

ص : 242

1- روح و ریحان جنة النعيم ، ج 3 ، ص 357 چاپ محقق .

2- . نساء : 100 .

3- . الدعوات ، ص 242 ، ح 679 ؛ من لا يحضره الفقيه ، ج 1 ، ص 139 ، ح 379 ؛ وسائل الشيعة ، ج 11 ، ص 347 ، ح 14981 .

4- مسند احمد ، ج 2 ، ص 177 ، به نقل از معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام ، ج 1 ، ص 71 ، این مضمون از امام باقر عليه السلام در محاسن برقى ، ج 1 ، ص 272 ح 366 و بحار ، ج 2 ، ص 204 ح 84 نیز منقول است .

5- . من لا يحضره الفقيه ، ج 2 ، ص 299 ح 2510 .

يُموت في الأرض غربتة تغيب عنه فيها بواكيه الأ بكته بقاع الارض التي كان يعبد الله عزوجل : عليها وبكته ابوابه وبكته ابواب السماء التي كان يصعد فيها عمله وبكاه الملكان الموكلان به » .

وقال عليه السلام : « ان الغريب إذا حضره الموت التفت يُمنة ويسرة ولم ير احداً يرفع رأسه فيقول الله عزوجل الى من تلتفت ؟ الى من هو خير لك مني ؟ ! وعزتي وجلالي ! لن اطلقك عن عقدتك لأصيرتك في طاعتي وان قبضتُك لأصيرتك الى كرامتي » (1) .

و آنگاه می فرماید :

بدان یکی از بندگان خاص خداوند سبحان که هجرت به سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و در راه مهاجرت وفات یافت و خداوند بر هجرت و رحلت وی اجر عظیم مرحمت نمود حضرت عبدالعظیم علیه السلام است . پس آن بزرگوار تأسی به انبیای سابقین و ائمه دین علیهم السلام نمود چنانکه در باب هجرت گذشت (2) .

ص: 243

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 299 ح 2511 .
2- . مرادش از باب هجرت ، روح و ريحان دهم است . در این روح و ريحان مسأله هجرت را به نحوی مفصلتر بیان داشته و می گوید : و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « من فرّ بدینه من أرض إلى أرض وإن كان شبراً من الأرض استوجب الجنة وكان رفيق ابراهيم عليه السلام » بنگرید به : مجمع البيان، ج 3، ص 172؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 433 و در پایان آن چنین است : وكان رفيق ابراهيم ومحمد عليهما السلام . نیز بنگرید به : كشاف زمخشری، ج 1، ص 555 ؛ نور الثقلين، ج 1، ص 541؛ مجمع البحرين، ج 4، ص 499 ماده وسع . یعنی : « هر کس بواسطه حفظ دین خود از زمینی به زمین دیگر فرار کند اگر چه يك وجب باشد بهشت بر او واجب است و در آن رفيق ابراهيم عليه السلام است » . سپس می گوید : هجرت دو قسم است : یکی حرام و یکی واجب . اما هجرت حرام آن رفتن به بلاد کفر است با عدم اکراه و اجبار و میل خاطر . و مراد از بلاد کفر آن شهرهائی است که مهاجر به واسطه توقف در آن از واجبات شرعیه و مستحبات ملیّه مانند صوم و صلوات و خمس و زکات و حج و اذان و غیر آنها باز ماند ، و متمکن از اظهار آثار شرع نباشد به واسطه تسلط و استیلاء و غلبه کفر . و همین طور است تعرب بعد از هجرت ، یعنی بعد از اینکه شخص از بلاد کفر هجرت کرد به بلاد مسلمانان ، باز به بلاد کفر عود کند . پس مسلم نباید از بلد اسلام به بلاد کفر هجرت نماید مگر آنکه مضطر باشد و اگر تاجری بقصد تجارت رود در بلاد کفر نتواند دین خود را نگاهدارد نیز همین قسم است ، و بر اوست ترك تجارت کرده به سوی دین خود آید . اما هجرت واجب که ممدوح است در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله عبادتی است که فضیلت و ثواب بسیار دارد و ترك آن موجب عقاب و گناه است ، و خداوند سبحان در چند جای از کتاب مجید مدح مهاجرین و ذم تارکین او را فرموده است ، از آن جمله فرمود : « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (نساء : 100) . از آن جمله : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ » (عنكبوت : 56) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (حج : 58) . از آن جمله : « وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْوِتْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْأَخْيِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » (نحل : 41 - 42) . از آن جمله : « قَالِ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ » (آل عمران : 195) . از آن جمله : « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ »

سَبِيلًا* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَظِيمًا غَفُورًا» (نساء: 97 - 99). و این آیه کریمه صریح است در مذمت کسانی که قدرت بر هجرت دارند، مع هذا هجرت نمی نمایند به خلاف آنان که متمکن و قادر نیستند. اما حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بسیار است به يك حدیث قناعت می شود که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند: « هجرت قطع نمی شود تا اینکه توبه قطع شود، و توبه قطع نمی شود تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع نماید، و آفتاب نزدیک به ظهور قیامت از مغرب طلوع می نماید» (بنگرید به: مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 192 و ج 4، ص 99؛ سنن الدارمی، ج 2، ص 240؛ سنن ابی داود، ج 1، ص 555 ح 2479؛ بحار الانوار، ج 69، ص 230). و اگر طالب رجوع به بعضی از اخبار نماید می داند ائمه طاهرین علیهم السلام و فرزندان ایشان هر يك که مهاجرت فرمودند آن را عبادتی دانستند و تکلیف الهی را بر آن فهمیدند مانند حضرت امیر مؤمنان و امامین همامین جناب امام حسن و جناب امام حسین و حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام و سائرین از ائمه که مجبور در هجرت از وطن مألوف شدند با دوستی که در مجاورت قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داشتند، و در عراق عرب متحصن گشتند تا شهید شدند نیز برای ایشان عبادت بوده. و در این مهاجرتها ثمرات و آثاری مترتب شد، و تا قیامت یوماً فیوماً آن آثار زیاد می شود.

و در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب، و در کتاب منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال که از مصنفات عالم فاضل محقق
متحبر مولانا میرزا محمد استرآبادی است،

ص: 244

و در کتاب مستطاب نقد الرجال که از تألیفات سید جید فاضل میر مُصطفی قدس سرهاست ، و کتب معتبره دیگر از علم درایه و رجال و انساب(1) شرح وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به این نهج ذکر فرموده اند که :

احمد بن محمد بن خالد برقی گفت : حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرار کرد از سلطان جائز زمان و در شهر ری وارد شد و در سردابی که زیر زمین بوده است مخفی گردید ، در خانه مردی از شیعیان در کوچه ای که معروف به « سکه الموالی » بوده منزل گرفت .

و گویا سکه الموالی نامیدند کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست داران اهل بیت بودند در آن منزل و مأوی داشتند و در کوچه های دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانه های عالیه بنا نموده بودند ، و حضرت عبدالعظیم علیه السلام در همان سرداب روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت پروردگار مشغول بود ، وقتی که از محل شریف خود حرکت می کرد و بیرون می آمد از آن سرداب به طریق مخفی و پنهان به زیارت قبری که اکنون مقابل قبر اوست و قبله مرقد شریف آن بزرگوار است می رفت و می فرمود : این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است .

و دیگر در این حدیث مذکور نیست که آن جناب فرموده باشد که این قبر حمزه بن موسی علیه السلام است ، پس به يك يك از شیعیان و دوستان که در آن محل بودند خبر وجود فیض اثرش منتشر گردید تا آنکه اکثری آن بزرگوار را شناختند و خدمتش شرفیاب می شدند و اخذ دین و مسائل و احکام می نمودند .

پس مردی از شیعه در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کرد که فرمود : یکی از اولاد من از سکه الموالی حمل و نقل می شود و در نزدیکی درخت سیبی که در خانه عبدالجبار بن عبدالوهاب است دفن خواهد شد ، پس به دست شریف خویش اشاره به همان مکان نمود . آن گاه از خواب برخاسته و رفت به نزد صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بنبرد .

ص: 245

1- بنگرید به : رجال النجاشی ، ص 248 - 249 رقم 653؛ خاتمة المستدرک، ج 4، ص 405 و ج 5، ص 230؛ بحار الانوار، ج 99، ص 268 ح 3؛ ثلاثیات الکلبینی، ص 74؛ نقد الرجال، ج 3، ص 68 رقم 2944 .

سؤال نمود: از برای چه می خری این باغ را؟

پس خواب خود را نقل کرد.

صاحب باغ گفت که: من هم به مانند تو همین خواب را دیده ام.

پس صاحب باغ آن را وقف بر حضرت عبدالعظیم و تمام شیعه نمود که در آن مدفون شوند.

پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود. چون آن بزرگوار را برهنه کردند که غسل دهند در گریبان آن جناب رقعۀ ای یافتند که ذکر نسب خود را فرموده بود به این گونه: انا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

و در کتاب فهرست (1) علامه اعلی الله مقامه است:

مات عبدالعظیم بالرّی وقبره هناك.

یعنی: حضرت عبدالعظیم مُرد در ری و قبر وی در ری است.

و در کتاب مستطاب منتخب که مجموعه ای از مرثی و خطب است و مؤلف آن مرحوم شیخ فخر الدین طریحی نجفی علیه الرّحمه است مذکور است:

قيل: ممّن دفن من الطالبیین حیّاً عبدالعظیم الحسنی بالرّی ومحمّد بن عبدالله بن الحسن، ولم یبق فی بیضة الاسلام بمدة الا قتل فیها طالبی او شیعی .. الی آخره.

یعنی: از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است و محمّد بن عبدالله، و مراد از طالبیین اولاد ابوطالبند که پدر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام باشد، و الا طالبیین را نسبت به طالب برادر آن بزرگوار دهند صحیح نیست چنانکه خواجه فرموده است در وصف حضرت امیر علیه السلام: « لیث بنی طالب » همانا مراد ابوطالب است، برای اختصار و اقتصار حضرات اهل فضل و لسان حذف نمودند کلمه « ابی » را.

و محمد بن عبدالله بن حسن غیر از صاحب نفس زکیّه است که نزدیک مدینه شهید شد که برادرش قتیل باخمی است.

ص: 246

بنا بر این چنین نتیجه گرفته می شود که : حضرت عبدالعظیم علیه السلام بنا بر معنای توسّعی شهید ، بطور یقین از شهداء محسوب می شوند .

اما در این مقام ، بالاتر از مطلب مذکور ، می خواهیم با بررسی اقوال قدماء ، بدین نتیجه برسیم که حضرت عبدالعظیم به شهادت رسیده ، یعنی همان معنای اصلی که « القتل فی سبیل الله » باشد علاوه بر معنای توسعی مذکور .

شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در منابع متأخرین ، مهمترین منبعی که به شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام اشاره کرده است منتخب طریحی می باشد ، و پس از وی دیگران به گفتار وی استناد نموده اند :

علامه ادیب شیخ فخرالدین طریحی در کتاب المنتخب فی جمع المراثی و النخطب(1)

می گوید : قیل : وممن دفن حیاً من الطالبیین عبدالعظیم الحسنی بالری . ولی مستندی برای گفتار خود ذکر نمروده است .

در منابع معاصر و قریب بدان ، غالباً این مطلب از منتخب طریحی نقل شده است مانند کجوری در جنة النعیم(2) . وی زحمت زیادی برای یافتن خبر شهادت حضرت کرده ولی چیزی نیافته جز خبر فوق که آن را نقل کرده و بعضی از ستمهای حکام جور را بر اهل بیت و علویان مذکور داشته و می نویسد :

مخفی نماند آنچه در کتب رجال و انساب از احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام

تفحص و تجسس نمودم از شهادت آن جناب خبری صحیح و موثق نیافتم جز این قول که قائل و ناقل آن مجهول است(3) .

ص: 247

1- . منتخب طریحی ، ص 8 چاپ نجف ، سال 1369 ه ق ، همچنین برای اطمینان بیشتر از وجود واژه « قیل » در کلام طریحی ، به نسخه ای که با خط زیبا توسط اسماعیل بن محمد علی بروجردی بتاریخ 15 رجب 1276 نگاشته شده است و تحت تملک سید مرتضوی در مشهد قرار دارد ، مراجعه شد . تصویری از این نسخه در مرکز احیاء میراث اسلامی - قم به شماره 2606 نگهداری می شود .

2- جنة النعیم ، ص 3 ، چاپ محقق .

3- . نگارنده در حال نگاشتن مقاله ای مستقل در تحقیق این مطلب است که خوانندگان عزیز را در صورت بقای عمر بدان ارجاع می

دهم .

و آنچه از مرحوم شیخ فخرالدین در اول همین کتاب اشاره به شهادت آن بزرگوار شد نیز منقول از آن کتاب بود .

و جمعی از اهل علم و فضل از داعی خواهش نمودند که مراجعه در کتب بیشتر شود شاید خبری جز آنکه در کتاب سابق الذکر مسطور است به دست بیاید و راوی آن هم معین باشد ، تاکنون به قدر وسع جد و جهد کرده خبری نیافتم که صریحاً دلالت بر شهادت آن بزرگوار نماید و الا در این اوراق می نوشتیم ، بلکه می توان گفت : عبارت صحیح که فرمودند : « مَرَضٌ وَمَاتَ » معارض است با قول قیل ، چون آن قول معلوم است و راوی هم موثق و ضابط و عادل تعارض می کند با این قول مجهول .

بلی ، اگر مرحوم شیخ این قول را مجهولاً نسبت نمی داد و خبری محذوف الاسناد ذکر می فرمود می توان گفت : در این گونه موارد تسامح جایز است اگر چه قول مجهول هم چنین است فرقی چندان نمی کند ، پس اعتناء مرحوم شیخ دلالت بر جواز ذکر این گونه اخبار می کند .

علی ای حال، بنابر این قول می توان گفت: يك جهت در علو رتبت عبدالعظیم شهادت

اوست و بر حسب اخبار و آثار و حکومت عقل و نقل هر يك از اخیار که به درجه شهادت فایز گردیدند و درك ثواب شهادت نمودند مقام و مرتبه ایشان اعلی و اوفی شد .

و به این بیان توان ثابت کرد علو مقامات و درجات ائمه دین علیهم السلام را که به روایت صحیحه مقتول یا مسموم شدند(1) چنانکه شیخ طریحی در اول کتاب مذکور بیانی ذکر فرموده است ، خوب است بعینها بنویسد :

عن الصدوق علیه الرحمة : ان جميع الائمة خرجوا من الدنيا على الشهادة ، قتل علی فتکاً ، وسم الحسن سرّاً ، و قتل الحسين جهراً ، وسم الولید عبدالملک زین العابدین ،

ص: 248

1- در بحار، ج 50، ص 238 ذیل حدیث 8 نیز بدین مطلب اشاره شده است ، و در روایتی منقول از امام ثامن ضامن حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمودند : «والله! ما منا إلا مقتول شهيد» . بنگرید به : من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 585 ح 3192؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 287 ح 9 .

وسمّ ابراهيم بن الوليد الباقر، وسمّ ابو جعفر الدوانيقي الصادق عليه السلام، وسمّ الرشيد الكاظم، وسمّ المأمون الرضا، وسمّ المعتصم محمداً الجواد، وسمّ المعتز علي بن محمد الهادي، وسمّ المعتمد الحسن بن علي العسكري و هرب المتوكل خوفاً من المتوكل(1).. الى آخره .

و عجب است از شيخ طريحي كه متوكل را معاصر حضرت قائم عليه السلام دانسته است، و عجب تر آن است كه نقل از مرحوم صدوق فرمود، و آنچه معلوم است متوكل از بعد از واثق بالله است و متوكل در سال دويست و چهل بوده است و بسيار فاصله دارد تا زمان آن بزرگوار .

عجالةً به نحو اجمال ظلمي كه به خيار رجال و آل عصمت وارد آمد اشاره شود خوب است : اما اخيار از اولاد اميرالمؤمنين عليه السلام در وقعه عاشورا با چهار نفر اولاد امام حسن عليه السلام و فرزندان سيّد الشهداء و نه تن از اولاد عقيل بواسطه و بلا واسطه و سه نفر از اولاد جعفر طيار شهيد شدند .

و از فرزندان علي بن الحسين عليه السلام زيد در كوفه به امر نصر بن خديمه(2) اسدي، يوسف بن عمر [را] بر دار آويخت و چهار سال مصلوب بود، و احدى از هاشميين قدرت نداشت بر وي نديه كند، عاقبت او را سوزانيدند .

و يحيى بن زيد را به سنّ شانزده سالگي به چه قسم شهيد نمودند، و به امر منصور دوانيقي بنيان و اساس جامع بغداد را از بدنهای سادات بنا كردند، و هزار نفر از فاطميين و علويين را از عبدالله بن حسن و فرزندانش مانند ابراهيم و محمد و ديگران

از اين خاندان را به قتل رسانيدند، و زندان آن منبع خذلان مملو از سادات بود كه به درك رفت .

ص: 249

1- نگارنده اين مطلب را در كتابهاي چاپ شده صدوق نيافتم ولي عين اين عبارات را ابن شهر آشوب در مثالب النواصب نسخه خطي از شيخ صدوق نقل کرده است . احتمال می رود اين عبارت نیز از جمله مطالب شيخ صدوق است كه در ضمن كتابهايي مانند «مدینه العلم» در سده های بعدی از بين رفته، ولي ابن شهر آشوب از آنها بهره گرفته است .

2- كذا . ظاهراً «خزيمه» صحيح است .

و بعضی در زندان و زیر زمین و چاههای عمیق از گرسنگی خاک خوردند و مردند .

و وقعه فح نیز مشهور است که جماعتی از بنی هاشم به اشدّ عقوبت شهادت یافتند .

و اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به دست خلفاء جور چگونه از اوطان خویش جلا و هجرت فرمودند و در كهوف و مغارات جبال و به وادی شهادت فایز گردیدند .

و مأمون ملعون چگونه محمّد بن اسماعیل بن حسن را شهید کرد تا آنکه خلافت منتهی شد از این خانواده به متوکل ملعون ، پس آن ملعون امر نمود به معتز بن جهم و ابن سکیت و آل ابی حفص اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در مجالس عامه هجو نمایند و زبان یعقوب بن اسحاق بن سکیت که ادیب بی بدل بود برای آنکه حسنان علیهما السلام را بر دو پسرش معین و مؤید تقضیل داد از ققاء کشیدند و بریدند . پس آن خبیث از قتل و صلب و حرق و ضرب و حبس و سبی چیزی باقی نگذارد چنانکه گفته اند : ولم یزل السّیف یقطر من دمانهم والسّجون مشحونة باحرارهم و امائهم (1) .

عاقبت امر نمود مقابر قریش را بسوزانند و قبر مطهرّ جناب سیّد الشهداء علیه السلام را خراب نمایند چنانکه هبة الله گفته است :

قام الخلیفة من بنی العباس *** بخلاف امر الهه فی الناس

ضاهی بهتک آل محمّد *** سفها فعال امیة الارجاس

والله ما فعلت امیة فیهم *** معشار ما فعلت بنو العباس (2)

ما قتلهم عندی بأعظم ماتماً *** من حرقهم من بعد فی الارماس

ای والله ! آنچه بنی عباس کردند عشر آن را بنی امیّه نمودند برای امتداد زمانشان با آنکه هر يك از ائمه طاهرين بر حسب حکمت ها و مصالحی که می دانستند می کردند

ص: 250

1- بنگرید به : المسترشد، طبری ، ص 674 - 675 ح 347؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 219 .

2- . بیت سوم در منابع زیادی نقل شده ، و در حیاة الامام الرضا علیه السلام ، سید جعفر مرتضی ، ص 96 از شرح میمیه ابی فراس ، ص

119 نقل شده ، نیز بنگرید به : الدرجات الرفیعة، ص 8 .

و هیچ يك از ایشان خروج به سیف ننمودند حتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را سه ماه تکلیف به قبول امامت کرد بر حسب مأموریتی که از خداوند داشتند اباء فرمودند . مع هذا از ابناء و احفاد این سلسله جلیله به قدری که توانستند به قتل رسانیدند .

بناء علی هذا ، استبعادی نمی رود حضرت عبدالعظیم به امر سلطان جائر و خلیفه معاصر مقتول شده باشد ، و این بعد از اجتماع شیعیان و محبّین و نشر احوال و فضایل و مآثر شریفش بوده است با آنکه مخفی بوده و عزلت و استتار را خوش داشته و از محلّ و مکان خود به ملاحظه تقیه بیرون نمی آمده ، به نهجی که سابقین از ابناء دین را

شهید کردند آن بزرگوار را هم شهید کرده باشند تا درجه شهادت و درك این فضیلت به تبعیت به ائمه هدی و اولاد طاهرین ایشان کرده باشد ، و برای حفظ دین چون جناب خامس آل - علیه التحیه والثناء - در قبه سامیه اش چه آثار و انوار مخصوصه خداوند سبحان هویدا و پیدا نمود .

و در میان اعراب و بعضی اعاجم مرسوم و معمول شده است که به قبر آن شهید التجا می آورند و حاجت می خواهند چنانکه به روایت علی بن اسباط که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است در سال اول شهادت جناب سید الشهداء يك صد هزار نفر زن عقیم از احیاء عرب و بلدان و نواحی قریبه و بعیده التجا آوردند و همگی حامله شدند . و این خبر اگر چه غرابتی داشت اما تأسی به مرحوم مجلسی نمودم و ذکر کردم (1).

گر چه شأن مرحوم طریحی اجلّ از آن است که مطلبی را بدون مصدر و منبع معینی نقل کند ولی به هر حال چون مستند آن معلوم نبود در هاله ای از ابهام قرار داشت ، و طبیعی است که به صرف مصدري مجهول نمی توان حکم به شهادت حضرت کرد ، لذا افرادی نیز که این قول را نقل کرده اند با بی اعتنایی از آن عبور کرده اند .

از تفضّل خداوندی و منن الهی ، روزی از مؤلف عالیقدر و پرتوان ، حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد رضا مامقانی دام عزه العالی در این موضوع پرسش نمودم . فرمودند: بنظرم هست ابن شهر آشوب در مثالب النواصب این مطالب را گفته اند .

ص: 251

مطلب بسیار مهم می نمود، چون ابن شهر آشوب متولد - متوفای (588) - از اعظم رجال و مفاخر شیعه است. علاوه بر قدمت وی، شیخ الاجازه بودن و اساتید فراوان و شاگردان او - از شیعه و سنی - بسیار در خور توجه است.

گرچه کتاب پر ارجش مثالب النواصب تاکنون به زیور طبع آراسته نشده ولی کتاب مناقب آل ابی طالب از مصادر مهم شیعه و دارای مطالب بکر فراوان و از منابع مهم مجلسی در بحار الأنوار و سایرین می باشد.

از این کتاب پر ارج دو نسخه خطی تاکنون یافت شده که یکی در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران به شماره (1841) و دیگری در کتابخانه ناصریه لکهنو در کشور هند موجود است، و خوشبختانه نسخه عکسی آن دو در مرکز احیاء میراث اسلامی قم نگهداری می شود.

با مراجعه به هر دو نسخه مطلب همانطور بود که ایشان فرموده بود، بلکه برایم یقینی شد که عبارات طریحی کلاً مأخوذ از عبارات ابن شهر آشوب مازندرانی است، به نحوی که بدون واسطه مثالب در نزد وی بوده و یا از منبعی با واسطه نقل کرده است.

اینک به جهت روشن تر شدن موضوع گفتاری کوتاه درباره ابن شهر آشوب نموده و سپس عبارات او را بعینه نقل می کنیم.

شرح حالی مختصر از ابن شهر آشوب

ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابی جیش سروی (ساروی) مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب.

از مهمترین علمای شیعه در سده ششم هجری بوده است که در سال 588 هجری رحلت فرموده است⁽¹⁾. شیخ سروی، ایام اقامت در عراق و نیز اواخر عمر خویش در حلب، مجلس درسی داشته و شاگردان فراوانی داشتند که عده ای از آنها از فحول علماء بوده اند. از جمله این شاگردان می توان به این افراد اشاره کرد: منتجب الدین، ابن ابی البرکات، ابن

ص: 252

1- الثقات العیون فی سادس القرون، ص 273.

أبي طي، ابن إدريس، محمد بن جعفر ابن المشهدى، ابن بطريق، ابن زهرة حلبى، على بن جعفر جامعانى، حسن دربى، ومحمد بن محمد - فرزند ابن شهر آشوب - .

با مرورى کوتاه ولى دقيق در مناقب اين شخصيت بزرگ شيعه، كثرت مشايخ ووسعت سلسله اجازات ابن شهر آشوب، جلب نظر مى كند. همچنين تنوع شيوخ وى از عامه وخاصه بر اهميت آن مى افزايد.

افندى در رياض(1) بدين مطلب اشاره کرده مى گويد :

وهذا الشيخ كثير الرواية والإجازة عن جماعة كثيرة من الخاصة والعامة كما يظهر من المناقب .

خودش نیز در اوائل مناقب(2) بدین مطلب اشاره کرده و می گوید :

وأما أسانيد التفاسير والمعاني فقد ذكرتها في الأسباب والنزول وهي تفسير البصرى والطبرى والقشيري والزمخشري والجبائي والطائي والسدي والواقدي والواحدى والماوردى والكلبي والثعلبي والوالبي وقتادة والقرطبي ومجاهد والخرکوشى وعطاء بن رباح وعطاء الخراسانى ووکیع وابن جریح وعكرمة والنقاش وأبى العالیة والضحاك وأبى عینة وأبى صالح ومقاتل والقطان والسمان ويعقوب بن سفيان والأصم والزجاج والفراء وأبى عبید وأبى العباس والنجاشى والدمياطى والعوفى والنهدى والثمالى وابن فورك وابن حبيب . .

تألیفات ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب، تألیفات مهمی در علوم مختلف داشته است که متأسفانه بعضی از آنها از بین رفته و تعدادی نیز هنوز چاپ نشده اند. کتابهای وى مورد توجه و اعتماد علمای شيعه بوده است. محدث نوری در خاتمه مستدرک(3) می فرماید :

ص: 253

1- . رياض العلماء، ج 5، ص 126 .

2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 32 - 34 چاپ بيروت .

3- . خاتمة المستدرک چاپ سنگى، ج 3، ص 485 .

ولابن شهر آشوب مؤلفات حسنة - غير المناقب - اعتمد عليها الأصحاب . .

مهمترین اثر ابن شهر آشوب مناقب آل ابی طالب است که از مصادر مهم بحار الانوار مجلسی نیز بوده است . در شهرت این اثر همان بس که ابن شهر آشوب در بسیاری از نقلها با عنوان «صاحب مناقب» معروف گشته است .

از دیگر تألیفات وی إعلام الطرائق فی الحدود والحقائق می باشد که در علم لغت است (1).

همچنین اسباب نزول القرآن ، المواید ، الفصول فی النحو ، متشابه القرآن ومختلفه ، معالم العلماء از دیگر تألیفات اوست .

ابن شهر آشوب در معالم العلماء که از تألیفات رجالی وی می باشد شرح حالی از خود را نیز درج کرده است (2).

از دیگر کتابهای وی ، می توان به مثالب النواصب اشاره کرد که از تحفه کتابهای شیعی است که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است (3).

نقل عبارات ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب در اوائل کتاب ارجمندش مثالب النواصب فصلی دارد با عنوان «فصل فی مصائب اهل البیت» . در آغاز این فصل می فرماید (4):

تبرکت العامة بآثار النبي صلى الله عليه وآله تقليداً لا تحقيقاً وجعلت تقول : هذه شعرته وهذه قصعته وهذا نعله ، وافتخرت العباسية فقالت : عندنا قضيبه وبردته ونازعت عايشة عثمان وسألت قميصاً عليه فقالت : هذه لم تبل وقد أبلى عثمان سنته وتناولت عليه مرة أخرى وسألت نعلًا وقالت : تركت سنة صاحب النعل .

ولا أراهم يتقربون بأولاده فيقولوا : هؤلاء عترته وذريته بل لم يعرف في نسل بني آدم من نبي أو ذمي أو ملك أو سوقى أصاب واحداً منهم ما أصاب أولاد

ص: 254

1- رياض العلماء، ج 5، ص 124 .

2- معالم العلماء، ص 119 .

3- درباره این کتاب بنگرید به : أمل الآمل، ج 2، ص 285؛ إيضاح المكنون، ج 2، ص 427 .

4- مثالب النواصب، ص 11 نسخه خطی هند ، ص 22 - 23 (نسخه خطی سپهسالار) .

المصطفى من القتل والصلب والنفي والضرب والفتك والحق والغيلة والرمي والحبس والجوع والمثلة والسبي وضروب النكال .

وبني على كثير منهم الأبنية وغرق بعضهم في الاودية وبقية السيف (الضيف أو الصنف) صاروا مستترين؟ كانوا منفضين أيادي سبا ، ففرقوا في البلاد وتركوا الأهلين والأولاد وارتحلوا عن ديارهم وكنتموا أنسابهم من أحبائهم فضلاً عن أعدائهم وجزوا ذوائبهم ولم تزل السيوف تقطر من دماء آل محمد وشيعتهم ولم تزل السجون مشحونة بدعائهم ومظهري فضلهم وراوى الحديث عنهم .

وكانوا بين قتيل وأسير مستخف وطريد .

قال ابن بابويه القمي : إن جميع الأئمة خرجوا من الدنيا على الشهادة قتل على فتكاً ، وسم الحسن سرّاً ، وقتل الحسين جهراً ، وسم الوليد زين العابدين ، وسم ابراهيم بن

الوليد الباقر ، وسم المنصور الصادق عليه السلام ، وسم الرشيد الكاظم ، وسم المأمون الرضا ، وسم المعتصم التقى ، وسم المعتز النقي ، وسم المعتمد الزكي صلوات الله عليهم .

سپس از ابتدای غصب خلافت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله شروع کرده و مواردی از ستمهای عاملان زور و قدرت را بیان داشته می گوید :

وكان أول ما استفتح به من الظلم ما أحر على عليه السلام عن الخلافة وغصبت فاطمة ميراث أبيها وقتل المحسن في بطن أمه . .

وموارد فراوانی را بر شمرده که ذکر آنها در این مقال نمی گنجد ، تا اینکه می گوید :

وممن دفن من الطالبين حياً عبدالعظيم الحسنی بالرى ومحمد بن عبدالله بن الحسن(1) .

غرض ما از نقل عبارات قبل از عبارت مورد نظر آن بود که دقیقاً سیر گفتار ابن شهر آشوب مشخص گردد که قطعاً مراد ایشان بیان شهادت حضرت است ، و از سیاق عبارات بسیار واضح است که در مقام بیان شهدای اهل بیت از صدر اسلام تا عصر بعدی به ترتیب سیر تاریخی می باشد .

ص: 255

1- . مثالب النواصب، ص 13 (نسخه خطی هند) ، ص 27 (نسخه خطی سپهسالار) .

بنابراین به گفتار برخی(1) که گویند: ظاهراً مراد این است که به اجل خودش مرد و او را نکشته اند، بی وجه بنظر می رسد و نباید اعتنایی کرد.

زنده بگور کردن!

بلکه از عبارت ابن شهر آشوب چنین بر می آید که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را زنده زنده درون قبر جا داده اند که در تعبیرات عامیانه از آن «زنده به گور» تعبیر می شود.

نگارنده چون تا بحال، جز اشارات مختصری در این باره(2)، به تفصیلاتی

ص: 256

1- مانند صاحب منتخب التواریخ، ص 221. البته بنا بر قول صاحب مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او»، ولی نگارنده نمی داند مراد از این منتخب التواریخ کدام کتاب است؟ ظاهراً مراد کتاب منتخب التواریخ ملا هاشم خراسانی است. نگارنده با مراجعه بدین کتاب مطلب مذکور را نیافت. در منتخب التواریخ خراسانی ص 688 چاپ انتشارات جاویدان تهران مطلب طریحی را نقل کرده و هیچ نظری نداده است. نصّ گفتار وی چنین است: قیل ممن دفن من الطالبیین حياً عبدالعظیم . . الحسنی ومحمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی (ع). سپس بدون فاصله می گوید: از روح و ریحان استفاده می شود که ایشان در حدود سنه 250 از دنیا رحلت فرموده اند.

2- در مسند آقای عطاردی، ص 63 می گوید: در روح و ریحان نوشته: حضرت عبدالعظیم را دشمنانش زنده در زیر خاک دفن کردند و او به اجل طبیعی خود از دنیا نرفت. مؤلف این کتاب مأخذ گفتار خود را ذکر نکرده است و ما در مصادری که در دست داشتیم به این مطلب برنخوریم، والعلم عند الله. نگارنده گوید: مراد از روح و ریحان همان جنة النعیم ملا محمد باقر کجوری معروف به واعظ تهرانی است. البته انصاف آن است که وی مأخذ گفتار خویش را مشخص کرده و آن منتخب طریحی است، لکن مأخذی که طریحی بدان استناد نموده مشخص نکرده است. ضمناً عبارت جنة النعیم را همانگونه که نقل کردیم چنین بود: وممن دفن من الطالبیین حياً عبدالعظیم الحسنی. سپس عبارت را بدین گونه ترجمه کرده است: از اولاد ابی طالب کسی که در ری زنده مدفون شد حضرت عبدالعظیم حسنی است. . بنابراین مطلبی که جناب آقای عطاردی ذکر فرموده اند گر چه معنای واضحی می باشد، ولی عبارت کجوری با آن متفاوت می باشد، و چه بسا چنین برداشتی که آقای عطاردی نموده، نتیجه التفات خود وی باشد نه کجوری. در جای دیگری نیز وجوه شباهت زیارت سید الشهداء علیه السلام را به عبدالعظیم نقل کرده جنة النعیم، ج 3، ص 390 و می گوید: در صورتی که تمسک به قول مرحوم شیخ طریح علیه الرحمه بجوئیم به آنچه در کتاب منتخب فرموده است: و دفن حياً، که ظاهر از این عبارت آن است که زنده آن جناب را در خاک دفن کردند می توان گفت: جهت مشابهت همانا شهادت است. . .

برنخورده ، لذا در این مقام توجهی بیشتر به عبارت منقول می دهد .

عبارت این شهر آشوب چنین است : « وَمَمَّن دُفِنَ حَيًّا » .

« دُفِنَ » صیغه مجهول و « حَيًّا » حال از آن می باشد یعنی : « از جمله کسانی که دفن شد در حالی که زنده بود » .

و این همان معنای « زنده بگور کردن » است .

و تعجب است که مرحوم کجوری در « جنة النعيم » با اینکه عبارت طریحی را در منتخب نقل کرده و ترجمه تحت اللفظی نیز نموده ولی بدین مطلب التفاتی نفرموده است .

زنده به گور کردن که معادل انگلیسی آن « defossion » است بیشتر برای محکومین به اعدام برای اجرای حکم عقوبتی بکار می رود(1) .

فاروقی در «المعجم القانوني»(2) ذیل واژه فوق می نویسد :

الوَاد : دفن المحكوم حياً تنفيذاً لعقوبة الاعدام فيه .

و ماده « وَاد » مشترك با « مؤوود » یا « مؤوودة » است که خداوند در قرآن کریم یاد کرده و می فرماید : « وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ » . هنگامی که از دختر زنده بگور شده پرسیده شود که : به کدامین گناه کشته شد؟!

علامه مجلسی در «بحار الانوار»(3) می فرماید : والمؤود الذي دفن في الأرض حياً كما كان المشركون يفعلون في الجاهلية بيناتهم(4) .

مؤوود کسی را گویند که زنده در زمین دفن شود آن گونه که مشرکان در زمان جاهلیت با دختران خود مرتکب می شدند .

و البته این حکم - یعنی زنده به گور کردن - موارد مشابه دارد خصوصاً در بین علویان .

ص: 257

-
- 1- . لغت عمومی آن در انگلیسی « burying alive » می باشد . بنگرید به : المورد، روحی بعلبکی ، ص 1217، واژه وَاد .
 - 2- . المعجم القانوني، ج 1، ص 205 .
 - 3- . بحار الانوار، ج 3، ص 64 .
 - 4- نیز بنگرید به : فیض القدير، ج 6، ص 480 .

ابوالفرج اصفهانی از جمله کسانی که بدین طریق کشته شده اند ابراهیم بن حسن را ذکر کرده است . وی در « مقاتل الطالبیین » (1) می گوید :

وذكر محمد بن علي بن حمزة انه سمع من يذكر أن يعقوب واسحاق و محمداً و ابراهيم بنى الحسن قتلوا فى الحبس بضروب من القتل ، وإن ابراهيم بن الحسن دفن حياً و طرح على عبدالله بن الحسن بيت .

یعنی : ابن حمزه گفته که از کسی شنید که می گفت : یعقوب و اسحاق و محمد و ابراهیم ، فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام ، به انواع قتلها در حبس کشته شدند : ابراهیم بن حسن زنده به گور شد و بر سر عبد الله بن حسن خانه خراب کردند !

در زمان منصور دوانیقی که خلافتش بین سالهای 136 - 158 هجری بود و در زمان او شهر ری تجدید بنا شده و « محمدیه » نام گرفت ، علویان زیادی در حبس وی بودند . عده ای از محبوسین در « هاشمیه » کنار پل کوفه در زیر زمین هولناک و تاریکی

بسر می بردند که شب را از روز تشخیص نمی داند . این رجال که هفت یا پانزده نفر بوده اند به طرق مختلف کشته شده اند که یکی از آنها زنده به گور کردن بوده است ، بدین عبارت توجه کنید :

كانوا خمسة عشر رجلاً ، وقيل سبعة ، حبسوا بالهاشمية . . ثم قتلوا : بعضهم دفن حياً وبعضهم بُني عليه اسطوانة ، وبعضهم سُقي السم ، وبعضهم خنق ، وقبرهم فى موضع الحبس ، و تعرف قبورهم بالسبعة (2) .

ابن عنبه نیز درباره کیفیت قتل عبیدالله نوه عمر اطرف می گوید :

واما عبیدالله بن محمد بن عمر الاطرف ، وهو صاحب مقابر النذور ببغداد ، وقبره مشهور بقبر عبیدالله ، وكان قد دفن حياً .

در قضیه سلیمان بن عبدالملک - خلیفه اموی - نیز هنگامی که عمر بن عبدالعزیز (حکومت 99 - 101) با سه تن از فرزندان سلیمان بر سر قبرش آمدند و او را بلند کردند ، سلیمان روی دست آنها حرکتی کرد . فرزندان سلیمان قسم یاد کردند که پدر

ص: 258

1- . مقاتل الطالبیین، ص 153 .

2- . حاشیه عمدة الطالب، ابن عنبه، ص 182 .

ما زنده است ، و عمر جواب داد : بل عوجِلَ أبوکم وربّ الکعبة ، پس از آن بعضی بر عمر بن عبدالعزیز طعنه می زدند که : دفن سلیمان حیاً(1) .

اینک مائیم و دو قول مخالف : قول اول که می گوید : « مرض و مات » و قول دوم که می گوید : « دفن حیاً » .

قول فخر رازی

علاوه بر قول ابن شهر آشوب (در گذشته 588) که قدیمترین مصدر قابل استناد در مورد شهادت حضرت عبدالعظیم می باشد به قول صاحب کتاب « الشجرة المباركة » نیز برخورد می کنیم . عبارت وی چنین است :

عبدالعظیم . . . و قتل بالری ، و مشهده بها معروف و مشهور . . .

نویسنده مقاله « آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او » احتمال داده که شاید بجای « و قتل » ، عبارت « و قیل » بوده است که در این صورت ، صاحب کتاب « الشجرة المباركة » از قائلین به شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمی باشد .

نگارنده گوید : ای کاش ، نویسنده محترم عبارت قبل از « و قتل بالری » را نیز نقل می فرمودند تا مشخص شود که واو بر چه چیزی عطف شده است . ظاهر عبارت با توجه به احتمال مذکور آن است که در مدفن یا محل زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو قول است ، قول اول که قویتر است و محل آن در عبارت نیامده است ، و قول دوم که ضعیفتر است آن است که حضرت در ری زندگی می کرده و یا دفن شده اند .

اما اگر مدفن مراد باشد : تا جایی که نگارنده می داند هیچ کس در مدفن آن حضرت تشکیک نکرده است ، و همه بر یک قول متفق جازمند که مدفن وی در ری همان بارگاه فعلی می باشد .

و اگر محل زندگی باشد : بنا به گفته مورخان ، آن حضرت در مدینه و عراق درک

ص: 259

ب - با توجه به اینکه فخر رازی خود اهل ری بوده و نیز قرب عهد وی به عبدالعظیم، بسیار بعید است که در محل زندگانی حضرت عبدالعظیم تشکیک کرده و آن را مردّد بین طبرستان و ری بداند .

ج - عبارت «مشهده» چنانچه اشاره کردیم ظاهر بلکه نصّ صریح است در اینکه مراد محل کشته شدن و شهادت است، و بنابراین عبارت «و قتل» صحیح بنظر می رسد .

اینک مائیم و دو قول مخالف : قول اول که می گوید : « مرض و مات ، مریض شد و وفات یافت » ، و قول دوم که می گوید : « دفن حیّاً ، زنده به گور شد و به شهادت رسید » .

امکان جمع بین دو قول

ممکن است کسی بگوید : منافاتی ندارد که درباره شخص بیماری هم موت صدق کند و هم شهادت ، چنانچه مشهور است درباره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که توسط زنی یهودیه مسموم شد و به سبب آن مریض و سپس شهید شد (1) ؛ یا حضرت صدیقه کبری و شفیعیه محشر فاطمه زهرا علیها السلام که از ضربه قنغذ ملعون در بستر بیماری افتاده و پس از اندکی به شهادت رسید و حضرت کاظم علیه السلام در باره او فرمود : « فاطمة صدیقة شهيدة » (2) .

ولی در مقام ، این گفتار صادق نیست چون ظاهر عبارت قول اول آن است که حضرت در حال بیماری وفات یافته است ، و عبارت قول دوم نیز فقط مقاله شهادت

ص: 261

1- قول دیگری نیز درباره شهادت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله منقول است . به روایت ابن شهر آشوب در مثالب النواصب ص 517 از نسخه خطی کتابخانه سپهسالار : عن عبدالصمد بن بشیر ، عن أبي عبدالله عليه السلام : أتدرون مات رسول الله أو قتل ؟ فإن الله تعالى يقول في كتابه «أفان مات أو قتل . .» فنسخ القتل الموت ، إنما سمّاه وقتلتاه ، وإنهما وأبوهما شرّ خلق الله .

2- . مسائل علی بن جعفر، ص 325 ح 811؛ کافی، ج 1، ص 458 ح 2 .

را نمی گوید بلکه شهادتی است که حضرت را در حال زنده بودن، در تیره خاك سپرده اند.

مگر فقط به گفتار فخر رازی - منهای قول ابن شهر آشوب - توجه شود که فقط مسأله قتل آن حضرت را مطرح کرده و گفته است: « قُتِلَ بالری ». در این صورت مقوله بیماری و شهادت قابل جمع و توجیه است.

بهر حال در ترجیح هر يك از دو قول سابق، دو بررسی لازم است:

1. بررسی سندی

2. بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن

الف - بررسی سندی

مستند قول اول:

مستند قول اول کتابهای رجالی بیان می شود:

سند رجال نجاشی چنین بود(1):

قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله، حدثنا جعفر بن محمد ابوالقاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبدالعظيم.

در جامع الرواة(2) بجای « جعفر بن محمد ابوالقاسم » « حفص بن احمد ابوالقاسم » ذکر شده و به نقل از نسخه بدلی حفص بن محمد را ثبت کرده است. در معجم رجال الحديث(3) مانند آنچه از رجال نجاشی ثبت کردیم مذکور است.

1. ابو عبدالله حسین بن عبيدالله:

وی همان ابن الغضائری مشهور است که علامه در خلاصه(4) از او تعبیر به شیخ الطائفه

ص: 262

1- رجال النجاشی، ص 248 - 249 رقم 653، همچنين بنگرید به: خاتمة المستدرک، ج 4، ص 405 و ج 5، ص 230؛ بحار الأنوار،

ج 99، ص 268 ح 3؛ ثلاثیات الكلینی، ص 74؛ نقد الرجال، ج 3، ص 68 رقم 2944.

2- جامع الرواة، ج 1، ص 460.

3- معجم رجال الحديث، ج 11، ص 50.

4- خلاصة الاقوال، ص 50 شماره 11.

نموده است . ودر رجال نجاشی(1) او را شیخ الاجازة دانسته است . شیخ نیز به شیخ الاجازة بودن ابن غضائری تصریح می کند(2) .

بنا بر مبنای جمعی از رجالیین ، شیخ الاجازة بودن در وثاقت شخص کفایت می کند . علاوه بر اینکه مجلسی و ابن طاووس و جماعتی دیگر وی را توثیق نموده اند . وهمین افتخار برای وی بس که افرادی مانند ذهبی در میزان الاعتدال(3) او را شیخ الرافضة خوانده است .

2. جعفر بن محمد ابوالقاسم :

وی همان ابن قولویه است که از مشایخ روات و اجازات می باشد . تمامی کسانی که شرح حال وی را ذکر نموده اند او را توثیق کرده اند ، بلکه ابن قولویه از اجلاء ثقات اصحاب ما در فقه و حدیث می باشد چنانچه نجاشی از وی بدین گونه تعبیر نموده سپس می گوید : کل ما یوصف به الناس من جمیل و فقه فهو فوکه(4) .

3. علی بن حسین سعدآبادی :

وی مؤدب ابن قولویه بوده و از وی روایت می کند . شیخ طوسی حدیثش را در نزد اکثر از نوع حسن می داند . وحید نیز در تعلیقه اش بر منهج المقال(5) می گوید : لا یبعد عدّ حدیثه حسناً .

بلکه بعضی از متأخرین - مانند محدث نوری - قائل به وثاقت او شده اند ، چرا که از مشایخ اجازة می باشد . به شیخ الاجازة بودن سعدآبادی در وجیزه مجلسی اشاره شده است(6) ، وهمو در روضة المتقین(7) می گوید: سعدآبادی به کثرت روایت شناخته شده است .

ناگفته نماند : کثرت نقل روایت نیز در نزد برخی از مرجحات شمرده می شود .

ص: 263

1- رجال النجاشی، ص 69 ش 166 .

2- الخلاصة، ص 470 ش 52 .

3- میزان الاعتدال، ج 1، ص 541 ش 2023 .

4- بنگرید به : رجال الشیخ، ص 458 ش 5؛ رجال العلامة، ص 31 ش 26؛ فهرست الشیخ، ص 42 ش 13 .

5- تعلیقة الوحید علی منهج المقال، ص 229 .

6- الوجیزة، ص 259 .

7- روضة المتقین، ج 14، ص 43 و 395 .

نجاشی در رجالش (1) درباره برقی می گوید : وكان ثقة في نفسه . . . وطعن بروايته عن الضعفاء واعتماده المراسيل ، والطعن في القميين . (2).

یعنی برقی فی حد نفسه شخص ثقة و مورد اعتمادی است ، الا اینکه بعضی در روایت او از ضعفاء و تکیه وی بر مرسلات خرده گیری کرده اند و همچنین وی بر قمی ها طعنه می زده است .

باید گفت (3) : اگر ثقة بودن شخص را پذیرفتیم ، دیگر روایت شخص از ضعفاء موجب ضعف او نمی شود ؛ چون مبنای بعضی از روایت این بوده که فقط آنچه را صحیح می دانسته اند نقل کنند ، و مبنای عده ای دیگر - با اینکه خود افراد مطمئنی بوده اند - این بوده که هر چه حدیث شنیدند نقل کنند ، و این بدان معنا نیست که هر آنچه را که نقل کرده اند پذیرفته اند و یا بر نقل ضعفاء اعتماد کرده اند . بنابراین نهایت اشکالی که می توان بر برقی کرد این است که چرا از ضعفاء روایت می کند ؟ نه اینکه حال که از ضعفاء روایت کرد پس حدیث او نیز ضعیف است ! (4)

از آنچه گفتیم نتیجه گرفته می شود : روایت مذکور بنا بر قول رجالی ها از روایات

حسنة به حساب می آید ، بلکه با توجه به اینکه تمامی راویان این روایت از مشایخ اجازه

شیعه هستند و بعضی از آنها به کثرت روایت مشهورند ، بنا بر مبنای بعضی از متأخرین -

مثل مبنای میرزای نوری صاحب مستدرک الوسائل - از جمله روایات موثقه می باشد .

مستند قول دوم :

بررسی کلام طریحی :

«منتخب» طریحی مطالب را ظاهراً از ابن شهر آشوب گرفته و مصدر مستقلى نیست ،

ص: 264

1- . رجال النجاشی، ص 76 ش 182 .

2- . نیز بنگرید به : خلاصة الاقوال، ص 14 ش 7 .

3- . چنانچه استاد محقق ، شیخ محمدرضا مامقانی حفظه الله تصریح فرموده اند .

4- نیز بنگرید به : منتهی المقال، ج 1، ص 321 .

علاوه بر اینکه خودش نیز این مطلب را به قول قیل نسبت داده است که مشعر به ضعف قول است .

به عبارت دیگر : با توجه به دو نسخه از «مثالب» که عبارت مذکور در آن واقع است و نسبت به «قیل» داده نشده بلکه جز ما نسبت شهادت به حضرت عبد العظیم علیه السلام داده شده ، ولی صاحب منتخب در نقل عبارات شهر آشوب به این مطلب که رسیده لفظ « قیل » را اضافه کرده است . بنابراین طریحی نظر به قول علمای رجال مانند نجاشی و شیخ داشته و می توان گفت : خود طریحی قائل به موت طبیعی بوده و شهادت را به نحو قولی قیل که خود بدان قائل نیست نقل کرده است .

بررسی کلام ابن شهر آشوب :

اما ابن شهر آشوب ، قدمت و قول او حجّیت بلا- کلام دارد ، منتها تنها مطلبی که در بین هست این است که ابن شهر آشوب مطلب تاریخی مذکور را از کجا نقل کرده است و مستند وی چه کتاب یا کتابهایی بوده است ؟

باید بدین نکته توجه داشت که موارد زیادی در مثالب و مناقب وی دیده می شود که مطالب روایی یا تاریخی متضاد را به نقل از منابع گوناگون گرد آورده است البته به جهت حفظ تاریخی و استناد به برخی از مطالب آن . به عبارت دیگر همان گونه که مرحوم مجلسی و دیگر محدثان ، روایات فراوانی نقل کرده اند که تضاد ظاهری یا واقعی با یکدیگر دارند و مراد آنها حفظ احادیث بوده نه اقرار به تمامی آنها ، ابن شهر آشوب نیز همین حکم را دارد . بنا بر این اگر شهادت حضرت عبدالعظیم معتقد ابن شهر آشوب باشد ما نیز می توانیم آن را بپذیریم ولی اگر صرف نقل از دیگران باشد آنگاه باید آن مصدر نیز مورد توجه قرار گیرد .

در مقام ، ابن شهر آشوب قبل و پس از این عبارت نام « تاریخ » را آورده که از آن متأسفانه اطلاعی در دست نداریم و احتمال می رود مطلب مربوط به حضرت

عبدالعظیم نیز از آن کتاب مأخوذ باشد . البته با توجه به سیاق عبارت نمی توان به اخذ از آن کتاب جزم کرد . عبارت قبل و پس از آن چنین است :

وقتل عدة من الشيعة ذكره القاضي ابوالحسن في صفوة التاريخ فجلس اهل العراق كلهم في التعازي حتى اعدوا القبر وسموا ظهره .

وممن دفن من الطالبين حياً عبدالعظيم الحسنی بالری ومحمد بن عبدالله بن الحسن .

قال الصفواني : وجد في برج انهدم رؤوس آل الرسول عليهم السلام (1) .

ابن شهر آشوب در عبارات قبل و پس از عبارت مورد نظر از دو نفر نام برده و به نام يك كتاب نیز تصریح کرده است :

1. قاضی ابوالحسن در صفوة التاريخ .

2. صفواني .

سیاق عبارت به گونه ای نیست که بتوان تشخیص داد عبارت مورد نظر را از یکی از دو منبع مذکور نقل کرده باشد ، بلکه احتمال می رود مصدر دیگری غیر از آنچه ذکر شد داشته است ، خصوصاً با توجه به سیاق مثالب النواصب که مطالب را در بسیاری از موارد سلسله وار نقل می کند بدون اینکه مصادر آنها مربوط به یکدیگر باشند .

در مورد «قاضی ابوالحسن» باید گفت : بیاضی در «الصراط المستقیم» (2) از او مطلبی نقل کرده و می گوید : فی صفوة التاريخ لابی الحسن الجرجانی .

محمد طاهر قمی شیرازی نیز در اربعین (3) خود از صفوة التاريخ قاضی ابوالحسن جرجانی یاد کرده است .

سرکیس در معجم المطبوعات (4) از او یاد کرده و می گوید : قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز بن حسین بن علی جرجانی شافعی (366 – 390) قاضی جرجان بود و به قضاوت ری نیز دست یافت . سپس از شیخ ابواسحاق نقل می کند که او فقیهی شاعر

ص: 266

1- . مثالب النواصب، ص 13 نسخه لکهنو .

2- . الصراط المستقیم، ج 3، ص 47 .

3- . الاربعین، ص 94 .

4- . معجم المطبوعات العربية والمعرية، ج 1، ص 682 .

بود و از خود کتاب الوکالة و تفسیر کبیری بجای گذاشته است ، و از جمله کتابهای او صفوة التاریخ است که اختصاری از تاریخ ابوجعفر طبری می باشد . این مطلب را به نقل از ثعالبی در یتیمه الدهر نگاشته است .

بنابراین باید به دو نکته توجه کرد :

1. این کتاب گزیده ای از تاریخ طبری است. بنابراین باید در تاریخ طبری گشت و گذاری

نمود تا بتوان درباره نقل ابن شهر آشوب از این مصدر یا عدم نقل او ، جزم حاصل نمود .

2. چنانچه مصدر ابن شهر آشوب در نقل شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام کتاب «صفوة التاریخ» باشد ، می تواند منبع مورد اطمینانی باشد از این جهت که وی به تصریح سرکیس ، مدتی در ری قاضی بوده است ، و اطلاعات محلی افراد درباره تواریخ مربوط به آن محل بیشتر قابل اعتماد است .

اما شافعی بودن او ضروری بدین نقل نمی زند چرا که شافعیان از میان اهل سنت ، به شیعه نزدیکترند خصوصاً که برای سادات احترام قائل هستند .

بررسی کلام فخر رازی

اما فخر رازی ، بطور کلی گفتارش در مطالب اعتقادی یقیناً مورد استناد و احتجاج نیست ؛ چرا که در تألیفاتش بسیار معاند ، متعصب و مبغض شیعه و پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم می باشد .

ولی در مانند مقام که کتابش را در علم انساب نگاشته اقوالش اگر مخالفی نداشته باشد می تواند مورد قبول قرار گیرد ، و یا لااقل ، قول وی مؤید اقوال موافق باشد .

با توجه به مطالب گفته شده در بررسی سندی ، می توان به قول مرحوم نجاشی با توجه به سند گفتارش که حسنه یا موثقه است اعتماد بیشتری نمود ، و عبارات منقول از ابن شهر آشوب و فخر رازی - در مقابل آن نمی تواند اعتبار فوق العاده ای نشان دهد ؛

زیرا مأخذ ابن شهر آشوب دقیقاً معلوم نیست ، و کلام فخر رازی نیز احتمال خلاف دارد (بنا بر قرائت « وقیل » بجای « و قتل ») .

در تأیید قول نجاشی که درباره حضرت عبد العظیم علیه السلام فرموده بود: « مرض و مات »، قول شیخ طوسی نیز در فهرست بدان ضمیمه می شود. عبارت فهرست (1) چنین است: مات عبد العظیم بالری، و قبره هناك.

ظاهر این عبارت مرگ طبیعی است و الا بجای آن، عبارت « استشهد » را بکار می برد، و همچنین در ادامه کلامش فرمود: « قبره هناك » و تعبیر از « قبر » کرد نه « مشهد » چنانچه فخر رازی تعبیر کرده بود.

و کلام شیخ طوسی با توجه به اینکه یکی از مشایخ رجال شعیه است حائز اهمیت فراوان است و همچون نجاشی (2)، قابل استناد می باشد. شیخ طوسی نسبت به کلامی که فرموده جزم داشته و هیچ گونه تردیدی در کلماتش دیده نمی شود.

ب - بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن

در این بررسی قول دوم که شهادت حضرت عبدالعظیم باشد بسیار قوت می یابد و برای قول اول هنگامی که تکیه بر شواهد و قرائن می کنیم چیزی نمی توان گفت جز آنکه سن حضرت به قرائن روایات و مطالب منقوله که پیش از این بدانها اشاره شد بین هفتاد تا هفتاد و نه سال بوده، و در این سن مرگ طبیعی احتمالش قوی است.

اولین مؤید شهادت

ولی اوضاع و جوّ حاکم بر آن زمان و علّت یابی مهاجرت حضرت از مدینه یا عراق به ری قضیه شهادت را قوت می بخشد.

ص: 268

1- . الفهرست، ص 121 ش 548، نیز بنگرید به: نقد الرجال، ج 3، ص 70.

2- در مواردی که تعارضی بین کلام نجاشی و شیخ وجود داشته باشد، علمای رجال کلام نجاشی را مقدم می کنند؛ زیرا وی متمحض در علم رجال بوده و مطالبش اصّ بَط و اَدَقّ می باشد، بخلاف شیخ که ذوفنون بوده و بجهت کثرت مشاغل و تألیفات و تصنیفات، احتمال اشتباه در کلمات وی وجود داشته است. بهرحال در مقام بین کلام شیخ و نجاشی تعارضی نیست.

ستم و بیدادی که از سوی بنی العباس بر علویان وارد می شد طیف وسیعی از شورشها و نهضت‌های ضد حکومتی براه انداخت بطوری که در طول نیم قرن یعنی از آغاز خلافت معتصم تا آخر خلافت معتمد عباسی حد اقل 18 قیام سراغ داریم که فقط از سادات علوی سرزده و این حاکی از فشار فوق العاده دستگاه حاکمه است که به تناسب ، نهضت‌های زیادتری را همراه داشته ؛ لذا می بینیم در زمان منتصر - فرزند متوکل - که علی رغم پدرش متوکل ، خصومتی به اهل بیت نشان نمی داد نهضت بوقوع نیوست و هیچ علوی به شهادت نرسید و در زندان قید و بند نشد ولی خلافت این خلیفه شش ماه بیشتر بطول نینجامید .

در بین نهضت‌های علوی آن دوره که زمان حیات حضرت عبدالعظیم بوده است سه تا از این شورشها در ری بوده است و حدود رحلت حضرت عبدالعظیم ، لذا ارتباط داشتن این قیامها و سرکوبی دستگاه حاکمه و طبعاً شهادت حضرت عبدالعظیم خالی از وجه نیست .

اینک به این قیامها اشاره می کنیم(1) :

1. قیام ابوجعفر محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ملقب به صوفی که زمان معتصم در طالقان قیام کرده ، سال 219 عبدالله بن طاهر او را گرفت و پیش معتصم برد . دسته ای معتقد شدند که نمرده و مهدی این امت است .

2. نهضت ابوالحسین یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که از ستم متوکل و اترک سال 250 در کوفه قیام کرد .

3. نهضت حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ، در سال 250 در طبرستان قیام کرد و سال 270 پس از وفات وی برادرش محمد بن زید جانشین او گردید .

4. نهضت حسن بن علی حسنی معروف به اطروش در طبرستان .

ص: 269

1- . بنگرید به : امام هادی و نهضت علویان، ص 218 - 224 .

5. نهضت محمد بن جعفر بن احمد بن عیسی بن حسین صغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در سال 251 در خراسان .
6. نهضت ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که در ری به اتفاق محمد بن جعفر در سال 251 قیام کرد . به این تاریخ (251) و محل آن که ری بوده توجه کنید .
7. نهضت احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که پس از محمد بن جعفر بپا خاست و با محمد بن طاهر جنگید و بر ری استیلا یافت . وی مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله فرا می خواند . این قیام هم مربوط به ری بوده است .
8. نهضت حسن بن اسماعیل [بن] محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ملقب به کرکی . گویند : وی همان حسن بن احمد بن محمد بن اسماعیل است که در قزوین قیام کرد و موسی بن بغا با او جنگ کرد و کرکی به دیلم فرار کرد .
9. قیام حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب (یا حسین بن احمد بن حمزه . .) سال 251 در کوفه .
10. نهضتی به رهبری محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب جانشین حسین بن محمد سابق الذکر که پس از وی در کوفه قیام کرد .
11. نهضت اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در سال 252 در مدینه .
- 12- نهضت علی بن عبدالله طالبی معروف به مرعشی در سال 251 در آمل .
13. نهضت انسان علوی سال 251 در نینوا .
14. نهضت حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل ارقط معروف به کوکب . وی سال 251 در ناحیه قزوین و زنجان قیام کرد و عمال حاکمه را از آنجا بیرون کرد و تا 252 آنجا حکومت کرد ، سپس به اتفاق « جستان » صاحب دیلم و عیسی بن احمد علوی به ری یورش بردند و کشتند و تبعید و اسیر کردند و بالاخره

بر آنجا تسلط یافتند . سپس مردم ری با آنها به دو میلیون درهم مصالحه کردند که دست از آنجا برداشته و آنها هم قبول کردند و در سال 253 موسی بن بغا با وی جنگید و با يك حيله جنگی آتش در لشکر او انداخت و بر وی پیروز شد و قزوین را به تصرف خود در آورد .

این قیام نیز دقیقاً در سال 252 مربوط به ری می شده و در آنجا قتل و غارت صورت گرفته است .

15. نهضت ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابوالصوفی سال 256 در مصر .

16. قیام علی بن زید علوی در سال 256 در کوفه .

17. شورش عیسی بن جعفر علوی که با علی بن زید در کوفه قیام کرد و معتز لشکری عظیم را به فرماندهی سعید بن صالح معروف به حاجب به نبرد با آنها ارسال کرد و آن دو شکست خوردند . این قیام در سال 255 بود .

18. نهضت پسر موسی بن عبدالله بن موسی بن حسن بن علی بن ابی طالب ، که پس از اسماعیل بن یوسف در مدینه ظاهر گشت .

بنابراین شکی نیست سالهای اخیر عمر حضرت عبدالعظیم و حضور مهر قرین ایشان ، ری صحنه تحولات فراوان و درگیریهای متعدد بوده است ، لذا احتمال می رود در یکی از این درگیریها حضرت به شهادت رسیده باشد و به آن وضع اسف بار حضرت را زنده به گور کرده باشند .

استبعاد تأیید مذکور

می توان گفت : اولاً- چنین مسأله ای - یعنی شهادت - اگر بوده حتماً تاریخ در این باره مسکوت نمی ماند چون با جلالت شأنی که حضرت داشته و بزرگ علویان بوده این مطلب مخفی نمی ماند ، و ظاهر حال این است که حضرت به حال انزوا در آنجا زندگی می کرده است .

ص: 271

ثانیاً: در تمامی رخدادهای آن هنگام نامی از حضرت و شرکت او در قیام علویان نمی بینیم. گویا از طرف امام زمان خویش مأمور به سکوت بوده و طبعاً تسلیم محض او در برابر اوامر و نواهی حضرات معصومین علیهم السلام او را به درجه ای رسانده که اکنون حاجتمندان بی شمار از پناه بردن به آستانش رفع مشکلات و دفع غموم و رفع هموم می نمایند. اینک برای روشن تر شدن موضوع گوشه هایی از تاریخ آن زمان ری را که مربوط به اواخر زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام است به نقل از ترجمه تاریخ طبری با مطالبی که خانم نیک طبع افزوده نقل می کنیم (1).

در 195ه با آنکه مأمون را پدرش به حکمرانی ری نشانده بود و از امین خواسته بود که تا زنده است فرمانروای آنجا باشد امین نام مأمون را از خطبه انداخت و به او نامه نوشت، که از ری برود. مأمون از این امر سرپیچی کرد. امین، علی بن عیسی بن ماهان را با سپاهی به فرماندهی هرثمة بن اعین به قصد جنگ با مأمون روانه ری کرد، مأمون نیز طاهر بن الحسین بن مصعب بن زریق بن حمزه رستمی را برگزید و با لشکر عظیمی پیش فرستاد. این دو لشکر در پنج فرسنگی ری به هم رسیدند و جنگ عظیمی درگرفت و علی بن عیسی کشته شد. پس از این جنگ امین، عبدالرحمن بن جبلة انباری را به جنگ طاهر بن حسین فرستاد و ما بین ری و همدان جنگ کردند و عبدالرحمن شکست یافت و طاهر در ری باقی ماند (195ه).

از حوادث پر اهمیت ری در دوران طبری، مبارزه علویان طبرستان با طاهریان و سپس با سرداران ترك و تصرف این شهر به دست اسماعیل سامانی را می توان ذکر کرد.

ص: 272

1- بنگرید به: یادنامه طبری، مقاله ای با عنوان «ری در زمان طبری» پروانه نیک طبع، ص 515 - 527. محمد بن جریر طبری متولد 224 یا 225 در شهر آمل طبرستان مازندران بود. نخستین سفر وی به ری و نواحی آن بود و محضر صدها راوی و دانشور را درک کرد. فنون زیادی را از محمد بن حمید رازی آموخت و به مجلس درس احمد بن حماد دولابی که ساکن دولاب از قراء نزدیک ری بود حاضر می شد. وی در سال 310 درگذشت. با توجه به سوابق وی، مطالب تاریخی او درباره ری حائز اهمیت می باشد.

اهالی طبرستان که از مظالم عمال زمان خویش مخصوصاً تعدیات محمد بن اوس به جان آمده بودند چاره ای جز این ندیدند که دست توسل به دامن دعاة علوی دراز کنند . ایشان را که به دشمنی بنی عباس و عمال آنها برخاسته بودند به یاری خود بخوانند ، به همین جهت یکی از سادات مقیم رویان را که از اولاد زید بن حسن مجتبی بود به قبول بیعت خواندند . اما علوی مزبور چون خود را برای این امر خطیر شایسته نمی دانست تکلیف ایشان را نپذیرفت و خواهرزاده خویش حسن بن زید را که در ری اقامت داشت لایق معرفی کرد و اهل رویان را به دعوت او هدایت کرد . شورشیان به ریاست عبدالله بن وندا امید نامه ای به حسن بن زید معروف به حالب الحجاره (1) به ری فرستادند و او را به رویان دعوت کردند . در تاریخ طبری آمده است :

« با رفتن سلیمان به گرگان کار همه طبرستان بر حسن بن زید فراهم آمد و چون کار طبرستان بر او فراهم آمد و سلیمان بن عبدالله و یاران وی را از آنجا برون راند ، سپاهی سوی ری فرستاد به همراه یکی از مردم خاندان خویش به نام حسن پسر زید که سوی آن رفت و عامل ری را که از جانب طاهریان بود بیرون راند . همینکه فرستاده طالبیان به ری درآمد عامل آن گریخت و او یکی از طالبیان را به نام محمد پسر جعفر بر ری گماشت و از آنجا برفت و با طبرستان ، ری نیز تا حد همدان بر حسن بن زید فراهم آمد . وقتی محمد بن جعفر طالبی در ری استقرار یافت چنانکه گویند ، کارهایی از او سرزد که مردم ری آنرا خوش نداشتند . محمد بن طاهر یکی از سرداران خویش را به نام میکال که برادر شاه پسر میکال بود با جمعی سوار و پیاده سوی ری فرستاد که با محمد بن جعفر طالبی بیرون شهر تلافی کرد .

گویند : محمد بن میکال ، محمد بن جعفر طالبی را اسیر گرفت و سپاه وی را بشکست و وارد ری شد و در آنجا بماند و دعای سلطان گفت . اما ماندن وی در آنجا دیر نپایید که حسن بن زید سپاهی فرستاد با یکی از سرداران خویش به نام واجن از مردم لارز . وقتی واجن به ری رسید محمد بن میکال به مقابله وی بیرون شد و پیکار

ص: 273

1- . در بعضی از نقلها : حالب الحجاره ، به جیم .

کردند که واجن و یارانش محمد بن میکال و سپاه را هزیمت کردند . محمد بن میکال به ری رفت و آنجا را پناهگاه کرد ، واجن و یارانش از دنبال وی برفتند و او را بکشتند و ری را از آن یاران حسن بن زید کردند . پس از کشته شدن محمد بن میکال وقتی روز عرفه آن سال رسید ، احمد بن عیسی و ادیس بن موسی ، هردوان علوی ، در ری قیام کردند و احمد بن عیسی با مردم ری نماز عید کرد و سوی شخص مورد رضایت از خاندان محمد دعوت کرد و او سوی قزوین رفت «(1)» .

حسن بن زید در سال 250 به قصبه کلار از آبادیهای سرحدی بین گیلان و طبرستان (کلاردشت) آمد و مردم با وی بیعت کردند ، ولقب داعی کبیر را به او دادند و به عنوان مؤسس سلسله علویان طبرستان شناخته شد . در تاریخ طبری آمده است :

« وهم در این سال نامه محمد بن طاهر آمد با خبر مرد طالبی که به ری و اطراف آن قیام کرده بود و سپاهیانی که برای نبرد وی فراهم کرده بود و جنگاورانی که به مقابله وی فرستاده بود و همینکه او به محمدیه رسیده بود ، حسن بن زید فرار کرده بود و او به هنگامی که وارد محمدیه شده بود ، کسان بر راهها گماشته بود و یاران خویش را فرستاده بود و خدا وی را بر محمد بن جعفر ظفر داده بود که اسیر شده بود بی پیمان و قرار .

کسانی که از علویان بار دوم پس از اسارت محمد بن جعفر به ری رفته بودند ، احمد بن عیسی بن علی بن حسین صغیر بن علی بن حسین بن ابی طالب بود با ادیس بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب و همین ادیس بود که به وقت رفتن حج گزاران قیام کرده بود «(2)» .

حسن بن زید پس از استیلا بر رویان و چالوس و ری جمعی از دعاة علوی را به عنوان دعوت به اطراف طبرستان و دیلم فرستاد و مردم گروه گروه به او پیوستند . حسن بن زید در مدت سه سال تمام طبرستان و قسمت مهم دیلم و ری را به تصرف خویش درآورد . در تاریخ طبری آمده است :

ص: 274

1- ترجمه تاریخ طبری، ج 14، ص 6139 - 6140 .

2- ترجمه تاریخ طبری، ج 14، ص 6180 .

« در این سه سال پسر جستان فرمانروای دیلم با احمد بن عیسی علوی و حسن بن احمد کوکبی به ری هجوم بردند و کشتار کردند و اسیر گرفتند . وقتی آهنگ ری کردند عبدالله بن عزیز عامل آنجا بود که بگریخت . مردم ری بر دو هزار هزار درم با آنها صلح کردند که بدادند و پسر جستان از ری برفت . ابن عزیز سوی آنجا بازگشت و احمد بن عیسی را اسیر گرفت و وی را به نیشابور فرستاد » (1).

در این حال قارن عاصی شد و حسن بن زید به دفع او قیام کرد و در 254 تصمیم گرفت گرگان و خراسان را نیز مسخر سازد ، ولی معتز خلیفه عباسی دو تن از سرداران ترك خود را با سپاهی فراوان به طبرستان فرستاد . آنها ری و قزوین و ساری و آمل را گرفتند . تا سال 271 رافع بن هرثمه در خراسان مدعی عمرو لیث بود و در این سال مغلوب عمرو شد و متواری می زیست ، تا سال 272 که شنید محمد بن زید از حاکم ری که ترکی بود از دست نشانندگان بنی عباس شکست یافته ، موقع را مغتنم شمرد و به تحریک اسپهبد رستم بن قارن به گرگان حمله برد . در این تاریخ از مردم دیلم کمک گرفت و رافع بن هرثمه را از طبرستان بیرون کرد ، ولی به علت تعداد زیاد دشمنان که به رافع ملحق شده بودند حریف او نشد ، تا وقتی که رافع چند بار از لشکریان خلیفه در ری و از سپاهیان عمرو لیث شکست خورد .

چنانچه ملاحظه کردید در این تواریخ نامی از جناب عبدالعظیم حسنی به میان نیامده است و با توجه به موقعیت عظیم آن حضرت ، سکوت تاریخ و کتب رجال درباره شهادت قابل توجیه نیست .

دومین مؤید شهادت

ممکن است در باره شهادت حضرت عبدالعظیم به کلام امام هادی علیه السلام نیز درباره وی استناد شود که حضرت ترغیب فرموده که به زیارت او بروید ، و این به جهت مظلومیت و شهادت حضرت در ری بوده است .

ص: 275

ولی این استدلال ضعیف است چون :

اولاً : درباره حضرت معصومه علیها السلام نیز شبیه این نص وارد شده با اینکه حضرت به شهادت نرسیده است .

ثانیاً : حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه بر اینکه بزرگ طالبیان عصر خویش بوده از جلالت و قدر بالایی برخوردار بوده به نحوی که روایت عرضه دین او نمایانگر است ، و امر به زیارت وی می تواند بدین لحاظ یعنی موقعیت بالای علمی و تقوای او بوده باشد . علاوه بر اینکه عبدالعظیم علیه السلام به مقام بلند «تسلیم در برابر اهل بیت علیهم السلام» رسیده بود ، به نحوی که با موقعیت وافری که داشت زمانی که بسیاری از علویان قیام کرده و ادعاهایی نمودند او همچنان در ربقه اطاعت از امام معصوم خویش گردن نهاد و بدین مقامات بلند نائل گشت .

سومین مؤید شهادت

از مؤیدات دیگر بر شهادت آن حضرت به رازی بودن فخر رازی نیز باید اشاره کرد . با توجه به اینکه فخر رازی از قائلین به شهادت (قتل) حضرت عبدالعظیم می باشد و خود اهل ری بوده و نیز قرب زمانی که به حضرت عبدالعظیم داشته است (حدود 300 سال) ، لذا بعید نیست با منابعی که در دست وی بوده است برای وی قتل حضرت عبدالعظیم مسلم بوده است .

چهارمین مؤید شهادت

همچنین مرحوم واعظ تهرانی در «جنة النعیم» برای تأیید شهادت آن حضرت ، مسأله آثار و برکات و معجزات آن مزار کثیر الانوار را مطرح کرده می نویسد :

اکنون این آثاری که از مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام ظاهر است - قطع نظر از جهت سیادت و علم و عمل و دیانت و تقوا - همانا از اثر شهادت اوست اگر چه هر کس در غربت بمیرد شهید است ، و هر کس به محبت اهل بیت بمیرد شهید است ،

ص: 276

و هر کس به طریق هدایت نفوس و تعلیم احکام سید انام بمیرد شهید است ، و هر مؤمنی که به بعضی از امراض خاصه بمیرد شهید است .

علاوه از این ثنوبات متداوله که از هاق روح است از بدن ظلماً و قهراً و جبراً ثواب معین و اجر معلومی دارد که خداوند سبحان می داند و اولیانش که جملتی از آن در عالم برزخ از مزار قتیل شهید بر زائر و مجاور وی ترشح می شود .

و از این جهت است بعضی از دعاها در مزار حضرت عبدالعظیم و امامزاده های دیگر به هدف اجابت مقرون می گردد که در اماکن و موارد دیگر به اجابت نمی رسد .

و دلیل بر مراد نذورات کثیره ای است که لائذین و زائرین قبور ایشان در سنین متواتره و اعوام متوالیه می آورند ؛ تا حاجات محتاجین بر حسب نذرهایی که می نمایند برآورده نشود وفا به آن نمی کنند ، و نفوس کافه خواص و عوام به مقتضای نذری که بر مقبره کردند و حاجات ایشان روا شد برای جلب نفع خودشان باز در حوائج و امور دیگر تکرار و تجدید می نمایند .

و این بقعه سامیه عظمی و عتبه عالیه کبرای حضرت عبدالعظیم علیه السلام همین طور است . اگر بخواهید طبقات ابناء هر زمانی را تا زمان شهادت حضرت عبدالعظیم از خواستن حاجات و اجابت دعوات و اهداء تحف و نذورات و بذل موقوفات ذکر نمائیم البته از مراد خارج می شویم (1) .

در عین حال ، کجوری خود در جای دیگری از کتابش ، احتمال شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را از متفردات شیخ طریحی دانسته و با توجه به اینکه صاحب مقاتل

الطالبیین که شهادت اولاد ابوطالب را نقل کرده و اسمی از شهادت عبدالعظیم نبرده ، مسأله شهادت را غریب می شمارد . وی در جنه النعیم می گوید :

شیخ مرحوم در ذکر شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام بدین گونه منفرد است اخبار بر خلاف عقیده ایشان مرویست . و صاحب کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی در ذکر و شهادت اولاد ابی طالب عجب اشعار و اشاره نکرده است ، بلی هر کس در راه

ص: 277

دین بمیرد برای او ثواب شهید است، و هر کس در غربت بمیرد برای وی ثواب شهید است، و هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد نیز ثواب شهید را دارد، لیکن معنی شهید مصطلح که قتل و زهاق روح است از روی ظلم به طریق تحقیق در کتب معتمده اهل علم و حق دیده نشده است(1).

پنجمین مؤید شهادت

در رساله ای که صاحب مستدرک به نقل از صاحب بن عباد در خاتمة المستدرک(2) ذکر کرده و تاریخ آن مربوط به سال 516 هجری می شود چنین مندرج است:

سألت عن نسب عبد العظيم الحسني - المدفون بالشجرة، صاحب المشهد قدس الله روحه - وحاله واعتقاده و قدر علمه و زهده، وأنا ذاكر ذلك على اختصار.

صاحب بن عباد، وزیر معتقد شیعی، به سائل می گوید: درباره عبدالعظیم که در شجره مدفون است و صاحب مشهد می باشد و شرح حال و اعتقادات و مقدار دانش و زهد وی سؤال کردی، من نیز برای تو بگونه ای گزیده بیان می کنم.

در این نقل واژه «صاحب المشهد» آمده که ظاهر از مشهد آن است که اسم مکان باشد به معنای محل شهادت. بنابراین عبارت صاحب بن عباد ظهور دارد در شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

اشکال بر تأیید مذکور

با دقت در مطالبی که ذیلاً می گوئیم احتمال فوق ضعیف بنظر می رسد، لذا ما هنگام نقل اقوال در شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، نامی از صاحب بن عباد به میان نیاوردیم، ولی چون به هر حال ظاهر عبارت وی دلالت بر شهادت می کند باید گفت:

واژه «مشهد» همانطور که بر «مکان شهادت» اطلاق شود، بر «محل حضور و گرد هم آمدن مردمان» نیز اطلاق شده است.

بستانی در البستان می گوید:

ص: 278

1- . جنة النعيم، ج 3، ص 390 .

2- خاتمة المستدرک، ج 4، ص 404 .

المشهد بالفتح مكان استشهاد الشهيد ، والمشهد : مجتمع الناس ، والمشهد : محضرهم ، جمعه : مشاهد .

تا اینکه می گوید :

مشاهد مكة : المواطن التي يجتمعون فيها .

حتی در منابع قدیمتر به معنای « محل شهادت » اشاره نشده و معنای دوم بیشتر ذکر کرده ، و این بدان علت است که در آن معنا استعمال بیشتری دارد . فیروزآبادی در القاموس المحيط (1) می گوید :

والمشهد والمشهدة والمشهدة : محضر الناس .

طریحی نیز در مجمع البحرین (2) می گوید :

المشهد : محضر الناس ، ومنه المشهدان .

بنابراین شاید بتوان گفت : استعمال مشهد برای محل شهادت بیشتر در سده های اخیر رایج شده است و در متون متأخر این معنا ذکر شده است .

و اگر ذهنیت ایرانی و فارسی خود را از این کلمه که دلالت بر محل شهادت می کند کنار بگذاریم ، در متون و لغت عربی بیشتر برای محل گردهمایی مردم و انجمن بکار رفته است . حال اگر با این ذهنیت به عبارت مذکور بنگریم خواهیم دید که صاحب بن عباد ، مدفن حضرت عبدالعظیم را محل گردهمایی مردمان و رجوع زوار و محبان دانسته و از وی به کسی که « صاحب المشهد » است تعبیر کرده ، یعنی صاحب مدفنی که مردم را به دور خود جمع کرده و زیارتگاه وی محل اجتماع مردم مشتاق می باشد .

علی الخصوص در ادامه عبارات صاحب بن عباد باز واژه « مشهد » را می بینیم ، ولی این بار پس از عبارت « مرض و مات » . وی چنین می گوید :

« فمرض عبدالعظیم رحمة الله عليه و مات ، فحمل في ذلك اليوم الى حيث المشهد » (3) .

ص: 279

1- . القاموس المحيط، ص 373 مادة شهد ، چاپ مؤسسة الرسالة ، تك جلدی .

2- مجمع البحرین، ج 3، ص 82 .

3- خاتمة المستدرک، ج 4، ص 405 .

وقبلاً توضیح دادیم که عبارت « مرض و مات » با شهادت قابل جمع نیست . بنابراین می توان از مجموع عبارات صاحب بن عباد قطع حاصل کرد که وی قائل به شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نبوده است .

علاوه بر اینکه مناسب بود در صورت قائل بودن به شهادت حضرت ، نحوه آن را نیز توضیح می داد .

احتمال سوم: موت در اثر وقوع زلزله

تا کنون دو احتمال درباره کیفیت رحلت سید عبدالعظیم حسنی علیه السلام والتکریم ذکر کردیم :

1. مرگ طبیعی، پس از بیماری .

2. شهادت .

احتمال سومی که در مقام هست آن است که : شهر ری از دیر باز به علت آنکه بر روی گسلی زلزله خیز واقع شده ، زلزله های مهیبی در آن روی داده است . از جمله آن زلزله ها یکی در سال 241 هجری بوده است که ابن اثیر در الکامل می گوید : يك زلزله سخت در شهر ری واقع شد که خانه ها را ویران کرد و بسیاری از مردم که عده آنها بی شمار بود زیر

آوار کشته شدند ، مدت چهل روز آن زلزله تکرار شد و زیان بسیاری رسانید(1) .

چند سال بعد ، زلزله مهیب دیگری در سال 249 هجری روی داد . ابن اثیر در حوادث این سال می نویسد : يك زلزله بسیار سخت در شهر ری واقع شد . بسیاری از خانه ها با زمین لرزه ویران و بسیاری از مردم آن سامان کشته شدند . کسانی که زنده ماندند از درون شهر خراب شده گریختند ، به خارج شهر رفته و زیر آسمان زیست کردند(2) .

ص: 280

1- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران ، علی بن اثیر ، ابوالقاسم حالت، ج 11، ص 246 (نقل از : ری عروس البلاد ، تدوین فرمانداری شهر ری ، سال 1373 ص 5 . همچنین الکامل (عربی)، ج 7، ص 53 چاپ لیدن به نقل از تعلیقات دیوان قوامی رازی ص 174 - 175 .

2- . کامل ابن اثیر، ج 11، ص 291، نقل از : ری عروس البلاد، ص 5 .

می توان گفت: به احتمال قوی در سال 249 حضرت عبدالعظیم در ری تشریف داشته اند و ممکن است یکی از کسانی باشند که زیر آوار زلزله رحلت کرده باشند.

البته در سالهای 241 و 242 نیز در ری زلزله های مهیبی رخ داده چنانچه قبلاً به چند سند تاریخی اشاره کردیم ولی قطعاً این زلزله ها ربطی به تاریخ رحلت آن بزرگوار ندارد چرا که:

اولاً: در آن تاریخ معلوم نیست حضرت عبدالعظیم در ری تشریف داشته اند بلکه شاید بتوان گفت: قطعاً در آن زمان در ری شرف حضور نداشته اند.

ثانیاً: قطعاً تا پس از آن تاریخها حضرت زنده بوده و از محضر امامان بزرگوار بهره برده و سپس به ری منتقل شده است.

ثالثاً: با توجه به اقوالی که در تاریخ رحلت آن حضرت بین سالهای 250 تا 254 نقل کردیم، احتمال سالهای 241 - 242 بسیار بعید بلکه ناصحیح می نماید.

بهرحال احتمال وفات حضرت عبدالعظیم بر اثر وقوع زلزله در مقام هست، لکن این احتمال بسیار بعید می باشد به چند وجه:

اولاً: نصی بر آن وارد نشده است و صرف احتمال اگر مقرون با قرائن نباشد قابل قبول نیست.

ثانیاً: این احتمال با دو وجه اول که نص بر آنها داریم منافات کلی دارد. در وجه اول خواب آن شیعه را نقل کردیم که در رؤیا دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مردی از اولاد من از «سکه الموالی» جنازه اش حمل می شود و کنار شجره سیب در باغ عبدالجبار دفن می شود. عبدالجبار نیز همان خواب را دیده بود، بقیه عبارت چنین است که «فمرض عبدالعظیم رحمة الله علیه و مات، فحمل فی ذلك اليوم الی حیث المشهد»⁽¹⁾.

در همان نقل چنین است که عبدالجبار باغش را وقف بر شیعیان و اهل شرف نمود تا اموات خود را در آن دفن کنند.

ص: 281

1- . خاتمة المستدرک، ج 4، ص 405 و مصادر دیگر.

علامه مجلسی نیز در بحار(1) نقل کرده که وقتی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را برای غسل دادن برهنه نمودند در جیب مبارکش رقعہ ای یافتند که در آن نسب خویش را ذکر کرده بود .

با تأملی کوتاه در این نقل ، منافات آن با احتمال درگذشت بر اثر وقوع زلزله کاملاً مشخص می شود .

واما منافات احتمال زلزله با احتمال دوم (شهادت) نیز مشخص است . عبارت ابن شهر آشوب آن بود که : ممن دفن من الطالبيين حياً عبدالعظیم . . و چنانکه گفتیم سیاق عبارت وی در اثبات این است که اصحاب اهل بیت که به شهادت رسیدند یا در حبس و ظلم اعدای آل محمد علیهم السلام بسر بردند بیان کند ، و بدیهی است چنانچه وفات حضرت بر اثر زلزله - که امری است خارج از اختیار بشر - صورت گرفته بود ابن شهر آشوب او را در عداد آن افراد محسوب نمی کرد .

ثالثاً : بر فرض که حضرت در آن هنگام به ری تشریف فرما شده باشد ، معلوم نیست هنگام زلزله حتماً در شهر تشریف داشته اند ، و حتی بنا بر اینکه حضرت در شهر هم تشریف داشته است ممکن است جزء کسانی بوده اند که زلزله به آنها آسیب نرسانده است .

بنابراین احتمال مذکور ، بی اساس و غیر قابل قبول است .

ص: 282

با بی اساس بودن احتمال اخیر که موت در اثر وقوع زلزله می باشد، در مقام دو قول بیشتر نیست :

1. قول نجاشی و شیخ طوسی که دلالت بر رحلت طبیعی حضرت عبد العظیم علیه السلام

می باشد که از جهت سندی قابل قبول می باشد .

2. قول ابن شهر آشوب و فخر رازی و طریحی مبنی بر شهادت آن حضرت .

این قول با بررسی شواهد تاریخی و قرائن مذکور، فی حد نفسه قابل قبول می باشد لکن در مقابل قول اول، از دید تاریخی - رجالی نمی تواند مقاومت کند، علاوه بر اینکه باید طریحی را - با اینکه اکثر استنادها به او بازمی گردد - از دایره این قول بیرون دانست؛ چرا که او نسبت « قیل » به این قول داده است که مشعر به ضعف آن می باشد چنانچه در جای خود توضیح دادیم .

در عین حال، با بیان ابعاد گوناگون قضیه، خوانندگان محترم را به قضاوت نهائی دعوت می کنیم . شاید آن گرامیان، از مطالب مذکور به گونه ای دیگر استفاده کنند و یا

با یافتن مطلبی جدید، یکی از اقوال مذکور را تحکیم نمایند، ان شاء الله .

1. قرآن کریم.
2. آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او، رضا استادی، مجله نور علم.
3. الاختصاص، شیخ مفید، تحقیق علی اکبر غفاری، جماعة المدرسين، قم.
4. امام هادی و نهضت علویان، محمد رسول دریایی، نشر رسالت قلم، 1361 ش.
5. بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، مؤسسة الوفاء - بیروت، 1403 ق.
6. البستان، شیخ عبدالله بستانی، مكتبة لبنان، بیروت، اول، 1992 م.
7. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، دار صادر (افست مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام - قم).
8. تراثنا، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
9. ترجمه تاریخ طبری، ابو علی محمد بلعمی، به اهتمام دکتر جواد مشکور (قسمت مربوط به ایران)، تهران، چاپ حیدری، سال 1337 ش.
10. ترجمه تقویم التواریخ، مترجمی ناشناخته، متن از حاجی خلیفه، میراث مکتوب، تهران.
11. تعلیقة الوحید علی منهج المقال، وحید بهبهانی.
12. تنقیح المقال، شیخ عبدالله مامقانی، چاپ سنگی، الطبقة المرتضوية، نجف.
13. ثلاثیات الكلینی، شیخ امین ترمس العاملی، دار الحدیث، 1417 ق.
14. جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، مكتبة المحمدی - قم.
15. جنة النعیم، ملا محمد باقر كجوری واعظ تهرانی، تحقیق سید صادق حسینی اشكوری، كنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، 1382 ه ش؛ و نیز چاپ سنگی، 1298 ق.
16. خاتمة المستدرک، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق مؤسسة آل البيت، قم 1416 ق.
17. خلاصة الأقوال، علامه حلی.
18. خلاصة عبقات الأنوار، سید حامد نقوی، تلخیص سید علی میلانی، مؤسسة البعثة - قم.

19 . الدعوات ، قطب الدين راوندى ، تحقيق مدرسة الامام المهدي عليه السلام ، 1407 هـ ق .

20 . ديوان قوامى رازى ، قوامى رازى ، به كوشش و تصحيح مير جلال الدين حسينى ارموى مشهور به محدث ، چاپخانه سپهر ، سال 1374ق/1334ش .

21 . رجال الشيخ الطوسى (اختيار معرفة الرجال) .

ص: 284

22. رجال النجاشي، ابو العباس احمد بن علي نجاشي، تحقيق سيد موسى شبيري زنجاني، مؤسسة النشر الاسلامي - قم، 1416ق .
23. ري در زمان طبري (مقاله)، پروانه نيك طبع، چاپ شده در كتاب يادنامه طبري .
24. ري عروس البلاد، روابط عمومي فرمانداري شهرستان ري، چاپ بهرام، بهار 1373.
25. سفينة البحار، شيخ عباس قمي، دار الاسوة، 1414ق .
26. الشجرة المباركة في انساب الطالبية، فخر رازي، تحقيق سيد مهدي رجائي، كتابخانه حضرت آيه الله مرعشي، 1409ق .
27. شرعة التسمية، ميرداماد، تصحيح رضا استادي قم .
28. عبد العظيم الحسنی حياته و مسنده (زندگانی حضرت عبدالعظيم عليه السلام)، عزيزالله عطاردی، انتشارات عطارد، سوم، 1373ش.
29. عمدة الطالب في انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، تحقيق محمد حسن آل الطالقانی، مطبعة الحيدرية، نجف، 1380ق .
30. فيض القدير في شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرؤوف المناوي، تحقيق احمد عبدالسلام، دار الكتب العلمية - بيروت، 1415ق .
31. قاموس الرجال، شيخ محمد تقی تستری، چاپ اول .
32. القاموس المحيط، مجد الدين فيروزآبادي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چهارم، 1415ق، در يك جلد .
33. الكافي، ثقة الاسلام كليني، تحقيق علي اكبر غفاري، دار الكتب الاسلامية 1388ق .
34. كامل الزيارات، جعفر بن محمد قمی ابن قولويه، تحقيق شيخ جواد فيومي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، 1417ق .
35. كشف الظنون، حاجي خليفه، دار احياء التراث العربي - بيروت .
36. كشف الغمة، علي بن عيسى اربلي، دار الاضواء، بيروت، 1405ق .
37. الكليني والكافي، عبدالرسول غفاري، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، 1416ق .
38. لسان العرب، ابن منظور، دار احياء التراث العربي (افست نشر ادب الحوزة)، 1405ق .
39. لوائح الأنوار المحمديه في بيان العهود المحمديه، عبدالوهاب شعراني، مصطفى البابی الحلبي واولاده - مصر .
40. مثالب النواصب، محمد بن علي بن شهر آشوب سروري مازندراني، مخطوطه مدرسه سپهسالار تهران به شماره 1841 و كتابخانه ناصريه لکنهو - هند .

41 . مجمع البيان ، ابو على طبرسى ، الأعلمی - بیروت ، 1415ق .

42 . المحاسن ، احمد بن محمد بن خالد برقى ، تحقیق سید جلال الدین حسینی ، دار الكتب الاسلامیة .

43 . مسائل علی بن جعفر ، علی بن الامام جعفر الصادق علیه السلام ، مؤسسة آل البيت علیهم السلام ، اول 1409ق .

44 . معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة ، الیان سرکیس ، کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی .

45 . معجم رجال الحدیث ، سید ابوالقاسم خوئی ، لجنة التحقیق ، چاپ پنجم ، 1413ق .

46 . المعجم القانونى ، حارث سلیمان فاروقی ، مكتبة لبنان ، بیروت ، 1410ق .

47 . مقاتل الطالبین ، ابوالفرج اصفهانی ، تحقیق کاظم المظفر ، المكتبة الحیدریة ، نجف (افست دار الكتاب قم) .

48 . مکارم الاخلاق ، طبرسى ، شریف رضی - قم ، 1392ق .

49 . منتخب التواریخ ، ملا هاشم خراسانی ، انتشارات جاویدان ، تهران .

50 . المنتخب فی جمع المراثی و الخطب ، فخرالدین طریحی ، نجف ، سال 1369ق ؛ همچنین نسخه خطی آن موجود در کتابخانه مرتضوی - مشهد (نسخه عکسی 2606 مرکز احیاء میراث اسلامی - قم) .

51 . منتهی المقال ، أبوعلی حائری .

52 . من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، تحقیق علی اکبر غفاری ، جماعة المدرسین ، 1404ق .

53 . المورد (قاموس عربی - انکلیزی) ، دکتر روحی بعلبکی ، دارالعلم للملایین .

54 . میزان الاعتدال ، ذهبی .

55 . نقد الرجال ، سید مصطفی تفرشی ، تحقیق و چاپ مؤسسة آل البيت - قم ، 1418ق .

56 . نور الآفاق ، حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی ، چاپ سنگی ، 1344ق .

57 . النهاية فی غریب الحدیث والأثر ، مبارک بن محمد جزری ابن اثیر ، المكتبة الاسلامیة ، چاپ اول ، 1383ق .

58 . الوجیزة ، علامه محمدباقر مجلسی .

59 . وقایع السنین والاعوام ، سید عبدالحسین خاتون آبادی ، کتابفروشی اسلامیة ، تهران .

60 . ینابیع المودة ، شیخ سلیمان قندوزی حنفی ، تحقیق سید علی حسینی ، دار الاسوة ، 1416ق .

(8) رجال ری در کتاب النقض

اشاره

تألیف: علی صدرایی خویی

ص: 287

شهر ری پیش از اسلام و بعد از اسلام تا پیش از حمله مغول اهمیت فراوانی داشت. بعد از اسلام این شهر مرکز تمدن و فرهنگ اسلامی بوده و آثار دینی و فرهنگی متعددی در آن بنا گردید و دانشمندان بسیاری در آن شهر ظهور کردند. این نوشتار به مناسبت کنگره گرامی داشت شخصیت سید عبدالعظیم حسنی - مدفون در ری - نظری دارد بر رجال ری، مذکور در کتاب نقض عبدالجلیل قزوینی رازی.

کتاب نقض

اشاره

آفریننده این اثر گرانسنگ و سرمایه علمی عظیم، نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی از دانشمندان شیعی سده ششم هجری است. (1)

انگیزه عبدالجلیل رازی در خلق این اثر، آن است که یکی از عالمان شافعی مذهب ری که به رازی مشهور بوده، اقدام به نوشتن کتابی در ردّ مذهب شیعه نمود و آن را بعض فضائح الروافض نام نهاد. عبدالجلیل با مطالعه آن کتاب، متوجه عناد مؤلف و دادن نسبتهای ناروا به شیعیان می گردد و به همین دلیل، اقدام به تألیف کتاب نقض می کند که

ص: 289

1- . شرح حال عبدالجلیل رازی در ادامه همین مقاله در حرف عین ذکر خواهد شد و در مصادر ذیل نیز قابل دسترسی است: فهرست منتجب الدین، ص 77؛ التدوین فی ذکر اخبار قزوین، رافعی قزوینی، باب عین؛ مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج 1، ص 482، بحار الانوار، ج 25، ص 9؛ امل الآمل، شیخ حر عاملی، ج 1، ص 40، روضات الجنّات چاپ قدیم، ص 350 - 351؛ مقدمه کتاب نقض، ص 17 - 23.

نام کامل آن بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض است و به اختصار به کتاب نقض شهرت یافته است.

وی این اثر را در حدود سال 566ق تألیف کرد و در آن مطالب بسیاری درباره اوضاع شیعیان، آداب و رسوم مذهبی، نسبتهای ناروای مخالفان به تشیع و فشارهای روحی و روانی آنها به شیعیان درج نمود. همچنین فارسی بودن کتاب، ارزش آن را دوچندان نموده است.

چون عبدالجلیل (مؤلف کتاب) ساکن ری بوده، در لابلائی کتاب مطالب بسیاری مربوط به آداب و رسوم در ری، فرهنگ و اعلام-جغرافیایی، اعلام تاریخی درج نموده که بخشی از آنها منحصر به کتاب نقض است.

ری در عصر تألیف کتاب نقض

اشاره

چنان که ذکر شد، کتاب نقض در حدود سال 566ق تألیف شده و این دوره نزدیک به حمله مغول بوده است که آثار تمدن در ری و دیگر شهرها دچار خسارتهای جبران ناپذیری گردید.

تصویری که از شهر ری در سده ششم در کتاب نقض ترسیم شده شهری بزرگ و به تعبیر امروزی (کلان شهر) دارای آبادی و عمران بسیار، که در آن اندیشه و مذاهب مختلف رواج دارد. عبدالجلیل در نقض، وجود و رونق چهار مذهب (شافعی، حنفی، حنبلی و شیعه) و شیعه زیدیه را در ری متذکر شده که هر کدام از آنها دانشمندان سرشناس و مساجد و مدارس متعدد در ری داشتند.

البته وسعت و توسعه شهر ری در کتابهای دیگر نیز ذکر شده است. برای نمونه، فزونی استرآبادی در آخر بحیره تحت عنوان «خاتمه: در اظهار معموری بلدان» گفته:

آبادانی ری در زمان ملك الشعراء خواجه بندار رازی در آن مرتبه بوده که مدارس و خوانق شش هزار و هفتصد و هشتاد عدد، مساجد چهار هزار

ص: 290

و هفتصد و شصت و شش، قنات خانه نهصد و بیست و هشت، یخ چاه هزار و هفتصد و بیست و پنج، محلات نود و شش محله و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و هزار مسجد و در هر مسجدی هزار چراغدان از طلا و نقره و غیره. (1)

شیعیان ری در سده ششم

در سده ششم، شیعیان در ری جایگاه فرهنگی و پایگاه مذهبی عمده ای داشته اند که بخشی از آن در کتاب نقض بیان شده است. برای نمونه، مدارس شیعی که در آن دوره در ری وجود داشته در کتاب نقض چنین ذکر شده:

1. مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کیسکی؛

2. مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه؛

3. مدرسه ای میان دو مدرسه مذکور که به سادات کیسکی تعلق داشته؛

4. مدرسه منسوب به سید زاهد بلفتوح؛

5. مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان؛

6. مدرسه خواجه عبدالجبار مفید؛

7. مدرسه کوی فیروز؛

8. مدرسه خواجه امام رشید رازی؛

9. مدرسه شیخ حیدر مکی. (2)

همچنین در کتاب نقض دانشمندان شیعی در ری و موقعیت اجتماعی هر کدام به خوبی بیان شده که نشانگر اهمیت تاریخی این کتاب است.

ص: 291

1- . تعلیقات فهرست منتجب الدین، از محدث ارموی، ص 308، به نقل از کتاب بحیره، فزونی استرآبادی، ص 626.

2- . نقض، ص 34 - 36.

اشاره

کتاب نقض توسط روان شاد دکتر سید جلال الدین محدث ارموی به جامعه علمی عرضه شده است و آن مرحوم با تلاش خستگی ناپذیر تصحیح این اثر بزرگ را در مدت حدود سی سال به کمال رسانید. آن مرحوم با علاقه وافری که به این کتاب داشتند پس از تصحیح آن با تعلیقات مختصر در سال 1331ش در یک جلد وزیری در 743 صفحه، همراه با دو جزوه تعلیقات نقض و کلید نقض منتشر نمودند. و پس از آن در صدد تصحیح مجدد و تعلیقات مفصل بر آن برآمدند تا این که کتاب را در سه جلد در سال 1358ش آماده انتشار نمودند ولی اجل مهلت نداد و هنگامی که آخرین بخشهای کتاب زیر چاپ بود ایشان دارفانی را وداع گفتند و عالم علم را به سوگ نشانند.

مشخصات چاپ دوم کتاب چنین است:

تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، قطع وزیری، 1358ش در سه جلد:

جلد اول: متن کتاب، همراه با فهرس آیات، احادیث، امثال، اشعار، لغات و اصطلاحات، اشخاص، فرق، امکانه و کتابها، در 730 صفحه + 70 صفحه مقدمه.

جلد دوم: تعلیقات نقض جلد نخستین، در 608 صفحه + فهرست اشخاص و کتب در 45 صفحه.

جلد سوم: تعلیقات نقض جلد دوم، از ص 609 تا 1400 صفحه + فهرست اشخاص و کتب از ص 1401 تا 1469.

در تهیه این مقاله از چاپ دوم نقض و تعلیقات آن استفاده شد و ما در اغلب تحقیقات آن از تلاشهای علمی مرحوم محدث ارموی بهره مند بوده ایم. روانش شاد و روحش با ائمه طاهرین محشور باد.

ص: 292

صاحب نقض درباره وی می نویسد:

و از خواجگان و رؤسا که در عداد و التفات آیند چون... رضی الدین ابوسعبد ورامینی معمار حرم خدای و رسول، به چند موقف حج باستاده، عمارات مشاهد فرموده و مدارس کرده و فرزندان وی با خیرات و احسان بی مر، عماد الحاج و الحرمین الحسین بن ابی سعد عالم و زاهد و محسن و خیر و صفی الدین احمد بن ابی سعد.(2)

صاحب نقض در چند مورد (ص 200، 222، 451، 579) از رضی الدین ابوسعبد ورامینی یاد کرده است.

رضی الدین ابوسعبد ورامینی را توفیق تعمیر حرم مکه معظمه و مدینه منوره حاصل شده و اموال خود را در این راه صرف نمود و این مطالب در کتاب نقض و انساب سمعانی ذکر شده است. فرزند وی منتجب الدین حسین بن ابی سعد ورامینی نیز به تعمیر حرمین پرداخته و بدین سبب به لقب معمار الحرمین ملقب گشته است. قوامی رازی در دو قصیده چهل و چهار بیتی و صد و شانزده بیتی به مدح وی پرداخته که چند بیت آن چنین است:

اختیار کعبه کرده سخت نیک *** بختیاری کاختیار این کرده ای

چون توانی شد به کعبه کز سخا *** کعبه عالم ورامین کرده ای

تاج آزادگان امیر حسین *** که ندارد نظیر در کونین

صدر نیکو خصال گردون قدر *** بدر خورشید زاد آزاده

سجده ها برده از سیاست او *** شیر نر پیش آهوی ماده

ص: 293

1- . نقض، ص 200 و 222 و 451 و 579؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 793؛ انساب سمعانی، ماده «ورامین»؛ دیوان قوامی رازی، ص 7

12 - و 17 - 20.

2- . نقض، ص 222 - 223.

از پی شاعران به راه و به در *** چشم بگشاده گوش بنهاده

وز پی زائران به روز و به شب *** خوان نهادست و دست بگشاده

به ورامین ز بهر خدمتِ او *** دولت از ری مرا فرستاده (1)

2. ابوطالب بابویه

2. ابوطالب بابویه (2)

ابوطالب اسحاق بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه رازی، وی پسر عموی منتجب الدین صاحب الفهرست است و در کتاب مذکور، شرح حال وی چنین درج شده:

الشیخ الثقة ابوطالب اسحاق بن محمد بن الحسن بن الحسين بن بابویه

قرأ علی الشیخ الموفق ابی جعفر قدس الله روحه جميع تصانیفه و له روایات الأحادیث و مطولات و مختصرات فی الاعتقاد عربیة و فارسیة. اخبرنا بها الشیخ الوالد موفق الدین عبیدالله بن الحسن بن الحسين بن بابویه، عنه. (3)

عبدالجلیل رازی در چند مورد نقض از ابوطالب بابویه یاد کرده از جمله در این موارد:

و بوطالب بابویه سالها واعظ و مدّکر مسلمانان بوده است و امانت و فضل او ظاهر و باهر. (4)

شیخ بوطالب بابویه (رحمه الله علیه) بزرگ و متدین بوده است، اما معلوم است که آن درجه نداشت در علم که تصنیف سازد... (5).

ص: 294

1- . نقض، ص 451.

2- . نقض، ص 41، 142، 144، 184، 293، 294، 405، 444، 605؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 150؛ الفهرست، منتجب الدین، ص 33؛ امل الآمل، ص 462؛ روضات الجنات، ص 557.

3- . الفهرست، ص 33.

4- . نقض، ص 144.

5- . همان، ص 294.

3. ابو عبدالله زاهد حسنی (1) (امام زاده عبدالله) (2)

یکی از بزرگان شیعه که در ری ساکن بوده و در جنب قبر منور عبدالعظیم حسنی مدفون است. ورا پسر زاده ای بوده به نام سید قطب الدین ابو عبدالله، یاد ایشان در نقض با این عبارت آمده:

والسید ابو عبدالله الزاهد الحسنی که در جنب عبدالعظیم مدفون است و پسرزاده او سید قطب الدین ابو عبدالله (3).

علامه قزوینی در نسخه ای از کتاب نقض که در اختیار داشته در حاشیه آن چنین نوشته که «این باید همان امام زاده عبدالله باشد به احتمال قوی». و مرحوم محدث ارموی بر اساس همین احتمال - که گویا قریب به یقین است - نسب امام زاده عبدالله را از کتب انساب ذکر نموده که در اینجا درج می شود:

در فصول الفخریه ضمن ذکر اعقاب عبدالله الشهد بن الحسن الافطس درباره او گفته:

ونسئل عبدالله الشهد در مداین بودند و از دو پسرند العباس و محمد و معتصم عباسی زهر به این محمد داد و نسل العباس اندک است از ایشان الابيض الشاعر ابو عبدالله [الحسین بن عبدالله] بن العباس المذكور (4).

و در عمدة الطالب آمده است:

أمّا العباس بن عبدالله الشهد فعقبه قليل منهم الأبيض الشاعر و هو ابو عبدالله الحسين بن عبدالله بن العباس المذكور و قال الشيخ ابوالحسن العمري الابيض هو عبدالله بن العباس و اما ابونصر البخاری فقال: إنّه

ص: 295

1- . کلمه «حسنی» در برخی نسخه های نقض «حسنی» و در برخی «حسینی» ضبط شده و مرحوم محدث ارموی احتمال داده که اصل آن «حسین» بوده که به صورت حسنی و حسینی تصحیف شده است.

2- . نقض، ص 211، تعلیقات نقض، ج 1، ص 513.

3- . نقض، ص 211.

4- . الفصول الفخریه، ابن عنبه، ص 196.

الحسين بن عبدالله بن العباس و قال: مات بالري سنة تسع عشرة و ثلاثمائة و قبره ظاهر يزار. (1)

4. ابوالعلاء حسّول رازی

4. ابوالعلاء حسّول رازی (2) مشهور به ابن بطه رازی

در نقض درباره وی چنین آمده:

و ابوالعلاء حسّول که وزیر شاهنشاه بود شیعی و معتقد بوده است و در آخر قصیده بانی این بیتها او راست که:

سيفع لابن بطة يوم يبلى *** محاسنه التراب أبو تراب (3)

ثعالبي در كتاب تنمة اليتيمة شرح حال وی را چنین آورده است:

هو الأستاذ أبو العلاء محمد بن علي بن الحسن (كذا في الاصل ولي گویا سهو است و باید حسول باشد) صفی الحضرتين أصله من همدان و منشأ الري و أبوه أبو القاسم من يضرب به المثل في الكتابة و البلاغة... و أبو العلاء اليوم من أفراد الدهر و النظم و النشر و طالما تقلّد ديوان الرسائل و تصرّف في الأعمال الجلائل... و هو الان في الري في اجل حال و أنعم بال (4)

باخرزی در دمیه القصر گفته:

أنشدني الوزير ابوالعلاء محمد بن علي بن حسّول بالري في دارالكتب سنة ثلاث و اربعين و أربعمائة. (5)

ص: 296

1- . عمدة الطالب، ص 341 - 342 چاپ نجف و 315 - 316 چاپ بمبئی.

2- . نقض، ص 217؛ تعليقات نقض، ج 2، ص 673 - 681؛ راحة الصدور، راوندی، ص 208 و تعليقات آن مرحوم عباس اقبال، ص 480 - 483.

3- . نقض، ص 217.

4- . تنمة اليتيمة، ثعالبي، ج 1، ص 107 - 112.

5- . دمیه القصر، باخرزی، به تصحيح دکتر محمد التونجی، ج 1، ص 169.

ابن شهر آشوب او را جزء شاعران شیعی ذکر نموده(1) و سید محسن امین شرح حال وی را درج و این ابیات را درباره شیعه بودن وی ذکر نموده است:

عليّ إمامي بعد الرسول *** سيفع في عرصة الحق لي

ولا ادعى لعلّي سوى *** فضائل في العقل لم تشكل

ولا ادعى أنّه مرسل *** ولكن إمام بنصّ جلي

وقول الرسول له إذ أتى *** له شبه الفاضل المفضل

ألا إنّ من كنت مولّي له *** فمولا ه من غير شكّ علي(2)

در تاریخ بیهق نیز چنین آمده:

و وزیر ابوالعلاء محمد بن علی بن حسّول که وزیر مجدالدوله بود و چون سلطان محمود بن سبکتکین بر ولایت ری مستولی گشت او را دبیری فرمود و او عمری دراز یافت بدین خواجه که جدّم بود نامه ای نویسد جواب نامه او.(3)

سپس تمام نامه او را ذکر نموده است.

همچنین یاد وی در نسائم الاسحار(4) و مجالس المؤمنین(5) آمده است.

5. ابو عمید رازی

صاحب نقض در ذکر صاحب منصبان شیعی نام وی را چنین ذکر نموده:

و از خواجهگان و رؤسا که در عداد اعتبار و الثفات آیند چون... و استاذ ابوالعمید الرازی.(6)

در دیگر مصادر یادی از ابوعمید به چشم نمی خورد.

ص: 297

1- . معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص 139.

2- . اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 9، ص 444 - 447.

3- . تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، ص 109 - 113.

4- . نسائم الاسحار من لطائف الأخبار، ناصرالدین منشی کرمانی، ص 55 - 56.

5- . مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج 2، ص 455.

6- . نقض، ص 222.

6. ابوالفتح نصرآبادی

وی از عالمان حنفی مذهب مقیم ری بوده و در نقض در دو مورد نام وی آمده، ولی در مصادر دیگر یادی از وی نشده است. عبارت صاحب نقض چنین است:

و به ری در عهد قشقر و امیرعباس که اصحاب بوحنیفه را به محفل پادشاه حاضر کردند به کرات که به دیدار خدای تعالی بگویی و بنویسی که قرآن قدیم و ایشان امتناع می کردند چون شیخ ابوالفتح نصرآبادی و خواجه محمود حداد حنیفی و غیر ایشان که در آن مدت ایشان را این مذهب نبود. (1)

در جای دیگر می نویسد:

و به ری که از امهات عالم است معلوم است که شیخ ابوالفتح نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند؟ از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان. (2)

7. ابوالفتح بن العمید

ابوالفتح بن العمید علی بن محمد بن الحسین بن العمید قمی، ملقب به ذوالکفایتین.

وی از وزیران با کفایت رکن الدوله حسن بن بویه است و صاحب نقض نام وی را همراه با نام پدرش ابن عمید در شمار وزیران شیعی یاد کرده است. (3)

8. ابوالفتح رازی

8. ابوالفتح رازی (4)

دانشمند بزرگ و مفسر کبیر شیعه ابوالفتح رازی، شرح حالش با توجه به اشتها وی

ص: 298

-
- 1- . نقض، ص 41.
 - 2- . همان، ص 372.
 - 3- . نقض، ص 217؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 669.
 - 4- . نقض، ص 41 و 212 و 263 و 280 و 281 و 300 و 526؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 151.

و ذکر آن در اغلب کتابهای شرح حال نیاز به تکرار ندارد. فقط در اینجا عبارت های کتاب نقض در مورد این فقیه گرانسنگ شیعی را درج می کنیم:

و خواجه امام ابوالفتوح عالم که مصنف بیست مجلد است از تفسیر قرآن و مؤلف کتاب شرح شهاب نبوی که همه طوایف اسلام به نوشتن و خواندن آن راغبند. (1)

شرح ابوالفتوح بر شهاب الاخبار قاضی قضاعی به فارسی است و به نام روح الأحاب و روح الألباب موسوم است. نسخه ای از این گوهر نفیس در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 127 موجود است (2) ولی تاکنون چاپ نشده است.

و از مفسران بعد از متقدمان... و خواجه امام ابوالفتوح الرازی که بیست مجلد تفسیر قرآن تصنیف اوست که ائمه و علما همه طوایف طالب و راغب اند آن را. (3)

شیخ ابوالفتوح رازی از خفتگان حرم شریف عبدالعظیم حسنی است و سوگمندانه با کمال اشتها نام و آثارش در بین عامه و خاصه، تاریخ وفاتش ضبط نشده است. دانشمند فرزانه مرحوم دکتر سید جمال الدین محدث ارموی تحقیقات ارزنده ای در تعلیقات نقض نموده و تاریخ وفات ابوالفتوح را مبرهن ساخته است. برای مزید اطلاع و کمال استفادت از تحقیق ایشان به تعلیقات نقض مراجعه شود. (4) بر اساس تحقیق ایشان، وفات ابوالفتوح رازی در سال 544 ق اتفاق افتاده است.

ص: 299

-
- 1- . نقض، ص 41.
 - 2- . این نسخه به خط نظرعلی در رجب سال 1060 ق تحریر شده و مشتمل بر 380 صفحه است. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، ج 5، ص 1333.
 - 3- . نقض، ص 212.
 - 4- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 151.

9. ابوالفتح ونکی

9. ابوالفتح ونکی (1)

سید ابوالفتح نصر بن مهدی ونکی

شرح حال ونکی در انساب سمعانی چنین درج شده است:

الونکی: بفتح الواو والنون وفي آخرها الكاف. هذه النسبة إلى ونك و هي إحدى قرى الرّي. اجتزت بها في خروجي إلى القصر الخارج، منها: السيد ابوالفتح نصر بن المهدي بن نصر بن المهدي بن محمد بن علي بن عبد الله بن عيسى بن أحمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن علي بن الحسين بن أبيطالب الحسيني الونكي.

كان علوياً فاضلاً عالماً متميّزاً، حسن المظهر، زيدي المذهب. سمع الحديث الكثير من... قرأت علي دكانة بباب مصلحكان و كان دكانه مجمع الفضلاء. و كانت ولادته في شعبان سنة ثمان و ستين و اربعمئة بالري. (2)

در نقض نیز درباره ایشان چنین آمده:

و در ری سادات بسیارند از نقیبان و رئیسان که این مذهب دارند و مقبول الشهادة و العدالة بوده اند پیش قاضی القضاة الحسن الاسترآبادی (رحمه الله علیه) چنان که سید امام ابوالفتح ونکی. (3)

10. ابوالفضل عمید معروف به ابن عمید

ابوالفضل محمد بن الحسين بن العمید قمی معروف به ابن عمید. وی و فرزندش ابوالفتح از وزیران دیالمه بودند و صاحب نقض درباره آنها می نویسد:

... و بعد از آن خواجه ابوالفضل عمید معروف و مشهور به فضل واصل سیصد ورده آزاد فرموده در عهد دولت خویش و املاک وی در عراق هنوز به وی

ص: 300

1- . نقض، ص 420؛ تعليقات نقض، ج 2، ص 1127؛ انساب سمعانی، ج 5، ص 616.

2- . انساب سمعانی، ج 5، ص 616.

3- . نقض، ص 420.

منسوب است و او شیعی و معتقد بوده است و بعد از وی پسرش خواجه بفتح بن ابی الفضل که وزیر عضدالدوله شد و متنبی را در مدح او قصاید است و از آن جمله این بیتها است:

و من یصحب اسم ابن العمید محمدٍ *** یصر بین أنیب الأسود و الأسد (1)

11. ابو القاسم عبدویه

صاحب بعضی مثالب النواصب درباره وی چنین نوشته:

در شهر ری رستم خادم و بلقسم عبدویه و بلقسم شواء و غیرهم که امیر قجقرشان به طاق باجکی برآویخت همه رافضیان شتّام بودند. (2)

و صاحب نقض در رد وی می گوید:

اما ابوالقاسم عبدویه (رحمة الله علیه) اصولی مذهب و شیعی بود. پادشاه وقت او را به سبب فتنه و غوغای برآویخت و چون او را معلوم شد که طالویه خاک روب و دگران از حنفی و شفعوی در حقّ وی خوابهای نیک دیدند و معتمدان طوایف بر ایمان او گواهی دادند پشیمان شد و رخصت داد که او را در مقابل تربت سید عبدالعظیم حسنی (رضی الله عنه) دفن کردند در داخل مشهد و امیر قجقر بفرمود تا بنداری هنار فروش که قصد بو القاسم عبدویه کرده بود از طاق باجکی درآویختند. (3)

در دیگر مصادر یادی از وی نیامده است.

12. سید ابو محمد موسوی رازی

12. سید ابو محمد موسوی رازی (4)

صاحب نقض از صاحب ترجمه در شمار سادات صاحب نام شیعی با این تعبیر یاد

کرده است:

ص: 301

1- . نقض، ص 217.

2- . نقض، ص 118.

3- . همان، 121 - 122.

4- . نقض، ص 211؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 519 - 520.

«و السيد ابو محمد الموسوی الرازی یگانه روزگار خویش» (1).

منتجب الدین در الفهرست، نسب سیادت وی را چنین آورده است:

السید نجیب الدین أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن القاسم بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین سید الشهداء بن علی بن ابيطالب أميرالمؤمنین (سلام الله عليهم).

صالح، فقیه، دین مقری، قرأ علی السید الاجل المرتضی ذی الفخرین المطهر (رفع الله درجهما). (2).

13. ابو نصر هسنجانی

13. ابو نصر هسنجانی (3)

شرف الائمة ابو نصر هسنجانی، شرح حال این دانشمند در کتابها ذکر نشده ولی در نقض در موارد متعدد اسم وی ذکر شده که عبارتند از:

چون شرف الائمة بو نصر هسنجانی پرده نفاقِ خواجه از در خانه بخواست برداشتن در دولتِ سلطان مسعود (نور الله قبره) با حضور ارکان دین و دولت از وزرا و امرا و سپاه سالاران و خادمان حضرت و ده هزار نفس از عوام و خواص و از هر مذهبی و طایفه ای به حضور سلطان او تقریر می کرد این مذهب مجبران بامذهب باطنیان برابر است در وجوب معرفتِ خدا، فضولی برخاست و گفت: مولانا چه فرق است میان ملحدان و این جماعت؟ خواجه گرم و بلند گفت: ای خواجه، فرق در دوگانگی باشد و اینجا یگانگی است در یگانگی فرقی نباشد. (4)

ص: 302

1- . نقض، ص 211.

2- . الفهرست، منتجب الدین، ص 41 و 100.

3- . نقض، ص 138 و 139 و 143 و 372 و 449 و 452 و 592؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1098.

4- . نقض، ص 138 - 139.

و درین روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الاثمه أبو نصر الهسنجانی کند در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنیفیان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن. (1)

و مفتنان و اوباش سرای خواجه بو نصر هسنجانی به غارت بریخته و در حال خواص سلطان و غلامان امیر عباسی غازی برفتند و بسیاری را بگرفتند و سه غوغائی قزوینی را درآویختند. (2)

هسنجانی، به هسنجان منسوب است که از قرای ری بوده است. سمعانی در انساب گفته:

الهسنجانی بكسر الهاء والسين المهملة وسكون النون وفتح الجيم وفي آخرها النون بعد الألف، هذه النسبة إلى قرية من قري الري، يقال لها: هسنگان: فعربت وقيل لها هسنجان. (3)

14. احمدچه رازی

صاحب نقض وی را از شاعران فارسی گوی یاد کرده (4) ولی در مصادر اطلاعی از احوال و اشعار آنها ذکر نشده است.

15. خواجه امیرك شیعی رازی

15. خواجه امیرك شیعی رازی (5)

صاحب نقض در چند مورد از وی یاد کرده بدین ترتیب:

ص: 303

1- . همان، 372.

2- . نقض، ص 449.

3- . تعلیقات نقض، ج 2، ص 1098 به نقل از انساب سمعانی.

4- . نقض، ص 231 و 577.

5- . نقض، ص 3، 35، 364، 222؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 12 - 13.

در مقدمه کتاب در توضیح کتاب مثالب النواصب می گوید:

[مؤلف آن کتاب را] سه نسخه کرده، یکی به خزانه امیرک معروف فرستادی و دیگری مصنف می دارد و در خفیه بر عوام الناس می خواند و نسختی از آن نقل کرده به قزوین. (1)

و مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه ای در هیچ طایفه ای نیست. (2)

و از خواجهگان و رؤسا که در عداد اعتبار و الثفات آیند چون... خواجه امیرک شیعی رازی. (3)

در دیگر مصادر یادی از وی نشده است.

16. فقیه بلمعالی امامتی رازی

از عالمان بلند مرتبه شیعی است که صاحب نقض وی را در شمار شمس الاسلام حسکا و بو طالب بابویه و قبل از نام آنها ذکر نموده است.

عبارت صاحب نقض چنین است:

... و چون حال بدین انجامید شیعت این حال رفع کردند بر خواجه علی عالم و فقیه بلمعالی امامتی و شمس الاسلام حسکا... (4)

17. بندار رازی

17. بندار رازی (5)

از شاعران شیعی است که یادش دو بار در نقض آمده و غیر از آن اطلاعی از وی در دست نداریم.

ص: 304

1- . نقض، ص 3.

2- . همان، ص 35.

3- . همان، ص 222.

4- . نقض، ص 405 و 444.

5- . برای شرح حال وی ر.ک: دانشنامه جهان اسلام مدخل: «بندار رازی».

صاحب نقض می نویسد:

و استاد ابو منصور و برادرش ابو سعد وزیران محترم بودند از آبه... و بندار رازی را در مدح این دو وزیر بیست و هفت قصیده غرّاست و این ابیات مسمی و راست که در حق ایشان گوید:

جلیل مملکت دارای گیتی *** ابو منصور آن دریای مفخر

هم زای دولت و همشیره عزّ *** هم نام مصطفی هم دین حیدر

بفرّ دولت استاد بو سعد *** بماناد این چنین دولت معمر

همایون دو برادر چونکه دو شیر *** دو خورشید کرم دو بحر اخضر (1)

و از متملّکان و رؤسا و سادات ری و قزوین... و سید حمزه شعرانی که بندار رازی را در مدح ایشان قصاید است که چون بخوانند بدانند. (2)

18. امام بو جعفر گیل

صاحب نقض درباره وی آورده:

و در ری سادات بسیارند از تقییان و رئیسان که این مذهب دارند. چنان که خواجه امام بو جعفر گیل که بر بلای همه اصحاب بو حنیفه نشیند در حضرت مجلس حکم و مُعدل و مزکی باشد، با این همه در بانگ نماز و قامت خیر العمل زنند و والی و قاضی و پادشاه دانند و علما را معلوم باشد و نه نقصان عدالتشان کند و نه کس را زهره باشد در ایشان طعنی زند. (3)

درست نشده است.

19. تاج الدین کیسکی

وی فرزند سید محمد کیسکی است و شرح حالش در ضمن شرح حال وی ذکر گردید.

ص: 305

1- . نقض، ص 219.

2- . همان، ص 225.

3- . نقض، ص 421.

20. حسام الدین اتابک اینانج بیگ سنقر صاحب ری (مقتول در 564ق)

وی مدتی فرمانروایی ری (از سال 548 تا 564ق) را در دست داشته و صاحب نقض

داستان بدرقه حاجیان خراسان را از ری تا بسطام هنگام بازگشت از حج ذکر کرده که چون وی بازگشت دزدان بر قافله زده و متجاوز از چهارصد و اندی حاجی را کشتند. عبارت صاحب نقض چنین است:

تا در شهر سه‌سنة ثلاث و خمسين و خمسمائة قافله ای که از سفر حجاز بازگشت با عدت و آلت و برگ و ساز همه حنیفیان نیکو اعتقاد و سنیان عدلی نه جبری اند هزار مرد از ماوراء النهر و غزنین و بلخ و بخارا و خوارزم و بلاد آن دیار با بدرقه امیر غازی اینانج اتابک می رفتند تا به بسطام، چون بدرقه بازگشت ملحدان از مهربان شیخون آوردند و چهارصد هزار دینار صامت و ناطق بردند و چهارصد و هشتاد و اند مسلمان حاجی و غیر حاجی را شهید کردند. (1)

21. ابو منصور حفده طوسی نیشابوری (م 571 ق)

21. ابو منصور حفده طوسی نیشابوری (م 571 ق) (2)

ابو منصور محمد بن اسعد بن محمد بن حسین بن قاسم عطاری طوسی متوفای 571 و مدفون در چرنداب تبریز.

وی مدتی در ری بوده که مصادف با ایام عاشورا و عزاداری شیعیان بوده و صاحب نقض، کلمات وی را در تفضیل امام حسین علیه السلام بر عثمان چنین نقل کرده است:

و خواجه امام بو منصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه

ص: 306

1- . نقض، ص 345.

2- . نقض، ص 372 و 592؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1098 - 1100.

طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تقضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ. (1)

شرح حال وی در وفیات الاعیان (2) و روضات الجنان (3)، مسطور است و خاقانی شروانی قصیده ای در رثای وی سروده است با این عنوان:

«در مرثیه شیخ الاسلام عمده الدین محمد بن اسعد طوسی نیشابوری». (4)

22. شمس الاسلام حسکا بابویه

22. شمس الاسلام حسکا بابویه (5)

شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی معروف به حسکا ساکن ری.

وی جدّ منتجب الدین صاحب فهرست است که در آنجا وی را چنین ترجمه کرده است:

الشیخ الامام الجّد شمس الاسلام الحسن بن الحسین بن بابویه القمی نزیل الری المدعو حسکا.

فقیه، ثقة، وجه، قرأ علی شیخنا الموفق أبی جعفر (قدس الله روحه) جمیع تصانیفه بالغری (علی ساکنه السلام) و قرأ علی الشیخین سلار بن عبد العزیز و ابن براج جمیع تصانیفه و له تصانیف فی الفقه منها کتاب العبادات و کتاب الاعمال الصالحة و کتاب سید الانبیاء و الائمة علیهم السلام، أخبرنا

بها الوالد عنه (رحمهم الله). (6)

صاحب نقض در موارد متعدد از شمس الدین حسکا رازی یاد کرده که مطالب قابل توجه آن چنین است:

ص: 307

- 1- . نقض، ص 372.
- 2- . وفیات الاعیان، ابن خلکان.
- 3- . روضات الجنان، حافظ حسین کربلانی تبریزی، ج 1، ص 285 - 290.
- 4- . دیوان خاقانی، تصحیح علی عبد الرسولی، ص 303 - 308.
- 5- . نقض، ص 34 و 41 و 142 و 144 و 210 و 299 و 300 و 364 و 405 و 444 و 605؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 146؛ امل الامل، ص 467؛ روضات الجنات، ص 557؛ تنقیح المقال، ج 1، ص 273؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 466.
- 6- . الفهرست، منتجب الدین، ص 46 - 47.

و در آنجا (ری) مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه که پیراین طایفه بود که نزدیک سرای ایالت است و در آنجا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلس وعظ و طریق فتوی و تقوی ظاهر و معین بوده است و هست. (1)

و علم و امانت و زهد و ورع شمس الاسلام حسکا بابویه همه طوایف اسلام را معلوم است. (2)

صاحب مثالب النواصب در نسبت دروغی به حسکا بابویه چنین نوشته:

حسکای بابویه گفت: من هیچ شب نخسیم تا صد بار لعنت به معاذ جبل نکنم و معاذ جبل (رضی الله عنه) امین و کاردار رسول بود بر اعمال یمین و تعلیم شرعیات و رسول علیه السلام در حق گفته بود: أعلمکم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل، نمی شاید که یک شب بر پیر دانشمند رافضی بازگردد تا او را چند بار لعنت بنکند فکیف بر آنها که خلافت و امامت کردند.

و صاحب نقض در جواب افترای وی چنین می نویسد:

اما جواب این کلمات همان است که در مواضع گفته آمد که دروغ و بهتان است و وزر و وبال به گردن آن کس که گوید و روا دارد دروغی بر پیری زاهد عالم مقدم نهادن که سیرت و طریقت شمس الاسلام حسکا (رحمة الله علیه) همه علمای فریقین را معلوم باشد که عفت نفس و کوتاه زبانی و پاک نفسی. (3)

23. حسن استرآبادی

23. حسن استرآبادی (قاضی ری) (4)

قاضی القضاة عماد الدین ابو محمد حسن استرآبادی (متولد 455ق در استرآباد و متوفای 541ق در ری).

ص: 308

-
- 1- . نقض، ص 34 - 35.
 - 2- . همان، ص 144.
 - 3- . همان، ص 299 - 300.
 - 4- . نقض، ص 53 و 115 و 143 و 190 و 295 و 399 و 400 و 420 و 422 و 449 و 558 و 584 و 585 و 606؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 398 - 412.

وی از دانشمندان بزرگ و قاضیان مشهور ری بوده و در مذهب حنفی سلوک می کرده، ولی با دانشمندان شیعه مراودات نیکو داشته به طوری که دانشمندان شیعه کتاب غرر و درر سید مرتضی را از طریق وی روایت می کنند و همین امر موجب شده که دانشمندان شیعه را به حسن سلوک بستایند چنان که شاعر شیعی قوامی رازی، قصیده ای در مدح وی سروده که بیش از صد بیت است.

چند بیت از این قصیده که دلالت بر عظمت صاحب ترجمه دارد چنین است:

ای قوامی چون معانی شد عماد لفظ تو *** جهد آن کن تا به نزدیک عماد الدین بری

آن عمادالدین حق افضی القضاة شرق وغرب *** کش رسد بر مهتران دین و دولت مهتری

پادشاه شرع و ملت خواجه درگاه و دین *** کاسمان را نیست در پهلوی پهناوری

از فصاحت‌های پنداری که در تذکیر تو *** جبرئیل مقررئ کردست و عرشت منبری(1)

صاحب نقض در چندین مورد از وی یاد نموده که نشانِ عظمت وی و مقبولیش در نزد عامه و خاصه دارد. برای نمونه چند مورد آن چنین است:

و من در شهر سینه ثلاث و ثلاثین و خمسمائة کتابی مفرد ساخته ام در تنزیه عایشه در دولت امیر غازی عباس (رحمة الله علیه) به اشارت رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سعید فخرالدین بن شمس الدین الحسینی (قدس الله روحهما) و قاضی القضاة سعید عماد الدین الحسن استرآبادی (نور الله قبره) به استقصا خوانده و بر پشت آن فصلی غرا نوشته به استحسان تمام و نسخه اصل آن به خزانه امیرعباس بردند و دیگر نسخهها دارند... (2)

«قاضی چون حسن استرآبادی که در مشرق و مغرب مانند نداشت».(3)

و در این دیار بزرگترین مفتی در اصحاب بو حنیفه در عراق قهستان قاضی

ص: 309

1- دیوان قوامی رازی، ص 81 - 86.

2- نقض، ص 115.

3- همان، ص 422.

عماد الدین حسن استرآبادی بود همیشه این سنت نگاه داشتی و در جامع مسلمانان که خطبه و نماز کردی باز نکردی و اقتدا بدو خطا نباشد و او را بی علم نیندارم که هفتاد سال بر عملی متواتر مداومت بنمایید... (1).

«و پوشیده نیست که عماد الدین حسن سادات و شیعت را چگونه مکرم و محترم داشتی» (2).

سید اجل مرتضی در کتاب غرر نام هر یک برده است و شرح داده و علمای اصحاب ما آن کتاب را از امام سعید عماد الدین حسن استرآبادی (نور الله قبره) سماع کرده اند که او را از پسر قدامه سماع بود و پسر قدامه را از سید علم الهدی (3).

پس از قاضی حسن استرآبادی فرزندش بر جایگاه وی قرار گرفته و قضاوت ری را عهده دار شده است.

همچنان که صاحب نقض تصریح نموده وی حنفی مذهب بوده ولی با توجه به روایت عالمان شیعی از وی، عده ای از دانشمندان شیعی وی را شیعه قلمداد نموده اند (4).

شرح حال وی در کتابهای شیعه و حنفیه مندرج است (5).

24. ابو تراب بن حسن درویشی

24. ابو تراب بن حسن درویشی (6).

در ضمن شرح حال پدرش (حسن درویشی) ذکر شده است.

ص: 310

1- . همان، ص 558.

2- . همان، ص 585.

3- . همان، ص 190.

4- . طبقات اعلام الشیعه النابس، ص 65 - 66؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 492.

5- . برای تفصیل حالات وی به تعلیقات نقض، ج 1، ص 398 - 412 و دیوان قوامی رازی، ص 243 - 247 مراجعه شود.

6- . نقض، ص 142 و 145 و 444.

حسن بن جعفر بن محمد دوریستی رازی، در نقض چندین مورد از وی یاد شده بدین عبارت:

و خواجه حسن پسر شیخ جعفر دوریستی مشهور در فنون علم و مصنف کتب و راوی اخبار بسیار و از بزرگان این طایفه و علمای بزرگ، در هر دو هفته نظام الملک از ری به دوریست رفتی و از خواجه جعفر سماع اخبار کردی و بازگشتی از غایت فضل و بزرگی او، و این خاندانی است به علم و عفت و امانت مذکور، خلفاً عن سلف.

و این خواجه حسن که پدر بو تراب است با نظام الملک حق خدمت و صحبت و الفت داشته و در حق او مدح گفته و از آن یکی که تخلّص کرده به مدح خواجه نظام الملک (رحمة الله علیه) و آن این است... (2).

پس از آن نه بیت از آن قصیده را نقل کرده است.

و خواجه حسن بن جعفر دوریستی عالم و شاعر بوده است و او را در مناقب و مراثی قصاید بسیار است که به شرح همه نتوان رسید و بهری بیان کرده شد و این قطعه لطیفه در حق رضا علیه السلام او راست:

یا معشر الزوار طاب مزارکم *** حیّوا بطوس معالماً و رسوما

و اذا رأیتم قبر مولانا الرضا *** صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً (3)

و خواجه الحسن بن جعفر این معنی را از قول صادق علیه السلام به نظم آورده است بر این وجه:

بغض الوصی علامة معروفة *** کُتِبَتْ علی جَبَهاتِ أولاد الزنا

من لم یوال من الانام ولیّه *** سیّان عندالله صلی ام زنا (4)

ص: 311

1- . نقض، ص 145 و 231 و 241؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 132 و ج 2، ص 981؛ الفهرست، منتجب الدین، ص 189 - 191.

2- . نقض، ص 145 - 146.

3- . همان، ص 231.

4- . همان، ص 241.

وی را فرزندی بود به نام ابو تراب دوریستی که در نقض در چند مورد از وی یاد شده است.⁽¹⁾

دوریست در لغت نامه دهخدا، چنین معرفی شده:

دوریست قریه ای از قرای ری، ظاهراً همان درشت یا ترشت یا طرشت تهران است. قریه درشت یا ترشت فعلی که در غرب تهران واقع است و عده کثیر فقیه و عالم از آن قریه برخاسته اند.⁽²⁾

26. اوحد الدین حسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی

26. اوحد الدین حسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی⁽³⁾

وی برادر مهتر صاحب نقض بوده و منتجب الدین در الفهرست از وی چنین یاد کرده است:

الشیخ الامام اوحد الدین الحسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی فقیه صالح ثقة واعظ.⁽⁴⁾

وی را سه پسر بوده که در کتاب مذکور چنین یاد شده اند:

المشایخ قطب الدین محمد و جلال الدین محمود و جمال الدین مسعود اولاد الشیخ الإمام أوحد الدین الحسین بن أبی الحسین ابن أبی الفضل القزوینی، کلهم فقهاء صلحاء.⁽⁵⁾

صاحب نقض در چند مورد از این برادرش یاد کرده بدین عبارت:

... و پیش برادر مهترم اوحد الدین الحسین که مفتی و پیر طایفه است (مدّ اللّه عمره و أنفاسه) فرستاد. او نیز مطالعه نسخه تمام کرد و از من پوشیده داشتند از خوف آن که مباد من در جواب کتاب و نقض آن تعجیلی بکنم.⁽⁶⁾

ص: 312

1- . نقض، ص 142 و 145 و 444.

2- . لغت نامه دهخدا، ماده «دوریست».

3- . نقض، ص 3 و 211 و 495؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 515.

4- . الفهرست، منتجب الدین، ص 54.

5- . همان، ص 124.

6- . نقض، ص 3.

«حدَّثنا الأخ الإمام أبو عبد الله الحسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزويني سماعاً وقراءةً...» (1).

27. سيد زكي نقيب ري

27. سيد زكي نقيب ري (2)

خاندان سيد زكي از سادات اهل علم و بلند مرتبه بودند و كسانی از اين خاندان سمت نقابت را در ري و قم و ديگر شهرها عهده دار بوده اند. از اين خاندان اين افراد در ري

سمت نقابت عهده دار بوده اند:

1. ابو الحسن علي الزكي بن أبي الفضل محمد الشريف.

2. عز الدين يحيى بن أبي الفضل محمد بن علي بن محمد بن السيد المطهر ذي الفخرين علي الزكي.

3. مرتضى كبير شرف الدين محمد بن علي المرتضى.

28. شمس رازی

صاحب نقض می نویسد:

اما سعد الملك رازی (رحمة الله عليه) شيعي امامتي اصولی بود و چون سلطان... وی را برآویخت و بر آن پشیمان شد و سه روز بار نداد. روز چهارم که بر تخت بنشست شمس رازی شاعر در حضرت شد و به استاد و به آوازی بلند این قطعه بر سلطان خواند:

ترا سعد و بو سعد بودند یار *** چو تاج از بر سر درآویختی

درآویخت بایست بدان هر دوان *** تو آن هر دوان را برآویختی

سلطان بگریست و شاعر را سیم و خلعت فرمود. (3)

ص: 313

1- همان، ص 495.

2- نقض، ص 224؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 809 - 825؛ دیوان قوامی؛ تعلیقات، ص 193 - 237.

3- نقض، ص 119.

29. شهاب مشاط(1)

یکی دیگر از عالمان خاندان بنی مشاط که در نقض نام وی آمده، از این عالم - که مذهب عامه دارد - جز آنچه در کتاب نقض یاد شده مطلب دیگری در کتابها ذکر نشده است، عبارت صاحب نقض در مورد وی چنین است:

و اگر خواجه به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم درآید ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آورد تا سال پیرای به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری ها کردند که حاضران می گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت. (2)

30. شهاب الدین محمد کیسکی

وی سبط سید محمد کیسکی است که شرح حالش در ذیل شرح حال وی ذکر گردید.

31. صاحب بن عبّاد

31. صاحب بن عبّاد(3)

وزیر معروف دیالمه که مدت هیجده سال سمت وزارت را عهده دار بود و مقرر حکومتش در ری بود. شرح حال وی طولانی و در اغلب مصادر زندگی نامه ها ضبط شده است. آنچه صاحب نقض درباره وی - که از شیعیان معتقد بوده - ذکر کرده چنین است:

و در عجم دستاربندی به فضل و عدل از صاحب کافی بزرگتر نبوده است. ابوالقاسم ابن العباد بن العباس که هنوز وزرا را به حرمت او صاحب نویسند و توقیعات و خطوط و رسوم او هنوز مقتدای اصحاب دولت است و کتب خانه صاحبی بروده(4) او نصب فرموده است در تشیع به صفتی بوده

ص: 314

1- . نقض، ص 372؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1103.

2- . نقض، ص 372.

3- . نقض، ص 18 و 217 و 316 - 600.

4- . روده محله ای در ری بوده است.

است که کتابی مفرد تصنیف اوست در امامت دوازده معصوم و ابیات و اشعار او که دلالت بر مذهب او بسی است و یک بیت از او این است که:

إنّ علي بن أبي طالب *** امامنا في سورة المائدة

فقل لمن لامك في حبه *** خانتك في مولدك الوالدة (1)

صاحب بن عباد کتابخانه مفصلی در ری داشته که قریب دویست و هفده هزار جلد کتاب در آن نگهداری می شده است. (2)

صاحب نقض دو بیت شعر نقل کرده با عبارت «چنانکه شاعر رازیان گفته» و آن دو بیت چنین است:

لعمرك ما الانسان الا بدینه *** فلا تدع التقوى اتكالا على الحسب

لقد رفع الاسلام سلمان فارس *** وقد وضع الشرك الشريف أبا لهب (3)

مرحوم محدث ارموی احتمال داده که منظور از «شاعر رازیان» همان صاحب بن عباد بوده به دلیل آنکه این دو بیت در دیگر مصادر از اشعار وی ذکر شده است. و سنایی نیز در معنی آن به پارسی چنین سروده:

بولهب از زمین یثرب بود *** لیک قد قامت الصلا نشنود

بود سلمان خود از دیار عجم *** بر در دین همی فشرد قدم (4)

32. شیخ صدوق

32. شیخ صدوق (5)

ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق و ساکن و مدفون در

ص: 315

-
- 1- . نقض، ص 217.
 - 2- . برای توضیح بیشتر درباره این کتابخانه به تعلیقات نقض، ج 1، ص 50 - 55 مراجعه شود.
 - 3- . نقض، ص 45.
 - 4- . همان.
 - 5- . نقض، ص 23 و 24 و 29 و 40 و 184 و 191 و 209 و 257 و 364 و 444 و 531 و 534 و 593 و 595 و 597 و 601؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 502.

ری. شرح حال وی در اغلب کتابهای رجال و شرح حال درج شده، در اینجا عباراتی را که صاحب نقض درباره وی آورده درج می کنیم:

ابو جعفر بابویه فقیهی است مقدم. (1)

و فضل و بزرگی شیخ کبیر بو جعفر بابویه (رحمة الله علیه) را خود چگونه انکار توان کرد از تصانیف و وعظ و درس و از ری تا بلاد ترکستان و ایلاق اثر علم و فضل ایشان در جهان ظاهرست. (2)

و بو جعفر بابویه شخصی بزرگوار و استاد همه اصحاب. (3)

و ابو جعفر الکبیر البابویی مصنف سیصد مجلد از اصول و فروع. (4)

33. قاضی القضاة ظهیر الدین

33. قاضی القضاة ظهیر الدین (5)

در نقض در چهار مورد نام وی آمده ولی معین نیست مقصود از این عنوان کیست عبارت نقض چنین است:

و در عهد سید شمس الدین رئیس شیعت که در همه محافل و مجامع سال های دراز از اصحاب بو حنیفه و شافعی کس بر بالای او نشست و نتوانست نشستن که عماد الدین کبیر خود منزوی بود و قاضی القضاة ظهیر الدین به دگر جانب نشستی. (6)

و در ری سادات بسیارند که این مذهب دارند و مقبول الشهادة و العدالة بوده اند پیش قاضی القضاة الحسن الاسترآبادی (رحمة الله علیه) چنان که سید امام ابو الفتح ونکی و در پیش قاضی ظهیر الدین. (7)

و چون ظهیر الدین که مفتی مسلمانان است باری این مداهنه نکردی. (8)

ص: 316

1- . نقض، ص 29.

2- . همان، ص 40.

3- . همان، ص 191.

4- . همان، ص 209.

5- . نقض، ص 400 و 420 و 422 و 451.

6- . نقض، ص 400.

7- . نقض، ص 420.

8- . همان، ص 422.

گویا این شخص - چنان که مرحوم مرحوم محدث ارموی احتمال داده اند - همان فرزند قاضی القضاة عماد الدین حسن استرآبادی است که پیش از این یاد شد.

34. امیرعباس صاحب ری (مقتول در 541 ق)

34. امیرعباس صاحب ری (مقتول در 541 ق) (1)

امیرعباس والی ری و شیعی مذهب از امرای بسیار متدین و عادل و باکفایت بوده و به شهامت و جلالت و عظمت و مروت شهرت داشته است. در نقض در موارد متعدد یادی از وی شده که یک مورد آن چنین است:

و من در شهر سنه ثلاث و ثلاثین و خمسمائه کتابی مفرد ساخته ام در تنزیه عایشه در دولت امیر غازی عباس (رحمة الله علیه) و نسخه اصل به خزانه امیر عباس بردند. (2)

35. عبد الجبار مفید رازی

35. عبد الجبار مفید رازی (3)

المفید عز العلماء ابو الوفاء عبد الجبار بن عبیدالله بن علی رازی، از دانشمندان بزرگ شیعی در سده پنجم و ششم هجری بوده و مدرسه ای در ری ساخته که مجمع ارباب علم و دانش بوده است.

در نقض یاد وی و مدرسه اش آمده، بدین عبارتها:

و مدرسه خواجه عبد الجبار مفید که چهار مرد فقیه و متکلم در آن مدرسه درس شریعت آموختند و این ساعت معروف و مشهور است به درس علوم و نماز به جماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقهاء. (4)

و المفید عبد الجبار الرازی که چهارصد شاگرد بزرگ داشت. (5)

ص: 317

1- . نقض، ص 41 و 115 و 130 و 142 و 143 و 202 و 295 و 421 و 449 و 451؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1138 - 1142.

2- . نقض، ص 115.

3- . نقض، ص 35 و 40 و 210 و 288 و 289 و 364 و 444؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 95.

4- . نقض، ص 35.

5- . همان، ص 210.

ابو سعید عبد الجلیل بن عیسی بن عبد الوهاب الرازی، منتجب الدین در فهرست از وی چنین یاد کرده است:

الشیخ العالم أبو سعید عبد الجلیل بن عیسی بن عبد الوهاب الرازی، متکلم، فقیه متبحر، أستاذ الاثمة في عصره، وله مقامات و مناظرات مع المخالفين مشهورة و له تصانيف أصولیه. (2)

اما اینکه صاحب ترجمه غیر از رشید الدین عبد الجلیل بن مسعود رازی است، مطالب منتجب الدین در الفهرست و صاحب نقض دلیل کافی و متقنی است؛ زیرا منتجب الدین بعد از ذکر ترجمه رشید الدین عبد الجلیل بن مسعود، شرح حال صاحب ترجمه را آورده است که دلیل بر آن است که آنها دو نفرند و صاحب نقض در دو مورد که از صاحب ترجمه یاد کرده، از رشید الدین نیز یاد کرده که عبارت وی چنین است:

«و فقیه عبد الجلیل و خواجه امام رشید محقق». (3)

«و الفقیه عبد الجلیل بن عیسی العالم و الإمام الرشید عبد الجلیل بن مسعود المتکلم...». (4)

37. خواجه امام رشید الدین عبد الجلیل رازی

37. خواجه امام رشید الدین عبد الجلیل رازی(5)

رشید الدین ابو سعید عبد الجلیل بن ابی الفتح مسعود بن عیسی رازی، از متکلمان

ص: 318

-
- 1- . نقض، ص 400 و 211؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 144.
 - 2- . الفهرست، منتجب الدین، ص 77.
 - 3- . نقض، ص 211.
 - 4- . همان، ص 40.
 - 5- . نقض، ص 36 و 40 و 68 و 211 و 253 - 255 و 433 و 471 و 577؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 144.

بزرگ شیعی در سده ششم هجری است. صاحب نقض در چند مورد از وی به بزرگی یاد کرده و به مطالب وی در کتابهایش استناد نموده است که عبارتند از:

و خواجه امام رشید الدین رازی که استادِ اهل زمانه خود بود در علم اصول. (1)

اما جواب آنچه گفته است که: «شریعت را ظاهری و باطنی هست» این مذهب باطنیان و صبااحیان است نه مذهب مسلمانان و ایشان را از اینجا باطنی گویند و بیان این مسئله و دگر مسائل که ردّ است بر ملاحظه و بواطنه و دهریه و غلات و غیر ایشان از اصناف مبطلان خواجه امام سعید رشید رازی (قدس الله روحه) در کتاب فصول بیان کرده است به وجهی روشن بر باید گرفتن و بر خواندن تا این شبیهت زایل شود. (2)

و منتجب الدین در الفهرست در شرح حال وی می نویسد:

الشیخ المحقق رشید الدین أبو سعید عبد الجلیل بن أبی الفتح مسعود بن عیسی المتکلم الرازی أستاذ علماء العراق فی الأصولین، مناظر ماهر حاذق له تصانیف؛ منها نقض التصفّح لأبّی الحسن البصری، الفصول فی الأصول علی مذهب آل الرسول، جوابات علی بن القاسم الاسترآبادی المعروف ببلقمران، جوابات الشیخ مسعود الصوابی، مسألة فی المعجز، مسألة فی الاعتقاد، مسألة فی نفی الرؤیة، شاهدته و قرأت بعضها علیه. (3)

و الامام الرشید عبد الجلیل بن مسعود المتکلم که عذیم النظیر بود در عهد خویش

و شاگردان وی از سادات و علما همه عالم و متبحر که به ذکر کتاب بیفزاید. (4)

رشید الدین رازی مدرسه ای در ری دایر نموده که در نقض از آن چنین یاد شده:

و مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب بندان که زیادتر از

ص: 319

1- . نقض، ص 68.

2- . همان، ص 433.

3- . الفهرست، منتجب الدین، ص 77 و 245 - 247.

4- . نقض، ص 211.

دویست دانشمند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند... و هنوز معمور و مسکون و در آنجا درس علم می رود و هر روز ختم قرآن و منزل مصلحان و فقهاست و کتبخانه دارد و به همه انواع مزین است. (1)

شایان ذکر است که صاحب ترجمه غیر از ابو سعید عبد الجلیل بن عیسی بن عبد الوهاب الرازی است که شرح حالش بعد از این خواهد آمد.

38. عبد الجلیل قزوینی رازی (صاحب نقض)

نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین ابن الفضل قزوینی رازی، مؤلف کتاب نقض،

منتجب الدین از وی چنین یاد کرده:

الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی، عالم، فصیح، دین، له کتاب بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، کتاب البراهین فی إمامة أمير المؤمنين، کتاب السؤالات و الجوابات سبع مجلّات، کتاب مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عایشه. (2)

رافعی در التدوین فی ذکر اخبار قزوین، درباره وی چنین می گوید:

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل ابو الرشید القزوینی يعرف بالنصیر، واعظ اصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنفات فی الاصول، توطن الری و کان من الشیعة. (3)

صاحب نقض در چند مورد از خود و آثارش یاد کرده که به دلیل اهمیت آنها در روشن شدن حیات علمی وی عین عبارتش درج می شود:

ص: 320

1- . همان، ص 36.

2- . الفهرست، منتجب الدین، ص 87 و تعلیقات آن از محدث ارموی، ص 255 - 285.

3- . تعلیقات الفهرست، منتجب الدین، از محدث ارموی به نقل از التدوین فی ذکر اخبار قزوین.

مرا در شهور سنه خمسین و خمسمائة به روز آدینه بعد از نماز به مدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود و در آن به مذاهب اباحتیان طعن می رفت. (1)

روزی که مرا به سرای سید فخر الدین رحمة الله نوبت مجلس بود... ما مجلس به آخر آوردیم. (2)

و من در کتاب مفتاح الراحة فی فنون الحکایات شرح ایمان عمر به نوعی لطیف بیان کرده ام و بعضی از معروفان فریقین آن را نسخه کرده اند و دیده و خوانده. (3)

و اعتقاد شیعه در حق زهاد و عباد و مفسران چنین به غایت نیکو باشد و چون مفصل خواهد بداند کتاب مفتاح الراحة که ما جمع کرده ایم در فنون حکایات بر باید گرفتن و مطالعه کردن. (4)

و من در شهور سنه ثلاث و ثلاثین و خمس مائة کتابی مفرد ساخته ام در تنزیه عایشه در دولت امیر غازی عباس (رحمة الله علیه) به اشاره رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سعید فخر الدین بن شمس الدین الحسینی (قدس الله ارواحهما) و قاضی القضاة سعید عماد الدین حسن استرآبادی (نور الله قبره) به استقصاء بر خوانده اند و بر پشت آن فصلی مشبع نوشته اند و نسخه اصل به خزانه امیر غازی عباس (رحمة الله علیه) بردند و نسخه های دیگر دارند. (5)

حدثنا الأخ الإمام أوحده الدین أبو عبد الله الحسین بن أبي الفضل القزويني سماعاً و قراءة. (6)

أخبرنا الأمير الإمام أبو منصور المظفر العبادي. (7)

و عدد اسامی همه خلفا و القاب ایشان ما در کتاب البراهین فی امامة أمير المؤمنين بیان کرده ایم در تاریخ سنه سبع و ثلاثین و خمسمائة. (8)

ص: 321

- 1- . نقض، ص 102.
- 2- . همان، ص 488.
- 3- . نقض، ص 177.
- 4- . همان، ص 239.
- 5- . همان، ص 115.
- 6- . همان، ص 495.
- 7- . همان، ص 522.
- 8- . نقض، ص 376.

... و ما در کتاب البراهین فی امامة أميرالمؤمنين بیان آیت و وجه خبر و دلالت بر امامت به سمع گفته ایم در این کتاب احتمال نکند. (1)

بار خدایا توفیق رفیق گردان و از عصمت خود ما را بهره ده تا آن گوئیم و کنیم و نویسیم که به قیامت بر ما ملامت نباشد و به دنیا ما را غرامت نباشد که طاقت آن نداریم انک انت الهادی الحافظ المعین. (2)

39. مفید عبد الرحمن بن احمد نیشابوری رازی

39. مفید عبد الرحمن بن احمد نیشابوری رازی (3)

وی از فقهای شیعی مقیم ری بود و صاحب نقض در موارد متعدد از وی یا کرده و در موردی می گوید:

و خواجه فقیه عبد الرحمن نیشابوری که به کتب و قول و قلم و تصانیف او التفات بسیار است طوایف اسلام را. (4)

منتجب الدین در الفهرست از وی چنین یاد کرده:

الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين نيشابوري الخزازي، شيخ الأصحاب بالري، حافظ، واعظ، ثقة، سافر في البلاد شرقاً وغرباً و سمع الاحاديث عن المخالف و المؤلف، و له تصانيف... (5)

40. خواجه عبد الرحمن رازی

صاحب نقض در ذکر نام بزرگان شیعه از وی یاد کرده بدین عبارت:

و از خواجهگان و رؤسا که در عداد اعتبار و التفات آیند چون... خواجه عبد الرحمن رازی وزیر بدان بزرگی. (6)

ص: 322

1- . همان، ص 641.

2- . همان، ص 422.

3- . نقض، ص 40 و 144 و 210 و 295؛ تعليقات نقض، ج 1، ص 141.

4- . نقض، ص 144.

5- . الفهرست، منتجب الدین، ص 75.

6- . نقض، ص 223.

41. عبدالعظیم حسنی (1)

سید عبدالعظیم حسنی، صاحب بارگاه مشهور در ری که این مقالت به مناسبت بزرگداشت یاد و نام آن بزرگوار تنظیم گردیده و در دیگر مقالات این کنگره عظیم الشأن شرح حالات و کرامات وی ذکر شده و نیازی به تکرار ندارد.

صاحب نقض در چند مورد از وی یاد نموده که عباراتش چنین است:

اما ابوالقاسم عبدویه (رحمة الله عليه)... او را در مقابل تربت سید عبدالعظیم الحسنی (رضی الله عنه) دفن کردند در داخل مشهد. (2)

و السید ابو عبدالله الزاهد الحسنی که در جنب عبدالعظیم مدفون است. (3)

اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم شوند و به زیارت السید ابو عبدالله الایض و به زیارت السید حمزة الموسوی که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهرست. (4)

و در ساخت مشهد عبدالعظیم حسنی به دست فخر الملک براوستانی گوید:

آنکه وزیر شهید سعید فخرالملک اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی (قدس الله روحه)... خیرات بسیار فرموده چون قبه امام الحسن بن علی... و مشهد سید عبدالعظیم الحسنی به شهر ری. (5)

42. علی بن مجاهر رازی

42. علی بن مجاهر رازی (6)

نام این دانشمند دو بار در نقض آمده: یکی از قول دانشمند عامه که در مثالب النواصب آورده:

ص: 323

1- . نقض، ص 121 و 211 و 220 و 588.

2- . نقض، ص 121.

3- . همان، ص 211.

4- . همان، ص 588.

5- . همان، ص 220.

6- . نقض، ص 249 و 250؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1029.

و در کتاب علی بن مجاهد الکذاب آورده است و او از روافض متقدم بوده است و کتاب را مناقب امیرالمؤمنین و مثالب المنافقین نام نهاده است در آن حکایت کند که لیلۃ العقبۃ چهارده تن بودند... (1).

و صاحب نقض در جواب وی می نویسد:

اما جواب این کلمات آن است که:

اولاً علی مجاهد نبود، علی مجاهر بود و کوی مجاهر بدرِ مصلحگاه به پدرش باز خوانند که رازی بود و علی از ری به رفته بود به تعلّم و با احمد حنبل باری آمد و مدتی به ری بماند و مذهب حنبل گفتی.

و آنچه او را کذاب خوانند عیب نباشد بر شیعت که همه اهل سنت خلیفه اولین را از ولد العباس ابو العباس سفّاح خوانند و سفّاحی بدتر است از کذّابی و اگر آن خلل مذهب سنیان نیست این نیز نقصان مذهب شیعت نکند.

و حدیث کتابی که آورده است نام کتاب نه این است در آن کتاب بایی است که آن را باب مناقب امیرالمؤمنین و مثالب المنافقین خوانند. (2).

نام و طریق روایت علی بن مجاهد رازی در کتب اهل سنت ذکر شده ولی از علی بن مجاهر رازی یادی در کتابها نشده است.

43. علی جاسبی رازی

43. علی جاسبی رازی (3)

الشیخ الفقیه ابو الحسن علی بن الحسن الجاسبی ساکن ری، وی از مردمان جاسب از قرای قم بوده و ساکن ری بوده و مدرسه مجللی در آن بنا کرده که در نقض یاد شده بدین عبارت:

ص: 324

1- . نقض، ص 249.

2- . همان، ص 250.

3- . نقض، ص 25 و 211 و 295؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 520 - 524.

حدّثنا الأخ الإمام أوحّد الدين أبو عبد الله الحسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزويني سماعاً و قراءً، قال حدّثنا الشيخ الفقيه أبو الحسن علي بن الحسن الجاسبي نزيل الري قال: حدّثنا الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين نيشابوري (رحمة الله عليه) املاءً من لفظه بالري في مسجده سنة ست و سبعين و أربع مائة. (1)

و الفقيه المتدين أبو الحسن علي الجاسبي. (2)

و در ذكر مدارس ری می نویسد:

و مدرسه فقيه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه اميرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه ای در هيچ طایفه نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد. (3)

و منتجب الدين در الفهرست از وی چنین یاد کرده:

الفقيه الدين ابو الحسن علي بن الحسين بن علي الحاسبي، صالح، حافظ، ثقة، رأى الشيخ ابا علي بن الشيخ ابي جعفر و الشيخ الجد شمس الاسلام حسكا ابن بابويه و قرأ عليهما تصانيف الشيخ جعفر رحمهم الله. (4)

44. خواجه علی متکلم رازی

44. خواجه علی متکلم رازی (5)

شيخ زين الدين ابو الحسن علي بن محمد الرازي المتكلم، او از عالمان متکلم و شاعران پارسی گوی بوده و صاحب نقض در ذکر عالمان شیعی و شاعران پارسی شیعی نام وی را ذکر و چند اثر وی را یاد کرده است.

عبارات صاحب نقض چنین است:

ص: 325

- 1- . نقض، ص 495.
- 2- . همان، ص 211.
- 3- . همان، ص 35.
- 4- . الفهرست، منتجب الدين، ص 79.
- 5- . نقض، ص 212 و 231 و 539 و 545 و 577؛ تعليقات نقض، ج 1، ص 534 و ج 2، ص 1010.

اما شعراء پارسیان که شیعی و معتقد و متعصب بوده اند... و خواجه علی متکلم رازی عالم و شاعر. (1)

و خواجه علی متکلم مستبصر (رحمة الله عليه) از آن عالمترو بزرگتراند که بدیشان چنین حوالت شاید کردن و اشعار و اقوال ایشان ظاهرست. (2)

و منتجب الدین از وی و آثارش چنین یاد کرده:

الشيخ زين الدين أبو الحسن علي بن محمد الرازي المتكلم، أستاذ علماء الطائفة في زمانه، و له نظم رائع في مدائح آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلمو مناظرات مشهورة مع المخالفين و له مسائل في المعدوم و الأحوال و كتاب الواضح و دقائق الحقائق، شاهدته و قرأت عليه. (3)

45. عماد الدين ابو المعالي

عماد الدين ابو المعالي فرزند کیا مختص الدین رازی. صاحب نقض از وی و پدرش در ذکر وزرا و صاحب منصبان شیعی یاد نموده و در دیگر مآخذ یادی از وی نشده است. عبارت نقض چنین است:

و کیا مختص الدین رازی و پسرش عماد الدین ابو المعالی با فضل و رفعت و مروت و امانت و شمس الدین محمد بنیمان تفرشی همه مستوفیان معتبر. (4)

46. عمید برکه رازی

یکی از وزرا و صاحب منصبان شیعی است که صاحب نقض از او یاد کرده و اطلاعی دیگر از وی در دست نیست. (5)

ص: 326

1- . نقض، ص 231.

2- . همان، ص 525.

3- . الفهرست، منتجب الدین، ص 79.

4- . نقض، ص 221؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 750 و 785.

5- . نقض، ص 221؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 740 و 783.

47. عمید ابو الوفاء (1)

نام وی در نقض در دو مورد یاد شده: یکی در آنجا که صاحب مثالب النواصب بر شیعیان خرده گرفته که سرشناسان شما را حاکم اعدام نموده و صاحب نقض در جواب وی از يك يك افراد نام برده شده دفاع کرده و سبب قتل آنها را بیان نموده و درباره صاحب ترجمه چنین نوشته:

و عمید ابو الوفاء شیعی را نه به حوالت مذهب و اعتقاد هلاک کردند و این معنی در روزنامه های دیوانی ظاهر است، چون مطالعه کنند این شبهت و تهمت ساقط شود. (2)

مرحوم محدث ارموی در تعلیقات نقض احتمال داده که صاحب ترجمه گویا همان است که مرحوم عباس اقبال در کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از او چنین یاد کرده:

«عمید الدوله جمشید بن بهمنیار وزیر فارسی که در 476 کور شد». (3)

48. قوامی رازی

شرف الشعراء بدر الدین قوامی رازی از گویندگان نیمه اول سده ششم هجری است. شرح حال وی را مرحوم محدث ارموی در مقدمه دیوانش که به طبع رسانیده، مفصلاً درج نموده است.

اما آنچه صاحب نقض درباره وی آورده عبارت است از:

... و تأیید ملك الامراء السادات عالم مرتضی کبیر شرف الدین محمد بن علی... و قوامی رازی تخلص از قصیده توحید و مناقب بدو نیکو کرد که گفت: تا صاحب الزمان برسیدن به کار دین اولی ترین کسی شرف الدین مرتضاست. (4)

ص: 327

1- . نقض، ص 122 و 221؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 783.

2- . نقض، ص 122.

3- . تعلیقات نقض، ج 2، ص 783 به نقل از وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، عباس اقبال، ص 101 - 102.

4- . نقض، ص 224.

از عالمان و دانشمندان شیعی است و صاحب نقض در سه مورد از وی ضمن بزرگان شیعی یاد کرده و منتجب الدین در الفهرست از او چنین یاد نموده:

السید الإمام رضی الدین مانگدیم بن إسماعیل بن عقیل بن عبدالله بن الحسین بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب علیهم السلام، فاضل ثقة. (2)

و مانگدیم مرکب است از لفظ مانگ به معنی ماه و دیم به معنی روی (= ماه روی) است. (3)

صاحب نقض در يك مورد از وی و برادرش سید مرتضی یاد کرده است و منتجب الدین در الفهرست از هر دو برادر یاد کرده که عبارت وی در ذیل شرح حال سید مرتضی ذکر گردید.

سمعانی در معجم الشیوخ از سید مرتضی رازی به عنوان یکی از مشایخ خود یاد نموده و چنین آورده است:

شیخ آخر و هو أبو حرب المجتبی بن الداعی بن القاسم العلوی الحسینی من أهل الری؛ سمع أباً محمد عبدالرحمن بن أحمد بن الحسین المفید الحافظ... کتبت عنه و کانت ولادته فی شهر ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و أربعمائة بالری و وفاته بها. (4)

ص: 328

1- . نقض، ص 40 و 210 و 405؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 139.

2- . الفهرست، منتجب الدین، ص 102 و 415 و 416.

3- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 139.

4- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 516 به نقل از نسخه عکسی معجم الشیوخ.

51. السيد الرئيس محمد كيسكى (1)

منتجب الدين در الفهرست از وی چنین یاد کرده:

السيد الرئيس تاج الدين محمد بن الحسين بن محمد الحسيني الكيسكي، وجه السادة في الري، فاضل، فقيه، له نظم حسن و خطب لطيفة، أخبرنا بها الوالد عنه. (رحمهم الله).

سبطه الإمام شهاب الدين محمد بن تاج الدين بن محمد الحسيني الكيسكي. عالم، ورع، واعظ.

ولداه السيد عماد الدين المرتضى و كمال الدين المنتهى.

سبطه السيد صدر الدين مهدي بن المرتضى. عالم، واعظ. (2)

صاحب نقض از چند تن از این خاندان یاد کرده که عبارتند از:

1. السيد الرئيس محمد الكيسكى الرازي: که در سه مورد از وی یاد کرده است. (3)

و از مدرسه بزرگی که وی در ری ساخته، چنین یاد کرده:

... اشارتی برود به شهر ری که منشأ و مولد این قائل است:

اولاً مدرسه بزرگ سيد تاج الدين محمد كيسكى رحمة الله عليه به كلاه دوزان که مبارك شرفی فرموده است و قُرب نود سال است که در آنجا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار و مجلس وعظ هر يك هفته دو بار و يك بار و در این مدرسه موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاوران اند از اهل علم و زهد و سادات و فقهای غریب که رسند و باشند و معمور و مشهور است. (4)

ص: 329

1- . نقض، ص 21، 34، 405؛ تعليقات نقض، ج 1، ص 515 و 520.

2- . الفهرست، منتجب الدين، ص 103.

3- . نقض، ص 21 و 34 و 405.

4- . نقض، ص 34.

و منتجب الدین در اربعین در ضمن حکایات چهارده گانه که در آخر کتاب ایراد کرده سند حکایت دهم را چنین ذکر کرده:

أخبرنا شيخنا الفقيه الدين ابو الحسن علي بن الحسين بن علي الجاسبي (رحمه الله) من لفظه إملاءً أخبرنا السيد الرئيس العالم تاج الدين أبو جعفر محمد بن الحسين بن محمد الحسنی الكيسكي إملاءً من لفظه سنة سبع و سبعين و اربع مائة، أخبرنا السيد الرئيس جدی أبو محمد زيد بن علی بن الحسين الحسنی. (1)

2. شهاب الدین کیسکی: که از وی در دو مورد یاد کرده و در مقدمه کتاب عنوان نموده که نسخه اصل کتاب مثالب النواصب را وی برایش فرستاده است. عبارت وی چنین است:

اتفاق را نسخه اصل به دست سید امام شهاب محمد بن تاج الدین کیسکی افتاد که معتبر شیعه است و او آن را از سر صفای دل و کمال فضل و اعتقاد نیکو مطالعه کرد و به ما فرستاد. (2)

3. تاج الدین کیسکی

منتجب الدین در فهرست از وی چنین یاد کرده است:

السید سراج الدین المسمى تاج الدین بن محمد بن الحسين الكيسكي، صالح، محدث. (3)

و صاحب نقض نام وی را در ضمن شمردن اسامی «متبحران علمای متأخران» شیعی بعد از نام السید الرئيس محمد الكيسكي و قبل از نام السید امام شهاب الدین محمد الكيسکی یاد کرده است. (4)

منتجب الدین در فهرست از افراد مشهور به کیسکی غیر از شخصیت‌های مذکور افراد ذیل را نام برده است.

ص: 330

1- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 527.

2- . نقض، ص 4 و 210.

3- . فهرست، منتجب الدین، ص 44.

4- . نقض، ص 211؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 515.

1. ابراهیم بن محمد حسینی کیسکی (1)

2. حسن بن تاج الدین حسینی کیسکی (2)

3. حسین بن حسن بن تاج الدین حسینی کیسکی (3)

4. شروانشاه بن حسن حسینی کیسکی (4)

5. علی بن تاج الدین کیسکی (5)

52. ابو النجم محمد بن عبد الوهاب سمان رازی

52. ابو النجم محمد بن عبد الوهاب سمان رازی (6)

صاحب نقض سه مورد از وی یاد کرده و منتجب الدین در الفهرست از وی چنین یاد کرده:

الفقيه ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان، ورع، فقيه له كتب في الفقه. (7)

شیخ جلیل عماد الدین ابو جعفر محمد طبری در بشارة المصطفی در دوازده مورد از وی نقل حدیث نموده و نص عبارت او در مورد نهم چنین است:

أخبرنا الشيخ الفقيه أبو نجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى الرازي بالري في درب زامهران بالمشهد المعروف بالغري قراءة عليه في صفر سنة عشرة و خمسمائة... (8)

53. ابو سعيد محمد بن احمد نیشابوری

53. ابو سعيد محمد بن احمد نیشابوری (9)

وی برادر عبدالرحمن نیشابوری است و منتجب الدین درباره وی چنین آورده است:

ص: 331

1- . الفهرست، منتجب الدین، ص 37.

2- . همان، ص 56.

3- . همان، ص 56.

4- . همان، ص 71.

5- . همان، ص 89.

6- . نقض، ص 40 و 211 و 231؛ تعليقات نقض، ج 1، ص 143.

7- . الفهرست، منتجب الدین، ص 104.

8- . تعليقات نقض، ج 1، ص 143 به نقل از بشارة المصطفى.

9- . نقض، ص 40؛ تعليقات، ج 1، ص 141.

الشيخ المفيد ابو سعيد محمد بن احمد بن الحسين النيشابوري ثقة، عين، حافظ، له تصانيف منها: الروضة الزهراء في تفسير فاطمة الزهراء، الفرق بين المقامين و... أخبرنا بها شيخنا الإمام جمال الدين ابو الفتوح الرازي الخزازي سبطه عن والده عنه. (1)

54. خواجه محمود حدادی حنیفی

از عالمان حنفی مذهب مقیم ری بوده و در نقض در دو مورد (2) نام وی آمده، اما در دیگر مصادر ذکری از وی به چشم نمی خورد. عبارت صاحب نقض همان است که در ترجمه ابو الفتوح نصرآبادی ذکر شد.

55. سدید الدین محمود رازی

صاحب نقض از وی با عنوان «السید محمود بن أبی المحاسن» (3) یاد کرده و منتجب الدین با عبارت: «الشیخ سدید الدین محمود بن أبی المحاسن بن أمیرک عالم فاضل» (4) یاد کرده و فرید خراسان در تاریخ بیهقی به مناسبتی از وی با عنوان «و امام سدید الدین محمود بن امیرک الرازی المتکلم» (5) یاد کرده است.

56. سدید الدین محمود حمصی رازی

56. سدید الدین محمود حمصی رازی (6)

از دانشمندان به نام شیعی است و صاحب نقض او را ضمن عالمان شیعی یاد کرده است. منتجب الدین در احوال وی چنین می نویسد:

ص: 332

- 1- . الفهرست، منتجب الدین، ص 102.
- 2- . نقض، ص 41 و 372.
- 3- . نقض، ص 211؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 527.
- 4- . الفهرست، منتجب الدین، ص 109.
- 5- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 527 به نقل از تاریخ بیهقی، ابو الحسن بیهقی، ص 230.
- 6- . نقض، ص 110؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 528 و ج 2، ص 1381.

الشيخ الإمام سديد الدين محمود بن علي بن الحسن الحمصی الرازي، علامة زمانه في الأصولين، ورع، ثقة، له تصانيف، منها: التعليق الكبير، التعليق الصغير، المنقذ من التقليد و المرشد الى التوحيد المسمى بالتعليق العراقي، المصادر في اصول الفقه... حضرت مجلس درسه سنين و سمعت أكثر هذه الكتب بقراءة من قرأ عليه. (1)

معروف ترين كتاب وی همان المنقذ من التقليد مشهور به تعليق عراقي است که چاپ شده است اما وجه تسميه آن به تعليق عراقي آن است که مؤلف آن را هنگام بازگشت از حج در عراق و شهر حله تأليف نموده، چنان که خود در مقدمه کتاب متذکر شده است.

57. مختص الدين رازی

صاحب نقض از وی و فرزندش در ذکر وزیران و صاحب منصبان شیعی یاد کرده بدین عبارت:

و کیا مختص الدين الرازی و پسرش عماد الدين ابو المعالی با فضل و رفعت و مروت و امانت و شمس الدين محمد بنیمان تفرشی همه مستوفیان معتبر. (2)

در دیگر مصادر یادی از این دو نشده است.

58. سيد مرتضى بن داعی رازی

وی و برادرش سید مجتبی از دانشمندان شیعی در سده ششم هجری هستند و صاحب نقض در يك مورد در ذیل «متبحران علمای متأخران» شیعی از آنها یاد کرده است.

ص: 333

1- . الفهرست، منتجب الدين، ص 107 و 427.

2- . نقض، ص 221؛ تعليقات نقض، ص 750 و 785.

منتجب الدین در فهرست از آنها چنین یاد کرده است:

السیدان الأصیلان، مقدم السادة، أبو تراب المرتضى و شیخ السادة أبو حرث المجتبی ابنا الداعي ابن القاسم الحسنی محدثان، عالمان صالحان، شاهدتهما و قرأت علیهما و رویا لی جمیع مرویات الشیخ المفید عبدالرحمن النیسابوری. (1)

از تألیفات سید مرتضی رازی تا کنون کتاب تبصرة العوام فی مقالات الأنعام و بستان الكرام چاپ شده است.

59. مشاط رازی

59. مشاط رازی (2)

در نقض درباره وی چنین آمده:

... که کتابی بزرگ که آن را زلّة الانبیاء خوانند ابو الفضائل مشاط کرده است رد بر کتاب تنزیه الانبیاء که سید مرتضی علم الهدی کرده است (قدس الله روحه). (3)

و امامی بزرگ از ائمه اصحاب خواجه مصنف به ری کتابی ساخته است و آن بو الفضائل مشاط است برای عز الدین عین الدوله خوارزمشاه در آن تاریخ که او پادشاه قزوین بود و آن را کتاب فی معرفة الالهية فی دولة الخوارزمشاهیه نام نهاده. (4)

وی از روسای شافعیان در ری بوده و مناظرات و مجادلات کلامی داشته و در رد کتاب سید مرتضی علم الهدی که در تنزیه انبیاء نوشته، کتاب زلّة الانبیاء را نگاشته است.

سمعانی در معجم مشایخ خود شرح حال وی را چنین نگاشته:

ص: 334

1- . نقض، ص 211؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 516.

2- . نقض، ص 11 و 134 و 143 و 244 و 449 و 451 و 592؛ تعلیقات نقض، ج 2، ص 1104 - 1106.

3- . نقض، ص 11.

4- . همان، ص 134.

هو أبو الفضائل سعد بن محمد بن محمود المشاط الرازي من أهل الري له يد باسطة في علم الكلام و معرفة تامة بذلك النوع من العلم و كان يعظ و يتكلم في مسائل الخلاف، و له قبول بين أصحابنا من عوام الري و أهل قزوین... و سمعت أن طريقته ليست بمرضية و لما دخلت داره لم أرسمت الصالحين و كانت ولادته في شهر ربيع الاول سنة تسع و سبعين و أربعمائة بالري و وفاته بها ليلة الثلاثاء من شهر رمضان سنة ست و أربعين و خمسمائة و دفن في مدرسته بالري.(1)

60. نجيب ابو المكارم متكلم رازی

60. نجيب ابو المكارم متكلم رازی(2)

صاحب نقض در دو مورد از وی یاد کرده و در موردی گوید که در مجلس مناظره ای که در حضور امیر عباس غازی ترتیب داده شد وی و دو نفر دیگر از عالمان به عنوان ناظر انتخاب شدند، عبارت نقض چنین است:

... و قاضی ظهیر الدین و خواجه بو نصر هسنجانی و نجیب الدین بلمکارم متكلم را که متبحر بود در علم اصولین به ناظری اختیار کردند... (3)

منتجب الدین نیز در الفهرست یاد کرده و می نویسد:

الشیخ معین الدین ابو المکارم سعد بن ابی طالب بن عیسی المتکلم الرازی المعروف بالنجیب.

عالم، مناظر، له تصانیف منها سفینة النجاة فی تخطئة الثقاة، کتاب علوم العقل، مسأله الاحوال، نقض مسأله الرویة، لابی الفضائل المشاط، الموجز.(4)(5)

ص: 335

1- . تعلیقات نقض، ج 2، ص 1105، به نقل از نسخه عکسی معجم مشایخ سمعانی، ص 109.

2- . نقض، ص 211 و 451؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 525.

3- . نقض، ص 451.

4- . سدید الدین محمود حمصی رازی نقضی بر این کتاب الموجز نوشته است.

5- . الفهرست، منتجب الدین، ص 68.

61. نور الدوله رازی

صاحب نقض وی را جزء صاحب منصبان شیعی ذکر نموده، ولی در مصادر یادی از

وی نشده است. (1)

62. یحیی معاذ رازی (متوفای 258)

62. یحیی معاذ رازی (متوفای 258) (2)

صاحب نقض نام وی را جزء زهاد و عباد شیعی یاد کرده است. مرحوم قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین شرح حال وی را ذکر نموده و نقل کرده که:

یوسف بن الحسین الرازی گفت به صد و بیست شهر رسیدم به دیدار علما و مشایخ هیچ کس ندیدم که قادرتر باشد بر سخن از یحیی بن معاذ رازی و وی گفته:

انكسار العاصين احب اليّ من صولة المطيعين و وی گفته:

حقیقت محبت آن است که به برّ بیفزاید و به جفا نکاهد. (3)

ص: 336

1- . نقض، ص 221.

2- . نقض، ص 213؛ تعلیقات نقض، ج 1، ص 580.

3- . مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج 2، ص 25.

(9) حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و شہر ری در سفرنامہ ہا

اشارہ

تألیف: محسن صادقی

ص: 337

گفته شده است: «تاریخ راستین هر سرزمین را در سطر سطر صفحات جهانگردان واقع بین و یا در لابه لای کلمات خاطرات و یادداشتهای اشخاص و دولتمردان بی غرض بایست جست و جو کرد». البته باید در نظر داشت که این گونه نوشته ها، بخصوص سفرنامه ها از اطلاعات ناقص و داوریهای ناروا خالی نیست و تنها پس از پژوهش و تطبیق منابع مختلف موجود با این آثار، می توان اظهار نظر کرد. خلاصه آنکه باید آنها را از اسباب و مآخذ تحقیق به شمار آورد، نه از کتب مبتنی بر پژوهش.

اما يك نکته را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه بدانیم نظر دیگران در مورد اوضاع سیاسی - اجتماعی شهر و دیار ما چیست و آنها ما را چگونه می بینند.

قدیم ترین سفرنامه به جامانده در مورد شهر ری از ابودلف است که در سال 341 نوشته شده است. و البته قدیم ترین سفرنامه فرنگی نیز از آن کلاویخو است که در سال 1404 م / 806 ق از ری گذشته و در سفرنامه خود از آنجا سخن گفته است.

سفرنامه هایی که ملاحظه می کنید، بیشتر متعلق به فرنگیان است و معدودی هم از آن ایرانیان. فرنگیان در سفرنامه های خود بیشتر از آثار باستانی ری و عظمت و شکوه گذشته ری داد سخن داده اند. و البته گاهی هم نیم نگاهی به حضرت عبدالعظیم و چهره مذهبی ری داشته اند.

سفر نامه ها به ترتیب تاریخ مرتب شده اند و ابتدای هر يك شما و دورنمایی از مطالب آنها ارایه شده است.

در این پژوهش بیش از دویست سفرنامه بررسی شد که از میان آنها تنها بیست و سه سفرنامه مطالب مفیدی درباره حضرت عبدالعظیم و شهر ری داشتند. و بقیه یا هیچ مطلبی نداشت یا مفید نبود. البته بدیهی است که نگارنده به بسیاری از سفرنامه ها دسترسی نداشته و تتبع او ناقص است.

ظاهراً تاکنون پژوهشی موازی این کار صورت نگرفته، البته يك عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد باعنوان «ری از دیدگاه سیاحان» تدوین شده که به نظر می رسد کار شتابزده ای است. این پایان نامه در دفتر کتابخانه حضرت عبدالعظیم رؤیت شد.

این پژوهش در دو بخش عرضه می شود: بخش اول، شامل سفرنامه هایی است که عین مطالب آنها نقل شده؛ و در بخش دوم تنها مشخصات کتابشناختی سفرنامه ها آمده است. بعضی از سفرنامه های بخش دوم را نگارنده دیده است اما فرصت و امکان استفاده از آنها را نیافت. و بعضی دیگر از کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم و شهر ری نقل شد.

در اینجا از نویسنده محترم و پرتلاش، جناب آقای گلی زواره که کریمانه کتابخانه اش را در اختیارم نهاد، صمیمانه سپاسگزارم.

(1) سفرنامه ابودلف

(1) سفرنامه ابودلف (1)

341 ق / 952 م

سفرنامه ابودلف قدیم ترین سفرنامه ای است که درباره شهر ری مطالبی دارد. او در سال 341 ق از ری دیدار کرده است. ابودلف مسجد جامع شهر و دژ محکمی که «رافع بن هرثمه» آن را بنا نموده و آن وقت ویران شده بوده را وصف می کند. همچنین تعجب خود را از زندان بزرگ و هولناکی که اطراف آن را دریاچه بسیار عمیقی قرار گرفته، ابراز می دارد.

ابودلف هوش مردم ری را می ستاید و از جریش بن احمد از دانشمندان

ثروتمند ری که يك هزار قریه ملك داشته یاد می کند. نیز از آبهای گوارا اما آلوده ری و پارچه های معروف آنجا و قریه ای به نام قصران که شامل کوههای بسیار بلند است و مردم آنجا از فرستادن خراج برای شاه خودداری می کنند یاد می کند.

در وسط ری نیز شهر عجیبی با دروازه های آهنی و باروی عظیم وجود دارد. این شهر يك مسجد جامع دارد و نیز در وسط آن کوه بلندی است که بر فراز آن دژ محکمی بر پا می باشد که «رافع بن هرثمه» آن را بنا نموده و اکنون ویران شده است. در نزدیکی این شهر کوهی به نام «طبرک» واقع است. این کوه مشرف بر

ص: 341

1- . سفرنامه ابو دلف در ایران در سال 341 هجری، ابودلف، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تعلیقات و تحقیقات: ولادیمیر مینورسکی، چاپ اول، تهران، زوار، 1354، ص 72-76.

شهر است و در آن ساختمانهای قدیم ایرانی و تابوتهای سنگی (1) موجود است، و نیز در آن معدنهای طلا- و نقره یافت می شود، ولی درآمد آن کفاف هزینه اش را نمی نماید.

در جهت شرقی ری مکانی است به نام جیل آباد که ساختمانها و ایوانها و تاقهای بلند و استخرها و گردش گاه های زیبا و عجیبی دارد و مرداویژ (مرداویج) آن را بنا نموده است. هر کس این آثار را می بیند بدون تردید گمان می کند از ساختمانهای قدیم خسروی می باشد.

در این مکان زندان بزرگ و هولناکی وجود دارد که اطراف آن را دریاچه بسیار عمیقی فراگرفته و بر بالای آن يك دژ محکم گلی بر روی يك ایوان خاکی بر پا می باشد. این دژ به قدری محکم است که نقب آن برای راه یافتن به خارج غیر ممکن است و هیچ تباهکاری نمی تواند با توسل به هر گونه حيله از آنجا رهایی یابد. من هیچ ساختمانی از این نوع و مانند آن ندیده ام.

از ری چند تن از دانشمندان و شعرا و نویسندگان بیرون آمده اند و در میان ایشان عده ای ثروتمند بودند و ریاست می نمودند. از جمله «جریش بن احمد» بود که يك هزار قریه ملك داشت و يك جریب از املاك او هم غصب یا تیول و یا واگذاری نبود. وی هر زمان به بغداد می رفت تنها خزانه های پزشکی که همراه داشت با یکصد شتر حمل می گردید و چون به مجلس وزیر حاضر می شد برایش جانماز می گسترند. این کار برای هیچ يك از پادشاهان دیگر انجام نمی شد.

آبهای ری گوارا و در عین حال آلوده است. در آنجا شهری است به نام «سورین» و شخصا دیدم مردم از آن کراحت دارند و آن را به فال نيك نمی گیرند

ص: 342

1- . نوایس جمع ناووس به معنای تابوت سنگی است و مینورسکی به اشتباه آتشکده ها Fere _ temples ترجمه نموده است.

و بدان نزدیک نمی شوند. سبب را پرسیدم، پیرمردی از اهالی آن سامان گفت: علت آن است که شمشیری که با آن یحیی بن زید (بن علی بن الحسین) علیه السلام کشته شد در این آب شسته شده.

در ری پارچه های معروف به «رازی» می بافند. این پارچه مخصوص آنجا است و در هیچ جای دیگر مانند آن بافت نمی شود. من یک توپ از آن را به اندازه دوپست و جب دیدم که به مبلغ ده هزار درهم فروخته شد. مردم ری باهوشند. آنها در نقب زدن زمین مهارت دارند و هیچ کس در این کار به پای ایشان نمی رسد. می گویند یک نفر از آنها می تواند چندین فرسخ زیر زمین و زیر رودهایی مانند دجله و رودهای بزرگ دیگر را نقب بزند و راه باز کند. راه روهای زیر زمینی رازی ضرب المثل شده است.

در ری قریه ای است به نام قصران که شامل کوه های بسیار بلند و مرتفع است و چنانچه مردم آن از فرستادن خراج برای شاه خودداری کنند نسبت به آنها کاری نمی تواند بکند. در عین حال نزد فرمانروای ری وثیقه هایی دارند.

بیشتر میوجات ری از این کوهستان تهیه می شود. در ری فصل گل چهار ماه است. در آنجا زرد آلو و گوجه بیش از اندازه مصرف می شود. در ری چشمه های معدنی کوچک که برای معالجه جَرَب مفید است و همچنین معدنهای نهانی و استفاده نشده موجود است.

زمین ری به کوههای «بنی قارن» و «دنباوند» (دماوند) و کوههای دیلم و طبرستان متصل است.

در یکی از کوههای آن دریاچه ای دیدم که محیط آن در حدود یک جریب است و در زمستان و بهار آب رودخانه ها و سیل کوههای آنجا در آن می ریزد. در عین حال آب این دریاچه در زمستان و تابستان کم و زیاد نمی شود. مقدار آبی که در یک روز زمستان یا بهار به این دریاچه می ریزد به اندازه ای است که اگر

روی زمین ریخته شود دریای خروشان را تشکیل می دهد. اطراف این دریاچه را نرگس زارها و چمنهای پر از بنفشه و گل سرخ فرا گرفته. در نزدیکی آن بقایای يك کاخ قدیمی دیده می شود که فقط قسمتی از دیوارها و گنبد دروازه آن باقی مانده است و من کسی را که درباره این کاخ اطلاعاتی بدهد نیافتیم.

(2) سفرنامه کلاویخو

(2) سفرنامه کلاویخو(1)

1404 م / 806 ق

کلاویخو شاید قدیم ترین سیاح فرنگی است که از ری دیدار کرده است. او رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا و سفیر هانری سوم، پادشاه کاستیل در اسپانیا است. او به هنگامی که به سفارت نزد تیمور می رفت، در روز سه شنبه هشتم ژوئیه 1404 میلادی - مطابق با روزهای آخر سال 806 هجری - ری را دیده است. او درباره تهران می نویسد:

«تهران در ناحیه ای واقع است که به نام ری معروف است. این ناحیه فوق العاده پهناور و حاصلخیز است و در قلمرو حکومت داماد تیمور است.»

کلاویخو در هنگام عبور از ری، بناهای شهری عظیم را می بیند که متروک مانده و ویران گشته است. اما بسیاری از برجهای آن هنوز هم برپاست و خرابه های چند مسجد هم در آن دیده می شود. سپس می گوید:

«این آثار همان شهر ری است که در گذشته بزرگ ترین شهر همه آن منطقه بود. اما اکنون دیگر این شهر به کلی خالی از سکنه است.»

شهر تهران محلی است بسیار پهناور و بر گرد آن دیواری نیست و جایگاهی

ص: 344

خرم و فرح‌زا است که در آن همه وسایل آسایش یافته می‌شود. اما آب و هوای آنجا چنان که می‌گویند ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است. تهران در ناحیه ای واقع است که به نام ری معروف است. این ناحیه فوق العاده پهناور و حاصلخیز است و در قلمرو حکومت داماد تیمور است. راه ما از سلطانیه از دشتی می‌گذشت که پر جمعیت است و آب و هوای آن نسبتاً گرم.

سه شنبه بعد به هنگام غروب آفتاب از تهران به راه افتادیم و پس از پیمودن دو فرسخ در جانب راست، بناهای شهری عظیم را دیدیم که متروک مانده و ویران گشته بود. اما بسیاری از برجهای آن هنوز هم بر پا بود و خرابه های چند مسجد را دیدیم. این آثار همان شهری است که در گذشته بزرگ ترین شهر همه آن منطقه بود. اما اکنون دیگر این شهر به کلی خالی از سکنه است.

(3) سفرنامه شاردن

(3) سفرنامه شاردن(1)

1671م به بعد

شاردن فرانسوی در زمان پادشاهی شاه عباس دوم و پسر و جانشینش شاه سلیمان سه بار به ایران سفر کرد و افزون بر دوازده سال در این کشور به سر برد.

او نیز مانند بعضی سیاحان دیگر، مبهوت عظمت ری باستان شده، آنجا را عظیم ترین شهرها، عروس جهان و باب الابواب زمین می‌نامد. به تفصیل درباره تاریخ بنا و بانی این شهر و از شکوه و آبادانی و نیز خرابی این شهر در دوره های مختلف سخن می‌گوید و در پایان می‌نویسد:

ص: 345

«شهر ری زادگاه دانشمندان بزرگی بوده، و طی قرون علمای بزرگی در دامان خود پرورده است که مایه افتخار و سرافرازی مشرق زمین بل جامعه بشری است. و نیز آورده اند در دوران عظمت این شهر در مسجدهای بزرگش پانصد چراغ فلزی از انواع مختلف تا بامداد روشن بوده، و در مساجد کوچک نیز صد شعله چراغ می سوخته است».

در چهار فرسخی ساوه، در جانب مغرب و روبه روی شهر، زیارتگاهی است که مردم به آن اعتقاد زیاد دارند. این زیارتگه به نام شموئیل پیغمبر - ساموئل - است. این آرامگاه که میان مسجدی است، ضریحی عالی دارد. در نه فرسخی طرف مشرق ساوه، درست موازی با روبه روی مقبره شموئیل پیغمبر، خرابه های شهر ری، بزرگ ترین امصار آسیا، دیده می شود. عجایب و غرایبی که درباره این شهر آورده اند باور کردنی نیست؛ ولی همه مورخان و محققان بر عظمت آن گواهی می دهند و برخی نیز بزرگی آن را به چشم دیده اند.

جغرافی دانان ایران می گویند: در زمان خلافت محمد مهدی دوانیقی، که در قرن نهم میلادی می زیسته، شهر ری به نود و شش بخش تقسیم می شده، هر بخش چهل و شش خیابان داشته، و هر خیابان دارای صد خانه و ده مسجد بوده است. همچنین در این شهر شش هزار و چهارصد مدرسه، شانزده هزار و ششصد گرمابه، پانزده هزار مناره مسجد، دوازده هزار آسیاب، هزار و هفتصد کاریز، سیزده هزار کاروانسرا وجود داشته است. من جرأت ندارم که شماره خانه های شهر ری را در آن زمان یاد کنم، زیرا باورم نمی شود عده شهروندان آن بیش از نیم آنچه نوشته اند بوده باشد. با این همه، جغرافی دانان و محققان اروپایی در این مورد با مورخان مشرق زمین هم عقیده و بر این باورند که در قرن سوم هجری، که درست مقارن قرن نهم میلادی است، شهر ری بزرگ ترین و پرجمعیت ترین شهرهای آسیا بوده است. تاریخ گواهی می دهد که به روزگاران کهن از پس بابل هیچ

شهری به عظمت و آبادانی و ثروت، همتایِ ری نبوده است؛ از این رو، عظیم‌ترین شهرها، عروسِ جهان، باب‌الابوابِ زمین، و امثالِ آن لقب داشته است.

تاریخ بنا و بانی ری به درستی معلوم نیست، و بعضی مورخانِ مجوس بر این اعتقادند که این شهر را شیث نوه نوح به طالعِ عقرب بنا نهاده، اما عقیده عموم بر آن است که ری را هوشنگ، پادشاهِ سلسله پیشدادیان بنیان نهاده است. مورخانِ مشرق زمین، نخستین سلسله پادشاهانِ ایران را به این نام می‌خوانند. زیرا پادشاهان این سلسله، نخستین شهریارانند که واضح‌قوانین دادگستری بوده‌اند، و اساس و پایه سلطنت خویش را بر عدل و داد نهاده‌اند، هوشنگ دومین پادشاهِ سلسله پیشدادیان، و منوچهر پنجمین شهریار این سلسله است. این پادشاه پس از هوشنگ به گستردگی و آبادانی و بزرگی و شکوه ری کوشید. در دوره‌های بعد، مهدی بالله مقلب به منصور(1) سومین خلیفه بغداد به آبادانی ری کوشید، و آن را بزرگ‌تر از زمانهای پیشین کرد، و در زمانهای بعد این شهر چندان عظمت یافت که وصف آن در سطور پیش گذشت.

واپسین ویرانیهای این شهر در زمان تسلطِ تاتارها، و وقوع جنگ‌های مکرر داخلی به ظهور رسید، در آن زمان چنان که در این عهد نیز آثارش به جا است، پیروان دین اسلام به دو شعبه شیعه و سنی تقسیم می‌شدند. ایرانیان شیعه و پیروان حضرت علی، و ترکها پیرو تسنن و سنت پیغمبر بودند و این دو فرقه برای بسط قلمرو و نفوذ خود مدام با هم می‌جنگیدند. به هر روی، بر اثر وقوع این سلسله جنگها، و هجوم وحشیانه و بنیان کن مغولان، شهر با عظمت ری یکسره ویران شد. شصت سال پس از فاجعه حمله مغولان، فخرالدین سلطان که با غازان خان به آشتی بود، به ترمیم ری کوشید اما موفق نشد.

ص: 347

1- . مهدی پسر ابو جعفر منصور بوده است.

بطلمیوس ری را راکاژا (Raquaga) نامیده، و دیگر محققان یونان باستان نیز این شهر را به نامی خوانده اند که می نماید از لفظ ری اشتقاق یافته است. عرض جغرافیایی ری سی و پنج درجه و سی و پنج دقیقه، و طول جغرافیایی اش هفتاد و شش درجه و بیست دقیقه است. اراضی این شهر در نهایت حاصل خیزی است، و در آن انواع میوه به دست می آید. اما هوایش ناسالم است، پوست را زرد، و آدمی را دچار تب می کند. با این همه، مردمان این شهر می گویند که عمرشان کوتاه تر از عمر مردمان دیگر شهرها نیست، و این قول عجیب و باور نکردنی می آید، و این مفهوم بی‌تی است که بیانگر بدی هوای این شهر است: سحرگهان در عالم خواب دیدم که ملك الموت پا برهنه و یکتا پیرهن از ناسازگاری و بدی هوای ری می گریخت.

این نکته گفتنی است که شهر ری زادگاه دانشمندان بزرگی بوده، و طی قرون علمای بزرگی در دامان خود پرورده است که مایه افتخار و سرافرازی مشرق زمین بل جامعه بشری است. و نیز آورده اند در دوران عظمت این شهر در مسجدهای بزرگش پانصد چراغ فلزی از انواع مختلف تا بامداد روشن بوده، و در مساجد کوچک نیز صد شعله چراغ می سوخته است.

سفرنامه اولیویه یکی از متون مهم تاریخ ایران در مقطع حساس تغییر سلطنت آغا محمد خان قاجار به فتحعلی شاه است. اصل آن به زبان فرانسه و در شش جلد است. جلد سوم همین اثر مربوط به ایران است که محمد طاهر میرزا، پسر اسکندر میرزای ولیعهد آن را به فارسی ترجمه کرده است.

اولیویه به دنبال خرابه های شهر «ری» یا «رایا» می گردد و آنها را نمی یابد. او از محمد بن زکریا رازی نام می برد که در قرن دهم میلادی در ری می زیسته است.

نیز به گل و گیاه نیز علاقه مند است؛ چندین نوع از آنها را که در ری دیده، می چیند و باخود می برد.

وجود خستگی زیاد که شانزده ساعت در پشت اسب بودیم، سبب شد که در اواخر روز بیرون آیم که قدری رفع خستگی کنیم. بیشتر از فرسخی به طرف شرق رفتیم، به امید آنکه آثاری از خرابیهای شهر «ری» یا «رایا» بیابیم که استرابو آن را «راژیا» [راگایا] نامیده است. در محل این شهر قدیمی دنیا که در ده فرسخی و تقریباً دورتر، از جانب جنوبی «دروازه های دریای خزر» قرار دارد، هیچ چیز نیافتیم. گویا بسیار دورتر رفته بودیم. شاردن محل این شهر را در نه فرسخ به طرف شرق ساوه گفته و بنا بر قول او در جهت غربی «پل دلاک» باید

ص: 349

1- . سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه، اولیویه، تصحیح و حواشی: غلامرضا ورهرام، ترجمه محمد طاهر میرزا، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، 1371، ص 104-105.

باشد. اگر تحریرات شاردن را در دست می داشتیم، ممکن و محتمل بود که تخمینات این سیاح را محقق می کردیم. راهنمای ما که شاگرد مکاری بود و می گفت که کمال بلدیت از این نواحی را دارد، در این باب آنچه سؤال کردیم، چیزی به ما نتوانست بگوید و اطلاعی بدهد.

معروف است که شهر ری مولد طبیب مشهور رازی(1) است که در قرن دهم میلادی وفات یافت. این شهر در قرن نهم کمال آبادی و شهرت را داشت. آبادترین و بزرگ ترین شهر از ممالک ایران بود و جمعیت بی شماری داشت و در قرن دوازدهم مسیحی به کلی از صدمه تاتارها خراب گردیده بود.

باری، در آنجا، کشت بسیاری از تخم نباتات، و گیاهانی چند با غنچه و گل دیدیم و چیدیم. این گلها عبارت بودند از يك «فاگونیا»(2)، چند عدد «سالسولا»(3)، چند عدد «کلئومس»(4) خاردار که یکی ساده و بقیه خاردار و بابرگهای پنج پر نازک و با دو عدد گل خاردار بود و همچنین گل «هلیو تروپ»(5).

ص: 350

1- . ابوبکر محمد ابن زکریا بن یحیی رازی، دانشمند و طبیب مشهور 313-251/ق 925-865م در شهر ری به تحصیل فلسفه و ریاضیات و نجوم و ادبیات پرداخت. در کبر سن به تعلیم طب مشغول شد و پس از شهرت در این علم به خدمت ابوصالح منصور بن اسحاق سامانی حاکم ری درآمد و به زودی ریاست بیمارستانی را که در آن شهر تأسیس شده بود، بر عهده گرفت. بعدها چندی در بغداد به همین شغل اشتغال داشت. وی قسمت بزرگی از زندگانی خود را در ری گذرانید. از آثار فلسفی او: القوانین الطبیعه فی الحکمة الفلسفیه، الطب الروحانی و...، و مهم ترین تألیفات او: الحاوی، المنصوری، الشکوک، من لا یحضره الطبیب، برء الساعه، الفاخر فی الطب، دفع مضار الاغذیه، المدخل الصغیر، الفصول فی الطب است.

2- 1. fagonia.

3- 2. salsolas.

4- 3. cleomes.

5- 4. heliotrop.

(5) سفرنامه اصفهان و کاشان و قم و طهران(1) 1227 ق

میرزا صالح شیرازی به همراه سرگور اوزلی و هیأت همراه او در اوایل سال 1227 ق از شیراز به اصفهان آمد و پس از آنجا به کاشان و قم و تهران رسید. او گزارش سفر و وضع شهرهای مذکور را در رساله ای نوشت که بعدها سرگور اوزلی چکیده آن را در روزنامه سفر خود به انگلیسی مندرج ساخت. جناب ایرج افشار اصل این رساله را یافته و چاپ کرده است.

میرزا صالح در اینجا درباره بنا و بانی شهر ری و تعداد جمعیت و آثار باستانی آنجا سخن گفته است. او از شیخ نجم الدین دایه در مرصاد العباد نقل می کند که «در فتنه چنگیزی از ری هفتصد هزار مردمان معتبر شهید شدند» و همین را در وصف آبادی ری قدیم کافی می داند.

وصف ری

و اما دارالخلافه طهران از اقلیم چهارم است. از بلاد عظیمه ایران است و از عراق عجم محسوب می شود و در بانی آنجا اختلاف کرده اند. بعضی گویند هوشنگ بنا کرده و برخی شیث نبی را بانی آنجا می دانند و [درباره] آبادی ری حرفها گفته و نوشته اند که خالی از غرابتی نیست و ولایت مزبوره چندین بار به قتل عام و زلزله خراب شده. از قرار تحقیق حمدالله مستوفی قزوینی شصت(2)

ص: 351

1- . سفرنامه اصفهان و کاشان و قم و تهران، میرزا صالح شیرازی، به کوشش ایرج افشار، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی، 1377، ج 7، ص 277 - 278.

2- . اصل: حشرات.

هزار هزار و شش صد و نود و شش خانه مسکون داشته و در کمال آراستگی بوده است. چنانچه گویند در ملک ری اگر اتفاقی یا آنکه خبر تازه باشد ممکن نمی شود که همه مردم از آن مخبر شوند. برج بسیار بلند عظیمی بنا کرده اند [129] و آن برج را علم قرمزی زده که مجموع مردم آن علم قرمز را دیده به خانه پادشاه جمع شوند. اهلس در نهایت ثروت و سامان بوده و العهدة علی الراوی. و شیخ نجم الدین دایه در مرصاد العباد نقل کرده که در فتنه چنگیزی از ری هفتصد هزار مردمان معتبر معروف شهید شدند. همین قدر در وصف آبادی آن کافی است. و قلعه ری سابقاً نزدیک به شاه عبدالعظیم بوده، حال آثار علامت آن هست و منار مذکور که علم قرمز در بالای آن می زدند حال بر سر پاست. از آثار شهر ری همین باقی است و شهر ری بعد از خرابی تیموری یوماً فیوماً رو به ویرانی نهاده تا آنکه با خاک یکسان شده.

(6) سفرنامه بارون فیودور کروف

(6) سفرنامه بارون فیودور کروف (1) 1834 - 1835 م

فیو دورکروف بیشتر مبهوت عظمت گذشته شهر ری شده و با ناباوری آمار و ارقام خیابانها و خانه ها و مساجد و حمامها و مناره ها و کاروانسراهای ری را ارایه می دهد.

در پایان نیز داستان نقش باستانی در روی تخته سنگی در اطراف شهر ری را نقل می کند که فتحعلی شاه آن را محو کرده و به جای آن نقش خود را سوار بر اسب حکاکی کرده است!

ص: 352

1- . سفرنامه بارون فیودور کروف، 1834-1835، بارون فیودور کورف، ترجمه اسکندر ذبیحان، چاپ اول، تهران، فکر روز، 1372، ص 214-216.

در طرف دیگر تهران، یعنی در هشت ورستایی جنوب شرقی باروی شهر، خرابه های شهر معروف ری واقع است.

آنچه راجع به عظمت و بزرگی پیشین این شهر تعریف می کنند، بیشتر به افسانه شباهت دارد. ولی هیچ جای شبهه نیست که ری یکی از بزرگ ترین شهرهای آسیا بوده است. جغرافیای ایران که آقای شاردن اطلاعات خود را از آن اقتباس کرده است، حکایت از آن دارد که:

ری به 96 برزن تقسیم شده بوده، در هر برزن 46 خیابان، در هر خیابان 400 باب خانه و 10 باب مسجد بوده، مضافاً اینکه شهر دارای 6400 خیابان، 1600 حمام، 15000 مناره، 12000 آسیاب، 1700 کانال آب و 13000 کاروانسرا بوده است.

آقای شاردن می گوید که جرأت نمی کند رقم خانه های تمام شهر را از روی آمار بالا ارائه دهد؛ زیرا نمی تواند باور کند که جمعیت شهر حتی به اندازه نصف رقم خانه ها باشد؛ زیرا بر طبق این محاسبه تعداد خانه ها بالغ بر 400/766/1 باب خواهد بود.

به هر حال، با این که خرابه های ری در مسافتی بسیار زیاد پراکنده است، ولی کمتر ویرانه ای به صورتی باقی مانده است که بتواند معرف عظمت شهر در ادوار گذشته باشد. فقط يك برج بیست و چهار گوشه، نسبتاً سالم مانده است و نمی توان فهمید این برج به درد چه کاری می خورده است، زیرا از بالا تا پایین آن حتی يك پنجره هم وجود ندارد.

در یکی از صخره های مشرف به شهر سنگ بزرگی جلب توجه می کند. زمانی روی آن سنگ نقش برجسته ای حجاری شده بوده که آن را به عهدی خیلی قدیم نسبت می داده اند. اکنون آن نقش برجسته دیگر وجود ندارد و تصویر دیگری جایگزین آن شده است. فتحعلی شاه مغفور روزی به ویرانه های شهر ری سیر و

سیاحتی می کرده، چشمش به آن سنگ می افتد و فکر بکری به مغزش خطور می کند که نقش باستانی را بتراشد و حذف کند و به جای آن نقش خود را سوار بر اسب حکاکی کند، تا از این راه در حق علاقه مندان اشیاء عتیقه که در خاک ایران سفر می کنند، خدمتی انجام داده باشد!

هنگامی که از حومه تهران سخن به میان می آید، نمی توان درباره باغ بسیار زیبایی که درست چسبیده به شهر است، سخنی نگفت. به این باغ لاله زار می گویند. در این باغ چیزی جز گل رز وجود ندارد، ولی در عوض هر نوع گل رزی که بخواهید به هر رنگ و به هر اندازه در این جا خواهید یافت. هنگامی که این «معشوقه های بلبلان» در اوج شکوفایی هستند، چشم و شامه انسان آرزوی چیز دیگری ندارد.

قصبه شاه عبدالعظیم و دهات دیگری که در نزدیک تهران هستند، منظره ای فوق العاده شاعرانه دارند، ولی جنبه ای که بتواند توجه و نظر بیننده را جلب کند، در آنها دیده نمی شود.

(7) خاطرات لیدی شیل

(7) خاطرات لیدی شیل (1) 1850م

خانم لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، در اکتبر 1850 م در ایران بوده است، او بیشتر به آثار باستانی شهر ری از قبیل برج فخرالدوله، برج طغرل، حجاریهای چشمه علی، قلعه گبری پرداخته است. البته در پایان نیم نگاهی هم به بارگاه شاه عبدالعظیم دوخته «که از نوادگان

ص: 354

1- . خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابو تراییان، ص 123 - 125، چاپ دوم، تهران، نشر نو، 1368.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و زیارتگاه مشهوری است که مورد توجه فراوان مردم تهران بوده و برای مجرمین نیز محل تحصن شمرده می شود».

اول اکتبر 1850 - فصل گرما تمام شد و همه کسانی که به بیلاق رفته بودند به شهر مراجعت کردند. منطقه شمیران نیز طوری از سکنه خالی شد که برای نمونه حتی یک چادر هم در آنجا بر جای نماند. ما هم فردا به اقامت تابستانی خود خاتمه می دهیم و رو به شهر خواهیم آورد و از اینکه تابستان طاقت فرسایی را به پایان برده ایم واقعا خوشحالم. پاییز ایران خیلی از فصل بهار دلچسب تر است و خوشبختانه به قدری طولانی است که غالباً تا اواسط ماه دسامبر ادامه دارد. هوا در این فصل آنقدر صاف و پاکیزه است که همه به وجد می آیند و بشاش و با نشاط می شوند، و تمیزی هوا باعث می گردد که اجسام مختلف در فواصل دور به خوبی قابل رؤیت باشند.

در اطراف تهران محللهای مخصوص برای گردش و سواری خیلی محدودند که از میان آنها، شهر ری در فاصله ای چهار مایلی تهران - که از بقایای شهر قدیمی «ری» به جا مانده - بیشتر از همه مورد استفاده قرار می گیرد. به طوری که ظواهر موجود نشان می دهد، این شهر در زمانهای پیشین عظمتی داشت و مشاهده بقایای خاک ریزهای مختلف و دیوارهای شکسته و سایر آثار برجای مانده از زیست انسانها، دلیل بارزی بر اثبات این امر است. از میان آنها دو برج که روی آنها عباراتی به خط کوفی نوشته شده و احتمالاً مناره های مسجدی بوده اند (1) و قسمتهایی از یک باروی قدیمی بسیار بزرگ و همچنین تکه هایی از

ص: 355

1- . یکی از این دو برج، معروف به برج گنبد فخرالدوله است که مدفن «فخرالدوله بویه» پدر «مجدالدوله» و تا حدود سال 1841 بر پا بوده است. این برج مسلماً در زمان «لیدی شیل» وجود نداشته و او بدون اطلاع از واقعیت امر، صرفاً به خاطر مطالبی که در کتاب سیاحتنامه «سرراپرت کارپورتر» از این برج مطالعه کرده، از وجود آن خبر می دهد. (کارپورتر، سیاح انگلیسی است که در سالهای 1817 تا 1820 - در عهد سلطنت فتحعلی شاه - به ایران آمد و دو جلد کتاب بسیار جالب و تحقیقی درباره ایران نوشت). اما برج دوم، معروف به «برج طغرل» است که در سمت مشرق بقعه «ابن بابویه» قرار دارد و مدفن «طغرل سلجوقی» است. این برج بعداً در سال 1883 میلادی (1301 هجری) به دستور ناصرالدین شاه مرمت شد. ولی متأسفانه در جریان تعمیر، کتیبه های خط کوفی اطراف آن از بین رفت. - مترجم.

حصار شهر را می توان نام برد. شنیده ام، این شهر از آثار اسلامی است که در حدود سی مایلی شهر «راگس» - که احتمالاً از دوران باستان در غرب آن قرار داشته - بنا گردیده است. (1) بنا به نوشته آقای «موریه» (2): وجود حجاریهایی در تخته سنگهای این محل [چشمه علی] که هنوز هم باقی مانده، دلیلی بر اثبات نظریه فوق و وجود شهر «ری» در دوران پیش از اسلام می باشد. (3) 600 سال پیش شهر ری به دست سربازان قشون چنگیزخان به کلی ویران شد و تقریباً تمام سکنه آن را از دم تیغ گذراندند. و البته همین تهاجمات و فجایع ناگوار که ایران دائماً با آنها روبه رو بوده - می تواند علت اساسی کمبود جمعیت این مملکت را توجیه کند. گرمای هوای «ری» در تابستان بیشتر از تهران است و ایرانیها

ص: 356

- 1- . شهر باستانی «راگس» یا «راگا» پایتخت ماد قدیم، و یکی از کهنسال ترین مراکز تمدن ایران باستان بوده است، که عده ای آن را زادگاه زرتشت نیز می دانند و همان محلی است که به «خرابه های ری» معروف است. - مترجم.
- 2- . این شخص همان «جیمز موریه» نویسنده کتاب معروف «حاجی بابای اصفهانی» است که مأمور سفارت انگلیس در تهران بود و دو سفرنامه از ایران یکی در سال 1812 و دیگری در سال 1818 در لندن از او انتشار یافته است. - مترجم.
- 3- . مسلماً خانم «شیل» این حجاریها را که بر تخته سنگی واقع در چشمه علی نقش شده، به چشم خود ندیده است. زیرا اگر آنها را از نزدیک مشاهده می کرد، بلافاصله متوجه می شد که این حجاریها با آنچه که «موریه» در کتابش نقل کرده تفاوت دارد. زیرا در زمان فتحعلی شاه قاجار و به دستور او، نقشی که بر این تخته سنگ بود - و یکی از پادشاهان ساسانی را نیزه به دست و سوار بر اسب در حال تاخت نشان می داد - تراشیدند و محو کردند و به جایش تصویر فتحعلی شاه را در حالی که شکاری را با نیزه تعقیب می کند نقش نمودند. و علاوه بر آن، در بالای صخره نیز شمایل دیگری از او کنده اند که این جناب بر تخت نشسته و پسران و درباریان اطراف او را گرفته اند. - مترجم.

داستانی در این باره ساخته اند که به خوبی نشان دهنده آب و هوای نامساعد این منطقه است. می گویند: يك روز كه عزرائيل برای انجام مأموریتی گذارش به «ری» افتاد، چنان از خرابی و ناسازگاری هوای آن ناراحت شد که بلافاصله فرار را بر قرار ترجیح داد و به قدری در این کار شتاب کرد که کفشهایش را جا گذاشت.

مشرف بر شهر ری تپه ای است که «گبر»ها جنازه مردگان خود را برفراز آن در معرض مرغان هوا قرار می دهند و کنار آن، بارگاه «شاه عبدالعظیم» بنا شده که یکی از نوادگان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و زیارتگاه مشهوری است که مورد توجه فراوان مردم تهران بوده و برای مجرمین نیز محل تحصن شمرده می شود.

عنوان «شهر ری» در حقیقت به همین محل اطلاق می شود، که بر روی خرابه های «ری» قرار گرفته و همراه با تپه هایی که مشرف بر آن بوده و تقریباً صورت زواید کوهستان البرز را دارند، رویهمرفته منظره قابل توجهی را در منتهی الیه شرقی دشت تهران به وجود می آورد.

(8) روزنامه وقایع سفر کربلای معلی

(8) روزنامه وقایع سفر کربلای معلی (1)

1272 ق / 1855 م

نویسنده که نامش معلوم نشده، از نزدیکان ناصرالدین شاه است که در

1272 ق نگارش یافته است. نویسنده، که مقصدش کربلا است، از تهران به سمت شاه عبدالعظیم به راه می افتد، از سرکوه شعاع گنبد مبارک را می بیند و به عمر و دولت شاه دعا می کند که چنین علامتی بنا کرده است. همچنین در

ص: 357

1- . روزنامه وقایع کربلای معلی، به کوشش علی مختاری رضوان شهری، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر اول، ص 74، قم کتابخانه آیه الله مرعشی، 1373.

وصف شهر ری، آنجا را قصبه ای با چهارصد خانوار می داند، در جلگه و صحرائی که اطراف آن زراعت و آبادی و بعضی قلعه جات است. در وصف بارگاه عبدالعظیم هم می نویسد: «زیاده از حد صفا و روح دارد که هر کس داخل آنجا می شود فرحناک می شود، خود گنبد هم طلا است، بهشت برین است».

صبح راه افتاده، به سمت حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام از سر کوه شعاع گنبد مبارک می زد، دعا و ثنا بر عمر و دولت شاهنشاه عالم پناه نمودم که چنین علامتی بنا فرموده اند. طرف عصری وارد شدیم در خانه میرزای متولّی باشی منزل نمودیم. انصافاً باز ترجیح بر اکثر مردم دارد احوالاً و خلقاً، متصل مشغول توصیف و دعاگویی حضرت اعلی حضرت شهریار است، هیچ شغلی ندارد سوای این، از این بهتر شغلی و حُسنی نمی شود؛ این بنده سابق بر این هم [او را] این طور دیده بودم.

دو ساعت به غروب مانده به حمام رفتم، بیرون آمدم به زیارت مشرف شدم، مرخص شده به خانه متولّی باشی آمدم، شب نشسته، صحبت می داشتند، آقا میر هم در مجلس هست دیگر کسی نیست. گنبد مبارک امامزاده حمزه را سرکار شهریار (روحنا فداه) مقرر فرموده اند بسازند، چوب بست بود، کاشی کاری خوب می کنند، بسیار مستحسن و منقح خواهد شد و لازم هم بود.

شاه عبدالعظیم قصبه ای است چهارصد خانوار و یا پنجاه علاوه، کمتر از پانصد است، در جلگه و صحرائی است که اطراف، زراعت و آبادی است و بعضی قلعه جات است. قلعه نُوی دیدم می ساختند، پرسیدم؟ گفتند: میرزا فتحعلی خان بنا می کند، نهری احداث می کردند برای آن قلعه. شاه عبدالعظیم در وسط است، سمت جنوبی آن مکان شریف که مشرف به شرق است کوهی است چندان بزرگ و کشیده نیست. اصل بقعه مبارک بسیار صحن خوبی دارد، خیلی با روح

است. ایوان آینه کار و طاق نماهای خوبِ خوب و پرده های مرغوب و نو و حوضهای پاکیزه و ساعتی بزرگ در فوق آویزان است که صدایش به همه آبادی می رسد؛ زیاده از حد صفا و روح دارد که هر کس داخل آنجا می شود فرحناک می شود، خود گنبد مبارک هم طلا است، بهشت برین است. اینها همه از توجه و نیت مقدس حضرت شهریار (روحنا فداه) شده. متولّی باشی می گفت: چند سال پیش از این اثری از این اوضاع نبود، از ابتدای سلطنت سرکار شهریاری (روحنا فداه) که توجه فرمودند این بساط به ظهور رسیده.

فردا تا عصری در شاه عبدالعظیم ماندیم. نصر الله خان شقاقی در فوج حسن خان که در آذربایجان بود، یاور بود، در شاه عبدالعظیم دیدم، عیال خود را آورده بود، [وی را] بسیار مفلوک و پریشان دیدم، به طوری که شبها گرسنه می خوابیدند. از قراری که می گفتند در این شهر از او گرسنه تر کسی نیست؛ جوان به آن خوبی و شجاعت و رشادت به این حالت افتاده، رفت که در تکیه دولت بست نشیند بلکه در نظام لقمه نانی بخورد و یا گذرانی به او بدهند.

(9) سفرنامه عضدالملک به عتبات

(9) سفرنامه عضدالملک به عتبات(1)

1283 ق / 1866 م

عضدالملک در زمان ناصرالدین شاه حامل خشتهای طلای اهدایی به عتبات

عالیات است. در بین راه به آستانه مقدسه حضرت وارد می شود. او در وصف آستانه عبدالعظیم می نویسد:

«آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام مستغنی از وصف است؛ زیرا در جلالت

ص: 359

1- . سفرنامه عضد الملک به عتبات، علیرضا عضد الملک، به کوشش حسن مرسلوند، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، 1370، ص 25-26.

قدر آن بزرگوار این يك بيان كافی است كه «من زار عبدالعظیم بری كمن زار الحسين عليه السلام بكر بلا». و همچنین آبادی آنجا از تعریف مستغنی است كه از كثر جمعیت و وفور نعمت و صفای آب و لطافت هوا، از توجهات خاطر خطیر همایونی، بعد از عتبات عالیات، امروز از تمام بقاع بارونق تر است».

به سعادت و مبارکی بعد از خاكبوسی پیشگاه آسمان جاه، و شمول مرحام و عواطف همایونی خسروانه و حصول مباحثات به تشریف میمون خدیوانه، رخصت یافته به سبز میدان دارالخلافه الباهره آمده، بارهای خشت سعادت سرشت را از قورخانه مبارکه حمل نموده. تشریفاتی كه از جانب سنی الجوانب به مشایعت هدیه و نذر همایونی مقرر شده بدین نهج حضور به هم رسانیدند: در جلو بارهای حامل انوار نایبان اصطلب مبارکه با جنیبت های هلال نعل و ساختهای مرصع به پیروزه و لعل و فوجی از سواره و گروهی از پیاده نظام با احتشام روانه گردیده، پس از آن بارهای خشت مبارك را روانه داشته، خود این خانه زاد آستان کیوان نشان با مخصوصان خلوت و مستوفیان حضرت و چاکران عقیدت بنیان دولت در حالتی كه عموم خلق از صغیر و كبیر، اعلی و ادنی، اناث و ذكور، بومی و غریب، همه جا در كوچه و بازار نظاره كنان و دعاگویان ایستاده بودند، از میان بازار جنوبی امیر به پای عمارت گردون مسیر شمس العماره گذشته، از دروازه مبارکه ناصریه بیرون شدیم.

از حسن اتفاق، چندی قبل جناب مستطاب سیدالمسلمین و سندالمجتهدین آقا سید صادق (سلمه الله تعالی) به زیارت حضرت ثامن الائمه و ضامن الأمة (علیه وعلی آبائه و ابناءه آلاف التحية والثناء) رفته، معاودت فرموده بود و همان روز به دارالخلافه عزّ وورد ارزانی می داشتند؛ در بین راه نزدیک آب انبار قاسم خان، شرف ملاقات جناب معظم الیه حاصل آمد و قلب از ادراك این فوز تقأل نمود.

از آنجا بعضی اصحاب مشایعت استقبال جناب معظم الیه را به مشایعت این

فدوی اتصال داده، مراجعت نمودند و بعضی دیگر همراهی کردند. دو ساعت به غروب مانده به آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام وارد گردیده، صندوقهای خشت مبارک را در پهلوئی باغ نواب والاعتضاد السلطنه، در زیر چادرهای مخصوص، از دواب به زیر آورده، قراولان دولتی را به قانون نظام به مقام مراقبت واداشته، خود به باغ مزبور فرود آمدند و مقرب الخاقان آقا ابراهیم آبدارباشی، به اقتضای فطرت پاک که در خدمت دین و دولت اختیار ندارد و بذل مال و جان را واجب می شمارد، به تهنیت نذر همایونی تهیه ضیافتی شایسته کرده و مضمینی در خور آراسته بود. دو شبانه روز شرایط مهمان داری به عمل آورد، چنان که مرحوم قائم مقام از زبان جلایر گوید:

خورش های ترش مازندرانی *** کباب و قیمه و بورانی

پلوهای بروجرد و نهاوند *** گلاب و بید مشک و شربت قند

قطاب و قرص و نقل آب دندان *** نزاکنهای نغز باب دندان

اشخاصی که به مشایعت تا آستانه مقدسه آمده بودند همگی شب چهارشنبه سیزدهم (ذی القعدة) توقف نموده و روز چهارشنبه بعد از صرف ناهار مقرب الخاقان آقاعلی مراجعت کرده، چند نفر دیگر هم رفتند، ولی به رعایت حقوق مودت شب را باز آمدند.

آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مستغنی از وصف است، زیرا که در جلالت قدر آن بزرگوار این يك بیان کافی است که «من زار عبدالعظیم بری، کمن زار الحسین علیه السلام بکربلا» و همچنین آبادی آنجا از تعریف مستغنی است که از کثرت جمعیت و وفور نعمت و صفای آب و لطافت هوا، از توجهات خاطر خطیر مرحمت همایونی، بعد از عتبات عالیات ائمه انام (علیهم السلام) امروز از تمام بقاع با رونق تر است و از هیچ جهت محتاج توصیف نیست؛ در واقع از

حيث شهرت، ديپاچه دارالخلافة الباهرة است و عنوان دارالسلطنة مبارکه.

نواب والاعتضاد السلطنة وزير علوم، درب دروازه آن بقعه شريفه احداث باغی نموده که نهايت تعريف دارد؛ اگر باغ بساتين عالم از اثر بهار کمال و نقص گیرند، در هر گوشه آن روضه ربیعی به وجد است و در هر جدولی از آن باغ بهاری در رقص و در آن باغ یکی از نوادر فواره ای است در آب نما، آبی که از آن می جهد چون سخنان منصور ابن خاقان (طاب الله ثراهما) با جزر و مد است و مانند بذل وجود دست خاقان منصور (خلدالله ملکه) متواتر و ممتد.

(10) سفرنامه بنجامین

(10) سفرنامه بنجامین (1)

1882 - 1885 م

بنجامین سفیر امریکا در ایران (1882-1885 م) نیز چون دیگر سیاحان فرنگی از ری باستان و جمعیت يك میلیونی آن در گذشته یاد می کند. در ادامه از برج طغرل سخن می گوید و آن را آرامگاه خلیل سلطان، نواده تیمور لنگ و معشوقه اش شادالملوک می داند. همچنین به گورستان زردشتیان یا همان قلعه گبرها اشاره می کند.

در پایان مزارها و بقعه حضرت عبدالعظیم را «مورد احترام خاص شیعیان» می داند و می نویسد:

«بزرگ ترین زیارتگاههای ایران بقعه حضرت امام رضا در مشهد است و بعد از

ص: 362

1- . سفرنامه بنجامین، نخستین سفیر ایالات متحده امریکا در ایران، س - ج. و. بنجامین، ترجمه محمد حسین کردبچه، چاپ دوم، تهران، جاویدان، 1369، ص 52-55. همین کتاب با مشخصات زیر هم ترجمه و چاپ شده است: ایران و ایرانیان: خاطرات و سفر نامه ساموئل گرین ویلز بجامین، ترجمه آوانس خان مساعد السلطنة، به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، چاپ اول، تهران، گلبانگ، 1363.

مشهد معروف ترین زیارتگاهها شاه عبدالعظیم است که نزدیک پایتخت است و هر ساله در حدود سیصد هزار نفر از مردم تهران به زیارت آنجا می روند.

اغلب مردم تهران عادت دارند که روزهای جمعه به زیارت شاه عبدالعظیم بروند. بقعه حضرت عبدالعظیم دارای گنبدی طلائی است که از فواصل دور دست در زیر اشعه خورشید می درخشد و چشم را خیره می کند».

البته چنان که مترجم نیز به درستی تذکر داده است، گویا بنجامین آستانه حضرت معصومه علیها السلام در قم را از نظر انداخته است.

کوهستانها در جنوب غربی تهران یک قوس و خط منحنی را طی کرده و به یک سلسله تپه ماهورهایی ختم می شود که در پای این تپه ها شهر باستانی و تاریخی «راگیس» قرار داشته است که روزگاری اهمّیت زیادی داشته و جمعیت آن در زمان داریوش به یک میلیون نفر می رسیده است. در قرون بعدی این شهر به نام ری نامیده شد که هنوز هم ایرانیان آن را به همین نام می شناسند. از این شهر باستانی در کتب مذهبی قدیمی یاد شده است ولی در تواریخ کمتر درباره سابقه آن مطلبی وجود دارد.

در هر حال، ری در زمان پارتها و اشکانیان از مراکز مهم ایران به شمار رفته و بعدها در زمان آلب ارسلان در قرن دوازدهم (میلادی) به اوج شهرت و عظمت رسید و در قرون بعدی در حمله مغولها به ایران به دست هلاکو خان افتاده و کاملا ویران گردید. (1) بقایا و آثار شهر ری هنوز در جلگه های جنوبی

ص: 363

1- . در یکی از کتب قدیمی از نجم الدین نامی از اهالی ری که در زمان حمله هلاکو خان و قتل عام مردم شهر در آنجا بوده و موفق به فرار شده است چنین نقل قول گردیده: «قتل عامی فجیع تر و بدتر از قتل عام ری یعنی شهری که من بدبختانه در آنجا متولد شده و از اهالی آن هستم، تاریخ به یاد ندارد. سپاهیان مغول در این حمله تمام شهر را آتش زده و با خاک یکسان کردند و 500 هزار نفر اهالی آنجا را یا کشته و یا به اسارت بردند...». برای ما که در عصر امنی زندگی می کنیم واقعا تصور چنین قتل عام و نابودی یک شهر هم مشکل است.

تهران به صورت ویرانه‌ها و خرابه‌های قلعه و حصار آن دیده می‌شود و مهم‌ترین آثار این شهر بنای استوانه‌ای شکل و برج (1) مانندی است که نمای خارجی آن دارای بریدگیها و زوایایی می‌باشد. این برج ظاهراً آرامگاه خلیل سلطان نواده تیمور لنگ است که به خاطر عشق افسانه‌ای به دختری بسیار زیبا به نام شاد الملوک شهرت پیدا کرده بوده است.

این شاهزاده مغول بر اثر حوادث مختلفی از معشوقه خود جدا مانده بود و بعد از زحمات و مشق‌ات زیاد بالاخره این دو دل‌داده به هم رسیدند ولی طولی نکشید که خلیل سلطان را از تخت سلطنت به زیر کشیده و تبعید نمودند و او در تبعیدگاه خود دور از همسرش شاد الملوک مرد. وقتی خبر مرگ خلیل سلطان به شاد الملوک رسید، همسر با وفا، کاردی را در قلب خود فرو برد و به شوهرش پیوست و اجساد این عاشق و معشوق را در این برج به خاک سپردند. قسمتهای پایین این برج نیمه ویران اخیراً به وسیله ناصرالدین شاه تعمیر شده است. کشاورزانی که در فصل بهار در این منطقه زمین را شخم می‌زنند گاه به گاه سکه‌ها و زینت‌آلات طلائی و یا ظروف سفالی قدیمی «ری» را از زیر خاک به دست می‌آورند ولی تا کنون حفاریهای منظم باستان‌شناسی در خرابه‌های این شهر (2) باستانی انجام نشده است.

ص: 364

1- . مقصود نویسنده بنایی است که در نزدیکی ابن بابویه شهر ری واقع بوده و به «برج طغرل» معروف است و اغلب معتقدند که آرامگاه طغرل اول سلجوقی است. - مترجم.

2- . در اینجا باید خاطر نشان کرد که «راولینسون» معتقد است که «راگیس» و «ری» دو شهر کاملاً جدای از یکدیگر بوده و یک شهر نیستند. به عقیده راولینسون شهر «راگیس» در محل شهر ورامین و در سی میلی جنوب شرقی تهران واقع بوده است و خرابه‌های آن در شهر ورامین هنوز به چشم می‌خورد. ولی تصورات راولینسون به نظر صحیح نمی‌آید؛ زیرا اشیایی که در طی کاوشها در شهر ورامین از زیر خاک بیرون آورده شده است به هیچ وجه قدمت زیادتری از اشیای به دست آمده از خرابه‌های «ری» ندارند و به علاوه وسعت خرابه‌های ری نشان می‌دهد که شهر بسیار بزرگی در آنجا وجود داشته است. در حالی که خرابه‌های شهر ورامین دارای وسعت زیادی که حاکی از وجود یک شهر بزرگ باشد نیست.

در دامنه یکی از کوههای مجاور «ری» در جنوب شرقی تهران قبرستان گبرها زرتشتی ها واقع است. این قبرستان به صورت يك نقطه سفید رنگ در دامنه قهوه ای و خاکستری رنگ کوه از فاصله چندین میلی دیده می شود. قبرستان گبرها دارای حصار بلند و دایره ای شکل است که از سنگ و گل ساخته شده و آن را سفید رنگ کرده اند و سقف ندارد و کاملاً به طرف آسمان باز است؛ اجساد مرده ها را در این گورستان در قبرهای کم عمقی قرار داده ولی روی آن خاک نمی ریزند و در معرض تابش نور خورشید و عوامل دیگر می گذارند. البته در مراحل اول لاشخورها و کلاغها به اجساد حمله می کنند و اگر اول چشم راست جسد را درآورند به عقیده زرتشتیها دلیل بر آن است که روح مرده به بهشت می رود و اگر اول به چشم چپ حمله کردند روح به جهنم می رود.

به فاصله شش میلی تهران و در نزدیکی خرابه های ری، مزار و بقعه حضرت عبدالعظیم که مورد احترام خاص شیعیان است قرار دارد. ایرانی ها بر خلاف ترك ها شیعه هستند و معتقدند که جانشین حقیقی پیغمبر اسلام حضرت علی و اولاد او هستند و در این مورد با سنیها اختلاف دارند. بزرگ ترین زیارتگاه های ایران بقعه حضرت امام رضا در مشهد است و بعد از مشهد معروف ترین زیارتگاه ها شاه عبدالعظیم است که نزدیک پایتخت است (1) و هر ساله در حدود سیصد هزار نفر از مردم تهران به زیارت آنجا می روند. اغلب مردم تهران عادت دارند که روزهای جمعه به زیارت شاه عبدالعظیم بروند. بقعه حضرت عبدالعظیم دارای گنبدی طلایی است که از فواصل دور دست در زیر اشعه خورشید می درخشد و چشم را خیره می کند.

ص: 365

1- گویا نویسنده بقعه حضرت معصومه علیهاالسلام خواهر امام رضا را که در قم می باشد از نظر انداخته. - مترجم.

1887 - 1888 م

ادوارد براوان در «يك سال در میان ایرانیان» برخلاف سیاحان دیگر، تنها به حضرت عبدالعظیم پرداخته است. او در این باره می نویسد:

«شاه عبدالعظیم یکی از اماکن متبرکه، و هم بست می باشد. یعنی مقصرین اگر وارد آن مکان مقدس شوند از تعقیب مصون هستند».

سپس درباره انواع بست نشینی و اینکه بست نشینی تنها مخصوص جرمهای سبک است نه جرایمی مثل قتل. این سیاح وقتی می خواهد وارد حرم عبدالعظیم شود، مانعش می شوند و جلوش را می گیرند.

کاروان ما سبکبار بود و لذا با سرعت راه پیمایی می کردیم و چهار ساعت بعد از ظهر به شاه عبدالعظیم که قبل از ورود به تهران گنبد آن را دیده بودم رسیدیم. شاه عبدالعظیم یکی از اماکن متبرکه، و هم بست می باشد؛ یعنی مقصرین اگر وارد آن مکان مقدس شوند از تعقیب مصون هستند. در ایران چند نوع بست وجود دارد که بعضی از آنها با اهمیت تر و برخی کم اهمیت تر است. مثلاً يك نفر قاتل اگر بست بنشیند او را از آنجا خارج می کنند ولی اگر کسی مقروض باشد می تواند در هر نقطه بست بنشیند و خود سکنه محلی حامی او هستند و نمی گذارند که او را از بست بیرون بیاورند.

بعد از ورود به شاه عبدالعظیم من مصمم شدم که نظری به مکان مقدس آن بیندازم و گرچه می دانستم که اروپاییها حق ورود به آن امکنه را ندارند ولی فکر

ص: 366

1- . يك سال در میان ایرانیان، ادوارد برون، ترجمه ذبیح الله منصوری، چاپ دوم، دو جلد، تهران، کانون معرفت، 1344، ص 227 -

می کردم که تماشای آن از خارج اشکالی ندارد، ولی هنوز به دروازه آن مکان مقدس نزدیک نشده بودم که جلو مرا گرفتند.

به اتفاق برادرزاده نواب که تا شاه عبدالعظیم مرا بدرقه کرده بود از راه دیگری به صحن نزدیک شدیم و در خارج از آن محوطه ایستادم و مشغول تماشا بودم و ناگهان عده ای رسیدند و باز مانع از ایستادن ما شدند. برادرزاده نواب اعتراض کرد و گفت: اگر او فرنگی است من که مسلمان هستم و برای چه نمی گذارید من اینجا بایستم؟ ولی مردم گفتند: تو هم مثل او هستی؛ برای اینکه اگر مثل او نباشی با یک فرنگی نجس معاشرت و دوستی نمی کنی. و ما که اصرار را بدون فایده بلکه خطرناک دیدیم ناچار مراجعت کردیم.

در بازگشت به کاروانسرای شاه عبدالعظیم دیدم که حاجی صفر با... کاروانی که مالهای ما هم جزو آن است، وارد شدند و یکی از دوستان حاجی صفر نیز او را بدرقه کرده بود و همین که وارد شد به زیارت مکان مقدس رفت؛ زیرا منظورش این بود که هم حاجی صفر را بدرقه نماید و هم زیارتی کرده باشد.

روز دیگر از شاه عبدالعظیم به طرف قم به راه افتادیم.

ص: 367

(12) ایران و قضیه ایران (1)

1889م

لرد کرزن با همه طنز و کنایه هایی که نسبت به ایرانیان آورده، پاره ای اظهار نظرهای منصفانه نیز دارد، از جمله در فصل آخر نوشته:

«ایرانیان که قوم و مردمی ممتازند و در سرزمین خود از روزگاران بسیار دراز شهریاری و زبان و دین و آداب و شخصیت خاص به خود داشته اند، دلیل ندارد آزادی خویش را از دست بدهند و فرمان دولتی بیگانه را گردن نهند».

بارگاه شاه عبدالعظیم و ویرانه های ری برای لرد کرزن جالب توجه اند. کرزن علاقه زاید الوصف مردم ایران به امامزادگان را چنین تصویر کرده است:

«هر شهر ایرانی اگر با داشتن بقعه امامزاده ای سرافراز و بنابراین محل زیارت و مورد علاقه مردم نباشد کارش لنگ خواهد بود. از این بابت، خوشبختانه تهران بقعه شاه عبدالعظیم را دارد».

کرزن زائران حضرت عبدالعظیم را در سال، سیصد هزار نفر می داند. و از اینکه حضرت عبدالعظیم مورد توجه خاص زنان است احتمال داده که «دیرزمانی پیش از ظهور اسلام هم آنجا محل باحرمتی به شمار می رفته و مزار بانویی از زمره مقدّسان بوده».

کرزن سپس به تفصیل به بحث درباره خرابه های ری می پردازد و آن را «قابل توجه تر از زیارتگاه» می داند.

اینک به شرحی درباره نواحی جنوبی تهران می پردازم و این فصل را با

ص: 368

1- . ایران و قضیه ایران، جرج.ن. کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی، 1373، دو جلد، ج 1، ص 457 - 465.

مطالبی اجمالی راجع به تنها نقاطی که در آن حدود جالب توجه است به پایان می‌رسانم؛ مانند بارگاه شاه عبدالعظیم علیه السلام و ویرانه های ری و جلگه ورامین.

هر شهر ایرانی - خاصه پایتخت ایران - اگر با داشتن بقعه امامزاده ای سرافراز و بنابراین محل زیارت و مورد علاقه مردم نباشد کارش لنگ خواهد بود. از این بابت خوشبختانه تهران بقعه شاه عبدالعظیم علیه السلام را دارد.

این مزار که در زیر گنبدی زرّین واقع گردیده و من موقع ورودم به تهران از دور زرق و برق آن را دیده بودم، می‌گویند هر ساله سیصد هزار نفر زائر دارد. استنباط من این است که بیشتر نویسندگان درباره هویت این امامزاده راه سهل انگاری پیموده و آن را فقط به نام یکی از مقدّسان اسلام یاد کرده اند، ولی به نظر می‌رسد که دیرزمانی پیش از ظهور اسلام هم آن جا محل با حرمتی به شمار می‌رفته و مزار بانویی از زمره مقدّسان بوده که شاید هم به همین مناسبت هنوز شاه عبدالعظیم علیه السلام مورد علاقه و توجه خاصّ زنان است. بعد از فتح اسلام در اینجا امامزاده حمزه فرزند امام موسی کاظم علیه السلام دفن گردیده و بعد یکی از مقدّسان به نام ابوالقاسم عبدالعظیم علیه السلام را که از خطر خلیفه المتوکل فرار کرده بود و پنهانی در ری می‌زیسته تا در حدود سال 861 هجری قمری در گذشته و رفته رفته شهرت وی نام امامزاده را تحت الشعاع قرار داد.

چند تن از پادشاهان بخصوص از خاندان سلطنتی فعلی بر عمارات آنجا وزینت مزار نیک افزوده اند و در اثر همین توجه و اقبال عامّه اطراف آنجا به صورت قصبه عمده ای در آمده است. مسجد در جلگه در گوشه جنوب شرقی پایتخت بالاتر از خرابه های ری و در انتهای برآمدگی کوهستانی که تهران را به دشت جنوب شرقی مربوط می‌سازد واقع گردیده است .

یک رشته باریک خط آهن قراضه که تنها راه آهن دایر در ایران است از ایستگاه نزدیک دروازه جنوبی شهر به مقصد امامزاده کشیده شده است، به

علاوه راه درشکه رو نسبتا خوبی هم دارد. راجع به راه آهن ایران بعدا صحبت خواهم کرد. به فاصله کمی در انتهای این خط - چون از آنجا جلوتر نمی رود - ما به مدخل راسته سرپوشیده ای که بازار باشد وارد می شویم و زنجیری در جلو دروازه حاکی است که آن بازار بست یا نقطه مقدسی است و مسلمانان را به آنجا حقّ پناه است. از این رو عبور عیسویان مجاز نیست.

با انحرافی از حدود بازار می توان از طرف دیگر حیاط مجاور مسجد را

تماشا و ملاحظه کرد که بارگاه در مجاورت آنجا است و آن چند گلدسته و يك گنبد طلا دارد. در این قسمت، کسی مانع ورود ما نشده بود و از لحاظ يك نفر غیر مسلمان تنها چیزی که در آنجا جالب توجه می نمود فقط انبوه جمعیت بود.

خرابه های ری

قابل توجه تر از زیارتگاه یا کثرت عده زائران آن، خرابه های معروف ری است که در نزدیکی آنجا است و با سرعت رو به ویرانی تام است. من در اینجا به شرح این نکته نمی پردازم که آیا خرابه های فعلی ری همان است که به «راجس» معروف نسبت می داده اند و آیا همانجا است که در کتابهای عربی مذکور شده است. در این باره شك و شبهه بسیار مختصری وجود دارد، اما اینکه ری کنونی در همان محل و مکانی است که در عهد اشکانی و هخامنشی بوده موضوعی است که بیشتر سزاوار بحث و استدلال می باشد.

آنچه به نظر دارم عقیده سر هنری رالینسن این است که ری باستانی با قسمتی از خرابه های مجاور دشت ورامین قابل تطبیق است. به علاوه، با سنت بیشتر شهرهای بزرگ شرقی نیز سازگار می نماید که در دوران عمران و گذران خویش در زمانهای مختلف مواضع متعدد داشته است. باری، باحاله نمودن این مسأله غامض به اهل فضل و دانش در بیان سرگذشت ری، من فرض را چنین قرار می دهم که هر دو ری یکی است.

ص: 370

ابتدا به دوره اساطیری مربوط می شود که بنا بر افسانه اساس آن را رئیس طایفه سزیان (1) نهاده، و چنان که در تاریخ آمده است، بزرگان دیگر به اصلاح و شکوهای آن پرداخته اند. این نظریه را می توان نادیده انگاشت، ولی در کتاب ونیداد در فصل سیر و مهاجرت قوم آریایی نام را گاو وارنا ذکر گردیده که شباهت غیر قابل انکاری با ری و ورامین دارد. سپس دوره ناشناخته تاریخ است که راجع به آن اطلاعات درست کمی در دست است، ولی حتی انعکاس مطالب کم صحّت آن نیز در دهلیز زمان مانده است.

ری این دوره همزمان نینوا و بابل است و می گویند شهری عظیم دارای يك میلیون سکنه و همان ری بوده که به عزم آن تویاس (2) از نینوا حرکت کرد و ملکی در جامه مبدل راهنمایی او را بر عهده داشت تا ده تالان وجهی را که پدر گابیل نزد او به امانت گذاشته بود باز ستاند. این نقطه همان ری پاراگان یودیت می باشد که در آنجا بخت النصر ارفا کساد را در کوهستان شکست داد و شرحش در کتیبه بیستون هست.

و همانجا است که لشکر داریوش فرزند هیستاسپ عنصر سرکش ماد، یعنی فرورتیس، را دستگیر کرد. اسکندر در تعقیب داریوش در هفتمین روز سفر خود از همدان به آنجا آمد، و گفته اند که نیکاتور از طایفه سلوکوس آن شهر را تجدید بنا کرد و در قرن بعد اشک سرسلسله اشکانی به سال 250 قبل از میلاد ری را پایتخت خود قرار داد.

سرانجام، دوره سوم یا عصر تاریخی است که از فتوحات اعراب آغاز می شود.

ص: 371

1-1 .Seth.

2-2 .Tubias.

در همان دوره ای که اگر به قول مورخان عرب و ایرانی اعتماد نماییم بایستی که محل بسیار شگفت انگیزی بوده باشد. یکی از تاریخ نویسان که خود اهل ری بوده با غرور وطن پرستی و پس و پیش کردن ارقام چنان که دلخواه او بوده نوشته است که شهر 96 محله داشته و هر کدام 46 بخش و هر بخش چهل هزار خانه مسکونی و هزار مسجد و هر مسجد هم هزار چراغ زرین و سیمین و مجموع سکنه آن 396/000/8 نفر بوده است.

نویسندگان دیگر گفته اند که سرآمد بلاد و عروس عالم و بازار جهان بوده. از مسائل قطعی تر این است که زادگاه هارون الرشید بوده و سلطان محمود غزنوی آنجا را از آل بویه در سال 1027 میلادی گرفت و ری یکی از دو شهر عمده خاندان سلجوقی به شمار می رفته و اقامتگاه و سپس مزار طغرل بیک و یکی از پایتختهای الب ارسلان یا شیرکلان (1) بوده است.

در قرن دهم، اصطخری نوشته است که بعد از بغداد آبادترین بلاد مشرق بوده و از مهمان نوازی و ادب مردم آنجا تعریف فراوان نموده است، اما از ستایشهای سنجیده او می توان بیهودگی لافهای گزافی را دریافت که شرحش را باز نمودم. سپس دو فاجعه بزرگ روی داد که در سراسر شرق هرجا که جمعیت وافر و غرور محلی و وفور نعمت داشته حال و وضع بدین منوال بوده است و با نام فتنه انگیز چنگیز و تیمور قرین.

در سال 1221 میلادی قشون چنگیز خان سیل آسا بر آن شهر ریخت و مورّخی محلی نوشته است که در آن تاریخ موقع مخوف 700000 نفر افراد شریف شهر به خاک هلاک افتادند. قرن بعد هم شاهد لشکرکشی تیمور شد و او

ص: 372

1- . ری از جمله نقاطی بود که دیوژن امپراتور روم پیش از شروع مذاکره صلح با الب ارسلان برای تسلیم شدن به او خواسته بود، پاسخ سلطان نبرد شدیدی بود که زود پیش آمد و باعث تسلیم شدن خود امپراتور سبک سر گردید.

آن خرابیها را تکمیل کرد، دون روی کلاویخو که در سال 1404 از آنجا عبور نموده نوشته است شهر عظیمی را سراسر ویران یافته، ولی برجها و مساجدی داشته و نامش شهر ری بوده و تا آن پایه تجدید حیات کرده بود که فرزند جوان تر تیمور یعنی شاهرخ آنجا را پایتخت خود ساخت و نواده او خلیل سلطان بی غیرت که قلمروی را در مقابل عشق شادالملک دلتواز از دست داد و با عیش و نوش تمام در آنجا زیست و در گذشت. از مرگ شاهرخ تا انحطاط نهایی ری مراحل متعددی و معلوم هست که چگونه طی قرون، انحطاط کامل ری حاصل شد و به وضع و حالی افتاد که اکنون دیده می شود.

خرابه های آن

کامل ترین و صحیح ترین شرح را در باب خرابه های فعلی ری در کتاب کرپورتر می توان یافت که نقشه ای دقیق هم ضمیمه دارد. بعضی از دیوارها و برجهایی که وی تشخیص داده بود دیگر به صورت وضوح معلوم نیست. مرور زمان و ساختمان راه آهن و رفتار غیر قابل عدول تهرانی ها که هر وقت برای ساختن خانه به آجر احتیاج دارند از این خرابه های ری به رایگان به دست می آورند، همه این موجبات سبب نابودی آن بقایای انبوهی شده است که در این محل وجود داشته.

پورتر خرابه ارگ مستحکمی را بر قسمت پیش آمدگی سنگی مشرف به جلگه کشف کرده بود و این بدون تردید همان آرکس (1) یا اکروپلیس بوده که محیط آن هنوز به طرز رضایت بخش قابل تمیز است. در پایین آن هم ارگ مستحکم کوتاه تری بوده و در حوالی این قسمت در جلگه محوطه وسیعی که در

ص: 373

محیط آن برج و باروهای مستحکمی وجود داشته و تماماً به صورت مثلثی می نمود که آرکس رأس آن به شمار می رفت.

آنچه اجمالاً در فوق بیان شد ظاهراً وضع قسمت مستحکم ری قدیم بود. در حال حاضر حدّ دیوارها به صورت تل حیرت آوری از خاک و آجر پاره ها درآمده است و در آنجا مرتباً قطعاتی به دست می آید و تهرانیها عادت کرده اند که با بیل و خاک انداز به عزم اکتشاف خصوصی به آن حدود بروند و غالباً با مقداری کاشیهای عالی که در کمال شفافیت و دارای جلای درخشانی است و رازش از اسرار مفقود گذشته به شمار می رود، ولی به طرز وصف ناپذیری حتی به صورت قطعات شکسته و لب پریده که در نتیجه استعمال بیل معمولاً عاید جویندگان می شود زیبا و دلپذیر است برگردند. من اطلاعی ندارم که تا حال در خرابه های ری هیچ گونه کاوش و اکتشاف علمی معمول شده باشد و آن کار سزاواری است که احتیاج تام به اهتمام باستان شناسان دارد.

برج یزید

آثار عمده قدیمی دیگر نیز از آن شهر باستانی هنوز باقی مانده است که عجیب ترین آنها برج مدور بزرگی است که اهل محل تقارخانه یزید می نامند و نویسندگانی آتشین مزاج بدون دلیل و شاهد آن را مقبره طغرل بیك و همچنین آرامگاه دو دلداده، خلیل سلطان و شادالملک نوشته اند و آن ساختمان با هیبتی است با آجر و درونش به کلی خالی و بدون سقف است در حدود 60 تا 70 پا ارتفاع دارد و محیط خارجی آن صد و بیست پا است و پهلوهایی آن به صورت شکسته و از هم گسیخته درآمده است مثل برج هایی که سابقاً در جرجان و بسطام دیده بودم.

در حاشیه رأس آن گچ بری کتیبه داری هست به خط کوفی که باید گفت کم و

بیش از بین رفته است. بدبختانه این بنا را در سالهای اخیر چنان کاملاً تعمیر کردند که به صورت ساختمانی به کلی نو در آمده است. زمین اطرافش را باغ ساخته اند، دارای حوض و درختان و پله کانی هم تا بالای برج بر دیوار تعبیه شده است و از آنجا می توان وضع و حدود شهر قدیمی را تخمین زد.

در فاصله کمی به سمت شرق و در دامنه کوه برج مخروب دیگری هست با کتیبه ای کمربندی که تعمیر نشده است، و مشرف بر آنجا ارگ دیگری بر تخته سنگی وجود داشته است.

کننده کاری بر سنگ

در ری یادگار دیگری نیز از دوره مشهور پادشاهان ساسانی وجود داشته و آن چهره نیمه محو شده ای سوار بر اسب و نیزه در دست بوده که روی سنگ نرم و صافی کنده شده بود و در بالای محلی است که من آرکس نامیده ام. تاج کره مانندی که اسب سوار بر سر دارد و نوع این کار جای انکار باقی نمی گذارد که کنده کاری آن به چه دوره ای متعلق است؛ هر چند که از این بابت با چهره هایی که از پادشاهان در نقش رستم و شاپور هست و من شرح آن را بیان خواهم کرد از لحاظ تأیید وجه تشابهی دیده نمی شود، ولی در اواخر دوره پادشاهی فتحعلی شاه این نقش برجسته بنا بر عادتی که در کار تعمیرات از اخلاق خاص ایرانیان است محو و به جای آن چهره برجسته شهریار ریش دراز را نقش کرده اند که دارد شیری را با نیزه هدف می سازد و مثل این است که حالا کسی از سابقه این کنده کاری چرند اخیر آگاه نیست.

در مسافتی پایین تر از آنجا سطح نرم و صاف تخته سنگ دیگری مشرف بر چشمه دلاویزی به نام چشمه علی هست که فتحعلی شاه را در حال جلوس و بزرگان درباری را در پیرامون وی نشان می دهد. این کار قرن نوزدهم تقلیدی از

نمونه های عهد ساسانیان است که ناصرالدین شاه هم در جبال البرز در راه مازندران از آن پیروی کرده و دشوار است اظهار نظر کرد که اقدامی دال بر شکوه و جلال می توان نامید و یا عمل عبثی انجام یافته باشد، رواقی هم وصل به این محل شاه مزبور را در زیر سایبانی نشان می دهد که شاهینی بر میچ دست خود گرفته است. اینها مجموع آثاری است که در ناحیه ری می توان مشاهده نمود.

در يك محوطه دورافتاده نزدیک کوهستان و بر دامنه، بنای بسیار بلند گرد جالب توجهی است به نام برج خاموشی یا دخمه ای که جسد زردشتیان تهران را در آنجا قرار می دهند و مانند دخمه نظیر آن در شهر بمبئی شامل برجی است درون خالی که جنازه عور را بر تخته سنگ می نهند تا طعمه طیور شود، ولی بر خلاف بنای همانم آن در بمبئی در اینجا می توان بر ارتفاعات مجاور صعود و داخل دخمه را تماشا کرد.

(13) بیست سال در ایران

(13) بیست سال در ایران (1) 1891 - 1910 م

جان ویشارد، شهر ری را «به خاطر آثاری که از ری باستان دارد و دیگر به لحاظ اینکه زیارتگاه مسلمانان، مقبره شاه عبدالعظیم در آنجا است و نیز تنها برج خاموشی (دخمه) که در مرکز ایران در شش میلی جنوب تهران هنوز برپا ایستاده، از اهمیت ویژه ای برخوردار» می داند.

از تهران تا شهر ری را باقطار (ماشین دودی) طی می کند و مشاهدات خود را از درون قطار شرح می دهد. تا به «مزار شاه عبدالعظیم، قبله گاه هزاران زائر مسلمان»

ص: 376

می‌رسد. در آنجا در باغ بیلاقی طیب پاکنهادی میهمان می‌شود. در پایان نیز به برج خاموش (قلعه گبرها) سری می‌زند و به شرح مشاهداتش می‌پردازد.

اکنون اجازه می‌خواهم به شاه عبدالعظیم پردازم.

این قسمت به خاطر آثاری که از ری باستان دارد و دیگر به لحاظ اینکه زیارتگاه مسلمانان مقبره شاه عبدالعظیم در آنجا است و نیز تنها برج خاموش (دخمه) که در مرکز ایران در شش میلی جنوب تهران هنوز بر پا ایستاده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

برای رفتن به این محل باید از واگنهای راه آهن که در نزدیکی دروازه شهر قرار گرفته استفاده کرد و این فاصله کوتاه را پیمود. ایستگاه گاری اسببها و درشکه‌ها در توپخانه نزدیک اداره پست خانه است و بعد از خیابانهای پرپیچ و خم عبور می‌کنند تا به ایستگاه ماشین دودی (1) برسند.

گاری اسببها تقسیم بندی شده اند، بی در و پنجره‌ها برای مردان و آنها که پنجره‌های مسدود دارند، مخصوص زنان است. اغلب توقی در کافه‌های بین راهها می‌شود، به اندازه‌ای که مسافران استراحتی داشته باشند و با کشیدن قلیان خستگی را بر طرف سازند، قلیان برای زنان و مردان همیشه آماده است.

همین که از کوچه‌ها و خیابان‌های جنوب شهر عبور می‌کنیم، با تعجب از خود می‌پرسم در پشت این دیوارهای بلند گلی چه حوادثی در جریان است. و گاه شاخه‌های بلند درخت توت یا چنار که از دیوارها به کوچه کشیده شده‌اند و هزاران پرند در آنها به ترم مشغولند نشان می‌دهد که این خانه یکی از اعیان است، و گاهی خانه‌ای آجری از میان ساختمان‌های گلی قد بر افراشته و حدس می‌زنیم خانه یک تاجر ثروتمند ایرانی و یا اقامتگاه یک اروپایی است.

ص: 377

1- اصطلاحی که تا این اواخر بر راه آهن تهران شهر ری اطلاع می‌شد - مترجم.

در گذرگاهی دیگر دری باز می شود و هیكلی نقاب بر چهره به واگن اسبی وارد می شود. خواه جوان باشد یا پیر، زیبا یا زشت، به دیگران ارتباطی ندارد، زیرا از سر تا پا خود را در پارچه ای سیاه که چادر می گویند پوشانده است. اگر کالسکه توقف کند تا کاروانی از خط بگذرد، چیز غیر معمولی نیست که می بینیم شترها با گردن دراز و هیكل بی قواره به تماشا ایستاده اند، تا این موجود از خود بزرگ تر که سریع تر از آنها می رود، و آدم هایی در آن نشسته اند نظاره کند. ایستگاه قطار ساختمان خوبی است که بیشتر سبک روسی دارد. مردم با رئیس ایستگاه خیلی مؤدبانه و محترمانه برخورد می کنند، همان توجه رفتاری که ما در نیویورک با مسافران هواپیما داریم. عجیب اما واقعی است که سرتاسر دنیا دکمه برنجین را نشانه قدرت و حاکمیت می دانند.

این راه آهن سه درجه دارد، اول و دوم و سوم، و تفاوت قیمت هر درجه قطار هفت سنت است. جالب است که ناظرباشیم هفت سنت اضافی چه مرتبه اجتماعی عجیبی به وجود می آورد. چون تفاوت وسایل رفاهی بین واگنها بسیار زیاد است. درست نیست اگر شخص را سرزنش کنیم که با پرداخت هفت سنت به گروه اشراف می پیوندد، بلکه صحبت بر سر آن همه تفاوت میان واگنها است. واگن درجه يك خیلی راحت است و علاوه از حجره جداگانه ای که دارد، به هر مسافر يك فنجان چای هم مجاناً می دهند. حال توجه کنید که با هفت سنت چه امتیازاتی به شخص تعلق می گیرد.

ترن کوچك که به اسباب بازی بیشتر شبیه بود در میان بیابان و پستی و بلندیهای دامنه جنوبی البرز، پیچ و تاب می خورد و پیش می رفت. گویی تپه های دامنه البرز تهران را از سه طرف در محاصره گرفته اند. ما چهار یا پنج میل را به طرف جنوب طی کردیم. بعضی قسمتها چون خاکریزهای مصنوعی به نظر

می آمد که باید بقایای شهر قدیمی راجس (1) پایتخت سلسله پارتیان باشد، که گویا روزگاری يك میلیون نفر جمعیت داشته است. هیچ اثر و حتی ردیف ستونی بر جای نمانده است که نشان دهنده امیدهای این ملت قدرتمند باشد، «که سالها خاطره ابتدای تاریخ را زنده نگه داشته اند» و یا مسافر رهگذر را به اندیشه بکشاند. جایی که خیابانهای وسیع و در اطراف آنها خانه های زیبای پارتیان مغرور قرار داشت، اکنون کشاورزان در مانده ای زندگی می کنند که برای بازار تهران سبزی می کارند.

از آن شهر عظیم هیچ بر جای نبود و حتی آثار مختصری که موقعیت شهر را نشان دهد دیده نمی شود، مگر تپه های جاودانه، که در حاشیه یکی از آنها آثار خرابه يك برج دیده بانی را دیدیم، که بر جاده هکمتانه قدیم چشم دوخته بود.

برای هیچ کس مشکل نبود که مجسم کند، نگهبان متهور و تنهایی که بر فراز برج مراقبت ایستاده و چشم بیدار را بر جاده هکمتانه که چون ماری بر دشت پهناور و بی درخت پیچ و تاب می خورد، دوخته است. آن روزگاران شناسایی افراد اهمیتی بسیار داشت، باید روشن می شد حتی مسافری که می گذرد دوست است یا دشمن، و امروز با شرایط دیگری مواجه هستیم.

کم کم به باغها و تاکستانها نزدیک می شویم و پس از آن به مزار شاه عبدالعظیم، قبله گاه هزاران زائر مسلمان می رسیم. در یکی از باغهای اطراف شهر طبیبی زندگی می کند که دو پسرش در مریض خانه ما تحصیل می کنند. این مرد پاك نهاد و خوب و فرزند خلف بوعلی، يك روز ما را به باغ بیلاقی اش برای صرف ناهار دعوت کرد. گرچه تعداد زیادی زنهای اروپایی و امریکایی نیز حضور داشتند، هیچ کدام از بانوان اندرون آن طبیب در جلسه ما شرکت

ص: 379

1- . راجس یا رایس، نام قدیمی شهر ری بوده است یا (نام یکی از شهرهای ماد شرقی که تا اکباتان، 55 روز راه بوده است)، لغت نامه دهخدا.

نکردند. او اظهار داشت که زنش بیمار است، اما درباره آن دو دیگر سخنی نگفت. غذا را بر روی میز بلندی چیده بودند و ما ایستاده صرف کردیم، اول دسر آوردند و صورت غذا تقریباً از این قرار بود:

لیموناد، چای، گلاب، گردو، بستنی، شیرینی، ماست و خیار، سوپ و ماهی، مرغ پلو، گوشت قیمه، چغندر پخته، برنج با چاشنی، اسفناج، کاهو، کبک، پرتقال، سیب، خربزه ای که شش ماه مانده بود (خربزه را برای ماههای بعد نگهداری می کنند)، نان و پنیر، چای.

بعد از ناهار به طرف برج خاموش رفتیم، قبرستان پارسیان (زردشتیان) یا آتش پرستان. ما از تپه مجاور برج بالا رفتیم تا بتوانیم داخل دخمه را تماشا کنیم. اجساد را دیدیم که در برابر هجوم لاشخورها قرار گرفته بودند، و گویی هزاران لاشخور در میان صخره های کوهستان زندگی می کردند. این برج یا دخمه، دیواری به ارتفاع چهل فوت دارد و در میان آن چاه عمیقی حفر شده است. در قسمت بالای آن نرده هایی است که جسد مرده را قرار می دهند و بعد ترکش می کنند. وقتی لاشخورها کار خود را آغاز می کنند، که پوشش مرده به کناری افتاده است و در پایان که گوشتی باقی نماند، اسکلت به چاه ته دخمه فرو می افتد.

در مراجعت، از مزرعه ای عبور کردیم که مردی در حال شخم زدن بود. سه پسرش به او کمک می کردند و خیش را شش گاو قوی بنیه می کشیدند. در امریکا يك پسر بچه پانزده ساله در نصف روز، بیش از تمامی این نیروهایی که در تمام روز فعالند، می تواند کار ارائه دهد، چون اینها از وسایل ابتدایی استفاده می کنند. اما دستمزدها ارزان است، چون پسرها حداکثر روزی پنج سنت و مردها دو برابر آن دریافت می کنند. خاک بسیار حاصلخیز است و کشاورزان تقریباً هر چیزی که در آریزونا(1) و نیومکزیکو(2) به دست می آید، کشت می کنند.

ص: 380

1- Arizona.

2- New Mexico.

(14) تصویرهایی از ایران(1)

1892م

گرتروdbl به تاریخ ایران از ورود آرایهها وبنای شهر ری اشاره کرده و بسیار هنرمندانه و ادیبانه ری باستان و بخصوص قلعه گبرها و به تعبیر خودش «برج خاموشی» را به تصویر کشیده است. به بخشی از نوشتارش توجه کنید:

«از دورترین قله های مقابل، برج خاموشی نمایان است، گویی درخششی طنزآمیز است که بیهودگی دوران شور و اشتیاق را به زندگان یادآوری می کند. زیرا این برج نخستین منزل سفر توان فرسای مردگان است؛ در اینجا آنان پوشش گوشتین را به دور می افکنند تا استخوانهایشان فارغ از بیم آلوده ساختن خاک در این عنصر مقدس بیارامد، و روانشان با گذشتن از هفت دروازه سیارات به آتش مقدس خورشید برسد.

برج سقف ندارد، و در داخل آن در ده یا دوازده پایی از لبه بالای دیوار، سکویی گچی ساخته شده است که بدن مردگان را بر آن می گذارند تا آفتاب و لاشخورها آنها را از میان ببرند».

و هنگام ترك قلعه گبرها یا «برج خاموشی» می نویسد:

«همچنان که می تاختم، باد همهمه گر و زمین بارور فریاد می زدند: «زندگی! زندگی!» زندگی! بخشنده! باشکوه! پیری از ما دورباد، مرگ دورباد؛ مرگ را بر فراز کوههای خشکش رها کرده بودیم تا ارزانی شهر ارواح و اعتقادات کهنه

ص: 381

باشد. از آن ما است دشت پهناور و بیکران، از آن ما است زیبایی و تازگی صبحگاه، از آن ما است جوانی و شادی زندگی».

برج خاموشی

صدها سال پیش، هنگامی که نژاد ایرانی از باکتریای (1) ناشناخته و جنگلهای ترسناک هیرکانی (2) خارج شد، پس از عبور از دروازه خزر (3) به سرزمین حاصلخیزی رسید که در شمال غرب ایران کنونی قرار داشت، و بعدها ماد نامیده شد. در آنجا، در مرز ناحیه ای که امروز خراسان نامیده می شود، شهری را بنیاد نهاد که با گذشت قرن‌ها به عظمت، ثروت و قدرت رسید؛ یونانیان این شهر را (که شهرتش در قلمرو دنیای متمدن نفوذ کرده بود) راگس (4) (ری) نامیدند. موقع جغرافیایی این شهر مادی که کلید هیرکانی و پارت (5) بود اهمیت بسیار به آن می بخشید. یهودیان نیز آن را به خوبی می شناختند: گابلوس (6)، که طوبیت (7) پرهیزگار ده تالان نقره خود را در دوران اسارت به او سپرده بود در ری سکونت داشت، و طوبیاس (8) که برای باز گرفتن تقدینهدر به آنجا سفر کرده بود به دیدار رفائیل ملک مقرب نایل آمد و خواص شفابخش ماهیها را از او آموخت؛ و به طوری که نویسنده کتاب یهودیت (9)

ص: 382

-
- 1- Bacteria یا باختر نام باستانی ناحیه واقع در میان رشته کوههای هندوکش و آمودریا.
 - 2- Hyrcanie ناحیه جنوب شرقی دریای خزر که گرگان کنونی را در بر می گرفته است.
 - 3- گذرگاهی در البرز، که آن را باسر دره خوار تطبیق کرده اند.
 - 4- Rages .1
 - 5- Parthe سرزمین باستانی مطابق با خراسان کنونی.
 - 6- Gabelu .2
 - 7- Tobit .3
 - 8- Tobias .4
 - 9- Judith .5

نقل می کند فرورتیش(1) در آنجا فرمانروایی می کرد که بخت نصر(2) او را شکست داد و نابود کرد.

ری، پیر روزگاران، در عمر دراز خود فراز و نشیبهای بسیاری را از سر گذرانده است. داریوش سوم که از مقابل سربازان اسکندر که در اریل(3) او را شکست داده بود در دشتهای وسیع خراسان می گریخت از پای دیوارهای آن گذشت، و در طلب سرنوشت بدفرجامی نزد ساتراپ بیرحم باکتریها به کوههای خزر فرار کرد. شاید اسکندر جوانمرد در ری بر مرگ نابهنگام حریف خود سوگواری کرده، و از کاخهای آن شهر تیر انتقامش را متوجه بسوس(4) نموده، و ساتراپ خائن را در حال کشیده شدن به سوی قتلگاه تماشا کرده باشد.

شهر دوبار دچار ویرانی شد، يك بار از زمین لرزه و بار دیگر به دست مهاجمان پارتی، و هر بار با نامهای جدید از نوبه پاخاست. ولی سرانجام در قرن دوازدهم، دشمنی بسیار ویرانگرتر از قبایل پارتی، و بسیار کینه جوتر از زمین لرزه، سراسر خراسان را در هم نوردید و آن سرزمین حاصلخیز را به صورت بیابان کنونی در آورد. مغولان، که از دور دست ترین نقاط کره زمین آمده بودند، در ری هیچ سنگی را بر سنگی باقی نگذاشتند و شهر بزرگ مادی را از صفحه تاریخ آدمیان زدودند.

شهر تهران در چند میلی شمال غرب ری سر بر آورده است تا پایتخت ایران جدید شود - ایرانی که سنتهای شکوهمند گذشته را به همانسان از یاد برده است که استحکام دیوارهای فرورتیش را.

ص: 383

1-6. Phraortes.

2- Nebuchadnezzar پادشاه بابل در قرن ششم پیش از میلاد.

3- Arbela از شهرهای آشور قدیم، مزابق با اریل کنونی، که در نزدیکی آن در گوگمل داریوش سوم از اسکندر شکست خورد.م

4-1. Bessus.

آن قصر که جمشید در او جام گرفت *** آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

و اینك آثار ساختمانهای ری - مادر شهرهای ایران - را جز از راه گمان نمی توان ردیابی کرد.

بامدادی از میان ویرانه های غم زده، سواره رو به شهر و قلعه مردگان نهادیم. هنوز چنان زود بود که خورشید از کوهسارهای شرقی سر بر زده بود. از تهرانی که هنوز در خواب بود خارج شدیم، و راه متروکی را که دیوارهای شهر را دور می زند در پیش گرفتیم. در سمت چپ ما بیابان را سایه ای شفاف فرو گرفته بود، که با شیبی تدریجی به تپه هایی می پیوست که راه پرپیچ و خم مشهد از فراز آنها می گذرد. پیش از آنکه راه چندانی رفته باشیم، خورشید با برق و درخششی ناگهانی از قله های برف پوش تیغ زد، و روز به دشت هجوم آورد؛ روزی خشن و زنده، بی هیچ اثری از فراوانی پربرکت کشتزارها و علفزارهایی که زمانی ری را در خود گرفته بودند؛ تا چشم کار می کرد خاك و سنگ و بوته های صحرائی بود و کوههای برهنه مهیب، با شکنهایی که گذشت زمستانهای پیایی بر چهره دشت نهاده بود.

برای ما، که فرار شتابان داریوش و جشن پیروزی اسکندر فاتح را در پیش چشم داشتیم، پست و بلندیهایی زمین اطراف محل شهر قدیمی، به صورت برج و باروی ویران شده و در خندق نیمه ویران فرو ریخته ای در آمد. در جایی که تصور می کردیم باروها باید در آنجا بوده باشند، قطعه مکعب شکلی از مصالح ساختمانی پیدا کردیم و این فکر از ذهنمان گذشت که چه بسا چشم اسکندر نیز بر این دیوار آجری افتاده باشد. گذشت زمان دروازه هایی در میان باروها پدید آورده، ولی بیابان هنوز قانون مسلّم خود را بر آنها تحمیل نکرده است. در پای دیوار به استخری دایره ای در پناه سایه چناری بر خوردیم. به دور چنین استخری بیماران بیت صیدا گرد می آمدند و انتظار جنبشی در آب را می کشیدند؛ اما در ری فقط تنهایی بود، «و فرشته موعود دیگر نیامد.»

در سمت شرق، دورشته موازی از تپه ها در میان بیابان سر بر آورده اند و بیابان را از پهنه وسیع تری که در جنوب به اصفهان می رسد جدا می کنند. در بین تپه ها دره ای سنگی قرار دارد که ما آغاز به بالا رفتن از آن کردیم، و به قلب ویرانی و پایان همه چیز رسیدیم. در نیمه راه دامنه تپه برجی برپا است که دیوار سفیدش نشانه ای راهنما برای تمام منطقه است. از دورترین قله های مقابل نیز، برج خاموشی (1) نمایان است، گویی درخششی طنزآمیز است که بیهودگی دوران شور و اشتیاق را به زندگان یادآوری می کند. زیرا که این برج نخستین منزل سفر توان فرسای مردگان است؛ در اینجا آنان پوشش گوشتین را به دور می افکنند تا استخوانهایشان فارغ از بیم آلوده ساختن خاک در این عنصر مقدس بیارامد، و روانشان با گذشتن از هفت دروازه سیارات به آتش مقدس خورشید برسد.

برج سقف ندارد، و داخل آن در ده یا دوازده پایی از لبه بالایی دیوار، سکویی گچی ساخته شده است که بدن مردگان را بر آن می گذارند تا آفتاب و لاشخورها آنها را از میان ببرند. این مکان هولناک در این هنگام مستأجری نداشت. دین زردشتی از سرزمین ماد، که زمانی مرکز فرمانروایی آن بود، رخت بر بسته است؛ و امروز اندکند یزدان پرستانی که زیر آسمان گشاده اهورامزدا را نیایش کنند، و پس از مرگ اجسادشان به بالای این تپه برده و در برج خاموشی نهاده شود. از اسبها پیاده شدیم و بر دامنه تپه نشستیم. دشت در زیر پایمان همچون اقیانوسی یکدست گسترده بود که روزگاری در برابر دامنه های کوه موج می زد، و اکنون برای همیشه ثابت مانده بود؛ دامنه کوهها را می توانستیم ببینیم که به استواری در امواج خاک نشسته بودند، و قله های درخشنده شان را که در آسمان بی ابر سر بر افراشته بودند؛ استخوانهای زمین لخت نیز دیده می شد و طرز ساختمان آن آشکار بود.

ص: 385

1- . این برج به دخمه گبرها و یا قلعه گبرها نیز معروف است. - مترجم.

هنوز خاموشی دنیایی مرده بر ما سنگینی می کرد که راه خود را به سوی انتهای بالاتر دره ادامه دادیم، ولی آنجا در دروازه های دشت، زندگی به پیشوا زمان آمد. میان سنگها يك خطمی وحشی به نگهبانی ایستاده بود؛ بعضی از گلبرگهای زرد خود را مانند پرچم گشوده بود، و روی نیزه های بر افراشته اش غنچه های درشت و پر شهدی در آستانه شکفتن بود. شب پیش باران باریده و کوه و صحرا را به زندگی خوانده بود، و خارها پوششی ارغوانی از گلهای ریز در بر کرده بودند؛ آفتاب مطبوعی روی شانه هایمان می تابید؛ و نسیم سبک با نشاطی رایحه مرطوب و خوشایند تجدید حیات زمین را به سویمان می آورد. اسبها بو کشیدند، و آلودگی آن لحظه را دریافتند، دهنه ها را کشیدند و بر زمین نرم شده از باران شروع به تاختن کردند. ما نیز خاموشی را پشت سر گذاشتیم و به یاد آوردیم که زنده ایم. زندگی ما را در بر گرفت و احساس خوشی دیوانه واری در ما دمید. همچنان که می تاختم، باد مهمه گر و زمین بارور فریاد می زدند: «زندگی! زندگی!» زندگی! بخشنده، باشکوه! پیری از ما دور باد، مرگ دور باد، مرگ را بر فراز کوههای خشکش رها کرده بودیم تا ارزانی شهر ارواح و اعتقادات کهنه باشد. از آن ما است دشت پهناور و دنیای بیکران، از آن ما است زیبایی و تازگی صبحگاه، از آن ما است جوانی و شادی زندگی!

1893م

ژنرال سرپرسی سایکس از خرابه های ری در سه میلی تهران بازدید کرده و «جز دیوارهای مخروب و بی ریخت و بدقواره» چیز دیگری در آنجا مشاهده نکرده؛ البته به دنبال آن چنین استدراک می کند: «ولی اگر در این خرابه ها حفاری نمایند اشیای نفیس و آثار خوبی به دست خواهد آمد».

سایکس در آخر اشاره ای به طمع عمر سعد به حکومت ری می کند و سه بیت از اشعار او در هنگامی که به امر یزید کمر به قتل امام حسین علیه السلام بسته بود، آورده است.

از خرابه های ری که در سه میلی جنوب تهران واقع شده بازدید به عمل آمد. این ایام جز دیوارهای مخروب و بی ریخت و بدقواره چیز دیگری در آنجا مشاهده نمی شود ولی اگر در این خرابه ها حفاری نمایند اشیای نفیس و آثار خوبی به دست خواهد آمد. ری همانجایی است که «اپو کریفا» آن را «راگز» نامده و «تویاس» به راهنمایی رفائیل فرشته از نینوا بدانجا رفته است. مضامین کتاب توبیت اکثر شبیه مضامین کتب زرتشتیان است و برای نگاهداری سگ که در نظر یهودیان پلید و ناپاک بوده در هر دو کتاب سفارش شده. چون این کتاب را در قرن دوم قبل از میلاد نوشته اند لذا مسلم است که ری در آن ایام شهر بزرگی بوده و در قدمت آن، ولو این که نسبت بنای آن به کورش نیز صحّت نداشته باشد، تردیدی نمی رود. پرفسور برون به نگارنده اطلاع داده است که ری

ص: 387

1- . سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، چاپ اول، تهران، لوحه، 1363، ص 208.

را در بخش دوم وندیداد و در سنگ نوشته های هخامنشیان راگا نامیده اند.

مسلمانها به واسطه اینکه می گویند عمر سعد به طمع حکومت ری و به امر یزید کمر قتل حسین را بسته است از آنجا نفرت دارند و خود عمر سعد در این موضوع چنین می گوید:

فوالله ما أدرى وإني لحائر *** أفكر في أمرى على خطرین

أترك ملك الري والريّ منيتي *** أم أصبح مأثوما بقتل حسين

حسين بن عمّی والحوادث جمّة *** لعمرى ولي في الريّ قرة عيني

ری پس از ظهور اسلام فوق العاده رو به آبادی و عمران گذارده است،

چنان که اصطخری می نویسد: در مشرق زمین هیچ شهر دیگری جز بغداد از ری آبادتر، نیست. در ایام استیلای مغول این شهر دچار غارت و یغمای اردوی مهاجم شده و 700 هزار نفر سکنه ری به قتل رسیده اند و از آن تاریخ به بعد تهران جای گزین آن شده است.

(16) سفرنامه جکسن

اشاره

(16) سفرنامه جکسن (1)

1903م

جکسن بیشتر به ری باستان و آثار تاریخی آن پرداخته و به تفصیل عبارات اصطخری و ابن حوقل را از روزگار آبادانی شهر ری نقل کرده است. همچنین عبارات کرپورتر، سیاح انگلیسی در توصیف خرابه های شهر ری - که يك قرن پیش از جکسن به ری آمده - را نقل کرده است.

جکسن درباره حضرت عبدالعظیم به اشاره ای می گذرد و می نویسد:

ص: 388

1- . سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، ابراهم و. ویلیام جکسن، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره ای، چاپ دوم، تهران، خوارزمی، 1357، ص 482 - 495.

«برای ایرانیان، ری امروز یعنی محلی که کنار آستانه حضرت عبدالعظیم قرار گرفته است. سالانه هزاران نفر به زیارت حضرت عبدالعظیم می روند که در حرم آن ناصرالدین شاه فقید را در 1896 میلادی (1313 ق) به قتل رساندند».

در میان سفرنامه هایی که نگارنده تاکنون دیده، این سفرنامه بیشترین مطالب را درباره ری باستان آورده است و از این نظر اهمیت دارد.

ویرانه های ری، شهر باستانی رگا

شاید جا داشت که ارمیائی ایرانی نیز بفرزاد ویرانه هایی که در 6 میلی (حدود ده کیلومتری) جنوب شرقی تهران واقع است، نوحه سر می داد؛ زیرا این ویرانه ها زمانی شهر رگا یا راگس را به وجود می آورده اند که پایتخت ماد قدیم، و یکی از کهنسال ترین مراکز تمدن ایران بوده است. آن را بزرگ می داشتند، چون زادگاه زرتشتش می دانستند؛ مقدس می شمردند، چون فرشته مقرب خدا، رافائیل(1)، روزگاری در آنجا ظاهر گشته بود؛ شهریان آن را برکشیدند؛ و فاتحان به خاک هلاکش افکندند.

این شهر که زمانی از شهرهای بسیار بزرگ بود، اکنون جز مستی دیوارهای فروریخته، تلها، گودها، و راه آبهای ویران نیست، و در میان این ویرانه های قرون، آثار حیات به ندرت یافت می شود. اگر در روی نقشه های جغرافیایی نامش را ذکر کنند از آن به عنوان خرابه های ری نام می برند. جویندگان گنج به دنبال سکه ها و کوزه ها، پشته های متروک آن را کاویده اند، و دزدان آجر، دیوارهایش را ویران ساخته اند تا آجرها و مصالح ساختمانی آن را برای ساختن

ص: 389

بناهای جدید به تهران ببرند. درست است که در بعضی جاها قناتی را لارویی یا آب انباری را تعمیر کرده و پشته ای شنی را به صورت قطعه زمینی مزروع در آورده اند، ولی از این که بگذریم، ویرانی و تباهی بر همه جا حکمفرما است.

برای ایرانیان امروزی یعنی محلی که کنار آستانه حضرت عبدالعظیم قرار گرفته است. سالانه هزاران نفر به زیارت حضرت عبدالعظیم می روند که در حرم آن ناصرالدین شاه فقید را در سال 1896 میلادی (1313 هجری قمری) به قتل رساندند. در میان محدوده ری چشمه معروفی نیز هست که به چشمه علی مشهور است، و این چشمه که به نام داماد و پسر عموی پیغمبر نامگذاری شده است کم و بیش محترم تلقی می شود. در سمت جنوب شرقی ری، برفراز تپه ای دخمه زرتشتیان قرار دارد که گبران در آنجا مردگان خویش را به خورد پرندگان می دهند. بعضی از ویرانه های ری جالب توجه می باشند، و از این رو من به تفصیل به توصیف آنها می پردازم. اما باید متذکر شوم که یکی از امتیازات عمده ری امروز آن است که در منتهی الیه تنها راه آهنی که ایران دارد قرار گرفته است. این راه آهن بی اهمیت تهران را به حضرت عبدالعظیم متصل می سازد، و بر روی مسیر نه کیلومتری آن، بدون کوچکترین توجهی به نظم یا وقت شناسی، لوکوموتیوی با چند واگن حرکت می کند که ایرانیان خود بدان «ماشین» [دودی] می گویند. معهذا تجربه نشان می دهد که برای تماشای ری بهتر است آدمی از اسب استفاده کند تا سوار این وسیله نقلیه غیر قابل اطمینان شود، خاصه که مسافت بین تهران و ری را با اسب يك ساعته می توان پیمود. جاده، که در آن کاروان پشت کاروان در حال رفتن به پایتخت یا آمدن از آن است، خالی از تماشا نیست، و برای من جز زمان کوتاهی طول نکشید که خود و یاران را کنار ارگ ویران، و دیوارهای فروریخته و تپه مانندی یافتم، که حد شمالی شهر باستانی را مشخص می ساختند. از اسب پیاده شدیم و چای صبحگاهی را آنجا خوردیم.

تاریخ بنای شهر رگا یا ری در بوته فراموشی گم شده است، اما روایات موجود تأسیس آن را به هوشنگ، نخستین پادشاه ایران در هزاره چهارم پیش از مسیح نسبت می دهند. بنابر مندرجات کتاب مقدس(1) که در آن ری راگس(2) یا راگو(3) نامیده شده است، شهر بایستی در قرن هفتم یا هشتم پیش از میلاد بسیار پررونق بوده باشد؛ زیرا در کتابهای طوبیت و یهودیت از آن به عنوان یکی از شهرهای مهم و معاصر با نینوا و اکباتان نام برده شده، و داستان شگفت انگیز ظاهر شدن رافائیل در ری نزد تمام کسانی که با نوشته های آپوکریف آشنا هستند، معروف است. در اوستا دو بار هنگام ذکر نام زرتشت، از ری (رگها) نام برده شده است، و نیز متون پهلوی و روایات، ری را زادگاه مادر پیغمبر باستانی ایران شمرده اند.

در سنگ نبشته های فارسی باستان از سرزمین و شهر رگا اسم برده شده است. و آثار کلاسیک یونانی و رومی در ذکر وقایع اسکندر و جانشینانش، از ری نام برده اند. نوشته های متأخر فارسی و عربی مطالب بسیار از اهمیت آن دارند، و یکی از اسباب شهرتش در واقع آن بود که هارون الرشید در سال 763 میلادی (146 هجری) در ری متولد شد(4) تقریباً به طور کم و بیش کامل تاریخچه آن را تا قرن پانزدهم (قرن نهم هجری) می توانیم ذکر کنیم، زیرا کلاویخو، سفیر اسپانیا در دربار امیر تیمور، در 1404 میلادی (807 هجری) آن را «شهر بزرگی که سراسر ویران است» می شمارد. تاریخ مفصل شهر را برای چاپ در جای دیگر

ص: 391

1- . عنوان فارسی کتاب آسمانی مسیحیان، مشتمل بر عهد جدید (قسمتی که مختص مسیحیان است، و شامل 27 کتاب یا رساله به تفصیل مختلف و مربوط به قدیم ترین ادوار مسیحیت می باشد) و عهد قدیم یا عهد عتیق (میثاق خداوند با یهودیان، مشتمل بر شریعت موسی، مطالب تاریخی، پیشگوییها، اشعار، و نوشته های دیگر، جملگی پیش از تولد مسیح). - مترجم.

2- 2. Rages.

3- 3. Ragau.

4- . تولد هارون الرشید، بنابر مأخذ جدید (چاپ جدید دایره المعارف اسلام، بریتانیکا، چاپ 1969، و لاروس)، فوریه 766 م برابر محرم 149 ق است. - مترجم.

نگه می دارم. ولی در اینجا شرحی درباره ری، دروازه ها، و بازارهای آن از منبعی عربی نقل می کنم. این منبع، نوشته جغرافیدان مسلمان اصطخری است که در کتاب مسالك الممالك خود چنین می آورد:

ری بزرگ ترین شهر ناحیه ای است که در آن قرار دارد؛ بر سر راه عراق به مشرق واقع است، و در دنیای اسلام شهری آبادتر، پرجمعیت تر، و بزرگ تر از آن یافت نمی شود مگر نیشابور. نیشابور وسیع تر است و بناهای مشبك، يك کاخ و مزیت های دیگری دارد. ولی ری از آن برتر است. طولش (مانند نیشابور) يك فرسخ و نیم، و عماراتش اغلب از خشت می باشد، هر چند بناهای گچی و آجری هم دارد. شهر ری دارای چند دروازه معروف است، از آن جمله است دروازه طاق که از آن به سمت جبل و عراق می روند؛ دروازه بلیسان، به سوی قزوین؛ دروازه کوهکین، به سوی طبرستان؛ دروازه هشام، به سوی قومنس و خراسان؛ و دروازه سین به سمت قم. بازارهای عمده شهر عبارتند از روز، بلیسان، دهک نو، نصرآباد، ساربانان، باب جبل، باب هشام، و باب سین. مهم ترین این بازارها روز است که تجارت و کاروانسراهای بزرگ دارد؛ شاعری است فراخ با کاروانسراها و عمارات مشبك. قلعه یا ارگ در یکی از محلات شهر قرار گرفته، و مسجدی درون آن است. بیشتر قسمت های شهر ویران است، و کوشک در داخل بارو است. آب شهر از چاه و قنات تأمین می شود. یکی از دو نهری که در شهر جاری است و آب آشامیدنی دارد سورقنی نام دارد، و به محله روژه جاری می شود؛ نهر دیگر جیلانی (گیلانی) نام دارد، و به سوی محله ساربانان روان می گردد. این نهرها آب آشامیدنی شهر را تأمین می کنند، اما چون قنات های فراوانی هم در شهر هست، مردم قسمتی از آب نهرها را که برای آشامیدن لازم ندارند، به مزارع خود می اندازند. پولهایی که در شهر رایج است درهم و دینار می باشد. مردم ری در ظاهر مانند مردم

عراقند، و طرز رفتار و کردارشان پسندیده است. اکثر باهوش و مجرب هستند. (1)

ابن حوقل نیز که نوشته اش مبتنی بر تألیف اصطخری است درباره ری شرحی آورده است، ولی توصیف او، خاصه در مورد دروازه ها تا حدی مستقل از قول اصطخری می باشد، و لذا جا دارد که به نقل تمام آن پردازیم:

مهم تر از همه این شهرها که ذکر کردیم ری است. بعد از بغداد در همه نواحی مشرق شهری آبادتر از ری نیست. دروازه های آن بسیار معروف است. یکی از آنها دروازه ناتان (2) است که مقابل ایالت قهستان عراق واقع است؛ دیگری به قزوین راه می برد؛ یکی دیگر دروازه گرگ نام دارد، و از آن به سمت قم می روند. نیز در این شهر شوارع و محلات معتبری وجود دارد مانند روزه، قلیسان (3)، دهک نو (4) نصرآباد، ساربانان، باب الجبل، در هشام، در آهنین، و

ص: 393

- 1- . متن نوشته اصطخری چنین است: و اعظم هذه المدن الري و هي مدينة اذا جاوزت العراق الى المشرق فليس مدينة اعمر ولا اكبر و لايسر اهلاً منها الى آخر الإسلام إلا نيسابور فإنها في العرصة اوسع فاما اشتباك الابنية و العمارة و اليسار فإن الري تفضلها و طولها فرسخ و نصف في مثله و بناؤها طين و قد يستعمل فيها الجص و الحجر، و لها ابواب مشهورة منها باب طاق يخرج منه الى الجبل و العراق و باب بليسان يخرج منه الى قزوین و باب كوهكين يخرج منه الى طبرستان و باب هشام يخرج منه الى قومس و خراسان و باب سين يخرج منه الى قم، و من اسواقها المشهورة روضة و بليسان و دهك نو و نصرآباد و ساربانان و باب الجبل و باب هشام و باب سين و اعمرها الروضة فان بها معظم التجارات و الخانات و هو شارع عريض مشتبك الخانات و الابنية و لها مدينة عليها حصن و فيها مسجد الجامع و اكثر المدينة خراب و العمارة في الریض و مياهم من الابار و لها ايضاً قنى و لهم في المدينة تهران للشرب احدهما يسمى سور قنى يجرى على الروضة و الاخر الجيلاني يجرى على ساربانان و منهما شربهم و لهم قنى كثيرة ما يفضل عن شربهم و يتفرع الى ضياعهم و نقودهم الدراهم و الدنانير و زى اهلها زى العراق و يرجعون الى مروة و لهم دهاء و تجارب. مسالك الممالك، چاپ دخويه، صفحات 207 و 208
- 2- . صحيح كلمه «باطان» يا «باطاق» است. ري باستان، تأليف آقاى دكتور حسين كريمان. ج 1 ص 237 و 264. م
- 3- . صحيح كلمه «بليسان» است.
- 4- . در صوره الارض «دهك بر» نوشته شده است.

باب سین. اما بزرگ تر و پر رونق تر از همه اینها روزه است. در این محل (ری) بازارها، کاروانسراها، فروشگاههای بسیار هست. در حومه شهر مسجدی قرار دارد. قلعه شهر آباد است، و در اطراف شهر دیواری است که رو به ویرانی و خرابی دارد. ری هم آب رود دارد و هم آب کاریز، یکی از اینها کاریز شاهی نام دارد، و از ساریبانان می گذرد؛ دیگری گیلانی خوانده می شود، و آن نیز در ساریبانان است. اهالی اغلب از آب این کاریزها می نوشند. علاوه بر اینها نهرهای فراوانی در شهر هست. مردم اینجا به زراعت و دامداری اشتغال دارند، و در داد و ستد طلا- و درهم به کار می برند. مؤدب و جوانمرد هستند. از صادرات شهر ری پنبه است که به عراق و غیره می رود، و دیگر لباسهای الوان و شفاف، برد، و عباءه (1).

ص: 394

1- . متن نوشته ابن حوقل به شرح زیر است: و اعظم مدینة فی هذه الناحية الری و قد مرذکرها [و ذلك أن طولها فرسخ و نصف فی مثله و هی مدینة بناؤها من طین و يستعمل فیها الآجر و الجص] ولها حصن حسن مشهور، له أبواب مشهورة منها باب ماطاق یخرج منه الی الجبال و العراق و باب بلیسان یخرج منه الی قزوین و باب کوهک یخرج منه الی طبرستان و باب هشام یخرج منه الی قومس و خراسان و باب سین یخرج منه الی قم، و من أسواقها المشهورة روزه و بلیسان و دهک بر و نصرآباد و ساریبانان و باب الجبل و باب هشام و باب سین و أعظمها الروذه و بها معظم التجارات و الخانات و هو شارع عریض مشتبک الأبنية و العقارات و المساکن، و لها مدینة علیها حصن و فیها مسجد الجامع و أكثر المدینة خراب و العمارة فی الربض و میاهم من الابار و لهم ایضاً قنّی، و فی المدینة تهران للشرب یسمى أحدهما سورینی و یجری علی روزه و الآخر الجیلانی یجری علی ساریبانان و منها شربهم [و لهم قنّی كثيرة ما یفضل عن شربهم] و یتفرع الی ضیاعهم. و نقودهم الدراهم و الدنانیر و زی أهلها زی اهل العراق و یرجعون الی مروّه و لهم دهاء و فیهم تجارب، و بها قبر محمد بن الحسن الفقیه الکوفی قبر الکسایب و الفزاری المنجم. و مدینة خوارزمی مدینة لطیفة صغیرة تحوربع میل و هی عامرة و بها ناس یرجعون الی مروّات و سرو و علم و دیانات و فیها ماء جار یخرج من ناحية دناوند و لها ضیاع و رساتیق و حال حسنة، و اما ویمه و شلنبه فهما من ناحية دناوند و هما مدینتان صغیرتان اصغر من خوارالری و اکبرهما ویمه و لهما زروع و میاه بساتین و اعناب كثيرة و خوار اشد تلك النواحي برداً، و للری سوی هذه المدن قری تزيد فی قدرها و جلالتها [على هذه المدن] كثيراً و لامنابر فیها مثل سد و ورامین و ارنبویه و ورزنین و دزک و قوسین و غیر ذلك من القرى التي بلغنی ان فی احدها ما یزید من اهلها علی عشرة الف رجل. و من رساتیقها المشهورة القصر الداخل و القصر الخارج و بهنان و الشبر و بشاویه و دنبا و رستاق قوسین و غیر ذلك، و یرتفع من الری بالجلب منها الی غیرها من البلاد القطن المحمول الی العراق و اذربيجان و غیرهما و الثياب المنيرة و الابراد و الاکسیة. (صوره الارض، چاپ دخویه، صفحات 380-

دیوار شمالی که من قبلاً از آن نام بردم سالم ترین قسمتی است که از تمام بارو و حصار شهر باقی مانده است، و پشته ای که در برابر آن قرار دارد جای ارگ یا قلعه قدیمی است. اهالی این تل را «قلعه ری» می گویند، و از قرار معلوم همین برآمدگی است که یاقوت از آن به نام «ری - بندی» یاد می کند. به موجب نوشته یاقوت، که آزادانه از نوشته های پیشینیان در نوشتن مقاله مفصل خود درباره ری استفاده کرده است، ارگ یا قلعه بیرون شهر واقع بود، و قسمتی از شهر بیرونی یا حومه را به نام محمدیه می خواندند. یاقوت می گوید که بارو و خندق آنجا را مهدی(1)، خلیفه عباسی، در سال 775 میلادی (158 هجری) تکمیل، و مسجد بزرگ را نیز همو بنا کرد. توصیف یاقوت از «شهر بیرونی»، «قلعه» و «خود شهر» شایسته آن است که تماماً نقل شود، زیرا گفته های او، به ما در کوششمان برای یافتن مشخصات عمده طرح اصلی بنای شهر کمک خواهد کرد. ولی متأسفانه در این کتاب جایی برای نقل تمام آن نیست. باری، تا آنجا که من می دانم بهترین توصیفی که از این ویرانه ها شده توصیف کرپورتر، سیاح انگلیسی، در یک قرن پیش است. گفتار وی با نقشه بسیار خوبی همراه است که تاوقتی که تحقیقات و نقشه کشیهای باستانشناسی نشان ندهد چه تغییراتی از زمان او بر اثر گذشت ایام و کاوشهای اهالی، و ساختن راه آهن در وضع ری داده شده است، معتبر خواهد بود. توصیف کرپورتر به حدی عالی است، و کتابش امروز چنان دیرپاب و نادر است که من فکر می کنم جادارد قسمت اصلی آن را، با تغییراتی در کیفیت

ص: 395

1- . مهدی 126-169 ه.ق، سومین خلیفه (158-169 ه.ق) عباسی: پسر منصور دوانیقی. - مترجم.

نقطه گذاری اش، به انضمام نقشه عالی او از ری که به بازیافتن موقعیت دروازه هایی که جغرافیدانان مسلمان ذکر کرده اند کمک می کند نقل کنم، و هر جاتوضیحی لازم باشد در پاورقی بیفزایم:

خرابه های ری در هشت کیلومتری جنوب شرقی تهران واقع است، و از دامنه کوههای هلالی شکلی امتداد می یابد و در همان امتداد به خط موربی در دل دشت به سمت جنوب غربی پیش می رود. سطح زمین در تمام این پهنه از گودالها، تلها، برجها و جرزهای ویران، قبور، و چاه ها، پوشیده است. مصالح ساختمانی این بناهای ویران بیشتر از آن خشتها و آجرهایی است که گویی واپسین ضربه به فراموشی افکننده زمان را به مبارزه می خوانند. بر روی دماغه سنگی مرتفعی، که در مسافتی آن سوی خاکریزهای عظیم، طبیعی سر بر آورده ظاهراً زمانی قلعه عظیمی بر پا بوده است. در امتداد مستقیم و قائم پهلوهای این برجستگی، به آسانی پایه و شالوده سنگر بندیها و ساختمانهای استحکاماتی را می یابیم. از پای قلعه يك رشته باروی جسیم که ظاهراً حفاظ جبهه شرقی شهر بوده است به سمت جنوب امتداد می یابد، و به خاکریز عظیم چهارگوشی منتهی می شود که پهلوهای آن را جرزها و برجهایی چند محافظت می کنند، و خود، قلعه ای را به وجود می آورده است. در آنجا بارو می پیچد و در امتداد خط نامنظم و کجی به سمت شمال غربی می رود تا اینکه به برج چهارگوش دیگری، مانند خاکریز عظیم پیشین، می رسد که شش برج مدور آن را در میان گرفته است. این برج نه تنها نقطه اختتام این دیوار است بلکه منتهی الیه دیواری هم که از پایه دماغه سنگی شروع می شود و جبهه شمالی شهر را تشکیل می دهد، نیز می باشد. فضای محصور بین سه دیوار به شکل مثلثی است که رأس آن [A] به دماغه ای می رسد که قلعه بر فرازش واقع است، و قاعده اش [DD] از خاکریز یا برج مربع بزرگ در امتداد جنوب غربی

به برج چهارگوش دیگر کشیده می شود. این دیوارها هنوز چندین متر ارتفاع دارند؛ بسیار ستبر و ضخیم هستند؛ و به وسیله جرزهایی، به اندازه های متناسب که در طول دیوار به خط مستقیم و به فاصله پرتاب يك تیر از یکدیگر ساخته شده اند، بر استحکام و دوام آنها افزوده اند. دو برج عظیم دژ مانند سابق الذکر [DD]، که منتهی إليه جنوب شرقی و جنوب غربی مثلث را به وجود می آورند، با دیوارها در يك ردیف قرار گرفته اند؛ ولی در امتداد قسمت بیرونی ضلع بلندتر، که از این برج چهارگوش تا آن برج امتداد دارد، برج سومی هست که تقریباً در وسط دیوار است، اما مسافتی از آن فاصله دارد و در بیرون آن واقع شده است. این برج هم به ابعاد دو برج دیگر است، و چون آنها به وسیله چند جرز و برج مدور کوچک تر پشتیبانی می شود، احتمالاً بین این برج بزرگ و دروازه اصلی شهر خندق و پلی وجود داشته است، و این دروازه تقریباً با قلعه در يك خط مستقیم قرار داشته اند. باقیمانده و ویرانه های باروی دیگری در نزدیکی آن دیده می شود. و این باروی اخیر گویی برای آن بوده است که این راه ورودی را، که به طرف جنوب غربی دشت باز می شده است، بهتر محافظت کند. تردید ندارم که این برج چهارگوش [DDD] مشرف و مسلط بر سه دروازه عظیم شهر بوده است که از دروازه شمالی با آذربایجان و مازندران ارتباط حاصل می شده است؛ از دروازه جنوبی به سمت خراسان، و از دروازه جنوب غربی به سوی همدان، یعنی اکباتان قدیم، می رفته اند. بنابراین، احتمال دارد که از همین دروازه اخیر بوده که قاصد آسمانی طوبیت برای گزاردن سفارت به نزد گابانه (1) وارد شده است. در پای بر آمدگی مرتفع (A) که رأس باروهای سه گانه را تشکیل

ص: 397

می دهد و در حیطة آنها سر برافراخته است، يك رشته دیوارهای محكم دیگر هست که محوطه نسبتاً وسیعی را در بر گرفته اند و يك ارگ یا قلعه پایینی (B) را تشکیل می دهند که در داخل آن به احتمال بسیار زیاد کاخ شاهی و عمارات دولتی دیگر قرار داشته است. دیوار دیگری که بیرون باروی شهر قرار دارد پشته ای را که قلعه بزرگ نخستین بر روی آن واقع است به برآمدگی سنگی کوه، آنجا که تمام نقاط سست و قابل تصرف به وسیله حفاظها حفاظهای محكم ایمن داشته شده است، متصل می سازد. این از این سوی تنگ دره عمیقی به طرف قلعه سوم که بر قله يك صخره عظیم مشرف بر تمام پهنه جنوب با سنگ ساخته شده است، چون زنجیر کشیده شده اند.

از عکسی که من برداشته ام می توان وسعت و مسیر دیوارهای عظیم را مجسم ساخت. در چند جا ارتفاع دیوارهای پوسیده و ویران به پانزده متر می رسد، و خشتهایی که در بنای آنها به کار رفته است هنوز طرح خود را حفظ کرده اند. این خشتهها مرا به یاد آجرهایی می افکنند که در آتشفگاه قدیمی نزدیک اصفهان دیده بودم، هر چند این خشتهها بزرگ تر بودند، و اندازه بعضی از نمونه های آن در جبهه دیوار حدود 44 سانتیمتر در 18 سانتیمتر بود. بعداً در تهران شنیدم که به آنها آجر گبری می گویند، و این نام حدس مرا در کهنگی و قدمت آنها تقویت می کند.

همه جا در اطراف دیوارها و در میان محوطه های متروکی که زمانی شهر را به وجود می آورده اند، قطعات ظروف سفالی و شکسته پاره های ظروف گلی پراکنده شده است. چند قطعه ای کاملاً شبیه پاره های ناهنجار کوزه زرد رنگی بودند که من از دامنه تپه آتشفگاه نزدیک اصفهان برداشته بودم، و احتمالاً متعلق به همان دوران بودند. نیز چند نمونه سفال ظریف پیدا کردم که جلا و درخشندگی لطیفی داشتند، جلایی که نزد سفال شناسان به جلای فلزی معروف است. من این پاره سفالهای

درخشان و ظریف را بر مجموعه اشیاء یادگاری خود افزودم. اهالی از ارزش این اشیاء نادر آگاه هستند، و قطعاتی را که ارزش هنری بیشتری دارند و در هنگام حفر چاههای جدید یا تعمیر قناتها و کاریزهای قدیم که هنوز آب در آنها جاری است به دست می آیند، جمع می کنند و در معرض فروش می گذارند.

در داخل حصار شهر قدیمی، و تقریباً در نیمه راه بین قلعه و مرکز آن برجی آجری و رفیع سر بر افراشته است که مردم بدان برج «قدیم» می گویند، ولی قدمت آن از هزار سال افزون نیست. بعضی از نویسندگان تصور می کنند که آنجا آرامگاه خلیل سلطان(1)، نواده امیر تیمور، و همسر محبوب او شادملك است که در قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری) می زیسته اند. عده ای آن را به زمانی در حدود چهار قرن پیش تر نسبت می دهند. و آن را مقبره طغرل بیگ(2) که در سال 1063 میلادی (456 هجری) وفات یافته است می شمارند. من اکنون آن آمادگی را ندارم که بگویم کدام يك از این دو نظر مطابق حقیقت است، تنها می توانم بگویم که از این برج در کتاب اصطخری، ابن حوقل، و یاقوت نام برده نشده است. و از دیدن آن من به یاد برجهایی که در همدان دیدم می افتم.

ص: 399

1- . خلیل سلطان تیموری یاگورکانی، 786 - 814 ق، پادشاه سلسله تیموریان؛ پسر میرانشاه گورکانی و نوه امیر تیمور. بعد از وفات (807 هق) امیر تیمور به دعوی سلطنت برخاست؛ پسرعموی خود، پیر محمد جهانگیر را شکست داد، و بر سمرقند دست یافت. مردی هنرمند و اهل ذوق و عشرت بود؛ به عشق مطربه ای، نامش شاد ملك، گرفتار شد و یکسره تسلیم عشق او گشت. امرا بر او بشویدند، و خلیل سلطان به درگاه شاهرخ تیموری رفت. پس از مرگ وی، شاد ملك نیز خود را با خنجری هلاک کرد، و آن هردو را در يك مقبره در ری به خاک سپردند. - مترجم.

2- . طغرل بیگ، مؤسس و اولین پادشاه 429 - 455 ق سلسله سلاجقه بزرگ است که در سن 70 سالگی در ری وفات یافت و گویند در برج طغرل مدفون است. برج طغرل بنای آجری عظیمی به بلندی 20 متر، و از بناهای نیمه اول قرن پنجم هجری می باشد. ضمن تعمیراتی که در سال 1300 ق در آن به عمل آمد کلیه علائم و آثار تاریخی و معماری عصر سلجوقی (از قبیل کتیبه کوفی و نقش و نگار آجری سبک سلجوقی) از بین رفت - مترجم.

این برج که به شکل استوانه، ولی به خاطر داشتن زوایای متعدد از اطراف کنگره کنگره است، حدود 70 پا (حدود 21،5 متر) ارتفاع و 40 پا (حدود 12/20 متر) قطر دارد؛ میانش تهی، و بالای آن باز است. آجرهای پوشش خارجی برج طوری کار گذاشته شده اند که یک رشته منشورهای عظیم قائم به وجود می آورند. تعداد این منشورها بیست تا است، و ساروج را با دقت تمام به صورت آرایشهای شش گوش کنگره دار ساخته اند. سالها قبل، یک مبلغ مسیحی از مردم کشورهای متحده، یعنی آقای دکتر ج. پرکینز (1) در نامه ای که به انجمن شرقی امریکا (2) نوشت توجه دانشمندان را به این نکته جلب کرد. اما نامه آقای پرکینز هرگز چاپ نشد. وی در قسمتی از «یادداشت دیدار تهران، پایتخت ایران» خود (صفحه 58 دستنویس) که در دوم دسامبر سال 1845 نوشته است، به طور خلاصه برج را وصف می کند، و سخن خود را چنین خاتمه می دهد: «نکته خاص دیگری که متوجه شدم آن بود که ملاط درز انتهای آجرها بادقت به صورت آرایشهای شش گوشه ای چین داده شده است که بر روی هم، علاوه بر دوام و استحکام، نوعی ظرافت و زیبایی به ساختمان بخشیده است». راه ورودی برج از طریق درگاه طاقدار مرتفعی است که سردر و قاب بندی مستطیل شکلی آن را در بر گرفته است، و این نکته در عکسی که قبل از تعمیر، در پانزده یا بیست سال پیش از برج گرفته شده، کاملاً هویدا است. این عکس نشان می دهد که چرا کتیبه ای کوفی که کرپورتر می گوید در اطراف قسمت بالای برج نوشته بوده است، اینک وجود ندارد، زیرا در هنگامی که قرنیز تازه را در بالای برج می ساختند، به احیا و تعمیر آن توجه نکرده اند. باری، تا این حد توجه شده است که در اطراف برج باغچه ای احداث کنند، و در آن تعدادی قلمه (چنار) کاشته اند که

ص: 400

1- J.Perkins.

2- American Oriental Society.

قامت بلند و باریک آنها به نحو شایسته ای با طرحها و آرایشهای عمودی ساختمان هماهنگی دارد.

بالا رفتن از برج به زحمتش می آرزد، زیرا از فراز بام آن منظره ری به بهترین صورت پدیدار است. در سمت شمال، از دور قله شامخ دماوند دیده می شود، و در نزدیک آن طرح شکسته دیوار شمالی رگای باستانی را به آسانی می توان از شرق تا غرب دنبال کرد. چون آدمی به ارتفاعاتی که در سمت شمال شرقی واقعد می نگرد، دخمه گبران مانند نقطه سفیدی در زمینه تیره صخره به چشم می خورد؛ و بر روی تپه دیگری که در سمت مشرق قرار دارد برج کوچکی که راهنمای من آن را برج «گبر کهنه» می نامید، پدیدار است. باز آن سوتر از آن، در جهت شرق، جنوب شرقی دیوارهای یک قلعه رفیع دیده می شود. در جنوب و جنوب شرقی از دور میان دشت یک رشته تلها و بلندیها به چشم می خورد که گویند یک فرسخ از هم فاصله دارند، و چون دانسته نیست که چه هستند، آنها را برجهای راهنما یا نشانه می گویند بدان تعبیر که راهنمای زائرانی هستند که از کربلا می آیند، یا به قصد زیارت کربلا می روند. در جانب جنوب و جنوب غربی، نزدیک تر به محل دید، دهکده حضرت عبدالعظیم در آغوش درختان سرسبز آرمیده است، و در جانب مغرب، راه آهنی که به مزار حضرت عبدالعظیم می رود کشیده شده است.

هنگامی که در نزدیکی دروازه ای که مدخل باغچه برج را تشکیل می دهد استراحت می کردیم و ناهار می خوردیم فرصتی دست داد تا با اهالی محل گفت و گو کنیم و از آنها سؤالهایی بکنیم یا ببینیم آیا چیزی درباره زرتشت می دانند، یا حتی با نام او که امروز در فارسی زردشت می گویند آشنا هستند یا نه. در مقابل این سؤال که آیا می دانید پیغمبر گبرها کیست؟ دو نفر از مسلمانان کاملاً مستقل و بدون اطلاع از پاسخ یکدیگر جواب دادند «پیغمبر آتش پرستان

ابراهیم است.» این پاسخها جالب توجه است، زیرا مسلمانان اغلب به ارتباط بین زرتشت و ابراهیم اشاره می کنند. اندکی بعد ملایی سپید روی و جوان که عمامه سفیدی بر سر داشت سر رسید، و چون از وی همین سؤال را کردیم بلافاصله جواب داد: «پیغمبر گبران زرتشت است، و او حدود شش هزار سال پیش می زیسته است. برای اطلاعات بیشتر درباره او باید به کتب گبران مراجعه کرد، زیرا آنها کتابهایی در این باره دارند».

با اینکه هنوز وقت باقی بود که به تماشا و دیدار مزار حضرت عبدالعظیم برویم، ترجیح دادم که وقت باقی مانده را صرف بررسی و مشاهده ویرانه های باستانی ری کنم. از این رو به قسمت علیای ری بازگشتم و ابتدا به بررسی نقشی که از صخره واقع در مشرق ارگ قدیم، به عرض حدود سه متر و بلندی شش متر کنده بودند پرداختم. این نقش برای خود تاریخچه ای دارد؛ زیرا بر این صخره قبلاً حجاری دیگری بوده است که در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی (قرن سیزدهم هجری) آن را تراشیده و پاک کرده و به جای آن نقش جدیدی کنده اند. این نقش فتحعلی شاه را در حالی که دارد شیری را با نیزه می زند نشان می دهد، و چندان ارزش تاریخی ندارد. ولی حجاری قدیم که شاه دستور داده است آن را محو کنند و به جای آن نقش وی را حجاری کنند، واقعاً ارزش تاریخی داشته و متعلق به دوران ساسانی بوده است. خوشبختانه موریه (1) (1809)، پرایس (2) (1811)، و سرویلیام اوزلی (3) (1811-1812) تصاویر و طرحهایی از آن برداشته اند، و کرپورتر (1818) نیز آن را وصف کرده است؛ بنابراین، اثر مذکور به کلی از بین نرفته، و من در اینجا تصویری را که اوزلی کشیده است به علت ارزش باستانشناسی آن نقل می کنم: حجاری سواری جنگی را نشان می دهد که با سرعت

ص: 402

1-1. Morier.

2-2. Price.

3-3. Ouseley.

تمام در حال تاختن است و نیزه ای را به طرف رقیب و مبارز خود، که سر اسبش به صورت محو در روی سنگ دیده می شود، پایین آورده است. شخصی که نیزه در دست دارد بدون تردید یکی از شاهنشاهان ساسانی است، و این امر از کلاه حبابی شکل و دیگر لباسها و تجهیزات وی که خاص دوران ساسانی است به خوبی مشهود است. ولی به هیچ وجه نمی دانیم و دیگر هم نخواهیم دانست که مراد از این نقش کدام يك از شاهنشاهان ساسانی بوده است. کربورتر فکر می کند شاید این سوار جنگجو، اردشیر مؤسس سلسله ساسانی باشد که در حال جنگ با آخرین پادشاه پارت نشان داده شده است. سر ویلیام اوزلی، بر عکس، میل دارد که آن را نقش پسر اردشیر، یعنی شاپور، بداند. ولی هر دو محقق متفق القولند که حجاری ناتمام است. ما متأسفیم که دیگر حل کردن این مسأله امکان ندارد، و از شور و شوق تباهی آور فتحعلی شاه نیز که مارا از وجود اثری تاریخی و قدیمی محروم ساخته است، جز ابراز تأثر کاری نمی توانیم بکنیم.

اقدامات فتحعلی شاه در ایجاد حجاریها و نقشها از خویشتن تنها به محو کردن و تراشیدن آثار قدیمی منحصر نیست؛ از وی نقش برجسته دیگری، بر سطحه بزرگی که به خصوص برای این کار بر جبهه صخره آتشفشانی بالای چشمه علی فراهم شده، کنده شده است. این حجاری، پادشاه ریش دراز را نشان می دهد که بر بالای تختش نشسته است و پسران و وزیرانش، به همان شیوه که بر دیوارهای تالار نگارستان در تهران نقاشی شده اند، اطراف او را گرفته اند. مسافتی آن سوی خندقهای ری، در دامنه ارتفاعاتی که ویرانه های شهر را در جانب شرقی و شمال شرقی در بر گرفته است، از تپه لختی که بر جانب سنگی آن دخمه قدیمی زرتشتیان قرار گرفته است، بالا رفتیم. به علت ارتباطی که ری با دین زرتشتی دارد احتمال داده می شود که اینجا یکی از قدیم ترین جایگاه های دخمه های زرتشتی باشد. خاصه که موقعیت آن طوری است که با شرایطی که

وندیداد برای جای دخمه مقرر می دارد کاملاً تطبیق می کند. به موجب دستور وندیداد دخمه باید بر فراز تپه ای ساخته شود که از آبادی و محل سکونت مردمان دور باشد، ولی «سگان و پرندگان لاشه خوار» بدان دسترسی داشته باشند. محل دخمه مرا به یاد دخمه اجمیر (1) در هند افکند، و خود ساختمان دخمه مانند دخمه پارسیان در بمبئی مدور است؛ سی پا (حدود نه متر و 14 سانتیمتر) ارتفاع دارد و با ساروجی اندود شده است که مانند دخمه های بمبئی سفید رنگ است.

این دخمه را، مانند دخمه های یزد، از محل اعانه پارسیان هند برای رفاه بهبود زرتشتیان ایران چند سال پیش تعمیر کرده اند. بر عکس دخمه های بمبئی، این دخمه در ندارد، و علت این امر، چنان که زرتشتیان تهران می گفتند، آن است که می ترسند مسلمانان آنجا را بی حرمت کنند. جسد را چنان که از آقای ل.ف. اسلستاین (2)، مبلغی که کمک کرده بود تا جسد یکی از نوکران زرتشتی اش را به درون دخمه بکشند، شنیدم با نردبان یا طناب و یا زنجیر بالا می برند.

من از تپه بالا تر رفتم تا به جایی رسیدم که می توانستم درون دخمه را ببینم، «پاوی»ها یا محللهایی که برای گذاشتن اجساد درست کرده بودند به صورت چهارگوش ترتیب داده شده بود، نه مانند «پاوی»های دخمه های بمبئی به صورت شعاعهای چرخ. هر آنچه نگاه کردم از بنادر (3) یا گودال مرکزی که اسکلتها رابعد از آنکه از گوشت و پوست عاری شدند، در آن می گذارند اثری نیافتم. اما آنها که به درون دخمه رفته بودند می گفتند که در آنجا زیرزمینی هست که چند پله می خورد. شاید این زیرزمین به منزله استودان یعنی جایگاه استخوانها باشد. ساختمان و تشکیلات آن بر روی هم به نظر من تقریباً ابتدایی و از دخمه های بمبئی نامنظم تر و عقب مانده تر آمد. این را هم بیفزایم که اثری از سگری یعنی

ص: 404

1-1. Ajmere.

2-2. L.F. Esselstyn.

3-1. Bhandar.

محلی برای گذاشتن چراغی که باید دائم در نزدیک جایگاه مردگان بسوزد، نبود.

هنگامی که به سوی تهران اسب می تاخیم خورشید سایه های طولی از کوه دماوند، بلندترین قله سلسله جبال البرز، که در اوستا هربرزیتی(1) نامیده می شود، بر جهان می افکند. دماوند، باقله پوشیده از برف و چهره اخم کرده اش، قریب 6000 متر از زمین سربرافشته و جلو آسمان را سد کرده بود. از چهره عبوس و اخم کرده آن نباید تعجب کرد؛ زیرا بنا بر افسانه ها، وظیفه سنگینی برعهده دارد و باید در زیر قامت جسیم و گران خود قرنهای ضحاک یا اژی دهاک، آن هیولای غول پیکر، را بر هم بفشارد تا مبادا از زنجیر اسارت بگریزد و دنیا را از ظلم و ستم بیاکند. تنها در هزاره پانزدهم است که کوه از این وظیفه سنگین آزاد می شود؛ زیرا در آن زمان پهلوان بزرگ سام کرساسپ(2) (کرشاسب) از خواب برانگیخته خواهد شد، و ضحاک را خواهد کشت، و دوران جدیدی آغاز خواهد

گشت.

اما دیری نگذشت که وارد دروازه پایتخت شدیم، و افکار من از اسطوره های قدیمی و ویرانه های باستانی به موضوعهای جدید و امروزی باز آمدند.

ص: 405

1-2. Hara Berezaiti.

2- . گرشاسب یا گرشاسپ صورت محرف گرشاسب یا کرشاسپ اوستایی کرساسپ، از پهلوانان شاهنامه است که نژادش به جمشید می رسد، و نریمان (نیای بزرگ رستم) پسر او است. بنا بر تحقیقات ابوریحان بیرونی و مستشرقین کرشاسب و سام و نریمان هر سه یک تنند، که روایات ایرانی از کرشاسب (نام پهلوان) و سام (نام خاندان او) و نریمان (صفت او) سه نام و سه پهلوان ساخته است. - مترجم.

1904م

سفرنامه پیر لوتی، رمان نویس فرانسوی، در سال 1904م منتشر شده است .

شعاع گنبد زرین و درخشان حضرت عبدالعظیم نویسنده را به یاد گنبد حضرت معصومه می اندازد. در همین جا بست نشینی مقصران و بزهکاران و کشته شدن ناصرالدین شاه در حرم عبدالعظیم را یادآوری می کند و از شهری می گذرد.

در فاصله دورگبار شدید، يك شعاع آفتاب گنبد زرین درخشانی - شبیه گنبد حضرت فاطمه علیهاالسلام - را به ما نشان می دهد. اینجا حرم معروف شاه عبدالعظیم و جایگاه مقدّسی است که برای بزهکاران و مقصّران «بست» و پناه به حساب می آید و در همین جا بوده که در حدود ده سال پیش، شخصی به ضرب کارد(2) ناصرالدین شاه را از پای درآورد.

ص: 406

1- سفرنامه به سوی اصفهان، پیر لوتی 1923م، ترجمه بدرالدین کتابی، مقدمه محمد مهریار، تهران، اقبال، 1372، ص 261.

2- . به طوری که همه می دانند، ناصرالدین شاه در سال 1313 قمری، 1274 شمسی و 1895 میلادی یعنی پنج سال پیش از سفر نویسنده به ضرب گلوله از پای در آمده است. بنابراین، آگاهی مؤلف در مورد رویداد مزبور پایه درستی ندارد.م

1906-1907 م

اوژن اوین وزیر مختار دولت فرانسه در ایران در سالهای 1906-1907 م در ایران بوده است. او هنگامی که از تهران به سوی اصفهان می رفته از «قلعه گبری» که آن را «برج سکوت» نامیده، خرابه های ری باستان و «بی بی شهربانو» سخن گفته است. آن گاه درباره حضرت عبدالعظیم می نویسد:

«در میان سبزیها و درختانی که از آبهای جاری از «توچال» سیراب می شوند،

مناره های کاشی پوش و گنبد طلایی «شاهزاده عبدالعظیم» مشاهده می شود. این شخصیت مقدس از اعقاب امام حسن است. او هم مانند صدها سید دیگر، از دست شکنجه و آزاری که علیه اولاد علی (علیه السلام) در سرزمین اعراب آغاز شده بود، به ایران گریخته... و برای خود پناه جسته و در همان جا نیز به قتل رسیده است».

از تهران تا اصفهان چهارصد و هشتاد کیلومتر راه است. چون ترتیبی داده اند که پست با درشگه ها حمل شود، مسافت پنج روز طول می کشد. صاحب امتیاز آن يك نفر ترك [زبان [تبریزی است به نام «حاجی مشهدی محمد آقا». تمامی ارتباطات با جنوب را از جاده هایی که از پایتخت به شهرهای همدان، کرمانشاه، شیراز یا کرمان منشعب گردیده است، فراهم می کند. هر ایستگاهی هشت اسب دارد. عبور بیکها از این راه تنها علت تأخیر در ایستگاهها است.

جاده از پایین شهر، آنجا که کوره های آهک پزی و گورستان ها قرار دارد، بعد

ص: 407

1- . ایران امروز، اوژن اوین، ترجمه و حواشی و توضیحات: علی اصغر سعیدی، چاپ اول، تهران، کتاب فروشی زوّار، 1362، ص 270 - 271.

از گذشتن از میان خاکهای دستی و خندق حصار شهر، از دروازه ای که سردر آن کاشیکاری شده و بر بالای چند ستون کوچک دوکی شکل بنا شده است، به جنوب ادامه پیدا می کند. پشت سر ما، جلگه با شیب ملایم به سوی کوهستان های بلند کشیده می شود. خانه های تهران زیر شاخ و برگ درختان، پنهان شده اند.

از آن قسمتها، پیش از مناظر شمیران، در بالای زمین بلند «قصر قاجار» دیده می شود. «توچال» سراسر پوشیده از برف است. در فاصله ای دور، در سمت شرق، قله مخروطی شکل دماوند، تنها و با شکوه، سر برافراشته است. سلسله کوههای البرز به صورت طاق های سیاه رنگ دایره وار، دور فلات ایران را احاطه کرده اند. «برج سکوت» که توسط «گیر»ها بنا شده، در پشت صخره ها پنهان مانده است. خرابه های ری یا «راگس»⁽¹⁾ باستان، آخرین قسمت های شیب زمینرا پوشانده است.

در انتهای زمین نیمه بلندی، امامزاده «بی بی شهر بانو» قرار دارد. مردم به سائقه اعتقادات مذهبی علاقه دارند آنجا را مدفن دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، همان خانمی که به همسری امام حسین انتخاب شد، بدانند. در پایین، در میان سبزیها و درختانی که از آبهای جاری از «توچال» سیراب می شوند، مناره های کاشی پوش و گنبد طلایی «شاهزاده عبد العظیم» مشاهده می شود. این شخصیت مقدس از اعقاب امام حسن است. او هم مانند صدها سید دیگر، از دست شکنجه و آزاری که علیه اولاد علی علیه السلام در سرزمین اعراب آغاز شده بود، به ایران گریخته و در مجاورت قبر «سید حمزه» فرزند «امام موسی» [کازم] علیه السلام، برای خود پناه جسته است و در همان جا نیز به قتل رسیده.

ص: 408

در گذشت غم انگیز وی، موجب آن شده که اهالی تهران گنبد و بارگاهی برایش بسازند و قبرش را به زیارتگاه تبدیل کنند. پنجشنبه و جمعه ها و روزهای بزرگ مذهبی، بخصوص در ایام عاشورا و روز بیست و هشتم صفر، موج جمعیت در صحن و اطراف آن غیر قابل تصور است. افرادی که به دلایل گوناگون با دشواری هایی رویه رو می شوند، به آنجا رو می آورند و در کنار ضریح «بست» می نشینند. هیچ مکان مقدسی برای تهرانیها، امن تر از مزار شاه عبدالعظیم نیست.

(19) سفرنامه اصفهان

(19) سفرنامه اصفهان(1)

1332 ق / 1913 م

عبدالحسین کاشانی ملك المورخین در این سفرنامه که در سال 1332 ق نوشته شده از تهران به سوی اصفهان حرکت می کند و در میان راه ضریح حضرت عبدالعظیم را زیارت می کند و به راهش ادامه می دهد.

امروز که جمعه هفدهم ربیع الاول هزار و سیصد و سی و دو هجری است و روز عید سعید حضرت ختمی مرتبت است با نجف قلیخان صمصام السلطنه بختیاری حاکم اصفهان و مضافات از طهران، از دروازه حضرت عبدالعظیم به طرف اصفهان عزیمت نموده، قبل از ظهر وارد زاویه مقدسه شدیم؛ بعد از صرف نهار و زیارت با دو کالسکه و یک دلیجان پستی به راه افتادیم. همسفران از قرار ذیلند:

صمصام السلطنه، سردار جنگ ایلخانی بختیاری، میرزا حبیب الله خان کافی

ص: 409

1- . سفرنامه اصفهان، عبدالحسین کاشانی ملك المورخین، به کوشش رسول جعفریان و عارف رمضان، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر سوم، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی، 1375، ص 25.

الممالك خراسانی، عبدالله زاده عالم الدوله، حاجی شیخ حسن خان، میرزا عبدالله خان منشی شیرازی، صفرخان بختیاری، امام الحکمای هندی، سدید الملک، غلام علی خان، تقی خان آبدار، علی نقی خان، فضل الله خان، حسین و مؤلف عبد الحسین ملک المورّخین کاشانی.

در زاویه مقدّسه، جمعی از اهل شهر طهران، برای بدرقه آمده بودند. به زیارت نیز نائل شدیم. باج راه هر اسبی يك قران گرفته شد.

(20) سفرنامه قم

اشاره

(20) سفرنامه قم (1)

1335 ق

جنگل مولی یا سفرنامه قم شرح ماجرای سفر آیه الله العظمی سید احمد حسینی زنجانی در جوانی به قصد آستان بوسی حضرت معصومه علیها السلام است.

ایشان در میان راه در هنگام اقامت در تهران به زیارت شاه عبدالعظیم می رود و مختصری در فضایل عبدالعظیم و تاریخ حیات و ممات ایشان می نگارد. دو روز بعد باز به زیارت آن حضرت و از آنجا به زیارت مزار شیخ صدوق می رود و در اینجا جریان کشف جسد سالم ایشان در زمان فتحعلی شاه را به نقل از روضات الجنات و استاد ایشان آقا شیخ زین العابدین زنجانی نقل می کند.

زیارت حضرت عبدالعظیم

آقایان نیز به تدریج بیدار شده و می شدند. آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورد

ص: 410

1- . سفرنامه قم از زنجان تا قم، آیه الله سید احمد شبیری زنجانی، به کوشش سید جواد شبیری، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1377، دفتر نهم، ص 614 - 621.

و بعد از ساعتی قرار بر این شد که به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم (1) مشرف شویم. به این قصد با واگون شهری به پای ماشین آمدیم. ما وقتی رسیدیم که ماشین حرکت [کرده] بود. ناچار به انتظار ماشین بعدی در سالون انتظار ماندیم. چون وقت حرکت آن را نمی دانستیم، منتظرانه دقیقه شماری می کردیم که حالا در سالون باز می شود، آن قدر نمانده که حرکت کند. با این حرفها سه ساعت تمام در حال انتظار و ناراحتی گذراندیم تا این که در باز شد. از حبس خلاص شدیم و سوار ترن شده به راه افتادیم. نیم ساعت نشد که به زاویه مقدسه رسیدیم.

ابن بابویه و ابن قولویه از مردی از اهل ری روایت کرده اند که من خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام مشرف شده بودم. حضرت پرسید کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، فرمود که اگر زیارت می کردی عبدالعظیم را که قبر او نزد شماسست، هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام را کرده باشد. (2)

روایت شده که حضرت عبدالعظیم از سلطان گریخت و به ری آمد. و در سکه الموالی در خانه مردی از شیعیان پنهان شد و در سرداب آن خانه روزها روزه و شبها نماز به جا می آورد و مخفیانه بیرون می آمد و قبوری را که در مقابل او است زیارت می کرد و می فرمود: این قبر مردی از فرزندان موسی علیه السلام است (3)

ص: 411

1- . امامزاده واجب التعظیم حضرت شاهزاده عبدالعظیم از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد به چهار واسطه به آن حضرت می رسد، بدین ترتیب: «عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام از کابر محدثین و اعظام علما بوده، از اصحاب امام محمدتقی و امام علی النقی علیهما السلام و مورد مرحمت آن دو بزرگوار بوده، زیاد دوستش می داشتند. او نیز در احترام آن امامان جلیلان نهایت می کوشیده، عقیده پاک خود را به حضرت امام علی النقی علیه السلام عرض کرد. فرمود: به خدا این دینی است که خداوند آن را برای بندگانش پسندیده. [امالی صدوق، مج 54/24؛ کمال الدین، 379/1؛ توحید، 81/37]

2- . کامل الزیارات، ب 107؛ ثواب الأعمال: 124/1.

3- . در روضات الجنات [4:212] نوشته که آن قبر حمزه بن موسی بن جعفر است که فعلاً مزار است، در قم قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی بن جعفر هست، چنانکه در گزارشات (کذا) قم گذشت. احتمال قوی هست که یکی از آنها فرزند بلاواسطه آن حضرت باشد و دیگری مع الواسطه، چنانکه در خوشان نیز قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی است. آن هم همینطور محتمل است مع الواسطه باشد (خوشان از ولایات طوس است که بسیاری از اولاد ائمه آنجا مدفون است).

و پیوسته در آن خانه بود و يك دو نفر از شیعه خبردار بود تا این که اکثر مردم ری آن حضرت را شناختند. وقتی یکی از شیعیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید، که حضرت فرمود که مردی از فرزندان من در سکه الموالی مدفون خواهد شد، در نزد درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکانی که آن جناب در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب آن بخرد. او گفت: از برای چه می خری؟ گفت: چنین خوابی دیده ام. او گفت: من نیز چنین خوابی دیده ام. محل این درخت را با تمامی باغ وقف کرده ام بر این سید و شیعیان که مرده های خودشان را در آنجا دفن کنند. پس حضرت عبدالعظیم بیمار شد و دار دنیا را وداع کرد. او را در همانجا به خاک سپردند و در جیب قبایش رقعۀ ای یافتند که در آن نسب شریف خود را نوشته بود.

بقعه دیگر به نام امامزاده طاهر در طرف شرقی صحن عبدالعظیم زیارتگاه بود. ما نیز زیارتش کردیم. بعد به مسجد زیرزمینی که در مقابل ایوان مبارك بود، رفتیم. واعظی در منبر بود. بیان شیوای او ما را جلب کرد، در پای منبر نشسته تا آخر مجلس که منتهی به ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نمود. چنانکه رسم تمامی اهل منبر است که مجلس را با ذکر مصائب آن حضرت خاتمه می دهند. بعد يك و نیم به غروب مانده با ترن به طهران برگشتیم.

... ثلث روز با خواب و ثلث دیگرش را با گردش که منتهی به سواری ترن شد که ما را به زاویه مقدسه رسانید و ثلث آخر را هم در زاویه مقدسه گذراندیم،

ولی هنگامی که در اطاق خط آهن بودیم همه تشنه بودیم. الا این که در ورود شاه عبدالعظیم قبل از زیارت به حمام رفتیم. در آنجا قدری در آب سرد شنا و آب تزی کردیم که به کلی عطش ما زایل شد. با این که حمام عطش می آورد، ولی چاله حوض حمام معامله به عکس آن کرد، یعنی عطش ما را زایل نمود. خلاصه با التهاب عطش وارد حمام شدیم بی آنکه از تشنگی اثری مانده باشد، بیرون شدیم و در کمال راحتی مشرف به حرمین شریفین (شاهزاده عبدالعظیم و حمزه) شدیم.

قبر ناصرالدین شاه را که مجسمه او از سنگ مرمر روی قبر بود زیارت و تماشا کردیم و در مقبره ناصرالدین شاه قبر مرحوم ملاعلی کنی را (1) زیارت کردیم و قبور دیگر از علماء و غیره در همین بقعه بود، زیارت نمودیم. در مقبره سپهسالار مجسمه او را هم تماشا کردیم. بعد در صحن مبارک لب نهر (نهر بزرگی است که از جلو ایوان مبارک می گذرد) نشسته منتظر شدیم که آقا سیدجواد بیاید به شهر برگردیم. آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد بنا داشتند که شب در زاویه مقدسه باشند، ولی ما چون وعده افطار داده بودیم، مجبور بودیم که به شهر برگردیم. این بود که آنها از ما جدا شدند و من و آقا سید علی اکبر به انتظار آقا سید جواد نشستیم تا این که آمد ولی ما تا پای ماشین برسیم، سوت (2) حرکت ماشین را زدند. دست ما نرسید. وسیله دیگر هم نبود، غیر از الاغ آنهم

ص: 413

-
- 1- . مرحوم حاج ملاعلی کنی، از معاریف علماء دوره ناصرالدین شاه بوده، از شاگردهای صاحب جواهر، هر سال شاه دو بار به منزل او می رفته، تفقد از او می کرد. احکامش را به اجرا می گذاشت. او بعد از مراجعت از نجف دست به امر زراعت می زند. در این امر هم خوش اقبال بوده، زمین بایر یا ده خرابی بی آب را که برای زراعت خریده بود، در اینجا قناتی احداث کرده بود. از اقبال او قناتی که آب پرزور داشته، در ملک او بیرون آمد، از این ناحیه به ثروت معتابه، دست یافته بود. علمای طهران همه احترامش کرده، خاضع بودند تا این که در 27 محرم سنه 1306 وفات کرد. [روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه].
- 2- . اصل: سود.

اولاً بیشتر از دو تا پیدا نشد، و اگر هم پیدا می شد، معلوم نبود که تا موقع افطار ما را به وعده گاه ما برساند. این بود که از انجام وعده معذور و ناچار ماندنی شدیم. پس برگشتیم. به زحمت میرزا قوام و میرزا محمد را پیدا کردیم تا لوازم افطار تهیه نموده به ابن بابویه رفتیم. (1)

در آنجا نهر جاری در وسط صحن بود، هوا هم صاف و نور ماه در شب نهم از نصف دایره گذشته بود. خلاصه آخر به خیر شدیم و خیلی خوش گذشت. چون دم دروازه صحن قهوه خانه بود. چایی و قلیان از آنجا می آوردند. حوائج دیگر نیز از آنجا [رو] براه می شد.

مزار ابن بابویه

بعد از افطار مشرف به مزار مبارك ابن بابویه شدیم. این محمد بن علی بن الحسین است صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، از اجله محدثین است. قبر والد بزرگوارش را در قم زیارت کردیم و قبر خودش را در اینجا.

از مرحوم شیخ بهایی نقل نموده اند که فرمود: وقتی کسی از من پرسید که صدوق افضل است یا زکریا بن آدم، من گفتم: زکریا بن آدم به جهت توافق اخبار از ائمه (علیه السلام) به مدح او، شبی مرحوم صدوق را در خواب دیدم که به من عتاب کرد و فرمود: تو از کجا دانستی زکریا بن آدم افضل از من است، آنگاه از من روگردان شد.

جسد سالم شیخ صدوق

در کتاب روضات الجنات [6: 140] می نویسد که در حدود سنه هزار و دویست

ص: 414

1- . در اینجا علامت حاشیه زده شده و در حاشیه حدود پنج سطر بیاض است.

وسی و هشت [1238] از شدت بارندگی و طغیان سیل رخنه در قبر شریف بروز نمود، خواستند آن را مرمت نمایند، اطراف آن را کنند، به سردابی رسید که مدفن آن بزرگوار بود. در آنجا جسد شریف او را سالم یافتند که عاری از کفن شده، ولی مکشوف العورة نیست. در انگلستان وی اثر خضاب بود و در اطراف انگلستان رشته هایی از کفن پوسیده، مانند فتیله باقی مانده. در طهران این خبر که شایع شد جماعتی از علما و اعیان مرکز داخل سرداب شده، مشاهده کردند؛ حتی فتحعلی شاه هم خودش خواسته داخل سرداب شود، ولی رجال و ارکان دولت صلاح ندیدند که او به سرداب داخل شود، اما به تواتر، مطلب به مرتبه عین الیقین رسید. پس شاه امر فرمود، آن رخنه را گرفتند و بقعه شریفه را تزیین نمودند.

استاد ما حضرت آقای آقا شیخ زین العابدین زنجانی از استاد خود آقای شریعت اصفهانی که فعلاً در نجف مدرس و در عداد مراجع تقلید است (1) او هم از پدر آقای حاج شیخ رحیم که در کربلا فعلاً پیشنماز است، نقل کرد که گفته بوده من خودم از جمله داخلین در سرداب بودم که جسد شریف آن جناب را زیارت و مخصوصاً دست به بازویش زدم که چاق و سمین بود. باری وفات صدوق در سنه سیصد و هشتاد و یک [381] اتفاق افتاده رحمه الله علیه.

بعد از چند ساعت برگشته به زیارت حضرت عبدالعظیم، شب جمعه بود که بساط سینه زنی در بالاسر حرم و دعای کمیل در بعضی از حجرات صحن برپا بود. ما نیز در گوشه و کنار استفاده می کردیم. بعد لب حوض صحن نشسته، بعضی از مراسلات که لازم بود، از جمله مرقومه حقیر خدمت استاد محترم آقای شیخ

ص: 415

1- . مرحوم آقای شریعت اصفهانی بعد از وفات مرحوم آقا میرزا تقی شیرازی که 10 ذیحجه 1338 اتفاق افتاد مرجعیت تقلیدی پیدا کرد و لکن «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» هشتم ربیع الثانی 1339 وفات کرد.

زین العابدین لازم بود که عرض کنم، مشغول نوشتن آنها شدیم. تا این که وقت سحر در چلوپزخانه صرف سحری کرده و در قهوه خانه چایی خوردیم و در مسجد زیرزمینی نماز صبح را خواندیم. و همانجا هم دراز کشیده تا نزدیکی ظهر خوابیدیم. بعد [رققا] می خواستند به شهر برگردیم. ولی من دعا و زیارت عصر جمعه را مغتنم می دانستم. این بود اینقدر بگو بشنو کردم که ماشین ظهر حرکت کرد و آنها هم ناچار ماندنی شدند، تا این که بعد از تکمیل نماز و دعا و زیارت با ماشین عصری به شهر برگشتیم. ولی در پا[ی] ماشین آقا میرزا ابوالقاسم را ملاقات نکردیم که از شهر آمده بود. ما می رفتیم او وارد شده بود و الاّ اگر ملاقات می کردیم با او به صحن مراجعت می کردیم. به هر حال شب و روز نهم را در شاهزاده عبدالعظیم گذراندیم.

شب شنبه دهم ماه مبارک

در افطار از شاه عبدالعظیم ماست آورده بودیم، دوغ درست کردیم. در اینجا حرف کسی را یادآوری کردند که گفته بود: من کباب را فقط برای این می خورم که مرا به خوردن دوغ به اشتها بیاورد. من گفتم: آن شخص دوغ را خوب شناخته و لکن کباب را خوب شناخته که این را مقدمه آن قرار می داده. بعد از افطار آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر به منزل آقا سید هبه الله رفتند که عذر دیشبی ما را که نتوانستیم به افطار به منزل ایشان برسیم، بخواهند. حقیر هم با آقا میرزا قوام و میرزا محمد به منزل آقای مجدالاسلام رفتیم. آقا میرزا احمد و آقا میرزا ابوالقاسم نیز آمدند. تا ساعت چهار و نیم از شب آنجا بودیم. بعد باقی شب را در مدرسه سپهسالار برگزار کردیم، تا این که در کافه صرف سحری و در منزل صرف چایی کرده، نماز صبح را خوانده خوابیدیم.

ص: 416

1299 - 1300 ش

صفاء السلطنه نائینی در سلخ شوال سال 1300 ق در زاویه مقدسه نماز صبح را به جا می آورد و خدا را شکر می کند که زنده مانده و يك بار دیگر به زیارت حضرت عبدالعظیم آمده است. آن گاه از عمارات عالیه که در زمان ناصرالدین شاه (شاه وقت) در آنجا بنا شده سخن می گوید.

پاسی از شب گذشته، روانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام شدم. مسافت پنج فرسخ است.

روز پنجشنبه سلخ شهر شوال المکرم 1300: نماز صبح را در زاویه مقدسه

به جای آورده، سجدهات شکر الهی به تقدیم رساندم که زنده به این مقام شریف رسیده ام. شرح جلالت قدر و احادیث وارده در زیارت آن حضرت و ذکر آنچه از عمارات عالیه در این دولت ابد مدت از خرج خاصه دولت و سعی ارکان سلطنت در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ظهور رسیده است، زیاده از آن است که در این مختصر روزنامه شمه ای از آن به رشته بیان کشیده آید.

گر بریزی بحر را در کوزه ای *** چند گنجد قسمت يك روزه ای

از مستحدثات جدید این آستانه چیزی که ابتدا به نظر آمد ازاره ایوان مبارک بود که به سنگ رخام با صیقلی تمام سمت اتمام یافته، در وسط آن بیتی چند حک شده و از بانی آن که جناب جلالتمآب امین السلطان محمد ابراهیم خان می باشند و تاریخ امر ذکر کرده و ماده تاریخ این است «کرد تعمیر کعبه ابراهیم سنه 1300». اگر چه تعمیر به معنای عمارت کردن نیامده، اما چون از مصطلحات شایعه بین الناس است، ماده تاریخ خوبی است.

ص: 417

1- . سفرنامه صفاء السلطنه نائینی تحفة الفقراء، میرزا علی خان نائینی (صفاء السلطنه)، به اهتمام محمد گلبن، تهران، انتشارات اطلاعات، 1366، ص 96-97.

فرد ریچاردز تنها در چند سطر به توصیف بقایای شهر ری که «وقتی پایتخت ماد قدیم بوده و زمانی يك میلیون جمعیت داشته» پرداخته است. او از روی تپه های خاکی بقایای شهر ری، «گنبد طلایی زیارتگاه حضرت عبدالعظیم یا «شهر بست» را می بیند، همان شهری که ناصرالدین شاه در آن به قتل رسید و خونس را به گردن بهایی ها انداختند».

به تقریب در 5/4 کیلومتری تهران در بالای يك جاده بسیار بد و نفرت انگیز، که حتی از جاده های بیرون شهر مشهد بدتر است، يك کوه خاکی است که بقایای شهر ری یا «راگا» پایتخت ماد قدیم است و زمانی يك میلیون تن جمعیت داشت. این تپه های خاکی وقتی، محل کاوش گردآورندگان کنجکاو مجموعه های اشیاء عتیق بوده است.

اکنون کاوش این تپه ها برای یافتن سکه و کاشی و غیره از طرف دولت ممنوع شده است. از این تپه های خاکی گنبد طلایی زیارتگاه حضرت عبدالعظیم یا «شهر بست» که ناصرالدین شاه در آن به قتل رسید و خونس را به گردن بهاییها انداختند دیده می شود.

ص: 418

(23) سفرنامه بلوشر (1)

1949م

بلوشر نیز چون اکثر سیاحان فرنگی به ری نگاه باستان شناسانه دارد. او خود فاش می کند که:

«در ایام قدیم رسم بر این بود که یکشنبه ها هیئت‌های سیاسی مقیم تهران گردشهای سواره به شهر ری ترتیب می دادند و در آنجا بین خرده ریزها به جست و جو می پرداختند و به صورتی تصادفی به حفاری دست می زدند. اما از آن هنگام که مظفرالدین شاه در سفر خود به پاریس پس از صرف ناهار لذیذی وعده امتیاز انحصاری حفاری را در سراسر ایران به فرانسویها داد، همیشه سفیر فرانسه با نگاههای متجسس خود نگران بود که مبادا هیئت های سیاسی در گردشهای روز یکشنبه خود به این حق انحصاری تخطی کند».

در زمان اقامت بلوشر، «اریش شمید» باستان شناس امریکایی با عده ای از همکارانش وارد تهران شده و در خرابه های ری به تفحص و حفاری پرداخته اند. بلوشر که خود در جریان این کاوشها بوده می گوید:

«تا هنگامی که من در تهران بودم و می توانستم جریان حفاری را تعقیب کنم، فقط اشیایی از دوره اسلامی به دست آمد - هم سفالهای بسیار زیبا و هم سکه های طلا به تعداد زیاد - به طوری که معمای محلّ واقعی شهرری در زمان اشکانیان همچنان ناگشوده ماند».

ص: 419

تهران از زمره آن پایتخت‌هایی است که به علت موقع خاص روستاوار خود ممتازند. جلوه‌های دل‌انگیز طبیعت، کوه‌های بلند و دریا، جنگل انبوه و بیابان همه یکجا جمع و دسترس قرار گرفته‌اند. از تهران تا کوه‌های سر به فلک کشیده حدود بیست، تا دریا و جنگل‌های انبوه گیلان و مازندران تقریباً دو بیست تا سیصد و تا حاشیه کویر پهناور و شوره زار به زحمت هشتاد کیلومتر فاصله است. از تهران به وسیله اتومبیل در ظرف یک روز می‌توان به کوهستان یا دریا، به جنگل یا کویر مسافرت کرد و این خود چنان تنوعی به زندگی می‌دهد، که سایر شهرها فاقد آنند.

تاریخ نیز در این نقطه از جهان آثار فراوان و مغتنمی به جای گذاشته. البته خود تهران شهر جدیدی است، اما درست در برابر دروازه‌های آن ویرانه‌های شهر قدیمی ری قرار دارد که بر طبق روایات زادگاه زردشت بوده و در عهد عتیق نیز ذکری از آن به میان آمده و در قرن سیزدهم میلادی پیش از آنکه به دست مغولان ویران شود پر جمعیت‌ترین و آبادترین شهر در فلات ایران به شمار می‌رفته است. دروازه خزر⁽¹⁾ نیز که معبر مهاجرت اقوام شرق نزدیک به قاره اصلی آسیا است و اسکندر در حین تعقیب داریوش و سپاه مغول به هنگام شبیخون زدن به دنیای متمدن از آن عبور کرده‌اند، در فاصله چندانی از تهران قرار ندارد.

بدین ترتیب است که جغرافیا و تاریخ دست به دست هم داده‌اند تا سکونت

ص: 420

1- . دره ای عمیق در کوهستان البرز که آن را به اندازه یک ارا به جنگی قابل عبور کرده بودند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به دائرة المعارف فارسی مصاحب، جلد اول ذیل کلمه دروازه خزر. - مترجم.

آدمی را در تهران دلچسب و قابل ملاحظه کنند و امکانات فراوانی در اختیارش بگذارند. اما اگر کسی به دنبال تفریحات اروپایی از قبیل اپرا، تئاتر، کنسرت و وارپته باشد، البته به مراد خود نمی رسد.

در بین مراکز تاریخی باستانی، شهر ری که ویرانه های آن در حاشیه جنوبی پایتخت قرار دارد از همه بیشتر در دسترس ساکنان تهران است. در ایام قدیم رسم بر این بود که يك شنبه ها هیأت سیاسی مقیم تهران گردشهای سواره به شهر ری ترتیب می دادند. دیپلماتها در آنجا بین خرده ریزها به جست و جو می پرداختند و به صورتی تصادفی به حفاری دست می زدند. اما از آن هنگام که مظفرالدین شاه در سفر خود به پاریس پس از صرف ناهار لذیذی وعده امتیاز انحصاری حفاری را در سراسر ایران به فرانسویها داد، همیشه سفیر فرانسه با نگاههای متجسس خود نگران بوده که مبدا هیأت سیاسی در گردشهای روز يك شنبه خود به این حق انحصاری تخطی کند. در دوره اقامت من دیگر از این انحصار چندان اثری بر جای نبود و حفاریهای بی بند و بار، بیشتر از طرف دلالتان آثار عتیقه و هنری، در جریان بود تا از جانب هیأت سیاسی. در این حال گاه سفالها و آبخوریهای شیشه ای بسیاری به دست می آمد. اما این یافته ها همه و همه به دوره اسلامی راجع می شد و اغلب آنها به دوره قبل از ویرانی، یعنی قرن دوازدهم مسیحی، مربوط بود. در عوض از اشیای مربوط به روزگار اشکانیان، که شهر ری باز در حال اوج و اعتلا بوده، هیچ اثری به دست نمی آمد. در این باره پروفیسور هر تسفلد چنین اظهار عقیده می کرد که احتمال دارد ری قدیم در نقطه ای دیگر واقع بوده و تا کنون محل آن کشف نشده باشد.

برای حلّ این معما، باستانشناس مجرب و آزموده امریکایی، اریش شمید،⁽¹⁾

ص: 421

دست به يك سلسله حفّاری منظم و از روی نقشه زد. برای این کار از دولت ایران اجازه و امتیاز گرفت و با ستادی از همکاران، يك هواپیما و چندین اتومبیل به تهران وارد شد. همسر، من و مهمانمان که يك خانم زیبای سویسی و باستانشناس به نام آنماری شوارتسن باخ(1) بود، در مراسم افتتاح حفّاری شرکتجستیم. همه بر بالای بلندترین تپه ها ایستاده، در انتظار برآمدن خورشید بودیم. هنگامی که نخستین پرتو آفتاب بر عرصه ای که می بایست در آن حفّاری شود تابید، دکتر شمید نخستین کلنگ را برای شروع کار رسماً به زمین زد. طناب سفیدی به روی زمین کشیده بودند، به طوری که عرصه حفّاری به چهارگوشه‌هایی تقسیم می شد. آن گاه کارگران با احتیاط ریگها را از روی مربعها کنار زدند؛ هر شیئی که به دست می آمد بلافاصله به ثبت می رسید و محل پیدا شدن آن به دقت در روی نقشه ای نشان داده می شد.

اما تا هنگامی که من در تهران بودم و می توانستم جریان حفّاری را تعقیب کنم فقط اشیایی از دوره اسلامی به دست می آمد - هم سفالهای بسیار زیبا و هم سکه های طلا به تعداد زیاد - به طوری که معمای محل واقعی شهر ری در زمان اشکانیان همچنان ناگشوده باقی مانده بود. اما در بین اشیای مکشوفه کاسه ای به دست آمد با دوره ای که به خارج خم شده بود و این خود نشانی از اصل و منشأ چینی آن به شمار می رفت. يك کارشناس آلمانی که کاسه را معاینه کرد، چنین نظر داد: « این شیء ثابت می کند که در قرن دوازدهم بین هنر ایرانی و آسیای شرقی ارتباطی وجود داشته است و این خود صحّت کار حفّاری را توجیه می کند».

ص: 422

1. ایران در 1839 - 1840 م (1255-1256 هـ-ق): سفارت فوق العاده کنت دوسرسی
کنت دوسرسی، ترجمه: احسان اشراقی، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1362 ش، ص 150-153.
 2. سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صوره الارض»
ابوالقاسم محمد بن حوقل (م 367 ق)، ترجمه و توضیح: جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، 1366 ش، ص 115 و 120-121
 3. سفرنامه اوژن فلاندن به ایران
اوژن فلاندن، ترجمه: حسین نورصادقی، چاپ اول، اصفهان، انتشارات چاپخانه روزنامه نقش جهان، 1324، ص 93-99.
 4. سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان
یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ دوم، تهران، خوارزمی، 1368، ص 60-61 و 324.
 5. سفرنامه حاجی پیرزاده
حاجی محمدعلی پیرزاده، به کوشش: حافظ فرمانفرمائیان، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1342، ج 1، ص 3-5.
 6. سفرنامه سدید السلطنه: التدقیق فی سیر الطریق
محمدعلی سدید السلطنه مینابی بندرعباسی، تصحیح و تحشیه: احمد اقتداری، چاپ اول، تهران بهنشر، 1362، ص 177-179.
- ص: 423

7. سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش: ایرج افشار، چاپ اول، تهران، فردوسی و عطار، 1363، ص 203-204.

8. مردم و دیدنیهای ایران: سفرنامه کارلاسرنا

کارلاسرنا، ترجمه غلام رضا سمیعی، چاپ اول، تهران، نشر نو، 1363 ش، ص 244-256.

این سفرنامه ترجمه دیگری با این مشخصات هم دارد:

سفرنامه مادام کارلاسرنا: آدمها و آیینها در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ اول، تهران، زوار، 1362، ص 202-211.

9. سفرنامه ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه قاجار، به قلم: میرزا رضا کلهر، تهران، سنائی، 1355، ص 270.

10. سفرنامه اورسل

ارنست اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ اول، تهران، زوار، 1353،

ص 216-226.

11. سفری به دربار سلطان صاحبقران

هنریش بروگش، ترجمه محمد کردبچه، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، 1367، ج 1، ص 193-196.

12. سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)

قدرت الله روشنی (زعفرانلو)، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1347، ص 69-71.

13. عراضة الاخوان (سفرنامه)

محمد علی حبیب آبادی. بخش مربوط به قم این سفرنامه در میراث اسلامی

ص: 424

ایران چاپ شده و بخش مربوط به حضرت عبدالعظیم علیه السلام آن به کوشش صادق برزگر در همین مجلد مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام (مقاله پنجم) چاپ شده است.

14. سفرنامه سر اوزلی، 1811 - 1812 م

به زبان انگلیسی، چاپ 1823.

15. سفرنامه درو ویل

16. سفرنامه کرپورتر

سیاح انگلیسی در سالهای 1817 - 1820 م

مرحوم دکتر حسین کریمان از این سه سفرنامه در ری باستان استفاده کرده است. همچنین این کتاب از منابع لرد کرزن در ایران و قضیه ایران و جکسن در سفرنامه اش بوده است.

17. سفرنامه ژاک موریر

ترجمه از انگلیسی به فرانسوی، چاپ 1818 م. مرحوم کریمان از این سفرنامه در ری باستان استفاده کرده است.

18. سفرنامه آرنولد آرتور، 1833 - 1902 م

به زبان انگلیسی با عنوان: عبور از ایران با کاروان، چاپ لندن، 1877 م، ج 1، ص 249 - 266 و 267 - 286.

19. سفرنامه راجر استونس

با عنوان کشور صوفی بزرگ، به زبان انگلیسی، چاپ لندن، 1962 م، ص 30 - 31.

20. سفرنامه ادوارد بک هاوس، 1883 م

با عنوان روزنامه اقامت سه ساله یک دیپلمات در ایران، چاپ لندن، 1864، ج 1، ص 246 - 275.

ص: 425

سه سفرنامه اخیر در فهرست توصیفی سفرنامه های انگلیسی موجود در کتابخانه ملی توصیف شده اند. البته باید همه این کتاب بررسی شود و موارد دیگر هم استخراج شود.

شایان ذکر است که علاوه بر این کتاب، فهرست توصیفی سفرنامه های فرانسوی و آلمانی هم در مجلداتی جداگانه چاپ شده که نگارنده فرصت واری آنها را نیافت.

21. سفرنامه جیمز موریه، 1809م

خانم لیدی شیل در خاطرات خود از این سفرنامه استفاده کرده است.

22. یادداشت دیدار تهران، پایتخت ایران

دکتر ج. پرکینز. نویسنده، این نوشتار را در قالب نامه ای برای انجمن

شرقی امریکا ارائه کرده است. این نوشتار ظاهراً تاکنون چاپ نشده است و جکس در سفرنامه اش از صفحه 58 دستنویس آن مطالبی در باب آثار باستانی ری نقل کرده است.

23. سفرنامه پرایس، 1811م

جکسن در سفرنامه اش از این سفرنامه استفاده کرده است.

ص: 426

1. زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11
- مقدمه 13
- زیارت قبور مؤمنان در مکتب اهل بیت 16
- زیارت پیامبر و امامان علیهم السلام 21
- زیارت معصومان در مکتب اهل بیت 23
- زیارت نامه 27
- زیارت نامه های پیامبر و فاطمه زهرا و امامان معصوم علیهم السلام 28
- زیارت جامعه کبیره 30
- زیارت مأثوره و غیر مأثوره 37
- زیارت امامزادگان 38
- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 41
- ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم 42
- زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 43
2. بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 45
- مقدمه 47
- فصل اول: حضرت عبدالعظیم در منابع رجالی 48
- گفتار اول: نسب حضرت عبدالعظیم 48
- گفتار دوم: توصیف حال رجالی حضرت عبدالعظیم 50
- گفتار سوم: تألیفات حضرت عبدالعظیم 55
- فصل دوم: طبقه روایی حضرت عبدالعظیم 57

مشايخ حضرت عبدالعظيم عليه السلام 60

شاگردان حضرت عبدالعظيم عليه السلام 61

فصل سوم: روايات حضرت عبدالعظيم 62

گفتار اول: بررسی موضوعی روايات حضرت عبدالعظيم عليه السلام 62

اول: خدا و صفات وی 62

ص: 427

دوم: نبوت..... 64

سوم: امامت..... 65

چهارم: تاریخ و زیارات و ادعیه ائمه..... 73

پنجم: تفسیر قرآن..... 75

ششم: احکام شرعی..... 75

هفتم: اخلاق..... 78

هشتم: زنان..... 80

گفتار دوم: انواع احادیث حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 81

1. مکاتبه..... 81

2. مسایل..... 82

فصل چهارم: مسانید حضرت عبدالعظیم..... 83

اول: جامع کتاب اخبار عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی..... 84

دوم: عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده یا زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 85

سوم: الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده..... 86

چهارم: مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام..... 87

3. خورشید ری..... 89

مقدمه..... 91

1. خاستگاه..... 93

2. مصاحبت با چند امام..... 94

3. عرضه دین بر امام معصوم علیه السلام..... 100

4. هجرت، گریز و آوارگی..... 107

5. روایت و درایت..... 110

6. کثرت روایت..... 114

7. مجموعه روایی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 115

الف) روایات بی واسطه از امام..... 116

ب) روایات با واسطه از امام..... 118

ص: 428

ج) مهمترین روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام 121

8. توثیق امام علیه السلام از وی 121

9. دعای معصوم علیه السلام در حق او 126

10. دین مرضی 127

11. تسلیم بودن 128

12. عبادت 130

13. امانتداری 131

14. عمل به تقیه 132

15. اعتماد و ارجاع امام به وی 133

16. مأموریت پیام رسانی 136

17. بی شبهه بودن شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 137

18. اختفا و شهادت احتمالی 138

19. ملجأ بودن قبر حضرت عبدالعظیم حسنی 139

20. زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 140

4. اسوه تقوا 143

مقدمه 145

فصل اول: انسان و خداوند 147

1. عبادت و عبودیت 147

عبودیت و بندگی 147

2. محبت الهی 150

پرتویی از مناجات موسی با خدا 152

3. معصیت الهی 154

عذاب برخی زنان معصیت کار 155

فصل دوم: رابطه انسان با اجتماع 157

دوری از اختلاف های جناحی 157

تشکر از یکدیگر 159

ص: 429

- چراغ های راه..... 159
- برخورد با دیگران..... 164
- الف) توده مردم..... 164
- ب) برخورد با منحرفان..... 165
- ج) برخورد با برادران..... 168
- فصل سوم: جلوه ای از مسائل اخلاق فردی..... 169
1. سریره و نیت پاک..... 169
2. اغتنام از فرصت ها..... 170
3. کیفر کردار..... 171
4. پرهیز از تجملات و تشریفات..... 173
- پاس نعمت ها..... 173
- ضیافتی دیگر..... 174
- تشریفات..... 175
5. عراضة الاخوان..... 177
- مقدمه..... 179
- حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام..... 180
- مشایخ روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 183
- شاگردان و راویان حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 184
- سال وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام..... 185
- حضرت امام زاده حمزه علیه السلام..... 186
- شرح حال طاووس العرفا..... 187

6. حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام از نگاه حضرت آیہ اللہ مرعشی نجفی رحمہ اللہ..... 191

1. زائر حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 193

هدیہ سید الکریم..... 194

2. خادم آستانہ حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 195

مناصب افتخاری..... 195

ص: 430

3. نگارش شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام 197

أعقاب علی الشدید..... 198

4. واقف عمده کتاب به کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 203

7. کوچ مسافر ری..... 205

مقدمه..... 207

بخش نخست: تاریخ تولد..... 209

قول اول : تولد در سال 173..... 209

درك حضور حضرت رضا علیه السلام 215

قول دوم : سال 180 یا قبل از آن..... 217

قول سوم : تولد در سال 202..... 219

جستجویی دیگر برای راهیابی به تاریخ تولد عبدالعظیم علیه السلام 219

راویان از عبدالعظیم حسنی علیه السلام 220

مشایخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام 221

بخش دوم: تاریخ رحلت..... 223

درك زمان عسکری علیه السلام 223

تاریخ رحلت..... 227

قول اول : سال 250..... 228

قول دوم : سال 254..... 230

قول سوم : سال 252..... 230

بخش سوم: کیفیت رحلت..... 235

احتمال اول : موت طبیعی پس از بیماری..... 235

احتمال دوم : شهادت..... 236

معنای لغوی شهید..... 237

وجه تسمیه شهید..... 237

شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 247

شرح حالی مختصر از ابن شهر آشوب..... 252

ص: 431

- تألیفات ابن شهر آشوب..... 253
- نقل عبارات ابن شهر آشوب..... 254
- زنده بگور کردن!..... 256
- قول فخر رازی..... 259
- امکان جمع بین دو قول..... 261
- الف - بررسی سندی..... 262
- ب - بررسی تاریخی و تکیه بر شواهد و قرائن..... 268
- احتمال سوم: موت در اثر وقوع زلزله..... 280
- نتیجه گیری..... 283
- فهرست منابع و مآخذ..... 284
8. رجال ری در کتاب النقص..... 287
- مقدمه..... 289
- کتاب نقص..... 289
- ری در عصر تألیف کتاب نقص..... 290
- شیعیان ری در سده ششم..... 291
- تصحیح و انتشار کتاب نقص..... 292
1. ابوسعید ورامینی..... 293
2. ابوطالب بابویه..... 294
3. ابو عبدالله زاهد حسنی (امام زاده عبدالله)..... 295
4. ابوالعلاء حسّول رازی مشهور به ابن بطه رازی..... 296
5. ابو عمید رازی..... 297

6. ابوالفتح نصرآبادی.....298

ابوالفتح بن العمید.....298

8. ابوالفتح رازی.....298

9. ابوالفتح ونکی.....300

10. ابوالفضل عمید معروف به ابن عمید.....300

ص: 432

11. ابو القاسم عبدويه..... 301
12. سيد ابو محمد موسوی رازی..... 301
13. ابو نصر هسنجانی..... 302
14. احمدچه رازی..... 303
15. خواجه اميرك شيعی رازی..... 303
16. فقيه بلمعالی امامتی رازی..... 304
17. بندار رازی..... 304
18. امام بو جعفر گیل..... 305
19. تاج الدين كيسکی..... 305
20. حسام الدين اتابك اينانچ بیگ سنقر صاحب ری (مقتول در 564 ق)..... 306
21. ابو منصور حفده طوسی نیشابوری (م 571 ق)..... 306
22. شمس الاسلام حسکا بابویه..... 307
23. حسن استرآبادی (قاضی ری)..... 308
24. ابو تراب بن حسن درویدی..... 310
25. خواجه حسن دوریدی..... 311
26. اوحد الدين حسين بن ابی الحسين بن ابی الفضل قزوینی..... 312
27. سيد زکی نقیب ری..... 313
28. شمس رازی..... 313
29. شهاب مشاط..... 314
30. شهاب الدين محمد كيسکی..... 314
31. صاحب بن عبّاد..... 314

32. شیخ صدوق..... 315

33. قاضی القضاة ظهیر الدین..... 316

34. امیرعباس صاحب ری (مقتول در 541 ق)..... 317

35. عبد الجبار مفید رازی..... 317

36. عبد الجلیل رازی..... 318

ص: 433

37. خواجه امام رشيد الدين عبد الجليل رازى..... 318
38. عبد الجليل قزوینی رازى (صاحب نقض)..... 320
39. مفيد عبد الرحمن بن احمد نيشابورى رازى..... 322
40. خواجه عبد الرحمن رازى..... 322
41. عبدالعظيم حسنى..... 323
42. على بن مجاهر رازى..... 323
43. على جاسبى رازى..... 324
44. خواجه على متكلم رازى..... 325
45. عماد الدين ابو المعالى..... 326
46. عميد برکه رازى..... 326
47. عميد ابو الوفاء..... 327
48. قوامى رازى..... 327
49. سيد الامام مانگديم رضى..... 328
50. سيد مجتبى بن داعى رازى..... 328
51. السيد الرئيس محمد كيسكى..... 329
52. ابو النجم محمد بن عبد الوهاب سمان رازى..... 331
53. ابو سعيد محمد بن احمد نيشابورى..... 331
54. خواجه محمود حدادى حنيفى..... 332
55. سيد الدين محمود رازى..... 332
56. سيد الدين محمود حمصى رازى..... 332
57. مختص الدين رازى..... 333

58. سيد مرتضى بن داعى رازى..... 333

59. مشاط رازى..... 334

60. نجيب ابو المكارم متكلم رازى..... 335

61. نور الدوله رازى..... 336

62. يحيى معاذ رازى (متوفى 258)..... 336

ص: 434

9. حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شهر ری در سفرنامه ها..... 337

مقدمه..... 339

بخش اول..... 341

(1) سفرنامه ابودلف..... 341

(2) سفرنامه کلاویخو..... 344

(3) سفرنامه شاردن..... 345

(4) سفرنامه اولیویه..... 349

(5) سفرنامه اصفهان و کاشان و قم و طهران..... 351

(6) سفرنامه بارون فیودور کروف..... 352

(7) خاطرات لیدی شیل..... 354

(8) روزنامه وقایع سفر کربلای معلی..... 357

(9) سفرنامه عضدالملک به عتبات..... 359

(10) سفرنامه بنجامین..... 362

(11) یک سال در میان ایرانیان..... 366

(12) ایران و قضیه ایران..... 368

خرابه های ری..... 370

ری قدیم..... 371

خرابه های آن..... 373

برج یزید..... 374

(13) بیست سال در ایران..... 376

(14) تصویرهایی از ایران..... 381

- برج خاموشی..... 382
- (15) سفرنامه سرپرسی سایکس..... 387
- (16) سفرنامه جکسن..... 388
- ویرانه های ری، شهر باستانی رگا..... 389
- (17) به سوی اصفهان..... 406
- (18) ایران امروز..... 407
- (19) سفرنامه اصفهان..... 409
- (20) سفرنامه قم..... 410
- زیارت حضرت عبدالعظیم..... 410
- مزار ابن بابویه..... 414
- جسد سالم شیخ صدوق..... 414
- (21) سفرنامه صفاء السلطنه نائینی..... 417
- (22) سفرنامه فرد ریچاردز..... 418
- (23) سفرنامه بلوشر..... 419
- زندگی در تهران..... 420
- بخش دوم..... 423
- فهرست تفصیلی..... 427

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

